

کارل مارکس

سرمایه

«کاپیتال»

نقد اقتصاد سیاسی

جلد دوم

کتاب دوم

روند گردش سرمایه

از انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸)

ناشر: فریدریش انگلس

مترجم: ایرج اسکندری

بازنویسی جدید

یک کارگر



فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۹	یادآوری
۱۰	چند کلمه از مترجم
۱۱	پیش‌گفتار
۳۴	پیش‌گفتار برای چاپ دوم
کتاب دوم	
رَوَندِ گردش سرمایه	
بخش نخست: دگرسانی‌های سرمایه و دورپیمائی آنها	
۳۵	فصل یکم - دور پول - سرمایه
۳۵	I. مرحله اول: $G - W$
۴۹	II. مرحله دوم: نقش سرمایه مولد
۵۴	III. مرحله سوم: $\dot{W} - \dot{G}$
۶۹	IV. دورپیمائی تام
۸۷	فصل دوم - دورپیمائی سرمایه مولد (بار آور)
۸۹	I. تجدید تولید ساده
۱۰۸	II. انباشت و تجدید تولید به مقیاس گسترده
۱۱۵	III. انباشت پول
۱۱۸	IV. اندوخت - مایه
۱۲۱	فصل سوم - دورپیمائی کالا - سرمایه
۱۴۱	فصل چهارم - آشکال سه‌گانه رَوَندِ دورپیمائی
۱۷۳	فصل پنجم - زمان دَوَران
۱۸۴	فصل ششم - هزینه‌های دَوَران
۱۸۴	I. هزینه‌های سره‌ی دَوَران
۱۸۴	۱- زمان فروش و خرید
۱۹۰	۲- دفترداری

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱۹۴	۳- پول
۱۹۶	II. هزینه‌های نگهداری
۱۹۷	۱- ذخیره‌سازی به‌طور کلی
۲۰۵	۲- ذخیره کالائی به‌معنای خاص
۲۱۳	III. مخارج حمل‌ونقل
بخش دوّم : واگرد سرمایه	
۲۱۹	فصل هفتم - مدّت واگرد - تعداد واگرد
۲۲۵	فصل هشتم - سرمایه استوار و سرمایه گردان
۲۲۵	I. تفاوت‌های صوری
۲۴۱	II. اجزاء تشکیل‌دهنده سرمایه استوار تعویض، تعمیر و انباشت
۲۶۳	فصل نهم - واگرد تامّ سرمایه پیش‌ریخته
۲۶۳	دوره‌های واگرد
۲۷۳	فصل دهم - تئوری‌هایی درباره سرمایه استوار و سرمایه گردان
۲۷۳	فیزیوکرات‌ها و آدام اسمیت
۳۱۳	فصل یازدهم - تئوری‌هایی درباره سرمایه استوار و سرمایه گردان - ریکاردو
۳۳۲	فصل دوازدهم - کار - دوره
۳۴۷	فصل سیزدهم - زمان تولید
۳۶۲	فصل چهاردهم - زمان دوران
۳۷۴	فصل پانزدهم - تأثیر زمان واگرد در مقدار سرمایه پیش‌ریخته
۳۷۸	I. کار - دوره برابر با دوران - دوره است
۳۹۳	II. کار - دوره بزرگتر از دوران - دوره است
۴۰۰	III. کار - دوره کوچکتر از دوران - دوره است
۴۰۶	IV. نتیجه‌گیری‌ها
۴۱۴	V. تأثیر تغییر قیمت‌ها
	حالت اول: ثابت‌ماندن مقیاس تولید و بهای عناصر تولید و قیمت محصول،
۴۱۷	تغییر در دوران - دوره ولدا در واگرد - دوره

۴۲۴	حالت دوّم: بهای موادّ تولید تغییر می کند، دیگر شرایط ثابت می مانند
۴۲۵	حالت سوّم: قیمت فروش خود محصول تغییر می کند
۴۲۷	فصل شانزدهم - واگرد سرمایه متغیّر
۴۲۷	I. نرخ سالانه اضافه ارزش
۴۴۸	II. واگرد تک سرمایه متغیّر
۴۵۵	III. واگرد سرمایه متغیّر از لحاظ اجتماعی
۴۶۴	فصل هفدهم - گردش اضافه ارزش
۴۷۲	I. باز تولید ساده
۵۰۰	II. انباشت و باز تولید گسترده

بخش سوّم: باز تولید و گردش همه سرمایه اجتماعی

۵۰۹	فصل هجدهم - مدخل
۵۰۹	I. مورد بررسی
۵۱۳	II. نقش پول - سرمایه
۵۲۱	فصل نوزدهم - پیشینه های سخن درباره مطلب مورد بررسی
۵۲۱	I. فیزیوکرات ها
۵۲۶	II. آدام اسمیث
۵۲۶	۱- نظریات عمومی اسمیث
۵۳۷	۲- تجزیه ارزش مبادله به $m + v$ به وسیله اسمیث
۵۴۲	۳- جزء ثابت سرمایه
۵۴۹	۴- سرمایه و درآمد نزد آ. اسمیث
۵۵۸	۵- جمع بست
۵۶۵	III. متأخرین
۵۶۹	فصل بیستم - باز تولید ساده
۵۶۹	I. طرح مسئله
۵۷۳	II. دو بخش تولید اجتماعی
۵۷۸	III. مبادله میان دو بخش: $e(m + v)$ در برابر CH

۵۸۴	IV. مبادله در درون بخش II. وسایل لازم معیشت و تجمل افزار
۵۹۷	V. انجام مبادلات با پادرمیانی گردش پول
۶۱۲	VI. سرمایه ثابت بخش I
۶۱۷	VII. سرمایه متغیر و اضافه ارزش در هر دو بخش
۶۲۲	VIII. سرمایه ثابت در هر دو بخش
۶۲۹	IX. پی‌نگری در مورد آ. اسمیث، استورس و رامزی
۶۳۴	X. سرمایه و درآمد: سرمایه متغیر و دستمزد
۶۵۱	XI. جانشینی سرمایه استوار
۶۵۶	۱- جانشینی جزء ارزشی فرسایش در شکل پول
۶۶۳	۲- جانشین سازی سرمایه استوار بالعین
۶۷۷	۳- نتایج
۶۸۱	XII. باز تولید مصالح پولی
۶۹۷	XIII. توری باز تولید دستوت دوتراسی
۷۱۱	فصل بیست و یکم - انباشت و باز تولید گسترده
۷۱۵	I. انباشت در بخش I
۷۱۵	۱- گنج سازی
۷۲۱	۲- سرمایه ثابت الحاقی
۷۲۸	۳- سرمایه متغیر الحاقی
۷۲۹	II. انباشت در بخش II
۷۳۵	III. بیان نموداری انباشت
۷۴۱	۱- مثال اول
۷۴۷	۲- مثال دوم
۷۵۶	۳- مبادله IIc در صورت انباشت
۷۵۹	• تکمله
۷۶۲	فهرست برخی اصطلاحات

یادآوری

نشریات حزب توده ایران خرسند است که جلد دوم سرمایه (کاپیتال) اثر داهیانه کارل مارکس آموزگار بزرگ پرولتاریای جهان را به پارسی‌زبانان تقدیم میدارد.

کاپیتال در گذشته بفارسی ترجمه نشده بود و حزب توده ایران توانسته است با ترجمه جلد اول و دوم این اثر نقص مهمی را که از این حیث در نشریات سیاسی انقلابی جنبش کارگری کشور ما وجود داشته است برطرف کند. ترجمه این اثر همانطور که در یادآوری مندرجه در جلد اول تصریح گردیده، بوسیله رفیق ایرج اسکندری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران انجام شده است. این رویداد بموقع خود مورد توجه محافل علمی و انقلابی جهانی قرار گرفته است. رهبری حزب در تصمیمات خود ادامه اجراء این وظیفه خطیر را تصریح کرده است. ما اطمینان داریم که این اثر برای همه ایرانیان و بویژه برای رفقای حزبی ما و هواداران جنبش رهایی‌بخش خلق ما ارمغان نیکویی است و در تربیت فکری و معنوی آنها و در غنی کردن اندیشه علمی، اقتصادی و انقلابی در کشور ما اثرات مهمی خواهد داشت. ما بررسی این اثر بزرگ مارکس را به همه رفقای حزبی و زحمتکشان ایران توصیه می‌کنیم.

شعبه تبلیغات و امور ایدئولوژیک

تیرماه ۱۳۵۷

چند کلمه از مترجم

در ترجمه‌ی جلد دوم سرمایه (کاپیتال) همان اسلوبی بکار رفته که در مورد چگونگی ترجمه‌ی جلد اول، ضمن پیشگفتار مترجم، تشریح گردیده است. در اینجا نیز مانند جلد اول در عین اینکه ترجمه‌ی کتاب بطور عمدۀ بیاری زبان فرانسه انجام یافته، متن آلمانی کاپیتال پایه‌ی اصلی قرار داده شده است. بدیگرسخن، سرتاسر این ترجمه جمله‌بجمله با متن آلمانی سنجیده و مقابله شده است. همچنانکه در مورد جلد اول عملی گردیده، در برخی موارد ترجمه‌ی روسی سرمایه نیز برای رفع پاره‌ای ابهامات مورد استفاده قرار گرفته است.

متن آلمانی مورد استفاده نسخه‌ای است که در سال ۱۹۶۶ از جانب انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم جنب کمیته‌ی مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان بوسیله‌ی بنگاه دیتس فرلاگ برلن (Dietz Verlag) چاپ شده و انتشار یافته است. این نسخه که با همکاری گروه‌های کار انستیتوهای مارکسیسم - لنینیسم مسکو و برلن تصحیح و آماده‌ی چاپ شده یکی از کاملترین متون جلد دوم سرمایه بشمار میرود. ترجمه‌ی فرانسه‌ی کاپیتال، که بکمک آن جلد دوم بفارسی برگردانده شده، عبارت از نسخه‌هائی است که کوهن سولال (Cohen-Solal)، ژیلبر بادیا (Gilbert Badia) و ارناکونیو (Erna Cogniot) از روی متن آلمانی تهیه شده توسط انستیتو مارکس - انگلس - لنین مسکو ترجمه کرده و بوسیله‌ی بنگاه ادیسیون سوسیال (Editions Sociales) پاریس در ۱۹۵۳ و ۱۹۶۰ انتشار یافته است.

کوشش شده است اصطلاحاتی که در ترجمه‌ی جلد اول اختیار شده عیناً در جلد دوم نیز مورد استفاده قرار گیرد. هر جا که ضرورت استفاده از اصطلاح تازه‌ای پیش آمده، معادل فرانسه و آلمانی آن در پای صفحه ذکر شده است. علائمی که بمنظور تشخیص زیرنویسها در ترجمه‌ی جلد اول اختیار شده بود عیناً در اینجا نیز مورد استفاده واقع شده. مراجعاتی که به ترجمه‌ی فارسی جلد اول داده میشود همه مربوط به صفحات جلد کامل سرمایه چاپ ۱۳۴۲ است.

پیشگفتار

آماده ساختن کتاب دوم سرمایه برای چاپ، و آنهم بنحوی که از یکسو اثر منسجم و حتی المقدور کاملی را تشکیل دهد و نیز از سوی دیگر منحصرأثر خود مصنف باشد نه از آن ناشرکتاب، امر آسانی نبود. کثرت تعداد نگارشها، که غالباً بصورت قطعه‌ای وجود داشت، انجام این وظیفه را دشوارتر میساخت. دست بالا، تنها یک بخش (دست‌نویس IV) ، سراسر برای چاپ تحریر شده بود، ولی در نتیجه‌ی نگارش‌های بعدی، قسمت اعظم آن نیز کهنه شده بود. اگرچه توده‌ی اصلی مصالح کار بطور عمده از لحاظ عینی فراهم بود ولی از نظر سبک نگارش آمادگی نداشت و بزبانی نگاشته شده بود که مارکس در مورد مستخرجات خویش به کار میبرد، یعنی با سبکی بی‌قید و خودمانی که اغلب با بذله‌گوئیهای صاف و عریان، با بکاربردن اصطلاحات فنی انگلیسی و فرانسوی، و چه بسا با جمله‌های کاملی بزبان انگلیسی و حتی صفحاتی به آن زبان همراه بود. این سبک همانا رونویس اندیشه‌ها با همان شکلی است که هر بار در مغز مصنف پرورش یافته بود. در کنار برخی از بخشها، که بتفصیل بیان شده، قسمت‌های دیگری هستند که از حیث اهمیت با آنها برابرند، ولی فقط به ذکر از آنها قناعت شده است.

مصالح فاکتی و تمثیلی، گردآوری شده ولی دست‌بندی آنها بزحمت انجام یافته و روی آنها هنوز کار نشده است.

عجله‌ی مصنف برای بیان دنباله‌ی مطلب موجب آن شده است که اغلب در پایان فصول فقط چند جمله‌ی از هم‌گسیخته، بمثابه علائم راهنما، بجای بسط آنچه که ناتمام مانده، یادداشت شده است. سرانجام باید از دشواری خواندن خطی سخن گفت که گاه برای خود مصنف نیز ناخوانا بود.

من به این بسنده کرده‌ام که تا سرحد امکان دست‌نویسها را عیناً نقل کنم و در سبک نگارش، جز آنچه که خود مارکس تغییر میداد، چیزی تغییر ندهم و تنها در مواردی جملات توضیحی و بسطی وارد سازم که لزوم آن مطلقاً مسلم و علاوه بر آن معنای مطلب کاملاً روشن و محقق باشد. جمله‌هایی، که در معنای آنها حتی ایجاد دورترین تردیدها امکان‌پذیر بود، مرجحاً کلمه بکلمه منتقل گردیده‌اند. جاهائی را که من از او انشاء کرده‌ام و یا چیزی افزوده‌ام، مجموعاً از ده صفحه‌ی چاپی تجاوز نمیکنند و این مطالب فقط جنبه‌ی صوری دارند.

تنها شمارش مصالح کاری، که بصورت دست‌نویس از مارکس در مورد کتاب دوم بجای مانده‌اند، نشان می‌دهند که مارکس، با چه وجدان بیمانند و با چه انتقاد از خود جدی، میکوشید تا کشفیات بزرگ اقتصادی خویش را، پیش از آنکه به عموم عرضه شود، بسرحدّ کمال برساند، و این انتقاد از خود، بندرت امکان میداد که وی بیان مطلب را، چه از لحاظ محتوی و چه از حیث شکل، با افق فکری خویش، که پیوسته در نتیجه‌ی مطالعات تازه وسیعتر میگردید، وفق دهد. اینک مصالح مزبور را ذیلا می‌آوریم.

نخست دست‌نویسی است تحت عنوان "درباره‌ی انتقاد اقتصاد سیاسی" ^(۱) در ۱۴۷۲ صفحه بقطع ربعی مرکب از ۲۳ دفتر که از اوت ۱۸۶۱ تا ژوئن ۱۸۶۳ نوشته شده است. این دنباله نخستین جزوه‌ای است که در سال ۱۸۵۹ تحت همین عنوان در برلن انتشار یافته است. در صفحات ۱ تا ۲۲۰ (دفتر I - V) و سپس مجدداً در صفحات ۱۱۵۹ تا ۲۴۷۲ (دفترهای XIX - XXIII)، مصنف مسائلی را که در کتاب اول سرمایه مورد مطالعه قرار داده است، از تبدیل پول به سرمایه تا پایان آن، مطرح میسازد و این نخستین نگارش موجود درباره‌ی مطلب مزبور است. در صفحات ۹۷۳ تا ۱۱۵۸ (دفترهای XVI - XVIII) از سرمایه، سود، نرخ سود، سرمایه تجاری و سرمایه نقدی، یعنی از موضوعاتی که بعدها در دست‌نویس کتاب سوم تشریح گردیده است، سخن می‌رود. بعکس، مسائلی که در کتاب دوم و همچنین آنچه که خیلی بعد در کتاب سوم مطرح میشود، هنوز جداگانه جمع‌آوری نشده‌اند. این مسائل، از جمله در بخشی که مایه‌ی اصلی دست‌نویس را تشکیل میدهد، یعنی در صفحات ۲۲۰ تا ۹۷۲ (دفترهای VI - XV) درباره‌ی تئوری‌های اضافه‌ارزش، بطور فرعی مطرح شده‌اند. این بخش شامل یک تاریخچه‌ی انتقادی تفصیلی در مورد مسئله‌ی بنیادی اقتصادسیاسی، یعنی تئوری اضافه‌ارزش است که در کنار آن بحث پولمیک‌واری نیز علیه پیشینیان انجام میگردد. اکثر نکات این بحث بعدها در دست‌نویس کتاب دوم و سوم، موضوع بررسی ویژه و منطقاً تنظیم‌یافته‌ای میشود. در نظر دارم که قسمت انتقادی این دست‌نویس را، پس از حذف مطالبی که در کتاب‌های دوم و سوم مورد استفاده قرار گرفته‌است، بصورت کتاب چهارم سرمایه انتشار دهم. این دست‌نویس با وجود ارزش انکارناپذیرش نمیتوانست در چاپ کنونی کتاب دوم مورد استفاده قرار گیرد.

از لحاظ تاریخ نگارش دست‌نویس کتاب سوم پشت‌سر نوشته‌ی فوق قرار میگیرد. قسمت اعظم آن لااقل در سالهای ۱۸۶۴ و ۱۸۶۵ نوشته شده است. تنها پس از آنکه

(۱) "Zur Kritik der politischen Ökonomie" (۱)

این نوشته بطور اساسی آماده گردید، مارکس دست به تحریر کتاب اول زد، یعنی جلد اولی که در سال ۱۸۶۷ چاپ شده است. من اکنون این دست‌نویس کتاب سوم را برای چاپ آماده میکنم.

برای دوران متعاقب انتشار کتاب اول، مجموعه‌ای از چهار دست‌نویس بقطع خستی راجع به کتاب دوم در دست است که مارکس خود، آنها را از I تا IV شماره‌گذاری کرده است. دست‌نویس اول (ص ۱۵۰) که محتملاً مربوط به سال ۱۸۶۵ یا ۱۸۶۷ است، نخستین نگارش مستقل، ولی کمابیش بریده‌بریده‌ی کتاب دوم، با تقسیم‌بندی کنونی آنست. از دست‌نویس مزبور نیز هیچ قسمتی قابل استفاده در این جلد نبود. قسمتی از دست‌نویس شماره III شامل مجموعه‌ای از نقل‌قولها و مراجعات به دفترهای مستخرجاتی است، که مارکس خود تنظیم کرده و اغلب مربوط به بخش اول کتاب دوم است و قسمت دیگر آن عبارت از نگارش مسائل جداگانه و متفرق است از قبیل انتقاد از نظریات آدام اسمیت درباره‌ی سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان و نیز در مورد منشأ سود و سپس محتوی بیانی است درباره‌ی رابطه میان نرخ اضافه‌ارزش و نرخ سود، که جای آن در کتاب سوم است. مراجعه به منابع، چیز زیادی به دست ندادند و قسمت‌های تحریر - یافته، چه برای کتاب دوم و چه برای کتاب سوم، در نتیجه‌ی نگارشهای بعدی کهنه شده بود و لذا ناگزیر میبایستی از اغلب آنها صرف نظر میشد. دست‌نویس IV نگارشی است از بخش اول و همچنین از نخستین فصول بخش دوم کتاب دوم، که برای چاپ آماده شده است و ما نیز از آن در جای خود استفاده کرده‌ایم. با اینکه بنظر میرسد دست‌نویس IV مقدم بر دست‌نویس II تنظیم شده باشد، معذک، چون این دست‌نویس صورت انجام‌یافته‌تری دارد، توانستیم از آن برای بخشهای مربوطه‌ی کتاب سودمندانه برخوردار شویم. همین قدر کافی بود که برخی نکات مستخرج از دست‌نویس II را بر آن بیافزائیم. دست‌نویس اخیرالذکر، یگانه‌نگارش تقریباً کامل کتاب دوم و تاریخ تحریر آن سال ۱۸۷۰ است. یادداشت‌هایی که بمنظور نگارش قطعی تهیه شده‌است، و هم‌اکنون از آن سخن خواهد رفت، صریحاً میگویند که "تحریر دوم باید بمنزله‌ی پایه قرار داده‌شود." پس از سال ۱۸۷۰ مجدداً وقفه‌ای در نوشته‌ها پدیدار میشود و این بطور عمدۀ معلول بیماری مصنف است. بنا بعبادت خود، مارکس این مدت را صرف مطالعات میکرد. کشاورزی با شرایط روستائی امریکا و بویژه شرایط روستاهای روسی، بازار پول و سیستم بانکی و بالاخره علوم طبیعی؛ زمین‌شناسی، زیست‌شناسی و بخصوص تحقیقات شخصی ریاضی، محتوی دفترهای متعدد یادداشتی ویرا در این دوران تشکیل میدهند. در آغاز سال ۱۸۷۷ مارکس احساس میکرد که تندرستی خود را به‌اندازه‌ی باز یافته است که

بتواند از نو به کار اساسی خویش بپردازد. علامت‌گذاری‌ها و یادداشت‌هایی که مستخرج از چهار دست‌نویس پیش‌گفته‌اند و تاریخ آنها پایان ماه مارس ۱۸۷۷ است، نشان می‌دهند که مصالح مزبور میبایستی بمنزله‌ی پایه برای نگارش جدیدی از کتاب دوم بکار روند. آغاز این اصلاح را دست‌نویس شماره ۷ (۵۶ صفحه خشتی) بدست می‌دهد. این دست‌نویس شامل چهار فصل ابتدای کتاب است، ولی تنظیم آن هنوز ناقص است، نکات اساسی بصورت زیرنویس در پائین صفحات بیان شده‌اند، و میتوان گفت که مایه‌ی اصلی گردآمده ولی دست‌چین نشده است. معذک این آخرین بیان کامل از مهمترین قسمت بخش اول است. نخستین کوشش برای آنکه این کار بصورت نوشته‌ای آماده‌ی چاپ درآید، در دست‌نویس شماره VI انجام گرفته است (پس از اکتبر ۱۸۷۷ و پیش از ژوئیه ۱۸۷۸). این فقط عبارت از ۱۷ صفحه بقطع ربعی است و قسمت اعظم فصل یکم را در بر دارد. دست‌نویس شماره VII (۲ ژوئیه ۱۸۷۸)، که نمودار دومین و آخرین کوشش مارکس است، بیش از ۷ صفحه‌ی خشتی نیست.

بنظر میرسد در این زمان برای مارکس روشن شده بود که بدون یک تحول کامل در وضع تندرستی‌اش هرگز امکان نخواهد داشت نگارش کتاب دوم و سوم را بنحو دلخواه خویش آماده سازد. در واقع دست‌نویس‌های VII - VIII اغلب نمایشگر آثار این نبرد قهرآمیز علیه بیماری روان‌فرسا هستند. دشوارترین قسمت بخش اول در دست‌نویس ۷ تجدید نگارش شده بود. بقیه‌ی بخش اول و تمام بخش دوم (باستثنای فصل هفدهم) حاوی هیچگونه دشواری مهم تئوریک نبودند، ولی بعکس بنظر مارکس بخش سوم، راجع به تجدید تولید گردش سرمایه اجتماعی، احتیاج مبرمی به تجدید نظر داشت. درحقیقت ضمن دست‌نویس شماره II بدوا تجدید تولید بدون توجه به گردش پول، که واسطه عملی‌شدن آنست، مورد بررسی قرار گرفته و سپس بار دیگر با توجه به آن مطرح شده بود. لازم آمده بود این نقیصه برطرف شود و در واقع سرتاسر بخش بنحوی اصلاح‌گردد که با افق دید وسعت‌یافته‌ی مصنف تطبیق نماید. بدینسان دست‌نویس شماره VIII بوجود آمد که فقط دفتری ۷۰ صفحه‌ای با قطع ربعی است. ولی برای درک این نکته که مارکس چه مطالبی را در این چند صفحه متراکم ساخته، کافی است پس از حذف مواردی که مأخوذ از دست‌نویس شماره II است، به متن چاپ‌شده‌ی بخش سوم مراجعه شود.

این دست‌نویس VIII نیز فقط یک نگارش موقت موضوع است و قبل از هر چیز منظور از آن این بوده است که نظریات نوی مصنف را در برابر دست‌نویس II تحکیم کند و بدون توجه به نکاتی که درباره‌ی آنها چیز گفتنی تازه‌ای وجود نداشته است،

نظریات نو را تشریح نماید. همچنین در این دست‌نویس قسمت مهمی از فصل هفدهم بخش دوم، اگرچه تاحدودی با تخطی به مرزهای بخش سوم مجدداً وارد شده و بسط یافته است، نظم منطقی غالباً گسیخته شده و بیان مطلب در برخی جاها ناقص مانده و بویژه در آخر این نوشته مطلقاً متفرق و پراکنده است. ولی آنچه‌را که مارکس خواسته است بگوید، چه به این صورت چه بنحو دیگر، در اینجا بیان شده است.

اینها هستند مصالح کتاب دوم، که بنا به آنچه مارکس کمی پیش از مرگ به دخترش اله‌آنور^(۱) گفته‌است، من میبایستی از آنها "چیزی بسازم"^(۲). من این مأموریت را در تنگ‌ترین مرزهایش پذیرفتم و تا آنجا که امکان داشت کوشیدم اقدامات خود را به انتخاب ساده‌ای از میان نگارش‌های گوناگون محدود سازم. در این اقدام همواره عمل خود را بر پایه آخرین نگارش و مقایسه‌ی آن با نگارش‌های پیشین قرار داده‌ام. با دشواری‌های واقعی، یعنی با آن دشواری‌هایی که صرفاً جنبه فنی نداشته‌اند، فقط در مورد بخش اول و سوم برخورد کرده‌ام. ولی اینها نیز مشکلات کوچکی نبوده‌اند. کوشیده‌ام این دشواریها را منحصر در جهت اندیشه‌ی مصنف حل کنم.

غالباً هنگامی که نقل قولها بمنظور تحکیم فاکتها آورده شده و یا در مواردی که اصل آنها در اختیار هرکسی است که بخواهد به عمق مسائل پی برد، مانند جمله‌های منقول از آدام اسمیت، آنها را ترجمه کرده‌ام. فقط این قاعده در مورد فصل دهم انجام‌شده‌ی نبود، زیرا در آنجا سخن برسر انتقاد مستقیم از متن انگلیسی است. نقل قولهای مربوط به کتاب اول به چاپ دوم کتاب، یعنی به آخرین چاپی که در حیات مارکس انتشار یافته، مراجعه داده شده است.

در مورد کتاب دوم سرمایه، علاوه بر نخستین نگارش دست‌نویس "درباره‌ی انتقاد علم اقتصاد" و قسمت‌های مذکور در دست‌نویس شماره III و چند یادداشت کوتاه جسته‌گرفته در دفترهای مستخرجات، آنچه وجود دارد فقط دست‌نویس خشتی پیش‌گفته است بتاريخ ۱۸۶۴-۱۸۶۵، که نگارش آن تقریباً بهمان درجه‌ی دست‌نویس II کتاب

(۱) Eleanor, Marx-Aveling (Tussy) (۱۸۵۵-۱۸۹۸) - کوچکترین دختر کارل مارکس که خود درسالهای ۸۰ و ۹۰ قرن نوزدهم یکی از مبارزین فعال جنبش کارگری انگلستان و نهضت بین‌المللی کارگری، سازمان‌دهنده‌ی اتحادیه‌ی کارگران گاز لندن و جنبش زنان کارگر بود. وی بسیاری از آثار سوسیالیستی را بزبان انگلیسی ترجمه کرده است. در سال ۱۸۸۴ با ادوارد اولینگ Edward Aveling ازدواج کرد و نام مرکب مارکس-اولینگ را اختیار نمود.

(۲) عین عبارت به آلمانی چنین است: "Woraus... ich "etwas machen" sollte" یعنی با آنها کاری بکنم، از آنها چیزی درآورم یا بسازم. بهر حال روشن است که مقصود احاطه‌ی تنظیم کتاب به انگلس است.

دوم کامل است، و سرانجام دفتری است مربوط به سال ۱۸۷۵، که در آن رابطه‌ی میان نرخ اضافه‌ارزش و نرخ سود به‌صورت ریاضی (بشکل معادلات) بیان شده است. آماده-ساختن این کتاب برای چاپ سریعاً پیش می‌رود. تا آنجا که فعلاً میتوانم قضاوت کنم در تدارک این کتاب، البته جز در مورد برخی از بخشهای بسیار مهم آن، فقط با مشکلات صرفاً فنی روبرو خواهیم بود.

شایسته است در اینجا به ردّ اتهامی که علیه مارکس ایراد شده است پردازم، اتهامی که بدواً آهسته و جسته‌گریخته زده می‌شد و اکنون، پس از مرگش، از جانب سوسیالیست‌های منبری و دولتی آلمان^(۱) و دار و دسته‌ی آنان به‌مثابه یک امر مسلم بمیان کشیده می‌شود. اتهام اینست که گویا مارکس مرتکب یک دزدی ادبی بزبان رود برتوس^(۲) شده است. من سابقاً آنچه را که درباره‌ی این مسئله فوریت داشت درجای دیگر گفته‌ام^۳، ولی فقط اکنون امکان آنرا یافته‌ام که در این مورد اسناد قطعی عرضه کنم. تا آنجا که من اطلاع دارم این اتهام برای نخستین بار در اثر ر. مایر^(۴) "تبرد رهائی بخش طبقه‌ی چهارم" صفحه‌ی ۴۳ بشرح زیرین عنوان شده است:

(۱) سوسیالیسم‌منبری و دولتی (Katheder und Staatssozialismus), (Socialisme de la Chaire et d'Etat) - جریان خرده‌بورژوازی در علم اقتصاد که در سالهای هفتاد سده‌ی نوزدهم در آلمان بوجود آمده و اغلب نمایندگان مبرز آن از میان استادان دانشگاه برخاسته بودند (از قبیل آدولف واکنر Adolph Wagner، کارل بوشر Karl Bücher، گوستاو شمولر G. Schmoller، ورنر زومبارت Werner Sombart و غیره). اینان از مخالفین سرسخت مارکسیسم و هوادار نوعی رفرمیسم بورژوازی بودند، برای آشتی طبقاتی تبلیغ می‌کردند و میکوشیدند طبقه‌ی کارگر را از نفوذ انقلابی سوسیال دموکراسی بیرون آورده بسود دولت پروس منحرف سازند. مکتب مزبور اقداماتی از نوع دولتی‌کردن راه‌آهن و انحصار توتون و نوشابه‌های الکلی را "سوسیالیسم دولتی" می‌خواند. نام سوسیالیسم منبری یا دولتی از ترکیب دانشگاهی رهبران این گرایش و تعلیم آنان بسود دولت برخاسته است.

(۲) Johann Karl Rodbertus (Jagetzow) (۱۸۰۵-۱۸۷۵) - درباره این شخص به زیرنویس صفحه ۴۸۱ [صفحه ۸۱۹ این بازنویسی] سرمایه، جلد اول، ترجمه فارسی مراجعه شود.

۳- در پیشگفتار نخستین طبع آلمانی کتاب کارل مارکس "Misère de la Philosophie" "فقر فلسفه" که بسال ۱۸۸۵ در شهر اشتوتگارت Stuttgart انتشار یافته است.

(۴) Rudolph Hermann Meyer (۱۸۳۹-۱۸۹۹) - اقتصاددان آلمانی از مخالفان بی‌سما رک. عنوان اثری که در متن ذکر شده و ما ترجمه‌ی فارسی آن را داده‌ایم چنین است:

"Emancipationskampf des Vierten Standes"

”چنانکه قابل اثبات است، مارکس قسمت اعظم انتقاد خود را از این انتشارات بیرون آورده است.“ (مقصود آثار رودبرتوس است که در آخرین نیمه‌ی سالهای سی‌ام انتشار یافته است).

تا هنگامی که دلیل خلاfi اقامه نشده است خویشتن را در اظهار این نظر مجاز می‌شمارم که تمام ”قابلیت اثبات“ ادعای مزبور از آنجا برمیخیزد که خود رودبرتوس این آقای مایر را در آن باره متقاعد ساخته است. در سال ۱۸۷۹ رودبرتوس خود وارد میدان میشود و به ی. تسلر (Tübinger "Zeitschrift für (J. Zeller) die gesammte Staatswissenschaft", 1874, S. 219

درباره‌ی اثر خود تحت عنوان:

"Zur Erkenntnis unsrer Staatswirtschaftlichen Zustände (1842)

(برای شناخت وضع اقتصاد دولتی ما) چنین مینویسد:

”شما ملاحظه خواهید کرد که همه‌ی اینها (یعنی استدلالاتی که در اثر مزبور آمده است) خیلی قشنگ بوسیلهٔ مارکس... مورد استفاده قرار گرفته است، البته بدون آنکه نامی از من برده شده باشد.“ و ناشر آثار وی پس از مرگش، ت. کوزاک Th. Kozak نیز بی‌کم‌وکاست همین ادعا را نشخوار میکند. (نگاه کنید به کاپیتال رودبرتوس، چاپ ۱۸۴۴ برلن، مدخل، صفحه ۱۵) - سرانجام، در اثری که بسال ۱۸۸۱ تحت عنوان: "Briefen und sozialpolitischen Aufsätzen von Dr. Rodbertus-Jagetzow" (نامه‌ها و تقاریر اجتماعی - سیاسی رودبرتوس - یاکتسف) بوسیله‌ی ر. مایر انتشار یافته است، رودبرتوس صریحا میگوید: "امروز من خویشتن را از جانب شفله^(۱) و مارکس غارت شده می‌بینم، بی‌آنکه از من نامی برده شده باشد." (نامه‌ی شماره‌ی ۶۰، صفحه‌ی ۱۳۴). در جای دیگر، ادعای رودبرتوس شکل مشخص تری بخود میگیرد: "در سومین نامه‌ی اجتماعی خود، من بطور اساسی مانند مارکس، ولی کوتاهتر و روشنتر، نشان داده‌ام که اضافه‌ارزش سرمایه‌دار از کجا سرچشمه می‌گیرد." (نامه‌ی شماره‌ی ۴۸، صفحه‌ی ۱۱۱).

مارکس هرگز چیزی از تمام این اتهامات راجع به دزدی ادبی باخبر نشد. صفحات نسخه‌ای که از کتاب Emanzipationskampf داشت، فقط در قسمت مربوط به بین‌الملل بریده شده بود و من خود بقیه‌ی صفحات را پس از مرگ مارکس بریده‌ام. مجله‌ی توپین‌گن^(۲) را نیز هرگز ندیده بود. همچنین نامه‌های خطاب به ر. مایر هم نزد او ناشناخته بود و توجه من نیز از لطف خود آقای دکتر مایر فقط در سال ۱۸۸۴ به

(۱) Schäffle, (Albert Eberhard Friedrich) (۱۸۳۱-۱۹۰۳) - اقتصاددان و جامعه‌شناس آلمانی.

(۲) Die Tübinger Zeitschrift

قسمت مربوط به "غارث" جلب گردید. بعکس، مارکس با نامه‌ی ۴۸ آشنائی داشت. آقای مایر عنایت بخرج داده اصل نامه را به دختر کهتر مارکس تقدیم نموده بود. مارکس که بیشک از سروصدای اسرارآمیز، درباره‌ی اینکه باید منبع نهائی انتقاد او را نزد رودبرتوس جستجو نمود، چیزی بگوشش رسیده بود، این نامه را به من نشان داد و متذکر گردید که: اکنون وی سرانجام درباره‌ی آنچه رودبرتوس خود ادعا دارد اطلاع اصلیی بدست آورده است. اگر رودبرتوس بیش از این دعوی نمیکند مارکس میتواند این ادعا را به‌وی ارزانی دارد، و اینکه رودبرتوس بیان خویش را کوتاهتر و روشنتر از آن او می‌شمارد، مارکس میتواند این خرسندی را نیز برای وی باقی گذارد. و درواقع مارکس با این نامه‌ی رودبرتوس مجموع امر را تمام‌شده تلقی نمود.

این تلقی را مارکس بیشتر از آنجهت میتوانست داشته باشد که مجموع فعالیت نویسندگی رودبرتوس، چنانکه من خود واقعا اطلاع دارم، تا حدود سال ۱۸۵۹ برای وی ناشناخته بود، و این هنگامی است که او انتقاد ویژه‌ی خود را درباره‌ی علم اقتصاد نه‌تنها در خطوط اساسی آن، بلکه حتی در مهمترین جزئیاتش پرداخته داشت.

مارکس بررسیهای اقتصادی خود را در سال ۱۸۴۳ در پاریس با مطالعه‌ی مصنفین بزرگ انگلیسی و فرانسوی آغاز نمود. از میان مصنفین آلمانی فقط راو^(۱) و لیست^(۲) را میشناخت و از آنان همین را بس داشت. نه مارکس ونه من کلمه‌ای از وجود رودبرتوس نشنیده بودیم تا آنکه در ۱۸۴۸ لازم آمد که در روزنامه‌ی "راین نو" (Neue Rheinische Zeitung) نطق‌های او را بعنوان نماینده مجلس و اقداماتش را بمتابه وزیر مورد انتقاد قرار دهیم. نادانی ما آنقدر بود که از نمایندگان ایالت راین میپرسیدیم این رودبرتوسی، که اینطور ناگهانی وزیر شده، کیست. و این نمایندگان نیز کمترین اطلاعی درباره‌ی نوشته‌های اقتصادی رودبرتوس نداشتند. اما بعکس در آنزمان مارکس بدون کمک رودبرتوس نه‌تنها بسیار خوب میدانست که "اضافه‌ارزش سرمایه‌دار از کجا سرچشمه میگردد" بلکه از چگونگی بدست آمدن آن نیز کاملا آگاهی داشت. این واقعیتی است که کتاب

(۱) Rau, (Karl Heinrich) ۱۷۹۲-۱۸۷۰ - اقتصاددان آلمانی که نظریات آدام اسمیت و ریکاردو را بصورت مسائل مجزی و جداگانه مطرح ساخته است. مارکس وی را ژان باتیست‌سه‌ی آلمانی خوانده است.

(۲) List, Friedrich (۱۷۸۹-۱۸۴۶) - مبرزترین و مترقی‌ترین دانشمند اقتصاددان بورژوازی آلمان در نخستین نیمه‌ی قرن نوزدهم. وی با آنکه از نظر تئوریک نتوانست پیوندهای درونی سیستم سرمایه‌داری را دریابد، ولی عملا بوسائل مختلفه برای استقرار سرمایه‌داری صنعتی در آلمان کوشید و فعالیت او برای توحید گمرکات و خطوط راه‌آهن در آلمان نه‌تنها از لحاظ اقتصادی، بلکه از جهت مبارزه در راه وحدت ملی آلمان نقش ارزنده‌ای ایفا نموده است.

"فقر فلسفه" چاپ ۱۸۴۷ و کنفرانس‌های بروکسل وی در سال ۱۸۴۷، راجع به کار مزدوری و سرمایه که در ۱۸۴۷ در روزنامه‌ی "راین نو" شماره ۲۶۴ و ۲۶۹ منتشر شده‌اند، به اثبات می‌رسانند. تنها حدود سال ۱۸۵۹ بود که مارکس بوسیله‌ی لاسال^(۱) آگاهی یافت که اقتصاددانی هم بنام رودبرتوس وجود دارد و سپس در موزه‌ی بریتانیا^(۲) "سومین نامه‌ی اجتماعی" ویرا پیدا نمود.

این جمع‌بستی است از فاکت‌ها. اکنون ببینیم ادعای اینکه گویا مارکس رودبرتوس را "غارت" نموده است از لحاظ محتوی بر چه پایه‌ای قرار دارد؟

رودبرتوس می‌گوید: "در سومین نامه‌ی اجتماعی خود، من مانند مارکس، ولی کوتاه‌تر و روشن‌تر نشان داده‌ام که اضافه‌ارزش سرمایه‌دار از کجا سرچشمه می‌گیرد." پس نقطه‌ی مرکزی، تئوری اضافه‌ارزش است. و در واقع نمیتوان از آثار مارکس مطلب دیگری را نام برد که رودبرتوس بتواند بعنوان مالکیت بر آن ادعائی داشته باشد. بدینسان رودبرتوس در عبارت مذکور، خویش‌تر را در مورد تئوری اضافه‌ارزش پیشاهنگ تلقی نموده مدعی است که مارکس این تئوری را از آثار او به‌یغما برده است.

ولی سومین نامه‌ی اجتماعی درباره‌ی منشأ اضافه‌ارزش بما چه می‌گوید؟ نامه‌ی مزبور باکمال سادگی می‌گوید که "بهره" - رودبرتوس زیر این نام بهره‌ی مالکانه و سود را با هم جمع میکند - از "افزایش ارزشی" بر ارزش کالا ناشی نمیشود، بلکه: "در نتیجه‌ی کاهشی حاصل میشود که بر دست‌مزد تحمیل می‌گردد. بدیگرسخن از آنجا ناشی میشود که دست‌مزد فقط بخشی از ارزش محصول را تشکیل میدهد"، و در صورتیکه بارآوری کار بعداً کافی باشد "لازم نیست که مزد با ارزش مبادله‌ی طبیعی محصول برابر گردد، زیرا باید چیزی از این محصول برای جانشین ساختن سرمایه و بهره باقی بماند". رودبرتوس بما نمی‌گوید این "ارزش مبادله‌ی طبیعی" محصول چگونه است که با وجود آن برای "جانشین ساختن سرمایه"، یعنی لابد برای جبران مواد خام و فرسایش کارافزار، چیزی باقی نماند.

خوشبختانه تشخیص اینکه کشف دوران‌ساز رودبرتوس چه تأثیری در مارکس کرده میسر است. در دست‌نویس کتاب "درباره‌ی انتقاد و غیره"، دفتر دهم صفحه‌ی

(۱) Lassalle, Ferdinand (۱۸۲۵-۱۸۶۴) - نویسنده و شورانگیز (اُزیتاتور) آلمانی دارای افکار خرده‌بورژوازی و از مخالفین تئوری و عمل انقلابی مارکسیسم بویژه در مورد مربوط به مبارزه‌ی طبقاتی، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا. لاسال نقش عمده‌ای در ایجاد اتحادیه‌ی سرتاسری کارگران آلمان (۱۸۶۳) ایفا نمود. سرانجام با بیسمارک متحد شد و نیز از سیاست وحدت آلمان "از بالا" پشتیبانی نمود.

۴۴۵ و بعد یادداشتی وجود دارد تحت عنوان: "جمله‌ی معترضه. آقای رودبرتوس. یک تئوری جدید درباره‌ی بهره‌ی مالکانه". فقط از این نقطه‌ی نظر است که مارکس در یادداشت مزبور سومین نام‌هی اجتماعی را مورد توجه قرار میدهد. اما حساب تئوری رودبرتوسی اضافه‌ارزش در مجموع خود با تذکر استهزاء آمیز زیرین تصفیه میشود: "آقای رودبرتوس بدواً به بررسی وضع کشوری میپردازد که در آنجا مالکیت زمین و سرمایه از یکدیگر جدا نیستند و سپس از آن به این نتیجه‌ی مهم میرسد که بهره، (نامی که زیر آن وی تمام اضافه‌ارزش را قرار میدهد)، بطور ساده مساوی با کار پرداخت- نشده یا برابر با مقدار محصولی است که نماینده‌ی کار مزبور میباشد".

ولی بشریت سرمایه‌دار قرنهای مدیدی است که اضافه‌ارزش تولید نموده و نیز تدریجاً به این مرحله رسیده است که درباره‌ی منشأ آن بیاندهد. نخستین نظریه‌ای که از عمل مستقیم دادوستد ناشی شده عبارت از این بوده است که اضافه‌ارزش از علاوه- کردن مبلغی به ارزش محصول بیرون می‌آید. این نظریه میان مرکانتی‌لیست‌ها^(۱) حکمفرما بود، ولی بزودی جمس استوارت^(۲) به این نکته پی برد که در چنین حالتی که یکی برد دارد ناچار باید دیگری ببازد. با این وجود نظریه‌ی مزبور مدت‌ها، بویژه در میان سوسیالیست‌ها، پایدار ماند. ولی این نظریه بوسیله‌ی آدام اسمیت^(۳) از دانش کلاسیک رانده شد.

در اثر وی "ثروت ملل"^(۴) کتاب نخست فصل ششم چنین آمده است:

"بمحض اینکه سرمایه (Stock) در دست افرادی انباشته شد، طبعاً برخی از آنان سرمایه را بدینسان مورد استفاده قرار میدهند که افرادی کارآمد را به کار وادارند و به آنها مواد خام و وسایل زندگی بدهند تا با فروش محصولات کار آنان، یا بوسیله‌ی آنچه که کار ایشان به ارزش آن مواد خام افزوده است، سود بدست آورند... ارزشی که کارگران به مواد خام می‌افزایند در اینصورت به دو بخش تحلیل میشود که یکی از آنها دستمزد آنها را میپردازد و بخش دیگر سود کارفرما را، نسبت به تمام مبلغی که بابت مواد خام و دستمزد پیش‌ریز کرده است، تأمین مینماید."

(۱) درباره‌ی مکتب Mercantilisme به زیرنویس صفحه‌ی ۹۵ [۱۲۳-۱۲۴] همین بازنویسی [جلد اول "سرمایه" ترجمه فارسی مراجعه شود.

(۲) James Stuart. مراجعه شود به زیرنویس صفحه ۱۶۰ و ۳۱۵ [۲۴۸ و ۵۲۸ همین بازنویسی] جلد اول "سرمایه" ترجمه فارسی.

(۳) A. Smith. مراجعه شود به "سرمایه" ترجمه فارسی جلد اول زیرنویس صفحات ۵۷ و ۵۸ [۶۰ همین بازنویسی].

(۴) "Wealth of Nations" (۴)

و کمی پس از آن میگوید:

"از آن هنگام که تمام سرزمین کشوری ملک خصوصی میگردد، مالکین، مانند همه مردم دیگر، دوست میدارند از جایی که خود نکاشته‌اند حاصل بردارند و حتی برای محصول طبیعی زمین بهره طلب میکنند... کارگر مجبور است... بهری از درآمد خود را، که در نتیجه‌ی کارش بدست آمده یا تولید شده است، به مالک تسلیم نماید. این بهره، یا آنچه که با آن یکسان است یعنی بهای این بهره، بهره‌ی مالکانه را بوجود می‌آورد."

در دست‌نویس پیشگفته "درباره‌ی انتقاد و غیره" صفحه‌ی ۲۵۳، مارکس راجع به این قطعه چنین متذکر میشود: "پس بدینسان بنظر آدام اسمیت اضافه ارزش، یعنی اضافه‌کار یا کاری که زیاده بر کار مزدگرفته انجام و در کالا مجسم‌گردیده است ولذا زیاده برکاری است که دستمزد، معادل آن را تشکیل میدهد، مقوله‌ی عامی است که سود بمعنای اخص و بهره مالکانه فقط انشعابات آن بشمار می‌آیند". سپس آدام اسمیت میگوید (کتاب اول فصل هشتم):

"بمحض اینکه زمین به مالکیت خصوصی درآمد، مالک تقریباً از جمیع محصولاتی که کارگر میتواند در آن زمین برویاند یا بچیند، سهم طلب میکند. بهره‌ی او نخستین برداشت از حاصل کاریست که در زمین انجام میگردد. ولی کشاورز ندرتا دارای وسائلی است که زندگی او را تا هنگام درو تأمین نماید. معمولاً معاش وی بوسیله سرمایه‌ی (stock) کارفرما یعنی فارمداری، پیش‌ریز میشود که او را بکار می‌گمارد و اگر قرار نمی‌بود که سهمی از محصول کار او را برداشت کند و یا بعبارت دیگر سرمایه‌ی وی به‌اضافه‌ی سود به‌او برنمیگشت، هیچگونه علاقه‌ای به گماردن وی نداشت. این سود دومین برداشت از حاصل کاریست که در زمین انجام میگردد. محصول تقریباً هر نوع کار دیگری تابع همین برداشت بنفع سود است. در عموم پیشه‌ها و در همه‌ی کارخانه‌ها اکثر کارگران محتاج به کارفرمایی هستند که تا انجام نهائی کار، مواد خام و دستمزد و معاش آنها را پیش‌ریز کند. این کارفرما سهمی از حاصل کار آنها یا ارزشی را که این کار به ماده‌ی محمول کار می‌افزاید، بر میدارد و همین سهم است که تشکیل‌دهنده‌ی سود اوست."

در اینجا مارکس می‌افزاید (دست‌نویس صفحه‌ی ۲۵۶):

"بدینسان آدام اسمیت در اینجا با کلماتی صریح بهره‌ی مالکانه و سود سرمایه را بمتابه برداشتی ساده از محصول کارگر یا از ارزش محصول وی، یعنی از ارزشی که برابر با کار افزوده به مواد خام است، تلقی میکند. ولی همچنانکه خود آدام اسمیت سابقاً

بیان کرده است، این برداشت نمیتواند بغیر از آن بخشی از کار باشد که کارگر اضافه بر مقدار کار جبرانکنندهی دستمزد خود و یا آنچه معادل مزدش را فراهم میسازد، به مادهی خام می‌افزاید. بدیگرسخن، سهم مزبور جز اضافه کار و بخش پرداخت‌نشدهی کار وی چیز دیگری نیست.

بنابراین آدام اسمیت در زمان خود میدانسته است که "اضافه‌ارزش سرمایه‌دار از کجا سرچشمه می‌گیرد" و حتی از آن زمیندار نیز بر وی معلوم بوده است. از سال ۱۸۶۱ مارکس صریحاً این مسئله را تصدیق میکند. درحالیکه بنظر میرسد، رودبرتوس و گروه ستایشگراش، که مانند قارچ به دنبال باران گرم تابستانی سوسیالیسم دولتی بیرون آمده‌اند، این نکته را کاملاً فراموش کرده باشند.

مارکس ادامه میدهد و مینویسد: "با این وجود اسمیت، اضافه‌ارزش را فی‌نفسه و بمثابة مقوله‌ی ویژه، از اشکال خاصی که اضافه‌ارزش بصورت سود و بهره‌ی مالکانه پیدا میکند، تمیز نمیدهد. از آنجاست که نزد او، و باز هم بیشتر نزد ریکاردو^(۱) خطاها و نقایص بسیاری در تحقیق بروز میکند." این عبارت کلمه‌بکلمه در مورد رودبرتوس صادق است. "بهره‌ی او بطور ساده عبارت از جمع بهره‌ی مالکانه + سود است. وی از بهره‌ی مالکانه تئوری سراسر غلطی برای خویش میسازد و سود را همان جور که نزد پیشینیان خویش یافته‌است چشم‌پسته میبذرد. بعکس اضافه‌ارزش مارکس شکل عام مجموعه‌ی ارزشی است که بلاعوض از جانب مالکین وسائل تولید تصاحب میشود و طبق قوانین کاملاً ویژه‌ای، که نخست بوسیله‌ی مارکس کشف شده است، به اشکال خاص و دگرسان‌شده‌ی سود و بهره‌ی مالکانه تقسیم میگردد. این قوانین در کتاب سوم تشریح میشوند و آنجا برای نخستین بار نموده خواهد شد چه بسیار حلقه‌های واسط لازم میگردند تا بتوان از درک اضافه‌ارزش بطور کلی، به دریافت استحاله‌ی آن به سود و به بهره‌ی مالکانه، و لذا به درک قوانین حاکم بر توزیع اضافه ارزش در درون طبقه‌ی سرمایه‌دار، رسید.

ریکاردو باز هم دورتر از آدام اسمیت رفته است. وی دید خود را در مورد اضافه ارزش بر پایه‌ی تئوری تازه‌ای از ارزش قرار میدهد، که گرچه بشکل جینی نزد آدام اسمیت وجود دارد، ولی او در عمل تقریباً همواره آنرا بفراموشی میسپارد. این همان تئوری است که مبدأ حرکت تمام دانش اقتصادی بعدی میشود. ریکاردو از تعیین ارزش کالاها بوسیله‌ی مقدار کاری که در کالا جای گرفته است، توزیع میان کارگر و سرمایه‌دار را استنتاج میکند، یعنی به این نتیجه میرسد که مقدار ارزشی، که در اثر

(۱) Ricardo. مراجعه شود به "سرمایه" جلد اول ترجمه فارسی زیرنویس صفحه‌ی ۵۵ | ۵۶ همین بازنویسی].

کار به ماده‌ی خام افزوده میشود، به دستمزد و سود (در اینجا بمعنای اضافه ارزش) تقسیم میگردد. وی ثابت میکند که ارزش کالاها، علی‌رغم هر تغییری که در رابطه‌ی بین این دو جزء حاصل شود، همان‌که بود باقی میماند و برای این قانون فقط استثنائات نادری قائل است. ریکاردو، باینکه زیاده از حد در کلیات باقی میماند (مارکس، کاپیتال جلد اول، فصل پانزدهم)، حتی درباره‌ی روابط متقابل میان دستمزد و اضافه ارزش (که وی در شکل سود مورد توجه قرار میدهد) برخی از قوانین عمده را مسجل میسازد. و نیز وی بهره‌ی مالکانه را بمثابه اضافه‌ای بر میزان سود، که در موارد معینی از آن تفکیک میشود، اثبات میکند.

در هیچ‌یک از این نکات رودبر توس گامی فراتر از ریکاردو برنداشت. تضادهای درونی تئوری ریکاردو، که مکتبش را ویران ساخت، یا بر رودبر توس مجهول مانده و یا ویرا بجای راه‌حل‌های اقتصادی به خواسته‌های پندارآمیز کشاند.

"Zur Erkenntnis etc." S. 130

ولی تئوری ریکاردوئی ارزش و اضافه ارزش، نیازی به انتظار اثر رودبر توس "Zur Erkenntnis etc." نداشت تا در جهت سوسیالیستی از آن بهره‌برداری شود. در جلد اول سرمایه صفحه‌ی ۶۱۷^(۱) از اثری تحت عنوان:

"The Source and Remedy of the National Difficulties, A Letter to Lord Russel", London 1821.

قطعه‌ی ذیل نقل شده است: "The Possessors of surplus produce or Capital" (صاحبان اضافه محصول یا سرمایه). در این نوشته که تنها اصطلاح، صاحبان اضافه محصول یا سرمایه، میبایستی توجه را نسبت به اهمیت آن جلب میکرد و پامفله‌ای^(۲) است چهل صفحه‌ای، که مارکس آن را از فراموشی بیرون کشیده است، چنین گفته میشود:

"آنچه که باید به سرمایه‌دار برسد (از نقطه‌ی نظر خود سرمایه‌دار) هر قدر میخواهد باشد، این امر مسلم است که وی هرگز جز اضافه کار "Surplus labour" کارگر نمیتواند چیز دیگری را تصرف کند، زیرا کارگر باید زندگی کند" (ص ۲۳).

ولی اینکه کارگر چگونه زندگی میکند ولذا مقدار اضافه کاری که سرمایه‌دار

(۱) "سرمایه" ترجمه فارسی، جلد اول، صفحه‌ی ۵۳۱ زیرنویس شماره ۲۶ اصفحه ۹۰۱، زیرنویس شماره ۳ همین بازنویسی.

(۲) Pamphlet نوشته‌ی کوچک یا دفتر کنیه‌آمیز و شدیدلحنی است علیه نظریه‌ی مشخص یا شخص معینی که اغلب بی‌امضاء نویسنده شب‌نامه‌مانند منتشر میشود.

متصرف میشود به چه بزرگی میتواند باشد امریست بسیار نسبی. "چنانچه ارزش سرمایه تنزل کند نه بهمان نسبتی که بر حجمش افزوده میشود، آنگاه سرمایه‌دار حاصل هر ساعت کار کارگر را، تا ورا حد اقل لازمی که برای زندگی کارگر ضرور است، می‌چلاند... بالاخره سرمایه‌دار میتواند به کارگر بگوید: "تو دیگر نان نباید بخوری، زیرا با شلغم و سیب‌زمینی نیز میتوان زیست. و ما اکنون به این مرحله رسیده‌ایم" (صفحات ۲۳ و ۲۴). "اگر بتوان کارگر را به آنجا کشاند که بجای نان سیب-زمینی بخورد، آنگاه مسلماً این امکان بوجود می‌آید که از کارش بیرون کشیده شود. یعنی اگر مثلاً برای آنکه با نان زندگی کند نیازمند آن بود که بمنظور معاش خود و خانواده‌اش کار روزهای دوشنبه و سه‌شنبه را برای خویش نگاهدارد^(۱)، در صورت ارتزاق با سیب‌زمینی فقط نیمی از دوشنبه برای این منظور کفایت میکند و بدینسان نیمی دیگر روز دوشنبه و تمام روز سه‌شنبه، خواه بنفع دولت و خواه برای سرمایه‌دار، آزاد میگردد" (صفحه ۲۶). این امر مسلم است (it is admitted) که منافع دریافتی سرمایه-داران، خواه بشکل بهره‌ی مالکانه باشد و خواه بصورت بهره‌ی پول یا سود بنگاهی^(۲) از کار غیر پرداخت میشود" (ص ۲۳).

این خود "بهره"ی رودبرتوس بطور کامل است جز اینکه بجای "بهره" منافع گفته شده است. در این مورد مارکس متذکر میشود (دست‌نویس "درباره انتقاد وغیره" صفحه ۸۵۲):

"این پامفله‌ی کم‌شناخته، که انتشارش مصادف با دورانی است که "پینه‌دوز باورنکردنی" مک‌کولوخ^(۳) تازه داشت توجه را بخود جلب میکرد، متضمن پیشرفتی اساسی نسبت به ریکاردو است. اضافه‌ارزش یا، چنانکه ریکاردو آن را "سود" (و نیز اغلب اضافه‌محصول surplus produce) میخواند، یا نفع، به نحوی که نویسنده پامفله نامگذاری

- (۱) مقصود اینست که اگر از روزهای هفته مثلاً کار دو روز دوشنبه و سه‌شنبه برای جبران دستمزد کارگر کفایت میکرد، در صورت اجبار به ارتزاق با سیب‌زمینی فقط نیم روز کافی است.
- (۲) کلمه‌ی بنگاه در اینجا بمعنای کلمه‌ی فرانسوی entreprise و کلمه‌ی آلمانی Geschäft گرفته شده است و اصطلاحاً اعم از هر مؤسسه‌ی صنعتی و بازرگانی است که به‌اسلوب سرمایه‌داری تصدی شود.
- (۳) Mac Culloch, John Ramsay (۱۷۸۹ - ۱۸۶۴) - اقتصاددان اسکاتلندی و مبلغ نظریات و تعالیم ریکاردو و یکی از ستایشگران نظام سرمایه‌داری. از این شخص نقل قولهای مکرری در جلد اول سرمایه شده است. از جمله در زیرنویس شماره ۱۰ صفحه ۴۷۳ [صفحه ۸۰۶ همین بازنویسی] جلد اول "سرمایه" ترجمه فارسی.

میکند، در اینجا مستقیماً بمثابه *surplus labour*، اضافه‌کار، کاریکه کارگر مجاناً انجام میدهد، بمثابه آنچه وی در وراء مقدار کاری انجام میدهد که بوسیله آن ارزش نیروی کارش جبران میگردد و از آنجا معادلی برای مزدش تولید میکند، تلقی میگردد. هر اندازه که تحویل کردن ارزش به کار با اهمیت بود، تحویل اضافه‌ارزش (*surplus value*)، که خود بصورت یک اضافه‌محصول (*surplus produce*) نموده میشود، به اضافه‌کار نیز بهمان اندازه اهمیت داشت. در واقع این مطلب را سابقاً آدام اسمیث گفته است و رکن عمده‌ی بسط‌دهی ریکاردو را تشکیل میدهد. ولی هیچگاه این مسئله نزد وی بصورت مطلق گفته نشده و تسجیل نگردیده است.

سپس باز در صفحه‌ی ۸۵۹ دست‌نویس آمده است:

”علاوه‌براین، مصنف در میان مقولات اقتصادی از پیش موجود، گیر افتاده است. عیناً همانطور که نزد ریکاردو اختلاط اضافه‌ارزش و سود به تضادهای نامطبوعی می‌انجامد، وی نیز، از جهت اینکه اضافه‌ارزش را نفع سرمایه مینامد، به همان گرفتاری دچار میشود. با این وجود، او بر ریکاردو از این حیث برتری دارد، که اولاً همه‌ی اضافه‌ارزش را به اضافه‌کار تحویل میکند و دیگر آنکه، اگر وی اضافه‌ارزش را نفع سرمایه مینامد در عین حال متذکر میگردد که زیر اصطلاح *Interest of Capital* (نفع سرمایه) مقصودش شکل عام اضافه‌کار است و آن را با اشکال ویژه‌اش یعنی بهره مالکانه، نفع پول و سود بنگاهی فرق میگذارد. ولی وی دوباره یکی از این اشکال ویژه یعنی نفع را بجای شکل عام قرار میدهد و همین کافیست که ویرا از نو به درهم‌جوشهای اقتصادی (در دست‌نویس *slang* ذکر شده است) بکشاند.”

این گفته‌ی اخیر همچون قبائی برازنده‌ی قامت رودبرتوس ماست. وی نیز نمیتواند خویشتن را از قید مقولات اقتصادی از پیش پرداخته برهاند. وی نیز به اضافه‌ارزش، نام یکی از اشکال فرعی و دگرسان‌شده‌ی آنرا میدهد و علاوه بر آن این نام را هم تحت عنوان (بهره)^(۱) کاملاً غیر مشخص میسازد. نتیجه‌ی این دو خطا اینست که وی باز در سرهم‌بندبهای اقتصادی فرومی غلطد، پیشرفت خود را نسبت به ریکاردو بصورت انتقادی تعقیب نمیکند و بجای آن میکوشد بر پایه‌ی تئوری ناقص خود، که هنوز سر از تخم بیرون نیاورده است، بنای پندار آمیزی بسازد و با آن مانند جاهای دیگر دیر برسد. پامفله در سال ۱۸۲۱ نشر یافت و بر ”بهره‌ی رودبرتوسی، که تازه در ۱۸۴۲ آماده

(۱) یکبار دیگر توجه خواننده را به این نکته جلب میکنیم که در این ترجمه بهره در برابر کلمه‌ی فرانسوی *rente*، سود برای *profit*، بهره‌ی پول برای *interêt* و بهره‌ی مالکانه در مقابل *rente foncière* انتخاب شده که بترتیب در زبان آلمانی چنین است: *Bodenrente*، *Zins*، *Profit*، *Rente*

گردید، سبقت جست.

پامفله‌ی ما فقط جلوترین طلایه‌دار مجموعه‌ی نوشته‌هائی است، که در سال‌های بیست تئوری ارزش و اضافه‌ارزش ریکاردوئی را بسود پرولتاریا علیه تولید سرمایه‌داری برمیگرداند، و با اسلحه خود بورژوازی علیه وی نبرد میکند. تمام کمونیسم اوون^(۱) تا آنجا که درباره‌ی مسائل اقتصادی بمباحثه برمیخیزد، بر ریکاردو تکیه میکند. ولی در کنار این مصنف ردیف کاملی از نویسندگان دیگر هستند، که مارکس حتی در سال ۱۸۴۷ عده‌ای از آنها را علیه پرودون (فقر فلسفه، صفحه ۴۹) مورد استفاده قرار میدهد. از آنجمله هستند ادموندس^(۲)، تامپسون^(۳)، هوجس کین^(۴) و غیره و غیره "و چهار صفحه و غیره". از میان این توده‌ی عظیم آثار، من فقط فال‌وار اثر ویلیام تامپسون تحت عنوان: "An Inquiry into Principles of the Distribution of Wealth, most conducive to Human Happiness" (تحقیق درباره‌ی اصول توزیعی ثروت، که بیشتر در جهت بهروزی آدمی سیر میکند)، چاپ جدید، لندن ۱۸۵۰ نقل قول میکنم. این اثر، که در ۱۸۲۲ نوشته شده، فقط در ۱۸۲۴ انتشار یافته است. در این کتاب ثروتی، که طبقات غیرمولد بدست می‌آورند، در همه‌جا بمنابه برداشتی تلقی شده است که نسبت به محصول کارگر انجام میگیرد، و این نیز با عبارات نسبتاً شدیدی بیان شده است.

"گرایش مستمر آنچه را که ما جامعه میخوانیم این بوده که از راه نیرنگ با متقاعدساختن، از طریق ترس یا اجبار، کارگر تولیدکننده را وادار به این سازد که کارش را در عوض حصه‌ای هر قدر کمتر از محصول کار خود انجام دهد" (صفحه ۲۸). "چرا کارگر نباید جمع مطلق محصول کار خود را بدست آورد؟" (ص ۳۲). این عوضی که سرمایه‌داران از کارگر مولد زیر نام بهره‌ی زمین یا سود میربایند، به‌بهانه‌ی استفاده از زمین یا اشیاء دیگر است... همه‌ی مواد طبیعی، که روی آن یا بوسیله‌ی آن کارگر تولیدکننده می‌تواند امکان و شایستگی تولید کردن خود را بکار اندازد، در حالیکه خود کارگر مالک چیز دیگری جز همین شایستگی نیست، به دیگرانی تعلق دارد که منافعشان در جهت عکس منافع او قرار دارد و موافقت آنان شرط اولیه‌ی فعالیت وی بشمار می‌آید. بنابراین این چه جزئی

(۱) Owen. به زیرنویس صفحه‌ی ۱۲۲ [۱۷۵ همین بازنویسی] جلد اول "سرمایه" ترجمه فارسی مراجعه کنید.

(۲) Edmonds (Thomas Rowe) - (۱۸۰۳ - ۱۸۸۹) اقتصاددان انگلیسی که در زمره‌ی سوسیالیست‌های پنداریاف بشمار می‌آید و بر پایه‌ی تئوری ریکاردو نتایج مثبت بسود طبقه‌ی کارگر انتزاع کرده است.

(۳) Wiliam Thompson (۱۷۸۵ - ۱۸۳۵) - اقتصاددان ایرلندی از سوسیالیست‌های پنداریاف.

(۴) Hodgskin - نگاه کنید به زیرنویس صفحه‌ی ۳۳۲ [صفحه ۵۵۹ همین بازنویسی] کتاب اول "سرمایه"

از حاصل کار خود او که بعنوان جبران خسارت همین کار به‌وی انفاق میشود، وابسته به لطف این سرمایه‌داران نیست یانبایستی وابسته به آن باشد؟" (صفحه ۱۲۵). "... متناسباً با مقدار محصول برداشت‌شده، اعم از آنکه نام این کسرکردنها را مالیات، سود یا دزدی بگذارند" و غیره و غیره. (صفحه ۱۲۶)

باید اعتراف کنم که من این عبارات را بدون احساس شرمندگی معینی نمی‌نویسم. اینکه ادبیات ضد سرمایه‌داری انگلستان مربوط به سالهای بیست، علی‌رغم اینکه مارکس در کتاب "فقر فلسفه" مستقیماً به آنها مراجعه داده و مطالب برخی از آنان، از قبیل پامفله‌ی ۱۸۲۱، راونستون^(۱)، هوجس کین و غیره را در جلد اول کاپیتال مکرراً نقل کرده، در آلمان بدینسان کاملاً ناشناخته است، باز میتواند مورد چشم‌پوشی قرار گیرد. ولی این امر که نه تنها آن "نویسنده عامی"^(۲)، یعنی همان کسی که "واقعاً هیچ نیاموخته است"، ناامیدانه بدامن قبا‌ی رودبرتوس بیاویزد، بلکه آن استاد معنون و مورد احترامی^(۳) که "فضل خویش را بر می‌کشد"، تا این درجه اقتصاد کلاسیک خود را فراموش کند که مارکس را جدا به دزدی چیزهائی از رودبرتوس متهم سازد که خود در آثار آدام اسمیت و ریکاردو وجود دارند، نشان میدهد که تا چه درجه اقتصاد رسمی در روزگار ما سقوط کرده است.

ولی آخر مارکس درباره‌ی اضافه‌ارزش چه چیز تازه‌ای گفته است؟ و چگونه است که تئوری اضافه‌ارزش مارکس مانند ردیکه در آسمان صاف بغرش در آید تأثیر نموده و همه‌ی کشورهای متمدن را فرا گرفته است، در حالیکه تئوریهای کلیه‌ی پیشینیان سوسیالیست او به انضمام رودبرتوس بی‌تأثیر به خاموشی گرائیده‌اند؟ تاریخ شیمی میتواند در این مورد برای ما نمونه باشد.

در پایان قرن گذشته، همانطور که بر همه معلوم است، هنوز تئوری فلوزیستیک^(۴) حاکم بود. تئوری مزبور ماهیت هر سوخت و سوزی را باین قسم توضیح میداد که از جسم سوزان جسم دیگری، جسمی فرضی، یک سوخت مطلق، جدا میشود که به آن

(۱) Piercy Ravenston (وفات در سال ۱۸۳۰) - اقتصاددان انگلیسی از هواداران مکتب ریکاردو، یکی از مدافعین منافع خرده‌بورژوازی انگلستان و مخالف نظریات مالتوس.

(۲) در متن لاتینی Literatus vulgario ذکر شده، که دارای همان معنای ترجمه‌شده است. غرض انگلس از آن رودلف مایر سابق الذکر است.

(۳) مقصود Adolph Wagner اقتصاددان و استاد آلمانی از مکتب سوسیالیسم منبری است که یکی از هواداران سیاست ارتجاعی بیسمارک بود (۱۸۳۵-۱۹۱۷).

(۴) Phlogiston, Phlogistique. ماده‌ی سیالی که بنا به تصور قدما سوخت و سوز معلول آن شمرده میشود.

نام فلوژیستون میدادند. این تئوری برای توضیح اغلب پدیده‌های شیمیائی شناخته-شده‌ی آلمان کافی بود، ولواینکه در برخی موارد بدون اعمال قهر نسبت به واقعیات امکان پذیر نمیشد. ناگاه در ۱۷۷۴ پریتلی^(۱) نوعی هوا بدست آورد "که وی آنرا چنان خالص و خالی از فلوژیستون یافت که هوای عادی در مقایسه با آن فاسد بنظر میرسید". وی آنرا هوای خالی از فلوژیستون نامید. کمی بعداز آن شله^(۲) در سوئد همان نوع هوا را تولید کرد و وجود آنرا در آتمسفر ثابت نمود. علاوه بر این وی تشخیص داد در صورتیکه جسمی را در آن بسوزانند و یا جسمی را در هوای عادی بسوزانند، این گاز ناپدید میشود، به این جهت به آن نام (آتش هوا) داد.

"از این فاکت‌ها وی چنین نتیجه گرفت که ترکیب ناشی از اختلاط فلوژیستون با یکی از عناصر هوا (یعنی در مورد سوخت و سوز) جز آتش یا حرارتی که از شیشه خارج میشود چیز دیگری نیست."^۳

پریتلی و شله هر دو اکسیژن ساخته بودند ولی بدون آنکه بدانند چه چیزی در اختیار خود دارند. آنها در "مقولات" فلوژیستیکی موجود "گیر کرده بودند". عنصری که میبایست تمام نظریه‌ی فلوژیستیکی را سرنگون سازد و انقلابی در شیمی به وجود آورد، در دست آنها عقیم ماند. ولی پریتلی بلافاصله کشف خود را به اطلاع لاووازیه^(۴) در پاریس رسانده بود و وی نیز بر اساس این فاکت جدید تمام شیمی فلوژیستیک را در معرض بررسی قرار داد و نخست او کشف کرد که نوع تازه‌ی هوا، عنصر شیمیائی نوری است. این فلوژیستون اسرارآمیز نیست که در سوخت و سوز از جسم سوزان فرار میکند، بلکه همین عنصر جدید است که با جسم ترکیب میگردد. بدینسان تمام شیمی‌را که باشکل فلوژیستیکی خود با سر ایستاده بود، بروی پاهایش استوار ساخت.

(۱) Joseph Priestly (۱۷۳۳-۱۸۶۵) - دانشمند انگلیسی، شیمی‌دان، فیلسوف ماتریالیست و مرد سیاسی ترقیخواه انگلستان. کاشف اکسیژن در ۱۷۷۴.

(۲) Karl Wilhelm Scheele (۱۷۴۲-۱۷۸۶) - شیمی‌دان سوئدی.

۳- Roscoe-Schorlemmer: "Ausführliches Lehrbuch der Chemie", Braunschweig 1877, I, P, 13, 18

(۴) Antoine-Laurent Lavoisier (۱۷۴۳-۱۷۹۴) - دانشمند شیمی‌دان معروف فرانسوی که یکی از بنیاد-گزاران شیمی جدید بشمار می‌آید. اصطلاح‌گذاری شیمی نو، ترکیب هوا، کشف اکسیژن و نقش این جسم در عمل سوخت در زمره‌ی مهمترین تحقیقات وی بشمار می‌روند. در علم فیزیک نیز تحقیقات وی درباره‌ی حرارت و خواص اجسامی که در حالت گاز هستند دارای اهمیت است. لاووازیه، که یکی از تحصیلداران کل Fermier generaux رژیم سلطنت مطلقه فرانسه بود، پس از انقلاب در ۱۷۹۴ همراه دیگر کسانیکه دارای این سمت بودند اعدام گردید.

اگرچه ادعای بعدی وی مبنی بر اینکه گویا او خود همزمان با پرستلی و شله و مستقل از آنها اکسیژن را تولید نموده نادرست است ولی با این وجود تردیدی نیست که درمقایسه با آن دو دیگر، که فقط اکسیژن را بدون کوچکترین وقوف تولید نموده بودند، کاشف واقعی اکسیژن لاووازیه است.

نسبت میان مارکس و پیشینیانش در مورد تئوری اضافه‌ارزش، همانند نسبت بین لاووازیه و پرستلی و شله است. مدتها پیش از مارکس وجود این جزء ارزش محصول، که ما اکنون اضافه‌ارزش مینامیم، محقق گشته و نیز بنحو کمابیش روشنی ماهیت آن، بمثابه محصول کاری که بلاعوض بوسیله‌ی سرمایه‌دار تصاحب میشود، بیان شده بود. ولی از اینجا پا فراتر نگذاشته بودند. برخی از آنان، یعنی اقتصادپون بورژوائی کلاسیک، حداکثر، رابطه‌ای را که طبق آن حاصل کار میان کارگر و صاحب وسائل تولید تقسیم میشود، مورد تحقیق قرار داده بودند. دیگران یعنی سوسیالیست‌ها، این توزیع را غیرعادلانه تلقی میکردند و در جستجوی وسائل‌پنداری برای برطرف‌ساختن این بی‌عدالتی بودند. هردو گروه در مقولات اقتصادی از پیش‌پرداخته‌ای که در برابر آنها قرار داشت مقید ماندند.

آنگاه مارکس وارد صحنه شد و در واقع درست جهت مقابل کلیه‌ی پیشینیان خود را اختیار نمود. آنجا که اینان راه‌حلی دیده بودند مارکس فقط مسئله‌ای میدید. مارکس دید که در این مورد، نه هوای خالی از فلوریتون هست و نه آتش هوا، بلکه اکسیژن وجود دارد، و نیز سخن بر سر تشخیص ساده‌ی یک واقعیت اقتصادی و یا تعارض این امر با عدالت جاویدان و اخلاق حقیقی نیست، بلکه سخن درباره‌ی واقعیتی است که برای دگرگونی تمام اقتصاد فراخوانده شده است و برای درک مجموع تولید سرمایه‌داری در دست آنکس که کاربرد آنرا بداند کلیدی است. بر پایه‌ی این فاکت، وی تمام مقولات موجود را مورد بررسی قرار داد، همچنانکه لاووازیه بر مبنای اکسیژن، مقولات موجود شیمی فلوریتستیکی را زیر بررسی آورده بود. برای دانستن آنکه اضافه ارزش چیست برای وی لازم بود بداند که ارزش خود چیست. تئوری ارزش ریکاردو نیز میبایستی بدو تحت بررسی انتقادی قرار میگرفت. پس مارکس کار را از آنجهت که خاصیت ارزش‌آفرینی دارد مورد مطالعه قرار داد و برای نخستین بار این مسئله را مسلم نمود که چه کاری ارزش می‌آفریند و چرا و چگونه آنرا بوجود می‌آورد و سرانجام این نکته را مقطوع ساخت که بطور کلی ارزش جز کار منعقدشده‌ی از این نوع چیز دیگری نیست، یعنی نکته‌ای که رودبرتوس تا آخر هم به درک آن نرسید. سپس مارکس رابطه‌ی بین کالا و پول را تحقیق نمود و نشان داد چگونه و چرا کالا ومبادله‌ی کالاها،

از جهت کیفیت ارزشی که در نهاد خود دارند، ضرورتاً تضاد میان کالا و پول را بوجود می‌آورند. تئوری پولی که وی بر این اساس بنا نموده نجستین تئوری کامل پول است و همانست که اکنون تلویحاً پذیرش عمومی یافته است. مارکس استحاله‌ی پول به سرمایه را مورد بررسی قرار داد و نشان داد که مبنای آن خریدوفروش نیروی کار است. آنگاه که در این مورد وی نیروی کار و خاصیت ارزش‌آفرینی آنرا بجای کار قرارداد، با یک ضربه یکی‌اگر مشکلاتی را حل نمود که در مواجهه با آن مکتب ریکاردوئی به ورشکست کشانده شد. و آن مشکل عبارت از عدم امکان هم‌آهنگ‌ساختن مبادله‌ی متقابل سرمایه و کار با قانون ریکاردوئی تعیین ارزش بوسیله‌ی کار بود.

آنگاه که مارکس تفاوت میان سرمایه‌ی ثابت و متغیر را تشخیص داد، امکان یافت که پروسه‌ی ارزش‌آفرینی را در حرکت واقعی و تا کوچکترین جزئیاتش بنمایاند و روشن سازد - امری که هیچیک از پیشینیان وی در آن توفیق نیافته بودند. بدینسان وی در درون خود سرمایه‌ی تمایزی تشخیص داد که، نه رودبرتوس و نه اقتصاددانان بورژوا، هیچیک به درک کمترین جزء آن نرسیده بودند، درحالیکه همین نکته مفتاح حل بغرنج‌ترین مسائل اقتصادی را بدست میدهد، آنچنانکه یکبار دیگر کتاب دوم و بیشتر از آن کتاب سومی که خواهیم دید آنرا بنحو چشمگیر اثبات میکنند. مارکس در مطالعه‌ی خود اضافه‌ارزش نیز دورتر رفت، دو شکل آن یعنی اضافه‌ارزش مطلق و نسبی را کشف نمود و نقش مختلف ولی قاطعی را که هر دو در تکامل تاریخی تولید سرمایه‌داری ایفا نموده‌اند نشان داد. وی براساس اضافه‌ارزش، نخستین تئوری عقلانی دستمزددیرا که در اختیار داریم بیرداخت و برای اولین بار خطوط اساسی یک تاریخ انباشت سرمایه‌داری و نموداری از گرایش تاریخی آنرا رسم نمود.

و اما رودبرتوس؟ پس از خواندن تمام این مطالب مانند آنچه همواره اقتصاددانان مغرض روا میدارند در آن "تجاوززی علیه جامعه" پیدا میکند و چنین می‌یابد که وی قبلاً درباره‌ی منشأ اضافه‌ارزش نسبی کوتاهتر و روشن‌تر گفته است و سرانجام کشف میکند که تمام این مطالب البته "بشکل کنونی سرمایه" قابل انطباق است، یعنی به سرمایه آنچنانکه تاریخاً وجود دارد، ولی نه "به مفهوم سرمایه"، یعنی به تصویری که آقای رودبرتوس در عالم خیال از سرمایه ساخته است.

کاملاً نظیر پرست‌لی‌پیر که تادم‌مرگ به سر فلورنستون قسم می‌خورد و نمی‌خواست از اکسیژن چیزی بداند. با این تفاوت که پرست‌لی واقعا نخستین کسی بود که اکسیژن تولید کرده بود، در صورتیکه رودبرتوس با اضافه‌ارزشش، یا بهتر بگوئیم با "بهره‌اش"، تنهاکاری که کرده اینست که از نو مسئله‌ی پیش پا افتاده‌ای را کشف نموده است و

مارکس، برخلاف روش لاووازیه، برانزده ندانست مدعی شود که گویا وی نخستین کاشف نفس وجود اضافه‌ارزش است.

تمام کارهای اقتصادی دیگر رودبرتوس در همین سطح قرار دارند. مارکس در کتاب "فقر فلسفه"، بی‌آنکه به او توجه داشته باشد، شیوهی ویرا در مورد بدل کردن اضافه‌ارزش به یک اتوپی^(۱) (خیالبافی) مورد انتقاد قرار داده است، و من در پیشگفتار ترجمه‌ی آلمانی این اثر، آنچه را که باز در این باره لازم بود گفته‌ام. توضیحی که او، براساس کم‌مصرفی^(۲) طبقه‌ی کارگر، از بحرانهای تجاری میدهد، پیش از او در اثر سیسموندی^(۳) تحت عنوان:

"Nouveaux Principes de l'Economie Politique", Livre IV, chap. IV"

آمده است^۴. معذک با این تفاوت که سیسموندی همواره بازار جهانی را در مدنظر داشته است، در صورتیکه افق رودبرتوس از مرزهای پروس تجاوز نمیکند. اندیشه‌بافیهای وی درباره‌ی اینکه آیا دستمزد از سرمایه ناشی میشود یا از درآمد، یک بحث اسکولاستیکی است و رد قطعی آن در بخش سوم همین کتاب دوم سرمایه آمده است. تئوری بهره‌ی وی ملک طلق او باقی مانده است و میتواند تا انتشار دست‌نویس مارکس که انتقاد از آنرا در بر دارد راحت بیارمد. بالاخره اقداماتی را که وی برای آزاد ساختن مالکیت ارضی کهنه پروس از فشار سرمایه پیشنهاد میکند، باز هم بکلی پندار آمیز است. در واقع پیشنهادهای مزبور از یگانگی سؤال علمی، که در این مورد مطرح است، پرهیز میکند و آن سؤال اینست: چگونه ممکن است که زمیندار کهنه پروس با درآمد سالیانه‌ای مثلا در حدود ۲۰۰۰۰ مارک، فرضاً ۳۰۰۰۰ مارک خرج کند و هیچگونه قرضی هم نداشته باشد؟

مکتب ریکاردوئی در حدود سال ۱۸۳۰ بر سر اضافه‌ارزش بفنا رفت. آنچه را که این مکتب نتوانسته بود حل کند برای جانشینش، اقتصاد عامیانه، باز بیشتر لاینحل

(۱) utopie

(۲) Unterkonsumtion, Sous-consommation

(۳) Sismondi. به جلد اول "سرمایه" ترجمه‌ی فارسی زیرنویس صفحه‌ی ۵۵ [صفحه ۵۶ همین بازنویسی] مراجعه شود.

۴- "بدینسان در نتیجه‌ی گردآئی ثروت میان عده‌ی کمی از مالکین، بازار داخلی بیش‌ازپیش فشرده‌تر میشود و صنعت همواره مجبور است که محلهای فروش را در بازارهای خارجی جستجو کند، یعنی در نقاطی که انقلاب‌های بزرگتری در انتظار آنهاست". (از جمله بحران سال ۱۸۱۷ بلافاصله در تعقیب این جمله توصیف میشود) "Nouv. Princ.", ed. 1819, I. p. 336

ماند. آن دو مسئله‌ای که برسر آن مکتب مزبور به ورطه افتاد از اینقرار بوده‌اند:

اولا - کار اندازه‌گیر ارزش است. ولی در مبادله‌ی با سرمایه، کار زنده دارای ارزش کمتری است نسبت به کار متبلوری که با آن مبادله میشود. مزد، ارزش مقدار معینی از کار زنده، همواره کمتر از ارزش محصولی است که همین مقدار کار زنده تولید میکند و یا نماینده‌ی آنست. در واقع مسئله در صورتیکه به اینصورت مطرح شود غیر قابل حل است. همین سؤال بوسیله‌ی مارکس بصورت درست مطرح گردیده ولذا پاسخ آن داده شده است. کار بخودی خود دارای ارزش نیست. کار بمثابة فعالیت ارزش‌آفرین خود نمیتواند دارای ارزش خاصی باشد، همچنانکه ثقل نمیتواند وزن ویژه‌ای داشته باشد، گرما خود دارای درجه‌ی حرارت خاص نیست و به الکتریسیته نیز شدت جریان ویژه‌ای اطلاق نمیشود. آنچه بمثابة کالا خرید و فروش میشود، خود کار نیست، بلکه نیروی کار است. از هنگامیکه نیروی کار، کالا میشود ارزش آن تابعی است از کاری که در آن بمثابة محصول اجتماعی تجسم یافته است و برابر با کار اجتماعاً لازمی است که برای تولید و تجدید تولید نیروی کار ضرور است. بنابراین خرید و فروش نیروی کار برپایه‌ی این ارزش بهیچ وجه تعارضی با قانون اقتصادی ارزش ندارد.

ثانیا - بنابر قانون ریکاردوئی ارزش، دو سرمایه‌ای که بمقدار برابر کار زنده را مورد استفاده قرار میدهند و نیز برای آن بهای برابر میپردازند، در صورت برابری همه‌ی شرایط دیگر در زمانهای واحد محصولاتی با ارزش برابر تولید میکنند و همچنین اضافه‌ارزش با سود آنها مبالغی برابر یکدیگر است. ولی اگر مقادیر غیربرابری کار زنده مورد استفاده قرار دهند نمیتوانند اضافه ارزش، یا طبق اصطلاح ریکاردوئی، سودی برابر تحصیل نمایند. ولی عملاً خلاف آن واقع میشود. در واقع سرمایه‌های برابر، هر اندازه که میزان استفاده‌ی آنها از کار زنده باشد، در زمانهای برابر بطور متوسط سودهای متساوی تولید میکنند. پس اینجا ما در مقابل تضادی با قانون ارزش قرار میگیریم که ریکاردو در زمان خود تشخیص داده بود و مکتب وی نیز از عهده‌ی حل آن بر نیامد. همچنین رودبرتوس هم نتوانست این تضاد را نبیند، ولی بجای آنکه به حل آن بپردازد، آنرا مبدأ خیالبافی خویش قرار داد. ("Zur Erk." S. 131). این تضاد را مارکس سابقاً در دست‌نویس "Zur Kritik" حل کرده بود. راه حل آن بنا بر نقشه‌ی "کاپیتال" در کتاب سوم داده شده است. تا انتشار آن هنوز ماههای چندی در پیش است. بنابراین اقتصاددانانی که میخواهند در رودبرتوس منبع نهانی مارکس را کشف کنند و وی را یک پیشتاز بالاتر از مصنف "کاپیتال" تلقی مینمایند در این موقع فرصتی دارند تا نشان دهند اقتصاد رودبرتوسی چند مرده حلاج است. اگر آنها ثابت‌کنند چگونه، نه تنها بدون لطمه‌وارد-

آوردن به قانون ارزش، بلکه بعکس با اعمال این قانون، ممکن و واجب است که نرخ بهره‌ی برابرمتوسطی بوجود آید، آنگاه ما حاضریم که از نو با یکدیگر به بحث پردازیم. چه خوبست در این فاصله لطفاً تعجیل بخرج دهند. بررسیهای درخشان این کتاب دوم و نتایج کاملاً نو در عرصه‌هایی که تا امروز تقریباً کاوش نشده مانده‌اند، فقط مقدمه‌ای برای کتاب سوم بشمار می‌روند که در آن نتایج نهائی بیان مارکس درباره‌ی روند تجدید تولید اجتماعی بر اساس سرمایه‌داری تشریح می‌گردد. هنگامیکه کتاب سوم انتشار یابد دیگر از اقتصاددانی بنام رودبرتوس کم سخن خواهد رفت.

همچنانکه مارکس خود مکرراً به من گفته است، جلد دوم و سوم "کاپیتال" میبایستی به زن او تقدیم می‌گردید.

لندن، در سالروز ولادت مارکس، ۵ مه ۱۸۸۵

فریدریش انگلس

پیشگفتار برای چاپ دوم

چاپ دوم حاضر در اساس خود عبارت از تجدید طبع کلمه بکلمه‌ی چاپ اول است. غلط‌های چاپی تصحیح شده، برخی بی‌مبالاتیها در سبک نگارش حذف گردیده و بعضی از جمله‌های کوتاه که فقط حاوی تکرار مطالب بوده‌اند قلم خورده‌اند.

جلد سوم، که اشکالات کاملاً غیرمنتظره‌ای بوجود آورد، اکنون تقریباً بصورت دست‌نویس آماده شده‌است. اگر سلامت بمانم چاپ آن میتواند در همین پائیز آغاز گردد.

لندن، ۱۵ ژوئیه ۱۸۹۳

فریدریش انگلس

بخش نخست :

دگرسانی‌های سرمایه و دورپیمائی آنها

فصل یکم

دور پول – سرمایه

رَوَندِ دورپیمائی^(۱) سرمایه در سه مرحله انجام می‌گیرد، که بنابر مطالبِ ایضاح شده در کتاب اوّل، توالیِ زیرین را تشکیل می‌دهند:

مرحلهٔ اوّل: سرمایه‌دار در بازار کالا و بازار کار چون خریدار ظاهر می‌گردد. پولش به کالا مبدّل می‌گردد یا به دیگر سخن عملِ دَوْرانیِ $G-W$ ^(۲) (پ - ک) را انجام می‌دهد.

مرحلهٔ دوّم: کالاهائی که سرمایه‌دار خریده است به نحوِ بار آور مصرف می‌شود. سرمایه‌اش رَوَندِ تولید را به انجام می‌رساند. نتیجه: کالائی است که ارزشش بیش از ارزشِ عناصرِ تولید کنندهٔ آن است.

مرحلهٔ سوّم: سرمایه‌دار چون فروشنده به بازار برمی‌گردد. کالایش به پول بدل می‌شود، یا به دیگر سخن، عملِ دَوْرانیِ $W-G$ (ک - پ) را انجام می‌دهد.

(۱) دست‌نوشته II

(۲) در این ترجمه حروف و فرمول‌ها عیناً همان‌ها هستند که مصنف "کاپیتال" اختیار کرده و از کلماتِ آلمانی Geld (پول)، Ware (کالا)، Arbeit (کار) و غیره گرفته شده است. خواننده توجه دارد که حروف لاتینی مورد استفاده در این کتاب را باید، برخلاف شیوهٔ نگارشِ فارسی، از چپ به راست خواند.

پس فرمول دورپیمائی پول - سرمایه چنین است: $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$
 نقطه‌ها نشان می‌دهند که رَوَندِ دَوْرانی قطع شده است و \dot{G} و \dot{W} نشان‌دهنده G و W ثنی هستند که در اثر اضافه‌ارزش [ارزش‌اضافی] افزایش یافته‌اند.

مراحل اول و سوم در کتاب اول فقط تا اندازه‌ای مورد بحث قرار گرفته‌اند که برای درک مرحله دوم، یعنی رَوَندِ تولید سرمایه، ضرور بوده است. به همین سبب جامعه‌های گوناگونی را که سرمایه در مراحل مختلفه‌اش به بر می‌کند و طی دورپیمائی مکرر خود یک بار می‌پوشد و بار دیگر به دور می‌آفکند، مورد توجه نبوده‌اند.

اینک اشکال مزبور نخستین موضوع بررسی ما هستند.

برای اینکه بتوان این اشکال را در حالت خالص خود درک نمود، بدو لازم است از همه اوضاع و احوالی که به خودی خود با تغییر شکل و صورت‌پذیری سروکار ندارند چشم پوشید. به همین جهت در اینجا نه تنها چنین فرض خواهد شد که کالاها بر حسب ارزش خود فروخته می‌شوند، بلکه بنا بر این می‌گذاریم که در صورت یکسان ماندن شرایط عملاً نیز امور به همین نهج وقوع می‌یابند. بنابراین از آن تغییرات ارزشی هم، که ممکن است طی رَوَندِ دورپیمائی به میان آید، صرف نظر می‌کنیم.

I. مرحله اول: $G - W$ ^(۱)

$G - W$ معرف تبدیل مبلغی پول به مبلغی کالا است. این امر برای خریدار، تبدیل شدن پولش به کالا است و برای فروشندگان، مبدل گشتن کالایشان به پول است. آنچه موجب می‌شود، که از این رویداد عمومی گردش کالاها در عین حال بخش وظیفه مشخصی در دورپیمائی مستقل سرمایه انفرادی، به وجود آید، بدو شکل خود رویداد نیست، بلکه

(۱) از این پس دست‌نوشته شماره VII که در دوم ژوئیه ۱۸۷۸ آغاز شده مورد استفاده قرار گرفته است.

مضمون ماهوی آن، یعنی خصلت مصرفی ویژه کالاهائی است که جای خود را با پول عوض می‌کنند.

از سوئی و وسایل تولید و از سوی دیگر نیروی کار قرار گرفته‌اند، که عوامل عینی و شخصی تولید کالاها هستند و طبعاً نوع ویژه آنها باید با آن رقم جنسی که مورد تولید است، انطباق داشته باشد.

چنانچه نیروی کار را A و وسایل تولید را Pm^(۱) فرض کنیم، آنگاه برای مجموع کالاهائی که باید خریداری شوند چنین خواهیم داشت: $W = A + Pm$ یا خلاصه‌تر:

$G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ Pm \end{matrix} \right\rangle$ پس، اگر $G - W$ از لحاظ محتوی در نظر گرفته شود، به صورت $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ Pm \end{matrix} \right\rangle$ نموده می‌شود یعنی $G - W$ به $G - A$ و $G - Pm$ تجزیه می‌گردد. مبلغ پولی G به دو جزء تقسیم می‌شود که یک جزء آن نیروی کار می‌خرد و جزء دیگر وسایل تولید. این دو ردیف خرید، مربوط به بازارهائی هستند که مطلقاً از یکدیگر متمایزند. یکی از آنها به بازار خاص کالا و دیگری به بازار کار تعلق دارد.

ولی علاوه بر این تقسیم کیفی مجموعه کالاهائی، که G به آن مبدل می‌شود،

$G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ Pm \end{matrix} \right\rangle$ معرف رابطه کمی آن نیز هست که فوق‌العاده خصلت‌نماست.

می‌دانیم که ارزش نیروی کار، یا بهتر بگوئیم، بهای نیروی کار به دارنده آن، که نیروی خود را همچون کالا در معرض فروش قرار می‌دهد، به صورت دستمزد، یعنی مانند قیمت مجموعه کاری که متضمن اضافه کار [کار اضافی] نیز هست، پرداخته می‌شود؛ به نحوی که اگر مثلاً ارزش روزانه نیروی کار برابر با ۳ مارک باشد که محصول کار پنج ساعته است، در پیمان میان خریدار و فروشنده همین مبلغ به مثابه قیمت یا دستمزد کاری قرار می‌گیرد که مثلاً ده ساعت طول می‌کشد.

چنانچه فرضاً چنین پیمانی با ۵۰ نفر کارگر منعقد شود، اینان باید مجموعاً طی

(۱) Pm از نخستین حروف کلمه مرکب آلمانی Produktionsmittel (وسایل تولید) گرفته شده است.

یک روز ۵۰۰ ساعت کار به خریدار تحویل دهند که نیمی از آن یعنی ۲۵۰ ساعت کار، برابر با ۲۵ روزانه کار، صرفاً متضمّن اضافه کار [کار اضافی] است. تعداد و حجم وسایل تولیدی که خریداری می شود باید برای استفاده از این مقدار کار کافی باشد.

بنابراین $G - W \left\langle P_m^A \right.$ تنها بیانگر یک رابطه کیفی نیست که طبق آن مبلغ مشخصی پول، مثلاً ۴۲۲ لیره استرلینگ، متناسباً تبدیل به وسایل تولید و نیروی کار می گردد، بلکه معرف یک رابطه کمی میان اجزاء پولی نیز هست که در برابر نیروی کار A و وسایل تولید P_m پرداخت می شود. این رابطه طبق میزان اضافه کار [کار اضافی] یا کار زائدی که بایستی تعداد مشخصی کارگر انجام دهند از پیش معین است.

مثلاً اگر در یک کارگاه نخ ریزی، مُزد هفتگی ۵۰ نفر کارگر به ۵۰ لیره استرلینگ بالغ می شود و ارزش وسایل تولیدی که کار هفتگی ۳۰۰۰ ساعته (متضمّن ۵۰۰ ساعت اضافه کار [کار اضافی])، برای تبدیل وسایل مزبور به نخ لازم دارد، ۳۷۲ لیره استرلینگ باشد، آنگاه مسلماً باید چنین مبلغی صرف خرید وسایل تولید گردد.

این مسئله که در رشته های مختلف صنعت، استفاده از کار زائد تا چه میزان ارزش - گزاری اضافی را به صورت وسایل تولید ایجاد می کند، در این مورد به کلی بی تفاوت است. اکنون تنها این مسئله مطرح است که در همه شرایط، آن قسمت پولی که برای وسایل تولید خرج شده - آن وسایل تولیدی که بنا بر جزء $G - P_m$ خریداری شده است - کافی باشد و بنابراین لازم است که از پیش بدین منظور محاسبه و به نسبت درست تأمین شده باشد. به عبارت دیگر حجم وسایل تولید باید به میزانی برسد که بتواند حجم کار را جذب کند تا بدین وسیله مبدل به محصول گردد. چنانچه وسایل تولید به مقدار کافی وجود نداشته باشد، آنگاه استفاده از کار اضافی، که تحت اختیار خریدار است، امکان پذیر نمی شود و اختیارداری وی نیز در این مورد پوچ می گردد. اگر وسایل تولیدی بیش از کار تحت اختیار وجود داشته باشند، در آن صورت چون سیراب نشده از کار

باقی می‌مانند، ناگزیر به محصول مبدل نمی‌گردند.

به محض اینکه معامله $G-W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right\rangle$ انجام یافت، خریدار تنها وسایل تولید و نیروی کاری را که برای تولید خواسته سودمندی لازم است در اختیار ندارد. وی به‌راه‌اندازی^(۱) بزرگتری از نیروی کار، یا بر مقدار کاری بیش از آنچه برای جبران ارزش نیروی کار لازم است، تسلط دارد و در عین حال وسایل تولیدی را که برای تحقق^(۲) یا شیئیّت دادن^(۳) به این مجموعه کار ضرور است، در اختیار گرفته است. بنابراین وی عوامل تولید خواسته‌ای را، که ارزشی بزرگتر از عناصر تولیدی خود دارند، یا به‌دیگرسخن توده‌ای از کالاهای اضافه‌ارزش‌دار را، تحت تسلط خود دارد.

بنابراین ارزشی که وی به‌صورت پول نقد پیش‌ریز نموده اکنون شکل جنسی یافته است و از این راه می‌تواند به‌مثابه ارزشی که (در قالب کالا) اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] می‌زاید، تحقق یابد. به‌عبارت دیگر، ارزش مزبور در موضع یا در شکل سرمایه بار آور یا مولد قرار گرفته است، یعنی سرمایه‌ای که دارای این استعداد است که می‌تواند به‌مثابه آفریننده ارزش و اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] به کار آفتد. ما سرمایه‌ای را که دارای این شکل است P می‌خوانیم.

ولی ارزش P مساوی با ارزش $A + P_m$ است که خود برابر با G ثی است که به A و P_m مبدل گردیده است. G همان ارزش - سرمایه P است، منتها با نحوه وجودی متفاوت، یعنی ارزش - سرمایه‌ای است در حالت و به‌صورت پول، یا به‌دیگرسخن پول - سرمایه است.

پس معامله $G-W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right\rangle$ ، یا بنا بر شکل عام آن $G=W$ ، که عبارت است از مجموعه

(۱) Flüssigmachung (آلمانی) - liquidité (فرانسه).

(۲) Verwirklichung (آلمانی) - réalisation (فرانسه).

(۳) Vergegenständlichung (آلمانی) - materialisation (فرانسه).

خریدها و مرتبه‌ای از دوران عمومی کالاها، در عین حال مرحله‌ای از روند دورپیمائی مستقل سرمایه را تشکیل می‌دهد که ضمن آن ارزش - سرمایه از شکل پولی یا نقدی خود به شکل بار آور درمی‌آید یا به کوتاه‌سخن، پول - سرمایه بدل به سرمایه مؤلد می‌گردد. پس در شکلی از دورپیمائی، که در اینجا بدو مورد بررسی قرار گرفته است، پول به مثابه نخستین حامل ارزش - سرمایه ظاهر می‌شود و لذا پول - سرمایه نیز مانند شکلی نمودار می‌گردد که به وسیله آن سرمایه پیش‌ریز می‌شود.

پول - سرمایه، سرمایه را در وضعی قرار می‌دهد که می‌تواند وظایف پولی را انجام دهد، چنانکه در حالت مورد بحث ما وظایف وسیله عمومی خرید و وسیله عمومی پرداخت را ایفا می‌کند. (وظیفه اخیر تا آنجا صدق می‌کند که نیروی کار بدو خریداری می‌شود و پس از آنکه به کار افتاد بهای آن پرداخت می‌گردد و نیز تا آنجا که وسایل تولید در بازار به صورت آماده وجود ندارند و باید سفارش شوند، پول در شکل $G-W$ به مثابه وسیله پرداخت عمل می‌کند.) این توانائی از آنجا ناشی نمی‌شود که پول - سرمایه، سرمایه است، بلکه از آنجا برمی‌خیزد که پول است.

از سوی دیگر ارزش - سرمایه در حالت نقدی، تنها می‌تواند وظایف پولی را انجام دهد و قادر به انجام وظیفه دیگری نیست. آنچه که این وظایف پولی را به وظایف سرمایه‌ای مبدل می‌کند، نقش مشخصی است که این وظایف در حرکت سرمایه ایفا می‌کنند و بالتیجه از پیوندی که میان مرحله بروز آنها با دیگر مراحل دورپیمائی سرمایه وجود دارد ناشی می‌شود. مثلاً در موردی که نخست زیر بررسی ماست، پول به کالاهائی بدل می‌شود که پیوند یافتن آنها شکل جنسی سرمایه مؤلد را تشکیل می‌دهد، و بنابراین باطناً و بالقوه نتیجه روند تولید سرمایه‌داری در نهاد آن نهفته است.

یک بخش از پولی که در $G-W \left(\begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right)$ وظیفه پول - سرمایه را ایفا می‌کند، در اثر انجام خود این گردش، وظیفه‌ای به دست می‌آورد که ضمن آن خصلت سرمایه‌ای

آن ناپدید می‌شود و خصلت پولی‌اش باقی می‌ماند. گردش پول - سرمایه G به دو جزء G-Pm و G-A، یعنی خرید وسایل تولید و خرید نیروی کار، تجزیه می‌شود. این جزء اخیر را به خودی خود مورد بررسی قرار دهیم. G-A از جانب سرمایه‌دار خرید نیروی کار است. از جانب کارگر دارنده نیروی کار، فروش است - اینجا می‌توانیم بگوئیم فروش کار، زیرا شکل دستمزد را مفروض دانسته‌ایم. آنچه برای خریدار G-W است (G-A=) در اینجا نیز مانند هر خریدی، برای فروشنده (کارگر) A-G است (W-G=)، یعنی فروش نیروی کارش. این نخستین مرحله گردش یا استحاله کالا است (کتاب اول، فصل سوم، بند ۲ الف).^(۱) این معامله از جانب فروشنده کار عبارت از تبدیل کالای خود به شکل پولی آن است. پولی که بدین سان به دست می‌آید تدریجاً به وسیله کارگر در ازاء یک سلسله کالاهائی که نیازمندی‌های او را برمی‌آورند و اقلام مصرفی هستند خرج می‌شود. پس گردش کامل کالای وی به صورت A-G-W نموده می‌شود، یعنی نخست A-G (W-G=) و دوّم G-W و بنابراین در شکل عام گردش ساده کالاها W-G-W تجلی می‌کند که طی آن پول به مثابه وسیله فرار دوران، مانند واسطه ساده مبادله کالا به کالا عمل می‌کند.

G-A جزء خصلت‌نمای استحاله پول - سرمایه به سرمایه مؤلّد است، زیرا جزء مزبور شرط اساسی است برای اینکه ارزش پیش‌ریخته در شکل پول واقعاً به سرمایه، یعنی به ارزشی که زاینده اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] است، مبدل شود. لزوم G-Pm تنها از آن جهت است که به انبوه کار خریداری شده از راه G-A تحقق می‌بخشد. به همین سبب در کتاب اول (بخش دوّم، تبدیل پول به سرمایه)، G-A از این نقطه نظر معرفی شده است. ولی موضوع را باید در اینجا از نقطه نظر دیگری، یعنی در ارتباط ویژه آن با پول - سرمایه که شکل پدیده‌ای سرمایه است، مورد بررسی قرار دهیم.

(۱) "سرمایه"، ترجمه فارسی، جلد اول، صفحه ۱۲۹ [صفحه ۱۸۸ همین بازنویسی].

عموماً $G - A$ به مثابه نمائی برای شیوه تولید سرمایه داری تلقی می شود. ولی نه بدان سببی که ما ذکر کرده ایم، مبنی بر آنکه خرید نیروی کار پیمان خریدی است که در آن تسلیم مقدار بیشتری کار، بیش از آنچه برای تأدیه قیمت نیروی کار یعنی مُزد لازم است، مورد تعهد قرار می گیرد؛ و نیز نه از آن جهت که تعهد تسلیم اضافه کار [کار اضافی]، یعنی شرط اساسی برای بارور ساختن سرمایه پیش ریخته، یا به عبارت دیگر برای تولید اضافه ارزش [ارزش اضافی]، در آن پیمان مقرر می شود؛ بلکه بیشتر به مناسبت شکلش، از لحاظ این امر که کار در شکل دستمزد با پول خریداری می شود و این به مثابه صفت ممیزه اقتصاد پولی تلقی می گردد.

در اینجا باز یک بار دیگر، نامعقول بودن شکل نیست که به مثابه صفت ممیزه تلقی می گردد. لیکن این بی منطقی ندیده گرفته می شود. غیر عقلانی بودن در این است که کار، به مثابه عنصر ارزش زا، خود نمی تواند هیچ ارزشی داشته باشد و لذا هیچ کمیت مشخصی از کار نیز نمی تواند دارای ارزشی باشد که تعبیر آن را به قیمت میسر سازد و در حال برابری با کمیت مشخصی از پول قرار دهد. ولی ما می دانیم که دستمزد شکل استتار یافته ای است، شکلی است که به وسیله آن مثلاً بهای روزانه نیروی کار مانند قیمت کاری تلقی می شود که طی یک روز از آن نیرو تراوش می کند، به نحوی که مثلاً در مدت ۶ ساعت کار ارزشی که این نیروی کار تولید می کند به مثابه ارزش عملکرد دوازده ساعته نیروی مزبور، یعنی کار، تلقی می گردد.

$G - A$ از آن جهت به مثابه ضابطه و نشانه اقتصاد به اصطلاح پولی تلقی می شود که کار در این مورد مانند کالای دارنده اش و لذا پول همچون خریدار جلوه می کند. پس این تلقی به مناسبت یک رابطه پولی است (یعنی فروش و خرید فعالیت انسانی). ولی مدتهاست که پول مانند خریدار آنچه که به اصطلاح خدمات خوانده می شود وارد میدان شده است، بدون آنکه G به سرمایه پولی مبدل گشته و یا خصلت عمومی اقتصاد دگرگون شده باشد.

برای پول مطلقاً یکسان است که با کدام نوع از کالا مبادله می‌شود. پول شکل معادل همه کالاهاست. فقط همان قیمت کالاها کافی است تا نشان دهد که آنها ذهناً نماینده مبلغ معینی پول هستند و انتظار تبدیل خود را به پول می‌کشند و فقط در نتیجه جابه‌جاشدن با پول می‌توانند شکلی به دست آورند که آنها را، برای متصرفشان، به ارزش‌های مصرف مبدل سازد.

بنابراین همینکه نیروی کار مانند کالای دارنده خود به بازار وارد می‌شود و کالائی می‌گردد که فروشش به شکل پرداخت در اِزاء کار، به صورت دستمزد، انجام می‌پذیرد، آنگاه دیگر خرید و فروش آن معرف چیز خاصی غیر از خرید و فروش سایر کالاها نیست.

خصلت‌نما این نیست که نیروی کار بسازد کالا به فروش می‌رود، بلکه خود این امر که نیروی کار مانند کالا ظهور می‌کند خصلت‌ساز است.

با عمل $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$ ، یعنی استحاله پول - سرمایه به سرمایه مولد، سرمایه‌دار پیوند عوامل شیئی و شخصی تولید را، تا آنجا که این عوامل کالا به شمار می‌روند، انجام می‌دهد. همینکه برای نخستین بار پول به سرمایه مولد مبدل می‌گردد، یا در اولین بار برای دارنده‌اش به مثابه پول - سرمایه به کار می‌افتد، وی مجبور است بدو و پیش از آنکه نیروی کار خریداری کند، به خرید وسایل تولید، کارگاه‌ها، ماشین‌آلات و غیره مبادرت ورزد، زیرا به محض اینکه نیروی کار تحت تسلط او قرار گرفت لازم است که وسایل تولید حاضر باشند تا وی بتواند آن نیرو را چون نیروی کار مورد استفاده قرار دهد.

از جانب سرمایه‌دار امور بدین سان نموده می‌شوند.

اما از جانب کارگر: فعالیت مولد نیروی کارش از لحظه‌ای امکان‌پذیر می‌شود که آن نیرو به دنبال فروشش با وسایل تولید در ارتباط قرار داده شود. بنابراین پیش از آنکه

به فروش برسد، از وسایل تولید، از شرایطِ عینیِ فعالیتِ خویش جداست. در این حالت جدائی، نیروی کار نه می‌تواند مستقیماً به منظور تولید ارزش‌های مصرف برای صاحبش به کار اُفتد و نه ممکن است که در تولید کالائی مورد استفاده قرار گیرد تا از محلّ فروش آن دارندهٔ نیروی کار ارتزاق کند. ولی به محض اینکه نیروی کار در نتیجهٔ فروشش به وسایل تولید پیوست، مانند وسایل تولید به صورتِ یکی از اجزاء تشکیل دهندهٔ سرمایهٔ مولدِ خریدارِ خود درمی‌آید.

بنابراین هر چند دارندهٔ پول و صاحبِ نیروی کار، در عمل $G - A$ مانند خریدار و فروشنده با هم در ارتباط قرار گیرند و به عنوان پول‌دار و کالادار در برابر هم واقع شوند و لذا از این جهت صرفاً با یکدیگر در رابطهٔ پولی باشند، معذک خریدار در عین حال از همان ابتدا به مثابه دارندهٔ وسایل تولید وارد میدان می‌شود، یعنی وسایلی که خود، شرایطِ مادی برای مصرف بار آورِ نیروی کارِ صاحب نیرو و به شمار می‌آیند. به دیگر سخن: این وسایل تولید در برابر دارندهٔ نیروی کار، به مثابه مال غیر قرار می‌گیرند. از سوی دیگر فروشندهٔ کار در برابر خریدارش مانند نیروی کارِ غیر تلقی می‌شود که تحت فرمان وی درمی‌آید و باید به سرمایه‌اش پیوست شود تا این سرمایه بتواند واقعاً به طور مولد به کار اُفتد. پس در لحظه‌ای که سرمایه‌دار و کارگرِ مزدور برای انجام معاملهٔ $G - A$ (از جانب کارگر) در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، مناسبات طبقاتی میان آنها از پیش موجود و مفروض است.

آری این یک خرید و فروش و رابطهٔ پولی است، ولی خرید و فروشی که از پیش عنوان سرمایه‌دار برای خریدار و عنوان مزدور برای فروشنده مفروض است و لذا چنین رابطه‌ای وجود دارد که شرایطِ فعلیت یافتنِ نیروی کار، یعنی وسایل زندگی و وسایل تولید، به مثابه مالکیتِ غیر، از صاحبِ نیروی کار جدا شده‌اند.

منشأ این جدائی اکنون مورد بحث ما نیست. هنگامی که $G - A$ انجام می‌شود این جدائی وجود دارد. آنچه در این مقام مورد توجه ماست این است که اگر $G - A$

به‌مثابه وظیفه سرمایه پولی ظاهر می‌شود و یا به عبارت دیگر پول در اینجا مانند شکل وجودی سرمایه نمایان می‌گردد، به‌هیچ‌وجه تنها به این دلیل نیست که در مورد مزبور پول همچون وسیله پرداخت، به‌ازاء یک فعالیت انسانی ثمربخش یا خدمتی وارد شده و لذا بنا بر نقش پول مانند وسیله پرداخت به کار افتاده است. پول در این شکل فقط بدان سبب می‌تواند خرج شود که نیروی کار در حالت جدائی از وسایل تولید خویش، (که شامل وسایل زندگی به‌مثابه وسایل تولید خود نیروی کار نیز هست)، قرار دارد و نیز از آن جهت که این جدائی‌آنگاه رفع تواند شد که نیروی کار به دارنده وسایل تولید فروخته شود و بنابراین از آن رو نیز که عملکرد نیروی کار به خریدار تعلق دارد، در حالی که حدودش به‌هیچ‌وجه منطبق با مرزهای مقدار کار لازم برای تجدید تولید بهای آن نیرو نیست.

رابطه سرمایه‌ای فقط بدان جهت در روند تولید نمایان می‌گردد که این رابطه به‌خودی‌خود در عمل دوران، در شرایط اقتصادی ذاتاً متفاوتی که تحت آن خریدار و فروشنده در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و در مناسبات طبقاتی آنها، وجود دارد. این رابطه از طبیعت خود پول ناشی نمی‌شود. بالعکس وجود خود این رابطه است که می‌تواند یک نقش ساده پولی را به یک وظیفه سرمایه‌ای مبدل سازد.

در مورد مطالعه سرمایه پولی، (که ما موقتاً آن را فقط در حدود وظیفه مشخصی که اکنون به آن برخورد کرده‌ایم بررسی می‌کنیم)، معمولاً دو خطا در جنب یکدیگر یا آمیخته با هم بروز می‌کنند. اولاً: وظایفی را که ارزش سرمایه در حال سرمایه پولی انجام می‌دهد، و درست بدان جهت می‌تواند از عهده این وظایف برآید که در شکل پولی قرار گرفته است، - به‌خطا از خصلت سرمایه‌ای آن متفرع می‌سازند، در صورتی که انجام وظایف مزبور تنها مرهون حالت پولی ارزش - سرمایه و شکل تجلی پولی آن است. و ثانیاً بالعکس: خاصیت ویژه‌ای از عمل پولی را، که در عین حال موجب انجام نقش سرمایه‌ای می‌شود، ناشی از ماهیت خود پول می‌انگارند (ولذا پول و سرمایه با

یکدیگر مُشَبَّه می‌شوند)، در صورتی که ایفای نقش سرمایه‌ای مستلزم وجود شرایطی مانند انجام معامله $G - A$ است که در مورد دَوَران ساده کالاها و گردش پولی مربوط به آن به هیچ وجه وجود ندارند.

خرید و فروش بردگان نیز بنا بر شکلی که دارد، خرید و فروش کالا است. ولی تا بردگی وجود نداشته باشد پول نمی‌تواند چنین وظیفه‌ای را انجام دهد. چنانچه بردگی برپا باشد، آنگاه می‌توان پول را برای خریداری بندگان به کار بُرد. به عکس وجود پول در دست خریدار به هیچ وجه نمی‌تواند بردگی را امکان‌پذیر سازد.

این امر که فروش نیروی کار شخصی (به شکل فروش کار خویش یا به صورت کار مُزدوری) نه به مثابه پدیده‌ای تصادفی، بلکه مانند شرط اجتماعی نمونه‌وار تولید کالائی تجلی می‌کند، و این واقعیت که سرمایه پولی در مقیاس جامعه به انجام نقش مورد مطالعه کنونی ما، یعنی $G - A \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right\rangle$ ، مبادرت می‌ورزد، رَوَنده‌های تاریخی‌ئی را مفروض می‌دارد که طی آن پیوند بدوی وسایل تولید و نیروی کار گسیخته شده است و در نتیجه آن توده مردم، یعنی زحمتکشان، فاقد وسایل تولید و زحمت‌نکشان به مثابه مالکین این وسایل، در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. مسئله اینکه آیا پیوند مزبور پیش از گسیختن و انحلال دارای این شکل بوده است که کارگر خود در جنب سایر وسایل، وسیله تولید به شمار می‌رفته یا خود مالک آن وسایل بوده است، در مورد بحث ما تأثیری ندارد.

پس واقعیتی که عمل $G - A \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right\rangle$ بر پایه آن استقرار می‌یابد توزیع است، اما نه توزیع به معنای عادی آن، یعنی توزیع وسایل مصرف، بلکه توزیع خود وسایل تولید، که عوامل مادی آن در یک سو متمرکز گردیده‌اند و در سوی دیگر نیروی کار قرار دارد که از عوامل مزبور جدا شده است.

بنابراین وسایل تولید، جزء مادی سرمایه تولید، بایستی پیش از آنکه عمل $G - A$

بتواند یک عمل اجتماعی عام گردد، بدین سان یعنی مانند سرمایه در برابر کارگر قرار گرفته باشند.

سابقاً دیده‌ایم که تولید سرمایه‌داری به محض اینکه استقرار می‌یابد در سیر تکاملی خود نه تنها این جدائی را تجدید تولید می‌کند، بلکه به نسبت پیوسته بزرگتری آن را گسترش می‌دهد تا آنکه به صورت وضع اجتماعی همه‌گیر و متفوق درآید. ولی موضوع طرف دیگری هم دارد. برای اینکه سرمایه تشکیل شود و بتواند بر تولید مسلط گردد لازم است که دادوستد به مرحله معینی از پیشرفت رسیده باشد و لذا گردش کالا و بالنتیجه تولید کالائی نیز به همراه آن چنین تکاملی را طی کرده باشند. زیرا تا هنگامی که هنوز اجناسی برای فروش و بنابراین مانند کالا تولید نشده‌اند امکان ندارد که مانند کالا در گردش قرار گیرند. ولی تولید کالائی به مثابه خصلت مادی مسلط تولید، تنها بر پایه تولید سرمایه‌داری نمودار می‌گردد.

زمین داران روس که اکنون، در دنبال آنچه رهائی دهقانان^(۱) خوانده شده است، در زمین‌های خود به جای رعایای بیگاری‌ده، کارگران مزدور اجیر می‌کنند، از دو چیز شکوه دارند: نخست درباره فقدان سرمایه پولی. مثلاً گفته می‌شود که پیش از فروش محصول باید به مزدوران مبالغ هنگفتی دستمزد پرداخت و آنها اولین شرط را که وجود پول نقد است فاقدند. برای اینکه تولید به شیوه سرمایه‌داری انجام یابد باید سرمایه پیوسته به شکل پول موجود باشد تا بتوان دستمزدها را پرداخت نمود. در این مورد

(۱) اشاره مصنف به لغو سرواژ (رژیم ارباب - رعیتی) در روسیه است که در زمان سلطنت الکساندر دوم امپراتور روسیه بنابر فرمان ۱۹ فوریه ۱۸۶۱ و در تعقیب پیشرفت سرمایه‌داری و قیام‌های مکرر دهقانی انجام گرفت و محتوای آن رفرم بورژوائی زمین‌داری و رهائی دهقانان از وابستگی فئودالی به زمین و به ارباب بود. بنابراین قانون دهقانان حق معامله به نام شخصی خویش، حق ترک زمین، داشتن اموال منقول و غیر منقول، انتخاب جرفه را به دست آوردند و به دیگر سخن شخصیت و اهلیت حقوقی یافتند.

زمین داران می توانند خویشتن را تسلی دهند چه با شکیبائی می توان از غوره حلوا ساخت^(۱) و سرمایه دار صنعتی نه تنها اختیار پول خویش را دارد، بلکه صاحب اختیار پول دیگران نیز هست.^(۲)

اما شکایت دوم زمین داران خصلت نماتراست و آن چنین است: اگر هم پول باشد نیروهای کار آزاد و کافی به وقت دلخواه برای خرید موجود نیست، زیرا کارگر کشاورز روس در نتیجه مالکیت مشترک همبودهای^(۳) دهکده ای بر زمین هنوز کاملاً از وسایل تولید خویش جدا نشده است و لذا هنوز "مزدور آزاد" به معنای کامل کلمه نیست. ولی وجود کارگر آزاد به مقیاس جامعه شرط لازم برای آن است که $G - W$ ، یعنی تبدیل پول به کالا، به صورت تبدیل سرمایه پولی به سرمایه مؤلّد جلوه گر شود.

بنابراین مسلم است که فقط بر پایه تولید سرمایه داری گسترده است که فرمول دورپیمائی پول - سرمایه یعنی $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$ ، شکل طبیعی دورپیمائی سرمایه می گردد، زیرا چنین تولیدی مستلزم وجود طبقه مزبور به مقیاس جامعه است. چنانکه دیده ایم تولید سرمایه داری تنها کالا و اضافه ارزش [ارزش اضافی] تولید نمی کند، بلکه طبقه مزدور را نیز به نسبت پیوسته و وسیع تری تجدید تولید می کند و اکثریت عظیم تولید کنندگان مستقیم را به کارگران مزدبگیر مبدل می سازد.

بدین سان نظر به اینکه نخستین شرط جریان یافتن فرمول $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$ عبارت از حضور دائمی طبقه کارگر مزدور است، نفس وجود آن پیدایش قبلی سرمایه را به شکل سرمایه مؤلّد و از آنجا نیز شکل دورپیمائی سرمایه مؤلّد را مفروض می دارد.

(۱) در متن این ضرب المثل آلمانی آمده است: "Mit der Zeit pflügt man Rosen"، یعنی با زمان است که می توان گل چید، یا به دیگر سخن، با صب و شکیبائی همه چیز درست می شود.

(۲) در متن، قسمت اخیر عبارت به زبان فرانسه ذکر شده است: l'argent des autres که ما ترجمه فارسی آن را آورده ایم.

(۳) همبود و همبودی به جای کلمه فرانسوی Communaute و Gemeinde آلمانی به کار رفته است.

II. مرحله دوم: نقش سرمایه مولد

دورپیمائی سرمایه که اینک مورد بررسی ماست با عمل دورانی $G-W$ ، با تبدیل پول به کالا، یعنی با خرید آغاز می‌شود. بنابراین ناگزیر می‌باید دوران با مبدل شدن به عکس خود $G-W$ ، یعنی تبدیل کالا به پول یا فروش تکمیل گردد. ولی نتیجه مستقیم عمل $G-W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$ عبارت از گسیخته شدن دوران آن ارزش - سرمایه‌ای است که به صورت پول پیش‌ریز شده است. با تبدیل پول - سرمایه به سرمایه مولد، ارزش - سرمایه شکل جنسی یافته است که با آن نمی‌تواند دوران را ادامه دهد، بلکه باید در مصرف، یعنی در مصرف بارآور وارد گردد. مصرف نیروی کار، یعنی کار، جز در درون روند کار امکان تحقق ندارد. سرمایه‌دار نمی‌تواند کارگر را از نو مانند کالا بفروشد، زیرا کارگر بنده نیست و سرمایه‌دار جز استفاده در زمان مشخص از نیروی کار وی چیز دیگری نخریده است. از سوی دیگر سرمایه‌دار فقط در صورتی می‌تواند از نیروی کار متمتع شود که آن را به کمک وسایل تولید، به مثابه کالاساز مورد استفاده قرار دهد. پس نتیجه نخستین مرحله عبارت از ورود به مرحله دوم، یعنی ورود به مرحله باروری سرمایه است.

حرکت به صورت $G-W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right. \dots P$ نموده می‌شود که در آن، نقطه‌ها نمودار گسیختگی دوران سرمایه هستند، ولی در آن حال که سرمایه از محیط گردش کالاها خارج شده وارد محیط تولید می‌شود، روند دورپیمائی آن ادامه می‌یابد. بنابراین مرحله نخستین، یعنی تبدیل پول - سرمایه به سرمایه مولد، فقط به مثابه پیش درآمد یا منزلگاه مقدم مرحله دوم، یعنی ایفای نقش سرمایه مولد، جلوه‌گر می‌شود.

این نکته را مفروض می‌دارد که فرد اجراکننده این عمل نه تنها بر $G-W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$

ارزش‌هائی با اشکالِ مصرفیِ دلخواسته تسلط دارد، بلکه شخص مزبور این ارزش‌ها را به صورت پول در اختیار دارد و صاحب پول است. ولی وقوع عمل، درست در ترکِ این پول است و فرد مزبور پولدار باقی نمی‌ماند مگر آنکه ترکِ پول، خود، متضمنِ برگشتِ آن به جیبِ صاحب پول باشد. اما پول جز از راه فروشِ کالا نمی‌تواند به دست وی بازگردد. پس نفس عمل، وی را به مثابه تولیدکنندهٔ کالا مفروض می‌کند.

G-W. کارگر مُزدور تنها از فروشِ نیروی کار زندگی می‌کند. نگاهداریِ این نیرو - بقاءِ فردیِ کارگر - مصرفِ روزانه را ایجاب می‌کند. بنابراین پرداختی که به کارگر می‌شود باید پیوسته و در موعدهای کوتاه تکرار شود تا وی بتواند خریدهای را که برای ادامهٔ بقائش ضرور است - یعنی عمل $A - G - W$ یا $W - G - W$ - را تکرار نماید. پس سرمایه‌دار باید پیوسته در برابر وی مانند پول - سرمایه‌دار، و سرمایه‌اش مانند پول - سرمایه، قرار گیرد.

ولی از سوی دیگر، برای اینکه تودهٔ تولیدکننده، یعنی کارگرانِ مُزدور، بتوانند عمل $A - G - W$ را انجام دهند لازم است که وسایلِ ضروری زندگی فروشی باشند، یعنی دائماً به شکلِ کالا در برابر او قرار گیرند. بنابراین چنین اوضاع و احوالی مستلزم وجود درجهٔ بالائی از گردشِ محصولات به صورتِ کالا است و لذا با وسعتِ دامنهٔ تولیدِ کالائی نیز ملازمه دارد. آنگاه که تولید از راهِ کارِ مُزدور عمومیت پیدا می‌کند، تولیدِ کالائی نیز باید شکلِ عامِ تولید باشد. عمومیت یافتنِ تولیدِ کالائی نیز به نوبهٔ خود تقسیم کار اجتماعیِ پیوسته فزاینده‌ای را ایجاب می‌کند، یعنی مستلزم ویژگی یافتنِ پیوسته بیشترِ محصولی است که یک سرمایه‌دار مشخص به مثابه کالا تولید می‌کند، مستلزم آن است که رَونده‌های تولیدی مکملِ یکدیگر، پیوسته به صورتِ رَونده‌های مستقل تجزیه گردند. بنابراین به همان میزان که $G - W$ گسترش پیدا می‌کند، $G - Pm$ نیز بسط می‌یابد. به دیگر سخن، جدائیِ تولید و وسایل تولید، از تولیدِ کالائی که خود، وسایل تولید آن هستند، به یک نسبت انجام می‌پذیرد و وسایل تولیدِ مزبور خود، در برابر آن

تولید کنندگانی که این وسایل را تولید نمی کنند، ولی بر حسب نیاز رَوْنِدِ مشخص تولید خویش آنها را می خرنند، مانند کالا قرار می گیرند. چون این وسایل تولید از شاخه تولیدی بیرون آمده اند که کاملاً از شعبه تولید دیگر مجزاست و مستقلاً به حساب خود عمل کرده است، در شاخه تولید دیگر مانند کالا وارد می شوند و لذا ناگزیر باید خریداری کردند. شرایط مادی تولید کالائی خود، به مقیاس پیوسته و وسیع تری، مانند محصولات تولید کنندگان غیر، یعنی به مثابه کالا، در برابر وی قرار می گیرند. به همین نسبت ناگزیر سرمایه دار باید به مثابه پول - سرمایه دار وارد میدان شود، یا به عبارت دیگر، میدانی که باید سرمایه اش مانند پول - سرمایه عمل کند توسعه می یابد.

از سوی دیگر: همان اوضاع و احوالی که شرط اساسی تولید سرمایه داری را ایجاد می کنند - یعنی وجود یک طبقه کارگر مزدور - برانگیزنده گذار هر تولید کالائی به تولید کالائی سرمایه داری هستند. به میزانی که تولید کالائی سرمایه داری گسترش می یابد، در مورد هر شکل پیشین تولید، که مرجحاً متوجه رفع نیازمندی های مستقیم است و فقط مازاد محصول را به کالا مبدل می نماید، اثری تلاشی آور و انحلال گر اعمال می کند. تولید کالائی سرمایه داری موجب آن می شود که فروش محصول مبدل به مهم عمده گردد: نخست بی آنکه ظاهراً به خود شیوه تولید حمله ور شود، (چنانکه مثلاً نخستین اثر تجارت جهانی سرمایه داری بر اقوامی مانند چینی ها، هندی ها، عرب ها و غیره چنین بوده است)، و سپس، آنجا که ریشه می دواند، همه اشکال تولید کالائی را ویران می سازد، اعم از اینکه بر پایه کار شخصی تولید کننده، و یا فقط بر اساس فروش مازاد محصول به مثابه کالا قرار گرفته باشد. بدو تولید کالائی را عمومیت می دهد و سپس مرحله به مرحله تمام تولید کالائی را به صورت سرمایه داری درمی آورد.^(۱)

اشکال اجتماعی تولید هر چه باشند، کارگران و وسایل تولید همواره عوامل آن

(۱) تا اینجا از روی دست نوشته VII و از این به بعد بر اساس دست نوشته VI.

باقی می‌مانند. ولی اینان تا هنگامی که از یکدیگر جدا هستند فقط بالقوه عامل تولید به‌شمار می‌روند. برای اینکه تولیدی انجام گیرد لازم است که این عوامل به هم پیوند یابند. نوع و شیوه و ویژه‌ای که به وسیله آن این پیوند انجام می‌گیرد تمیزدهنده دوران‌های مختلفه اقتصادی ساخت اجتماعی است.

در وضعی که مورد بحث ماست، نقطه حرکت عبارت از جدائی کارگر آزاد از وسایل تولید خویش است و دیده‌ایم که چگونه و تحت چه شرایطی این هردو عامل در دست سرمایه‌دار، به‌مثابه شیوه زندگی بارآور سرمایه‌اش، با هم جمع شده‌اند. روند واقعی که بدین نحو عوامل تشکیل دهنده شخصی و مادی به هم پیوند یافته کالا در آن داخل می‌شوند، و بنابراین خود پروسه تولید نیز، تابعی از سرمایه یعنی روند تولید سرمایه‌داری می‌گردد. همان روند تولیدی که ماهیت آن در کتاب اول این اثر به تفصیل تشریح شده است. هر کارگاه تولید کالا در عین حال کارگاه بهره‌کشی از نیروی کار می‌گردد، ولی تنها تولید کالائی سرمایه‌داری است که به صورت شیوه استثمار دوران-سازی درمی‌آید که در سیر تحول تاریخی خود، به وسیله سازمان دادن روند کار و تکامل عظیم تکنیک، تمام ساختمان اقتصادی جامعه را دگرگون می‌سازد و به‌طور غیرقابل مقایسه‌ای از همه دوران‌های پیشین درمی‌گذرد.

وسایل تولید و نیروی کار، از حیث اینکه اشکال وجودی ارزش - سرمایه پیش - ریخته هستند، از لحاظ نقش‌های مختلفی که در آثای روند تولید و در ارزش آفرینی و بالنتیجه در ایجاد اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] ایفا می‌کنند، به صورت سرمایه ثابت و متغیر از یکدیگر متمایز می‌گردند. و نیز از جهت اینکه آنها عناصر مختلفه سرمایه مولد هستند باز از این لحاظ متمایز می‌شوند که وسایل تولید، آنگاه که به تصرف سرمایه‌دار درآمدند حتا خارج از روند تولید نیز سرمایه او به‌شمار می‌روند، در صورتی که نیروی کار تنها در درون پروسه تولید شکل وجودی یک سرمایه انفرادی را به دست می‌آورد. در حالی که نیروی کار فقط در دست فروشنده‌اش، کارگر مزدور، کالا است، به‌عکس

تنها در دست خریدار خود، یعنی سرمایه‌دار، که استفاده موقت از آن نیرو و به او تعلق می‌یابد، مبدل به سرمایه می‌شود. وسایل تولید، خود نیز از هنگامی مبدل به چهره‌های مادی سرمایه مؤلّد یا سرمایه مؤلّد می‌گردند که نیروی کار، به مثابه شکل شخصی وجود این سرمایه مؤلّد، بتواند در پیکر آنها فرو رود. بنابراین همان قدر که نیروی کار آدمی طبعاً سرمایه نیست، وسایل تولید نیز طبعاً سرمایه نیستند. اینان چنین خصلت اجتماعی ویژه را تنها در شرایط مشخصی، که طی تحول تاریخ به وجود می‌آید، دارا می‌شوند، آنچنانکه نظیر همین شرایط، فلزات قیمتی را به صورت پول درمی‌آورند و یا خصلت پول - سرمایه را به پول تحمیل می‌کنند.

سرمایه مؤلّد هنگامی که وارد عمل می‌شود اجزاء تشکیل دهنده خود را مصرف می‌کند تا آنها را به صورت توده محصولی با ارزش بالاتر در آورد. مادام که نیروی کار تنها به مثابه یکی از عوامل سرمایه عمل می‌کند، مازاد ارزش محصول بر ارزش عوامل تشکیل دهنده سرمایه که به وسیله کار زائد به وجود آمده است نیز ثمره سرمایه است. اضافه کار [کار اضافی] نیروی کار، کار رایگان سرمایه است و لذا برای سرمایه‌دار اضافه ارزش [ارزش اضافی]، یعنی ارزشی ایجاد می‌کند که در برابر آن خرجی نکرده است. بنابراین محصول، تنها کالا نیست بلکه کالائی است که با اضافه ارزش [ارزش اضافی] بارور شده است. ارزش آن مساوی است با $P + M$ ^(۱) یعنی برابر با ارزش سرمایه مؤلّدی است که برای ساختن کالا مصرف شده (P)، به اضافه اضافه ارزشی که تولید شده است (M). فرض کنیم که این کالا عبارت از ۱۰۰۰۰ فوند نخ باشد که برای تولید آن وسایل تولیدی به ارزش ۳۷۲ لیره استرلینگ و نیروی کاری به ارزش ۵۰ لیره استرلینگ جذب شده باشد. طی روند ریسندگی، ریسندگان ارزش وسایل تولید مورد مصرف را که بالغ بر ۳۷۲ لیره می‌شود به نخ منتقل کرده‌اند و در عین حال ارزش جدیدی بر حسب مصرف

(۱) M نماینده نخستین حرف کلمه Mehrwert (اضافه ارزش [ارزش اضافی]) است.

کار خود به وجود آورده‌اند که مثلاً بگوئیم نمایندهٔ ۱۲۸ لیرهٔ استرلینگ است. بنابراین ۱۰۰۰۰ فوند نخ حامل ارزشی معادل ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ است.

III. مرحلهٔ سوم: $W - G$

کالا به‌مثابه شکل زندگی و وظیفه‌ای^(۱) ارزش - سرمایه که دیگر اینک بارور گشته است، مبدل به کالا - سرمایه می‌گردد، شکلی که مستقیماً از نفس رَوَند تولید برخاسته است. چنانچه تولید کالائی در تمام وسعت اجتماعی خویش به شیوهٔ سرمایه‌داری معمول می‌بود، آنگاه هر کالائی از اصل، جزئی از کالا - سرمایه به‌شمار می‌رفت، خواه کالای مزبور عبارت از آهن خام یا توری بروکسل، اسید سولفوریک و یا سیگار می‌بود. مسئلهٔ اینکه در میان جمع کالاها کدام نوع به‌مناسبت ویژگی‌هایش نامزد درجهٔ سرمایه‌گشتن است و کدام‌یک از آنها باید نقش کالای عاڈی را ایفا نماید، یکی از دردهای مطبوعی است که اقتصاد اسکولاستیک^(۲) خود برای خویش تراشیده است.

سرمایه در شکل کالائی ناگزیر از آن است که به‌وظیفهٔ کالائی عمل نماید. اجناسی که سرمایه مرگب از آن است و از اصل برای بازار تولید شده‌اند، بایستی فروخته شده به پول مبدل گردند و بنابراین باید حرکت $W - G$ را انجام دهند.

فرض کنیم که کالای سرمایه‌دار عبارت از ۱۰۰۰۰ فوند نخ پنبه‌ای است. اگر رَوَند ریسندگی، وسایل تولیدی به مبلغ ۳۷۲ لیرهٔ استرلینگ جذب نموده و ارزش نوئی معادل ۱۲۸ لیرهٔ استرلینگ ایجاد کرده است، آنگاه نخ مزبور دارای ارزشی برابر ۵۰۰ لیرهٔ

(۱) Funktionelle Daseinsform (آلمانی) Form d'existence fonctionnelle (فرانسه).

(۲) Scolastique, Scholastik - عبارت از شیوهٔ عاڈی تدریس آخوندی و مدرسه‌ای است که مسائل بر پایهٔ اصول مسلم گرفته‌ای، بدون فحص و نقد بیان می‌شود. فلسفه و دانش قرون وسطائی در اروپا و شرق بر این شیوه مبتنی بوده است.

استرلینگ خواهد بود که در بهای هم نام خود بیان می گردد. این قیمت از راه فروش (W - G) نقد می شود. چه چیزی باعث می شود که این عمل ساده هر گردش کالائی در عین حال به صورت یک وظیفه سرمایه ای در آید؟ هیچ تغییری در درون خود عمل روی نمی دهد، نه در مورد خصلت مصرفی کالا، زیرا کالا به مثابه شیء مصرف دار به فروشنده منتقل می شود، و نه در مورد ارزش آن، زیرا در جریان معامله هیچگونه تغییر مقداری در ارزش کالا به وقوع نمی پیوندد، بلکه فقط شکل آن تغییر می کند. ارزش مزبور بدو به صورت نخ وجود داشت و اینک به صورت پول وجود دارد. بدین سان یک تفاوت اساسی بین مرحله اول G - W و مرحله اخیر W - G پدیدار می شود. در مرحله اول پول پیش ریخته وظیفه پول - سرمایه را ایفا می کند، زیرا از طریق دوران به کالاهائی با ارزش مصرف خاص تبدیل می گردد. اما در مرحله دوم، کالا تنها هنگامی می تواند به مثابه سرمایه عمل کند که این خصلت را به صورت آماده و پرداخته و پیش از آنکه دوران آغاز شود، از پروسه تولید به همراه آورده باشد.

طی روند ریسندگی، ریسندگان، ارزشی معادل ۱۲۸ لیره استرلینگ در شکل نخ ایجاد کرده اند. فرض کنیم که از این ۱۲۸ لیره استرلینگ ۵۰ لیره عبارت از معادل مخارجی باشد که سرمایه دار در اجزاء نیروی کار پرداخته است و ۷۸ لیره استرلینگ دیگر، - با درجه بهره کشی نیروی کار به میزان ۱۵۶٪ - اضافه ارزشی باشد که به دست آورده است. پس بدین قرار ارزش ۱۰۰۰۰ فوند نخ اولاً مشتمل بر ارزش سرمایه مؤلد P است، که اجزاء آن عبارتند از سرمایه ثابت = ۳۷۲ لیره استرلینگ، و سرمایه متغیر = ۵۰ لیره استرلینگ، و جمع آن برابر با ۴۲۲ لیره استرلینگ می شود که خود مساوی با ۸۴۴۰ فوند نخ است. اما ارزش سرمایه مؤلد P مساوی W است، یعنی برابر با ارزش عوامل تشکیل دهنده آن است که در مرحله G - W در دست فروشندگان مانند کالا در برابر سرمایه دار قرار داشته اند. ولی در ثانی ارزش نخ مشتمل بر اضافه ارزشی به مبلغ ۷۸ لیره استرلینگ است که خود با ۱۵۶۰ فوند نخ نموده می شود. بنابراین W به مثابه

بیان ارزشی ۱۰۰۰۰ فوند نخ مساوی است با $W + \Delta W$ ، یعنی W به اضافه زائده‌ای از $W (= ۷۸$ لیره استرلینگ، که ما می‌خواهیم آن را w بنامیم، زیرا آن نیز در همان شکل ارزش - کالائی وجود دارد که اکنون ارزش W ی بدوی به دست آورده است. پس ارزش ۱۰۰۰۰ فوند نخ = ۵۰۰ لیره استرلینگ برابر است با $W + w = W$. آنچه که W را، به مثابه بیان ارزشی ۱۰۰۰۰ فوند نخ، به صورت \dot{W} درمی‌آورد، مقدار مطلق ارزشی آن (۵۰۰ لیره استرلینگ) نیست، زیرا که این مقدار مطلق مانند تمام W های دیگر، از لحاظ بیان ارزشی هر کمیّت مفروض کالا، با مقدار کاری که در آن تجسم یافته است تعیین می‌گردد. این امر مربوط است به مقدار نسبی ارزش \dot{W} یعنی مقدار ارزشی آن در نسبت با ارزش سرمایه P که برای تولیدش مصرف شده است. ارزش این سرمایه به علاوه اضافه‌ارزشی که سرمایه بار آور به دست داده در \dot{W} جا گرفته است. ارزش \dot{W} بزرگتر است و به میزان اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] (w) بر آن فزونی دارد. ۱۰۰۰۰ فوند نخ حامل ارزش - سرمایه‌ای است که بارور شده و با اضافه‌ارزشی غنی تر گردیده است، و اگر چنین شده از آن جهت است که محصول رَوَنَد تولید سرمایه‌داری است. \dot{W} بیانگر یک رابطه ارزشی است، رابطه ارزش کالا - محصول با ارزش سرمایه‌ای که در تولیدش صرف شده است و بنابراین مبین آن است که ارزشش مرگب از ارزش - سرمایه و اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] است. ۱۰۰۰۰ فوند نخ فقط از آن جهت که شکل دگرسان شده سرمایه بار آور P هستند، کالا - سرمایه \dot{W} گردیده‌اند، و بنابراین در ربط و اتصالی قرار گرفته‌اند که بدو آنها در دور پیمائی این سرمایه انفرادی پدیدار شده و یا به دیگر سخن فقط برای سرمایه‌داری که با سرمایه‌اش نخ تولید کرده، وجود یافته است. می‌توان چنین گفت که فقط یک رابطه داخلی، نه خارجی است، که ۱۰۰۰۰ فوند نخ را به صورت ارزش بر ارزش - سرمایه درمی‌آورد. زاد نشان سرمایه‌داری کالای مزبور در مقدار مطلق ارزشی آن نیست، بلکه در مقدار نسبی آن است، یعنی در مقدار ارزشی آن نسبت به سرمایه مولدی قرار دارد که پیش از مبدل شدنش به کالا در درون آن جا داشته است.

تعیین‌کنندهٔ اساسی پیدا می‌کند. هر کالا به تنهایی، فقط معرف جزء پیوسته‌ای از مجموع است. ارزش ۵۰۰ لیره استرلینگ در ۱۰۰۰۰ فوند نخ وجود دارد. اگر سرمایه‌دار توفیق یابد که فقط ۷۴۴۰ فوند نخ را بنا به ارزش آن به مبلغ ۳۷۲ لیره استرلینگ بفروشد، تازه ارزش سرمایه ثابت خود یعنی ارزش وسایل تولید به کاررفته را جبران نموده است و چنانچه ۸۴۴۰ فوند بفروشد، تنها مقدار ارزشی مجموع سرمایه پیش ریخته را به دست آورده است. وی باید زیادتر بفروشد تا اضافه ارزش [ارزش اضافی] را نقد کند و لذا باید تمام ۱۰۰۰۰ فوند نخ را بفروشد تا بتواند اضافه ارزش [ارزش اضافی] ۷۸ لیره‌ای (= ۱۵۶۰ فوند نخ) را به چنگ آورد. بنابراین سرمایه‌دار با مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ که در اِزاء فروش کالا به دست می‌آورد فقط ارزش برابری دریافت می‌کند، و معامله او در درون دوران جز $W - G$ ساده‌ای بیش نیست. اگر وی به جای ۵۰ لیره به کارگران خود ۶۴ لیره استرلینگ مُرد پرداخته بود، آنگاه اضافه ارزش [ارزش اضافی] او به جای ۷۸ لیره ۶۴ لیره استرلینگ می‌شد. و درجه بهره‌کشی وی از ۱۵۶٪ به ۱۰۰٪ می‌رسید. ولی با این وجود مانند گذشته در ارزش نخ وی تغییری حاصل نمی‌گردد. فقط نسبت بین اجزاء مختلفه ارزش به نحو دیگری می‌شد. عمل دورانی $W - G$ مانند پیش عبارت می‌بود از فروش ۱۰۰۰۰ فوند نخ در اِزاء ارزش آنها که ۵۰۰ لیره استرلینگ است.

$$W + w = \dot{W} \quad (= ۴۲۲ \text{ لیره استرلینگ} + ۷۸ \text{ لیره استرلینگ}).$$

$W -$ برابر است با ارزش P یا سرمایه مولد، و این نیز مساوی است با ارزش G ثنی که در $G - W$ ، یعنی در خرید عوامل تولید پیش‌ریز شده بود و در مثال ما ۴۲۲ لیره استرلینگ است.

چنانچه توده کالا بنا به ارزش خود فروخته شود، آنگاه W برابر با ۴۲۲ لیره استرلینگ و $w = ۷۸$ لیره استرلینگ، یعنی برابر با ارزش ۱۵۶۰ فوند نخ اضافه محصول [محصول اضافی] خواهد بود. اگر بیان پولی w را g بنامیم، آنگاه $\dot{W} - \dot{G} = (G + g) - (W + w)$ و بنابراین دوریمائی $\dot{W} - \dot{G} \dots P \dots G - W$ در شکل صریح خویش عبارت از :

$$P \dots (G - W) - (G - g) \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} G - W \right.$$

در مرحلهٔ اوّل، سرمایه‌دار اقلام مورد مصرف را از بازارِ خاصّ کالا و از بازار کار بیرون می‌کشد. ولی در مرحلهٔ سوّم، وی کالا را تنها در بازارِ واحدی، یعنی بازارِ خاصّ کالا، فرومی‌ریزد. اما اگر وی با کالای خود اینک از بازار، ارزشی بیش از آنچه سابقاً ریخته است بیرون می‌کشد، این فقط بدان سبب است که اکنون ارزش - کالائی بیش از آنچه در گذشته بیرون کشیده بود به بازار تحویل داده است. او ارزش G را به بازار ریخت و معادل ارزشی آن W را بیرون کشید. اکنون $W + w$ را به آنجا می‌ریزد و معادل ارزشی آن $G + g$ را بیرون می‌کشد. در مثال ما G برابر با ارزش ۸۴۴۰ فوند نخ بود، ولی وی اینک ۱۰۰۰۰ فوند نخ به بازار می‌ریزد و لذا نسبت به آنچه گرفته بود ارزش بزرگتری به بازار تحویل می‌دهد.

از سوی دیگر اگر وی این ارزش فزونی یافته را به بازار می‌ریزد تنها بدان جهت است که در رَوَندِ تولید به برکت بهره‌کشی از نیروی کار اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] تولید کرده است (که به صورت جزء قسمت‌پذیری از محصول در اضافه‌محصول [محصول اضافی] نموده می‌شود). تنها به عنوان حاصل این رَوَند است که تودهٔ کالا، سرمایه - کالا و مَحْوِلِ ارزش - سرمایه‌ای به شمار می‌رود که بارور گردیده است. به وسیلهٔ انجام معامله $\dot{W} - \dot{G}$ ، هم سرمایهٔ پیش‌ریخته و هم اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] به سامان می‌رسند.

سامان‌یابی هر دو در سلسلهٔ فروش‌ها، یا در فروش یکجای مجموع تودهٔ کالائی که $\dot{W} - \dot{G}$ بیانگر آن است، ممزوج می‌شوند. ولی همان عمل واحدِ دَوْرانیِ $\dot{W} - \dot{G}$ ، برای ارزش - سرمایه و اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] از این لحاظ متفاوت است که عمل مزبور در مورد هر یک از این دو، بیانگر مرحلهٔ دَوْرانیِ مختلف و منزلگاه دیگر از سلسله استحالاتی است که هر کدام از آنها در درون دَوْران از سر می‌گذرانند. w (اضافه‌ارزش [ارزش اضافی])، تازه در درون رَوَندِ تولید پا به عرصهٔ وجود گذاشته است

ولذا برای نخستین بار، آن‌هم به صورت کالا، قدم به بازار می‌گذارد. شکل کالائی، نخستین شکل دَوْرانی آن است و بنابراین عمل $w-g$ اولین عمل دَوْرانی آن یا نخستین شکل استحاله‌ای آن به‌شمار می‌رود، و لذا هنوز در انتظار آن است که با عمل دَوْرانی عکس خود یا دگرسانی وارونه $g-w$ تکمیل شود.

اما در مورد گردش که ارزش - سرمایه W در همین عمل دَوْرانی $W-G$ انجام می‌دهد وضع به‌نحو دیگر است. همین معامله برای ارزش - سرمایه عمل دَوْرانی $W-G$ است که در آن $P = W$ یعنی برابر با G ی پیش‌ریخته بدوی است. G نخستین عمل دَوْرانی خود را به‌مثابه ارزش - سرمایه افتتاح نموده و با معامله $W-G$ به صورت اصلی خود برگشته است و بنابراین هر دو مرحله متقابل دَوْران: (۱) $G-W$ و (۲) $W-G$ را پیموده و باز به‌شکلی درآمده است که می‌تواند همان روند دورپیمائی را بار دیگر از سر بگیرد. آنچه برای اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] نخستین، دگرسانی از شکل کالائی به صورت پولی است، برای ارزش - سرمایه بازگشت یا واگشتی به شکل بدوی خود است.

از راه $G-W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$ ، پول - سرمایه به مبلغ برابری کالا، A و P_m ، مبدل گردید. این کالاها دوباره وظیفه کالائی را مانند اقلام فروشی انجام نمی‌دهند. اینک ارزش آنها در دست خریدارشان که سرمایه‌دار است، مانند ارزش سرمایه مولد وی، P ، وجود دارند و در وظیفه‌ای که P با مصرف بارآور انجام می‌دهد آنها به نوعی از کالا که ذاتاً با وسایل تولید متفاوت است، مانند نخ، تبدیل می‌شوند، و بدین وسیله نه تنها ارزششان حفظ می‌گردد، بلکه از ۴۲۲ لیره استرلینگ به ۵۰۰ لیره استرلینگ افزایش می‌یابد.

۱- به‌هر نحوی که ما ارزش - سرمایه و اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] را از هم جدا کنیم این حکم صادق است. در ۱۰۰۰۰ فوند نخ ۱۵۶۰ فوند = ۷۸ لیره استرلینگ اضافه‌ارزش نهفته است. ولی در یک فوند نخ = ۱ شیلینگ نیز ۲/۴۹۶ اونس برابر با ۱/۸۷۲ پنی اضافه‌ارزش خوابیده است.

به وسیله این استحالته واقعی به جای کالاهائی که در مرحله نخستین $G - W$ از بازار بیرون کشیده شده‌اند، کالائی قرار می‌گیرد که هم از لحاظ ماهوی و هم از حیث ارزشی با آنها متفاوت است و اینک باید وظیفه کالائی انجام دهد، به پول مبدل شود و به فروش رود.

از این رو است که روند تولید فقط به صورت انقطاعی از روند دورانی ارزش - سرمایه جلوه می‌کند، که تاکنون فقط نخستین مرحله، یعنی $G - W$ را طی کرده است. ارزش - سرمایه، دومین و آخرین مرحله، یعنی $W - G$ ، را آنگاه می‌پیماید که W هم از لحاظ ماهوی و هم از جهت ارزشی تغییر یافته است. ولی اگر ارزش - سرمایه به خودی خود مورد دقت قرار گیرد، دیده می‌شود که تنها تغییری که طی روند تولید بر آن عارض شده در شکل مصرفی آن است. ارزش - سرمایه مزبور بدو مانند ارزش ۴۲۲ لیره استرلینگ در A و Pm وجود داشت و اکنون به مثابه ارزش ۴۲۲ لیره استرلینگ در ۸۴۴۰ فوند نخ وجود دارد. پس اگر ما فقط دو مرحله روند دورانی ارزش - سرمایه را، صرف نظر از اضافه ارزشش تصویر نماییم، آنگاه دور پیمائی ارزش - سرمایه مزبور چنین خواهد بود:

(۱) $G - W$ (۲) $W - G$ ، که در آن دومین W دارای شکل مصرفی تغییر یافته‌ای است، ولی ارزشش معادل نخستین W است و بنابراین $G - W - G$ عبارت از شکل دورانی است که از طریق دو بار جابه جاشدن کالا در جهات متقابل، یعنی استحالته پول به کالا و استحالته کالا به پول، ضرورتاً برگشت به صورت پول را، در مورد آن ارزشی که با پول پیش‌ریز شده است، ایجاد می‌کند.

همان عمل دورانی $\dot{W} - \dot{G}$ ، که برای ارزش - سرمایه پیش‌ریخته به صورت پول، دومین و آخرین استحالته و بازگشت به شکل پول است، در مورد اضافه ارزش [ارزش اضافی]، که کالا - سرمایه در عین حال عمل مشترک آن نیز به شمار می‌رود و از راه رجعت [بازگشت] کالا به شکل پول همراه با ارزش - سرمایه به سامان می‌رسد، نخستین

دگرسانی یعنی استحاله از شکل کالائی به شکل پول است و $W - G$ و نخستین مرحله دَوْرانی آن است.

بنابراین باید در اینجا دو مطلب را مورد توجه قرار داد. اولاً: بازگشت نهائی ارزش - سرمایه به شکل پولی بدوی خود وظیفه کالا - سرمایه است. ثانیاً: این وظیفه متضمّن نخستین تغییر شکل اضافه ارزش [ارزش اضافی] است از صورت بدوی کالائی خود به شکل پول. پس شکل پولی در اینجا نقش دو گانه ای ایفا می کند، از سوئی شکل رجعت ارزشی است که بدو با پول پیش ریز شده است و لذا بازگشت به همان شکل ارزشی است که رَوَند را گشوده است. از سوی دیگر اولین شکل دگرسان شده ارزشی است که برای نخستین بار به شکل کالا در دَوْران وارد می گردد. هرگاه، آنچنانکه در اینجا فرض شده است، کالاهائی که تشکیل دهنده کالا - سرمایه اند بنا به ارزش خود به فروش رَوَند، آنگاه $W - w$ به هم ارز خویش $G + g$ مبدل گردیده اند. در این شکل $G + g$ (۴۴۲ لیره استرلینگ + ۷۸ لیره استرلینگ = ۵۰۰ لیره استرلینگ) است که اکنون کالا - سرمایه به سامان رسیده در دست سرمایه دار قرار می گیرد. اینک ارزش - سرمایه و اضافه ارزش [ارزش اضافی] به صورت پول و لذا به شکل معادل عامّ وجود دارند.

بنابراین در پایان رَوَند، ارزش - سرمایه دوباره به همان شکل نخستین خود در آمده است و لذا می تواند از نو مانند پول - سرمایه همان رَوَند را از سر بگیرد و طی نماید. درست به همین سبب که شکل بدوی و نهائی این رَوَند، اشکال پول - سرمایه (G) هستند، ما این شکل از رَوَندگردشی را دورپیمائی پول - سرمایه خوانده ایم. در پایان این جریان، شکل تغییر نیافته ولی مقدار ارزش پیش ریخته تغییر کرده است.

$G + g$ چیزی جز مبلغی پول با مقدار معین نیست (در مثال ما ۵۰۰ لیره استرلینگ). ولی مانند نتیجه دورپیمائی سرمایه، به مثابه کالا - سرمایه ای که به سامان رسیده است، این مبلغ پولی متضمّن ارزش - سرمایه و اضافه ارزش [ارزش اضافی] است که دیگر مانند نخ درهم ادغام نشده اند، بلکه اکنون در جنب یکدیگر قرار گرفته اند. سامان یابی آنها

به هر یک از آن دو شکل پولی مستقلاً داده است. $\frac{212}{250}$ از مبلغ مزبور ارزش - سرمایه ۴۲۲ لیره استرلینگی است و $\frac{39}{250}$ آن اضافه ارزش ۷۸ لیره استرلینگی است. این جدائی، که به وسیله سامان یابی کالا - سرمایه حاصل شده است، تنها دارای آن مضمون صوری نیست که ما اکنون درباره آن صحبت خواهیم کرد. این جدائی در روند تجدید تولید سرمایه کسب اهمیت می کند، یعنی بر حسب اینکه g کاملاً یا قسماً به G ملحق می شود یا به هیچ وجه به آن ضمیمه نمی گردد و لذا بر حسب آنکه به مثابه جزئی از سرمایه پیش - ریخته عمل خواهد کرد یا نه، g و G نیز می توانند دوران های کاملاً مختلفی را طی کنند.

در \dot{G} سرمایه از نو به شکل بدوی خود G ، یعنی به قالب پول برگشته است، ولی به شکلی که وی در آن مانند سرمایه سامان یافته است.

در اینجا اولاً یک تفاوت کمی وجود دارد. بدو G یعنی ۴۲۲ لیره استرلینگ و اکنون G یعنی ۵۰۰ لیره استرلینگ شده است و این تفاوت در $\dot{G} \dots G$ بیان می شود، که دو انتهای کمیّتاً مختلف دورپیمائی را نشان می دهد و خود حرکت نیز فقط به وسیله نقطه ها بیان گردیده است. \dot{G} بزرگتر از G است ($\dot{G} > G$) و $M = \dot{G} - G$ یعنی اضافه - ارزش [ارزش اضافی]. لیکن به عنوان حاصل این دورپیمائی $G \dots \dot{G}$ ، آنچه اکنون وجود دارد \dot{G} است. این محصولی است که در آن پروسه پیدایش خاموش گشته است. اکنون \dot{G} برای خود بالاستقلال و بدون وابستگی به حرکتی که او را پدید آورده است، وجود دارد. جنبش پایان یافته و \dot{G} به جای آن نشسته است.

ولی \dot{G} به مثابه $g + G$ (۵۰۰ لیره استرلینگ)، یعنی مانند سرمایه پیش ریخته به اضافه زائده ۷۸ لیره ای آن، در عین حال بیانگر یک رابطه کیفی است، با اینکه این رابطه کیفی خود تنها به صورت رابطه ای میان اجزاء یک مجموعه هم نام نموده می شود و لذا مانند یک رابطه کمی وجود دارد. G که سرمایه پیش ریخته است و اینک دوباره شکل بدوی

خود (۴۲۲ لیره استرلینگ) را بازیافته است، اکنون به صورت سرمایه به سامان رسیده وجود دارد. وی نه تنها خویشتن را حفظ کرده بلکه به مثابه سرمایه نیز به سامان رسیده است و از این حیث با g (۷۸ لیره استرلینگ)، که نسبت به سرمایه پیش ریخته مانند زائده و میوه آن، مانند زاد و رودی از آن به شمار می آید، متفاوت است. وی از آن جهت به مثابه سرمایه، به سامان رسیده است که همچون ارزش، ارزشی زائده است. G به مثابه رابطه سرمایه ای وجود دارد. G دیگر مانند پول ساده جلوه نمی کند، بلکه صاف و پوست کنده همچون پول - سرمایه قرار گرفته، در ارزشی که ارزش زا شده بیان گردیده است و لذا دارای این خاصیت است که می تواند ارزش افزا شود و بیش از ارزشی که خود دارد، بزاید. G به مناسبت رابطه اش با بخش دیگری از G است که مانند سرمایه پابرجا شده است، یعنی به مناسبت همان بخشی که خود او طرح ریزی کرده، معلول تأثیر علی او است و به مثابه نتیجه ای است که جهت عمل آن را تشکیل می دهد. بدین سان G همچون مبلغ ارزشی نئی جلوه گر می شود که با گونه گون بودن درونی خویش، با تفاوتی که از لحاظ وظیفه ای (مفهومی) در نهاد آن جا دارد، بیانگر رابطه سرمایه ای است. ولی این فقط بیانی از نتیجه حاصله، بدون توجه به پروسه ای است که خود این حاصل از آن نتیجه می شود.

اجزاء ارزشی، از این حیث که اجزاء ارزشند، از لحاظ کیفی از یکدیگر متمایز نیستند، مگر آنکه آنها به مثابه ارزش اقسام مختلفه و اشیاء مشخص، یعنی با اشکال مصرفی متفاوت و بنابراین مانند ارزش های انواع گوناگون کالا مورد توجه قرار گیرند. این تفاوتی است که از خود آنها به صرف اینکه اجزاء ارزش هستند ناشی نمی شود. در پول همه گونه تفاوت کالاها مستحیل شده است، درست به همان جهت که پول برای همه آنها شکل معادل مشترک است. یک مبلغ پول ۵۰۰ لیره ای مرکب از عناصر همگون یک لیره ای است. نظر به اینکه در وجود خالص این مبلغ پول، آنچه باعث پیدایش آن شده مستحیل گردیده و هر گونه اثر تفاوت های ویژه ای که هر یک از بخش های

تشکیل دهنده سرمایه به هنگام روند تولید دارا هستند ناپدید شده است، تنها تفاوتی که اینک می ماند در شکل مفهومی مبلغ اصل (Principal به انگلیسی)، که سرمایه پیش ریخته ۴۲۲ لیره استرلینگی را تشکیل می دهد، و زانده ای است که مبلغ ارزشی ۷۸ لیره استرلینگی معرف آن است. فرض کنیم که مثلاً G برابر با ۱۱۰ لیره استرلینگ باشد، که از آن $G = 100$ مبلغ اصل، و $M = 10$ اضافه ارزش [ارزش اضافی] است. میان دو بخش تشکیل دهنده مبلغ ۱۱۰ لیره ای، برابری مطلق ولذا مفهوماً بی تفاوتی حکومت می کند. هر ده لیره دلخواهی همواره برابر با $\frac{1}{11}$ مبلغ کل ۱۱۰ لیره ای است، خواه این ده لیره، $\frac{1}{10}$ از مبلغ اصلی ۱۰۰ لیره پیش ریخته یا معرف ۱۰ لیره استرلینگ زیاد شده باشد. بنابراین مبلغ اصلی و مبلغ فرعی یعنی سرمایه و مبلغ اضافی، به مثابه اجزاء مبلغ کل، بیان پذیرند. در مثال ما $\frac{1}{11}$ ، مبلغ اصل یا سرمایه را تشکیل می دهد و $\frac{1}{11}$ ، مبلغ اضافی را. پس بدین سبب است که در پایان پروسه، هنگامی که سرمایه سامان می یابد، رابطه سرمایه ای در بیان پولی خود ناملموس به نظر می رسد.

صحیح است که این حکم درباره \dot{W} ($W + w =$) نیز صادق است. ولی با این تفاوت که گرچه w و W نیز اجزاء ارزشی متناسب یک توده همگون کالائی هستند، معدنک می توان از \dot{W} منشأ آن را که P است و وی محصول مستقیم آن به شمار می رود دریافت، در صورتی که در G ، شکلی که بلاواسطه از دوران سرچشمه می گیرد، رابطه مستقیم با P ناپدید گردیده است.

تفاوت غیر ملموسی که بین مبلغ اصلی و فرعی وجود دارد و در G مستتر، و بیانگر نتیجه حرکت $G \dots G$ است، به محض اینکه G مجدداً به طور فعال مانند پول - سرمایه به کار می افتد بلافاصله از بین می رود. ولی به عکس، در موردی که G مانند بیان پولی سرمایه صنعتی بارور شده ثابت مانده است، تفاوت مزبور نیز باقی می ماند. دوریمائی پول - سرمایه هرگز نمی تواند با G آغاز شود با اینکه اکنون G مانند G عمل می کند،

این دورپیمائی تنها با G شروع می‌شود، یا به عبارت دیگر هرگز به عنوان بیان رابطه سرمایه‌ای آغاز نمی‌گردد بلکه فقط به شکل پیش پرداخت ارزش - سرمایه عمل می‌کند. به محض اینکه ۵۰۰ لیره استرلینگ از نو همچون سرمایه پیش‌ریز گردید تا از نو ارزش - افزا شود، این مبلغ به جای آنکه نقطه رجعت به شمار آید نقطه مبدأ را تشکیل می‌دهد. به جای سرمایه‌ای به مبلغ ۴۲۲ لیره استرلینگ اکنون سرمایه‌ای بالغ بر ۵۰۰ لیره استرلینگ پیش‌ریز شده است، یعنی پولی بیش از پیش و ارزش - سرمایه‌ای بیشتر از گذشته، ولی نسبت بین دو جزء تشکیل دهنده آن ناپدید شده است و کاملاً چنین می‌نماید که گویا از ابتدا به جای ۴۲۲ لیره، ۵۰۰ لیره استرلینگ به مثابه سرمایه به کار افتاده است.

وظیفه فعال پول - سرمایه به هیچ وجه در این نیست که خود را به صورت G نمایش دهد. نمود ویژه آن به مثابه \dot{G} ، بیشتر وظیفه‌ای از آن \dot{W} است. حتّاً در گردش ساده کالائی، یعنی در $(1 - G - W_1 - 2 - G - W_2)$ ، در $G - W_2$ یعنی معامله دومی فعال می‌گردد. نمایش آن به مثابه G فقط نتیجه‌ای است از معامله نخستین، که به برکت آن مانند شکل دگرسان شده W_1 وارد میدان می‌شود. رابطه سرمایه‌ای که \dot{G} در بر دارد، یعنی نسبت یکی از اجزاء آن به مثابه ارزش - سرمایه، به جزء دیگر که زائده ارزشی آن است، هنگامی مسلماً معنای وظیفه‌ای به دست می‌آورد که در اثر تکرار پیوسته دورپیمائی $\dot{G} \dots G$ ، \dot{G} به دو گردش یعنی به دوران سرمایه و دوران اضافه ارزش [ارزش اضافی]، منقسم گردد و لذا دو جزء مزبور نه تنها از لحاظ کمی بلکه از جهت کیفی نیز وظایف مختلفی را انجام دهند، یا به دیگر سخن G وظیفه دیگری غیر از g ایفا نماید. ولی شکل $\dot{G} \dots G$ به خودی خود متضمن مصرف سرمایه‌دار نیست بلکه آنچه صریحاً بیان می‌کند عبارت از خودآفرینی و انباشت است و انباشت نیز قبل از هر چیز بیانگر نمود ادواری آن پول - سرمایه‌ای است که پیوسته از نو پیش‌ریز می‌شود.

با وجود شکل غیر ملموسی که سرمایه داراست، معذک $\dot{G} = G + g$ عبارت از

پول - سرمایه در شکل سامان یافته آن است، یعنی پولی که پول زائیده است. ولی در اینجا باید تفاوت وظیفه‌ای پول - سرمایه را با نخستین مرحله، یعنی $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$ دریافت. در این مرحله نخست، G به مثابه پول به گردش درمی آید و اگر مانند پول - سرمایه به کار می رود فقط از آن جهت است که وی تنها در حالت نقدی می تواند وظیفه پولی را انجام دهد و با عناصر P ، که در برابر وی به صورت کالا قرار گرفته اند، یعنی A و P_m ، مبادله شود. در این عمل دورانی وی تنها به مثابه پول به کار می آفتد. ولی نظر به اینکه این عمل، نخستین مرحله رَوَندِ ارزش - سرمایه است، و از آنجا که کالاهای مورد خرید (A و P_m)، شکل مصرفی ویژه‌ای دارند، G در عین حال وظیفه پول - سرمایه را ایفا می کند. ولی G' که مرکب از G ارزش - سرمایه و g یعنی اضافه ارزشی که زائیده آن است، بیانگر ارزش - سرمایه بارور شده، نمودار هدف، نتیجه و وظیفه مجموع رَوَندِ دورپیمائی سرمایه است.

این امر که G' نتیجه مزبور را در شکل پولی و به مثابه پول - سرمایه سامان یافته مجسم می سازد از آنجا ناشی نمی شود که وی شکل پولی سرمایه و پول - سرمایه است، بلکه به عکس، از آنجاست که وی سرمایه - پول، سرمایه به شکل پول است یعنی سرمایه‌ای است که پروسه را با این شکل آغاز نموده و به صورت پول پیش ریز شده است. بازگشت به شکل پول، چنانکه دیده شد، وظیفه کالا - سرمایه، \dot{W} است، نه از آن پول - سرمایه. اما آنچه مربوط به تفاوت میان G' و G است باید گفت که این تفاوت (g) فقط شکل پولی w یعنی زائده W است و بس. G' فقط از آن جهت برابر با $G + g$ است که \dot{W} مساوی با $W + w$ بود. بنابراین در \dot{W} است که این تفاوت وجود دارد و نسبت میان ارزش - سرمایه و اضافه ارزشی که وی زائیده در آن نیز موجود و بیان شده است، پیش از آنکه این هر دو به G' یعنی به مبلغی پول تحویل گردند، که در آن دو جزء ارزشی مستقلاً در برابر یکدیگر قرار گیرند و لذا نیز امکان انجام وظایف مستقل و متفاوتی

پیدا کنند.

G فقط عبارت از نتیجه سامان‌یابی W است. W مانند G تنها صورت‌های مختلفه، شکل کالائی و شکل پولی ارزش سرمایه بارور شده‌اند و هر دو در این امر مشترکند که ارزش - سرمایه بارور شده هستند. هر دو، سرمایه به سامان رسیده‌اند زیرا ارزش - سرمایه از این حیث که ارزش - سرمایه است به‌ضمیمه اضافه ارزش [ارزش اضافی] یعنی انتاجی که از آن مشخص است و به وسیله خود او به دست آمده، در هر دو وجود دارد، گو اینکه این رابطه تنها در شکل غیر محسوس رابطه بین دو قسمت از مبلغی پول یا از آن ارزش - کالائی بیان می‌شود. ولی به‌مثابه بیان خارجی سرمایه نسبت به اضافه ارزشی که خود به وجود آورده و از آن متفاوت است، ولذا همچون بیان خارجی ارزش بارور شده، G و W همانندند و بیانگر چیز واحدی هستند که فقط با اشکال مختلفی نموده می‌شود. تمایز این دو از یکدیگر در این نیست که یکی پول - سرمایه و دیگری کالا - سرمایه است بلکه آنها از لحاظ پول بودن و کالا بودن از هم مشخص می‌شوند. تا آنجا که آنها بیان‌کننده ارزش بارور شده و نمودار سرمایه‌ای می‌باشند که به‌مثابه سرمایه به کار افتاده است، فقط مبین نتیجه عمل سرمایه مولد یعنی تنها وظیفه‌ای هستند که به وسیله آن ارزش - سرمایه ارزش می‌زاید. وجه مشترک آنها در این است که هر دو آنها، پول - سرمایه و کالا - سرمایه، حالاتی از زیست سرمایه هستند. یکی سرمایه در قالب پول و دیگری در قالب کالا. بنابراین وظایف و ویژه متفاوت آنها نمی‌تواند چیز دیگری جز تفاوت بین وظیفه پول و وظیفه کالا باشد. کالا - سرمایه، به‌مثابه محصول مستقیم روند تولید سرمایه‌داری، علائم این منشأ را با خود دارد و لذا از لحاظ شکل معقول‌تر و محسوس‌تر از پول - سرمایه است، که در آن هر گونه اثری از این پروسه مستحیل است - همچنانکه، به‌طور کلی، هر شکل مصرفی ویژه کالا، در پول محو می‌گردد. پس بنابر آنچه گفته شد فقط آنگاه که G خود به‌مثابه کالا - سرمایه عمل می‌کند و خود، محصول بلاواسطه روند تولید است نه شکل دگرسان‌شده این محصول ولذا فقط آنگاه که مورد

تولید عبارت از خودِ مصالح پولی است، شکلِ غریب و شگفتِ آوَرِ \dot{G} ناپدید می شود. مثلاً در مورد تولیدِ طلا فرمول چنین خواهد بود:

$$G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \dots P \dots \dot{G} \right\rangle (G + g)$$

که در آن \dot{G} مانند کالا - محصول عمل می کند زیرا P بیش از آن طلائی که در نخستین G یعنی در پول - سرمایه پیش ریز شده بود، طلا تحویل می دهد. پس در اینجا جنبه غیر عقلانیِ اکسپرسیون $\dot{G} (G + g)$ ، که در آن جزئی از یک مبلغ پول به مثابه مادرِ جزءِ دیگری از همان مبلغِ جلوه می کند، ناپدید می گردد.

IV. دور پیمائی تام

دیدیم که رَوَندِ دَوَرانی پس از نخستین مرحله خود $\left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right\rangle$ $G - W$ ، به وسیله P گسیخته می شود. کالاهای A و P_m که در بازار خریداری شده اند اکنون، به مثابه اجزاءِ مادی و ارزشی سرمایه بار آوَر مصرف می شوند، و محصول این مصرف عبارت از کالائی است - \dot{W} - که از لحاظ مادی و ارزشی تغییر یافته است. رَوَندِ گسیخته دَوَرانی $G - W$ باید به وسیله $W - G$ تکمیل گردد. ولی به مثابه محمل این دوّمین و آخرین مرحله دَوَرانی، \dot{W} ، که کالائی است از لحاظ مادی و ارزشی متفاوت با W اوّلی، پدیدار می گردد. بدین سان سلسله دَوَرانی چنین نموده می شود: (۱) $G - W_1$ ، و (۲) $\dot{W}_1 - \dot{G}$ ، که ضمن آن، در اثنای مرحله دوّم، کالای دیگری جانشین کالای نخستین W_1 شده است که دارای ارزش بیشتر و شکل مصرفی متفاوتی به صورت \dot{W}_1 است، و این امر به هنگام انقطاعی که سبب آن عمل P ، یعنی تولید \dot{W} بر پایه عناصر W است و خود اشکال وجودی سرمایه مولّد P به شمار می روند، وقوع یافته است. به عکس، آن نخستین شکل پدیده ای سرمایه که در برابر ما قرار داشت (کتاب اوّل، فصل

چهارم^(۱)) یعنی $G-W-\dot{G}$ (که بدین طریق تجزیه شده است: (۱) $G-W_1$ ، (۲) $G-\dot{G}$) همان کالای واحد را دو بار نشان می دهد. دو بار همان کالا است که در مرحله نخستین، پول به آن بدل می شود و در مرحله دوّم به صورت پول بیشتر برمی گردد. با وجود این تفاوت اساسی، هر دو دَوَران در این امر مشترکند که در اوّلین مرحله آنها پول به کالا و در مرحله دوّمشان کالا به پول تبدیل می گردد، یا به دیگر سخن، پولی که در مرحله نخست خرج شده است از نو به مرحله دوّم سرازیر می شود. از سوئی این دوباره جاری - شدن پول به مبدأ حرکت خود و از سوی دیگر افزون گشتن پول بازگشته نسبت به آنچه پیش ریزشده نیز بین هر دو ی آنها مشترک است.

از این جهت است که $G-W \dots \dot{W}-\dot{G}$ در فرمول عامّ $G-W-\dot{G}$ متضمّن [نهفته] است.

نتیجه دیگری که علاوه بر این حاصل می شود این است که در هر دو استحالّه ناشی از دَوَران، یعنی در $G-W$ و $\dot{W}-\dot{G}$ ، هر بار وجودهای ارزشی برابر مقدار و هم زمان حاضری در برابر یکدیگر قرار می گیرند و با هم پایه پا می شوند. تغییر ارزشی، منحصرأً مربوط به دگرسانی P ، یعنی رَوَند تولید است که همچون استحالّه واقعی سرمایه در مقابل استحالّات صرفاً صوری دَوَران، مشهود می گردد.

اکنون مجموع حرکت $G-W \dots P \dots \dot{W}-\dot{G}$ یا شکل روشن آن را، که عبارت است از $G-W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right\rangle (G+g) - \dot{G} (W+w) \dots$ ، مورد بررسی قرار دهیم. در اینجا سرمایه مانند ارزشی جلوه می کند که از یک سلسله دگرگونی های به هم وابسته و منوط به یکدیگر می گذرد، یعنی سلسله استحالّاتی را می بینیم که جمعاً مراحل یا مراتب تمام رَوَند را تشکیل می دهند. دو تا از این مراحل متعلّق به محیط دَوَران هستند و یکی از آنها مربوط به رَوَند تولید است. در هر یک از این مراحل، ارزش - سرمایه

(۱) نگاه کنید به جلد اوّل کاپیتال، ترجمه فارسی، صفحات ۱۶۲-۱۶۹ [صفحات ۲۵۱۱-۲۶۵ همین بازوبسی].

چهره دیگری پیدا می‌کند، که هر یک از آن چهره‌ها با وظیفه متفاوت و ویژه‌ای تطبیق دارد. در درون این حرکت نه تنها ارزش پیش ریخته باقی می‌ماند بلکه نمو می‌کند و بر مقدار خود می‌افزاید. سرانجام در آخرین مرحله، ارزش - سرمایه به همان شکلی که در آغاز پروسه کل ظاهر شده بود برمی‌گردد. به همین سبب است که این پروسه کل یک رَوَندِ دورپیمائی است.

دو شکلی که ارزش - سرمایه در درون مراحلِ دَوْرانیِ خود اختیار می‌کند عبارتند از شکل پول - سرمایه و شکل کالا - سرمایه و آن شکلی از ارزش - سرمایه که مربوط به مرحله تولیدی است عبارت از شکل سرمایه بارآور (مولد) است. سرمایه‌ای که در جریان دورپیمائی کل خود این اشکال را می‌پذیرد و دور می‌افکند و طی هر کدام از آنها وظیفه منطبق با آن مرحله را انجام می‌دهد، سرمایه صنعتی است - صفت صنعتی در اینجا به آن سرمایه‌ای اطلاق می‌شود که هر یک از رشته‌های تولید مورد استحصال به شیوه سرمایه‌داری را، فرامی‌گیرد.

بنابراین پول - سرمایه، کالا - سرمایه، سرمایه بارآور، در اینجا معرف انواع سرمایه - های مستقل نیستند، که وظایف آنها نیز مضمون رشته‌های کارمستقل و جدا از یکدیگر را تشکیل داده باشند. آنها در این مورد فقط اشکال وظیفه‌ای سرمایه صنعتی را نشان می‌دهند که هر سه شکل را متوالیاً به خود می‌گیرد.

دورپیمائی سرمایه فقط آنگاه به نحو عادی پیش می‌رود که مراحل مختلف آن بی‌وقفه از یکی به دیگری منتقل گردد. چنانچه توقفی در مرحله نخستین $G - W$ بروز کند، آنگاه پول - سرمایه به صورت گنج را کد می‌ماند، و اگر این توقف در مرحله تولید پیدا شود، در آن صورت از سوئی وسایل تولید معطل می‌مانند در حالی که از سوی دیگر نیروی کار بی‌اشتغال می‌گردد. هر گاه توقف در آخرین مرحله $W - G$ حادث شود، آنگاه کالاهای آکنده و فروش نرفته جریان دَوْرانی را مسدود می‌سازند.

از سوی دیگر، طبع موضوع حکم می‌کند که خود دورپیمائی، توقف سرمایه را در هر یک از بخش‌های پویه‌ایش برای مدت معینی مشروط سازد. سرمایه صنعتی در هر یک از مراحل خود به شکل مشخصی به پول - سرمایه، سرمایه مولد و کالا - سرمایه پایند است. فقط پس از آنکه سرمایه مزبور وظیفه منطبق با هر یک از مراحل را به انجام رساند شکلی را به دست می‌آورد که با آن می‌تواند مرحله جدید اسحالی را از سر بگذراند.

برای اینکه این امر را روشن سازیم، در مثال خود چنین فرض کرده‌ایم که ارزش - سرمایه آن توده‌ای از کالا که در مرحله تولید به دست آمده است برابر با کل مبلغ ارزشی باشد که در آغاز به پول پیش‌ریز شده است، یا به دیگر سخن، این طور فرض شده است که تمام ارزش - سرمایه به پول پیش‌ریخته همواره یکجا از مرحله‌ای به مرحله بعدی منتقل می‌شود. ولی ما سابقاً دیده‌ایم (کتاب اول، فصل ششم)^(۱) که جزئی از سرمایه ثابت، و سایل کار به معنای خاص (مثلاً ماشین‌آلات)، همواره در تعداد کمایش بزرگی از تکرار همان پروسه‌های تولیدی از نو به کار می‌روند، و بنابراین ارزش آنها فقط جزئاً به محصول منتقل می‌گردد. مسئله اینکه تا چه اندازه این وضع، روند دورپیمائی سرمایه را تغییر می‌دهد، بعداً نشان داده خواهد شد. فعلاً همین قدر کافی است مطلب زیرین را متذکر شویم: در مثال مورد اختیار ما، ارزش سرمایه مولد که برابر با ۴۲۲ لیره استرلینگ فرض شده، فقط شامل فرسایش متوسط ابنیه صنعتی، ماشین‌آلات و غیره است و بنابراین فقط شامل آن جزء ارزشی است، که ابنیه و ماشین‌آلات، به هنگام تبدیل ۱۰۶۰۰ فوند پنبه به ۱۰۰۰۰ فوند نخ، به نخ منتقل می‌کند، که نتیجه پروسه ریسندگی یک هفته ۶۰ ساعته است. بنابراین در وسایل تولیدی که سرمایه ثابت پیش‌ریخته ۳۷۲ لیره استرلینگی به آنها تبدیل گردیده است، وسایل کار، ابنیه، ماشین‌آلات و غیره به نحوی وارد می‌شوند

(۱) نگاه کنید به جلد اول سرمایه (ترجمه فارسی) صفحات ۲۰۴-۲۱۲ تا ۳۲۸ تا ۳۴۴ همین بازنویسی.]

که گوئی آنها را از بازار در برابر اجاره بهائی هفتگی کرایه کرده‌اند. معذک این امر مطلقاً تغییری در مسئلهٔ مطروحه نمی‌دهد. همین قدر کافی است که مقدار نخ تولید شده در هفته، یعنی ۱۰۰۰۰ فوند را در هفته‌های سال‌های مشخص مورد محاسبه ضرب نمود تا تمام ارزش وسایل تولید خریداری شده‌ای که در این مدت به محصول منتقل گردیده است، معلوم شود. روشن است که پول - سرمایهٔ پیش‌ریخته، پیش از آنکه بتواند مانند سرمایهٔ مولد P به کار افتد بایستی بدو به این وسایل تبدیل شود و لذا از نخستین مرحله $G-W$ است بیرون آید. و نیز در مثال ما روشن است که ارزش - سرمایه‌ای که در آثای رَوَند تولید در نخ فرومی‌رود، یعنی ۴۲۲ لیره استرلینگ نمی‌تواند قبل از آماده شدن نخ، به مثابه جزء تشکیل دهندهٔ ۱۰۰۰۰ فوند نخ، در مرحلهٔ دَوَرائی $\bar{W}-\bar{G}$ وارد شود. نخ را پیش از آنکه رشته شود نمی‌توان فروخت.

در فرمول عام، محصول P مانند چیز مادی‌ئی که متمایز از عناصر سرمایهٔ مولد است تلقی می‌گردد، همچون شیئی دیده می‌شود که زندگی آن از پروسهٔ تولید جدا شده و دارای شکل مصرفی متفاوتی نسبت به عناصر تولید است. و هرگاه که نتیجهٔ رَوَند تولید به عنوان شیء وارد میدان می‌شود همواره چنین است، ولو اینکه جزئی از محصول از نو به مثابه عامل تجدید تولید به کار رَوَد. چنین است در مورد گندم که مانند بذر در تولید خودش به کار می‌رود، ولی محصول فقط عبارت از گندم است و لذا دارای چهره‌ای متمایز از عواملی از قبیل نیروی کار، ابزار و کود است که با آن جوش خورده‌اند. ولی رشته‌های مستقلی از صنعت وجود دارند که محصول رَوَند تولید، نه محصول مادی تازه‌ای است و نه کالا است. در میان این قبیل صنایع تنها آنکه اهمیت اقتصادی دارد عبارت است از صنایع ارتباطی، خواه صنایع حمل و نقل به معنای اخص باشد که برای حمل کالا و یا نقل انسان برقرار شده، و خواه ویژه انتقال اطلاعات، نامه‌ها، تلگراف‌ها و غیره باشد.

۱. چوپ‌رُف^۱ در این باره می‌گوید:

"کارخانه دارمی تواند بدو اجناسی تولید کند و سپس مصرف کنندگانی برای آن جستجو نماید."

(محصول وی، آنگاه که آماده شد و از رَوَند تولید خارج گردید مانند کالا در دَوَران وارد می‌شود، که خود از این پروسه جداست.)

"بدین سان تولید و مصرف مانند دو عملی که از لحاظ زمانی و مکانی جدا هستند دیده می‌شوند. در صنعت حمل و نقل، که محصولات جدیدی تولید نمی‌کند ولی فقط به این اکتفا می‌نماید که مردم و اشیاء را نقل مکان دهد، این دو عمل با یکدیگر منطبق می‌شوند. خدمات (انتقال مکان) - باید در همان لحظه‌ای که تولید می‌شوند مصرف گردند. به همین جهت شعاع عملی که راه آهن‌ها می‌توانند مشتریان خویش را جستجو نمایند حدّ اکثر از هر دو جهت ۵۰ ورست (۵۳ کیلومتر) است."

نتیجه - اعمّ از آنکه انسان‌ها یا کالاها مورد حمل و نقل باشند - عبارت از تغییری است که از لحاظ محلّی در وجود آنها پیدا می‌شود، مثلاً نخ به جای آنکه در انگلستان، محلّ تولید خود، باشد اکنون در هندوستان است.

ولی آنچه که صنعت حمل و نقل به فروش می‌رساند همان خود تغییر محل است. نتیجه مفیدی که به بار می‌آید، با رَوَند حمل و نقل یعنی با پروسه تولید صنعت حمل و نقل، پیوند ناگسستنی دارد. آدم‌ها و کالاها با وسایل حمل و نقل مسافرت می‌کنند و

۱- A. Tchuprov : Желзнодорожное хозяйство (اقتصاد راه آهن) مسکو، ۱۸۷۵،

صفحات ۶۹، ۷۰

(۱-۱) چوپ‌رُف، الکساندر ایوانویچ (۱۸۴۲-۱۹۰۸) - اقتصاددان و آمارشناس روسی از مکتب لیبرال، متخصص در امور راه آهن.

نفسِ مسافرتِ این وسایل و تغییر محل آنها، درست همان پروسه تولیدی است که انجام می دهند. نتیجه مفید فقط طی رَوَندِ تولید مصرف پذیر است و این نتیجه مانند شیء مصرفی که از این پروسه متفاوت باشد و پس از تولیدش مثل جنس تجاری عمل کند و به عنوان کالا به گردش در آید، وجود ندارد. اما ارزش مبادله این نتیجه سودمند، مانند هر کالای دیگر، به وسیله ارزش عناصر تولیدی معین می گردد که در آن مصرف شده (نیروی کار و وسایل تولید) به علاوه اضافه ارزش [ارزش اضافی]، یعنی آن اضافه ارزشی که در اثر اضافه کار [کار اضافی] کارگران شاغل در صنعت حمل و نقل ایجاد شده است. این نتیجه سودمند از لحاظ مصرفش نیز کاملاً مانند کالاهای دیگر است. چنانچه انفراداً مصرف شود، ارزشش با مصرف آن نابود می گردد، ولی اگر به طور بار آور مصرف شود، به نحوی که خود آن یکی از مراحل تولیدی کالائی که مورد حمل و نقل قرار گرفته به شمار آید، آنگاه ارزش آن مانند ارزش الحاقی به خود کالا منتقل می گردد. بنابراین فرمول برای صنعت حمل و نقل چنین می شود: $G - W \dots P - \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right\rangle G$ ، زیرا خود پروسه تولید، نه محصولی که از آن جدائی ناپذیر باشد، مورد خریداری و مصرف قرار می گیرد. بدین سان فرمول مزبور تقریباً درست دارای همان شکلی است که در مورد تولید فلزات بهادار وجود دارد، فقط با این تفاوت که در اینجا G شکل تغییر یافته آن نتیجه سودمندی است که در اثنای رَوَندِ تولید به وجود می آید، نه آن شکل طبیعی طلا و نقره‌ای که طی پروسه تولید این فلزات ایجاد می شود و از آن بیرون می جهد.

سرمایه صنعتی یگانه شیوه زندگی سرمایه است، که در آن نه تنها تملک اضافه ارزش [ارزش اضافی] یا اضافه محصول [محصول اضافی] بلکه ایجاد آن نیز وظیفه سرمایه است. بنابراین سرمایه صنعتی تعیین کننده خصلت تولید سرمایه داری است و هستی آن با وجود تضاد طبقاتی میان سرمایه داران و کارگران مزدور ملازمه دارد. به تدریج که سرمایه صنعتی بر تولید اجتماعی تسلط پیدا می کند، تکنیک و سازمان اجتماعی رَوَند کار ولذا نوع

اقتصادی - تاریخی جامعه نیز دگرگون می‌شود. انواع دیگر سرمایه، که پیش از سرمایه صنعتی در درون شرایط تولید اجتماعی سپری شده یا در حال افول پیدا شده‌اند نه تنها تابع آن می‌گردند و مکانیسم و وظایفشان در انطباق با آن تغییر می‌یابد، بلکه بر اساس آن نیز حرکت می‌کنند، ولذا بنا بر همین اساسی که یافته‌اند می‌زیند و می‌میرند، می‌مانند و می‌آفتند. پول - سرمایه و کالا - سرمایه‌ای که با وظایف خویش به مثابه عاملین رشته‌های ویژه کسب و کار، در جنب سرمایه صنعتی ظهور می‌کند، تنها عبارت از آن شیوه‌های زیست اشکال و وظیفه‌ای مختلفی هستند که سرمایه صنعتی در درون محیط دوران متناوباً به دست می‌آورد و به دور می‌آفکند. اینها شیوه‌های زیستی هستند که در نتیجه تقسیم اجتماعی کار مستقل شده و جداگانه پرورش یافته‌اند.

از سوئی دور $G \dots \dot{G}$ با گردش عمومی کالاها درمی‌آمیزد، از درون آن می‌رود و به درون آن می‌آید و جزئی از آن می‌گردد. از سوی دیگر این دور برای شخص سرمایه‌دار، حرکت خاص و خودمختاری از ارزش - سرمایه را تشکیل می‌دهد، که جزئی از آن در درون گردش عمومی کالاها و جزء دیگر در خارج از آن انجام می‌شود، ولی همواره خصلت مستقل خود را حفظ می‌کند. این اولاً بدان جهت است که دو مرحله حرکت یعنی $G - W$ و $\dot{W} - \dot{G}$ که در محیط دوران انجام می‌گیرند به مثابه مراحل حرکت سرمایه دارای خصائل و وظیفه‌ای مشخصی هستند. در $G - W$ ، وظیفه جزء W به مثابه نیروی کار و وسایل تولید، از لحاظ ماهوی معین است و در $\dot{W} - \dot{G}$ ارزش - سرمایه به ضمیمه اضافه ارزش [ارزش اضافی] به سامان می‌رسد. ثانیاً بدین سبب که روند تولیدی P ، مصرف مولد را در بر دارد. سوم آنکه رجعت پول به نقطه عزیمت خود، حرکت $G \dots \dot{G}$ را به صورت دور فرو بسته و در خود محصور می‌آورد.

بنابراین از سوئی هر سرمایه انفرادی در هر دو مرحله دورانی خود، $G - W$ و $\dot{W} - \dot{G}$ ، عاملی از گردش عمومی کالاها را به وجود می‌آورد و در درون آن همچون پول یا کالا چنان عمل می‌کند یا آنچنان می‌چسبد که خود، حلقه‌ای از سلسله عمومی

استحالات جهان کالائی، می‌گردد. از سوی دیگر سرمایه‌مزبور در داخل دَوْران عمومی، دورپیمائی ویژه و مستقل خویشت را انجام می‌دهد که طی آن، محیط تولیدی مرحله انتقالی بیش نیست، و سرمایه به همان شکلی بر می‌گردد که از آغاز حرکت خود از دست داده بود. سرمایه در درون دورپیمائی ویژه خود، که متضمن استحاله واقعی آن در رَوْنَد تولید است، در عین حال قدر ارزشی خویشت را نیز تغییر می‌دهد. نه تنها به مثابه پول - ارزش، بلکه همچون پول - ارزشی بزرگتر شده و رشد یافته بر می‌گردد.

سرانجام اگر $G - W \dots P \dots \bar{W} - \bar{G}$ را مانند شکل ویژه رَوْنَد دورپیمائی سرمایه، در جنب اشکال دیگری که بعداً بررسی خواهیم کرد، مورد توجه قرار دهیم آنگاه شکل مزبور با خصوصیات زیرین نموده می‌شود:

۱- مانند دورپیمائی پول - سرمایه جلوه می‌کند، زیرا سرمایه صنعتی به صورت پول و به مثابه پول - سرمایه مبدأ حرکت و نقطه بازگشت تمام رَوْنَد را تشکیل می‌دهد. خود فرمول بیانگر آن است که در اینجا پول به مثابه پول خرج نشده بلکه فقط پیش‌ریز شده است و بنابراین فقط شکل نقدی سرمایه، پول - سرمایه است. از سوی دیگر فرمول مزبور نشان می‌دهد که ارزش مبادله، هدف تعیین شده حرکت است نه ارزش مصرف. درست به همین دلیل که صورت نقدی ارزش، شکل تجلی مستقل و ملموس آن است، شکل دَوْرانی $G \dots \bar{G}$ ، که نقطه آغاز و انجامش پول واقعی است، به محسوس‌ترین وجهی نشان می‌دهد که پول در آری علت محرکه تولید سرمایه‌داری است. رَوْنَد تولید تنها به مثابه حلقه واسطه اجتناب‌ناپذیر، مانند بدآمد ناگزیری در راه پول در آری جلوه می‌کند. به همین جهت همه ملت‌هائی که تحت شیوه تولید سرمایه‌داری قرار دارند آدواراً دچار سرگیجه خواست پول در آری، بدون واسطه تولید، می‌شوند.

۲- منزلگاه تولید، یعنی نقش P ، در این دورپیمائی عبارت است از انقطاع دو مرحله دَوْرانی $G - W \dots \bar{W} - \bar{G}$ ، که به نوبه خود فقط توسّلی است به دَوْران ساده $G - W - \bar{G}$. پروسه تولید در خود چهره رَوْنَد دورپیمائی، رسماً و صریحاً نشان‌دهنده

نقشی است که این پروسه در شیوه تولید سرمایه‌داری، صرفاً به‌مثابه وسیلهٔ بارورسازی ارزش پیش‌ریخته، ایفا می‌کند و لذا بیانگر این امر است که نفس متمول شدن هدف ویژهٔ این تولید است.

۳- نظریه اینکه سلسله‌مراتب مرحله‌ها از $G - W$ آغاز می‌شود، حلقهٔ دوم دوران $\dot{W} - \dot{G}$ است. پس نقطهٔ عزیمت عبارت از G یعنی پول - سرمایه‌ای است که باید بارور شود و نقطهٔ انتها G ، یعنی پول - سرمایهٔ بارور شده $G + g$ است، که در آن G به‌مثابه سرمایهٔ سامان‌یافته در کنار زاد و رود خود g نمودار می‌شود. این امر دورپیمائی G را از هر دو دورزنی P و \dot{W} از دو لحاظ متمایز می‌سازد. ازسویی از جهت شکل پولی هر دو سر دور، ولی پول شکل حیاتی مستقل و ملموس ارزش است، یعنی ارزش محصول در شکل ارزشی استقلال‌یافتهٔ خود است که در آن هر گونه اثری از ارزش مصرف کالاها محو گردیده است. ازسوی دیگر ضرور نیست که شکل $P \dots P$ به صورت $\dot{P} \dots P + p$ درآید و در شکل $\dot{W} \dots W$ مطلقاً هیچگونه تفاوت ارزشی بین دو طرف آن مشهود نیست. بنابراین فرمول $\dot{G} \dots G$ از آن جهت خصلت‌نماست که ازسویی ارزش - سرمایه، نقطهٔ عزیمت و ارزش - سرمایهٔ بارور شده نقطهٔ رجعت را به‌نحوی تشکیل می‌دهد که پیش‌ریخت ارزش - سرمایه به‌مثابه وسیله، و سرمایهٔ بارور شده به‌مثابه هدف مجموع جریان جلوه‌گر می‌شوند و از طرف دیگر بدان جهت که این رابطه به‌صورت پول، یعنی در شکل ارزشی مستقل و لذا به‌صورت پول - سرمایه‌ای که پول می‌زاید، بیان می‌گردد. تولید اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] به‌وسیلهٔ ارزش، نه تنها به‌مثابه آلفا و گامای^(۱) پروسه نشان داده می‌شود، بلکه در شکل خیره‌کنندهٔ پول

(۱) آلفا و گاما نخستین و آخرین حروف الفبای یونانی در ادبیات اروپائی به‌منظور بیان یکسان بودن امری یا عملی از آغاز تا پایان خود اصطلاح شده است. در زبان فارسی می‌توان آن را از لام تا کام یا از الف تا یا ترجمه نمود. ولی بنا به شیوه‌ای که در ترجمهٔ جلد اول کاپیتال اختیار نموده‌ایم ترجیح داده‌ایم که همچنان، به متن وفادار مانده، در زیرنویس توضیح دهیم.

به نحو چشمگیر عیان می گردد.

۴- از آنجا که G ، یعنی پول - سرمایه‌ای که به مثابه نتیجه $W - \dot{G}$ به سامان رسیده و مکمل و پایان دهنده مرحله $G - W$ است، مطلقاً در همان شکلی قرار دارد که به هنگام گشایش نخستین دور پیمائی خود داشته است، می تواند، همچنانکه از این دور بیرون آمده، از نو به صورت پول - سرمایه بزرگتر شده (انباشته): $\dot{G} = G + g$ ، همان دور - پیمائی را باز از سر گیرد. لاقلاً خود شکل $G \dots \dot{G}$ مبین این امر نیست که به هنگام تکرار دور پیمائی، گردش g از گردش G جدا می شود. بنابراین چنانچه دور پیمائی پول - سرمایه را صرف نظر از تکرار آن مورد توجه قرار دهیم، از لحاظ صوری فقط بیانگر روند ارزش زائی و انباشت است. مصرف در آن تنها به صورت مصرف مولد، به وسیله $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$ بیان شده و این یگانه مصرفی است که در این دور پیمائی سرمایه انفرادی مستتر است.

از جانب کارگر $G - A$ عبارت از $A - G$ یا $W \dots G$ است و لذا نخستین مرحله دوران است که واسطه مصرف انفرادی وی می گردد، یعنی $A - G - W$ (وسایل زندگی). دوّمین مرحله که عبارت از $G - W$ است دیگر در دور پیمائی سرمایه انفرادی وارد نمی شود، ولی این مرحله به وسیله آن به راه افتاده و از جانب آن مفروض بوده است، زیرا کارگر برای آنکه بتواند پیوسته به مثابه ماده قابل بهره کشی سرمایه دار در بازار یافت شود پیش از هر چیز دیگر باید زنده باشد و لذا باید خود را از راه مصرف انفرادی حفظ کند. ولی خود این مصرف، در اینجا فقط مانند شرط مصرف مولد نیروی کار به وسیله سرمایه، مفروض شده است و بنابراین فقط تا آن حد است که کارگر با مصرف شخصی، خویش را به مثابه نیروی کار حفظ و تجدید تولید می کند. اما P_m یعنی کالاهای واقعی که در دور پیمائی وارد می شوند، به غیر از مصالح تغذیه مصرف مولد چیز دیگری نیستند. عمل $A - G$ وسیله‌ای است برای مصرف فردی کارگر، یعنی تبدیل وسایل زندگی

به گوشت و خون وی. راست است که سرمایه‌دار نیز باید آنجا باشد و لذا نیز باید زندگی کند و مصرف نماید تا بتواند به‌مثابه سرمایه‌دار وارد عمل شود. در واقع برای تأمین این منظور همین قدر کافی است که وی نیز مانند کارگر مصرف کند و بنابراین در این شکل از روندِ دَوْرانی بیش از این فرض نشده است و حتّاً خود این فرض هم از لحاظ صوری بیان نشده است، زیرا فرمول با G بسته می‌شود و لذا با نتیجه‌ای پایان می‌یابد که بلافاصله می‌تواند به‌مثابه پول - سرمایه‌ی ازدیاد یافته وارد عمل گردد.

فروش \dot{W} مستقیماً در $\dot{W} - \dot{G}$ مستتر است. ولی آنچه از طرفی $\dot{G} - \dot{W}$ ، یعنی فروش است از جانب دیگر $G - W$ ، یعنی خرید است و کالا برای اینکه در پروسه مصرف وارد گردد مآلاً فقط از لحاظ ارزش مصرفش خریداری می‌شود (صرف نظر از فروش‌های واسطه‌ای) و این اعم از آن است که کالای مورد خرید بر حسب ماهیت خود به مصرف انفرادی رسد و یا به‌طور مولّد مصرف شود. ولی این مصرف در دورپیمائی سرمایه انفرادی که محصول آن \dot{W} است وارد نمی‌شود. این محصول در واقع به‌مثابه کالای فروشی از این دورپیمائی به‌دور افکنده شده است. \dot{W} به‌نحو بارزی برای مصرف غیر تخصیص داده شده است. به‌همین جهت است که ما نزد مفسرین سیستم مرکانتی‌لی (که فرمول $\dot{W} - \dot{G} \dots P \dots G - W$ اساس آن را تشکیل می‌دهد)، به‌موعظه‌های مفصلی برمی‌خوریم مبنی بر اینکه شخص سرمایه‌دار باید فقط مانند کارگر مصرف کند و ملّت سرمایه‌دار می‌بایست مصرف کالاهای خود و به‌طور کلی پروسه مصرف را به‌ملّت‌های دیگری که نادان‌ترند و واگذارد و به‌عکس، خود باید مصرف مولّد را به‌منزله و وظیفه اصلی زندگی خویش بشمارد. این موعظه‌ها، چه از لحاظ شکل و چه از نظر محتوا، اغلب اندرزهای پارسایانه آباء کلیسا را به‌یاد می‌آورند.

بنابر آنچه گفته شد، دورپیمائی سرمایه وحدتی است از دوران و تولید و متضمن هر دو آنهاست. تا آنجا که دو مرحله $G-W$ و $G-W$ اقدامات دورانی هستند، گردش سرمایه جزئی از دوران عام کالاها به شمار می‌رود. ولی چنانچه آنها به مثابه بخش‌هایی با وظایف مشخص و مراحل از دورپیمائی سرمایه ملحوظ شوند، که نه تنها با محیط دوران بلکه با محیط تولید نیز سروکار دارند، آنگاه سرمایه در درون گردش عام کالاها دورپیمائی ویژه خویش را انجام می‌دهد. در مرحله اول، گردش عام کالاها کمک می‌کند تا سرمایه به چهره‌ای درآید که بتواند مانند سرمایه بارآور (مولد) وارد میدان عمل گردد. و در مرحله دوم، دوران عام کالاها به این درد می‌خورد که سرمایه صورت کالائی^(۱)، یعنی صورتی را که با آن تجدید دورپیمائی اش میسر نیست، به دور افکنده در عین حال به سرمایه امکان می‌دهد تا دورپیمائی ویژه خود را از گردش اضافه‌ارزشی که بر او روئیده است جدا سازد.

به همین جهت است که دورپیمائی پول - سرمایه، ویژه‌ترین و لذا بارزترین و خصلت‌نماترین شکل پدیده‌ای دورپیمائی سرمایه صنعتی است، که هدف و سبب محرک آن: ارزش‌زا ساختن ارزش، پول‌درآری و انباشت، به نحو چشمگیری در (خرید به منظور گران‌تفروختن) نمایش یافته است. نظر به اینکه نخستین مرحله عبارت

(۱) در اصل دست‌نویس مارکس "صورت یا شکل کالائی (Warenform)" ذکر شده و به همین ترتیب نیز در چاپ اول جلد دوم (چاپ مایسنر (Meissner)، هامبورگ، ۱۸۸۵) آمده است. ولی در چاپ دوم این جلد (هامبورگ، ۱۸۹۳) به جای آن "وظیفه کالائی (Warenfunktion)" قید گردیده است. این تصحیح که به وسیله فریدریش انگلس انجام یافته، ظاهراً به منظور جلوگیری از سوء تفاهم درباره ماهیت کالائی خود پول بوده است. به هر حال در این ترجمه ترجیح داده شد فرمول اصلی، که با سبک زبان فارسی نیز بیشتر تطبیق دارد، حفظ شود. خواننده توجه دارد که منظور از دورآفکندن شکل کالائی آن نیست که گویا پول، صفت کالائی ندارد، بلکه در اینجا سامان‌یابی سرمایه پیش‌ریخته و نقد شدن کالای تولیدشده مورد نظر مصنف است.

از $G - W$ است، به وضوح دیده می‌شود که منشأ اجزاء سرمایه مولد از بازار کالاهاست و نیز همین امر، به‌طور کلی مشروط بودن پروسه تولید سرمایه‌داری را به دوران و تجارت نشان می‌دهد. دورپیمائی پول - سرمایه تنها عبارت از تولید کالا نیست، فقط خود این دور از راه دوران انجام می‌گیرد و وجود دوران از پیش برای آن مفروض است. این واقعیت خود در شکل G ، که به دوران تعلق دارد و به‌مثابه صورت بدوی و خالص ارزش - سرمایه پیش‌ریخته نمایان می‌گردد، نهفته است، در صورتی که این امر در مورد دو شکل دیگر دورپیمائی مصداق پیدا نمی‌کند.

دورپیمائی پول - سرمایه از آن‌رو که پیوسته ارزش زائی از ارزش پیش‌ریخته را در بر دارد، همواره نمودار عمومی سرمایه صنعتی باقی می‌ماند. در $P \dots P$ ، بیان پولی سرمایه فقط به‌مثابه بهای عناصر تولیدی، و بنابراین تنها مانند ارزشی که به‌وسیله شمار پول بیان شده و به این صورت در محاسبات دفترداری تثبیت گردیده است، ظاهر می‌شود.

$G - G$ هنگامی شکل ویژه‌ای از دورپیمائی سرمایه صنعتی را تشکیل می‌دهد که سرمایه تازه وارد برای نخستین بار به‌صورت پول پیش‌ریز و با همان شکل برداشت شده باشد، خواه برداشت مزبور در اثر انتقال سرمایه از رشته‌ای به رشته دیگر، و خواه در نتیجه بیرون کشیدن سرمایه صنعتی از کسب و کار انجام گرفته باشد. این امر متضمن موردی است که اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] برای نخستین بار به‌صورت پول پیش‌ریخته، به‌مثابه سرمایه به کار می‌افتد و به‌ویژه آنگاه چشمگیرتر می‌شود که اضافه‌ارزش مزبور در رشته دیگری غیر از رشته‌ای که از درون آن بیرون آمده است مانند سرمایه به کار افتاده باشد.

$G \dots G$ می‌تواند نخستین یا آخرین دورپیمائی یک سرمایه باشد و می‌تواند به‌مثابه شکل سرمایه کل اجتماعی تلقی شود. این شکل سرمایه‌ای است که تازه به کار افتاده است، اعم از اینکه سخن بر سر سرمایه‌ای باشد که تازه به‌صورت پول انباشته شده است

ویا با سرمایه کهنه‌ای سروکار باشد که تماماً به پول بدل گردیده تا از یک رشته تولیدی به رشته دیگر انتقال یابد.

پول - سرمایه، به مثابه شکلی که همواره در همه دورپیمائی‌ها وارد است، درست این دور را به خاطر آن جزئی از سرمایه که اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] می‌آفریند، یعنی سرمایه متغیر، می‌پیماید. شکل عادی پیش‌ریز دستمزد عبارت از پرداخت نقدی است و این روند باید پیوسته در موعدهای کوتاه از سر گرفته شود، زیرا کارگر دست‌به‌دهان زیست می‌کند. بنابراین سرمایه‌دار باید مستمراً به صورت پول - سرمایه‌دار و سرمایه‌اش مانند پول - سرمایه، در برابر کارگر قرار گیرد. در اینجا آنچه‌آنکه در مورد خرید و وسایل تولید و فروش کالاهای مولد امکان‌پذیر است، پایاپای مستقیم یا غیرمستقیم نمی‌تواند انجام گیرد (یعنی به نحوی که بزرگترین حجم پول - سرمایه عملاً فقط به صورت کالا، و پول فقط به شکل شمار پول درآید و سرانجام پول نقد تنها به منظور برقرار ساختن موازنه‌ها به کار رود). از سوی دیگر قسمتی از اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] حاصل از سرمایه متغیر، به وسیله سرمایه‌دار برای مصرف شخصی خود خرج می‌شود - امری که به بازرگانی کوچک مربوط است و همواره اعم از هر راه و بیراهی که طی کند به صورت نقدی و به شکل پولی اضافه‌ارزش [ارزش اضافی] خرج می‌شود. این جزء از اضافه‌ارزش هر قدر کوچک یا بزرگ باشد تغییری در مطلب نمی‌دهد. پیوسته سرمایه متغیر از نو به صورت پول - سرمایه‌ای که برای پرداخت دستمزد تخصیص یافته $(G - A)$ و g به مثابه اضافه‌ارزشی که به منظور رفع نیازمندی‌های شخصی سرمایه‌دار خرج می‌شود، ظاهر می‌گردد. بنابراین G به مثابه ارزش - سرمایه متغیر پیش‌ریخته و g همچون زائده آن، هردو ضرورتاً به شکل پول تثبیت می‌شوند تا در همین شکل نیز خرج می‌گردند.

فرمول $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$ با نتیجه آن $\dot{G} = G + g$ ، در شکل خود متضمن یک اشتباه کاری و حامل خصلتی فریبنده است که از بروز ارزش پیش‌ریخته بارور شده در شکل معادل آن یعنی پول، ناشی می‌گردد. تکیه نه بر بارور شدن ارزش بلکه بر روی

صورت پولی این پروسه گذاشته می‌شود، بر این امر تکیه می‌گردد که سرانجام ارزشی بیش از آنچه پیش‌ریز شده است به صورت پول از دوران بیرون کشیده می‌شود و لذا حجم طلا یا نقره‌ای که از آن سرمایه‌دار می‌گردد افزایش می‌پذیرد. سیستم به اصطلاح پولی^(۱) جز بیان شکل غیر معقول $G - \dot{W} - \dot{G}$ ، یعنی حرکتی که منحصرأ در دوران انجام می‌گیرد چیز دیگری نیست و لذا دو عمل (۱) $G - W$ و (۲) $\dot{W} - \dot{G}$ تنها به این صورت می‌تواند توجیه گردد که W در معامله دوّم بالاتر از ارزش خود فروخته می‌شود و بنابراین پولی بیش از آنچه به هنگام خرید در دوران ریخته شده بود از آن بیرون کشیده می‌شود. به عکس آنگاه که $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$ به صورت شکل منحصر تثبیت می‌گردد، پایه سیستم پیشرفته‌تر مَرکانتی لی قرار می‌گیرد که در آن نه تنها گردش کالا، بلکه تولید کالاها نیز به مثابه عنصر لازم به نظر می‌رسد.

خصلت و هم‌آور $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$ و تفسیر پندار آمیز مربوط به آن، تازمانی باقی می‌ماند که شکل مزبور به طور قطع تثبیت نشده و از حالت سیالیت و نوگروری مستمر خارج نشده است، و بنابراین تا هنگامی که این شکل نه به مثابه یکی از صور دورپیمائی بلکه مانند صورت منحصر آن تلقی نگردیده است، خصلت فریب‌دهنده‌اش به جای می‌ماند. ولی این شکل به خودی خود نشان‌دهنده صور دیگر است.

اولاً تمام این دورپیمائی خود صفت سرمایه‌داری رَوَند تولید را از پیش مفروض می‌دارد، و لذا همین رَوَند تولید با وضع اجتماعی خاصی که ملزوم آن است، پایه این دورپیمائی را تشکیل می‌دهد. $G - W$ مساوی با $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right\rangle$ است، ولی $G - A$ مستلزم کارگر مُزدور است و بنابراین وسایل تولید از لحاظ اینکه جزئی از سرمایه مؤلّد هستند، و لذا رَوَند کار و ارزش‌زائی و رَوَند تولید، نیز به مثابه تابعی از سرمایه به شمار می‌روند.

ثانیاً چنانچه $G \dots \dot{G}$ تکرار شود، آنگاه رجعت به شکل پولی، عیناً مانند صورت پولی مرحله اول، گذرا به نظر می رسد. $G - W$ ناپدید می شود تا برای P جا باز کند. تکرار پیوسته پیش ریز پول و همچنین برگشت مداوم آن به صورت پول نیز خود همچون لحظات گذرائی از دورپیمائی نمود می کند.

ثالثاً:

و غیره $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$. $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$. $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$

از همان دومین تکرار دورپیمائی، دور $G - W \dots P$ ، نمودار می شود، پیش از آنکه دومین دورپیمائی G به انجام رسیده باشد. بدین سان عموم دورپیمائی های بعدی را می توان با شکل $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$ به نحوی مورد توجه قرار داد که $G - W$ مرحله اول نخستین دور، فقط اقدام تدارکی گذرائی برای دورپیمائی پیوسته مکرر سرمایه مولد به شمار آید. عملاً نیز در مورد هر سرمایه صنعتی که برای نخستین بار به شکل سرمایه نقدی به کار می افتد، جریان بر همین نهج وقوع می پذیرد.

از سوی دیگر پیش از آنکه دومین دورپیمائی P به انجام رسیده باشد، نخستین دور $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$ (یا کوتاه شده آن $\dot{W} - \dot{G}$)، یعنی دور کالا- سرمایه، طی شده است. بدین سان شکل اول، از ابتدا دو شکل دیگر را در بر دارد و نیز بدین سان شکل پولی، نه چون بیان ارزشی ساده بلکه همچون بیان ارزشی متجلی در شکل معادل، یعنی پول، ناپدید می گردد.

در پایان، سرمایه منفرد تازه واردی را در نظر بگیریم که برای نخستین بار دور $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$ را می پیماید. بدین سان $G - W$ مرحله تدارکی، پیش در آمد نخستین روند تولیدی است که سرمایه منفرد مزبور از سر می گذراند. بنابراین مرحله $G - W$ ، شرط از پیش مقرر نیست، بلکه به عکس، روند تولید است که این مرحله را تحمیل می کند و یا آن را مشروط می سازد. ولی این امر فقط در مورد سرمایه منفرد

صِدیق می‌کند. شکل عامّ دورپیمائی در مورد سرمایه صنعتی عبارت از دورپیمائی پول - سرمایه است، و این در صورتی است که شیوه تولید سرمایه‌داری از پیش مفروض باشد و لذا دورپیمائی در درون وضع اجتماعی‌ئی انجام گیرد که خود ملزوم تولید سرمایه - داری است.

پس پروسه تولید سرمایه‌داری به مثابه اصلی مقدم، از پیش مسلم گرفته شده است، و چنانچه این حکم در مورد نخستین دورپیمائی پول - سرمایه یک سرمایه صنعتی تازه به کار افتاده صِدیق نکند در خارج از این مورد صادق است. استمرار وجود این روند تولید وابسته به دورپیمائی مستمر $P \dots P$ است.

این پیشینه مسلم، خود در نخستین مرحله، یعنی در $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right\rangle$ ، ظاهر می‌شود زیرا از سوئی مرحله مزبور مستلزم وجود طبقه کارگر مزدور است و از سوی دیگر بدان سبب که آنچه در مرحله اول برای خریدار وسایل تولید $G - W$ است برای فروشنده آن وسایل $\dot{W} - \dot{G}$ است و بنابراین \dot{W} ، وجود کالا - سرمایه و لذا خود کالا را از پیش مانند نتیجه تولید سرمایه‌داری، یعنی به مثابه تابعی از سرمایه مولد (بارآور) مفروض می‌دارد.

فصل دوم

دورپیمائی سرمایه مؤلد (بار آور)^(۱)

[اضافه ارزش = ارزش اضافی، اضافه کار = کار اضافی، اضافه محصول = محصول اضافی]

فرمول عام دورپیمائی سرمایه مؤلد (بار آور) بدین قرار است:

$$P \dots \dot{W} - \dot{G} - W \dots P$$

این دورپیمائی به معنای تجدید ادواری وظیفه سرمایه مؤلد (بار آور) و لذا به معنای تجدید تولید است، یا به دیگر سخن به معنای روند تولید سرمایه به مثابه پروسه تجدید تولید در ارتباط با ارزش افزائی است. یعنی نه تنها تولید، بلکه تجدید تولید ادواری اضافه ارزش است و نمایشگر وظیفه‌ای است که سرمایه صنعتی در شکل مؤلد (بار آور) خود، نه فقط برای یک بار، بلکه به صورت ادواراً مکرر به نحوی انجام می‌دهد که از سرگیری آن خود به وسیله نقطه انجام معین گردیده است. ممکن است که، (در برخی موارد، در بعضی از رشته‌های سرمایه گذاری صنعتی)، جزئی از \dot{W} در همان پروسه کاری که از آن مانند کالا بیرون آمده است، دوباره به مثابه وسیله تولید مستقیماً

(۱) در این ترجمه کوشش شده است اصطلاح (سرمایه بار آور) در کنار (سرمایه مؤلد)، با هم در مقابل اصطلاح اروپائی *Capital productif* یا *Produktives Kapital* به کار رود و این بدان منظور است که رفته رفته اصطلاح جدید (بار آور) جانشین مفهوم رایج (مؤلد) گردد.

وارد گردد. از این راه تنها از استحاله ارزش آن به پول واقعی یا علامت پولی، احتراز می‌شود، یا به‌دیگرسخن، این دگرسانی فقط به‌صورت شمارپول بیان مستقلی به‌دست می‌آورد. این جزء ارزشی وارد‌گردش نمی‌شود. پس ارزش‌هایی وجود دارند که در روند تولید وارد می‌شوند ولی درپروسه دوران داخل نیستند. چنین است درمورد جزئی از W که سرمایه‌دار به‌عنوان قسمتی از اضافه‌محصول به‌صورت جنسی به‌مصرف می‌رساند. معذک این قبیل موارد در تولید سرمایه‌داری بی‌اهمیت هستند و دست‌بالا در کشاورزی به‌حساب می‌آیند.

در مطالعه این شکل فوراً دو چیز جلب نظر می‌کند:

اولاً درحالی که در شکل نخست یعنی $G \dots G$ ، گردش پول - سرمایه را روند تولید، یعنی وظیفه P ، قطع می‌کند و فقط مانند واسطه‌ای میان دو مرحله آن، $G - W$ و $W - G$ جلوه‌گر می‌شود، در شکل مورد بحث کنونی، مجموع روند گردش سرمایه صنعتی و حرکت کامل آن در درون مرحله دورانی است که فقط انقطاعی را تشکیل می‌دهد و لذا تنها به‌مثابه واسطی میان دو سوی سرمایه مولد (بارآور) قرار می‌گیرد، یعنی میان آن سری که به‌عنوان نخستین سرمایه مولد دورپیمائی را می‌گشاید و آن انتهائی که به‌منزله آخرین سرمایه مولد به‌همان شکل و لذا به‌صورت ازسرگیری آن دورپیمائی را می‌بندد. دوران به‌معنای خاص، فقط مانند واسط تجدید تولیدی نمودار می‌گردد که آدواراً نو می‌شود و از راه این نوگردی استمرار دارد.

ثانیاً مجموع دوران در شکلی نمایش می‌یابد که در نقطه مقابل شکل دورپیمائی پول - سرمایه قرار دارد. صرف نظر از مقدار ارزشی، شکل دوران در آنجا چنین بود: $G - W - G$ ($G - W$ ، $W - G$) ولی در اینجا شکل مزبور، باز صرف نظر از مقدار ارزشی، چنین است: $W - G - W$ ($W - G$ ، $G - W$) یعنی دارای شکل گردش ساده کالائی است.

I. تجدید تولید ساده

بدواً رَوْنِدِ $\dot{W} - \dot{G} - W$ را، که میان دو سرِ $P \dots P$ در محیطِ دَوْرانِ انجام می‌گیرد، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نقطهٔ عزیمتِ این دَوْران، کالا - سرمایه است: $\dot{W} = W + w = P + w$. وظیفهٔ کالا - سرمایه $\dot{W} - \dot{G}$ ، (که عبارت است از سامان‌دهی به ارزش - سرمایه $P =$ ثنی که در کالا - سرمایه خوابیده است و اکنون مانند جزئی از کالای W وجود دارد، و همچنین سامان‌رسانیِ اضافه‌ارزشِ مُحْتَوی در آن که نیز اکنون به صورت جزء ترکیبی همان تودهٔ کالائی با ارزش w هستی یافته است)، در نخستین شکلِ دورپیمائی مورد بررسی قرار گرفته است. ولی در آنجا وظیفهٔ مزبور دوّمین مرحلهٔ دَوْرانِ گسیخته‌شده را تشکیل می‌داد و مرحلهٔ انجامِ دورپیمائی تامّ بود. در اینجا، همین وظیفه، دوّمین مرحلهٔ دورپیمائی ولی نخستین مرحلهٔ دَوْران را تشکیل می‌دهد. دورپیمائیِ اوّل با G پایان می‌یابد و نظر به اینکه \dot{G} بدوی عیناً مانند G بدوی به‌مثابه پول - سرمایه از نو می‌تواند دوّمین دور را بگشاید، آنگاه لازم نبود دورتر رفته بینیم آیا G و g (اضافه ارزش) که در درون \dot{G} هستند همراه یکدیگر به‌راه ادامه می‌دهند یا راه‌های متفاوتی اختیار می‌کنند. البته اگر قرار بود ما نخستین دورپیمائی را در تکرارش دنبال کنیم، آنگاه چنین بررسی ضرور می‌گردید. ولی اکنون که سخن بر سرِ دورپیمائیِ سرمایهٔ مولّد (بارآور) است این نکته باید حل و تصفیّه گردد، زیرا تعیین نخستین دورپیمائیِ سرمایهٔ مولّد خود با این مطلب وابستگی دارد و نیز از آن جهت لازم است که در آن، $\dot{W} - \dot{G}$ به‌مثابه مرحلهٔ دَوْرانیِ جِلْوِه‌گر می‌شود و باید به‌وسیلهٔ $G - W$ تکمیل گردد. مسئلهٔ اینکه آیا فرمول، نمایشگرِ تجدید تولیدِ ساده یا تجدید تولیدِ گسترده است، منوط به حلّ این نکته می‌گردد. خصلتِ دورپیمائی بر حسبِ تصمیمی که در این باره اتخاذ

می شود، تغییر می کند.

بدواً تجدید تولید ساده سرمایه مولد (بارآور) را مورد توجه قرار دهیم و همچنانکه در فصل اول فرض نمودیم همه شرایط را یکسان و فروش و خرید کالاها را بنا بر ارزش خود مفروض بگیریم. بنا بر این فرض، تمام اضافه ارزش، داخل در مصرف شخصی سرمایه دار می گردد. به محض اینکه تحوّل کالا - سرمایه \dot{W} به پول انجام یافت، آن جزئی از مبلغ پول که نماینده ارزش - سرمایه است دوریمائی سرمایه صنعتی را ادامه می دهد. قسمت دیگر، یعنی اضافه ارزشی که به صورت طلا درآمده، وارد گردش عام کالائی می گردد. اگرچه گردش پول ناشی از سرمایه دار است، ولی در خارج از حیطه دوران سرمایه انفرادی وی قرار می گیرد.

در مثالی که ذکر کرده ایم کالا - سرمایه \dot{W} ما عبارت بود از ۱۰۰۰۰۰ فوند نخ به ارزش ۵۰۰ لیره استرلینگ. ۴۲۲ لیره استرلینگ آن ارزش - سرمایه مولد است و به مثابه شکل پولی ۸۴۴۰ فوند نخ، دوران سرمایه را که به وسیله \dot{W} شروع شده ادامه می دهد، در حالی که اضافه ارزش ۷۸ لیره استرلینگی، یعنی صورت پولی ۱۵۶۰ فوند نخ و جزء اضافی محصول - کالا، از این دوران خارج می شود و راه جداگانه ای را در درون گردش عام کالاها طی می کند.

$$\dot{W} \left\{ \begin{array}{c} W \\ + \\ w \end{array} \right\} - \dot{G} \left\{ \begin{array}{c} G \\ + \\ g \end{array} \right\} - \dots w \quad W \left\langle \begin{array}{c} A \\ P_m \end{array} \right\rangle$$

$g - w$ عبارت از یک سلسله خریدهایی است که سرمایه دار توسط پول انجام می دهد و خواه در قبال کالاها واقعی و خواه در برابر خدمات، برای شخصیت ارجمند خود و خانواده اش خرج می کند. این خریدهها به صورت پراکنده و در زمانهای مختلف واقع می شوند. بدین سان پول گاه به صورت ذخیره پولی به منظور مصرف جاری وجود دارد و گاه به شکل گنج، زیرا در صورتی که پول از گردش خود بازایستد، ناچار

به صورت گنج درمی آید. وظیفه اش به مثابه وسیلهٔ دَوَران، که شامل شکل گنجینه‌ای گذرای آن نیز می‌گردد، در گردش سرمایه به شکل پولی آن، G ، وارد نمی‌شود. پول پیش‌ریز نشده، بلکه خرج شده است.

ما فرض کرده‌ایم که همواره سرمایه پیش‌ریخته تماماً از یکی از مراحل خود به مرحلهٔ دیگر می‌گذرد، در اینجا نیز محصول - کالای P مجموع ارزش سرمایه مولد (بارآور) را که عبارت است از $P = ۴۲۲$ لیره استرلینگ در بر دارد به انضمام اضافه‌ارزشی که طی روند تولید به وجود آمده است $= ۷۸$ لیره استرلینگ. در مثال ما که محصول - کالا تقسیم‌پذیر است، اضافه‌ارزش به شکل ۱۵۶۰ فوند نخ وجود دارد و یا اگر آن را به نسبت یک فوند نخ حساب کنیم به شکل $۲/۲۹۶$ اونس نخ موجود است. اما به عکس اگر محصول - کالا مثلاً ماشینی باشد به قیمت ۵۰۰ لیره استرلینگ و ترکیب ارزشی آن نیز مانند نخ باشد، اگر چه یک جزء ارزشی این ماشین برابر با ۷۸ لیره استرلینگ اضافه ارزش است، ولی این ۷۸ لیره فقط در تمام ماشین وجود دارد و نمی‌توان بدون آنکه ماشین را تکه‌تکه کرد و بدین سان ارزش مصرف آن را منهدم ساخت آن را به ارزش - سرمایه و اضافه‌ارزش تقسیم نمود. لذا دو بخش ارزشی فقط به طور ذهنی می‌توانند به صورت اجزاء پیکر کالا نمایش یابند، نه همچون عناصر مستقل کالای \dot{W} ، آنچنانکه هر فوند نخ جزء قابل تفکیک و مستقلی از ۱۰۰۰۰ فوند را تشکیل می‌دهد. در مورد اول باید کل کالا، کالا - سرمایه یعنی ماشین، به طور کامل فروخته شود تا آنکه g بتواند وارد گردش ویژهٔ خود گردد. بالعکس اگر سرمایه دار ۸۴۴۰ فوند نخ بفروشد، آنگاه فروش ۱۵۶۰ فوند باقی مانده نمایشگر گردش کاملاً جداگانه‌ای از اضافه‌ارزش در شکل W (۱۵۶۰ فوند نخ) - g (۷۸ لیره استرلینگ) $= W$ (وسایل مصرفی) خواهد بود. ولی عناصر ارزشی ۱۰۰۰۰ فوند نخ همان قدر در هر یک از اجزاء محصول نمایش پذیر هستند که در محصول کل. همچنانکه محصول کل ۱۰۰۰۰ فوند نخ امکان می‌دهد آن را به ارزش - سرمایه ثابت (C) ۷۴۴۰ فوند نخ به ارزش ۳۷۲ لیره استرلینگ، به ارزش -

سرمایه متغیر (V) ۱۰۰۰۰ فوند نخ به ارزش ۵۰ لیره استرلینگ و اضافه ارزش (m) ۱۵۶۰ فوند نخ به ارزش ۷۸ لیره استرلینگ، تقسیم کنیم، بدان سان ممکن است هر فوند نخ را نیز چنین تقسیم کرد: $C = ۱۱/۹۰۴$ اونس نخ به ارزش $۸/۹۲۸$ پنس، $V = ۱/۶۰۰$ اونس نخ به ارزش $۱/۲۰۰$ پنس، $m = ۲/۴۹۸$ اونس نخ به ارزش $۱/۸۷۲$ پنس. همچنین سرمایه - دار می تواند با فروش تدریجی ۱۰۰۰۰ فوند نخ، عناصر اضافه ارزشی را که در هر یک از بخش های فروش متوالی وجود دارد تدریجاً مصرف کند و از این راه به تدریج مجموع $C + V$ را به سامان برساند.

ولی این طریقه عمل این فرض را نیز در بر دارد که تمام ۱۰۰۰۰ فوند نخ به فروش رَوَد و همچنین متضمن آن است که از او فروش ۸۴۴۰ فوند نخ ارزش C و V جبران گردد. (کتاب اول، فصل نهم، ۲).

ولی به هر جهت، به وسیله عمل $\dot{W} - \dot{G}$ ارزش - سرمایه ای که در \dot{W} جا دارد و نیز اضافه ارزش، هر یک زندگی تفکیک پذیری به دست می آورند یعنی مبالغ پولی دارای زندگی متمایزی می گردند. در هر دو مورد، G مانند g، شکل واقعاً برگشته ارزش است که بدو در \dot{W} فقط به مثابه قیمت کالا نموده می شود و در آن حالت تنها دارای بیانی ذهنی است.

$W - g - W$ عبارت از یک گردش ساده کالائی است که نخستین مرحله آن $w - g$ در دوران کالا - سرمایه $\dot{W} - \dot{G}$ ، و لذا در دور پیمائی سرمایه، فرو رفته است. به عکس، مرحله مکمل آن $g - w$ ^(۱)، به مثابه منزلی از گردش عمومی کالاها، از دور پیمائی سرمایه بیرون می آفتد و از آن جدا می گردد. دوران W و w، یعنی گردش ارزش - سرمایه و اضافه ارزش، پس از تغییر شکل \dot{W} به \dot{G} منشعب می شود. از اینجا نتایج زیرین به دست می آید:

(۱) در چاپ های اول و دوم $w - g$ آمده بود که در چاپ های بعدی از روی دست نویس مارکس به صورت متن اصلاح شده است.

اولاً: از هنگامی که کالا - سرمایه در نتیجه عمل $\dot{W} - \dot{G} = (G + g) - \dot{W}$ ، به سامان می‌رسد، حرکات ارزش - سرمایه و اضافه‌ارزش، که تا آن موقع در $\dot{W} - \dot{G}$ متحد بوده و به وسیله توده کالائی یگانه‌ای حمل می‌شدند، تفکیک پذیر می‌گردند زیرا از این پس هر دوی آنها به مثابه مبالغ پولی، دارای اشکال مستقلی هستند.

ثانیاً: چنانچه این تجزیه وقوع یابد، یعنی g به عنوان درآمد سرمایه‌دار خرج شود، در حالی که G به مثابه شکل وظیفه‌ای ارزش - سرمایه به راهی که دورپیمائی برای آن معین نموده‌است، ادامه‌دهد، آنگاه عمل نخست یعنی $\dot{W} - \dot{G}$ در ارتباط با اعمال بعدی که عبارت از $G - W$ و $g - w$ هستند، مانند دو گردش متمایز نمایش پذیر می‌شود، یعنی به صورت $W - G - W$ و $w - g - w$ ، که هر دو از لحاظ شکل عمومی به گردش عادی کالاها تعلق دارند.

وانگهی، عمل بر این جاری است که در مورد کالاهای غیر قابل تقسیم، اجزاء ارزشی آن ذهناً تفکیک شوند. مثلاً در صنعت ساختمانی لندن غالباً به صورت نسبه انجام می‌شود، متصدی ساختمان بر حسب مراحل مختلفه پیشرفت بنای خانه پیش قسط‌هائی دریافت می‌کند. هیچ‌یک از این مراحل هنوز خانه نیست، بلکه فقط جزء واقعاً موجود از خانه آینده‌ای است که در حال ساختمان است و لذا علی‌رغم واقعیت خود فقط یک جزء ذهنی از تمام خانه را تشکیل می‌دهد، ولی با این وصف به اندازه کافی واقعیت دارد که بتوان به اعتماد آن پیش قسط‌های مکرری پرداخت. (نگاه کنید به آنچه بعداً ضمن فصل دوازدهم خواهد آمد.)

ثالثاً: اگر حرکات ارزش - سرمایه و اضافه‌ارزش، که هنوز در W و G باهم هستند، فقط قسماً از یکدیگر جدا شوند (به نحوی که جزئی از اضافه‌ارزش به صورت درآمد خرج نشده باشد) یا به هیچ وجه جدائی بین آنها وقوع نیابد، آنگاه در خود ارزش - سرمایه، حتاً در درون دورپیمائی‌اش و پیش از انجام کامل آن، تغییری بروز می‌کند. در مثال ما ارزش - سرمایه بار آور، برابر با ۴۲۲ لیره استرلینگ بود. حال اگر عمل $G - W$ مثلاً با

۴۸۰ یا ۵۰۰ لیره استرلینگ ادامه یابد، آنگاه سرمایه مزبور آخرین مراتب دورپیمائی را با ارزشی که ۵۸ یا ۷۸ لیره استرلینگ بزرگتر از ارزش گذشته است طی خواهد نمود. این امر ممکن است با تغییر هم‌زمان ترکیب ارزشی سرمایه بستگی داشته باشد.

$\dot{W} - \dot{G}$ ، دوّمین مرحله دَوْران و مرحله نهائی دور $I (G \dots \dot{G})$ ، در دورپیمائی مورد بحث ما، مرحله دوّم دور و مرحله اوّل گردش کالائی را تشکیل می‌دهد. بنابراین، تا آنجا که دَوْران مورد توجه قرار می‌گیرد، $\dot{W} - \dot{G}$ باید با $\dot{G} - \dot{W}$ تکمیل گردد. ولی $\dot{W} - \dot{G}$ نه تنها اکنون رَوْنِد ارزش افزائی را (که در اینجا وظیفه P ، مرحله اوّل است) پشت سر گذاشته بلکه نتیجه آن یعنی کالا - محصول را نیز به سامان رسانده است. بنابراین پروسه ارزش افزائی سرمایه و نیز سامان‌یابی کالا - محصول، که نمایشگر ارزش - سرمایه ارزش افزوده است، با $\dot{W} - \dot{G}$ پایان می‌پذیرد.

بدین سان ما تجدید تولید ساده، یعنی موردی را فرض کرده‌ایم که $g - w$ کاملاً از $G - W$ جدا می‌شود. نظر به اینکه هر دو دَوْران، $w - g - w$ مانند $W - G - W$ ، از حیث شکل عامّ خود به گردش کالائی تعلق دارند (و بنابراین هیچگونه تفاوت ارزشی میان دو سر خود نشان نمی‌دهند)، می‌توان مانند اقتصاد عامیانه به آسانی چنین پنداشت که گویا رَوْنِد تولید سرمایه‌داری عبارت از تولید ساده کالاها، تولید ارزش‌های مصرفی است که برای نوع معینی از مصرف تخصیص داده شده است و نیز آنچنانکه در اقتصاد عامیانه بیان می‌شود، کالاهائی هستند که سرمایه‌دار فقط به منظور جانشین ساختن آنها با کالاهای مصرف‌دار دیگر تولید می‌کند و یا بدان مقصود مبادله می‌نماید.

W از ابتدا مانند کالا - سرمایه وارد میدان می‌شود و هدف تمام پروسه، که عبارت از توانگر شدن (ارزش افزائی) است، نه تنها نافی آن نیست که مصرف سرمایه‌دار، با نمو مقدار ارزش (ولذا نیز با نمو سرمایه)، افزایش یابد، بلکه خود به درستی متضمّن چنین افزایشی است.

درواقع در گردش که در آمد سرمایه‌دار انجام می‌دهد، کالای تولید شده w (یا

جزئی از کالا - محصول \dot{W} که ذهناً با آن تطبیق می‌کند، تنها به این درد می‌خورد که بدو نقد شود و به وسیله این پول به یک سلسله از کالاهائی بدل گردد که مصرف خصوصی سرمایه‌دار را تأمین می‌کند. ولی در اینجا نباید این رویداد کوچک را از نظر دور داشت که w ارزش - کالائی است که برای سرمایه‌دار مُفت تمام شده، تجسم اضافه کار است و به همین سبب از ابتدا مانند جزئی از کالا - سرمایه \dot{W} قدم به صحنه می‌گذارد. پس این w بنا به علت وجود خود به دور پیمائی ارزش - سرمایه‌ای که وارد در روند است وابستگی دارد. و اگر این دور پیمائی دچار وقفه شود و یا به نحوی مختل گردد، آنگاه نه تنها مصرف w محدود می‌شود و یا به کلی از بین می‌رود، بلکه در عین حال موجب همین اختلالات در فروش آن سلسله کالاهائی می‌شود که باید جانشین w گردند. در موردی نیز که $\dot{W} - \dot{G}$ به سامان نمی‌رسد و یا فقط برای قسمتی از \dot{W} امکان فروش پیدا می‌شود، همین وضع پیش می‌آید.

دیدیم که $w - g - w$ ، به مثابه گردش درآمد سرمایه‌دار، تنها تا هنگامی در دوران سرمایه وارد است که جزء ارزشی از \dot{W} است، یعنی تا زمانی که جزئی از سرمایه در شکل وظیفه‌ای کالا - سرمایه‌ای آن به شمار می‌آید. ولی به محض اینکه این جزء به وسیله $g - w$ و لذا در شکل کامل $w - g - w$ ، استقلال پیدا می‌کند، دیگر در حرکت سرمایه پیش ریخته سرمایه‌دار وارد نمی‌شود، اگر چه از همین جا سرچشمه گرفته است. بنابراین جزء مزبور فقط از این لحاظ به حرکت سرمایه بستگی دارد که حیات سرمایه متضمن وجود سرمایه‌دار و آن نیز مشروط به مصرف اضافه ارزش به وسیله سرمایه‌دار است.

در درون دوران عام، \dot{W} که فی المثل نخ است، تنها همچون کالا عمل می‌کند. ولی به مثابه یکی از منازل گردش سرمایه، به عنوان کالا - سرمایه، یعنی با چهره‌ای که ارزش - سرمایه‌گاه به خود می‌گیرد و گاه به دور می‌افکند، عمل می‌کند. پس از فروش نخ به بازرگان، نخ مزبور از روند دور پیمائی سرمایه‌ای که محصول آن است خارج می‌شود، ولی با این وجود به مثابه کالا همچنان در محیط دوران عام باقی می‌ماند.

گردش این مقدار کالا، علی‌رغم آنکه دیگر یکی از منزلگاه‌های دورپیمائی خودمختار سرمایه‌ریسنده را تشکیل نمی‌دهد، ادامه می‌یابد. بنابراین استحاله واقعی و منطقی مقدار کالائی که سرمایه‌دار به وسیله معامله $W - G$ به درون دَوَران فروریخته است، یعنی گذار نهائی آن به دایره مصرف، می‌تواند از لحاظ زمانی و مکانی به کلی از استحاله‌ای که ضمن آن همین مقدار کالا به مثابه سرمایه تجاری وی عمل می‌کند، جدا باشد. همان استحاله‌ای که در مورد گردش سرمایه به انجام رسیده است باید در محیط عام نیز وقوع یابد.

چنانچه نخ از نو در دورپیمائی سرمایه صنعتی دیگری وارد شود، باز تغییری در این مسئله حاصل نمی‌شود. دَوَران عام، همچنانکه شامل درهم‌آمیزی دورپیمائی‌های اجزاء خودمختار سرمایه اجتماعی، یعنی جمیع سرمایه‌های انفرادی می‌گردد، دَوَران ارزش‌هایی را نیز که به مثابه سرمایه به بازار ریخته نشده‌اند و یا در عرصه مصرف انفرادی وارد می‌شوند، در بر می‌گیرد.

در صورتی که ما دَوَران $\dot{G} = G + g$ را نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم، آنگاه رابطه میان دورپیمائی سرمایه، از آن جهت که جزئی از دَوَران عام است، و از آن لحاظ که حلقه‌هایی از یک دورپیمائی خودمختار را تشکیل می‌دهد، عیان می‌گردد. G ، به مثابه پول - سرمایه به دورپیمائی سرمایه ادامه می‌دهد. g ، به مثابه درآمد خرج شده $(g - w)$ ، وارد دَوَران عام می‌شود و از دورپیمائی سرمایه بیرون می‌افتد. تنها جزئی از آن وارد دورپیمائی سرمایه می‌شود که به مثابه پول - سرمایه الحاقی به کار می‌افتد. در $w - g - w$ پول فقط مانند مسکوک عمل می‌کند. هدف این دَوَران عبارت از مصرف شخصی سرمایه‌دار است. نمایشگر بلاد [کودنی] اقتصاد عامیانه این است که این دَوَران غیر وارد در دورپیمائی سرمایه - یعنی گردش جزئی از ارزش - محصول را که به صورت درآمد مصرف می‌شود - به عنوان صفت متمیزه دورپیمائی سرمایه قلمداد می‌کند.

در دومین مرحله ($G - W$)، ارزش - سرمایه G که برابر با P است ($G = P$)، (یعنی مساوی با ارزش سرمایه بارآوری است که اینک دورپیمائی سرمایه صنعتی را آغاز می کند)، دوباره خالی از اضافه ارزش، ولذا با همان مقدار ارزشی که در مرحله نخستین دورپیمائی پول - سرمایه $G - W$ دارا بود ظاهر می شود. علی رغم تفاوتی که در جاها به وجود آمده، وظیفه پول - سرمایه ای که اکنون به کالا - سرمایه تبدیل شده است همان است، یعنی مبدل گشتن به وسایل تولید و نیروی کار، به P_m و A .

بدین سان، هم زمان با $w - g$ ، ارزش - سرمایه، در وظیفه کالا - سرمایه ($\dot{W} - \dot{G}$)، از مرحله $W - G$ در گذشته است و اینک وارد مرحله مکمل آن $\left\langle P_m^A \right\rangle$ $G - W$ می شود. بنابراین گردش تام آن عبارت است از $\left\langle P_m^A \right\rangle W - G - W$.

اولاً: در حالت I (دورپیمائی $\dot{G} \dots G$)، پول - کالا مانند شکل بدوی، که در قالب آن ارزش - سرمایه پیش ریز می گردد، وارد شده بود، ولی در اینجا پول - کالا از ابتدا مانند جزئی از مبلغ پولی وارد عمل می شود که کالا - سرمایه طی نخستین مرحله دوران ($\dot{W} - \dot{G}$) در قالب آن مستحیل شده است، و لذا از اول به مثابه استحالته سرمایه بارآور (P)، که در نتیجه فروش کالا - محصول به شکل پول درآمده است، به میدان می آید. پس در اینجا پول - سرمایه از ابتدا مانند شکلی از ارزش - سرمایه وجود دارد که بدوی نیست و نیز جنبه نهائی ندارد، زیرا فقط با ترک مجدّد شکل پولی است که مرحله $G - W$ می تواند با مرحله انجامی خود $W - G$ تکمیل گردد. بنابراین آن جزئی از $G - W$ هم که در عین حال $G - A$ است، دیگر مانند پول پیش ریخته ساده ای جلوه نمی کند که به وسیله آن نیروی کار خریداری می شود، بلکه عبارت از پیش ریز همان ۱۰۰۰ فوند نخ، به ارزش ۵۰ لیره استرلینگ است، که جزئی از ارزش - کالاهای آفریده نیروی کار را تشکیل می دهد و در قالب پول به ازاء نیروی کار پیش ریز می گردد. پولی که در اینجا برای کارگر

پیش‌ریز می‌شود تنها عبارت از شکل معادلِ دگرسان شده‌ای است از جزءِ ارزشی کالاهائی که خود وی تولید نموده است. و این خود هم‌اکنون دلیلی بر آن است که معامله $G-W$ ، تا آن حدی که مربوط به $G-A$ است، به هیچ وجه تنها عبارت از جانشین ساختن کالائی به صورت نقدی در برابر کالائی به شکل مصرفی نیست، بلکه متضمن عناصر دیگری است که مستقل از نفسِ دورانِ عام کالائی هستند.

\dot{G} مانند شکل دگرسان شده \dot{W} جلوه گر می‌شود که خود محصولِ عملِ گذشته P یعنی روندِ تولید است. بنابراین مجموع مبلغ پولی \dot{W} به مثابه بیان پولی کار گذشته نمایش می‌یابد. در مثال ما یعنی 10000 فوند نخ = 500 لیره استرلینگ که محصولِ روندِ ریسندگی است، 7440 فوند نخ از آن مساوی سرمایه ثابت پیش ریخته C است که خود برابر با 372 لیره استرلینگ است؛ 1000 فوند نخ دیگر از آن = سرمایه متغیر پیش ریخته $V = 50$ لیره استرلینگ و 1560 فوند نخ = اضافه ارزش m برابر با 78 لیره استرلینگ است. چنانچه از \dot{G} فقط سرمایه بدوی = 422 لیره استرلینگ از نو پیش‌ریز شود و در صورتی که شرایط دیگر یکسان باقی مانده باشند، آنگاه با عمل $G-A$ کارگر فقط جزئی از 10000 فوند نخ تولید شده طی این هفته (ارزش پولی 1000 فوند نخ) را در هفته بعد به طور مساعده دریافت می‌کند. پول، به مثابه نتیجه $W-G$ ، همواره مبین کار گذشته است. در صورتی که عمل مکمل $G-W$ فوراً در بازار کالا انجام گردد و لذا G در مقابل کالاهای موجود در بازار مبادله شود، بار دیگر باز کار گذشته از یک شکل (پول) به شکل دیگر (کالا) تحوّل می‌پذیرد. لیکن از لحاظ زمانی، $G-W$ از $W-G$ متمایز است. اعمال مزبور فقط به طور استثنائی هم‌زمان انجام می‌شوند، مثلاً چنانچه سرمایه‌داری که عمل $G-W$ را انجام می‌دهد و سرمایه‌داری که همین عمل برای وی $W-G$ است، کالاهای خویش را متقابلاً و در یک زمان به حساب یکدیگر واریز کنند و سپس G فقط برای موازنه ترازنامه به کار رود. ممکن است میان انجام $W-G$ و از آن $G-W$ تفاوت زمانی کم و بیش قابل ملاحظه‌ای وجود داشته باشد. اگر چه G ، همچون نتیجه عمل $W-G$ نماینده

کار پیشین است، می‌تواند در مورد عمل $G - W$ نمودار شکل دگرسان‌شده کالاهائی باشد که هنوز به‌هیچ‌وجه در بازار وجود ندارند و بایستی بدان سبب در آینده به بازار آیند که عادتاً عمل $G - W$ تازه پس از تولید مجدد W انجام‌پذیر می‌گردد. و همچنین ممکن است G نمودار کالاهائی باشد که تولید آنها هم‌زمان با W ئی انجام‌گیرد که همین G بیان پولی آنهاست. مثلاً در مورد مبادله $G - W$ (خرید و وسایل تولید) ممکن است ذغال پیش از آنکه از کان [معدن] استخراج شده باشد خریداری گردد. و نیز g ، تا آنجا که مانند پول - انباشت وارد عرصه می‌گردد و به‌صورت درآمد خرج نمی‌شود، می‌تواند نماینده پنبه‌ای باشد که تازه در سال آینده تولید می‌شود. همچنین است در مورد خرج شدن درآمد سرمایه‌دار به‌صورت $g - w$ و نیز چنین است در مورد دستمزد $A = 50$ لیره استرلینگ. این پول نه‌تنها شکل نقدی کار گذشته کارگران است، بلکه در عین حال حواله‌ای بر سر کار هم‌زمان یا آینده است، یعنی کاری که هم‌اکنون در شرف انجام است و یا باید در آینده تحقق یابد. با این پول کارگر می‌تواند لباسی بخرد که در هفته آینده دوخته می‌شود. این وضع به‌ویژه در مورد اقلام بسیاری از وسایل معیشت صدق می‌کند، که برای جلوگیری از فاسد شدن، باید تقریباً بلافاصله پس از تولید به‌مصرف رسند. بدین‌سان کارگر هنگامی که دستمزدش به‌صورت پول پرداخته می‌شود، در واقع شکل دگرسان‌شده‌ای از کار آتی خویش یا از آن کارگران دیگر را دریافت می‌کند. سرمایه‌دار با جزئی از کار گذشته کارگر به‌وی حواله‌ای بر سر کار آینده‌اش می‌دهد. کارکنونی یا آینده خود کارگراست که ذخیره هنوز به‌وجود نیامده‌ای را تشکیل می‌دهد و به‌وسیله آن کار گذشته‌اش پرداخت می‌گردد. در اینجا دیگر پندار ذخیره‌آفرینی تماماً به‌باد می‌رود.^(۱)

۱- در دست‌نویس مارکس راجع به مسئله اخیر تذکر زیرین قید شده است: "اما همه این مطالب به بخش آخر کتاب دوم مربوط می‌شود." در واقع مسئله ذخیره‌آفرینی (یا سنتج‌سازی) در همین بخش از کتاب دوم و نیز در بخش‌های دیگر مشروحاً مطرح گردیده است.

ثانیاً: در گردش $\left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right\rangle$ همان پول دو بار جای خود را تغییر می‌دهد. سرمایه‌دار بدو آن را در مقام فروشنده به دست می‌آورد و سپس آن را به مثابه خریدار از دست می‌دهد. استحاله کالا به صورت پول تنها به این درد می‌خورد که از نو آن را از شکل پولی به قالب کالائی تحویل نمایند. بنابراین شکل پولی سرمایه، یعنی هستی آن به صورت پول - سرمایه، در این حرکت فقط لحظه گذرائی است، یا به دیگر سخن تازمانی که این حرکت جریان دارد، پول - سرمایه اگر به مثابه وسیله خرید به کار رود، تنها مانند وسیله دوران جلوه گر می‌شود و در صورتی که سرمایه‌داران متقابلاً از یکدیگر خرید کنند، مانند وسیله پرداخت واقعی نموده می‌شود و لذا فقط آنگاه چنین خصلتی به دست می‌آورد که پرداخت تفاوت ترازنامه محاسباتی لازم می‌گردد.

ثالثاً: وظیفه پول - سرمایه، اعم از اینکه مانند وسیله دوران یا به عنوان وسیله پرداخت به کار رود، فقط این است که واسطه شود تا A و Pm جانشین W گردند، یعنی به جای نخ که کالا - محصول و از سرمایه بار آور نتیجه شده است (پس از کسر اضافه‌ارزشی که باید به صورت درآمد صرف شود) عناصر تولیدی آن را بنشاند و لذا وظیفه‌اش عبارت از استحاله مجدد ارزش - سرمایه از شکل کالا به عناصر تشکیل‌دهنده این کالا است. پس سرانجام می‌توان گفت که وظیفه مزبور تنها عبارت از برگرداندن مجدد کالا - سرمایه به سرمایه بار آور است.

برای اینکه دورپیمائی به نحو عادی انجام گیرد باید W بنا به ارزش خود تمام و کمال فروخته شود. علاوه بر این، $W - G - W$ ، نه تنها متضمن آن است که کالائی جانشین کالای دیگر گردد، بلکه نفساً جانشینی مزبور را تحت روابط ارزشی یکسان در بر دارد.

ما در اینجا فرض کرده‌ایم که جریان به همین نهج واقع می‌گردد. ولی در واقع ارزش و سایل تولید تغییر می‌کند و تولید سرمایه‌داری درست دارای این ویژگی است که روابط

ارزشی را مستمراً، به وسیلهٔ دگرگونی‌هائی که پیوسته در بار آوری کار به وجود می‌آید و خصلت‌نمای تولید سرمایه‌داری است، تغییر می‌دهد. دربارهٔ این تغییر ارزشی که عارض عوامل تولید می‌شود و بعداً مورد بحث ما قرار خواهد گرفت، اکنون فقط به همین اشاره اکتفا می‌کنیم.^(۱) تبدیل عوامل تولید به کالا - محصول، یعنی از P به \dot{W} ، در محیط تولید انجام می‌گیرد ولی استحالهٔ مجدد \dot{W} به P در محیط دوران واقع می‌گردد. این عمل به پادرمیانی استحالهٔ سادهٔ کالائی انجام می‌گیرد. ولی در صورتی که روند تجدید تولید در مجموع خود ملحوظ گردد، محتوی عمل مزبور لحظه‌ای از آن روند به‌شمار می‌رود. $W - G - W$ ، به‌مثابه شکل گردش سرمایه، نفساً تبادل موادی را در بر دارد که از لحاظ وظیفه‌ای مشخص است. علاوه بر این، تحویل $W - G - W$ ایجاب می‌کند که W مساوی با عوامل تولید مقدار کالائی \dot{W} باشد و این عوامل نیز رابطهٔ ارزشی بدوی خود را نسبت به یکدیگر حفظ نمایند. بنابراین نه تنها چنین فرض می‌شود که کالاها بنابه ارزش خود خریداری می‌گردند، بلکه این مسئله نیز مفروض است که در جریان دورپیمائی هیچگونه تغییری هم بر ارزش آنها عارض نمی‌شود، و الاً پروسه نمی‌تواند به‌طور عادی انجام گیرد.

در $\dot{G} \dots G$ ، G شکل بدوی ارزش - سرمایه است که به‌دور افکنده می‌شود تا از نو پذیرفته گردد. در $P \dots W - \dot{G} - P \dots \dot{W}$ ، فقط عبارت از شکلی است که طی روند اخذ شده و در جریان خود همین روند دوباره دفع گردیده است. در اینجا شکل پولی فقط مانند صورت ارزشی مستقل و فرار سرمایه دیده می‌شود. سرمایه در شکل \dot{W} ، برای پذیرش صورت پول به‌همان اندازه بی‌صبر است که \dot{G} به‌محض بازیافت آن، برای دورآفکندن و تبدیل مجددش به صورت سرمایهٔ بارآور، بی‌تاب است. تا هنگامی که سرمایه در قالب پول ایستاده است وظیفهٔ سرمایه‌ای را انجام نمی‌دهد و لذا بارور

(۱) این مطلب در فصل پانزدهم همین جلد (کتاب دوم) مورد بحث قرار گرفته است.

نمی‌گردد، سرمایه در حالت آیش [آماده بارورشدن] قرار می‌گیرد. در اینجا G مانند وسیله دَوْران عمل می‌کند، اما به‌مثابه وسیله دَوْران سرمایه^(۱). آن استقلالی که شکل پولی ارزش - سرمایه، در نخستین حالت دورپیمائی خود (دور پول - سرمایه) نمایش می‌دهد، در این شکل دوم ناپدید می‌شود و بدین سان نقد (کری تیک) حالت اول را تشکیل می‌دهد که فقط آن را به شکل ویژه‌ای درمی‌آورد. چنانچه دگرسانی دوم $(G - W)$ به مواعی بر خورد کند (مثلاً با نبودن وسایل تولید در بازار مواجه شود)، در آن صورت دورپیمائی، یعنی جریان روند تجدد تولید، قطع می‌گردد و عیناً آنچه‌آن می‌شود که گوئی سرمایه در شکل کالا - سرمایه‌ای به جای مانده‌است. ولی تفاوت در اینجا است که دوام سرمایه در شکل پول بیشتر از بقاء آن در قالب تباپذیر کالائی است. به کارنیافتادن پول به‌مثابه پول - سرمایه، مانع پول بودن آن نمی‌شود در صورتی که اگر سرمایه زمان درازی در انجام وظیفه کالا - سرمایه‌ای متوقف بماند، نه تنها دیگر کالا نیست بلکه ارزش مصرفی خود را نیز از دست می‌دهد. علاوه بر این، سرمایه در شکل پولی، می‌تواند به جای شکل مولد بدوی خود به صورت سرمایه بارآور دیگری درآید، در صورتی که با صورت \dot{W} اصلاً قادر به جنیدن از جای خود نیست.

$\dot{W} - \dot{G} - W$ ، از لحاظ صوری فقط مستلزم آن است که \dot{W} در محیط دَوْران اعمالی انجام دهد، که خود مراحل تجدد تولید آن به شمار می‌آیند، ولی برای آنکه $\dot{W} - \dot{G} - W$ سرانجام یابد، لازم است W که جانشین \dot{W} گردیده است به طور حقیقی تجدد تولید

(۱) در دست‌نویس مارکس پس از این مطلب چنین آمده است: "علیه توک (Took)".^(۱-۱)

(۱-۱) مقصود مصنف، توماس توک اقتصاددان انگلیسی (۱۷۷۴-۱۸۵۸)، یکی از منتقدین تئوری پولی ریکاردو است که مارکس وی را آخرین اقتصاددان انگلیسی دارای ارزشکی ('of any value') خوانده است. وی با اینکه به درستی برخلاف ریکاردو وظیفه پول را در وسیله دَوْران بودن محدود نمی‌کند معذک نمی‌تواند وظیفه‌ای را که پول - سرمایه انجام می‌دهد و روابطی که بین وظایف مختلفه پول وجود دارد درک نماید. توماس توک کتاب معتبری درباره تاریخ قیمت‌ها نگاشته و از هواداران آزادی بازرگانی بوده است.

شود. لیکن این سرانجام یابی منوط به پروسه‌های تجدید تولیدی است که خارج از رَوَندِ تجدید تولید سرمایه انفرادی‌ئی قرار گرفته‌اند که W نماینده آن است.

در شکل I، عمل $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$ ، فقط تدارکِ استحاله پول - سرمایه به سرمایه بار آور است، ولی در شکل II، عمل مزبور عبارت از دگرسانیِ مجدد کالا - سرمایه به سرمایه مولد است، یا به دیگر سخن، مادام که سرمایه گذاریِ صنعتی به همان مقیاس گذشته باقی می‌ماند، عمل مزبور عبارت از بازگشت به همان عوامل تولیدی است که خود از درون آن برخاسته است. پس در اینجا نیز عمل یاد شده، مانند شکل I، همچون مرحله تدارکی پروسه تولید تجلی می‌کند ولی با این فرق که در این مورد با بازگشت به همان پروسه و تجدید آن سروکار است و لذا خود مقدمه‌ای برای تجدید تولید و نیز برای تکرار رَوَندِ ارزش‌آفرینی به‌شمار می‌رود.

اکنون لازم است یک بار دیگر متذکر شویم که $G - A$ عبارت از یک مبادله عادی کالاها نیست، بلکه خرید کالائی است (A) که باید برای تولید اضافه‌ارزش به کار رَوَد، همچنانکه $G - P_m$ فقط تشریفاتی است که از لحاظ مادی برای انجام این هدف ضرور است.

با انجام $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$ ، دوباره به سرمایه مولد، یعنی P، مبدل می‌گردد و دورپیمائی را از نو آغاز می‌کند.

بنابراین شکل روشن و صریح $P \dots W - G - W \dots P$ چنین است:

$$\begin{array}{c}
 \dots P \\
 \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right. W - G - W \\
 P \dots W + \quad + \\
 w - \quad g - w
 \end{array}$$

تبدیل پول - سرمایه به سرمایه بار آور عبارت از خرید کالاها به منظور تولید کالاهاست. فقط هنگامی که مصرف بدین‌سان مصرف بار آور می‌شود، در دورپیمائی

خود سرمایه وارد می‌گردد. شرط لازم آن است که به وسیله کالاهای بدین سان مصرف شده اضافه‌ارزش به وجود آید. و این چیزی است که با تولید و حتاً تولید کالائی، که هدفش زندگی تولید کنندگان است، تفاوت بسیار دارد. جانشین ساختن کالائی به کالای دیگر که بدین سان منوط به تولید اضافه‌ارزش می‌شود ماهیتاً چیزی به کلی غیر از مبادله محصولات است که پول فقط واسطه آن است. ولی با این وجود اقتصادپون برای اثبات اینکه سرریز تولید امکان‌پذیر نیست به همین امر استناد می‌کنند.

علاوه بر مصرف بار آور G ، که به A و Pm تبدیل می‌گردد، دورپیمائی شامل نخستین حلقه $G - A$ نیز می‌شود که برای کارگر $A - G$ است که مساوی با $W - G$ می‌شود. از دورانی که به وسیله کارگر به صورت $A - G - W$ انجام می‌شود و مصرف او را در بر می‌گیرد، فقط نخستین حلقه آن به مثابه نتیجه $G - A$ ، در دورپیمائی سرمایه وارد می‌گردد. عمل دوم یعنی $G - W$ ، وارد در گردش سرمایه فردی نمی‌شود، باینکه خود از درون آن برخاسته است. ولی وجود دائمی طبقه کارگر برای طبقه سرمایه‌دار ضرورت دارد و بنابراین مصرف کارگر نیز، که از راه $G - W$ انجام می‌شود، برای طبقه مزبور ضرور است.

برای آنکه ارزش - سرمایه بتواند به دورپیمائی خود ادامه دهد و نیز اضافه‌ارزش به وسیله سرمایه‌دار مصرف گردد، تنها چیزی که عمل $W - G$ ایجاب می‌کند این است که \dot{W} به پول بدل شود، یعنی به فروش رود. بدیهی است که \dot{W} فقط از آن جهت به فروش می‌رود که جنسی دارنده ارزش مصرف است و لذا برای نوعی از انواع مصرف، اعم از مولد یا شخصی، شایستگی دارد. ولی اگر \dot{W} به گردش خود ادامه دهد، مثلاً به وسیله بازرگانی که نخ را خریداری کرده است، بدو این امر به هیچ وجه به ادامه دورپیمائی آن سرمایه انفرادی که نخ تولید کرده و به بازرگان فروخته است لطمه‌ای وارد نمی‌کند. تمام پروسه به حرکت خود ادامه می‌دهد و با آن نیز مصرف شخصی سرمایه‌دار و کارگر، که به این روند وابسته است، همچنان جریان می‌یابد. این نکته‌ای است که

در مورد بررسی بحران‌ها واجد اهمیت است.

به محض اینکه W فروخته شد و به پول بدل گردید، می‌تواند از نو به عوامل واقعی رَوَند کار، ولذا دوباره به عوامل تجدید تولید مبدل شود. حالا خواه W را مصرف‌کننده قطعی خریده باشد و خواه بازرگانی آن را به قصد بافروش بخرد؛ این امر مستقیماً هیچگونه تغییری در جریان به وجود نمی‌آورد. حجم توده‌های کالائی که تولید سرمایه‌داری به وجود می‌آورد، مشروط به یک میدان از پیش مقرر عرضه و تقاضا، برای برآوردن نیازمندی‌ها، نیست بلکه بسته به مقیاس خود این تولید و نیاز به پیوسته‌گسترش دادن آن است. خریدار مستقیم تولید کلان، به غیر از دیگر سرمایه‌داران صنعتی، فقط می‌تواند کلان‌بازرگان باشد. رَوَند تجدید تولید تا حدود معینی می‌تواند، بدون آنکه کالاهای به‌بازار ریخته‌اش واقعاً وارد مصرف انفرادی یا مولد شده باشند، بر همان پایه یا به مقیاس گسترده جریان یابد. مصرف کالاها، در دورپیمائی سرمایه‌ای که اجناس مزبور را بیرون داده است، وارد نمی‌شود. به محض اینکه مثلاً نخ به فروش رفت، ارزش - سرمایه‌ای که نماینده آن است می‌تواند دورپیمائی خود را، قطع نظر از آنچه به سر نخ فروش رفته خواهد آمد، از نو آغاز نماید. تا هنگامی که محصول فروخته می‌شود از نقطه نظر تولیدکننده سرمایه‌دار همه چیز جریان منظم خود را دارد. دورپیمائی ارزش - سرمایه، که وی نماینده آن است، قطع نمی‌شود. و چنانچه این پروسه گسترده‌تر شود، - امری که خود متضمن توسعه مصرف بارآور و وسایل تولید است -، آنگاه این تجدید تولید سرمایه می‌تواند با توسعه مصرف انفرادی کارگران (لذا با گسترش تقاضا) همراه باشد، زیرا رَوَند مزبور از راه مصرف بارآور آغاز شده و بدان وسیله امکان‌پذیر گردیده است. بدین سان ممکن است که تولید اضافه‌ارزش و همراه آن مصرف شخصی سرمایه‌دار نیز رشد کند و تمام رَوَند تجدید تولید در وضع شکوفائی قرار گیرد، در حالی که بخش بزرگی از کالاها فقط به صورت ظاهر وارد مصرف شده باشند، ولی در حقیقت به فروش نرفته روی دست بافروشان مانده ولذا واقعاً هنوز در بازار باشند. اینک امواج

کالاها متعاقب یکدیگر می‌رسند و سرانجام معلوم می‌گردد که جذب موج پیشین به وسیله مصرف، ظاهری بیش نبوده است. سرمایه - کالاها بر سر جای خود در بازار با یکدیگر متقابلاً می‌ستیزند. دیررسیدگان برای آنکه فروش کرده باشند کالای خود را به پائین تر از بها می‌فروشند. کالاهای پیشین هنوز نقد نشده‌اند که موعد پرداخت‌ها سر می‌رسند. دارندگان کالاهای مزبور مجبورند یا خود را مقلس اعلام کنند و یا برای اینکه امکان پرداخت داشته باشند، آنها را به هر قیمتی بفروشند. این فروش مطلقاً ارتباطی با وضع حقیقی تقاضا ندارد. این امر تنها با تقاضای پرداخت، با ضرورت مطلق تبدیل کالا به پول سروکار دارد. سپس بحران درمی‌گیرد. بحران در مورد کاهش مستقیم تقاضای اشیاء مورد مصرف، یعنی تقاضا برای مصرف انفرادی، بروز نمی‌کند، بلکه در کاهش مبادله سرمایه با سرمایه، در کاهش روند تجدید تولید سرمایه، آشکار می‌گردد. هرگاه کالاهای P_m و A ، که G جاننشینان می‌شود تا وظیفه خود را به مثابه پول - کالا، مانند ارزش - سرمایه‌ای که به منظور استحاله مجدد به سرمایه بار آور تخصیص یافته است، انجام دهد - می‌باید در مواعدهای مختلف، خریداری شده یا پرداخت کردند، به نحوی که $G - W$ نمایشگر یک سلسله خریدها و پرداخت‌های متوالی باشد - آنگاه جزئی از G عمل $G - W$ را انجام می‌دهد، در حالی که جزء دیگر آن به صورت نقدی باقی می‌ماند تا در زمان معینی که از شرایط خود پرورسه ناشی می‌شود، برای انجام معاملات هم‌زمان با متناوب $G - W$ به کار رود. جزء مزبور فقط موقتاً از دوران خارج شده است تا در زمان مقرر وارد عمل گردد و وظیفه خود را انجام دهد. در این صورت نفس چنین رکود خود وظیفه‌ای است که به وسیله دوران یا برای دوران مقرر گشته است؛ وجودش مانند خرید - مایه یا پرداخت - مایه، تعلیق حرکتش، وضع از هم گسیخته گردشش، عبارت از حالتی است که پول در آن، یکی از وظایف خود را مانند پول - سرمایه اجرا می‌کند. زیرا در این مورد پولی که موقتاً به حال سکون درآمده خود جزئی از پول - سرمایه G ($G - g = G$) است، جزئی است از ارزش کالا - سرمایه برابر با P ،

یعنی مساوی با ارزش سرمایه مولدی است که دورپیمائی از آن ناشی می‌گردد. از سوی دیگر هر پولی که از گردش خارج می‌گردد به صورت گنج درمی‌آید. بنابراین شکل گنج شده پول در این مورد تابعی از پول - سرمایه است، عیناً آنچنانکه در $G - W$ ، وظیفه پول به مثابه وسیله خرید یا پرداخت، تابعی از پول - سرمایه می‌شود و این بدان جهت است که در اینجا ارزش - سرمایه شکل پول دارد و پول در این مورد حالتی از سرمایه صنعتی در یکی از مراحل آن است - حالتی که پیوستگی مجموع دورپیمائی از پیش به آن تحمیل نموده است. ولی در عین حال اینجا دوباره این مسئله تأیید می‌شود که پول - سرمایه، در درون دورپیمائی سرمایه صنعتی، هیچ وظیفه دیگری غیر از وظایف پولی انجام نمی‌دهد و در عین حال وظایف مزبور فقط در ارتباط و هم‌پیوندی با دیگر مراحل این دورپیمائی است که دارای مفهوم وظایف سرمایه‌ای می‌شوند.

اینکه G همچون نسبت g به G ، مانند رابطه سرمایه‌ای، نمودار می‌شود، خود مستقیماً وظیفه‌ای از پول - سرمایه نیست، بلکه ناشی از وظیفه کالا - سرمایه W است که به نوبه خود، به صورت رابطه میان w و W ، فقط نتیجه روند تولید و بارورگشتن ارزش - سرمایه در درون آن پروسه را منعکس می‌سازد.

هرگاه پیشرفت روند دورانی به موانعی برخورد کند، به نحوی که G در اثر شرایط خارجی، از قبیل وضع بازار و غیره، مجبور شود عمل $G - W$ خود را معلق سازد و از آن جهت ناچار گردد مدت کمابیش درازی در وضع پولی بماند، آنگاه از نو حالت گنج - آفرینی پول پدیدار می‌شود - حالتی که در گردش ساده کالاها نیز، به محض اینکه گذار از $W - G$ به $G - W$ به علت عوامل خارجی گسیخته شد، ظاهر می‌گردد. این یک گنج‌اندوزی ناخواسته است. بدین سان در مثال ما پول دارای شکل آیش یافته و نهانی پول - سرمایه است. ولی اکنون بیش از این مسئله مزبور را مورد بررسی قرار نمی‌دهیم.

اما در هر دو حالت، رکود پول - سرمایه در وضع نقدی خود، مانند نتیجه قطع حرکت نموده می‌شود، خواه این گسیختگی به سود هدف یا به زیان آن انجام گیرد،

خواه دلخواسته باشد یا ناخواسته، خواه بنا بر وظیفه باشد یا معارض با آن وقوع یابد.

II. انباشت و تجدید تولید به مقیاس گسترده

چون نسبت‌هایی که در درون آن رَوَند تولید گسترش پذیر است، خودسرانه نیستند، بلکه از لحاظ فنی پیش فرموده‌اند، چه بسا ممکن است که اضافه‌ارزش به دست آمده، با اینکه برای سرمایه‌شدن تخصیص یافته است، فقط با تکرار دورپیمائی‌های مختلف به حجم لازمی برسد که با آن واقعاً بتواند مانند سرمایه‌افزوده عمل کند یا در دورپیمائی ارزش - سرمایه‌وارد در رَوَند داخل شود (بنابراین تا آن هنگام انباشته‌شدن آن ضرور است). از این رو اضافه‌ارزش به صورت گنج منجمد می‌شود و در این شکل پول - سرمایه‌نهان می‌گردد. از آن جهت نهان - سرمایه‌است که تا به صورت نقدی منجمد مانده است نمی‌تواند به مثابه سرمایه وارد میدان عمل گردد.^(۱) پس گنج آفرینی در این مورد مانند لحظه‌ای از رَوَند انباشت سرمایه‌داری دیده می‌شود که در عین حال وابستگی و همراهی با آن، ذاتاً از آن متمایز است. زیرا با وجود یافتن پول - سرمایه‌نهان، رَوَند تجدید تولید،

(۱) اصطلاح "نهان" (latent)، مأخوذ از تصوّر فیزیکی در مورد حرارت نهانی است که اکنون به وسیله تئوری تبدیل نیرو تقریباً کنارگذاشته شده است. به همین سبب است که مارکس در بخش سوّم (که نگارش آن مؤخر است) در این مورد اصطلاح "بالقوة" ("potentiel") را که از انرژی توانی یا بنا به شباهت از سرعت بالقوة دالامیر (D' Alembert)^(۱-۱) وام گرفته است، به صورت "سرمایه بالقوة" (capital virtuel; virtuelles Kapital) مورد استفاده قرار می‌دهد. فریدریش انگلس

(۱-۱) Jean Baptiste Le Rond d'Alembert (۱۷۱۶-۱۷۸۳) - نویسنده، ریاضی‌دان، فیلسوف و طبیعی‌دان فرانسوی که در زمره روشنگران بزرگ قرن هجدهم به‌شمار می‌رود. دالامیر که دارای افکار ماتریالیستی بود همراه با دانشمند و نویسنده معروف فرانسوی دیدرو (Diderot) به تنظیم آنسیکلوپدی (Encyclopedie) (دایرةالمعارف) پرداخت و در مقدمه‌های که بر آن نوشت از فلسفه‌ای مبتنی بر طبیعت و مادیت دفاع نمود، ولی فلسفه مادی وی نه تنها جنبه مکانیکی داشت، بلکه پیگیرانه و خالی از اندیشه‌های متافیزیکی نبود.

خود گسترش پیدا نمی‌کند. به عکس، اگر پول - سرمایه نهانی در اینجا به وجود آمده، از آن رو است که سرمایه‌دار تولیدکننده قادر نیست بلافاصله مقیاس تولید خویش را توسعه دهد. در صورتی که وی اضافه‌محصول خود را به تولیدکننده طلا یا نقره‌ای بفروشد که سیم و زر تازه به‌دوران می‌ریزد و یا اگر آن را با بازرگانی معامله کند که در اِزاء قسمتی از اضافه‌محصول مَلّی، از خارج طلا یا نقره اضافی وارد می‌نماید - امری که همانند مورد پیشین است - آنگاه پول - سرمایه نهانی وی افزوده‌ای بر اندوخته مَلّی زر و سیم می‌گردد. در همه موارد دیگر، آنچه که در دست خریدار، وسیله دَوَران بود، مثلاً ۸۷ لیره استرلینگ، در دست سرمایه‌دار فقط شکل گنج به خود می‌گیرد و بنابراین تنها چیزی که واقع شده این است که اندوخته مَلّی طلا و نقره به‌نحو دیگری توزیع گردیده است.

هر گاه در معاملات سرمایه‌دار ما، پول مانند وسیله پرداخت عمل کند، (به نحوی که خریدار بایست قیمت کالا را در مواعد کمابیش طولانی پرداخت نماید)، آنگاه اضافه - محصولی که برای سرمایه‌آفزائی تخصیص یافته است به پول تبدیل نمی‌شود، بلکه به صورت فَتَه‌طَلَب [سفته]، اسناد مالکیت بر معادلی مبدل می‌شود که شاید هم اکنون در اختیار خریدار باشد و یا شاید فقط در نظر دارد که بعداً به دست آورد. این مورد، مانند مواردی که در قبال اسناد بهره آور و غیره پول گذاری شده است، در رَوَند تجدید تولید دورپیمائی ما وارد نمی‌شود، اگر چه ممکن است در دورپیمائی دیگر سرمایه‌های انفرادی صنعتی داخل گردد.

تمام خصلت تولید سرمایه‌داری با بارور شدن ارزش - سرمایه پیش ریخته، ولذا در مرحله اول با تولید هر چه بیشتر اضافه ارزش ممکن، ملازمه دارد. ولی در مرحله ثانی منوط به تولید سرمایه است و بنابراین با تبدیل اضافه ارزش به سرمایه بستگی دارد (به کتاب اول، فصل ۲۲ مراجعه شود). انباشت یا تولید به مقیاس گسترده تر، که مانند وسیله تولید پیوسته وسیع تر اضافه ارزش دیده می‌شود ولذا توانگر تر شدن را

به مثابه هدف شخصی سرمایه‌دار را نشان می‌دهد و در گرایش کلی تولید سرمایه‌داری گنجیده است، چنانکه در کتاب اول باز نموده شد، بعداً در نتیجه تکامل خود، برای هر سرمایه‌دار انفرادی مبدل به ضرورتی می‌گردد. افزایش دائمی سرمایه‌اش شرط نگاهداری آن می‌شود. ولی بیش از این لزومی ندارد به آنچه سابقاً توضیح داده شده است برگردیم.

ما بدواً تجدید تولید ساده را مورد بررسی قرار داده چنین فرض کرده‌ایم که در این تجدید تولید تمام اضافه‌ارزش به صورت درآمد خرج می‌شود. واقعیت این است که در شرایط عادی همواره می‌باید بخشی از اضافه‌ارزش به صورت درآمد صرف شود و بخش دیگری از آن مایه‌افزا گردد. این مسئله که آیا در درون دوران‌های معینی گاه اضافه‌ارزش تولید شده تماماً مصرف می‌شود و گاه سراسر به منظور مایه‌افزایی به کار می‌رود، به کلی در این امر بی‌تفاوت است. در میانگین حرکت - که فرمول عام فقط می‌تواند بیانگر آن باشد - این هر دو حالت روی می‌دهد. ولی برای اینکه فرمول را بغرنج نکرده باشیم بهتر است بپذیریم که تمام اضافه‌ارزش انباشته می‌شود. فرمول

$$P \dots \dot{W} - \dot{G} - \dot{W} \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$$

بیشتر تجدید تولید می‌گردد و مانند سرمایه مولدی که نمو کرده است دورپیمائی خود را آغاز می‌کند، یا به دیگر سخن، دورپیمائی اول خود را تجدید می‌نماید. به محض آغاز این دورپیمائی، از P را به مثابه نقطه عزیمت در برابر خود داریم، فقط با این تفاوت که P کنونی، سرمایه بارآور بزرگتری نسبت به P اولی است.

همچنین است هنگامی که در فرمول $G \dots G$ ، دومین دورپیمائی با \dot{G} شروع می‌شود و \dot{G} به مثابه G ، مانند پول - سرمایه پیش‌ریخته‌ای عمل می‌کند که دارای مقدار معینی است. این خود پول - سرمایه‌ای بیش از آن است که نخستین دورپیمائی را گشوده بود، ولی به محض اینکه با نقش پول - سرمایه پیش‌ریخته وارد میدان می‌شود، هر اثری

از وجودِ نمود یافته‌اش که مرهونِ مایه‌افزائیِ اضافه‌ارزش است، ناپدید می‌گردد. این منشأ در شکلش به مثابه پول - سرمایه‌ای که دورپیمائیِ خود را آغاز می‌کند نامرئی می‌شود. همین‌طور است در مورد P، آنگاه که مانند نقطهٔ عزیمتِ دورپیمائیِ تازه‌ای عمل می‌کند.

چنانچه $P \dots \dot{P}$ را با $G \dots \dot{G}$ ، یا با دورپیمائیِ اوّلی، مقایسه کنیم، آنگاه دیده می‌شود که این دو به هیچ‌وجه دارای معنای واحدی نیستند. $G \dots \dot{G}$ به خودیِ خود و به مثابه دورپیمائیِ منفرد، بیانگر آن است که G یعنی پول - سرمایه (یا سرمایهٔ صنعتی در دورپیمائیِ خود به مثابه پول - سرمایه)، پولی است که پول می‌زاید، ارزشی ارزش‌زا است، اضافه‌ارزش تخم می‌کند. به عکس، در دورپیمائیِ P به محض اینکه نخستین مرحله، یعنی روند تولید، به سر رسید، روند ارزش‌افزائی نیز در همان حال انجام یافته است و پس از طیِ مرحلهٔ دوّم $\dot{W} - \dot{G}$ (یعنی مرحلهٔ دورانی) است که ارزش - سرمایه + اضافه‌ارزش، مانند پول - سرمایه به سامان رسیده، مانند آن \dot{G} می‌وجود دارند که در نخستین دورپیمائی به مثابه آخرین جزء و منتها دیده شده بود. اینکه تولیدِ اضافه‌ارزش به انجام رسیده در شکل $P \dots P$ که قبلاً مورد بررسی ما قرار گرفته (فرمولِ روشنِ آن را در صفحهٔ ۴۷ ملاحظه کنید^(۱)) به وسیلهٔ $w - g - w$ نموده شده است، یعنی به وسیلهٔ آن دورپیمائی‌ئی که طیِ مرحلهٔ دوّم خود از دوران سرمایه بیرون می‌افتد و دورانِ اضافه‌ارزش را به مثابه درآمد نشان می‌دهد. پس در این شکل، که تمام حرکت به وسیلهٔ $P \dots P$ نموده می‌شود هیچ‌گونه تفاوت ارزشی میانِ دوسر آن وجود پیدا نمی‌کند، بارور شدنِ ارزشِ پیش‌ریخته، تولیدِ اضافه‌ارزش نیز مانند $G \dots \dot{G}$ منعکس شده است. فقط عمل $\dot{W} - \dot{G}$ در $G \dots \dot{G}$ مانند آخرین مرحله جلوه می‌کند و در $P \dots P$ به مثابه دوّمین مرحله دورپیمائی و نخستین مرحلهٔ دوران دیده می‌شود.

(۱) در این ترجمه به صفحهٔ ۷۴ [صفحهٔ ۱۴۱ همین بازنویسی] مراجعه شود.

در $P, P \dots \dot{P}$ ، نمایشگر تولید اضافه ارزش نیست، بلکه نمودار آن است که اضافه ارزش تولید شده مایه‌افراگردیده و لذا سرمایه انباشته شده است و بنابراین نشان-دهنده آن است که \dot{P} در برابر P ، مرگباز ارزش - سرمایه بدوی به اضافه ارزش سرمایه‌ای است که در نتیجه حرکت آن انباشت شده است.

\dot{G} ، به مثابه منتهای ساده $\dot{G} \dots G$ ، و نیز \dot{W} ، آنچنانکه در درون این دورپیمائی‌ها نموده می‌شود، به خودی خود بیانگر حرکت نیستند، بلکه نتیجه حرکت را نشان می‌دهند، یعنی بارورشدن ارزش - سرمایه را، که در شکل کالائی یا به صورت پولی سامان یافته است، منعکس می‌سازند. بنابراین آنها ارزش - سرمایه را به مثابه $G + g$ یا $W + w$ ، به مثابه نسبت ارزش - سرمایه به زاد و رودش که اضافه ارزش است، بیان می‌کنند. آنها این نتیجه را همچون اشکال دورانی مختلف ارزش - سرمایه بارورگشته نمایش می‌دهند. ولی خود این باروری انجام یافته، چه در شکل \dot{W} و چه در شکل \dot{G} ، وظیفه‌ای نیست که خواه از سرمایه نقدی و خواه از سرمایه کالائی ناشی شده باشد. هیچکدام از پول - سرمایه و کالا - سرمایه، به مثابه اشکال ویژه و متفاوت سرمایه صنعتی، مانند شیوه‌های بروزی که منطبق با وظایف خاص آن سرمایه هستند، نمی‌توانند وظیفه دیگری جز آنچه مربوط به آنهاست انجام دهند؛ پول - سرمایه فقط می‌تواند وظایف پولی و کالا - سرمایه تنها می‌تواند وظایف کالائی را اجرا نماید و تفاوت میان آنها غیر از تفاوت میان پول و کالا چیز دیگری نیست. همچنین سرمایه صنعتی، در شکل سرمایه بارآورش، فقط می‌تواند مرگباز همان عواملی باشد که در هر روند کار محصول آفرین دیگر وجود دارد، یعنی از سوئی شرایط عینی کار (وسایل تولید)، و از سوی دیگر نیروی کاری که به نحو بارآور (بنا بر هدف) به فعالیت می‌پردازد. چنانکه در درون محیط تولید، زندگی سرمایه صنعتی جز به وسیله دارا بودن ترکیبی که با روند تولید به طور کلی و لذا با روند تولید غیر سرمایه‌داری نیز تطبیق کند، میسر نیست، هم آنچنان سرمایه مزبور در محیط دوران جز آنکه با دو شکل منطبق با این محیط، یعنی با اشکال کالا و پول، سروکار

داشته باشد نمی تواند زیست کند. ولی همچنانکه از پیش مجموع عوامل تولید بدان - جهت به مثابه سرمایه بار آور اعلام می شوند که نیروی کار، نیروی کار غیراست، نیروی است که سرمایه دار از دارنده ویژه آن عیناً هم آنچنان خریده که وی وسایل تولیدش را نیز از کالا داران دیگر خریداری نموده است، و بنابراین همانگونه نیز که روند تولید خود مانند وظیفه مولد سرمایه صنعتی به جریان می افتد، پول و کالا هم به مثابه اشکال دورانی همان سرمایه صنعتی درمی آیند و لذا وظایف آنها نیز مانند وظایف دورانی آن سرمایه می گردد، به نحوی که آنها یا وظایف سرمایه بار آور را آماده می سازند و یا خود از آن ناشی می شوند. فقط پیوستگی آنها به مثابه اشکال وظایفی که سرمایه صنعتی باید طی مراحل مختلفه روند دورپیمائی خود انجام دهد، در اینجا موجب آن می شود که وظیفه پولی و وظیفه کالائی در عین حال تابعی از پول - سرمایه و کالا - سرمایه می گردند. بنابراین خطاست اگر تصور شود که خواص و وظایف ممیز ویژه پول به مثابه پول، و کالا به مثابه کالا، متفرع [جدا شده] از صفت سرمایه ای آنهاست، و نیز همچنان خطا خواهد بود اگر به عکس ویژگی های سرمایه مولد را ناشی از وسایل تولید انگارند، که خود شکل وجودی سرمایه بار آور هستند.

همینکه \dot{G} یا \dot{W} به مثابه $G + g$ و $W + w$ تثبیت شدند، یعنی به مثابه رابطه ارزش - سرمایه به زاد و رودش که اضافه ارزش است تحقق یافتند، آنگاه این رابطه در هر دو آنها، یک بار به صورت پول و بار دیگر به صورت کالا، تعبیر شده است - امری که در ماهیت خود موضوع تغییری به وجود نمی آورد. بنابراین روشن است که این رابطه نه از خواص و وظایف پول فی نفسه ناشی می شود و نه از ویژگی ها و وظایف سرشتی کالا سرچشمه می گیرد. در هر دو مورد ویژگی خصلت نمای سرمایه، یعنی ارزشی که ارزش زاست، فقط مانند نتیجه بیان شده است. \dot{W} همواره از وظیفه ای که P انجام می دهد حاصل می شود و \dot{G} هیچگاه چیز دیگری به غیر از شکل \dot{W} نیست که در دورپیمائی سرمایه صنعتی دگرسان شده است. بنابراین به محض اینکه پول - سرمایه به سامان رسیده

وظیفه ویژه پول - سرمایه‌ای خود را از سر می‌گیرد، دیگر صفت مبین بودن رابطه سرمایه‌ای را که در $\dot{G} = G + g$ خوابیده است، از دست می‌دهد. آنگاه که $\dot{G} \dots G$ واقع شده و \dot{G} دورپیمائی را از سر گرفته است، حتا در صورتی که تمام اضافه ارزش خفته در \dot{G} مایه‌افزا شده باشد، دیگر نقشی به مثابه \dot{G} ایفا نمی‌کند، بلکه به صورت G از نو وارد میدان می‌شود. در مثالی که ما گرفته‌ایم، دومین دورپیمائی به جای آنکه با ارزش - سرمایه بدوی ۴۲۲ لیره استرلینگ شروع شود با ۵۰۰ لیره استرلینگ آغاز می‌گردد. ارزش - سرمایه‌ای که گشاینده دورپیمائی است به اندازه ۷۸ لیره استرلینگ بزرگتر از پیش است. این تفاوت در مقام مقایسه یک دورپیمائی با دورپیمائی دیگر وجود دارد، لیکن چنین مقایسه‌ای در درون هر دورپیمائی بالانفراد نیست. ۵۰۰ لیره استرلینگی که مانند پول - سرمایه پیش‌ریز شده است، و ۷۸ لیره آن قبل از آغاز دورپیمائی به مثابه اضافه ارزش وجود داشت، هیچ نقش دیگری، جز نقش ۵۰۰ لیره‌ای که با آن سرمایه‌دار دیگر نخستین دورپیمائی را آغاز می‌کند، ایفا نمی‌نماید. همچنین است در دورپیمائی سرمایه بارآور. \dot{P} ‌ئی که مقدارش بزرگتر شده است مانند P وارد تجدید دور می‌شود، عیناً هم آنچنانکه P در مورد تجدید تولید ساده $P \dots P$ عمل می‌کند.

در مرحله $\left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right\rangle \dot{G} - \dot{W}$ مقدار افزوده فقط به وسیله \dot{W} نموده می‌شود ولی نه از راه \dot{A} و \dot{P}_m . نظریه اینکه W حاصل جمع A و P_m است، از طریق \dot{W} این امر خود نشان داده می‌شود که مجموع A و P_m خفته در آن بزرگتر از P بدوی است. از این گذشته شاید علامت‌گذاری به صورت \dot{A} و \dot{P}_m نادرست باشد، زیرا می‌دانیم که نمو سرمایه موجب تغییر در ترکیب ارزشی آن می‌شود و در جریان این تغییر، ارزش P_m افزایش می‌یابد، در حالی که ارزش A همواره به طور نسبی، و غالباً به طور مطلق تنزل می‌کند.

III. انباشت پول

این مسئله که آیا اضافه‌ارزش طلا گشته، می‌تواند به ارزش - سرمایه رَوَندسپار مُلحَق شود و بدین سان همراه سرمایه G ، با مقدار G ، در پروسه دوریمائی وارد گردد یا نه، منوط به اوضاع و احوالی است که مستقل از وجود ساده g روی می‌دهند. چنانچه قرار باشد g به عنوان ارزش - سرمایه در بنگاه مستقل دیگری که در جنب بنگاه اولی تأسیس می‌شود به کار اُفتد، آنگاه روشن است که g فقط در صورتی می‌تواند به کار آید که دارای مقدار حدّ اقلّ لازم برای چنین مؤسسه‌ای باشد. هرگاه بنابراین باشد که g به منظور توسعه بنگاه بدوی به کار رَوَد، آنگاه روابط عوامل مادّی P و نسبت‌های ارزشی آن، باز استفاده از g را به وجود مقدار حدّ اقلّ مشخصی مشروط می‌سازند. همه وسایل تولیدی که در این بنگاه در کارند نه تنها دارای رابطه‌ای کیفی هستند، بلکه با یکدیگر رابطه کمی معین و حجم متناسبی دارند. این روابط مادّی عوامل وارد در سرمایه بارآور و نسبت‌های ارزشی بارشده بر آنها، معین حجم حدّ اقلّی هستند که g باید دارا باشد تا بتواند به مثابه سرمایه الحاقی، مبدل به وسایل تولید و نیروی کار اضافی گردد، یا فقط به وسایل تولید تبدیل شود. چنین است که کارگاه ریسندگی نمی‌تواند بر تعداد دوک‌های خود بیافزاید مگر آنکه در عین حال سوکه - شانه‌ها و تارکش‌های^(۱) ملازم

(۱) کلمات "سوکه - شانه" و "تارکش" در برابر اصطلاحات تکنولوژیکی اختیار شده‌اند که در زبان آلمانی به ترتیب *Kratze* و *Vorspinnstuhl* و به زبان فرانسه *carde* و *Banc d'étirage* خوانده می‌شوند. اولی عبارت از ماشینی است که پنبه خام را با سوکه‌ها یا خارهای فلزی خود شانه می‌زند و حلاجی می‌کند و دومی ماشینی است که الیاف پنبه را به صورت تار آماده رشتن می‌کند.

چنین به نظر می‌رسد که بایستی در جریان کار با ماشین‌های جدید اصطلاحات فنی مشخصی به زبان فارسی برای ادوات ریسندگی مزبور به وجود آمده باشد، ولی از آنجا که وجود چنین اصطلاحاتی ←

با آنها را تهیه نماید، و این صرف نظر از افزایشِ مخارجی است که توسعه این ریسندگی بابت پنبه و دستمزد ایجاب می کند. پس برای اینکه گسترش مزبور انجام گردد لازم است که اضافه ارزش، خود به مبلغ شایسته‌ای بالغ شود (عادتاً بابت افزایش هر دوک تازه وارد یک لیره استرلینگ حساب می شود). تا هنگامی که g این حجم حداًقل را به دست نیاورده است، باید دورپیمائی سرمایه چندین بار تکرار شود تا مبلغ g هائی که متوالیاً به وسیله آن تولید شده است بتواند همراه با G ولذا در $G - W \left\langle P_m^A \right.$ وارد عمل گردد. حتا تغییرات ساده جزئی، مثلاً در ماشین ریسندگی، که به منظور ترقی بار آوری انجام می شود، خود مستلزم هزینه‌های زیادتری بابت مواد ریسندگی، توسعه ماشین‌های آماده کننده و غیره است. بنابراین در اثنای مدت لازم، g انباشته می شود، انباشتی که خود وظیفه ویژه g نیست، بلکه نتیجه تکرار $P \dots P$ است. وظیفه ویژه آن عبارت از این است که به صورت پول تا هنگامی باقی بماند که در نتیجه دورپیمائی‌های مکرر ارزش افزائی، یعنی از خارج، به اندازه کافی مبالغ اضافی دریافت دارد و به حداًقلی برسد که برای انجام وظیفه فعال ضرور است. به دیگر سخن، باید به آنچنان مقداری برسد که تنها در آن صورت واقعاً می تواند به مثابه ارزش - سرمایه به کار رود و در موقع لزوم، چون جزء انباشته ارزش - سرمایه G که وارد در عمل است، در وظیفه سرمایه مزبور شرکت نماید. در این اثنا پول مورد بحث توده می شود و فقط به صورت گنجی که روند تکوین و نمو خود را طی می کند وجود دارد و بس. بنابراین انباشت پول، گنج سازی، در اینجا مانند روندی جلوه می کند که با انباشت واقعی، یعنی با آن انباشتی که مقیاس مورد عمل سرمایه صنعتی را گسترش می بخشد، به طور گذرا همراه است. از آن جهت گذرا است که گنج تا هنگامی که در حالت گنجی خود خفته است مانند

→ بر مترجم مجهول بوده و تحقیق نیز درباره آنها مقدور نگردیده است ناچار در این ترجمه کلمات پیش گفته، که در عین حال بیانگر وظایف ادوات مزبور هم هست، اختیار شده اند.

سرمایه عمل نمی‌کند، در روند ارزش‌آفرینی شرکت ندارد و مبلغ پولی است که فقط نمو می‌کند، و بدون آنکه خود دخالتی داشته باشد، پول موجود در همان صندوقی که وی قرار دارد ریخته می‌شود.

شکل گنجینه‌ای تنها عبارت از شکل پولی است که در دوران حضور ندارد، شکل پولی است که گردشش قطع شده و بدین سبب به صورت نقدی نگاهداری می‌شود. اما خود پروسه گنج‌سازی بین همه اقسام تولید کالائی مشترک است و جز در مورد اشکال رشد نیافته پیش از سرمایه‌داری، به خودی خود هیچ نقش هدف‌داری ایفا نمی‌کند. ولی در اینجا گنج، به مثابه شکل پول - سرمایه، و گنج‌سازی چون پروسه‌ای نمودار می‌گردد که به طور گذرا همراه انباشت سرمایه است، و این بدان سبب و تا آنجاست که پول در این مورد نقش پول - سرمایه نهان ایفا می‌کند، و نیز برای آن است که گنج‌سازی و حالت گنجینه‌ای اضافه‌ارزش به شکل پول، از لحاظ وظیفه‌ای مرحله تدارکی معینی خارج از دورپیمائی سرمایه برای تبدیل اضافه‌ارزش به سرمایه واقعاً در جریان است. پس از لحاظ همین تخصیص یافتن است که گنج، پول - سرمایه نهان به شمار می‌رود و به همین سبب نیز اندازه‌ای که باید داشته باشد تا بتواند در پروسه ورود کند در هر مورد منوط به ترکیب ارزشی سرمایه بارآور است. ولی تا زمانی که به حالت گنج خفته است هنوز امکان اینکه مانند پول - سرمایه به کار افتد ندارد، و هنوز به صورت سرمایه‌ای است که در حال آیش قرار دارد؛ اما به کار نیافتادنش از آن جهت نیست که مانند گذشته در انجام وظیفه‌اش گسیختگی حاصل شده، بلکه از این رو است که هنوز برای انجام وظیفه‌اش شایستگی ندارد.

ما در اینجا توده گشتن پول را در شکل واقعی ابتدائی‌اش، یعنی مانند اندوخت پول حقیقی، در نظر می‌گیریم. این عمل ممکن است به شکل محاسباتی صرف یا به صورت فته طلب‌هایی باشد که سرمایه‌دار فروشنده W در دست دارد. آنچه مربوط به اشکال دیگری است که تحت آن پول - سرمایه نهان خود در این میان به صورت پولی درمی‌آید

که پول می‌زاید، مثلاً مانند سپرده بانکی که بهره به آن تعلق می‌گیرد، برات یا انواع اوراق بهادار، اکنون وارد موضوع مورد بحث ما نمی‌شود. در این قبیل موارد اضافه‌ارزش به پول منجر شده و وظایف سرمایه‌ای ویژه‌ای، خارج از دورپیمائی سرمایه صنعتی منشأ خود انجام می‌دهد. اینها وظایفی هستند که اولاً به هیچ وجه با آن دورپیمائی، فی‌نفسه، سروکاری ندارند و ثانیاً متضمّن وظایف سرمایه‌ای هستند که از وظایف سرمایه صنعتی متمایزند و تا اینجا هنوز مورد بررسی ما قرار نگرفته‌اند.

IV. اندوخت - مایه

در شکلی که هم اکنون مورد بررسی قرار گرفت، گنجی که اضافه‌ارزش در قالب آن زندگی می‌کند عبارت از انباشت مایه نقدی است، شکل پولی‌ئی است که انباشت سرمایه موقتاً به خود می‌گیرد و بدین سان خود لازمه انباشت سرمایه می‌گردد. ولی این انباشت - مایه می‌تواند برای انجام خدمات فرعی ویژه‌ای نیز به کار آید، یعنی در روند دورپیمائی سرمایه وارد شود، بدون آنکه خود دارای شکل $P \dots P$ گردد و لذا بدون آنکه تجدید تولید سرمایه‌داری گسترش یافته باشد.

در صورتی که پروسه $\dot{W} - \dot{G}$ بیش از حد عادی خود به طول انجامد و لذا چنانچه در استحالته کالا - سرمایه به پول، به نحو غیر عادی تأخیر شود و یا اگر با وجود انجام این استحالته، مثلاً بهای وسایل تولیدی که پول - سرمایه باید به آن مبدل گردد به بالاتر از میزان آغاز دورپیمائی ترقی نماید، آنگاه ممکن است اندوخته‌ای که وظیفه انباشت - مایه را انجام می‌دهد برای اشغال مقام پول - سرمایه یا جزئی از آن فراخوانده شود. بدین سان انباشت - مایه نقدی به مثابه اندوخت - مایه به کار می‌رود تا اختلالات دور - پیمائی را جبران نماید.

این چنین اندوخت - مایه متمایز از مایه وسایل خرید و پرداختی است که در

دورپیمائی $P \dots P$ مورد بررسی قرار گرفت. وسایلِ اخیرالذکر بخشی از پول - سرمایه وارد در عمل هستند که اجزاء آن فقط در مواعید زمانی متفاوت و متعاقب یکدیگر وارد میدان عمل می‌شوند، (و بنابراین اشکال وجودی قسمتی از ارزش - سرمایه‌ای را تشکیل می‌دهند که به طور کلی وارد در روند است). در تمام طول روند تولید پیوسته پول - سرمایه ذخیره به وجود می‌آید، زیرا امروز وجوهی عاید می‌گردد در حالی که مخارج باید در موعد دورتری انجام شود؛ امروز مقادیر بزرگی کالا به فروش می‌رود در صورتی که تجدید خرید کالا به مقادیر بزرگ به روزهای آینده موکول است. بنابراین در چنین فواصل همواره بخشی از سرمایه گردان به صورت نقدی وجود دارد. بالعکس اندوخت - مایه جزئی از سرمایه به کار افتاده، یا دقیق‌تر جزئی از پول - سرمایه، نیست بلکه قسمتی از سرمایه‌ای است که در مرحله تدارک انباشت خود قرار دارد، جزء اضافه‌ارزشی است که هنوز مبدل به سرمایه فعال نشده است. البته این نکته به خودی خود روشن است که در صورت احتیاج برای سرمایه‌دار به هیچ‌وجه سؤالی درباره وظایف مشخص پولی که در اختیار دارد مطرح نمی‌شود، بلکه وی آنچه دارد برای حفظ جریان یابی روند دور - پیمائی سرمایه‌اش مورد استفاده قرار می‌دهد. مثلاً در نمونه مورد انتخاب ما، که G مساوی با ۴۲۲ لیره استرلینگ و G' برابر با ۵۰۰ لیره استرلینگ است، اگر قسمتی از سرمایه ۴۲۲ لیره‌ای به مثابه مایه وسایل پرداخت و خرید، به شکل پشتوانه نقدی وجود داشته باشد، آنگاه چنین حساب شده است که در صورت یکسان ماندن اوضاع و احوال، همه آن پشتوانه در دورپیمائی وارد می‌شود و نیز برای انجام منظور کفایت می‌کند. ولی اندوخت - مایه جزئی از ۷۸ لیره استرلینگ اضافه‌ارزش است و فقط هنگامی می‌تواند وارد روند دورپیمائی سرمایه با ارزش ۴۲۲ لیره استرلینگ گردد که این دورپیمائی در حالت یکسان ماندن شرایط انجام یابد، زیرا اندوخت - مایه جزئی از انباشت - مایه است و در این مورد بدون آنکه توسعه‌ای در مقیاس تجدید تولید به وجود آید وارد عمل می‌گردد.

انباشت - مایه نقدی خود، وجود پول - سرمایه نهان است و لذا تبدیل پول را به پول - سرمایه در بر دارد.

فرمول کلی دور پیمائی سرمایه بار آور که تجدید تولید ساده و گسترش یافته را جمعاً در بر می گیرد چنین است:

$$\dots P \overset{1}{\left(\overset{\Delta}{P} \right)} \left(\overset{\Delta}{P_m} P \dots \overset{2}{W} - \overset{\Delta}{G} \cdot G - W \right)$$

چنانچه $P = P$ باشد آنگاه در شماره ۲، $g = G$ منهای $\overset{\Delta}{G}$ است. در صورتی که در شماره ۲، G بزرگتر از g منهای $\overset{\Delta}{G}$ باشد به این معناست که g تماماً یا جزئاً به پول - سرمایه بدل شده است.

اقتصاد کلاسیک روند دور پیمائی سرمایه صنعتی را در درون شکل دور پیمائی سرمایه بار آور مورد مطالعه قرار می دهد.



فصل سوّم

دورپیمائی کالا - سرمایه

فرمول کلی برای دورپیمائی کالا - سرمایه چنین است: $\dot{W} - \dot{G} - W \dots P \dots \dot{W}$
 \dot{W} نه تنها مانند محصول، بلکه به مثابه شرط هر دو دورپیمائی پیشین نمودار می شود،
 زیرا آنچه برای یک سرمایه $G - W$ است، $\dot{W} - \dot{G}$ را برای دیگری لااقل تا آن حد
 مفروض می دارد که بخشی از وسایل تولید، خود، محصول - کالای سرمایه های انفرادی
 دیگری هستند که در دورپیمائی های هر یک به کار افتاده اند. مثلاً در نمونه مورد اختیار
 ما، ذغال، ماشین ها و غیره، کالا - سرمایه کاندار، ماشین ساز سرمایه دار و غیره هستند.
 به علاوه در فصل یکم، بند چهارم نشان داده شد که حتّاً از همان نخستین تکرار $G \dots \dot{G}$
 و پیش از آنکه این دورپیمائی دوّم به انجام برسد، نه تنها دورپیمائی $P \dots P$ ، بلکه
 دورپیمائی $\dot{W} \dots \dot{W}$ نیز از پیش مفروض است.

هر گاه تجدید تولید به مقیاس گسترده وقوع یابد، آنگاه \dot{W} آخری بزرگتر از \dot{W}
 بدوی است و بدان سبب لازم است که در اینجا با \dot{W}' نموده شود.

تفاوت میان شکل سوّم و دو شکل نخستین در آن است که اوّلاً در شکل سوّم
 مجموع دَوَران است که با دو مرحله متضادّ خود، دورپیمائی را می گشاید، در حالی که

در شکل اول، دَوَران در نتیجه رَوَند تولید گسیخته می شود و در شکل دوم، مجموع دَوَران با دو مرحله مکمل خود فقط به مثابه وسیله ای برای رَوَند تجدید تولید نمایان می گردد، ولذا حرکت واسط میان $P \dots P$ را تشکیل می دهد. در $G \dots \dot{G}$ شکل دَوَرانی عبارت است از $G - W - G = \dot{W} - \dot{G}$. در $P \dots P$ شکل مزبور وارونه است بدین قرار: $G - W = \dot{G} - \dot{W}$. در $W - G - W = \dot{G} - \dot{W}$ شکل دَوَرانی نیز به همین صورت اخیر است.

ثانیاً: در تکرار دورپیمائی های I و II، حتّاً در صورتی که نوک های \dot{G} و \dot{P} سر آغاز دورپیمائی مجدّد را تشکیل دهند، شکلی که تحت آن دورپیمائی های مزبور به وجود آمده اند مَحَو می گردد. $\dot{P} = P + p$ ، $\dot{G} = G + g$. رَوَند جدید را مانند G و P از نو آغاز می کند. ولی در شکل III باید نقطه عزیمت W مانند \dot{W} نموده شود، ولو اینکه تجدید دورپیمائی بر همان مقیاس پیشین قرار داشته باشد. دلیل این امر به شرح زیرین است: در شکل I، به محض اینکه \dot{G} با عنوان خود، دورپیمائی تازه ای را می گشاید، مانند پول - سرمایه G عمل می کند، یعنی پیش ریز ارزش - سرمایه ای است به صورت نقدی که باید ارزش افزا گردد. حجم پول - سرمایه پیش ریخته در اثر انباشتی که طی دورپیمائی نخستین حاصل شده افزایش یافته است. لیکن خواه حجم پول - سرمایه پیش ریخته ۴۲۲ خواه ۵۰۰ لیره استرلینگ باشد، در این امر که وجوه مزبور صرفاً مانند ارزش - سرمایه جلوه می کنند تغییری به وجود نمی آورد. \dot{G} دیگر مانند سرمایه ارزش افزوده یا سرمایه ای که اضافه ارزش بار آورده و دارای رابطه سرمایه ای است وجود ندارد. وی اکنون فقط سرمایه ای است که بایستی در جریان رَوَند بارور گردد. همین امر در مورد $P \dots \dot{P}$ نیز صادق است. \dot{P} باید همواره، به مثابه ارزش - سرمایه که می باید اضافه ارزش تولید کند، به عمل خود ادامه و دورپیمائی را تجدید نماید. به عکس، دورپیمائی کالا - سرمایه با ارزش - سرمایه گشایش نمی یابد، بلکه با ارزش - سرمایه ای آغاز می شود که در شکل کالا فزونی یافته است. بنابراین از ابتدا نه تنها دورپیمائی

ارزش - سرمایه را، که اینک به صورت کالا وجود دارد، در بر می گیرد، بلکه متضمن دورپیمائی اضافه ارزش نیز هست. بنابراین چنانچه در این شکل، تجدید تولید ساده واقع شود \dot{W} با همان مقدار ابتدای حرکت در نقطه آنها نیز ظاهر می گردد. درست است که اگر بخشی از اضافه ارزش در دورپیمائی سرمایه وارد گردد، در پایان به جای \dot{W} ، \dot{W}' یعنی \dot{W} بزرگتری پیدا می شود، ولی در دورپیمائی بعدی باز با \dot{W} گشایش می یابد، با این تفاوت که \dot{W} کنونی بزرگتر از آن دورپیمائی پیشین است و حجم ارزش - سرمایه انباشته بیش از گذشته است و لذا نیز دورپیمائی جدید با اضافه ارزشی آغاز می شود که تازه به وجود آمده و دارای نسبت مقداری بزرگتری است. در هر حال \dot{W} دورپیمائی را با کالا - سرمایه ای می گشاید که برابر با ارزش - سرمایه + اضافه ارزش است.

\dot{W} ثنی که به صورت \dot{W} در دورپیمائی سرمایه صنعتی دیگری وارد می گردد، به مثابه شکل خود این سرمایه تجلی نمی کند، بلکه صورت نمای سرمایه صنعتی دیگری است که محصولش همچون وسایل تولید این یک به کار می رود. عمل $G - W$ (یعنی $G - Pm$) سرمایه اولی، برای این سرمایه دوم $\dot{W} - \dot{G}$ است.

در جریان دوران $\left\langle \begin{matrix} A \\ Pm \end{matrix} \right\rangle$ ، $G - W$ و Pm تا آن حد که به مثابه کالا در دست فروشندگان خود هستند نقش همانندی ایفا می کنند؛ اینجا کاری است که نیروی کار خود را می فروشد و آنجا دارنده وسایل تولید است که آنها را به فروش می رساند. برای خریدار که سرمایه اش در این مقام به مثابه پول - سرمایه عمل می کند، نیروی کار و وسایل تولید، تا زمانی که هنوز خریداری نشده اند، و لذا مادام که آنها در برابر سرمایه وی که شکل پول دارد، مانند کالای غیر برخوردار می کنند، نقشی جز کالا بودن ندارند. در اینجا Pm و A فقط از این لحاظ با یکدیگر فرق دارند که Pm می تواند در دست فروشنده اش \dot{W} و بنابراین سرمایه باشد، به شرط آنکه Pm شکل کالائی سرمایه فروشنده را تشکیل دهد، در حالی که A برای کارگر هیچگاه جز کالا چیز دیگری نیست و تنها

هنگامی سرمایه می‌شود که در دست خریدارش به صورت زُکنی از P درآید. به همین سبب \dot{W} هرگز نمی‌تواند به‌مثابه W ساده، به صورت شکل کالائی ارزش - سرمایه، خود راه‌گشای یک دورپیمائی شود. \dot{W} به‌مثابه کالا - سرمایه همواره دارای صفتِ دو گانه‌ای است. از نقطه نظر ارزش مصرف، محصول عمل P است (در این مورد نخ)، که عناصر آن، A و Pm، همچون کالا از دوران برخاسته و فقط^(۱) به‌مثابه آفرینندگان این محصول به کار افتاده‌اند. ثانیاً: از دیدگاه ارزش، عبارت از ارزش - سرمایه P است به‌علاوه اضافه‌ارزش - m، که طی عمل P تولید شده است. تنها ضمن دورپیمائی خود \dot{W} است که $P = W$ = ارزش - سرمایه، می‌تواند و باید از بخش دیگر \dot{W} که در آن اضافه‌ارزش جا دارد، یعنی از اضافه‌محصول که در درون آن اضافه‌ارزش پنهان شده‌است، جدا گردد، اعم از آنکه دو بخش مزبور مانند نخ واقعاً جدائی‌پذیر باشند و یا چون در مورد ماشین تفکیک‌پذیر نباشند. به هر حال به محض اینکه \dot{W} به \dot{G} مبدل گردید آنها جدائی‌پذیر می‌شوند.

در صورتی که مجموع محصول - کالا، مانند مورد مثال ما ۱۰۰۰۰۰ فوند نخ، بتواند به اجزاء مستقل هم جنس جدا شود و بالتیجه امکان‌پذیر گردد که معامله $\dot{W} - \dot{G}$ در سلسله‌ای از فروش‌های پی‌درپی نمایش یابد، آنگاه ممکن است که ارزش - سرمایه در شکل کالائی، به‌مثابه W عمل کند، و پیش از آنکه اضافه‌ارزش ولذا \dot{W} به صورت کامل خود سامان یافته باشد، از \dot{W} جدا گردد.

در ۱۰۰۰۰۰ فوند نخ به ارزش ۵۰۰ لیره استرلینگ، ارزش ۸۴۴۰ فوند = ۴۴۲ لیره استرلینگ برابر ارزش - سرمایه‌است که از اضافه‌ارزش تفکیک گردیده‌است. و چنانچه سرمایه‌دار بدو ۸۴۴۰ فوند نخ را به مبلغ ۴۲۲ لیره استرلینگ بفروشد، آنگاه این ۸۴۴۰

(۱) در چاپ‌های اول و دوم آلمانی کتاب "nun" یعنی اکنون ذکر شده‌است ولی اصلاح فوق nur یعنی فقط به جای nun به وسیله انستیتو مارکس - انگلس - لنین مسکو، وانستیتوی مارکسیسم - لنینیسم کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان، با مراجعه به دست‌نویس اصلی مارکس انجام شده است.

فوند نخ نمایشگر W خواهد بود که عبارت از ارزش - سرمایه در جامعه کالا است و نیز اگر اضافه محصول ۱۵۶۰ فوندی نخ که مساوی با ۷۸ لیره استرلینگ اضافه ارزش است و \dot{W} آن را نیز در بر می گیرد، دیرتر در دوران وارد گردد، در آن صورت سرمایه دار امکان می یابد که $W-G-W \left\langle P_m^A \right.$ را پیش از گردش اضافه محصول $w-g-w$ انجام دهد.

یا اگر بدو ۷۴۴۰ فوند نخ به ارزش ۳۷۲ لیره استرلینگ و سپس ۱۰۰۰ فوند نخ به ارزش ۵۰ لیره استرلینگ فروخته شود، ممکن است با جزء اول W ، وسایل تولید (بخش ثابت - سرمایه C) و با جزء دوم W (بخش سرمایه متغیر V) یعنی نیروی کار، جبران شود و سپس وضع مانند مورد پیشین جریان یابد.

ولی چنانچه این قبیل فروش های پی در پی وقوع یابد و شرایط دورپیمائی چنین اقداماتی را امکان پذیر سازند، آنگاه سرمایه دار می تواند به جای آنکه \dot{W} را به $C + V + m$ تجزیه کند، این جداسازی را نیز در مورد هر یک از اجزاء قابل تقسیم \dot{W} معمول دارد.

مثلاً ۸۴۴۰ فوند نخ که برابر با ۳۷۲ لیره استرلینگ و به مثابه جزئی از \dot{W} (۱۰۰۰۰) فوند نخ = ۵۰۰ لیره استرلینگ) نماینده بخش ثابت سرمایه است، ممکن است باز به ۵۵۳۵/۳۶۰ فوند نخ به ارزش ۲۷۶/۷۶۸ لیره استرلینگ که فقط سرمایه ثابت، یعنی ارزش وسایل تولید مورد استفاده در ۷۴۴۰ فوند نخ را جبران می کند و به ۷۴۴۰ فوند نخ به ارزش ۳۷/۲۰۰ لیره استرلینگ که تنها جانشین سرمایه متغیر است، تجزیه گردد، ۱۱۶۰/۶۴۰ فوند نخ باقی مانده به ارزش ۵۸/۰۳۲ لیره استرلینگ عبارت از اضافه محصولی خواهد بود که حامل اضافه ارزش است. بنابراین سرمایه دار مزبور می تواند از ۷۴۴۰ فوند نخ فروش رفته ارزش - سرمایه فرورفته در آن را با فروش ۶۲۷۹/۳۶۰ فوند نخ به بهای ۳۱۳/۹۶۸ لیره استرلینگ جبران کند و ارزش اضافه محصول ۱۱۶۰/۶۴۰ فوندی را که برابر با ۵۰/۰۳۲ لیره است مانند درآمد خرج نماید.

همچنین وی می تواند ۱۰۰۰ فوند نخ را که مساوی با ۵۰ لیره استرلینگ و برابر با

ارزش - سرمایه متغیر است به همین نحو تقسیم کرده و بدین قرار به فروش رساند: ۷۴۴
 فوند نخ را به مبلغ ۳۷/۲۰۰ لیره استرلینگ بابت ارزش - سرمایه ۱۰۰۰ فوند نخ، ۱۰۰
 فوند نخ را به ارزش ۵ لیره بابت بخش متغیر سرمایه وارد در همان ۱۰۰۰ فوند نخ، و
 بنابراین ۸۴۴ فوند نخ را به ارزش ۴۲/۲۰۰ لیره استرلینگ بابت بازیافت مجموع ارزش -
 سرمایه محتوی در ۱۰۰۰ فوند نخ، و سرانجام می تواند ۱۵۶ فوند نخ به ارزش ۷/۸۰۰
 لیره را، که نماینده اضافه محصول وارد در آن است، به همین عنوان مصرف نماید.

بالاخره سرمایه دار مزبور می تواند، در صورتی که فروش میسر گردد، ۱۵۶۰ فوند
 نخ باقی مانده به ارزش ۷۸ لیره استرلینگ را به نحوی تقسیم کند که فروش ۱۱۶۰/۶۴۰
 فوند نخ به مبلغ ۵۸/۰۳۲ لیره استرلینگ، ارزش وسایل تولید را که در درون ۱۵۶۰ فوند
 نخ جا گرفته جبران نماید و ۱۵۶ فوند نخ به ارزش ۷/۸۰۰ لیره استرلینگ بازیافت ارزش -
 سرمایه متغیر باشد و مجموع این دو با ۱۳۱۶/۶۴۰ فوند نخ = ۶۵/۸۳۲ لیره استرلینگ،
 به منزله بازیافت تمام ارزش - سرمایه محتوی در مقدار نخ مزبور گردد و سرانجام اضافه
 محصول ۲۳۴/۳۶۰ = ۱۲/۱۶۸ لیره استرلینگ به صورت درآمد خرج پذیر شود.

همچنانکه هر یک از عناصر C ، V ، m که در نخ موجود است به نوبه خود قابل
 تجزیه به همین اجزاء است، هم آنچنان هر فوند نخ به ارزش ۱ شیلینگ = ۱۲ پنس نیز
 تقسیم پذیر است.

$$C = ۰/۷۴۴ \text{ فوند نخ} = ۸/۹۲۸ \text{ پنس}$$

$$V = ۰/۱۰۰ \text{ فوند نخ} = ۱/۲۰۰ \text{ پنس}$$

$$m = ۰/۱۵۶ \text{ فوند نخ} = ۱/۸۷۲ \text{ پنس}$$

$$C + V + m = ۱ \text{ فوند نخ} = ۱۲ \text{ پنس}$$

اکنون اگر حاصل جمع های فروش های سه گانه فوق را با هم جمع کنیم همان
 نتیجه ای که در مورد فروش یکجای ۱۰۰۰۰ فوند نخ حاصل می شود، به دست می آید.

بابت سرمایه ثابت چنین داریم:

درمورد فروش ۱: $۵۵۳۵/۳۶۰$ فوند نخ = $۲۷۶/۷۶۸$ لیره استرلینگ

درمورد فروش ۲: $۷۴۴/۰۰۰$ فوند نخ = $۳۷/۲۰۰$ لیره استرلینگ

درمورد فروش ۳: $۱۱۶۰/۴۴۰$ فوند نخ = $۵۸/۰۳۲$ لیره استرلینگ

باهم ۷۴۴۰ فوند نخ = ۳۷۲ لیره استرلینگ

بابت سرمایه متغیر:

درمورد فروش ۱: $۷۴۴/۰۰۰$ فوند نخ = $۳۷/۲۰۰$ لیره استرلینگ

درمورد فروش ۲: $۱۰۰/۰۰۰$ فوند نخ = $۵/۰۰۰$ لیره استرلینگ

درمورد فروش ۳: $۱۵۶/۰۰۰$ فوند نخ = $۷/۸۰۰$ لیره استرلینگ

باهم ۱۰۰۰ فوند نخ = ۵۰ لیره استرلینگ

بابت اضافه ارزش:

درمورد فروش ۱: $۱۱۶۰/۴۴۰$ فوند نخ = $۵۸/۰۳۲$ لیره استرلینگ

درمورد فروش ۲: $۱۵۶/۰۰۰$ فوند نخ = $۷/۸۰۰$ لیره استرلینگ

درمورد فروش ۳: $۲۴۳/۳۶۰$ فوند نخ = $۱۲/۱۶۸$ لیره استرلینگ

باهم ۱۵۶۰ فوند نخ = ۷۸ لیره استرلینگ

جمع کل:

سرمایه ثابت: ۷۴۴۰ فوند نخ = ۳۷۲ لیره استرلینگ

سرمایه متغیر: ۱۰۰۰ فوند نخ = ۵۰ لیره استرلینگ

اضافه ارزش: ۱۵۶۰ فوند نخ = ۷۸ لیره استرلینگ

باهم ۱۰۰۰۰ فوند نخ = ۵۰۰ لیره استرلینگ

$\dot{W} - \dot{G}$ به خودی خود جز فروش ۱۰۰۰۰ فوند نخ چیز دیگری نیست. این ۱۰۰۰۰ فوند نخ مانند هر نخ دیگری کالا است. خریدار به قیمت جنس از قرار فوندی یک شیلینگ یا ۵۰۰ لیره استرلینگ در برابر ۱۰۰۰۰ فوند علاقه مند است. حالا اگر وی ضمن معامله احیاناً دخالتی در مورد ترکیب ارزشی سرمایه می کند فقط برای آن است که گریزانه ثابت کند که یک فوند نخ ممکن است کمتر از یک شیلینگ فروخته شود و با این وجود باز فروشنده معامله سودمندی انجام داده باشد. ولی مقدار خرید وی منوط به نیازمندی های خود او است. مثلاً اگر خریدار، صاحب کارخانه بافندگی است، مقدار خرید وابسته به ترکیب سرمایه خاص خود او است که در بافندگی به کار افتاده است، نه از آن ریسنده که به او می فروشد. نسبت هائی که طبق آن \dot{W} باید از سوئی سرمایه ای را که در آن به کار رفته است (یا اجزاء تشکیل دهنده آن را) جبران کند و از سوی دیگر نماینده اضافه محصول باشد، اعم از اینکه اضافه ارزش به منظور خرج شدن و یا برای انباشت سرمایه تخصیص یافته باشد، تنها در دور پیمائی سرمایه ای وجود دارند که شکل کالائی آن ۱۰۰۰۰ فوند نخ است. نسبت های مزبور هیچ سروکاری با فروش به خودی خود ندارند. مضافاً بر اینکه در اینجا چنین فرض شده است که \dot{W} بنا به ارزش خود به فروش می رود و لذا فقط مسئله تبدیل آن از شکل کالائی به صورت پول مطرح است و بس. بدیهی است برای \dot{W} ، از لحاظ شکل وظیفه ای که در دور پیمائی این سرمایه مجزاً داراست و باید از درون آن جبران کننده سرمایه بار آور بیرون آید، مسئله اینکه تا چه اندازه به هنگام فروش قیمت و ارزش از یکدیگر فاصله پیدا می کنند اهمیت تعیین کننده دارد، ولی در بررسی کنونی ما که معطوف به تفاوت های صورتی صرف است طرح این مطلب جا ندارد.

در شکل I، یعنی $\dot{G} \dots G$ ، روند تولید میان دو مرحله مکمل و متقابل گردش سرمایه نموده می شود، روند مزبور پیش از آنکه مرحله نهائی $\dot{W} - \dot{G}$ در رسد خاتمه یافته است. پول به مثابه سرمایه بدو در وسایل تولید پیش ریز شده، با آن وسایل به

محصول - کالا مبدل گردیده و این محصول - کالا از نو به پول بدل شده است. این یک دور بسته‌ای است از کسب و کار و نتیجه آن عبارت از پول است که به کار همه چیز و به درد همه چیز می خورد. بدین سان تجدید مَطَّلَع [آغاز مجدد] فقط در صورتی که امکان وجود داشته باشد انجام می شود. $G \dots P \dots \dot{G}$ می تواند هم آخرین دور پیمائی باشد، که در صورت کناره گیری از کسب و کار، به عمل یک سرمایه منفرد پایان می دهد، و هم نخستین دور پیمائی سرمایه ای باشد که تازه وارد میدان عمل کرده ده است. در اینجا حرکت عمومی عبارت است از $G \dots \dot{G}$ ، یعنی از پول به پول بیشتر رسیدن.

در شکل II، یعنی $P (\dot{P}) - W - \dot{G} - \dot{W} - P \dots$ ، تمام رَوَندِ دَوْرانی در پی P نخستین می رود و در پیشاپیش دو می حرکت می کند، ولی با ترتیبی که عکس شکل I است انجام می گیرد. P ی نخستین سرمایه بار آور است و وظیفه اش همانا رَوَند تولید، به مثابه شرط مقدم رَوَندِ دَوْرانی ئی است که به دنبال دارد. P ی نهائی به عکس، رَوَند تولید نیست، بلکه فقط عبارت از تجدید وجود سرمایه صنعتی در شکل بار آور آن است. و در حقیقت این نتیجه را مرهون آخرین مرحله دَوْران است که به وسیله آن استحاله ارزش - سرمایه به A و Pm انجام می شود، یعنی به آن عوامل ذهنی و عینی ئی که با پیوند خود شکل وجودی سرمایه بار آور را می آفرینند. سرمایه، خواه P و خواه \dot{P} باشد، سرانجام باز در شکل آماده ای ظهور می کند که به وسیله آن بتواند از نو مانند سرمایه بار آور وارد عمل گردد و رَوَند تولید را به نحوی که بایسته است به انجام رساند. صورت کلی حرکت، $P \dots \dot{P}$ ، شکل تجدید تولید است و برخلاف $G \dots \dot{G}$ ارزش آفرائی را مانند هدف پروسه منعکس نمی سازد. همین امر کار اقتصاد کلاسیک را از آن رو آسان می کند که می تواند شکل معین رَوَندِ تولید سرمایه داری را نادیده بگیرد و چنین وانمود کند که گویا تولید به خودی خود هدف پروسه است، چنانکه گوئی سخن بر سر آن است که تا امکان دارد بیشتر و ارزان تر تولید شود و هر قدر ممکن است محصول با انواع بیشتر محصولات دیگر مبادله گردد، تا بتوان بهری از آن را برای نوسازی تولید $(G - W)$

و بهر دیگر را به منظور مصرف (g - w) به کار بُرد. پس، از آنجا که G و g در این مورد تنها همچون وسایل دَوْرانی گریزنده پدیدار می‌شوند، این امکان به وجود می‌آید که هم ویژگی‌های پول و هم از آن پول - سرمایه نادیده گرفته شود و تمام پروسه ساده و طبیعی جلوه کند، یعنی واجد آنچنان حالت طبیعی‌ئی گردد که ویژه راسیونالیسم^(۱) سطحی است. در مورد کالا - سرمایه نیز بنا بر مقتضا، سود فراموش می‌شود و آنگاه که سخن بر سر مجموع دورپیمائی تولید است کالا - سرمایه، فقط به مثابه کالا معرفی می‌شود ولی تا مسئله اجزاء ارزشی مطرح می‌گردد باز کالا - سرمایه عنوان می‌شود. بدین نحو طبیعی است که انباشت نیز مانند تولید تلقی می‌گردد.

در شکل سوم، $\dot{W} - \dot{G} - W \dots P \dots \dot{W}$ ، دو مرحله رَوَند دَوْرانی هستند که دورپیمائی را می‌کشایند و این امر به همان ترتیب شکل $P \dots P$ ، Π ، انجام می‌گیرد. سپس P با وظیفه‌اش که، مانند شکل I، عبارت از رَوَند تولید است، به دنبال آن می‌آید. با نتیجه‌ای که از رَوَند تولید حاصل می‌شود، یعنی با \dot{W} ، دورپیمائی پایان می‌یابد.

(۱) Rationalisme که مشتق از کلمه لاتینی Ratio به معنای خرد و عقل است، به طور کلی به گرایش در فلسفه اطلاق می‌شود که در برابر افکار دگماتیک مابعد طبیعی الهی، مذهبی و عرفانی قرار گرفته و بر آن است که همه چیز به نیروی خرد و تعقل قابل درک است. این تعریف کلی و عام شامل عده‌ای از فلاسفه متعلق به گرایش‌های گوناگون فلسفی و اجتماعی می‌شود، چنانکه هم می‌توان ماتریالیستی چون Spinoza و ثنوی‌ئی (Dualiste) مانند دکارت را در زمره آن شمرد و هم ممکن است ایده‌آلیست‌هایی چون لایبنیتس (Leibnitz) و هگل را از آن این گرایش دانست. از لحاظ تئوری شناخت، راسیونالیسم در برابر مکاتب فلسفی سانسوالیسم (sensualisme) و آمپیریسم (empirisme) یعنی مکاتب‌های حسّی و تجربی قرار می‌گیرد، زیرا برخلاف آنها خرد را عمده‌ترین وسیله شناخت حقیقت می‌شمارد.

راسیونالیسم که می‌توان آن را به خردگرایی ترجمه نمود، طی مبارزه علیه افکار تعبد [پرستش کردن] دینی، مابعد طبیعی، ایده‌آلیسم و تجربه‌گرایی یک‌سویه، نقش بااهمیتی ایفا نموده است ولی در عین حال با مطلق کردن تعقل و کم‌بهادادن به تجربه و عمل و با عدم درک جوانب گوناگون و بغرنج واقعیت به تحلیل‌های سطحی و نادرست میدان داده است.

همچنانکه در شکل II، دورپیمائی با P یعنی تجدید حیات ساده سرمایه بار آور، خاتمه می پذیرد، در اینجا نیز با \dot{W} ، که زندگی مجدّد کالا - سرمایه است، دورپیمائی پایان می یابد. همچنانکه در شکل II، سرمایه باید پروسه را با صورت نهائی خود که P است به مثابه رَوَند تولید از نو آغاز کند، هم آنچنان نیز در اینجا لازم است که با ظهور مجدّد سرمایه صنعتی در شکل کالا - سرمایه، دورپیمائی از نو با مرحله دَوَرانی $\dot{W} - \dot{G}$ گشایش یابد. این هر دو شکل دورپیمائی ناتمام هستند، زیرا دور آنها با \dot{G} ، یعنی ارزش - سرمایه بارور شده ای که مجدّداً به پول مبدل شده است، بسته نمی شود. بنابراین هر دو باید به حرکت خود ادامه دهند و به همین جهت متضمّن تجدید تولید هستند. دورپیمائی کامل در شکل III عبارت از $\dot{W} \dots \dot{W}$ است.

آنچه که شکل سوم را از دو شکل اولی متمایز می سازد این است که فقط در این شکل نقطه حرکت به سوی باروری، خود ارزش - سرمایه بارور شده است، نه ارزش - سرمایه بدوی که در انتظار بارور شدن قرار دارد. در اینجا \dot{W} ، به مثابه رابطه سرمایه ای، نقطه حرکت است و از همین لحاظ تأثیر قاطعی بر مجموع دورپیمائی اعمال می کند، زیرا \dot{W} از همان نخستین مرحله خود، هم دورپیمائی ارزش - سرمایه را در بر دارد و هم متضمّن اضافه ارزش است و نیز از آن جهت تأثیری قاطع دارد که اضافه ارزش، ولو نه در هر دورپیمائی مجزاً، ولی به طور متوسط باید قسماً مانند درآمد خرج شود و دَوَران $w - g - w$ را طی کند و سهم دیگری از آن باید به مثابه عامل انباشت سرمایه عمل کند.

در شکل $\dot{W} \dots \dot{W}$ ، مصرف تمام محصول - کالا، خود از پیش، به مثابه شرط عادی جریان دورپیمائی سرمایه، مفروض است. مصرف فردی کارگر و مصرف شخصی قسمت انباشت نشده اضافه محصول، مجموع مصرف انفرادی را در بر می گیرد. بنابراین مصرف در مجموع خود، خواه شخصی باشد و خواه بار آور، در دورپیمائی \dot{W} همچون شرط ملازمی وارد است. مصرف بار آور که (در واقع مصرف شخصی کارگر را نیز شامل

می‌شود زیرا نیروی کار، تا حدود معینی، خود محصول دائمی مصرف شخصی کارگر است)، مستقیماً به وسیله هر سرمایه انفرادی انجام می‌گیرد. مصرف فردی - به جز آنچه برای زندگی سرمایه‌دار بشخصه ضرور است - فقط به عنوان عملی اجتماعی تلقی می‌گردد و به هیچ وجه مانند اقدام شخصی سرمایه‌دار مفروض نشده است.

در اشکال I و II، مجموع حرکت به مثابه حرکت ارزش - سرمایه پیش ریخته نمودار می‌شود. در شکل III، سرمایه بارور شده است، که در قالب تمام محصول - کالا، نقطه عزیمت را تشکیل می‌دهد و دارای شکل سرمایه در حال حرکت، یعنی کالا - سرمایه است. تنها پس از استحالته آن به پول است که این حرکت به حرکت سرمایه و حرکت درآمد منقسم می‌گردد. در درون این شکل از دورپیمائی سرمایه است که تقسیم مجموع محصول اجتماعی به مصرف - مایه فردی از سوئی و به مایه تجدید تولید از سوی دیگر، و نیز انقسام خاص محصول به این دو صورت در هر کالا - سرمایه انفرادی، جا گرفته است.

$G \dots G$ متضمن امکان گسترش دورپیمائی بر حسب حجمی از g است که در دورپیمائی جدید وارد می‌شود.

در $P \dots P$ ممکن است P با همان ارزش پیشین و شاید هم کمتر از آن، دورپیمائی جدید را آغاز کند و با این وجود نمایشگر تجدید تولید بر پایه وسیع تری هم باشد. چنین است مثلاً در صورتی که عناصر کالائی در نتیجه افزایش بارآوری کار ارزان تر شده باشند. بالعکس ممکن است در مورد عکس این حالت، مثلاً هنگامی که عناصر تولیدی گران تر شده باشند، با اینکه سرمایه بارآور از لحاظ ارزشی افزایش یافته است تجدید تولید از جهت ماهوی در مقیاس کوچکتری نمودار گردد. این حکم درباره $\dot{W} \dots \dot{W}$ نیز صادق است.

در $\dot{W} \dots \dot{W}$ ، شکل کالائی سرمایه شرط مقدم تولید است. شکل مزبور از نو به مثابه شرط در درون این دورپیمائی به صورت W ی دوم برمی‌گردد. چنانچه این W هنوز

تولید یا تجدید تولید نشده باشد، در آن صورت دورپیمائی متوقف می‌شود. غالباً این W باید به مثابه \dot{W} سرمایهٔ صنعتی دیگری، تجدید تولید گردد. در این دورپیمائی، \dot{W} به مثابه نقطهٔ عزیمت، نقطهٔ واسط، نقطهٔ انتهای حرکت وجود دارد و لذا پیوسته حاضر است. \dot{W} مزبور شرط دائمی روند تجدید تولید است.

تفاوت دیگری میان $\dot{W} \dots \dot{W}$ و اشکال I و II وجود دارد. هر سه دورپیمائی در این خصلت مشترکند که سرمایه با همان شکلی که روند دورپیمائی خود را می‌گشاید با همان شکل روند مزبور را می‌بندد و بنابراین شکل بدوی خود را از نو به دست می‌آورد تا همان دورپیمائی را از سر گیرد. شکل بدوی \dot{W} ، P ، G ، شکلی است که همواره ارزش - سرمایه به آن صورت پیش‌ریز می‌شود (در شکل III به ضمیمهٔ اضافه - ارزشی که بر آن روئیده است)، و بنابراین از لحاظ دورپیمائی، شکل بدوی آن به شمار می‌رود. شکل نهائی \dot{G} ، P ، \dot{W} در هر حال عبارت از صورت دگرسان‌شدهٔ یک شکل وظیفه‌ای درون دورپیمائی است که خود شکل بدوی نیست.

بدین سان در شکل I ، \dot{G} ، شکل دگرسان‌شدهٔ \dot{W} است، و در شکل II P شکل استحاله‌یافتهٔ G است (و در I و II این استحاله به وسیلهٔ یک جریان سادهٔ دوران کالانی یعنی به وسیلهٔ تعویضِ صوریِ جا میان کالا و پول، انجام می‌شود). در III ، \dot{W} عبارت از شکل دگرسان‌شدهٔ P ، یعنی سرمایهٔ بارآور است. ولی اینجا یعنی در شکل III ، اولاً استحاله نه تنها در شکل وظیفه‌ای سرمایه تأثیر می‌کند، بلکه در مقدار ارزشی آن نیز مؤثر است و ثانیاً دگرسانی در این مورد نتیجهٔ تغییر محلّ صوری ناشی از روند دورانی نیست، بلکه عبارت از استحاله‌ای است حقیقی که طی روند تولید، بر شکل مصرفی و بر ارزش اجزاء کالائی سرمایهٔ مولّد، عارض گردیده است.

شکل سرآغاز \dot{W} ، P ، G ، از پیش برای هر یک از دورپیمائی‌های I ، II ، III مفروض است. شکلی که در نقطهٔ انتها از نو پدیدار می‌شود به وسیلهٔ سلسله استحالات خود دورپیمائی مقررگشته و لذا ملزوم است. \dot{W} ، که نقطهٔ نهائی دورپیمائی یک تک

سرمایه صنعتی است، فقط با شکل P ی این سرمایه که خارج از دوران است و \dot{W} محصول آن به شمار می‌رود، ملازمه دارد. \dot{G} ، نقطه انتها در شکل I، از آن جهت که شکل دگرسان شده $\dot{W} (\dot{W} - \dot{G})$ است، G را از پیش در دست خریدار، به مثابه چیزی مفروض می‌دارد که خارج از دورپیمائی $\dot{G} \dots G$ وجود دارد و از راه فروش \dot{W} به درون آن کشیده شده و به صورت نقطه نهائی خود آن دورپیمائی درآمده است. بدین سان نیز در شکل II، P ی نهائی مستلزم A و $(W) P_m$ ، است، یعنی چیزی است که در خارج وجود دارد و از طریق $G - W$ به مثابه شکل نهائی در قالب آن جایگزین شده است. ولی چنانچه از نقطه انتهای اخیر صرف نظر شود، نه دورپیمائی یک پول - سرمایه منفرد وجود پول - سرمایه را به طور کلی از پیش مفروض می‌دارد، و نه دورپیمائی تک سرمایه مولد از پیش وجود دورپیمائی های سرمایه بارآور را لازم می‌سازد. در شکل I، ممکن است G نخستین پول - سرمایه باشد، و در شکل II، P می‌تواند نخستین سرمایه بارآور باشد که پا به صحنه تاریخ نهاده است. ولی در شکل III، یعنی:

$$\dot{W} \left\{ \begin{array}{l} W - \\ - \dot{G} \\ w - \end{array} \right\} \left\{ \begin{array}{l} G - W \\ g - w \end{array} \right\} \left\langle \begin{array}{l} A \\ P_m \dots P \dots \dot{W} \end{array} \right.$$

وجود \dot{W} ، دوبار خارج از دورپیمائی مفروض است. یک بار در دورپیمائی $\dot{W} - \dot{G} - W \left\langle \begin{array}{l} A \\ P_m \end{array} \right.$ این W ، از آن جهت که مرگب از P_m است در دست فروشنده، کالا است، و از آنجا که محصول یک روند تولید سرمایه‌داری است خود، کالا - سرمایه است و حتا اگر چنین نباشد، در دست بازرگان به مثابه کالا - سرمایه ظاهر می‌شود. بار دیگر در w ی ثانوی مفروض است که در دور $w - g - w$ قرار دارد، و آن نیز باید به صورت کالا وجود داشته باشد تا خریداری آن میسر گردد. به هر حال اعم از آنکه A و P_m کالا - سرمایه باشند یا نباشند، آن هر دو مانند \dot{W} کالا هستند و میان خود روابط کالائی دارند. همین امر در مورد w ی دوم $w - g - w$ نیز صادق است. بنابراین W ، از آن جهت که مساوی

با $W (Pm + A)$ است، دارای عناصر تشکیل دهنده‌ای است که کالا هستند و باید، طی دوران، جای آنها را کالاهای نظیر بگیرند، همچنانکه در مورد $w - g - w$ نیز، باید در دوران کالاهای همانند دیگری جانشین دومین w گردند.

علاوه بر این، بر پایه شیوه تولید سرمایه‌داری، به مثابه شیوه مسلط، هر کالائی در دست فروشنده آن باید کالا- سرمایه باشد. یا این صفت را هنگامی که به دست‌بازرگان می‌رسد داراست و یا اگر هنوز چنین نباشد در دست خودِ بازرگان کالا- سرمایه می‌شود. در غیر این صورت لازم است کالائی باشد - مثلاً از اقلام وارداتی - که جانشین یک کالا- سرمایه بدوی گشته ولذا فقط شکل وجودی دیگری به آن داده است.

عناصر کالائی A و Pm که سرمایه بارآور P از آنها تشکیل می‌شود، به مثابه اشکال وجودی P ، چهره‌ای را که در بازارهای مختلف کالا دارا بوده و از آنجا جمع‌آوری شده‌اند، از دست می‌دهند. اینک آنها به هم پیوسته‌اند، و در این پیوستگی است که می‌توانند نقش سرمایه بارآور را ایفا کنند. پس اگر تنها در این شکل III و در درون خود دورپیمائی، W به مثابه شرط مقدم W ظاهر می‌شود، از آنجاست که نقطه عزیمت عبارت از سرمایه در شکل کالا است. دورپیمائی با تبدیل \dot{W} ، (از حیث آنکه به مثابه ارزش - سرمایه عمل می‌کند و اعم از آنکه، به وسیله الحاق اضافه‌ارزش، بزرگتر شده یا نشده باشد)، به کالاهائی که عناصر تولیدی آن را تشکیل می‌دهند، آغاز می‌شود. ولی این استحاله تمام روند دورانی $(W - G - W = A + Pm)$ را در بر می‌گیرد و خود نتیجه آن است. پس در اینجا W در هر دو سر قرار گرفته است، ولی نوک ثانوی، که شکل W ئی خود را به وسیله $G - W$ از خارج می‌گیرد، یعنی از بازار کالا به دست می‌آورد، دورپیمائی نیست، بلکه فقط عبارت از دو منزلگاه اولیه آن است که روند دورانی را در بر می‌گیرد. نتیجه آن P است که از آن پس وظیفه خود یعنی روند تولید را آغاز می‌کند.

فقط آنگاه است که \dot{W} همچون پایان دورپیمائی، به همان شکل \dot{W} سر آغاز،

ظاهر می گردد، اما نه به مثابه نتیجه رَوَندِ دَوَران، بلکه چون نتیجه رَوَندِ تولید. لیکن در $G \dots P$ و $P \dots P$ ، دو منتها یعنی G و P ، نتایج مستقیم رَوَندِ دَوَران هستند. پس در این مورد تنها در پایان دورپیمائی است که یک بار G و بار دیگر P ، در دست غیر، مفروض می گردند.

این دورپیمائی ها، تا آنجا که دور میان دو منتها لیه جریان دارد، چنین شرطِ مقدّمی را مفروض نمی دارند که G به مثابه پول غیر وجود داشته باشد و P مانند پروسه تولید غیر، عرض وجود نماید. ولی به عکس $\dot{W} \dots \dot{W}$ خود از پیش $W (= A + Pm)$ را به مثابه کالای غیر و در دست غیر، مفروض می دارد. کالائی که به وسیله رَوَندِ دَوَرانی مقدّماتی به درون دورپیمائی کشیده می شود، به سرمایه مولدی تبدیل می گردد که در نتیجه عمل آن W از نو به شکل نهائی دورپیمائی ظاهر می شود.

ولی درست به همین دلیل که دورپیمائی $\dot{W} \dots \dot{W}$ در درون حرکتِ خود، سرمایه صنعتی دیگری را در شکل $W (= A + Pm)$ مفروض می دارد و Pm انواع گوناگون سرمایه های دیگر را در بر می گیرد، (که مثلاً در نمونه اختیار شده ما ماشین آلات، ذغال، روغن و غیره است)، خود به خود لازم می آید که آن را نه تنها مانند شکل عام دورپیمائی مورد توجه قرار دهیم، یعنی نه فقط آن را چون شکل اجتماعی بی بنگریم که در قالب آن می توان هر تک سرمایه صنعتی را (بجز در مورد نخستین سرمایه گذاری) ملحوظ داشت، و بنابراین آن را تنها به مثابه شکل حرکتِ مشترک همه تک سرمایه های صنعتی به شمار آورد، بلکه در عین حال باید آن را مانند شکل حرکتِ جمعی تک سرمایه ها و لذا به مثابه شکل حرکتِ کلّ سرمایه طبقه سرمایه دار تلقی نماییم، یعنی حرکتی که در درون آن هر تک سرمایه صنعتی فقط مانند یکی از اجزاء حرکتی نمودار می شود که با جنبش سرمایه های دیگر پیوند یافته و وابسته به آنهاست. مثلاً اگر ما مجموع محصول کالائی سالانه کشوری را مورد توجه قرار دهیم و به تحلیل حرکتی پردازیم که به وسیله آن، سهمی از این محصول جانشین سرمایه بار آور همه بنگاه ها می شود و

سهم دیگر مصرف انفرادیِ عموم طبقات را تأمین می‌نماید، آنگاه دیده می‌شود که $\dot{W} \dots \dot{W}$ ، در عین اینکه شکل حرکت سرمایه اجتماعی است، شکل حرکت اضافه ارزش یا اضافه محصولی نیز هست که از این سرمایه ناشی گشته است.

این امر که سرمایه اجتماعی، برابر با حاصل جمع سرمایه‌های انفرادی است (که شامل سرمایه‌های سهامی می‌شود و نیز سرمایه دولتی را تا حدی در بر می‌گیرد که دولت‌ها در معادن، راه آهن‌ها و غیره کار مُزدورِ بارآور مورد استفاده قرار می‌دهند و مانند سرمایه‌دار صنعتی عمل می‌کنند) و این مسئله که حرکت کل سرمایه اجتماعی مساوی با حاصل جمع جبری حرکات سرمایه‌های انفرادی است، به هیچ وجه نافی آن نیست که این حرکت، از حیث اینکه حرکت سرمایه شخصی منفرد شده است، مصدر بروز پدیده‌هایی باشد غیر از آن پدیده‌هایی که ضمن مطالعه همین حرکت، به مثابه یکی از اجزاء حرکت کل سرمایه اجتماعی، ولذا در پیوندش با حرکات اجزاء دیگر، مشهود می‌گردد. و نیز در عین حال این امر را نفی نمی‌کند که حرکت کل سرمایه اجتماعی، گشاینده مسائلی باشد، که حل آنها باید به‌هنگام بررسی دورپیمائی هر تک-سرمایه انفرادی مفروض باشد نه آنکه از آن نتیجه شود.

$\dot{W} \dots \dot{W}$ یگانه دورپیمائی است که در آن، ارزش - سرمایه پیش‌ریخته بدوی فقط جزئی از منتهای حرکت گشا را تشکیل می‌دهد و بدین سان حرکتی است که از بادی امر به مثابه جنبش کل سرمایه صنعتی عرض وجود می‌کند، یعنی مانند حرکتی نمودار می‌شود که هم جزء محصول شده‌ای را که جانشین سرمایه بارآور است و هم آن جزئی از محصول را، که حاوی اضافه محصول است، و به‌طور متوسط بهری از آن به مثابه درآمد خرج می‌شود و بهر دیگرش باید مانند عنصر انباشت به کار آید، نمایش می‌دهد. تا آنجا که این دورپیمائی خرج شدن اضافه ارزش را به مثابه درآمد در بر می‌گیرد، شامل مصرف انفرادی نیز هست. ولی از آنجا که نقطه عزیمت، یعنی W که کالا است، به صورت یکی از اقلام مصرفی وجود دارد، دورپیمائی مزبور بدین سبب نیز متضمن

مصرف انفرادی است. اما هر جنسی که به شیوه سرمایه‌داری تولید می‌گردد ناگزیر کالا- سرمایه است، خواه شکل استعمال‌پذیرش آن را برای مصرف بارآور یا مصرف شخصی و یا هر دو نامزد کرده باشد. $G \dots \dot{G}$ فقط جهت ارزشی و بارورگشتن ارزش- سرمایه پیش‌ریخته را مانند هدف سرتاسر روند نشان می‌دهد و بس؛ $(\dot{P}) P \dots P$ نمایشگر روند تولید سرمایه به مثابه پروسه تجدید تولید است با سرمایه بارآوری که دارای مقداری مساوی یا افزوده است (انباشت) $W \dots \dot{W}$ که از همان سرآغاز، با سیمای تولید کالائی سرمایه‌داری خودنمایی می‌کند، از پیش متضمن مصرف بارآور و مصرف شخصی است و لذا مصرف مولد با بارورشدنی که در نهادش جا دارد فقط مانند شعبه‌ای از حرکت آن نموده می‌شود. سرانجام، چون ممکن است \dot{W} به شکل مصرفی درآید که نتواند از نو در هیچ پروسه تولیدی وارد گردد، خودبه‌خود این نکته اثبات می‌شود که اجزاء ارزشی مختلف \dot{W} که در اجزاء محصول بیان شده‌اند، باید، برحسب آنکه $\dot{W} \dots \dot{W}$ مانند شکل حرکت سرمایه کل اجتماعی در نظر گرفته می‌شود و یا به‌عنوان حرکت مستقل یک سرمایه منفرد صنعتی تلقی می‌گردد، مقام متفاوتی احراز نمایند. همه ویژگی‌های این دورپیمائی خود نشان می‌دهد که دور مزبور تنها یک دورپیمائی ساده سرمایه انفرادی نیست.

در شکل $\dot{W} \dots \dot{W}$ ، حرکت کالا- سرمایه، یعنی حرکت جمیع محصولات که به شیوه سرمایه‌داری تولید شده‌اند، هم مانند شرط مقدم دورپیمائی مستقل سرمایه منفرد نموده می‌شود و هم درعین حال مانند معلول آن نمایان می‌گردد. بنابراین برای آنکه این شکل در تمام خصوصیت خود درک شود، دیگر نمی‌توان به این اکتفا نموده دل خوش داشت که استحالات $\dot{W} - \dot{G}$ و $G - W$ از سوئی مراحل موظفاً مشخص شده‌ای در دگرسانی‌های سرمایه هستند و از سوی دیگر حلقه‌هایی از دوران کالائی عام به‌شمار می‌روند. این ضرورت پیش می‌آید که در آمیزی استحالات یک سرمایه انفرادی با استحالات سرمایه‌های فردی دیگر و با آن جزئی از محصول کل که برای مصرف

شخصی تخصیص یافته است، روشن گردد. به همین سبب است که در مورد تحلیل دور-پیمائی سرمایه فردی صنعتی، ما مرجحاً دو شکل اول را پایه قرار می‌دهیم. مثلاً در کشاورزی که محاسبه از حاصلی به حاصل دیگر انجام می‌گیرد، دورپیمائی $\dot{W} \dots \dot{W}$ مانند شکل یک سرمایه انفرادی مجزاً جلوه می‌کند. در شکل دوم بذرافشانی، و در شکل III حاصل، مبدأ حرکت است، یا آنچنانکه فیزیوکرات‌ها می‌گویند، در شکل دوم پیش‌ریزها و در سوم بازگیرها^(۱) انجام می‌شوند. در شکل III، حرکت ارزش-سرمایه از ابتدا مانند جزئی از حرکت محصول-توده کل نموده می‌شود، در حالی که در شکل I و II، حرکت \dot{W} فقط لحظه‌ای از حرکت سرمایه منفرد را تشکیل می‌دهد. در شکل III، کالاهای موجود در بازار شرط دائمی روند تولید و تجدید تولید را تشکیل می‌دهند. به همین سبب هنگامی که توجه به روی این شکل متمرکز می‌شود آنگاه چنین به نظر می‌رسد که کلیه عناصر روند تولید از دوران کالائی بیرون می‌آیند و جز کالا چیز دیگری نیستند. این دید یک‌سویه، عناصری از روند تولید را، که مستقل از عوامل کالائی هستند، از نظر دور می‌دارد.

نظر به اینکه در $\dot{W} \dots \dot{W}$ تمام محصول (تمام ارزش) مبدأ حرکت است، در اینجا چنین برمی‌آید که، (صرف نظر از بازرگانی خارجی) تجدید تولید گسترده، به شرط یکسان‌مانی بارآوری، تنها هنگامی امکان‌پذیر می‌گردد که آن‌حصه‌ای از اضافه‌محصول که برای مایه‌افزائی تخصیص یافته است از پیش عوامل مادی لازم برای سرمایه مولد الحاقی را در بر داشته باشد. بنابراین، تا آنجا که قرار است تولید یک سال به‌مثابه پایه تولید سال بعد به کار رود، یا چنانچه امکان باشد که همین عمل هم‌زمان با روند تجدید تولید ساده در ظرف همان سال انجام شود، لازم است که اضافه‌محصول فوراً

(۱) در متن آلمانی اصطلاحات فیزیوکرات‌ها عیناً به زبان فرانسه ذکر شده است (Reprises و Avances)

که ما آنها را به صورت (پیش‌ریزها و بازگیرها) ترجمه کرده‌ایم.

به شکلی تولید گردد که آن را شایسته انجام وظیفه سرمایه‌الحاقی نماید. افزایش بارآوری فقط می‌تواند پیکر سرمایه را بزرگتر کند بدون آنکه ارزش آن را بالا ببرد، ولی معذلتک از این راه مصالح اضافی‌ئی برای ارزش افزائی تدارک می‌شود.

جدول اقتصادی کینه^(۱) بر پایه $\dot{W} \dots \dot{W}$ قرار گرفته است و وی با انتخاب این شکل به جای $P \dots P$ ، برای جهت‌گیری درمقابل شکل $\dot{G} \dots \dot{G}$ (که تنها شکل مورد قبول نظام مرکانتیلی^(۲) است)، هوشمندی بزرگ و درستی از خود نشان داده است.



(۱) Quesnay. دربارهٔ این اقتصاددان فرانسوی و جدولش به زیرنویس‌های صفحات ۵۶ و ۵۳۴ جلد اول ترجمه کاپیتال [صفحات ۷۳ و ۹۰۶ همین بازنویسی] مراجعه شود.

(۲) *Système Mercantile*، *Merkantilsystem* - دربارهٔ این مکتب به زیرنویس‌های صفحات ۹۵ و ۹۶ ترجمه فارسی جلد اول [صفحه ۱۲۴ این بازنویسی] مراجعه شود.

فصل چهارم

اشکال سه گانه رَوَندِ دورپیمائی

چنانچه CK^(۱) را علامت مجموعِ رَوَندِ دَوَرانی بشماریم، آنگاه اشکال سه گانه می توانند به صورت ذیل بیان گردند:

$$G - W \dots P \dots \dot{W} - G \quad (I)$$

$$P \dots CK \dots p \quad (II)$$

$$CK \dots P (\dot{W}) \quad (III)$$

اگر هر سه شکل را با هم گرد آوریم، آنگاه تمام ملازماتِ مقدّم رَوَند، به مثابه نتیجه خود رَوَند، مانند ملازمه‌ای که خود رَوَند ایجاد کرده است، نمایش می یابند. هر یک از لحظات به مثابه مبدأ حرکت، نقطه گذار و نقطه بازگشت جلوه می کند. مجموع رَوَند مانند وحدت رَوَندهای تولید و دَوَران نموده می شود و رَوَند تولید به صورت واسط رَوَندِ دَوَران تجلی می کند و بالعکس.

در هر سه دورپیمائی، بارورساختن ارزش به مثابه هدف تعیین کننده و علت انگیزنده، مشترک است. در I، خود شکل مبین هدف مزبور است. شکل II با P، که خود رَوَندِ

(۱) C از نخستین حرف کلمه لاتینی Circulation (دَوَران) و K از نخستین حرف کلمه آلمانی Kreislauf (دورپیمائی) گرفته شده است.

ارزش‌آزائی است آغاز می‌شود. در III دورپیمائی با ارزشِ بارور گشته سر می‌گیرد، و حتّاً اگر حرکت به مقیاس یکسان مانده‌ای هم تکرار شود، باز با ارزشِ از نو بارور- شده‌ای به پایان می‌رسد.

تا آنجا که $W - G$ برای فروشنده $G - W$ ، و $G - W$ برای خریدار $W - G$ است، گردشِ سرمایه فقط نمایشگرِ استحالاتِ عادیِ کالاهاست و تابع قوانینی است که سابقاً در این مورد راجع به حجم پول در گردش بیان شده است (کتاب اول، فصل سوم، بند دوم)^(۱). ولی به محض اینکه در این جهت صوری متوقف نشویم، بلکه دگرسانی‌های سرمایه‌های انفرادیِ مختلفه را در پیوندشان با یکدیگر بنگریم و لذا در واقع پیوند میان دورپیمائی‌های سرمایه‌های فردی را به مثابه جزئی از حرکتِ روندِ تجدید تولید کلّ سرمایه اجتماعی ملحوظ داریم، آنگاه دیگر این روند را نمی‌توان با تبدیل شکل ساده پول و کالا ایضاح نمود.

در دایره‌ای که پیوسته چرخان است، هر نقطه در عین حال مبدأ حرکت و نقطه بازگشت است. چنانچه چرخش را متوقف سازیم، آنگاه هر نقطه عزیمتی نقطه بازگشت نیست. بدین سان دیدیم که نه تنها هر دورپیمائی ویژه (تلویحاً) مستلزم دورپیمائی دیگر است، بلکه تکرار دورپیمائی در یک شکل، با انجام دورپیمائی در اشکال دیگر ملازمه دارد. پس بدین سان همه تفاوت‌ها صرفاً صوری جلوه می‌کنند، یا به دیگر سخن، تنها جنبه ذهنی به خود می‌گیرند و فقط برای مطالعه کننده هستی دارند.

هر گاه هر کدام از این دورپیمائی‌ها به مثابه شکل ویژه حرکتی مورد بررسی قرار گیرند که در درون آن سرمایه‌های منفرد صنعتی گوناگونی وجود دارند، آنگاه باز هم این تفاوت فقط به صورت یک اختلاف انفرادی بروز می‌کند. ولی در واقعیت هر سرمایه انفرادی در عین حال با هر سه شکل وارد میدان است. سه دورپیمائی، یعنی

(۱) ترجمه فارسی کاپیتال، جلد اول، صفحه ۱۲۹ [صفحه ۱۸۸ این بازنویسی]

اشکال تجدید تولیدی که چهره‌های سه‌گانه سرمایه به خود می‌گیرند، پیوسته در کنار یکدیگر وقوع می‌یابند. قسمتی از ارزش - سرمایه که مثلاً اکنون به صورت کالا - سرمایه وارد در عمل است، مبدل به پول - سرمایه می‌شود، ولی در همان زمان قسمت دیگر ارزش - سرمایه از روند تولید بیرون می‌آید و مانند کالا - سرمایه نو وارد دوران می‌گردد. بدین سان $W \dots W$ پیوسته شکل دایره‌ای خود را طی می‌کند و همچنین است در مورد دو شکل دیگر. تجدید تولید سرمایه در هر یک از اشکال خود و در هر یک از مراحل دارای همان استمرار استحالات این اشکال و گذار پی‌درپی آنها از مراحل سه‌گانه است. پس در اینجا مجموع دورپیمائی عبارت از وحدت واقعی هر سه شکل آن است.

در بررسی‌هایی که تاکنون کرده‌ایم چنین فرض شده است که ارزش - سرمایه بر حسب مقدار ارزشی خود، خواه به صورت پول - سرمایه، خواه مانند سرمایه بارآور و یا به مثابه کالا - سرمایه، تمام و کمال و یکجا وارد میدان می‌شود. مثلاً فرض شده بود که تمام ۴۲۲ لیره استرلینگ بدواً به صورت پول - سرمایه ظاهر می‌شود و سپس تماماً به سرمایه بارآور مبدل می‌گردد و سرانجام در قالب کالا - سرمایه، یعنی نخ‌به‌ارزش ۵۰۰ لیره استرلینگ (که در شکم آن ۷۸ لیره استرلینگ اضافه‌ارزش جا گرفته است) پدیدار می‌شود. در این فرض، مراحل مختلفه بنا به تعداد خود، گسست‌هایی هستند. مثلاً تا هنگامی که ۴۲۲ لیره استرلینگ به شکل نقدی باقی می‌ماند، یعنی تا زمانی که خریدهای $G - W (A + P_m)$ انجام نیافته‌اند، تمام سرمایه فقط به صورت پول - سرمایه وجود دارد و به آن صورت عمل می‌کند. به محض اینکه سرمایه مزبور به سرمایه بارآور مبدل می‌شود دیگر نه مانند پول - سرمایه و نه مانند کالا - سرمایه وارد عمل است. مجموع روند دورانی آن سرمایه قطع شده است، همچنانکه از سوی دیگر، به محض آنکه سرمایه مذکور در یکی از دو مرحله دورانی خود، خواه به صورت G و خواه به صورت W ، عمل می‌کند، تمام روند تولیدش گسیخته می‌شود. پس بدین سان دورپیمائی $P \dots P$

نه تنها بیانگر تجدید آدواری سرمایه بار آور می گردد، بلکه به همان اندازه نیز نمودار گسیختگی وظیفه آن و قطع رَوَندِ تولید تا هنگامی است که رَوَندِ دَوَرنِ هنوز طی نشده است. بدین صورت تولید به جای آنکه مستمر باشد بریده بریده انجام می گیرد و تجدید آن فقط در بخش های زمانی وقوع می یابد که طول آنها را بخت و اتفاق، بنا به سرعت یا کندی انجام دو مرحله رَوَندِ دَوَرنی، معین می کند. چنین است مثلاً در مورد یک پیشه ور چینی که فقط برای مشتریان خصوصی کار می کند و رَوَندِ تولیدش تازمانی که سفارش تجدید نشده متوقف است.

درواقع، این امر در مورد هر جزء تنهائی از سرمایه وارد در حرکت صادق است، و کلیه اجزاء سرمایه این حرکت را پی در پی از سر می گذرانند. مثلاً ده هزار فوند نخ محصول هفتگی یک ریسنده است. این ۱۰۰۰۰ فوند نخ تماماً از محیط تولید درمی آیند و وارد محیط دَوَرن می شوند. ارزش - سرمایه ای که در محصول مزبور جا دارد باید تماماً به پول - سرمایه مبدل گردد و تا هنگامی که این ارزش - سرمایه به شکل پول - سرمایه باقی مانده است نمی تواند دوباره در پروسه تولید وارد شود. بدو باید در دَوَرن وارد گردد و از نو به عوامل سرمایه بار آور که $A + Pm$ هستند بدل شود. رَوَندِ دور پیمائی سرمایه عبارت از گسیختگی دائمی است، خروج از مرحله ای و ورود به مرحله بعدی، تهي کردن یک قالب و حلول در قالب دیگر است. هر یک از این مراحل نه تنها مرحله دیگر را مشروط می سازد، بلکه در عین حال آن را دفع می کند.

لیکن استمرار، علامت مشخصه تولید سرمایه داری است و خود با پایه فنی این تولید ملازمه دارد، اگر چه دست یابی به این استمرار هم، همیشه مسلم نیست. پس بینیم امور در واقعیت چگونه روی می دهند. در حالی که مثلاً ۱۰۰۰۰ فوند نخ مانند کالا - سرمایه به بازار وارد می شود و تعویض آن به پول (خواه وسیله پرداخت، خواه وسیله خرید یا فقط شمار پول باشد) انجام می گیرد، پنبه های تازه، ذغال و لوازم دیگری در رَوَندِ تولید جانشین آنها می شوند و بنابراین چون دیگر از صورت نقدی و کالائی

بیرون آمده و از نو باز شکل سرمایه بار آور به دست آورده‌اند، انجام وظیفه خویش را به عنوان سرمایه بار آور آغاز می‌کنند و در همان اثنا، که این ۱۰۰۰۰۰ فوند نخ به پول بدل می‌شود، ۱۰۰۰۰۰ فوند نخ پیشین دوّمین مرحله دَوَرانی خود را طی می‌کند تا از صورت پول به عناصر سرمایه بار آور مبدل گردد. کلیه اجزاء سرمایه، رَوَند دورپیمائی را یکی پس از دیگری طی می‌کنند و هم‌زمان با یکدیگر در مراحل مختلفه این دورپیمائی قرار دارند. بدین سان سرمایه صنعتی، با استمرار دورپیمائی خویش، در آن واحد در همه مراحل و در همه اشکال وظیفه‌ای متناسب با آنها قرار دارد. برای آن جزئی که نخستین بار از کالا - سرمایه به پول بدل می‌گردد، دورپیمائی $\dot{W} \dots \dot{W}$ در حالی گشایش می‌یابد که برای سرمایه صنعتی، به مثابه کل متحرک، دورپیمائی $\dot{W} \dots \dot{W}$ طی شده به شمار می‌رود. از دستی پول پیش‌ریز می‌شود و با دست دیگر پول دریافت می‌گردد. گشایش دورپیمائی $G - \dot{G}$ در نقطه‌ای، با بازگشت آن در نقطه دیگر قرین است. همین حکم در مورد سرمایه بار آور نیز صدق می‌کند.

بنابراین دورپیمائی واقعی سرمایه صنعتی در حال استمرارش، نه تنها وحدت رَوَندهای دَوَران و تولید است، بلکه یگانگی هر سه دورپیمائی آن نیز هست. ولی چنین یگانگی هنگامی می‌تواند وجود یابد که هر یک از اجزاء مختلف سرمایه مراحل پشت - سرهم قرار گرفته دورپیمائی را پی‌درپی طی کنند، و بتوانند از یک مرحله، از یک شکل وظیفه‌ای به دیگری منتقل گردند، یعنی به دیگر سخن، سرمایه صنعتی، به مثابه کل این اجزاء، خود در عین حال در مراحل و وظایف گوناگون قرار داشته باشد و لذا در آن واحد هر سه دورپیمائی را طی کند. در اینجا پی‌درپی بودن هر جزء منوط به کنار هم قرار داشتن اجزاء است، یعنی وابسته به انقسام سرمایه است. بدین سان در سیستم زنجیری کارخانه، محصول در عین اینکه پیوسته در درجات مختلفه رَوَند آفرینش خود قرار دارد، دائماً در حال گذار از یکی از مراحل تولید به مرحله دیگر است. نظر به اینکه سرمایه صنعتی انفرادی دارای مقدار معینی است که وابسته به امکانات سرمایه‌دار است و در مورد هر

رشته‌ای از صنعت دارای مقدار حداقل مشخصی است، لذا ناگزیر انقسام آن باید طبق نسبت‌های معینی انجام گیرد. وسعت روند تولید وابسته به بزرگی سرمایه موجود است و روند تولید نیز حجم کالا - سرمایه و پول - سرمایه را، تا آن حد که در کنار روند تولید عمل می‌کنند، به خود وابسته می‌سازد. ولی کنار هم بودن اجزاء، که شرط پیوستگی تولید است، فقط در نتیجه حرکت اجزاء سرمایه وجود دارد - حرکتی که در درون آن اجزاء مزبور متعاقب یکدیگر مراحل مختلفی را طی می‌کنند. کنار هم بودن خود نتیجه پی‌درپی بودن است و بس. مثلاً اگر $G \dots W$ قسماً باز داشته شود و کالا فروش پذیر نباشد، آنگاه در دورپیمائی این جزء گسست حاصل می‌شود و جانشینی وسایل تولید به وسیله آن انجام نمی‌گیرد؛ اجزاء دیگری که در پی آن، به صورت W از روند تولید خارج می‌شوند، راه وظیفه تبدیلی خویش را به وسیله پیشینیان مسدود می‌یابند. چنانچه این اوضاع و احوال مدتی دوام داشته باشد، آنگاه تولید محدود می‌گردد و سرتاسر روند بازمی‌ایستد. هر واماندگی که در توالی حاصل گردد، موجب بی‌نظمی در ترادف (هم‌کناری) می‌شود؛ هر توقف در یک مرحله، موجب آن می‌شود که در مجموع دورپیمائی کمابیش توقف ایجاد گردد و این نه تنها در مورد جزء فرومانده سرمایه، بلکه در مورد مجموع سرمایه انفرادی بروز می‌کند.

شکلی که بعداً پروسه در آن نمایش می‌یابد، عبارت از شکل توالی مراحل، به نحوی است که گذار سرمایه به مرحله جدید مشروط به خروج آن از مرحله دیگر است. به همین جهت است که هر یک از دورپیمائی‌های ویژه نیز دارای یکی از اشکال وظیفه‌ای سرمایه، در نقطه عزیمت و در نقطه بازگشت است. از سوی دیگر، روند کل در واقع عبارت از وحدت دورپیمائی‌های سه‌گانه، یعنی اشکال مختلفی است که در درون آنها استمرار پروسه بیان می‌شود. دورپیمائی کل، در برابر هر یک از اشکال وظیفه‌ای سرمایه همچون دورپیمائی ویژه آن شکل نمایش می‌یابد و واقعیت این است که استمرار روند کل وابسته به هر یک از این دورپیمائی‌هاست. دور چرخه هر کدام از اشکال وظیفه‌ای،

دور چرخیدن دیگر را ایجاب می‌کند. شرط ضروری برای رَوَندِ کلّ تولید، به ویژه برای سرمایه اجتماعی، عبارت از این است که رَوَندِ تولید در عین حال پروسه تجدید تولید باشد و بالتیجه رَوَندِ دورپیمائی هر یک از مواضع آن نیز باشد. اجزاء مختلف سرمایه متوالیاً از مراحل و اشکال وظیفه‌ای مختلف عبور می‌کند. نتیجه آن می‌شود که هر شکل وظیفه‌ای، با اینکه دائماً جزء دیگری از سرمایه در آن نموده می‌شود، هم‌زمان با دیگران، دورپیمائی ویژه خویش را طی می‌کند. یک جزء از سرمایه، اما جزئی که دائماً در حال تغییر است و دائماً تجدید تولید می‌شود، به صورت کالا - سرمایه وجود دارد که به پول تبدیل می‌گردد؛ جزء دیگر به مثابه پول - سرمایه هستی دارد که مبدل به سرمایه بارآور می‌شود و جزء سوم مانند سرمایه بارآور وجود دارد که به کالا - سرمایه بدل می‌گردد. حضور دائمی این هر سه شکل، نتیجه دورپیمائی سرمایه کلّ است که خود تحقیقاً به وسیله عبور از این سه مرحله تأمین می‌گردد.

پس سرمایه، به مثابه کلّ، در مراحل مختلفه خود که مکاناً در کنار یکدیگر قرار دارند، در آن واحد حضور دارد. ولی هر جزء، پیوسته و پی‌درپی از یک مرحله، از یک شکل وظیفه‌ای، خارج شده به مرحله و شکل وظیفه‌ای دیگر وارد می‌شود و بدین سان متوالیاً در درون همه آنها عمل می‌کند. شکل‌ها چنان اشکال سیالی هستند که هم‌زمانی آنها از هم کناری آنها ناشی می‌شود. هر یک از اشکال آنچنان در پی شکل دیگر و در پیشاپیش آن حرکت می‌کند که بازگشت جزئی از سرمایه به یک شکل، مستلزم بازگشت دیگری به شکل دیگر است. هر جزء مستمراً به گردش ویژه خویش ادامه می‌دهد، ولی همواره جزء دیگری از سرمایه است که در این شکل وجود دارد، و این گردش‌های ویژه به غیر از مواضع هم‌زمان و پیاپی حرکت تام چیز دیگری نیستند.

استمرار رَوَندِ کلّ تنها با وحدت دورپیمائی‌های سه گانه تحقق می‌یابد، نه با گسیختگی آنها که فوقاً ذکر شد. سرمایه اجتماعی کلّ همواره دارای چنین استمرار

است و پروسه آن پیوسته از یگانگی دورپیمائی‌های سه‌گانه نیز برخوردار است. در مورد سرمایه‌های انفرادی، گاه، استمرار تجدید تولید، کمابیش دچار گسیختگی می‌شود. نخست برای آنکه غالباً توده‌های ارزشی، در زمان‌های مختلف، به حصه‌های نابرابر میان اشکال مرحله‌ای و وظیفه‌ای تقسیم می‌گردند. دوم آنکه ممکن است حصه‌های مزبور، بر حسب خصلت آن کالائی که باید تولید شود، ولذا بر حسب محیط تولیدی ویژه سرمایه‌گذاری، مختلفاً تقسیم شده باشند. سوم در رشته‌هایی از تولید که وابسته به فصول سال هستند، خواه این وابستگی معلول شرایط طبیعی باشد (مانند کشاورزی، ماهی‌گیری و غیره) و خواه در نتیجه مواقع قراردادی پیش‌آید، مثلاً از قبیل آنچه که کارموسمی خوانده می‌شود، ممکن است که استمرار، کم‌و بیش دچار گسیختگی گردد. در کارخانه و در معدن است که پروسه با منظم‌ترین و یکدست‌ترین صورت انجام می‌گیرد. ولی این تفاوت در رشته‌های تولید به هیچ‌وجه موجب تفاوت در اشکال عمومی روند دورپیمائی نمی‌شود.

سرمایه، به مثابه ارزشی که بارور می‌شود، تنها متضمن روابط طبقاتی نیست، یعنی تنها متضمن خصلت اجتماعی مشخصی، که بر پایه وجود کار به مثابه کار مزدور قرار دارد، نیست. سرمایه عبارت از حرکتی است، عبارت از یک پروسه دورپیمائی با مراحل مختلفه است، که خود به نوبه خویش متضمن سه شکل مختلف روند دورپیمائی است. بنابراین سرمایه را فقط می‌توان به مثابه حرکت، نه مانند چیزی که در حال سکون است، درک نمود. آنها که استقلال‌یابی ارزش را به مثابه تجرید صرف می‌انگارند، فراموش می‌کنند که حرکت سرمایه صنعتی خود همین تجرید *in actu* (بالفعل) است. در اینجا ارزش از اشکال مختلفی می‌گذرد و حرکات گوناگونی انجام می‌دهد، که ضمن آن هم خود را حفظ می‌کند و هم در عین حال بارور می‌شود، بزرگتر می‌گردد. نظر به اینکه ما در این مقام بدو فقط با شکل حرکتی ارزش سروکار داریم، تحولاتی که ممکن است عارض ارزش - سرمایه، طی روند دورپیمائی اش گردد، مورد توجه ما

قرار نگرفته‌اند. ولی روشن است که با وجود همه تحولات ارزش، تولید سرمایه‌داری فقط تا هنگامی هستی دارد و می‌تواند به هستی خود ادامه دهد که ارزش - سرمایه بارور می‌شود، یا به دیگر سخن، به مثابه ارزش استقلال یافته، رَوَندِ دورپیمائی خود را طی می‌کند، و لذا تا زمانی هستی دارد که می‌توان بر دگرگونی‌های ارزشی به نحوی از آنحاء تسلط یافت و آن را خنثی ساخت. حرکات سرمایه مانند اقداماتی جلوه‌گر می‌شوند که گویا از ناحیه سرمایه‌دار منفرد سر می‌زنند به نحوی که گویا وی به مثابه خریدار کالا و کار، مانند خریدار کالا و سرمایه‌دار مولد عمل می‌کند و بنابراین با فعالیت خویش دورپیمائی را به گردش درمی‌آورد. هنگامی که ارزش - سرمایه اجتماعی دچار یک دگرگونی ارزشی می‌شود، آنگاه ممکن است چنین روی دهد که سرمایه شخصی وی در برابر این دگرگونی تاب نیاورد و از آن جهت که توانائی انجام خواست - های این دگرگونی ارزشی را ندارد، از پای درآید. هر قدر دگرگونی‌های ارزشی حادث تر و متواتر [پی‌درپی] باشند، حرکت خودبه‌خود ارزش استقلال یافته، در برابر پیش - گیری و محاسبه سرمایه‌دار منفرد، با نیروئی همانند رَوَندِ ابتدائی طبیعت تأثیر می‌کند؛ و هر اندازه که جریان تولید عادی تابع زدوبندهای غیر عادی باشد، خطر بیشتری حیات سرمایه‌های خصوصی را مورد تهدید قرار می‌دهد. پس، این دگرگونی‌های ادواری ارزش، مؤید همان چیزی است که گویا خلافتش بایستی به وسیله تحولات مزبور ثابت می‌گردید، یعنی مؤید این نکته است که ارزش، به مثابه سرمایه، وجود مستقلی به دست می‌آورد و به وسیله حرکتش این استقلال را حفظ می‌کند و بر شدت آن می‌افزاید.

این توالی در استحالتهای سرمایه رَوَندِ پوی، متضمن آن است که پیوسته میان تغییر مقدار ارزشی سرمایه و ارزش بدوی، مقایسه به عمل آید. اگر استقلال‌یابی ارزش در برابر نیروی ارزش آفرین، یعنی در برابر نیروی کار، ضمن معامله $G - A$ (خرید نیروی کار) آغاز شود و در آنتای رَوَندِ تولید به صورت بهره‌کشی از نیروی کار تحقق یابد، آنگاه استقلال ارزشی مزبور دیگر در این دورپیمائی از نو نمودار نمی‌شود، زیرا در این دورپیمائی،

پول، کالا و عوامل تولید، فقط اشکال ارزش - سرمایه رَوَند پویا هستند و در این مورد مقدار ارزشی گذشته است که با ارزش تغییر یافته سرمایه کنونی مقایسه می‌گردد. بیلی^(۱) علیه استقلال یابی ارزش، که خصلت نمای شیوه تولید سرمایه داری است و وی آن را به مثابه پندار برخی از اقتصادپون تلقی می‌کند، چنین می‌گوید:

“Value is a relation between cotemporary commodities, because such only admit of being exchanged with each other.”

یعنی: “ارزش رابطه‌ای است میان کالاهائی که با هم در یک زمان حاضرند، زیرا فقط چنین کالاهائی می‌توانند با یکدیگر مبادله شوند.”

این مطلب را بیلی علیه مقایسه ارزش - کالاها در دوره‌های مختلف می‌گوید - مقایسه‌ای که هر گاه یک بار ارزش پول برای هر یک از دوره‌ها تعیین گشت، فقط به معنای سنجش میزان مصرف کاری درمی‌آید که برای تولید همان نوع کالا در دوره - های مختلف لازم است. این نظر از عدم درک کلی بیلی برمی‌خیزد، که ارزش مبادله را برابر با ارزش می‌گیرد و شکل ارزش را با خود ارزش اشتباه می‌کند، و لذا به نظر وی به محض اینکه ارزش - کالا به نحو فعال همچون ارزش مبادله عمل نمی‌کنند، و بنابراین آنگاه که ارزش‌های مزبور نمی‌توانند به صورت واقعی با یکدیگر مبادله شوند، دیگر سنجش پذیر نیستند. بیلی کمترین تصویری از این امر ندارد که ارزش فقط در صورتی به مثابه ارزش - سرمایه یا سرمایه عمل می‌کند که در مراحل مختلفه دورپیمائی اش عین خود باقی بماند، و در این مراحل که به هیچ وجه cotemporary (هم‌زمان) نیستند بلکه

(۱) Samuel Bailey (۱۷۹۱-۱۸۷۰) - فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی که مشاجراتش علیه تئوری کار ریکاردو در موقع خود سروصدای بسیاری در محیط اقتصاددانان ایجاد نمود و در جلد اول سرمایه مکرراً به نظریات وی اشاره شده است. با اینکه ایرادات وی به نظریات ریکاردو عاری از نقد علمی و بر پایه اقتصاد عامیانه است معذک که به آشکار ساختن برخی از تضادهائی که در تئوری ریکاردو وجود دارد کمک نموده است. مارکس وی را منتقدی “بی ذوق و سطحی” خوانده است.

پشت سرهم قرار می‌گیرند، با نفس خود سنجیده شود.

برای اینکه بتوان فرمول دورپیمائی را درحالت خالص خود مورد مطالعه قرار داد، کافی نیست فرض شود که کالاها بنا به ارزش خود فروخته می‌شوند، بلکه باید همچنین فرض کرد که این امر در شرایط یکسان مانده‌ای انجام پذیرد. مثلاً شکل $P \dots P$ را، صرف نظر از کلیه انقلابات فنی‌ئی که در درون روند تولید به وقوع می‌پیوندد و می‌تواند سرمایه بارآور یک سرمایه‌دار مشخص را دچار ارزش‌کاهی کند، مورد بررسی قرار دهیم؛ و نیز از همه آن تأثیراتی، که ممکن است از بروز یک تغییر در عوامل ارزشی سرمایه‌موگد در ارزش کالا - سرمایه موجود پدید آید و آن‌را، در صورت وجود ذخیره‌ای از کالای مزبور ترقی یا تنزل دهد، چشم‌پوشیم. چنانچه W یعنی ۱۰۰۰۰۰ فوند نخ بنا به ارزش خود که ۵۰۰ لیره استرلینگ است فروخته شود، آنگاه ۸۴۴۰ فوند، که مساوی با ۴۴۲ لیره استرلینگ است، ارزش - سرمایه‌ای را که در W خوابیده بود جبران نموده است. ولی اگر ارزش پنبه، ذغال و غیره ترقی کرده باشد، (در اینجا ما از نوسانات ساده قیمت صرف نظر کرده‌ایم)، در آن صورت شاید این ۴۲۲ لیره استرلینگ دیگر کافی برای آن نباشد که تمام عوامل تولید سرمایه بارآور را جبران نماید؛ آنگاه پول - سرمایه اضافی ضرورت پیدا می‌کند و پیوند پول - سرمایه انجام می‌گیرد. به عکس اگر قیمت عوامل مزبور تنزل کرده باشد، در آن صورت مقداری پول - سرمایه آزاد می‌شود. روند فقط آنگاه به طور عادی جریان می‌یابد که روابط ارزشی ثابت بمانند. تاهنگامی که در جریان تکرار دورپیمائی اختلالات یکدیگر را جبران می‌کنند، روند عملاً پویان است. هر - اندازه که اختلالات مهمتر است، به همان اندازه سرمایه‌دار صنعتی باید سرمایه نقدی بزرگتری در اختیار داشته باشد، تا بتواند خود را به زمان جبران برساند. و از آنجا که در جریان پیشرفت تولید سرمایه‌داری مقیاس هر روند تولید انفرادی وسیع‌تر می‌گردد و مقدار حداقل سرمایه‌ای که باید پیش‌ریز شود نیز با آن ترقی می‌کند، این وضع با عوامل دیگری، که بیش‌ازپیش وظیفه سرمایه‌دار صنعتی را به صورت انحصار سرمایه‌داران

بزرگ صاحب پول، اعمّ از منفرد یا مشترک، درمی آورد، ضمیمه می شود. به طور گذرا باید در اینجا متذکر بود که هر گاه تغییری در ارزش عوامل تولید حاصل شود، آنگاه تفاوتی میان شکل $G \dots \dot{G}$ از یک سو و $P \dots P$ و $\dot{W} \dots \dot{W}$ از سوی دیگر پدیدار می گردد.

در $G \dots \dot{G}$ ، به مثابه فرمول سرمایه تازه به کار افتاده، یعنی سرمایه ای که برای نخستین بار مانند پول - سرمایه وارد میدان شده است، تنزل ارزش عوامل تولید، مثلاً مواد خام، مواد کمکی و غیره موجب آن می شود که برای گشایش یک بنگاه با وسعت معین، کمتر از میزان قبل از تنزل مواد مزبور سرمایه گذاری نقدی لازم گردد، زیرا وسعت روند تولید، (در صورتی که نیروی تولید در سطح یکسانی باقی مانده باشد)، وابسته به حجم و مقدار وسایل تولیدی است که میزان معلومی از نیروی کار می تواند تحت استیلا در آورد، ولی نه به ارزش وسایل تولید بستگی دارد و نه منوط به ارزش نیروی کار است (ارزش نیروی کار فقط در مقدار ارزش افزائی مؤثر است). بالعکس، اگر در ارزش آن عوامل تولید کالا، که عناصر سرمایه مولد را تشکیل می دهند، ترقیئی وقوع یابد، آنگاه پول - سرمایه بیشتری لازم است تا بتوان بنگاهی را با وسعت معین بنیاد گذارد. در هر دو مورد فقط مقدار پول - سرمایه ای که برای سرمایه گذاری جدید لازم است متأثر می گردد. در مورد نخست مقداری پول - سرمایه آزاد می گردد و در مورد دوم، به شرط آنکه ازدیاد سرمایه های صنعتی جدید انفرادی بدو در رشته معینی از تولید به طور عادی متداول شده باشد، سرمایه نقدی بیشتری ریخته خواهد شد.

دورپیمائی های $P \dots P$ و $\dot{W} \dots \dot{W}$ فقط در صورتی خود نمایشگر $G \dots \dot{G}$ می شوند که حرکت P و \dot{W} در عین حال انباشت هم باشد، یعنی هنگامی که g اضافه شده از حالت پولی صرف به پول - سرمایه مبدل می گردد. صرف نظر از حالت فوق الذکر، تغییر ارزشی در عناصر سرمایه بار آور آنها را به نحوی غیر از $G \dots \dot{G}$ متأثر می سازد. در اینجا باز ما از تأثیر چنین تغییر ارزشی بر اجزاء تشکیل دهنده سرمایه وارد در روند

تولید، چشم می‌پوشیم. در این مورد، مایه‌گذاری‌های بدوی نیستند که مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌گیرند، بلکه آن سرمایه‌صنعتی‌ئی متأثر می‌شود که در مقام نخستین دورپیمائی خویش نیست و دارد روند تجدید تولید خود را طی می‌کند. بنابراین آنچه تحت تأثیر قرار می‌گیرد $W \dots W^A_{Pm}$ است، یعنی بازگشت کالا - سرمایه به آن عناصری از تولید خویش که کالا هستند. در صورت تنزل ارزش (یا تنزل قیمت)، ممکن است سه حالت اتفاق افتد: یا روند تجدید تولید به همان مقیاس گذشته ادامه می‌یابد، که در آن صورت جزئی از پول - سرمایه پیشین آزاد می‌شود و توده‌شدن سرمایه نقدی انجام می‌گیرد، بدون آنکه انباشت واقعی (یعنی تولید به مقیاس گسترده‌تر) وقوع یابد و بی‌آنکه تبدیل g (اضافه‌ارزش) به انباشت - مایه، که مقدمه و همپای این انباشت است، تحقق پذیرد؛ یا، چنانچه نسبت‌های فنی امکان‌دهند، روند تجدید تولید بر پایه‌ای بزرگتر از آنچه در غیر این صورت ممکن می‌بود، گسترش می‌یابد؛ و یا پس‌افکنند بزرگتری از مواد خام و غیره روی می‌دهد.

عکس این حالت به هنگام ترقی ارزش عواملی که باید جانشین کالا - سرمایه گردند پدیدار می‌شود. در این صورت تجدید تولید، دیگر با وسعت عادی خود انجام نمی‌گیرد (مثلاً مدت کار کردن کوتاه‌تر می‌شود)، یا ضرور می‌شود که سرمایه نقدی اضافی وارد میدان گردد تا آنکه بتوان تجدید تولید را به وسعت پیشین ادامه داد (پیوند پول - سرمایه)؛ یا آنکه انباشت - مایه نقدی، چنانچه وجود داشته باشد، به جای آنکه برای گسترش روند تجدید تولید به کار رود، کلاً یا جزئاً صرف‌راه‌اندازی آن به مقیاس گذشته می‌شود. این نیز خود پیوند پول - سرمایه است، فقط با این تفاوت که در اینجا منشأ سرمایه نقدی از خارج، یعنی از بازار پول، نیست، بلکه از امکانات خود سرمایه‌دار صنعتی ناشی می‌شود.

ولی ممکن است که در مورد $P \dots P$ و $W \dots W$ ، اوضاع و احوال تغییر دهنده‌ای بروز نماید. مثلاً اگر پنبه‌ریس ما مقادیر بزرگی پنبه انبار کرده باشد (یعنی بخش بزرگی

از سرمایه بار آورش به صورت ذخیره پنبه باشد)، آنگاه قسمتی از سرمایه مولدش در نتیجه سقوط قیمت پنبه دچار ارزش کاستی می شود؛ به عکس اگر قیمت ها ترقی نموده باشند، در آن صورت ارزش این قسمت از سرمایه مولدش بالا می رود. از سوی دیگر چنانچه وی مقادیر بزرگی جنس را به شکل کالا - سرمایه، مثلاً به صورت نخ پنبه، نگاه داشته باشد، آنگاه به هنگام سقوط قیمت پنبه بهری از کالا - سرمایه اش ولذا به طور کلی تمام سرمایه وارد در دورپیمائی وی دچار ارزش کاستی می گردد. در مورد ترقی قیمت پنبه عکس این پدیده بروز می کند. سرانجام در روند $\left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right\rangle W - G - W$ ، اگر $W - G$ ، یعنی سامان یابی پول - سرمایه، پیش از تغییر ارزشی عناصر تشکیل دهنده W حاصل شده باشد، در آن صورت سرمایه فقط به نحوی که در مورد حالت اول دیده شد از این پیش آمد متأثر می گردد، یعنی در دومین عمل دورانی که $\left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right\rangle G - W$ است. ولی اگر واقعه پیش از انجام $W - G$ روی دهد تنزل یا ترقی قیمت پنبه، به شرط یکسان ماندن همه اوضاع و احوال دیگر، متناسباً موجب پائین آمدن یا بالا رفتن بهای نخ می گردد.

تأثیر این رویدادها به روی سرمایه های مختلف انفرادی ئی که در رشته تولید واحدی به کاررفته اند می تواند بر حسب اوضاع و احوال مختلفی که ممکن است در آن قرار گرفته باشند بسیار متفاوت باشد. همچنین ممکن است که آزاد شدن یا پیوند یافتن پول - سرمایه از تفاوت در مدت روند دورانی ولذا از سرعت دوران نیز ناشی گردد. ولی این امر مربوط به بررسی مسئله واگرد^(۱) است. آنچه در این مقام مورد توجه ماست تنها عبارت

(۱) Umschlag - Rotation. - اگرچه ما این اصطلاح را در نامه ۳۰ آوریل ۱۸۶۸ کارل مارکس به فریدریش انگلس (صفحات ۷۱۲-۷۱۶) [۱۱۹۹-۱۲۰۵ همین بازنویسی] جلد اول "چرخش" ترجمه کرده ایم ولی با توجه دقیق تر چنین به نظر رسید که "واگرد" بیشتر با مفهوم این مقوله اقتصادی، چنانکه دیده خواهد شد، تطبیق می کند ولذا این اصطلاح در برابر Rotation انتخاب شده است.

از تفاوت واقعی است که، برحسب تغییر ارزشی عناصر سرمایه بار آور، میان $G \dots \dot{G}$ و دو شکل دیگر روند دورپیمائی بروز می‌کند.

هنگامی که شیوه تولید سرمایه‌داری گسترش یافته و لذا به صورت شیوه مسلط درآمده است، قسمت بزرگی از کالاهائی که در بخش دَوْرانی $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$ و وسایل تولید P_m را تشکیل می‌دهند، خود به صورت کالا - سرمایه به کارآفتاده غیر درمی‌آیند. بنابراین از لحاظ فروشنده $\dot{W} - \dot{G}$ ، یعنی تبدیل کالا - سرمایه به پول - سرمایه، انجام می‌گیرد. لیکن این امر قاعده مطلق به‌شمار نمی‌رود. بالعکس، سرمایه صنعتی در درون روند دَوْرانی خود، یعنی آنجا که خواه به صورت پول و خواه همچون کالا عمل می‌کند، اعم از اینکه به مثابه پول - سرمایه و یا همچون کالا - سرمایه به میدان آمده باشد، دور - پیمائی اش با گردش کالائی متفاوت‌ترین شیوه‌های تولید اجتماعی تلاقی می‌کند، و این تلاقی تا حدی است که شیوه‌های مزبور در عین حال تولید کالائی نیز باشند. کالا خواه محصول تولیدی باشد که مبتنی بر بردگی است و خواه فراورده دهقانان (چینی، ریوت‌های^(۱) هندی)، یا همبودها^(۲) (هند شرقی هلند) و یا تولید دولتی باشد (آنچنان تولیدی که در دوران‌های قدیم تاریخ روسیه بر پایه سرواژ استوار بوده است)، و یا خود، محصول اقوام شکارگر نیم‌وحشی و غیره باشد - به هر حال به صورت کالا و پول در برابر پول و کالائی قرار می‌گیرد که نماینده سرمایه صنعتی است و در عین حال هم

(۱) Ryots - دهقانان اجاره‌دار هندی که اکثراً از قشر خُرده‌پای دهقانی هستند و بخشی از محصول کشاورزی خود را در سرخرمن و یا در بازار به فروش می‌رسانند.

(۲) مترجم، همبود و همبودی را که یک کلمه قدیمی فارسی است و ناصر خسرو نیز به شکل همبودگی در آثار فلسفی خود به کار برده است در برابر اصطلاحات خارجی Commune، Communauté، Gemeinwesen، و غیره به معنای جماعت اشتراکی بدوی به‌طور کلی و صرف نظر از اشکال ویژه تحوُّلی آن اختیار کرده است.

در دورپیمائی این سرمایه و هم در دورپیمائی اضافه‌ارزشی وارد می‌شود که کالا - سرمایه حامل آن است و به صورت درآمد خرج می‌گردد و لذا در هر دو شعبه دورانی کالا - سرمایه وارد است. خصلت رَوَند تولیدی که این کالاها از آن بیرون آمده‌اند بی تفاوت است. آنها در بازار به مثابه کالا عمل می‌کنند و مانند کالا در درون دورپیمائی سرمایه صنعتی وارد می‌شوند همچنانکه در دوران اضافه‌ارزشی که سرمایه مزبور حامل آن است نیز داخل می‌گردند. بنابراین آنچه رَوَند دورانی سرمایه صنعتی را برجسته می‌سازد عبارت از خصلت همه‌سویگی منشأ آن، وجود بازار به مثابه بازار جهانی است. آنچه در مورد کالاهای خارجی درست است درباره پول خارجی نیز صدق می‌کند. همچنانکه کالا - سرمایه در برابر پول فقط به عنوان کالا عمل می‌کند، به همان قسم نیز پول در برابر کالا - سرمایه، تنها وظیفه پولی ایفا می‌کند و بس. پول در اینجا نقش پول جهانی انجام می‌دهد.

معذک در این مورد دو نکته شایان تذکر است:

اولاً - به مجرد اینکه عمل $G - Pm$ به انجام رسید، کالاها (Pm) دیگر حالت کالائی را ترک می‌کنند و به صورت یکی از شیوه‌های وجودی سرمایه صنعتی در شکل وظیفه‌ای آن که P یعنی سرمایه بار آور است درمی‌آیند. ولی بدین سان منشأ آنها نیز ناپدید می‌شود و دیگر جز به مثابه اشکال وجودی سرمایه صنعتی هستی ندارند و در شکم آن فرومی‌روند. معذک این امر باقی می‌ماند که برای جانشینی آنها تجدید تولیدشان ضرور است و از این حیث شیوه تولید سرمایه‌داری وابسته به شیوه‌های تولید دیگری است که بیرون از درجه تکامل آن قرار گرفته‌اند. ولی گرایش شیوه تولید سرمایه‌داری این است که تا سرحد امکان هر تولیدی را به تولید کالائی بدل نماید. عمده وسیله آن برای نیل بدین منظور درست عبارت از کشاندن هر تولید در درون رَوَند دورانی خویش است، و تولید کالائی پیشرفته خود همانا تولید کالائی سرمایه‌داری است. دخالت سرمایه صنعتی همه جا این تحوّل را به جلو می‌راند، ولی از این راه موجب می‌شود که همه تولیدکنندگان

مستقیم مبدل به کارگر مُزدور گردند.

ثانیاً - کالاهائی که در رَوَندِ دَوْرانیِ سرمایهٔ صنعتی وارد می‌شوند (ودر آن زمره باید وسایل معیشت لازمی را به‌شمار آورد که سرمایهٔ متغیّر، پس از پرداختِ دستمزد کارگر، برای تجدید تولیدِ نیروی کار به آن وسایل بدل می‌شود)، از هرمنشائی که باشند و شکل اجتماعیِ رَوَندِ تولیدی که از آن برخاسته‌اند هرچه باشد، به‌صورتِ کالا - سرمایه، به‌شکل کالای سوداگری یا سرمایهٔ بازرگانی، در برابر سرمایهٔ صنعتی قرار می‌گیرند. ولی این سرمایه بنا به سیرِش خود، کالای همهٔ شیوه‌های تولید را در بر می‌گیرد.

همچنانکه تولیدِ سرمایه‌داری متضمّن تولید به‌مقیاس بزرگ است، هم‌آنچنان نیز ضرور است که فروش در مقیاس بزرگی انجام پذیرد، ولذا ایجاب می‌کند که جنس به بازرگان فروخته شود نه به مصرف‌کنندهٔ انفرادی. در صورتی که این مصرف‌کننده، خود مصرف‌کنندهٔ مولد و لذا خود سرمایه‌دار صنعتی است و بنابراین در صورتی که سرمایهٔ صنعتی رشته‌ای از تولید، وسایل تولید به رشتهٔ دیگر تحویل می‌دهد، آنگاه فروش مستقیم یک سرمایه‌دار صنعتی به سرمایه‌داران دیگر (به‌شکلِ سفارش و غیره) وقوع می‌یابد. از این حیث هر سرمایه‌دار صنعتی فروشندهٔ مستقیم و خود بازرگانِ خویش است، اگرچه وی همین سِمَت را در مورد فروش به بازرگان نیز داراست.

دادوستدِ کالا به‌مثابه وظیفهٔ سرمایهٔ بازرگانی، در عدادِ واجباتِ تولیدِ سرمایه‌داری است و با تکامل این تولید بیش از پیش گسترش می‌یابد. بنابراین ما فعلاً آن را برای نشان‌دادنِ برخی از جهاتِ رَوَندِ دَوْرانِ سرمایه‌داری مفروض می‌گیریم، ولی در تحلیل کلی این پروسه چنین فرض می‌کنیم که فروش مستقیماً و بدون مداخلهٔ بازرگان انجام می‌گیرد، زیرا این مداخله نقاط مختلفی از حرکت را مستور می‌دارد.

به سیسموندی^(۱) مراجعه کنیم، که مطالب را کمی ساده لوحانه بیان می کند^(۲):

”تجارت سرمایه هنگفتی به کار می برد که در مشاهده اول به نظر می رسد در جزء آنچه ما جریانش را به تفصیل ذکر کرده ایم نیست. ارزش ماهوت هائی که در انبار بازرگان ماهوت فروش انباشته شده است نسبت به آن بخشی از تولید سالانه، که توانگر به مستمند به صورت اجرت می دهد تا وی را به کار وادارد، بدواً به کلی بیگانه جلوه می کند. معذلک این سرمایه کاری نکرده مگر آنکه جانشین سرمایه ای، که ما از آن صحبت داشته ایم، گردیده است. برای آنکه رشد ثروت به روشنی درک شود، ما آن را در مرحله آفریدش در نظر گرفته ایم و آن را تا مصرفش دنبال نموده ایم. آنگاه سرمایه ای، که مثلاً در کارخانه ماهوت بافی به کار افتاده است، به نظر ما همواره همان آمد، چه این سرمایه هنگامی که با درآمد مصرف کننده مبادله گردید، تنها به دو حصه تقسیم شد. بهری از آن درآمد کارخانه دار را به شکل سود تشکیل داد و بهر دیگر در شکل دستمزد، درآمد کارگران گردید، هنگامی که اینان سرگرم بافتن ماهوت تازه بودند.

ولی به زودی دریافتند که برای سود همگان بهتر است که اجزاء مختلفه این سرمایه جانشین یکدیگر شوند و اگر صد هزار لکو^(۳) برای انجام دوران میان کارخانه دار و مصرف کننده کفایت می کرد، بهتر می شد که این صد هزار لکو میان کارخانه دار، تاجر عمده و بازرگان جزء فروش نیز تقسیم می گردید. شخص اولی فقط با ثلث این مبلغ همان کاری را که با تمام آن انجام داده بود، اجرا نمود، زیرا در لحظه ای که تولیدش پایان یافته بود، تاجر خریدار را بسیار زودتر از آنکه برای پیدا کردن مصرف کننده لازم

(۱) درباره Sismondi به زیر نویس صفحه ۵۵ [صفحه ۷۲ همین باز نویسی] جلد اول کاپیتال ترجمه فارسی مراجعه کنید.

(۲) در متن آلمانی کتاب، قول سیسموندی عیناً به زبان فرانسه نقل شده است. ما این نقل قول را مستقیماً از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرده و از آوردن متن فرانسه آن خودداری نموده ایم.

(۳) Ecu. پول نقره قدیم فرانسه برابر با سه لیره و گاه بیشتر.

می آمد، می یافت. سرمایه تاجر عمده فروش نیز به نوبه خود زودتر به وسیله سرمایه تاجر جزء فروش جبران شده بود... تفاوت میان مجموع دستمزد پیش ریز شده و قیمت خرید آخرین مصرف کننده بایستی سود سرمایه ها را به وجود می آورد. تفاوت مزبور میان کارخانه دار، تاجر و جزء فروش از آن هنگام توزیع می شود که اینان وظایف خود را میان یکدیگر تقسیم نموده اند، و عمل به انجام رسیده، با آنکه سه شخص و سه بخش سرمایه به جای یکی - به کار برده همان شده است که بود."
 - (Nouveaux Principes, I, P. 139, 140).

- "همه (یعنی بازرگانان) به طور غیرمستقیم در تولید شرکت می کردند، زیرا نظر به اینکه موضوع تولید مصرف است، تا هنگامی که شیء تولید شده در اختیار مصرف کننده قرار نگرفته است، نمی توان تولید مزبور را انجام یافته تلقی نمود." (Ib., P. 137)

در بررسی اشکال عام دورپیمائی و به طور کلی در تمام بررسی هائی که در این کتاب دوّم انجام می شود، ما پول را در شکل فلزی آن مورد توجه قرار می دهیم و از نماد پول^(۱) که نشانه ساده ارزشی است و فقط ویژه برخی از دولت هاست، و همچنین از پول اعتباری که هنوز گسترش نیافته است، صرف نظر می کنیم. زیرا این امر اولاً با تحوّل تاریخی تطبیق دارد، چه پول اعتباری در مرحله بدوی تولید سرمایه داری هیچ نقشی ایفا نمی کند و یا فقط نقش ناچیزی دارد. ثانیاً از لحاظ تئوریک ضرورت اختیار این روش موجه است زیرا تمام آنچه به شیوه انتقادی تا کنون درباره گردش پول اعتباری از جانب توک^(۲) و دیگران مطرح گردیده، همواره آنها را وادار نموده است که به عقب

(۱) symbolisch, symbolique

(۲) Thomas Tooke (۱۷۷۴-۱۸۵۸) - اقتصاددان انگلیسی و نویسنده کتاب باارزشی در باره تاریخ قیمت ها از ۱۷۹۲ تا ۱۸۵۶ - وی به مخالفت با تئوری های کمی پول مکتب currency principle برخاست. مارکس وی را "آخرین اقتصاددان انگلیسی دارای ارزشکی" خوانده است.

برگردند و ببینند مسئله بر پایه گردش ساده فلزی چه صورتی می‌توانست داشته باشد. ولی نباید فراموش کرد که پول فلزی می‌تواند هم به‌مثابه وسیله خرید و هم مانند وسیله پرداخت به کار آفتد. از لحاظ ساده کردن مسائل به‌طور کلی برای ما در این کتاب دوم فقط نخستین شکل وظیفه‌ای آن مطرح است.

رَوَندِ دَوْرانیِ سرمایه‌ صنعتی، که فقط جزئی از رَوَندِ دورپیمائی منفرد آن را تشکیل می‌دهد، تا آن حدّ که نمود از یک سلسله عملیات در درون گردش عمومی کالائی است، تابع قوانین عامّی است که سابقاً بیان گردیده‌است (کتاب اول، فصل سوم). هر اندازه که سرعت پویه پول بیشتر باشد و برای هر تک سرمایه زمان کمتری لازم آید تا از سلسله استحالّات کالائی و پولی خود بگذرد، همان مبلغ پول، مثلاً ۵۰۰ لیره، نیز بیشتر می‌تواند سرمایه‌های صنعتی (یا به‌دیگرسخن سرمایه‌های انفرادی در شکل کالا-سرمایه) را پی‌درپی وارد دَوْران کند. بنابراین، پول، هر قدر بیشتر مانند وسیله پرداخت به کار رود، دَوْران همان حجم ارزشی از سرمایه، وجود پول کمتری را ایجاب می‌کند، و لذا هر اندازه که مثلاً در مورد جانشین ساختن وسایل تولید یک کالا - سرمایه امکان پرداخت از راه پایه پاکردن محاسبات وجود داشته باشد، هر اندازه که مهلت‌های پرداخت، مثلاً در مورد پرداخت دستمزدها، کوتاه‌تر باشد، به‌همان اندازه احتیاج به پول برای دَوْران کمتر است.

از سوی دیگر، در صورتی که سرعت دَوْران و دیگر اوضاع و احوال ثابت فرض شود، آنگاه حجم پولی که باید به‌مثابه پول - سرمایه به گردش آفتد وابسته به جمع قیمت کالاهاست (قیمت ضرب در تعداد کالاها)، یا چنانچه مقدار و ارزش کالاها معلوم باشد، به ارزش خود پول وابستگی دارد.

ولی قوانین عامّ گردش کالاها فقط تا آنجا قابل اعمال هستند که رَوَندِ دَوْرانی سرمایه شامل یک سلسله اقدامات ساده دَوْرانی است؛ اما قوانین مزبور در موردی که این اقدامات بخش‌های مشخصی از دورپیمائی سرمایه‌های صنعتی منفرد را تشکیل

می دهند، محل اعمال ندارند.

برای روشن ساختن این مطلب بهتر از همه این است که رَوَندِ دَوْرانی را در پیوستگی بلاانقطاع آن، چنانکه در دو شکل ذیل دیده می شود، مورد توجه قرار دهیم:

$$\text{II) } P \dots \dot{W} \left\{ \begin{array}{l} W - \\ - \dot{G} \\ w - \end{array} \right\} \left\{ \begin{array}{l} G - W \\ \\ g - w \end{array} \right\} \left\langle \begin{array}{l} A \\ P_m \dots P (\dot{P}) \end{array} \right\rangle$$

$$\text{III) } \dot{W} \left\{ \begin{array}{l} W - \\ - \dot{G} \\ w - \end{array} \right\} \left\{ \begin{array}{l} G - W \\ \\ g - w \end{array} \right\} \left\langle \begin{array}{l} A \\ P_m \dots P \dots \dot{W} \end{array} \right\rangle$$

چنانچه رَوَندِ دَوْران مانند سلسله اقدامات دَوْرانی به طور کلی مورد توجه قرار گیرد (خواه به مثابه $W - G - W$ باشد خواه به مثابه $G - W - G$)، آنگاه رَوَند مزبور تنها دو سلسله متقابل استحالته کالاها را نشان می دهد که هر کدام از استحالته مزبور در صورتی که جداگانه ملحوظ گردد به نوبه خود متضمن استحالته متقابل کالا یا پول گیری است که در برابر آن قرار دارد.

$W - G$ از جانب صاحب کالا، $G - W$ از جانب خریدار است. نخستین دگرسانی کالا به صورت $W - G$ ، دوّمین استحالته کالائی است که به صورت پول قرار گرفته است. عکس این حالت برای $G - W$ صدق می کند. بنابراین آنچه درباره درهم آمیزی استحالته کالائی در یک مرحله با دگرسانی کالای دیگر در مرحله دیگر گفته شد در مورد گردش سرمایه تا آن حدّ صدق می کند که سرمایه دار مانند خریدار و فروشنده کالا عمل می کند و بدین سان سرمایه اش به مثابه پول در برابر کالای دیگری و مانند کالا در برابر پول غیر به کار می افتد. ولی این درهم آمیزی در عین حال مبین درهم آمیزی استحالته سرمایه ها نیست.

اولاً، همچنانکه دیدیم، $G - W (P_m)$ می‌تواند معرف درهم آمیختن استحقاقات سرمایه‌های مجزای مختلفی باشد؛ مثلاً جای قسمتی از کالا - سرمایه پنبه‌ریس، یعنی نخ، را ذغال می‌گیرد. بدین سان قسمتی از سرمایه‌اش که به صورت پول وجود دارد به شکل کالا درمی‌آید، درحالی‌که سرمایه سرمایه‌دار ذغال تولیدکن به شکل کالا وجود دارد و لذا به صورت پول درمی‌آید. همین عمل دورانی واحد در اینجا نمایشگر استحقاق متقابل دو سرمایه صنعتی است (که به رشته‌های مختلف تولید تعلق دارند) و لذا معرف درهم آمیزی سلسله استحقاقات این سرمایه‌هاست. با این وجود، چنانکه دیدیم، لازم نیست P_m که G جانشین آن می‌شود، کالا - سرمایه در معنای مقوله‌ای آن باشد، یعنی لزومی ندارد که دارای شکل وظیفه‌ای یک سرمایه صنعتی و محصول یک سرمایه‌دار باشد. اگرچه همواره در یک طرف $G - W$ و در سوی دیگر $W - G$ قرار دارد، ولی این امر همیشه به معنای درهم آمیختن استحقاقات سرمایه نیست. از این گذشته $G - A$ ، یعنی خرید نیروی کار، هرگز معرف درهم آمیزی دگرسانی‌های سرمایه نیست، زیرا باینکه نیروی کار، کالای کارگر است، ولی فقط هنگامی سرمایه می‌شود که این نیرو به سرمایه‌دار فروخته شده است. از سوی دیگر در روند $\dot{W} - \dot{G}$ لازم نیست که \dot{G} حتماً بدل یک کالا - سرمایه باشد. ممکن است که \dot{G} پولی باشد که از تبدیل کالای نیروی کار (دست‌مزد) به دست آمده است و یا بدل محصولی باشد که زحمتکشان مستقل یا بردگان و رعایا و همبودها تولید کرده‌اند.

ولی، درثانی، به هیچ وجه ضرور نیست که ایفای نقش وظیفه‌ای مشخص هر استحقاق، که در درون روند دورانی یک سرمایه منفرد پیش می‌آید، حتماً معرف بروز استحقاقات منطبق و متقابل در دورپیمائی سرمایه دیگر باشد - حتا اگر هم فرض شود که مجموع تولید در بازار جهانی به شیوه سرمایه‌داری انجام می‌گردد. مثلاً در دورپیمائی $P \dots P$ ، ممکن است \dot{G} ، که \dot{W} را پول می‌کند، خود برای خریدار فقط بدل نقدی اضافه‌ارزش

وی باشد (در صورتی که کالا از اقلام مصرفی باشد)؛ یا در $\left\langle P_m^A \right\rangle$ $G - W$ (بنابراین در آنجائی که سرمایه انباشته وارد می‌شود)، امکان دارد که G برای فروشنده P_m فقط جبران‌کننده سرمایه پیش‌ریخته‌اش باشد و یا حتّاً در صورتی که پول به دست آمده به‌سوی مخارج درآمدی منحرف شود، به‌هیچ‌وجه دوباره در گردش سرمایه وی وارد نگردد.

پس مطالعه درهم‌آمیزی ساده استحاللات گردش کالائی، که میان عملیات دورانی سرمایه و هر گردش کالائی دیگر مشترک است، این مسئله را حلّ نمی‌کند که آرکان مختلفه سرمایه کلّ اجتماعی، که سرمایه‌های منفرد فقط اجزاء خودمختار عمل‌کننده آن به‌شمار می‌روند، در روند دوران - خواه سخن بر سر سرمایه باشد یا راجع به اضافه ارزش - چگونه متقابلاً جانشین یکدیگر می‌شوند. این امر مستلزم شیوه تحقیق دیگری است. تاکنون درباره این مسئله به عباراتی قناعت شده است که هرگاه نزدیکتر مورد تحلیل قرار گیرند جز دیدهای غیردقیقی، که تنها از درهم‌آمیزی استحاللات متعلّق به هر گردش کالائی به‌عاریت گرفته شده است، محتوای دیگری ندارند.



یکی از ملموس‌ترین ویژگی‌های روند دورپیمائی سرمایه صنعتی، ولذا نیز از آن تولید سرمایه‌داری، این وضع است که از سوئی عناصر تشکیل‌دهنده سرمایه بارآور از بازار کالاها بیرون می‌آیند و باید پیوسته از این بازار تجدید شوند و مانند کالا خریداری گردند؛ از سوی دیگر محصول روند کار از این دورپیمائی به‌صورت کالا بیرون می‌آید و پیوسته باید از نو به‌مثابه کالا فروخته شود. مثلاً بیائیم یک فارمدار جدید اسکاتلند سُفلی را با یک دهقان کوچکِ مُدِ قدیمِ قاره^(۱) مقایسه کنیم. اوّلی تمام محصول خود

(۱) مقصود قاره اروپا غیر از جزایر بریتانیاست.

را می‌فروشد و لذا باید کلیه عناصر این محصول، حتّاً بذر، را نیز از بازار جبران نماید؛ دیگری قسمت اعظم محصول خویش را مستقیماً مصرف می‌کند، تا سرحد امکان کم می‌خرد و کم می‌فروشد و تا آنجا که مقدور است ادوات کار، لباس و غیره را خود می‌سازد.

بر چنین پایه‌ای است که اقتصاد طبیعی، اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری را به‌مثابه سه شکل خصلت‌نمای حرکت اقتصادی تولید اجتماعی در برابر یکدیگر قرار داده‌اند.

اولاً این سه شکل به‌هیچ‌وجه برای نمایاندن مراحل تکاملی دارای ارزش یکسان نیستند. آنچه که اقتصاد اعتباری خوانده شده، خود شکلی از اقتصاد پولی است، تا آنجا که هر دو نامگذاری بیانگر وظایف مبادله‌ای با شیوه مبادله میان خود تولیدکنندگان هستند. در تولید سرمایه‌داری پیشرفته اقتصاد پولی فقط به‌مثابه پایه اقتصاد اعتباری جلوه می‌کند. پس بدین‌سان اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری تنها با مراحل تکاملی مختلف تولید سرمایه‌داری تطبیق دارند، ولی به‌هیچ‌وجه در برابر اقتصاد طبیعی، اشکال مبادله‌ای متفاوت و مستقلی نیستند. اگر چنان‌قاعده‌ای ملاک باشد آنگاه حقاً می‌توان اشکال بسیار متفاوت اقتصاد طبیعی را نیز با ارزشی یکسان در برابر آن دو قرار داد.

ثانیاً در مقولات زیرین: اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری، آنچه که مورد تکیه قرار می‌گیرد و به‌مثابه علامت تمیزدهنده برجسته می‌شود خود اقتصاد، یعنی نقش روند تولید نیست، بلکه تکیه بر آن شیوه مبادله‌ای قرار دارد که با اقتصاد تطبیق می‌کند و میان عاملین مختلفه تولید یا تولیدکنندگان جاری است. در چنین صورتی لازم می‌بود که همین روش در مورد مقوله اول نیز معمول می‌گردید و لذا به‌جای اقتصاد طبیعی، اقتصاد معاوضه‌ای (جنس به‌جنس) گفته می‌شد. یک اقتصاد طبیعی کاملاً بسته، مثلاً

دولت/ینکاهای^(۱) پرو، نمی توانست در هیچ یک از این مقولات بگنجد.

ثالثاً اقتصاد پولی میان همه نوع تولید کالائی مشترک است و محصول درم تفاوت-ترین ساخت های اجتماعی تولید به صورت کالا تجلی می کند. پس آنگاه چنین درمی آید که گویا آنچه خصلت نمای تولید سرمایه داری است فقط عبارت از وسعت و طول و عرضی است که در آن، محصول مانند قلم تجارتي، به مثابه کالا تولید می شود و لذا عناصر تشکیل دهنده ویژه آن نیز باید از نو مانند قلم تجارتي، چون کالا در اقتصادی که از آن بیرون آمده اند، وارد گردند.

درواقع تولید سرمایه داری عبارت از تولید کالائی به منزله شکل عمومی تولید است، ولی تنها از آن جهت چنین است و از آن رو پیوسته در سیر تحوّل خود چنین می شود که در این تولید کار، خود مانند کالا بروز می کند و کارگر، کار خویش، یعنی عملکرد نیروی کارش را، می فروشد و آن را نیز، چنانکه ما فرض می کنیم، مطابق با ارزشش که از طریق مخارج تجدید تولید آن تعیین می گردد، می فروشد. به همان تدریج که کار جنبه مزدوری پیدا می کند، تولید کننده نیز سرمایه دار صنعتی می گردد. به همین جهت است که تولید سرمایه داری (ولذا تولید کالائی نیز) هنگامی وسعت کامل خود را به دست می آورد که تولید کننده مستقیم روستائی نیز کارگر مزدور گردد. در مناسبات میان سرمایه دار و کارگر مزدور، رابطه پولی، یعنی مناسبات فروشنده و خریدار، جنبه

(۱) ینکاها Inca، Inka، قوم سرخ پوست آمریکای جنوبی که در سده پانزدهم میلادی تا استیلای اسپانیولی ها در سرزمین های پرو، اکوادور، بولیوی و شمال شیلی دولت شکوفائی داشتند. سازمان اقتصادی دولت ینکاها بر پایه دودمان یا همبود دهقانی به نام آیل (Aylla) استوار بود. زمین و دام به همبود تعلق داشت و دولت به مثابه نماینده عالی همه همبودها سهمی از محصول را وصول می نمود. سازمان اجتماعی و اقتصادی ینکاها از بسیاری جهات شبیه به ویس های دودمانی است که در ایران از هزاره چهارم پیش از میلاد وجود داشته است و بسیاری از آثار آن تا پایان شاهنشاهی ساسانی نیز در جامعه ایران به جای مانده است.

رابطه‌ای که ملازم با خود تولید است، پیدا می‌کند. ولی این رابطه از لحاظ اساسی مبتنی بر خصلت اجتماعی تولید است نه بر شیوه مبادله، که خود به عکس ناشی از آن است.

باری، این نگرش با محیط بورژوائی، که فکر انجام سودهای نقلی سرتاپای آن را فراگرفته است، تطبیق می‌کند و موجب می‌شود به جای آنکه خصلت شیوه تولید را پایه طرز مبادله منطبق با آن تلقی نمایند، عکس آن را می‌پذیرند.^(۱)

سرمایه‌دار ارزشی که به شکل پول در دوران فرومی‌ریزد کمتر از ارزشی است که از آن بیرون می‌کشد، زیرا ارزشی که به صورت کالا در بازار فرومی‌ریزد بیش از آن ارزشی است که به شکل کالا از بازار بیرون آورده است. مادام که وی صرفاً به مثابه تجسم سرمایه، مانند سرمایه‌دار صنعتی، عمل می‌کند، عرضه ارزش - کالای وی پیوسته بزرگتر از تقاضای ارزش - کالای اوست. در صورتی که عرضه و تقاضای او در این مورد یکدیگر را جبران نمایند به آن معنی خواهد بود که سرمایه‌اش بارور نشده، مانند سرمایه بارآور به کار نیافتاده است. سرمایه بارآور به کالا - سرمایه‌ای بدل شده است که باردار اضافه ارزش نیست. این بدان معنی است که گوئی در آثای روند تولید هیچ اضافه ارزشی به صورت کالا از نیروی کار بیرون نکشیده و لذا اصلاً مانند سرمایه به کار نیافتاده است. در واقع سرمایه‌دار مجبور است که "گران‌تر از آنچه خریده است بفروشد"، ولی در این امر موفقیت وی تنها از آن جهت است که وی از راه واسطه قراردادن روند تولید سرمایه‌داری، کالای ارزان‌تر یعنی کم‌ارزش‌تری را که خریده به کالاهای ارزشمندتر و لذا گران‌تری مبدل کرده است. اگر وی گران‌تر می‌فروشد نه از آن جهت است که کالای خود را بالاتر از ارزشش به فروش می‌رساند، بلکه بدان سبب است که ارزش

(۱) تا اینجا دست‌نوشته شماره ۷ - از این پس تا پایان فصل، مطالب طبق یادداشت‌هایی است که در جزوه‌ای مربوط به سال ۱۸۷۷ یا ۱۸۷۸، در میان مستخرجات از کتب نوشته شده است.

کالا برتر از مبلغ ارزشی عناصر تولیدی آن است.

نرخ‌ی که برحسب آن سرمایه‌دار سرمایه‌اش را بارور می‌سازد به‌نسبت تفاوت بین عرضه و تقاضای او، یعنی به‌نسبت فزونی ارزش کالائی که وی عرضه می‌کند و ارزش کالائی که تقاضا دارد، افزایش می‌یابد. هدف وی این نیست که میان این دو تعادل برقرار کند، بلکه هدف او این است که تا سرحد امکان عدم تعادل وجود داشته باشد و عرضه او بر تقاضایش بچربد.

آنچه در مورد یک سرمایه‌دار منفرد حقیقت دارد، دربارهٔ طبقهٔ سرمایه‌دار نیز صادق است.

تا آنجا که سرمایه‌دار صرفاً تجسم سرمایهٔ صنعتی است، تقاضای خاص وی فقط عبارت از خواست وسایل تولید و نیروی کار است. چنانچه تقاضای او را در مورد Pm ، از لحاظ ارزشمندی مورد توجه قرار دهیم، آنگاه روشن است که این تقاضا کوچکتر از سرمایهٔ پیش‌ریختهٔ وی است. سرمایه‌دار وسایل تولید را با ارزشی که پائین‌تر از ارزش سرمایهٔ اوست می‌خرد و لذا به‌مراتب دارای ارزش کمتری نسبت به کالا - سرمایه‌ای است که عرضه می‌کند.

اما آنچه مربوط به تقاضای وی در مورد نیروی کار است، ارزشمندی آن بنا بر رابطه‌ای تعیین می‌شود که میان سرمایهٔ متغیر و کل سرمایهٔ وی وجود دارد. بنابراین مساوی با $V : C$ است. و به‌همین علت است که در تولید سرمایه‌داری تقاضای مزبور از لحاظ نسبی بیش از پیش کوچکتر از تقاضا در مورد وسایل تولید می‌شود. سرمایه‌دار پیوسته به درجهٔ فزاینده‌ای بیشتر خریدار Pm است تا A .

نظر به اینکه کارگر به‌طور عمده دستمزد خود را صرف وسایل زندگی می‌کند و بزرگترین بخش آن را به‌زخم وسایل ضروری زندگی می‌زند، تقاضای سرمایه‌دار در مورد نیروی کار، درعین حال و به‌طور غیرمستقیم عبارت از تقاضا دربارهٔ آن وسایل مصرفی است که در مصرف طبقهٔ کارگر وارد می‌شوند. ولی این تقاضا مساوی با V

است و یک اتم هم از آن بزرگتر نیست. (آنگاه که کارگر قسمتی از دستمزد خود را پس انداز می کند - ما ناچار در اینجا از همه نوع مناسبات مبتنی بر اعتبار^(۱) چشم می پوشیم - این بدان معناست که وی قسمتی از دستمزد خود را به گنج مبدل کرده است و به همان نسبت به مثابه تقاضاکننده یا خریدار وارد نمی شود.) مرز نهائی تقاضای سرمایه دار مساوی است با C که خود $c + v =$ است، ولی عرضه وی برابر است با $c + v + m$ و لذا اگر ترکیب کالا - سرمایه وی چنین باشد: $20m + 20v + 80c$ ، آنگاه تقاضای او مساوی خواهد بود با $20v + 80c$ و بنابراین از لحاظ ارزشمندی $\frac{1}{5}$ کوچکتر از عرضه او خواهد بود. هر اندازه که درصد حجم m می که او تولید کرده (نرخ سود) بزرگتر باشد، همان قدر تقاضای وی در نسبت با عرضه اش کوچکتر خواهد بود. اگر چه با پیشرفت تولید، تقاضای سرمایه دار درباره نیروی کار و لذا به طور غیر مستقیم در مورد وسایل ضروری زندگی، تدریجاً نسبت به تقاضای وی در مورد وسایل تولید کوچکتر می شود، معذک از سوی دیگر نباید فراموش نمود که تقاضای سرمایه دار در مورد Pm ، اگر به طور متوسط حساب شود، همواره کوچکتر از سرمایه اوست. بنابراین تقاضای سرمایه دار در مورد وسایل تولید همواره باید از لحاظ ارزشی پائین تر از کالا - محصول سرمایه دار دیگری باشد که با سرمایه ای برابر و تحت شرایط یکسان وسایل تولید مزبور را به وی تحویل می دهد.^(۲) اینکه سرمایه داران یکی دوتا نیستند،

(۱) باید توجه داشت که در اینجا علاوه بر خریدهای قسطی، نسیه خری و امثال آن نیز در عداد مناسبات اعتباری است.

(۲) برای اینکه خواننده دچار ابهام نگردد توضیحاً متذکر می شود که چون هر دو سرمایه دار از لحاظ شرایط و مقدار سرمایه برابر هستند و بنابراین آنچه در متن ذکر شده همواره ارزش کالا - سرمایه بیشتر از سرمایه پیش ریخته است و نظریه اینکه تقاضای سرمایه دار در مورد وسایل تولید همواره کوچکتر از سرمایه اوست، ضرورتاً ارزش محصول سرمایه داری که وسایل تولید تحویل می دهد و لذا عرضه اش که برابر با $c + v + m$ اوست باید بیشتر از ارزش تقاضای سرمایه داری باشد که این وسایل تولید را می خرد (مترجم).

تغییری در اصل مسئله نمی‌دهد. فرض کنیم که سرمایه سرمایه‌داری برابر با ۱۰۰۰ لیره استرلینگ باشد، که بخش ثابت آن = ۸۰۰ لیره استرلینگ است. در این صورت تقاضای وی از همه سرمایه‌داران دیگر = ۸۰۰ لیره استرلینگ است. ولی این سرمایه‌داران به نوبه خود جمعاً و بر حسب هر سرمایه ۱۰۰۰ لیره‌ای و نرخ برابر سود، وسایل تولیدی به ارزش ۱۲۰۰ لیره استرلینگ برای تحویل آماده می‌کنند (صرف نظر از آنکه چه مبلغ از سرمایه ۱۰۰۰ لیره‌ای سهم هریک از آنها می‌شود و مقداری که به هر کدام از آنها می‌افتد چه نسبتی در سرمایه کل داراست). بنابراین تقاضای سرمایه‌دار اولی فقط $\frac{2}{3}$ عرضه آنها را جبران می‌کند، در حالی که کل تقاضای ویژه وی از لحاظ ارزشی فقط برابر با $\frac{4}{5}$ عرضه خود اوست.

اینک یک بار دیگر لازم است، پیش از بررسی، به‌طور گذرا وارد عرصه واگرد سرمایه شویم. فرض کنیم که مجموع سرمایه سرمایه‌دار مفروض ۵۰۰۰ لیره استرلینگ باشد که ۴۰۰۰ لیره آن سرمایه استوار و ۱۰۰۰ لیره استرلینگ دیگر سرمایه گردان وی را تشکیل دهد. بنا به فرض سابق این ۱۰۰۰ لیره = $800c + 200v$ است.^(۱) سرمایه گردان وی باید پنج بار در سال واگرد کند تا مجموع سرمایه‌اش یک بار در سال واگرد داشته باشد. در آن صورت محصول - کالای وی برابر با ۶۰۰۰ لیره استرلینگ، یعنی ۱۰۰۰ لیره بزرگتر از سرمایه پیش‌ریخته‌اش خواهد بود. آنگاه همان نسبت اضافه‌ارزشی که فوقاً بیان شد از آن نتیجه می‌شود:

(۱) درباره تفاوت میان سرمایه استوار و گردان (سیار) از یک سو و سرمایه ثابت و متغیر از سوی دیگر به جلد اول کاپیتال ترجمه فارسی، فصل ششم، صفحه ۲۰۴ [۳۲۸ همین بازنویسی] و بعد و صفحه ۵۵۳ [۹۳۸] و همچنین به نامه مارکس به انگلس مورخ ۳۰ آوریل ۱۸۶۸ (صفحه ۷۱۲ - ۷۱۶ [۱۱۹۹-۱۲۰۵ همین بازنویسی] ترجمه فارسی) مراجعه شود. و نیز در بخش دوم از همین کتاب مصنف به تفصیل درباره مفهوم سرمایه استوار و گردان بحث می‌کند.

۵۰۰۰ C : m ۱۰۰۰ برابر است با $(c+v) ۱۰۰$: ۲۰ m. پس دیده می‌شود که این واگرد به هیچ وجه تغییری در مورد نسبت میان جمع تقاضای وی و مجموع عرضه وی به وجود نمی‌آورد و تقاضا همچنان $\frac{1}{5}$ کوچکتر از عرضه است.

گیریم که سرمایه استوارش در ده سال نو شود. پس در چنین صورتی وی سالانه $\frac{1}{10}$ آن را که برابر با ۴۰۰ لیره استرلینگ است، مستهلک می‌کند. بر این اساس باز برای وی ۳۶۰۰ لیره استرلینگ سرمایه استوار باقی می‌ماند به اضافه ۴۰۰ لیره استرلینگ پول نقد. تا آنجا که تعمیرات ضروری باشند و از حدود متوسط متعارف تجاوز نکنند به غیر از سرمایه‌گذاری بعدی معنای دیگری ندارند. ممکن بود مطلب را به این صورت مورد بررسی قرار می‌دادیم که گویی سرمایه‌دار هزینه‌های تعمیری را از ابتدای سرمایه‌گذاری، به آن میزانی که در محصول - کالای سالانه وارد می‌شود، در ارزیابی سرمایه‌گذاری خود به حساب آورد، به نحوی که هزینه تعمیرات در شکم مبلغ $\frac{1}{10}$ بابت استهلاک منظور شده است. (چنانچه در واقع نیازهای تعمیری وی کمتر از حد متوسط باشد، آنگاه این خود برای سرمایه‌دار بردی است، همچنانکه اگر بالاتر از آن حد باشد برای وی باخت محسوب می‌شود. ولی این تفاوت‌ها در مقیاس جمیع افرادی از طبقه سرمایه‌دار که در همین رشته صنعتی اشتغال دارند پایه‌ها می‌شوند.) به هر حال باینکه اگر مجموع سرمایه یک واگرد در سال داشته باشد، تقاضای سالانه سرمایه‌دارها همچنان برابر ۵۰۰۰ لیره استرلینگ که مساوی با سرمایه پیش ریخته است، باقی می‌ماند، معذک این تقاضا در مورد سرمایه‌گردان افزایش می‌یابد، در حالی که در مورد بخش استوار سرمایه پیوسته در کاهش است.

اکنون به تجدید تولید می‌پردازیم. چنین فرض کنیم که سرمایه‌دار تمام اضافه ارزش g را مصرف می‌کند و فقط مقدار سرمایه بدوی C را از نو در تولید بار آور به کار می‌اندازد. در این حال تقاضای سرمایه‌دار برابر با عرضه اوست، ولی از لحاظ

حرکت سرمایه‌اش چنین نیست. زیرا وی به‌مثابه سرمایه‌دار تقاضای خویش را از حد $\frac{4}{5}$ سرمایه‌اش تجاوز نمی‌دهد (ازلحاظ مقدار ارزشی). $\frac{1}{5}$ آن را وی مانند غیرسرمایه‌دار مصرف می‌کند، یعنی آن را نه در وظیفه سرمایه‌دار بودنش بلکه برای نیازمندی‌های شخصی یا خوشی‌های خویش به کار می‌برد.

پس حساب وی بر پایه درصد به شرح زیر است:

به‌مثابه سرمایه‌دار تقاضا = ۱۰۰، عرضه = ۱۲۰

به‌مثابه خوش‌گذران تقاضا = ۲۰، عرضه = -

جمع تقاضا = ۱۲۰، عرضه = ۱۲۰

چنین فرضی برابر با این است که نیستی تولید سرمایه‌داری را مفروض داشته‌اند و لذا حکم نابودی خود سرمایه‌صنعتی را صادر کرده باشیم. زیرا چنانچه فرض شود که اصل محرک سرمایه‌داری خوشی و تمتع است نه ثروت افزائی بنفسه، آنگاه اساس سرمایه‌داری حذف شده است.

ولی این فرض ازلحاظ فنی نیز غیرممکن است. نه تنها لازم است که سرمایه‌دار، در برابر نوسانات قیمت‌ها و برای آنکه بتواند درانتظار مقارنات^(۱) مساعد فروش و خرید باشد، سرمایه ذخیره‌ای تشکیل دهد، بلکه مجبور است که سرمایه انباشت کند تا بدان

(۱) مقارنات در برابر اصطلاح لاتینی Conjonctures (به آلمانی Konjunktoren) به کار برده شده است. این کلمه که هم در زبان‌های فارسی و عربی و هم در زبان‌های اروپائی از اخترشناسی قدیم به عاریت گرفته شده و به معنای هم‌زمان قرار گرفتن ستارگان معین در برج واحدی از منطقه البروج است، در اقتصاد سیاسی جدید سرمایه‌داری، به معنای استقرار هم‌زمان شرایط معین اقتصادی اصطلاح شده است و بر پایه آن دوران‌های رونق و فروکش کسب و کار محاسبه می‌شود و مانند اخترشناسی قدیم قران نحس و سعد استخراج می‌گردد.

وسیله تولید را گسترش دهد و پیشرفت‌های فنی را در درون ارگانیزم موکد خود جایگزین سازد.

برای انباشتن سرمایه، وی بدو باید بهری از اضافه‌ارزش خود را به‌صورت پولی که از دوران به‌دست آورده است از گردش خارج کند، مانند گنج آن را افزایش دهد تا حدی که این پول ابعاد لازم برای گسترش بنگاه قدیم یا گشایش مؤسسه جنبی را پیدا نماید. تا هنگامی که گنج‌سازی ادامه دارد، بر تقاضای سرمایه‌دار افزوده نمی‌شود، پول را کد شده است و وی از بازار کالاها در برابر معادل پولی که به‌استعانت کالای عرضه‌شده خویش از درون آن بیرون کشیده است هیچ معادلی به‌صورت کالا خارج نمی‌کند.

در اینجا از اعتبار چشم پوشیده‌ایم. از جمله این امر با مسئله اعتبار ارتباط پیدا می‌کند که مثلاً سرمایه‌دار، به‌مرور که پول می‌انبارد، آن را در برابر بهره، نزد بانکی به حساب جاری می‌سپارد.



فصل پنجم

زمان دَوْران^(۱)

چنانکه دیده شد، حرکت سرمایه از راه محیط تولید و دو مرحله محیط دَوْران، در درون یک توالی زمانی انجام می‌گیرد. مدت توقف آن در محیط تولید، زمان تولید را تشکیل می‌دهد و مدت ایست آن در محیط دَوْران، زمان دَوْران سرمایه است. بنابراین مجموع زمانی که سرمایه دورپیمائی خود را طی می‌کند برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان دَوْران است.

بدیهی است که زمان تولید متضمن مدت رَوَند کار است ولی به آن محدود نیست. بدواً به خاطر هست که جزئی از سرمایه ثابت به صورت وسایل تولید، مانند ماشین آلات، ابنیه و غیره، وجود دارد که تا پایان عمر خود در همان رَوَند کاری که دائماً از نو تکرار می‌شود مورد استفاده قرار می‌گیرند. البته توقف هنگامی رَوَند کار، مثلاً در اثنای شب، انجام وظیفه این وسایل کار را قطع می‌کند، ولی بقاء آنها را در محل‌های تولید منتفی نمی‌سازد. این وسایل نه تنها در زمانی که کار می‌کنند، بلکه هنگام خوابیدن هم از آن این کارگاه‌ها هستند. از سوی دیگر سرمایه‌دار ضرورتاً باید ذخیره معینی از مواد خام و مواد کمکی را تحت اختیار نگاه‌دارد تا رَوَند تولید بنا بر مقیاس از پیش تعیین شده، در

(۱) از اینجا طبق دست‌نوشته IV.

مدت‌های کوتاه یا بلندتری، پیش‌رود بدون آنکه وابسته به تصادفات روزانه عرضه بازار گردد. این ذخیره مواد خام و غیره فقط تدریجاً به‌نحو مولد مصرف می‌شود. بنابراین میان زمان تولید^(۱) و زمان عملکرد آن تفاوت پیدا می‌شود. پس زمان تولید و وسایل تولید، اصلاً مدت‌های زیرین را در بر می‌گیرد: ۱- زمانی که در اثنای آن به‌مثابه وسایل تولید عمل می‌کنند و لذا در خدمت روند تولید هستند ۲- ایست‌هایی که طی آن روند تولید، و بالتیجه وظایف و وسایل تولیدی که در این روند فرومی‌روند، متوقف گشته‌است ۳- زمانی که در اثنای آن وسایل مزبور اگرچه به‌مثابه شرایط روند آماده‌اند و لذا از هم‌اکنون، خود مبین سرمایه‌بار آور هستند، لیکن هنوز در روند تولید وارد نگردیده‌اند. هر تفاوتی که ما تاکنون مورد بررسی قرار داده‌ایم، عبارت از تفاوتی است که میان زمان حضور سرمایه‌بار آور در محیط تولید و زمان حضور آن در روند تولید وجود دارد. ولی روند تولید خود می‌تواند موجب انقطاع روند کار و بالتیجه زمان کار گردد، یعنی فواصلی به‌وجود آورد که در اثنای آن محمول کار بدون آنکه همچنان چاشنی کار آدمی به آن زده شود، تسلیم فعل و انفعالات پروسه‌های فیزیکی گردد. در این مورد، با اینکه روند کار و لذا وظیفه و وسایل تولید به‌مثابه وسایل کار قطع شده‌است، روند تولید و بالتیجه وظیفه و وسایل تولید همچنان ادامه می‌یابد. چنین است مثلاً در مورد تخمی که کشته شده، شرابی که در سرداب در حال تخمیر است، مصالح کار بسیاری که از مانوفاکتورها، مانند دباغی‌ها، که به فعل و انفعالات شیمیائی واگذار می‌شوند. در این موارد زمان تولید بیشتر از زمان کار است. تفاوت میان آن دو عبارت از فزونی زمان تولید بر زمان کار است. این فزونی همواره یا از آنجا نتیجه می‌شود که سرمایه‌بار آور نهانی در محیط تولید وجود دارد بدون آنکه در خود روند تولید به کار افتاده باشد، یا از آنجا که

(۱) زمان تولید در معنای فعال کلمه گرفته شده‌است. در اینجا زمان تولید و وسایل تولید، زمانی نیست که برای تولید آنها لازم است، بلکه مدتی است که طی آن وسایل مزبور در روند تولید یک محصول-کالا

سرمایه مزبور در رَوَند تولید عمل می کند ولی در رَوَند کار حضور ندارد. آن جزء از سرمایه بارآور نهانی که فقط به مثابه لوازم رَوَند تولید خوابانده شده است، مانند پنبه، ذغال و غیره در مورد ریسندگی، نه چون عامل ایجادکننده محصول تأثیر دارد و نه به مثابه ارزش آفرین عملی انجام می دهد. این سرمایه خوابانده ای است، باینکه این خوابیدن خود برای جریان بلاانقطاع رَوَند تولید شرط لازمی به شمار می رود. ابنیه، اسباب و لوازم و غیره، که برای جادادن این ذخایر مولد (سرمایه نهان) به کار می روند، خود شرایط رَوَند تولید محسوب می شوند و لذا جزئی از سرمایه بارآور پیش ریخته را تشکیل می دهند. آنها وظیفه خود را به مثابه نگهبانان اجزاء مولد در مرحله تدارکی انجام می دهند. هرگاه در این مرحله کار - رَوَندهائی ضرور گردند، مواد خام و غیره گران تر می شوند ولی در آن صورت کار بارآور هستند و اضافه ارزش می آفرینند، زیرا بهری از این کار مانند همه کارهای مزدوری بی اجرت باقی می ماند. گسیختگی های عادی تمام رَوَند تولید، یعنی فواصلی که طی آن سرمایه بارآور به کار نمی افتد، نه ارزش تولید می کند و نه اضافه ارزش. از اینجاست که تلاش برای به کار و داشتن شبانه سرچشمه می گیرد. (کتاب اول، فصل هشتم، بند چهارم). فواصلی که در زمان کار به وجود می آید و لازم است که محمول کار طی خود رَوَند تولید آن را از سر بگذرانند، نه ارزش به وجود می آورند و نه اضافه ارزش، ولی محصول را به پیش می رانند، جزئی از زندگی آن را تشکیل می دهند و پروسه ای است که ناچار محمول کار باید از آن بگذرد. ارزش ادوات و غیره به نسبت تمام زمانی که کار می کنند به محصول منتقل می شود، خود کار است که محصول را در چنین مرحله ای قرار می دهد و آنچه آنکه غبار پنبه جزئی از تولید پنبه به شمار می رود و با وجود اینکه در محصول وارد نمی شود، ارزش خود را به محصول منتقل می کند، کار کردن ادوات نیز به همان وجه شرط تولید به شمار می روند. جزء دیگری از سرمایه نهان مانند ابنیه، ماشین آلات و غیره، یعنی وسایل کاری که عمل آنها فقط به وسیله ایست های عادی رَوَند تولید قطع می گردد - گسیختگی های غیر عادی

در نتیجه محدود شدن تولید، بحران‌ها و غیره، زیان خالص هستند و بس - ارزش‌افزا می‌شوند بدون آنکه در محصول آفرینی وارد باشند. مجموع ارزشی که این جزء از سرمایه به محصول می‌افزاید وابسته به عمر متوسط آن است، چون ارزش مصرف است، چه به هنگام کار کردن و چه در زمان کار نکردن مقداری ارزش ازدست می‌دهد.

سرانجام، ارزش آن جزء ثابت سرمایه، که با وجود گسیختگی روند کار به حضور خود در روند تولید ادامه می‌دهد، از نو در حاصل روند تولید ظاهر می‌گردد. به وسیله خود کار است که وسایل تولید در این مورد تحت شرایطی قرار گرفته‌اند که در درون آن شرایط آنها خود به خود پروسه‌های معلوم طبیعی را از سر می‌گذرانند و نتیجه آن حصول اثر مفید مشخص و یا تغییری در شکل ارزش مصرف آنهاست. کار همواره ارزش وسایل تولید را به محصول منتقل می‌کند به شرط آنکه وسایل مزبور را واقعاً و بر طبق هدف به صورت وسایل تولید مصرف نماید. این مسئله مهم نیست که آیا کار برای حصول این منظور باید مستمراً به وسیله وسایل کار به روی محصول کار تأثیر کند یا آنکه تنها کافی است که با ایجاد تکان لازم وسایل تولید را در شرایطی قرار دهد که آنها خود به خود و بدون دخالت دیگر کار تحت تأثیر پروسه‌های طبیعی تغییر مورد نظر را به وجود آورند.

علت بی‌شی زمان تولید بر زمان کار هر چه می‌خواهد باشد - خواه از آن جهت باشد که وسایل تولید فقط سرمایه بار آور نهان هستند و لذا هنوز مرحله تدارک روند واقعی تولید را از سر می‌گذرانند، یا بدان سبب که در درون روند تولید، در نتیجه توقف‌های آن، انجام وظیفه وسایل مزبور قطع شده است و یا سرانجام از آن رو که خود روند تولید انقطاع روند کار را ایجاد می‌نماید - در هیچ‌یک از این موارد وسایل تولید به مثابه جذب کننده کار عمل نمی‌کنند. از آنجا که هیچ کاری نمی‌کنند، هیچ اضافه‌ارزشی نیز جذب نمی‌نمایند. بنابراین تا هنگامی که سرمایه بار آور در بخشی از زمان تولید خویش قرار دارد که متجاوز از زمان کار است، هر قدر هم توقف‌های مزبور از انجام روند

ارزش افزائی جدائی ناپذیر باشند، هیچگونه ارزش افزائی سرمایه بارآور روی نمی دهد. روشن است که هر اندازه زمان تولید و زمان کار بیشتر با یکدیگر تطبیق داشته باشند به همان اندازه بارآوری و ارزش افزائی یک سرمایه مولد معین در مدت معین بزرگتر است. گرایش تولید سرمایه داری در این امر که تا سرحد امکان از فزونی زمان تولید نسبت به زمان کار بکاهد از اینجا ناشی می شود. ولی انحراف زمان تولید سرمایه از زمان کارش هر چه می خواهد باشد، این امر مسلم است که زمان تولید، محیط بر زمان کار است و اضافه زمان [زمان اضافی]، خود ملازمه روند تولید به شمار می رود. بنابراین زمان تولید همواره عبارت از زمانی است که طی آن سرمایه، ارزش مصرف تولید می کند و بر ارزش خود می افزاید و لذا به مثابه سرمایه بارآور وارد عمل است، و لو اینکه زمانی را نیز در برگیرد که یا در حالت نهانی است و یا بدون آنکه ارزش افزا باشد تولید می کند. در درون محیط دوران، سرمایه مانند کالا - سرمایه و پول - سرمایه لانه می کند. دوروند دورانی عبارت از این است که خود را از شکل کالائی به شکل پولی و از صورت پولی به صورت کالائی مبدل سازد. این امر که در این مورد استحاله کالا به پول در عین - حال سامان یابی اضافه ارزشی است که در کالا جایگزین شده است، و اینکه بدل شدن پول به کالا در عین حال استحاله یا تجدید استحاله ارزش - سرمایه در سیمای عناصر تولیدی آن است، به هیچ وجه تغییری در این مسئله نمی دهد که این پروسه ها به مثابه روندهای دورانی، روندهای استحالات ساده کالائی هستند.

زمان دوران و زمان تولید یکدیگر را متقابلاً دفع می کنند. در آثنای زمان دوران خویش سرمایه مانند سرمایه بارآور عمل نمی کند و لذا نه کالا تولید می کند نه اضافه ارزش. هر گاه دوریمائی را در ساده ترین شکل آن مورد توجه قرار دهیم، به نحوی که مجموع ارزش - سرمایه هر بار یکجا و یک کاسه از مرحله ای به مرحله دیگر وارد گردد، آنگاه محسوس است که روند تولید و لذا خودافزائی سرمایه تا هنگامی که زمان دوران ادامه دارد قطع شده است و بر حسب طول این مدت است که تجدید روند تولید تُند و

کند می‌شود. در صورتی که به عکس، قسمت‌های مختلفه سرمایه متعاقب یکدیگر دورپیما باشند، به نحوی که دورپیمائی مجموع ارزش - سرمایه پشت سرهم در دورپیمائی حصه‌های گوناگون انجام شود، آنگاه روشن است که هر قدر توقف پیوسته اجزاء قابل تقسیم سرمایه در محیط دوران طولانی تر گردد ناگزیر باید آن قسمتی از سرمایه که به طور مداوم در محیط تولید اندر کار است کوچکتر شود. بنابراین انبساط و انقباض زمان دوران نسبت به قبض و بسط زمان تولید، یا نسبت به دامنه‌ای که مقدار معینی از سرمایه به مثابه سرمایه بارآور به کار می‌افتد، همچون حدودی منفی تأثیر می‌کنند. هر اندازه که استحالته دورانی سرمایه جنبه ایده‌آلی پیدا کنند یعنی هر قدر زمان دوران برابر با صفر گردد یا به صفر نزدیک شود، به همان اندازه عملکرد سرمایه بیشتر می‌شود و بارآوری و خودآفرینی آن بزرگتر خواهد بود. مثلاً زمان دوران به صفر نزدیک می‌شود آنگاه که سرمایه‌داری بنا به سفارش کار می‌کند و محصولش به هنگام تحویل پرداخت می‌شود و آن پرداخت نیز با تحویل وسایل تولید ویژه خود او انجام می‌گردد.

بدین سان زمان دوران سرمایه، به طور کلی زمان تولید و بالنتیجه روند ارزش افزائی آن را محدود می‌سازد. و این محدودیت متناسب با طول مدت دوران است. ولی این مدت می‌تواند به طور بسیار مختلف زیاد و کم شود و لذا به درجات بسیار متفاوتی زمان تولید سرمایه را محدود نماید. اما آنچه اقتصاد سیاسی^(۱) می‌بیند عبارت از آن چیزی

(۱) مقصود مصنف از اقتصاد سیاسی همواره عبارت از اقتصادی است که در نتیجه رشد سرمایه‌داری و تشدید مبارزه طبقاتی جانشین علم اقتصاد کلاسیک بورژوائی شده است و به سبب آنکه نمایندگانش به جای تحلیل علمی پدیده‌های اقتصادی به توصیف مظاهر خارجی پدیده‌ها می‌پردازند و می‌کوشند تا سرمایه‌داری را به نحوی توجیه کرده و تضادهای آن را روپوشی نمایند، مارکس آن را اقتصاد عامیانه می‌خواند. از جمله نمایندگان برجسته این بخش از علم اقتصاد بورژوائی مالتوس انگلیسی، ژان باتیست سه فرانسوی، کاری آمریکائی و باستیای فرانسوی هستند که مارکس مکرراً در کتاب سرمایه نظریات آنها را مورد انتقاد قرار داده است.

است که در ظاهر بروز می‌کند، یعنی تأثیری که زمان دَوَران بر روی رَوَند ارزش افزائی به‌طور کلی اعمال می‌کند. اقتصاد سیاسی این تأثیر منفی را بدان جهت مثبت تلقی می‌نماید که نتایج آن مثبت است. اقتصاد مزبور بیشتر از آنجا به این ظاهر دلبستگی پیدا می‌کند که آن را به‌مثابه دلیلی بر اثبات این امر می‌پندارد که گویا سرمایه، مستقل از رَوَند تولید خویش ولذا فارغ از بهره‌کشی‌کار، منبع قیاضِ مرموزی از ارزش افزائی در اختیار دارد که از محیط دَوَران به‌سوی او جاری است. بعداً خواهیم دید چگونه حتّاً اقتصاد علمی نیز فریب این ظاهر را می‌خورد. این نمود نیز، چنانکه باز ثابت خواهد شد، به‌وسیله پدیده‌های گوناگونی تحکیم می‌گردد که عبارتند از:

۱. شیوه سرمایه‌داری در مورد محاسبه سود - شیوه‌ای که به‌وسیله آن علت منفی به‌مثابه علت مثبت تلقی می‌شود، یعنی برای سرمایه‌های متعلق به محیط‌های سرمایه‌گذاری مختلف که اختلاف آنها فقط در زمان دَوَران است، طولانی - ترین مدت دَوَران مانند عامل ترقّی قیمت‌ها، یا کوتاه‌سخن، به‌مثابه یکی از علل برابر ساختن سود تأثیر می‌کند.

۲. زمان دَوَران فقط لحظه‌ای از زمان واگرد را تشکیل می‌دهد، ولی زمان واگرد متضمّن زمان تولید یا تجدید تولید نیز هست. لذا چنین جلوه می‌کند که گویا آنچه مرهون زمان تولید یا تجدید تولید است از برکت زمان دَوَران ناشی شده است.

۳. برای اینکه کالاها به سرمایه متغیّر (دستمزد) مبدل شوند، لازم است که بدو آنها به پول تبدیل گردند.

بنابراین در مورد انباشت سرمایه، تبدیل به سرمایه متغیّر اضافی در محیط دَوَران یا در زمان دَوَران انجام می‌گیرد. لذا انباشتی که از این راه وقوع می‌یابد مانند نتیجه زمان دَوَران وانمود می‌شود.

در درون محیط دَوَران، سرمایه دو مرحله متقابل $W-G$ و $G-W$ را - خواه از

این سمت یا سمت دیگر - طی می‌کند. بنابراین زمان دوران آن به دو بخش تجزیه می‌شود: زمانی که برای مبدل گشتن آن از کالا به پول لازم است و زمانی که جهت تبدیل آن از پول به کالا مورد نیاز است. بنا بر تحلیلی که قبلاً از دوران کالائی ساده کرده‌ایم (کتاب اول، فصل سوم) این نکته معلوم است که $W - G$ یعنی فروش، دشوارترین بخش استحاله سرمایه به‌شمار می‌رود و لذا در شرایط عادی، این دگرسانی بزرگترین بخش زمان دوران را تشکیل می‌دهد. ارزش به‌صورت پول، همواره در شکل مبادله‌پذیر خود قرار دارد. ولی ارزش به‌صورت کالا، باید بدو از راه استحاله به پول این سیمای تبدیل‌پذیری مستقیم را به‌دست آورد و لذا خصلت همواره آماده به خدمت را کسب نماید. ولی در روند دوران سرمایه، آنجا که مرحله $G - W$ آغاز می‌شود، مسئله تبدیل پول به کالاهائی مطرح می‌گردد که در هر سرمایه‌گذاری معین عناصر مشخص سرمایه بارآور را تشکیل می‌دهند. ممکن است وسایل تولید در بازار حاضر نباشند و شاید آنها تازه باید تولید شوند، یا از بازارهای دور حمل‌گردند، یا در امر رسیدن عادی آنها نقائصی بروز کرده‌باشد، قیمت‌ها تغییر کرده‌باشند و غیره، خلاصه اوضاع و احوال متعددی که در تغییر شکل $G - W$ دریافتنی نیست، اما حتاً برای وقوع این جزء از مرحله دوران مدتی می‌خواهد که گاه درازتر و گاه کوتاه‌تر است. همچنانکه $G - W$ و $W - G$ می‌توانند از لحاظ زمانی از یکدیگر جدا باشند، از جهت مکانی نیز امکان جدائی آنها هست، یعنی ممکن است که بازار خرید و بازار فروش از نظر مکانی متفاوت باشند. مثلاً حتاً اغلب از کارخانجات ممکن است که بازار خرید و بازار فروش از نظر مکانی متفاوت باشند. مثلاً حتاً اغلب در کارخانجات، خریدار و فروشنده اشخاص مجزائی هستند. در تولید کالائی، دوران به‌همان اندازه ضرورت دارد که خود تولید و لذا عاملین دوران همان‌قدر لازمند که عاملین تولید. روند تجدید تولید متضمن هر دو وظیفه سرمایه است و بنابراین ضرورت نمایندگی این دو وظیفه را نیز در بر دارد، چه خود سرمایه‌دار این وظایف را به‌عهده گیرد و چه به‌وسیله کارگر مزدگیری، که عامل

سرمایه‌دار است، آنها را اجرا نماید. ولی این امر نمی‌تواند دلیل آن باشد که عاملین دَوْران با عاملین تولید مُشْتَبِه شوند، همچنانکه نمی‌تواند پایه آن گردد که وظایف سرمایه کالائی و سرمایه پولی با وظایف سرمایه بار آور مخلوط شوند. عاملین دَوْران أُجرتِ خود را از عاملین تولید می‌ستانند. ولی اگر سرمایه‌دارانی که میان خود می‌خرند و می‌فروشند نه محصول ایجاد کنند و نه ارزش بیافرینند، در آن صورت هنگامی هم که وسعت کسب و کارشان به آنها امکان دهد یا وادارشان سازد که این وظیفه را به عهده دیگری واگذارند، باز هیچ تغییری در وضع حاصل نمی‌شود. در بسیاری از نگاه‌ها خریداران و فروشندگان به تناسب میزان سود أُجرت می‌گیرند. این سخن که گویا أُجرت آنها به وسیله مصرف‌کنندگان پرداخته می‌شود هیچ چیزی را روشن نمی‌کند. مصرف‌کنندگان فقط هنگامی می‌توانند پرداخت کنند که خود به مثابه عامل تولید، معادلی به صورت کالا تولید کرده باشند و یا آنکه چنین معادلی را از مال عاملین تولید، خواه از راه سند حقوقی (به مثابه شریک آنها و غیره) و خواه به وسیله خدمات شخصی، تصاحب نموده باشند.

میان $G - W$ و $W - G$ تفاوتی است که به هیچ وجه مربوط به اختلاف شکل میان کالا و پول نیست، بلکه از خصلت سرمایه‌داری تولید سرچشمه می‌گیرد. هم $W - G$ و هم $G - W$ ، به خودی خود فقط تحوّل ساده مقدار معلومی ارزش از یک شکل به شکل دیگر هستند و بس. ولی $\dot{W} - \dot{G}$ در عین حال سامان‌یابی اضافه‌ارزشی را در بر دارد که در \dot{W} جای گرفته است. اما در مورد $G - W$ چنین نیست. به همین جهت فروش مهمتر از خرید است. در شرایط عادی $G - W$ عبارت از معامله‌ای است ضرور به منظور بارور ساختن ارزشی که G بیانگر آن است، ولی به سامان‌رسانی اضافه‌ارزش نیست. معامله $W - G$ مقدمه‌ای برای تولید اضافه‌ارزش است، نه انجام آن.

صورت وجودی خود کالاهای، یعنی وجود آنها به مثابه ارزش مصرف، حدود مشخصی را به دَوْران کالا - سرمایه $\dot{W} - \dot{G}$ ، تحمیل می‌کند. کالاهای ذاتاً میرنده‌اند.

بنابراین اگر طی مدّت معلومی کالاها بر حسب تخصیصی که یافته‌اند در مصرف موگد یا مصرف فردی وارد نگردند، و یا به دیگر سخن در مهلت معین خریداری نشوند، آنگاه دچار خرابی و فساد می‌گردند و با گم کردن ارزش مصرف خود، خاصیت حاملین ارزش مبادله را نیز از دست می‌دهند. ارزش - سرمایه‌ای که در درون آنها جای گرفته و نیز اضافه‌ارزشی که بر آن سرمایه روئیده است نابود می‌شود. ارزش‌های مصرف فقط تا آنجا حامل ارزش - سرمایه پاینده و خودآفزا هستند که پیوسته نو شوند و مجدداً تولید گردند، یعنی ارزش‌های مصرف تازه، چه از همان قماش و چه از نوع دیگر، به جای آنها بنشینند. بنابراین فروش آنها در شکل کالای آماده، ولذا ورودشان از این راه در مصرف موگد یا انفرادی، شرط پیوسته مکرر تجدید تولید آنها به شمار می‌رود. کالاها مجبورند که در درون زمان معینی شکل ارزش مصرف کهنه خود را عوض کنند تا بتوانند در قالب تازه‌ای به زندگی خویش ادامه دهند. فقط از راه این پیکر نوگنی دائمی خویش است که ارزش مبادله می‌تواند باقی بماند. فسادناپذیری ارزش مصرف کالاهای گوناگون بر حسب نوع آنها کندتر یا تندتر است. بنابراین ممکن است که فاصله کمابیش درازی میان تولید و مصرف آنها وقوع یابد. لذا امکان دارد که کالاها مدّت کوتاه‌تر یا طولانی‌تری در مرحله دوران $W - G$ ، مانند کالا - سرمایه به سربرند و یا به مثابه کالا، زمان دوران کوتاه‌تر یا درازتری را تحمل نمایند. مرزی که از راه فساد جنس یک کالا به زمان دوران کالا - سرمایه تحمیل می‌شود، عبارت از حدّ مطلق این قسمت از زمان دوران است، یا به دیگر سخن حدّ مطلق زمان دورانی است که کالا - سرمایه به عنوان کالا - سرمایه می‌تواند از سر بگذراند. هر قدر کالا بیشتر فسادپذیر باشد بیشتر نیازمند آن است که هر چه زودتر پس از تولید خود مصرف شود ولذا به فروش رسد. هر قدر کمتر قابل دور شدن از محلّ تولید خود باشد به همان اندازه محیط مکانی دوران آن تنگ‌تر می‌شود و به همان اندازه بازار فروش آن جنبه محلی بیشتری پیدا می‌کند. بنابراین هر قدر فسادپذیری کالائی بیشتر و حدّ مطلق که جوهر طبیعی آن برای زمان

دورانِ کالائی‌اش تحمیل می‌کند تنگ‌تر است، به همان اندازه شایستگیِ آن برای آنکه محمولِ تولیدِ سرمایه‌داری قرار گیرد کمتر خواهد بود. تولیدِ سرمایه‌داری فقط در جاهای پُر جمعیت و یا به‌میزانی که گسترش وسایل حمل‌ونقل موجبِ نزدیکیِ نقاط می‌گردد، می‌تواند بر چنین کالاهائی تسلط یابد. ولی با این وجود تمرکز یافتنِ تولیدِ این قبیل کالاها در دست‌های افراد معدود در نقاط پُر جمعیت حتّاً می‌تواند بازارِ نسبتاً بزرگی برای چنین اجناسی فراهم سازد، چنانکه مثلاً آبجوسازی‌ها، و شیرفروشی‌های بزرگ و غیره از آن موارد به‌شمار می‌روند.

*

فصل ششم

هزینه‌های دَوَران

I. هزینه‌های سَره‌ی دَوَران

۱- زمان فروش و خرید

تغییر شکل‌های سرمایه از کالا به پول و از پول به کالا، در عین حال عبارت از معاملات سرمایه‌دار، یعنی اقدامات فروش و خرید، هستند. از لحاظ ذهنی یعنی از نقطه نظر سرمایه‌دار، زمانی که در آثای آن این استحضالات سرمایه انجام می‌گیرد، مدت‌های فروش و خرید است، یا به دیگر سخن، زمانی است که در آثای آن سرمایه‌دار در بازار مانند فروشنده و خریدار عمل می‌کند. همچنانکه زمان دَوَران سرمایه، یک بخش ضروری زمان تجدید تولید آن را تشکیل می‌دهد هم آنچنان نیز زمانی که طی آن سرمایه‌دار خرید و فروش می‌کند و به بازار سرگرم است، بخشی است از زمان انجام وظیفه وی به مثابه سرمایه‌دار، یعنی مانند سرمایه شخصیت یافته. این زمان جزئی از مدت کسب و کار است.

[چون فرض کرده ایم که کالاها بنا به ارزشی که دارند خرید و فروش می‌شوند، در موارد مورد بحث کنونی تنها سخن بر سرِ تحوّل یافتنِ همان ارزش از شکلی به شکل دیگر، از صورت کالائی به صورت پولی و از قالب پولی به قالب کالائی است - سخن بر سرِ یک تغییر حالت است و بس. حالا اگر کالاها بنا به ارزش خود فروخته شوند، در آن صورت مقدار ارزشی، هم در دست فروشنده و هم در دست خریدار، بی تغییر به جای می‌ماند و فقط شکل وجودی آن دگرسان شده است. چنانچه کالاها به ارزش خود فروخته نشوند، آنگاه حاصل جمع ارزش‌های تبدیل یافته بی تغییر باقی می‌ماند. آنچه در جهتی اضافه است، در طرف دیگر منهاست.

اما استحالات $G - W$ و $W - G$ عبارت از معاملاتی است که میان خریدار و فروشنده انجام می‌گیرد. تا میان آنها توافق حاصل شود مدتی وقت لازم است، به ویژه آنکه در این مورد مبارزه‌ای در جریان است که طی آن هر یک از طرفین می‌کوشد تا معامله را بیشتر به سود خود تمام کند و در هر دو طرف نیز افراد دست‌اندر کاری برابر هم قرار گرفته‌اند، چنانکه گفته‌اند: "هر گاه یونانی‌ئی با یونانی دیگر تلافی کند، آنگاه جنگ سختی درمی‌گیرد."^(۱) تغییر حالت مستلزم صرف وقت و نیروی کار است، ولی نه برای ارزش آفرینی بلکه به منظور جانشین ساختن شکلی از ارزش به جای شکل دیگر. کوشش متقابلی که در این فرصت به منظور تصاحب مقدار بیشتری ارزش از جانب طرفین انجام می‌گیرد تغییری در اصل مطلب نمی‌دهد. همچنانکه کاری که ضمن یک محاکمه در دادگاه مصرف می‌شود افزایشی در مقدار ارزشی مال مورد نزاع ایجاد نمی‌نماید، هم آنچنان این کار که در نتیجه سوء نیت طرفین افزایش هم پیدا می‌کند، هیچ ارزشی

(۱) این جمله از اثر Nathanael Lee درام‌نویس انگلیسی تحت عنوان "Rival Queens" گرفته شده و در متن عین عبارت به زبان انگلیسی نقل گردیده است:

„When Greek meets Greek then comes the tug of war.“

به وجود نمی آورد.

این کار - لحظه ضرور رَوَندِ تولید سرمایه‌داری در مجموع خود، یعنی رَوَندی که متضمنِ دَوَران نیز هست و یا دَوَران خود آن را در بر می‌گیرد - تقریباً می‌تواند به عملِ سوزاندن ماده‌ای تشبیه گردد که به منظور تولید حرارت مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع این عملِ سوزاندن، با اینکه یک لحظه ضرور از رَوَندِ سوخت و سوز به شمار می‌رود، خود حرارت به وجود نمی‌آورد. مثلاً برای آنکه ذغال را به مثابه ماده سوخت به کار برم لازم است که من آن را با اکسیژن پیوند دهم و بدین سان آن را از حالت جامد به حالت گاز در آورم (زیرا در انیدرید کربونیک که حاصل این پیوند است، ذغال به حالت گاز در می‌آید)، ولذا موجب آن شوم که در شکل وجودی فیزیکی آن یادر حالتش تغییر حاصل گردد. تجزیه مولکول‌های کربن که در مجموعه جامدی به هم پیوسته‌اند و نیز ترکیب مولکول‌های کربن و تجزیه آنها به اتم‌های خود، ضرورتاً مقدم بر ترکیب جدید است و این خود مستلزم صرف مقدار معینی نیروست که از این رو تبدیل به حرارت نمی‌گردد بلکه از آن کسری شود. بنابر آنچه گفته شد چنانچه صاحبان کالاها سرمایه‌دار نباشند، بلکه تولید کنندگان مستقل و بلا فصل باشند، آنگاه زمانی که صرف خرید و فروش می‌شود باید از زمان کار خود آنها کسر گردد، و به همین جهت است که همواره (چه در عصر باستان و چه در قرون وسطا) کوشش می‌شد این قبیل معاملات به روزهای عید موکول شود.

بدیهی است ابعادی که این معاملات کالائی به دست سرمایه‌داران پیدا می‌کند به هیچ وجه نمی‌تواند کاری که ارزش آفرین نیست و فقط واسطه تغییر شکل ارزش است به کار آفریننده ارزش مبدل سازد. به طریق اولی چنین معجزه‌ای در تحوّل جوهری نمی‌تواند از راه انتقال عملی نیز میسر گردد، یعنی نمی‌تواند از این امر نتیجه شود که سرمایه‌داران صنعتی به جای آنکه خود رأساً آن "عمل سوزاندن" را انجام دهند، آن را به صورت کار و کاسبی منحصر اشخاص ثالثی در آورند که اُجرت گیر آنها هستند. مسلم

است که این اشخاص ثالث به عشق چشم و ابروی سرمایه‌داران صنعتی نیست که نیروی کار خویش را در اختیار آنها قرار می‌دهند. برای مأمور وصول بهره‌های مالکانه یک مالک زمین یا برای پادوی یک بانک، این مسئله که کار آنها حتّاً یک پیشیز هم بر ارزش بهره مالکانه یا مسکوکات طلائی که کیسه کیسه از بانکی به بانک دیگر منتقل می‌گردند نمی‌افزاید، به کلی بی‌تفاوت است.^(۱)

برای سرمایه‌داری که دیگری را به نفع خود به کار وامی‌دارد، خرید و فروش به صورت وظیفه‌ای عمده درمی‌آید. از آنجا که وی محصول بسیاری از افراد را در مقیاس وسیع اجتماعی تصاحب می‌کند، ناگزیر است که محصول مزبور را در همان مقیاس به فروش رساند و سپس آن را مجدداً از صورت پول به عوامل تولید مبدل سازد. ولی زمانی که صرف خرید و فروش می‌شود، چه قبلاً و چه بعداً هیچ ارزشی به وجود نمی‌آورد. از وظیفه‌ای که سرمایه‌تجاری انجام می‌دهد پنداری بروز می‌کند. ولی بدون اینکه خواسته باشیم فعلاً بیش از این به مسئله سرمایه‌تجاری پردازیم، نکته زیرین خود از پیش روشن است:

وظیفه‌ای که فی‌نفسه غیرمولد است ولی خود مرحله‌واجبی از تجدید تولید را تشکیل می‌دهد، اگر در نتیجه تقسیم کار از حالت عمل فرعی‌عده‌ای بی‌شمار مبدل به اشتغال منحصراً معدود گردد، و به صورت کسب و کار ویژه‌اینان درآید، در خصلت خود وظیفه‌تغییری بروز نمی‌کند. یک نفر بازرگان (در اینجا به مثابه عامل ساده‌تغییر-شکل کالاها، به عنوان خریدار و فروشنده ساده ملحوظ است) می‌تواند به وسیله معاملات خود زمان خرید و فروش بسیاری از تولیدکنندگان را کوتاه نماید. در آن صورت وی را باید مانند ماشینی تلقی نمود که مانع از صرف بیهوده نیرو می‌شود و یا آنکه به

(۱) قسمتی که میان دو قلاب قرار داده شده از یادداشتی نقل گردیده است که مصنف کاپیتال در پایان دست‌نوشته VIII آورده است.

آزاد شدن مدتی از زمان تولید کمک می کند.^۱

ما برای آنکه مطلب را ساده کنیم، (زیرا ما فقط بعداً بازرگان را به مثابه سرمایه دار و سرمایه تجاری مورد بررسی قرار می دهیم)، چنین می پذیریم که این عامل خرید و فروش کسی است که کارش را می فروشد. وی نیروی کار خود و زمان کارش را در این معاملات $G - W$ و $W - G$ صرف می نماید و زندگی خویش را از این راه تأمین می کند همچنانکه شخص دیگری مثلاً از ریسندگی یا حبّ ارض سازی زندگی می کند. وی وظیفه لازمی را انجام می دهد زیرا روند تجدید تولید، خود مستلزم انجام وظایف غیر مولد است. این شخص به همان خوبی دیگری کار می کند ولی محتوی کارش نه ارزش به وجود می آورد نه محصول. خود او در عداد برّج های تولید به شمار می آید. سودمندی وی در آن نیست که وظیفه غیر مولدی را به وظیفه بار آور، یا کار غیر مولد را به کار بار آور مبدل سازد. اگر می شد چنین استحالتهای را به وسیله انتقال وظیفه انجام داد، این خود معجزه ای به شمار می رفت. سودمندی وی بیشتر در این امر است که بخش کوچکتري

۱- "هزینه این تجارت، با اینکه ضرور است، بایستی مانند مخارج سنگینی تلقی گردد."

(Quesnay: "Analyse du Tableau économique", in Daire, "Physiocrates" 1re partie, Paris, 1846, P. 71.)

بنا به نظر کیه، "سودی که از رقابت بین بازرگانان به وجود می آید، یعنی حاصل بروز آن هم چشمی که آنها را وادار می کند "حصه یا نفع خود را پائین بیاورند... در صورتی که دقیقاً مورد توجه قرار گیرد، برای فروشنده دست اول و برای خریدار مصرف کننده، فقط اجتناب از ضرر است. ولی اجتناب از زیان در مورد هزینه های بازرگانی، یک محصول واقعی یا افزایش ثروتی نیست که از تجارت ناشی شده باشد، خواه تجارت را به خودی خود تنها به مثابه مبادله و مستقل از مخارج حمل و نقل مورد نظر قرار دهیم، و خواه آن را در پیوند با هزینه های حمل و نقل در نظر داشته باشیم." (ص ۱۴۵-۱۴۶).

"هزینه های بازرگانی همواره به گردن فروشندگان محصولات تحمیل می شود، یعنی به گردن کسانی که اگر مخارج واسط وجود نمی داشت از تمام قیمتی که خریداران می پردازند منتفع می شدند." (صفحه ۱۶۳) "مالکین و تولیدکنندگان اجرت پردازند و بازرگانان اجرت ستان."

(P. 164. Quesnay: "Dialogues sur le Commerce et sur les Travaux des Artisans", in Daire, "Physiocrates", 1re partie, Paris, 1846.)

از نیروی کار و زمان کار جامعه به این وظیفه غیرمولد بستگی پیدا می‌کند. از این بالاتر، می‌توانیم بپذیریم که عامل مزبور کارگر ساده مزدبگیری است که حتا اگر خواسته باشید بیشتر مُرد می‌گیرد. مُردی که به او پرداخت می‌شود هر قدر باشد، این امر مسلم است که به مثابه کارگر مُردور، بخشی از وقت خود را مُفت کار می‌کند. شاید وی روزانه ارزش - محصول هشت ساعت کار را دریافت می‌کند، در حالی که ۱۰ ساعت به کار اشتغال دارد. دو ساعت اضافه کاری [کار اضافی] که انجام می‌دهد مانند هشت ساعت کار لازم هیچ ارزشی به وجود نمی‌آورد، ولو اینکه به وسیله این هشت ساعت کار لازم، بخشی از محصول کار اجتماعی به وی منتقل می‌گردد. اولاً چنانچه از لحاظ اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد دیده می‌شود که هم قبلاً وهم بعداً نیروی کار طی ده ساعت کار صرفاً در این وظیفه دَوَران مورد استفاده قرار گرفته است. این نیروی کار برای هیچ چیز دیگر، برای هیچ کار بار آور قابل استفاده نیست. ثانیاً جامعه در ازای این دو ساعت اضافه کار [کار اضافی] اُجرتی نمی‌پردازد و لو اینکه دو ساعت مزبور به وسیله انجام‌دهنده کار مصرف شده است.

از این راه جامعه هیچ محصول و ارزش اضافی به دست نمی‌آورد. ولی هزینه‌های تولید، که شخص مزبور نماینده آن است، به میزان یک پنجم تقلیل پیدا می‌کند، یعنی به جای ده ساعت ۸ ساعت خرج برمی‌دارد. جامعه بابت یک پنجم این زمان دَوَران فعال، که شخص مزبور عامل آن به شمار می‌رود، هیچ معادلی نمی‌پردازد. ولی اگر سرمایه‌دار است که این عامل را به کار می‌گمارد، آنگاه عَدَم پرداخت دو ساعت مزبور، موجب تقلیل هزینه‌های دَوَرانی سرمایه شخص او می‌شود، یعنی از هزینه‌هایی که سرمایه‌دار باید از حساب دریافتی صندوق خود کسر کند، می‌کاهد. برای سرمایه‌دار این نفع مثبتی است زیرا حد منفی باروری سرمایه‌اش را تنگ‌تر می‌کند. آنگاه که کالا - تولید کنندگان کوچک و مستقل، بخشی از وقت شخصی خود را صرف خرید و فروش می‌کنند، این بخش یا فقط نمایشگر زمانی است که در فواصل انجام وظیفه تولیدی‌شان

صرف می‌شود و یا معرفّ انقطاع زمان تولید آنهاست.

در هر حال وقتی که بدین سان صرف می‌شود، نمایشگرِ هزینه‌ی دَوْران است، که هیچ چیز به ارزش‌های دگرسان گشته نمی‌افزاید. این هزینه‌ای است که برای گذارِ ارزش‌های مزبور از شکلِ کالائی به صورت پول ضرورت دارد. تا آنجا که سرمایه‌دار تولیدکننده مانند عاملِ دَوْران نمودار می‌شود، فقط از این حیث با تولیدکننده‌ی مستقیم تفاوت پیدا می‌کند که سرمایه‌دار به مقیاس بزرگتری خرید و فروش می‌نماید و لذا دامنه‌ی عمل وی به مثابه عاملِ دَوْران وسیع‌تر است. ولی آنگاه هم که وسعتِ دامنه‌ی کسب و کارش او را وادار می‌کند و یا امکان می‌دهد که عاملینِ دَوْران خویش را مانند کارگرِ مُزدور بخرد (اجیر کند)، باز از لحاظ عینی در خود پدیده‌ی هیچ تغییری حاصل نمی‌شود. ناگزیر نیروی کار و زمان کار باید به میزان معینی در رَوْنِدِ دَوْران، (تا آنجا که این رَوْنِد صرفاً تغییر شکل است)، مصرف گردند. ولی همین امر خود اینک مانند سرمایه‌گذاری اضافی نمودار می‌گردد. قسمتی از سرمایه متغیّر باید وقف خریدِ نیروهای کاری گردد که فقط در دَوْران به کار انداخته می‌شوند. این پیش‌ریز سرمایه نه محصول ایجاد می‌کند و نه ارزش. سرمایه‌گذاری مذکور به نسبت خود از وسعتِ دامنه‌ی سرمایه‌ی پیش‌ریخته‌ای که به طور مولّد عمل می‌کند، می‌کاهد. عیناً چنان می‌گردد که گوئی بخشی از محصول مبدل به ماشینی شده است که بخشِ باقی مانده‌ی محصول را می‌فروشد و می‌خرد. این ماشین موجب کاهشِ محصول می‌شود. با اینکه ماشینِ مفروض می‌تواند نیروی کار و دیگر چیزهائی را که در دَوْران مصرف می‌شود کاهش دهد، در رَوْنِدِ تولید هیچ تأثیری نمی‌کند و فقط بخشی از هزینه‌های دَوْران را تشکیل می‌دهد.

۲- دفترداری

در کنار خرید و فروش واقعی، مقداری زمان کار در امورِ دفترداری مصرف می‌شود،

که طی آن علاوه بر کار تجسم یافته، قلم، مرگب، کاغذ، میز تحریر و هزینه‌های دفتری نیز وارد می‌شوند. بنابراین در عمل دفترداری از یک سو نیروی کار و از سوی دیگر مقداری وسایل کار مصرف می‌شوند. در این مورد نیز مسئله عیناً مانند زمان خرید و فروش است. چنانچه سرمایه را به مثابه وحدت در درون دورپیمائی‌های خود، مانند ارزش رَوَندسپار، در نظر گیریم آنگاه دیده می‌شود که سرمایه، خواه در میان محیط تولید و خواه در درون دومرحله محیط دَوَران، دارای وجودی صرفاً ذهنی در سیمای شمارپول است - وجودی که بدو در مغز تولیدکننده کالا و از جمله در دماغ سرمایه‌دار تولیدکننده کالا نمودار می‌شود. این حرکت به وسیله دفترداری، که قیمت‌گذاری یا محاسبه بهای کالاها را نیز در بر می‌گیرد، تثبیت و واریسی می‌شود. حرکت تولید و به‌ویژه جنبش باورسازی - که ضمن آن کالاها فقط به مثابه حاملین ارزش، مانند نام اشیائی وارد صحنه می‌شوند که وجود ذهنی ارزشی آنها در پول محاسباتی (شمارپول) تثبیت شده است - بدین سان بازتاب نماد آسائی در مَحْیَله پیدا می‌کنند. تاهنگامی که کالا تولیدکننده منفرد محاسباتش را در کله خود تنظیم می‌کند (مثلاً مانند دهقان - کشاورزی سرمایه‌داری است که برای نخستین بار فارمدار دفترنگاه‌دار را به وجود می‌آورد)، و یا به‌طور فرعی و خارج از زمان تولیدش، دفتر حسابی دربارهٔ مخارج، عواید، مواعدهای پرداخت خویش و غیره نگاه می‌دارد، ملموس است که این عمل و وسایل کاری که وی به مقتضای آن مورد استفاده قرار می‌دهد معرف صرف زمان و وسایل کار اضافی‌ئی است که گرچه ضرورت دارد ولی به هر جهت هم از وقتی که وی می‌تواند به‌طور مولد مصرف کند و هم از وسایل کاری که در رَوَند واقعی تولید به کار می‌رود و در محصول و ارزش آفرینی وارد می‌گردد، می‌کاهد.^۱ در ماهیت این وظیفه تغییری حاصل نمی‌شود، نه از جهت

۱- در قرون وسطا دفترداری در امور کشاورزی را فقط در صومعه‌ها می‌یابیم. با این وجود دیدیم که حتا در همبودهای باستانی هندی یک نفر دفتردار کشاورزی وجود داشته است (کتاب اول، صفحه ۳۴۱).^(۱-۱) در این مورد دفترداری به مثابه وظیفه منحصر یکی از کارمندان همبود استقلال یافته است. ←

وسعتی که در اثر تمرکز یافتن در دست سرمایه‌دار تولیدکننده کالا پیدا می‌کند و موجب می‌شود به جای آنکه انجام عمل و وظیفه عده بسیاری خرده تولید کنندگان کالا باشد به عنوان وظیفه یک نفر سرمایه‌دار و به مثابه وظیفه درون یک روند تولید در مقیاس وسیع نمودار گردد، و نه به سبب جدا شدنش از وظایف مولدگی که جزء فرعی آن شمرده می‌شد و استقلال یابی آن به صورت وظیفه عاملین ویژه‌ای که منحصرأ به انجام این عمل تخصیص داده شده‌اند.

تقسیم کار و استقلال یابی یک وظیفه، موجب تبدیل این وظیفه به عامل آفریننده محصول و ارزش نمی‌شود، مگر آنکه وظیفه مزبور به خودی خود ولدا پیش از خود-مختاریش دارای چنین خصلتی بوده باشد. سرمایه‌داری که تازه سرمایه‌اش را به کار می‌اندازد ناگزیر است که جزئی از آن را برای اجیر کردن یک نفر دفتردار و غیره و نیز به وسایل دفترداری تخصیص دهد. در صورتی که سرمایه‌اش بدواً به کار افتاده و اینک در جریان پیوسته روند تجدید تولید وارد شده است، آنگاه مجبور است قسمتی از محصول-کالارا، از راه تبدیل به پول، دائماً از نو به منظور نگاهداری دفتردار، مستخدم و امثال آن به کار برد. این بخش سرمایه که از روند تولید بیرون کشیده شده است، به هزینه‌های دوران تعلق دارد، یعنی به مخارجی که از مجموع مبلغ کسر می‌شود. (همچنین است حتا در مورد نیروی کاری که منحصرأ برای انجام این وظیفه مورد استفاده

→ از راه این تقسیم کار در وقت، زحمت و مخارج صرفه‌جویی می‌شود ولی تولید و حسابداری تولید، همچنانکه بار یک کشتی از بارنامه متمایز است، کماکان چیزهای متفاوتی باقی می‌مانند. با دفتردار، یک جزء از نیروی کار همبود از تولید بیرون کشیده شده است و هزینه‌های مربوط به وظیفه وی به وسیله کار خودش جبران نمی‌گردد بلکه از راه برداشت مقداری از محصول مشترک پوشانده می‌شود. آنچه که در مورد حسابدار همبود هندی صادق است عیناً بی‌کم‌وزیاد درباره دفتردار سرمایه‌دار صیدق می‌کند. (از دست‌نویس شماره III).

قرار می‌گیرد.)

با این حال، میان هزینه‌های ناشی از دفترداری، یعنی میان مصرف غیرموکد و زمان کار در مورد دفترداری از یک سو و هزینه‌هایی که صرفاً ناشی از صرف وقت در مورد خرید و فروش هستند از سوی دیگر، وجه تمایزی وجود دارد. مخارج اخیر فقط از شکل اجتماعی مشخصی از روند تولید، یعنی از روند تولید کالائی سرچشمه می‌گیرند. اما هر قدر روند تولید بیشتر به مقیاس اجتماعی انجام گیرد و خصلت صرفاً انفرادی خود را از دست دهد، دفترداری به مثابه واریسی روند و جمع بست ذهنی آن ضرورت بیشتری پیدا می‌کند. بنابراین دفترداری در تولید سرمایه‌داری لازم‌تر است تا در تولید پراکنده پیشه‌وری و دهقانی و لذا در تولید مبتنی بر همبودی ضرورت بیشتری دارد تا در تولید سرمایه‌داری.^(۱) لیکن با تمرکز تولید و به‌میزانی که دفترداری مبدل به یک حسابداری اجتماعی می‌شود، هزینه‌های دفترداری کاهش پیدا می‌کنند.

(۱) برای درک مشخص این حقیقت تاریخچه دفترداری در ایران نمونه بارزی است. در واقع از سونئی اسناد کشف شده از ایلام باستان و تخت جمشید و سیستم منظم ثبت و ضبط زمان ساسانی در مورد املاک و عواید ناشی از آن و نیز ارزیابی محصول و غیره که به دوره‌های بعدی منتقل شده است (حتماً با حفظ اسامی و اصطلاحات عصر ساسانی)، نشانه‌ای از اقتصاد متمرکزی است که در نتیجه تحول ویژه همبودگی‌های بدوی و بقاء بسیاری از ویژگی‌های عمده آن (خراج جمعی و مالیات و غیره) به وجود آمده و لذا دفترداری متمرکز واحدهای دهقانی و دولتی را پدید آورده است. از سوی دیگر تاهنگامی که تولید خرد کالائی یکی از پایه‌های عمده اقتصاد ایران را تشکیل می‌دهد و هنوز مناسبات تولید سرمایه‌داری موفق نشده است در اقتصاد ایران عمیقاً رسوخ کند و تولید پراکنده پیشه‌وری و خرد - دهقانی را کاملاً به بازار سرمایه‌داری مرتبط سازد، مدتها دفترداری خصوصی در کشور ما به صورت چوب خط و سیاق نویسی (نزد پیشه‌وران، کسبه و تجار) باقی می‌ماند و حتاً سخنی هم از دفترداری دهقانان منفرد نمی‌توان به میان آورد. تنها در آغاز قرن بیستم و پس از انقلاب مشروطیت است که با تصویب قانون تجارت داشتن دفاتر منظم میان بازرگانان و مؤسسات تولیدی مهم متداول می‌گردد. آموزش اسلوب دفترداری جدید نیز در ایران بیش از ۶۰ سال سابقه ندارد.

ما در اینجا فقط خصلت کلی هزینه‌های دورانی را، که از استحالات صرفاً ظاهری ناشی می‌شوند، مطرح می‌سازیم. ورود در اشکال جزئی هزینه‌های مزبور در این مقام زائد است. ولی برای اینکه بتوان به‌طور چشمگیر این مخارج عظیم دورانی را مشاهده نمود - (مخارجی که صرفاً مربوط به استحالۀ صوری ارزش هستند و لذا از شکل اجتماعی مشخص رَوَند تولید ناشی می‌شوند و نزد تک تولیدکننده کالا فقط لحظات گذرا و کم‌اهمیتی به‌شمار می‌روند که در کنار وظایف مولد وی و یا در آمیخته با آن جریان دارند)^(۱) - کافی است نظری به ورود و خروج پول از آن هنگام انداخت که این عمل به‌صورت وظیفه منحصراً بانک‌ها و غیره و یا صندوقدار بنگاه‌های خصوصی درمی‌آید، استقلال پیدا می‌کند و یا به مقیاس بزرگی متمرکز می‌گردد. آنچه باید مسلم دانست این است که این هزینه‌های دوران باسپمای دگرسان‌شده خود موجب تغییری در خصلت خویش نمی‌شوند.

۳- پول

اگر از اینکه محصولی به‌عنوان کالا تولید شود و یا مانند کالا تولید نگردد، همواره عبارت از صورت مادی ثروت، یعنی ارزش مصرفی است که برای به‌کاررفتن در مصرف فردی یا در مصرف بارآور تخصیص یافته‌است. ارزش فرآورده‌ای که به‌مثابه کالا تولید شده است ذهناً در بهای آن وجود دارد، چیزی که در سیمای مصرفی واقعی آن هیچ‌گونه تغییری ایجاد نمی‌کند. ولی این امر که کالاهای مشخصی مانند طلا و نقره به‌مثابه پول عمل می‌کنند و تحت این عنوان منحصراً در رَوَند دوران جایگزین می‌شوند

(۱) برای آسان‌ساختن درک مطلب، مترجم ناگزیر شده است که ترتیب جمله‌بندی مصنف را پس و پیش کند و جمله معترضه را بین دو هلال قرار دهد. مترجم فرانسوی نیز برای رفع دشواری متوسل به جمله‌بندی ویژه‌ای شده است که ما از آن تبعیت نکرده‌ایم.

(وحتاً به مثابه گنج، ذخیره و غیره نیز، ولو به صورتِ نهان در محیطِ دَوَرانِ باقی می ماند)، صرفاً محصول شکل اجتماعیِ مشخصی از رَوَند تولید، یعنی رَوَند تولید کالائی است. نظر به اینکه بر پایهٔ تولید سرمایه داری، شکل عامِّ فراورده صورت کالا به خود می گیرد و قسمت اعظم محصول به صورت کالا تولید می شود و لذا مجبور است که شکل پولی را بپذیرد و نیز نظر به اینکه تودهٔ کالائی، یعنی بخشی از ثروت اجتماعی که به مثابه کالا عمل می کند، پیوسته در حال نموّ است. - بالنتیجه حجم طلا یا نقره ای که مانند وسیلهٔ دَوَران، وسیلهٔ پرداخت، ذخیره و غیره وارد عمل است، افزایش پیدا می کند. این کالاهائی که به مثابه پول عمل می کنند نه در مصرف فردی و نه در مصرف بار آور داخل نمی شوند. این عبارت از کار اجتماعی است که در یک قالب تثبیت یافته است و بدان صورت مانند ماشین دَوَران به کار می رود. به علاوه، همین امر که بخشی از ثروت اجتماع در این شکل غیر مولد تثبیت گردیده است ایجاب می کند که پیوسته فرسایش پول به وسیلهٔ هم جنس آن جبران گردد و یا به دیگر سخن مستلزم آن است که کار اجتماعی بیشتری - به شکل فراورده - به مقدار بیشتری طلا و نقره تبدیل شود. نزد ملّت هائی که از لحاظ سرمایه داری تکامل یافته اند این هزینه های تعویض گزافند، زیرا بخشی از ثروت که در قالب پول را کد شده به طور کلی با اهمیت است. طلا و نقره، به مثابه پول - کالا، برای جامعه هزینه های دَوَرانی ئی به وجود می آورند که فقط از شکل اجتماعی تولید سرچشمه می گیرند. این ها بَرَج های تولید کالائی به طور کلی هستند که با گسترش تولید کالائی و به ویژه با توسعهٔ تولید سرمایه داری زیاد می شوند. این بخشی از ثروت اجتماعی است که باید در قبال رَوَندِ دَوَران فدا شود.^۱

۱- "پولی که در یک کشور جریان دارد بخش معینی است از سرمایه آن کشور که به منظور آسان ساختن یا بالابردن بار آوری بخش دیگر، کاملاً از هدف های مولد خارج گردیده است. بنابراین مقداری از ثروت لازم است تا بتوان طلا را به صورت واسط گردانی در آورد، همچنانکه چنین صرف ثروتی برای ساختن یک ماشین که باید هر تولید دیگری را آسان کند ضرور است." ("Economist", Vol. V. P. 250)

II. هزینه‌های نگهداری

آن هزینه‌های دَوَران که فقط از تغییر شکل ارزش، از دَوَران، در صورتی که از نظر مفهومی ملحوظ شود، ناشی می‌شوند در ارزش کالاها وارد نمی‌گردند. اجزائی از سرمایه که به وسیلهٔ این هزینه‌ها جذب می‌شوند، از دیدگاه سرمایه‌دار فقط مبلغی است که از سرمایهٔ بار آورِ خرج شدهٔ وی کسر می‌شود. هزینه‌های دَوَرانی که اکنون مورد بررسی ماست ماهیت دیگری دارند. این قبیل هزینه‌ها ممکن است از رَوَندهای تولیدی سرچشمه گیرند که فقط در دَوَران به انجام می‌رسند و لذا خصلت موگد آنها زیر شکل دَوَرانی مستور می‌ماند. از سوی دیگر چنانچه هزینه‌های مزبور از لحاظ اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرند دیده می‌شود که آنها اگرچه خرج محض و صرف غیرموگد کار، اعم از کار زنده یا کار تجسم یافته گذشته، هستند معذلک درست بر همین اساس می‌توانند برای تک سرمایه‌دار نقش ارزش آفرین ایفا کنند و بر بهای فروش کالای وی چیزی بیافزایند. این امر بدو از آنجا نتیجه می‌شود که هزینه‌های مزبور بر حسب محیط‌های مختلفه تولید، و گاه بر حسب سرمایه‌های انفرادی مختلف در دَوَران یک محیط تولیدی، متفاوت هستند. با ایجاد افزوده‌ای به بهای کالا، این مخارج به نسبت سهمی که از بابت آنها به هر تک سرمایه‌دار می‌افتد تقسیم می‌شوند. ولی هر کاری که ارزش می‌آفراید می‌تواند اضافه ارزش نیز بیافزاید و بر اساس سرمایه‌داری همواره اضافه ارزش افزا خواهد بود، زیرا کار، ارزشی را که ایجاد می‌کند وابسته به مقدار خود آن است در صورتی که اضافه ارزشی که به وجود می‌آورد منوط به میزانی است که سرمایه‌دار در برابر کار أُجرت می‌پردازد و بنابراین هزینه‌هایی که کالا را گران می‌کنند بی‌آنکه بر ارزش مصرف آن چیزی بیافزایند و لذا از لحاظ جامعه بَرَج‌های^(۱) تولید به شمار

(۱) در متن به زبان فرانسه faux frais قید شده است.

می‌روند، می‌توانند برای تک سرمایه‌دار سرچشمهٔ توانگر شدن باشند. از سوی دیگر، به این سبب که افزودهٔ مخارج مزبور بر بهای کالا، فقط موجب آن می‌شود که این هزینه‌های دوران به‌طور مساوی سرشکن شوند، خصلت غیرمولد آنها به‌هیچ‌وجه از بین نمی‌رود. چنین است که مثلاً شرکت‌های بیمه زیان‌های تک سرمایه‌داران را میان طبقهٔ سرمایه‌دار تقسیم می‌کنند. ولی معذکک این امر مانع از آن نمی‌شود که زیان‌های بدین‌سان سرشکن شده، از لحاظ کل سرمایهٔ اجتماعی، کماکان ضرر به‌شمار آیند.

۱- ذخیره‌سازی به‌طور کلی

محصول، به‌هنگام زیست خود به‌مثابه کالا - سرمایه، یا در زمان ایستش در بازار، به‌دیگر سخن مادامی که فراورده در فاصلهٔ میان رَوَند تولیدی که از آن بیرون می‌آید و رَوَند مصرفی که در آن وارد می‌شود قرار دارد، یک ذخیرهٔ کالائی را تشکیل می‌دهد. کالا - سرمایه، به‌مثابه کالائی که در بازار است و لذا به‌صورت ذخیره وجود دارد، در هر دورپیمائی دو بار نمایان می‌شود: یک بار همچون محصول - کالای خود سرمایه رَوَندپویای مورد نظر، و بار دیگر بالعکس مانند محصول - کالای سرمایهٔ دیگری که باید در بازار موجود باشد تا خریداری شود و به سرمایهٔ بارآور تبدیل گردد. البته ممکن است که این محصول - کالای اخیرالذکر باید تازه بر پایهٔ سفارش تولید شود. در آن صورت تا زمانی که تولید نشده است بُرشی روی خواهد داد. باین حال، جریان رَوَند تولید و تجدید تولید طلب می‌کند که توده‌ای از کالاها (وسایل تولید) پیوسته در بازار باشند و لذا ذخیره تشکیل دهند. همچنین سرمایهٔ بارآور متضمن خرید نیروی کار است و شکل پول در این مورد فقط صورت ارزشی و وسایل زندگی است که کارگر بایستی قسمت اعظم آن را در بازار به‌دست آورد. در جریان ایند [۹] مفصل‌تر دربارهٔ این مسئله سخن خواهیم گفت ولی اکنون این نکته را مسلم فرض می‌کنیم. اینک خود را در

دیدگاه ارزش - سرمایه رَوَندِ سیّار قرار دهیم که خود را به محصول - کالا مبدل نموده و اکنون باید فروخته شود یا به پول مبدل گردد. پس سرمایه مزبور اکنون مانند کالا - سرمایه عمل می کند، یعنی در حالتی است که به صورت ذخیره درمی آید و توقیفی برخلاف هدف و تمایل خود در بازار دارد. هر قدر زودتر خریداری شود رَوَندِ تجدید تولید روان تر خواهد بود. وقفه در تغییر شکل $G - W$ مانع از تبدیل واقعی موادی است که باید در دور پیمائی سرمایه ضرورتاً وارد شوند، چنانکه از ادامه وظیفه آن به مثابه سرمایه بار آور نیز جلوگیری می کند. از سوی دیگر از دیدگاه $G - W$ ، چنین به نظر می رسد که موجود بودن دائمی کالا در بازار یعنی ذخیره کالائی، شرط رَوَان بودن رَوَند تجدید تولید و نیز شرط سرمایه گذاری تازه یا افزایش سرمایه است.

راکد نگاه داشتن کالا - سرمایه، به مثابه ذخیره کالائی در بازار مستلزم ساختمان ها، انبارها، تیم ها، سراها و لذا به کار انداختن مقادیری سرمایه ثابت است. و نیز با پرداخت مبالغی بابت نیروهای کاری که باید برای انبار کردن کالاها در مخازن آنها صرف شود، ملازمه دارد. به علاوه کالاها فسادپذیرند و در معرض نفوذ عوامل زیانکار طبیعی قرار دارند. برای محافظت آنها باید سرمایه اضافی به کار انداخت، که بهی از آن به شکل مادی صرف و وسایل کار می گردد و بهر دیگر به زخم نیروی کار زده می شود.^۱

بنابراین زندگی سرمایه در شکل کالا - سرمایه ای آن و لذا به مثابه ذخیره کالائی،

۱- در ۱۸۴۱، گُربِت^(۱-۱) مخارج انبار کردن گندم را طی یک فصل ۹ ماهه به شرح زیرین تخمین می زند: ۰/۵٪ زیان مقداری (أفت)، ۳٪ بهره بابت بهای گندم، ۲٪ برای اجاره بهای انبار، ۱٪ بابت جابه جا کردن و أُجرت حمل و نقل، ۵/۰٪ برای کار تحویل و تحوّل، یعنی مجموعاً ۷/۰٪ یا ۳ شیلینگ و ۶ پنس در هر کوادرتر گندم که ۵۰ شیلینگ قیمت دارد. [در کتاب، اعداد ۵/۰٪ اشتهاً ۵/۰٪ چاپ شده اند - بازنویس] (Th. Corbet: *An Inquiry into the Causes and Modes of the Wealth of Individuals, etc.* London, 1841), [p. 140].

(۱-۱) توماس گُربِت - اقتصاددان انگلیسی قرن نوزدهم، از وابستگان مکتب ریکاردو.

هزینه‌هایی ایجاد می‌کند که چون متعلق به محیط تولید نیستند در عداد مخارج دوران به‌شمار می‌روند. این هزینه‌های دورانی با آنچه در زیر بند I تشریح گردیده است از آن جهت تفاوت دارند که تا اندازه‌ی معینی در ارزش کالا وارد می‌شوند و لذا کالا را گران می‌کنند. در هر حال سرمایه و نیروی کار که برای نگهداری و نگهداری ذخیره کالائی مصرف می‌شوند، از روند مستقیم تولید بیرون کشانده شده‌اند. از سوی دیگر، باید سرمایه‌هایی که در این مورد به کار رفته‌اند، و از جمله نیروی کار نیز که به مثابه زکنی از سرمایه در این جمع وارد می‌شود، به وسیله محصول اجتماعی جبران گردند. بنابراین تأثیر کاربرد این سرمایه‌ها مانند کاهش در نیروی تولیدی کار است، بدان‌سان که گوئی برای دستیابی به نتیجه سودمند معین مقدار بیشتری سرمایه و کار لازم آمده است. این‌ها برج هستند.

هزینه‌های دورانی‌ئی که معلول تشکیل ذخیره کالائی هستند فقط از طول زمان استحاله ارزش‌های موجود، از شکل کالائی به صورت پول، ناشی می‌شوند، و لذا تنها از شکل اجتماعی مشخص روند تولید سرچشمه می‌گیرند (یعنی فقط از این نتیجه می‌شوند که محصول به صورت کالا تولید شده و بنابراین ناگزیر باید استحاله به پول را از سر بگذرانند). به همین سبب است که مخارج مزبور کاملاً دارای همان خصلتی هستند که در مورد هزینه‌های دوران در زیر بند I برشمرده شد. از سوی دیگر، اگر ارزش کالاها در این مورد حفظ می‌شود یا افزایش می‌یابد از آن جهت است که ارزش مصرف یعنی خود محصول، تحت شرایط مادی مشخصی، که از لحاظ سرمایه‌گذاری خرج برمی‌دارند، قرار می‌گیرد و اقداماتی از قبیل آنچه ارزش‌های مصرف را متأثر از کار اضافی می‌کند بر آن تحمیل می‌شود. اما محاسبه ارزش-کالاها، دفتریاری مربوط به این روند، معاملات خرید و فروش، بالعکس بر روی ارزش مصرف، که وجود ارزش-کالا در آن نهان است، تأثیری نمی‌کنند. این‌ها فقط با شکل آن سروکار دارند و بس. بنابراین با آنکه در مورد مفروض، برج‌های مربوط به ذخیره‌سازی (که اینجا ناخواسته است) فقط از وقفه‌ای

در تعویض شکل و از ضرورت این وقفه سرچشمه می‌گیرند، معدلک با برّج‌های زیر بند I از آن جهت متمایزند که موضوع آنها تغییر شکل ارزش نیست بلکه حفظ ارزشی است که در کالا به مثابه محصول، همچون ارزش مصرف، وجود دارد و لذا فقط از راه حفظ فرآورده و نگهداری خود ارزش مصرف، نگاهداری آن امکان‌پذیر است. در اینجا ارزش مصرف نه بالا می‌رود و نه افزایش پیدا می‌کند، بلکه به عکس تقلیل می‌یابد. ولی کاهش ارزش مصرف محدود می‌شود و خود آن حفظ می‌گردد. همچنین ارزش پیش‌ریخته‌ای که در کالا وجود دارد در این مورد ترقّی نمی‌کند. ولی کار نو، چه تجسّم یافته و چه زنده، به آن می‌پیوندد.

اکنون باید تحقیق را بیشتر برانیم و بررسی کنیم تا چه اندازه این برّج‌ها از خصلت ویژه تولید کالائی به‌طور کلی و از تولید کالائی در شکل عمومیّت یافته و مطلق آن، یعنی از تولید کالائی سرمایه‌داری، ناشی می‌گردند. از سوی دیگر باید دید تا چه حدّ برّج‌های مزبور با هر تولید اجتماعی وجه اشتراک دارند و در درون تولید سرمایه‌داری فقط چهره و ویژه‌ای به‌دست می‌آورند و دارای شکل پدیده‌ای خاصی می‌شوند.

آدام‌سمیت نظریه شگفت‌آوری ابراز داشته مبنی بر اینکه گویا ذخیره‌سازی پدیده ویژه تولید سرمایه‌داری است.^۱ اقتصاددانان جدیدتری، از جمله لالر^(۲)، به عکس معتقدند که ذخیره‌سازی با گسترش تولید سرمایه‌داری به کاستی می‌گراید. سیسموندی حتّاً آن را یکی از جنبه‌های منفی سرمایه‌داری می‌انگارد.

در واقع ذخیره به سه صورت وجود دارد: در شکل سرمایه بار آور، به صورت مصرف‌مایه انفرادی و به شکل ذخیره کالائی یا کالا- سرمایه. هرگاه ذخیره در یکی از اشکال افزایش یابد به‌طور نسبی در شکل دیگر کاهش پیدا می‌کند، باینکه از لحاظ مقدار مطلق می‌تواند به‌طور هم‌زمان در هر سه شکل رشد نماید.

۱- Book II, Introduction -

(۲) John Lalar (۱۸۱۴-۱۸۵۶) - اقتصاددان و نویسنده محقق انگلیسی.

این خود از ابتدار روشن است که هر گاه تولید مستقیماً در جهت تأمین نیازمندی‌های خود تولیدکننده سیر کند و تنها جزء ناچیزی از آن برای مبادله یا فروش تولید گردد، ولذا محصول اجتماعی یا به‌هیچ‌وجه شکل کالائی به‌خود نگیرد و یا جزء کوچکی از آن دارای چنین صورتی باشد، آنگاه ذخیره، در شکل کالا یا ذخیره کالائی، فقط جزء ناچیز و گذرائی از ثروت را تشکیل می‌دهد. ولی در اینجا مصرف - مایه، به‌ویژه در مورد وسایل زندگی، بالنسبه مقدار بزرگی دارد. تنها کافی است یک نظر به اقتصاد دهقانی عصر باستان بیافکنیم. در این اقتصاد سهم متفوقی از محصول مستقیماً مبدل به اندوخته‌های وسایل تولید و وسایل زندگی می‌گردد، بدون آنکه ذخیره کالائی تشکیل دهد، و درست به‌همین دلیل که محصول در دست صاحبش باقی می‌ماند. همین امر که این جزء متفوق محصول شکل ذخیره کالائی به‌خود نمی‌گیرد *آدام/اسمیت* را بر آن داشته است بگوید در جوامعی که بر پایه چنین شیوه‌های تولید قرار گرفته‌اند هیچ ذخیره‌گیری وجود ندارد. *آدام/اسمیت* شکل ذخیره را با خود ذخیره اشتباه می‌کند و گمان می‌برد که تاکنون جامعه دست به دهان زیسته یا خویشتن را به حوادث فردا واگذارده است.^۱ این خود سوء تفاهمی کود کانه است.

۱- برخلاف پندار *آدام/اسمیت* مبنی بر اینکه گویا ذخیره‌سازی بدو از تبدیل محصول به کالا و مبدل شدن ذخیره مصرف به ذخیره کالائی سرچشمه می‌گیرد، این تغییر شکل شدیدترین بحران‌ها را در اقتصاد تولیدکنندگان، به‌هنگام گذار از تولید مبتنی بر خودزیستی، به تولید کالائی، پیش می‌آورد. مثلاً در هندوستان تا زمان‌های اخیر "عادت انبار کردن فوق‌العاده گندم، که در سال‌های فراوانی، کم مورد احتیاج بود"، حفظ شده بود.

("Return. Bengal and Orissa Famine. H. of C. 1867", I. P. 230, 231, Nr. 74)

از دیاد ناگهانی تقاضای پنبه، کنف و غیره در نتیجه جنگ داخلی آمریکا، موجب شد که کشت برنج در بسیاری از مناطق هندوستان به‌مقیاس وسیعی محدود گردد و این امر ترقی‌بهای برنج و فروش ذخایر قدیمی تولیدکنندگان را پیش آورد. علاوه بر این در سال‌های ۱۸۶۴-۱۸۶۶ به‌طور بی‌سابقه‌ای صدور برنج به استرالیا و ماداگاسکار و جاهای دیگر بر آن مزید شد. خصلت حادثه‌فحطی سال ۱۸۶۶ که ←

ذخیره به صورت سرمایه بار آور، در شکل وسایل تولیدی وجود دارد که هم اکنون در روند تولید واردند یا لاقلاً در اختیار تولید کننده هستند و لذا به طور نامرئی در روند تولید شرکت می کنند. سابقاً دیده شد که با گسترش بار آوری کار و لذا با توسعه شیوه تولید سرمایه داری - که نیروی بار آور اجتماعی کار را بیش از هر شیوه تولید گذشته گسترش می دهد - بر حجم وسایل تولیدی (مانند بناها، ماشین آلات و غیره) که یک بار برای همیشه به شکل وسایل کار در پیکر روند جا گرفته اند و در دوره های کمابیش درازی پیوسته در درون آن عمل می کنند، دائماً افزوده می شود، و این افزایش در عین حال هم سبب و هم نتیجه گسترش نیروی بار آور اجتماعی کار است.

رشد ثروت در این شکل، نه تنها به طور مطلق بلکه از لحاظ نسبی نیز، قبل از هر چیز دیگر خصلت نمای شیوه تولید سرمایه داری به شمار می رود (نگاه کنید به کتاب اول، فصل ۲۳، بند ۲). ولی اشکال زیست مادی سرمایه ثابت، یعنی وسایل تولید، تنها عبارت از این وسایل کار نیستند، بلکه در عین حال مصالح کار را در مراحل مختلف تولید و نیز مواد کمکی را هم در بر می گیرند. بنا به مقیاس تولید و افزایش نیروی بار آور کار از راه همکاری، تقسیم کار، ماشین آلات و غیره، بر حجم مواد خام، مواد کمکی و دیگر - چیزهایی که در روند تجدید تولید روزانه وارد می شوند افزوده می شود. لازم است که مواد مزبور در تولید گاه حاضر باشند. بنابراین حجم این ذخیره، که به شکل سرمایه بار آور وجود دارد، به طور مطلق نمو می کند. برای آنکه روان بودن روند تأمین شود - به کلی صرف نظر از آنکه این ذخیره می تواند روزانه یا در مهلت های معینی تجدید گردد - ضروری است که مستمراً اندوخته ای از مواد خام و غیره، بیش از آنچه مثلاً

→ ضمن آن تنها در ناحیه اورسیا یک میلیون انسان را تلف نمود، از اینجا ناشی می شود. نگاه کنید به:

(1. c. 174, 175, 213, 214 and III: "Papers relating to the Famine in Behar", p. 32, 33.

که در آنجا در زمره علل قحطی بر "The dram of old Stock" (جذب ذخایر کهنه) تکیه شده است.

روزانه یا طی هفته مورد نیاز است، در محل تولید حاضر باشد. پیوستگی روند ایجاب می‌کند که هستی شرایط آن نه دستخوش انقطاع ممکن در خریدهای روزانه گردد و نه وابسته به آن باشد که محصول - کالا هر روز یا هر هفته فروخته شود و بالنتیجه امکان تبدیل مجدد آن به عوامل تولیدش فقط به طور نامنظم وجود داشته باشد. معذک آشکار است که سرمایه بارآور می‌تواند به نسبت‌های گوناگون نهان باشد یا به دیگر سخن ذخیره تشکیل دهد. مثلاً همین امر که ریسنده مجبور باشد پنبه و ذغال سه‌ماهه و یا از آن یک ماه را حاضر داشته باشد خود تفاوت بزرگی به وجود می‌آورد. مشهود است که این ذخیره اگرچه به طور مطلق افزایش پیدا می‌کند، می‌تواند به طور نسبی کاهش پذیرد.

این امر وابسته به شرایط گوناگونی است که همگی آن شرایط به طور اساسی به این امکان تحویل می‌شوند که میزان ضروری مواد خام مستمراً به چنان درجه سرعت، انتظام و اطمینانی برسد که هرگز انقطاعی بروز نکند. هر قدر شرایط مزبور کمتر تحقق پیدا کنند و لذا هر اندازه اطمینان، انتظام و سرعت وصول مواد کمتر باشد، لازم می‌شود که جزء نهان سرمایه بارآور یعنی ذخیره‌ای از مواد خام و غیره که انتظار به کار رفتن خود را می‌کشند، به مقدار بیشتری در اختیار تولیدکننده باشد. این شرایط در نسبت معکوس درجه تکامل تولید سرمایه‌داری و لذا در نسبت معکوس نیروی بارآور اجتماعی کار قرار دارند. بنابراین در مورد ذخیره‌ای هم که به این صورت وجود دارد همین حکم جاری است.

با این وجود، آنچه که در این مورد مانند کاهش ذخیره جلوه می‌کند (مثلاً نزد لالر)، قسماً فقط مربوط به کاهش ذخیره در شکل کالا - سرمایه یا در شکل ذخیره کالائی به معنای خاص آن است و بنابراین عبارت از یک تغییر شکل ساده در همین ذخیره است. مثلاً اگر مقدار ذغالی که روزانه در خود کشور تولید می‌شود زیاد و لذا مقدار و همچنین نیروی تولید ذغال، بزرگ باشد، آنگاه ریسنده برای تأمین پیوستگی

تولید خویش نیازی به ذخیره زیاد ذغال ندارد. تجدید دائمی و مطمئن ورود ذغال این عمل را زائد می‌سازد. درثانی سرعتی که با آن محصول یک رَوَند، از نوع وسایل تولید، می‌تواند در رَوَندِ دیگر وارد شود وابسته به درجه تکامل وسایل حمل و نقل و ارتباطات است. ارزان بودن حمل و نقل در این مورد نقش بزرگی ایفا می‌کند. مثلاً حمل و نقل پیوسته مکرر ذغال از معدن به کارخانه ریسندگی گران تر تمام می‌شود تا تدارک مقدار زیادتری ذغال برای مدت درازتر، که با مخارج حمل و نقل بالنسبه کمتری تأمین تواند شد. این دو حالتی که تاکنون مورد بررسی ما قرار گرفته است از خود رَوَندِ تولید ناشی می‌شوند.

ثالثاً تکامل سیستم اعتباری تأثیر می‌کند. هر اندازه که ریسنده برای تجدید ذخیره پنبه و ذغال و غیره خود کمتر وابسته به فروش مستقیم نخ خویش باشد - و هر قدر سیستم اعتباری متکامل تر باشد، این وابستگی مستقیم کمتر است - مقدار نسبی ذخیره‌هایی که وی برای تأمین تولید مستمر نخ به مقیاس معین و مستقل از عوارض فروش آن لازم دارد، می‌تواند کوچکتر باشد.

چهارم آنکه بسیاری از موادّ خام، نیمه‌ساخته و غیره برای تولید خود به دوره‌های زمانی طولانی تری احتیاج دارند، و این امر از جمله در مورد کلیه موادّ خامی که کشاورزی تحویل می‌دهد صدق می‌کند. پس در این صورت برای اینکه هیچ انقطاعی در رَوَند تولید روی ندهد وجود ذخیره معینی از این موادّ برای تمام دوره‌ای که محصول نو نمی‌تواند جانشین محصول کهنه گردد، ضرورت دارد. چنانچه این ذخیره نزد سرمایه‌دار صنعتی تقلیل یابد فقط دلیل بر آن است که ذخیره کالائی نزد بازرگانان افزایش یافته است. مثلاً گسترش وسایل حمل و نقل امکان داده است پنبه‌هایی که در بنادر ورود خوابیده‌اند به سرعت از لیورپول به منچستر منتقل گردند، به نحوی که کارخانه‌دار می‌تواند، بر حسب نیازمندی، انبار پنبه خویش را به مقادیر نسبتاً کوچک تجدید نماید. ولی در عین حال همین پنبه‌ها به مقادیر بزرگی در دست بازرگانان لیورپول به مثابه ذخیره

کالائی وجود دارد. پس در این صورت فقط در شکل ذخیره است که تغییر حاصل شده و این همان چیزی است که لالر و دیگران از نظر دور داشته‌اند. چنانچه از دیدگاه سرمایه اجتماعی بررسی کنیم می‌بینیم که در این مورد همان میزان محصول سابق که به شکل ذخیره وجود داشت اکنون نیز موجود است. اگر کشوری را به تنهایی مورد توجه قرار دهیم آنگاه دیده می‌شود که با ترقی و وسایل حمل و نقل از حجم اجناس مورد ضرورتی که مثلاً باید برای یک سال موجود باشد، کاسته می‌شود. در صورتی که کشتی‌های بخار و بادبانی بسیاری میان انگلستان و آمریکا در حرکت باشند، آنگاه بر امکانات تجدید ذخایر پنبه برای انگلستان افزوده می‌شود و لذا از حجم پنبه‌ای که باید به طور متوسط در انگلستان انبار گردد کاسته می‌شود. گسترش بازار جهانی و به وسیله آن چند برابر گشتن منابع دسترسی به جنس واحد، نیز دارای همین اثر است. بارهای جنس مزبور جدا جدا از کشورهای مختلف و در موعدهای زمانی متفاوت وارد می‌گردند.

۲- ذخیره کالائی به معنای خاص

سابقاً دیدیم که بر اساس تولید سرمایه‌داری، کالا شکل عام محصول می‌گردد، و هر اندازه که این تولید به پهنا و درازای خویش می‌افزاید، این وضع دامنه گسترده‌تری پیدا می‌کند. بنابراین، در صورتی هم که سطح تولید تغییر نکرده باشد، دیده می‌شود که خواه در مقایسه با شیوه‌های تولید گذشته و خواه نسبت به شیوه تولید سرمایه‌داری کم‌رشد یافته‌تر، جزء به مراتب بزرگتری از محصول به صورت کالا وجود دارد. اما هر کالا - ولذا هر کالا - سرمایه نیز که جز کالا چیز دیگری نیست، ولی کالائی است که شکل وجودی ارزش - سرمایه است - در صورتی که مستقیماً از محیط تولیدی خود به محیط مصرف بار آور یا شخصی نیویسته است و لذا در برزخ بازار قرار دارد، جزئی از ذخیره کالائی به شمار می‌رود. بنابراین در صورتی که حجم تولید یکسان مانده باشد،

ذخیره کالائی (یعنی این استقلال‌یابی و تثبیت شکل کالائی محصول)، نفساً و بالذات با تولید سرمایه‌داری نمو می‌کند. قبلاً دیدیم که این پدیده تنها عبارت از یک تغییر شکل ذخیره است، یعنی اگر از سوئی ذخیره در شکل کالائی افزایش می‌پذیرد برای آن است که از سوی دیگر در شکل مستقیم ذخیره تولیدی و مصرفی کاهش یافته است. این فقط تغییری است که در شکل اجتماعی ذخیره به وقوع پیوسته است.

اگر در عین حال، هم مقدار نسبی ذخیره کالائی نسبت به محصول کل اجتماعی افزایش می‌یابد و هم بر مقدار مطلق آن افزوده می‌شود، بدان سبب است که حجم محصول کل با تولید سرمایه‌داری نمو می‌کند.

با گسترش تولید سرمایه‌داری، درجه وابستگی مقیاس تولید به تقاضای مستقیم محصول پیوسته کوچکتر می‌شود و به میزانی بیش از پیش بزرگتر، به حجم سرمایه تحت اختیار تک سرمایه‌دار، به پویه بارور ساختن سرمایه‌اش و ضرورت پیوستگی و توسعه روند تولیدش، وابسته می‌گردد. بدین سان ضرورتاً از هر رشته و اثره تولید، حجم محصولاتی که مانند کالا به بازار ریخته شده و در پی آب‌شدن است نمو می‌کند. در این صورت، حجم سرمایه‌ای که در شکل کالا - سرمایه برای مدت کمابیش درازی تثبیت شده است افزایش می‌یابد. بنابراین ذخیره کالائی نمو می‌کند.

سرانجام، قسمت اعظم جامعه مبدل به کارگران مزدبگیر می‌گردد، به مردمی که زیست روزمره دارند، دستمزد خود را هفته‌به‌هفته می‌گیرند و روزبه‌روز خرج می‌کنند و بنابراین لازم است که وسایل زندگی آنان به صورت ذخیره وجود داشته باشد. اجزاء مختلفه این ذخیره هر قدر سیالیت داشته باشد، لازم است که بخشی از آن پیوسته در انبار وجود داشته باشد تا ذخیره بتواند پیوسته سیال بماند.

همه این جهات از شکل تولید و از نوع تغییر شکل وابسته به آن، که ایجاب می‌کند محصول روند دورانی را طی کند، ناشی می‌گردد.

شکل اجتماعی ذخیره‌سازی محصول هر چه باشد، این امر مسلم است که نگاهداری

آن مستلزم مخارجی است، از قبیل ساختمان‌ها، ظروف و غیره که انبارهای محصول را تشکیل می‌دهند. و همچنین لازم است که مقدار کمتر یا زیادتری از وسایل تولید و کار، به مقتضای ماهیت فرآورده، صرف شود تا بتوان آن را از نفوذ عوامل مخرب حفظ نمود. هر اندازه که از لحاظ اجتماعی، تمرکز ذخایر بیشتر باشد، هزینه‌های مزبور بالنسبه کمترند. این مخارج که همواره جزئی از کار اجتماعی را تشکیل می‌دهند، (خواه این کار شکل تجسم یافته و خواه شکل زنده داشته باشد، و لذا خواه به صورت سرمایه‌گذاری سرمایه‌داری نمودار گردد)^(۱)، هیچگاه در خود محصول آفرینی شرکت ندارند و بنابراین از محصول کسر می‌شوند. این هزینه‌ها ضرورت دارند و برج‌های ثروت اجتماعی هستند. این‌ها هزینه‌های حفظ محصول اجتماعی به شمار می‌روند، اعم از اینکه هستی فرآورده، به مثابه رکن ذخیره کالا، تنها از شکل اجتماعی تولید و بالنتیجه از شکل کالائی و تغییر شکل ضروری آن انتزاع شود و یا آنکه ذخیره کالائی را فقط شکل ویژه‌ای از محصول اندوزی بشماریم که برای همه جوامع مشترک است، هر چند که چنین اشتراکی در شکل ذخیره کالائی یعنی شکل محصول اندوزی وابسته به روند دوران، وجود نداشته باشد.

اکنون در برابر این پرسش قرار می‌گیریم: تا چه اندازه هزینه‌های مذکور در ارزش کالاها وارد می‌شوند؟

چنانچه سرمایه‌دار سرمایه پیش‌ریخته خود را که مرکب از وسایل تولید و نیروی کار است، به محصول، یعنی به توده معینی کالا که آماده فروش است، مبدل ساخت و این محصول فروش نرفته به جای ماند، آنگاه تنها روند باروری سرمایه‌اش نیست که طی این مدت متوقف می‌گردد. مخارجی که نگاهداری این ذخیره به صورت ابنیه، اضافه کار و غیره ایجاب می‌کند، زیان مثبتی را تشکیل می‌دهند. اگر وی به خریداری

(۱) دو هلال به منظور آسان ساختن درک عبارت، به وسیله مترجم قرار داده شده است.

که سرانجام پیدا شده چنین بگوید: کالای من مدت شش ماه به فروش نرفته بود و نگهداری آن طی این شش ماه نه تنها فلان مقدار سرمایه را راکد گذارده بلکه علاوه بر آن X مقدار هزینه هم به بار آورده است، حتماً خریدار به ریش او خندیده خواهد گفت: به من چه^(۱)، همین پهلوی شما فروشنده دیگر هست که کالایش تازه پرپروز بیرون آمده است. کالای شما دکان مانده‌ای بیش نیست و احتمالاً از گزند دندان زمان چندان در امان نمانده است. بنابراین جنابعالی باید ارزان‌تر از رقیب خود بفروشید. این مسئله که آیا کالادار، تولیدکننده واقعی کالای خود است و یا سرمایه‌دار تولیدکننده‌ای است که در واقع فقط نماینده تولیدکننده حقیقی کالا به‌شمار می‌رود، به هیچ وجه تغییری در شرایط زندگی خود کالا نمی‌دهد. کالادار باید مال خود را به پول بدل کند. برچ‌هائی که به واسطه بقاء مال در شکل کالائی برایش پیدا شده مربوط به ماجراهای شخصی او است که ابداً به خریدار دخلی ندارد. شخص اخیر یکشاهی هم به‌وی بابت مدت دوران کالایش نمی‌پردازد. حتی اگر سرمایه‌دار عمداً کالای خود را، به اعتبار زمان واقعی یا فرضی دگرگونی ارزش، از بازار دور نگهداشته باشد، باز هم وصول هزینه‌های اضافی اش منوط به وقوع چنین انقلاب ارزشی و وابسته به درستی یا نادرستی حساب احتکاری اوست. ولی انقلاب ارزشی در نتیجه برچ‌های او روی نمی‌دهد. بنابراین تا آنجا که ذخیره‌سازی وقفه‌ای در دوران به‌شمار می‌رود، مخارجی که معلول آن است هیچگونه ارزشی به کالا نمی‌افزاید. از سوی دیگر، هیچ ذخیره‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر آنکه توقفی در محیط دوران روی دهد، مگر آنکه سرمایه طی مدت دراز یا کوتاهی در شکل کالائی خود ایستاده باشد. بنابراین هیچ ذخیره‌ای بدون وقفه در دوران وجود پیدا نمی‌کند، عیناً آنچنان که گردش هیچ پولی بدون وجود ذخیره نقدی امکان‌پذیر

(۱) در متن به زبان فرانسه قید شده است: "tant pis pour vous" که معنای تحت‌اللفظی آن این است:

"ای بدا به حال شما".

نیست. پس بدون ذخیره کالائی گردش کالائی وجود ندارد. در صورتی که این ضرورت برای سرمایه‌دار در $\dot{W}-\dot{G}$ بروز نکند، در $W-G$ با او برخورد خواهد نمود، این گرفتاری نه در مورد کالا - سرمایه خود او بلکه درباره کالا - سرمایه سرمایه‌داران دیگری پیدا می‌شود که برای او وسایل تولید و برای کارگزارانش وسایل معیشت تولید می‌کنند.

چنین به نظر می‌رسد که خواه ذخیره‌سازی، خود خواسته یا نخواستہ باشد، یعنی چه تولیدکننده کالا عمداً ذخیره‌ای نگاه‌دارد و چه کالاهایش از آن جهت ذخیره شوند که رویدادهای رَوَندِ دَوْران خود در برابر فروش آنها ایستادگی نموده‌اند، هیچکدام از این موارد نتوانند تغییری در نفس امر به وجود آورند. برای حل این مسئله سودمند است بدانیم چه چیز ذخیره‌سازی عمده را از غیر عمده متفاوت می‌سازد. تشکیل ناخواستہ ذخیره از وقفه‌ای در دَوْران سرچشمه می‌گیرد، یا به دیگر سخن همان وقفه‌ای است، که مستقل از آگاهی تولیدکننده کالا به وجود می‌آید و در سر راه اراده وی قرار می‌گیرد. ولی چه چیز صِفَتِ مِمِّیِّ ذخیره‌سازی ارادی است؟ چه بعداً و چه قبلاً فروشنده در جستجوی آن است که کالای خود را هر چه زودتر از سر خویش وا کند. او پیوسته محصول را به مثابه کالا برای فروش عرضه می‌کند. چنانچه وی محصول را از فروش خارج کند، در آن صورت این فراورده فقط رُکن ممکن^(۱) ذخیره کالائی را تشکیل می‌دهد، ولی رُکن واقع^(۱) آن به شمار نمی‌رود. کالا به مثابه کالا، اکنون مانند پیش، برای وی جز حامل ارزش مبادله خود چیز دیگری نیست و با این سِمَت به غیر از آنکه از راه و در پی دورآفکندن صورت کالائی خود و پذیرش شکل پول عمل کند، چاره دیگری ندارد.

ذخیره کالائی باید دارای حجم معینی باشد تا بتواند طی دوره مفروضی در برابر

(۱) در متن کتاب، اصطلاحات فلسفی (ممکن و واقع) به زبان یونانی بین هلالین قرار داده شده، ولی در این ترجمه به جهات فنی از نقل اصطلاحات یونانی مزبور صرف نظر شده است.

میزان تقاضا کفایت کند. در این مورد گسترش دائمی دایره خریداران نیز منظور می شود. مثلاً برای آنکه نیازمندی یک روز برآورده شود، لازم است که بخشی از کالاهای موجود در بازار پیوسته به صورت کالا بماند در حالی که بخش دیگر آن جریان پیدا می کند و به پول مبدل می شود. بدیهی است آن بخشی که در حال جریان داشتن بخش دیگر، انبار می شود، پیوسته کاهش می یابد، همچنانکه از حجم خود ذخیره نیز کاسته می شود، تا آنجا که سرانجام تمام آن به فروش رود. پس در این مورد حبس کالا، به مثابه شرط ضروری فروش به حساب آمده است. علاوه بر این حجم مزبور باید بزرگتر از میزان متوسط فروش، یا حجم متوسط تقاضا باشد. در غیر این صورت تقاضای زائد بر میزان متوسط نمی تواند ارضا شود. از سوی دیگر ذخیره باید پیوسته تجدید شود، زیرا دائماً ته می کشد. این نوسازی ذخیره سرانجام فقط می تواند از تولید، از عرضه کالا، برخیزد و بس. اینکه آیا منشأ کالای مزبور از خارج است یا نه، به هیچ وجه تغییری در این امر نمی دهد. نوسازی ذخیره وابسته به مدت هائی است که کالاها برای تجدید تولید خود لازم دارند. در آثنای این مدت ذخیره کالائی باید مکفی باشد. اینکه ذخیره کالا در دست تولید کننده اولیه نماند، بلکه از مخازن مختلفی عبور کند، از بازرگان عمده تا خرده فروش بگذرد، فقط نمود را تغییر می دهد نه خود بود را. اگر مسئله از لحاظ اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد دیده می شود که همواره جزئی از سرمایه، تا هنگامی که کالا هنوز وارد مصرف بارآور یا شخصی نشده است، به صورت ذخیره کالائی وجود دارد. تولید کننده نیز خود می کوشد جنس انبار ویژه ای که با تقاضای متوسط تطبیق کند در اختیار داشته باشد تا مستقیماً به تولید وابسته نباشد و دایره مشتریان ثابتی را در پیرامون خویش تأمین نماید. بر حسب دوره های تولید است که موعد هائی برای خرید ایجاد می شود و کالائی مدّت دراز یا کوتاهی به صورت ذخیره درمی آید، تا آن هنگام که نمونه های جدیدی از همان جنس بتوانند جانشین آن گردند. تنها از راه این ذخیره در آئی است که پیوستگی و ادامه کاری روند دوران، و بالتّیجه از آن روند

تجدید تولید، که رَوَند دَوَران را نیز در بر دارد، تأمین می‌گردد. باید به یاد داشت که $\dot{W} - \dot{G}$ می‌تواند، ولو اینکه هنوز W بازار را ترک نکرده است، برای تولیدکننده W معامله‌ای انجام یافته باشد. چنانچه خود تولیدکننده خواسته باشد که کالایش را در انبار نگاه دارد تا آن را به مصرف‌کننده نهائی بفروشد، در آن صورت مجبور است که سرمایه مضعفی را در جریان بگذارد، یکی به مثابه تولیدکننده کالا و دیگری مانند بازرگان. از لحاظ کالا به خودی خود - اعم از آنکه مانند کالای منفردی تلقی شود و یا همچون جزئی از سرمایه اجتماعی به حساب آید - مسئله اینکه هزینه‌های ذخیره‌درآئی به گردن تولیدکننده اش می‌افتد یا به یک رده از سوداگرانی، از الف تا ی^(۱)، تحمیل می‌شود، هیچ فرقی نمی‌کند.

نظر به اینکه ذخیره کالائی جز شکل کالائی ذخیره چیز دیگری نیست، و ذخیره ولو اینکه شکل کالائی نمی‌داشت در سطح معینی از تولید اجتماعی، چه به صورت ذخیره مولد (تولید - مایه نهفته) و چه مانند مصرف - مایه (اندوخته و سایل مصرف) به وجود می‌آمد، بنابراین هزینه‌هایی هم که نگاهداری ذخیره، یعنی مخارج ذخیره‌سازی، ایجاد می‌کند - یا به دیگر سخن کار مُتَبَلور یا زنده‌ای که به خاطر آن صرف می‌شود - جز هزینه‌های انتقال یافته خواه برای نگاهداری تولید - مایه اجتماعی و خواه برای حفاظت مصرف - مایه اجتماعی، چیز دیگری نیستند. ترقی ارزش کالا که به سبب این هزینه‌ها به وجود می‌آید، مخارج مزبور را فقط بر حسب سهم، میان کالاهای مختلف سرشکن می‌کند، زیرا این هزینه‌ها بنا به اختلافی که در انواع کالاها وجود دارد مختلف هستند. هزینه‌های ذخیره‌سازی با اینکه یکی از شرایط وجودی ثروت اجتماعی هستند، همواره به صورت اقلامی که از آن کسر می‌شوند باقی می‌مانند.

تنها تا آنجا ذخیره کالائی عادی است که خود شرط گردش کالائی و شکلی است

(۱) در متن از A تا Z

که بالضروره از دَوَران کالائی ناشی می‌شود، ولذا فقط تا آنجا که این رکود صوری، شکلی از خود جریان است ذخیره کالائی صورت عادی دارد - عیناً همچنانکه ذخیره پولی شرط گردش پول به شمار می‌رود. ولی به عکس، به مجرد اینکه کالاهای متوقف در مخازن دَوَرانی در برابر موج بعدی تولید جا تُهی نمی‌کنند ولذا مخازن بیش از حد آکنده می‌شوند، آنگاه در نتیجه توقف دَوَران، ذخیره کالائی وسعت می‌یابد، کاملاً آنچنانکه در اثر توقف گردش پول، گنج‌اندوخته‌ها نمو می‌کنند. این توقف، چه در اندوخته‌های سرمایه‌دار صنعتی روی دهد و چه در انبارهای بازرگانان، در اصل مطلب فرقی نمی‌کند. از این پس ذخیره کالائی دیگر شرط فروش بی‌انقطاع نیست، بلکه نتیجه فروش نرفتن کالا است. مخارج همان که بود باقی می‌ماند ولی نظر به اینکه اکنون صرفاً از شکل، یعنی از ضرورت تبدیل کالا به پول و از دشواری این دگرسانی سرچشمه می‌گیرد، دیگر در ارزش کالا وارد نمی‌شود، بلکه موجب کسر شدن از آن و زیان‌هایی در سامان‌یابی ارزش می‌گردند. از آنجا که شکل عادی و غیر عادی ذخیره صورتاً با یکدیگر تفاوت ندارند و هر دو توقف در دَوَران هستند، امکان مُشْتَبَه‌گشتن پدیده‌ها به وجود می‌آید و بیشتر آنگاه خود عامل تولید را می‌فریبد که به مثابه تولیدکننده رَوَند دَوَران سرمایه‌اش می‌تواند جریان یابد، در حالی که رَوَند دَوَران کالاهای وی که به بازرگانان منتقل شده، متوقف گشته است.^(۱) چنانچه حجم تولید و مصرف، تورم یابد، در صورتی که شرایط دیگر یکسان باقی مانده باشند، ذخیره کالائی نیز متورم می‌گردد. ذخیره مزبور با همان سرعت نو می‌شود و جذب می‌گردد ولی حجمش

(۱) خواننده توجه دارد که سرمایه‌دار تولیدکننده پس از آنکه کالاهای خود را به بازرگان منتقل نمود و پول آن را دریافت داشت می‌تواند کالاهای لازم برای تجدید تولید را از بازار بخرد و رَوَند تولید را در حالی از سرگیرد که کالاهای منتقل شده‌اش در دست بازرگان مانده است و به فروش نمی‌رود. به همین سبب برای وی چنین اشتباهی رُخ می‌دهد که گویا وضع عادی حُکمفرماست و تغییری رُخ نداده است. (توضیح از مترجم)

بزرگتر است. بنابراین تورّم حجم ذخیره کالائی که ناشی از وقفه در دوران است می تواند اشتباهاً به عنوان نشانه گسترش رَوَند تجدید تولید تلقی گردد، به ویژه هنگامی که با توسعه نظام اعتباری، امکان مُشْتَبِه گشتن حرکت واقعی به وجود می آید. هزینه های ناشی از ذخیره سازی عبارتند از: ۱- کاهش کمی حجم جسم (اُفت) (مثلاً در مورد آرد)، ۲- فساد کیفی، ۳- کار تجسّم یافته و زنده ای که نگاهداری ذخیره ایجاب می کند.

III. مخارج حمل و نقل

لازم نیست در اینجا وارد جزئیات هزینه های دورانی مثلاً از قبیل بسته بندی، جور سازی و غیره شویم. قانون عامّ این است: کلیّه هزینه های دورانی که فقط از تغییر شکل کالاها ناشی می شوند هیچ ارزشی به کالاهای مزبور نمی افزایند. این ها فقط مخارجی برای سامان دهی به ارزش یا به منظور منتقل ساختن آن از شکلی به شکل دیگر هستند. سرمایه ای که در این هزینه ها به کار می رود (با اشمال [در برداشتن] کار تحت فرمان آن) درزمره برّج های تولید سرمایه داری به شمار می آیند. این قبیل هزینه ها باید به حساب اضافه محصول جبران گردند و برای مجموع طبقه سرمایه دار قلمی است که از اضافه ارزش محصول کسر می شود و عیناً هم آنچنان است که برای یک نفر کارگر وقت مورد نیاز جهت خریداری وسایل زندگی خویش زمان از دست رفته ای است. ولی هزینه های حمل و نقل آنچنان نقش بااهمیتی ایفا می کنند که نمی توان، ولو به اختصار هم باشد، در اینجا به بررسی آنها نپرداخت.

در درون دور پیمائی سرمایه و استحالّات کالاها، که خود بخشی از آن را تشکیل می دهد، مبادله موادّ کار اجتماعی انجام می گیرد. این تبادل موادّ ممکن است تغییر محلّ

محصولات، انتقال واقعی آنها را ازجائی به جای دیگر ایجاب نماید. ولی دَوَران کالاها می تواند بدون حرکت جسمانی وقوع یابد و حمل و نقل محصولات ممکن است انجام شود بدون آنکه دَوَران کالائی یا حتّاً مبادله مستقیم فرآورده‌ها در کار باشد. خانه‌ای که A به B می فروشد، به مثابه کالا گردش می کند ولی خود به گردش نمی رود. ارزش - کالاهای منقولی نظیر پنبه یا آهن خام ممکن است مدّت درازی با هم درجنس انباری بمانند و درعین حال ده‌ها رَوَند دَوَرانی را از سر بگذرانند، خریده شوند و از نو به وسیله محتکرین بافروش گردند.^۱ آنچه که در این مورد واقعاً حرکت می کند عبارت از سَنَد مالکیت شیء است نه خود شیء. ازسوی دیگر مثلاً در دولت/ینکا^(۲) ها صنعت حمل و نقل نقش بزرگی ایفا می نمود با آنکه محصول اجتماعی نه به عنوان کالا دَوَران داشت و نه به وسیله معاوضه جنس به جنس تقسیم می گردید.

پس اگر صنعت حمل و نقل در چهارچوب تولید سرمایه داری مانند یکی از موجبات هزینه‌های دَوَران نمودار می شود، نفس امر، در نتیجه این صورت پدیده‌ای ویژه، تغییری نمی کند.

حجم فرآورده‌ها در نتیجه انتقالشان زیادتر نمی شود. حتّاً برخی تغییرات که گاه در اثر حمل و نقل در خواص طبیعی آنها بروز می کند، به استثنای پاره‌ای موارد، نه تنها هدف سودمند آگاهانه‌ای نیست بلکه خود آفت‌گیر ناپذیری است. ولی ارزش مصرف اشیاء تنها در مصرف آنها تحقق می پذیرد، و ممکن است مصرف مزبور تغییر مکان آنها را ضرور سازد و لذا رَوَند اضافی تولید صنعت حمل و نقل را ایجاب نماید. بنابراین آن سرمایه بار آوری که در چنین مورد به کار می افتد بر فرآورده‌های جابه‌جا شده ارزش می افزاید، که سهمی از آن بابت انتقال ارزش وسایل حمل و نقل است و بهری از لحاظ ارزشی است که در نتیجه کار حمل و نقل ضمیمه می شود. این ارزش افزوده اخیر، مانند کلیه موارد

۱- این همان چیزی است که استورش (Storch)، Circulation factice (دَوَران مجازی)، می خواند.

در تولید سرمایه‌داری، به‌بخش‌های جبران‌دستمزد و اضافه‌ارزش تحلیل می‌گردد. در درون هر روند تولید، تغییر مکان محمول کار و همچنین وسایل کار و نیروی کاری که برای انجام این منظور لازم است نقش بزرگی ایفا می‌کند. مثلاً چنین است در مورد پنبه‌ای که از بخش حلاجی به کارگاه ریسندگی منتقل می‌گردد و ذغالی که از کان به بالا کشیده می‌شود. انتقال محصول آماده، به‌مثابه کالای آماده، از یک تولیدگاه مستقل به محل تولید دیگری که مکاناً از آن فاصله دارد، نیز نمودار همین پدیده است، منتها در مقیاسی بزرگتر. در پی انتقال محصولات، از یک تولیدگاه به محل تولید دیگر، باز هم گذار محصولات آماده از محیط تولید به محیط مصرف پیش می‌آید. فقط آنگاه که فرآورده این حرکت را به‌انجام رساند، برای مصرف آماده است.

همچنانکه سابقاً باز نموده‌ایم، قانون عام تولید کالائی عبارت از این است که بارآوری کار و ارزش آفرینی آن در رابطه عکس یکدیگر قرار دارند. این قانون در مورد صنعت حمل و نقل نیز مانند موارد دیگر صادق است. هر قدر حجم کار مرده یا زنده‌ای که برای حمل و نقل کالا به مسافت معینی ضرور است، کمتر باشد، بارآوری کار بیشتر است و بالعکس.^۱

۱- ریکاردو به قول "سه" (Say) استناد می‌جوید که وی گران‌شدن محصول یا بالا رفتن ارزش آن را به وسیله مخارج حمل و نقل، از محاسن بازرگانی می‌شمرد. سه می‌گوید: "بازرگانی به‌ما امکان می‌دهد کالائی را از جایی که هست به دست آوریم و آن را به محل دیگری که مصرف می‌شود حمل کنیم. بنابراین تجارت این وسیله را به دست ما می‌دهد که بر حسب تمام تفاوت موجود میان قیمت کالا در محل‌های مختلف، به ارزش کالا بی‌افزائیم." ریکاردو در این مورد متذکر می‌شود: "بسیار خوب، ولی این ارزش افزوده چگونه به کالا داده می‌شود؟ به این طریق که بدو مخارج حمل و نقل به هزینه‌های تولید افزوده می‌شود و سپس سودی که بازرگان نسبت به سرمایه پیش‌ریخته به دست می‌آورد به آن ضمیمه می‌گردد. کالا تنها بنابه‌همان جهاتی پر ارزش‌تر می‌شود که دیگر کالاها می‌توانند ارزشمندتر گردند، یعنی از آن جهت که پیش از خریداریشان به وسیله مصرف‌کننده، کار بیشتری در تولید و حمل و نقل آنها مورد استفاده قرار گرفته است. شایسته نیست چنین امری را به‌عنوان یکی از محاسن بازرگانی به‌شمار آوریم."

"Ricardo, Principles of Pol. Econ.", 3 rd, ed., London, 1821, p. 309, 310.)

مقدار ارزش مطلقى که حمل و نقل به کالاها می افزاید، به شرط آنکه اوضاع و احوال دیگر یکسان بمانند با نیروی بارآور صنعت حمل و نقل نسبت معکوس دارد و با مسافتی که باید پیموده شود در نسبت مستقیم قرار می گیرد.

سهم نسبی ارزشی که هزینه های باربری، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، به بهای کالا می افزایند با حجم کالا و وزن آن نسبت مستقیم دارد. معذک اوضاع و احوال تغییر آور بسیار است. مثلاً بر حسب آنکه جنسی شکستنی، فساد پذیر و قابل انفجار باشد، حمل و نقل آن مستلزم احتیاط های کمابیش زیاد تر و لذا صرف کار و وسایل کار کم و بیش بیشتری است. در این مورد خداوندان راه آهن بیش از نبات شناسان و حیوان شناسان برای نوع آفرینی های شگفت انگیز نبوغ به خرج می دهند. نمونه وار می توان گفت که طبقه بندی کالاها در راه آهن های انگلستان جلدها کتاب را پُر می کند و اصل عمومی آن بر پایه این گرایش قرار دارد که برای خواص طبیعی گوناگون خواسته ها، انواع عیوب باربری پیدا می کند و آنها را به صورت بهانه هائی برای پول در آری مبدل سازد. "شیشه که سابقاً هر عدل (بسته صندوقی با ابعاد معین) ۱۱/۱ لیره استرلینگ ارزش داشت، اکنون، در نتیجه پیشرفت های صنعتی و حذف مالیات های شیشه، فقط ۲ لیره استرلینگ می آرزد، ولی هزینه های باربری در همان سطح بالای گذشته مانده اند و در مورد باربری از راه کانال ها باز هم بیشتر هستند. سابقاً شیشه و اقلام شیشه ای که برای سُرَب کاری حمل می شد، در فاصله ۵۰ میل از بیرمنگام، هر تن ده شیلینگ خرج باربری برمی داشت. اکنون بهای باربری تحت بهانه خطر شکنندگی جنس، سه برابر ترقی کرده است. ولی آنگاه که واقعاً شکستگی بروز می کند آنکه نمی پردازد همانا اداره راه آهن است."^۱

به علاوه همین امر که سهم نسبی ارزشی که از بابت هزینه های باربری به جنس افزوده می شود با ارزش خود جنس نسبت معکوس دارد، برای خداوندان راه آهن

دلیل ویژه‌ای است برای آنکه هر جنس را به نسبت مستقیم ارزشش مالیات بندی کنند. شکایات صاحبان صنایع و بازرگانان درباره این موضوع، در هر صفحه‌ای از شهادت مندرج در گزارش پیش گفته، منعکس است.

شیوه تولید سرمایه داری با گسترش وسایل حمل و نقل و ارتباطات و همچنین به وسیله گردآئی باربری - یعنی بزرگ کردن مقیاس آن - هزینه باربری را در مورد هر کالا به طور جداگانه پائین می آورد. شیوه تولید مزبور، بخش کار اجتماعی تجسم یافته یا زنده‌ای را که صرف حمل و نقل کالاها می شود از دو راه افزایش می دهد: نخست با تبدیل اکثریت بزرگی از محصولات به صورت کالا و سپس با قراردادادن بازارهای دور به جای بازار محلی.

به گردش درآئی کالاها، یعنی حرکت واقعی آنها در مکان، از راه حمل و نقل کالائی حل و فصل می شود. صنعت حمل و نقل، از سوئی رشته مستقلى از تولید را تشکیل می دهد و لذا محیط ویژه‌ای برای سرمایه گذاری بار آور است، از سوی دیگر از آن جهت ممتاز است که به مثابه ادامه دهنده روند تولید جلوه می کند که در درون روند دوران و برای روند دوران است.

پایان بخش نخست

بخش دوم: واگرد سرمایه

فصل هفتم

مدت واگرد - تعداد واگرد

[اضافه ارزش = ارزش اضافی]

چنانکه دیده شد، زمان تام دورپیمائی سرمایه داده‌ای، مساوی است با حاصل جمع مدت دوران و مدت تولید آن. این عبارت از بخش زمانی است، که از لحظه پیش‌ریز سرمایه در شکل معین، تا برگشت ارزش - سرمایه رَوَندِ پو به همان شکل، امتداد پیدامی کند. هدف تعیین‌کننده تولید سرمایه‌داری همواره عبارت از بارور ساختن ارزش پیش‌ریخته است، اعم از اینکه ارزش مزبور در شکل مستقل خویش، یعنی به صورت پول، پیش‌ریز شده باشد یا به شکل کالا، به نحوی که شکل ارزشی آن در قیمت کالاهای پیش‌ریخته فقط ذهناً دارای استقلال باشد. در هر دو حالت، این ارزش - سرمایه، طی دورپیمائی خود، از اشکال وجودی مختلفی می‌گذرد. عینیت داشتن ارزش - سرمایه مزبور با نفس خود، به وسیله دفاتر سرمایه‌دار یا به شکل شمارپول تشخیص می‌گردد.

اعم از اینکه ما شکل $G \dots G$ یا شکل $P \dots P$ را برداریم، هر دو شکل متضمن این هستند که اولاً ارزش پیش‌ریخته به مثابه ارزش - سرمایه عمل کرده و بارور گشته است و ثانیاً پس از طی رَوَندِ خود دوباره به همان شکلی برگشته است که با آن رَوَند را آغاز نموده بود. بارورگشتن ارزش پیش‌ریخته G و همچنین بازگشت سرمایه

به همین شکل (شکل پولی)، به نحو چشمگیری در $G \dots \dot{G}$ آشکار است. ولی عین همین امر در شکل دوم روی می‌دهد. زیرا نقطه عزیمت P عبارت از حضور عناصر تولیدی، یعنی کالاهائی به ارزش معین است. شکل مزبور متضمن بارورگشتن این ارزش است (\dot{W} و \dot{G}) و بازگشت آن را به صورت بدوی در بر دارد، زیرا ارزش پیش‌ریخته، در P دوم باز شکل عناصر تولیدی را می‌یابد که بدواً بدان صورت پیش‌ریز شده بود.

سابقاً دیده‌ایم که "اگر تولید، شکل سرمایه‌داری داشته باشد تجدید تولید نیز دارای همان شکل خواهد بود. همان‌طور که در شیوه تولید سرمایه‌داری روند کار فقط وسیله‌ای برای ارزش‌آفرینی به نظر می‌رسد، به همان قسم تجدید تولید نیز همچون وسیله‌ای نموده می‌شود که هدف آن تجدید تولید ارزش پیش‌ریخته به مثابه سرمایه است، یعنی همچون ارزشی است که خودآفر است." (کتاب اول، فصل ۲۱، صفحه ۵۸۸)^(۱)

اشکال سه‌گانه یعنی (۱) $G \dots G$ ، (۲) $P \dots P$ و (۳) $\dot{W} \dots \dot{W}$ ، با جهات زیرین از یکدیگر تمیز داده می‌شوند: شکل دوم ($P \dots P$) نمایشگر نوگشتن روند و روند تجدید تولید بالواقع است، در صورتی که شکل یکم فقط امکان وقوع آن را نشان می‌دهد. ولی هر دو از آنها از این جهت با شکل سوم تفاوت دارند که ارزش - سرمایه پیش‌ریخته - خواه به صورت نقدی باشد و خواه در سیمای عناصر تولیدی تجلی نماید - نقطه عزیمت آن دو را تشکیل می‌دهد و لذا نقطه بازگشت آنها نیز هست. در $G \dots \dot{G}$ بازگشت به صورت \dot{G} نموده می‌شود که $G + g =$ است. چنانچه روند به همان مقیاس گذشته تجدید شود، آنگاه G از نو نقطه عزیمت را تشکیل می‌دهد و g در آن وارد نمی‌شود، لیکن فقط نشان‌دهنده آن است که G به مثابه سرمایه، بارورگر دیده و لذا

(۱) به صفحه ۵۱۵ جلد اول "سرمایه" ترجمه فارسی، سال ۱۳۵۲، [صفحه ۸۷۲ جلد اول همین بازنویسی]

اضافه‌ارزشی به وجود آورده است، ولی اضافه‌ارزش مزبور از آن جدا گردیده است. همچنین در شکل $P \dots P$ ، ارزش - سرمایه پیش‌ریخته در قالب عناصر تولید، نقطه عزیمت را تشکیل می‌دهد. این شکل متضمن بارور گشتن ارزش - سرمایه است. هرگاه تجدید تولید ساده روی دهد، آنگاه همان ارزش - سرمایه، باز رَوَندش را در شکل P از سر می‌گیرد. چنانچه انباشت وقوع یافته باشد، در آن صورت \dot{P} ، (که از لحاظ مقدار ارزشی $\dot{W} = \dot{G}$ است)، همچون ارزش - سرمایه افزایش یافته است که این بار رَوَند را می‌گشاید. ولی با اینکه اکنون ارزش - سرمایه‌ای با مقدار بزرگتر از سابق به کار افتاده است، رَوَند همچنان در شکل پیشین از نو با ارزش - سرمایه پیش‌ریخته شروع می‌شود. بالعکس در شکل سوّم، ارزش - سرمایه رَوَند را به مثابه ارزش پیش - ریخته آغاز نمی‌کند، بلکه مانند ارزش - سرمایه‌ای که دیگر بارور گردیده است، همچون ثروت کلی که به صورت کالا وجود دارد و ارزش - سرمایه پیش‌ریخته فقط جزئی از آن را تشکیل می‌دهد، وارد میدان می‌شود. شکل اخیر برای بخش سوّم کتاب، که در آن حرکت تک‌سرمایه‌ها در پیوند با حرکت مجموع سرمایه اجتماعی مطرح خواهد شد، واجد اهمیت است. اما شکل مزبور بعکس برای واگرد سرمایه، که همواره با پیش‌ریز ارزش - سرمایه خواه به صورت پول یا در قالب کالا آغاز می‌شود و مستلزم آن است که همواره سرمایه چرخ‌زننده باز در شکل پیش‌ریخته پیشین برگردد، مورد استفاده ندارد. آنگاه که به طور عمده تأثیر واگرد سرمایه در تشکیل اضافه‌ارزش مورد نظر قرار می‌گیرد، باید از میان دوریمائی‌های یکم و دوّم، توجه معطوف به شکل اوّل گردد و هرگاه که تأثیر واگرد در محصول آفرینی مطرح باشد باید شکل دوّم را در برابر چشم داشت.

نظر به اینکه اقتصاديون اشکال مختلفه دوریمائی‌ها را به خوبی تشخیص نداده‌اند، این اشکال را در رابطه با واگرد سرمایه نیز جداگانه بررسی نکرده‌اند. معمولاً شکل $G \dots G$ مورد توجه قرار می‌گیرد، زیرا این شکل تک سرمایه‌دار را تحت تأثیر قرار

می‌دهد و به‌درد محاسبات او حتّاً هنگامی هم می‌خورد که پول فقط به‌صورت شمار- پول نقطهٔ عزیمت را تشکیل می‌دهد. برخی دیگر پایهٔ تحقیق را بر مبنای سرمایه‌گذاری در شکل عناصر تولیدی قرار می‌دهند و آن را تا برگشتش تعقیب می‌کنند، ولی بدون آنکه دربارهٔ شکل رجعت، خواه به‌صورت کالا و خواه به‌پول، ابدأً سخنی به‌میان آورند. مثلاً چنین:

"دور اقتصادی... یعنی تمام پویندگی تولید، از زمانی که سرمایه به کار می‌افتد تا هنگامی که برگشت آن انجام می‌گردد. در کشاورزی فصل بذرافشانی آغاز و درو، انجام آن به‌شمار می‌رود."

(S. P. Newman, "Element of Pol. Econ.", Andover and New York, P. 81.)

کسانی دیگر با W (شکل سوّم) شروع می‌کنند:

"جهان مناسبات تولیدی را می‌توان به‌صورتی دید که در درون دایره‌ای می‌چرخد و ما میل داریم آن را دور اقتصادی بنامیم. جهان مزبور، آنگاه که کسب و کار، پس از انجام معاملات پیاپی خود، از نو نقطه‌ای که از آنجا عزیمت نموده بازگشت، یک دور کامل را طی نموده است. می‌توان آغاز را از نقطه‌ای شمرد که سرمایهٔ سرمایه‌دار، به‌وسیلهٔ دریافت‌های صندوق، دوباره به‌سوی او بازگشته است. این نقطه‌ای است که وی از نو به‌استخدام کارگران خویش و به تقسیم معاش میان آنان می‌پردازد یا به‌دیگرسخن نیروئی به‌صورت دستمزد در اختیار آنها قرار می‌دهد تا معاش خویش را تأمین نمایند، از آنان جنس آماده‌ای که وی سازندهٔ آنست به‌دست می‌آورد، این اقلام را به‌بازار می‌برد تا با فروش کالای خود و با دریافت مبلغ فروش، از نو تمام سرمایه‌گذاری خویش را در مدّت مورد نظر به‌دست آورده و در آنجا به‌دور این سلسله حرکات پایان بخشد."

Th. Chalmers, "On Pol. Econ.", 2nd ed. Glasgow, 1823, P. 85

به محض اینکه تمام ارزش - سرمایه‌ای که یک سرمایه‌دار منفرد در رشته دلخواهی گذارده است، دورپیمائی حرکت خود را طی نمود، از نو به شکل آغاز خود درمی‌آید و می‌تواند همان رَوَند را از سر گیرد. برای آنکه ارزش، به مثابه ارزش - سرمایه، جاودان و بارور گردد تکرار رَوَند برای آن ضرور است. دورپیمائی منفرد فقط بخشی از زندگی سرمایه است که پیوسته تکرار می‌شود و لذا یک هنگام از آن را تشکیل می‌دهد. در انتهای هنگام $G \dots G$ ، سرمایه باز به صورت پول - سرمایه درمی‌آید، تا از نو سلسله تغییر شکل‌هایی را که با رَوَند تجدید تولید و بارورش‌دش ملازمه دارند از سر بگذرانند. در پایان هنگام $P \dots P$ ، سرمایه از نو شکل عناصر تولیدی‌ئی را دارا می‌شود که شرط دورپیمائی مجدد آن را تشکیل می‌دهند. دورپیمائی سرمایه، نه به مثابه حرکتی مجزاً، بلکه همچون رَوَندی آدواری، واگرد سرمایه نامیده می‌شود. طول این واگرد به وسیله حاصل جمع زمان تولید و زمان دوران سرمایه به دست می‌آید. این حاصل جمع زمانی، مدت واگرد سرمایه را تشکیل می‌دهد. بنابراین مدت مزبور، اندازه فاصله‌ای را که میان یک هنگام دورپیمائی برای تمام ارزش - سرمایه با هنگام متعاقب آن وجود دارد به دست می‌دهد، و بدین سان هنگامی بودن در رَوَند زیست سرمایه، و یا به دیگر سخن زمان از سرگیری، تکرار رَوَند ارزش افزائی و رَوَند تولید همان ارزش - سرمایه را اندازه می‌گیرد.

صرف نظر از ماجراهای ویژه‌ای که در مورد یک تک سرمایه می‌تواند موجب طولانی شدن یا کوتاه گردیدن زمان واگرد شود، زمان واگرد سرمایه‌ها بر حسب عرصه‌های مختلف به کار افتاد نشان متفاوت است.

همچنانکه روزانه کار، و احد طبیعی مقیاس برای کاربرد نیروی کار است، هم آنچنان نیز سال، و احد سنجش طبیعی برای واگردهای سرمایه رَوَندپویاست. پایه طبیعی این واحد سنجش در این امر قرار دارد که مهمترین محصولات زمین در منطقه معتدل، که زادگاه تولید سرمایه‌داری است، محصولات سالانه هستند.

هر گاه ما سال را به مثابه واحد سنجش زمان واگرد، U بخوانیم و u را علامت زمان واگرد سرمایه معین و n را نشانه تعداد واگردهای آن سرمایه قرار دهیم، آنگاه چنین خواهیم داشت:

$$n = \frac{U}{u} . \text{ مثلاً اگر زمان واگرد } u \text{ به سه ماه بالغ شود، در آن صورت } n = \frac{12}{3} = 4$$

خواهد بود. سرمایه سالانه چهار واگرد انجام می دهد یا به دیگر سخن چهار بار می گردد. چنانچه $u = 18$ ماه باشد، آنگاه $n = \frac{12}{18} = \frac{2}{3}$ می شود یا به عبارت دیگر سرمایه در مدت یک سال فقط $\frac{2}{3}$ زمان واگرد خود را طی می کند. هر گاه زمان واگردش چندین سال به طول انجامد، آنگاه زمان واگرد بر حسب چند برابر یک سال حساب می شود.

برای سرمایه دار، زمان واگرد سرمایه اش عبارت از زمانی است که وی در آثای آن باید سرمایه اش را پیش ریز نماید تا آن را بارور ساخته و در قالب نخستینش بازستاند.

پیش از آنکه ما تأثیر واگرد را در مورد روند تولید و روند باروری، نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم لازم است که به دو شکل تازه توجه کنیم، که برای سرمایه از روند دوران ناشی می شود و به روی شکل واگرد آن تأثیر می گذارد.



فصل هشتم

سرمایه استوار و سرمایه گردان

I. تفاوت‌های صوری

در کتاب اول، فصل ششم دیدیم که جزئی از سرمایه ثابت، شکل مصرفی معین خود را که با آن در روند تولید وارد می‌شود، در برابر محصولاتی که در آفرینش آنها شرکت دارد، حفظ می‌کند. بنابراین جزء مزبور، طی دوره کوتاه یا درازی، همواره از نو در روند پیوسته مکرر کار همان وظایف را انجام می‌دهد. چنین است مثلاً در مورد ابنیه کارگاه‌ها، ماشین‌آلات و غیره و خلاصه در مورد تمام آنچه که ما تحت عنوان وسایل کار یک کاسه می‌کنیم. این جزء از سرمایه ثابت، به نسبتی که با ازدست‌دادن ارزش مصرف خود ارزش مبادله گم می‌کند، به محصول ارزش منتقل می‌نماید. این ارزش‌دهی یا انتقال ارزش از سوی چنین وسایل تولید به فراورده‌ای که خود در پیدایش آن سهیم هستند، از راه یک محاسبه میانگین تعیین می‌گردد، یعنی از روی مدت متوسط خدمت آن، از لحظه‌ای که وسیله تولید در روند تولید وارد می‌گردد تا هنگامی که به کلی از استفاده می‌افتد و اسقاط می‌شود و ضروری است که نمونه‌ای از همان نوع جانشین آن گردد و یا تجدید شود، اندازه‌گیری می‌شود.

پس صفت متمیزه این جزء از سرمایه ثابت، یعنی وسایل کار به معنای خاص، به قرار

زیر است:

یک جزء از سرمایه به شکل سرمایه ثابت، یعنی به صورت وسایل تولیدی پیش ریز شده است که از این پس مانند عوامل رَوَند کار عمل می کنند، و این کاربرد تا وقتی ادامه دارد که سیمای مستقل مصرفی این وسایل، آنچنانکه به هنگام ورود در رَوَند دارا بودند، باقی بماند. فرآورده ای آماده، و لذا عوامل محصول آفرین نیز تا آنجا که خود به فرآورده تبدیل گردیده اند، از رَوَند تولید بیرون رانده می شوند تا همچون کالا از محیط تولید به محیط دَوَران منتقل گردند. ولی به عکس، وسایل کار هرگز پس از آنکه وارد محیط تولید شدند آن را ترک نمی کنند. وظیفه ای که به عهده دارند آنها را در محیط مزبور میخکوب می کند. جزئی از ارزش - سرمایه پیش ریخته در این شکل که ملزوم وظیفه وسایل کار در رَوَند است، تثبیت می شود. با انجام این وظیفه و لذا با فرسایش وسایل کار، قسمتی از ارزش آنها به محصول منتقل می گردد و قسمت دیگر همچنان در وسایل کار و لذا در رَوَند تولید استوار باقی می ماند. از ارزشی که بدین سان تثبیت شده است پیوسته کاسته می شود تا آنجا که وسیله کار از حَیز انتفاع خارج شده و لذا نیز ارزش خود را در مدت دراز یا کوتاهی میان توده محصولات می گذارد که از یک سلسله رَوَند های پیوسته مکرر کار بیرون آمده اند، تقسیم کرده باشد. ولی تا هنگامی که این بخش از سرمایه به مثابه وسیله کار وارد در عمل است و لذا هنوز ضرورت ندارد که نمونه دیگری از همین نوع جانشین آن گردد، همواره مقداری از ارزش - سرمایه ثابت در آن پابرجا می ماند، در حالی که بخش دیگر از ارزشی که بدو در آن تثبیت گردیده به محصول منتقل می شود و بنابراین مانند جزئی از ترکیب ذخیره کالائی در گردش قرار می گیرد. هر اندازه که عمر وسیله کار بیشتر و فرسایش آن کندتر است، ارزش - سرمایه ثابت بیشتر در این شکل مصرفی استوار می ماند. ولی درجه پایداری تمام آن هر چه باشد، نسبت ارزش دهی آن همواره با دوره تام خدمتش رابطه معکوس دارد. هر گاه از دو ماشینی که ارزش برابر دارند یکی در مدت پنج سال فرسوده شود و دیگری

در ده سال، آنگاه ماشین اوّلی درمدّت زمان واحد دو برابر ماشین دوّمی ارزش منتقل می‌کند.

این جزء از ارزش - سرمایه که در وسایل کار استوار گردیده‌است به‌خوبی هریک از اجزاء دیگر دَوَران می‌کند. ما به‌طور کلی دیدیم که تمام ارزش - سرمایه در دَوَران دائمی قرار دارد ولذا در این معنی هر سرمایه‌ای سرمایه‌گردان است. ولی گردش این جزء سرمایه‌ای که ما اکنون بررسی می‌کنیم دارای جنبه ویژه‌ای است. اولاً جزء مزبور به‌صورت مصرفی خود دَوَران نمی‌کند، بلکه فقط ارزش آن است که دَوَران دارد، آن‌هم در واقع به‌طور تدریجی و تکه‌تکه، و به‌مرور انتقال ارزش آن به فرآورده‌ای که چون کالا دَوَران می‌کند. در اثنای تمام مدّت انجام وظیفه‌اش همواره جزئی از ارزش آن در خودش استوار می‌ماند و مستقلاً در برابر کالائی قرار می‌گیرد که خود به‌تولید آن کمک می‌رساند. با چنین ویژگی‌ئی است که این جزء از سرمایه ثابت شکل سرمایه استوار پیدا می‌کند. بالعکس همه اجزاء مادی دیگر سرمایه‌ای که در روند تولید پیش‌ریز شده، در مقابل آن، سرمایه‌گردان یا سرمایه‌روان به‌شمار می‌روند.

برخی از وسایل تولید عیناً در محصول وارد نمی‌شوند. از آن جمله اند موادّ کمکی که در اثنای عمل وسایل کار به‌وسیله خود آن وسایل مصرف می‌شوند چون ذغالی که ماشین بخار فرومی‌کشد، و یا آهنائی که فقط مقوی پیشرفت کار هستند مانند روشنائی و غیره. تنها ارزش آنهاست که جزئی از ارزش محصول را تشکیل می‌دهد. محصول، ارزش آنها را در دَوَران ویژه خود به‌گردش درمی‌آورد. از این جهت آنها با سرمایه استوار مشترک هستند. ولی در هر روند کاری که آنها وارد می‌شوند تماماً به‌مصرف می‌رسند ولذا لازم است که در هر روند جدید کار همه آنها به‌وسیله نمونه‌های دیگری از همان نوع تجدید گردند. آنها سیمای مستقل مصرفی خود را در اثنای کاربرد حفظ نمی‌کنند. بنابراین ضمن کاربرد آنها هیچ جزئی از ارزش - سرمایه به‌صورت مصرفی گذشته آنها باقی نمی‌ماند و در شکل طبیعی آنها تثبیت نمی‌گردد. این واقعیت که جزء

مواد کمکی مزبور جسماً وارد محصول نمی‌شود، بلکه فقط بر حسب ارزش خود مانند جزء ارزشی، در ارزش محصول داخل می‌گردد، و نیز این امر که با واقعیت پیشین ارتباط دارد و مشعر بر آنست که وظیفه مواد مزبور صرفاً در محیط تولید استقرار یافته، اقتصادی‌یونی مانند رامزی^(۱) را اشتباهاً بر آن داشته است که (در عین مُشْتَبَه داشتن سرمایه استوار و سرمایه ثابت)، مقوله استوار را بر این جزء اطلاق نمایند.

جزئی از وسایل تولید که جسماً وارد محصول می‌شود، از قبیل مواد خام و غیره، از این راه به شکل هائی در می‌آید که از آن پس می‌تواند به مثابه وسیله تمتع در مصرف انفرادی وارد گردد. وسایل کار به معنای اخص، حاملین مادی سرمایه استوار، فقط به صورت بار آور مصرف می‌شوند و نمی‌توانند در مصرف انفرادی وارد گردند، زیرا آنها در محصول یا ارزش مصرفی که خود به ایجاد آن کمک می‌کنند داخل نمی‌شوند و بالعکس در برابر محصول، سیمای مستقل خود را تا لحظه فرسودگی کامل حفظ می‌کنند. وسایل حمل و نقل در این مورد استثنائی به شمار می‌روند. نتیجه سودمندی که وسایل مزبور طی انجام وظیفه بار آور خود، ولذا در حین حضور در محیط تولید به صورت تغییر محل، به وجود می‌آورند، فوراً وارد در مصرف انفرادی می‌شود، مانند مصرف فردی مسافر. در اینجا مسافر قیمت استفاده را، همان‌طور که در مورد وسایل مصرفی دیگر عمل می‌کند، می‌پردازد. سابقاً دیدیم که مثلاً در مورد صنعت شیمیائی، مواد خام و مواد کمکی در یکدیگر تداخل دارند. چنین است نیز در مورد وسایل کار، مواد کمکی و مواد خام. مثلاً در کشاورزی قسمتی از موادی که برای بهسازی زمین به کار می‌رود مانند عامل محصول آفرین، در فراورده نباتی وارد می‌گردد. از سوی دیگر تأثیر این مواد به مدت درازی، مثلاً ۴ - ۵ سال، تقسیم می‌شود. بنابراین جزئی از آنها

(۱) Ramsay, Sir George - درباره این اقتصاددان انگلیسی که یکی از آخرین نمایندگان اقتصاد کلاسیک بورژوائی است به زیر نویس صفحه ۱۷۸ [صفحه ۲۷۹ همین باز نویسی] جلد اول سرمایه ترجمه فارسی مراجعه شود.

جسماً وارد محصول می‌گردد و لذا در عین حال ارزش خود را به محصول منتقل می‌کند در حالی که جزء دیگری از آن نیز به شکل مصرفی گذشته ارزش خود را تثبیت می‌کند. این جزء به مثابه وسیله تولید دوام پیدا می‌کند و بنابراین شکل سرمایه استوار به خود می‌گیرد. یک ورز او، به مثابه حیوان کار، سرمایه استوار است، ولی چنانچه خورده شود، آنگاه دیگر مانند وسیله کار عمل نمی‌کند و بنابراین همچون سرمایه استوار نیز تلفی نمی‌شود.

تخصیصی که به قسمتی از ارزش - سرمایه به کار رفته در وسایل تولید، خصلت سرمایه استوار عطا می‌کند، منحصراً در شیوه ویژه دوران این ارزش قرار دارد. این شیوه ویژه دوران از طرز خاصی که وسیله کار ارزش خود را به محصول منتقل می‌سازد سرچشمه می‌گیرد، یا به عبارت دیگر از روشی ناشی می‌شود که وسیله کار در آثای روند تولید، به مثابه عامل ارزش آفرین، اتخاذ می‌کند. و این شیوه ویژه، خود نیز از نحوه خاصی که وسایل کار در روند کار عمل می‌کنند، سرچشمه می‌گیرد.

این نکته دانسته است که همان ارزش مصرفی که از یک روند کار مانند محصول بیرون می‌آید در روند دیگر کار به مثابه وسایل تولید وارد می‌شود. فقط وظیفه‌ای که به مثابه وسیله کار به یک محصول در روند تولید محول می‌شود آن را به صورت سرمایه استوار درمی‌آورد. به عکس هنگامی که محصول مزبور تازه از روند بیرون می‌آید به هیچ وجه سرمایه استوار نیست. مثلاً یک ماشین، به مثابه فرآورده یا کالای ماشین ساز، به کالا - سرمایه وی تعلق دارد. تنها هنگامی ماشین مزبور به صورت سرمایه استوار درمی‌آید که در دست سرمایه‌دار خریدار به نحو بار آور به کار انداخته شود.

در صورتی که همه اوضاع و احوال دیگر یکسان فرض شوند، آنگاه درجه استواری وسیله کار با دیرپائی آن نمو می‌کند. در واقع بزرگی تفاوت میان ارزش - سرمایه تثبیت - شده در وسایل کار و جزئی از این مقدار ارزشی که در روندهای مکرر کار به محصول داده می‌شود، وابسته به همین دیرپائی است. هر اندازه که این ارزش دهی آهسته تر انجام

شود - و ارزش دهی وسیله کار در هر تکرار همان روند کار وقوع می پذیرد - سرمایه استوار بزرگتر است و تفاوت میان سرمایه به کاررفته در روند تولید و سرمایه ای که طی آن مصرف می شود بیشتر است. به محض اینکه تفاوت مزبور از بین رفت، عمر وسیله کار به پایان رسیده و با ازدست دادن ارزش مصرف، ارزش خود را نیز گم کرده است. ارزش پُربودن وسیله کار متوقف شده است. نظر به اینکه وسیله کار، مانند هر یک از حاملین مادی سرمایه ثابت، فقط به مرور که با ارزش مصرف خود ارزش از دست می دهد، ارزش به محصول منتقل می کند، روشن است که هر قدر ارزش مصرف آن آهسته تر به ناپودی رود و هر اندازه که عمرش در روند تولید طولانی تر باشد مدتی که ارزش - سرمایه ثابت در درون آن استوار می ماند درازتر است.

هر گاه یک وسیله تولید که وسیله کار به معنای اخص نیست، از قبیل مواد کمکی، مواد خام، فراورده نیم ساخته و غیره، از لحاظ ارزش دهی و لذا از جهت شیوه گردش ارزش خود مانند وسایل کار عمل کند، آنگاه چنین وسیله تولید نیز به صورت حامل مادی سرمایه استوار و شکل وجودی آن درمی آید. آن مواد پیش گفته ای که برای بهسازی زمین به کار می روند دارای چنین وضعی هستند، زیرا ترکیبات شیمیائی بی به زمین می افزایند که تأثیر آنها چندین دوره تولیدی یا چندین سال را در بر می گیرد. در این مورد یک جزء از ارزش در کنار محصول با سیمای مستقل خود یا به صورت سرمایه استوار به زندگی خویش ادامه می دهد، در حالی که جزء دیگر ارزشی وارد در محصول شده و لذا با آن به گردش درآمده است. در مورد مذکور نه تنها یک جزء ارزشی سرمایه استوار به محصول منتقل می شود، بلکه ارزش مصرف، یعنی ماده ای که در آن این جزء ارزشی زندگی می کند، نیز به محصول منتقل می گردد.

قطع نظر از خطای عمده، که عبارت از مخلوط ساختن مقولات سرمایه استوار و گردان با سرمایه ثابت و متغیر است، ابهامی که تاکنون در مورد تعریف مفاهیم نزد اقتصاديون وجود دارد بر پایه نکات زیرین قرار گرفته است:

خواص معینی را که وسایل کار از لحاظ جسمانی دارا هستند، مثلاً بگوئیم غیر-منقول بودن فیزیکی یک خانه را، به ویژگی‌های مستقیم سرمایه استوار بدل می‌کنند. البته پس از چنین نظری همواره می‌توان به آسانی ثابت نمود که دیگر وسایل تولید، که خود نیز سرمایه استوار به‌شمار می‌آیند، دارای خواص متضادی هستند، چنانکه مثلاً می‌شود منقول بودن طبیعی یک کشتی را به‌عنوان نمونه ذکر نمود.

به‌دیگرسخن، شکل اقتصادی مشخصی را که از گردش ارزش ناشی می‌شود با خاصیت واقعی شیء مخلوط می‌کنند، آنچنان که گویی اشیاء که به‌خودی‌خود اصلاً سرمایه نیستند بلکه فقط در مناسبات اجتماعی مشخصی دارای چنین حالت می‌گردند، می‌توانند بنفسه و بالطبع سرمایه باشند، آن‌هم در شکل معینی مانند ثابت و گردان. ما در کتاب اول فصل پنجم دیدیم که در هر روند کار، صرف‌نظر از آنکه در چه شرایط اجتماعی می‌گذرد، وسایل تولید به‌وسایل کار و محمول کار تقسیم می‌گردند. لیکن فقط در درون شیوه تولید سرمایه‌داری است که این هر دو مبدل به سرمایه می‌شوند و در واقع آنچنانکه در بخش پیشین تعریف شد به‌صورت "سرمایه بارآور" درمی‌آیند. به‌سبب این شیوه تولید است که تفاوت میان وسیله کار و محمول کار که از طبیعت روند کار برمی‌خیزد، در شکل تازه‌ای منعکس می‌شود که عبارت از سرمایه استوار و سرمایه گردان است. فقط در چنین شیوه تولید است که شیئی که به‌مثابه وسیله کار عمل می‌کند سرمایه استوار می‌گردد. چنانچه شیء مزبور برحسب خواص مادی خود بتواند به‌درد دیگری نیز غیر از وسیله کار بودن بخورد، آنگاه بنا به تفاوتی که در وظیفه آن حاصل می‌گردد سرمایه استوار یا غیر آن خواهد بود. دام به‌مثابه حیوان کار سرمایه استوار است، ولی همچون کودده، ماده خام است که سرانجام به‌صورت محصول در دوران وارد می‌شود، و لذا سرمایه استوار نیست، بلکه سرمایه گردان است.

اگرچه تثبیت ساده درازمدت یک وسیله تولید در روندهای کار مکرری که با یکدیگر در پیوند هستند و استمرار دارند و لذا دوره واحدی از تولید را تشکیل می‌دهند

- یعنی مجموع زمان تولیدی را که برای آماده ساختن محصول لازم است در بر می گیرند - کاملاً مانند سرمایه استوار، مستلزم پیش ریخت کمابیش طولانی از جانب سرمایه دار است، ولی سرمایه وی را تبدیل به سرمایه استوار نمی کند. مثلاً بذر سرمایه استوار نیست بلکه فقط ماده خامی است که تقریباً برای مدت یک سال در روند تولید تثبیت شده است. هر سرمایه، تا زمانی که به مثابه سرمایه مولد عمل می کند، در روند تولید تثبیت شده است، و لذا در مورد کلیه عوامل سرمایه مولد، اعم از هر سیمای مادی، هر وظیفه و شیوه گردش ارزشی که دارا باشد، نیز چنین وضعی وجود دارد. حالا چنانچه بر حسب نوع روند تولید یا به مقتضای هدف سودمند مورد نظر، این استوار بودن، مدت دراز تر یا کوتاه تر بیاید، به هیچ وجه در مسئله تفاوت میان سرمایه استوار و گردان تأثیری نمی کند.^۱

جزئی از وسایل کار که متضمن شرایط عمومی کار آن وسایل نیز هست، به محض اینکه به مثابه وسیله کار در روند تولید وارد می شوند و به دیگر سخن هنگامی که برای وظیفه بار آور آماده می گردند، یا مانند ماشین آلات در یک محل نصب می شوند یا از پیش در همین شکل ثابت و پیوسته به محل، تولید می گردند، از قبیل بهسازی های زمین، ابنیه کارخانه، کوره های بلند، کانال ها، راه آهن ها و غیره. در این مورد پیوستگی مستمر وسیله کار به روند تولیدی که در درون آن عمل می کند، در عین حال وابسته به شیوه وجودی ملموس آن است. از سوی دیگر ممکن است وسیله کاری پیوسته از لحاظ جسمانی تغییر محل دهد، حرکت کند و با این وجود دائماً در روند تولید حضور داشته باشد، مانند لوکوموتیف، کشتی، دام کار و غیره. پس نه سکون است، که در یک

۱- به سبب دشواری تعریف سرمایه استوار و گردان است که آقای لورنر/شتاین^(۱-۱) چنین اظهار نظر می کند که گویا تشخیص میان این دو مفهوم صرفاً به منظور تسهیل بیان است.

(۱-۱) Lorenz von Stein (۱۸۱۵-۱۸۹۰). مَوْرخ، حقوق دان و اقتصاددان آلمانی، استاد فلسفه و حقوق در دانشگاه

مورد، خصلت سرمایه استوار به وسیله کار می دهد و نه حرکت است، که در مورد دیگر، چنین خصلتی را به آن ارزانی می دارد. معذک این امر که وسایل تولید در محلی نصب شده اند و ریشه و پی آنها در زمین فرورفته است، موجب می شود که این جزء از سرمایه استوار در اقتصاد ملت ها نقش ویژه ای ایفا نماید. وسایل مزبور را نمی توان به خارج فرستاد و نمی شود آنها را در بازار جهانی به مثابه کالا به گردش در آورد. اسناد مالکیت نسبت به این سرمایه استوار می توانند دست به دست شوند، خرید و فروش گردند و بدین سان به طور ذهنی دَوَران داشته باشند. حتّاً ممکن است که این اسناد مالکیت در بازارهای خارج مثلاً به شکل سهام به گردش در آیند. ولی با جابه جاشدن اشخاصی که مالک این قبیل سرمایه استوار می شوند تغییری در نسبت میان بخش پابرجا و از لحاظ مادی استوار ثروت یک کشور و بخش جنبنده آن به وجود نمی آید.^(۱)

دَوَران ویژه سرمایه استوار موجب بروز واگرد ویژه ای می شود. جزء ارزشی را که سرمایه استوار در شکل طبیعی خود به وسیله فرسایش از دست می دهد، مانند جزء ارزشی محصول دَوَران پیدا می کند. محصول، در اثر دَوَران خود، از کالا به پول مبدل می شود و لذا همین امر نیز در مورد جزء ارزشی وسیله کاری که با محصول دَوَران یافته روی می دهد، و در واقع به همان نسبتی که وسیله کار صفت ارزش بری خود را در روند تولید از دست می دهد، ارزش آن قطره قطره به صورت پول از روند دَوَران بیرون می چکد. بنابراین ارزش آن اینک وجود دو گانه ای به دست می آورد. بهری از ارزش که چسبیده به شکل مصرفی یا طبیعی آن و وابسته به روند تولید است، باقی می ماند و جزء دیگر به صورت پول از آن شکل جدا می شود. در جریان عملکرد، جزء ارزشی وسیله کار که در شکل طبیعی وجود دارد، پیوسته فروکش می کند در حالی که جزء دیگر ارزشی که به صورت پول درآمده است پیوسته افزایش می یابد، تا آنجا که سرانجام

(۱) تا اینجا دست نوشته شماره IV - از این پس دست نوشته شماره II.

عمر وسیله کار به سر می‌رسد و تمام ارزش آن از جسدش جداگشته در پول مستحیل می‌گردد. هم‌اینجاست که ویژگی این عنصر سرمایه بارآور درمورد واگرد نمودار می‌گردد. تبدیل ارزش آن به پول پایه پای استحاله کالا، که ارزش برآنست، انجام می‌شود. ولی بازگشت آن از صورت پول به شکل مصرفی از تجدید استحاله کالا به سایر عناصر تولیدی خود جدا می‌گردد و بالعکس به دوره تجدیدتولید ویژه خود وابسته می‌شود، یعنی منوط به زمانی می‌گردد که عمر وسیله کار پایان یافته و باید نمونه دیگری از همان نوع جانشین آن شود. مثلاً اگر مدت خدمت ماشینی که فرضاً ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ ارزش دارد ده سال باشد، آنگاه زمان واگرد ارزشی که برای آن پیش‌ریز شده است ده سال خواهد بود. پیش از سپری‌گشتن این مدت تجدید ماشین مزبور ضرورت ندارد، زیرا همچنان در شکل طبیعی خود به عمل ادامه می‌دهد. در این اثناء ارزش ماشین، به‌مثابه جزء ارزشی کالاهائی که مستمراً به تولید آنها خدمت می‌کند، خرده‌خرده دوران دارد و بدین سان تدریجاً به پول بدل می‌شود تا لحظه‌ای که سرانجام در پایان ده سال تمام آن به پول بدل گردد و از نو به صورت ماشین دیگری استحاله یابد، ولذا واگرد خویش را انجام دهد. تا سررسید این زمان بازتولید، ارزش آن تدریجاً به صورت ذخیره - مایه نقدی انباشته می‌شود.

قسمتی از بقیه عوامل سرمایه بارآور، مرکب از عناصر سرمایه ثابت موجود به شکل مواد کمکی و مواد خام است و قسمت دیگر عبارت از سرمایه متغیر است که برای نیروی کار خرج می‌شود.

تحلیل روند کار و ارزش افزائی (کتاب اول، فصل پنجم)، نشان داد که اجزاء مزبور چه به‌مثابه عناصر محصول آفرین و چه همچون عوامل ارزش‌زا، روش کاملاً متفاوتی دارند. ارزش آن جزء از سرمایه ثابت که مرکب از مواد کمکی و مواد خام است - عیناً مانند جزء دیگر سرمایه ثابت که عبارت از وسایل کار است - دوباره در ارزش محصول، فقط به‌مثابه ارزش انتقال یافته ظاهر می‌شود، درحالی که نیروی کار

معادل ارزشی خود را، توسط رَوَند کار، به محصول اضافه می کند یا به دیگرسخن، ارزش خود را واقعاً از نو تولید می نماید. علاوه بر این، قسمتی از مواد کمکی، ذغال سوخت، گاز روشنائی و غیره در رَوَند کار مصرف می شود بدون آنکه جسماً وارد محصول گردد، درحالی که جزء دیگری از این مواد جسماً در محصول داخل می شود و مصالح جوهری آن را تشکیل می دهد. معذلتک همه این تفاوت ها از لحاظ دَوَران و بالنتیجه از جهت شیوه واگرد بی اهمیت هستند. تا آنجا که مواد کمکی و مواد خام کلاً در آفرینش محصول مصرف می شوند، تمام ارزش خود را به محصول منتقل می سازند. بنابراین تمام آن ارزش نیز به همراه محصول دَوَران می کند، به پول مبدل می شود و دوباره از صورت پول به عوامل تولیدی کالا بدل می گردد. واگرد آن مانند واگرد سرمایه استوار قطع نمی شود بلکه پیوسته از تمام اشکال دورپیمائی می گذرد به نحوی که این عوامل سرمایه بارآور مستمراً در صورت طبیعی خود تجدید می شوند.

اما آنچه مربوط به سرمایه متغیر، یعنی به آن بخشی از سرمایه بارآور راجع است که در قبال نیروی کار به جریان می افتد مطلب از این قرار است: نیروی کار برای مدت معینی خریداری می شود. به محض آنکه سرمایه دار این نیرو را خرید و آن را در درون رَوَند تولید جاداد، نیروی مزبور یکی از اجزاء ترکیبی سرمایه وی را تشکیل می دهد که در واقع همان بخش متغیر آن است. نیروی کار هر روز در اثنای یک فاصله زمانی عمل می کند و در این فاصله نه تنها تمام ارزش روزانه خود بلکه یک ضمیمه اضافه ارزش نیز که ما در اینجا فعلاً از آن صرف نظر می کنیم، به محصول می افزاید. پس از آنکه نیروی کار، که مثلاً برای یک هفته خریداری شده است، عمل خود را به انجام رساند، لازم است که خرید آن دائماً برحسب مهلت های متعارف تجدید گردد. معادل ارزشی نیروی کار که در اثنای عملکرد به محصول افزوده می شود و همراه دَوَران محصول به پول مبدل می گردد، باید پیوسته مجدداً از صورت پول به نیروی کار مبدل شود، یا به دیگرسخن پیوسته اشکال دورپیمائی خود را طی کند، یعنی اگر نخواسته

باشیم دوریمائی مستمرّ تولید قطع گردد نیروی کار باید واگرد داشته باشد. بنابراین آن جزء ارزشی سرمایه بارآور که در نیروی کار پیش ریز شده است، تماماً در محصول وارد می گردد (در اینجا نیز یک بار دیگر از اضافه ارزش چشم می پوشیم)، همراه آن هر دو استحاله متعلّق به عرصه دوران را طی می کند و از راه این نوسازی دائمی همواره در آغوش رَوَند تولید می ماند. پس هر قدر، از لحاظ ارزش آفرینی، میان نیروی کار و آن عوامل متشکله سرمایه ثابت که سرمایه استوار نیستند تفاوت وجود داشته باشد، این شیوه واگرد ارزششان بین آنها، به خلاف سرمایه استوار، مشترک است. با این خصلت مشترک خود از لحاظ واگرد است که این اجزاء تشکیل دهنده سرمایه بارآور - یعنی آن اجزاء ارزشی که بابت نیروی کار و وسایل تولیدی غیر از سرمایه استوار خرج شده اند در مقابل سرمایه استوار، همچون سرمایه گردان، روان یا سیال قرار می گیرند.

چنانکه قبلاً دیده شد، پولی که سرمایه دار بابت استفاده از نیروی کار به کارگر می پردازد در واقع فقط عبارت از شکل معادل عامّ برای وسایل معیشت ضروری کارگر است. در این معنی، سرمایه متغیّر از لحاظ جوهر مادی عبارت از وسایل زندگی اوست. ولی اکنون که به بررسی واگرد می پردازیم، مسئله شکل مطرح است و بس. آنچه سرمایه دار خریداری می کند وسایل معیشت کارگر نیست، بلکه خود نیروی کار است که می خرد. آنچه بخش متغیّر سرمایه وی را تشکیل می دهد وسایل زندگی کارگر نیست، بلکه نیروی کار فعال اوست. آنچه سرمایه دار به نحو بارآور در رَوَند کار مصرف می کند خود نیروی کار است، نه وسایل معیشت کارگر. این خود کارگر است که پول دریافتی در اِزاء نیروی کارش را به زخم وسایل زندگی می زند تا آنها را از نو به نیروی کار بدل کرده خود را زنده نگاه دارد، و این امر کاملاً چنان است که مثلاً وقتی سرمایه دار جزئی از اضافه ارزش کالائی را که در اِزاء پول فروخته است صرف تهیه وسایل معیشت برای خویش می کند، گفته نمی شود که گویا کالای وی را خریدارش با وسایل زندگی

پرداخت نموده است. حتّاً در روزگار ما اگر جزئی از دستمزد کارگر به صورت وسایل زندگی، به شکل جنسی، پرداخت شود، این خود یک معامله ثانوی به شمار می رود. کارگر نیروی کارش را در برابر بهای مشخصی می فروشد و ضمن آن موافقت می کند که جزئی از این قیمت را به صورت وسایل زندگی دریافت دارد. این امر تنها شکل پرداخت را تغییر می دهد ولی در آن چیزی که واقعاً می فروشد، یعنی نیروی کارش، تغییری حاصل نمی شود. این یک معامله دوّمی است که دیگر میان کارگر و سرمایه دار نمی گذرد، بلکه بین کارگر به مثابه خریدار کالا و سرمایه دار همچون فروشنده کالا انجام می گیرد، در حالی که در معامله نخستین، کارگر، فروشنده کالا (نیروی کارش)، و سرمایه دار خریدار است. کاملاً آنچنان است که اگر فی المثل سرمایه دار کالای دیگری را جانشین کالای خود کند و مثلاً به جای ماشینی که به کارخانه آهن گدازی می فروشد مقداری آهن دریافت دارد. بنابراین وسایل معیشت کارگر نیست که در مورد سرمایه گردان خصلت تعیین کننده در برابر سرمایه استوار به دست می آورد. و همچنین نیروی کار وی نیز دارای چنین خاصیتی نیست، بلکه آن جزء ارزشی سرمایه بارآور که بابت نیروی کار خرج شده است به وسیله شکل واگرد خود این خصلت را مشترکاً به برخی از عناصر بخش ثابت سرمایه، برخلاف اجزاء دیگر آن تفویض می کند.

ارزش سرمایه گردان - در نیروی کار و وسایل تولید - فقط برای زمانی پیش ریز شده است که در آثای آن محصول، بر حسب مقیاس تولید آماده می گردد، مقیاسی که خود بنا بر حجم سرمایه استوار معین گشته است. این ارزش تماماً در محصول وارد می شود و لذا به وسیله فروش محصول، از دوران به طور کامل بازگشت می کند و می تواند از نو پیش ریز گردد. نیروی کار و وسایل تولیدی که بخش گردان سرمایه در آن هستی دارد، تا آن حدّ از دوران بیرون کشیده می شوند که برای ایجاد و فروش محصول تمام - ساخته ضرور است، ولی آنها باید از راه باز خرید، به وسیله استحاله مجدد از شکل پول به عوامل تولید، دائماً جبران و تجدید شوند. مقدار عوامل بخش گردان که یک جا از

بازار بیرون کشیده می‌شود کمتر از سرمایه استوار است، ولی دفاعتی که باید آنها را از بازار بیرون کشید ضرورتاً بیشتر است و سرمایه‌ای که بابت آنها گذارده می‌شود در مدت‌های کوتاه‌تری تجدید می‌گردد. این نوسازی دائمی از راه جریان مستمر محصول انجام می‌شود که مجموع ارزش آنها را به گردش درمی‌آورد. سرانجام، اجزاء مزبور مستمراً تمام دورپیمائی استحاللات را نه تنها با ارزش خود طی می‌کنند، بلکه این دورپیمائی را در شکل جسمانی خویش نیز انجام می‌دهند، آنها پیوسته از صورت کالا به عوامل تولید همان کالا مبدل می‌گردند.

نیروی کار همراه با ارزش ویژه خود، همواره به محصول اضافه‌ارزش می‌افزاید که تجسم کار بی‌اُجرت است. بنابراین اضافه‌ارزش مزبور نیز همچنان پیوسته به وسیله محصول در دوران قرار می‌گیرد و مانند دیگر عناصر ارزشی محصول به پول مبدل می‌شود. ولی اکنون که بدواً سخن از واگرد ارزش - سرمایه می‌رود و نه از اضافه‌ارزشی که به همراه آن در واگرد شرکت دارد، موقتاً از بحث در آن باره صرف نظر می‌شود.

از آنچه تاکنون سخن رفته است نکات زیرین به دست می‌آید:

۱. تعاریف مربوط به اشکال سرمایه استوار و سرمایه گردان، تنها از واگرد مختلف ارزش - سرمایه یا سرمایه بارآوری سرچشمه می‌گیرند که در روند تولید به کار افتاده است. این تفاوت در واگرد نیز به نوبه خود، از شیوه‌های مختلفی که طبق آن اجزاء تشکیل دهنده سرمایه بارآور ارزش خود را به محصول منتقل می‌کند ناشی می‌گردد، ولی از شرکت متفاوت آنها در تولید ارزش - محصول یا نقش ویژه آنها در روند ارزش افزائی سرچشمه نمی‌گیرد. سرانجام، تفاوت ارزش دهی به محصول - ولذا نیز شیوه‌های مختلفی که طبق آن ارزش مزبور از طریق محصول به گردش درمی‌آید و به وسیله استحاللات آن، به صورت طبیعی بدوی خویش تجدید می‌گردد - از اختلاف در پیکرهای مادی ناشی می‌شود که در قالب آنها سرمایه بارآور زیست می‌کند، و

جزئی از آن طی آفرینش هر یک محصول تماماً مصرف می‌شود در حالی که جزء دیگر فقط تدریجاً آب می‌گردد. بنابراین تنها سرمایه بارآور است که می‌تواند به صورت استوار و گردان تفکیک شود. بالعکس چنین تضادی در مورد دو شیوه دیگر زیست سرمایه صنعتی، یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه، وجود ندارد، و هیچکدام از این دو نیز به مثابه تضاد در برابر سرمایه بارآور قرار نمی‌گیرند. این تضاد فقط در مورد خود سرمایه بارآور و در درون آن وجود دارد و بس. پول - سرمایه و کالا - سرمایه می‌توانند هر قدر دلخواه آنها باشد مانند سرمایه به کار افتند و هر چه ممکن است سیال تر گردند، ولی تنها پس از آنکه تبدیل به جزء سیال سرمایه بارآور شدند می‌توانند در تضاد با سرمایه استوار، سرمایه گردان شوند. ولی چنانکه خواهیم دید، همین امر که هر دو شکل پیش گفته سرمایه متعلق به محیط دوران هستند، از زمان *آدم/اسمیت* به بعد اقتصاديون را به این گمراهی کشانده است که آن دو را با جزء سیال سرمایه بارآور، تحت مقوله سرمایه گردان، در یک جوال بریزند. در واقع آن دو در تضاد با سرمایه بارآور، گردان - سرمایه به شمار می‌روند، ولی سرمایه گردانی که در تضاد با سرمایه استوار قرار می‌گیرد نیستند.

۲. واگرد جزء استوار سرمایه، ولذا زمان واگردی که برای آن لازم است، واگرد - های چندی از جزء گردان سرمایه را دربر می‌گیرد. در همان مدتی که سرمایه استوار یک بار واگرد می‌کند، سرمایه گردان چندین بار واگرد دارد. یک جزء ارزشی سرمایه بارآور فقط هنگامی شکل معرف سرمایه استوار را به دست می‌آورد، که وسیله تولید حامل آن در فاصله زمانی‌ئی که در آن محصول آماده شده است و به مثابه کالا از روند تولید بیرون رانده می‌شود، تماماً از کار نیافتاده باشد. قسمتی از ارزش آن باید در شکل مصرفی پایدار

گذشته محبوس باقی بماند، در حالی که قسمت دیگر آن به وسیله محصول تمام شده به دوران می افتد، دورانی که به عکس موجب گردش هم زمان تمام اجزاء متشکله سرمایه گردان می گردد.

۳. آن جزء ارزشی از سرمایه بارآور که در سرمایه استوار گذارده شده است، یکباره و برای تمام مدت عملکرد آن قسمت از وسایل تولیدی که سرمایه استوار را تشکیل می دهند، پیش ریز گردیده است. بنابراین ارزش مزبور را سرمایه دار یکباره در دوران ریخته است ولی فقط آن را تکه تکه و به وسیله سامان یابی اجزاء ارزشی که سرمایه استوار خرده خرده به کالا می افزاید، از دوران بازمی ستاند. از سوی دیگر، خود وسایل تولیدی که در آن، بخشی از سرمایه بارآور تثبیت می شود، یکباره از دوران بیرون کشیده شده اند تا برای تمام طول عمر خود در روند تولید جایگزین شوند، ولی وسایل مزبور طی همین مدت نیازی به این ندارند که نمونه های تازه ای از همان نوع جانشین آنها گردد، نیازمند تجدید تولید نیستند. این وسایل طی مدت دراز یا کوتاهی به تشریک مساعی در ایجاد کالاهائی که به درون دوران ریخته می شوند ادامه می دهند، بدون آنکه خود از دوران، عناصر نوسازی ویژه خویش را بیرون کشند. پس طی این مدت از سوی آنها هیچ توقع اینکه سرمایه دار تجدید پیش ریزی بکند مطرح نیست. سرانجام، ارزش - سرمایه ای که بابت سرمایه استوار نهاده شده است، در مدت عملکرد وسیله تولیدی که در قالب آن وجود دارد، دورپیمائی اشکال خود را نه در قالب مادی بلکه فقط از لحاظ ارزشش انجام می دهد، آن هم تنها به صورت پاره پاره و به تدریج. به دیگر سخن، قسمتی از ارزش آن پیوسته به مثابه جزء ارزشی کالا به گردش می افتد و به پول مبدل می شود، بدون آنکه خودش از صورت پول به شکل طبیعی بدوی خود باز گردد. این بازگشت پول به شکل طبیعی وسیله تولید، فقط آنگاه روی

می‌دهد که دوره خدمت وسیله مزبور سپری شود و کاملاً اسقاط شده باشد.

۴. عناصر سرمایه‌گردان نیز - در صورت استمرار روند تولید - مانند عناصر سرمایه استوار پیوسته در روند تولید تثبیت شده‌اند. ولی عناصر سرمایه‌گردان که بدین نحو تثبیت شده‌اند پیوسته عیناً تجدید می‌شوند (وسایل تولید به وسیله نمونه‌های تازه‌ای از همان نوع، نیروی کار از راه تجدید خرید دائمی)، در حالی که عناصر سرمایه استوار، در مدت ادامه حیات خود، نه تجدید می‌شوند و نه به بازخریدشان نیاز است. در روند تولید، پیوسته مواد خام و کمکی حضور دارند، ولی همواره با نمونه‌های تازه‌ای از نوع خود که پس از مصرف شدن مواد قدیم برای ایجاد محصول، جای آنها را می‌گیرند. همچنین در روند تولید، همواره نیروی کار حضور دارد، ولی فقط از راه تجدید خرید دائمی، و چه بسا با تغییر اشخاص. به عکس عیناً همان ابنیه، ماشین آلات و غیره، در آثای واگردهای مکرر سرمایه‌گردان و در همان روندهای تکرار شده تولید، به خدمت خود ادامه می‌دهند.

II. اجزاء تشکیل دهنده سرمایه استوار

تعویض، تعمیر و انباشت

در سرمایه‌گذاری واحد، عناصر جداگانه سرمایه استوار عمرهای متفاوتی دارند و لذا زمان‌های واگرد آنها نیز مختلف است. مثلاً در یک راه آهن، ریل‌ها، تراورس‌ها، زیرسازی‌ها، ایستگاه‌ها، پل‌ها، تونل‌ها، لوکوموتیف‌ها و واگون‌ها، دارای مدت عملکرد و تجدید تولید متفاوتی هستند و بنابراین سرمایه‌ای که بابت آنها پیش‌ریز شده است نیز مدت‌های واگرد مختلفی دارند. ابنیه، سکوها، آب‌انبارها، پل‌ها، تونل‌ها، ترانشه‌ها،

جان پناه‌ها و خلاصه همه آن اعمالی که در زندگی راه آهنی انگلستان تحت عنوان Works of art (ساختمان‌های هنری) تلقی می‌شوند، طی سالیان دراز نیازی به تعویض ندارند. آنچه که به طور عمده در معرض فرسایش قرار می‌گیرند ریل‌ها و وسایل متحرک (rolling stock) هستند.

در آغاز یعنی هنگامی که به ساختن راه آهن‌های جدید پرداختند، عقیده مسلطی که از جانب ارجمندترین مهندسان پشتیبانی می‌شد، این بود که گویا عمر یک راه آهن قرن‌شمار است و فرسایش ریل‌ها به اندازه‌ای نامحسوس است که می‌توان آن را از لحاظ هر هدف مالی و عملی بیرون از توجه قرار داد. عمر ریل‌های خوب به ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال تخمین زده می‌شد. دیری نگذشت به این نکته پی بردند که طول عمر متوسط ریل‌ها، که طبعاً به سرعت لوکوموتیف‌ها، به وزن و تعداد قطارها، به ضخامت خود خطوط و به بسیاری شرایط فرعی وابسته است از ۲۰ سال تجاوز نمی‌کند. حتا در برخی از ایستگاه‌ها که مراکز رفت و آمد هستند ریل‌ها همه سال فرسوده می‌شوند. در حدود سال ۱۸۶۷ استفاده از ریل‌های پولادین آغاز شد، که تقریباً دو برابر خطوط آهنین خرج برمی‌داشت، ولی در عوض درازای عمر آنها بیش از دوبرابر بود. مدت عمر تراورس‌های چوبین ۱۲ تا ۱۵ سال است. در مورد وسایل استحصالی، مشخص گردید که واگون‌های کالا بر فرسایش پذیرتر از واگون‌های مسافر هستند. در سال ۱۸۶۷ عمر یک لوکوموتیف را به ۱۰ تا ۱۲ سال تخمین می‌زدند.

نخست فرسایش از خود استعمال ناشی می‌شود. به طور کلی، ریل‌ها متناسب با تعداد قطارها فرسوده می‌شوند. (R. C. Nr. 17645).^۱ افزایش سرعت موجب ازدیاد فرسایش به نسبتی بیش از مربع سرعت گردیده است یعنی چنانچه سرعت قطارها

۱- نقل قول‌هایی که با علامت R. C. نموده شده‌اند از:

"Royal Commission of Railway. Minutes of Evidence taken before the Commissioners. Presented to both Houses of Parliament", London, 1867

گرفته شده‌اند. پرسش‌ها و پاسخ‌ها شماره گذاری شده‌اند و در اینجا شماره‌ها نقل می‌گردند.

دوبرابر شود درجهٔ فرسایش بیش از چهار برابر بالا می‌رود. (R. C. Nr. 17046). یکی دیگر از علل فرسایش تأثیر نیروهای طبیعت است. چنین است که تراورس‌ها نه تنها به سبب فرسایش استعمالی، بلکه از راه فساد و گندیدگی نیز آسیب می‌بینند. "هزینه‌های مراقبت خط، کمتر مربوط به فرسایش ناشی از رفت و آمد هستند، تا به جنس چوب و آهن و کیفیت ساختمان‌هایی که در معرض تأثیر هوا قرار دارند. تنها یک ماه زمستان سخت به ساختمان راه بیش از یک سال تمام رفت و آمد آسیب وارد می‌کند."

(R. P. Williams, "On the Maintenance of Permanent Way") کنفرانس در Institute of Civil Engineers، (پائیز سال ۱۸۶۷).

سرانجام، مانند همه جا در صنعت بزرگ، در اینجا نیز فرسایش معنوی نقش خود را ایفا می‌کند. پس از گذشت ده سال معمولاً می‌توان همان تعداد واگون و لوکوموتیفی را که سابقاً ۴۰۰۰۰ لیره استرلینگ قیمت داشت با سی هزار لیره خریداری کرد. بدین سان در مورد این وسایل باید یک بهازدائی در حدود ۲۵٪ را نسبت به قیمت بازار به حساب آورد، حتّاً اگر در ارزش مصرف آن هم کاهش پیدا نشده باشد.

(Lardner^(۱), "Railways Economy", P. 120)

"پل‌های لوله‌دار"^(۲) دیگر در شکل کنونی خود تجدید نخواهند شد" (زیرا اکنون برای این قبیل پل‌ها شکل‌های بهتری وجود دارد). "تعمیرات عادی، برداشتن و جانشین ساختن قطعات جداگانه معمول نیست."

(۱) Lardner, Dionysius (۱۷۹۳-۱۸۵۹) - ریاضی‌دان، فیزیک‌دان و فیلسوف انگلیسی. مصنف آثار بسیاری دربارهٔ علوم طبیعی، تکنیک، فلسفه و اقتصاد.

(۲) پل لوله‌دار Röhr – Brücke، Pont tubulaire، عبارت از نوعی پل است که سابقاً به وسیلهٔ قراردادن تعداد کثیری از لوله‌های فلزی متصل به هم می‌ساختند و به همین جهت به نام پل لوله‌دار خوانده شده است.

(W. B. Adams, "Roads and Rails", London, 1862, P. 136)

اکثر وسایل کار در اثر پیشرفت صنعت پیوسته دچار دگرگونی می‌شوند. بنابراین وسایل مزبور نه به صورت بدوی خود، بلکه با شکل دگرگون گشته تجدید می‌شود. از طرفی حجم سرمایه استواری که به صورت طبیعی مشخص به کار افتاده است و در درون این شکل باید دوره عمر متوسط معینی را طی کند، موجب آن می‌شود که ورود ماشین‌های نو و غیره اندک اندک انجام گیرد و بنابراین به صورت مانعی در برابر استفاده سریع و عمومی از وسایل تولید تکمیل یافته، درمی‌آید. از سوی دیگر مبارزه رقابت‌آمیز، وسایل کار کهنه را وادار می‌کند پیش از آنکه عمر طبیعی آنها به سررسیده باشد در برابر وسایل نو جای پردازند، و این امر به ویژه به هنگام دگرگونی‌های قطعی روی می‌دهد. به طور عمده بلیات و بحران‌ها هستند که چنین نوسازی آدوات استحصالی را در مقیاس بزرگ اجتماعی تحمیل می‌کنند.

فرسایش (به غیر از فرسایش معنوی) عبارت از آن جزء ارزشی است که سرمایه استوار، در نتیجه استعمال خود تدریجاً و به میزان متوسطی که ارزش مصرف از دست می‌دهد به فراورده منتقل می‌سازد.

گاه این فرسایش چنان است که سرمایه استوار طول عمر متوسط معلومی به دست می‌آورد و برای این مدت تماماً پیش‌ریز می‌شود و پس از پایان یافتن مدت مزبور باید کاملاً تجدید گردد. در مورد وسایل کار زنده، مثلاً اسب، زمان تجدید تولید آنها خود به وسیله طبیعت پیش نوشته است. مدت عمر متوسط این حیوانات، به مثابه وسایل کار، از جانب قوانین طبیعی تعیین شده است. به محض اینکه موعد مزبور در رسید لازم است که نمونه‌های تازه‌ای از آنها جانشین رئوس فرتوت شوند. یک اسب را نمی‌توان قطعه - قطعه جانشین اسب دیگر کرد، بلکه باید اسب تازه‌ای جای آن را بگیرد.

در مورد عناصر دیگر سرمایه استوار تجدید آدواری یا نوسازی قطعه‌ای امکان‌پذیر است. در اینجا باید میان تعویض قطعه‌ای یا آدواری و گسترش تدریجی بنگاه تمیز قائل شد.

سرمایه استوار قسماً از اجزاء همگونی تشکیل شده است که با این وجود طول عمرِ برابری ندارند، بلکه باید در مدّت‌های متفاوتی تگّه‌تگّه عَوَض شوند. از این قبیل است ریل‌های ایستگاه‌های راه‌آهن که باید زودتر از ریل‌های بقیّه خط تعویض گردند. همچنین است در مورد تراورس‌هایی از قبیل آنها که در سال‌های ۵۰^(۱) در راه‌آهن‌های بلژیک معمول بود و بنا به گفته لاردنر^(۲) سالانه ۸٪ آن تعویض می‌شد و لذا طی ۱۲ سال همه تراورس‌ها نو شده بودند. بنابراین در مورد مزبور وضع بدین قرار است: مبلغی مثلاً برای مدّت ده سال بابت نوع مشخصی از سرمایه استوار پیش‌ریز می‌شود. این سرمایه‌گذاری یکباره انجام می‌گردد. ولی جزء معینی از این سرمایه استوار، که ارزشش در ارزش فراورده وارد شده و همراه آن به پول مبدّل گردیده است، همه‌ساله به صورت جنسی تعویض می‌شود، درحالی که جزء دیگر آن سرمایه با صورت طبیعی بدوی به زندگی خود ادامه می‌دهد. همین سرمایه‌گذاری یکباره و تجدید تولید جزء به جزء آن به صورت جنسی است که این سرمایه را به مثابه سرمایه استوار از سرمایه گردان متفاوت می‌سازد.

قسمت‌های دیگری از سرمایه استوار مرکّب از اجزاء نابرابری هستند که در مدّت‌های نابرابر فرسوده می‌شوند و لذا باید تعویض گردند. این امر از جمله در مورد ماشین‌آلات روی می‌دهد. آنچه که هم‌اکنون درباره طول عمر متفاوت اجزاء مختلفه یک سرمایه استوار مورد توجه ما قرار گرفت، در مورد مدّت زندگی اجزاء مختلفه ماشین واحد نیز، که جزئی از این سرمایه استوار است، صدق می‌کند.

در مورد گسترش تدریجی بنگاه در جریان نوسازی قسمی، به تذکرات زیرین می‌پردازیم. چنانکه دیدیم، با اینکه سرمایه استوار به عمل خود در روند تولید به صورت جنسی ادامه می‌دهد، بهری از ارزش آن، که بر حسب میانگین فرسایش، با فراورده

(۱) از ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰

Lardner (۲)

به گردش درآمده و به پول مبدل شده است، جزئی از اندوخت - مایه نقدی را تشکیل می دهد که باید برای تعویض سرمایه به صورت جنسی، در سررسید موعد تجدید تولید سرمایه استوار به کار رود. این جزء از ارزش - سرمایه استوار که بدین سان به پول مبدل شده است می تواند به درد توسعه نگاه یا بهسازی ماشین آلات به منظور افزایش بازده آنها بخورد. بدین نحو در فواصل کمابیش درازی تجدید تولید روی می دهد، - و اگر از دید گاه جامعه بنگریم - تجدید تولید به مقیاس گسترده ای است، که چنانچه میدان تولید توسعه یافته باشد، تجدید تولید برون گستر^(۱) و در صورتی که وسایل تولید را مؤثرتر کند تجدید تولید درون گستر^(۲) است. این تجدید تولید به مقیاس گسترده از انباشت یعنی از تبدیل اضافه ارزش به سرمایه سرچشمه نمی گیرد، بلکه ناشی از استحاله مجدد ارزشی است که از پیکر سرمایه استوار جدا شده، در شکل پول مستحیل گردیده است تا دوباره به صورت سرمایه استوار تازه ای از همان نوع درآید، اعم از آنکه الحاق شود و یا بر اثربخشی آن بیافزاید. البته ماهیت ویژه نگاه قسماً در این امر دخیل است که تا چه حد و در چه مقیاس استعداد چنین الحاق تدریجی وجود دارد و لذا به چه نسبتی باید اندوخت - مایه ای گرد آید تا بتواند بدین سان از نو به کار افتد و در چه مهلت هایی وقوع چنین امری امکان پذیر می شود. از سوی دیگر روشن است که حدود بهسازی های جزئی ئی که می توان در مورد ماشین آلات موجود معمول داشت به ماهیت بهسازی و ساختمان خود ماشین ها بستگی دارد. آدامس^(۳) نشان می دهد که مثلاً در مورد تجهیزات راه آهن تا چه اندازه این نکته از ابتدا چشمگیر است:

(۱) extensiv = (فرانسه) extensiv (آلمانی).

(۲) Intensiv = (فرانسه) Intensiv (آلمانی).

(۳) Adams, William Bridges (۱۷۹۷-۱۸۷۲) - مهندس انگلیسی و نویسنده آثاری درباره ساختمان

”همهٔ ساختمان باید طبق اصولی که در کندو و حُکمفرماست، یعنی بنا بر اصل استعداد توسعهٔ بی‌پایان، ساخته شود. کلیهٔ ساختمان‌هایی که از ابتدا بیش از حد پُراستحکام هستند و قرینه‌سازی شده‌اند خود عیبی به‌شمار می‌روند، زیرا به‌هنگام توسعه، ویران‌ساختن آنها ضرورت پیدا می‌کند.“ (صفحهٔ ۱۲۳).

این امر به‌طور عمده وابسته به فضائی است که در اختیار قرار دارد. در مورد برخی از بناها ممکن است طبقاتی در ارتفاع افزود و در برخی دیگر توسعه به‌صورت افقی ضرورت دارد و لذا زمین بیشتری لازم می‌شود. در درون تولید سرمایه‌داری، از یک‌سو وسایل بسیاری نَفله می‌شوند و از سوی دیگر به‌هنگام بسط یافتن تدریجی بنگاه، توسعه - های فرعی و بیهودهٔ بسیاری از این قبیل انجام می‌گیرد (که قسماً به‌زیان نیروی کار است)، زیرا هیچ چیز طبق نقشهٔ اجتماعی وقوع نمی‌یابد، بلکه همه چیز وابسته است به اوضاع و احوال بی‌پایان گوناگون، منوط به وسایل و دیگر شرایطی است که سرمایه‌دار منفرد در دایرهٔ آن عمل می‌کند. هَدَر رفتنِ مقادیرِ بسیاری از نیروی کار از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

این اندک‌اندک سرمایه‌گذاری مجدد، به حساب اندوخت - مایهٔ پولی (یعنی آن جزء از سرمایهٔ استوار که از نو به پول بدل گشته است)، در مورد کشاورزی از همه جا آسان‌تر است. در مورد اخیر وجود یک عرصهٔ تولید با وسعت معین، موجب استعداد بزرگترین جذب تدریجی سرمایه است. همچنین است در موردی که، مانند دامپروری، تجدید تولید طبیعی انجام می‌گیرد.

سرمایهٔ استوار هزینه‌های نگرهبانی ویژه‌ای را ایجاب می‌کند. جزئی از حفاظت به‌وسیلهٔ خود رَوَند کارِ اعمال می‌گردد، چه در صورتی که سرمایهٔ استوار در رَوَند کار وارد نباشد خراب می‌شود (نگاه کنید به کتاب اوّل، فصل ششم، صفحهٔ ۱۹۶ و فصل

سیزدهم صفحه ۴۲۳: فرسایش ماشین آلات که از عدم استعمال آنها ناشی می شود.^(۱) به همین سبب است که قانون انگلستان مواردی را که قطعات اجاره شده زمین طبق سنت محل کشت نشده باشد، صریحاً به مثابه زیان (Waste) تلقی می کند.

"The Law (وکیل دعاوی) (W. A. Holdsworth, Barrister at Law of Landlord and Tenant", London, 1857, P. 96).

این محفوظ ماندن که از استفاده در روند کار ناشی می شود، هدیه طبیعی مفتی از جانب کار زنده است. و در واقع نیروی نگاهدارنده کار دو صورت دارد. از سویی کار، با انتقال ارزش و مصالح کار به محصول، ارزش آنها را حفظ می کند، و از سوی دیگر، آنجا هم که ارزش وسایل کار را به محصول منتقل نمی کند^(۲)، با نگاهداری ارزش مصرف آنها از راه کاربردشان در روند تولید، ارزش وسایل مزبور را محفوظ می دارد.

ولی سرمایه استوار برای محفوظ ماندن خود خواستار آن است که کار مثبت هم برای آن صرف شود. گاه به گاه باید ماشین آلات تمیز شوند. اینجا سخن بر سر کاری اضافی است که بدون آن ماشین آلات استفاده پذیری خود را از دست می دهند، سخن بر سر دفاع ساده آنها در برابر نفوذ عوامل طبیعی مخربی است که از روند تولید جدائی - ناپذیرند و بنابراین مقصود نگاهداری آنها در لفظی ترین معنای کلمه یعنی در وضعی است که شایسته کار باشند. البته عمر عادی سرمایه استوار بر پایه انجام شرایطی حساب می شود که کاربرد عادی آن را طی این مدت امکان پذیر سازد، عیناً هم آنچه آن است که فرضاً اگر انسانی به طور متوسط سی سال عمر کند باز به شست و شو نیازمند است. و نیز در اینجا سخن بر سر جانشین ساختن کار محتوی در ماشین نیست، بلکه صحبت

(۱) به صفحات ۲۰۴ [۳۲۸] همین بازنویسی] و بعد جلد اول سرمایه (ترجمه فارسی) و ۳۴۸ [۵۸۵] همین بازنویسی] و بعلا همان جلد مراجعه شود.

(۲) خواننده توجه دارد که مقصود مصنف آن جزء از ارزش سرمایه استوار است که در عین شرکت در روند تولید و به کار رفتن در روند کار پابرجا مانده و هنوز تماماً به محصول منتقل نشده است.

برسرِ کار اضافیِ مستمری است که کاربرد آن ضرور می‌سازد. سخن برسرِ کاری نیست که خود ماشین انجام می‌دهد، بلکه راجع به کاری است که بر روی ماشین انجام می‌شود و در آن کار، ماشین عامل تولید نیست، بلکه خود مادهٔ خام است. اگرچه سرمایه‌ای که در این کار صرف می‌شود در رَوَندِ ویژهٔ کار، یعنی در کاری که منشأ محصول است، وارد نمی‌گردد معذکک جزئی از سرمایهٔ گردان به‌شمار می‌رود. این کار باید مستمراً در تولید خرج شود و لذا ارزش آن نیز باید مستمراً به‌وسیلهٔ ارزش محصول جبران گردد. سرمایه‌ای که در این کار صرف می‌شود به‌جزئی از سرمایهٔ گردان تعلق دارد که وظیفه‌دار جبران هزینه‌های عمومی است و برحسب حساب متوسط سالیانه‌ای باید روی ارزش - محصول سرشکن شود. چنانکه سابقاً دیده‌ایم، در صنعت به‌معنای خاص، این تمیز کاری به‌وسیلهٔ کارگران در آثای استراحت مجاناً انجام می‌شود و درست به‌همین جهت نیز غالباً به‌هنگام خودِ رَوَندِ تولید به آن می‌پردازند و همین امر خود منشأ بسیاری از سوانح می‌گردد. این کار در بهای محصول به حساب نمی‌آید. بدین سان مصرف‌کننده نیز آن را مجاناً دریافت می‌کند. از سوی دیگر سرمایه‌دار از این راه هزینه‌های نگهداریِ ماشین خود را مُفت تمام می‌کند. کارگر با جان خود این هزینه‌ها را می‌پردازد و همین یکی از رازهای خودنگهداریِ سرمایه است و در واقع از لحاظ حقوقی ایجادکنندهٔ حقی برای کارگر به‌روی ماشین آلات است که حتّاً از نقطهٔ نظر حقوق بورژوائی نیز وی را شریک مالکیتِ ماشین آلات می‌کند. با وجود این در رشته‌های مختلفی از تولید، که برای تمیز کردن ماشین آلات دور کردن آنها از رَوَندِ تولید ضرورت دارد و لذا پاک - کردن پنهانی آنها امکان‌پذیر نیست، مثلاً مانند لوکوموتیف‌ها، این کارهای حفاظتی در زمرهٔ مخارج جاری به‌شمار می‌آیند و بنابراین به‌مثابهٔ جزئی از سرمایهٔ گردان محسوب می‌گردند. یک لوکوموتیف دست بالا باید پس از سه روز کار به کارگاه برده شود تا در آنجا تمیز گردد. برای آنکه در اثر شست‌وشو خسارتی به آن وارد نشود باید بدو آدیگ آن سرد گردد (R. C. Nr. 17823).

تعمیرات به معنای ویژه کلمه یا مرمت کاری، مستلزم صرف سرمایه و کاری هستند، که در سرمایه پیش ریخته بدوی جای گرفته اند و لذا نمی توانند همیشه از راه جانشین شدن تدریجی ارزش سرمایه استوار جبران گردند و جای خود را پُر کنند. مثلاً اگر ارزش سرمایه استوار برابر با ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ و تمام مدت عمر آن مساوی با ۱۰ سال باشد، آنگاه که پس از ده سال تمام این سرمایه ۱۰۰۰۰ لیره ای به پول مبدل گردید، تازه فقط ارزش سرمایه گذاری بدوی جبران شده است، ولی جای آن سرمایه و کاری که طی این مدت به صورت تعمیرات از نو به میان آمده اند، پُر نمی شود. در اینجا سرو کار با جزء ارزشی افزوده ای است که یکبار به پیش ریز نمی شود، بلکه بر حسب نیازمندی به کار می افتد و زمان های مختلف پیش ریز آن، بنا به ماهیت امر، اتّفاقی است. این چنین سرمایه گذاری های بعدی، که اندک اندک به صورت وسایل کار و نیروی کار افزوده می شود، لازمه هر سرمایه استوار است.

آسیب هایی که برخی از اجزاء ماشین آلات و غیره در معرض آن قرار می گیرند بنا به ماهیت اشیاء تصادفی است و لذا تعمیراتی نیز که از این رهگذر واجب می شود اتّفاقی است. با این وجود می توان از میان انبوه تعمیر کاری ها دو نوع را مشخص ساخت که بیش و کم دارای خصلت ثابت تری هستند و به دوره های مختلف حیات سرمایه استوار مربوط می گردند: از این دو نوع یکی ناشی از بیماری های دوران کودکی است و دیگری مربوط به بیماری های بسیار زیادی است که در سنین برتر از متوسط عمر بروز می کند. مثلاً هر چند ماشینی که وارد رَوَند تولید می شود دارای ساختمان کاملی باشد، معذلک به هنگام کاربرد واقعی، نقائصی بروز می کند که ناچار باید به وسیله کار تکمیلی بعدی اصلاح گردد. از سوی دیگر، هر قدر عمر ماشین مزبور از متوسط تجاوز کرده و لذا هر اندازه فرسودگی های عادی آن آکنده شده است و موادی که از آن ترکیب یافته مستعمل، کهنه و ناتوان گشته اند، تعمیر کاری های بیشتر و مهمتری برای سرپانگداشتن ماشین تا پایان دوره متوسط عمرش، لازم می شود، همچنانکه یک

مرد سالخورده برای جلوگیری از مرگ زودرس ناچار بیش از جوان تندرست و نیرومند هزینه‌های پزشکی دارد. بنابراین کارهای تعمیری، با وجود جنبهٔ تصادفی خود، در دوره‌های مختلفهٔ عمر سرمایهٔ استوار به اندازه‌های نابرابری تقسیم می‌شوند. از این مطلب و نیز از جنبهٔ اتّفاقی کارهای تعمیری در مورد ماشین، نتایج زیرین به دست می‌آید:

از طرفی صرف واقعی نیروی کار و وسایل کار به منظور تعمیر کاری تصادفی است، همچنانکه نفس اوضاع و احوال ایجاب کنندهٔ تعمیرات نیز اتّفاقی است. میزان تعمیرات لازم به طور متفاوت به دوره‌های مختلف عمر سرمایهٔ استوار تقسیم می‌شود. از سوی دیگر، آنچه در ارزیابی عمر متوسط سرمایهٔ استوار مفروض است این است که پیوسته در حال کار کردن نگاه داشته شده باشد، قسمتی از راه تمیز کاری (که شامل پاک-نگاهداشتن محل نیز می‌شود) و قسمت دیگر به وسیلهٔ انجام تعمیرات، هر آنگاه که ضرورت ایجاب نماید. انتقال ارزش از راه فرسایش سرمایهٔ استوار، بر پایهٔ عمر متوسط آن محاسبه می‌گردد، ولی همین عمر متوسط خود بر این مبنا حساب می‌شود که سرمایهٔ الحاقی لازم برای حاضر به کارنگاهداشتن آن مستمراً پیش‌ریز گردد.

از طرف دیگر این نکته نیز بدیهی است که ارزش افزوده ناشی از صرف این سرمایه و کار الحاقی نمی‌تواند هم‌زمان با مخارج اصلی در بهای کالاها وارد گردد. مثلاً یک ریسنده نمی‌تواند در این هفته، به دلیل آنکه چرخش شکسته و یا ریسمانش پاره شده است، نخ خود را گران‌تر از هفتهٔ پیش بفروشد. در نتیجهٔ سانحه‌ای که در یک کارخانهٔ منفرد اتفاق افتاده است به هیچ وجه تغییری در هزینه‌های عمومی صنعت ریسندگی حاصل نمی‌شود. در اینجا نیز مانند هر ارزش‌گذاری دیگر قاعدهٔ میانگین حکم می‌کند. میزان متوسط این قبیل سوانح و همچنین کارهای نگهداری و تعمیری لازم در مدت عمر متوسط سرمایهٔ استواری که در رشتهٔ معینی از صنعت به کار می‌افتد، از راه تجربهٔ نموده می‌شود. این هزینهٔ متوسط به میانگین دورهٔ عمر سرمایه تقسیم

می‌گردد و بر حسب اجزاء صحیح متناسبی به بهای فراورده افزوده می‌شود و بنابراین از راه فروش محصول جبران می‌گردد.

سرمایه افزوده‌ای که بدین سان جبران می‌شود، با اینکه به شکل غیر منظمی به کار می‌افتد، در زمره سرمایه گردان به شمار می‌رود. از آنجا که رفع فوری هر گونه عیب در ماشین آلات واجد نهایت اهمیت است، در هر کارخانه بزرگ افرادی از قبیل مهندس، نجار، مکانیسین، چلنگر و غیره، وجود دارند که ضمیمه کارگران اصلی کارخانه هستند. دستمزد اینان جزئی از سرمایه متغیر را تشکیل می‌دهد و ارزش کارشان در محصول توزیع می‌شود. از سوی دیگر هزینه‌هایی که وسایل تولید ایجاد می‌کنند^(۱) طبق همان محاسبه میانگین تعیین می‌گردند و با اینکه عملاً در زمان‌های غیر منظمی پیش‌ریز شده و لذا نیز در دوره‌های غیر منظم در محصول یا در سرمایه استوار وارد می‌شوند، به موجب همین حساب یکی از اجزاء ارزشی محصول را تشکیل می‌دهند. سرمایه‌ای که به منظور تعمیر کاری به معنای اخص به کار می‌رود از بعضی جهات سرمایه نوع ویژه‌ای را تشکیل می‌دهد که نه می‌توان آن را تحت عنوان سرمایه گردان و نه در عداد سرمایه استوار دسته‌بندی نمود، ولی نظربه اینکه در زمره هزینه‌های جاری است بیشتر در عداد سرمایه گردان به شمار می‌رود.

بدیهی است که شیوه دفترداری به هیچ وجه تغییری در واقعیت مناسبات متقابل اشیاء مورد ثبت نمی‌دهد. ولی تذکر این نکته اهمیت دارد که در بسیاری از رشته‌های صنعتی عادت بر این جاری شده است که هزینه‌های تعمیری و مخارج فرسایش واقعی سرمایه استوار را به شیوه زیرین با هم حساب کنند. فرض کنیم که سرمایه استوار پیش - ریخته بالغ بر ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ و مدت عمر آن ۱۵ سال باشد. بنابراین فرسایش

(۱) خواننده توجه دارد که در اینجا مقصود مصنف آن وسایل تولیدی است که برای تعمیر کاری و نگهداری لازم می‌شود نه وسایل تولیدی که در مجموع رَوَند تولید به کار می‌رود.

سالانه آن بالغ بر $\frac{2}{3}$ ۶۶۶ لیره استرلینگ می‌شود. ولی چنانچه اکنون فرسایش بر پایه ده سال حساب گردد یعنی بر قیمت کالاهای تولیدشده، بابت فرسایش سرمایه استوار، سالانه به جای $\frac{2}{3}$ ۶۶۶ لیره استرلینگ ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ افزوده شود، آنگاه به این معنا خواهد بود که $\frac{1}{3}$ ۳۳۳ لیره استرلینگ بابت تعمیر کاری و غیره اندوخته شده است (ارقام ۱۰ و ۱۵ فقط برسبیل مثال گرفته شده‌اند). بنابراین بابت تعمیرات به طور متوسط همان اندازه خرج خواهد شد که برای ادامه زندگی ۱۵ ساله سرمایه استوار لازم است. البته این محاسبه مانع از آن نیست که سرمایه استوار و سرمایه الحاقی بابت تعمیرات، دو مقوله متفاوت باشند. بر پایه این شیوه محاسبه مثلاً چنین پذیرفته شده است که حداقل مخارج اضافی برای حفظ و تعویض کشتی‌های بخار سالانه بالغ بر ۱۵٪ باشد و بنابراین زمان بازتولید برابر با $\frac{2}{3}$ ۶ سال می‌شود. طی سال‌های ۶۰^(۱) حکومت انگلستان از این بابت سالانه ۱۶٪ به عنوان خسارت به Peninsular and Oriental Co پرداخته است، یعنی عملی که زمان تجدید تولیدی معادل $\frac{1}{4}$ ۶ سال^(۲) در نظر می‌گیرد. در راه آهن‌ها مدت متوسط عمر یک لوکوموتیف ۱۰ سال است، ولی با محاسبه تعمیرات، فرسایشی به میزان $\frac{1}{4}$ ۱۲٪ پذیرفته شده است و این امر مدت عمر را به ۸ سال تقلیل می‌دهد. برای واگون‌های مسافری و باربری ۹٪ حساب می‌شود و لذا طول عمری در حدود $\frac{1}{3}$ ۱۱ سال در نظر می‌گیرند.

در مورد قراردادهای مربوط به اجاره‌خانه یا چیزهای دیگری که برای مالک آنها سرمایه استوار محسوب می‌شود و به این عنوان به اجاره می‌رود، قانونگذار در همه جا تفاوت موجود میان فرسایش عادی، (ناشی از مرور زمان، تأثیر عوامل و نفس استفاده

(۱) مقصود سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ است.

(۲) در چاپ‌های اول و دوم کاپیتال $\frac{1}{3}$ ۶ قید شده است.

معمولی^(۱)، و تعمیرات گاهگاهی را، (که برای برپانگاهداشتن خانه طی عمر عادی خود و استفاده معمولی از آن لازم است^(۱))، به رسمیت شناخته است. بنا به قاعده عمومی مخارج نوع اول به عهده مالک و هزینه‌های نوع دوم به گردن مستأجر است. علاوه بر این، تعمیرات باز تحت عناوین عادی و بنیادی از یکدیگر تمیز داده می‌شوند. تعمیرات اخیرالذکر قسماً نوسازی سرمایه استوار در شکل طبیعی آن است، ولذا در صورتی که قرارداد صریحاً خلاف آن را نگفته باشد، به عهده مالک است. چنین است مثلاً طبق حقوق انگلستان:

”یک نفر اجاره‌دار که اجاره سالانه دارد فقط موظف است که بناها را تا آن حد از آسیب باد و نشت آب حفظ نماید که اعمال مزبور بدون انجام تعمیرات بنیادی امکان‌پذیر باشد، و به‌طور کلی اقدام به آن قبیل تعمیراتی که بتوان آنها را عادی تلقی نمود. و حتّاً در این مقطع نیز باید قدمت و وضع عمومی بناهای مربوطه را در زمانی که به تصرف اجاره‌دار درآمده است مورد توجه قرار داد، زیرا وی نه موظف است به جای مصالح کهنه و فرسوده مصالح نو بنشاند و نه این وظیفه را به عهده دارد که بهاکاست‌ناگزیری را که ناشی از مرور زمان و استفاده درست است ترمیم نماید.“

(Holdsworth, "Law of Landlord and Tenant", P. 90, 91)

بیمه‌ی مربوط به ویران‌شدن بنا در نتیجه سوانح فوق‌العاده طبیعی، آتش‌سوزی، سیل و غیره، هم از تعویض قسمت‌های فرسوده و کهنه و هم از کارهای مراقبتی و تعمیری کاملاً متمایز است. بیمه باید از اضافه‌ارزش برداشت شود و این خود موجب کاهش آن می‌گردد. و یا اگر از نقطه نظر تمام جامعه توجه شود باید گفت: لازم است دائماً اضافه‌تولیدی به وجود آید، یعنی تولید به مقیاسی بزرگتر از آنچه برای تعویض بازتولید ثروت موجود ضرور است انجام گیرد، (به کلی قطع نظر از افزایش جمعیت)، تا برای

(۱) هلال‌هائی که دو جمله معترضه در میان آن قرار گرفته، از جانب مترجم برای دریافت آسان‌تر تمام عبارت به کار رفته است.

جبران خرابی‌های فوق‌العاده‌ای که معلول سوانح و نیروهای طبیعت هستند و وسایل تولید کافی در اختیار باشد.

درواقع اندوخت - مایه نقدی فقط جزء ناچیزی از سرمایه لازم برای تعویض را تشکیل می‌دهد. مهمترین قسمت این سرمایه صرف‌گسترش مقیاس خود تولید می‌گردد، که بخشی از آن گسترش واقعی است و بخش دیگر مربوط به دامنه عادی تولید در رشته‌هائی است که سرمایه استوار تولید می‌نماید. مثلاً یک کارخانه ماشین - سازی باید بر پایه این حساب سازمان یافته باشد که کارخانه‌های خریدار همه ساله گسترده‌تر می‌شوند و برخی از آنها دائماً نیازمند بازتولید تمام یا جزئی از ادوات خود می‌گردند.

در مورد تعیین میزان فرسایش و همچنین تعیین مقدار هزینه‌های تعمیر بنا بر میانگین اجتماعی، ضرورتاً نابرابری‌های بزرگی بروز می‌کند، و این نابرابری‌ها حتاً درباره سرمایه‌گذاری‌های هم‌مقداری که در اوضاع و احوال واحد و در رشته واحد تولید قرار دارند، پیش می‌آید. عملاً چنین است که ماشین‌آلات و غیره متعلق به یک سرمایه‌دار بالاتر از متوسط دوام پیدا می‌کند در حالی که برای دیگری دوام آنها کمتر است. هزینه‌های تعمیری یکی بالاتر و هزینه‌های دیگری پائین‌تر از متوسط است و غیره. ولی مبلغ مشخصی که بابت فرسایش و مخارج تعمیری به‌بهای کالا افزوده می‌شود یکی است و بنا بر میانگین تعیین می‌گردد. بنابراین از راه این افزایش قیمت، یکی بیشتر از آنچه خود واقعاً می‌افزاید به دست می‌آورد و دیگری کمتر. این امر، مانند دیگر اوضاع و احوالی که با وجود بهره‌کشی مساوی از نیروی کار، سود سرمایه‌داران مختلف را در رشته صنعت واحدی متفاوت می‌سازد، موجب دشوار شدن درک ماهیت واقعی اضافه‌ارزش می‌گردد.

مرز میان تعویض و کارهای تعمیری به‌معنای خاص، میان هزینه‌های نگهداری و هزینه‌های نوسازی، کمابیش سیال است. از اینجاست که مباحثات دائمی، از جمله در

مورد راه آهن ها، در این باره برمی خیزد که آیا فلان مخارج، تعمیرات یا تعویض، به حساب هزینه های جاری است یا باید به حساب اصل سرمایه گذارده شود. انتقال دادن مخارج تعمیری به حساب سرمایه، به جای حساب درآمد، شیوه شناخته شده ای است که به وسیله آن مدیریت راه آهن ها نفع سهام خود را مصنوعاً بالا می برند. معذک در اینجا نیز تجربه از هم اکنون ضوابط اصلی را به دست داده است. مثلاً کارهای تکمیلی نخستین سال های عمر راه آهن "تعمیر به شمار نمی روند، بلکه باید مانند جزء اصلی ساختمان راه تلقی گردند و لذا باید به حساب سرمایه برده شوند، زیرا این اقدامات ناشی از فرسایش یا تأثیر رفت و آمد نیستند، بلکه از نقائص اولیه و غیر قابل اجتناب راه سازی سرچشمه گرفته اند." (Lardner, I. C. P. 40)

"بالعکس تنها شیوه درست این است که حساب درآمد هر سال را بابت کاهش قیمتی مدیون سازیم، که از راه اضطرار برای امکان وصول این درآمد تحمیل می شود، اعم از اینکه مبلغ مزبور واقعاً خرج شده یا نشده باشد."

Captain Fitzmaurice, "Committee of Inquiry on Caledonian Railway",

"Money Market Review", 1868 نقل شده در:

در کشاورزی، تفاوت گذاردن میان تعویض و نگهداری سرمایه استوار، لااقل تا هنگامی که هنوز کار به وسیله بخار انجام نمی گیرد، عملاً غیر ممکن و بی فایده است. "در مورد سیاهه کاملی از سخت افزارها (نیازمندی های مربوط به کشت افزار و انواع دیگر افزارهای کار و استحصال)، چنانچه زیاده روی نشود، عادت بر این جاری است که متوسط بزرگ فرسایش و مراقبت را درباره مجموعه افزارها، بنا به اختلاف شرایطی که پیش می آید، از ۱۵ تا ۲۵ درصد سرمایه ای که برای خرید آنها به کار رفته است، ارزیابی کنند."

(Kirchhof, "Handelbuch der landwirtschaftlichen Betriebslehre", Dessau 1852, P. 137)

در مورد وسایل متحرک راه آهن به هیچ وجه نمی توان تعمیر و تعویض را از هم جدا ساخت.

"ما از وسایل متحرک خودمان بنا به تعداد مراقبت می نمایم. هر عده لوکوموتیف که داشته باشیم، همان عده را نگاهداری می کنیم. هر گاه طی زمان یکی از لوکوموتیف ها غیر قابل استفاده گردد، به نحوی که ساخت واحد جدیدی سودمند تلقی شود، آنگاه لوکوموتیف نوئی می سازیم و آن را به حساب درآمد می گذاریم، و البته در این مورد ارزش مواد ماشین کهنه را در حساب بستانکار درآمد قرار می دهیم... از ماشین کهنه همواره چیز قابل ملاحظه ای باقی می ماند... چرخها، محورها، دیگ بخار و خلاصه قسمت خوبی از ماشین قدیم باقی می ماند."

(T. Gooch, Chairman of Great Western Railway Co. R. C. Nr. 17327, 17329)

"تعمیر کردن یعنی نوساختن. برای من کلمه تعویض وجود ندارد... آنگاه که یک شرکت راه آهن واگون یا لوکوموتیفی را خریداری نمود، باید آن را به نحوی تعمیر کند که بتواند پیوسته بچرخد." (17784). ما در هر مایل^(۱) انگلیسی $\frac{1}{4}$ d ۸^(۲) بابت مخارج لوکوموتیف حساب می کنیم. با این $\frac{1}{4}$ d ۸ هزینه، ما لوکوموتیف ها را برای همیشه حفظ می نمایم. ما ماشین های خود را نو می کنیم. چنانچه شما بخواهید ماشین نوئی خریداری کنید، در آن صورت پولی بیش از آنچه لازم است از دست می دهید... در ماشین های کهنه همواره چرخ های چندی، محور یا قطعه دیگر قابل استفاده ای یافت می شود و این امر کمک می کند تا ماشین ارزان تری به همان خوبی ماشین

(۱) Mail - مقیاس طول انگلیسی برابر با ۱۶۰۹ متر.

(۲) Penny - واحد جزء پول انگلیسی برابر با $\frac{1}{12}$ شیلینگ یا $\frac{1}{44}$ لیره استرلینگ که با علامت d

یا D نموده می شود.

کاملاً نو بسازیم. (1779). "من اکنون هر هفته یک لوکوموتیف تولید می‌کنم، یعنی لوکوموتیفی که به همان خوبی ماشین نو است، زیرا دیگ، سیلندر و شاسی آن نو هستند."

(17823, Archibald Sturrock, Locomotive Superintendent of Great Northern Railway, in R. C. 1867).

هم این چنین است در مورد واگون‌ها:

"در طول زمان ذخیره لوکوموتیف‌ها و واگون‌ها دائماً تجدید می‌شود. یک بار چرخ‌های جدید و بار دیگر شاسی تازه‌ای کار گذاشته می‌شوند. اجزائی که پایه حرکت هستند و بیش از قسمت‌های دیگر در معرض فرسودگی قرار دارند تدریجاً نو می‌شوند. بدین سان ماشین‌ها و واگون‌ها می‌توانند به نحوی یک سلسله تعمیرات را از سر بگذرانند که در برخی از آنها حتّاً اثری هم از موادّ قدیمی باقی نماند. حتّاً آنگاه که وسایل مزبور دیگر به هیچ وجه تعمیرپذیر نیستند، قطعاتی از واگون‌ها و لوکوموتیف‌های کهنه در ساختمان ماشین‌های نو به کار می‌روند و بدین سان هیچگاه کاملاً از کار راه برکنار نمی‌شوند. بنابراین سرمایه جنبان دائماً در حال بازتولید است. آنچه که به هنگام لزوم نوسازی تمام راه، باید یکباره و در زمان معین انجام گیرد، در مورد وسایل متحرّک تدریجاً و سال به سال واقع می‌شود. زندگی این وسایل جنبه جاودانی دارد و در مفهوم پیوسته جوان گشتن، می‌گنجد." (Lardner, P. 115, 116)

روّندی که اینجلا ردنر در مورد راه آهن توصیف نموده است، به یک کارخانه منفرد نمی‌خورد، ولی تصویری از تجدید تولید پیوسته سرمایه استوار به دست می‌دهد که تکه‌تکه و در آمیخته با تعمیرات، در درون رشته کاملی از صنعت، و یا به طور کلی در درون مجموعه تولید به مقیاس اجتماعی، انجام می‌گیرد.

اینک نمونه‌ای که نشان می‌دهد تا چه حدود وسیعی مدیریت‌های ماهر می‌توانند از مفاهیم تعمیر و تعویض، به منظور به دست آوردن بهره سهام، استفاده کنند. بنابراین

کنفرانس سابق الذکر ر. پ. ویلیامس، ذیلاً مبالغ متوسطی را می آوریم که شرکت های مختلفه راه آهن انگلستان طی سال های متمادی، از بابت تعمیرات و هزینه های نگهداری تمام راه و بناهای آن، از حساب درآمد خویش کسر نموده اند (سالانه و بر حسب طول خط به مایل انگلیسی):

لندن و نورث وسترن	(North Western)	۳۷۰ لیره استرلینگ
میدلند	(Midland)	» » ۲۲۵
لندن و ساوث وسترن	(South Western)	» » ۲۵۷
گریت نورثرن	(Great Northern)	» » ۳۶۰
لانکاشیر و یورکشیر	(Lancashire, Yorkshire)	» » ۳۷۷
ساوث ایسترن	(South Eastern)	» » ۲۶۳
برایتون	(Brighton)	» » ۲۶۶
منچستر شفیلد	(Manchester, Sheffield)	» » ۲۰۰

تنها جزء بسیار ناچیزی از تفاوت های جدول بر پایه اختلاف در میزان واقعی مخارج قرار دارد. تفاوت های مزبور، تقریباً بدون استثنا از شیوه های مختلف محاسباتی ناشی می شوند و بر حسب آنکه اقلام مخارج به حساب سرمایه گذاشته شده و یا به حساب درآمد برده شده اند اختلاف یافته اند. ویلیامس صریحاً می گوید:

”کمتر بار کردن درآمد از آن جهت پذیرفته می شود که برای به دست آوردن حق-السهم خوبی لازم است، و تحمیل بیشتر برای این است که درآمد نیرومندی وجود دارد که می تواند چنین باری را تحمل کند.”

در برخی موارد فرسایش، و لذا تعویض آن نیز، مقدار عملاً بی اهمیتی است، به گونه ای که تنها هزینه های تعمیری به حساب می آیند. آنچه را که (لاردنر)، در شرحی

که ذیلاً می‌آوریم، راجع به ساختمان‌های هنری (Work of Art) راه‌آهن‌ها گفته است، به‌طور کلی برای کلیه آثار دوام‌داری از این قبیل، مانند کانال‌ها، انبارها، پل‌های آهنی و سنگی و غیره، صادق است.

”فرسایشی که در نتیجه تأثیر آهسته‌زمان بر ساختمان‌های محکم وارد می‌شود، اثری است که در آثانی مدت کوتاه تقریباً غیر مرئی است. معذکک پس از گذشت زمان درازی، مثلاً پس از قرن‌ها حتّاً نوسازی کامل یا قسمتی محکم‌ترین ساختمان‌ها در نتیجه فرسایش پیش می‌آید. مقایسه این فرسایش غیر مرئی با فرسودگی محسوسی که در دیگر قسمت‌های راه روی می‌دهد، سنجش آنها را با نابرابری‌هایی که در حرکات سده‌شمار و آدواری اجرام سماوی به‌وقوع می‌پیوندد، امکان‌پذیر می‌سازد. تأثیر زمان بر ساختمان‌های کوه‌پیکر یک راه، پل‌ها، تونل‌ها، رومی‌ها و غیره، نمونه‌های آن فرسایشی رابه‌دست می‌دهند که می‌توان سده‌شمار نامید. آن قیمت‌گاهی سریع‌تر و مرئی‌تری که طی مدت کوتاه از راه تعمیر یا تعویض جبران می‌شود، همانند نابرابری‌های آدواری است. هزینه‌های سالانه تعمیری، شامل جبران خسارات تصادفی نیز هست که حتّاً گاه‌به‌گاه قسمت خارجی ساختمان‌های پُر دوام را نیز مورد آسیب قرار می‌دهد. ولی صرف‌نظر از این تعمیرات، ایام بر آنها بی‌تأثیر نمی‌گذرد و هر چند موعد دور باشد باز آن‌زمان فرامی‌رسد که وضع آنها ساختمان نوئی را ضرور می‌سازد. البته از لحاظ مالی و اقتصادی ممکن است این زمان به‌اندازه‌ای دور باشد که نتوان آن را در محاسبات جاری به‌شمار آورد.“ (لاردنر، همانجا، صفحات ۳۸ و ۳۹).

این حکم درباره همه ساختمان‌هایی صادق است که دوام سده‌ای دارند، ولذا در مورد آنها، سرمایه پیش‌ریخته طبق فرسایشی که روی می‌دهد تدریجاً جبران نمی‌شود، بلکه فقط متوسط مخارج سالانه نگهداری و تعمیر به‌بهای محصول منتقل می‌گردد.

هر چند قسمت بسیار بزرگی از پول‌های برگشتی سالانه، بابت جبران فرسایش

سرمایه استوار، چنانکه دیدیم، همه‌ساله یا حتا در مدت کوتاه‌تری، از نو در قالب طبیعی سرمایه مزبور درمی‌آید، با این وجود برای هر تک سرمایه‌دار، استهلاک - مایه‌ای لازم است تا به آن جزئی از سرمایه استوار تخصیص داده شود که پس از گذشت سال‌ها، موعد تجدید تولید یکباره اش سر می‌رسد و باید تماماً تعویض گردد. بخش مهمی از اجزاء سرمایه استوار، بنا به ماهیت خود، باز تولید قطعه‌ای را نمی‌کند. علاوه بر این، آنگاه نیز که تجدید تولید قطعه‌ای به نحوی روی می‌دهد که در فواصل کوتاه باید به جای جزء تباه‌گشته، قطعه‌ای نو کار گذاشته شود، یک انباشت قبلی پول با وسعت کمابیش بزرگی، بر حسب خصلت ویژه هر یک از رشته‌های تولید، لازم است تا بتوان این تعویض را عملی نمود. هر مبلغ دلخواهی وافی انجام این منظور نیست، نقدینه‌ای با مقدار مشخص برای تحقق آن لازم است.

چنانچه ما این امر را تنها با مفروضه مقدم خود که گردش ساده پول است مورد بررسی قرار دهیم و به مسئله سیستم اعتباری، که بعداً مورد بحث ما قرار خواهد گرفت، توجه نداشته باشیم، آنگاه مکانیسم حرکت به شرح زیرین است: در کتاب اول (فصل سوم، زیر بند الف از بند ۳^(۱)) نموده شد که هر گاه قسمتی از پول موجود در یک جامعه همواره به صورت گنج بیکار بماند، در حالی که بخش دیگر آن به مثابه وسیله دوران، یا اندوخت - مایه پولی که مستقیماً وارد در گردش است، عمل نماید، آنگاه نسبتی که طبق آن تمام حجم پول میان گنج‌سازی و وسایل دوران توزیع می‌شود دائماً تغییر می‌کند. اینک در مسئله مورد بحث ما، پول گنج‌شده‌ای که باید به مقدار زیاد در دست سرمایه‌دار بزرگی گردآمده باشد، به هنگام خرید سرمایه استوار یکباره به درون دوران ریخته می‌شود. در جامعه این پول به نوبه خود از نو به وسایل دوران و گنج تقسیم می‌گردد. از راه استهلاک - مایه، که به وسیله آن ارزش سرمایه استوار به نسبت فرسایش

(۱) جلد اول کاپیتال، ترجمه فارسی، ص ۱۴۷: (زَرائدوزی) [صفحه ۲۲۵ همین بازوبسی].

آن سرمایه از نو به نقطهٔ عزیمت خویش برمی‌گردد، بخشی از پول وارد در گردش باز به دست همان سرمایه‌داری که اندوخته‌اش به‌هنگام خرید سرمایهٔ استوار مبدل به وسیلهٔ دوران گردیده و از او دور شده بود، برای مدت دراز یا کوتاهی به صورت گنج درمی‌آید. این یک توزیع دائماً متغیری از گنج اندوخته‌های موجود جامعه است که متناوباً به‌مثابه وسیلهٔ دوران عمل می‌کند و سپس از نو مانند گنج از تودهٔ پول وارد در گردش جدا می‌گردد. باگسترش شیوهٔ اعتباری، که ضرورتاً به موازات تکامل صنعت بزرگ و تولید سرمایه‌داری حرکت می‌کند، پول نه به‌مثابه گنج بلکه به صورت سرمایه عمل می‌کند ولی نه در دست مالک خود، بلکه در دست سرمایه‌داران دیگری که پول مزبور در اختیارشان قرار گرفته است.



فصل نهم

واگرد تامّ سرمایه پیش‌ریخته

دوره‌های واگرد

دیدیم که اجزاء استوار و گردان سرمایه بار آور گونه گونه و در مدّت‌های گوناگون واگرد می‌کنند، همچنانکه اجزاء مختلفه سرمایه استواری که در بنگاه واحد هستند نیز بنا به مدّت زیست ولذا بر حسب مدّت تجدید تولید خود، دوره‌های واگرد متفاوتی دارند. (درباره تفاوت واقعی یا تفاوت ظاهری در واگرد اجزاء مختلفه سرمایه گردان در درون بنگاه واحد، به پایان همین فصل، بند ششم مراجعه شود.)

۱. واگرد تامّ سرمایه پیش‌ریخته عبارت از میانگین واگردهای اجزاء مختلف تشکیل‌دهنده آن است. شیوه حساب کردن آن پائین‌تر نموده خواهد شد. تا آنجا که سخن فقط بر سر مدّت‌های مختلف زمانی است، البته چیزی آسان‌تر از تعیین میانگین آنها نیست، ولی:

۲. در اینجا نه تنها از لحاظ کمی، بلکه از لحاظ کیفی نیز تفاوت پیدا می‌شود. سرمایه گردانی که در روند تولید وارد می‌شود همه ارزش خود را به فرآورده منتقل می‌کند

ولذا برای آنکه رَوَند تولید بی گسیختگی پیش رَوَد باید پیوسته از راه فروش محصول به صورت جنسی جبران گردد. سرمایه استواری که در رَوَند تولید وارد است، تنها جزئی از ارزش خود را به فراورده منتقل می کند (فرسایش) و علی رغم فرسایش به کار رفت خود در درون رَوَند تولید ادامه می دهد. بنابراین سرمایه استوار نیازمند آن است که در فواصل دراز یا کوتاهی، که در هر حال از لحاظ تکرار به پای سرمایه گردان نمی رسد، به صورت طبیعی خود تعویض گردد. این ضرورت تعویض، یعنی موعد باز تولید، نه تنها در مورد اجزاء مختلفه سرمایه استوار از لحاظ کمی متفاوت است، بلکه چنانکه خواهیم دید، ممکن است از سرمایه استوار دیرپا، با دوام چندین ساله اش، یک جزء هر سال یا در فواصل کوتاه تری عوض شود و به صورت جنسی به پیکر سرمایه استوار کهنه ضمیمه گردد. چنانچه سخن بر سر سرمایه استواری باشد که دارای ماهیت دیگری است، آنگاه تنها در پایان عمر سرمایه مزبور است که تعویض می تواند یکباره انجام پذیرد.

بنا به مراتب فوق لازم است که واگردهای ویژه اجزاء مختلفه سرمایه استوار را به شکل همگونی از واگرد تحویل نمود، به نحوی که آنها فقط از لحاظ کمی، یعنی بر حسب مدت واگرد، با یکدیگر اختلاف داشته باشند.

در صورتی که ما $P \dots P$ ، یعنی شکل مداوم رَوَند تولید را مبدأ حرکت قرار دهیم، چنین همگونی کیفی به دست نخواهد آمد، زیرا برخی از عوامل مشخص P باید پیوسته به صورت جنسی تعویض گردند و برخی دیگر چنین وضعی را ندارند. ولی به عکس شکل $G \dots G$ این همگونی واگرد را به دست می دهد. مثلاً ماشینی را با ارزش ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ فرض کنیم که ده سال دوام دارد ولذا سالانه $\frac{1}{10}$ آن برابر با ۱۰۰۰ لیره استرلینگ، دوباره به پول مبدل می شود. این ۱۰۰۰ لیره استرلینگ در جریان یک سال از صورت پول - سرمایه به شکل سرمایه

بار آور و کالا - سرمایه بدل گشته و سپس از این حالت دوباره به صورت پول - سرمایه درآمده است. مبلغ مزبور از نو به صورت بدوی خود برگشته یعنی به صورت پول است، و در صورتی که ما آن را در همین حالت مورد بررسی قرار دهیم، همانند سرمایه گردان می شود و در این حال مسئله اینکه در پایان سال پول - سرمایه ۱۰۰۰ لیره ای به صورت طبیعی یک ماشین برمی گردد یا بر نمی گردد، بی تفاوت خواهد بود. بنابراین برای محاسبه واگرد تامّ در مورد سرمایه بار آور پیش ریخته، همه عناصر آن را در شکل پول به گونه ای تثبیت می کنیم که برگشت به شکل پول، پایان واگرد به شمار آید. بدین منظور چنین تلقی می کنیم که ارزش همواره به صورت پول پیش ریز شده است. حتّا در مورد رَوَندِ مداوم تولید نیز، که طی آن این شکل پولی ارزش، فقط شمار پول است، به همین قرار عمل می کنیم. سپس بدین سان است که می توان میانگین گرفت.

۳. از اینجا چنین نتیجه می شود که حتّا اگر جزء به مراتب بزرگتری از سرمایه بار آور پیش ریخته را سرمایه استوار تشکیل دهد، (که زمان باز تولید و نیز مدت واگردش شامل دور چندین ساله ای است)^(۱)، ارزش - سرمایه ای که طی یک سال واگرد می کند می تواند، در نتیجه تکرار واگردهای سالانه سرمایه گردان، بزرگتر از ارزش کلّ سرمایه پیش ریخته گردد.

فرض می کنیم که سرمایه استوار برابر با ۸۰۰۰۰ لیره استرلینگ و زمان باز تولیدش ۱۰ سال است، به نحوی که از آن سالانه ۸۰۰۰ لیره استرلینگ به صورت پول باز - می گردد، و یا به دیگر سخن $\frac{1}{10}$ واگرد خود را طی می کند. و سرمایه گردان ۲۰۰۰۰ لیره استرلینگ است و پنج بار در سال واگرد می شود. پس سرمایه کلّ = ۱۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ است. سرمایه استوار واگرد کرده = ۸۰۰۰ لیره استرلینگ و سرمایه

(۱) دو هلال از مترجم است.

گردان واگردیده = $100000 = 20000 \times 5$ که به اندازه ۸۰۰۰ لیره بزرگتر از سرمایه پیش‌ریخته است. پس سرمایه مزبور برابر $1 + \frac{2}{25}$ واگرد نموده است.^(۱)

۴. بنابراین واگرد ارزشی سرمایه پیش‌ریخته، از زمان حقیقی بازتولید یا از زمان واگرد واقعی اجزاء تشکیل دهنده خود جدا می‌شود. چنانچه یک سرمایه ۴۰۰۰ لیره‌ای پنج بار در سال واگرد داشته باشد، در آن صورت سرمایه واگردکننده برابر با 5×4000 یعنی ۲۰۰۰۰ لیره استرلینگ است. ولی آنچه در پایان هر یک از واگردها برمی‌گردد همان سرمایه ۴۰۰۰ لیره‌ای است که بدو پیش‌ریز شده است. مقدار سرمایه پیش‌ریخته در نتیجه تعداد دوره‌های واگردی، که طی هر یک از آنها مجدداً به مثابه سرمایه وارد عمل می‌شود، تغییر نمی‌کند (صرف نظر از اضافه‌ارزش).

پس در مثال بند ۳، بنابه فرضی که نموده‌ایم در پایان سال مبالغ زیرین به دست سرمایه‌دار برگشت می‌کند:

الف) یک مبلغ ارزشی ۲۰۰۰۰ لیره‌ای، که وی از نو در بخش گردان سرمایه‌اش به کار می‌اندازد؛

ب) مبلغی معادل ۸۰۰۰ لیره استرلینگ که در اثر سایش، از ارزش سرمایه استوار پیش‌ریخته آزاد شده است، در حالی که باز مانند پیش همان سرمایه استوار به زندگی خود در روند تولید ادامه می‌دهد، ولی با ارزش کاهش یافته‌ای به مبلغ ۷۲۰۰۰ لیره استرلینگ به جای ۸۰۰۰۰ لیره پیشین. بنابراین تا آن هنگام که عمر سرمایه استوار به سررسد و وظیفه‌اش چه به مثابه محصول‌زا و چه به مثابه ارزش آفرین پایان یابد و ضرورت تعویض آن پیش آید، هنوز روند تولید باید ۹ سال دیگر ادامه یابد.

(۱) یعنی یک بار ۱۰۰۰۰۰ لیره که اصل سرمایه است به اضافه ۸۰۰۰ لیره که $\frac{2}{25}$ سرمایه اصلی است.

پس ارزش - سرمایه پیش‌ریخته باید دوری از واگردها را طی کند، که در مثال مفروض ما دوره ده ساله‌ای از واگردها را تشکیل می‌دهد و در حقیقت عبارت از مدت زیست و لذا مدت بازتولید یا زمان واگرد سرمایه استواری است که مورد استفاده قرار گرفته است.

بنابراین به همان مقیاسی که با بسط شیوه تولید سرمایه‌داری، حجم ارزش و مدت زیست سرمایه‌های استوار مورد استفاده، گسترش پیدا می‌کند، حیات صنعت و زندگی سرمایه‌صنعتی نیز درهریک از رشته‌های ویژه به‌مقیاس سالیان دراز ادامه می‌یابد، مثلاً به‌طور متوسط ۱۰ سال. اگر از یک‌طرف باتکامل سرمایه استوار این زندگی بسط پیدا می‌کند، از سوی دیگر دگرگون‌شدن مستمر وسایل تولید، که خود نیز با گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری پیوسته افزایش می‌یابد، موجب کوتاه‌شدن این زندگی می‌گردد. بنابراین با این دگرگونی‌ها و در نتیجه فرسایش معنوی، تغییر وسایل تولید و ضرورت تعویض پیوسته آنها پیش از آنکه اجل طبیعی وسایل مزبور رسیده باشد، پیش می‌آید. می‌توان پذیرفت که این دوره زندگی در روزگار ما برای رشته‌های تعیین‌کننده صنعت بزرگ، به‌طور متوسط ده سال است. البته در اینجا تعیین عدد مشخص دارای هیچگونه اهمیتی نیست. یک نکته مسلم می‌گردد: با این دور از واگردهای به‌هم پیوسته که سلسله‌ای از سال‌ها را در بر می‌گیرد و طی آن سرمایه پابند بخش استوار خویش است، برای بحران‌های آدواری، که ضمن آن کسب و کار پی‌درپی از مراحل رکود، جنب و جوشی متوسط، شتاب و بحران می‌گذرد، یک پایه مادی به وجود می‌آید. البته دوره‌هایی که ضمن آن سرمایه‌گذاری می‌شود بسیار ناهمگرا و مختلف است. ولی بحران، برای نوسرمایه‌گذاری بزرگ همواره آهنگ گاهی به‌شمار می‌رود. بنابراین، چنانچه جامعه را در مجموع خود مورد توجه قرار دهیم، بحران کم‌وبیش پایه مادی جدیدی نیز برای دور آینده واگرد

به وجود می آورد.^۱

۵. در مورد شیوه محاسبه و اگردها رشته سخن را به یک اقتصاددان آمریکائی وامی گذاریم:

"در برخی از رشته‌های کسب و کار، تمام سرمایه پیش‌ریخته چندین بار طی یک سال بازمی‌گردد یا گردش می‌کند. در برخی دیگر فقط بخشی از سرمایه، بیش از یک و اگر در سال انجام می‌دهد و بخش دیگر آن تا این حد و اگر ندارد. سرمایه‌دار مجبور است سود خود را بر حسب مدت متوسطی حساب کند که برای تمام سرمایه‌اش لازم است تا به دست او بازگردد یا یک بار و اگر نماید. اگر فرض کنیم کسی در کسب و کار معینی نیمی از سرمایه خود را در بنا و ماشین‌آلات به کار انداخته است، که باید در مدت ده سال یک بار تجدید شود و یک چهارم آن سرمایه را در کارآفرار و غیره صرف کرده که در ظرف دو سال تجدید می‌گردد و یک چهارم آخری را به زخم دستمزد و مواد خام زده است که دو بار در سال و اگر دارند. چنانچه تمام سرمایه آن شخص ۵۰۰۰۰ دلار باشد، آنگاه دریافت‌های سالانه وی به‌قرار زیرین خواهد بود:

$$\frac{50000}{4} = 12500 \text{ دلار در } 4 \text{ سال} = 25000 \text{ دلار در } 2 \text{ سال} = 2500 \text{ دلار در یک سال}$$

$$\frac{50000}{4} = 12500 \text{ دلار در } 4 \text{ سال} = 6250 \text{ دلار در یک سال}$$

$$\frac{50000}{4} = 12500 \text{ دلار در } \frac{1}{4} \text{ سال} = 25000 \text{ دلار در یک سال}$$

۳۳۷۵۰ دلار در یک سال

۱- "تولید شهری به گردش روزها و تولید روستائی به گردش سالها وابسته است."

(Adam H. Müller^(۱-۱), "Die Elemente der Staatskunst", Berlin, 1809, III, S. 178).

چنین است تصویر ساده لوحانه رمانتیک‌ها از صنعت و کشاورزی.

(۱-۱) آدم هاینریش مولر (Ritter von Nitterdorf) - (۱۷۷۹-۱۸۱۹)، اقتصاددان، نویسنده آلمانی، مدافع

منافع اشراف فئودال و از مخالفان سرسخت آدم/اسمیث و اقتصاد کلاسیک بورژوائی.

بنابراین مدت متوسطی که طی آن سرمایه‌اش یک بار واگرد می‌کند ۱۶ ماه است...

مورد دیگری را بگیریم: یک چهارم تمام سرمایه ۵۰۰۰۰ دلاری در ۱۰ سال می‌گردد، یک چهارم آن در یک سال، و نیمه دیگر باقی‌مانده دوبار در سال. آنگاه دریافت‌های سالانه چنین خواهد بود:

$$\frac{12500}{1} = 12500 \text{ دلار}$$

$$\gg 12500 = 12500$$

$$\gg 50000 = 25000 \times 2$$

۶۳۷۵۰ دلار طی یک سال واگرد"

(Scrope, "Pol. Econ.", edit. Alonzo Potter, New York, 1841, P. 142-143).

۶. تفاوت‌های واقعی و ظاهری در واگرد اجزاء مختلفه سرمایه. همان/اسکراپ^(۱) در همانجا (ص ۱۴) می‌گوید:

"سرمایه‌ای که یک کارخانه‌دار، کشاورز یا بازرگان به منظور پرداخت دستمزد به کار می‌اندازد، از همه تندتر می‌گردد، زیرا سرمایه مزبور ممکن است به کمک عواید هفتگی ناشی از فروش و پرداخت فاکتورها، در صورتی که به افراد خود به صورت هفتگی مُزد دهد، یک بار در هفته واگرد کند. سرمایه‌ای که در مواد خام یا ذخیره محصولات ساخته‌گذارده می‌شود کندتر می‌چرخد. ممکن است این قبیل سرمایه‌ها، برحسب زمانی که میان خرید مواد خام و فروش محصولات ذخیره فاصله می‌شود، دو یا چهار بار در سال واگرد داشته باشند، بنا به این فرض

(۱) Scrope, George Julius Poulett (۱۷۹۷-۱۸۷۶) - اقتصاددان و زمین‌شناس انگلیسی. از مخالفان

که سرمایه‌دار در همان مهلت‌های اعتبار خرید و فروش نماید. سرمایه نهفته در کارآفران و ماشین‌آلات باز هم کندتر می‌گردد، زیرا ممکن است به‌طور متوسط فقط یک بار در ظرف ۵ یا ۱۰ سال واگردان شود، یعنی به‌مصرف برسد و تجدید گردد، اگرچه برخی از کارآفران‌ها پس از سلسله واحدی از عملیات فرسوده می‌شوند. گردش سرمایه‌ای که در ساختمان‌ها، مثلاً در کارخانه‌ها، دکان‌ها، انبارها، آشپخانه‌ها، کوزه‌ها، تأسیسات آبیاری و غیره به کار افتاده است به‌زحمت جلب نظر می‌کند. ولی در واقع این تأسیسات نیز مانند دیگر اقلام پیش‌گفته در آثای کمک به کارهای تولیدی فرسوده می‌شوند و باید تجدید شوند تا تولیدکننده بتواند به‌امور خویش ادامه دهد. تنها این فرق وجود دارد که ساختمان‌های مزبور آهسته‌تر از دیگر اقلام مصرف می‌شوند و دیرتر نیازمند تجدید تولید هستند... سرمایه‌ای که در این موارد به کار رفته است شاید تازه پس از ۲۰ یا ۵۰ سال واگردان شود.

در اینجا اسکراب اختلافی را که در نتیجه مهلت‌های پرداخت و مناسبات اعتباری در گردش برخی از اجزاء سرمایه گردان برای سرمایه‌دار انفرادی پیدا می‌شود، با واگردهائی که از طبیعت خود سرمایه ناشی می‌گردد، اشتباه می‌کند. او می‌گوید دستمزد بایستی هر هفته از راه دریافتی‌ها و فروش‌ها یا فاکتورهای هفتگی پرداخت شود. نخست این نکته را متذکر شویم که در مورد خود دستمزد تفاوت‌هایی برحسب طول مهلت پرداخت، یعنی بنا به طول زمانی که کارگر باید به سرمایه‌دار اعتبار کند، به‌وجود می‌آید، ولذا برحسب آنکه مهلت‌های پرداخت دستمزد، هفتگی، ماهانه، سه‌ماهه و یا شش‌ماهه و غیره باشد، اختلاف پیدا می‌شود. در اینجا آن قانونی که سابقاً بیان شده است صدق می‌کند. آن قانون چنین است: "حجم وسایل تولید لازم (و بنابراین حجم پول - سرمایه‌ای که یکبار پیش‌ریز می‌شود) با طول مدت‌های پرداخت، نسبت مستقیم دارد." (کتاب اول، فصل

سوّم، بند ۳ زیر بند ب، صفحه ۱۲۴).^(۱)

ثانیاً: در محصول یک هفته نه تنها مجموع ارزش نوئی که برای تولید آن به وسیله کار هفتگی افزوده شده است وارد می شود، بلکه ارزش موادّ خام و موادّ کمکی مصرف شده در هفته نیز داخل می گردد. با فراورده، ارزشی که در آن گنجیده است نیز به گردش درمی آید. فراورده مزبور از راه فروش، شکل پول به دست می آورد و باید از نو به همان عناصر تولیدی مبدّل گردد. چه در مورد نیروی کار و چه در مورد موادّ خام و کمکی نیز چنین است. ولی چنانکه سابقاً دیدیم (فصل ششم، II، ۱)^(۲) ادامه تولید مستلزم ذخیره‌ای از وسایل تولید است که بر حسب رشته تولید مختلف است و در هر یک از رشته‌ها نیز، در مورد اجزای مختلفه این عناصر سرمایه گردان، از قبیل ذغال و پنبه، باز گونه گونه است. بنابراین با آنکه باید از این موادّ مستمراً به صورت عینی جانشین موادّ مصرف شده نمود، معذک نیازی به خریداری مستمر آنها نیست. مسئله اینکه چند وقت به چند وقت باید خرید تجدید شود منوط به بزرگی مقدار ذخیره و طول مدّت پایان یافتن آن است. درباره نیروی کار چنین ذخیره گیری امکان پذیر نیست. در مورد جزئی از سرمایه که برای کار نهاده شده است، استحاله مجدّد به پول، پایه پای سرمایه‌ای که برای موادّ خام و موادّ کمکی گذارده شده انجام می گیرد. ولی تبدیل مجدّد پول به نیروی کار از یک سو و تبدیل آن به موادّ خام از سوی دیگر، جداگانه واقع می شود و این به سبب موعدهای ویژه خرید و پرداخت این دو جزء است که یکی از آنها به مثابه ذخیره مؤلّد در موعدهای درازتر خرید می شود و دیگری، یعنی نیروی کار، در مدّت کوتاه تری، مثلاً هر هفته خریداری می گردد. از طرف

(۱) صفحه ۱۵۱ - ۱۵۷ جلد اول سرمایه، ترجمه فارسی: "وسیله پرداخت" [از صفحه ۲۳۳ تا ۲۴۴ همین

بازنویسی].

(۲) صفحه ۱۱۸-۱۲۱ همین ترجمه [از صفحه ۱۹۷ تا ۲۰۵ همین بازنویسی].

دیگر سرمایه‌دار باید در کنار ذخیره تولیدی یک اندوخته‌ای از کالاهای ساخته شده نگاه‌دارد. صرف نظر از دشواری‌های فروش و غیره، سرمایه‌دار مثلاً باید بنا به سفارش مقادیر معینی تولید نماید. تا هنگامی که قسمت اخیر این سفارش در دست تولید است، بخش آماده آن آنقدر در انبار می‌ماند تا تمام سفارش به موقع اجرا درآید. تفاوت‌های دیگر در واگرد سرمایه‌گردان از آنجا حاصل می‌شود که برخی از عناصر این سرمایه‌ناگزیر باید بیشتر از عناصر دیگر در مرحله جاری روند تولید توقف نمایند (خشک شدن چوب و غیره).

شیوه اعتباری، که مورد استفاده اسکراب واقع شده است، مانند سرمایه تجاری، از لحاظ سرمایه انفرادی موجب تغییر در واگرد می‌شود. در مقیاس اجتماعی، شیوه اعتباری فقط تا آن حدّ موجب تغییر در واگرد است، که این شیوه نه تنها موجب تسریع تولید شود، بلکه در مصرف نیز شتاب ایجاد نماید.

فصل دهم

تئوری‌های دربارهٔ سرمایه‌استوار و سرمایه‌گردان

فیزیوکرات‌ها و آدام اسمیت

نزد کینه^(۱)، تفاوت بین سرمایه‌استوار و گردان تحت عنوان پیش‌ریخت‌های بدوی^(۲) و پیش‌ریخت‌های سالانه^(۳) مطرح می‌شود. وی به‌درستی این تفاوت را به‌مثابه تفاوت در درون سرمایه‌بارآوری تلقی می‌کند که در روند تولید فرورفته‌است. نظر به اینکه برای وی یگانه سرمایه‌بارآور واقعی عبارت از سرمایه‌ای است که در کشاورزی به کار می‌رود و لذا سرمایه‌فارمدار مورد توجه اوست، این تفاوت‌ها نیز فقط در مورد سرمایه‌فارمدار بروز می‌کند. از این مقدمه نیز زمان واگرد سالانه بخشی از سرمایه و زمان واگرد بیش از یک سال (ده سال) بخش دیگر آن نتیجه می‌شود. فیزیوکرات‌ها در جریان بسط کلام، این تفاوت‌ها را به‌نحو گذرا به انواع دیگر سرمایه، و به‌طور کلی به سرمایه صنعتی نیز سرایت می‌دهند. برای جامعه تفاوت میان پیش‌ریز سالانه و پیش‌ریز چندین ساله چنان بااهمیت باقی ماند که موجب شد بسیاری از اقتصاددانان، حتا پس

(۱) Quesnay

(۲) Avances primitives ، در متن عیناً به‌زبان فرانسه آمده است.

(۳) Avances annuelles ، در متن عیناً به‌زبان فرانسه آمده است.

از آدام/اسمیث، از نو به این تعریف بازگردند.

تفاوت میان دو نوع پیش‌ریز فقط آن هنگام بروز می‌کند که پول پیش‌ریخته، مدّال به عناصر سرمایه بار آور می‌گردد. این تفاوتی است که تنها در درون سرمایه بار آور وجود دارد و بس. به همین سبب به فکر کینه نمی‌رسد که پول را، خواه در عداد پیش‌ریخت‌های بدوی و خواه در شمار پیش‌ریخت‌های سالانه، به حساب آورد. هر دوی این پیش‌ریخت‌ها به مثابه پیش‌ریخت‌های تولید، یعنی همچون سرمایه بار آور، هم در مقابل پول و هم در برابر کالاهای موجود در بازار قرار می‌گیرند. علاوه بر این کینه به درستی تفاوت میان این دو عامل سرمایه بار آور را به شیوه مختلف ورود آنها در ارزش فرآورده آماده تحویل می‌کند، و لذا به شیوه مختلفی که ارزش آنها همراه ارزش - محصول به گردش درمی‌آید، و بنابراین به نحوه متفاوت تعویض و باز تولید آنها، به گونه‌ای که ارزش یکی سالانه تماماً و از آن دیگری در مدّت‌های درازتر و خُرده خُرده جبران می‌شود، درست توجّه دارد.^۱

۱- در مورد کینه نگاه کنید به "*Analyse du Tableau Economique*" (فیزیوکرات‌ها، چاپ Daire، بخش نخست، پاریس ۱۸۶۴). در آنجا مثلاً چنین آمده است: "پیش‌ریخت‌های سالانه عبارت از مخارجی است که همه‌ساله برای کشت کاری مصرف می‌شود. این پیش‌ریخت‌ها باید از پیش‌ریخت‌های بدوی که پایه بنگاو کشت و ورز را تشکیل می‌دهند تمیز داده شوند." (ص ۵۹). نزد فیزیوکرات‌های جدیدتر پیش‌ریخت‌ها به مراتب آشکارتر به مثابه سرمایه تلقی می‌شوند: "سرمایه یا پیش‌ریخت".

Dupont de Nemours, "*Maximes du Docteur Quesnay, ou résumé de ses principes d'Economie Sociale*": (Daire, I, P. 391).

بعداً لوترون Le Trosne: "در نتیجه عمر کم و بیش دراز آثار دست‌ورزی، یک ملت مایه بس بزرگی از ثروت در اختیار دارد که مستقل از تجدید تولید سالانه اوست و سرمایه انباشته دیرینی را تشکیل می‌دهد که اصلاً با محصول پرداخت شده است و همچنان می‌ماند و رشد می‌کند." (Daire, II, P. 928-929) - تورگو Turgot کلمه سرمایه را منظم‌تر به جای پیش‌پرداخت به کار می‌برد و باز هم بیشتر پیش‌ریخت‌های مانوفاکتوری را با پیش‌ریخت‌های فارمداران همانند تلقی می‌کند.

(Turgot, "*Reflexions sur la formation et la Distribution des Richesses*", 1766).

تنها پیشرفتی که آدام/اسمیث به آن دست می‌یابد عبارت از تعمیم مقولات است. بدین سان نزد وی دیگر سخن بر سر شکل ویژه‌ای از سرمایه یعنی سرمایه‌فارمدار، نیست، بلکه هر شکل از سرمایه بارآور مطرح است. پس، به خودی خود از آنجا چنین برآمد که به جای تفاوت‌گذاری میان واگرد سالانه و چند ساله که مأخوذ از کشاورزی است، تفاوت عمومی میان واگردهای مختلف مدت وارد شود، به نحوی که همواره یک واگرد سرمایه استوار بیش از یک واگرد سرمایه گردان را در برگیرد، اعم از هر مدتی که این واگردهای سرمایه گردان داشته باشند، خواه بیشتر و خواه کمتر از یک سال طول بکشد. بدین سان است که نزد اسمیث، پیش‌ریخت‌های سالانه به سرمایه گردان و پیش‌ریخت‌های بدوی به سرمایه استوار مبدل گردید. ولی پیشرفت وی به همین تعمیم مقولات محدود می‌گردد. در مورد بسط تحقیق به مراتب از کینه عقب‌تر می‌افتد.

همان شیوه آمپیریک^(۱) (تجربه‌گرائی) ناپخته‌ای که اسمیث با آن شروع به بررسی می‌کند، خود به تاریکی می‌کشانند:

”دو راه مختلف وجود دارد که به وسیله آن یک سرمایه می‌تواند چنان به کار

(۱) Empirisme یا شیوه Empirique به طور کلی اسلوبی را گویند که منحصرأ بر تجربه و مشاهده استوار است و پایه تئوریک ندارد. در فلسفه، آمپیریسم به سلسله نظریاتی اطلاق می‌شود که یگانه منشأ شناخت را در تجربه و مشاهده می‌بینند و جز آن راهی برای نیل به حقیقت نمی‌شناسند. در تاریخ فلسفه، آمپیریسم در برابر راسیونالیسم (خرَدگرائی) قرار می‌گیرد. مقابله میان هواداران دو نظریه طی قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی شدت یافت. گروهی از هواداران آمپیریسم مانند بیکن، هویس، دیدرو، کوندیاک و غیره در زمره فلاسفه ماتریالیست به‌شمار می‌روند، در حالی که گروه دیگری از آن مانند برکلی و هیوم و غیره در عداد فیلسوفان ایدآلیست هستند. لنین در اثر معروف خود ”ماتریالیسم و آمپیریو کریتیسیسم“ انتقاد کوبنده‌ای از آمپیریسم ایده‌آلیستی به عمل آورد، سستی تئوریک و ریشه ارتجاعی آن را نشان داد و مقام تجربه و مشاهده را در فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک به خوبی روشن ساخت.

رَوَدَکه در آمد یا سودی برای دارنده‌اش به بار آورد." (۱)

("Wealth of Nations", Book II, chap. I. P. 185. Edit. Aberdeen 1848).

شیوه‌هایی که به وسیله آن می‌توان ارزشی را به کار برد تا به مثابه سرمایه عمل کند، تا برای دارنده‌اش اضافه‌ارزشی پدید آورد، به همان اندازه که عرصه‌های سرمایه‌گذاری متفاوتند، گوناگون و متعدّد است. این خود سؤالی است دربارهٔ اینکه در کدام یک از رشته‌های مختلف تولید می‌توان سرمایه‌گذاری کرد. در صورتی که سؤال بدین سان فرمولبندی شود، مسئله از این هم باز دورتر می‌رود. آنگاه سؤال متضمّن این پرسش می‌شود که چگونه ارزشی می‌تواند، گرچه همچون سرمایه بار آور به کار نیافتاده باشد، برای دارنده‌اش به مثابه سرمایه عمل کند، مثلاً مانند سرمایه ریح آور، سرمایه تجاری و غیره. پس اینجا دیگر ما به فاصله زمین تا آسمان از موضوع واقعی تحلیل دور افتاده‌ایم، یعنی از این تحقیق که چگونه تقسیم سرمایه بار آور به عناصر مختلفه خود، در واگرد عناصر مزبور، صرف نظر از محیط‌های گوناگون کاربرد آنها، مؤثر است.

سپس آ. اسمیث چنین ادامه می‌دهد:

"نخست می‌توان آن را در رویاندن، ساختن یا خرید خواسته‌ها به کار برد، و دوباره آنها را با سود به فروش رساند." (۲)

آ. اسمیث در اینجا چیز دیگری جز این نمی‌گوید که سرمایه ممکن است در کشاورزی، مانوفاکتور و بازرگانی به کار آفتد. بنابراین فقط از عرصه‌های سرمایه‌گذاری سخن می‌گوید، و از جمله عرصه‌هایی از قبیل بازرگانی را مورد گفتگو قرار می‌دهد

(۱) در متن، عین گفته اسمیث به زبان انگلیسی به شرح زیر آورده شده است که ما ترجمه فارسی آن را در بالا داده‌ایم:

"There are two different ways in which a capital may be employed so as to yield a revenue or profit to its employer".

(۲) عبارت انگلیسی منقول در متن به شرح زیر است:

"First it may be employed in raising, manufacturing, or purchasing goods, and selling them again with a profit."

که سرمایه در رَوْنَدِ بی واسطه تولید جایگیر نمی شود و لذا به مثابه سرمایه بارآور عمل نمی کند. بدین سان /اسمیث پایه ای را که فیزیوکرات ها بر مبنای آن تفاوت های سرمایه بارآور و تأثیر آنها را در مورد واگرد بیان می کند، از دست می دهد. وی حتّاً سرمایه بازرگانی را فوراً در مسئله ای به عنوان نمونه اختیار می کند که منحصراً سخن بر سر تفاوت های سرمایه بارآور در مورد رَوْنَدِ محصول آفرینی و ارزش آفرینی است، تفاوت - هائی که خود نیز در واگرد این سرمایه و تجدید تولید آن تفاوت به وجود می آورند. وی مطلب را چنین دنبال می کند:

”سرمایه ای که بدین سان به کار می افتد، تا هنگامی که در دست دارنده اش باقی می ماند و یا به ماندن در همان شکل ادامه می دهد، برای صاحب خود نه در آمد ایجاد می کند و نه سود.“^(۱)

سرمایه ای که بدین سان به کار می افتد! ولی /اسمیث از سرمایه ای گفتگو می کند که در کشاورزی و در صنعت به کار افتاده است و تازه بعدهاست که به ما می گوید سرمایه این چنین به کار افتاده به سرمایه استوار و گردان تقسیم می گردد! شاید مقصودش سرمایه ای است که به منظور تولید کالا و فروش آن با سود به کار رفته است، و باید پس از استحاله خود به کالا به فروش رَوَد و از راه فروش بدو از دست فروشنده به دست خریدار بگذرد، و در ثانی شکل جنسی کالائی خود را به شکل پولی خویش بدّل سازد، و لذا تا هنگامی که در دست صاحب خود باقی مانده و یا - برای وی - در همان شکل حفظ شده، از لحاظ دارنده اش بیهوده است؟ اما در چنین صورتی مطلب به این برمی گردد: همان ارزش - سرمایه ای که سابقاً به شکل سرمایه بارآور عمل می نمود، یعنی در شکلی بود که متعلّق به رَوْنَدِ تولید است، اکنون مانند کالا - سرمایه

(۱) جمله نقل شده در متن به زبان انگلیسی:

“The capital employed in this manner yields no revenue or profit to its employer while it either remains in his possession or continue in the same shape.”

و پول - سرمایه عمل می کند، یعنی تحت آشکالی قرار گرفته که از آن رَوَندِ دَوَران است، و لذا دیگر نه سرمایه استوار است و نه سرمایه گردان. و این امر هم در مورد عناصر ارزشی ثی که به وسیله موادّ خام و کمکی، و لذا به وسیله سرمایه گردان، افزوده شده اند صادق است، و هم درباره عناصر ارزشی ثی که به سبب استعمال وسایل کار، و لذا از راه سرمایه استوار افزوده شده اند، صدق می کند. ولی بدین سان بازگامی نزدیکتر به سوی تشخیص میان سرمایه استوار و سرمایه گردان بر نداشته ایم.

مطلب را دنبال کنیم:

“کالاهای بازرگانان تا به پول بدل نشده باشند برای وی درآمد و سودی به بار نمی آورند و این پول نیز تا دوباره با کالا مبادله نگردد درآمد و سودی به او نمی رساند. سرمایه اش پیوسته او را با شکلی ترک می کند تا به شکل دیگری به سوی او بازگردد، و فقط به وسیله این قبیل گردش یا مبادله پی در پی است که سرمایه مزبور می تواند به وی سودی رساند. بنابراین چنین سرمایه هائی را می توان به نحو بسیار ویژه ای سرمایه گردان نامید.”^(۱)

آنچه که آ. اسمیث در اینجا به مثابه سرمایه گردان تعریف می کند، عبارت از آن چیزی است که من سرمایه دَوَرانی می خوانم، یعنی سرمایه ای که متعلق به شکل رَوَندِ دَوَران، متعلق به تغییر شکلی است که به استعانت [کمک] مبادله به دست می آید، (تغییر ماهیت و تغییر دست)، و بنابراین کالا - سرمایه و پول - سرمایه است، که در مقابل شکل مربوط به رَوَند تولید سرمایه و شکل وابسته به سرمایه بار آور قرار می گیرد. اینها به هیچ وجه انواع ویژه ای نیستند که سرمایه دار صنعتی سرمایه خود را بر آن پایه تقسیم

(۱) اصل جمله که در متن به زبان انگلیسی نقل شده چنین است:

“The goods of the merchant yield him no revenue or profit till he sells them for money, and the money yields him as little till it is again exchanged for goods. His capital is continually going from him in one shape, and returning to him in another, and it is only by means of such circulation, or successive exchanges, that it can yield him any profit. Such capitals, therefore, may very properly be called circulating capital.”

نماید، بلکه اینها صورت‌های مختلفی هستند که همان ارزش - سرمایه پیش‌ریخته، طی زیست دوره خویش^(۱) پیاپی به خود می‌گیرد و به دور می‌افکند.

اینست آنچه آ. / اسمیث را به اشتباه انداخته، - و این خود نسبت به فیزیوکرات‌ها گامی به عقب شمرده می‌شود - و موجب شده است که وی این صور مختلف دورانی را با آن تفاوت‌های شکلی‌ئی مخلوط سازد که در درون گردش ارزش - سرمایه، طی دورپیمائی از راه آشکال پی‌درپی آن، هنگامی به وجود می‌آیند که ارزش - سرمایه، خود در شکل سرمایه بارآور قرار دارد. و در واقع تفاوت‌های شکلی، در این مورد، ناشی از شیوه‌های متنوعی است که عناصر مختلفه سرمایه بارآور در روند ارزش آفرینی شرکت می‌کنند و ارزش خود را به محصول منتقل می‌سازند. نتایج این اشتباه اساسی میان سرمایه بارآور و سرمایه واقع در محیط دوران (کالا - سرمایه و پول - سرمایه) از یک سو، و میان سرمایه استوار و گردان از سوی دیگر، را پائین‌تر خواهیم دید. ارزش - سرمایه‌ای که بابت سرمایه استوار پیش‌ریز شده عیناً مانند آنچه که برای سرمایه گردان پیش‌ریز گردیده است، به وسیله محصول به گردش می‌افتد و نیز هر یک مانند دیگری به وسیله دوران کالا - سرمایه به پول - سرمایه بدل می‌گردند. تفاوت فقط از آنجا برمی‌خیزد که ارزش سرمایه استوار جزء جزء دوران می‌کند و لذا باید نیز تکه تکه، طی مدت کمابیش درازی، جبران شود و در شکل عینی خود تجدید تولید گردد.

مثالی که آ. / اسمیث در انتخاب آن زبردستی ویژه‌ای به خرج نداده است، به روشنی نشان می‌دهد که منظور وی از آنچه در اینجا تحت عنوان سرمایه گردان می‌آورد، به غیر از سرمایه دورانی، یعنی ارزش - سرمایه تحت آشکالی که متعلق به روند دوران هستند (کالا - سرمایه و پول - سرمایه) چیز دیگری نیست. وی به عنوان مثال نوعی از سرمایه را در نظر می‌گیرد که به هیچ وجه از آن روند تولید نیست بلکه تنها در محیط دوران

(۱) در متن اصطلاح لاتینی Curriculum vitae به کار برده شده است.

منزل دارد و بس و فقط عبارت از سرمایه دَوَرانی، یعنی سرمایه تجاری است. آنچه خود آ. اسمیث بلافاصله در این باره می گوید نشان می دهد تا چه اندازه شروع مطلب با مثالی که سرمایه در آن به هیچ وجه نقش سرمایه بارآور را ایفا نمی کند، بیهوده و باطل است. وی می گوید:

”سرمایه یک بازرگان، سراسر، سرمایه گردان است.“^(۱)

ولی چنانکه خود بعداً به ما می گوید، تفاوت میان سرمایه گردان و سرمایه استوار باید از تفاوت های سرشتی درون خود سرمایه بارآور برخاسته باشد. آ. اسمیث از سوئی تشخیص فیزیوکرات ها و از سوی دیگر تفاوت های صورتی را که بر ارزش - سرمایه، طی دورپیمائی اش عارض می شود، در سر دارد. و این هردو را به هم آمیخته و درهم به میان می کشد.

ولی به هیچ وجه معلوم نیست چگونه ممکن است از تغییر شکل پول و کالا، از دگرسانی ارزش و گذار آن از این اشکال به شکل دیگر، سودی بیرون آید. آنچه توضیح مطلب را مطلقاً ناممکن می سازد این است که وی بررسی خود را با سرمایه تجاری، یعنی با سرمایه ای آغاز می نماید که فقط در محیط دَوَران حرکت می کند. به این مسئله بعداً خواهیم پرداخت، فعلاً به آنچه وی درباره سرمایه استوار می گوید گوش فرادهم:

”ثانیاً، ممکن است که آن (سرمایه) به منظور بهسازی زمین یا برای خرید ماشین های سودمند و کارآفرانها یا چیزهای دیگری از این قبیل به کار رود، که بدون تغییر مالک و بی آنکه به نحوی به گردش درآیند، درآمد و سودی می دهند. پس چنین سرمایه هائی را در کمال خوبی می توان سرمایه استوار نامید. پیشه های مختلف، نسبت های بسیار متفاوتی را میان سرمایه های استوار و گردانی که در آنها به کاررفته است ایجاب می کنند...

(۱) “The capital of a merchant is altogether a circulating capital.”

جزئی از سرمایه هر استاد پیشه‌ور یا صاحب مانوفاکتور ضرورتاً باید در کارآفران تثبیت شود. معذلک جزء مزبور در برخی از پیشه‌ها بسیار کوچک و در برخی دیگر بسیار بزرگ است... با این وجود، قسمت اعظم سرمایه تمام این قبیل صاحب پیشه‌ها (مانند خیاط، کفش دوز، بافنده)، خواه در دستمزدکار گرانشان و خواه در بهای مواد خامشان گردان است و سپس، به‌اضافه یک سود، در جزء قیمت کار بازپرداخت می‌گردد.^(۱)

صرف نظر از تعریف کودکانه‌ای که درباره منبع سود داده شده، سستی و درهمی بیان چشمگیر است: مثلاً برای یک ماشین‌ساز، ماشین خود محصولی به‌شمار می‌رود که مانند کالا - سرمایه به گردش درمی‌آید و لذا چیزی است که بنا بر شیوه بیان آ. اسمیت: "از دست دارنده‌اش بیرون می‌رود، تغییر صاحب می‌دهد، و باز هم دورتر به گردش می‌رود."^(۲)

بنابراین، طبق تعریف ویژه خود او، ماشین، سرمایه استوار نمی‌شود و سرمایه گردان است. باز یکبار دیگر این درهمی از آنجا ناشی می‌شود که / اسمیت تفاوت سرمایه استوار و گردان را که از شیوه گونه‌گون گردش عناصر مختلف سرمایه بارآور سرچشمه می‌گیرد، با اشکال گوناگونی که همین سرمایه بر حسب عمل خود در درون روند تولید، به‌مثابه سرمایه بارآور، و یا به‌عکس در داخل محیط دوران، همچون سرمایه دورانی، یعنی به‌مثابه کالا - سرمایه و پول - سرمایه، از سر می‌گذراند، اشتباه می‌کند.

پس طبق نظر آ. اسمیت، اشیاء واحدی می‌توانند بر حسب مقامی که در زیست

(۱) "Secondly, it (capital) may be employed in the improvement of land, in the purchase of useful machines and instruments of trade, or in such like things as yield a revenue or profit without changing masters, or circulating any further. Such capitals, therefore, may very properly be called fixed capitals. Different occupations require very different proportions between the fixed and circulating capitals employed in them... Some part of the capital of every master artificier or manufacturer must be fixed in the instruments of his trade. This part, however, is very small in some, and very great in others... The far greater part of the capital of all such master artificiers (wie Schneider, Schuster, Weber), however, is circulated, either in the wages of their workmen, or in the price of their materials, and to be repaid with a profit by the price of the work."

(۲) "is parted with, changes masters, circulates further."

رَوَند سرمایه احراز می کنند، هم به مثابه سرمایه استوار (وسایل کار، عناصر سرمایه بارآور) و هم به مثابه سرمایه "گردان"، همچون کالا-سرمایه، (یعنی چون محصولی که از محیط تولید به محیط دَوَرن رانده شده است)، عمل نمایند.

ولی آ. اسمیث یکباره تمام پایه تقسیم بندی خود را تغییر می دهد و با آنچه که چند سطر پیش بررسی خویش آغاز نموده بود در تضاد قرار می گیرد. در واقع تحقیق وی با این جمله آغاز می شود: "دو راه مختلف وجود دارد که به وسیله آن یک سرمایه می تواند چنان به کار رَوَد که در آمد یا سودی برای دارنده اش به بار آورد"، این به آن معنی است که سرمایه مزبور می تواند هم سرمایه گردان باشد و هم سرمایه استوار. بدین سان عبارت مزبور می رساند که مقصود او شیوه های مختلف کاربرد سرمایه هائی است که با هم متفاوت و مستقل از یکدیگرند، مانند سرمایه هائی که ممکن است مثلاً در صنعت و یا در کشاورزی به کار رَوَند. ولی اکنون نغمه دیگری ساز می شود:

"پیشه های مختلف، نسبت های بسیار متفاوتی را میان سرمایه های استوار و گردانی که در آنها به کار رفته است ایجاد می کنند."

اکنون دیگر سرمایه استوار و گردان سرمایه گذاری های مختلف و مستقلی نیستند، بلکه حصه هائی از سرمایه بارآور واحدی به شمار می روند، که در میدان های سرمایه-گذاری مختلف، بخش های متفاوتی از ارزش تام همان سرمایه را تشکیل می دهند. پس، اینها تفاوت هائی هستند که از تقسیم عملی خود سرمایه بارآور سرچشمه گرفته اند و لذا فقط به سرمایه بارآور اطلاق می شوند. ولی همین هم باز چون سرمایه تجاری به مثابه سرمایه ای که فقط گردان است در برابر سرمایه استوار قرار داده می شود، تضاد پیدا می کند، زیرا اسمیث خود می گوید که:

"سرمایه یک بازرگان، سراسر، سرمایه گردان است."

درواقع این سرمایه ای است که فقط در درون محیط دَوَرن عمل می کند و به این عنوان نیز مطلقاً در مقابل سرمایه ای قرار می گیرد که در درون رَوَند تولید فرورفته

است، ولذا درست به همین جهت نمی تواند به مثابه جزء گردان سرمایه بارآور، در برابر جزء استوار سرمایه بارآور قرار گیرد.

در مثال هائی که اسمیث به دست می دهد، کارآفرانها "Instruments of trade" را به مثابه سرمایه استوار تعریف می کند، و آن حصّه از سرمایه را که در دستمزد و مواد خام و مواد کمکی گذارده شده است، مانند سرمایه گردان به شمار می آورد (که به اضافه یک سود در جزء قیمت کار، بازپرداخت می گردد، Repaid with a profit by the price of work).

بنابراین بدو مبدأ حرکت عبارت از اجزاء ترکیبی مختلف روند کار، یعنی نیروی کار (کار) و مواد خام از یک سو و کارآفران از سوی دیگر است. ولی اینها همه اجزاء ترکیبی سرمایه هستند، زیرا یک مبلغ ارزشی، که باید مانند سرمایه عمل کند، به پای آنها گذاشته شده است. از این لحاظ آنها عناصر مادی و شیوه های زیست سرمایه بارآور، یعنی سرمایه ای که در روند تولید عمل می کند، به شمار می روند. پس چرا اکنون یکی از اجزاء مزبور، استوار خوانده می شود؟ برای آنکه: "جزئی از سرمایه باید در کارآفران تثبیت شود."

„Some parts of the capital must be fixed in the instruments of trade.“

ولی آخر جزء دیگر آن نیز در دستمزد و مواد خام تثبیت شده است. باین وجود ماشین-آلات و "کارآفرانها... و چیزهای دیگری از این قبیل... بدون تغییر مالک و بی آنکه به نحوی به گردش درآیند، درآمد و سودی می دهند. پس چنین سرمایه هائی را در کمال خوبی می توان سرمایه استوار نامید."

کارهای معدنی را به عنوان مثال بگیریم. در اینجا به هیچ وجه مواد خامی به کار برده نمی شود، زیرا محمول کار، مثلاً مس، خود محصولی طبیعی است که تازه باید به وسیله کار به تصرف درآید. مسی که بدو باید تصرف شود و محصول روندی است که بعداً به مثابه کالا یا کالا-سرمایه به گردش درمی آید، هیچ عنصری از سرمایه بارآور

را تشکیل نمی‌دهد. هیچ جزئی از ارزش سرمایه در آن نهاده نشده‌است. از سوی دیگر، سایر عناصر رَوَند تولید، نیروی کار و مواد کمکی، مانند ذغال، آب و غیره، نیز جسماً در محصول وارد نمی‌شوند. ذغال تماماً مصرف می‌شود و تنها ارزش آن در محصول وارد می‌گردد، عیناً همچنانکه جزئی از ارزش ماشین به محصول می‌پیوندد. سرانجام، کارگر نیز، هم آنچنانکه در مورد ماشین صادق است، در برابر محصول، یعنی مس، مستقل و پابرجا باقی می‌ماند. تنها ارزشی که وی ضمن کار خود تولید می‌کند، اکنون جزئی از ارزش مس است. بنابراین در مثال مذکور، هیچ جزئی از اجزاء ترکیبی سرمایه بارآور دست‌به‌دست نمی‌شود (تغییر مالک masters نمی‌دهد)، یا هیچ یک از اجزاء آن به گردش ادامه نمی‌دهد، زیرا هیچ کدام از آنها جسماً وارد محصول نمی‌شود. پس در این مورد سرمایه‌گردان کجاست؟ بنا به تعریف ویژه آ. اسمیت گویا باید تمام سرمایه‌ای را که در معدن مس به کار می‌افتد فقط سرمایه استوار تلقی نمود.

اکنون، برخلاف مثال فوق، صنعت دیگری را در نظر بگیریم که مواد خام مورد استفاده‌اش مایه جوهری محصول را تشکیل می‌دهند و سپس مواد کمکی آن را بنگریم که نه تنها، مانند ذغال، ارزش خود را به محصول منتقل می‌کنند بلکه جسماً در آن وارد می‌گردند. با محصولی مثلاً مانند نخ، ماده خام آن نیز که عبارت از پنبه است، دست‌به‌دست می‌شود و از رَوَند تولید به رَوَند مصرف وارد می‌گردد. ولی تا هنگامی که پنبه به مثابه عنصر سرمایه بارآور عمل می‌کند، صاحبش آن را نمی‌فروشد، بلکه روی آن کار می‌کند، می‌گذارد که از آن نخ بسازند. آن را از دست نمی‌دهد، یا برای اینکه بیان سراسر مغلوط و عامیانه اسمیت را به کار بریم باید بگوئیم که (با جدائی از آن، با تغییر صاحب آن، یا با به گردش درآوردن آن^(۱))، سودی نمی‌برد. وی همان‌طور که

(۱) در متن، قسمتی را که بین دو هلال قرار داده‌ایم، مصنف با به کار بردن اصطلاحات خاص آ. اسمیت عیناً به زبان انگلیسی نگاشته است. ما عین نیم جمله مذکور را چنانکه در متن کتاب قید شده ذیلاً می‌آوریم:

(by parting with it, by its changing masters, or by circulating it.)

ماشین آلاتش را به گردش در نمی آورد، نمی گذارد موادّ خامش به گردش در آیند. موادّ مزبور هم آنچنان که ماشین های نخریسی و بناهای کارخانه در رَوَندِ تولید استقرار یافته اند، در این رَوَند تثبیت گردیده اند. حتّاً ضرور است که پیوسته بخشی از سرمایه بارآور در شکل ذغال، پنبه و غیره تثبیت گردد، هم آنچنان که باید بخش دیگری از آن به شکل وسایل کار تثبیت شود. تفاوت فقط در این است که مثلاً پنبه، ذغال و غیره لازم برای تولید هفتگی نخ، پیوسته در تولید محصول هفته تماماً مصرف می شوند، و لذا باید نمونه های جدیدی از پنبه، ذغال و غیره جانشین آنها شوند. بنابراین، این عناصر سرمایه بارآور، اگرچه از لحاظ جنس یکسان می مانند، دائماً مرکّب از نمونه های تازه ای از همان جنس هستند، در حالی که همان ماشین نخریسی واحد، همان بنای واحد کارخانه، بدون آنکه با نمونه تازه ای از جنس خود تعویض شود به عمل خود در سلسله کاملی از هفته ها تولید ادامه می دهد.. به مثابه سرمایه بارآور، همه اجزاء آن پیوسته در رَوَند تولید تثبیت شده اند، زیرا رَوَند تولید بدون آنها نمی تواند انجام شود. و همه این عناصر سرمایه بارآور، اعمّ از استوار یا گردان، به مثابه سرمایه بارآور، در جهت مقابل سرمایه دَوَرانی، یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه، یکسان قرار می گیرند.

همچنین است در مورد نیروی کار. جزئی از سرمایه بارآور پیوسته باید در نیروی کار تثبیت شود، و این نیروهای کار همانندی هستند که همچون ماشین های همانند، همه جا به وسیله سرمایه دار واحد برای زمانی طولانی مورد استفاده قرار می گیرند. در این مورد تفاوت بین آنها و ماشین آلات در این نیست که ماشین یک بار برای همیشه خریده می شود (اگرچه غیر از این است، مثلاً آنگاه که قیمت ماشین به اقساط پرداخته می شود)، و کارگر مورد چنین خریدی واقع نمی گردد - بلکه تفاوت میان آنها در این است که کاری که کارگر مصرف می کند تماماً در ارزش محصول وارد می شود، در حالی که به عکس، ارزش ماشین فقط اندک اندک در آن داخل می گردد.

اسمیث، آنگاه که از سرمایه‌گردان، در تضاد با سرمایه‌استوار، سخن می‌راند، مفاهیم مختلف را با هم اشتباه می‌کند:

"سرمایه‌ای که بدین‌سان به کار می‌افتد، تا آنجا که در دست دارنده‌اش باقی می‌ماند و یا به ماندن در همان شکل ادامه می‌دهد، برای صاحب خود نه در آمد ایجاد می‌کند و نه سود."

وی دگرسانی صرفاً صورتی کالاها را که در محیط دَوَران عارض محصول، عارض کالا- سرمایه، می‌شود و موجب دست‌به‌دست شدن کالاها می‌گردد، با استحاله جسمانی عناصر سرمایه‌بار آور که در اثنای رَوَند تولید واقع می‌شود، در یک سطح قرار می‌دهد.

اسمیث در اینجا صاف و پوست‌کنده، تبدیل کالا به پول و برگشت پول به کالا، فروش و خرید را با استحاله عناصر تولید به محصول، درهم می‌ریزد. مثالی که برای سرمایه‌گردان برمی‌گزیند عبارت از سرمایه‌تجاری است، که از کالا به پول و از پول به کالا مبدل می‌شود و تغییر شکل $W - G - W$ را که متعلق به دَوَران کالائی است انجام می‌دهد. ولی تغییر شکلی که در درون دَوَران به وقوع می‌پیوندد، برای سرمایه‌صنعتی به کار افتاده دارای اهمیت است که کالاهائی که پول دوباره به آنها مبدل می‌شود، عناصر تولیدی، (وسایل کار و نیروی کار) هستند و لذا ادامه وظیفه آن‌را فراهم می‌سازند، یعنی رَوَند تولید به مثابه رَوَند مداوم، به مثابه رَوَند تجدید تولید را آماده می‌کنند. تمام این تغییر شکل در درون دَوَران روی می‌دهد و همین تغییر شکل است که گذار واقعی کالاها را از دستی به دست دیگر امکان‌پذیر می‌کند. بالعکس استحالاتی که سرمایه‌بار آور در درون رَوَند تولید انجام می‌دهد، عبارت از دگرسانی‌های متعلق به رَوَند کارند، که برای مبدل‌ساختن عناصر تولید به محصول مورد نظر ضرورت دارند.

آ. اسمیث بر این نکته متکی می‌شود که جزئی از وسایل تولید (وسایل کار به طور اخص) در رَوَند کار به نحوی خدمت می‌کند (آنچه که وی به خطا بدین‌گونه تعبیر

می‌نماید: yield a profit to their master^(۱)، که در شکل طبیعی آن تغییری حاصل نمی‌گردد و اندک‌اندک سائیده می‌شود، درحالی‌که جزء دیگر آن، یعنی مواد، تغییر می‌کند و درست از راه همین تغییر است که جزء مزبور وظیفه محوئه خود را به مثابه وسیله تولید انجام می‌دهد. ولی این رفتار متفاوتی که عناصر سرمایه بارآور در روند کار دارند، فقط مبدأ پیدایش تفاوت میان سرمایه استوار و غیر استوار است نه خود این تفاوت، که بنا برآنچه از بررسی نتیجه می‌شود برای همه شیوه‌های تولید، اعم از سرمایه‌داری و غیر سرمایه‌داری، یکسان است. ولی با این تفاوت در رفتار جسمانی، ارزش‌دهی به محصول نیز انطباق پیدا می‌کند، که به‌نوبه خود با تعویض ارزش از راه فروش محصول منطبق است. و تفاوت، درست در همین امر است و بس. بنابراین سرمایه از آن جهت استوار نیست که در وسایل کار تثبیت گردیده‌است، بلکه بدان سبب استوار است جزئی از ارزش گذاشته‌شده آن در وسایل کار، در درون همین وسایل ثابت می‌ماند، درحالی‌که جزء دیگر به‌مثابه بهر ارزشی محصول به‌گردش می‌افتد.

”اگر آن (سرمایه) به‌منظور سود آینده به‌کار افتاده است، این سود، یا با ماندن آن نزد وی (نزد کارفرما) حاصل می‌شود و یا با گریختن از او به‌دست می‌آید. در یک مورد با سرمایه استوار و در مورد دیگر با سرمایه‌گردان سروکار است.“^(۲) (ص ۱۸۹)

آنچه نخست در این گفتار به‌چشم می‌خورد نگرش آمپیریک تراشیده‌ای از سود است، که از شیوه دید سرمایه‌دار عادی به‌عاریت گرفته شده و به‌کلی با دید عمیقاً عالمانه آ.اسمیث مابینت دارد. بهای فراورده، که هم قیمت مواد و هم بهای نیروی کار را جبران می‌کند، درعین حال جانشین بهای جزء ارزشی است که کارآفرانها در نتیجه فرسایش خود به محصول انتقال می‌دهند. سود به‌هیچ‌وجه از این جانشینی سرچشمه

(۱) ”برای دارنده‌شان سودی به‌بار می‌آورد.“

”If it (the stock) is employed in procuring future profit, it must procure this profit by (۲) staying with him (the employer), or by going from him. In the one case it is a fixed, in the other it is a circulating capital”, (P. 189).

نمی‌گیرد. ارزشی که برای تولید فراورده پیش‌ریز شده است، خواه تماماً و خواه جزء - جزء، چه یکباره و چه تدریجاً، از راه فروش فراوردهٔ مزبور جبران شود، فقط می‌تواند نحوه و زمان جانشینی را تغییر دهد، ولی هیچگاه نمی‌تواند امر جبران ارزشی را، که بین هر دو طریقه مشترک است، به اضافه ارزش آفرینی مبدل سازد. چنین اندیشه‌ای در این مورد بر پایهٔ نگرش عامیانه‌ای قرار دارد که گمان می‌برد چون اضافه ارزش از راه فروش فراورده به دست می‌آید و به وسیلهٔ دوران یافتن آن به سامان می‌رسد، فقط از فروش و از دوران سرچشمه می‌گیرد. در واقع سخن از شیوه‌های مختلف برخاست سود در این مورد فقط به کاربرد عبارات نادرستی است دربارهٔ اینکه عناصر مختلفهٔ سرمایهٔ بارآور به طور متفاوت خدمت انجام می‌دهند و به مثابه عناصر مولد، گونه‌گونه در روند کار تأثیر می‌کنند. سرانجام، تفاوت را از روند کار یا از روند بارورسازی، از وظیفه‌ای که سرمایهٔ بارآور خود انجام می‌دهد انتزاع نمی‌کنند، بلکه فقط آن را ناشی از ذهنیات یک سرمایه‌دار تلقی می‌نمایند که گویا از لحاظ سودآوری یک جزء از سرمایه‌اش را به این نحو و جزء دیگرش را به نحو دیگر به کار می‌برد.

کینه، بالعکس، تفاوت‌ها را از روند بازتولید و بایستگی‌های خود آن منتزع می‌کند. برای اینکه روند مزبور ادامه یابد، لازم است که همه ساله ارزش محصول سالانه، ارزش پیش‌ریخت‌های سالانه را تماماً جبران کند، و بالعکس ارزش سرمایه‌بنیادی فقط اندک‌اندک برگردد، به نحوی که باید پس از گذشت سال‌های پی‌درپی، مثلاً ظرف ده سال، تماماً جبران و لذا تجدید تولید شود (به وسیلهٔ نمونه‌های تازه‌ای از همان نوع).^(۱) بنابراین دیده می‌شود که آ. اسمیث تا چه اندازه عقب‌تر از کینه قرار می‌گیرد. بدین سان از تعریف آ. اسمیث دربارهٔ سرمایهٔ استوار تنها چیزی که باقی می‌ماند

(۱) خواننده توجه دارد که اینجا سخن بر سر نظریات ویژه کینه است و به همین سبب اصطلاحات خاص وی (پیش‌ریخت‌های سالانه و پیش‌ریخت‌های بنیادی و غیره) به کار برده می‌شود. (به آغاز همین فصل مراجعه شود.)

این است که سرمایه استوار از وسایل کاری ترکیب می‌شود که چهره خود را در رَوَند تولید تغییر نمی‌دهند و برخلاف محصولاتی که به یاری وسایل مزبور ایجاد شده‌اند، تا فرسایش کامل به خدمت خود در تولید ادامه می‌دهند. فراموش می‌شود که همه عناصر سرمایه بارآور پیوسته در شکل طبیعی خود (به‌مثابه وسایل کار، مواد و نیروی کار)، با محصول و محصولی که به صورت کالا به گردش درمی‌آید در تضاد قرار می‌گیرند، و نیز این نکته فراموش می‌شود که میان جزئی از مواد و نیروی کار ترکیب می‌شود و جزء مرگب از وسایل کار، فقط تفاوت از این قرار است که: در مورد نیروی کار، این نیرو پیوسته از نو خریداری می‌شود (یعنی مانند وسایل کار برای تمام عمر خود خریداری نمی‌شود)، و در مورد مواد چنین است که هیچگاه عین همان مواد در رَوَند کار عمل نمی‌کنند، بلکه همواره نمونه‌های تازه‌ای از همان نوع در کارند. در عین حال چنین پندار خطائی نیز پیش می‌آید که گویا ارزش سرمایه استوار به گردش در نمی‌آید، با اینکه آ. /سمیث خود قبلاً فرسایش سرمایه استوار را به‌مثابه جزئی از بهای فراورده به حساب می‌آورد.

در مورد سرمایه گردان به‌مثابه جهت متضاد سرمایه استوار، این نکته برجسته نمی‌شود که این تضاد فقط از آنجا ناشی می‌گردد که سرمایه گردان عبارت از آن جزء سرمایه بارآوری است که تماماً به وسیله ارزش محصول جبران می‌شود و لذا مجبور است در سراسر استحالات آن شرکت نماید، در حالی که چنین وضعی در مورد سرمایه استوار وجود ندارد. به عکس، با اشکالی که سرمایه، به‌هنگام گذار خود از محیط تولید به محیط دَوَرن به‌مثابه کالا - سرمایه و پول - سرمایه، به‌دست می‌آورد، درهمی بیشتری در این مورد ایجاد می‌گردد. ولی این هردو شکل یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه، به‌همان اندازه ارزش بر سرمایه استوار هستند که از آن سرمایه گردان. این هردو در تضاد با سرمایه بارآور سرمایه دَوَرنی هستند، ولی سرمایه گردان (سیار)، که در تضاد با سرمایه استوار قرار دارد، به‌شمار نمی‌روند.

سرانجام باید متذکر شد که توضیح سراسر خطای سودزائی به وسیله سرمایه استوار، براساس اینکه در روند تولید می ماند، و سودآوری سرمایه گردان، بر پایه اینکه روند مزبور را ترک می کند و به گردش می افتد، موجب آن می شود که، در نتیجه یکسان بودن شکل واگرد سرمایه متغیر و جزء گردان سرمایه ثابت تفاوت سرشتی آنها در روند ارزش افزائی و اضافه ارزش آفرینی پنهان ماند و بالنتیجه تمام راز تولید سرمایه داری بیش از پیش تاریک می گردد. نام گذاری واحد، تحت عنوان سرمایه گردان، این تفاوت سرشتی را حذف می کند. در این باره پس از آ. اسمیت اقتصاد سیاسی باز هم پا فراتر نهاده و به جای تضاد میان سرمایه متغیر و ثابت، تضاد میان سرمایه استوار و گردان را به مثابه عامل اساسی تشخیص و یگانه ممیز تلقی نموده است.

آ. اسمیت پس از آنکه سرمایه استوار و گردان را به مثابه دو نوع مختلف از سرمایه - گذاری تعریف می کند، که هر کدام از آنها جدا جدا سودآور هستند، چنین می گوید: "هیچ سرمایه استوار نمی تواند جز از راه سرمایه گردان درآمدی به بار آورد. سودمندترین ماشین ها و کارآفرانها، بدون سرمایه گردان، که تأمین کننده مواد دمخور آن ادوات و معیشت کارگرانی باشد که آنها را به کار می برند، چیزی تولید نخواهد کرد." (ص ۱۸۸)^(۱)

تازه اینجا معلوم می شود که اصطلاحات پیش به کار رفته: yield a revenue و make a profit (سود کردن و درآمد به بار آوردن) و غیره، دارای این مفهوم هستند که هر دو جزء سرمایه به مثابه محصول آفرین به کار می روند. آ. اسمیت اینک مثال زیرین را به دست می دهد:

"آن بخش از سرمایه فارمدار که در افزار کشاورزی گذاشته شده سرمایه ای استوار

"No fixed capital can yield any revenue but by means of a circulating capital. The (۱) most useful machines and instruments of trade will produce nothing without the circulating capital which affords the materials they are employed upon, and the maintenance of the workmen who employ them".

است، و بخشی که در دستمزد و معیشت خدمه کارکن وی به کاررفته سرمایه‌ای گردان است." (۱)

(پس در اینجا به درستی تفاوت میان سرمایه‌استوار و گردان، تنها به‌دوران و واگرد مختلف اجزاء تشکیل دهنده سرمایه بارآور اطلاق می‌شود.)

"وی از نگاهداری یکی در تصرف خویش، و از دیگری با دست کشیدن از آن سود می‌برد. بها یا ارزش کار - دام وی سرمایه استواری است." (۲)

(در اینجا یک بار دیگر با این اندیشه درست برخورد می‌کنیم که تفاوت به‌ارزش اطلاق می‌شود نه به عنصر مادی.)

"به‌همان قسم که بهای افزار کشاورزی وی نیز سرمایه استوار است، خوراک آنها (دام‌های کار) عیناً مانند وسایل معیشت کارکنانش، سرمایه گردانی است. فارمدار از نگاهداشتن دام‌های کار و با ازدست‌دادن وسایل نگاهداری آنها سود خود می‌برد." (۳)

(فارمدار خوراک دام‌های خود را نگاه می‌دارد، آنها را نمی‌فروشد. وی خوراک را برای تغذیه دام خویش به کار می‌برد، درحالی که خود دام را به‌مثابه کارآفرار مورد استفاده قرار می‌دهد. تفاوت تنها اینجاست: خوراک دام که در نگاهداری دام وارد می‌شود تماماً مصرف می‌گردد و مستمراً باید، چه از راه محصول کشت و کار و چه از طریق فروش فراورده‌های کشاورزی، جبران گردد. اما تعویض خود دام فقط به‌میزان برحسب نوبه از کارآفتادن هر سر از آنها انجام می‌شود.)

"ولی هم بها وهم خوراک دامی که نه برای کار، بلکه برای پرواربندی و بازفروش

"That part of the capital of the farmer which is employed in the implements of (۱) agriculture is a fixed, that which is employed in the wage and maintenance of his labouring servants is a circulating capital".

"He makes a profit of the one by keeping it in his own possession and of the other (۲) by parting with it. The price or value of his labouring cattle is a fixed capital".

"In the same manner as that of the instruments of husbandry; their maintenance is a (۳) circulating capital, in the same way as that of the labouring servants. The farmer makes his profit by keeping cattle, and by parting with their maintenance".

خریداری شده، سرمایه‌گردان است. فارمدار با از دست دادن دام سود می‌کند.^(۱) (ولی هر تولیدکننده کالا، ولذا نیز سرمایه‌دار تولیدکننده، محصول خویش را که حاصل رَوَند تولید است می‌فروشد. اما به سبب این امر محصول مزبور نه جزء استوار و نه جزء گردان سرمایه بارآور را تشکیل می‌دهد. اکنون به عکس در شکلی وجود دارد که با آن از رَوَند تولید بیرون رانده شده است و ناگزیر باید به مثابه کالا - سرمایه انجام وظیفه کند. دام‌پروری، در رَوَند تولید مانند مواد خام عمل می‌کند نه به مثابه کارآفران، آنچنانکه در مورد دام کار صادق است. بنابراین دام مزبور به مثابه ماده در رَوَند تولید وارد می‌شود و تمام ارزش آن، عیناً مانند ارزش مواد کمکی (خوراک آن)، یکجا در رَوَند تولید داخل می‌گردد. پس بدین سبب است که دام‌پروری جزء گردان سرمایه بارآور را تشکیل می‌دهد، نه بدان جهت که محصول فروش رفته - دام‌پروری - در این مورد دارای همان شکل طبیعی ماده خام، یعنی دام هنوز پروار نشده است. این یک مورد اتفاقی است. ولی آ. اسمیث می‌توانست از همین مثال در یابد که قالب مادّی عنصر تولیدی نیست که به ارزش نهان آن خصلت استوار یا گردان می‌دهد، بلکه همانا وظیفه عنصر مزبور در درون رَوَند تولید است که چنین تعیینی برای آن به وجود می‌آورد.)

”تمام ارزش بذر نیز سرمایه استوار است. با اینکه بذر، پیوسته میان کشت‌زار و انبار رفت و آمد دارد، هرگز صاحب خود را عوض نمی‌کند ولذا واقعاً گردان نیست. سود فارمدار از فروش بذر حاصل نمی‌شود، بلکه از فزاینده‌گی آن برمی‌خیزد.“^(۲)

“Both the price and the maintenance of the cattle which are bought in and fattened, (۱) not for labour but for sale, are a circulating capital. The farmer makes his profit by parting with them”.

“The whole value of the seed too is a fixed capital. Though it goes backwards and (۲) forwards between the ground and the granary, it never changes masters, and therefore it does not properly circulate. The farmer makes his profit not by its sale, but by its increase”.

اینجا دیگر پوچی تقسیم‌بندی/سمیث تماماً نمایان می‌شود. بنا به نظر/سمیث بذر در صورتی سرمایه‌استوار می‌شود که صاحبش تغییر نکند، یعنی بذر مستقیماً از محصول سالانه جبران گردد و از آن برداشت شود. بالعکس به نظر وی اگر محصول تماماً به فروش رَوَد و سپس بذر به وسیله جزئی از ارزش آن، از خارج خریداری شود، آنگاه سرمایه‌گردان می‌گردد. در موردی تغییر صاحب (change of master) انجام می‌گیرد و در مورد دیگر چنین تعویضی واقع نمی‌شود. باز/سمیث در اینجا سرمایه‌گردان و کالا-سرمایه را با هم مخلوط می‌کند. محصول متکای مادی کالا-سرمایه است، ولی مسلم است که این امر فقط به آن جزء از محصول اطلاق می‌شود که واقعاً در دوران وارد می‌گردد و دوباره مستقیماً در رَوَند تولیدی که از آن به صورت محصول بیرون آمده است وارد نمی‌شود.

اعم از اینکه بذر به مثابه جزئی از محصول، مستقیماً از آن برداشت شود و یا آنکه مجموع محصول به فروش رَوَد و جزئی از ارزش آن صرف خرید بذر از دیگری گردد، در هر دو حالت جانشینی انجام می‌گیرد و از راه این جانشینی هیچگونه سودی عاید نمی‌شود. در یک مورد بذر با بقیه محصول مانند کالا در دوران وارد می‌شود و در مورد دیگر فقط در دفترداری به مثابه جزء ارزشی سرمایه پیش‌ریخته به حساب می‌آید. ولی در هر دو حالت بذر مانند جزء گردان سرمایه بارآور باقی می‌ماند. بذر تماماً مصرف می‌شود تا محصول آماده گردد و ناگزیر باید تمام بذر به وسیله محصول مزبور جبران شود تا بازتولید را امکان‌پذیر سازد.

”مواد خام و مواد کمی که چهره مستقلی را که در حین ورود به رَوَند کار، به صورت ارزش مصرف، دارا بودند از دست می‌دهند. ولی در مورد وسایل کار مطلب طور دیگر است. افزار، ماشین، بنای کارخانه، ظرف و غیره فقط تازمانی در رَوَند کار مورد استفاده هستند که سیمای اولیه خود را حفظ کرده باشند و فردا چون دیروز از نو با همان شکل در رَوَند کار وارد گردند. وسایل کار همچنانکه در زمان حیات خود یعنی طی رَوَند کار

سیمای مستقل خویش را در برابر محصول نگاه می‌دارند، پس از مرگ نیز قیافه خود را حفظ می‌کنند. لاشه‌های ماشین آلات، دست‌افزارها، کارگاه‌ها و غیره همواره جدا و مستقل از محصولاتی که در ایجادشان کمک نموده‌اند وجود دارند." (کتاب اول، فصل ششم، صفحه ۱۹۲)^(۱)

این شیوه‌های مختلفی که وسایل کار در محصول آفرینی به کار می‌برند، به نحوی که برخی از آنها سیمای مستقل خود را در برابر محصول حفظ می‌کنند و برخی دیگر این سیمای را دگرگون می‌سازند و یا به کلی آن را از دست می‌دهند، تفاوتی است که مربوط به روند کار به خودی خود است و لذا به روندهای کاری نیز اطلاق می‌شود، که مثلاً مانند خانواده پدرسالاری، صرفاً متوجه خودبسندگی هستند و مطلقاً عاری از مبادله و تولید کالائی می‌باشند. همین تفاوت را آ. اسمیث بدین سان مقلوب [واژگون] می‌کند که اولاً با وارد ساختن مفهوم کاملاً بیگانه سود در این عرصه، مدعی می‌شود که برخی از وسایل تولید با حفظ سیمای خود و برخی دیگر با از دست دادن آن برای صاحبشان سودخیزند و ثانیاً وی دگرگونی‌هایی را که طی روند کار عارض بعضی از عناصر تولید می‌شود با تغییر شکل‌هایی که ویژه مبادله محصولات و گردش کالائی هستند (فروش و خرید)، و در عین حال تغییر مالکیت کالاهای مورد دوران را در بر دارند، مخلوط می‌سازد.

واگرد، باز تولید را به استعانت [کمک] دوران و لذا از راه فروش محصول و از طریق تبدیل آن به پول و تجدید تبدیل آن از پول به عوامل تولیدش، مفروض می‌دارد. ولی آنگاه که سرمایه‌دار تولیدکننده، قسمتی از محصول خویش را از نو مانند وسیله تولید مستقیماً مورد استفاده قرار می‌دهد، چنین نمود می‌کند که تولیدکننده مزبور این قسمت را به خود فروخته است و نیز به همین صورت است که این امر در حسابداری وی قید می‌شود. پس این جزء باز تولید از راه دوران حاصل نشده، بلکه مستقیماً به دست آمده

(۱) سرمایه، جلد اول، ترجمه فارسی، صفحه ۲۰۶ [صفحه ۳۳۳ همین باز نویسی].

است. لیکن این جزء محصول که بدین سان از نو به مثابه وسیله تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد جانشین سرمایه‌گردان می‌شود نه استوار، زیرا اولاً ارزش آن تماماً در محصول وارد می‌شود و ثانیاً خود نیز در قالب نمونه جدیدی از محصول تازه، کاملاً به صورت عین جبران شده است.

اینک آ. اسمیث می‌خواهد سرمایه‌گردان و استوار را برای ما تعریف کند. وی اشیاء و عناصر مادی را برمی‌شمارد و آنگاه معین می‌کند که کدام از آنها سرمایه استوار است و کدام از آنها سرمایه‌گردان شمرده می‌شود، چنانکه گویا تخصیص این اشیاء جنبه عنصری دارد و از سرشت خود آنها ناشی می‌شود نه از وظیفه معینی که آنها در درون روند تولید سرمایه‌داری انجام می‌دهند. ولی با این وجود وی در همین فصل (Book II, chap. I) متذکر می‌شود که هرچیز، مثلاً یک خانه مسکونی، با اینکه برای مصرف مستقیم آماده شده است،

”اگرچه می‌تواند درآمدی برای مالک خود به‌بار آورد و از این جهت برای وی نقش یک سرمایه را ایفا نماید، قادر نیست نه درآمدی برای جامعه فراهم سازد و نه برای آن به‌مثابه سرمایه به‌کار رود، و هرگز نمی‌تواند از این راه کوچکترین چیزی بر درآمد جمع مردم بیافزاید.“ (ص ۱۸۶)^(۱)

پس در اینجا آ. اسمیث به‌روشنی می‌گوید که اشیاء نفساً و در همه حال خاصیت سرمایه‌ای ندارند، بلکه این خاصیت عبارت از وظیفه‌ای است که آنها بنا به اوضاع و احوال به‌دست می‌آورند و یا به‌دست نمی‌آورند. بنابراین آنچه درباره سرمایه به‌طور کلی صادق است در مورد بخش‌های جزء آن نیز صادق می‌کند.

همان اشیاء، برحسب وظیفه‌ای که در روند کار انجام می‌دهند، عوامل تشکیل دهنده

“may yield a revenue to its proprietor, and thereby serve in the function of a capital (1) to him, it cannot yield any to the public, nor serve in the function of a capital to it, and the revenue of the whole body of the people can never be in the smallest degree increased by it”.

سرمایه‌گردان یا سرمایه استوار می‌گردند. مثلاً یک حیوان به‌مثابه دام کار (وسیله کار)، عنصر مادی شیوه زیست سرمایه استوار را تشکیل می‌دهد، درحالی که همان حیوان به‌مثابه دام پرواری (ماده خام) جزئی از سرمایه‌گردان فارمدار به‌شمار می‌آید. ازسوی دیگر شیء واحد می‌تواند گاه به‌مثابه عنصر تشکیل‌دهنده سرمایه بارآور عمل کند و گاه به‌مصرف - مایه مستقیم تعلق داشته‌باشد. مثلاً یک‌خانه، در صورتی که مانند کارگاه مورد استفاده قرار گیرد جزء استواری از عناصر تشکیل‌دهنده سرمایه بارآور است و چنانچه مانند خانه مسکونی به کار رود، درخصلت خانه مسکونی، هیچ‌گونه سرمایه‌ای به‌شمار نمی‌رود. وسایل کار واحد می‌توانند در بسیاری از موارد، گاه به‌صورت وسایل تولید و گاه مانند مصرف عمل کنند.

یکی از اشتباهات نگرشی اسمی همین بود که خصلت سرمایه استوار و گردان را ناشی از خواص خود اشیاء می‌انگاشت. تحلیل روند کار (کتاب اول، فصل پنجم^(۱)) به خودی خود نشان می‌دهد چگونه عناوینی چون وسیله کار، مصالح کار و فراورده بر حسب نقش‌هایی که شیء واحد در درون روند به‌دست می‌آورد، عوض می‌شوند. عناوین سرمایه استوار و گردان نیز به‌نوبه خود بر پایه نقش‌هایی قرار گرفته‌اند که عناصر مزبور در روند کار ولدا در روند ارزش‌آفرینی ایفا می‌کنند.

ثانیاً برشماری اشیائی که سرمایه استوار و گردان از آنها تشکیل می‌شود به‌روشنی تمام نشان می‌دهد که /سمیث تفاوت میان عناصر استوار و گردان سرمایه بارآور (سرمایه در شکل مولد آن)، یعنی تفاوتی را که تنها در مورد سرمایه بارآور صادق و معنادار است، با تفاوت میان سرمایه مولد و اشکال متعلق به سرمایه در روند دورانی آن، یعنی با کالا - سرمایه و پول - سرمایه، اشتباه می‌کند. وی در همانجا (ص ۱۸۸) می‌گوید:

”سرمایه‌گردان مرکب است از ... خواربار، مصالح و مصنوعات آماده از هر نوع،

(۱) نگاه کنید به ترجمه فارسی سرمایه، صفحات ۱۸۸ و بعد [صفحات ۲۹۷ و بعد همین بازنویسی].

که در اختیار سوداگران مربوط به هر یک قرار دارند، و نیز پولی که برای گردش این اشیاء و توزیع آنها لازم است و غیره.^(۱)

درواقع اگر نیک بنگریم، در اینجا برخلاف بیان پیشین، باز سرمایه‌گردان با کالا- سرمایه و پول- سرمایه یکسان گرفته شده و لذا با دو شکلی از سرمایه سروکار است که به هیچ وجه به روند تولید تعلق ندارند و سرمایه‌گردانی (سیار) که در نقطه مقابل سرمایه استوار قرار دارد نیستند، بلکه سرمایه دورانی‌ئی هستند که در نقطه مقابل سرمایه بارآور قرار می‌گیرد. سپس فقط در کنار اینها است که از نو اجزائی از سرمایه بارآور، که به صورت مصالح (مواد خام یا نیم ساخته) پیش ریز شده‌اند و واقعاً در روند تولید جای گرفته‌اند، ذکر می‌شوند. آ. / س میث می گوید:

“... سوّمین و آخرین قسمت از سه بخشی که در آن پس افکند عمومی جامعه به طور طبیعی تقسیم می‌شود عبارت از سرمایه‌گردان است، و صفت ممیّزه آن این است که جز از راه دوران یا تعویض صاحبش درآمد آور نیست. این نیز خود مرکب از چهار بهر است: اولاً پول...^(۲)”

(ولی پول هرگز شکلی از سرمایه بارآور که در روند تولید عمل می‌کند نیست. پول همواره عبارت از یکی از اشکالی است که همواره در درون روند دورانی خود به دست می‌آورد و بس.)

“ثانیاً ذخیره خواربار است که در تصاحب گوشت فروشان، پرواربندان و فارمداران قرار دارد... و برآنند که از فروش آنها سودی به چنگ آورند... چهارمین و آخرین بهر

“The circulating capital consists... of the provisions, materials, and finished work (۱) of all kinds that are in the hands of their respective dealers, and of the money that is necessary for circulating and distributing them etc.”

“...The third and last of the three portions into which the general stock of the (۲) society naturally divides itself, is the circulating capital, of which the characteristic is, that it affords a revenue only by circulating or changing masters, This is composed likewise of four parts: first, of the money...”

عبارت از محصول آماده و پرداخته‌ای است که هنوز در اختیار بازرگانان یا کارخانه‌دار است. - و آنگاه "سومین آنها عبارت از مصالحی است که یا کاملاً خام هستند و یا کم و بیش روی آنها کار انجام گرفته و به درد جامه‌دوزی، مبل‌سازی و بنائی می‌خورند ولی به قالب هیچ‌یک از این سه چیز در نیامده‌اند، هنوز در دست کشتکار، کارخانه‌دار، خرّازی - فروش، ماهوت فروش، چوب فروش، چوب بست کار، نجّار، خشت‌زن و غیره هستند." (۱)

شماره‌های ۲ و ۴ چیزی جز فراورده‌هایی نیستند که به صورت محصول از رَوَند تولید بیرون رانده شده‌اند و باید به فروش رَوَند. کوتاه‌سخن، اینها محصولاتتی هستند که اکنون چون کالا ولذا کالا - سرمایه عمل می‌کنند و بنابراین دارای شکلی هستند و مقامی را در رَوَند اشغال می‌نمایند که با آن هیچ عنصری از سرمایه بارآور را، به وجود نمی‌آورند، و این اعمّ از هر سرنوشت نهائی‌ئی است که به دست آورند، یعنی خواه سرانجام بنا بر هدف خود (ارزش مصرف) مورد مصرف انفرادی قرار گیرند و خواه در مصرف بارآور وارد گردند، محصولات مزبور در شماره دوّم عبارت از خواربار هستند و شماره چهارم همه فراورده‌های آمادۀ دیگری را در بر می‌گیرد که به نوبۀ خود یا وسایل کار پرداخته به شمار می‌روند و یا وسایل تمعّ آمادۀ را (غیر از خواربار که در بند ۲ ذکر شده است) شامل می‌گردند.

همین امر که /سمیث در این مورد از بازرگانان نیز سخن می‌راند، خود نشان‌دهندۀ سردرگمی اوست. به محض اینکه تولیدکننده محصول خود را به بازرگان فروخت، دیگر آن محصول هیچ شکلی از سرمایه او را دارا نیست. چنانچه از لحاظ اجتماعی

"Secondly, of the stock of provisions which are in the possession of the butcher, the (1) grazier, the farmer... and from the sale of which they expect to derive a profit... Fourthly and lastly, of the work which is made up and completed, but which is still in the hands of the merchant and manufacture - Thirdly, of the materials, whether altogether rude or more or less manufactured, of clothes, furniture, and building, which are not yet made up into any of those three shapes but which remain in the hands of the growers, the manufacturers, the mercers, the drapers, the timbermerchant, the carpenters, and jointers, the brickmakers etc."

مورد توجه قرار گیرد، محصول مزبور باز کالا- سرمایه است، اگر چه در تصاحب شخص دیگری غیر از تولید کننده خود است، و درست به همین سبب که کالا- سرمایه است نه سرمایه استوار است و نه سرمایه گردان.

در هر تولیدی که متوجه خود کفائی مستقیم نیست، ضرورتاً محصول باید به صورت کالا به گردش درآید، یعنی باید به فروش رود، نه برای آنکه سودی از آن حاصل شود، بلکه اصلاً بدان سبب که تولید کننده بتواند زندگی کند. در تولید سرمایه داری این امر به آن افزوده می شود که با فروش کالا اضافه ارزشی که در آن نهان است به سامان می رسد. بنابراین محصول که همچون کالا از روند تولید بیرون رانده می شود، نه جزء استوار و نه جزء گردان این روند است.

از این گذشته /سمیث نظریه خویش را خود در اینجا ویران می سازد، فرآورده های آماده، هر قالب مادی یا ارزش مصرفی که داشته باشند و هر سودمندی که بر آنها مترتب گردد، در این مورد همه کالا- سرمایه اند و لذا سرمایه ای هستند که در یکی از اشکال متعلق به روند دوران قرار گرفته است. تا هنگامی که در این شکل قرار دارند هیچ جزئی از سرمایه بارآور احتمالی صاحب خود را تشکیل نمی دهند. ولی این امر به هیچ وجه مانع از آن نیست که به محض فروش رفتن، در دست خریدار خود جزئی از سرمایه بارآور، خواه استوار یا گردان این سرمایه، گردند. بنابراین نموده می شود که همان اشیائی که وقتی مانند کالا- سرمایه، در جهت مقابل سرمایه بارآور، وارد بازار می شوند، تا از بازار بیرون کشیده می شوند می توانند مانند اجزای گردان یا استوار سرمایه بارآور عمل کنند و یا چنین وظیفه ای را انجام ندهند.

محصول پنبه ریس، یعنی نخ، شکل کالائی سرمایه اوست و برای وی کالا- سرمایه است. این محصول دیگر نمی تواند، نه به صورت مصالح کار و نه به شکل وسیله کار، مانند جزئی از سرمایه بارآور وی وارد عمل شود. اما در دست بافنده ای که آن را می خرد، محصول مزبور به مثابه جزء گردان در درون سرمایه بارآورش جایگیر می شود.

ولی برای ریسنده، نخ حامل جزئی از ارزش سرمایه وی اعم از استوار و گردان است (صرف نظر از اضافه ارزش). چنین است که یک ماشین، به مثابه محصول ماشین ساز، شکل کالائی سرمایه او و برای وی کالا- سرمایه است و مادام که در این شکل باقی است ماشین مزبور نه سرمایه گردان است و نه استوار. ولی به محض اینکه ماشین به کارخانه داری فروخته می شود که آن را به کار می اندازد، همان ماشین به صورت جزء استوار یک سرمایه بار آور در می آید. حتا اگر محصولی بنا بر شکل مصرفی خود جزئاً دوباره به صورت وسیله تولید وارد در روندی گردد که از آن بیرون آمده است، مثلاً مانند ذغال در تولید ذغال، باز آن جزئی از محصول ذغال که برای فروش تخصیص یافته نه سرمایه گردان و نه استوار است، بلکه کالا- سرمایه است.

از سوی دیگر ممکن است محصولی بنا بر شکل مصرفی خود اصلاً شایسته آن نباشد که هیچ جزئی از سرمایه بار آور، خواه به صورت مصالح کار و خواه به مثابه وسایل کار، را تشکیل دهد. چنین است مثلاً در مورد خواربار. با این وجود محصول مزبور برای تولید کننده اش کالا- سرمایه، هم حامل ارزش سرمایه استوار و هم سرمایه گردان است، و هم ممکن است بر حسب اینکه سرمایه به کار رفته در تولیدش باید کلاً یا جزئاً جبران شود، بنابر آنکه ارزش خود را تماماً یا جزء جزء به محصول منتقل نموده است، یکی از این دو باشد.

از سوئی / سمیث در شماره سوّم، مصالح خام (ماده خام، نیم ساخته و مواد کمکی) را نه به مثابه اجزائی ذکر می کند که در دل سرمایه بار آور فرو رفته اند، بلکه در واقع آنها را مانند نوع ویژه ای از ارزش های مصرف تلقی می کند که محصول اجتماعی به طور کلی از آنها ترکیب شده است، یعنی مانند توده ای از کالا به شمار می آورد که در کنار سایر اجزاء مادی از قبیل خواربار و غیره در بندهای ۲ و ۴ ذکر شده است. با این وجود از سوی دیگر مصالح خام همچون اجزائی که در بطن سرمایه بار آور فرو رفته اند به شمار آمده اند و لذا مانند عناصر این سرمایه در دست تولید کننده، معرفی می شوند. در همی

از آنجا هویدا می‌شود که این مصالح گاه در اختیار تولیدکننده (در دست کشتکار، کارخانه‌دار و غیره) در حال عمل تلقی می‌گردند و گاه به صورت اشیائی که در اختیار بازرگانان هستند (خرّازی فروش، ماهوت فروش، چوب فروش) و در آن حال فقط کالا- سرمایه‌اند و اجزاء سرمایه بار آور نیستند، مورد توجه قرار می‌گیرند.

در واقع آ.سمیث، در اینجا ضمن برشماری عناصر سرمایه‌گردان، تفاوت میان سرمایه استوار و گردان را که فقط در مورد سرمایه بار آور صادق است کاملاً فراموش می‌کند. وی به عکس کالا- سرمایه و پول- سرمایه، یعنی دو شکل سرمایه را که متعلق به روند دوران هستند در مقابل سرمایه بار آور قرار می‌دهد، ولی این عمل را نیز ناآگاهانه انجام می‌دهد. سرانجام چشمگیر است که آ.د/م/سمیث در برشماری عناصر ترکیب‌کننده سرمایه گردان نیروی کار را فراموش می‌کند. این فراموشی به دو دلیل روی می‌دهد.

هم‌اکنون دیدیم که نزد اسمیث سرمایه‌گردان، صرف نظر از پول- سرمایه، فقط نامگذاری دیگری از کالا- سرمایه است. ولی مادام که نیروی کار در بازار گردش می‌کند، سرمایه نیست و هیچ شکلی از کالا- سرمایه را ندارد. نیروی کار مطلقاً سرمایه نیست. کارگر سرمایه‌دار نیست، اگرچه کالائی به بازار عرضه می‌کند که پوست خود اوست. پس از آنکه نیروی کار فروخته شد و به روند تولید پیوست و لذا پس از آنکه گردش آن مانند کالا پایان پذیرفت، تازه آنگاه جزئی از سرمایه بار آور می‌گردد و به صورت سرمایه متغیر درمی‌آید که سرچشمه اضافه‌ارزش است و در نسبت با واگرد ارزش- سرمایه‌ای که بابت آن گذاشته شد، جزء گردان سرمایه بار آور می‌شود. نظریه اینکه در این مورد اسمیث سرمایه‌گردان را با کالا- سرمایه مخلوط می‌کند، نمی‌تواند نیروی کار را تحت عنوان سرمایه‌گردان خویش وارد نماید. به همین جهت است که نزد وی سرمایه متغیر شکل کالاهائی پیدا می‌کند که کارگر با دستمزد خود، به صورت وسایل زندگی، خریداری می‌نماید. به نظر او در این شکل است که ارزش- سرمایه‌ای که بابت دستمزد گذاشته شده به سرمایه گردان تعلق پیدا می‌کند. ولی آنچه که در درون

رَوَند تولید فرومی رود نیروی کار و خود کار گر است نه وسایل زندگی ئی که وی خویشتن را به وسیله آن نگاه می دارد. بنابراین آنچه سابقاً دیده ایم (کتاب اول، فصل ۲۱) درست است که از لحاظ اجتماعی، باز تولید خود کار گر نیز از راه مصرف انفرادیش، به رَوَند تجدید تولید سرمایه اجتماعی تعلق پیدا می کند، ولی این حُکم درباره رَوَند تولید منفرد و فرو بسته ای که اکنون مورد بحث ماست صدق نمی کند. هنرمندی های مکتسب و مفید^(۱)ی که /سمیث تحت عنوان سرمایه استوار می آورد (صفحه ۱۸۷)، تا آنجا که مربوط به هنرمندی های کار گر می شود و وی آن را همراه کارش یکجا فروخته است، به عکس اجزاء سرمایه گردان را تشکیل می دهند.

این خود خطای بزرگی از جانب /سمیث است که مجموع ثروت اجتماعی را بدین سان تقسیم بندی می کند: ۱. مصرف - مایه مستقیم ۲. سرمایه استوار ۳. سرمایه گردان. از اینجا چنین برمی آید که گویا ثروت مرکب است از: ۱. مصرف - مایه ای که هیچ بخشی از سرمایه اجتماعی فعال را تشکیل نمی دهد، اگر چه اجزائی از آن پیوسته می توانند همچون سرمایه وارد عمل گردند، و ۲. سرمایه. طبق این تقسیم بندی، بخشی از ثروت به مثابه سرمایه عمل می کند و بخش دیگر مانند ناسرمایه یا مصرف - مایه. آنگاه برای هر سرمایه چنین ضرورت گزیرناپذیری نمودار می شود که یا استوار باشد یا گردان، تقریباً مانند آنچه ضرورت طبیعی ئی که در مورد نر و ماده بودن یک حیوان پستاندار وجود دارد. ولی ما دیدیم که تضاد میان استوار و گردان فقط به عناصر سرمایه بار آور اطلاق می شود، و لذا در کنار این عناصر مقادیر بسیار مهمی سرمایه - کالا - سرمایه و پول - سرمایه - به شکلی وجود دارد که نه می تواند استوار باشد نه گردان.

از آن رو که مجموع تولید اجتماعی - در چهار چوب سرمایه داری -، به استثناء آن جزئی از محصول که به صورت جنسی، مستقیم و بی فروش و خرید از سوی تک -

(۱) در متن: "The acquired and useful abilities"

سرمایه‌داران تولید‌کننده مجدداً به‌مثابه وسیله تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد، همچون کالا- سرمایه در بازار گردش دارد، روشن‌است که هم عناصر استوار و گردان سرمایه بارآور و هم نیز عناصر مصرف- مایه از کالا- سرمایه بیرون کشیده می‌شوند. در واقع معنای حکم جز این نیست که بر پایه تولید سرمایه‌داری هم وسایل تولید و هم وسایل مصرف بدو مانند کالا- سرمایه وارد میدان می‌شوند، هر چند بنا بر تخصیصی که یافته‌اند بعداً به‌مثابه وسیله مصرف یا تولید به کار روند. به‌همین سان نیروی کار نیز، با اینکه کالا- سرمایه نیست، مانند کالا در بازار عرضه می‌شود.

از اینجا در همی تازه‌ای نزد آ. اسمیت بروز می‌کند که ذیلاً ذکر می‌شود. وی می‌گوید: "از این چهار بخش" (مربوط به سرمایه‌گردان، یعنی سرمایه تحت دو شکل کالا- سرمایه و پول- سرمایه که متعلق به روند دوران هستند و بدان سبب مبدل به چهار بخش گردیده‌اند که اسمیت اجزاء کالا- سرمایه را بار دیگر از لحاظ ماهوی منقسم می‌کند)، "سه تا که عبارت از خواربار، مواد و مصنوع تمام‌گشته باشند، چه در آثای سال و چه طی زمان درازتر یا کوتاه‌تری، از این سرمایه‌گردان منظم‌اً برداشت می‌شوند تا خواه به‌صورت سرمایه استوار و خواه به‌شکل ذخیره‌ای در آیند که برای مصرف فوری تخصیص یافته است. هر سرمایه استوار بدو از یک سرمایه گردان ناشی می‌شود و نیازمند آن است که پیوسته پشتوانه‌ای از این منشأ داشته باشد. همه ماشین آلات سودمند و ادوات کار بدو از سرمایه‌گردانی برخاسته‌اند که مواد لازم برای ساختن آنها و روزی کارگران سازنده آنها را تأمین می‌کند. و نیز برای آنکه آنها را پیوسته در وضع خوبی نگاهداشت باز لازم است که از همین نوع سرمایه یاری گرفت." (ص ۱۸۸)^(۱)

"Of these four parts three – provisions, materials, and finished work, are either in (1) the fixed capital, or in the stock reserved for immediate consumption. Every fixed capital is both originally derived from, and requires to be continually supported by, a circulating capital. All useful machines and instruments of trade are originally derived from a circulating capital, which furnishes the materials of which they are made and the maintenance of the workmen who make them. They require, too, a capital of the same kind to keep them in constant repair". (P. 188).

حُکم کلی ذیل، همواره به استثنای موردی که تولیدکننده قسمتی از محصول را از نو مستقیماً به مثابه وسایل تولید به کار می برد، درباره تولید سرمایه داری صادق است: همه محصولات به صورت کالا وارد بازار می شوند و لذا برای سرمایه دار به مثابه شکل کالائی سرمایه اش، مانند کالا- سرمایه گردش دارند، خواه این محصولات بنا به شکل طبیعی خود، بنا به ارزش مصرف آن باید یا شاید همچون عوامل سرمایه بارآور (در روند تولید) به کار آفتند و یا مانند وسایل تولید و لذا به مثابه عناصر استوار یا گردان سرمایه بارآور عمل کنند، و خواه آنها فقط دارای این امکان باشند که به مثابه وسیله مصرف شخصی، نه مصرف بارآور، به کار آیند. همه فراورده ها مانند کالا به بازار ریخته می شوند، و لذا همه وسایل تولید و مصرف، همه عوامل مصرف بارآور، باید از راه خرید و فروش مجدداً از بازار بیرون کشیده شوند. البته این مبتذل گوئی (truisme) بدهت آوری) درست است. بنابراین قاعده مزبور هم در مورد عناصر استوار و هم درباره عناصر گردان سرمایه بارآور صِدق می کند، هم شامل وسایل کار می شود و هم به مواد کار در کلیه اشکالش اطلاق می گردد (باز در اینجا مسئله اینکه برخی عناصر سرمایه بارآور به طور طبیعی وجود دارند و کالا نیستند، نادیده گرفته شده است). هم ماشین آلات و هم پنبه از بازار خریداری می شوند، ولی از این مقدمه به هیچ وجه چنین نتیجه نمی شود که هر سرمایه استواری بدو از منشأ گردان برمی خیزد، - چنین نتیجه ای فقط از اختلاطی نتیجه می شود که /سمیث میان سرمایه دورانی و سرمایه گردان یا سیار، یعنی سرمایه ای که استوار نیست، به وجود آورده است. به علاوه /سمیث خود خویشتر را تکذیب می کند. بنابه آنچه خود /سمیث می گوید ماشین آلات بخش ۴ سرمایه گردان را تشکیل می دهند. پس گفتن اینکه آنها از سرمایه گردان ناشی می شوند فقط به معنای آن است که ماشین های مزبور پیش از آنکه مانند ماشین به کار روند مانند کالا- سرمایه به کار افتاده اند ولی از لحاظ مادی از خود نشأت گرفته اند، عیناً همچنانکه پنبه به مثابه عنصر گردان سرمایه ریسندگی از بازار بیرون می آید. ولی اگر /سمیث در دنباله بحث

خود سرمایه استوار را به این دلیل از سرمایه گردان ناشی می‌شمرد که برای ساختن ماشین، کار و ماده خام ضرورت دارد، در آن صورت باز ماشین سازی در مرحله اول به وسایل کار ولدا به سرمایه استوار نیازمند است تا بتواند ماشین بسازد و ثانیاً همچنان نیز سرمایه استوار از قبیل ماشین آلات و غیره لازم است تا بتوان مواد خام آماده ساخت، زیرا سرمایه بارآور همواره مستلزم وسایل کار هست، ولی وجود مواد کار برای سرمایه بارآور همیشه الزامی نیست. خود او بلافاصله در این باره می‌گوید:

”اراضی، معادن و ماهیگیری همه برای استحصال خود هم به سرمایه استوار نیاز دارند و هم به گردان“^(۱)،

(پس او بدین سان اعتراف می‌کند که برای تولید مواد خام نه تنها سرمایه گردان بلکه سرمایه استوار نیز لازم است).

”و (باز هم اشتباه دیگر) محصولات آنان نه تنها این سرمایه‌ها را با سود جبران می‌کند، بلکه همه سرمایه‌های دیگر را در جامعه جبران می‌نماید.“ (ص ۱۸۸)^(۱)

این از بیخ و بن نادرست است. محصولات آنها به همه رشته‌های دیگر صنعت مواد خام، مواد کمکی و غیره تحویل می‌دهد، ولی ارزش آنها جبران کننده ارزش تمام سرمایه‌های اجتماعی نیست. این ارزش فقط ارزش - سرمایه ویژه خود را جبران می‌کند (+ اضافه ارزش). در اینجا باز نزد/سمیث خاطرات فیزیوکراتی زنده می‌شود.

از نقطه نظر اجتماعی درست است که جزئی از کالا- سرمایه مرکب از محصولاتی که فقط می‌توانند مانند وسیله کار خدمت نمایند - چنانچه محصولات مزبور اصلاً بیهوده تولید نشده باشند و غیرقابل فروش نباشند - دیر یا زود به مثابه وسیله کار وارد عمل می‌شوند، به دیگر سخن در چهارچوب تولید سرمایه داری به محض اینکه محصولات مزبور از صورت کالا بودن بیرون می‌آیند باید به آن چیزی تحقق بخشند

(۱) “Lands, mines, and fisheries, require all both a fixed and circulating capital to cultivate them”; and their produce replaces with a profit, not only those capital, but all the others in society”.

که سابقاً جنبهٔ دورنمایی داشت، یعنی به صورت عناصر واقعی بخش استوار سرمایهٔ بارآور اجتماعی درآیند.

در اینجا تفاوتی وقوع می‌یابد که از شکل طبیعی محصول ناشی می‌گردد. مثلاً یک ماشین ریسندگی تا هنگامی که از آن برای رشتن استفاده نمی‌شود ولذا مادام که عامل تولید نیست و بنابراین از نقطهٔ نظر سرمایه‌داری به مثابه جزء استوار یک سرمایهٔ بارآور به کار نیافتاده است، فاقد ارزش مصرف است. ولی ماشین ریسندگی شیء منقول است. ممکن است از کشوری که در آنجا تولید شده است صادر شود و در خاک بیگانه، خواه در برابر مواد خام و غیره و خواه در برابر شامپانی، مستقیم یا غیرمستقیم، به فروش رود. در این صورت ماشین مزبور در کشور محل تولید خود فقط مانند کالا- سرمایه عمل کرده، ولی هرگز در آنجا، ولو پس از فروشش، همچون سرمایهٔ استوار به کار نیافتاده است.

بالعکس، محصولاتی که در نتیجهٔ اتصالشان به زمین در محلی استقرار پیدا کرده‌اند، ولذا فقط محلاً قابل استفاده هستند، از قبیل ابنیهٔ کارخانجات، راه آهن‌ها، پل‌ها، تونل‌ها، باراندازها و غیره، بهسازی‌های زمین مزروعی و امثال آن، نمی‌توانند جسماً و با پوست و گوشت خود صادر گردند. این قبیل چیزها غیر منقولند. یا بی استفاده می‌مانند و یا باید به محض اینکه به فروش رسیدند در کشوری که تولید شده‌اند مانند سرمایهٔ استوار به کار روند. برای تولیدکنندهٔ سرمایه‌دار که به قصد سودبازی (اسپیکولاسیون) و فروش کارخانه‌هایی می‌سازد یا به بهسازی زمین مزروعی می‌پردازد، اشیاء مزبور شکلی از کالا- سرمایهٔ وی به شمار می‌روند ولذا بنا بر نامگذاری آ. اسمیت شکلی از سرمایهٔ گردان هستند. ولی هرگاه از لحاظ اجتماعی مورد توجه قرار گیرند این اشیاء برای آنکه بی استفاده نمانند باید سرانجام در همان کشور در روند تولیدی که در محل استقرار خود آنها برپا می‌شود به مثابه سرمایهٔ استوار وارد گردند. از اینجا به هیچ وجه نتیجه نمی‌شود که اشیاء غیر منقول صرفاً از حیث غیر منقول بودن خود و بدون هیچ

شرط دیگر سرمایه استوار هستند. این اشیاء ممکن است مانند خانه‌های مسکونی و غیره متعلق به مصرف - مایه باشند ولذا، با اینکه یکی از عناصر دارائی اجتماعی هستند که سرمایه خود فقط جزئی از آن به شمار می‌رود، هیچگونه تعلقی به سرمایه اجتماعی نداشته باشند. برای آنکه /سمیث وار بیان کرده باشیم باید بگوئیم که چون تولیدکننده این اشیاء با فروش آنها سودی می‌برد، پس سرمایه‌گردان هستند! و چون به کاربرنده آنها یعنی خریدار قطعی فقط در صورتی می‌تواند از اشیاء مزبور استفاده کند که آنها را در رَوَند تولید به کار بندد، پس سرمایه استوار هستند!

مثلاً اسناد مالکیت یک راه آهن ممکن است هر روز دست به دست شود و دارندگان آنها با فروش اسناد مزبور، حتّاً در کشورهای خارج، سود کنند - چه اسناد مالکیت برخلاف خود راه آهن قابل صدور است. ولی با این حال این قبیل اشیاء باید در همان سرزمینی که استقرار یافته‌اند یا بی استفاده بمانند و یا مانند جزء استواری از یک سرمایه بار آور به کار افتند. همچنین ممکن است که کارخانه دار A با فروش کارخانه خود به کارخانه دار B سود کند بدون اینکه این معامله مانع از آن گردد که کارخانه از آن پس نیز مانند گذشته به مثابه سرمایه استوار به کار خود ادامه دهد.

پس وسایل کاری که در محلی مستقر شده و از زمین جدائی پذیر نیستند، با اینکه می‌توانند برای تولیدکننده خود مانند کالا - سرمایه به کار رَوَند و هیچ جزئی از سرمایه استوار وی را تشکیل ندهند (عناصر سرمایه استوار تولیدکننده مزبور عبارت از وسایل کاری هستند که خود برای ساختمان بناها، راه آهن‌ها و غیره لازم دارد)، ناگزیر باید بنا بر تخصیصی که از پیش یافته‌اند در خود همان کشور مانند سرمایه استوار به کار رَوَند، آنگاه معکوساً از آن نتیجه نمی‌شود که گویا سرمایه استوار حتماً باید از اشیاء غیر منقول تشکیل گردد. کار آئی یک کشتی یا یک لوکوموتیف فقط مرهون تحرک آنهاست، ولی با این وجود آنها، نه برای تولیدکننده، بلکه برای به کاربرنده خود به مثابه سرمایه استوار عمل می‌کنند. از سوی دیگر اشیائی وجود دارند که به واقع‌ترین وجه در رَوَند

تولید تثبیت شده‌اند، در درون این رَوَند می‌زیند و می‌میرند و پس از آنکه در آن وارد شدند هرگز آن را ترک نمی‌کنند، ولی معذکک اجزاء گردان سرمایه بارآور هستند. مثلاً چنین است در مورد ذغالی که برای به کار انداختن ماشین آلات در رَوَند تولید مصرف می‌شود، گازی که برای روشنایی ابنیه کارخانه مورد استفاده قرار می‌گیرد و غیره. اینها نه از آن جهت سرمایه گردان هستند که رَوَند تولید را همراه محصول جسماً ترک می‌کنند و مانند کالا به گردش درمی‌آیند، بلکه بدان سبب که ارزش آنها تماماً در ارزش کالائی وارد می‌شود که یاور تولید آن هستند و لذا نیز باید تماماً به وسیله فروش کالا جبران گردد.

در نقل قول اخیر آ. اسمیث باز تذکری در مورد جمله ذیل لازم است:

” سرمایه گردانی که ... روزی کارگران سازنده آنها (ماشین‌ها و غیره) را تأمین می‌کند.“^(۱)

نزد فیزیوکرات‌ها جزئی از سرمایه که از بابت دستمزد پیش‌ریز شده، به درستی تحت عنوان پیش‌ریزهای سالانه (Avances annuelles)، در مقابل پیش‌ریزهای بنیادی (Avances primitives)، ذکر شده است. از سوی دیگر نزد آنان، خود نیروی کار مانند جزئی از سرمایه بارآوری که فارمدار مورد استفاده قرار می‌دهد به حساب نمی‌آید، بلکه وسایل معیشتی که به کارگران کشاورز داده می‌شود در این حساب وارد می‌گردد. (روزی کارگران، بنابه گفته اسمیث). این نظر دقیقاً با نگرش ویژه آنان جور درمی‌آید. بنابه نظر ایشان جزء ارزشی که کار به محصول می‌افزاید (کاملاً مانند جزء ارزشی که به وسیله مواد خام، کارآفرار و غیره و خلاصه به وسیله اجزاء مادی سرمایه ثابت، به محصول افزوده می‌شود)، فقط برابر با ارزش وسایل معیشتی است که به کارگران پرداخت می‌گردد و ناگزیر برای نگاهداری و وظیفه آنان به مثابه نیروی کار مورد مصرف

(۱) “A circulating capital which furnishes... the maintenance of the workmen who make them”.

قرار می‌گیرد. همین نگرش خود موجب شده است که راه‌کشف تفاوت میان سرمایه ثابت و سرمایه متغیر برای آنها مسدود مانده است. اگر کار است که اضافه‌ارزش تولید می‌کند (یعنی چیزی اضافه بر بازتولید بهای خود)، در آن صورت این اضافه‌ارزش را در صنعت نیز مانند کشاورزی به وجود می‌آورد. ولی از آنجا که بنا بر سیستم فکری آنان اضافه‌ارزش فقط در یک رشته تولید یعنی کشاورزی تولید می‌شود، اضافه‌ارزش از کار سرچشمه نمی‌گیرد بلکه از فعالیت ویژه (هم‌یاری) طبیعت در این رشته ناشی می‌گردد. و فقط بدین سبب است که نزد ایشان کار کشاورزی، برخلاف انواع دیگر کار، کار بارآور نامیده می‌شود.

آ. اسمیث وسایل معیشت کارگرا سرمایه‌گردان تعریف می‌کند و آن را در مقابل سرمایه استوار قرار می‌دهد.

۱- زیرا وی سرمایه‌گردان در مقابل سرمایه استوار را با اشکالی که متعلق به محیط دوران است، یعنی با سرمایه دورانی اشتباه می‌کند؛ اشتباهی که پس از او بی‌انتقاد ارث برده شده است. بنابراین وی کالا- سرمایه را با جزء گردان سرمایه بارآور مخلوط می‌کند. و بدیهی است که هر گاه محصول اجتماعی شکل کالا به خود گرفت آنگاه وسایل معیشت کارگران مانند وسایل زندگی کسانی که کارگر نیستند و همچنین مواد و خود وسایل کار نیز باید ضرورتاً به وسیله کالا- سرمایه تحویل گردد.

۲- ولی بینش فیزیوکراتی نیز نزد اسمیث لغزیده است، با آنکه نظریات مزبور با قسمت باطنی و واقعاً علمی بیان ویژه او مبیانت دارد.

سرمایه پیش‌ریخته یکجا و یک کاسه مبدل به سرمایه بارآور می‌شود، یعنی چهره عناصر تولید را به خود می‌گیرد که خود محصول کار گذشته هستند (از آن جمله نیروی کار). تنها در این شکل است که سرمایه مزبور می‌تواند در درون روند تولید عمل کند. حالا اگر به جای خود نیروی کار، که جزء متغیر سرمایه به آن مبدل شده است، وسایل معیشت کارگر را قرار دهیم آنگاه روشن است که این وسایل معیشت، از حیث اینکه

وسایل معیشت هستند، از لحاظ ارزش آفرینی تفاوتی با دیگر عناصر سرمایه بار آور نخواهند داشت، از مواد خام و خوراک دام کار متمایز نمی‌شوند. به همین جهت است که /سمیث در یکی از جمله‌های سابقاً نقل شده، به پیروی از فیزیوکرات‌ها، وسایل معیشت کارگران را با خوراک دام‌ها در یک ردیف قرار می‌دهد. وسایل معیشت قادر نیستند که خود ارزش خویش را بارور سازند یا بر آن اضافه‌ارزش بی‌افزایند. ارزش آنها مانند ارزش دیگر عناصر سرمایه بار آور تنها می‌تواند در ارزش محصول از نو نمایان گردد. وسایل معیشت نمی‌توانند ارزشی بیش از آنچه خود دارند به محصول عطا نمایند. آنها مانند مواد خام، نیمه‌ساخته و غیره فقط از این لحاظ با سرمایه استوار، که مرکب از وسایل کار است، متمایز می‌گردند که آنها (لااقل برای سرمایه‌داری که بابت آنها پرداخت کرده‌است) کاملاً در محصولی که در آفرینش آن وارد شده‌اند مستحیل می‌شوند و لذا ارزش آنها باید تماماً جبران گردد، امری که در مورد سرمایه استوار فقط به تدریج و لخت لخت انجام می‌شود. بنابراین جزئی از سرمایه بار آور که در نیروی کار (برای وسایل معیشت کارگر) پیش‌ریز شده است اکنون با دیگر عناصر سرمایه بار آور فقط از لحاظ مادی متفاوت می‌شود، نه از حیث روند کار و ارزش افزائی. تفاوت آنها تنها این می‌شود که با قسمتی از عوامل عینی محصول آفرین (/سمیث به طور کلی همه را Materials (مواد) می‌نامد) در مقوله سرمایه گردان می‌افتد یعنی در نقطه مقابل قسمت دیگری از عوامل عینی محصول آفرین قرار می‌گیرد که در مقوله سرمایه استوار جا گرفته‌اند.

این امر که آن قسمت از سرمایه‌ای که در اِزاء دستمزد گذارده شده تعلق به جزء گردان سرمایه بار آور دارد، برخلاف جزء استوار سرمایه بار آور، با قسمتی از عوامل مادی محصول آفرین از قبیل مواد خام و غیره در گردان بودن شریک است، مطلقاً هیچ ربطی با آن نقشی ندارد که این بخش متغیر سرمایه، در تضاد با بخش ثابت آن، در روند ارزش افزائی ایفا می‌کند. مسئله گردان بودن فقط مربوط به این می‌شود که چگونه باید

این بخش از ارزش - سرمایه پیش ریخته به یاری ارزش محصول از راه دوران جبران گشته، تجدید و لذا باز تولید گردد. خرید و باز خرید نیروی کار متعلق به رَوَند دَوَران است. ولی تازه در درون رَوَند تولید است که ارزش نهاده در اِزاءِ نیروی کار از مقدار مشخص و ثابت مبدل به مقدار متغیری می گردد (نه برای کارگر بلکه برای سرمایه دار)، و به طور کلی نخست از آنجاست که ارزش پیش ریخته به ارزش - سرمایه مبدل می شود، به سرمایه، به ارزشی که خود افزایش تبدیل می گردد. ولی اگر به طریقهٔ /سمیث، به جای آنکه ارزش نهاده در اِزاءِ نیروی کار را به مثابه جزءِ گردان سرمایه بار آور بشماریم، ارزش پرداخته به اِزاءِ وسایل معیشت کارگر را در این حساب بیاوریم، آنگاه درک تفاوت میان سرمایه متغیر و ثابت و لذا اصولاً درک رَوَند تولید سرمایه داری غیرمقدور می شود. ویژگی این بخش از سرمایه که عبارت از سرمایه متغیر بودن در مقابل سرمایه ثابتی است که در اِزاءِ محصول آفرین های مادی گذاشته شده است، تحت ویژگی دیگری مدفون می شود یعنی تحت آن تخصیصی که بخش سرمایه نهاده به اِزاءِ نیروی کار، به عنوان جزءِ گردان سرمایه بار آور در ارتباط با واگرد پیدا می کند، دفن می گردد. عمل تدفین هنگامی کاملاً انجام می شود که به جای نیروی کار، وسایل معیشت کارگر به عنوان عنصر سرمایه بار آور به شمار آمده باشد. چه ارزش نیروی کار به پول و چه به طور مستقیم به صورت وسایل معیشت پیش ریز شده باشد تفاوت نمی کند. با اینکه شیوهٔ اخیر الذکر طبعاً در تولیدی که بر پایهٔ سرمایه داری قرار دارد تنها می تواند استثنائاً بروز کند.^۱

بدین سان آ. /سمیث با قراردادن صفت گردان بودن، به مثابه خصلت عمدهٔ ارزش -

۱- جملهٔ زیرین نشان می دهد که تاچه اندازه آ. /سمیث خود راه پی بردن به نقش نیروی کار را در رَوَند ارزش افزائی به روی خویش آنگاه مسدود می سازد که به شیوهٔ فیزیوکرات ها آن را با کار دام در یک ردیف قرار می دهد. وی می نویسد:

"نه تنها کشاورزان وی (کارگران فرامدار) بلکه دام های کارش نیز کارگران مولد او به شمار می روند."

سرمایه‌ای که به‌إزاء نیروی کار گذاشته شده است - یعنی با پذیرفتن تعریف فیزیوکراتی بدون مبادی فیزیوکرات‌ها موقّق شده است دریافت این مسئله را که بخش سرمایه نهاده در نیروی کار، سرمایه متغیّر است، برای وارثین خود ناممکن سازد. مطالب ژرف و درستی که وی خود در جاهای دیگر آورده است بر این خطای درشت پیروزی نیافته‌اند. حتّاً محقّقین دیگری که در پی او به بررسی این مسئله پرداخته‌اند گام از این فراتر نهاده، نه تنها بر آن شده‌اند که خصلت تعیین‌کننده آن بخش از سرمایه که به‌إزاء نیروی کار گذارده می‌شود عبارت از گردان‌بودن در مقابل سرمایه استوار است، بلکه صفت اساسی سرمایه گردان را در این دیده‌اند که به‌صورت وسایل معیشت برای کارگران گذارده شود. طبیعتاً آموزشی، که طبق آن کار - مایه مرکّب از وسایل ضروری معیشت، مقدار داده‌ای است که از سوئی سهم کارگران را در محصول اجتماعی از لحاظ مادّی محدود می‌سازد و از سوی دیگر باید ضرورتاً در مجموع خود برای خرید نیروی کار مصرف گردد، با این نگرش بستگی دارد.^(۱)

(۱) درباره کار - مایه به صفحات ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۵۴ و ۵۵۵ [صفحات ۸۷۴، ۸۷۵، ۹۳۶ و ۹۳۷ همین بازنویسی] جلد اول سرمایه، ترجمه فارسی مراجعه شود [که در آنجا به‌صورت کارمایه آمده است - بازنویس کننده].

فصل یازدهم

تئوری‌های دربارهٔ سرمایهٔ استوار و سرمایهٔ گردان ریکاردو

ریکاردو تفاوت میان سرمایهٔ گردان و استوار را فقط آنگاه مطرح می‌سازد که به بیان استثنائات بر قاعدهٔ ارزش، و از جمله به بررسی آن قبیل مواردی می‌پردازد که نرخ دستمزد در قیمت‌ها تأثیر می‌گذارد. دربارهٔ این موضوع ما تازه در کتاب سوّم سخن خواهیم گفت.

ولی ناروشنی اساسی وی در این مورد با بی‌تفاوتی که وی در ردیف ساختن اندیشه‌های زیرین به خرج می‌دهد بلافاصله نمایان می‌گردد:

“این تفاوت در درجهٔ دوام سرمایهٔ استوار و این تنوّع در نسبت‌هایی که دو گونه سرمایه امکان هم‌پیوندی دارند”^۱،

هنگامی که می‌پرسیم این دو گونه سرمایه کدامند چنین پاسخ می‌شنویم:
“و هم آن نسبت‌هایی که در آن سرمایه بایستی کار را نگاهداری کند و هم آن سرمایه‌ای که در کارآفرار، ماشین‌آلات و بناها گذارده شده است، می‌تواند به نحو

^۱ - “This difference in the degree of durability of fixed capital, and this variety in the proportions in which the two sorts of capital may be combined” – “Principles”. P. 25

گونگون با هم پیوند یابند.^۱

پس سرمایه استوار = وسایل کار، و سرمایه گردان = سرمایه‌ای که درازاء کار نهاده شده است. سرمایه‌ای که باید کار را نگاهداری کند خود اصطلاح پوچی است که از آ. اسمیث به عاریت گرفته شده است. در اینجا از یک سو سرمایه گردان با سرمایه متغیر، یعنی با بخشی از سرمایه بار آور که در اِزاء کار گذارده شده است، اشتباه می‌شود، ولی از سوی دیگر چون اختلاف از روند ارزش افزائی - سرمایه ثابت و متغیر - گرفته نشده بلکه مأخوذ از روند دوران است از آنجا تعریف‌هایی که دو بار غلط است انتزاع می‌گردد.

اولاً: تفاوت‌هایی که در درجه دوام سرمایه استوار وجود دارد با اختلاف در ترکیب سرمایه از لحاظ ثابت بودن و متغیر بودن، هم‌ارز گرفته شده است. ولی تفاوت اخیر معین تفاوت در تولید اضافه‌ارزش است، در صورتی که اولی به عکس، تا آنجا که مسئله ارزش افزائی مطرح باشد، فقط به چگونگی و شیوه‌ای مربوط است که ارزش معینی از وسایل تولید به محصول انتقال پیدا می‌کند، و هرگاه از لحاظ روند دورانی مورد بررسی قرار گیرد، آنگاه تنها با دوره نوگردی سرمایه‌ای که گذاشته شده ارتباط پیدا می‌کند یا به دیگر سخن با مدتی مربوط می‌شود که سرمایه برای آن پیش‌ریز شده است.

اگر به جای آنکه مکانیسم درونی روند تولید سرمایه‌داری را مورد دقت قرار دهیم خویشتن را در دیدگاه پدیده‌های آماده و حاضر بگذاریم، آنگاه در واقع این تفاوت‌ها با هم تلاقی می‌کند. به هنگام توزیع اضافه‌ارزش اجتماعی میان سرمایه‌هایی که در رشته‌های مختلف گذارده شده‌اند، تفاوت‌هایی که از حیث مدت‌های مختلف سرمایه - گذاری وجود دارد (ولذا مدت‌های مختلف عمر سرمایه استوار) و نیز اختلافاتی که

^۱ "The proportions, too, in which the capital that is to support labour, and the capital that is invested in tools, machinery, and buildings, may be various combined". (Ibid).

در ترکیب آلی سرمایه‌ها هست (ولذا گردش متفاوت سرمایه‌های ثابت و متغیر)، در برابری نرخ عمومی سود و تبدیل ارزش‌ها به بهای تولید به یک اندازه تأثیر می‌کنند. ثانیاً: از نقطه نظر روند دوران، از سویی وسایل کار یعنی سرمایه استوار، و از سوی دیگر مواد کار و دستمزد، یعنی سرمایه‌گردان قرار گرفته‌اند. بالعکس از نقطه نظر روند کار و ارزش‌افزایی، از طرفی وسایل تولید (وسایل کار و مواد کار) یعنی سرمایه ثابت و از طرف دیگر نیروی کار، سرمایه متغیر قرار گرفته‌اند. از لحاظ ترکیب آلی سرمایه (کتاب اول، فصل ۲۳، ۲، ص ۶۴۷)^(۱)، کاملاً یکسان است که همان مقدار ارزش نهاده در سرمایه ثابت، بیشتر از وسایل کار و کمتر از مواد کار ترکیب شده باشد یا مواد کار آن بیشتر و وسایل کارش کمتر باشد. در واقع همه این احوال وابسته به نسبتی است که میان سرمایه‌گذاری در اِزاء وسایل تولید و سرمایه‌گذاری برای نیروی کار وجود دارد. بالعکس از لحاظ روند دورانی، از جهت تفاوت میان سرمایه استوار و گردان، این مسئله یکسان است که مقدار داده‌ای از ارزش به صورت سرمایه‌گردان، به چه نسبت میان مواد کار و دستمزد تقسیم می‌شود. از یک نقطه نظر مواد کار و وسایل کار در مقوله واحدی قرار می‌گیرند، در مقابل ارزش - سرمایه‌ای که در اِزاء نیروی کار گذارده شده است. از لحاظ دیگر، جزئی از سرمایه که در اِزاء نیروی کار گذارده شده است همراه با مواد کار در نقطه مقابل جزئی از سرمایه قرار می‌گیرد که بابت وسایل کار نهاده شده است. به همین سبب است که در نزد ریکاردو آن جزء ارزشی سرمایه که برای مواد کار (یعنی مواد خام و مواد کمکی) گذارده شده است در هیچ جا نمایان نمی‌گردد، و کاملاً ناپدید می‌شود. در واقع جزء مزبور با مقوله سرمایه استوار جور در نمی‌آید، زیرا از لحاظ شیوه دورانی خود کاملاً با جزئی از سرمایه که در اِزاء نیروی کار نهاده شده است انطباق پیدا می‌کند. ولی از سوی دیگر نمی‌شود آن را در قسمت سرمایه‌گردان

(۱) ترجمه فارسی کاپیتال، جلد اول صفحه ۵۶۳ [صفحه ۹۵۴ همین بازنویسی]

قرار داد، زیرا در آن صورت آنچه تلویحاً از آ. اسمیث دربارهٔ یکسان دانستن تضاد میان سرمایه استوار و گردان با تضاد میان سرمایه ثابت و متغیر، به ارث گرفته شده، یکباره منهدم می‌گردد. غریزهٔ منطقی ریکاردو نیرومندتر از آن است که این دشواری را درک نکند و لذا این جزء از سرمایه نزد او از بیخ و بن ناپدید می‌شود.

در اینجا لازم است متذکر شویم که بنا به شیوهٔ بیان اقتصاد سیاسی، سرمایه‌دار سرمایه‌نهاد در اِزاءِ دستمزد را در مواعدهای مختلفه بنا بر آنکه وی هفتگی، ماهانه یا سه‌ماهه می‌پردازد، پیش‌ریز می‌کند. در واقع درست عکس این امر به وقوع می‌پیوندد. کارگراست که کار خود را در طی یک هفته، یک ماه یا سه‌ماه، بر حسب آنکه مُزدش هفتگی، ماهانه یا سه‌ماهه پرداخت می‌شود، به سرمایه‌دار پیش‌ریز می‌کند. هرگاه سرمایه‌دار نیروی کار را بدین سان می‌خرد که به جای پرداخت بعدی، آن را روزانه، هفتگی یا ماهانه از پیش می‌پرداخت، آنگاه می‌شد در مورد این مواعدها از پیش‌ریز سخن گفت. ولی از آنجا که سرمایه‌دار کار را نه بر حسب موعدی که باید انجام شود می‌خرد و مُزد می‌دهد، بلکه اُجرت آن را پس از آنکه روزها، هفته‌ها و ماه‌ها ادامه یافت می‌پردازد، مجموع آن به صورت یک چشم‌بندی سرمایه‌داری درمی‌آید و مساعده‌ای که کارگر به شکل کار به سرمایه‌دار می‌دهد مبدل به پیش‌پرداختی می‌شود که سرمایه‌دار به صورت پول به کارگر می‌پردازد. این مسئله که سرمایه‌دار بر حسب زمان‌های متفاوت لازم برای ساخت محصول و یا طبق مدّت‌های مختلفی که برای دَوْران آن ضرورت دارد بایستی مواعِد کوتاه یا درازی را بگذارد تا خود محصول یا ارزش آن را (با اضافه‌ارزشی که در آن تجسّم یافته است) از دَوْران بازستاند یا آن را به سامان رساند، به هیچ‌وجه تغییری در اصل مطلب نمی‌دهد. برای فروشندهٔ یک کالا کاملاً بی‌تفاوت است که خریدار به چه نحو کالای خریداری شده را مورد استفاده قرار می‌دهد. سرمایه‌دار به این جهت که باید ارزش ماشینی را تماماً و یکجا پیش‌ریز کند، در حالی که همین ارزش تدریجاً و پاره‌پاره از دَوْران به سوی وی بازمی‌گردد، ماشین

مزبور را ارزان تر به دست نمی آورد. و نیز وی پنبه را بدان سبب که ارزشش کاملاً در ارزش فراوردهٔ پنبه‌ای وارد می‌گردد و لذا تماماً و یکباره با فروش محصول جبران می‌شود، گران تر نمی‌پردازد.
به ریکاردو بازگردیم.

۱- وجه تمایز سرمایه متغیر این است که یک جزء مشخص و معلومی از سرمایه (لذا از این حیث ثابت است)، یک مبلغ ارزشی مشخص (که برابر با ارزش نیروی کار فرض می‌شود و لولاینکه در این مورد مسئلهٔ اینکه آیا دستمزد برابر، بزرگتر یا کوچکتر از ارزش نیروی کار باشد، بی تفاوت است)، در برابر نیروی که خودفزاينده و ارزش - آفرین است و نیروی کار نام دارد مبادله می‌شود، نیروی که نه تنها ارزش پرداخت شده به وسیلهٔ سرمایه‌دار را باز تولید می‌کند، بلکه در عین حال اضافه‌ارزشی نیز تولید می‌نماید، یعنی ارزشی به وجود می‌آورد که سابقاً وجود نداشته و با هیچ معادلی خریداری نشده است. این خصلت ویژهٔ بخشی از سرمایه، که برای دستمزد گذارده شده است و موجب می‌شود که به مثابه سرمایه متغیر از هر جهت با سرمایه ثابت تفاوت پیدا کند، آنگاه ناپدید می‌شود که بخش مزبور از دیدگاه رَوَند دَوَران بررسی شود و لذا مانند سرمایه گردان در برابر سرمایه استوار قرار گیرد که در اِزاء وسایل کار گذارده شده است. این امر خود از آنجا ناشی می‌شود که وقتی جزء مزبور را با یکی از عوامل سرمایه ثابت، یعنی با آن جزئی که در اِزاء مواد کار گذارده شد، یکجا تحت عنوان واحد - تحت عنوان سرمایه گردان - می‌آوریم، آن را در مقابل عامل دیگری از سرمایه ثابت قرار داده‌ایم که عبارت از جزء پرداخت شده در اِزاء وسایل کار باشد. در این صورت از اضافه‌ارزش، یعنی درست از اوضاع و احوالی که مبلغ ارزشی به کار رفته را مبدل به سرمایه می‌کند، به کلی صرف نظر می‌شود. و نیز از این نکته انصراف حاصل می‌گردد که آن جزء از ارزشی که به وسیلهٔ سرمایه نهاده در دستمزد به محصول افزوده می‌شود، تولید نوئی است (و بنابراین واقعاً باز تولید شده است)، در حالی که آن جزء ارزشی که

موادّ خام به محصول می‌افزاید تولید نو نیست و واقعاً تجدید تولید نمی‌شود، بلکه فقط در ارزش - محصول نگاهداری شده، حفظ گردیده و لذا مانند جزئی از ارزش محصول فقط از نو نمودار شده است. تفاوتی که اکنون از نقطه نظر تضاد میان سرمایه گردان و سرمایه استوار به میان می‌آید تنها عبارت از این است که ارزش وسایل کاری که در تولید یک کالا مورد استفاده قرار می‌گیرد فقط قسماً وارد ارزش کالا می‌شود و لذا از راه فروش کالا نیز به‌طور قسمی جبران می‌گردد و بنابراین به‌طور کلی فقط جزء جزء و تدریجاً جبران می‌شود. از سوی دیگر ارزش نیروی کار و موادّ کار (موادّ خام و غیره) مورد استفاده در تولید یک کالا، به‌طور کامل در کالا وارد می‌شود و لذا کاملاً از راه فروش جبران می‌گردد. در این معناست که در رابطه با رَوْتِدِ دَوْرَانِی، یکی از اجزاء سرمایه، به‌مثابه استوار و جزء دیگر به‌صورت سیّار یا گردان نمودار می‌شود. در هردو مورد سخن بر سر انتقال ارزش‌های معین پیش‌ریخته به محصول و جبران مجدد آنها از راه فروش محصول است. اکنون تفاوت فقط در این است که انتقال ارزش و لذا جبران ارزش، پاره پاره و تدریجی انجام می‌گیرد یا یکجا واقع می‌شود. بدین سان تفاوت تعیین‌کننده میان سرمایه متغیر و ثابت از بین می‌رود و بنابراین تمام راز اضافه‌ارزش آفرینی و راز تولید سرمایه‌داری مَحْوُوم می‌شود، و اوضاع و احوالی که ارزش‌های معین و اشیاء نماینده آنها را مبدل به سرمایه می‌کند، ناپدید می‌گردد. پس آنگاه تمام عناصر ترکیب‌کننده سرمایه فقط از لحاظ شیوه دَوْرَانِی با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کنند (و البته دَوْرَانِی کالاهای فقط با ارزش‌های مشخص حاضر و آماده سروکار دارد و بس)، و شیوه دَوْرَانِی ویژه‌ای میان سرمایه نهاد در دستمزد و جزئی از سرمایه که در موادّ خام، موادّ نیم‌ساخته و کمکی گذاشته شده مشترک است و آنها را در مقابل جزئی از سرمایه که در اِزْءِ وسایل کار گذاشته شده است قرار می‌دهد.

بدین سان قابل درک است که چرا اقتصاد سیاسی بورژوائی اشتباهی را که آ. اسمیث در مورد اختلاط مقولات "سرمایه ثابت و متغیر" با مقولات "سرمایه استوار و

گردان" مرتکب شده است بنا به غریزه خود حفظ کرده و بدون بررسی انتقادی آن را مدت یک قرن از نسلی به نسل دیگر تکرار نموده است. برای اقتصاد سیاسی میان آن بخش از سرمایه که به زخم دستمزد زده می شود با جزئی از سرمایه که در اِزاء مواد خام گذارده شده است دیگر هیچگونه تفاوتی وجود ندارد و تفاوت آن بخش با بخش ثابت سرمایه نیز فقط جنبه صوری پیدا می کند - خواه جزء جزء یا خواه تماماً به وسیله محصول به گردش افتاده باشد. بدین سان پایه درک حرکت واقعی تولید سرمایه داری و بالتیجه بهره کشی سرمایه داری به یک ضرب واژگون می شود. سخن تنها در پیرامون بازپدیداری ارزش های پیش ریخته دور می زند و بس.

پذیرش بی چون و چرای اختلاط اسمی به وسیله ریکاردو زنده تر است، نه تنها نسبت به ستایشگران بعدی، که برای آنها درهمی مفاهیم کمتر مزاحمت ایجاد می کند، بلکه نسبت به خود آ. اسمیت، زیرا ریکاردو برخلاف اسمیت پیگیرانه تر و تیزبین تر ارزش و اضافه ارزش را مورد بررسی قرار می دهد و در واقع از آدام اسمیت باطنی در برابر آ. اسمیت ظاهری پشتیبانی می کند.

نزد فیزیوکرات ها چیزی از این درهمی دیده نمی شود. تفاوت میان پیش ریزهای سالانه (Avances annuelles) و پیش ریزهای بدوی (بنیادی) (Avances primitives) فقط مربوط است به مواقع متفاوت باز تولید اجزاء مختلف سرمایه، به ویژه سرمایه کشاورزی، در حالی که اندیشه هایشان درباره تولید اضافه ارزش، جزئی از نگرش آنهاست که جدا و مستقل از این تفاوت ها مطرح می شود و در واقع عبارت از آن چیزی است که فیزیوکرات ها به عنوان عمیق ترین قسمت ثنوری خویش عرضه می کنند. توضیح تشکیل اضافه ارزش، از خود سرمایه فی نفسه انتزاع نمی شود، بلکه آن را فقط از محیط مشخصی از سرمایه، یعنی از کشاورزی، مطالبه می کنند.

۲- عمده در تعریف سرمایه متغیر - ولذا برای تبدیل هر مبلغ ارزشی دلخواهی به سرمایه - این است که سرمایه دار مقدار ارزشی مشخص و معلومی را (و در این معنی

ثابتی را) در اِزاءِ نیروی ارزش آفرین مبادله می کند، مقدار ارزشی ئی را در برابر تولید ارزش، در برابر ارزش افزائی به کار می اندازد. خواه سرمایه دار اُجرتِ کارگر را به پول و خواه با وسایل معیشت پردازد، در این تعریف اساسی تغییری حاصل نمی شود. تنها چیزی که تغییر می کند شیوه وجودی ارزشی است که وی پیش ریز می کند. ارزش مزبور یک بار در شکل پول وجود دارد که کارگر به وسیله آن خود وسایل زندگی خویش را از بازار می خرد، بار دیگر به صورت وسایل معیشت وجود می یابد که کارگر آن را مستقیماً به مصرف می رساند. در واقع تولید پیش رفته سرمایه داری ایجاب می کند که اُجرتِ کارگر به پول پرداخت شود، همچنانکه تولید مزبور به طور کلی با رَوَندِ تولیدی ملازمه دارد که متکی بر رَوَندِ دَوَرن است و لذا اقتصاد پولی را ایجاب می کند. ولی آفرید اضافه ارزش - و بنابراین مایه افزائی مبلغ ارزشی پیش ریخته - نه از شکل پولی و نه از شکل طبیعی دستمزد یا به دیگر سخن از سرمایه ای که برای خرید نیروی کار گذاشته می شود ناشی نمی گردد. آفرینش مزبور از مبادله ارزش در اِزاءِ نیروی ارزش آفرین، از تبدیل یک مقدار ثابت به یک مقدار متغیر سرچشمه می گیرد.

بیشی یا کمی استواریِ وسایل کار وابسته به درجه استحکام آنهاست و لذا منوط به یک خاصیت فیزیکی است. وسایل مزبور به نسبت درجه استحکام خود و در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، تندتر یا کندتر فرسوده می شوند و لذا مدت درازتر یا کوتاه تری به مثابه سرمایه استوار به کار می روند. ولی به هیچ وجه تنها به علت این ویژگی فیزیکی نیست که آنها همچون سرمایه استوار عمل می کنند. استحکام ماده خامی که در کارخانه های فلز کاری به کار می رود به اندازه ماشین آلاتی است که با آنها ساخت انجام می شود. و حتّا استحکام ماده خام مزبور از برخی اجزاء همین ماشین ها که از چرم، چوب و غیره تشکیل می شود بیشتر است. با این وجود، فلزی که مانند ماده خام به کار می رود جزئی از سرمایه گردان را تشکیل می دهد و وسیله کار وارد در عملی که شاید از همین فلز ساخته شده است جزئی از سرمایه استوار است. بنابراین خاصیت

مادّی فیزیکی، بیشی و کمی دیرپائی آن نیست که موجب می شود همان فلز یکبار تحت عنوان سرمایه استوار و بار دیگر زیر عنوان سرمایه گردان طبقه بندی گردد. این تفاوت به عکس از نقشی که فلز مزبور در روند تولید ایفا می کند، از اینکه باری به صورت محمول کار و بار دیگر به مثابه وسیله کار درمی آید، ناشی می شود.

وظیفه ای که وسیله کار در روند تولید انجام می دهد ایجاب می کند که وسیله مزبور طی مدّت کمابیش دراز متوسطی پیوسته از نو در روندهای مکرر کار مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین وظیفه ای که به عهده وسیله کار قرار می گیرد درجه استحکام ماده آن را از پیش معین می کند. ولی استحکام ماده ای که از آن وسیله کار ساخته می شود به خودی خود آن را به صورت سرمایه استوار در نمی آورد. همین ماده چنانچه به مثابه ماده خام به کار رود سرمایه گردان می شود، و در نزد اقتصادپوئی که تفاوت میان کالا- سرمایه و سرمایه بار آور را با تمیز میان سرمایه استوار و گردان اشتباه می کنند، همان ماده، همان ماشین، در حالی که محصول باشد سرمایه گردان است و در صورتی که وسیله کار باشد سرمایه استوار.

پس با اینکه دیرپائی ماده ای که از آن وسیله کار ساخته می شود موجب سرمایه استوار گشتن آن نمی گردد، معذک نقش آن به مثابه وسیله کار ایجاب می کند که وسیله مزبور از ماده بالنسبه مستحکمی درست شده باشد. بنابراین استحکام ماده آن خود شرطی است برای انجام وظیفه اش به مثابه وسیله کار، و لذا نیز پایه مادّی نحوه دورانی است که آن را به صورت سرمایه استوار درمی آورد. در صورتی که همه اوضاع و احوال دیگر یکسان بمانند آنگاه بیشی و کمی فناپذیری ماده وسیله کار است که به درجات پائین تر یا بالاتری مَهر پایداری را به آن می زند و لذا بدین سان باصفت سرمایه استوار بودن آن ماهیتاً پیوند بسیار نزدیک دارد.

اگر اکنون بخشی از سرمایه که برای نیروی کار گزدارده شده است منحصرأ از نقطه نظر سرمایه گردان، و لذا در نقطه مقابل سرمایه استوار، ملحوظ شود، و بر این اساس نیز

تفاوت‌هایی که میان سرمایه ثابت و سرمایه متغیر وجود دارد با تمایز بین سرمایه استوار و گردان مُشتَبَه گردد، آنگاه طبیعی است، همچنانکه واقعیت مادی و وسیله کار خود پایه وجودی خصلت آن را به مثابه سرمایه استوار تشکیل می‌دهد، خصلت گردان بودن سرمایه نهاده در نیروی کار نیز، در مقابل سرمایه استوار، از واقعیت مادی سرمایه مزبور انتزاع گردد و سپس مجدداً سرمایه گردان به وسیله واقعیت مادی سرمایه متغیر تعریف شود.

جوهر حقیقی سرمایه‌ای که بابت دستمزد گذاشته شده همانا خود کار، نیروی کار در حال عمل، نیروی کار ارزش آفرین است، کار زنده‌ای است که سرمایه‌دار در ازاء کار مُرده، کار تجسم یافته، مبادله کرده و آن را به آغوش سرمایه خویش کشیده است تا از این راه ارزشی را که در دست دارد به ارزشی مبدل سازد که به خودی خود ارزش - افزاست. ولی این نیروی خودافزائی را سرمایه‌دار نمی‌فروشد. این نیرو، مانند وسایل کارش، همواره جزئی از سرمایه بارآور وی را تشکیل می‌دهد و هرگز، مثلاً مانند فرآورده آماده‌ای که می‌فروشد، کالا - سرمایه نمی‌شود. در درون روند تولید، وسایل کار، به مثابه سرمایه استوار، در برابر نیروی کار قرار نمی‌گیرند، همچنانکه مصالح کار و مواد کمکی نیز به مثابه سرمایه گردان یا نیروی کار مخلوط نمی‌شوند. نیروی کار در برابر این هردو مانند عامل شخصی قرار می‌گیرد، در حالی که، از نقطه نظر روند کار، آن هردو عوامل مادی به شمار می‌روند. هردوی آنها از لحاظ روند ارزش افزائی، در برابر نیروی کار که سرمایه متغیر است همچون سرمایه ثابت قرار می‌گیرند. یا، چنانچه در اینجا لازم باشد از تفاوت مادی‌ئی سخن رود که روند دورانی را متأثر می‌سازد، فقط می‌توان چنین گفت: از ماهیت ارزش که چیزی جز کار تجسم یافته نیست، و از ماهیت نیروی کار فعال که چیزی به غیر از کار تجسم یافته نیست، چنین برمی‌آید که نیروی کار در مدت عمل خود پیوسته ارزش و اضافه ارزش می‌آفریند؛ و آنچه از سوی آن معرف جنبش و ارزش آفرینی است از جانب محصول نیروی کار در شکل

آرمیده‌اش، به صورت ارزشی آفریده جلوه می‌کند. به محض اینکه نیروی کار به انجام عمل رسید، آنگاه دیگر سرمایه عبارت از نیروی کار از سوئی و وسایل کار از سوی دیگر نیست. ارزش - سرمایه‌ای که در نیروی کار نهاده شده بود اکنون ارزشی شده که (+ اضافه ارزش) در محصول جای گرفته است. برای اینکه روند تکرار شود باید پیوسته فرآورده به فروش رسد و با پول نقد حاصل از این فروش نیروی کار خریداری شود و با پیکر سرمایه بار آور درآمیزد. این است آنچه که به بخش سرمایه نهاده در نیروی کار و همچنین به جزئی از سرمایه که بابت مصالح کار و غیره گذارده شده است، خصلت سرمایه گردان عطا می‌کند و آنها را در برابر وسایل کار قرار می‌دهد که استوار به جای مانده‌اند.

به عکس چنانچه تعریف فرعی سرمایه گردان، که با تعریف جزئی از سرمایه ثابت (از قبیل مواد خام و کمکی) مشترک است، به صورت تعریف اصلی بخشی از سرمایه که بابت نیروی کار گذارده شده است در آید، یا به دیگر سخن به این نکته تکیه شود که ارزش نهاده در اِزاء نیروی کار به طور کامل به محصولی منتقل می‌شود که نیروی مزبور برای تولید آن مصرف گردیده است و این انتقال مانند سرمایه استوار تدریجاً و لخت - لخت انجام نمی‌گیرد و لذا ارزش مزبور نیز باید کاملاً در نتیجه فروش محصول جبران گردد، در آن صورت لازم می‌آید آن جزئی از سرمایه نیز که بابت دستمزد گذارده شده است از لحاظ مادی مرکب از نیروی کار فعال نباشد، بلکه از عوامل مادی ترکیب شده باشد که کارگر با دستمزد خویش خریداری می‌کند، یا به عبارت دیگر جزئی از کالا - سرمایه اجتماعی باشد که در مصرف کارگر وارد می‌شود، یعنی وسایل زندگی را در برگیرد. بدین سان سرمایه استوار عبارت از وسایل کاری می‌گردد که فرسایش آنها کندتر و لذا جبران آنها آهسته تر است و سرمایه نهاده در نیروی کار عبارت از وسایل معیشتی می‌شود که تندتر جبران می‌گردند.

با این وصف مرزهای دیرپائی و زودگذری هم نامعلوم می‌شوند.

”خوراک و پوشاکی که کارگر مصرف می‌کند، ساختمان‌هایی که در درون آن کار می‌کند، افزارهایی که به کار او کمک می‌رسانند، همه طبیعتی فناپذیر دارند. ولی از لحاظ زمانی تفاوت بزرگی میان دیرپائی این سرمایه‌های مختلف وجود دارد. یک ماشین بخار طولانی‌تر از یک کشتی عمر می‌کند و یک کشتی بیش از لباس کارگر، و لباس کارگر باز دیرپاتر از خوراکی است که وی مصرف می‌کند.“^۱

در این میان ریکاردو خانه‌ای که کارگر در آن زندگی می‌کند، اثاث او، مصرف افزارهای وی از قبیل کارد، چنگال، ظروف و غیره را فراموش می‌کند، اشیائی که همان خصلت دیرپائی و وسایل کار را دارا هستند. همان اشیاء، همان طبقه از اشیاء درجاتی به‌مثابه وسایل مصرف تلقی می‌شوند و در جای دیگر مانند وسیله کار.

تفاوتی که ریکاردو در این مورد بیان می‌کند به‌قرار زیر است:

”بر حسب آنکه سرمایه به‌سرعت فناپذیر و مستلزم تجدید تولید متواتر [بباید] است، یا بر حسب آنکه گندم مصرف است، تحت عنوان سرمایه گردان یا سرمایه استوار طبقه بندی می‌گردد.“^۲

در این مورد ریکاردو تذکر ذیل را می‌افزاید:

”تقسیم بندی غیراساسی است، و برای آن نمی‌توان خط مرزبندی دقیقی رسم نمود.“^۳

بدین سان ما باز پیروزمندانه سر از خانه فیزیوکرات‌ها درآورده‌ایم، که نزد

“The food and clothing consumed by the labourer, the buildings in which he works, the implements with which his labour is assisted, are all of a perishable nature. There is however, a vast difference in the time for which these different capitals will endure; a steam-engine will last longer than a ship, a ship than the clothing of the labourer, and the clothing of the labourer longer than the food which he consume.” Ricardo, *principles etc.* P. 26

“According as capital is rapidly perishable and requires to be frequently reproduced, or is of slow consumption, it is classed under the heads of circulating, or fixed capital.”

“A division not essential, and in which the line of demarcation cannot be accurately drawn.”

آنها تفاوت میان پیش‌ریزهای سالانه (Avances annuelles) و پیش‌ریزهای بدوی (Avances primitives) عبارت از تفاوت در زمان مصرف و لذا در اختلاف زمان باز-تولید سرمایه به کار افتاده نیز بود. ولی آنچه نزد آنها بیانگر پدیده مهمی برای تولید اجتماعی است و در تابلوی اقتصادی^(۱) نیز پیوند با روند تولید نموده شده است، در اینجا به صورت یک تشخیص ذهنی درمی‌آید، و چنانکه ریکاردو خود می‌گوید تمایز زائدی انجام پذیرفته است.

به محض اینکه تفاوت بخش سرمایه نهاده در کار با بخشی که بابت وسایل کار سرمایه‌گذاری شده است فقط بر پایه زمان بازتولید و لذا براساس مدت دوران آن قرار می‌گیرد، به محض اینکه یکی از این بخش‌ها عبارت از وسایل زندگی و دیگری مرکب از وسایل کار می‌شود، به گونه‌ای که بخش نخست از بخش اخیرالذکر تنها به وسیله سرعت درجه فناپذیری تمیز داده می‌شود - آنگاه طبیعتاً همه اختلافات ویژه (diferencia speszifika) میان سرمایه‌ای که بابت نیروی کار و درازاء وسایل کار گذاشته شده است از میان می‌رود.

این مطلقاً با بیش ریکاردو درباره ارزش منافات دارد و همچنین با تئوری وی درباره سود، که در واقع تئوری اضافه‌ارزش است، تضاد پیدا می‌کند. وی به طور کلی تفاوت سرمایه‌گردان و استوار را فقط از آن جهت مورد بررسی قرار می‌دهد که معلوم دارد نسبت‌های مختلفه این دو در سرمایه‌های متحدالمقداری که در رشته‌های گوناگون کسب و کار به کار رفته‌اند تا چه اندازه قانون ارزش را متأثر می‌سازند و در واقع تا چه حد ترقی یا تنزل دستمزد ناشی از این وضع در قیمت‌ها مؤثر است. ولی حتا در درون این بررسی محدود است که وی، در نتیجه مخلوط ساختن سرمایه استوار و گردان با

(۱) اشاره به فهرست اقتصادی Tableau Economique دکتر کینه (Quesnay) فیزیوکرات معروف فرانسوی است.

سرمایه ثابت و متغیر، مرتکب بزرگترین اشتباهات می شود و درحقیقت از پایه کاملاً غلطی به تحقیق می پردازد.

بنابراین چنین است که اولاً هرگاه جزء ارزشی سرمایه نهاد در نیروی کار باید زیر عنوان سرمایه گردان طبقه بندی شود، در تعاریف مربوط به خود سرمایه گردان، به ویژه در مورد اوضاع و احوالی که موجب می شوند بخش سرمایه نهاد در کار زیر این عنوان طبقه بندی گردند، اشتباه بروز می کند. در ثانی میان تعریفی که براساس آن بخش سرمایه نهاد در کار متغیر است و تعریفی که بر پایه آن بخش مزبور در مقابل سرمایه استوار سرمایه گردان می شود، درهمی به وجود می آید.

از نخستین برخورد این نکته روشن است که تعریف سرمایه نهاد در نیروی کار به مثابه سرمایه گردان یا سیار، خود تعریفی فرعی است که در آن تفاوت ویژه این نیرو در روند تولید محو شده است، زیرا از سوئی در این تعریف سرمایه های نهاد در کار و در مواد خام و غیره هم ارز تلقی می شوند و آنگاه که جزئی از سرمایه ثابت با سرمایه متغیر به یک گونه تحت عنوان واحدی جمع می شوند دیگر تفاوت ویژه سرمایه متغیر در مقابل سرمایه ثابت به حساب نمی آید. از سوی دیگر درست است که سرمایه های نهاد در کار و در وسایل کار متقابلاً در برابر یکدیگر قرار می گیرند، ولی این تقابل به هیچ وجه از لحاظ شیوه های کاملاً متمایز دخالت آنها در تولید ارزش نیست، بلکه فقط مربوط به این امر است که هر دوی آنها ارزش معین خود را در مدت های مختلف به محصول انتقال می دهند.

در کلیه این موارد سخن بر سر آن است که چگونه ارزش معینی که در روند تولید کالا گذارده شده است، خواه دستمزد باشد یا بهای مواد خام و خواه قیمت وسایل کار، به محصول منتقل می گردد و لذا به وسیله محصول گردش می کند و از راه فروش آن مجدداً به نقطه عزیمت خود برمی گردد یا به دیگر سخن جبران می شود. تفاوت تنها در این چگونگی است، در نوع و شیوه خاص انتقال است و بنابراین مربوط به

گردش این ارزش نیز هست.

این مسئله که نیروی کار، بنا بر بهای از پیش مقرر و معین، به چه نحو پرداخت می‌شود، با پول یا با وسایل معیشت، در خصلت آن که عبارت از قیمتی مشخص و معلوم است تغییری نمی‌دهد. بدیهی است در موردی که دستمزد با پول پرداخته می‌شود، خود پول در روند تولید وارد نمی‌شود، یعنی ورود آن در این روند مانند وسایل تولید انجام نمی‌گیرد، که نه تنها ارزش آنها بلکه ماده‌ای هم که از آن ترکیب یافته‌اند در روند تولید داخل می‌گردد. ولی به عکس اگر وسایل معیشتی که کارگر با مزد خود می‌خرد مستقیماً به مثابه پیکر مادی سرمایه‌گردان تلقی شوند و با مواد خام و غیره تحت یک عنوان در برابر وسایل کار قرار گیرند، آنگاه موضوع چهره دیگری به خود می‌گیرد. در حالی که ارزش این اشیاء، یعنی وسایل تولید، ضمن روند کار به محصول منتقل می‌گردد، ارزش آن اشیاء دیگر، یعنی وسایل معیشت، از نو در نیروی کاری که آنها را مصرف می‌کند ظاهر می‌شود و نیز به وسیله فعالیت این نیرو به محصول انتقال می‌یابد. در همه این مواد به طور یکسان سخن بر سر این است که ارزش‌های پیش‌ریخته در آثای تولید از نو در محصول ظاهر می‌گردند. (فیزیوکرات‌ها این مسئله را جدی گرفته و لذا منکر آن بودند که کار صنعتی اضافه‌ارزش بار آورد.)

ویلاند^(۱) در همان قسمتی که سابقاً از او نقل قول شده است می‌گوید:

"مهم نیست که سرمایه به چه شکلی از نو هویدا می‌شود... انواع مختلف خوراک، پوشاک و سکنی، که برای زندگی و رفاه انسان لازم هستند نیز تغییر می‌کنند. اینها در طول زمان مصرف می‌شوند و ارزششان دوباره ظاهر می‌گردد و غیره."

("Elements of Pol. Econ." P. 31-32)

ارزش- سرمایه‌هائی که به صورت وسایل تولید و وسایل معیشت در تولید پیش‌ریخته

(۱) Francis Wayland (۱۷۹۶-۱۸۶۵) - روحانی آمریکائی، استاد دانشگاه و صاحب آثار متعددی

درباره اخلاق، اقتصاد سیاسی و دیگر رشته‌های علوم اجتماعی.

می‌شوند همچنان در ارزش محصول از نو ظاهر می‌گردند. بدین سان تبدیل رَوَند تولید سرمایه‌داری به یک سِرِّ تمام عیار با موقِّعیت انجام می‌پذیرد و منشأ اضافه‌ارزشی که در درون محصول جای گرفته است یکسره از نظر پوشیده می‌ماند.

باز از همین طریق است که فِتی‌شِیسم^(۱) وِیژة اقتصاد بورژوائی به کمال می‌رسد؛ فِتی‌شِیسم مزبور خصلت اقتصادی - اجتماعی را که اشیاء به صورت مقدر از رَوَند اجتماعی تولید دریافت می‌کنند، به صِفَتِ طبیعی این اشیاء و به خصلتی که گوئی از طبیعت مادی اشیاء مزبور برخاسته است مبدل می‌سازد. مثلاً هنگامی که می‌گویند وسایل کار سرمایه‌استوار هستند، از آن تعریفی اسکولاستیکی به دست می‌دهند که به تضادها و سردرگمی‌ها می‌کشاند. چنانکه ضمن بیان رَوَند کار ثابت نموده‌ایم (کتاب اوّل، فصل پنجم) عناصر مادی بر حسب نقشی که در یک رَوَند کار مشخص ایفای می‌کنند، یا به‌دیگر سخن بسته به وظیفه‌ای که انجام می‌دهند، به صورت وسیله کار، مصالح کار یا محصول عمل می‌نمایند، عیناً هم آنچنان وسایل کار نیز فقط هنگامی سرمایه‌استوار هستند که رَوَند تولید به‌طور کلی رَوَند تولید سرمایه‌داری است و لذا وسایل تولید به‌طور کلی سرمایه‌هستند، یعنی دارای تخصیص اقتصادی و خصلت اجتماعی سرمایه‌اند، و در ثانی آنها فقط از آن جهت سرمایه‌استوار هستند که ارزش خود را با شیوه‌ای خاص به محصول منتقل می‌سازند. در غیر این صورت آنها وسیله کار باقی می‌مانند بدون آنکه سرمایه‌استوار باشند. همچنین است در مورد موادّ کمی از قبیل کود، که هر گاه ارزش خود را به همان شیوه‌ای منتقل سازد که وِیژة قسمت اعظم وسایل کار است، با اینکه خود وسیله کار نیست، سرمایه‌استوار می‌گردد. در این مورد سخن بر سر تعاریفی نیست که تحت آن اشیاء طبقه‌بندی شوند. سخن بر سر وظایف مشخصی است که در مقولات

(۱) Fetichismus, Fetichisme - کیش اشیاء و اعتقاد خرافی به خصلت جادویی و سحرآمیز چیزی

که به منزله فیتیش برگزیده شده است مانند نظر قربانی، حیوان، دیو، انسان، اشیاء و غیره.

معینی بیان می گردند.

چنانچه پذیرفته شود که وسایل معیشت تحت هر اوضاع و احوال به خودی خود دارای خاصیت سرمایه‌ای هستند که در دستمزد گذاشته شده است، آنگاه خصلت این سرمایه "گردان" نیز عبارت از این خواهد بود که "نگاهدار کار" باشد، "to support labour" (ریکاردو، ص ۲۵). پس بدین سان چنین نتیجه می شود که اگر وسایل معیشت "سرمایه" نباشند، آنگاه دیگر نیروی کار را نگاه نمی دارند، در حالی که درست خصلت سرمایه‌ای این وسایل معیشت است که به آنها آنچنان خاصیتی می دهد که می توانند سرمایه را به وسیله کار دیگری نگاه دارند.

هر گاه پذیرفته شود که وسایل معیشت ذاتاً سرمایه گردان هستند - یعنی پس از مبدل گشتن آنها به دستمزد - آنگاه باز این نتیجه دیگر به بار می آید که مقدار دستمزد، وابسته به نسبت میان تعداد کارگر و حجم معین سرمایه گردان است - این یکی از تزه‌های مورد علاقه اقتصاددانان است - در صورتی که در واقع حجم وسایل معیشتی که کارگر از بازار بیرون می کشد و حجم وسایل معیشتی که سرمایه دار جهت مصرف خویش در اختیار دارد وابسته به نسبتی است که میان اضافه ارزش و بهای کار وجود دارد.

ریکاردو مانند بارتون^۱ همه جا نسبت سرمایه متغیر را به سرمایه ثابت با رابطه سرمایه گردان به سرمایه استوار اشتباه می کند. بعداً خواهیم دید چگونه این خطاها تحقیق او را در مورد نرخ سود مخدوش می سازد.

علاوه بر این، ریکاردو تفاوت‌هایی را که در واگرد سرمایه از علل دیگری، غیر از اختلاف میان سرمایه استوار و گردان، ناشی می شوند با تفاوت میان سرمایه استوار

1 - "Observations on the circumstances which influence the conditions of the Labouring classes of society", London, 1817.

عباراتی که مربوط به مسئله مورد بحث است در کتاب اول سرمایه صفحه ۶۵۵، زیرنویس ۷۹ نقل شده است. (رجوع کنید به ص ۵۷۲ جلد اول سرمایه، ترجمه فارسی، زیرنویس ۷۹) [صفحه ۹۶۹ زیرنویس ۱ همین بازنویسی].

و گردان یکسان تلقی می‌کند:

”و نیز باید متذکر شد که سرمایه‌گردان می‌تواند گردش کند، یا به‌دیگرسخن نزد به‌کاربرنده خود در مدت‌های بسیار نابرابر برگردد. گندمی که یک نفر فارمدار مانند بذر خریداری می‌کند، درمقایسه با گندمی که نانوا برای نان پختن می‌خرد، سرمایه‌ای استوار است. یکی گندم مزبور را در زمین می‌گذارد و تا یک سال نمی‌تواند پس بگیرد، دیگری می‌تواند آن را آرد کند و به‌صورت نان به‌مشتریان خویش بفروشد، به‌گونه‌ای که طی یک هفته سرمایه خود را مجدداً آزاد ساخته و همین عمل را از سرگیرد و یا با آن کار دیگری را آغاز نماید.“^۱

خصلت‌نما در این بیان این است که گرچه گندم بذر نه به‌عنوان وسیله معیشت بلکه به‌مثابه ماده خام به کار می‌رود معذک اولاً سرمایه‌گردان است زیرا ذاتاً وسیله زندگی است و درثانی سرمایه استوار است به این دلیل که رجعت آن یک سال طول می‌کشد. ولی آنچه یک وسیله تولید را به‌صورت سرمایه استوار درمی‌آورد تنها گندی یا تندی برگشت آن نیست، بلکه نوع و شیوه مشخص ارزش‌دهی آن به‌محصول است که چنین خصیلتی به آن می‌دهد.

آن درهمی‌ئی که آدم/اسمیث به‌وجود آورده نتایج ذیل را به‌بار آورده است:

۱- تفاوت میان سرمایه استوار و گردان با تفاوت بین سرمایه بارآور و کالا- سرمایه مُشْتَبِه می‌گردد. مثلاً چنین است که ماشین واحدی تا مانند کالا در بازار است سرمایه گردان به‌شمار می‌رود و چنانچه همان ماشین به رَوند تولید پیوسته شود سرمایه استوار است. بدین قرار نمی‌توان مطلقاً فهمید چرا باید نوع مشخصی از سرمایه استوارتر یا

“It is also to be observed that the circulating capital may circulate, or be returned – ۱ – to its employer, in very unequal times. The wheat bought by a farmer to sow is comparatively a fixed capital to the wheat purchased by a baker to make into loaves. The one loaves it in the ground, and can obtain no return for a year; the other can get it ground into flour, sell it as bread to his customers, and have his capital free, to renew the same, or commence any other employment in a week”. (P. 26, 27).

سیارتر از نوع دیگر باشد.

۲- همه سرمایه‌های گردان با سرمایه‌ای که در دستمزد گذارده شده یا باید گذاشته شود، یگانگی و همانی پیدا می‌کنند. چنین است نزد استوارت میل و دیگران.

۳- تفاوت میان سرمایه متغیر و ثابت، که بارتون، ریکاردو و غیره با تمایز بین سرمایه گردان و استوار مخلوط ساخته بودند، سرانجام به‌طور کامل به همین تفاوت اخیر تحویل می‌شود، چنانکه مثلاً رامسی^(۱) کلیه وسایل تولید، مواد خام و غیره را عیناً مانند وسایل کار سرمایه استوار تلقی می‌کند و به‌زعم او سرمایه گردان، تنها آن سرمایه‌ای است که بابت دستمزد گذاشته شده است. ولی هنگامی که کار تحویل و تحوّل به این صورت درمی‌آید دیگر تفاوت واقعی میان سرمایه ثابت و متغیر درک نمی‌شود.

۴- نزد تازه‌ترین اقتصاددانان انگلیسی و به‌ویژه نزد اسکاتلندی‌ها از قبیل مک‌لئود^(۲) و پاترسون^(۳) و غیره، که همه چیز را به‌طور باورنکردنی از دیدگاه محدود کارمند بانک نگاه می‌کنند، تفاوت میان سرمایه استوار و گردان مبدل به تفاوت میان Money at call و Money not at call (سپرده‌های بی‌مهلت و سپرده‌های مهلت‌دار) می‌گردد.



(۱) Sir George Ramsay (۱۸۰۰-۱۸۷۱) - اقتصاددان انگلیسی که در زمره آخرین نمایندگان علم اقتصاد کلاسیک به‌شمار می‌رود.

(۲) Henry Dunning Macleod (۱۸۲۱-۱۹۰۲) - اقتصاددان انگلیسی و یکی از محققین درباره تئوری اعتبارات مالی و بانکی.

(۳) Robert Hogard Patterson (۱۸۲۱-۱۸۸۶) - اقتصاددان و روزنامه‌نگار انگلیسی.

فصل دوازدهم

کار — دوره

دورشته صنعت را در نظر بگیریم که روزانه کار در هر دو برابر است، بگوئیم دارای رَوَند کار ده ساعته هستند و یکی مثلاً پنبه‌ریسی است و دیگری لوکوموتیف‌سازی. در یکی از رشته‌ها هر روز یا هر هفته مقدار مشخصی محصول آماده (نخ پنبه) تحویل می‌شود و در دیگری رَوَند کار باید طیّ شاید سه ماه تکرار شود تا محصول پرداخته‌ای که یک لوکوموتیف است بیرون آید. در یک مورد، فراورده ذاتاً تقسیم پذیر است و هر روز، هر هفته همان کار از نو آغاز می‌شود. در مورد دیگر رَوَند کار پیوسته است و تعداد بسیاری از رَوَندهای روزانه کار را در بر می‌گیرد که در همبستگی و پیوستگی اعمال انجام یافته خود، فقط پس از مدتی دراز یک فراورده تمام را تحویل می‌دهد. با اینکه در اینجا مدّت رَوَند روزانه کار همان است، معذک آن اختلاف بسیار مهمی در مدّت عمل تولیدی، یعنی در مدّت رَوَندهای کار مکرّری که برای تحویل محصول آماده لازم است تا به مثابه کالا به بازار فرستاده شود و لذا از حالت سرمایه‌بار آور به صورت کالا - سرمایه در آید، بروز می‌کند. تفاوت میان سرمایه استوار و سرمایه گردان ارتباطی با این امر ندارد. حتّاً اگر در هر دو رشته صنعت درست به نسبت‌های همسنگ سرمایه استوار و گردان به کار رفته باشد باز اختلاف مزبور باقی می‌ماند.

این اختلافات در طول عمل تولیدی نه تنها میان محیط‌های مختلفه تولید پیدا می‌شود، بلکه در درون محیط تولیدی واحد نیز بر حسب حجم کاری که باید انجام شود بروز می‌کند. یک خانه مسکونی عادی زودتر از یک کارخانه بزرگ ساخته می‌شود و بنابراین مستلزم تعداد کمتری از رَوَندهای پیوسته کار است. در حالی که ساخت یک لوکوموتیف سه ماه طول می‌کشد، برای ساختن یک رَژماناوی یک یا چند سال لازم است. تولیدکنندگم یک سال وقت می‌خواهد، پرورش دام‌های شاخدار چندین سال و تولید چوب ممکن است ۱۲ تا یکصد سال را دربرگیرد. شاید یک جاده روستائی را بتوان طی چند ماه ساخت، در صورتی که ساختمان راه آهن سال‌ها طول می‌کشد. در حالی که شاید بافت یک قالی معمولی بیش از یک هفته طول نکشد، برای بافتن فرش‌های گوبلین^(۱) سال‌ها وقت لازم است و غیره. بنابراین اختلافات در مدت عمل تولیدی بی‌نهایت گونه‌گونه است.

بدیهی است که اختلاف در مدت عمل تولیدی، ناگزیر در سرعت و اگر د سرمایه - گذاری‌های هم‌مقدار، ولذا در فواصل زمانی‌ئی که سرمایه معینی پیش ریز می‌شود، تفاوت به وجود می‌آورد. فرض کنیم که یک نخریسی ماشینی و یک لوکوموتیف‌سازی هر دو سرمایه هم‌مقداری به کار برده باشند. سرمایه ثابت و سرمایه متغیر آنها به یک نسبت تقسیم شده باشد و میان اجزاء این سرمایه‌ها از حیث استوار و گردان بودن نیز چنین نسبت یگانه‌ای وجود داشته باشد و سرانجام روزانه کار برابر و تقسیم آن میان کار لازم و اضافه کار [کار اضافی] نیز یکسان باشد. علاوه بر این برای آنکه هر گونه اوضاع و احوالی ناشی از رَوَند دَوَرائی و شرایطی را که خارج از موضوع مورد بحث است حذف کرده

(۱) Les Gobelins - نام فرش‌های ظریفی است که در اروپا برای تزئین اتاق‌ها و سالن‌های کاخ شاهان و اشراف در سده‌های پیشین با تصاویر بدیع شاعرانه یا صحنه‌های تاریخی و غیره بافته می‌شد. نام فرش - های گوبلین منتسب به خاندانی از بافندگان شهر رنس (فرانسه) است که به فرمان لوئی چهاردهم کارگاه معروف گوبلین‌ها را در پاریس تأسیس نموده‌اند.

باشیم، فرض می‌کنیم که نخ و لوکوموتیف هر دو بنا بر سفارش ساخته می‌شوند و قیمت آنها به هنگام تحویل پرداخت می‌گردد. صاحب نخ‌ریسی در پایان هفته، به هنگام تحویل نخ آماده‌شده، سرمایه‌گردان پیش‌ریخته را بازمی‌یابد (در اینجا از اضافه‌ارزش صرف نظر شده است) و در عین حال قیمت فرسودگی سرمایه استوار را که در ارزش نخ نهفته است به دست می‌آورد. بنابراین وی می‌تواند با همان سرمایه همان دورپیمائی را از نو تکرار نماید. سرمایه مزبور واگرد خود را به انجام رسانده‌است. ولی لوکوموتیف - ساز باید به عکس طی سه ماه، هفته به هفته، در اِزاء دستمزد و مواد خام، پیوسته تجدید سرمایه‌گذاری کند، تا تازه پس از سه ماه، بعد از آنکه لوکوموتیف تحویل گردید، سرمایه‌گردانی که طی این مدت ضمن عمل تولیدی یگانه برای ساختن همان کالای واحد پشت سر هم به کار افتاده است به شکلی درآید که بتواند دورپیمائی خود را از نو آغاز نماید. فرسایش سه‌ماهه ماشین‌آلات صاحبکار نیز تازه هم‌آنگاه جبران می‌شود. در حالی که یکی از این دو برای یک هفته سرمایه‌گذاری می‌کند، سرمایه‌گذار هفتگی آن دیگری باید در ۱۲ ضرب شود. با فرض یکسان بودن همه شرایط دیگر، این یکی باید دوازده بار بیشتر از دیگری سرمایه‌گردان در اختیار داشته باشد.

این مسئله که سرمایه‌های هفتگی پیش‌ریخته برابر یکدیگرند یا نه، در این مورد به کلی بی‌تفاوت است. بزرگی سرمایه پیش‌ریخته هر چه باشد، در یک مورد فقط برای یک هفته و در مورد دیگر برای ۱۲ هفته پیش‌ریز می‌شود، تا بتواند از نو به کار افتد، همان عمل را از سرگیرد یا با همان سرمایه عمل نوع دیگری را آغاز نماید.

تفاوت در سرعت واگرد یا در مدت زمانی که برای پیش‌ریز هر سرمایه ضرور است تا بتواند دوباره در رَوَند جدید کار یا در رَوَند ارزش‌زائی به کار رَوَد، از جهات زیرین ناشی می‌شود:

فرض کنیم که ساخت یک لوکوموتیف یا هر ماشین دیگری ۱۰۰ روزانه کار لازم داشته‌باشد. از لحاظ کارگرانی که در نخ‌ریسی یا ماشین‌سازی اشتغال دارند، یکصد روزانه

کار، به‌طور یکسان مقدار منفصل یا (گسیخته‌ای)^(۱) را تشکیل می‌دهند که بنا به فرض ما از یکصد رَوَند کار دَه ساعتَه پی‌درپی و جدا از هم ترکیب می‌شوند. ولی نسبت به فراورده، یعنی ماشین، یکصد روزانه کار مزبور مقدار متّصّلی را تشکیل می‌دهند، به‌صورت روزانه کار واحد ۱۰۰۰ ساعته و عمل تولیدی یگانه و به‌هم پیوسته‌ای نموده می‌شوند. من چنین روزانه کاری را که از روزانه‌های کار کم‌ویش متعّد و متعاقب یکدیگر و به‌هم بسته تشکیل شده است، کار - دوره می‌نامم. هنگامی که ما از روزانه کار سخن می‌گوئیم، منظور ما طول زمان کاری است که در آشنای آن کارگر نیروی کار خویش را روزانه صرف می‌کند و مجبور است روزانه کار کند. ولی آنگاه که ما از کار - دوره صحبت می‌کنیم، مقصود عبارت از تعداد روزانه‌های کار هم‌بسته است که در رشته معینی از صنعت لازم است تا محصول آماده‌ای تحویل گردد. در این مورد محصول هر روزانه کار فقط عبارت از محصول جزئی است که روز به‌روز به‌جلو رانده می‌شود و درست در پایان دوره بیش‌و کم درازی از زمان کار چهره کامل خود را به‌دست می‌آورد، یعنی ارزش مصرف آماده‌ای می‌شود. بنابراین تأثیر گسسته‌ها و اختلالات رَوَند تولید اجتماعی، مثلاً آنهایی که در پی بحران‌ها پدید می‌شوند، در مورد محصولات کاری که خصلت منفصل دارند و درباره آنها که تولیدشان با دوره طولانی و به‌هم پیوسته‌ای ملازمه دارد، بسیار متفاوت است. در پی تولید امری حجم معین نخ، ذغال و غیره ممکن است فردا تولید تازه‌ای انجام نگیرد. ولی در مورد ساختمان کشتی‌ها، ابنیه، راه آهن‌ها و غیره وضع به‌گونه دیگر است. در این موارد نه تنها کار قطع می‌شود، بلکه یک عمل تولیدی به‌هم بسته، می‌گسلد. در صورتی که کار دیگر دنبال نشود، آنگاه وسایل تولیدی که در تولید آن و کاری که برای آن صرف شده‌اند بیهوده تلف گردیده‌اند. حتّا اگر کار از سر گرفته شود باز در ایّام قُرت همواره آسیب‌هایی به‌بار آمده است.

در آثنای تمام مدّت کار - دوره، جزء ارزشی‌ئی که سرمایه استوار تا آمادگی محصول روزانه به آن منتقل می‌کند، قشر به قشر انباشته می‌شود. هم‌اینجاست که در عین حال اهمیّت عملی تفاوت میان سرمایه استوار و گردان نمودار می‌گردد. سرمایه استوار برای مدّت درازی در رَوَند تولید پیش‌ریز شده است و نیازی ندارد که پیش از سررسید این موعد، که شاید چندین سال به طول انجامد، تجدید شود. خواه ماشین بخار روزانه ارزش خود را ریزه‌ریزه به نخ، که محصول یک رَوَند منفصل کار است، منتقل کند و خواه آن را طی سه ماه به لوکوموتیف، محصول عمل تولیدی متصلی، انتقال دهد، به هیچ وجه در صرف سرمایه‌ای که برای خرید ماشین بخار لازم است تغییری به وجود نمی‌آورد. در حالی که در یک مورد ارزش آن به مقادیر ریز، مثلاً هفته به هفته، برمی‌گردد در مورد دیگر با حجم بزرگتر، مثلاً سه ماه به سه ماه، رجعت می‌کند. ولی در هر دو مورد شاید تجدید ماشین بخار تنها پس از ۲۰ سال روی دهد. تا هنگامی که هر یک از دوره‌هایی که در درون آن ارزش ماشین از راه فروش محصول جزئاً بازمی‌گردد، کوتاه‌تر از دوره عمر خود ماشین است، همان ماشین بخار طی چندین کار - دوره به عمل خود در رَوَند تولید ادامه می‌دهد.

بالعکس در مورد عناصر گردان سرمایه پیش‌ریخته وضع طور دیگر است. نیروی کاری که برای این هفته خریداری شده طی همین هفته به مصرف رسیده و در محصول تجسّم یافته است. در پایان این هفته اُجرت این نیرو باید پرداخت شود. و این سرمایه‌گذاری در قبال نیروی کار طی این سه ماه هر هفته تکرار می‌گردد، بدون آنکه خرج شدن این جزء از سرمایه در آثنای یک هفته به سرمایه‌دار امکان دهد نیروی کار هفته آینده را خریداری نماید. هر هفته باید سرمایه اضافی تازه‌ای برای پرداخت نیروی کار خرج شود، و چنانچه از هر گونه مناسبات اعتباری صرف نظر نمایم، سرمایه‌دار باید قدرت آن را داشته باشد که به مدّت سه ماه دستمزد پردازد، ولو اینکه وی پرداخت مزبور را فقط به اقساط هفتگی انجام می‌دهد. همچنین است در مورد جزء دیگر سرمایه

گردان، موادّ خام و موادّ کمکی. در پی یک قشر، قشر دیگری از کار در محصول رسوب می‌کند. نه تنها ارزش نیروی کاری که مصرف شده است، بلکه اضافه‌ارزش نیز پیوسته در آثای رَوَند کار به محصول منتقل می‌گردد. ولی این انتقال به محصول ناتمامی است که هنوز سیمای کالای آماده را نیافته است و لذا گردش پذیر نیست. همچنین است در مورد ارزش - سرمایه‌ای که موادّ خام و کمکی، قشر به قشر به محصول منتقل می‌سازد.

بسته به درازی یا کوتاهی کار - دوره که باخصلت ویژه محصول یا نتیجه سودمندی که از تولید آن انتظار می‌رود ملازمه دارد، صرف سرمایه‌گردان اضافی (نیروی کار، موادّ خام و کمکی) مستمراً لازم می‌گردد، در حالی که هیچ جزئی از آن دارای شکلی نیست که بتواند وارد دَوَرن شود و لذا امکان آن را داشته باشد که برای تجدید همان عمل به کار رَوَد. به عکس هر یک از اجزاء، مانند بخشی از محصول رشدیابنده پی در پی در درون محیط تولید مستقر می‌شود و در شکل سرمایه بار آور پابند می‌گردد. ولی زمان واگرد برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان دَوَرن است. بنابراین هر تمدید زمان تولید، همانند طولانی شدن زمان دَوَرن، موجب کاهش سرعت و اگرد می‌شود. اما در مسئله‌ای که اکنون مورد بحث ماست باید به دو نکته توجه داشت:

اولاً: اقامت مدید در محیط تولید. مثلاً سرمایه‌ای که در هفته اول بابت کار، موادّ خام و غیره پیش‌ریز شده، و نیز جزء ارزشی‌ئی که از سرمایه استوار به محصول منتقل گردیده است، در تمام طول موعده سه ماهه در محیط تولید حبس شده‌اند و چون در پیکر محصولی جای گرفته‌اند که در حال پیدایش است و هنوز انجام نیافته است نمی‌توانند مانند کالا وارد دَوَرن شوند.

ثانیاً: نظر به اینکه طول کار - دوره لازم برای انجام عمل تولید سه ماه است، که در واقع رَوَند کار واحد و یک کاسه‌ای را تشکیل می‌دهد، ناگزیر باید هر هفته منظمّاً خوراک تازه‌ای از سرمایه‌گردان به مقادیر پیشین افزوده شود. بنابراین حجم سرمایه‌های پیش‌ریخته اضافی به نسبت طول کار - دوره نمو می‌کند.

ما چنین فرض کرده‌ایم که در ریسندگی و کارخانه ماشین‌سازی سرمایه‌ها به مقدار برابر گذاشته شده‌اند و این سرمایه‌ها با نسبت‌های برابر مقدار با سرمایه ثابت و متغیر و نیز به سرمایه استوار و گردان تقسیم شده‌اند و طول روزانه کار در هر دو یکی است، کوتاه‌سخن آنکه همه شرایط به جز مدت کار - دوره در هر دو یکسان است. در هفته اول مخارج برای هر دو دارای مقداری برابر است، ولی محصول ریسنده می‌تواند به فروش رود و یا بهای فروش، نیروی کار جدید، مواد خام تازه و غیره خریداری شود، یا به دیگر سخن تولید بر همان مقیاس پیشین ادامه یابد. لیکن ماشین‌سازی می‌تواند آنچه را که در هفته اول بابت سرمایه گردان خرج کرده است فقط پس از سه ماه، یعنی پس از آماده شدن محصولش، دوباره به پول بدل کند و آن را از نو به کار اندازد. پس نخست تفاوتی در برگشت مقدار سرمایه برابری که گذاشته شده است بروز می‌کند. اما دوم آنکه در مدت سه ماه به یک اندازه سرمایه بار آور در کارخانه‌های ریسندگی و ماشین‌سازی به کار رفته است، ولی بزرگی سرمایه گذاری برای ریسنده و ماشین‌سازی به کلی متفاوت است، زیرا در یک مورد همان سرمایه سریعاً تجدید می‌گردد و لذا می‌توان همان کار را دوباره از سر گرفت، در حالی که در مورد دوم سرمایه نسبتاً به کندی تجدید می‌شود و لذا تا سررسید موعد تجدیدش پیوسته باید به سرمایه پیشین مقادیر تازه‌ای افزود. بنابراین هم مدت زمانی که طی آن مقدار معینی سرمایه تجدید می‌شود یا به عبارت دیگر، طول زمان پیش‌ریز، متفاوت است و هم حجم سرمایه‌ای که باید بنابر طول مدت روند کار پیش‌ریز گردد تفاوت پیدا می‌کند (با اینکه سرمایه به کار رفته چه بر حسب روز و چه بر حسب هفته یکسان است). این امر از آن جهت شایان توجه است که طول زمان پیش‌ریز می‌تواند نمود کند - چنانکه در فصل آینده موارد آن بررسی خواهد شد - بدون آنکه به این سبب حجم سرمایه‌ای که باید پیش‌ریز گردد متناسب با این مدت رشد یابد. سرمایه باید به مدت طولانی تری پیش‌ریخته شود و مقدار بزرگتری از سرمایه به شکل سرمایه بار آور حبس می‌گردد.

در درجات رشد نیافته تولید سرمایه‌داری تصدّیِ اموری که مستلزم کار - دوره طولانی هستند و لذا سرمایه‌گذاری هنگامی را برای مدّتی دراز، به‌ویژه در مورد آن اموری که فقط به مقیاس بزرگ انجام پذیر هستند، ایجاب می‌کنند، یا اصلاً به شیوه سرمایه‌داری انجام نمی‌شوند، مانند جاده‌ها، کانال‌ها و غیره که به خرج شهرستان یا دولت ساخته می‌شوند (چنانچه از لحاظ نیروی کار مورد توجه قرار دهیم، در زمان‌های قدیم‌تر این امور اغلب به وسیله بیگاری انجام می‌گرفت)؛ و یا فقط بخش بسیار کوچکی از این محصولات، که تولیدشان مستلزم کار - دوره درازی است، به وسیله دارائی خود سرمایه‌دار ساخته می‌شود. چنانکه مثلاً در مورد خانه‌سازی، شخصی که خانه برای او ساخته می‌شود جزء به جزء مبالغی به متصدّی ساختمان می‌پردازد. بنابراین شخص مزبور در واقع قیمت خانه را قسط‌قسط، به‌میزانی که روند تولید آن پیش می‌رود، می‌پردازد. لیکن در عصر سرمایه‌داری پیش‌رفته، که از یک سو سرمایه‌های عظیم در دست عده‌ای معدود تمرکز یافته است و از سوی دیگر در کنار تک سرمایه‌داران، سرمایه‌دار شراکتی (شرکت‌های سهامی) وارد میدان می‌شود و در عین حال سیستم اعتباری گسترش می‌یابد، سرمایه‌دار متصدّی خانه‌سازی فقط به‌طور استثنائی بر حسب سفارش برای افراد خصوصی خانه می‌سازد. متصدّی مزبور این کار را پیشه خود ساخته است که رده‌هایی از عمارات یا یک محله شهر را برای بازار بسازد، همچنانکه برخی دیگر از سرمایه‌داران، به‌مثابه مقاطعه‌کار، ساختمان راه‌آهن را پیشه خویش قرار می‌دهند.

اظهارات یک متصدّی خانه‌ساز در برابر کمیته بانک سال ۱۸۵۷ نشان می‌دهد که تولید سرمایه‌داری در مورد صنعت خانه‌سازی شهر لندن چه تحوّلی به وجود آورده است. وی گفته است که در دوران جوانی اش خانه‌ها غالباً بر حسب سفارش ساخته می‌شدند و قیمت بر حسب مراحل معینی از انجام کار، ضمن ساختمان قسط‌گونه به متصدّی پرداخت می‌گردید. به قصد سودبازی خیلی کم ساخته می‌شد. به‌طور کلی متصدّیان فقط به ملاحظه اینکه کارگران خویش را منظم‌اً مشغول داشته و جمعاً نگاه‌دارند به این

قبیل اقدامات تن می دادند. ولی از چهل سال پیش همه چیز تغییر کرده است. ساختمان سفارشی بسیار کم انجام می گیرد. هر گاه کسی خانه‌ای لازم داشته باشد از میان خانه‌های جستجو می کند که بنا به سودبازی ساخته شده یا در حال ساختمان است. متصدی دیگر برای مشتری کار نمی کند، بلکه برای بازار می سازد. متصدی خانه ساز کاملاً مانند هر صاحب صنعت دیگر مجبور است کالای آماده و پرداخته در بازار داشته باشد. در حالی که سابقاً یک متصدی شاید بیش از سه یا چهار خانه برای سودبازی در دست ساختمان نداشت، اکنون مجبور است قطعه زمین وسیعی را خریداری کند (یعنی چنانکه در کشورهای قاره مصطلح است زمینی را اغلب برای ۹۹ سال اجاره نماید)، و در روی آن صد تا ۲۰۰ خانه بسازد و به تصدی امری اقدام نماید که از بیست تا پنجاه بار فزون بردارائی شخصی او است. تنخواه - مایه از راه رهن گذاری‌ها تدارک می شود، و به میزانی که ساختمان تک خانه‌ها پیشرفت می کند پول در اختیار متصدی قرار می گیرد. هر گاه بحرانی در گیرد که پرداخت اقساط بیعانه را متوقف سازد، آنگاه معمولاً مجموع کار مورد تصدی به هم می خورد. در بهترین حالات خانه‌ها در انتظار روزگاری بهتر ناتمام می مانند و در بدترین موارد به زیر چکش حراج می افتند و به نصف قیمت تصفیه می شوند. در روزگار کنونی دیگر هیچ متصدی نمی تواند بدون آنکه سودبازانه ساختمان کند از پس کار خود برآید. تازه سودی که در خود ساختمان حاصل می شود بسیار حقیر است. سود اساسی از ترقی بهره مالکانه و از انتخاب و استفاده زیرکانه از زمین مورد ساختمان به دست می آید. بر پایه همین سودبازی و پیش بینی روی تقاضای خانه است که تقریباً تمام بلگراویا^(۱) و تی بیورنیا^(۲) و نیز هزاران ویلای کنار لندن ساخته شده است. (خلاصه شده از روی: "Report from the Select Committee on Bank: Acts", Part I, 1857, Evidence, Fragen 5413-5418, 5435-5436.)

(۱) Belgravia، محله‌ای از شهر لندن.

(۲) Tyburnia، محله‌ای از شهر لندن.

انجام اموری که مستلزم کار دوره‌ای طولانی و به مقیاسی بزرگ هستند هنگامی کاملاً در حیطه تولید سرمایه‌داری قرار می‌گیرند که تمرکز سرمایه به درجه بسیار بااهمیتی رسیده باشد و ازسوی دیگر گسترش سیستم اعتباری و وسایل آسانی را در اختیار سرمایه‌دار بگذارد تا به‌جای سرمایه ویژه خویش سرمایه غیر را پیش‌ریز نماید و لذا نیز آن را به‌خطر اندازد. این نکته به‌خودی‌خود معلوم است که خواه سرمایه پیش‌ریخته در تولید به‌خود سرمایه‌گذار تعلق داشته باشد خواه به‌غیر، در سرعت و اگر در زمان و اگر بی‌تأثیر است.

اوضاع و احوالی از قبیل همکاری، تقسیم کار، به‌کاربردن ماشین‌آلات، که محصول انفرادی هر روزانه کار را افزایش می‌دهند، در عین حال موجب کوتاه‌گشتن کار - دوره آن اعمال تولیدی می‌گردند که به‌هم وابسته‌اند. بدین سان است که استعمال ماشین - آلات، زمان خانه‌سازی و پل‌سازی و غیره را کوتاه می‌کند. ماشین‌های دروکن و خرمن‌کوب و غیره، کار - دوره لازم را برای تبدیل‌گندم رسیده به کالای آماده کوتاه می‌کنند. پیشرفت کشتی‌سازی موجب می‌شود که زمان و اگر سرمایه‌ای که در حمل و نقل دریائی گذاشته شده در نتیجه ازدیاد سرعت کوتاه‌تر گردد. معذک این بهسازی‌ها که موجب کوتاه‌گشتن کار - دوره می‌شوند و لذا مدتی را که برای پیش‌ریز سرمایه گردان ضرور است کوتاه می‌سازند، غالباً با ازدیاد سرمایه‌گذاری در مورد سرمایه استوار بستگی دارند. ازسوی دیگر ممکن است در رشته‌های معینی تنها از راه گسترش همکاری، کار - دوره کوتاه گردد. از جمله آمادسازی راه آهنی را می‌توان بدین وسیله کوتاه ساخت که سپاه بزرگی از کارگران را به پای کار آورد و لذا ساختمان را مکاناً از چند جانب آغاز نمود. در این مورد، زمان و اگر در راه نمو سرمایه پیش‌ریخته کوتاه می‌شود. آنگاه ضرور می‌گردد که وسایل تولید بیشتر و نیروی کار زیادتری تحت فرمان سرمایه‌دار گرد آیند.

بنابراین اگر کوتاه‌گشتن کار - دوره، غالباً با افزایش سرمایه‌ای که در ازای مدّت

کوتاه شده پیش ریز می شود بستگی دارد به نحوی که به نسبت کوتاه شدن زمان پیش - ریخت، حجم سرمایه پیش ریخته بزرگتر می گردد - آنگاه لازم است در اینجا یادآوری شود که، صرف نظر از حجم موجود سرمایه اجتماعی، این مسئله پیش می آید که تا چه درجه وسایل تولید و وسایل معیشت و یا تسلط بر آنها، پراکنده هستند و یا در دست سرمایه داران خصوصی جمع شده اند. به دیگر سخن این مسئله مطرح می شود که تمرکز سرمایه به چه حدی از وسعت خود رسیده است. تا آن اندازه که اعتبار، موجب تمرکز سرمایه در دست واحدی می شود، این تمرکز را تسریع می کند و بر آن می افزاید، به کوتاه گشتن کار - دوره ولدا به کوتاهی زمان واگرد کمک می کند.

در رشته هایی از تولید که کار - دوره، خواه متصل و خواه منفصل، منوط به شرایط مشخص طبیعی است، هیچ گونه کوتاه سازی با وسایلی که فوقاً ذکر شد نمی تواند انجام - پذیر گردد.

"اصطلاح واگرد سریع تر، نمی تواند در مورد دروی غله به کار رود، زیرا در این مورد تنها یک واگرد در سال امکان پذیر است و بس. اما در مورد دام کافی است این سؤال را طرح نمود: چگونه می توان واگرد گوسفندهای دو ساله و سه ساله و گاوهای چهار و پنج ساله را تسریع نمود؟"

(W. Walter Good: "Political, Agricultural, and Commercial Fallacies", London, 1866, P. 325).

ضرورت زودتر تدارک نمودن پول نقد (مثلاً برای پرداخت تعهدات ثابت مانند مالیات ها، بهره مالکانه و غیره) این مسئله را بدین سان حل می کند که مثلاً دام پیش از آنکه از لحاظ اقتصادی به سن عادی برسد به زبان بزرگ کشاورزی فروخته می شود یا کشتار می گردد. این عمل سرانجام ترقی بهای گوشت را پیش می آورد.

"کسانی که در گذشته به طور عمده دام پروری پیشه ساخته بودند و در تابستان چراگاه های گنت نشین های مرکزی^(۱) و در زمستان اصطبل های گنت نشین های خاوری

را اشغال می کردند... در اثر نوسانات بهای غلات چنان زمین خورده‌اند که اکنون خرسندند می‌توانند از ترقی قیمت کره و پنیر بهره‌مند گردند. اینان هر هفته کره خود را به بازار می‌آورند تا بتوانند هزینه‌های جاری را جبران نمایند. در برابر پنیر بیعانه‌هایی از یک نفر دلال دریافت می‌کنند که وی به محض انتقال پذیر بودن پنیر در پی آن می‌آید و طبیعی است که قیمت خود را تحمیل می‌کند. نظر به این جهات و نیز از آن رو که اصول اقتصاد سیاسی بر کشاورزی حکومت می‌کند، گوساله‌هایی که سابقاً از مناطق تولید شهر برای پرورش به جنوب می‌آمدند اکنون دسته‌دسته قربانی می‌شوند، و اکثراً در حالی که حتّاً بیش از هشت تا ده روز از عمر آنها نمی‌گذرد به کشتار گاه‌های بیرنگام، منچستر، لیورپول و دیگر شهرهای بزرگ همسایه گسیل می‌گردند. چنانچه به عکس، جو از مالیات معاف می‌بود آنگاه فارمداران نه تنها سود بیشتری می‌بردند و می‌توانستند دام‌های جوان خویش را تا وقتی که بزرگتر و پروارتر می‌شدند نگاه‌دارند، بلکه در آن صورت برای کسانی که ماده‌گاو نداشتند این امکان پیدا می‌شد که از جو به جای شیر برای پرورش گوساله‌ها استفاده کنند، و از این کمبود وحشت‌انگیز دام جوان امروزی نیز به‌طور عمده جلوگیری می‌شد. هنگامی که اکنون به این مردم بی‌پا توصیه می‌شود به پرورش گوساله برخیزند چنین پاسخ می‌دهند: ما به خوبی می‌دانیم که پرورش با شیر سودآور است ولی اولاً ما باید در این راه پول بگذاریم و این از امکان ما خارج است و ثانیاً می‌باید مدّت درازی انتظار بکشیم تا آنکه پول خود را باز یابیم در صورتی که با صنعت لبنیات ما فوراً به پول خود می‌رسیم." (همانجا، صفحات ۱۱ و ۱۲)

وقتی طولانی‌گشتن واگرد، چنین نتایجی را برای خُرده‌فارمداران انگلیسی به‌بار می‌آورد، آنگاه اختلالاتی که می‌تواند در نتیجه همین امر نزد خُرده‌دهقانان قاره اروپا بروز کند به آسانی درک می‌شود.

به نسبت طول کار - دوره ولدا بر حسب مدّت زمانی که تا حاضر شدن کالاها قابل دَوَران لازم است، جزء ارزشی‌ئی که سرمایه استوار قش‌قشر به محصول منتقل

می‌کند انباشته می‌شود و رجعت این جزء ارزشی به تأخیر می‌افتد. ولی این تأخیر مخارج جدیدی را از بابت سرمایه استوار ایجاد نمی‌کند. خواه عوض فرسایش ماشین آلات آهسته‌تر و خواه تندتر به صورت پول برگردد، عمل ماشین‌ها در روند تولید ادامه دارد. ولی در مورد سرمایه‌گردان وضع طور دیگر است. نه تنها لازم است که در ارتباط با طول مدت کار - دوره، برای زمانی دراز سرمایه را کد بماند، بلکه پیوسته ضرور است که بابت دستمزد، مواد خام و مواد کمکی سرمایه نو پیش‌ریز شود. بنابراین تأخیر در بازگشت نسبت به این دومورد، تأثیر مختلفی دارد. اعم از اینکه بازگشت آهسته‌تر یا تندتر باشد سرمایه استوار به عمل خود ادامه می‌دهد. ولی به عکس به هنگام تأخیر در بازگشت، سرمایه‌گردان تأثیرناپذیری خود را آنگاه از دست می‌دهد که به شکل فرآورده فروش - نرفته یا ناآماده و غیرقابل فروش به جای مانده است و سرمایه الحاقی برای نوسازی شکل جنسی آن موجود نیست.

"در حالی که دهقان دارد از گرسنگی می‌میرد، دام‌های وی فربه می‌شوند. باران به اندازه کافی باریده است و چراگاه‌ها سبز و خرم‌اند. دهقان هندی در کنار گاو فربه خویش از گرسنگی خواهد مُرد. دستورهای خرافی نسبت به فرد، نمود بی‌رحمانه‌ای دارند ولی پاسدار جامعه‌اند. حفظ دام‌های کار ادامه کشاورزی و لذا منابع بقاء زندگی و ثروت را تأمین می‌کند. شاید این امر خشن و اندوهبار باشد ولی واقعیت این است که در هندوستان جانشین آدم را آسان‌تر از یک گاو می‌توان یافت."

("Return, East India. Madras and Orissa Famine" Nr. 4, P. 44)

در اینجا جمله‌ای از ماناوا - دارما - ساسترا^(۱) (فصل دهم فرگرد ۶۲) را برای

(۱) MANAVA - Dharma - Sastra - مجموعه قوانین باستانی هند که از جانب برهمنان برای تنظیم آداب مذهبی و وظایف و موازین مشخص زندگی کاست‌ها و مناسبات میان آنان گردآمده است. این کتاب را هندوان به مانو، که بر حسب سنت هند جلال‌اعلی انسان شمرده می‌شود نسبت می‌دهند و به همین جهت مجموعه قوانین مانو نام گرفته است.

مقایسه می آوریم:

"جان باختن بی پاداش در راه رهائی یک رُهبان [راهب] یا یک گاو... می تواند آمرزش جاویدان این دوده‌های پست تخمه را تأمین کند." (۱)

بدیهی است نمی توان بیش از پایان یافتن پنج سالگی حیوان پنج ساله‌ای را تحویل داد. ولی آنچه که تا حدود معینی امکان پذیر است این است که می توان از راه تغییر در راه شیوه‌های پرواربندی، دام‌هائی را در مدت کوتاه تری برای نیاز مورد نظر آماده ساخت. این کاری است که از جمله به وسیلهٔ بیک‌ول^(۲) انجام شده است. سابقاً گوسفندان انگلیسی، همچنانکه هنوز در ۱۸۵۵ در فرانسه مرسوم است، پیش از آنکه به چهار سالگی یا پنج سالگی برسند آمادهٔ کشتار نبودند. بنابراین سیستم بیک‌ول یک گوسفند یک ساله را می توان پروار ساخت و در هر حال پیش از سر رسیدن دوسالگی رشد آن کامل می شود. به وسیلهٔ یک دام‌گزینی ماهرانه، بیک‌ول فرامدار دیشلی‌گریج^(۳)، استخوان‌بندی گوسفندان را به حد اقلی که برای زندگی آنان ضرورت دارد تقلیل می داد. گوسفندان به نام گوسفندان نیولای سسترس^(۴) خوانده می شدند.

"دامپرور اکنون می تواند در همان مدتی که سابقاً برای پرواربندی یک گوسفند لازم است سه گوسفند به بازار تحویل دهد و آن هم به صورتی که گوسفندهای مزبور از لحاظ رشد قسمت‌های گوشت خیز خود فربه‌تر و گردتر و بزرگتر هستند. تقریباً تمام وزن آنها گوشت خالص است."

اسلوب‌هائی که کار - دوره‌ها را کوتاه می نمایند در رشته‌های گوناگون صنعت

(۱) یعنی برای کاست پاریها آموزش آبدی به بار آورد.

(۲) Bakwell, Robert (۱۷۲۵-۱۷۹۵) - کشاورز و دامپرور انگلیسی، مبتکر شیوهٔ جدیدی در مورد

انتخاب و پرورش دام.

(۳) Dishley Grange

(۴) New Leicesters

فقط به درجات بسیار متفاوت قابل اعمال هستند و تفاوت‌هایی را که از لحاظ مدت میان کار - دوره‌های گوناگون وجود دارد جبران نمی‌کنند. برای اینکه در حدود مثال‌هایی که اختیار کرده‌ایم باقی بمانیم می‌گوئیم که ممکن است از راه به کار انداختن ماشین‌افزارهای تازه کار - دوره‌ای که برای ساخت یک لوکوموتیف لازم است به طور مطلق کوتاه گردد. ولی با این وجود اگر در نتیجه بهبود روند ریسندگی، محصولی که روزانه یا هفتگی تحویل می‌شود به مراتب سریع‌تر افزایش یابد آنگاه در مقایسه با ریسندگی، طول کار - دوره ماشین‌سازی به طور نسبی زیادتر خواهد بود.



فصل سیزدهم

زمان تولید

زمان کار همواره زمان تولید است یعنی زمانی است که در آثای آن سرمایه به محیط تولید رانده شده است. ولی عکس این حکم همیشه صادق نیست، یعنی تمام مدتی که طی آن سرمایه در روند تولید قرار دارد به این جهت ضرورتاً زمان کار نیست. در اینجا سخن بر سر گسست‌های روند کار که ناشی از مرزهای طبیعی خود نیروی کار هستند در میان نیست، با اینکه نشان داده شد همین اوضاع و احوال ساده که موجب می‌شوند سرمایه استوار، ابنیه کارخانه، ماشین آلات و غیره در آثای توقف‌های روند کار بی‌استفاده بمانند، تا چه اندازه یکی از جهات تطویل غیر طبیعی روند کار و دراز شدن کار روزانه و شبانه هستند. در اینجا سخن بر سر گسیختگی‌ئی است که مستقل از طول روند کار است و با ماهیت محصول و بار آوردن خود آن ملازمه دارد به این معنی که طی بار آوردن محصول، محمول کار باید برای مدت کمابیش طولانی تحت تأثیر روند‌های طبیعی قرار گیرد و تغییرات فیزیکی، شیمیائی، فیزیولوژیکی را از سر بگذراند و در این مدت روند کار تماماً یا قسماً معلق گردند.

چنین است که شراب پس از بیرون آمدن از زیر چرخشت* باید مدت تخمیر را

* چرخشی که با آن آب انگور گیرند.

از سر بگذرانند و سپس از نو مدّت دیگری بماند تا به درجهٔ معینی از کمال برسد. در بسیاری از رشته‌های صنعت مانند کوزه‌گری، محصول باید تحت شرایط مشخصی قرار گیرد تا خاصیت شیمیائی خود را از دست بدهد. کِشت زمستانی گندم شاید تا رسیدنش نه ماه وقت لازم داشته باشد. در فاصلهٔ میان کِشت و هنگام درو، رَوَند کار تقریباً به‌طور کامل متوقف است. در چوب‌پروری پس از آنکه درخت‌نشانی و آماد کاری مقدّماتی لازم برای انجام آن پایان یافت، آنگاه تا زمانی که کِشت به محصول آماده‌ای مبدّل گردد شاید یکصد سال وقت لازم آید. در آثنای تمام این مدّت کِشت مزبور فقط به انجام کار نسبتاً بسیار ناچیزی نیاز دارد.

در همهٔ این موارد طیّ قسمت اعظم زمان تولید، کار الحاقی جز به صورت گاهگاهی پیوست نمی‌شود. حالتی که در فصل پیشین ذکر شد دربارهٔ ضرورت پیوند سرمایهٔ الحاقی و کار به سرمایه‌ای که قبلاً در رَوَند تولید گذارده شده است، در اینجا فقط طیّ گسیختگی‌های کمابیش درازمدتی وقوع پیدا می‌کند.

بنابراین در تمام این موارد، زمان تولید سرمایهٔ پیش‌ریخته از دو هنگام ترکیب می‌شود: یک هنگام است که طیّ آن سرمایه در رَوَند کار قرار دارد، هنگام دوّم عبارت از مدّتی است که شکل وجودی سرمایه - یعنی شکل محصول ناتمام - به عمل رَوَند‌های طبیعی واگذار گردیده است بدون آنکه خود در رَوَند کار واقع باشد. این امر که گاه باشد دو فاصلهٔ زمانی مزبور با یکدیگر تلاقی کنند یا درهم فرو رَوَند، تغییری در اصل مسئله نمی‌دهد. در اینجا کار - دوره و تولید - دوره با یکدیگر انطباق ندارند. تولید - دوره بزرگتر از کار - دوره است. ولی فقط پس از پشت سر گذاشتن تولید - دوره است که محصول آماده و رسیده می‌شود و لذا از شکل سرمایهٔ بار آور قابل تبدیل به شکل کالا - سرمایه است. بنابراین بر حسب طول زمان تولیدی که از زمان کار ترکیب نشده است زمان واگرد سرمایه نیز درازتر می‌گردد. تا آنجا که فزونی زمان تولید بر زمان کار از قوانین طبیعی‌ئی که یک‌بار برای همیشه داده شده است ناشی نمی‌شود، مانند رسیدگی

گندم، نموّ بلوط و غیره، اغلب ممکن است زمان واگرد از راه کوتاه‌ساختن مصنوعی زمان تولید کمابیش کوتاه گردد. چنین است هنگامی که در مورد رخت‌شوئی سفیدسازی شیمیائی جانشین سفیدسازی صحرائی گردید و دستگاه‌های خشک‌کن مؤثرتر در رَوَند خشک‌کاری وارد شد. همچنین است در دَبّاعی که طبق‌أسلوب قدیم نفوذ جوهر مازو^(۱) در پوست‌های مورد دَبّغ [پوست پیرائی] شش تا ۱۸ ماه وقت می‌خواست، در صورتی که با أسلوب جدید و به‌کاربردن تلمبّه هوائی فقط یک‌ماه‌ونیم تا دو ماه وقت لازم است. (J. G. Courcelle – Seneuil, "Traité théorique et pratique des entreprises industrielles etc.", Paris, 1857, 2^e édition, P. 49.)

تولید آهن، به‌ویژه تبدیل آهن خام به فولاد طیّ صدسال‌اخیر، پس از کشف چدن‌پالائی (پودلاژ)^(۲) تا أسلوب بَسْمِر^(۳) و شیوه‌های تازه‌تری که بعد از آن در این صنعت به‌کار می‌رود، شِگفت‌آورترین نمونهٔ کوتاه‌سازی مصنوعی را در مورد زمان سادهٔ تولیدی که پر از رَوَند‌های طبیعی بود به‌دست می‌دهد. زمان تولید به‌نسبت عظیمی کوتاه‌گردید ولی به‌همان نسبت نیز مقدار هزینه‌های سرمایه‌استوار بزرگتر شد.

صنعت آمریکائی قالب‌کفش‌سازی نمونهٔ ویژه‌ای در مورد انحراف زمان تولید از زمان کار به‌دست می‌دهد. در این مورد قسمت بزرگی از بَرَج‌ها از آنجا ناشی می‌شود که چوب باید برای خشک‌شدن ۱۸ ماه بماند تا قالب‌های آماده جمع نشوند و تغییرشکل ندهند. طیّ این مدّت چوب هیچ‌گونه رَوَند کار دیگری را از سر نمی‌گذراند. بنابراین زمان واگرد سرمایه‌نهاد نه‌تنها بسته به زمان کاری است که برای ساختن خود قالب‌ها لازم است، بلکه با مدّتی نیز که سرمایه برای خشک‌شدن چوب بیکار مانده است ملازمه دارد. چوب ۱۸ ماه در رَوَند تولید قرار دارد پیش از آنکه

(۱) tannin, Gerbsäure

(۲) Puddlage - أسلوبی که به‌وسیلهٔ تفته‌ساختن در کوره‌های تابشی وفضای اُکسیددار، چدن را به آهن تبدیل می‌کنند.

(۳) Bessemer, Sir Henry (۱۸۱۳-۱۸۹۸) - مهندس و شیمی‌دان انگلیسی.

بتواند در رَوَند کار به معنای خاص وارد گردد. این مثال در عین حال نشان می‌دهد چگونه زمان‌های واگرد مربوط به اجزاءِ مختلفهٔ کل سرمایه‌گردان، می‌توانند در نتیجهٔ اوضاع و احوالی که از درون محیط دَوَران برنخاسته، بلکه ناشی از رَوَند تولید هستند متفاوت گردند.

به‌ویژه در کشاورزی است که تفاوت میان زمان تولید و زمان کار با وضوح نمایان می‌گردد. در اقلیم‌های معتدل ما زمین سالانه یک‌بار گندم به بار می‌آورد. کوتاهی یا درازیِ دورهٔ تولید (که در مورد کِشت زمستانی به‌طور متوسط ۹ ماه است) خود نیز وابسته به تناوب سال‌های خوب و بد است و لذا دقیقاً از پیش، آنچنانکه در صنعت به معنای خاص امکان‌پذیر است، قابل تعیین و کنترل نیست. تنها محصولات فرعی از قبیل شیر، پنیر و غیره منظمّاً با فواصل نزدیک تولیدپذیر و قابل فروش هستند. در مقابل، زمان کار به‌قرار زیرین نموده می‌شود:

"در مناطق مختلفهٔ آلمان، بنا به عوامل اقلیمی و شرایط مؤثر دیگر، می‌توان تعداد روزهای کار را در مورد سه دورهٔ عمدهٔ کار به‌شرح زیر تخمین زد: برای موسم بهار از میانهٔ مارس یا آغاز آوریل تا میانهٔ ماه مه، از ۵۰ تا ۶۰ روز، برای موسم تابستان از آغاز ژوئن تا پایان اوت، از ۶۵ تا ۸۰ روز، و برای موسم پائیز از آغاز سپتامبر تا پایان اکتبر یا میانه و پایان نوامبر، از ۵۵ تا ۷۵ روزانهٔ کار. برای زمستان فقط کارهای ویژه‌ای که مناسب این فصل هستند، مانند حمل و نقل کود و چوب، بازار روی و حمل مصالح ساختمانی و غیره، باید در نظر گرفته شود."

(F. Kirchof, "Handbuch der landwirtschaftlichen Betriebslehre", Dessau, 1852, S.160.)

بنابراین هر قدر اقلیم نامساعدتر است به‌همان اندازه کار - دورهٔ کشاورزی فشرده‌تر و لذا صرف سرمایه و کار به فاصلهٔ زمانی کوتاهی محدود می‌گردد. به‌عنوان مثال روسیه، در برخی از نواحی شمالی این کشور کار زراعتی تنها در مدّت ۱۳۰ تا ۱۵۰ روز در سال امکان‌پذیر است. از این رو می‌توان پی برد که اگر ۵۰ میلیون از ۶۵ میلیون نفر ساکنین

بخش اروپائی روسیه در مدت شش یا هشت ماه زمستان را که هر گونه کار زراعتی ناگزیر باید قطع شود بی کار می ماندند، چه زبانی را روسیه باید تحمل می کرد. علاوه بر ۲۰۰۰۰۰۰ دهقانی که در ۱۰۵۰۰ کارخانه روسیه کار می کنند، همه جا در دهات صنعت های خانگی ویژه ای گسترش یافته اند. بدین سان روستاهائی هستند که در آنجا تمام دهقانان نسلی پس از دیگری نساج، دباغ، کفش دوز، چلنگر، چاقوساز و غیر از آن اند. به ویژه این پدیده در استان های مسکو، ولادیمیر، کالوگا، کوستروما و پترزبورگ دیده می شود. ضمناً بگوئیم که این صنعت خانگی مدتی است مجبور شده است بیش از پیش در خدمت تولید سرمایه داری قرار گیرد. مثلاً بافندگان تارپود را یا مستقیماً از بازرگانان دریافت می کنند یا آنها را با پادرمیانی دلالان به دست می آورند.

(خلاصه شده از روی: "Reports by H. M. Secretaries of Embassy and Legation, on the Manufactures, Commerce etc.", Nr. 8, 1865, P. 86, 87.)

اینجا دیده می شود چگونه جدائی میان تولید - دوره و کار - دوره، (که این آخری فقط جزئی از اولی را تشکیل می دهد)^(۱)، پایه طبیعی همبستگی میان کشاورزی و صنعت فرعی روستائی قرار می گیرد و نیز چگونه صنعت فرعی روستائی به نوبه خود زمینه ای برای سرمایه دار فراهم می سازد که بدو به صورت بازرگان در درون آن بخزد. سپس آنگاه که تولید سرمایه داری جدائی میان مانوفاکتور و کشاورزی را به سامان می رساند، کارگر کشاورزی بیش از پیش به اشتغال فرعی ئی وابسته می شود که صرفاً جنبه تصادفی دارد و از آن جهت وضع او بدتر از پیش می گردد. چنانکه بعداً خواهیم دید، برای سرمایه همه تفاوت هائی که در واگرد وجود دارد با هم پایه می شوند. ولی برای کارگر چنین نیست.

درحالی که در اغلب رشته های صنعت به معنای خاص، در معادن و حمل و نقل و غیره، امور بنگاه دارای حرکت منظمی است، زمان کار از آغاز تا انجام سال تنظیم

(۱) مترجم به منظور آسان تر کردن عبارت، جمله معترضه فوق را میان دو هلال قرار داده است.

شده است و هزینه‌هایی نیز که در روند گردش روزانه سرمایه وارد هستند، در صورتی که از نوسانات قیمت‌ها و اختلال کسب و کار و غیره به مثابه گسیختگی‌های غیرعادی صرف نظر شود، به طور منظم توزیع می‌شوند و همچنین در حالی که بازریر سرمایه‌گردان یا تجدید آن نیز در جریان سال، چنانچه شرایط بازار ثابت بماند، به دوره‌های منظمی تقسیم می‌گردد، به عکس در سرمایه‌گذاری‌هایی که در عرصه آن زمان کار فقط جزئی از زمان تولید را تشکیل می‌دهد طی دوره‌های مختلفه سال بزرگترین نایکسانی‌ها در مورد هزینه‌های مربوط به سرمایه‌گردان روی می‌دهد، در صورتی که بازریر^(۱) فقط در ارتباط با زمانی که شرایط طبیعی تعیین می‌کنند یکجا انجام می‌گیرد. بنابراین در این موارد با وجود یکسان بودن اهمیت کسب و کار یعنی با وجود برابری مقدار سرمایه‌گردانی که پیش‌ریز می‌شود، باید سرمایه‌مزبور یکباره با حجم بزرگتر و برای مدت طولانی‌تری نسبت به بنگاه‌هایی که دارای کار - دوره‌های مداوم هستند، پیش‌ریز شود. در این موارد عمر سرمایه استوار نیز نسبت به زمانی که واقعاً به طور بارآور مورد استفاده قرار می‌گیرد تفاوت بارزتری پیدا می‌کند. بدیهی است با تفاوت میان زمان کار و زمان تولید، زمان بهره‌مندی از سرمایه استواری که به کار گرفته شده است نیز برای مدتی طولانی‌تر یا کوتاه‌تری پیوسته گسیخته می‌شود، چنانکه مثلاً در کشاورزی چنین گسست‌هایی در مورد دام‌کار، ابزارها و ماشین‌آلات بروز می‌کند. تا آنجا که این سرمایه استوار عبارت از دام‌کار است، پیوسته لازم می‌شود همان یا تقریباً همان هزینه‌های علوفه و غیره‌ای که در زمان فعالیت آنها صرف می‌شد انجام گیرد. عدم استفاده از وسایل کار غیرزنده ارزش گاهی معینی را ایجاد می‌کند. بنا-

(۱) توجه خواننده را به این نکته جلب می‌کنیم که مقصود از بازریر که ما آن را در برابر لغت آلمانی Rückfluss و فرانسوی Retoure اختیار کرده‌ایم، واگرد سرمایه نیست بلکه غرض از آن تجدید منظم یا غیر منظم سرمایه‌گردان (مواد خام، دستمزد، مواد کمکی و غیره) طی روند مداوم تولید است. به همین جهت است که مترجم برای جلوگیری از ابهام، کلمه بازریر را به برگشت و امثال آن ترجیح داده است.

براین در موارد مزبور به طور کلی محصول گران تر تمام می شود، زیرا ارزش دهی به محصول نه بر حسب زمانی که سرمایه استوار کار می کند بلکه بر پایه زمانی که سرمایه مزبور ارزش از دست می دهد محاسبه می شود. در این قبیل رشته های تولید بیکار ماندن سرمایه استوار، چه همراه با هزینه های جاری باشد یا نباشد، خود یکی از شرایط عادی بهره مندی از آنها است همانطور که مثلاً در جریان ریسندگی هدر رفتن مقداری پنبه عادی است. همچنین در همه روتدهای کاری که در شرایط فنی عادی انجام می گیرند، صرف شدن غیر بار آور و اجتناب ناپذیر نیروی کار مانند مصرف بار آور آن به حساب می آیند. هر بهسازی که موجب تقلیل مصرف غیر مولد وسایل کار، مواد خام و نیروی کار گردد، ارزش محصول را نیز پائین می آورد.

در کشاورزی هر دوی این حالات، یعنی درازی مدت کار - دوره و تفاوت بزرگ میان زمان کار و زمان تولید، با یکدیگر تلفیق می شوند. هوجس کین^(۱) در این مورد به درستی متذکر می شود:

”تفاوت میان زمانی که (با اینکه وی اینجا فرقی میان زمان کار و زمان تولید نمی گذارد) لازم است تا محصول کشاورزی آماده شود و نیز در دیگر رشته های کار علت عمده وابستگی بزرگ کشاورزان است. اینان نمی توانند کالای خود را در زمانی کوتاه تر از یک سال به بازار آورند. طی تمام این فاصله زمانی کشاورزان مجبورند از کفش دوز، خیاط، آهنگر، عرابه ساز و تولید کنندگان گوناگون دیگر که محصولاتشان مورد نیاز است و در چند روز یا چند هفته مهیا می شوند، نسبه بگیرند. در نتیجه این اوضاع و احوال طبیعی و در اثر ترقی سریع تحول در رشته های دیگر کار است که زمین داران، آنهایی که زمین های سرتاسر پادشاهی را به انحصار خود در آورده اند و با اینکه انحصار

(۱) Hodgskin, Thomas - درباره این اقتصاددان انگلیسی هوادار مواضع پرولتری به زیر نویس صفحه

قانونگذاری را نیز به خود تخصیص داده‌اند امکان آن را ندارند که خود، خدمتگزاران خویش و فارمداران را از سرنوشت وابسته‌ترین افراد کشور برهانند. (Thomas Hodgskin, "Popular Political Economy", London, 1827, P. 147. Note).

کلّیهٔ اُسلوب‌هائی که به‌وسیلهٔ آن در کشاورزی می‌کوشند از یک سو هزینه‌های مربوط به دستمزد و وسایل کار را به‌طور یکسان به تمام سال تقسیم نمایند و از سوی دیگر زمان واگرد را کوتاه‌تر کنند، بدین‌سان که محصولات متنوع‌تری تولید نموده و به‌دست آوردن چندین محصول را در جریان سال امکان‌پذیر سازند، مستلزم آن است که سرمایه‌گردان پیش‌ریخته در تولید یعنی دستمزد، کود، بذر و غیره بزرگ‌تر گردد. چنین است هنگامی که کِشت سه سالهٔ آیش‌دار را با کِشت متناوب بی‌آیش عوض می‌کنند. همچنین است در مورد آنچه که در فلاندر^(۱) زراعت زیرجلی^(۲) خوانده می‌شود.

در زراعت زیرجلی رُستنی‌هائی که دارای ریشه‌های سودمند هستند مورد استفاده قرار می‌گیرند. در همان مزرعه بدواً گندم، کتان و منداب^(۳) که مورد نیاز انسان است کاشته می‌شود و پس از حاصل‌برداری گیاه‌های ریشه‌دار که به‌درد نگاهداریِ دام می‌خورند کِشت می‌گردند. این شیوه که امکان می‌دهد دام‌های شاخ‌دار پیوسته در طویله بمانند موجب انباشته‌شدن مقادیر قابل توجهی از کود می‌شود و بدین‌سان به‌صورت محوری برای زراعت تناوبی درمی‌آید. بیش از یک‌سوم زمین زیر کِشت در مناطق شن‌زار به زراعت زیرجلی تخصیص داده شده است. این شیوه درست به‌منزلهٔ آن است که گوئی سطح زمین‌های زیر کِشت به‌میزان یک‌سوم گسترش یافته باشد.

(۱) FLANDERS - منطقه‌ای از اروپا که در امتداد دریای شمال میان بلژیک و فرانسه قرار گرفته است.

(۲) در متن عیناً به‌زبان فرانسه: Les cultures dérobées قید شده است.

(۳) Colza

همچنین در مناطق مزبور در کنار گیاه‌های ریشه‌دار شبدَر و دیگر گیاه‌های علوفه‌ای کاشته می‌شود.

"به خوبی می‌توان در کُ کرد وقتی زراعت به اینجا کشیده شود که به صورت باغداری در آید، سرمایه‌گذاری نسبتاً قابل ملاحظه‌ای را ایجاب می‌کند. در انگلستان این سرمایه‌گذاری را به ۲۵۰ فرانک در هکتار تخمین می‌زنند. در فلاندر محققاً دهقانان ما سرمایه‌گذاری ۵۰۰ فرانک در هکتار را نازل تلقی می‌کنند."

("Essai sur l'Economie Rurale de la Belgique", par Emile de Laveleye, Bruxelles, 1863, P. 59-60-63.)

سرانجام جنگل‌داری را مورد نظر قرار دهیم.

"تولید چوب با اغلب تولیدهای دیگر دارای این تفاوت سرشتی است که نیروی طبیعت در آن به‌طور مستقل تأثیر می‌کند و با جوان‌شدن طبیعی خود نیازی به نیروی انسان و سرمایه ندارد. علاوه بر این حتّاً آنجا که جنگل‌ها مصنوعاً جوان می‌شوند استفاده از نیروی انسان و سرمایه در جنب تأثیر نیروهای طبیعت بسیار ناچیز است. از این گذشته جنگل می‌تواند در زمین‌ها و عرصه‌هایی نیز گسترش یابد که یادگر غلّه در آنجا نمی‌روید و یا تولیدش دیگر صرف ندارد. ولی جنگل‌کاری نیز مستلزم بهره‌داری منظمی است و به مساحت بزرگتری نسبت به غلّه‌کاری نیاز دارد، زیرا با قطعات کوچک امکان اینکه طبق اصول درست جنگل‌داری مبادرت به درخت‌بری نمود وجود ندارد، غالباً بهره‌برداری‌های فرعی از دست می‌روند، جنگل‌بانی دشوارتر انجام‌پذیر است و غیره. ولی رَوَند تولید وابسته به مدّت‌هایی چنان طولانی است که از نقشه‌های یک بهره‌داری خصوصی و گاه حتّاً از زمان عمر یک انسان نیز تجاوز می‌کند. سرمایه‌ای که برای تصرف زمین جنگلی گذارده شده است،

(این سرمایه در تولید جمعی از بین می‌رود و فقط این مسئله مطرح می‌گردد که همبود چقدر زمین را می‌تواند از زراعت و چراگاه منتزع ساخته صرف جنگل‌کاری نماید.)

”فقط پس از سال‌های دراز ثمرات نیکو به بار می‌آورد، تنها قسمی واگرد می‌کند ولی در مورد برخی از انواع چوب، واگرد کامل مهلت یکصد و پنجاه ساله‌ای لازم دارد. از این گذشته برای آنکه تولید خود چوب پایدار بماند باید ذخیره‌ای از چوب زنده که ده تا چهل بار زیادتر از نیاز سالانه است سرپا نگاه داشت. بنابراین کسی که درآمد دیگری ندارد و مالک مساحت‌های جنگلی بزرگ نیست نمی‌تواند جنگل کاری منظمی را تصدی نماید.“ (Kirchhof, P. 58)

طول زمان تولید (که فقط زمان کار نسبتاً محدودی را در بر دارد) و بالتیجه درازی دوره‌های واگرد آن، جنگل کاری را برای بهره‌برداری خصوصی و لذا برای کسب و کار سرمایه‌داری، که حتاً در صورتی هم که به جای تک سرمایه‌دار سرمایه‌دار شراکتی بنشیند ذاتاً بنگاه خصوصی است، نامساعد می‌سازد. به‌طور کلی تکامل فرهنگ و صنعت چنان از دیرباز خود را در راه ویران‌سازی جنگل‌ها کوشا نشان داده است که آنچه در مقابل برای حفظ و تولید آن انجام داده است در برابر آن ویرانی‌ها مقدار کاملاً ناچیزی به‌شمار می‌رود.

به‌ویژه قسمت ذیل از نقل قول کیرش‌هوف^(۱) قابل توجه است:

”از این گذشته برای آنکه تولید خود چوب پایدار بماند باید ذخیره‌ای از چوب زنده که ده تا چهل بار زیادتر از نیاز سالانه است سرپا نگاه داشت.“
بنابراین یک واگرد به‌تنهایی ۱۰ تا ۴۰ سال و بیشتر طول می‌کشد.

همچنین است در مورد دامپروری. قسمتی از رمه (ذخیره‌دामी) در روند تولید باقی می‌ماند در حالی که بخش دیگری از آن مانند محصول سالانه به فروش می‌رود. در این مورد فقط قسمتی از سرمایه، عیناً همانند سرمایه‌استوار، ماشین‌آلات و دام‌کار و غیره واگرد سالانه دارد. با اینکه سرمایه‌مزبور برای مدت زیادی سرمایه‌تثبیت شده

(۱) Kirchhof, Friedrich - اقتصاددان آلمانی مؤلف آثار بسیاری در مورد اقتصاد کشاورزی.

در رَوَند تولید است و بدینسان موجب تطویل واگرد تمام سرمایه می‌گردد، معذک خود، سرمایه استوار درمعنای مقوله‌ای آن نیست.

آنچه که در اینجا ذخیره نامیده می‌شود - مقدار مشخصی از چوب زنده یا دام - به‌طور نسبی در رَوَند تولید قرار دارد (هم به‌مثابه وسیله کار و هم چون مصالح کار). بنابراین شرایط طبیعی بازتولید آن، در یک بهره‌برداری منظم ضروراست که همواره بخش مهمی در این شکل باقی بماند.

نوع دیگری از ذخیره تأثیرمشابهی در واگرد دارد. نوع مزبور فقط سرمایه بارآور بالقوه‌ای را تشکیل می‌دهد ولی در نتیجه سرشت بهره‌داری باید به‌مقدار کم و بیش زیادی انبار شود و لذا با اینکه خود تدریجاً در رَوَند فعال تولید وارد می‌شود، باید برای مدت درازی درتولید پیش‌ریز گردد. از این جمله است مثلاً کود پیش‌از آنکه در مزرعه به کار رود، گندم، کاه و غیره و آن نوع ذخایر خوراکی که درتولید دام وارد می‌گردد.

”بخش قابل ملاحظه‌ای از سرمایه بنگاهی در ذخایر بهره‌داری خوابیده است. ولی به‌محض اینکه موازین مراقبتی لازم برای حفظ آنها درست مراعات نگردد ممکن است که این ذخایر کمابیش ارزش خود را ازدست بدهند. بلی حتاً ممکن است در اثر نقص مراقبت قسمتی از ذخیره جنسی برای بهره‌داری به‌طور کامل از بین برود. بنابراین در رابطه با این امر به‌ویژه باید باکمال دقت مراقب انبارها، مخازن علوفه و سرداب‌ها بود و نیز انبارهای ذخیره را پیوسته با دقت بست، علاوه بر آنکه باید آنها را آن‌طور که شاید تمیز نگاه‌داشت و تهویه نمود و غیره. غله و میوه‌هائی نیز که برای نگاهداری انبار شده‌اند باید گاه‌گاه خوب باد داده شوند، سیب‌زمینی و چغندر را باید هم در برابر سرما و هم در مقابل رطوبت و گندیدگی محافظت نمود.“ (Kirchhof, P. 22)

”در مورد محاسبه نیازمندی‌های خود، به‌ویژه برای نگاهداری دام، که ضمن آن باید تقسیم‌بندی بر حسب میزان تولید و هدف مورد نظر انجام گیرد، نه تنها نباید فقط رفع احتیاجات در نظر گرفته شود، بلکه علاوه بر آن باید توجه داشت که برای موارد

پیش‌بینی نشده نیز ذخیرهٔ متناسبی باقی بماند. به محض اینکه از محاسبه چنین برآید که نیازمندی‌ها نمی‌توانند به وسیلهٔ فراورده‌های خود کاملاً مرتفع گردند باید بدو اندیشید آیا این امکان وجود دارد که از راه فراورده‌های دیگر (محصولات جانشین) این کسری را جبران کرد یا لااقل فراورده‌های کسری را به‌ارزانی تهیه نمود. هرگاه مثلاً کمبود یونجه تشخیص شده باشد می‌توان این کسری را از راه آمیزه‌ای از گیاه‌های ریشه‌دار و گاه جبران نمود. به‌طور کلی باید همواره ارزش واقعی و قیمت بازار محصولات مختلفه را زیر نظر داشت و تخصیصات مصرفی را بر پایهٔ آن قرار داد. فی‌المثل اگر جوی دوسر گران باشد در حالی که نخود و جو نسبت به آن قیمت پائین‌تری داشته باشند صرفه در این خواهد بود که از خوراک اسب‌ها قسمتی از جو دوسر را کم کرد و به جای آن نخود و جو به آنها داد و بدین وسیله جوی دوسر صرفه‌جویی شده را فروخت." (همانجا، صفحهٔ ۳۰۰)

سابقاً در مورد بررسی مسئلهٔ ذخیره‌سازی متذکر شده‌ایم که مقدار کمایش بزرگی از سرمایهٔ بارآور بالقوه ضرور است، یعنی لازم است مقدار معینی از وسایل تولیدی که برای تولید تخصیص داده شده است کمایش به صورت ذخیره وجود داشته باشد تا تدریجاً در روند تولید وارد گردد. همراه آن گفته شده است که در هر تصدی مشخصی از کسب و کار یا در یک بنگاه سرمایه‌داری با ابعاد معین، بزرگی مقدار این ذخیرهٔ تولیدی، به دشواری کم‌ویزادی که در مورد تجدید آن وجود دارد، به نزدیکی نسبی با بازارهایی که از آن مواد می‌توان به دست آورد، به گسترش وسایل حمل و نقل و ارتباطات و غیره بستگی دارد. همهٔ این اوضاع و احوال در مورد حداقل سرمایه‌ای که باید به صورت ذخیرهٔ بارآور وجود داشته باشد تأثیر می‌کنند و لذا در مدتی که باید سرمایه پیش‌ریز گردد و نیز در حجم سرمایه‌ای که باید یکجا پیش‌ریخته شود نیز مؤثرند. حجم مزبور، که بنابراین در واگرد نیز تأثیر می‌کند، خود منوط به زمان درازتر یا کوتاه‌تری است که طی آن سرمایه‌گردان به صورت ذخیرهٔ مولد، به مثابه سرمایهٔ بارآور بالقوه، حبس

شده است. از سوی دیگر تا آنجا که این توقف وابسته به امکان کم یا زیاد جانشین سازی سریع، شرایط بازار و غیره است، به نوبه خود از زمان واگرد، از اوضاع و احوالی که متعلق به محیط دوران هستند سرچشمه می گیرد.

”علاوه بر این همه افزارهای جزء جمع یا وسایل کمکی از قبیل دست افزارها، غربالها، سبدها، طنابها، روغن چرخ، میخها و غیره، هر قدر امکان تدارک سریع نظایرشان در نزدیکی کمتر باشد باید بیشتر به صورت ذخیره موجود باشند تا بتوانند آنرا وظیفه جانشینی را انجام دهند. سرانجام لازم است که سالانه در زمستان تمام افزارها مورد بازدید قرار گیرند و آنچه که برای تکمیل یا ترمیم آنها ضرور است فوراً انجام گردد. ولی این امر که آیا باید اصولاً برای نیازهای افزاری ذخیره بزرگتر یا کوچکتری نگاهداشت به طور عمده منوط به شرایط محلی است. در آنجائی که پیشه وران و دکانهای فروش در نزدیکی نیستند، ناچار باید نسبت به جاهائی که این قبیل اشیاء در خود محل یا خیلی نزدیک به آن یافت می شوند، ذخیره بزرگتری اندوخت. ولی اگر در صورت یکسان بودن شرایط، ذخایر مورد نیاز به مقدار زیاد یکجا خریداری شوند، همین قدر که فرصت مناسبی انتخاب شده باشد، قاعدتاً از لحاظ امتیازی که در خرید ارزان وجود دارد سودآور است. اما البته از این راه مبلغ بزرگی از سرمایه گردان بنگاه یک مرتبه برداشت می شود، چیزی که بنگاه بهره دار نمی تواند همیشه از آن به آسانی صرف نظر کند.“ (Kirchhof, P. 30)

چنانکه دیدیم تفاوت میان زمان تولید و زمان کار موارد مختلفی را در بر می گیرد. سرمایه گردان می تواند در درون زمان تولید قرار گیرد پیش از آنکه در روند کار خاص خود وارد شده باشد (قالب کفش سازی). یا پس از آنکه روند کار ویژه خود را از سر گذراند هنوز در درون زمان تولید قرار داشته باشد (شراب، گندم بذری). یا آنکه زمان کار، گاه به گاه در درون زمان تولید رخنه کند (کشت و کار و جنگل کاری). بخش بزرگی از محصولات شایسته دوران در درون روند فعال تولید باقی می ماند در حالی که

قسمت بسیار کوچکی از آن در دوران سالانه وارد می‌گردند (تولید چوب و دامپروری). درازی یا کوتاهی مدتی که طی آن باید سرمایه‌گردان به صورت سرمایه بارآور بالقوه پیش‌ریز گردد و لذا بزرگی و کوچکی حجم سرمایه‌ای نیز که باید از این بابت یکجا نهاده شود، از یک جهت معلول نوع روند تولید است (کشاورزی) و از جهت دیگر با نزدیکی بازارها و غیره و خلاصه به اوضاع و احوالی بستگی دارد که مربوط به محیط دوران هستند.

بعداً خواهیم دید (کتاب سوم) که مک کولوچ^(۱)، جیمس میل^(۲) و غیره در کوشش خود برای یکی گرفتن زمان تولید و زمان کار به چه نظرات باطلی رسیده‌اند، کوششی که به نوبه خود از غلط به کاربردن تئوری ارزش برخاسته است.

دوری از واگرد را که ما قبلاً بررسی نمودیم از روی طول عمر سرمایه استواری که در روند تولید پیش‌ریز شده است به دست می‌آید. نظریه اینکه سرمایه مزبور سلسله کمابیش بزرگی از سال‌ها را در بر می‌گیرد، ناگزیر یک رشته از واگردهای سالیانه یا حتاً واگردهای مکرری را نیز که سرمایه استوار ضمن سال انجام می‌دهد شامل می‌گردد. در کشاورزی این چنین واگرد - دور از سیستم کشت متناوب ناشی می‌شود.

در هر حال مدت اجاره نمی‌تواند کوتاه‌تر از زمان دورانی باشد که سیستم متداول کشت متناوب اقتضا دارد. از آنجاست که در سیستم سه حاصل‌برداری همواره اجاره‌ها بر حسب ۶ یا ۹ سال بسته می‌شود. ولی در سیستم سه حاصل‌برداری با آیش کامل، طی شش سال، مزرعه فقط چهار بار کشت می‌شود و در سال‌های کشت، گندم زمستانی و

Mac Culloch (۱)

James Mill (۲)

گندم بهاره متناوباً کاشته می‌شود و چنانچه وضع زمین مستلزم آن باشد یا اجازه دهد این تناوب با کِشت گندم، جو، جو دوسر و یونجه انجام می‌گردد. بازده هر یک از انواع غله در یک زمین بیشتر یا کمتر از زمین دیگر است و هر کدام از این انواع ارزش دیگری دارد و نیز به قیمت دیگری فروخته می‌شود. بنابراین نفعی که از کِشت حاصل می‌شود هر سال متفاوت است و آنچه از نیمهٔ اول دَوْران به دست می‌آید (یعنی در نخستین دورهٔ سه ساله) غیر از نیمهٔ دوم است. حتّاً متوسط درآمد، طیّ زمان دَوْران در هر یک از دو دوره به یک میزان نیست، زیرا حاصلخیزی تنها از خوبی زمین ناشی نمی‌شود، بلکه منوط به وضع هوا و برخی شرایط متغیّر دیگر است که در قیمت تأثیر می‌گذارند. بنابراین باید درآمد مزرعه را بر پایهٔ سال‌های متوسط تمام مدت شش سالهٔ دَوْران و بر حسب قیمت‌های متوسط سال‌های مزبور حساب نمود و بدین سان می‌توان درآمد سالانهٔ متوسط را برای هر یک از زمان‌های دَوْران به دست آورد. ولی چنانچه درآمد را بر حسب نیمهٔ زمان دَوْران، یعنی از روی سه سال، برآورد کنند آنگاه چنین نتیجه‌ای به دست نخواهد آمد، زیرا در آن صورت در مبلغ کلّ درآمد نابرابری پیدا می‌شود. از اینجا است که در سیستم سه حاصل‌برداری مدت اجاره باید لااقل شش ساله باشد. ولی هم برای فارمدار و هم برای موجر همواره مطلوب و سودمندتر است که مدت اجاره، مضروبی از مدت اجاره باشد (کذا) به گونه‌ای که در مورد سیستم سه حاصل‌برداری مدت اجاره به جای شش سال، دوازده سال، هجده سال یا بیشتر تعیین گردد و در هفت حاصل‌برداری به جای هفت سال اجارهٔ چهارده ساله و ۲۸ ساله بسته شود." (Kirchhof, P. 117, 118)

(در این قسمت از دست‌نویس یادداشت شده است: "سیستم انگلیسی کِشت متناوب.

در این باره زیرنویسی تهیه شود." ف. ا.)

فصل چهاردهم

زمان دَوَران

تمام اوضاع و احوالی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته و موجب تفاوت در دوره‌های گردش سرمایه‌های مختلفه‌ای می‌شوند که در رشته‌های گوناگون کسب و کار نهاده شده‌اند و بالتیجه ایجاد اختلاف در زمان‌هائی می‌کنند که طی آن باید سرمایه پیش‌ریخته شود، از درون رَوَند خود تولید برمی‌خیزند. چنین است تفاوت میان سرمایه استوار و گردان، اختلاف در کار - دوره‌ها و غیره. باین وجود زمان واگرد سرمایه برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان گردش یا دَوَران آن است. بنابراین خودبه‌خود مفهوم است که طول زمان دَوَران موجب تفاوت در زمان واگرد می‌گردد و لذا طول دوره‌های واگرد را نیز متفاوت می‌سازد. مقایسه دوسرمایه‌گذاری مختلف که در آنها همه اوضاع و احوال مؤثر در واگرد یکسان فرض شده و فقط زمان دَوَران مختلف باشد به‌بهترین وجه این نکته را روشن می‌سازد. همچنین است اگر سرمایه مفروضی را با ترکیب مشخصی از سرمایه استوار و گردان و کار - دوره معین در نظر بگیریم و در عالم فرض تنها زمان‌های دَوَران را متغیر سازیم.

یکی از بخش‌های زمان دَوَران - بخشی که به‌طور نسبی تعیین‌کننده‌تر است -

عبارت از زمان فروش، یعنی مدّتی است که سرمایه به صورت کالا - سرمایه قرار دارد. برحسب مقدار نسبی این مدّت، زمان دَوْران ولذا واگرد - دوره‌ها به‌طور کلی، بلند و کوتاه می‌شوند. ممکن است که در نتیجهٔ هزینه‌های نگهداری و غیره سرمایه‌گذاری اضافی نیز ضرورت یابد. از پیش روشن است که برای هر یک از تک سرمایه‌دارانی که به‌رشتهٔ واحدی از کسب و کار می‌پردازند، زمان لازم برای فروش کالاهای آماده‌شان می‌تواند بسیار متفاوت باشد. بنابراین نه تنها در مورد توده‌های سرمایه که در رشته‌های مختلف تولید به کار افتاده‌اند، بلکه همچنین در مورد سرمایه‌های منفرد که در واقع اجزاء کلّ سرمایه‌ای را تشکیل می‌دهند که در همان محیط تولید گذارده شده‌اند، این حکم صدق می‌کند. با فرض یکسان بودن همهٔ شرایط، برای یک سرمایهٔ انفرادی نیز دورهٔ فروش با نوسانات عمومی شرایط بازار یا در اثر نوسان‌هایی که به‌ویژه در شعبهٔ معینی از کسب و کار بروز می‌کند، تغییر می‌نماید. در این باره اکنون بیشتر سخن نمی‌گوئیم. ما تنها واقعیت سادهٔ زیرین را تشخیص می‌دهیم: همهٔ اوضاع و احوالی که موجب تفاوت در دوره‌های واگرد سرمایه‌های نهاده در رشته‌های مختلف کسب و کار می‌شوند، در صورتی که به صورت انفرادی تأثیر نمایند (یعنی مثلاً اگر سرمایه‌داری امکان به دست آورد که سریع‌تر از رقیب خود فروش کند، یا چنانچه نسبت به آن رقیب شیوه‌های بیشتری به کار زند که موجب کوتاه‌ساختن کار - دوره‌ها گردد و غیره)، در واگرد تک سرمایه‌های مختلفی که در همان رشتهٔ کسب و کار لانه کرده‌اند نیز تفاوت ایجاد می‌کنند.

علّتی که همواره در ایجاد تفاوت زمان فروش ولذا به‌طور کلی در اختلاف زمان واگرد تأثیر می‌کند عبارت از دوری بازار فروش کالا نسبت به محل تولید است. سرمایه طی تمام مدّت راه پیمائی‌اش به سوی بازار، به صورت کالا - سرمایه را کد است. چنانچه تولید برحسب سفارش انجام شده باشد این رکود تا زمان تحویل ادامه دارد و اگر سفارش در کار نباشد آنگاه بر مدّت انتقال به بازار مدّتی نیز که کالا در بازار منتظر فروش رفتن است

افزوده می‌شود. بهبود وسایل ارتباطات و ترابری دوره انتقال کالاها را به‌طور مطلق کوتاه می‌کند ولی تفاوت نسبی زمان دوران را که ناشی از نقل و انتقال است، نه میان کالا - سرمایه‌های گوناگون و نه میان اجزاء مختلفه کالا - سرمایه واحدی که به‌سوی بازارهای مختلف سفر می‌کنند، از بین نمی‌برد. مثلاً تکمیل کشتی‌های بادبانی و کشتی‌های بخار که موجب کوتاه‌گشتن مسافرت می‌شوند، نقل و انتقالات را هم برای بنادر بزرگ و هم برای بنادر دور کوتاه می‌سازند. تفاوت نسبی اگرچه اغلب کمتر می‌شود باز باقی می‌ماند. ولی ممکن است در اثر پیشرفت وسایل ترابری و ارتباطی تفاوت‌های نسبی به‌نحوی تغییر یابند که با فاصله‌های طبیعی تطبیق نداشته باشند. مثلاً - خط آهنی که یک محل تولید را در درون کشور با یک مرکز عمده سکونت متصل می‌سازد ممکن است مسافت نقطه داخلی نزدیک تری را که خط آهن به آنجا نمی‌رسد، در مقایسه با فاصله طبیعی نقطه دورتر، به‌طور مطلق یا نسبی دراز کند. همچنین در نتیجه اوضاع و احوال نظیر ممکن است تغییراتی در جهت دوره نسبی میان محل‌های تولید و بازارهای فروش به‌وقوع پیوندد. از این رو می‌توان درک نمود چگونه دگرگونی‌هایی که در وسایل ترابری و ارتباطی رخ داده است موجب سقوط مراکز قدیمی و رونق مراکز جدید تولید گردیده است. (ارزان تری نسبی حمل و نقل برای مسافت درازتر در مقایسه با فواصل کوتاه‌تر نیز بر آن افزوده می‌شود). در عین حال با تکامل وسایل حمل و نقل نه تنها بر سرعت حرکت در مکان افزوده می‌شود و در پی آن فاصله مکانی از لحاظ زمانی کوتاه می‌گردد، نه تنها حجم وسایل حمل و نقل به‌نحوی افزایش می‌یابد که مثلاً کشتی‌های متعددی هم‌زمان به‌سوی همان بنادر حرکت می‌کنند، قطارهای بسیاری در زمان واحد از خطوط آهن مختلف میان دو نقطه مشخص رفت و آمد دارند، بلکه در روزهای هر هفته پیاپی کشتی‌های باری مثلاً از لیورپول عازم نیویورک می‌شوند یا در ساعات مختلفه روز قطارهای بارکش از منچستر به‌سوی لندن حرکت می‌کند. در واقع امر اخیر الذکر، یعنی وجود سطح معلومی از فعالیت وسایل حمل و نقل، به‌هیچ‌وجه در

سرعت مطلق - ولذا در این جزء از زمان دَوَران - تغییری پدید نمی‌آوردند. ولی مقادیر پی‌درپی کالاها می‌توانند در فاصلهٔ زمانی بسیار کوتاه متعاقب یکدیگر راه سفر در پیش گیرند و بدین سان پی‌پی وارد بازار گردند، بدون آنکه به صورت کالا - سرمایه بالقوه، در انتظار ارسال واقعی، به مقدار زیادی انباشته شوند. بنابراین برگشت پول نیز به دوره‌های پی‌درپی تقسیم می‌گردد، به نحوی که مستمراً بخشی به پول - سرمایه تبدیل می‌شود در حالی که بخش دیگر به صورت کالا - سرمایه در گردش است. در اثر اینکه برگشت پول به دوره‌های متعدد پی‌درپی تقسیم می‌شود، مجموع زمان دَوَران کوتاه‌تر می‌گردد ولذا موجب کوتاه‌شدن زمان واگرد نیز می‌شود. از سوئی گسترش میزان کمابیش زیاد رفت و آمد و وسایل حمل و نقل، مثلاً تعداد قطارهای راه آهن، با درجهٔ بالا رفتن تولید در یک محل تولید و مبدل‌گشتن آن به مرکز تولیدی بزرگتر بستگی دارد و حمل و نقل را در جهت بازار سابق ولذا به سوی مراکز بزرگ تولید و جمعیت، در جهت بنادر صادراتی و غیره، تشدید می‌کند. ولی از سوی دیگر به عکس، این سهولت و ویژهٔ حمل و نقل و واگرد سریع‌تر سرمایه که از آن ناشی می‌گردد (تاحلّی که واگرد متأثر از زمان دَوَران است)، موجب تسریع گردآئی، هم در مرکز تولید و هم در محل بازار آن، می‌شود. چنین گردآئی شتاب یافتهٔ توده‌های انسانی و سرمایه در نقاط مشخص، با تمرکز یافتن توده‌های سرمایه در دست عده‌ای معدود همراه است. در عین حال در پی تغییراتی که عارض وسایل حمل و نقل می‌گردد از نو تغییرات و جابه‌جاشدن‌هایی در وضع نسبی نقاط تولید و بازار، بروز می‌کند. یک محل تولید که در اثر قراردادن اش در شاهراه یا کانال دارای موقعیت ممتاز بود، اکنون فقط در مسیر یک خط آهن فرعی واقع شده است که تنها در فواصل زمانی نسبتاً بزرگ رفت و آمد می‌کند، در حالی که نقطهٔ دیگری که در گذشته از شاهراه‌ها کاملاً دور افتاده بود اکنون در نقطهٔ تقاطع چندین خط آهن قرار گرفته است. محل دوّمی رو می‌آید و اوّلی به انحطاط می‌گراید. پس تغییرات و وسایل حمل و نقل موجب تفاوت‌های محلی در زمان دَوَران کالاها، در امکانات

خرید و فروش و غیره می‌شوند یا موجب آن می‌گردند که تفاوت‌های محلی به نحو دیگری تقسیم شوند. اهمیت این مسئله را در واگرد سرمایه می‌توان از روی مشاجراتی که میان نمایندگان بازرگانی و صنعتی نقاط مختلفه با مدیریت راه‌آهن در گرفته است دریافت. (از جمله رجوع شود به نوشته نقل شده سابق تحت عنوان: کتاب آبی کمیته راه‌آهن).^(۱)

بنابراین همه رشته‌های تولید که بنا بر ماهیت محصولشان به طور عمده برای فروش در بازار محل تخصیص یافته‌اند، مانند آب‌جوسازی، در مراکز عمده جمعیت با بزرگترین ابعاد گسترش پیدا می‌کنند. در این مورد، واگرد سریع‌تر سرمایه تاحدی گرانی برخی از شرایط تولید، محل ساختمان و غیره را جبران می‌کند.

اگر از سوئی با پیشرفت تولید سرمایه‌داری و گسترش وسایل ترابری و ارتباطی، زمان دوران عده معینی از کالاها کوتاه می‌شود، از سوی دیگر همین پیشرفت و امکانات معینی که گسترش وسایل ترابری و ارتباطی ایجاد می‌کند، در مقابل این ضرورت را پیش می‌آورد که در جهت بازارهای بسیار دور دست یا به دیگر سخن برای بازار جهانی کار انجام گردد. حجم کالاهائی که در راه هستند و آنها که به سوی نقاط دور دست راهی شده‌اند به مقیاس عظیمی افزایش می‌یابد و لذا بخشی از سرمایه اجتماعی نیز که مستمرّاً طی مدّت طولانی تری در مرحله کالا - سرمایه، در درون زمان دوران قرار دارد، به طور کلی و نسبی نمو می‌کند. این امر در عین حال موجب نمو آن بخش از ثروت اجتماعی نیز می‌شود که به جای به کار رفتن مستقیم به مثابه وسایل تولید، در وسایل ترابری و ارتباطی و در سرمایه استوار و گردانی که برای بهره‌برداری از آنها لازم است جایگزین می‌گردد.

همین طول نسبی سفری که کالا از محل تولید تا محل فروش انجام می‌دهد نه تنها

(۱) صفحه ۱۳۵ همین ترجمه [صفحه ۲۱۶ همین بازنویسی].

تفاوتی در قسمت اول زمان دَوْران، یعنی در زمان فروش، ایجاد می‌کند، بلکه موجب تفاوت در قسمت دوم زمان دَوْران، یعنی در تبدیل مجدد پول به عناصر سرمایه بارآور، یا به دیگر سخن در زمان خرید، نیز هست. مثلاً کالا به سوی هندوستان فرستاده می‌شود. محموله فرضاً چهار ماه طول می‌کشد تا به مقصد برسد. فرض می‌کنیم که زمان فروش برابر با صفر است، یعنی کالا بنا به سفارش فرستاده شده است و قیمت آن به هنگام تحویل، به نمایندۀ تولیدکننده پرداخت می‌شود. فرضاً برگرداندن پول هم چهار ماه طول می‌کشد (شکلی که برای برگرداندن پول اختیار می‌شود اهمیت ندارد). بدین-سان مجموعاً هشت ماه طول دارد تا همان سرمایه از نو به مثابه سرمایه بارآور وارد عمل گردد، یعنی همان عمل تولیدی بتواند از سر گرفته شود. تفاوت‌هایی که بدین سان در واگرد به وجود می‌آید یکی از پایه‌های مادّی مُهلت‌های مختلف اعتبارات را تشکیل می‌دهد، چنانکه مثلاً تجارت دریائی وِنیز و ژن خود یکی از منابع سیستم اعتباری به معنای خاص را به وجود می‌آورد.

”بحران سال ۱۸۴۷ به بانکداران و بازرگانان وقت امکان داد که مُهلت‌های هندی و چینی را (برای مدّت برات میان آن کشورها و اروپا)، از ده ماه پس از تاریخ برات به شش ماه پس از رؤیت تقلیل دهد و گذشت بیست سال اخیر با شتابی که در رفت و آمد و استقرار تلگراف به وجود آورده است تقلیل دیگری را از شش ماه پس از رؤیت به چهار ماه پس از تاریخ ایجاب می‌کند که خود نخستین قدم برای رسیدن به چهار ماه پس از رؤیت است.

مسافرت یک کشتی شیراعی [بادبانی] از کلکته به لندن از راه کاپ به طور متوسط کمتر از ۹۰ روز طول می‌کشد. یک مُهلت چهار ماهه پس از رؤیت با زمان گردشی در حدود ۱۵۰ روز برابر خواهد بود. مُهلت کنونی شش ماهه پس از رؤیت با زمان گردشی در حدود ۲۱۰ روز برابر است.” (*London Economist*, 16 Juni 1866.)

در مقابل:

”مُهلت‌های برزیلی هنوز هم همواره بر پایه دو ماه و سه ماه پس از رؤیت قرار دارند. برات‌های آنور^(۱) (روی لندن) برحسب سه ماه پس از تاریخ کشیده می‌شوند و حتّا منچستر و برادفورد^(۲) برات‌های روی لندن را با مُهلت سه ماهه یا بیشتر می‌کشند. بدین‌سان در نتیجه یک موافقت تلویحی به بازرگان امکان کافی برای به‌سامان‌رساندن کالای خود، داده شده است. البته اگر این مدّت خیلی بیش از به‌سامان‌رسیدن کالا نیست ولی به‌هر حال تا سررسید موعد برات‌هائی که از آن بابت کشیده شده است مُهلتی کافی است. پس مُهلت برات‌های هندی زیاده‌از حدّ نیست. فراورده‌های هندی که اغلب در لندن سه ماه پس از ترک مبدأ به‌معروض فروش گذارده می‌شوند، اگر مدّتی را برای فروش به حساب آوریم، نمی‌توانند خیلی کمتر از پنج ماه به‌سامان برسند، درحالی که از زمان خرید آنها در هندوستان باید پنج ماه دیگر بگذرد تا به بارخانه‌های انگلیس تحویل گردند. بنابراین طیّ دوره ده ماهه‌ای که داریم، برات‌هائی که از بابت کالاها صادر شده‌اند نمی‌توانند بیش از هفت ماه گردش داشته باشند.“ (همانجا، ۳۰ ژوئن ۱۸۶۶). ”در دوم ژوئیه ۱۸۶۶ پنج بانک بزرگ انگلستان، که به‌طور عمده با هندوستان و چین معامله دارند و نیز گنتواردِسکونت^(۳) پاریس اعلام داشتند که از اوّل ژانویه ۱۸۶۷ شعبه‌های بانکی و نمایندگی‌های آنها در شرق فقط آن برات‌هائی را خرید و فروش خواهند کرد که برای بیش از چهار ماه پس از رؤیت کشیده نشده باشند.“ (همانجا، ۷ ژوئیه ۱۸۶۶).

معدّلک این تقلیل مدّت با موقّقیّت قرین نشد و لازم گردید از نو به حال اوّل برگردد (از آن‌پس کانال سوئز تمام این مسئله را منقلب ساخت).
بدیهی است که هر قدر زمان دَوَران کالاها طولانی‌تر شود خطر قیمت‌ها در بازار

(۱) Antwerp ، Anvers - بندر بزرگ بلژیک.

(۲) Bradford - یکی از شهرهای انگلستان واقع در ایالت یورک.

(۳) Comtoir d'Escompte

فروش بیشتر می‌گردد، زیرا در آثانی که این دوره درازتر می‌شود امکان اینکه در آن میان تغییری در قیمت‌ها بروز کند وجود پیدا می‌کند.

یکی از تفاوت‌هایی که در زمان دَوَران رُخ می‌دهد، خواه به نحوِ انفرادی میان تک سرمایه‌داران مختلف همان رشته از کسب و کار، و خواه میان رشته‌های مختلف بر حسب اختلاف در مُهلت بروات هنگامی که پرداخت نقدی نیست، از گوناگونی مُهلت‌های پرداخت در مورد خرید و فروش ناشی می‌شود. ما فعلاً دربارهٔ این نکته که برای این سیستم اعتباری دارای اهمیّت است بیش از این نمی‌ایستیم.

همچنین حجم قراردادهای تحویل جنس، که خود با ابعاد و مقیاس تولید سرمایه‌داری نموّ می‌کند، موجب تفاوت‌هایی در زمان واگرداست. قرارداد تحویل، به مثابه معامله میان خریدار و فروشنده، عبارت از عملی است که به بازار یعنی به محیط دَوَران تعلق دارد. بنابراین تفاوت‌هایی که از این منشأ در زمان واگرد به وجود می‌آیند از محیط دَوَران سرچشمه می‌گیرند، ولی بلافاصله در محیط تولید واکنش می‌کنند، و این واکنش صرف نظر از تمام مُهلت‌های پرداخت و شرایط اعتباری است و لذا در مورد پرداخت‌های نقدی نیز صادق است. ذغال، پنبه، نخ و غیره نمونه‌وار محصولات منفصل یا گسیخته به شمار می‌روند. هر روز مقدار محصول آمادهٔ خود را تحویل می‌دهد. ولی اکنون اگر ریسنده یا کان‌دار تحویل مقادیری از محصولات را به عهده بگیرد، که گوئیم دوره‌ای مرکب از چهار یا شش هفته روزانه‌های کار پشت سرهم را لازم داشته باشد، آنگاه از لحاظ مدّتی که طی آن باید سرمایه پیش‌ریز شود عیناً مثل آن خواهد بود که گوئی یک کار - دورهٔ متصل چهار یا شش هفته‌ای در این روند کار وارد شده است. البته در اینجا فرض می‌شود که مجموع محصولات مورد سفارش باید یکجا تحویل گردد یا آنکه تنها هنگامی قیمت آن پرداخت شود که کاملاً تحویل شده باشد. پس بدین سان چنانکه روزها را جداگانه مورد توجه قرار دهیم دیده می‌شود که هر روز مقدار مشخصی از محصول آماده را تحویل داده است. ولی این مقدار آماده فقط جزئی است از حجم

محصولی که طبق قرارداد باید تحویل گردد. اگرچه در این مورد جزء آماده کالاهای سفارش شده دیگر در روند تولید نیست، ولی به مثابه سرمایه بالقوه در انبار خفته است. اکنون به دومین مرحله زمان دوران، یعنی زمان خرید یا هنگامی پردازیم که سرمایه از شکل پولی به عناصر سرمایه بار آور مبدل می گردد. در این هنگام سرمایه مجبور است زمان کوتاه یا درازتری را در قالب پول - سرمایه ای خود بماند. بنابراین جزء معینی از مجموع سرمایه پیش ریخته مستمراً در حالت پول - سرمایه قرار دارد، اگرچه این جزء مرکب از عناصر پیوسته متغیری است. مثلاً در بنگاه مشخصی ضرور است که از مجموع سرمایه پیش ریخته n بار ۱۰۰ لیره استرلینگ به صورت پول - سرمایه موجود باشد، به گونه ای که به مرور تبدیل مستمر این $n \times 100$ لیره استرلینگ به سرمایه بار آور، مبلغ مزبور از راه دوران، یعنی از پولی که بابت کالا - سرمایه به سامان رسیده برمی گردد، دائماً از نو تکمیل شود. بنابراین جزء ارزشی معینی از سرمایه پیش ریخته پیوسته در حالت پول - سرمایه ای قرار دارد، ولذا در شکلی نیست که متعلق به محیط تولیدی سرمایه مزبور باشد، بلکه ناشی از محیط دورانی آن است.

پیش از این دیدیم به دراز کشیدن زمانی که سرمایه، در نتیجه دور بودن از بازار، در شکل کالا - سرمایه حبس شده است، مستقیماً در برگشت پول تأثیر می کند و بنابراین استحاله سرمایه را از صورت پول - سرمایه به سرمایه بار آور نیز به تأخیر می اندازد.

سابقاً در مورد خرید کالاها دیده شد (فصل ششم)^(۱) چگونه زمان خرید و دوری کم و زیاد از مراکز عمده مواد خام و ادار می کند که برای دوره های درازی مواد خام خریداری شود و به صورت ذخیره بار آور، سرمایه بار آور نهان یا بالقوه، آماده استفاده نگاهداری گردد. پس اوضاع و احوال مزبور موجب می شوند که حجم سرمایه ای که باید یکجا پیش ریز گردد و مدتی که باید برای آن پیش ریخته شود، با وجود یکسان -

(۱) به صفحه ۱۱۸ [۱۸۴ باز نویسی] همین ترجمه مراجعه شود.

ماندن مقیاس تولید، بزرگتر گردد.

دوره‌های کوتاه یا درازی نیز که طی آن مقادیر بزرگی موادّ خام به بازار ریخته می‌شود تأثیر مشابهی دارند. مثلاً در لندن هر سه ماه به سه ماه مقادیر بزرگی پشم به صورت حراج فروخته می‌شود که بازار پشم را تحت تسلط خود درمی‌آورد؛ در حالی که بازار پنبه اگرچه گاه نامنظم است ولی به‌طور کلی از حاصلی به‌حاصل دیگر مستمرّاً تجدید می‌گردد. این قبیل دوره‌ها برای مواقع خریدهای عمده این موادّ خام تعیین‌کننده هستند، و به‌ویژه در خریدهای احتکاری که موجب پیش‌ریزهای کوتاه یا درازمدت در مورد این عناصر تولید می‌شوند، تأثیر می‌کنند، عیناً هم آنچنانکه ماهیت کالاهای تولیدشده در حبس دراز یا کوتاه‌مدت سودبازانه و عمدی محصولات، به‌شکل کالا- سرمایه بالقوه، مؤثر هستند.

”بنابراین کشاورز باید تا درجه معینی سودباز نیز باشد ولذا برحسب شرایط زمان در فروش محصولات خود خویشتن‌داری کند...“

در پی آن برخی دستورهای عمومی،

”اما آنچه که برای آب کردن محصول مهم‌تر از همه به‌شمار می‌رود شخص فروشنده، خود محصول و محل است. آن کس را که زیرکی و بخت (!) سرمایه‌بنگاهی کافی ارزانی داشته‌اند، اگر حاصل به‌دست آورده خود را، هنگامی که قیمت‌ها بسیار نازل هستند، طی یک سال بخواباند شایسته سرزنش نیست. ولی به‌عکس آنکه از سرمایه‌بنگاهی و به‌ویژه (!) از روح سودبازی محروم است خواهد کوشید قیمت متوسط جاری را به‌دست آورد ولذا ناگزیر به محض اینکه فرصت یافت و هر وقت شد می‌فروشد. اگر پشم را بیش از یک سال بخوابانی تقریباً هیچگاه جز زیان چیزی به‌بار نمی‌آورد، درحالی که غله و دانه‌های روغنی را می‌توان سالی چند بی‌آنکه زیانی از لحاظ ماهوی و مرغوبی به‌آنها وارد شود نگاه داشت. در این مورد آن قبیل محصولاتی که معمولاً در فاصله زمانی کوتاهی در معرض ترقی و تنزل بزرگ قرار دارند، مانند دانه‌های روغنی،

رازک و انگبار و امثال آنها، خوابانند نشان در سال‌هائی که قیمت خیلی پائین تر از قیمت‌های تولید قرار دارد حق است. آنچه که باید کمتر از همه در فروششان تأخیر کرد آن چیزهائی هستند که نگاهداریشان مانند دام پروار شده، مستلزم هزینه‌هائی است و یا محصولاتی که سریعاً فاسد شوند مانند سیب‌زمینی، میوه‌جات و غیره. در برخی از نواحی یک محصول در فصل معینی از سال پائین‌ترین حد متوسط قیمت خود را دارد و به‌عکس در موسم دیگر به بالاترین حد قیمت خود می‌رسد. چنین است که در اوآن سن‌مارتن^(۱) قیمت گندم به‌طور متوسط پائین‌تر از ایام میان عیدهای نوئل^(۲) و پاک^(۳) است. به‌علاوه برخی از محصولات در بعضی نواحی فقط در زمان معینی خوب به‌فروش می‌روند، چنانکه مثلاً فروش پشم در بازارهای پشم این قبیل نواحی مشمول این مورد می‌شود. در این نواحی امکان معاملات پشم در خارج از این بازارها معمولاً مسدود است و غیره." (Kirchhof, P. 302)

آنگاه که دوّمین نیمه زمان دوران را مورد بررسی قرار می‌دهیم، یعنی هنگامی که پول از نو به‌عناصر سرمایه بار آور تبدیل می‌گردد، نه تنها خود این استحاله بنفسه مورد توجه قرار می‌گیرد، نه تنها زمانی که پول بنابر دوری بازاری که در آن محصول به‌فروش می‌رود در نظر گرفته می‌شود، بلکه نیز بیش از هر چیز وسعت دامنه آن جزئی از سرمایه پیش‌ریخته جلب توجه می‌کند که باید مستمراً به‌صورت پول، در حالت پول - سرمایه، قرار داشته باشد.

صرف نظر از هرگونه احتکار و سودبازی، وسعت دامنه خرید آن کالاهائی که

(۱) Saint-Martin یا Martini - جشن میلاد یکی از قدّيسان دين مسيح به‌همین نام است که ۱۱ نوامبر هر سال برگزار می‌شود.

(۲) Noël یا Weihnachten - جشن میلاد مسیح که در ۲۵ دسامبر (زمستان) گرفته می‌شود.

(۳) Pâques یا Ostern - عید فصح یهودیان به‌مناسبت یادبود خروج آنها از مصر، و جشنی که در اوایل بهار هر سال به‌وسیله پیروان دین مسیح به‌عنوان رستاخیز عیسی مسیح برپا می‌شود.

باید مستمراً به مثابه ذخیرهٔ بارآور حاضر باشند منوط به تاریخ‌های تجدید این ذخیره است و لذا وابسته به اوضاع و احوالی است که باز به شرایط بازار بستگی دارند و بنابراین برای مواد گوناگون خام و غیره مختلف هستند. بنابراین گاه‌گاه باید مبالغ بزرگی پول یکجا پیش‌ریز گردد. بنا بر واگرد سرمایه، پول به سرعت یا کندی بازمی‌گردد ولی به هر حال همواره لخت‌وار بازگشت می‌کند. همچنین بهری از آن مستمراً در فواصل زمانی کوتاه خرج می‌شود، یعنی آن قسمتی که به دستمزد مبدل می‌گردد. ولی قسمت دیگری از آن که باید به مواد خام و غیره بدل گردد لازم است برای مدت درازی به مثابه ذخیره - مایه، خواه به منظور خریدها و خواه برای پرداخت‌ها، انباشته شود. بنابراین قسمت مزبور در شکل پول - سرمایه وجود دارد اگرچه وسعت دامنه‌ای که در درون آن تحت این عنوان هستی دارد خود تغییر می‌کند.

در فصل آینده خواهیم دید چگونه اوضاع و احوال دیگری، خواه از روند تولید یا از روند دوران سرچشمه گرفته باشند این موجود بودن قسمت معینی از سرمایه پیش - ریخته را به صورت پول واجب می‌سازند. ولی به طور کلی نکته‌ای را تذکر دهیم که اقتصاد یون گرایش زیادی به فراموش کردنش دارند و آن این است که بخشی از سرمایه ضرور یک بنگاه نه تنها دائماً سه شکل پول - سرمایه، سرمایه بارآور و کالا - سرمایه را نوبت‌وار می‌پیماید بلکه قسمت‌های مختلفهٔ همین سرمایه هم پیوسته در کنار یکدیگر این اشکال را دارا هستند، با اینکه مقدار نسبی این قسمت‌ها دائماً متغیر است. درست همین قسمتی که پیوسته به صورت پول - سرمایه وجود دارد مورد فراموشی اقتصاد یون است، با اینکه به ویژه این نکته برای درک اقتصاد بورژوائی بسیار لازم و لذا در عمل نیز ضرورت آن محسوس است.

فصل پانزدهم

تأثیر زمان واگرد در مقدار سرمایه پیش‌ریخته

در این فصل و فصل شانزدهم که در پی آن خواهد آمد از تأثیر زمان واگرد در باروری سرمایه سخن خواهیم گفت.

کالا - سرمایه‌ای را بگیریم که مثلاً محصول کار - دوره‌ای به میزان ۹ هفته است. فعلاً هم از آن جزء ارزشی محصول که در نتیجه فرسایش متوسط سرمایه استوار افزوده شده و هم از اضافه‌ارزشی که طی روند تولید ضمیمه آن شده است چشم می‌پوشیم و بدین سان ارزش این محصول برابر ارزش سرمایه‌گردانی خواهد بود که برای تولید آن پیش‌ریز شده، یعنی برابر با دستمزد و مواد خام و کمکی‌ئی است که برای تولید آن مصرف گردیده است. فرض کنیم که این ارزش برابر ۹۰۰ لیره استرلینگ باشد به گونه‌ای که مخارج هفتگی به ۱۰۰ لیره استرلینگ بالغ گردد. بنابراین زمان تولید آدواری که در اینجا با کار - دوره انطباق یافته بالغ بر ۹ هفته است. اعم از اینکه فرض شود این کار - دوره مربوط به ساخت یک محصول متصل است و چه عبارت از کار - دوره متصلی است که فرآورده منفصلی را می‌سازد، تفاوتی دراصل مطلب نمی‌کند، به شرط

آنکه مقدار محصول منفصلی که یکجا به بازار تحویل می‌شود ۹ هفته کار برده باشد. فرض کنیم که زمان دَوْران ۳ هفته است. پس مجموع دوره و اگر ۱۲ هفته طول می‌کشد. پس از ۹ هفته سرمایه بار آور پیش ریخته به کالا - سرمایه تبدیل گردیده است، ولی اینک باید سه هفته در دَوْران - دوره توقّف نماید. بنابراین رَوْنَد جدید تولید فقط می‌تواند در انقضاء ۱۳ هفته از نو شروع گردد و در اینصورت می‌بایستی تولید، برای سه هفته یا برابر با یک چهارم مجموع دوره و اگر متوقّف بماند. باز در این مورد تفاوتی نمی‌کند اگر فرض شود که این مدت از آن جهت که به طور متوسط برای فروش محصول لازم است طول می‌کشد یا اینکه دوری بازار و یا مُهلت‌های پرداخت کالای فروخته شده آن را تحمیل کرده‌اند. پس بدین قرار تولید، هر سه ماه یک بار برای سه هفته و لذا طی یک سال $3 \times 4 = 12$ هفته = سه ماه = $\frac{1}{4}$ و اگر سالانه، متوقّف است. بنابراین برای آنکه تولید مداوماً هفته به هفته در همان مقیاس انجام شود فقط دو امکان وجود دارد. یا باید مقیاس تولید کوچکتر گردد، به گونه‌ای که ۹۰۰ لیره استرلینگ کافی باشد برای آنکه بتوان کار را، چه در آثای کار - دوره و چه ضمن زمان دَوْران نخستین و اگر در جریان نگاه‌داشت. پس با دهمین هفته، کار - دوره دوّم و لذا و اگر - دوره دیگری نیز پیش از آنکه نخستین دوره و اگر پایان یافته باشد، باز می‌شود، زیرا دوره و اگر دو زده هفته‌ای و کار - دوره ۹ هفته‌ای است. هر گاه ۹۰۰ لیره استرلینگ به ۱۲ هفته تقسیم گردد، می‌شود ۷۵ لیره استرلینگ در هفته. نخست روشن است که این چنین کوچک ساختن مقیاس بنگاه مستلزم تغییر در حجم سرمایه استوار است و در نتیجه تقلیل عمومی سرمایه‌گذاری مؤسسه را در بر دارد. ثانیاً این سؤال پیش می‌آید که اصلاً آیا چنین کوچک ساختنی می‌تواند انجام پذیر باشد، زیرا بر حسب گسترش تولید در رشته‌های مختلف، یک حدّ اقلّ متداولی برای سرمایه‌گذاری برقرار می‌شود که پائین‌تر از آن هیچ کسب و کار منفردی توانائی رقابت را نخواهد داشت. این حدّ اقلّ متداول نیز خود با گسترش تولید سرمایه‌داری دائماً نموّ می‌کند و لذا مقدار ثابتی نیست. ولی در میان

این حدّ اقلّ متداولی که در هر مورد معلوم است و حدّ اکثر متداولی که پیوسته در حال گسترش است، درجات میانه بسیاری وجود پیدا می کند - میانه‌ای که سرمایه گذاری را به مقیاس‌های بسیار گوناگون ممکن می سازد. بنابراین در درون مرزهای این میانه، می تواند کوچک سازی وقوع یابد ولی به هر حال مرز آن خود همان حدّ اقلّ متداول است - هنگامی که موانعی در سر راه تولید پیش می آید از قبیل آکندگی بازارها، گرانی موادّ خام و غیره، سرمایه ریزی عادی در مورد سرمایه گردان، با حفظ سرمایه استوار موجود، تقلیل می یابد و این تقلیل به وسیله کاهش زمان کار، از جمله مثلاً کار نیمه روزه، انجام می گیرد. همچنان که به هنگام رونق، بر پایه سرمایه استوار مشخص، گسترش غیر عادی سرمایه گردان، خواه از راه دراز کردن زمان کار و خواه از طریق تشدید آهنگ کار، به وقوع می پیوندد. در بنگاه‌هایی که از پیش خود را در برابر چنین نوساناتی آماده کرده‌اند، یا از راه‌هایی که در بالا ذکر شد استفاده می شود و یا آنکه به وسیله به کار گماشتن تعداد زیادتری کارگر، سرمایه استوار ذخیره، مانند لو کوموتیف - های ذخیره در مورد راه آهن و غیره، را به کار می اندازند. ولی در این مقام که ما شرایط عادی را مفروض قرار داده‌ایم، این قبیل نوسانات غیر عادی برون از بررسی ما هستند.

بنابراین برای آنکه تولید ادامه یابد مخارج همان سرمایه گردان به زمان طولانی تری تقسیم می گردد، یعنی به جای ۹ ساعت به ۱۲ ساعت منقسم می شود. لذا در هر واحد معینی از زمان، سرمایه بار آور تقلیل یافته‌ای به کار می افتد. بدین سان جزء گردان سرمایه بار آور از ۱۰۰ به ۷۵ تقلیل یافته یا به اندازه یک چهارم کوچکتر شده است. مبلغ کلّ تقلیل یافتگی سرمایه بار آوری که طی کار - دوره ۹ هفته‌ای وارد در عمل بود عبارت از $۹ \times ۲۵ = ۲۲۵$ لیره استرلینگ یا $\frac{1}{4}$ از ۹۰۰ لیره استرلینگ است. ولی نسبت میان زمان دوران و زمان واگرد نیز $\frac{3}{13} = \frac{1}{4}$ است. بنابراین چنین نتیجه می شود: اگر بنا بر این باشد که تولید، در آئنانی زمان دوران سرمایه بار آوری که به کالا - سرمایه مبدل شده،

متوقف نگردد و به عکس هم‌زمان با آن پیوسته هفته‌به‌هفته ادامه یابد و نیز سرمایه‌گردان ویژه‌ای در اختیار نباشد، آنگاه برای رسیدن به این مقصود جز کاهش کار تولیدی از راه کوچک ساختن جزء گردان سرمایه بارآوری که وارد در عمل است چاره دیگری نیست. نسبت جزء سرمایه‌گردانی که بدین سان برای تولید در زمان دوران آزادگردیده به مجموع سرمایه‌گردان پیش‌ریخته، مانند نسبت زمان دوران به دوره واگرد است. ولی چنانکه سابقاً نیز متذکر شده‌ایم این حکم فقط در مورد رشته‌های تولیدی ثباتی صادق است که در آنها روند کار از این هفته به هفته دیگر با همان مقیاس انجام می‌گیرد، یعنی بالنتیجه در آنجهائی که برخلاف کشاورزی مبلغ سرمایه‌گذاری بر حسب کار- دوره‌های مختلف تغییر نمی‌کند.

ولی حالا به عکس فرض کنیم که سرشت صنعت مانع هر گونه کوچک‌سازی تولید ولذا نیز مانع هر تقلیل سرمایه‌گردانی باشد که به طور هفتگی پیش‌ریز می‌شود. در این صورت پیوستگی تولید فقط از راه سرمایه‌گردان اضافی میسر خواهد بود، یعنی در مورد مثال پیش‌گفته ۳۰۰ لیره استرلینگ. در آثنای ۱۲ هفته‌ای که دوره واگرد را تشکیل می‌دهد پی‌درپی ۱۲۰۰ لیره استرلینگ پیش‌ریز شده که ۳۰۰ لیره ربع آن است همچنانکه ۳ هفته هم یک‌چهارم ۱۲ هفته است. پس از کار - دوره ۹ هفته‌ای ارزش - سرمایه ۹۰۰ لیره‌ای از شکل سرمایه بارآور، به صورت کالا - سرمایه درآمده است. کار - دوره آن پایان یافته است، ولی نمی‌تواند با همان سرمایه تجدید گردد. طی سه هفته‌ای که سرمایه مزبور در محیط دوران منزل دارد و به مثابه کالا - سرمایه عمل می‌کند، در رابطه با روند تولید عیناً درحالی است که گویی اصلاً وجود نداشته است. در اینجا از هر گونه شرایط اعتباری چشم پوشیده شده ولذا فرض شده است که سرمایه‌دار فقط با سرمایه خود عمل می‌کند. ولی درحینی که سرمایه پیش‌ریخته بابت نخستین کار - دوره، پس از طی روند تولید، سه هفته در روند دوران متوقف است، سرمایه اضافه‌شده ۳۰۰ لیره‌ای است که کار می‌کند، به نحوی که پیوستگی تولید گسیخته

نمی‌شود.

در اینجا باید مطالب زیرین را متذکر شویم:

اولاً: کار - دوره سرمایه پیش‌ریخته ۹۰۰ لیره‌ای، پس از ۹ هفته پایان یافته است و پیش از سه هفته، یعنی آغاز هفته سیزدهم، برگشت نمی‌کند. ولی کار - دوره تازه‌ای بلافاصله با سرمایه اضافی ۳۰۰ لیره‌ای باز می‌شود. درست از این راه است که پیوستگی تولید تأمین گردیده است.

ثانیاً: نقش سرمایه بدوی ۹۰۰ لیره‌ای و نقش سرمایه‌ای که در پایان نخستین کار - دوره ۹ هفته‌ای به مبلغ ۳۰۰ لیره پیش‌ریخته شده است یعنی آنکه دومین کار - دوره را پس از پایان اولی بدون گسست باز می‌کند، در نخستین دوره و اگر در کاملاً از هم جدا شده‌اند و یا لاقلاً می‌توانند چنین باشند، در صورتی که به‌عکس در جریان دومین دوره و اگر در با یکدیگر تلاقی می‌کنند.

مسئله را به‌طور ملموس تصویر کنیم:

نخستین واگرد - دوره ۱۲ هفته‌ای. نخستین کار - دوره ۹ هفته‌ای: واگرد سرمایه‌ای که در این دوره ریخته شده است در آغاز هفته سیزدهم به‌انجام می‌رسد. طی سه هفته آخر، سرمایه اضافی ۴۰۰ لیره‌ای به کار می‌افتد و دومین کار - دوره ۹ هفته‌ای را می‌گشاید.

دومین واگرد - دوره. در آغاز سیزدهمین هفته ۹۰۰ لیره استرلینگ برگشته است و شایسته آن است که واگرد تازه‌ای را شروع کند. ولی پیش از این کار - دوره ثانوی طی دهمین هفته با ۳۰۰ لیره اضافی گشایش یافته‌است. در آغاز سیزدهمین هفته به‌وسیله

این سرمایه اضافی یک سوم کار - دوره انجام گردیده و ۴۰۰ لیره استرلینگ از شکل سرمایه بار آور به صورت محصول درآمده است. نظر به اینکه فقط شش هفته دیگر تا پایان دومین واگرد - دوره لازم است، تنها $\frac{2}{3}$ از سرمایه برگشته ۹۰۰ لیره ای، یعنی ۶۰۰ لیره، می توانند در روند تولید دومین کار - دوره وارد گردند. از ۹۰۰ لیره بدوی ۳۰۰ لیره آزاد شده تا بتواند همان نقشی را که سرمایه اضافی ۳۰۰ لیره ای در نخستین کار - دوره داشت ایفا نماید. در پایان شش هفته دومین دوره واگرد، کار - دوره ثانوی تمام شده است. سرمایه ۹۰۰ لیره ای که در این کار - دوره نهاده شده پس از سه هفته، یعنی در پایان هفته نهم دومین واگرد - دوره ۱۲ هفته ای، بازمی گردد. در آثای سه هفته ای که زمان دوران آن طول می کشد آن ۳۰۰ لیره ای آزاد شده وارد روند تولید می گردد. با این عمل، سومین کار - دوره سرمایه ۹۰۰ لیره ای در هفتمین هفته واگرد - دوره یا در نوزدهمین هفته سال، آغاز می شود.

سومین واگرد - دوره. در پایان هفته نهم از دومین واگرد - دوره، از نو ۹۰۰ لیره استرلینگ بازمی گردد. ولی سومین کار - دوره مدتی پیش یعنی در هفتمین هفته واگرد - دوره گذشته آغاز شده و اینک شش هفته را پشت سر گذاشته است. بنابراین این کار - دوره فقط سه ماه دیگر طول می کشد. پس فقط ۳۰۰ لیره از ۹۰۰ لیره استرلینگ در روند تولید وارد می گردد. نه هفته دیگر چهارمین کار - دوره، این واگرد - دوره را پر می کند و بدین سان با سی و هفتمین هفته سال چهارمین دوره واگرد و پنجمین کار - دوره آغاز می گردد.

برای اینکه حساب را ساده تر کرده باشیم فرض می کنیم که کار - دوره پنج هفته، زمان دوران پنج هفته ولدا واگرد - دوره ۱۰ هفته است. سال را ۵۰ هفته ای حساب می کنیم و سرمایه گذاری هفتگی را ۱۰۰ لیره استرلینگ فرض می نمایم. بنابراین کار - دوره مستلزم سرمایه نقدی به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ است و برای زمان دوران نیز ۵۰۰ لیره دیگر سرمایه اضافی لازم است. در این صورت دوره های کار و واگرد به صورت

زیرین تصویر می‌شوند:

تاریخ بازگشت سرمایه	مبلغ به‌لیبره استرلینگ	هفته‌ها	کار - دوره‌ها
در پایان هفته ۱۰ م	۵۰۰	۱ - ۵ مین	اوّل
» » » ۱۵ م	۵۰۰	۶ - ۱۰ »	دوّم
» » » ۲۰ م	۵۰۰	۱۱ - ۱۵ »	سوّم
» » » ۲۵ م	۵۰۰	۱۶ - ۲۰ »	چهارم
» » » ۳۰ م	۵۰۰	۲۱ - ۲۵ »	پنجم

چنانچه زمان دَوَران برابر با صفر باشد ولذا واگرد - دوره‌ها مساوی کار - دوره‌ها باشند، در آن صورت تعداد سالانه و اگردها برابر با کار - دوره‌ها خواهند بود. نظر به اینکه کار - دوره پنج هفته است، تعداد واگردها عبارت از $\frac{50}{5} = 10$ و ارزش سرمایه واگرد شده $10 \times 500 = 5000$ خواهند بود. در تابلوی فوق که یک زمان دَوَرانی برابر با ۵ هفته فرض شده است، همه ساله نیز کالاهائی به ارزش ۵۰۰۰ لیبره استرلینگ تولید می‌گردد، ولی از آن همواره $\frac{1}{10} = 500$ لیبره استرلینگ در شکل کالا - سرمایه قرار دارد و فقط پس از ۵ هفته برمی‌گردد. بنابراین در پایان سال، محصول دهمین کار - دوره (هفته ۴۶ مین تا ۵۰ مین) فقط نیمی از زمان واگرد خود را طی کرده است در حالی که زمان دَوَران آن به نخستین پنج هفته سال نو می‌افتد.

اکنون مثال سوّمی را اختیار کنیم از این قرار: کار - دوره شش هفته، زمان دَوَران سه هفته، سرمایه‌ریزی هفتگی در رَوَند کار ۱۰۰ لیبره استرلینگ.

نخستین کار - دوره: ۱ - ۶ مین هفته. در پایان ششمین هفته کالا - سرمایه‌ای به مبلغ ۶۰۰ لیبره استرلینگ موجود است که در آخر هفته نُهَم برمی‌گردد.

دومین کار - دوره: از ۷ تا ۱۲مین هفته. طی هفتمین تا نهمین هفته ۳۰۰ لیره استرلینگ سرمایه اضافی پیش ریز شده است. پایان نهمین هفته برگشت ۶۰۰ لیره استرلینگ که از آن ۳۰۰ لیره در جریان دهمین هفته پیش ریز شده است. بنابراین در پایان دوازدهمین هفته ۳۰۰ لیره نقد به اضافه ۶۰۰ لیره استرلینگ به صورت کالا - سرمایه موجود است و در آخر هفته دوازدهم برگشت می کند.

سومین کار - دوره: از هفته سیزدهم تا هفته هجدهم. از سیزدهم تا پانزدهمین هفته پیش ریز ۳۰۰ لیره استرلینگ پیش گفته و سپس برگشت ۶۰۰ لیره استرلینگ که از آن مبلغ ۳۰۰ لیره در جریان شانزدهم تا هجدهمین هفته پیش ریز شده است. در پایان هفته هجدهم ۳۰۰ لیره نقد و معادل ۶۰۰ لیره به صورت کالا - سرمایه موجود است که در آخر هفته ۲۱ برمی گردد. (تصویر مفصل تر این مورد را ذیلاً تحت شماره II ملاحظه کنید.)

بنابراین طی ۹ کار - دوره (= ۵۴ هفته) $9 \times 600 = 5400$ لیره استرلینگ کالا تولید شده است. در پایان نهمین کار - دوره، سرمایه دار ۳۰۰ لیره استرلینگ نقد و ۶۰۰ لیره استرلینگ کالا در اختیار دارد که زمان دوران آنها هنوز نگذشته است.

در مقایسه این سه مثال دیده می شود که اولاً فقط در مثال دوم است که میان سرمایه بدوی ۵۰۰ لیره ای I و سرمایه اضافی II که آن هم بالغ بر ۵۰۰ لیره استرلینگ است، توالی انجام می گیرد، به گونه ای که این دو جزء سرمایه، جدا از هم حرکت می کنند و این در واقع به سبب آن است که ما در اینجا به نحو کاملاً استثنائی فرض کرده ایم که کار - دوره و زمان دوران هر یک به طور برابر نیمی از دوره واگرد را تشکیل می دهند. در همه موارد دیگر، به فرض هر عدم تساوی میان دو مرحله واگرد - دوره، حرکت هر دو سرمایه از دومین دوره واگرد با هم تلاقی می کند، چنانکه در مثال های I و II دیده شد. سپس سرمایه اضافی II با جزئی از سرمایه I ترکیب شده سرمایه ای را که در دومین دوره واگرد عمل می کند به وجود می آورند، در حالی که بقیه سرمایه I برای انجام

وظیفهٔ بدوی سرمایه II آزاد می‌گردد. در این مورد سرمایه‌ای که در آثنای زمان دَوَران کالا- سرمایه در فعالیت است همانی نیست که به صورت سرمایه II برای انجام این منظور پیش‌ریز شده است، ولی دارای همان ارزش است و به همان مقدار جزئی از سرمایه کل پیش‌ریخته را تشکیل می‌دهد.

ثانیاً، سرمایه‌ای که طی کار- دوره فعالیت یافته است، در آثنای زمان دَوَرانی بی کار می‌ماند. در مثال دوم سرمایه به مدت ۵ هفته فعالیت دارد و ۵ هفتهٔ زمان دَوَران را خوابیده است. بنابراین در این مورد مجموع زمانی که طی آن سرمایه I در ظرف یک سال بیکار می‌ماند به نیمی از سال بالغ می‌شود. برای این زمان است که سرمایه اضافی II وارد میدان می‌شود و به همین جهت در همان مورد پیش گفته، این سرمایه اضافی نیز به نوبهٔ خود نیمی از سال بی کار است. ولی سرمایه اضافی‌ئی که برای ادامهٔ تولید لازم است تا در آثنای زمان دَوَران فعالیت نماید، ملزوم مقدار کل یا مجموع زمان‌های دَوَران سالیانه نیست، بلکه فقط به وسیلهٔ نسبت میان زمان دَوَران و زمان واگرد تعیین می‌گردد. (البته در اینجا چنین فرض شده است که همهٔ واگردها تحت شرایط واحد انجام می‌گیرند.) به همین جهت است که در مثال II فقط ۵۰۰ لیره استرلینگ سرمایه اضافی لازم است نه ۲۵۰۰ لیره استرلینگ. این امر به طور ساده از آنجا ناشی می‌شود که سرمایه اضافی عیناً مانند سرمایه پیش‌ریختهٔ بدوی وارد واگرد می‌شود و لذا کاملاً عین این سرمایه مقداش را به وسیلهٔ تعداد واگردهای خود جبران می‌کند.

ثالثاً، این سؤال که اگر زمان تولید درازتر از زمان کار شد چه روی خواهد داد، در اوضاع و احوال مورد بحث کنونی ما تأثیری ندارد. به هر حال مجموع دوره‌های واگرد بدین سبب درازتر می‌شوند ولی از جهت درازای واگرد هیچگونه سرمایه اضافی‌ئی برای کار- دوره لازم نمی‌آید. تنها هدف سرمایه اضافی پُر کردن فواصلی است که به وسیلهٔ زمان دَوَران در روند کار به وجود می‌آید. بنابراین سرمایه اضافی تنها این نقش را به عهده دارد که تولید را در برابر اختلالات ناشی از زمان دَوَران حفظ کند.

اختلالاتی که در شرایط ویژه خود تولید سرچشمه می‌گیرند باید به وسایل دیگری جبران‌گردند که اکنون در بررسی ما وارد نمی‌شوند.

به‌عکس مؤسساتی هستند که فقط برحسب سفارش، آن‌هم گاه‌به‌گاه، کار می‌کنند و بنابراین امکان پیدایش گسست در فواصل کار - دوره‌ها پیدا می‌شود. در مورد این قبیل مؤسسات ضرورت سرمایه‌اضافی تا این حد از بین می‌رود. از سوی دیگر، در اکثر موارد مربوط به کارهای موسمی نیز مرز معینی برای زمان برگشت وجود دارد. سال بعد نمی‌توان همان کار را با همان سرمایه از سرگرفت مگر آنکه در این فاصله، زمان دوران سرمایه‌مزبور سررسیده باشد. ولی این نیز ممکن است که به‌عکس زمان دوران کوتاه‌تر از فاصله میان دو دوره تولید باشد. در این صورت چنانچه در این میان سرمایه جای دیگری به کار نیافتاده باشد، معطل می‌ماند.

رابعاً، قسمتی از سرمایه‌ای که برای یک کار - دوره پیش‌ریز شده است، مثلاً ۶۰۰ لیره استرلینگ در حالت III، برای تهیه مواد خام و کمکی، به منظور تشکیل ذخیره موگد برای کار - دوره بابت سرمایه‌گردان ثابت، مصرف می‌گردد و قسمت دیگر آن در سرمایه‌گردان متغیر، به منظور پرداخت خودکار، ریخته می‌شود. ممکن است که بخش نهاده در سرمایه‌گردان ثابت برای تمام مدت کار - دوره به صورت ذخیره موگد وجود نداشته باشد، مثلاً مواد خام برای همه مدت کار - دوره انبار نشده باشد، ذغال را فقط در هر دو هفته یک بار تهیه کنند. با این وجود - و از آن جهت که ما در اینجا باز از اعتبارات چشم پوشیده‌ایم - این جزء از سرمایه تا آنجا که به صورت ذخیره موگد در دسترس نیست، باید شکل پولی خود را حفظ کند تا بنا به نیازمندی‌ها مبدل به ذخیره بار آور گردد. مقدار سرمایه‌ای که برای شش هفته بابت ارزش - سرمایه‌گردان ثابت پیش‌ریز می‌شود تغییری در اصل این مسئله نمی‌دهد. به‌عکس - قطع نظر از ذخیره پولی برای مخارج غیرمترقبه، یعنی صرف نظر از ذخیره - مایه به معنای خاص به منظور مقابله با اختلالات احتمالی - دستمزد در فواصل نزدیک و اغلب به صورت هفتگی پرداخت می‌شود.

بنابراین اگر سرمایه‌دار کارگر را مجبور نسازد که کار خود را به مدت طولانی تری برای وی به صورت پَسَادَسْت^(۱) انجام دهد، حتماً باید سرمایه لازم برای پرداخت دستمزد به شکل پول نقد وجود داشته باشد. پس به هنگام برگشت سرمایه، ضرور است که جزئی از آن همچنان به صورت پول به منظور پرداخت کار نگاهداشته شود، در حالی که جزء دیگری از آن می‌تواند به ذخیره بارآور تبدیل گردد.

سرمایه اضافی کاملاً مانند سرمایه بدوی تقسیم می‌شود. ولی آنچه سرمایه اضافی را از سرمایه بدوی I متمایز می‌سازد این است که این سرمایه (صرف نظر از مناسبات اعتباری) برای آنکه بتواند هنگام کار - دوره ویژه خود آماده باشد، باید در تمام مدت نخستین کار - دوره سرمایه I، که در آن وارد نیست، پیش‌ریز شده باشد. در آثای این زمان ممکن است سرمایه مزبور، لاقلاً قسماً به سرمایه‌گردان ثابتی تبدیل گردد که برای تمام دوره واگرد پیش‌ریز گشته است. مسئله اینکه تا چه میزان به این شکل درمی‌آید یا چه مدت به صورت سرمایه نقدی اضافی باقی می‌ماند، تا آن لحظه برسد که این استحاله ضرور گردد، قسماً وابسته به شرایط ویژه تولید در رشته‌های مشخص صنعت است، قسمتی منوط به اوضاع و احوال محلی و قسمت دیگر به نوسانات قیمت مواد خام و غیره بستگی دارد. چنانچه کل سرمایه اجتماعی را در نظر بگیریم آنگاه همواره سهم کمابیش بزرگی از این سرمایه اضافی برای مدتی دراز در حالت سرمایه نقدی قرار دارد. به عکس، آن جزئی از سرمایه II که بایستی برای دستمزد پیش‌ریخته شود، همواره فقط به صورت تدریجی، به مرور و به میزانی که دوره‌های کوچکتر کار به سر می‌رسند و پرداخت انجام می‌گیرد، به نیروی کار مبدل می‌گردد. پس این جزء از سرمایه II در تمام طول مدت کار - دوره، به شکل پول - سرمایه وجود دارد، تا آنکه

(۱) پَسَادَسْت یا پَسْتَادَسْت، واژه قدیم فارسی به معنای پرداخت مُزد مدتی پس از انجام کار و به معنای نسیه‌کاری در مقابل واژه دَسْتَادَسْت به معنای معامله فوری و نقد نیز آمده است. به عکس دستاران و پیشادست عبارت از مُزدی است که به مُزدور پیش از کار کردن داده شود.

در اثر مبدل شدن به نیروی کار وارد عرصه عمل سرمایه بار آور گردد.

پس این تداخل سرمایه اضافی، که برای تبدیل زمان دوران سرمایه I به زمان تولید لازم است، نه تنها بر مقدار سرمایه پیش ریخته و بر طول مدتی که ضرورتاً باید طی آن مجموع سرمایه پیش ریز شود می افزاید، بلکه دارای این ویژگی است که آن جزء از سرمایه پیش ریخته را، که به مثابه ذخیره پولی موجود است و لذا در حالت پول - سرمایه ای قرار دارد و شکل پول - سرمایه بالقوه را داراست، افزایش می بخشد.

این امر - چه در مورد پیش ریز به شکل ذخیره بار آور و چه به شکل ذخیره نقدی - آنگاه نیز وقوع می یابد که تجزیه سرمایه به دو جزء یعنی تجزیه ای که معلول زمان دوران است و سرمایه را به: سرمایه برای نخستین کار - دوره و سرمایه یدکی برای زمان دوران تقسیم می کند، نه از راه بزرگ کردن سرمایه گذاری بلکه به وسیله پائین آوردن مقیاس تولید انجام گرفته باشد. نسبت به مقیاس تولید، در اینجا حتّاً جزئی از سرمایه که به صورت نقدی حبس شده است بیشتر نمو می کند.

نتیجه عامی که از راه این تقسیم سرمایه به سرمایه مولد بدوی و سرمایه اضافی حاصل می شود عبارت است از توالی بی گسست کار - دوره ها و به کار افتادن مستمرّ جزء برابر مقداری از سرمایه پیش ریز شده به مثابه سرمایه بار آور.

مثال دوم را مورد بررسی قرار دهیم. سرمایه ای که مستمرّاً در روند تولید وارد است به ۵۰۰ لیره استرلینگ بالغ می شود. نظر به اینکه کار - دوره برابر با ۵ هفته است سرمایه مزبور طی ۵۰ هفته (که برای یک سال فرض شده است) ده بار عمل می کند. بنابراین صرف نظر از اضافه ارزش، محصول نیز به $500 \times 10 = 5000$ لیره استرلینگ بالغ می شود. پس از نقطه نظر سرمایه ای که به نحو مستقیم و بی انقطاع در روند تولید عمل می کند - یعنی ارزش - سرمایه ای به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ - چنین می نماید که گویی زمان دوران از بیخ و بن ناپدید شده است. زمان واگرد با کار - دوره انطباق پیدا می کند، زمان دوران با صفر برابر می گردد.

هرگاه برخلاف این فرض، سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای از فعالیت بارآورش منظمأً به وسیلهٔ زمان دوران ۵ هفته‌ای بازماند، به گونه‌ای که فقط آنگاه از نو امکان تولید باز یابد که تمام واگرد - دوره ۱۰ هفته‌ای را از سرگذرانده باشد، در آن صورت طی ۵۰ هفتهٔ سال ۵ واگرد ده هفته‌ای خواهیم داشت که از آن ۵ دورهٔ تولید ۵ هفته‌ای ولذا جمعاً ۲۵ هفته تولید با جمع محصول کلی برابر $5 \times 500 = 2500$ لیرهٔ استرلینگ خواهد بود. بنابراین ۵ زمان دوران ۵ هفته‌ای خواهیم داشت که آن نیز جمعاً ۲۵ هفته است. اگر در این مورد می‌گوئیم که سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای پنج بار در سال واگرد داشته است در آن صورت روشن و بدیهی است که طی مدّت نیمی از هر کدام از واگرد - دوره‌ها، این سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای به هیچ وجه به مثابه سرمایهٔ بارآور فعالیت نداشته است و اگر سهم رفته حساب کنیم فقط نیمی از سال را وارد عمل بوده ولی در نیمهٔ دیگر سال هیچ عملی نداشته است.

در مورد مثال ما سرمایهٔ اضافی ۵۰۰ لیره‌ای است که برای مدّت این ۵ زمان دوران وارد می‌شود و از آن رو واگرد ۲۵۰۰ لیره‌ای را تا ۵۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ بالا می‌برد. ولی اکنون سرمایهٔ پیش ریخته نیز به جای ۵۰۰ به هزار لیرهٔ استرلینگ بالغ می‌گردد. اگر ۵۰۰۰ را به ۱۰۰ تقسیم کنیم نتیجه برابر با ۵* ولذا به جای ۱۰ واگرد ۵ واگرد خواهد بود. در واقع نیز به چنین محاسبه‌ای دست می‌زنند. ولی هنگامی که می‌گویند سرمایهٔ ۱۰۰۰ لیره‌ای سالانه ۵ بار واگرد داشته است، در مغز پوک سرمایه‌داران، زمان دوران به کلی از یاد می‌رود و تصور مبهمی ایجاد می‌شود که گوئی این سرمایه طی پنج واگرد پی‌درپی همواره در روند تولید وارد عمل بوده است. اگر ما می‌گوئیم که سرمایهٔ ۱۰۰۰ لیره‌ای پنج بار واگرد داشته است، هم زمان دوران و هم زمان تولید را در آن وارد می‌دانیم، زیرا در واقع چنانچه ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ حقیقتاً در روند تولید مستمرأً فعال می‌بود آنگاه بنابه آنچه ما فرض کرده‌ایم می‌بایستی محصول به جای ۵۰۰۰ لیره به ۱۰۰۰۰ لیره بالغ می‌گردید. ولی برای اینکه بتوان مستمرأً ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ در روند تولید

* در متن کتاب عیناً بدین گونه آمده، که به نظر می‌رسد یک اشتباه چاپی در اینجا رخ داده باشد. (بازنویس) داشت می‌بایست اصلاً نیز ۲۰۰۰ لیره پیش‌ریز می‌شد. اقتصاددیون که اصولاً نزد آنان هیچ چیز روشنی دربارهٔ مکانیسم و اگر رد نمی‌توان یافت، پیوسته این نکتهٔ اساسی را از نظر دور می‌دارند که اگر قرار است تولید بدون وقفه انجام گردد همواره فقط یک قسمت از سرمایهٔ صنعتی است که می‌تواند عملاً در روند تولید وارد باشد. در اثباتی که قسمتی از سرمایه در دورهٔ تولیدی است قسمت دیگر آن همواره باید در دورهٔ دورانی قرار داشته باشد. یا به دیگر سخن، فقط به این شرط قسمتی از سرمایه می‌تواند به مثابه سرمایهٔ بارآور عمل کند که قسمت دیگر آن به صورت کالا - سرمایه یا پول - سرمایه از تولید به معنای خاص بیرون کشیده شده باشد. هرگاه این نکته از نظر دور بماند آنگاه اصلاً اهمیت و نقش پول - سرمایه از دیده افتاده است.

اکنون ما باید به این بررسی پردازیم که بر حسب آنکه دو بخش دورهٔ واگرد، یعنی کار - دوره و دوران - دوره، بایکدیگر برابر باشند، یا کار - دوره درازتر یا کوتاه‌تر از دوران - دوره باشد، چه تفاوتی در واگرد به وجود می‌آید و سپس بینیم این امر در حبس سرمایه به شکل پول - سرمایه چه تأثیری اعمال می‌کند. فرض می‌کنیم که در هر حال سرمایه‌ای که هر هفته باید پیش‌ریز شود ۱۰۰ لیره استرلینگ و دورهٔ واگرد ۹ هفته است و لذا در اِزاء هر دورهٔ واگرد، سرمایه‌ای که پیش - ریز می‌شود بالغ بر ۹۰۰ لیره خواهد بود.

I. کار - دوره برابر با دوران - دوره است

اگرچه این حالت در واقع فقط موردی تصادفی و استثنائی است معذکک باید به مثابه نقطهٔ حرکت برای بررسی به کاررود، زیرا در اینجا است که روابط به ساده‌ترین و ملموس‌ترین شکل نمایان می‌گردد.

دو سرمایه (سرمایه I یعنی آنکه برای نخستین کار - دوره پیش ریز شده است و سرمایه اضافی II که طی دوره دوران سرمایه I عمل می کند) در حرکات خود متناوباً جانشین یکدیگر می شوند بدون آنکه باهم تلاقی نمایند. بنابراین به استثنای دوره اول، هر یک از دو سرمایه فقط برای واگرد - دوره ویژه خود پیش ریز شده است. چنانکه در مثال های ذیل آمده است، فرض کنیم که دوره واگرد ۹ هفته باشد ولذا کار - دوره و دوران - دوره هر یک ۴ هفته و نیم طول بکشند. در این صورت نمودار زیرین به دست می آید:

نمودار I

سرمایه I

دوره های دوران بر حسب هفته	پیش ریز به لیره استرلینگ	کار - دوره ها بر حسب هفته	دوره های واگرد بر حسب هفته
۹ - ۴ $\frac{1}{4}$	۴۵۰	۴ $\frac{1}{4}$ - ۱	I. ۹ - ۱
۱۸ - ۱۳ $\frac{1}{4}$	۴۵۰	۱۳ $\frac{1}{4}$ - ۱۰	II. ۱۸ - ۱۰
۲۷ - ۲۲ $\frac{1}{4}$	۴۵۰	۲۲ $\frac{1}{4}$ - ۱۹	III. ۲۷ - ۱۹
۳۶ - ۳۱ $\frac{1}{4}$	۴۵۰	۳۱ $\frac{1}{4}$ - ۲۸	IV. ۳۶ - ۲۸
۴۵ - ۴۰ $\frac{1}{4}$	۴۵۰	۴۰ $\frac{1}{4}$ - ۳۷	V. ۴۵ - ۳۷
۴۹ - ۴۴ $\frac{1}{4}$ ^(۱)	۴۵۰	۴۹ $\frac{1}{4}$ - ۴۶	VI. ۵۴ - ۴۶ ^(۱)

سرمایه II

دوره های دوران بر حسب هفته	پیش ریز به لیره استرلینگ	کار - دوره ها بر حسب هفته	دوره های واگرد بر حسب هفته
-------------------------------	-----------------------------	------------------------------	-------------------------------

(۱) هفته هایی که به دومین سال واگرد برمی خورند میان دو هلال قرار داده شده اند.

$۱۰ - ۱۳ \frac{۱}{۴}$	۴۵۰	$۹ - ۴ \frac{۱}{۴}$	I. $۱۳ \frac{۱}{۴} - ۴ \frac{۱}{۴}$
$۱۹ - ۲۲ \frac{۱}{۴}$	۴۵۰	$۱۸ - ۱۳ \frac{۱}{۴}$	II. $۲۲ \frac{۱}{۴} - ۱۳ \frac{۱}{۴}$
$۲۸ - ۳۱ \frac{۱}{۴}$	۴۵۰	$۲۷ - ۲۲ \frac{۱}{۴}$	III. $۳۱ \frac{۱}{۴} - ۲۲ \frac{۱}{۴}$
$۳۷ - ۴۰ \frac{۱}{۴}$	۴۵۰	$۳۶ - ۳۱ \frac{۱}{۴}$	IV. $۴۰ \frac{۱}{۴} - ۳۱ \frac{۱}{۴}$
$۴۶ - ۴۹ \frac{۱}{۴}$	۴۵۰	$۴۵ - ۴۰ \frac{۱}{۴}$	V. $۴۹ \frac{۱}{۴} - ۴۰ \frac{۱}{۴}$
$(۵۵) - (۵۸ \frac{۱}{۴})$	۴۵۰	$(۵۴) - ۴۹ \frac{۱}{۴}$	VI. $(۵۸ \frac{۱}{۴}) - ۴۹ \frac{۱}{۴}$

طی ۵۱ هفته که ما در اینجا به مثابه یک سال فرض کرده ایم، سرمایه I شش کار - دوره کامل را از سر گذرانده و لذا به میزان $۶ \times ۴۵۰ = ۲۷۰۰$ لیره استرلینگ کالا تولید کرده است، و سرمایه II در پنج کار - دوره کامل به میزان $۵ \times ۴۵۰ = ۲۲۵۰$ لیره استرلینگ کالا تولید نموده است. علاوه بر این سرمایه II طی آخرین یک هفته و نیم سال (از میانه پنجاهمین تا پایان پنجاه و یکمین هفته)، باز ۱۵۰ لیره استرلینگ تولید نموده است. پس مجموع محصول ضمن ۵۱ هفته عبارت است از: ۵۱۰۰ لیره استرلینگ. بنابراین در مورد تولید مستقیم اضافه ارزش، که فقط در آثای کار - دوره ها ایجاد می شود، ظاهراً مجموع سرمایه ۹۰۰ لیره ای بایستی پنج بار و $\frac{۲}{۳}$ و اگر در کرده باشد $(۵ \frac{۲}{۳} \times ۹۰۰ = ۵۱۰۰$ لیره استرلینگ). ولی چنانچه و اگر در واقعی را در نظر بگیریم آنگاه دیده می شود که سرمایه I ۵ بار و $\frac{۲}{۳}$ و اگر در نموده است، زیرا در پایان ۵۱مین هفته هنوز ۳ هفته از و اگر در - دوره ششم خود را باید انجام دهد $(۵ \frac{۲}{۳} \times ۴۵۰ = ۲۵۵۰$ لیره استرلینگ)، و سرمایه II ۵ بار و $\frac{۱}{۶}$ و اگر در داشته زیرا فقط یک هفته و نیم از و اگر در - دوره ششم خود را انجام داده است و بنابراین هنوز هفت هفته و نیم دیگر آن باقی است که در سال آینده انجام می پذیرد. پس چنین خواهیم داشت: $۵ \frac{۱}{۴} \times ۴۵۰ = ۲۳۲۵$ لیره استرلینگ و لذا و اگر در واقعی $= ۴۸۷۴$ لیره استرلینگ.

اکنون سرمایه های I و II را به مثابه دو سرمایه کاملاً مستقل از یکدیگر فرض کنیم.

هر دو در حرکات خود کاملاً استقلال دارند. این حرکات یکدیگر را فقط از این جهت تکمیل می کنند که دوره های کار و دورانشان مستقیماً جای یکدیگر را می گیرند. ممکن است آنها را مانند سرمایه های کاملاً مستقل و متعلق به سرمایه داران مختلف تلقی نمود.

سرمایه I پنج دوره کامل و $\frac{2}{3}$ ششمین واگرد - دوره خود را پشت سر گذاشته است. در پایان سال، این سرمایه در شکل کالا - سرمایه قرار دارد که برای سامان رسی عادی آن هنوز سه هفته دیگر لازم است. در حین این مدت سرمایه مزبور نمی تواند در روند تولید وارد گردد، به مثابه کالا - سرمایه عمل می کند یعنی در گردش است. از بازپسین واگرد - دوره اش فقط $\frac{2}{3}$ پیموده شده است. این وضع را می توان بدین صورت بیان کرد: سرمایه مزبور فقط $\frac{2}{3}$ دفعه واگرد داشته است یعنی تنها $\frac{2}{3}$ مجموع ارزش آن یک واگرد کامل انجام داده است. می گوئیم که وقتی ۴۵۰ لیره استرلینگ واگرد خود را در ۹ هفته انجام دهد، در آن صورت ۳۰۰ لیره استرلینگ این واگرد را در شش هفته به پایان می رساند. در این شیوه بیان، روابط اُرگانیکی که میان دو جزء ذاتاً مختلف زمان واگرد موجود است مورد توجه قرار نگرفته است. معنای دقیق این گفته که سرمایه پیش ریخته ۴۵۰ لیره ای واگردهائی به میزان ۵ بار و $\frac{2}{3}$ داشته فقط این است که این سرمایه ۵ واگرد کامل نموده و از ششمین واگرد خود فقط $\frac{2}{3}$ آن را پشت سر گذاشته است. به عکس اگر چنین بیان شود که سرمایه واگرد کرده برابر با ۵ بار و $\frac{2}{3}$ سرمایه پیش ریخته است و بنابراین در مثال پیش گفته $= ۵ \times \frac{2}{3} \times ۴۵۰$ لیره استرلینگ = ۲۵۵۰ لیره استرلینگ است، مطلب دقیق این خواهد بود که اگر این سرمایه به وسیله سرمایه دیگری به مبلغ ۴۵۰ لیره استرلینگ تکمیل نمی شد آنگاه در واقع بخشی از آن می بایست در روند تولید و بخش دیگرش در روند دوران قرار می داشت. چنانچه لازم گردد زمان واگرد به وسیله حجم سرمایه واگرد نموده بیان شود، هیچگاه نمی توان آن را جز به وسیله حجم

ارزش موجود (درواقع به وسیله حجم محصول آماده) به گونه دیگری بیان داشت. این واقعیت که سرمایه پیش ریخته در وضعی قرار ندارد که بتواند از نو روند تولید را بگشاید به این معناست که گفته شود فقط جزئی از آن در حالتی است که توانائی تولید دارد یا به دیگر سخن برای آنکه پیوسته در وضع تولید قرار داشته باشد باید به دو جزء تقسیم گردد که یکی از آنها پیوسته در دوره تولید و دیگری در دوره دوران برحسب رابطه این دوره‌ها با یکدیگر، قرار داشته باشد. این همان قانونی است که حجم سرمایه بارآور پیوسته وارد در عمل را منوط به نسبت میان زمان دوران و زمان واگرد می‌کند.

در پایان ۵۱مین هفته، که آن را ما در اینجا به مثابه پایان سال پذیرفته‌ایم از سرمایه II ۱۵۰ لیره استرلینگ در تولید فراورده‌هایی که هنوز آماده نشده‌اند پیش‌ریز گردیده است. جزء دیگری از این سرمایه در شکل سرمایه‌گردان ثابت - مواد خام و غیره - قرار دارد، یعنی در شکلی که با آن می‌تواند به مثابه سرمایه بارآور در روند تولید وارد عمل گردد. ولی جزء سوم از آن در شکل پولی وجود دارد که لاقلاً به مبلغی برابر با دستمزد بقیه کار - دوره (سه هفته) است اما در پایان هر هفته پرداخت می‌شود. اگرچه این جزء از سرمایه در آغاز سال نو، و لذا در شروع یک واگرد - دوره تازه، شکل سرمایه بارآور ندارد، بلکه به صورت پول - سرمایه است که با آن نمی‌تواند در روند تولید وارد گردد، با این وجود به هنگام گشایش واگرد تازه، سرمایه‌گردان متغیر، یعنی نیروی کار زنده، در روند تولید فعال است. این پدیده از آنجا ناشی می‌شود که در واقع نیروی کار در آغاز کار - دوره، مثلاً هر هفته، خریده می‌شود و مورد استفاده قرار می‌گیرد ولی در پایان هفته پرداخت می‌گردد. پول در اینجا به مثابه وسیله پرداخت عمل می‌کند. بنابراین سرمایه مزبور از سوئی هنوز در دست سرمایه‌دار به صورت پول وجود دارد در حالی که از سوی دیگر نیروی کار یعنی کالائی که سرمایه مزبور به آن مبدل می‌شود مدتی است در روند تولید به فعالیت پرداخته است و لذا همان ارزش - سرمایه در اینجا با جنبه دوگانه‌ای جلوه‌گر می‌شود.

چنانچه ما فقط کار - دوره‌ها را مورد توجه قرار دهیم، آنگاه چنین خواهیم داشت:

$$\text{سرمایه I تولید کرده است} \quad ۶ \times ۴۵۰ = ۲۷۰۰ \text{ لیره استرلینگ}$$

$$\text{سرمایه II تولید کرده است} \quad ۵ \frac{1}{3} \times ۴۵۰ = ۲۴۰۰ \text{ لیره استرلینگ}$$

$$\text{بنابراین جمعاً} \quad ۵ \frac{2}{3} \times ۹۰۰ = ۵۱۰۰ \text{ لیره استرلینگ}$$

پس مجموع سرمایه‌پیش‌ریخته ۹۰۰ لیره‌ای طی یک سال ۵ بار و $\frac{2}{3}$ به‌مثابه سرمایه بارآور عمل کرده است. اینکه آیا ۴۵۰ لیره همواره در روند تولید و ۴۵۰ لیره استرلینگ دیگر همواره در روند دورانی قرار دارند و یا ۹۰۰ لیره استرلینگ طی هر چهار هفته و نیم در روند تولید است در حالی که چهار هفته و نیم متعاقب آن را در روند دوران عمل می‌کند، از لحاظ تولید اضافه‌ارزش تفاوتی ندارد.

حالا اگر به‌عکس واگرد - دوره‌ها را در نظر آوریم چنین خواهیم داشت:

$$\text{سرمایه I} \quad ۵ \frac{2}{3} \times ۴۵۰ = ۲۵۵۰ \text{ لیره استرلینگ}$$

$$\text{سرمایه II} \quad ۵ \frac{1}{6} \times ۴۵۰ = ۲۳۲۵ \text{ لیره استرلینگ}$$

بنابراین مجموع سرمایه به‌میزان $۵ \frac{5}{12} \times ۹۰۰ = ۴۸۷۵$ لیره استرلینگ واگرد داشته است. زیرا واگرد مجموع سرمایه، مساوی با جمع مبالغی است که سرمایه‌های I و II، واگرد کرده‌اند، تقسیم بر جمع سرمایه‌های I و II.

لازم به تذکر است که اگر سرمایه‌های I و II نسبت به یکدیگر استقلال می‌داشتند، آنگاه فقط اجزاء مستقل و مختلف سرمایه اجتماعی‌ئی را تشکیل می‌دادند که در محیط تولیدی واحدی پیش‌ریز شده بودند. بنابراین چنانچه سرمایه اجتماعی در درون این محیط تولیدی تنها مرگب از سرمایه‌های I و II می‌بود، آنگاه همان محاسبه‌ای که

اکنون در مورد دو جزء I و II ی یک سرمایه فردی انجام گرفت، دربارهٔ واگرد سرمایه اجتماعی در محیط تولیدی مزبور نیز صدق می‌کرد. ولی سرانجام تعداد واگردهای مجموع سرمایه اجتماعی برابر با جمع سرمایه‌های واگردنموده‌ای است که در محیط‌های مختلفه تولیدی قرار دارند، تقسیم بر حاصل جمع سرمایه‌هایی که در محیط‌های تولیدی پیش‌ریز شده‌اند.

این نکته باز شایان تذکر است: همچنانکه در مورد کسب و کار خصوصی، اگر سرمایه‌های I و II دقیق‌تر مورد مطالعه قرار گیرند دیده می‌شود که آنها واگردهای سالیانه متفاوتی دارند (چنانکه واگرد - دوره سرمایه II چهار هفته و نیم دیرتر از آن سرمایه I آغاز می‌شود و لذا واگرد سالانه سرمایه I چهار هفته و نیم زودتر از سال واگرد سرمایه II پایان می‌یابد) هم‌آنچنان نیز سرمایه‌های مختلفی که در محیط تولیدی واحدی به کار افتاده‌اند عملیات خود را در زمان‌های کاملاً متفاوتی شروع می‌کنند و لذا واگرد سالانه را در زمان‌های مختلفی از سال به پایان می‌رسانند. همان حساب متوسطی که ما دربارهٔ سرمایه‌های I و II به کار برده‌ایم در این مورد نیز کافی است تا واگرد سالانه اجزاء مختلف و مستقل سرمایه اجتماعی را به سال واگرد واحدی تحویل نماید.

II. کار - دوره بزرگتر از دوران - دوره است

کار - دوره‌ها و واگرد - دوره‌ها به‌جای آنکه متناوباً جای یکدیگر را بگیرند با هم تلافی می‌کنند. در عین حال در این مورد یک سرمایه‌رهائی وقوع می‌یابد که در حالت مورد بررسی ما تاکنون پیش نیامده بود.

ولی این امر به‌هیچ‌وجه تغییری در این واقعیت به وجود نمی‌آورد که بعداً مانند پیش، اولاً تعداد کار - دوره‌های مجموع سرمایه پیش‌ریخته، برابر با حاصل جمع

ارزش محصول سالانه هر دو جزء سرمایه، تقسیم بر مجموع سرمایه پیش‌ریخته باشد و ثانیاً تعداد واگردهای مجموع سرمایه، برابر با جمع هر دو مبلغ واگرد کرده، تقسیم بر حاصل جمع هر دو سرمایه پیش‌ریخته باشد. در اینجا نیز باید هر دو جزء سرمایه را چنان در نظر گیریم که گوئی حرکات واگردی هر یک کاملاً مستقل از دیگری انجام می‌گیرد.

بنابراین باز چنین فرض می‌کنیم که هر هفته ۱۰۰ لیره استرلینگ در رَوَند کار پیش‌ریز می‌شود. بنا به فرض، کار - دوره ۶ هفته طول می‌کشد و لذا هر بار ۶۰۰ لیره استرلینگ (برای سرمایه I) پیش‌ریز ایجاب می‌کند. دوره دَوَرن سه هفته و لذا واگرد - دوره مانند حالت فوق ۹ هفته است. اکنون فرض می‌کنیم که سرمایه II ئی به مبلغ ۳۰۰ لیره استرلینگ در آثنای دَوَرن - دوره سه هفته‌ای سرمایه I وارد شده است. چنانچه هر دو سرمایه را به مثابه سرمایه‌های مستقلی در نظر گیریم، آنگاه نمودار واگرد سالانه به شرح زیرین خواهد بود:

نمودار II

سرمایه I ۶۰۰ لیره استرلینگ

دَوَرن - دوره‌ها بر حسب هفته	پیش‌ریز به لیره استرلینگ	کار - دوره‌ها بر حسب هفته	واگرد - دوره‌ها بر حسب هفته
۹ - ۷	۶۰۰	۶ - ۱	I. ۹ - ۱
۱۸ - ۱۶	۶۰۰	۱۵ - ۱۰	II. ۱۸ - ۱۰
۲۷ - ۲۵	۶۰۰	۲۴ - ۱۹	III. ۲۷ - ۱۹
۳۶ - ۳۴	۶۰۰	۳۳ - ۲۸	IV. ۳۶ - ۲۸
۴۵ - ۴۳	۶۰۰	۴۲ - ۳۷	V. ۴۵ - ۳۷
(۵۴ - ۵۲)	۶۰۰	۵۱ - ۴۶	VI. ۵۴ - ۴۶

سرمایه اضافی ۳۰۰ لیره‌ای

دَوَرن - دوره‌ها	پیش‌ریز	کار - دوره‌ها	واگرد - دوره‌ها
------------------	---------	---------------	-----------------

بر حسب هفته	به لیره استرلینگ	بر حسب هفته	بر حسب هفته
۱۵-۱۰	۳۰۰	۱۹-۷	I. ۱۵-۷
۲۴-۱۹	۳۰۰	۱۸-۱۶	II. ۲۴-۱۶
۳۳-۲۸	۳۰۰	۲۷-۲۵	III. ۳۳-۲۵
۴۲-۳۷	۳۰۰	۳۶-۳۴	IV. ۴۲-۳۴
۵۱-۴۶	۳۰۰	۴۵-۴۳	V. ۵۱-۴۳

در تمام سال رَوَند تولید بی هیچگونه گسیختگی بر حسب مقیاس واحد ادامه دارد. دو سرمایه I و II جدای از یکدیگر باقی می ماند. ولی برای آنکه آنها را از یکدیگر جدا تصویر کنیم باید تلاقی و پیوستگی واقعی آنها را از هم بگسلیم و از آن راه نیز تعداد واگردها را تغییر دهیم. بنا بر نمودار پیشین، واگرد چنین وضعی می داشت:

سرمایه I $5\frac{1}{3} \times 600 = 3400$ لیره استرلینگ، واگرد نموده است.

و سرمایه II $5 \times 300 = 1500$ لیره استرلینگ، واگرد نموده است.

لذا مجموع سرمایه $5\frac{1}{3} \times 900 = 4900$ لیره استرلینگ، واگرد داشته است.

ولی این نتیجه درست نیست، زیرا چنانکه خواهیم دید دوره های حقیقی تولید و دَوَرن مطلقاً با نمودار بالا تطبیق نمی کند، چه مقصود عمده از نمودار این بود که سرمایه های I و II از یکدیگر جدا وانمود شوند.

درواقع سرمایه II به هیچ وجه کار - دوره و دَوَرن - دوره ای جدا از سرمایه I و ویژه خویش ندارد. کار - دوره ۶ هفته و دَوَرن - دوره ۳ هفته است. نظر به اینکه سرمایه II فقط برابر با ۳۰۰ لیره استرلینگ است، تنها می تواند قسمتی از یک کار - دوره را پُر کند. این آن چیزی است که در عمل واقع می شود. در پایان شش هفته، ارزش - محصولی به میزان ۶۰۰ لیره استرلینگ وارد دَوَرن می شود و در پایان نهمین هفته به صورت پول برمی گردد. از این رو در آغاز هفته هفتم سرمایه II وارد عرصه عمل می شود و نیازمندی های کار - دوره بعدی را برای هفته های هفتم تا نهم رفع

می‌کند. ولی بنا به فرض ما در پایان نهمین هفته فقط نیمی از کار - دوره انجام شده است. بنابراین در آغاز دهمین هفته سرمایه ۶۰۰ لیره‌ای که هم‌اینک برگشته است فعالیت را از سر می‌گیرد و همراه با ۳۰۰ لیره استرلینگ جای مبلغ پیش‌ریزی را که برای هفته دهم تا دوازدهم لازم است پُر می‌کند و بدین سان دومین کار - دوره انجام شده است. یک ارزش - محصول ۶۰۰ لیره‌ای به‌دوران افتاده‌است و در پایان پانزدهمین هفته برخوردار گشت. ولی در کنار آن ۳۰۰ لیره استرلینگ که مبلغ بدوی سرمایه II را تشکیل می‌دهد آزاد گردیده و می‌تواند در نخستین نیمه کار - دوره بعدی یعنی در هفته‌های سیزدهم تا پانزدهم وارد عرصه عمل گردد. پس از سررسیدن این دوره باز ۶۰۰ لیره استرلینگ برمی‌گردد، از این مبلغ ۳۰۰ لیره تا پایان یافتن کار - دوره کفایت می‌کند و ۳۰۰ لیره استرلینگ برای کار - دوره بعدی آزاد می‌ماند.

پس وضع به‌صورت زیرین جریان پیدا می‌کند:

I. واگرد - دوره: از هفته یکم تا ۹

۱. کار - دوره: از ۱ تا ۶مین هفته. سرمایه ۶۰۰ لیره‌ای در عمل است.

۱. دوران - دوره: از ۷ تا ۹مین هفته. در پایان هفته نهم ۶۰۰ لیره استرلینگ برمی‌گردد.

II. واگرد - دوره: از ۷ تا ۱۵مین هفته

۲. کار - دوره: از ۷ تا ۱۲مین هفته.

نیمه اول: از ۷ تا ۹مین هفته. سرمایه II به مبلغ ۳۰۰ لیره به کار افتاده است. پایان نهمین هفته ۶۰۰ لیره استرلینگ به‌صورت پول برمی‌گردد (از سرمایه I).

نیمه دوم: از ۱۰ تا ۱۲مین هفته. ۳۰۰ لیره از سرمایه I وارد عمل و ۳۰۰ لیره دیگر در اختیار باقی مانده است.

۲. دوران - دوره: از ۱۳ تا ۱۵مین هفته. در پایان پانزدهمین هفته ۶۰۰ لیره

استرلینگ به پول برمی‌گردد (مرکب از نیمی از سرمایه I و نیمی از سرمایه II).

III. واگرد - دوره: از ۱۳ تا ۲۱مین هفته

۳. کار - دوره: از ۱۳ تا ۱۸مین هفته.

نیمه اول: از ۱۳ تا ۱۵مین هفته. و ۳۰۰ لیره آزادمانده وارد عرصه عمل می شود.

در پایان هفته پانزدهم ۶۰۰ لیره استرلینگ به پول نقد برمی گردد.

نیمه دوم: از ۱۶ تا ۱۸مین هفته. از ۶۰۰ لیره برگشتی ۳۰۰ لیره وارد کار می شود

و ۳۰۰ لیره دیگر از نو آزاد می ماند.

۳- دوران - دوره: از ۹ تا ۲۱مین هفته. که در آخر آن باز ۶۰۰ لیره استرلینگ

به صورت پول نقد برمی گردد. در این ۶۰۰ لیره استرلینگ سرمایه I و II دیگر به طور

تشخیص ناپذیری درهم ادغام شده اند.

بدین سان یک سرمایه ۶۰۰ لیره ای تا پایان ۵۱مین هفته هشت واگرد - دوره کامل

را طی کرده است بدین قرار: (I: از ۱ تا ۹مین هفته، II: از ۷ تا ۱۵مین هفته، III: از ۱۳

تا ۲۱مین هفته، IV: از ۱۹ تا ۲۷مین هفته، V: از ۲۵ تا ۳۳مین هفته، VI: از ۳۱ تا ۳۹مین

هفته، VII: از ۳۷ تا ۴۵مین هفته، VIII: از ۴۳ تا ۵۱مین هفته). ولی نظر به اینکه ۴۹مین

تا ۵۱مین هفته با هشتمین دوره دوران تصادف می کنند لازم است که طی این دوران -

دوره، ۳۰۰ لیره استرلینگ سرمایه آزادمانده وارد عمل گردد تا جریان تولید قطع نشود.

به این سبب در پایان سال واگرد به نحو زیرین نمایش می یابد: ۶۰۰ لیره استرلینگ

دورپیمائی خود را هشت بار به انجام رسانده اند، بنابراین می کند ۴۸۰۰ لیره استرلینگ.

برای مبلغ محصول ۳ هفته اخیر سال (از ۴۹ تا ۵۱مین) نیز اضافه می شود، ولی نظر به

اینکه فقط یک سوم دورپیمائی ۹ هفته ای خود را انجام داده است در مجموع واگردها

تنها برابر یک سوم مبلغ خود، یعنی ۱۰۰ لیره استرلینگ، به حساب می آید. پس هر چند

محصول سالانه ۵۱ هفته = ۵۱۰۰ لیره استرلینگ است، سرمایه واگردنموده فقط

عبارت از ۴۹۰۰ = ۱۰۰ + ۴۸۰۰ لیره استرلینگ است. بنابراین مجموع سرمایه پیش -

ریخته ۹۰۰ لیره ای ۵ بار و $\frac{۴}{۹}$ بار واگشته و لذا کمی کمتر از مبلغ حالت I است. در مثال فوق چنین فرض شده است که زمان کار = $\frac{۲}{۳}$ ، زمان دوران = $\frac{۱}{۳}$ و اگر دوره است و لذا زمان کار مضروب ساده ای از زمان دوران است. اکنون این سؤال مطرح می شود که اگر وضع دیگری غیر از این پیش آید آیا باز آنچه فوقاً درباره آزاد شدن مقداری سرمایه مورد تشخیص قرار گرفت در حالت دیگر هم امکان وقوع دارد یا نه؟

اکنون کار - دوره را = ۵ هفته، زمان دوران را = ۴ هفته، پیش ریخت هفتگی سرمایه را = ۱۰۰ لیره استرلینگ بگیریم.

I. واگرد - دوره: از ۱ تا ۹مین هفته

۱. کار - دوره: از ۱ تا ۵مین هفته.

۱. دوران - دوره: از ۶ تا ۹مین هفته. در پایان هفته نهم ۵۰۰ لیره استرلینگ به پول نقد برمی گردد.

II. واگرد - دوره: از ۶ تا ۱۴مین هفته

۲. کار - دوره: از ۶ تا ۱۰مین هفته.

بخش یکم: از ۶ تا ۹مین هفته. سرمایه II = ۴۰۰ لیره استرلینگ به کار افتاده است. پایان هفته نهم سرمایه I = ۵۰۰ لیره استرلینگ به صورت پول نقد برمی گردد.

بخش دوم: دهمین هفته. از ۵۰۰ لیره استرلینگ برگشته ۱۰۰ لیره استرلینگ وارد عرصه کار می گردد. بقیه یعنی ۴۰۰ لیره استرلینگ برای کار - دوره آتی آزاد می ماند.

۲. دوران - دوره: از ۱۱ تا ۱۴مین هفته. در پایان هفته چهاردهم ۵۰۰ لیره استرلینگ

به پول برمی گردد.

تا پایان هفته چهاردهم (از ۱۱ تا ۱۴مین هفته) آن ۴۰۰ لیره آزاد شده فوق الذکر

وارد عرصه عمل است. ۱۰۰ لیره استرلینگ نیز از ۵۰۰ لیره برگشته به آن پیوست

می‌شود تا نیازمندی سوّمین کار - دوره (از ۱۱ تا ۱۵مین هفته) را جبران کند، به گونه‌ای که باز ۴۰۰ لیره استرلینگ برای کار - دوره چهارم آزاد می‌گردد. همین پدیده در هر کار - دوره تکرار می‌شود. در آغاز کار - دوره‌ها ۴۰۰ لیره استرلینگ حاضر است که برای چهار هفته کفایت می‌کند. در پایان هفته چهارم ۴۰۰ لیره استرلینگ به صورت پول نقد برمی‌گردد، که از آن فقط ۱۰۰ لیره استرلینگ برای آخرین هفته ضروراست، ۴۰۰ لیره استرلینگ باقی‌مانده برای کار - دوره بعدی آزاد می‌ماند.

باز بیائیم و یک کار - دوره ۷ هفته‌ای را در نظرگیریم با سرمایه I ۷۰۰ لیره استرلینگ، و یک زمان دَوَران دو هفته‌ای با سرمایه II ۲۰۰ لیره استرلینگ. در این مورد نخستین واگرد - دوره از هفته یکم تا نُهم طول می‌کشد که نخستین کار - دوره آن از هفته یکم تا هفتم با پیش‌ریز ۷۰۰ لیره استرلینگ ادامه می‌یابد و نخستین دَوَران - دوره آن از هفته هشتم تا نُهم است. در پایان هفته نُهم ۷۰۰ لیره استرلینگ به صورت پول نقد برمی‌گردد.

دوّمین واگرد - دوره از ۸ تا ۱۶مین هفته است و کار - دوره دوّم را، که از هشتم تا چهاردهمین هفته دوام دارد، در بر می‌گیرد. در اینجا نیازمندی هشتمین و نُهمین هفته به وسیله سرمایه II رفع می‌شود. در پایان نُهمین هفته ۷۰۰ لیره استرلینگ مذکور برمی‌گردد، که از آن مبلغ تا آخر کار - دوره (از ۱۰ تا ۱۴مین هفته) ۵۰۰ لیره استرلینگ مورد استفاده قرار می‌گیرد. ۲۰۰ لیره استرلینگ برای کار - دوره بعدی باقی می‌ماند. دوّمین دوره دَوَران از پانزدهم تا شانزدهمین هفته طول می‌کشد. در پایان هفته شانزدهم از نو ۷۰۰ لیره استرلینگ برمی‌گردد. از این پس در هر کار - دوره همین پدیده تکرار می‌شود. نیاز سرمایه‌ای دو هفته اول به وسیله ۲۰۰ لیره‌ای که در پایان کار - دوره گذشته در اختیار قرار گرفته بود برطرف می‌شود. آخر هفته دوّم ۷۰۰ لیره برمی‌گردد. ولی کار - دوره فقط عبارت از ۵ هفته است به نحوی که تنها نیاز به ۵۰۰ لیره استرلینگ دارد و لذا

همواره ۲۰۰ لیره استرلینگ برای کار - دوره بعدی باقی می ماند.

بنابراین از آنچه گفته شد چنین نتیجه می شود که در حالات مورد بررسی ما که کار - دوره درازتر از دَوَران - دوره گرفته شده است، در هر صورت در پایان هر یک از کار - دوره ها پول - سرمایه ای آزاد می ماند و مقدار آن برابر با سرمایه II است که جهت دوره دَوَران پیش ریز شده است. در سه نمونه ای که ما آورده ایم سرمایه II به ترتیب چنین بود: اولی = ۳۰۰ لیره استرلینگ، دومی = ۴۰۰ لیره استرلینگ و سومی = ۲۰۰ لیره استرلینگ. بنابراین سرمایه آزادمانده در پایان کار - دوره به همان ترتیب بالغ بر ۳۰۰، ۴۰۰ و ۲۰۰ لیره استرلینگ گردیده است.

III. کار - دوره کوچکتر از دَوَران - دوره است

ما بدوً باز یک واگرد - دوره ۹ هفته ای را در نظر می گیریم که ۳ هفته آن کار - دوره است و برای آن ۳۰۰ لیره استرلینگ از سرمایه I تحت اختیار قرار دارد. دوره دَوَران را ۶ هفته فرض می کنیم. برای این ۶ هفته یک سرمایه اضافی به مبلغ ۶۰۰ لیره استرلینگ لازم است، که باز می توانیم آن را به دو سرمایه ۳۰۰ لیره ای تقسیم کنیم که هر کدام از آنها یک کار - دوره را به انجام می رساند. بدین سان سه سرمایه ۳۰۰ لیره ای به دست می آوریم که همواره ۳۰۰ لیره آن در تولید گذاشته شده در حالی که ۶۰۰ لیره استرلینگ در گردش است.

نمودار III

سرمایه I

دَوَران - دوره ها بر حسب هفته	کار - دوره ها بر حسب هفته	واگرد - دوره ها بر حسب هفته
----------------------------------	------------------------------	--------------------------------

۹-۴	۳-۱	I. ۹-۱
۱۸-۱۳	۱۲-۱۰	II. ۱۸-۱۰
۲۷-۲۲	۲۱-۱۹	III. ۲۷-۱۹
۳۶-۳۱	۳۰-۲۸	IV. ۳۶-۲۸
۴۵-۴۰	۳۹-۳۷	V. ۴۵-۳۷
(۵۲)-۴۹	۴۸-۴۶	VI. ۴۶-(۵۴)

سرمايه II

دوران - دوره‌ها بر حسب هفته	کار - دوره‌ها بر حسب هفته	واگرد - دوره‌ها بر حسب هفته
۱۲-۷	۶-۴	I. ۱۲-۴
۲۱-۱۶	۱۵-۱۳	II. ۲۱-۱۳
۳۰-۲۵	۲۴-۲۲	III. ۳۰-۲۲
۳۹-۳۴	۳۳-۳۱	IV. ۳۹-۳۱
۴۸-۴۳	۴۲-۴۰	V. ۴۸-۴۰
(۵۷-۵۲)	۵۱-۴۹	VI. ۴۹-(۵۷)

سرمايه III

دوران - دوره‌ها بر حسب هفته	کار - دوره‌ها بر حسب هفته	واگرد - دوره‌ها بر حسب هفته
۱۵-۱۰	۹-۷	I. ۱۵-۷
۲۴-۱۹	۱۸-۱۶	II. ۲۴-۱۶
۳۳-۲۸	۲۷-۲۵	III. ۳۳-۲۵
۴۲-۳۷	۳۶-۳۴	IV. ۴۲-۳۴
۵۱-۴۶	۴۵-۴۳	V. ۵۱-۴۳

در اینجا تصویری به دست می‌آوریم که بازتاب دقیقی از حالت اول است منتها با

این تفاوت که اکنون به جای دو سرمایه، سه سرمایه جانشین یکدیگر می‌شوند. تلافی و یا اندر آمیزی سرمایه‌ها رخ نمی‌دهد. هر کدام از آنها را می‌توان تا پایان سال جدا از هم پی نمود. بنابراین عیناً مانند حالت اول، هیچ سرمایه‌ای در پایان یک کار - دوره آزاد نمی‌گردد. در پایان هفته سوم تمام سرمایه به کار رفته است، در آخر هفته نهم تماماً برمی‌گردد و در آغاز هفته دهم باز فعالیت را از سر می‌گیرد. همچنین است در مورد سرمایه I و II. پی آمدهای منظم و کامل، هر رهایی سرمایه را نفی می‌کند. مجموع واگرد به گونه زیرین محاسبه می‌شود:

$$\text{سرمایه I } 300 \text{ لیره استرلینگ} \times \frac{2}{3} = 5 \text{ لیره استرلینگ}$$

$$\text{سرمایه II } 300 \text{ لیره استرلینگ} \times \frac{1}{3} = 3 \text{ لیره استرلینگ}^*$$

$$\text{سرمایه III } 300 \text{ لیره استرلینگ} \times 5 = 5 \text{ لیره استرلینگ}$$

$$\text{مجموع سرمایه: } 900 \text{ لیره استرلینگ} \times \frac{1}{3} = 5 \text{ لیره استرلینگ}$$

اکنون بیائیم و مثال دیگری را انتخاب کنیم، به نحوی که دوره دوران، مضروب صحیحی از کار - دوره نباشد، مثلاً کار - دوره را ۴ هفته و دوران - دوره را ۵ هفته قرار دهیم. بنابراین سرمایه‌هایی که با این داده‌ها تطبیق می‌کنند عبارتند از: سرمایه I = ۴۰۰ لیره استرلینگ، سرمایه II = ۴۰۰ لیره استرلینگ، سرمایه III = ۱۰۰ لیره استرلینگ.^(۱)

(۱) برای روشن ساختن مطلب متذکر می‌شویم که در پایان کار - دوره سرمایه II هنوز ۴۰۰ لیره سرمایه I از دوران برنگشته است، زیرا چنانکه در نمودار IV دیده می‌شود کار - دوره چهار هفته‌ای سرمایه II هنگامی پایان می‌پذیرد که هنوز یک هفته دیگر تا بازگشت پول از دوران ۵ هفته‌ای سرمایه I باقی است و بنابراین برای جلوگیری از توقف روند تولید، لازم است که طی نهمین هفته به میزان یک هفته سرمایه اضافی، یعنی $\frac{1}{3}$ لیره ۴۰۰ لیره = ۱۰۰ لیره استرلینگ، پیش‌ریز شود و بدین سان تا رسیدن ۴۰۰ لیره سرمایه I، کار - دوره جدید (از هفته دهم تا دوازدهم) به وسیله سرمایه III یکصد لیره‌ای آغاز شده

اینک ما فقط سه واگردِ نخستین را می‌آوریم:

نمودار IV

سرمایه I

دوران - دوره‌ها بر حسب هفته	کار - دوره‌ها بر حسب هفته	واگرد - دوره‌ها بر حسب هفته
۹-۵	۴-۱	I. ۹-۱
۱۷-۱۳	۱۲-۱۰، ۹	II. ۱۷-۹
۲۵-۲۱	۲۰-۱۸، ۱۷	III. ۲۵-۱۷

سرمایه II

دوران - دوره‌ها بر حسب هفته	کار - دوره‌ها بر حسب هفته	واگرد - دوره‌ها بر حسب هفته
۱۳-۹	۸-۵	I. ۱۳-۵
۲۱-۱۷	۱۶-۱۴، ۱۳	II. ۲۱-۱۳
۲۹-۲۵	۲۴-۲۲، ۲۱	III. ۲۹-۲۱

سرمایه III

دوران - دوره‌ها بر حسب هفته	کار - دوره‌ها بر حسب هفته	واگرد - دوره‌ها بر حسب هفته

باشد. پس از بازگشت ۴۰۰ لیره اول، ۳۰۰ لیره آن به ۱۰۰ لیره سرمایه III تا آخر کار - دوره (هفته سیزدهم) ضمیمه می‌شود و لذا باز یکصد لیره برای کار - دوره بعدی باقی می‌ماند و همین‌طور. نظر به همین پیش‌آمد است که در نمودار IV، آغاز کار - دوره‌های دوّم و سوّم از سرمایه‌های I و II و با هفته‌های غیرقطعی (۹، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۲) ذکر شده است.

عدم درک این مطلب موجب شده است که کاوتسکی (Kautsky) در چاپ دوّم جلد دوّم سرمایه، به استناد "خستگی بسیار مارکس" و "عدم توجه انگلس"، به خیال خود بکوشد تا نمودار چهارم را اصلاح نماید، ولی توضیحاتی که در متن به دنبال نمودار داده شده خود نمایانگر اشتباه کاوتسکی است.

* در اصل کتاب عیناً چاپ شده است.

۱۷-۱۰	۹	I. ۱۷-۹
۲۵-۱۸	۱۷	II. ۲۵-۱۷
۳۳-۲۶	۲۵	III. ۳۳-۲۵

در این مورد هم پیوندی سرمایه‌ها تا آن حد انجام می‌گیرد که کار - دوره سرمایه III، یعنی سرمایه‌ای که خود هیچ‌گونه کار - دوره مستقلی ندارد زیرا فقط برای یک هفته کفایت می‌کند، با نخستین کار - دوره سرمایه I تلاقی می‌نماید. ولی در عوض هم در پایان کار - دوره I و هم در آخر کار - دوره II ۱۰۰ لیره استرلینگ که برابر با مبلغ سرمایه III است آزاد می‌گردد. در واقع چنانچه سرمایه III، نخستین هفته کار - دوره دوم از سرمایه I و نخستین هفته همه کار - دوره‌های بعدی این سرمایه را پُر می‌کند و در پایان این هفته اول تمام سرمایه I ۴۰۰ لیره‌ای برمی‌گردد، آنگاه برای بقیه کار - دوره سرمایه I بیش از سه هفته وقت و سرمایه‌گذاری‌ئی مطابق آن، یعنی ۳۰۰ لیره استرلینگ، باقی نمی‌ماند. یکصد لیره‌ای که بدین‌سان آزاد شده است بعداً برای نخستین هفته کار - دوره سرمایه II، که بلافاصله در پی آن می‌آید، کفایت می‌کند. در پایان این هفته تمام سرمایه II به مبلغ ۴۰۰ لیره استرلینگ برمی‌گردد، ولی نظر به اینکه کار - دوره آغاز شده نمی‌تواند بیش از ۳۰۰ لیره استرلینگ جذب کند ناگزیر در پایان آن باز ۱۰۰ لیره استرلینگ باقی می‌ماند، و همچنین تا آخر. بنابراین آنگاه که دوره دوران مضروب ساده‌ای از کار - دوره را تشکیل نمی‌دهد، مقداری سرمایه در پایان کار - دوره آزاد می‌گردد، و این سرمایه آزاد شده برابر با آن جزئی از سرمایه است که باید فزونی دوره دوران را نسبت به کار - دوره یا نسبت به مضروبی از کار - دوره‌ها جبران نماید.

در همه حالات مورد بررسی چنین فرض شده است که هم کار - دوره وهم دوران - دوره برای هر کسب و کار مفروض در تمام طول سال یکسان باقی می‌مانند. این فرض

از آن جهت ضرورت داشت که ما خواسته‌ایم تأثیر زمان دَوَران را نسبت به واگرد و پیش‌ریز سرمایه اثبات نمائیم. اینکه در واقعیت فرض مزبور محتوم نیست و اغلب نیز با آن اصلاً تطبیق ندارد در مسئله مورد بررسی تغییری به وجود نمی‌آورد.

در تمام این بخش، ما واگرد سرمایه استوار را کنار گذاشته فقط واگرد سرمایه گردان را مورد بررسی قرار داده‌ایم. این بدان دلیل ساده است که مسئله مورد بحث با سرمایه استوار هیچ سروکاری ندارد. وسایل کار و غیر از آن که در رَوَند تولید مورد استفاده قرار گرفته‌اند فقط تا آن حدّ که زمان استعمالشان طولانی‌تر از واگرد - دوره سرمایه گردان است، تا آن حدّ که زمان ادامه خدمت آنها در رَوَندهای پیوسته مکرّر کار، درازتر از واگرد - دوره سرمایه گردان ولذا برابر با n بار واگرد - دوره‌های سرمایه گردان است، سرمایه استوار به‌شمار می‌روند. مجموع زمانی که به وسیله این n واگرد - دوره‌های سرمایه گردان به وجود می‌آید هر قدر دراز یا کوتاه باشد، آن جزئی از سرمایه بار آور که برای این مدّت بابت سرمایه استوار پیش‌ریز شده است از نو طی این فاصله زمانی پیش‌ریز نمی‌شود. این جزء با شکل مصرفی قدیم خود همچنان به خدمت خود ادامه می‌دهد. تفاوت فقط در این است که بر حسب طول مختلف کار - دوره در هر کدام از واگرد - دوره‌های سرمایه گردان، سرمایه استوار جزء بزرگتر یا کوچکتری از ارزش اصلی خود را به محصول این کار - دوره منتقل می‌کند، و بر حسب طول زمان دَوَران هر یک از واگرد - دوره‌ها ارزش انتقال یافته مزبور تندتر یا کندتر به صورت پول برمی‌گردد. ماهیت موضوعی که ما در این بخش مورد مطالعه قرار داده‌ایم، یعنی واگرد جزء گردان سرمایه بار آور، خود از ماهیت این جزء سرمایه ناشی می‌گردد. آن سرمایه گردانی که در یک کار - دوره مورد استفاده قرار گرفته است پیش از انجام واگرد خود، پیش از آنکه به کالا - سرمایه بدل شود و از آن به صورت سرمایه نقدی درآید، و دوباره از آن شکل به سرمایه بار آور مبدل گردد، نمی‌تواند در یک کار - دوره تازه‌ای به کار رَوَد. بنابراین برای آنکه بتوان نخستین کار - دوره را بلافاصله با کار - دوره دومی ادامه

داد ناچار باید از نو سرمایه‌ریزی کرد و آن را به عناصر گردان سرمایه بار آور تبدیل نمود و آن هم به مقداری کافی، به نحوی که بتواند خلأ ناشی از دوره دَوَران سرمایه‌گردانی را که برای نخستین کار - دوره پیش‌ریز گردیده است، پُر کند. به همین جهت است که طول کار - دوره سرمایه‌گردان در مقیاس رَوَند کار و انقسام سرمایه پیش‌ریخته یا به دیگر سخن روی إلحاق حصه‌های جدیدی از سرمایه، تأثیر می‌کند. و این درست همان چیزی است که ما در این بخش مورد بررسی قرار داده‌ایم.

IV. نتیجه‌گیری‌ها

از آنچه تاکنون تحقیق شد چنین نتیجه می‌شود:

الف. حصه‌های مختلفی‌ای که سرمایه باید به آن تقسیم گردد تا جزئی از آن بتواند پیوسته در کار - دوره باشد، در حالی که جزء دیگر در دَوَران - دوره است، در دو مورد مانند سرمایه‌های مستقل و متفاوت جابه‌جا می‌شوند. اولاً آنگاه که کار - دوره برابر با دَوَران - دوره است و لذا واگرد - دوره به دو بهر برابر تقسیم می‌گردد. ثانیاً آنگاه که دوره دَوَران درازتر از کار - دوره باشد ولی در عین حال مضروب ساده‌ای از کار - دوره را تشکیل دهد به گونه‌ای که یک دَوَران - دوره = n کار - دوره گردد، که در آن n حتماً باید عدد تامی باشد. در این موارد هیچ جزئی از سرمایه متوالیاً پیش‌ریخته آزاد نمی‌شود.

ب. به عکس در همه مواردی که اولاً دَوَران - دوره بزرگتر از کار - دوره است بدون آنکه مضروب ساده‌ای از کار - دوره را تشکیل دهد و ثانیاً آنجا که کار - دوره بزرگتر از دَوَران - دوره است، از واگرد دوم به بعد جزئی از مجموع سرمایه‌گردان دائماً و آدواراً در پایان هر کار - دوره آزاد می‌گردد. و این سرمایه آزاد گشته، در صورتی

که کار - دوره بزرگتر از دَوَران - دوره باشد، برابر با جزئی از مجموع سرمایه‌ای است که برای دَوَران - دوره پیش‌ریز شده‌است، و چنانچه دَوَران - دوره از کار - دوره بزرگتر باشد، آنگاه برابر با جزئی از سرمایه است که باید مازاد دَوَران - دوره بر یک کار - دوره یا بر مضروبی از آن را جبران نماید.

ج. از اینجا نتیجه می‌شود که در مورد کلّ سرمایه اجتماعی، چنانچه جزء گردان آن مورد توجه قرار گیرد، باید آزادسازی سرمایه قاعده باشد و تناوب ساده اجزاء سرمایه، به صورت فعالیتِ پی‌درپی در رَوَند تولید، استثنا تلقی گردد. زیرا این برابری کار - دوره و دَوَران - دوره، یا برابری دَوَران - دوره با مضروب ساده‌ای از کار - دوره، این تناسب منظم میان دو جزء تشکیل‌دهنده واگرد - دوره به هیچ وجه با ماهیت امر تجانسی ندارد و لذا فقط می‌تواند به صورت استثنائی بروز کند.

بنابراین جزء بسیار مهمی از سرمایه گردان اجتماعی، که سالانه واگردهای متعددی انجام می‌دهد، طی دورزنی سالیانه خود به طور آدواری در شکل سرمایه آزادگشته قرار دارد.

علاوه بر این بدیهی است، که در صورت یکسان ماندن اوضاع و احوال دیگر، مقدار این سرمایه آزادگشته همراه با بزرگی رَوَند کار یا با مقیاس تولید و لذا به طور کلی با گسترش تولید سرمایه‌داری، نمو می‌کند. در موردی که ذیل فقره ۲ از بند آورده شد، این نمو بدان سبب است که مجموع سرمایه پیش‌ریخته افزایش یافته است، و در مورد فقره ۱ بند به این جهت که با گسترش تولید سرمایه‌داری بر طول دوره دَوَران افزوده می‌شود و لذا مدت واگرد - دوره نیز در مواردی درازتر می‌گردد که کار - دوره (کوتاه‌تر از دَوَران - دوره است) و تناسب منظمی میان دو دوره وجود ندارد.^(۱)

(۱) جمله میان دو هلال در متن آلمانی ذکر نشده و از روی ترجمه روسی و فرانسوی افزوده شده است. چنین به نظر می‌رسد که فقدان این جمله روشن‌کننده معلول عدم توجه چاپی باشد. به هر حال در ترجمه روسی منتشره سال ۱۹۶۱ از سوی انستیتو مارکسیسم - لنینیسم کمیته مرکزی حزب کمونیست

مثلاً در حالت اول چنین داشتیم که می‌بایستی هر هفته ۱۰۰ لیره استرلینگ سرمایه - گذاری می‌شد. برای کار - دوره شش هفته‌ای ۶۰۰ لیره استرلینگ، برای دوره سه هفته‌ای دَوَران ۳۰۰ لیره استرلینگ، جمعاً ۹۰۰ لیره استرلینگ. در این مورد پیوسته ۳۰۰ لیره استرلینگ آزاد می‌گردد. ولی چنانچه پول گذاری هفتگی ۳۰۰ لیره استرلینگ باشد، آنگاه برای کار - دوره ۱۸۰۰ لیره استرلینگ و برای دَوَران - دوره ۹۰۰ لیره استرلینگ لازم خواهیم داشت و بنابراین به جای ۳۰۰ لیره نیز ادواراً ۹۰۰ لیره استرلینگ آزاد می‌گردد. د. کل سرمایه که مثلاً ۹۰۰ لیره استرلینگ است باید به دو جزء تقسیم گردد و مانند مورد فوق‌الذکر ۶۰۰ لیره برای کار - دوره و ۳۰۰ لیره برای دَوَران - دوره تخصیص داده شود. پس آن جزئی که به طور واقعی در رَوَند کار نهاده شده به مقدار یک سوّم پائین آمده یعنی به جای ۹۰۰ لیره استرلینگ به ۶۰۰ لیره استرلینگ تخفیف یافته و بدین سبب مقیاس تولید نیز تا یک سوّم تنزل نموده است. از سوی دیگر، ۳۰۰ لیره استرلینگ فقط برای این به کار افتاده‌اند که پیوستگی کار - دوره تأمین گردد و بتوان در هر هفته از سال ۱۰۰ لیره استرلینگ در رَوَند کار وارد نمود.

اگر مسئله بسان مجرد مورد توجه قرار گیرد، تفاوتی نمی‌کند که ۶۰۰ لیره استرلینگ به مدت $۸ \times ۶ = ۴۸$ هفته کار کند (محصول = ۴۸۰۰ لیره استرلینگ) یا آنکه کل سرمایه ۹۰۰ لیره‌ای به مدت ۶ هفته در رَوَند کار گذاشته شود و سپس طی دوره سه هفته‌ای دَوَران بیکار بماند. در مورد اخیر سرمایه مزبور از ۴۸ هفته $۵ \frac{1}{۳} \times ۶ = ۳۲$ هفته کار می‌کند (محصول = $۵ \frac{1}{۳} \times ۹۰۰ = ۴۸۰۰$ لیره استرلینگ) و ۱۶ هفته بیکار می‌ماند. ولی قطع نظر از زیان بزرگی که به سرمایه استوار در نتیجه بیکاری ۱۶ هفته‌ای وارد می‌شود و صرف نظر از گران تمام شدن کار، که باید برای تمام سال پرداخت شود در حالی که فقط جزئی از سال وارد عمل است، اصولاً چنین گسیختگی منظم رَوَند

تولید با جُنب و جوش صنعت بزرگ معاصر سازگار نیست. این ادامه کاری خود یک نیروی بارآور کار است.

اکنون اگر سرمایه آزادگشته را که در واقع سرمایه معلّقی است نزدیکتر مورد توجه قرار دهیم دیده می شود که جزء قابل ملاحظه ای از این سرمایه باید همواره شکل پول - سرمایه ای داشته باشد. در همان مثال خودمان بمانیم. کار - دوره ۶ هفته، دوران - دوره ۳ هفته، خرج هفتگی ۱۰۰ لیره استرلینگ. در میان دومین کار - دوره، یعنی در پایان هفته نهم، ۶۰۰ لیره استرلینگ برمی گردد که از آن مبلغ باید فقط ۳۰۰ لیره در آثناى بقیه کار - دوره به کار افتد. پس در پایان دومین کار - دوره ۳۰۰ لیره از مبلغ مزبور آزادگشته است. این ۳۰۰ لیره در چه حالتی قرار دارد؟ چنین فرض می کنیم که باید $\frac{1}{4}$ این مبلغ برای دستمزد و $\frac{1}{3}$ آن برای مواد خام و کمکی تخصیص یابد. بنابراین ۲۰۰ لیره از ۶۰۰ لیره برگشتی، به منظور دستمزد، به صورت پول نقد و ۴۰۰ لیره دیگر در شکل ذخیره بارآور، به صورت عناصری از سرمایه بارآور گردان ثابت، وجود دارند. ولی نظر به اینکه برای نیمه دوم کار - دوره II فقط نیمی از این ذخیره بارآور لازم است، نیمه دیگر آن به مدت سه هفته به صورت زائد یعنی ذخیره بارآوری که از یک کار - دوره زیاد آمده است، باقی می ماند. ولی سرمایه دار می داند که از این جزء سرمایه برگشته (= ۴۰۰ لیره استرلینگ) فقط نیمی را (= ۲۰۰ لیره استرلینگ) برای کار - دوره جاری لازم دارد. بنابراین بسته به شرایط بازار است که وی تصمیم می گیرد آیا همه ۲۰۰ لیره مزبور یا فقط قسمتی از آن را فوراً به ذخیره بارآور اضافی تبدیل کند، یا اینکه آن را در انتظار شرایط مساعدتر بازار تماماً یا قسماً به صورت پول - سرمایه نگاهدارد. از سوی دیگر این امر به خودی خود مفهوم است که جزئی که برای دستمزد اضافی اختصاص یافته است = ۲۰۰ لیره استرلینگ، باید به صورت نقد نگاهداشته شود. سرمایه دار نمی تواند نیروی کار را، مانند مواد خام، پس از خریداری انبار نماید. ولی

الزام دارد که نیروی مزبور را در پیکر رَوَند تولید وارد کند و آن را در پایان هفته می‌پردازد. بنابراین در هر حال از ۳۰۰ لیره استرلینگ آزادگشته، این ۱۰۰ لیره استرلینگ شکل پول - سرمایه آزاد شده را داراست، یعنی سرمایه‌ای است که برای کار - دوره لازم نیست. بنابراین سرمایه‌ای که به شکل پول - سرمایه در اختیار می‌ماند لااقل باید برابر با جزء متغیر سرمایه یعنی برابر با آن جزئی باشد که برای دستمزد تخصیص یافته است. پول سرمایه مزبور می‌تواند در حداکثر تمام سرمایه آزاد شده را در بر گیرد. در واقع همواره میان این حداقل و این حداکثر نوسان می‌کند.

به محض اینکه سیستم اعتباری گسترش پیدا می‌کند، پول - سرمایه‌ای که بدین سان از راه مکانیسم ساده حرکت واگرد آزاد می‌گردد ناچار نقش قابل ملاحظه‌ای را (در کنار بازگشت‌های پی‌درپی سرمایه استوار و آن پول - سرمایه‌ای که در هر رَوَند کار بابت سرمایه متغیر ضرورت دارد) ایفا می‌نماید و در عین حال خود به صورت یکی از پایه‌های سیستم اعتباری درمی‌آید.

در درون مثالی که گرفته‌ایم فرض کنیم زمان دَوَرن از ۳ هفته به ۲ هفته تقلیل یابد، و این امر عادی نباشد بلکه پی‌آمدی از دوره روتق، از کوتاه‌گشتن مهلت‌های پرداخت و غیره باشد. سرمایه ۶۰۰ لیره‌ای که طی کار - دوره گذاشته شده یک هفته زودتر از آنچه لازم است برمی‌گردد و لذا برای این یک هفته آزاد و در اختیار است. به علاوه مانند گذشته، در وسط کار - دوره ۳۰۰ لیره (جزئی از این ۶۰۰ لیره استرلینگ) آزاد می‌گردد ولی به جای ۳ هفته برای ۴ هفته در اختیار است. بنابراین طی یک هفته ۶۰۰ لیره استرلینگ در بازار پول قرار می‌گیرد و ۳۰۰ لیره استرلینگ به جای ۳ هفته به مدت ۴ هفته در اختیار این بازار است. نظر به اینکه این امر تنها در مورد یک سرمایه‌دار واقع نمی‌شود بلکه شامل بسیاری از آنها می‌گردد و نیز در زمان‌های مختلف و رشته -

های گوناگون کسب و کار بروز می کند، در نتیجه آن پول - سرمایه آزاد به مقدار بیشتری در بازار پدید می شود. چنانچه این وضع دوام یابد، آنگاه در هر جا که ممکن باشد تولید گسترش پیدا می کند. سرمایه دارانی که با سرمایه استقرای کار می کنند تقاضای کمتری از بازار پول خواهند داشت و بدین سان مانند آنکه گوئی عرضه افزایش یافته است، بازار پول آرام تر می گردد. یا سرانجام مبالغی که برای مکانیسم تولید زائد شده اند، به طور قطع به بازار پول ریخته می شوند.

در اثر انقباض زمان دوران^(۱) از سه هفته به دو هفته و لذا کوتاه گشتن واگرد - دوره از ۹ به ۸ هفته، $\frac{1}{6}$ از کل سرمایه زائد می گردد. کار - دوره ۶ هفته ای که سابقاً با ۹۰۰ لیره راه می افتاده، اکنون می تواند با ۸۰۰ لیره استرلینگ سر کند. بنابراین یک جزء ارزشی کالا - سرمایه که برابر با ۱۰۰ لیره استرلینگ است پس از آنکه به صورت پول برگشت نمود به همین حالت پول - سرمایه ای باقی می ماند، بدون آنکه نقش جزئی از سرمایه پیش ریخته برای روند تولید را ایفا نماید. در حالی که تولید بر مبنای همان مقیاس و در صورت یکسان ماندن شرایط از حیث قیمت و غیره، مانند گذشته ادامه پیدا می کند، مبلغ ارزشی سرمایه پیش ریخته از ۹۰۰ به ۸۰۰ لیره استرلینگ تقلیل می پذیرد. ۱۰۰ لیره باقی مانده به صورت پول - سرمایه، از ارزش پیش ریخته بدوی جدا می شود، وارد بازار پول می گردد و به سرمایه هائی که در این بازار عمل می کنند می پیوندد.

بدین سان دیده می شود چگونه ممکن است وفور پول - سرمایه پدید آید، آن هم نه تنها در این معنی که عرضه بزرگتر از تقاضا شده است. این پدیده همواره عبارت از

(۱) در چاپ های اول و دوم آلمانی "زمان واگرد" ذکر شده است ولی از روی نسخه ای که انگلس برای چاپخانه تهیه نموده بود، این اشتباه چاپی رفع شده است.

یک و فور نسبی است که مثلاً طی دَوَران سودازدگی^(۱) نئی بروز می کند که پس از پایان یک بحران، دور تازه ای را می گشاید. در این مورد و فور سرمایه به معنای آن است که جزء معینی از ارزش - سرمایه پیش ریخته، برای مجموع رَوَند باز تولید اجتماعی (که رَوَند دَوَران را نیز در بر می گیرد)، زائد گردیده ولذا به شکل پول - سرمایه از دایره بیرون افتاده است. به شرط یکسان ماندن مقیاس تولید و قیمت ها، این و فور پول، ناشی از انقباض ساده و اگر د - دوره است. حجم کمایش زیاد پولی که در جریان است کوچکترین تأثیری در این مورد نداشته است.

اکنون فرض کنیم که برخلاف مورد پیشین، دوره دَوَران درازتر شده و بگوئیم از ۳ هفته به ۵ هفته بالغ گردیده است. در این صورت از همان نخستین و اگر د رجعت سرمایه پیش ریخته دو هفته دیرتر انجام می گیرد. واپسین بخش رَوَند تولیدی که مربوط به این کار - دوره است دیگر نمی تواند از راه خود پویائی و اگر د سرمایه پیش ریخته ادامه یابد. هر گاه مدتی این حالت دوام پیدا کند دیگر مانند مورد پیشین، گسترش رَوَند تولید پیش نمی آید، بلکه در آن رَوَند، یعنی در مقیاسی که بر پایه آن می چرخد، انقباض پدید می شود. ولی برای آنکه رَوَند به همان مقیاس ادامه یابد ناچار باید برای تمام مدتی که این درازگشتن دَوَران - دوره دوام دارد، بر سرمایه پیش ریخته به میزان $\frac{2}{9} = 200$ لیره استرلینگ افزوده شود. این سرمایه اضافی را فقط می توان از بازار پول به دست آورد. هر گاه این تطویل دَوَران - دوره یک یا چند رشته بزرگ صنعت را در بر گیرد، آنگاه این امر می تواند فشاری بر بازار پول وارد کند، مگر آنکه اثر مزبور به وسیله واکنشی از سوی دیگر خنثی گردد. در این مورد نیز مرئی و محسوس است که فشار مزبور، مانند

(۱) "Melancholische Periode"، "Periode melancholique". سودا، هم از جهت لغوی و هم از لحاظ اصطلاحی با ملانکولی یا مالیخولیا، که از یونانی به زبان فارسی و زبان های اروپائی وارد شده است تطبیق می کند ولذا در این ترجمه به کار رفته است.

و فورپیش گفته، به هیچ وجه کمترین رابطه‌ای با تغییر در قیمت کالاها یا در حجم وسایل دَوَران موجود ندارد.

[آماده ساختن این فصل برای چاپ، دشواری‌های کمی به وجود نیاورد. مارکس که آنچنان در محاسبات جبری چابک‌سواری بود، در حساب ارقام، به ویژه در مورد محاسبات بازرگانی، زبردستی نداشت، با اینکه جزوه‌های به هم دوخته ضمیمی از او به جای مانده که خود در آنها با نمونه‌های بسیار به انواع محاسبات بازرگانی پرداخته است. ولی دانستن نفس محاسبات به هیچ وجه به معنای آشنائی با محاسباتی که بازرگان در عمل روزانه خود معمول می‌دارد نیست، به نحوی که مارکس آنچنان در محاسبات و اگر در چهار دره می‌شده که سرانجام در جنب قسمت‌های ناتمام، برخی نادرستی‌ها و تضادها بروز کرده است. در نمودارهایی که فوقاً آورده شده است، من فقط آنچه ساده‌تر و از لحاظ حساب درست بوده است نگاهداشته‌ام و برای این عمل به طور عمد به دلیلی که ذیلاً می‌آورم تکیه نموده‌ام.

نتایج غیراطمینان‌بخش این محاسبات پرزحمت، مارکس را به آنجا کشانده است که - به نظر من - برای امر واقعاً کم‌اهمیتی، ارج ناسزاواری قائل شده است. منظور من آن چیزی است که وی "آزاد شدن" سرمایه می‌نامد. بنا به فرضیاتی که در بالا مورد پذیرش قرار گرفته، فاکت‌های واقعی چنین است:

یکسان است که میان کار - دوره و دَوَران - دوره و لذا میان سرمایه I و II، چه نسبت مقداری وجود دارد - پس از سررسید نخستین واگرد، در فواصل منظمی که برابر با طول کار - دوره است، سرمایه‌ای که برای یک کار - دوره لازم است، یعنی مبلغی برابر با سرمایه I، به صورت پول به سوی سرمایه‌دار بازمی‌گردد.

چنانکه کار - دوره = ۵ هفته، دَوَران - دوره = ۴ هفته، سرمایه I = ۵۰۰ لیره استرلینگ باشد، آنگاه هر بار، در پایان نُه‌مین، چهاردهمین، نوزدهمین، بیست و چهارمین، بیست و نهمین هفته و غیره، پولی به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ برمی‌گردد.

اگر کار - دوره = ۶ هفته، دَوَران - دوره = ۳ هفته، سرمایه I = ۶۰۰ لیره استرلینگ باشد، آنگاه هر بار در پایان نُه‌مین، پانزدهمین، ۲۱مین، ۲۷مین، ۳۳مین هفته و غیره، ۶۰۰ لیره استرلینگ بازمی‌گردد.

بالاخره اگر کار - دوره = ۴ هفته، دَوَران - دوره = ۵ هفته، سرمایه I = ۴۰۰ لیره استرلینگ

باشد، آنگاه بازگشت ۴۰۰ لیره‌ای هربار در پایان ۹مین، ۱۳مین، ۱۷مین، ۲۱مین، ۲۵مین هفته و غیره انجام می‌گیرد.

چقدر از این پول برگشته برای کار - دوره جاری زائد ولذا آزاد می‌شود، هیچ فرقی به وجود نمی‌آورد. فرض اینست که تولید، بی‌گسست به مقیاس پیشین ادامه دارد، و برای این منظور ضرور است که پول موجود باشد ولذا چه "آزادگشته" و چه آزادنگشته برگشت کند. چنانچه تولید گسیخته شود، آنگاه آزادگشتن از بین می‌رود.

به‌دیگر سخن، به‌رجهت آزادگشتن پول انجام می‌گیرد ولذا تشکیل سرمایه نهان و فقط بالقوه به‌صورت پول را در پی دارد. ولی در همهٔ مواقع چنین است و تنها مربوط به شرایطی نیست که در متن نزدیکتر مورد تصریح ویژه قرار گرفته است، و این آزادگشتن در مقیاسی بزرگتر از آنچه در متن پذیرفته شده انجام می‌گیرد. درارتباط با سرمایه گردان I، سرمایه‌دار صنعتی در پایان هر واگرد، عیناً در همان وضعی قرار دارد که به‌هنگام تأسیس بنگاه خود دارا بود. وی از نو همهٔ آن سرمایه را یکجا در دست دارد، درحالی که فقط تدریجاً می‌تواند آن را دوباره به سرمایه بارآور تبدیل نماید.

عمده در متن مارکس اثبات این نکته است که از سوئی بخش قابل ملاحظه‌ای از سرمایه صنعتی همواره باید به‌صورت پول موجود باشد و از سوی دیگر بخش مهمتری از آن باید به‌موقع شکل پول به‌خود بگیرد. تذکرات اضافی من حداکثر می‌تواند به‌منزلهٔ تحکیمی بر این برهان آوری باشد. [ف. انگلس]

V. تأثیر تغییر قیمت‌ها

در بالا از سوئی چنین فرض کرده‌ایم که هم قیمت‌ها و هم مقیاس تولید یکسان باقی مانده‌اند و از سوی دیگر زمان دوران دستخوش انقباض یا انبساط گردیده است. اکنون به‌عکس فرض کنیم که مدت واگرد - دوره و نیز مقیاس تولید یکسان مانده‌اند ولی از طرف دیگر قیمت‌ها تغییر یافته‌اند، یعنی ترقی یا تنزلی در بهای مواد خام، مواد کمکی و کار یا در مورد دو عنصر نخستین حاصل شده است. فرض کنیم که بهای مواد خام و کمکی و نیز دستمزد به‌نصف تنزل کرده باشد. بنابراین طبق مثالی که سابقاً اختیار

کرده‌ایم، هر هفته به جای ۱۰۰ لیره استرلینگ، ۵۰ لیره استرلینگ و برای واگرد - دوره ۹ هفته‌ای ۴۵۰ لیره به جای ۹۰۰ لیره، پیش‌ریز سرمایه لازم می‌گردد. بدواً ۴۵۰ لیره استرلینگ از ارزش - سرمایه پیش‌ریخته، به صورت پول - سرمایه برکنار می‌شود، ولی روند تولید به همان مقیاس و با همان واگرد - دوره و برحسب تقسیم گذشته آن همچنان ادامه پیدا می‌کند. حجم محصول سالانه نیز همچنان که بود مانده ولی ارزشش به نصف تنزل یافته است. این تغییر نه از شتاب دوران ناشی شده و نه از دگرگونی در حجم پول در گردش، که تغییر عرضه و تقاضای پول - سرمایه را نیز به همراه دارد، برخاسته است. چنانچه تنزلی در ارزش و به موازات آن در بهای عناصر سرمایه بارآور به میزان نصف روی دهد، آنگاه نخستین اثر آن چنین خواهد بود که در فلان بنگاه X ، که اکنون همچنان به مقیاس گذشته تولید می‌کند فقط نیمی از ارزش - سرمایه پیشین به جریان می‌افتد و لذا از جانب بنگاه X نصف پول سابق به بازار ریخته می‌شود، زیرا بنگاه X نخست این ارزش - سرمایه را نقداً یعنی به شکل پول - سرمایه پیش‌ریز می‌کند. پس در این صورت حجم پولی که در دوران ریخته می‌شود کمتر می‌گردد، زیرا بهای عناصر تولید تنزل کرده است. این نخستین پی‌آمد است.

ولی در ثانی: نیمی از ارزش - سرمایه پیش‌ریخته بدوی، یعنی ۴۵۰ لیره از ۹۰۰ لیره استرلینگ، که الف) شکل پول - سرمایه، سرمایه بارآور و کالا - سرمایه را متناوباً می‌پیمود و، ب) هم‌زمان و پیوسته بانیم دیگر، جزناً شکل پول - سرمایه، جزناً صورت سرمایه بارآور و جزناً شکل کالا - سرمایه را می‌پذیرفت، اینک از دور پیمائی بنگاه X برکنار می‌شود و لذا به مثابه پول - سرمایه اضافی وارد بازار پول می‌گردد تا به مثابه جزء الحاق شده در این بازار تأثیر نماید. این ۴۵ لیره پولی که آزادگشته نه از آن جهت که برای امور بنگاه X پول زائیدی گردیده است به مثابه پول - سرمایه عمل می‌کند، بلکه بدان سبب که جزئی از ارزش - سرمایه اصلی است به عمل خود همچون سرمایه ادامه می‌دهد و لذا نباید به مثابه وسیله ساده دوران خرج گردد. نزدیکترین شکلی که بدان

وسیله می‌توان آن را به‌مثابه سرمایه به‌کار انداخت این است که وجوه مزبور را به‌مثابه پول - سرمایه به بازار پول فروریخت. از سوی دیگر این امکان نیز وجود دارد که مقیاس تولید (صرف‌نظر از سرمایه استوار) دو برابر گردد. در این صورت از آن پس با همان سرمایه پیش‌ریخته ۹۰۰ لیره‌ای رَوَند تولیدی به‌مقیاس مضاعف به‌کار خواهد افتاد.

چنانچه از سوی دیگر بهای عناصر گردان سرمایه بار آور به‌مقدار نصف ترقی نماید، آنگاه هر هفته به جای ۱۰۰ لیره ۱۵۰ لیره استرلینگ لازم می‌گردد و بنابراین به جای ۹۰۰ لیره ۱۳۵۰ لیره استرلینگ ضرور می‌شود. برای آنکه کسب و کار به‌همان مقیاس سابق بچرخد ۴۵۰ لیره استرلینگ اضافی لازم می‌آید و این امر بر حسب وضع بازار پول به‌نسبت خود فشار کمابیش زیادی در بازار پول اعمال می‌کند. هر گاه تمام سرمایه موجود در آن بازار قبلاً مورد تقاضا بوده باشد، آنگاه رقابت شدیدی برای به‌دست آوردن پول نقد به‌وجود می‌آید. چنانچه قسمتی از سرمایه موجود بیکار مانده باشد، آنگاه به‌همان نسبت به‌کار فراخوانده می‌شود.

ولی ممکن است که مورد سوّمی نیز پیدا شود به‌این معنی که با وجود یکسان ماندن مقیاس تولید و سرعت واگرد و بهای عوامل گردان سرمایه بار آور، قیمت محصولات بنگاه X تنزل یا ترقی نماید. هر گاه قیمت کالاهائی که بنگاه X تحویل می‌داد پائین آید، آنگاه قیمت کالا - سرمایه ۶۰۰ لیره‌ای که وی پیوسته به بازار می‌ریخت مثلاً به ۵۰۰ لیره استرلینگ تنزل می‌کند. بنابراین یک ششم ارزش سرمایه پیش‌ریخته از رَوَند دَوَران بر نمی‌گردد (مسئله اضافه‌ارزشی که در کالا - سرمایه پنهان است خارج از بحث کنونی قرار داده شده است) و این مبلغ در رَوَند مزبور از بین می‌رود. ولی نظر به اینکه ارزش و بالتبع قیمت عوامل تولید به‌میزان گذشته باقی می‌ماند، این برگشت ۵۰۰ لیره‌ای فقط برای جبران $\frac{5}{6}$ سرمایه ۶۰۰ لیره‌ای‌ئی کفایت می‌کند که پیوسته در رَوَند تولید به‌کار می‌افتد. بنابراین باید ۱۰۰ لیره اضافی خرج شود تا تولید به‌همان مقیاس ادامه یابد.

به عکس چنانچه بهای فرآورده‌های بنگاه X ترقی نماید ب‌هگونه‌ای که قیمت کالا- سرمایه ۶۰۰ لیره‌ای مثلاً تا ۷۰۰ لیره استرلینگ ترقی نماید، یک هفتم بهای آن = ۱۰۰ لیره استرلینگ از روند تولید سرچشمه نگرفته و در آن پیش‌ریز نشده است، بلکه از روند دورانی ناشی شده است. ولی بیش از ۶۰۰ لیره استرلینگ برای جبران عوامل مولد لازم نیست، لذا ۱۰۰ لیره استرلینگ آزاد می‌گردد.

بررسی علی که در مورد اول موجب کوتاه‌شدن یا درازشدن واگرد-دوره می‌شوند و در مورد دوم بهای مواد خام و کار را پائین و بالا می‌برند و در مورد سوم موجب ترقی یا تنزل بهای فرآورده‌ها می‌گردند، از حدود بررسی‌هایی که تاکنون کرده‌ایم خارج هستند. ولی آنچه نیک به این مبحث می‌خورد بدین قرار است:

حالت اول: ثابت ماندن مقیاس تولید و بهای عناصر تولید و قیمت محصول،

تغییر در دوران - دوره ولدا در واگرد - دوره

بنا بر فرضیاتی که در مثال ما شده است در پی کوتاه‌گشتن دوران - دوره، به میزان $\frac{1}{9}$ از مجموع سرمایه پیش‌ریخته کمتر مورد احتیاج است و لذا سرمایه مزبور از ۹۰۰ به ۸۰۰ لیره استرلینگ تقلیل می‌یابد و ۱۰۰ لیره استرلینگ به صورت پول - سرمایه از آن حذف می‌گردد.

بنگاه X مانند گذشته همان محصول شش هفته‌ای را با همان ارزش ۶۰۰ لیره استرلینگ تحویل می‌دهد و چون تمام طول سال پیوسته به همین منوال کار انجام می‌گیرد بنگاه مزبور طی ۵۱ هفته همان مقدار محصول به ارزش ۵۱۰۰ لیره استرلینگ تحویل می‌دهد. بنابراین در مورد مقدار و بهای محصولی که بنگاه به گردش می‌اندازد هیچگونه تغییری حاصل نمی‌شود و همچنین در مورد مهلت‌هایی که بنگاه فرآورده را به بازار می‌ریزد هیچ دگرگونی پدید نمی‌گردد. ولی ۱۰۰ لیره استرلینگ کنار گذاشته

شده است، زیرا در پی کوتاه گشتن دوره دوران، روند تولید به جای ۹۰۰ لیره پیشین تنها با ۸۰۰ لیره استرلینگ سیر آب گشته است. ۱۰۰ لیره محذوف در شکل پول - سرمایه وجود دارد. ولی این مبلغ به هیچ وجه نماینده جزئی از آن سرمایه پیش ریخته نیست که ضرورتاً باید پیوسته به صورت پول - سرمایه عمل می کرد. فرض می کنیم از سرمایه پیش ریخته I که برابر با ۶۰۰ لیره استرلینگ است، $\frac{4}{5}$ آن پیوسته در مصالح تولید گذاشته شده = ۴۵۰ لیره استرلینگ و $\frac{1}{5}$ آن = ۱۲۰ لیره استرلینگ به دستمزد تخصیص داده شده است. پس هر هفته ۸۰ لیره استرلینگ برای مواد تولیدی و ۲۰ لیره استرلینگ برای دستمزد مصرف می شود. بنابراین سرمایه II = ۳۰۰ لیره استرلینگ نیز باید بدین سان منقسم گردد که $\frac{4}{5}$ آن = ۲۴۰ لیره استرلینگ برای مواد تولیدی و $\frac{1}{5}$ آن = ۶۰ لیره استرلینگ برای دستمزد تخصیص داده شود. سرمایه ای که برای دستمزد گذاشته شده باید پیوسته به صورت نقدی پیش ریز گردد. به محض اینکه محصول - کالائی که ۶۰۰ لیره استرلینگ ارزش دارد به صورت پول رجعت نمود، یعنی به فروش رفت، ۴۸۰ لیره استرلینگ از آن می تواند به مواد تولیدی (ذخیره مولد) مبدل گردد ولی ۱۲۰ لیره استرلینگ شکل نقدی خود را نگاه می دارد تا بتواند برای دستمزد ۶ هفته ای به کار آید. این ۱۲۰ لیره استرلینگ حداقلی است از سرمایه ۶۰۰ لیره ای باز گشته که باید پیوسته در شکل پول - سرمایه تجدید یا جبران گردد و لذا پیوسته باید به مثابه جزئی از سرمایه پیش ریخته وارد در عمل، به صورت پول - سرمایه موجود باشد.

اکنون اگر از ۳۰۰ لیره استرلینگی که منظمأ هر ۳ هفته نقد می شود و به همان سان نیز قابل تقسیم است یعنی ۲۴۰ لیره آن صرف ذخیره مولد می شود و ۶۰ لیره دیگر از آن برای پرداخت دستمزد اختصاص می یابد، در نتیجه کوتاه گشتن زمان دوران ۱۰۰ لیره به شکل پول - سرمایه حذف گردد و به کلی از مکانیسم واگرد بیرون رانده شود، آنگاه این سؤال مطرح می گردد که پس تنخواه این یکصد لیره پول - سرمایه از کجا بیرون می آید؟

تنها $\frac{1}{5}$ این مبلغ عبارت از پول - سرمایه‌ای است که دوره به دوره در درون واگردها آزاد می‌ماند ولی $\frac{4}{5}$ آن = ۸۰ لیره استرلینگ قبلاً مبدل به ذخیره مؤلد اضافی می‌گردیده که دارای همان ارزش است. به چه نحو این ذخیره مؤلد اضافی به پول مبدل می‌شود و پولی که برای این تبدیل لازم است از کجا می‌آید؟

هنگامی که کوتاه گشتن زمان دوران مسلم شود، آنگاه از ۶۰۰ لیره استرلینگ پیش گفته، به جای ۴۸۰ لیره فقط ۴۰۰ لیره مبدل به ذخیره مؤلد می‌گردد. ۸۰ لیره استرلینگ بقیه به شکل پول نگاهداشته می‌شود و به همراه ۲۰ لیره استرلینگ مذکور که بابت دستمزد تخصیص یافته است ۱۰۰ لیره استرلینگ محذوف را تشکیل می‌دهند.^(۱) با اینکه یکصد لیره مزبور به وسیله فروش کالا - سرمایه از دوران ناشی می‌گردد و اکنون به جهت آنکه دوباره در دستمزد و عناصر تولید گذارده نمی‌شود از دوران بیرون کشیده می‌شود، معدلک نباید فراموش کرد که یکصد لیره مزبور با شکل نقدی خود از نو دارای همان شکلی است که بدواً بدان صورت در دوران ریخته شده بود. در ابتدای امر ۹۰۰ لیره استرلینگ بابت ذخیره مؤلد و دستمزد گذاشته شده بود. اکنون برای آنکه

(۱) برای رفع هر گونه ابهام در مورد بحث متذکر می‌شویم که سخن بر سر وجود ۱۰۰ لیره به صورت نقدی است. اگر قرار است که در هر واگرد، $\frac{1}{5}$ سرمایه بابت پرداخت دستمزد نگاهداشته شود و $\frac{4}{5}$ آن صرف خرید مواد خام و کمکی و غیره (ذخیره مؤلد) گردد، در آن صورت چگونه باز ۱۰۰ لیره به صورت نقد در دست سرمایه‌دار باقی می‌ماند؟ در پاسخ این سؤال مصنف توضیح می‌دهد که پس از مسلم گشتن کوتاهی زمان دوران مثلاً به مدت یک هفته، سرمایه‌دار یک هفته کمتر به ذخیره مؤلد احتیاج پیدا می‌کند و لذا به جای آنکه شش بار ۸۰ لیره = ۴۸۰ لیره مواد خام و کمکی و غیره ذخیره کند ۵ بار ۸۰ لیره = ۴۰۰ لیره ذخیره می‌کند و بنابراین ۸۰ لیره پول نقد دست او باقی می‌ماند و چون از ۱۲۰ لیره نقد که برای ۶ هفته پرداخت دستمزد تخصیص یافته بود اکنون $\frac{1}{6}$ یعنی ۲۰ لیره صرفه جوئی می‌شود مجموعاً ۸۰ + ۲۰ لیره پول نقد باقی می‌ماند یا آزاد می‌شود.

همان روند تولید راه بیافتد فقط ۸۰۰ لیره استرلینگ لازم است. این یکصد لیره‌ای که در شکل پول از گردونه بیرون می‌افتد، اینک پول - سرمایه‌ای را تشکیل می‌دهد که در حال جایابی است و جزء تازه‌ای از بازار پول است. راست است که سابقاً نیز مبلغ مزبور دوره به دوره به صورت پول - سرمایه آزاد شده و سرمایه مؤلّد اضافی وجود داشت، ولی این حالات نهائی خود شرطی برای پیشبرد روند تولید ولذا برای ادامه آن بود. اکنون دیگر برای این منظور ضرورت ندارد و بنابراین پول - سرمایه نوئی است و جزئی از بازار پول را تشکیل می‌دهد، ولواینکه نسبت به ذخیره پولی موجود جامعه به هیچ وجه نه عنصری اضافی (زیرا در آغاز کار وجود داشته و به وسیله آن در دوران ریخته شده است) و نه گنج نوآبافته‌ای است.

در واقع این ۱۰۰ لیره استرلینگ از آن لحاظ که بخشی از پول - سرمایه پیش ریخته‌ای است که دیگر در همان بنگاه به کار نمی‌رود، اکنون از دوران بیرون کشیده شده است. ولی این بیرون کشی فقط بدان سبب امکان پذیر شده که تبدیل کالا - سرمایه به پول و مبدل گشتن این پول به سرمایه بار آور یعنی $W - G - W$ ، به قدر یک هفته تسریع گردیده ولذا گردش پولی که در این روند کار می‌کند نیز تندتر شده است. مبلغ مزبور برای آن از دوران بیرون کشیده شده است که دیگر برای واگرد سرمایه X لازم نیست.

در اینجا چنین فرض شده است که سرمایه پیش ریخته متعلق به همان کسی است که از آن استفاده می‌کند. ولی چنانچه سرمایه مزبور استقراضی می‌بود باز فرقی پیدا نمی‌شد. در آن صورت با کوتاه شدن زمان دوران، برای استفاده کننده به جای ۹۰۰ لیره فقط ۸۰۰ لیره استرلینگ وام می‌گردید. ۱۰۰ لیره استرلینگی که به وام دهنده پس داده می‌شد باز مانند گذشته یکصد لیره پول - سرمایه جدیدی را تشکیل می‌داد که فقط به جای X در دست Y قرار می‌گیرد. فراتر از این، چنانچه سرمایه دار X مواد تولیدی خویش به ارزش ۴۸۰ لیره استرلینگ را با اعتبار گرفته بود به گونه‌ای که خود فقط ۱۲۰ لیره استرلینگ پول نقد را بابت دستمزد پیش ریز کرده بود، در آن صورت

اکنون به میزان ۸۰ لیره استرلینگ کمتر به مواد تولیدی نسیه نیازمند می‌شد و لذا این مبلغ کالا- سرمایه زائدی را برای اعتباردهنده تشکیل می‌داد، درحالی که سرمایه‌دار X خود ۲۰ لیره استرلینگ پول نقد زیاد آورده بود.^(۱)

اکنون ذخیره تولیدی اضافی به میزان $\frac{1}{3}$ تقلیل یافته است. سابقاً $\frac{4}{5}$ از ۳۰۰ لیره استرلینگ سرمایه اضافی II را تشکیل می‌داد و برابر با ۲۴۰ لیره استرلینگ بود، اکنون فقط = ۱۶۰ لیره استرلینگ است، یعنی ذخیره اضافی دو هفته‌ای به جای سه هفته‌ای می‌نشیند. اکنون این ذخیره به جای هر سه هفته هر دو هفته تجدید می‌گردد ولی فقط به جای آنکه خوراک سه هفته باشد خوراک دو هفته است. مثلاً چنین می‌شود که خریدهای بازار پنبه با دفعات بیشتر ولی حجم کمتر تکرار می‌گردند. همان مقدار پنبه از بازار برداشت می‌شود، زیرا حجم محصول یکسان باقی می‌ماند. ولی ازلحاظ زمانی برداشت به‌نحو دیگر و برمدت بیشتری تقسیم می‌گردد. مثلاً فرض کنیم که سخن بر سر سه ماه و دو ماه باشد و مصرف سالانه پنبه را از قرار ۱۲۰۰ عدل بگیریم. در حالت اول فروش چنین خواهد بود:

اول ژانویه	۳۰۰ عدل، در انبار ۹۰۰ عدل باقی می‌ماند
اول آوریل	۳۰۰ » » ۶۰۰ » » »
اول ژوئیه	۳۰۰ » » ۳۰۰ » » »
اول اکتبر	۳۰۰ » » ۰ » » »

درحالت دوم به‌عکس:

(۱) خواننده توجه دارد که مقصود مصنف این است که در هر حال جمعاً وضع یکسان است. چه یکصد لیره در دست یک نفر سرمایه‌دار باشد، چه میان سرمایه‌دار و وام‌ده و سرمایه‌دار وام‌ستان یا اعتباردهنده و اعتبارگیرنده تقسیم شود باز مجموعاً ۱۰۰ لیره آزاد شده است.

اول ژانویه	فروش ۲۰۰ عدل، در انبار ۱۰۰۰ عدل
اول مارس	» ۲۰۰ » » ۸۰۰ »
اول مه	» ۲۰۰ » » ۶۰۰ »
اول ژوئیه	» ۲۰۰ » » ۴۰۰ »
اول سپتامبر	» ۲۰۰ » » ۲۰۰ »
اول نوامبر	» ۲۰۰ » » ۰ »

بنابراین پولی که در پنبه نهاده شده است یک ماه دیگر تماماً برمی گردد، یعنی به جای اکتبر در ماه نوامبر. پس اگر به سبب کوتاه گشتن زمان دَوَران ولذا کوتاهی زمان واگرد، $\frac{1}{4}$ از سرمایه پیش ریخته = ۱۰۰ لیره استرلینگ به شکل پول - سرمایه حذف شود و چنانچه این یکصد لیره مرکب باشد از ۲۰ لیره پول - سرمایه ای که آدواراً زیاد بر میزان پرداخت هفتگی دستمرد است و از ۸۰ لیره ای که به مثابه ذخیره تولیدی یک هفته آدواراً زائد می گردد، آنگاه در مورد این ۸۰ لیره چنین می شود که کاهش ذخیره تولیدی از جانب صنعت گر با افزایش ذخیره کالا از سوی پنبه فروش تطبیق می کند. هر اندازه همان مقدار پنبه در انبار صاحب صنعت به مثابه ذخیره تولیدی کمتر بماند به همان نسبت به صورت کالا در انبار تاجر پنبه فروش بیشتر می ماند.

ما تاکنون چنین فرض کرده ایم که کوتاه گشتن زمان دَوَران در مورد بنگاه X معلول آن بوده است که X کالای خود را سریع تر به فروش رسانده یا زودتر قیمت آن را دریافت داشته و یا در مورد معامله اعتباری مهلت پرداخت کوتاه گردیده است. پس این کوتاهی با کوتاه گشتن فروش کالا و تبدیل کالا - سرمایه به پول سرمایه، یعنی $W - G$ که نخستین مرحله رَوَند دَوَرانی است، همراه است. همچنین ممکن است که این کوتاه - شدن از دومین مرحله یعنی از $G - W$ ناشی گردد ولذا از تغییر هم زمانی سرچشمه می گیرد که خواه در کار - دوره بروز می کند و خواه در زمان دَوَران سرمایه های Y و Z

و غیره‌ای که به سرمایه‌دار X عناصر تولیدی سرمایه‌گردانش را تحویل می‌دهند، پدید می‌آید.

به‌طور مثال اگر پنبه، ذغال و غیره بنا بر سیستم قدیم حمل و نقل از محل تولید یا انبارگاه خود تا مقرّ مؤسسات تولیدی سرمایه‌دار X سه هفته در راه باشند، آنگاه حداًقل ذخیره تولیدی X باید تا رسیدن ذخایر جدید دست کم برای سه هفته کافی باشد. تا هنگامی که پنبه و ذغال در راه هستند نمی‌توانند به‌مثابه وسیله تولید به کار آیند. در این صورت آنها بیشتر در حکم محمول کار صنعت حمل و نقل و سرمایه‌ای هستند که در آن به کار افتاده است و برای تولیدکننده ذغال و پنبه فروش، عبارت از کالا - سرمایه‌ای هستند که دوران خود را طی می‌کنند. فرض کنیم که در پی بهبود سیستم ترابری حمل کالا به دو هفته تقلیل یافته است. آنگاه ذخیره‌گیری مولّد می‌تواند به جای هر سه هفته یک بار به دو هفته یک بار تبدیل گردد. از این راه ۸۰ لیره استرلینگ سرمایه اضافی‌ئی که بدین منظور پیش‌ریز شده بود آزاد می‌گردد و همچنین به‌علت اینکه سرمایه ۶۰۰ لیره استرلینگی یک هفته زودتر برگشت می‌کند، ۲۰ لیره استرلینگی که بابت پرداخت دستمزد تخصیص یافته بود نیز آزاد می‌شود.

از سوی دیگر هرگاه مثلاً کار - دوره سرمایه‌ای که ماده خام تحویل می‌دهد کوتاه گردد (نمونه‌های آن در فصل پیشین داده شده است) و لذا امکان تجدید ماده خام بیشتر شود، در آن صورت ممکن است ذخیره مولّد تقلیل یابد، فاصله زمانی از یک دوره تجدید تا دوره دیگر کوتاه گردد.

چنانچه به‌عکس زمان دوران ولدا و اگر د - دوره درازتر گردد، آنگاه پیش‌ریز سرمایه اضافی ضرورت پیدا می‌کند. اگر سرمایه‌دار سرمایه اضافی داشته باشد خود آن را از جیب تأمین می‌کند. ولی در غیر این صورت سرمایه اضافی مزبور به شکل دیگری، به‌مثابه جزئی از بازار پول، گذاشته می‌شود. برای آنکه بتوان این سرمایه را در دسترس داشت باید آن را از شکل قدیم خود بیرون آورد، مثلاً سهام فروخت، سپرده‌ها را

بیرون کشید، امری که اینجا نیز در بازار پول به طور غیر مستقیم تأثیر می گذارد. یا آنکه باید این سرمایه را قرض کرد. آن جزئی از سرمایه اضافی که برای پرداخت دستمزد ضرور است در شرایط عادی همواره باید به صورت پول - سرمایه پیش ریز گردد و از این جهت سرمایه دار X سهمی در اعمال فشار مستقیم به بازار پول آدا می کند. در مورد آن جزئی که باید در مواد تولید گذاشته شود این امر فقط هنگامی ناگزیر می گردد که قیمت این مواد باید نقداً پرداخت شود. چنانچه بتوان آنها را با اعتبار تهیه نمود آنگاه این عمل تأثیر مستقیمی برای بازار پول اعمال نمی کند، زیرا سرمایه اضافی در این مورد از ابتدا نه به مثابه پول - سرمایه، بلکه مستقیماً به صورت ذخیره مولد پیش ریز می شود. هرگاه بستانکار براتی را که از X در دست دارد مستقیماً به بازار پول بریزد، آن را تنزیل کند و غیره، آنگاه عمل سرمایه دار X غیر مستقیم و از راه دست دوم در بازار پول تأثیر می کند. ولی چنانچه بستانکار مزبور از برات مثلاً بدین سان استفاده نماید که آن را برای جبران یک بدهی آینده نگاه دارد، در آن صورت پیش ریز این سرمایه اضافی نه مستقیم و نه غیر مستقیم به روی بازار پول تأثیری نمی گذارد.

حالت دوم:

بهای مواد تولید تغییر می کند

دیگر شرایط ثابت می مانند

دمی پیش چنین فرض کرده ایم که سرمایه کل ۹۰۰ لیره استرلینگ به نسبت $\frac{4}{5} = 720$ لیره استرلینگ در مواد تولیدی و $\frac{1}{5} = 180$ لیره استرلینگ در دستمزد گذارده می شود. هرگاه بهای مواد تولیدی به نیم کاهش یابد، آنگاه برای کار - دوره شش هفته ای به جای ۴۸۰ لیره استرلینگ فقط ۲۴۰ لیره استرلینگ لازم خواهد بود، و برای سرمایه

الحاقی شماره II به جای ۲۴۰ لیره استرلینگ فقط ۱۲۰ لیره ایجاب می شود. بنابراین سرمایه شماره I از ۶۰۰ لیره به $۲۴۰ + ۱۲۰ = ۳۶۰$ لیره استرلینگ کاهش می یابد و سرمایه شماره II از ۳۰۰ لیره به $۱۲۰ + ۶۰ = ۱۸۰$ لیره استرلینگ تقلیل پیدا می کند. سرمایه کل ۹۰۰ لیره ای به $۱۸۰ + ۳۶۰ = ۵۴۰$ لیره استرلینگ پائین می آید.

این پول - سرمایه کنارآفتاده که اکنون بیکار مانده و بدین جهت در بازار پول در جستجوی محل است، جز بخشی از سرمایه ۹۰۰ لیره ای بدوی، که به صورت پول - سرمایه پیش ریز شده است، چیز دیگری نیست، سرمایه ای است که در اثر تنزل قیمت عناصر تولیدی که آواراً به آن تبدیل می شود، چون بنگاه توسعه نمی یابد بلکه بر مقیاس گذشته ادامه خواهد یافت، زائد گردیده است. هر گاه این کاهش بها معلول شرایط اتّفاقی (حاصل استثنائاً خوب، واردات فوق العاده و غیره) نباشد، بلکه از افزایش نیروی بارآور در درون رشته ای سرچشمه گرفته باشد که موادّ خام تحویل می دهد، آنگاه پول - سرمایه مزبور به صورت اضافه مطلق بازارپول درمی آید و به طور کلی به سرمایه ای که در شکل پول - سرمایه آزاد است مبدل می گردد، زیرا نقدینه مزبور دیگر جزء پیوند یافته آن سرمایه ای نیست که از چندی پیش جا یافته است.

حالت سوّم:

قیمت فروش خود محصول تغییر می کند

هر گاه قیمت تنزل کند بخشی از سرمایه از دست می رود و لذا ناچار باید به وسیله پیش ریز جدیدی از پول - سرمایه جبران گردد. این زیان فروشنده ممکن است به طور مستقیم یا غیرمستقیم به سود خریدار تمام شود. مستقیماً، هر گاه قیمت فروش محصول فقط در نتیجه اوضاع و احوال تصادفی تنزل کرده باشد و سپس دوباره تا قیمت عادی

ترقی نماید. غیرمستقیم، آنگاه که تغییر در قیمت در اثر دگرگونی ارزشی به وجود آمده باشد که برمحصول کهنه تأثیر کند و این محصول به مثابه عامل تولید در محیط تولید دیگری وارد گردد و در آنجا به نسبت خود، سرمایه آزاد سازد. در هر دو مورد ممکن است سرمایه‌ای که برای X از دست رفته است و برای جبران آن به بازار پول فشار می‌آورد، از سوی دوستان همکارش به مثابه سرمایه جدید اضافی در دسترس وی قرار گیرد. در این مورد فقط انتقالی رخ می‌دهد.

هر گاه به عکس بهای محصول ترقی نماید، آنگاه جزئی از سرمایه که پیش‌ریز نشده بود از دوران خارج می‌شود. این سرمایه دیگر جزء تشکیل دهنده سرمایه‌ای نیست که برای روند تولید پیش‌ریز شده است و لذا در صورتی که تولید توسعه نیابد، پول - سرمایه کناررفته‌ای به شمار می‌رود. چون در اینجا فرض کرده‌ایم که بهای عناصر محصول پیش از ورود کالا - سرمایه به بازار مشخص شده است، امکان دارد که یک تغییر واقعی در ارزش، موجب ترقی قیمت گردد و به طور قهقرائی تأثیر نماید به نحوی که مثلاً بهای مواد خام در پی آن بالا رود. در این حالت سرمایه‌دار X هم از محصولش که به مثابه کالا - سرمایه در گردش است و هم از ذخیره تولیدی موجودش سود می‌برد. این سود، سرمایه اضافی‌ئی را که وی اکنون در نتیجه قیمت‌های نوین، در اثر ترقی بهای عناصر تولیدی، برای ادامه کار بنگاهش لازم دارد، فراهم می‌سازد.

ولی ممکن است که ترقی قیمت تنها یک امر تصادفی باشد. آنگاه سرمایه اضافی‌ئی که از این سو برای سرمایه‌دار X لازم می‌شود، در سوی دیگر، آنجا که محصول آن یکی از عناصر تولیدی رشته دیگر صنعت را تشکیل می‌دهد، به صورت سرمایه آزاد گشته نمایان می‌گردد. آنچه یکی می‌بازد دیگری می‌برد.^(۱)

(۱) مثلاً اگر فرضاً نفت ماده خام صنعت X را تشکیل دهد، در نتیجه ترقی قیمت نفت برای X به کار - بردن سرمایه اضافی‌ئی ایجاب می‌شود ولی سرمایه‌دار تولیدکننده نفت در اثر ترقی قیمت مبالغی سرمایه زیادی به دست می‌آورد.

فصل شانزدهم

واگرد سرمایه متغیر

I. نرخ سالانه اضافه ارزش

[اضافه ارزش = ارزش اضافی، اضافه کار = کار اضافی]

فرض می‌کنیم سرمایه گردانی به مبلغ ۲۵۰۰ لیره استرلینگ باشد که $\frac{4}{5}$ آن برابر با ۲۰۰۰ لیره استرلینگ سرمایه ثابت (مواد تولیدی) را تشکیل دهد و $\frac{1}{5}$ آن = ۵۰۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیری باشد که در اِزاء دستمزد گذارده شده است.

فرض کنیم که واگرد - دوره = ۵ هفته، کار - دوره = ۴ هفته و دوران - دوره = ۱ هفته باشد. در این صورت سرمایه I که = ۲۰۰۰ لیره استرلینگ است از ۱۶۰۰ لیره استرلینگ سرمایه ثابت و ۴۰۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیر ترکیب می‌شود، و سرمایه II = ۵۰۰ لیره استرلینگ مرکب می‌شود از ۴۰۰ لیره استرلینگ سرمایه ثابت و ۱۰۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیر. در هر هفته کار، سرمایه‌ای به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ نهاده می‌شود. طی یک سال ۵۰ هفته‌ای محصول سالانه‌ای برابر با $۵۰ \times ۵۰۰ = ۲۵۰۰$ لیره استرلینگ ساخته می‌شود. بنابراین سرمایه I ۲۰۰۰ لیره‌ای، که پیوسته طی هر کار - دوره فعالیت دارد، ۱۲ بار و نیم واگرد می‌کند.

$\frac{1}{4} \times 2000 = 25000$ لیره استرلینگ می شود. از این ۲۵۰۰۰ لیره استرلینگ $\frac{4}{5} = 20000$ لیره استرلینگ سرمایه ثابتی است که در مواد تولیدی نهاده شده و $\frac{1}{5}$ آن = ۵۰۰۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیر است که در اِزاءِ دستمزد گذارده شده است. بالعکس سرمایه کل ۲۵۰۰ لیره ای ده بار واگرد دارد، زیرا $\frac{25000}{2500} = 10$ است.

سرمایه متغیر گردانی که طی تولید خرج شده است تنها هنگامی می تواند از نو در روند تولید به کار آید که فرآورده ای که ارزش سرمایه مزبور در آن باز تولید شده است به فروش رود و از کالا- سرمایه به پول- سرمایه بدل گردد، تا از نو برای پرداخت دستمزد نهاده شود. ولی در مورد سرمایه ثابت گردانی که در تولید گذاشته شده است (مواد تولیدی) نیز وضع هم این چنین است، زیرا ارزش آنها به مثابه جزئی از محصول مجدداً برمی گردد. وجه اشتراکی که این دو بخش از سرمایه گردان - یعنی بخش های متغیر و ثابت این سرمایه - با هم دارند و آنچه که آنها را از سرمایه استوار متمایز می سازد این نیست که ارزش انتقال یافته آنها به محصول، به وسیله کالا- سرمایه به گردش می افتد، یعنی به یاری دوران فرآورده به مثابه کالا در گردش قرار می گیرد. یک جزء ارزشی محصول ولذا جزئی از محصول که همچون کالا در گردش است یعنی از کالا- سرمایه، همواره از فرسایش سرمایه استوار تشکیل یافته است یا به دیگر سخن عبارت از آن جزء ارزشی است که سرمایه استوار در آثای تولید به فرآورده منتقل نموده است. ولی تفاوت در این است که سرمایه استوار یا چهره مصرفی سرمایه گردان (= سرمایه گردان ثابت + سرمایه گردان متغیر)، همچنان به کار خود در روند تولید ادامه می دهد. در حالی که شرط هر یک از تک و اگردها این است که تمام سرمایه گردان - در سیمای کالا- سرمایه - از محیط تولیدی به محیط دوران وارد گردد. نخستین مرحله دوران $\dot{W} - \dot{G}$ برای سرمایه گردان ثابت و سرمایه گردان متغیر مشترک است. در دومین مرحله آنها از یکدیگر جدا می شوند. جزئی از پولی که کالا به آن مبدل گشته است در ذخیره تولیدی (سرمایه

گردان ثابت) گذاشته می‌شود. بنا بر مُهلت‌های مختلفی که طی آن خرید عناصر تشکیل‌دهنده این ذخیره مولد انجام می‌گیرد، ممکن است قسمتی از پول زودتر و قسمت دیگر دیرتر به مواد تولیدی بدل شود، ولی سرانجام همه آن به این صورت درمی‌آید. جزء دیگر پولی که از حاصل فروش به دست آمده است به صورت ذخیره نقدی نگاهداشته می‌شود تا تدریجاً برای پرداخت نیروی کاری که در پیکر رَوَند تولید فرو می‌رود مصرف گردد. سرمایه‌گردان متغیر را این جزء تشکیل می‌دهد. با این وصف جانشین ساختن کامل این یا آن جزء، در هر بار ناشی از واگرد سرمایه، از تبدیل سرمایه به محصول، از محصول به کالا و از کالا به پول است. به همین سبب است که در فصل پیشین واگرد سرمایه‌گردان - ثابت و متغیر - جداگانه و با هم و بدون در نظر گرفتن سرمایه استوار مطرح گردیده است.

برای مسئله‌ای که اکنون باید مطرح سازیم لازم است گامی فراتر نهاده و جزء متغیر سرمایه‌گردان را به گونه‌ای مورد بررسی قرار دهیم که گویی این جزء به تنهایی تشکیل - دهنده سرمایه‌گردان است. یا به دیگر سخن از سرمایه ثابت گردان که همراه با آن واگرد می‌کند چشم می‌پوشیم.

۲۵۰۰ لیره استرلینگ پیش‌ریز شده است و ارزش سالانه فراورده برابر با ۲۵۰۰ لیره استرلینگ است. ولی جزء متغیر سرمایه‌گردان ۵۰۰ لیره استرلینگ است و لذا سرمایه متغیری که در ۲۵۰۰ لیره استرلینگ جا گرفته است برابر با $\frac{۲۵۰۰۰}{۵} = ۵۰۰۰$ لیره استرلینگ است. چنانچه ۵۰۰۰ لیره استرلینگ را به ۵۰۰ تقسیم کنیم تعداد ۱۰ واگرد را به دست می‌آوریم، که کاملاً مانند تعداد واگردهای سرمایه کل ۲۵۰۰ لیره استرلینگ است.

این محاسبه میانگین، که طبق آن ارزش محصول سالانه بر سرمایه پیش‌ریخته تقسیم می‌گردد و نه بر ارزش جزئی از این سرمایه که پیوسته در یک کار - دوره مورد استفاده قرار دارد (در مثال ما به جای ۴۰۰ بر ۵۰۰ تقسیم می‌گردد)، در اینجا که سخن فقط درباره تولید اضافه‌ارزش است مطلقاً درست است. بعداً خواهیم دید که این حساب

از لحاظ دیگر کاملاً دقیق نیست، چنانکه اصلاً این محاسبه میانگین فاقد دقت کامل است. به دیگر سخن محاسبه مزبور برای هدف های عملی سرمایه دار کافی است ولی بیانگر دقیق یا سنجیده همه شرایط و اگر نیست.

ما تا کنون از یک جزء ارزشی کالا - سرمایه به کلی چشم پوشیده بودیم و آن عبارت از اضافه ارزشی است که در آن نهفته است و در آثانی رَوَند تولید آفریده شده و در پیکر فراورده جایگزین گردیده است. اینک باید توجه خود را به آن معطوف سازیم.

گیریم سرمایه متغیر ۱۰۰ لیره ای که به طور هفتگی نهاده می شود اضافه ارزشی به میزان $100\% = 100$ لیره استرلینگ تولید نماید. بنابراین سرمایه متغیر ۵۰۰ لیره ای که طی واگرد - دوره پنج هفته ای نهاده می شود اضافه ارزشی به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ تولید می کند، یعنی نیمی از روزانه کار اضافه کار است.

ولی اگر ۵۰۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیر، ۵۰۰ لیره اضافه ارزش تولید می کند، $5000 = 500 \times 10$ لیره استرلینگ به میزان ۱۰ $5000 = 500 \times 10$ لیره استرلینگ است. نسبت تمام حجم اضافه ارزشی که طی یک سال تولید شده است به مبلغ ارزشی سرمایه متغیر پیش - ریخته را ما نرخ سالانه اضافه ارزش می نامیم. بنابراین در مثالی که اکنون در برابر ما قرار دارد نرخ مزبور عبارت است از $1000\% = \frac{5000}{50}$. چنانچه این نرخ را نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم دیده می شود که برابر است با نرخ اضافه ارزشی که سرمایه متغیر پیش ریخته طی یک واگرد - دوره تولید می کند، ضرب در تعداد واگردهای سرمایه متغیر (که با تعداد واگردهای همه سرمایه گردان مطابقت دارد).

سرمایه متغیری که طی یک واگرد - دوره پیش ریز گردیده در مثال اختیار شده، برابر با ۵۰۰ لیره استرلینگ است و اضافه ارزشی که در قبال آن تولید شده نیز ۵۰۰ لیره استرلینگ است. بنابراین نرخ اضافه ارزش طی یک واگرد - دوره عبارت از $\frac{500}{500} = 1$

۱۰۰٪ است. هرگاه این ۱۰۰٪ را در تعداد واگردهای سالانه که ۱۰ است ضرب کنیم، آنگاه چنین خواهیم داشت $\frac{5000m}{500v} = 1000\%$.

چنین است در مورد نرخ سالانه اضافه ارزش. ولی دربارهٔ حجم اضافه ارزشی که طی یک واگرد - دوره مشخصی به دست می آید مطلب از این قرار است: حجم مزبور برابر با ارزش سرمایه متغیری است که در آثنای همین دوره پیش ریز گردیده است، (در مثال ما = ۵۰۰ لیره استرلینگ) ضرب در نرخ اضافه ارزش، بنابراین در نمونه ما چنین است: $500 \times \frac{100}{100} = 500 \times 1 = 500$ لیره استرلینگ. چنانچه سرمایه پیش ریخته برابر با ۱۵۰۰ لیره استرلینگ باشد با همین نرخ اضافه ارزش چنین خواهیم داشت: حجم اضافه ارزش = $1500 \times \frac{100}{100} = 1500$ لیره استرلینگ.

قرار می گذاریم که سرمایه متغیر ۵۰۰ لیره ای که سالانه ده بار واگرد می کند و با نرخ اضافه ارزش سالانه خود که برابر با ۱۰۰۰٪ است ولذا طی یک سال اضافه ارزشی به مبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ تولید می نماید، سرمایه A نامگذاری شود. اکنون سرمایه متغیر دیگری را به نام B فرض می کنیم که برای تمام سال به مبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ (یعنی در اینجا برای ۵۰ هفته) پیش ریز می شود ولذا فقط یک بار در سال واگرد دارد. همراه این باز فرض می کنیم که در پایان سال قیمت محصول همان روزی که آماده است پرداخت می گردد و بنابراین پول - سرمایه ای که محصول به آن تبدیل می شود در همان روز بازگشت می کند. پس دوره دوران در اینجا برابر با صفر است، واگرد - دوره برابر با کار - دوره یعنی = یک سال است. مانند مورد پیشین طی کار - دوره در هر هفته سرمایه متغیری به مبلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ وجود دارد ولذا در ۵۰ هفته به ۵۰۰۰ لیره استرلینگ بالغ می شود. باز هم فرض می کنیم که نرخ اضافه ارزش همان ۱۰۰٪ باشد، یعنی با یکسان بودن طول روزانه کار، نیمی از آن را اضافه کار تشکیل می دهد. چنانچه ۵ هفته را در نظر بگیریم چنین خواهیم داشت.

سرمایه متغیر گذاشته شده = ۵۰۰ لیره استرلینگ، نرخ اضافه‌ارزش ۱۰۰٪، لذا حجم اضافه‌ارزش تولید‌گشته = ۵۰۰ لیره استرلینگ است. حجم نیروی کاری که در اینجا مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد و درجه بهره‌کشی آن بنا به فرض دقیقاً همانند سرمایه A است.

در هر هفته ۱۰۰ لیره سرمایه متغیر گذاشته شده اضافه‌ارزشی برابر با ۱۰۰ لیره استرلینگ ایجاد می‌کند، پس در ۵۰ هفته سرمایه نهاده که $۵۰ \times ۱۰۰ = ۵۰۰۰$ لیره استرلینگ است، اضافه‌ارزشی به مبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ به وجود می‌آورد. حجم اضافه‌ارزش تولیدشده در سال همانند مورد پیشین = ۵۰۰۰ لیره استرلینگ است، ولی نرخ سالانه اضافه‌ارزش به کلی متفاوت است. این نرخ برابر با اضافه‌ارزش تولیدشده در جریان سال است تقسیم بر سرمایه متغیر پیش‌ریز شده، یعنی $\frac{۵۰۰۰}{۵۰۰۰} = ۱۰۰\%$ ، در حالی که این نرخ در مورد سرمایه A ی پیش گفته = ۱۰۰٪ بود.

در مورد سرمایه A، همانند سرمایه B، هر هفته ۱۰۰ لیره استرلینگ خرج سرمایه متغیر داشتیم: درجه باروری یا نرخ اضافه‌ارزش نیز همان ۱۰۰٪ است، مقدار سرمایه متغیر هم یکی است و = ۱۰۰ لیره استرلینگ است. حجم نیروی کار مورد بهره‌کشی، مقدار و درجه بهره‌کشی در هر دو مورد یکسان است، روزانه‌های کار برابرند و به طور یکسان به کار لازم و اضافه‌کار تقسیم می‌شوند. مبلغ سرمایه متغیری که طی سال به کار می‌افتد نیز هم مقدار و = ۵۰۰۰ لیره استرلینگ است، مانند یکدیگر همان حجم کار را به حرکت درمی‌آورند و از نیروی کاری که هر دو سرمایه برابر به راه می‌اندازند مقدار یکسانی اضافه‌ارزش بیرون می‌کشند، یعنی ۵۰۰۰ لیره استرلینگ. با این وجود در نرخ اضافه‌ارزش A و B تفاوتی به میزان ۹۰٪ پیدا می‌شود.

درواقع این پدیده چنان دیده می‌شود که گویی نرخ اضافه‌ارزش تنها به حجم و درجه بهره‌کشی نیروی کار، که به وسیله سرمایه متغیر به حرکت درمی‌آید، وابسته نیست بلکه علاوه بر آن مربوط به تأثیرات ناروشنی است که از روند دوران سرچشمه می‌گیرند.

و درحقیقت چنین تعبیری نیز از این پدیده داده شده است و طرح آن، اگرچه نه در شکل خالص خود بلکه به صورت بغرنج و پوشیده ترش یعنی (نرخ سالانه سود)، از آغاز سال‌های بیستم^(۱) شکست کاملی را درمکتب ریکاردوئی پیش آورده است.

هرگاه به صورت ظاهر پدیده ننگریم بلکه واقعاً سرمایه‌های A و B را تحت شرایط دقیقاً یگانه‌ای قرار دهیم، آنگاه جنبه شیگفت‌انگیز پدیده بلافاصله از بین می‌رود. چنین اوضاع و احوالی فقط آنگاه به وجود می‌آید که سرمایه متغیر B عین سرمایه A در همان فاصله زمانی در مجموع خود برای پرداخت نیروی کار خرج شود.

در آن صورت ۵۰۰۰ لیره استرلینگ سرمایه B برای ۵ هفته نهاده می‌شود و صرف ۱۰۰۰ لیره در هفته سالانه ۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ خرج برمی‌دارد. آنگاه در چهارچوب فرض ما، اضافه‌ارزش = ۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ می‌شود. سرمایه واگرد نموده که = ۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ است تقسیم بر سرمایه پیش‌ریخته که = ۵۰۰۰ لیره است، تعداد واگردها را که برابر با ۱۰ است نشان می‌دهد. نرخ اضافه‌ارزش = $\frac{50000}{5000} = 10\%$ ، ضرب در ۱۰ که تعداد واگردها است نرخ سالانه اضافه‌ارزش را چنین به دست می‌دهد:

$\frac{10}{1} = \frac{50000}{5000} = 10\%$. بنابراین اکنون نرخ‌های اضافه‌ارزش A و B برابرند، یعنی ۱۰٪ هستند، ولی حجم اضافه‌ارزش از این قرار است: برای B ۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ و برای A ۵۰۰۰ لیره استرلینگ. نسبت مقادیر (حجم) اضافه‌ارزش تولید شده به یکدیگر مانند نسبت ارزش - سرمایه‌های پیش‌ریخته B و A به یکدیگر است، یعنی به نسبت ۵۰۰۰ : ۵۰۰ = ۱۰ : ۱ قرار می‌گیرند. ولی در عوض سرمایه B نیز در زمان واحد ده بار بیشتر از سرمایه A نیروی کار به حرکت در آورده است.

فقط سرمایه‌ای که واقعاً در روند کار مورد استفاده قرار گرفته است اضافه‌ارزش تولید می‌کند و همه قوانین داده شده درباره اضافه‌ارزش تنها بر آن سرمایه اطلاق

(۱) از ۱۸۲۰ به بعد.

می‌شود و لذا قانونی هم که طبق آن با نرخ معین، حجم اضافه‌ارزش منوط به مقدار نسبی سرمایه متغیر است، در مورد همین سرمایه جاری است.

رَوَند کار، خود با زمان اندازه‌گیری می‌شود. طول روزانه کار که معلوم باشد (چنانکه ما در اینجا کلیه شرایط را میان سرمایه A و سرمایه B یکسان گرفتیم تا تفاوت در نرخ سالانه اضافه‌ارزش با روشنی تمام نموده شود)، آنگاه هفته کار عبارت از تعداد معینی روزانه کار می‌شود. به‌دیگرسخن، ممکن است ما کار - دوره‌ای را که مثلاً ۵ هفته‌ای است به‌مثابه روزانه واحد کاری نگاه کنیم، که اگر روزانه کار ۱۰ ساعته و هفته نیز مرکب از ۶ روزانه کار فرض شود، ۳۰۰ ساعته است. ولی اضافه‌براین باید رقم مزبور را ضرب در تعداد کارگرانی کنیم که هر روز در زمان واحد و در رَوَند کار واحد مشترکاً گمارده شده‌اند. هرگاه این تعداد مثلاً ۱۰ نفر باشد، آنگاه ساعات هفتگی = $60 \times 10 = 600$ خواهد بود و یک کار - دوره ۵ هفته‌ای = $600 = 5 \times 120$ ساعت می‌گردد. بنابراین سرمایه‌های متغیر هم مقدار آنگاه با نرخ اضافه‌ارزش یکسان و با روزانه کار برابر در جریان هستند که حجم‌های هم‌مقداری از نیروی کار (یعنی یک نیروی کار هم‌قیمت ضرب در تعداد برابر) در فاصله زمانی واحد به حرکت درآمده باشند.

اینک به‌مثال‌های بدوی خودمان برمی‌گردیم. در هر دو مورد A و B، سرمایه‌های متغیر هم‌مقداری که به ۱۰۰ لیره استرلینگ بالغ می‌گردید در آثنای هر هفته سال به جریان افتاده‌اند. بنابراین سرمایه‌های متغیر به کار برده که واقعاً در رَوَند کار وارد عمل هستند برابرند، ولی سرمایه‌های متغیر پیش‌ریخته به کلی نابرابرند. در A برای هر ۵ هفته ۵۰۰ لیره استرلینگ پیش‌ریز شده است که از آن هر هفته یکصد لیره به کار می‌رود. در B برای نخستین دوره ۵ هفته‌ای ۵۰۰ لیره استرلینگ پیش‌ریز شده است که از آن مبلغ اما در هر هفته تنها ۱۰۰ و لذا در ۵ هفته فقط ۵۰۰ لیره استرلینگ = $\frac{1}{5}$ سرمایه پیش‌ریخته به کار می‌افتد. در دومین دوره ۵ هفته‌ای ۴۵۰ لیره استرلینگ پیش‌ریخته است ولی

فقط ۵۰۰ لیره جریان دارد و از همین قرار برای دوره‌های بعد. سرمایه متغیری که برای فاصله زمانی معین پیش‌ریز می‌شود فقط تا آن اندازه به سرمایه به کار افتاده و لذا به سرمایه متغیر واقعاً در جریان و عمل‌کننده مبدل می‌گردد که به‌طور واقعی در بخش - های آن فاصله زمانی‌ئی که مورد عمل رَوَند کار است وارد گردد و در رَوَند کار واقعاً عمل‌کند. آن جزئی از سرمایه مزبور که در این میان پیش‌ریز شده است تا بعداً در بخش زمانی دیگری مورد استفاده قرار گیرد عیناً مانند آن است که از لحاظ رَوَند کار وجود ندارد و لذا نه در مورد ارزش آفرینی و نه از لحاظ اضافه‌ارزش آوری هیچ‌گونه تأثیری اعمال نمی‌کند. مثلاً در سرمایه A ۵۰۰ لیره استرلینگ برای ۵ هفته پیش‌ریز شده است ولی در هر هفته فقط یکصد لیره از آن به نوبت در رَوَند کار وارد می‌شود. در نخستین هفته $\frac{1}{5}$ از آن مورد استفاده قرار می‌گیرد و $\frac{4}{5}$ آن بی‌آنکه به کار افتد پیش‌ریز شده است، اگر چه برای رَوَند‌های کار ۴ هفته بعد جنبه ذخیره‌ای دارد و ناچار باید پیش‌ریز شده باشد.

اوضاع و احوالی که نسبت میان سرمایه پیش‌ریخته و سرمایه متغیر را متفاوت می‌سازند، تنها به آن اندازه و از آن راه در تولید اضافه‌ارزش در صورت معین بودن نرخ اضافه‌ارزش - مؤثر هستند که کمیت سرمایه متغیری را که می‌تواند در فاصله زمانی معین، مثلاً در یک هفته، پنج هفته و غیره، واقعاً به کار رَوَد تغییر دهند. سرمایه متغیر پیش‌ریخته فقط تا آن حدّ و در آن زمان که واقعاً به کار می‌رود به‌مثابه سرمایه متغیر عمل می‌کند، نه طیّ آن مدّتی که به‌صورت ذخیره‌ای پیش‌ریز شده به‌جای مانده و به کار نرفته است. ولی همهّ اوضاع و احوالی که موجب تفاوت در نسبت میان سرمایه متغیر پیش‌ریخته و سرمایه متغیر به‌کاررفته می‌شوند، در تفاوت واگرد - دوره‌ها خلاصه می‌گردند، (که خود معلول اختلافی است که خواه در کار - دوره، خواه در دَوَران - دوره و خواه هر دو حاصل می‌شود). قانون تولید اضافه‌ارزش این است که با یکسان - بودن نرخ اضافه‌ارزش، حجم‌های برابری از سرمایه متغیر وارد در کار حجم‌های برابر

اضافه‌ارزش تولید می‌کنند. بنابراین چنانچه سرمایه‌های A و B در فاصله زمانی برابر، با یکسان بودن نرخ اضافه‌ارزش، حجم‌های برابری از سرمایه‌های متغیر به کار اندازند، آنگاه باید آنها در همان فاصله زمان حجم‌های برابری از اضافه‌ارزش تولید نمایند، هرچند نسبت میان این سرمایه متغیری که در آثنای فاصله زمانی معین به کار افتاده است با سرمایه متغیری که در عرض همین مدت پیش‌ریز شده است متفاوت باشد، و بنابراین هر قدر نیز نسبت میان حجم اضافه‌ارزش تولید شده، نه با سرمایه متغیر به کار رفته، بلکه با سرمایه متغیری که به طور کلی پیش‌ریز گردیده است، مختلف باشد. اختلاف در این نسبت به جای آنکه قوانین بیان شده درباره تولید اضافه‌ارزش را نقض کند به عکس مؤید آنها و نتیجه ضروری این قوانین است.

نخستین ۵ هفته بخش تولیدی سرمایه B را مورد توجه قرار دهیم. در پایان ۵ هفته ۵۰۰ لیره استرلینگ به کار رفته و مصرف شده است. ارزش - محصول برابر با ۱۰۰۰ لیره استرلینگ است. بنابراین $\frac{۵۰۰}{۱۰۰۰} = ۱۰\%$ است. عیناً مانند سرمایه A. اینکه در مورد سرمایه A اضافه‌ارزش هم‌زمان با سرمایه پیش‌ریخته به سامان می‌رسد، در حالی که در مورد سرمایه B این چنین نیست، در اینجا هنوز برای ما مطرح نیست زیرا اکنون سخن فقط بر سر تولید اضافه‌ارزش و رابطه‌اش با سرمایه متغیری است که در آثنای تولید آن پیش‌ریز شده است. به عکس اگر نسبت اضافه‌ارزش را در مورد B، نه با تولید آن جزئی از سرمایه پیش‌ریخته ۵۰۰ لیره استرلینگ که به کار رفته و مصرف گردیده است حساب کنیم بلکه آن را با خود همین سرمایه کل پیش‌ریخته بسنجیم، آنگاه چنین به دست می‌آوریم: $\frac{۱}{۱۰} = \frac{۵۰۰}{۵۰۰۰} = ۱۰\%$. بدین سان برای سرمایه B ۱۰٪ و برای سرمایه A ۱۰۰٪، یعنی ده بار بیشتر، درمی‌آید. اکنون اگر بیابند و بگویند که: این تفاوت در نرخ اضافه‌ارزش در مورد سرمایه‌های هم‌مقداری که کمیّت برابری کار به حرکت در آورده‌اند، و آن هم کاری که به دو قسمت برابر از کار پرداخته و نپرداخته تقسیم می‌گردد، ناقص

قوانین اضافه‌ارزش است، آنگاه پاسخ آسان است و با یک نگاه ساده به شرایط واقعی جواب آن داده می‌شود. در A شما نرخ واقعی اضافه‌ارزش را بیان می‌کنید یعنی اضافه‌ارزشی را که طی ۵ هفته به وسیله یک سرمایه متغیر ۵۰۰ لیره‌ای تولید شده است و نسبت به همین سرمایه متغیر ۵۰۰ لیره‌ای می‌سنجید. در صورتی که به عکس در مورد B طریقه محاسبه‌ای اختیار می‌شود که به هیچ وجه نه با تولید اضافه‌ارزش مربوط است و نه با تعیین نرخ اضافه‌ارزش منطبق با آن ارتباط دارد. ۵۰۰ لیره استرلینگ اضافه‌ارزشی که با یک سرمایه متغیر ۵۰۰ لیره‌ای تولید می‌شود در ارتباط با ۵۰۰ لیره سرمایه متغیری که در جریان تولیدش پیش ریز می‌شود سنجیده نمی‌گردد بلکه با سرمایه‌ای به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ در ارتباط قرار داده می‌شود که از آن $\frac{9}{10}$ یعنی ۴۵۰ لیره استرلینگ با تولید این اضافه‌ارزش ابداً دخلی ندارد و فراتر از آن، چون تازه باید طی ۴۵ هفته آینده تدریجاً وارد عمل گردد، برای تولید ۵ هفته نخست که اکنون تنها مورد بحث است به هیچ وجه هستی ندارد. پس بدین سان دیده می‌شود که اختلاف میان نرخ‌های اضافه‌ارزش A و B اصلاً مسئله‌ای نیست.

اکنون نرخ سالانه اضافه‌ارزش سرمایه‌های A و B را با هم مقایسه کنیم. برای سرمایه B چنین داریم: $\frac{5000}{5000} = 100\%$ و برای سرمایه A چنین: $\frac{5000}{5000} = 1000\%$. ولی نسبت نرخ‌های اضافه‌ارزش همان است که قبلاً بود. سابقاً چنین داشتیم:

$$\frac{\text{نرخ اضافه‌ارزش سرمایه B}}{\text{نرخ اضافه‌ارزش سرمایه A}} = \frac{10}{1000}$$

و اکنون چنین داریم:

$$\frac{\text{نرخ اضافه‌ارزش سرمایه B}}{\text{نرخ اضافه‌ارزش سرمایه A}} = \frac{100}{10000}$$

ولی $\frac{100}{10000} = \frac{10}{1000}$ ، بنابراین نسبت همان است که در بالا بود.

با وجود این، مسئله اکنون وارونه شده است. نرخ سالانه سرمایه B که $\frac{5000}{5000} = 1000\%$

است دیگر هیچ گونه انحرافی از قوانین شناخته شده ما دربارهٔ اضافه ارزش و نرخ‌ی که با آن انطباق دارد، ولو به صورت ظاهر هم باشد، نشان نمی‌دهد. طی سال v ۵۰۰۰ پیش ریز شده و به نحو بار آور مصرف گردیده و سرمایه مزبور m ۵۰۰۰ تولید کرده است. بنابراین نرخ اضافه ارزش همان بر خه (کسر) پیش گفته یعنی $\frac{5000m}{5000v} = 100\%$ است. نرخ سالانه با نرخ واقعی اضافه ارزش منطبق است. پس این بار سرمایه B نیست که مانند پیش کج روی نشان می‌دهد بلکه نادرستی از آن سرمایه A است که باید توضیح داده شود.

در اینجا نرخ اضافه ارزشی داریم که چنین است: $\frac{5000m}{5000v} = 100\%$. ولی اگر در مورد نخست محصول ۵ هفته بر پایه سرمایه پیش ریخته ۵۰۰۰ لیره استرلینگی حساب شده بود که از آن $\frac{9}{10}$ در تولیدش به کار نیافتاده بود، اکنون m ۵۰۰۰ بر مبنای v ۵۰۰ حساب می‌شود یعنی فقط بر پایه $\frac{1}{10}$ از سرمایه متغیری که واقعاً در تولید m ۵۰۰ به کار برده شده است محاسبه می‌شود. زیرا m ۵۰۰۰ محصول سرمایه متغیر ۵۰۰ لیره‌ای است که طی ۵ هفته به طور بار آور مصرف شده است، نه نتیجه سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای که تنها طی یک دوره ۵ هفته‌ای مورد استفاده قرار گرفته است. در مورد اول اضافه ارزشی که در جریان ۵ هفته تولید شده بود بر پایه سرمایه‌ای که برای ۵۰ هفته پیش ریز گردیده، لذا بر مبنای سرمایه‌ای که ۱۰ بار بزرگتر از سرمایه استفاده شده طی هفته است، محاسبه شده بود. اکنون اضافه ارزشی که طی ۵۰ هفته تولید شده است بر پایه سرمایه‌ای که برای ۵ هفته پیش ریز شده و بنابراین ده بار کوچکتر از سرمایه‌ای است که در جریان ۵۰ هفته مورد استفاده قرار می‌گیرد، حساب می‌شود.

سرمایه A که ۵۰۰ لیره استرلینگ است هرگز برای بیش از ۵ هفته پیش ریز نشده است. در پایان ۵ هفته مذکور برگشته و می‌تواند همان روند را در جریان سال به وسیله واگرد دهگانه‌ای ده بار تجدید نماید. از اینجا دو نتیجه به دست می‌آید:

اولاً: سرمایه‌ای که در A پیش‌ریز شده است فقط ۵ بار بزرگتر از آن جزء سرمایه است که پیوسته در رَوَند تولید یک هفته به کار می‌رود. به عکس سرمایه B که فقط یک بار در ۵۰ هفته واگرد می‌کند و لذا نیز بایست برای ۵۰ هفته پیش‌ریخته شده باشد، ۵۰ بار بزرگتر از جزئی از آن است که می‌تواند دائماً طی یک هفته به کار بیفتد. بنابراین واگرد، رابطه میان سرمایه پیش‌ریخته برای رَوَند تولید سالانه و سرمایه‌ای را که برای دوره تولید معینی، مثلاً یک هفته، استفاده‌پذیر است، تغییر می‌دهد. این همان چیزی است که حالت اول را پیش می‌آورد، یعنی حالتی که در آن اضافه‌ارزش ۵ هفته‌ای بر اساس سرمایه به کارآفتاده طی ۵ هفته حساب نمی‌شود، بلکه بر پایه سرمایه‌ای که در ۵۰ هفته به کار می‌افتد و ده بار بزرگتر است محاسبه می‌گردد.

ثانیاً: واگرد - دوره ۵ هفته‌ای سرمایه A، فقط $\frac{1}{10}$ سال را تشکیل می‌دهد و بنابراین طی یک سال ده چین واگرد - دوره هائی را در بر می‌گیرد که در آن سرمایه ۵۰۰ لیره استرلینگی A پیوسته از نو به کار می‌افتد. سرمایه به کاررفته در اینجا برابر با سرمایه‌ای است که برای ۵ هفته پیش‌ریز شده است ضرب در تعداد واگرد - دوره‌های سال. سرمایه‌ای که در یک سال به کارآفتاده عبارت است از $10 \times 500 = 5000$ لیره استرلینگ. سرمایه‌ای که طی سال پیش‌ریز گردیده $= \frac{5000}{10} = 500$ لیره استرلینگ است. در واقع با آنکه پیوسته ۵۰۰ لیره استرلینگ از نو به کار می‌افتد، معذک در هر ۵ هفته هرگز بیش از همین ۵۰۰ لیره استرلینگ پیش‌ریز نمی‌گردد. از سوی دیگر، در مورد سرمایه B راست است که هر ۵ هفته بیش از ۵۰۰ لیره استرلینگ به کار نمی‌رود و برای پنج هفته بیش از این مبلغ پیش‌ریز نمی‌شود. ولی نظر به اینکه واگرد - دوره در اینجا برابر با ۵۰ هفته است، سرمایه به کاررفته در ظرف یک سال، برابر با سرمایه پیش‌ریخته برای ۵ هفته نیست، بلکه با سرمایه‌ای که برای ۵۰ هفته پیش‌ریز می‌شود برابر است. ولی حجم اضافه‌ارزشی که سالانه تولید می‌گردد، با نرخ اضافه‌ارزش معین، بنا بر سرمایه‌ای

که طیّ سال به کار رفته است توده می شود و نه طبق سرمایه‌ای که در اثنای سال پیش - ریز شده است. به همین جهت است که حجم مزبور برای این سرمایه ۵۰۰۰ لیره‌ای که یک بار در سال واگرد می کند از آن سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای که ده بار واگرد دارد بزرگتر نیست، و اگر حجم اضافه‌ارزش آن به این بزرگی است بدان سبب است که این سرمایه خود با یک بار واگرد سالانه‌اش ده بار بزرگتر از سرمایه‌ای است که ده بار در سال واگرد می کند.

سرمایه متغیّری که طیّ سال واگرد یافته - ولذا آن جزئی از محصول سالانه یا مخارج سالانه‌ای نیز که برابر با این جزء است - عبارت از آن سرمایه متغیّری است که در جریان سال واقعاً به کار افتاده و به نحو بار آور مصرف شده است. از اینجا چنین نتیجه می شود که هر گاه سرمایه متغیّری سالانه و واگرد کرده A و سرمایه متغیّری سالانه و واگرد کرده B از لحاظ بزرگی یکسان باشند و تحت شرایط بارورسازی برابری به کار افتاده باشند، آنگاه نرخ اضافه‌ارزش برای هر دو یکسان است و نیز حجم اضافه‌ارزشی که سالانه تولید می شود بایستی برای هر دو یکسان باشد. و بنابراین - نظربه اینکه حجم سرمایه به کار رفته نیز یکی است - نرخ اضافه‌ارزشی که برای یک سال محاسبه می شود نیز برابر خواهد بود، چنانکه فرمول زیرین بیانگر آن است:

حجم اضافه‌ارزش تولید شده در سال

سرمایه متغیّری واگرد کرده در سال

یا آنکه به بیان کلی چنین است: بزرگی نسبی سرمایه‌های متغیّری واگرد نموده هر اندازه باشد، نرخ اضافه‌ارزشی که طیّ سال به وسیله آنها تولید شده است، به وسیله نرخ اضافه‌ارزشی تعیین می گردد که طبق آن سرمایه‌های مزبور در دوره‌های میانگین (مثلاً متوسط هفتگی یا همچنین روزانه) کار کرده‌اند.

این یگانه نتیجه‌گیری است که از قوانین مربوط به تولید اضافه‌ارزش و تعیین نرخ اضافه‌ارزش ناشی می گردد.

سرمایه و اگر دهنده در سال
 اکنون فراتر رفته بینیم رابطه سرمایه پیش ریخته، (که در آن چنانکه گفته شد ما فقط سرمایه متغیر را مورد نظر قرار می دهیم)، بیانگر چیست. این تقسیم، تعداد واگردهای سالانه سرمایه پیش ریخته را به دست می دهد.

برای سرمایه A چنین داریم:

$$\frac{5000 \text{ لیره استرلینگ سرمایه و اگر دهنده}}{500 \text{ لیره استرلینگ سرمایه پیش ریخته}}$$

و برای سرمایه B:

$$\frac{5000 \text{ لیره استرلینگ سرمایه و اگر دهنده}}{500 \text{ لیره استرلینگ سرمایه پیش ریخته}}$$

در هر دو رابطه برخه شمار (صورت کسر) بیانگر سرمایه پیش ریخته ضرب در تعداد واگردها است. برای A 10×500 و برای B 1×5000 . یا آنکه نمودار سرمایه پیش ریخته ضرب در معکوس زمان واگرد است بر پایه احتساب یک سال. زمان واگرد برای A عبارت از $\frac{1}{10}$ سال است. معکوس زمان واگرد $\frac{1}{1}$ سال می شود و لذا $5000 = \frac{1}{1} \times 5000$ است، برای B $5000 = \frac{1}{1} \times 5000$ می شود. برخه نام (مخرج) نمایشگر سرمایه و اگر دهنده کرده ضرب در معکوس تعداد واگردها است. برای A 10×5000 و برای B 1×5000 . حجم کاری که، متقابلاً به وسیله هر دو سرمایه متغیر یک سال واگرد نموده، به حرکت در آمده است (مجموع کار پرداخته و نپرداخته)، در اینجا برابر است زیرا سرمایه های واگرد کرده خود با یکدیگر برابرند و نرخ های اضافه ارزش آنها نیز یکسان است. رابطه میان سرمایه متغیر یک سال واگرد نموده و سرمایه متغیر پیش ریخته، نمایانگر مسائل زیرین است:

اولاً. نشان دهنده نسبتی است که میان سرمایه پیش ریزشونده و سرمایه متغیر مورد

استفاده در یک کار - دوره مشخص برقرار می شود. هرگاه تعداد واگردها مانند مورد A برابر با ۱۰ باشد و سال نیز ۵۰ هفته‌ئی پذیرفته شود، آنگاه زمان واگرد = ۵ هفته خواهد بود. بابت این پنج هفته باید سرمایه متغیر پیش ریز شود و سرمایه‌ای را که برای ۵ هفته پیش ریز می گردد باید پنج بار بزرگتر از سرمایه متغیری باشد که در عرض یک هفته به کار برده می شود. این به آن معناست که فقط $\frac{1}{5}$ سرمایه پیش ریخته (در این مورد ۵۰۰ لیره استرلینگ) می تواند در جریان یک هفته مورد استفاده قرار گیرد. به عکس در مورد سرمایه B که تعداد واگرد = $\frac{1}{1}$ است، زمان واگرد = یک سال = ۵۰ هفته است. بنابراین نسبت سرمایه پیش ریخته به سرمایه به کار افتاده در هفته ۵۰ : ۱ است. اگر قرار بود که B هم مانند A باشد، آنگاه B ناچار می بود هفته‌ای ۱۰۰۰ لیره استرلینگ به جای ۱۰۰ لیره استرلینگ بگذارد.

ثانیاً. چنین نتیجه می شود که B سرمایه‌ای به میزان ده بار بزرگتر از A به کار برده است (۵۰۰ لیره استرلینگ) تا همان حجم سرمایه متغیر ولذا، با نرخ معین اضافه ارزش، همان حجم کار (پرداخته و نپرداخته) را به حرکت در آورد و بنابراین در عرض همان سال همان مقدار اضافه ارزش تولید نماید. نرخ واقعی اضافه ارزش غیر از نسبت میان سرمایه متغیری که در فاصله زمانی مشخص به کار رفته و اضافه ارزشی که در همین فاصله زمانی تولید گشته است، بیانگر چیز دیگری نیست. یا به دیگر سخن بیانگر حجم کار نپرداخته‌ای است که سرمایه متغیر به کار رفته در آثنای این فاصله زمانی به حرکت در آورده است. نرخ اضافه ارزش مطلقاً هیچ سروکاری با آن جزئی از سرمایه متغیر ندارد که طی زمانی پیش ریز شده است که در کار وارد نمی گردد. و بنابراین با آن تغییرات و تفاوت‌هایی نیز سروکار ندارد که به وسیله واگرد - دوره عارض انواع سرمایه‌ها می شود و در نسبت میان جزء پیش ریخته آنها در فاصله زمانی مشخص و جزئی از آنها که در همین فاصله زمانی به کار افتاده است تأثیر می کند.

از آنچه تاکنون تشریح گردید بیشتر این نتیجه حاصل می‌شود که نرخ سالانه اضافه ارزش تنها در یک مورد با نرخ واقعی اضافه ارزش، که بیانگر درجه بهره‌کشی از کار است، انطباق پیدا می‌کند. چنانچه سرمایه‌پیش‌ریخته فقط یک‌بار در سال واگرد داشته باشد، آنگاه سرمایه‌پیش‌ریخته با سرمایه‌ای که در آثنای سال واگرد نموده برابر می‌گردد و لذا نسبت حجم اضافه‌ارزشی که طی سال تولید شده به سرمایه‌ای که در عرض سال برای استفاده از تولید اضافه ارزش به کار افتاده است با نسبت میان حجم اضافه ارزش تولید شده در سال و سرمایه‌پیش‌ریخته سالانه، انطباق و یگانگی پیدا می‌کند.

فرمول A) نرخ سالانه اضافه ارزش مساوی است با

حجم اضافه ارزش تولید شده در عرض سال

سرمایه متغیر پیش‌ریخته

ولی حجم اضافه ارزش تولید شده در عرض سال، برابر است با نرخ واقعی اضافه ارزش ضرب در سرمایه متغیری که برای تولیدش به کار رفته است. سرمایه‌ای که برای تولید حجم اضافه ارزش سالانه به کار رفته برابر است با سرمایه پیش‌ریخته ضرب در تعداد واگردهای آن، که ما آن را n نامگذاری می‌کنیم. بنابراین فرمول A به صورت ذیل بدّل می‌شود:

فرمول B) نرخ سالانه اضافه ارزش مساوی است با

نرخ واقعی اضافه ارزش × سرمایه پیش‌ریخته × n

سرمایه متغیر پیش‌ریخته

مثلاً برای سرمایه B چنین است: $B = \frac{1 \times 5000 \times 100}{5000}$ یا 100% . تنها در صورتی که $n = 1$ باشد، یعنی اگر سرمایه متغیر پیش‌ریخته فقط یک بار در سال واگرد نماید و لذا برابر با سرمایه‌ای باشد که طی سال به کار رفته یا واگرد نموده است، آنگاه نرخ سالانه

اضافه ارزش با نرخ واقعی اضافه ارزش برابر خواهد بود.

هرگاه نرخ سالانه اضافه ارزش را \dot{M} ، نرخ واقعی اضافه ارزش را \dot{m} ، سرمایه متغیر پیش ریخته را v ، تعداد واگرد n قرار دهیم، آنگاه چنین به دست می آید:

$$1 = n \quad \dot{m} = \dot{M} \quad \text{و فقط در صورتی} \quad \dot{m} n = \dot{M} \quad \text{ولذا} \quad \dot{m} n = \frac{\dot{m} v n}{v} = \dot{M}$$

باشد ولذا $\dot{m} = 1 \times \dot{m} = \dot{M}$.

باز هم نتیجه دیگر: نرخ سالانه اضافه ارزش همواره $\dot{m} n = \dot{M}$ است، به این معنی که مساوی است با نرخ واقعی اضافه ارزشی که در یک واگرد - دوره به وسیله سرمایه متغیری که در آثای این دوره به مصرف رسیده، ضرب در تعداد واگردهای این سرمایه متغیر طی سال، یا (چیزی که همان است) ضرب در معکوس زمان واگرد آن طی سالی که به مثابه واحد محاسبه قرار داده شده است. (چنانچه سرمایه متغیر ده بار در سال واگرد

کند، زمان واگردش $\frac{1}{10}$ سال است ولذا معکوس زمان واگرد آن $\frac{10}{1}$ خواهد بود).

باز نتیجه می شود: $\dot{m} = \dot{M}$ هنگامی که $1 = n$ باشد. \dot{M} در صورتی از m بزرگتر

است که n بزرگتر از ۱ است، یعنی آنگاه که سرمایه پیش ریخته بیش از یک بار در سال واگرد داشته باشد، یا هنگامی که سرمایه واگردنموده بزرگتر از سرمایه پیش ریخته است.

سرانجام، \dot{M} هنگامی کوچکتر از m می شود که n کوچکتر از ۱ است، یعنی

هنگامی که سرمایه یک سال واگردنموده فقط جزئی از سرمایه پیش ریخته است ولذا واگرد - دوره بیش از یک سال طول می کشد.

لحظه ای درباره این مورد اخیر درنگ کنیم.

همه مفروضات مثال های پیشین را نگاه می داریم و فقط فرض می کنیم که واگرد -

دوره تا ۵۵ هفته به طول انجامد. روند کار هر هفته ۱۰۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیر، و

لذا ۵۵۰۰ لیره استرلینگ برای واگرد - دوره، لازم دارد و هر هفته ۱۰۰ لیره استرلینگ

اضافه ارزش تولید می کند. بنابراین m مانند سابق 100% است. تعداد واگرد n در اینجا =

$$\frac{50}{55} \text{ یعنی } \frac{10}{11} \text{ است، زیرا زمان واگرد } 1 + \frac{1}{10} \text{ سال (سال } 50 \text{ هفته ای) یعنی } \frac{11}{10} \text{ سال است.}$$

$$= \dot{M} = \frac{\frac{10}{11} \times 5500 \times 100}{5500} = \frac{1000}{11} = \frac{10}{11} \times 100 = 90\% \text{ و بنابراین کوچکتر از}$$

100% است. در واقع چنانچه نرخ سالانه اضافه ارزش 100% باشد، در آن صورت 5500

باید طی یک سال m 5500 تولید کند در حالی که هنوز برای آن $\frac{11}{10}$ سال لازم است.

v 5500 طی یک سال فقط m 5000 تولید می کند، بنابراین نرخ سالانه اضافه ارزش =

$$\frac{5000m}{5500v} = \frac{10}{11} = 90\% \text{ است.}$$

بنابراین نرخ سالانه اضافه ارزش با سنجش میان اضافه ارزش تولید شده در عرض سال با سرمایه پیش ریخته به طور کلی (سرمایه ای که با سرمایه متغیر واگرد نموده در عرض سال متفاوت است)، به هیچ وجه یک مفهوم ذهنی محض نیست، بلکه حرکت واقعی سرمایه است که خود این مقابله را پیش می آورد. برای دارنده سرمایه A در پایان سال، سرمایه متغیر پیش ریخته اش = 5000 لیره استرلینگ برگشته و علاوه بر آن 5000 لیره استرلینگ نیز اضافه ارزش آورده است. بیانگر بزرگی سرمایه پیش ریخته او حجم سرمایه ای نیست که وی در عرض سال به کار می برد، بلکه آن حجمی است که آواراً به سوی او بازگشت می کند. این امر که سرمایه در پایان سال جزئاً به مثابه ذخیره تولید و جزئاً همچون کالا - سرمایه یا پول - سرمایه وجود دارد و در چه نسبتی با این اجزاء تقسیم شده است به هیچ وجه تغییری در مسئله مورد بحث نمی دهد. برای صاحب سرمایه B 5000 لیره استرلینگ که سرمایه پیش ریخته اوست برگشت کرده و علاوه بر آن 5000 لیره استرلینگ اضافه ارزش بار آورده است. برای صاحب

سرمایه C (که اخیراً با ۵۵۰۰ لیره استرلینگ مورد مطالعه قرار گرفت) در عرض سال ۵۰۰۰ لیره استرلینگ اضافه‌ارزش تولید شده است (۵۰۰۰ لیره استرلینگ گذاشته شده و نرخ اضافه‌ارزش ۱۰۰٪)، ولی سرمایه پیش‌ریخته‌ی وی و همچنین اضافه‌ارزش تولید شده‌اش هنوز برنگشته است.

فرمول $m n = M$ بیانگر آن است که در مورد سرمایه متغیر به کاررفته در آثای یک واگرد - دوره، نرخ درست اضافه‌ارزش که عبارت است از:

حجم اضافه‌ارزش تولید شده طی یک واگرد - دوره
سرمایه متغیری که طی یک واگرد - دوره به کاررفته است

باید در تعداد واگرد - دوره‌ها یا دوره‌های باز تولید سرمایه متغیر پیش‌ریخته، ضرب شود، یعنی باید در تعداد دوره‌هایی که سرمایه مزبور دورپیمائی خویش را تجدید می‌کند ضرب گردد.

سابقاً ضمن کتاب اول، فصل چهارم (تبدیل پول به سرمایه)^(۱) و سپس در کتاب اول، فصل بیست و یکم (تجدید تولید ساده)^(۲) دیدیم که ارزش - سرمایه اصولاً پیش‌ریز گردیده ولی خرج نشده است، چه این ارزش پس از آنکه مراحل مختلف دورپیمائی خود را طی کرد از نو به نقطه عزیمت مراجعت نموده و حتّاً به وسیله اضافه‌ارزش غنی‌تر گردیده است. همین امر است که به آن سرمایه خصلت پیش‌ریخته می‌دهد. زمانی که میان نقطه عزیمت و نقطه رجعت فاصله است عبارت از مدّتی است که بابت آن پیش‌ریز گردیده است. تمام دورپیمائی‌ئی که ارزش - سرمایه طی می‌کند و به وسیله زمان میان پیش‌ریز و برگشت آن سنجیده می‌شود، واگرد آن را تشکیل می‌دهد و طول این واگرد یک واگرد - دوره را می‌سازد. هر گاه این دوره به سرآید و دورپیمائی به انجام رسد،

(۱) جلد اول سرمایه، ترجمه فارسی، صفحه ۱۶۲ [صفحه ۲۵۱ همین بازنویسی].

(۲) همانجا، صفحه ۵۱۵ [صفحه ۸۷۱ این بازنویسی].

آنگاه همان ارزش - سرمایه می‌تواند همان دورپیمائی را از سرگیرد و لذا باز خود را بارور سازد، اضافه‌ارزش تولید کند. چنانچه سرمایه متغیر، مانند مورد A، ده بار در سال واگرد کند، در آن صورت در جریان یک سال با همان سرمایه پیش‌ریخته ده برابر حجم اضافه‌ارزشی که منطبق با یک واگرد - دوره است به دست می‌آورد.

لازم است که ماهیت پیش‌ریز از دیدگاه جامعه سرمایه‌داری روشن گردد. سرمایه A که در جریان سال ده بار واگرد می‌کند، طی یک سال ده بار پیش‌ریخته می‌شود. برای هر واگرد - دوره تازه پیش‌ریز نو انجام می‌گیرد. ولی در عین حال A در جریان سال هرگز بیش از همان ارزش - سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای پیش‌ریز نمی‌کند و در واقع نیز از لحاظ روند تولیدی که ما مورد بررسی قرار داده‌ایم هیچگاه بیشتر از ۵۰۰ لیره استرلینگ در اختیار ندارد. به محض اینکه ۵۰۰ لیره استرلینگ مزبور یک دورپیمائی را به انجام رساند، A همان مبلغ را برای از سرگرفتن همان دورپیمائی به کار می‌اندازد، چه سرمایه بنا بر ماهیت خود فقط از آن راه خصلت سرمایه‌ای را نگاه می‌دارد که پیوسته در روندهای تولید مکرر به مثابه سرمایه عمل کند. و نیز سرمایه مزبور هرگز برای بیش از ۵ هفته پیش‌ریخته نمی‌شود. چنانچه واگرد طولانی‌تر شود، آنگاه سرمایه کفایت نمی‌کند. و اگر مدت واگرد کوتاه‌تر شود در آن صورت جزئی از سرمایه زائد می‌گردد. ده سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای پیش‌ریخته نمی‌شود، بلکه یک سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای است که در بخش‌های زمانی پشت سرهم ده بار پیش‌ریز می‌گردد. بنابراین نرخ سالانه اضافه‌ارزش بر پایه یک سرمایه ۵۰۰ تائی که ده بار پیش‌ریخته شده است یا بر اساس ۵۰۰ لیره استرلینگ حساب نمی‌شود، بلکه پایه محاسبه آن ۵۰۰ لیره استرلینگ است که یکبار پیش‌ریز گردیده است. عیناً همچنانکه اگر یک تالر^(۱) ده بار به گردش درآید، با اینکه وظیفه ده تالر را انجام می‌دهد، با این وجود همواره فقط معرف یک

(۱) واحد قدیم پول نقره‌ای در اغلب کشورهای ژرمنی در سده شانزدهم میلادی و تا مدتی بعد از آن.

تک تالر وارد در دوران است و بس. ولی در هر دست به دستی که انجام می گیرد، در دست آن کسی که هست باز مانند گذشته عیناً دارای ارزش همان یک تالر است. هم این چنین سرمایه A در هر یک از بازگشت های خود و نیز به هنگام برگشت آخر سال نشان می دهد که صاحب آن هیچگاه جز با همان ارزش - سرمایه ۵۰۰ لیره استرلینگ عمل نکرده است. بنابراین نیز هر بار فقط ۵۰۰ لیره استرلینگ است که به دست او برمی گردد. لذا سرمایه پیش ریخته وی هرگز از ۵۰۰ لیره استرلینگ تجاوز نمی کند. به همین جهت سرمایه پیش ریخته ۵۰۰ لیره ای مخرج کسری را تشکیل می دهد که بیانگر نرخ سالانه اضافه ارزش است. در این مورد فوقاً فرمول زیرین را داشتیم:

$$\frac{m}{v} = \dot{m} \quad \text{یعنی اضافه ارزش واقعی} \quad \dot{m} n = \frac{m' v n}{v} = \dot{M}$$

مساوی با حجم اضافه ارزش، تقسیم بر سرمایه متغیری است که آن را تولید نموده است، می توانیم در $\dot{m} n$ ارزش \dot{m} ، یعنی $\frac{m}{v}$ را، جانشین آن نمائیم و آنگاه فرمول دیگری به دست آوریم از این قرار: $\frac{m n}{v} = \dot{M}$.

ولی سرمایه ۵۰۰ لیره ای، با و اگر ده باره اش و لذا به وسیله ده بار تجدید پیش ریزش، وظیفه سرمایه ای را انجام می دهد که ده بار بزرگتر است، یعنی وظیفه سرمایه ای به مبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ. عیناً همانند آن ۵۰۰ تالری که ده بار در عرض سال می چرخد و همان وظیفه ۵۰۰۰ تالری را انجام می دهد که فقط یک بار به گردش درآمده است.

II. واگرد تک سرمایه متغیر

"شکل اجتماعی روند تولید هر چه باشد این نکته مسلم است که روند مزبور باید استمرار داشته باشد یا به عبارت دیگر همواره همان مراحل را از نو طی نماید... هر پروسه تولید اجتماعی اگر از لحاظ پیوستگی دائمی و جریان مستمر نوشتنش ملحوظ گردد،

در عین حال خود پروسه تجدید تولیدی است... اگر اضافه‌ارزش مانند زائده آدواری ارزش- سرمایه‌یامیوه سرمایه به کار افتاده ملحوظ گردد، شکل درآمدی به خود می‌گیرد که گویا از سرمایه نشئت گرفته است." (کتاب اول، فصل ۲۱، صفحات ۵۸۸، ۵۸۹)^(۱)

در مورد سرمایه A ده واگرد - دوره ۵ هفته‌ای داریم. در نخستین واگرد - دوره ۵۰۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیر پیش‌ریز می‌شود، یا به دیگر سخن هر هفته ۱۰۰ لیره استرلینگ بابت نیروی کار گذاشته می‌شود، به گونه‌ای که در پایان نخستین واگرد - دوره ۵۰۰ لیره استرلینگ بابت نیروی کار خرج شده است. این ۵۰۰ لیره استرلینگ که بدو جزئی از مجموع سرمایه پیش‌ریخته بود، سرمایه‌ی خود را از دست داده است. مبلغ مزبور در سر پرداخت دستمزد از بین رفته است. کارگران نیز به نوبه خود آن مبلغ را در پی خرید وسایل زیست خویش از دست می‌دهند و لذا وسایل زیستی به ارزش ۵۰۰ لیره استرلینگ مصرف می‌کنند. پس توده‌ای از کالا در قبال این مبلغ ارزشی معدوم شده است (آنچه که کارگر مثلاً به صورت پول و غیره پس‌انداز می‌کند نیز سرمایه نیست). این توده کالائی از لحاظ کارگر به صورت غیرمولد مصرف شده است، مگر آنکه بگوئیم مقدار کالای مزبور نیروی کار وی، و لذا افزارگزیرن‌پذیری را برای سرمایه‌دار در حالت ثمربخشی حفظ می‌کند. ثانیاً اما این ۵۰۰ لیره استرلینگ برای سرمایه‌دار به نیروی کاری به همان ارزش (به همان قیمت) تبدیل شده است. نیروی کار از سوی وی به صورت بار آور در روند کار مصرف می‌شود. در پایان ۵ هفته ارزش - محصولی به مبلغ ۱۰۰۰ لیره استرلینگ وجود دارد که نیمی از آن، یعنی ۵۰۰ لیره استرلینگ، عبارت از ارزش تجدیدشده سرمایه متغیری است که بابت پرداخت نیروی کار خرج شده است. نیمه دیگر، ۵۰۰ لیره استرلینگ، اضافه‌ارزش نو تولید شده است. ولی نیروی کار پنج هفته‌ای نیز، که در نتیجه مبادله آن با جزئی از سرمایه خود به سرمایه متغیر تبدیل

(۱) جلد اول سرمایه، ترجمه فارسی، صفحه ۵۱۵ [صفحه ۸۷۱ همین بازویسی].

شده است، اگرچه به صورت مولد صرف شده باز همچنین خرج و مصرف گردیده است. کاری که دیروز در عمل بود همان کاری نیست که امروز وارد عمل است. ارزش آن کار به علاوه اضافه ارزشی که به وسیله آن آفریده شده است هم اکنون به صورت ارزش چیزی که از خود نیروی کار متمایز است، یعنی به شکل محصول، وجود دارد. معذلک، در نتیجه آنکه محصول به پول بدل شده، ممکن است جزئی از ارزش آن، که برابر با سرمایه متغیر پیش ریخته است، از نو در قبال نیروی کار مبادله شود و باز به مثابه سرمایه متغیر به کار افتد. این امر که آیا با ارزش - سرمایه ای، که نه تنها باز تولید شده، بلکه نیز دوباره به شکل پول درآمده است، همان کارگران یعنی همان حاملین نیروی کار گماشته می شوند یا نه تغییری در اصل مطلب نمی دهد. ممکن است که در دوّمین واگرد - دوره سرمایه دار به جای کارگران گذشته کارگران تازه ای را مورد استفاده قرار دهد.

بنابراین طی ۱۰ واگرد - دوره ۵ هفته ای، در واقع سرمایه ای به مبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ است که متوالیاً بابت دستمزد خرج می شود نه ۵۰۰ لیره استرلینگ، دستمزدی که باز به وسیله کارگران در برابر وسایل زیست خرج می گردد. سرمایه ۵۰۰۰ لیره ای پیش ریخته بدین سان مصرف می گردد و دیگر هستی ندارد. از سوی دیگر، نیروی کاری نه به ارزش ۵۰۰ بلکه به ارزش ۵۰۰۰ لیره استرلینگ متوالیاً در پیکر روند تولید فرومی رود و نه تنها ارزش خاص خود = ۵۰۰ لیره را باز تولید می کند، بلکه اضافه ارزشی به مبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ نیز زائد بر آن تولید می نماید. سرمایه متغیر ۵۰۰ لیره ای که در دوّمین واگرد - دوره پیش ریز می شود عین آن سرمایه ۵۰۰ لیره ای نیست که طی نخستین واگرد - دوره پیش ریخته شده بود. این مبلغ اخیر مصرف شده و بابت دستمزد خرج شده است. ولی به جای آن سرمایه متغیر ۵۰۰ لیره ای تازه ای نشسته که در نخستین واگرد - دوره به شکل کالا تولید گردیده و به صورت پول درآمده است. پس این پول - سرمایه نوین ۵۰۰ لیره ای عبارت از شکل پولی مقدار کالائی است که تازه طی نخستین

واگرد - دوره تولید شده است. این امر که پولی به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ عیناً دوباره در دست سرمایه‌دار وجود دارد، یعنی صرف نظر از اضافه‌ارزش، درست همان‌قدر پول - سرمایه‌ای که وی بدواً پیش‌ریز کرده بود در اختیار اوست، موجب پنهان‌ماندن این واقعیت می‌شود که وی با سرمایه تازه تولید شده‌ای عمل می‌کند (آنچه مربوط به دیگر اجزاء ارزشی کالا - سرمایه است که جانشین اجزاء ثابت سرمایه می‌گردند، مطلب از این قرار است که ارزش آنها از نو تولید نمی‌گردد، بلکه فقط شکلی که این ارزش در آن هستی دارد تغییر می‌کند). - سوّمین واگرد - دوره را ملاحظه کنیم. در اینجا چشمگیر است که سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای پیش‌ریز شده در بار سوّم دیگر همان سرمایه قدیمی نیست، بلکه سرمایه نو تولید گشته‌ای است، زیرا این سرمایه شکل پولی مقدار کالائی است که در دوّمین واگرد - دوره تولید شده نه در نخستین واگرد - دوره، یعنی شکل پولی آن جزء از این توده - کالا است، که با ارزش سرمایه متغیّر پیش‌ریخته برابر است. توده - کالائی که در نخستین واگرد - دوره تولید شده بود فروخته شده است. جزئی از ارزش این توده - کالا که برابر با جزء ارزشی متغیّر سرمایه پیش‌ریخته بود جانشین نیروی کار تازه‌ای برای واگرد - دوره دوّم گشته و توده - کالای نوئی تولید کرده که دوباره به فروش رفته است و یک جزء ارزشی آن اکنون طیّ سوّمین واگرد - دوره سرمایه پیش‌ریخته ۵۰۰ لیره استرلینگی را تشکیل می‌دهد.

و همچنین است طیّ ده واگرد - دوره. در آثای واگرد - دوره‌های مزبور هر پنج هفته توده - کالای تازه تولید شده‌ای به بازار ریخته می‌شود (که ارزش آن نیز تاحدی جانشین سرمایه متغیّر تازه تولید شده است و مانند جزء ثابت سرمایه‌گردان دوباره پیدا نمی‌شود)، تا همواره نیروی کار تازه‌ای در کالبد رَوَند تولید وارد گردد.

بنابراین آنچه به وسیله ده بار واگرد سرمایه متغیّر پیش‌ریخته به دست می‌آید این نیست که سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای مزبور بتواند ده بار به طور موّلد مصرف گردد، یا آنکه ممکن شود سرمایه متغیّری که وافی ۵ هفته است طیّ ۵۰ هفته به کار افتد. به عکس

۱۰ × ۵۰۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیر است که ضمن ۵۰ هفته به کار افتاده است و سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای هیچگاه جز برای ۵ هفته کافی نیست و ضرورتاً باید پس از پایان هفته پنجم جای آن به وسیله سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای نو تولید یافته‌ای پُر شود. این همان ماجرائی است که هم دامنگیر سرمایه A می‌شود و هم در مورد سرمایه B رخ می‌دهد. ولی از اینجا به بعد تفاوت آغاز می‌شود.

در پایان نخستین بخش زمانی ۵ هفته‌ای، از سوی B مانند A سرمایه متغیری به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ پیش‌ریز و خرج شده است. ارزش آن از سوی B مانند A بابت نیروی کار گذاشته شده و با جزئی از ارزش محصولی، که به وسیله نیروی کار از نو تولید شده و برابر با ارزش سرمایه متغیر پیش‌ریخته ۵۰۰ لیره‌ای است، جبران گشته است. برای B مانند A نیروی کار نه تنها ارزش سرمایه متغیر خرج شده ۵۰۰ لیره‌ای را به وسیله ارزش نوئی معادل همان مبلغ جبران نموده، بلکه اضافه ارزشی - که بنا بر فرض دارای همان مقدار است - بر آن افزوده است.

ولی برای B ارزش - محصولی که جانشین سرمایه متغیر می‌شود و به ارزش خود اضافه ارزشی نیز می‌افزاید، در شکلی نیست که بتواند از نو به مثابه سرمایه بار آور و از جمله به صورت سرمایه متغیر عمل کند. در مورد A ارزش - محصول در چنین شکلی قرار دارد. اما در مورد B سرمایه متغیری که در پنج هفته نخست و ۵ هفته‌های متعاقب آن خرج شده است در شکلی نیست که بتواند از نو به مثابه سرمایه بار آور و از جمله سرمایه متغیر وارد عمل گردد، با آنکه به وسیله ارزش نو به بازار آمده و اضافه ارزش افزوده بر آن جبران گشته است. درست است که ارزش آن به وسیله ارزش نوین جبران گشته و لذا تجدید گردیده است، ولی شکل ارزشی آن (در اینجا شکل مطلق ارزشی یعنی شکل پولی آن مورد نظر است) تجدید نشده است.

بنابراین برای فاصله زمانی ۵ هفته‌ای دوم (و نیز به همین قرار برای هر یک از ۵ هفته‌های متوالی عرض سال) ضرورتاً ۵۰۰ لیره‌های بعدی، باید مانند نخستین دوره،

به صورت ذخیره موجود باشند. پس بدین سان، صرف نظر از مناسبات اعتباری، ضرورت ایجاد می کند که در آغاز سال، ۵۰۰۰ لیره استرلینگ به صورت ذخیره، به مثابه پول - سرمایه نهان پیش ریخته وجود داشته باشد، ولو اینکه مبلغ مزبور در عرض سال تدریجاً خرج می شود و به نیروی کار مبدل می گردد.

در مورد A به عکس، بدان سبب که دورپیمائی، واگرد سرمایه پیش ریخته به انجام رسیده است، جانشین ارزش پس از به سر رسیدن نخستین ۵ هفته در شکلی که می تواند نیروی کار نوینی را برای ۵ هفته دیگر به حرکت در آورد، یعنی در شکل پولی بدوی خود، قرار دارد.

در هر دو مورد A و B، در دوّمین دوره ۵ هفته ای نیروی کار نوینی مصرف می شود و سرمایه ۵۰۰ لیره ای جدیدی برای پرداخت نیروی کار خرج می شود. نخستین ۵۰۰ لیره استرلینگی که کارگران به وسیله آن وسایل زیست خویش را پرداخته اند از بین رفته است و در هر حال این ارزش دیگر از دست سرمایه دار بیرون رفته است. بادوّمین ۵۰۰ لیره استرلینگ نیروی کار جدیدی خریداری می گردد، وسایل زیست دیگری از بازار بیرون کشیده می شود و خلاصه سرمایه تازه ۵۰۰ لیره ای، ولی نه آن سرمایه قدیمی، خرج می گردد. ولی در مورد A، این سرمایه نوین ۵۰۰ لیره ای، شکل پولی آن ارزش نوئی است که به جانشینی ۵۰۰ لیره قدیم خرج شده تولید گشته است. در B، این جانشین ارزش در شکلی قرار گرفته است که نمی تواند به شکل سرمایه متغیر وارد عمل گردد. موجود است ولی نه به شکل سرمایه متغیر. از این رو ناگزیر برای ادامه روند تولید ۵ هفته بعد باید یک سرمایه اضافی ۵۰۰ لیره ای در شکل گیرناپذیر پول حاضر باشد و پیش ریز گردد. بدین سان طی ۵۰ هفته، هم از سوی A و هم از جانب B، به اندازه مساوی سرمایه متغیر صرف می شود، به یک مقدار نیروی کار پرداخت و مصرف می گردد. ولی B مجبور است نیروی کار مزبور را با پیش ریز سرمایه ای برابر با مجموع ارزش آن، یعنی ۵۰۰ لیره استرلینگ، پردازد. در صورتی که از جانب A این مخارج

متوالیاً به وسیله شکل پولی پیوسته نوشته‌ شده‌ جانشین آن ارزشی پرداخته می‌شود که هر ۵ هفته، درقبال سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای هر ۵ هفته یک‌بار پیش‌ریز شده، تولید‌گردیده است. پس دراین مورد هرگز پول - سرمایه‌ای بزرگتر از آنچه برای ۵ هفته لازم است پیش‌ریز نمی‌گردد، یعنی هیچگاه سرمایه‌ای بزرگتر از ۵۰۰ لیره ۵ هفته اول پیش‌ریز نمی‌شود. این ۵۰۰ لیره استرلینگ برای تمام سال کفایت می‌کند. بنابراین روشن است که با تساوی در درجه بهره‌کشی از کار، با برابری نرخ واقعی اضافه‌ارزش، ضرورتاً نرخ‌های سالانه A و B به نسبت معکوس بزرگی سرمایه‌های متغیری قرار می‌گیرند که باید پیش‌ریز‌گردند و در عرض سال حجم یکسانی از نیروی کار را به حرکت درآورند.

$$A : B = \frac{5000m}{500v} : \frac{5000m}{500v} = 100\% : 100\%$$

$$= 10 : 1 = 5000v : 500v \text{ ولی } 100\% : 100\% = 10000\% : 10000\%$$

تفاوت از اختلاف واگرد - دوره‌ها سرچشمه می‌گیرد، یعنی از اینکه جانشین ارزشی سرمایه متغیری که در فاصله زمانی مشخصی به کار افتاده است دوباره می‌تواند به‌مثابه سرمایه عمل کند و لذا به‌صورت سرمایه نوئی به کار افتد. در مورد A مانند B، برای سرمایه متغیری که در آثای دوره‌های یکسان به کار رفته، همان جانیشینی ارزش وقوع می‌یابد. اضافه ارزش نیز برای دوره‌های یکسان همانند نمو می‌کند. ولی با آنکه برای B هر ۵ هفته یک جانشین ارزشی ۵۰۰ لیره استرلینگی به علاوه ۵۰۰ لیره اضافه ارزش وجود دارد، این ارزش جانیشینی هنوز هیچگونه سرمایه نوئی نیست، زیرا در شکل پولی قرار نگرفته است. در مورد A، نه تنها ارزش - سرمایه قدیم با ارزش - سرمایه جدیدی جانشین یافته، بلکه ارزش - سرمایه مزبور دوباره به‌صورت پولی خود مستقر شده است و لذا جای آن را سرمایه کارشایسته نوینی گرفته است.

بدیهی است که دیر یا زود شدن استحاله جانشین ارزش به پول و لذا مبدل گشتن به‌شکلی که در آن سرمایه متغیر پیش‌ریخته می‌شود امری است که برای تولید خود

اضافه ارزش بی تفاوت است. تولید اضافه ارزش به بزرگی سرمایه متغیری که به کار رفته است و درجه بهره کشی کار بستگی دارد. ولی این امر مقدار پول - سرمایه ای را که باید پیش ریز شود تا در عرض سال کمیّت مشخصی از نیروی کار را به حرکت درآورد تغییر می دهد و بنابراین نرخ سالانه اضافه ارزش به آن وابسته است.

III. واگرد سرمایه متغیر از لحاظ اجتماعی

لحظه ای مطلب را از لحاظ اجتماعی بنگریم. فرض کنیم که یک کارگر در هر هفته یک لیره استرلینگ خرج برمی دارد و روزانه کار = ۱۰ ساعت است. نزد A مانند B در عرض سال ۱۰۰ کارگر اشتغال دارند (۱۰۰ لیره استرلینگ در هفته، برای ۱۰۰ کارگر در ظرف ۵ هفته، می کند ۵۰۰ لیره استرلینگ و برای ۵۰ هفته ۵۰۰۰ لیره استرلینگ)، و این کارگران هر کدام در هر هفته ۶ روزه ۶۰ ساعت کار انجام می دهند. بنابراین ۱۰۰ نفر کارگر در هر هفته ۶۰۰۰ ساعت کار و در ۵۰ هفته ۳۰۰۰۰۰ ساعت کار انجام می دهند. این نیروی کار به تصرف A و B درآمده است و لذا از سوی جامعه نمی تواند برای هیچ کار دیگری مصرف گردد. بنابراین تا اینجا برای A و B مطلب از لحاظ اجتماعی یکسان است. فراتر از این: نزد A مانند B هر یکصد نفر کارگر دستمزد سالانه ای به مبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ دریافت می کنند (لذا ۲۰۰ نفر باهم ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ) و معادل این مبلغ از جامعه وسایل زیست برداشت می کنند. باز هم تا اینجا وضع از لحاظ اجتماعی نزد A مانند B یکسان است. نظر به اینکه در هر دو مورد مزد کارگران به صورت هفتگی پرداخت می شود، آنان نیز وسایل زیست خود را هفته به هفته از جامعه برداشت می کنند، و از این بابت در هر دو مورد معادل پولی آن را در دوران می ریزند. اما هم اینجاست که تفاوت آغاز می شود.

اولاً - پولی که کارگر A به دوران فرومی ریزد، مانند از آن B نیست که تنها عبارت

از شکل پولی ارزش نیروی کارش باشد (یعنی در واقع وسیلهٔ پرداخت در برابر کاری باشد که به انجام رسیده است). از ابتدای دوّمین واگرد - دوره پس از گشایش بنگاه، کاری طیّ واگرد - دورهٔ دوّم با شکل پولی ارزش - محصول خودش (= بهای نیروی کار به علاوهٔ اضافه ارزش)، که در نخستین واگرد - دوره تولید نموده است، پرداخت می شود. ولی در مورد B این چنین نیست. درست است که از لحاظ کارگر، پول در اینجا وسیلهٔ پرداختی است در برابر کاری که تا آن هنگام از سوی او انجام گرفته است، ولی این کار انجام یافته با ارزش - محصول طلاگشتهٔ خود او نیست که پرداخت می گردد (یعنی نه باشکلی پولی ارزشی که خود او تولید نموده است). چنان حالت فقط می تواند از سال دوّم به بعد وقوع یابد، یعنی هنگامی که کارگر B با ارزش - محصول طلاگشتهٔ خودش که سال پیش تولید کرده است پرداخت می گردد.

بنابراین هر قدر واگرد - دورهٔ سرمایه کوتاه تر باشد، یعنی هر قدر موعدهای باز تولید آن سرمایه در عرض سال در فاصله های زمانی کوتاه تری تجدید شوند، به همان اندازه جزء متغیّر سرمایه ای که بدو در شکل پولی از سوی سرمایه دار پیش ریز شده است سریع تر به شکل پولی ارزش - محصولی درمی آید که به وسیلهٔ کارگر به جای این سرمایهٔ متغیّر ایجاد گردیده است، (محصولی که علاوه بر آن مشتمل اضافه ارزش نیز هست). پس هر قدر زمانی که سرمایه دار مجبور است از مایهٔ خود پول پیش ریز کند کوتاه تر باشد، همان قدر، به نسبت وسعت مقیاس تولید، سرمایه ای که به طور کلی پیش ریخته می شود کمتر است، و به همان اندازه حجم اضافه ارزشی که وی بنا بر نرخ معین اضافه ارزش در عرض سال بیرون می کشد نسبتاً بزرگتر است، زیرا وی می تواند به دفعات بیشتر کارگر را با شکل پولی همان محصول - ارزشی که خود او به وجود آورده است باز از نو بخرد و کارش را به جنبش درآورد.

با معلوم داشتن مقیاس تولید، مقدار مطلق سرمایهٔ متغیّر پیش ریخته (مانند سرمایهٔ گردان به طور کلی)، در ارتباط با کوتاه گشتن واگرد - دوره کاهش می یابد و نرخ سالانهٔ

اضافه ارزش نموّ می‌کند. هم‌زمان با افزایش نرخ سالانه اضافه‌ارزش، که در نتیجه کوتاه‌گشتن دوره‌های بازتولید رُخ می‌دهد، مقیاس تولید، (با سرمایه پیش‌ریخته معلوم^(۱)) نموّ می‌کند و لذا حجم مطلق اضافه‌ارزشی که در یک کار - دوره تولید می‌شود (با نرخ اضافه‌ارزش معلوم^(۱)) افزایش می‌یابد. به‌طور کلی از بررسی‌هایی که تاکنون به عمل آمده است چنین نتیجه می‌شود که برحسب بزرگی مختلف واگرد - دوره‌ها، باید به میزان‌های بسیار مختلفی پول - سرمایه پیش‌ریز گردد، تا همان حجم از سرمایه‌گردان بارآور و همان حجم کار با درجه بهره‌کشی یکسان به حرکت درآورده شود.

ثانیاً - آنچه که اکنون ذکر می‌شود با تفاوت اول بستگی دارد و از این قرار است: کارگر B مانند A وسایل معیشتی را که می‌خرد با سرمایه متغیّری می‌پردازد که در دست او به وسیله دوران تبدیل شده است. مثلاً وی تنها گندم از بازار بیرون نمی‌آورد، بلکه عوضش را نیز به وسیله معادلی که پول است، به جای آن می‌نماید. ولی چون پولی که کارگر B با آن وسیله زیست خود را می‌پردازد و از بازار بیرون می‌کشد، برخلاف کارگر A، عبارت از شکل پولی ارزش - محصولی نیست که از جانب او در عرض سال به بازار ریخته شده باشد، لذا گرچه البته در اِزاء وسیله زیست خود به فروشنده پول می‌پردازد، معذکک وی کالائی به بازار نیاورده است - خواه وسیله تولید باشد و خواه وسیله زیست - که فروشنده مزبور بتواند با پول دریافتی خود خریداری نماید، در صورتی که به عکس در مورد کارگر A چنین است. بنابراین از بازار، هم نیروی کار و هم وسایل زیست برای این نیروی کار، و هم سرمایه استوار در شکل وسایل کار و موادّ تولیدی که مورد استفاده B است بیرون کشیده شده و به جای آنها معادلی به صورت

(۱) هلال‌ها را مترجم برای کاستن از تعقید [پیچیده‌بودن] جمله و آسان‌تر ساختن درک مطلب به کار برده است.

پول به بازار فرو ریخته شده است. ولی در عرض سال هیچ محصولی به بازار ریخته نشده تا جانشین عناصر مادی سرمایه بارآوری گردد که از بازار بیرون رفته است. فرض کنیم که جامعه به جای آنکه سرمایه داری باشد کمونیستی است، آنگاه بدو پول - سرمایه کاملاً از بین می رود و همچنین سرپوش های معاملاتی همراه آن نیز ناپدید می گردند. مطلب باکمال سادگی به این تحویل می شود که جامعه باید از پیش حساب کند چقدر کار، چه اندازه وسایل تولید و وسایل زیست می تواند بی هیچ گسیختگی، مثلاً در آن رشته های صنعتی از قبیل ساختمان راه آهن، مصرف کند، که برای مدت طولانی، یک سال یا بیشتر نه وسیله تولید، نه وسیله زیست و نه هیچ چیز مفیدی تحویل نمی دهند ولی از تولید سالانه کل، مقداری کار، وسایل تولید و وسایل معیشت برداشت می کنند. به عکس در جامعه سرمایه داری، که بیش از اجتماعی همواره پس از رویداد حکم خود را تحمیل می کند، پیوسته امکان و ناگزیری اختلالات بزرگ وجود دارد. از سوئی به بازار پول فشار وارد می شود در حالی که معکوساً تسهیلات بازار پول به نوبه خود آن قبیل بنگاه های را که مورد بحث ما است وسیعاً تشویق می کند، امری که خود بعداً موجب فشار بر بازار پول می گردد. بازار پول از آن جهت فشرده می شود که همواره در این قبیل موارد پیش ریز پول - سرمایه به مقیاس بزرگ و برای مدت دراز ضرور است. و این امر کاملاً با صرف نظر از این پدیده است که صاحبان صنایع و بازرگانان، پول - سرمایه ای را که برای راه افتادن بنگاه خود لازم دارند در سودبازی های راه آهن و غیره می ریزند و جای آن را با وام گیری از بازار پول پُر می کنند. از سوی دیگر، بر سرمایه بارآور موجود جامعه فشار وارد می آید. نظر به اینکه پیوسته عناصر سرمایه بارآور از بازار بیرون کشیده می شود و در ازاء آن فقط معادل پول به بازار ریخته می شود، تقاضای خریدهای نقد پرداخت ترقی می کند بی آنکه خود هیچگونه عنصر عرضه ای تحویل نماید. از این رو است که هم قیمت وسایل معیشت و هم بهای مواد تولیدی ترقی می کند. علاوه بر این، معمولاً در این هنگام سودبازی توسعه می یابد و انتقال

مقادیر بزرگی سرمایه به وقوع می پیوندد. جماعتی از سودبازان، پیمانکاران، مهندسین، و کلاهی دادگستری و غیره خود را می بندند. اینان موجب افزایش شدید تقاضای مواد مصرفی در بازار می شوند و در جنب آن دستمزدها بالا می رود. درست است که اوضاع و احوال مذکور برای کشاورزی در مورد مواد غذایی تشویقی است، ولی معدلک چون این مواد غذایی نمی تواند ناگهان در عرض سال افزایش یابد ناگزیر واردات آن مواد افزایش می یابد، هم آنچنانکه به طور کلی بر واردات مواد غذایی غیر بومی (مانند قهوه، قند، شراب، و غیره) و اشیاء تجملی افزوده می شود. نتیجه آن واردات زائد و سودبازی در این جزء از کسب و کار وارداتی است. از سوی دیگر در رشته هایی از صنعت که امکان افزایش سریع تولید وجود دارد (مانوفاکتور به معنای ویژه، معادن و غیره)، ترقی قیمت ها موجب رونق ناگهانی آنها می شود، رونقی که فروریزش سریع را در پی دارد. همین تأثیر در بازار کار اعمال می شود برای آنکه از آنجا توده های بزرگ اضافه جمعیت نسبی و نهان و حتا کارگران شاغل، به سوی رشته های جدید صنعت جذب گردند. به طور کلی بنگاه های بزرگ مقیاس، مانند راه آهن، از بازار کار مقداری مشخص از آن نیروی کاری را بیرون می کشند که فقط ممکن است از رشته های معینی مانند کشاورزی و غیره بیرون آمده باشند، زیرا در رشته های اخیر منحصرأ جوانان زورمند مورد استفاده قرار می گیرند. این پدیده حتا پس از آنکه بنگاه های نویناد دیگر به صورت رشته های استواری از صنعت در آمده اند ولذا برای نیازمندی های خود از طبقه کارگر سیار کار کشته ای برخوردارند، روی می دهد. چنین است مثلاً آنگاه که ساختمان راه آهن ها موقتاً بزرگتر از مقیاس متوسط به کار مشغولند. جزئی از ارتش احتیاط طبقه کارگر، که فشار آن دستمزد را پائین نگاه می دارد، جذب می شود. دستمزدها به طور کلی بالا می روند، حتا در قسمت هایی از بازار کار که تا آن هنگام در آنها اشتغال مساعدی برای کارگران وجود داشته است. این وضع تا هنگامی طول می کشد که فروریزی غیر قابل اجتناب، ارتش احتیاط کارگران را از نو بیکار کند و

دستمزدها را دوباره به حد اقل خود یا از آن هم کمتر پائین آورد.^(۱)

تا آن حد که زیاد و کمی طول مدّت واگرد - دوره منوط به کار - دوره درمعنای ویژه آن است، یعنی وابسته به دوره‌ای است که محصول برای بازار آماده شده، مدّت مزبور برپایه آن شرایط مادی تولیدی قرار دارد که هر بار برای عرصه‌های مختلف سرمایه‌گذاری معین است و در کشاورزی بیشتر جنبه شرایط طبیعی تولید دارد، ولی در مانوفاکتور و بخش بزرگی از صنایع استخراجی، شرایط روند تولید، خود با تکامل اجتماعی تغییر پیدا می‌کند.

تا آنجا که طول کار - دوره وابسته به مقدار تحویل جنس است (یعنی به کمیّت حجم محصولی وابسته است که عادتاً به صورت کالا به بازار ریخته می‌شود)، این درازا خصلت سنتی دارد. ولی سنت، خود بر پایه مادی مقیاس تولید قرار گرفته و لذا فقط در موارد ویژه‌ای تصادفی است.

سرانجام تا آنجا که طول واگرد - دوره به طول دوران - دوره وابستگی پیدا می‌کند، درازای دوران - دوره خود قسماً منوط به نوسانات دائمی مقارنات بازار، سهولت زیادتر یا کمتری که برای فروش پیدا می‌شود و ضرورتی است که از آن نتیجه می‌گردد

(۱) در این نقطه دست‌نویس یادداشت زیرین آمده که مارکس آن را برای گسترش دادن‌های آینده متذکر شده است: "تضاد در شیوه تولید سرمایه‌داری: کارگران به مثابه خریداران کالا برای بازار اهمیت دارند. ولی به مثابه فروشندگان کالای خود که نیروی کار است، گرایش جامعه سرمایه‌داری اینست که آن نیرو را به اقل قیمت محدود سازد. - تضاد دیگر: ادواری که تولید سرمایه‌داری تمام نیروی خود را به حرکت درمی‌آورد، معمولاً به صورت دوره‌های سرریز تولید نمودار می‌گردند، زیرا هیچگاه امکانات تولید نمی‌توانند به نحوی مورد استفاده قرار گیرند که بتوان نه تنها حجم بزرگی ارزش تولید کرد بلکه آن را به سامان رساند. ولی فروش کالاها، سامان‌یابی کالا - سرمایه و لذا نیز سامان‌پذیری اضافه‌ارزش محدود است و این محدودیت نه از جهت نیازمندی‌های مصرفی جامعه به طور کلی است بلکه از احتیاجات مصرفی جامعه‌ای برمی‌خیزد که در آن اکثریت بزرگ همواره فقیر است و باید پیوسته فقیر بماند. ولی جای این مطلب در بخش بعدی است."

و ایجاب می‌کند قسمتی از محصول به بازارهای نزدیک یا دورتر فروخته شود. به‌طور کلی با قطع نظر از میزان تقاضا، حرکت قیمت‌ها در این مورد نقش عمده را ایفا می‌کند، به نحوی که به‌هنگام تنزل قیمت‌ها، در همان حالی که تولید مانند گذشته ادامه دارد، عمداً فروش محدود می‌گردد. به‌هنگام ترقی قیمت‌ها عکس این پدیده بروز می‌نماید. یعنی تولید و فروش همگام حرکت می‌کنند مگر آنکه فراورده‌ها پیشکی فروش رفته باشند. با این وجود دوری واقعی محل تولید از بازار فروش باید به‌مثابه پایه مادی به معنای حقیقی آن تلقی گردد.

فرض کنیم مثلاً که بافته‌های پنبه‌ای یا نخ انگلیسی به مقصد هندوستان فروخته شود و بازرگان صادرکننده قیمت کالای پنبه‌ای کارخانه‌دار را پرداخته باشد (بازرگان صادرکننده این کار را تنها هنگامی استقبال می‌کند که وضع بازار پول شیرین باشد. به محض اینکه خود کارخانه‌دار از راه عملیات اعتباری جای پول - سرمایه خویش را ببرد دیگر کارها به این صافی نیست). صادرکننده بعداً کالای پنبه‌ای خود را در بازار هندوستان می‌فروشد و از آنجا سرمایه پیش‌ریخته‌اش برای وی فرستاده می‌شود. تا هنگامی که این بازگشت انجام نشده است وضع عیناً مانند آن موردی است که در نتیجه طول کار - دوره، پیش‌ریز پول - سرمایه تازه‌ای لازم می‌گردد تا روند تولید در مقیاس معین نگاهداری شود. پول - سرمایه‌ای که به وسیله آن کارخانه‌دار مزد کارگرانش را می‌پردازد و همچنین با آن دیگر عناصر سرمایه‌گردانش را تجدید می‌کند، عبارت از شکل پولی نخ نیست که به وسیله او تولید گردیده است. این مورد فقط آنگاه می‌تواند پیش‌آید که ارزش نخ مزبور به صورت پول یا محصول به انگلستان برگشته باشد. پول مزبور مانند گذشته پول - سرمایه‌ای اضافی است. تفاوت فقط در این است که به جای کارخانه‌دار، این مبلغ را بازرگان پیش‌ریز می‌کند و چه بسا که خود او هم آن را از راه عملیات اعتباری به دست آورده باشد. همچنین است تا هنگامی که پیش از ریختن این پول به بازار یا هم‌زمان با آن، محصول اضافی‌ئی به بازار انگلیس ریخته نشده است که

با این پول خریداری شود و بتواند در مصرف بارآور یا شخصی وارد گردد. چنانچه این وضع برای زمانی دراز و به مقیاسی بزرگ ادامه یابد، آنگاه ضرورتاً پی آمده‌ها همان خواهند بود که سابقاً در مورد طولانی گشتن کار - دوره بروز می نمودند.

حالا ممکن است که در خود هندوستان نیز نخ به طور اعتباری خریداری شود. با این اعتبار در هندوستان محصول خریده می شود و به مثابه واریز حساب به انگلستان فرستاده می شود و یا به همان مبلغ برات صادر می گردد. در صورتی که این وضع ادامه یابد، آنگاه فشاری به بازار پول هند وارد می شود که بازتاب آن در انگلستان می تواند بحرانی پیش آورد. بحران به نوبه خود، حتّاً در صورتی که با صدور فلزات گرانبها به هند همراه باشد، در نتیجه ورشکست بنگاه‌های انگلیسی و شعب هندی آنها که مورد اعتبار - دهی بانک‌ها قرار داشتند، بحران جدیدی را برمی انگیزد. بدین سان هم در بازاری که موازنه بازرگانی علیه آن تمام می شود و هم آنجا که موازنه بازرگانی به سود آن است، بحران هم زمانی درمی گیرد. این پدیده ممکن است باز بغرنج تر از این باشد. مثلاً انگلستان مقداری شمش نقره به هندوستان فرستاده است، ولی اکنون بستانکاران انگلیسی هند مطالبات خود را در آنجا وصول می کنند و لذا کمی پس از آن هندوستان باید شمش‌های نقره خود را مجدداً به انگلستان پس بفرستد.^(۱)

ممکن است که صادرات به هندوستان و واردات از این کشور تقریباً توازن داشته باشند، اگرچه تجارت کشور اخیر (جز در شرایط استثنائی از قبیل بالا رفتن بهای پنبه و غیره) از لحاظ حجم وابسته به انگلستان است و به وسیله آن جُنب و جوش پیدا می کند. ترازنامه بازرگانی میان انگلستان و هند ممکن است برابری نشان دهد و یا فقط نمایشگر

(۱) همین پدیده، البته نه به صورت شمش طلا یا نقره، بلکه به صورت دلارهایی که مثلاً بابت بهای نفت به کشورهای نفت خیز از جمله ایران پرداخته می شود، هم اکنون در برابر ما می گذرد. کشورهای نفت خیز به عنوان مجبور می شوند دلارهای دریافتی را بابت کالاهای کشورهای واردکننده نفت (به ویژه در برابر فروش اسلحه) به آنها برگردانند.

نوسانات مختصری به سود این یا آن طرف باشد. ولی به محض اینکه در انگلستان بحران روی می دهد معلوم می شود که مقداری بافته های پنبه ای فروخته نشده در هندوستان انبار شده است (یعنی بنابراین از صورت کالا - سرمایه ای به پول - سرمایه بدل نشده است - پس سرریز تولید از این سو)، و از سوی دیگر در انگلستان نه تنها ذخیره های به فروش نرفته محصولات هندی خوابیده اند، بلکه قسمت بزرگی از ذخایر فروخته و مصرف نشده هنوز به پرداخت بهای خود دست نیافته اند. بنابراین آنچه به صورت بحران بازار پول جلوه می کند در واقع نمایشگر اوضاع غیر عادی خود روند تولید و بازتولید است.

ثالثاً - در مورد نقش سرمایه گردان به کاررفته (هم متغیر و هم ثابت) باید گفت که طول واگرد - دوره، تا آنجا که از طول کار - دوره سرچشمه می گیرد، تفاوت زیرین را به وجود می آورد: هرگاه در عرض سال چنین واگرد روی دهد، یکی از عناصر متغیر یا ثابت سرمایه گردان می تواند به وسیله محصولی که خودش به وجود آورده است تحویل گردد، مانند تولید ذغال، آماده دوزی و غیره.^(۱) در حالت دیگر، لااقل در عرض سال، چنین وضعی رخ نمی دهد.

(۱) مقصود این است که ذغال در حالی که به عنوان کالا استخراج می شود، خود به مثابه عنصر ثابت گردان می تواند در معدن به عنوان ماده خام به کار رود و فروش لباس دوخته آماده به کارگران می تواند یکی از عوامل سرمایه گردان متغیر را به وسیله همین محصول تحویل دهد.

فصل هفدهم

گردشِ اضافه‌ارزش

تا اینجا دیدیم که اختلاف در واگرد - دوره، حتّاً با وجود یکسان بودن حجم اضافه‌ارزش تولید شده در عرض سال، موجب پیدایش تفاوت در نرخ سالانه اضافه‌ارزش می‌شود.

ولی علاوه بر آن، در مایه‌افزائی اضافه‌ارزش، در انباشت و بالتّیجه در حجم اضافه‌ارزشی که در عرض سال تولید شده است، با وجود یکسان ماندن نرخ اضافه‌ارزش، ضرورتاً تفاوتی روی می‌دهد.

بدواً متذکّر شدیم که سرمایه A (در مثال اختیاری شده فصل پیشین) دارای درآمد ادواری سیّاری است و لذا به استثنای واگرد - دوره آغاز بنگاه، مصرف عرض سال را از تولید اضافه‌ارزش خود تأمین می‌کند و نیازی به آنکه از مایه خویش پیش‌ریز نماید ندارد. ولی عکس این وضع در مورد B صادق است. راست است که ضمن همان فاصله زمانی به قدر A اضافه‌ارزش تولید می‌کند، ولی اضافه‌ارزش به سامان نرسیده است و لذا نه می‌تواند به صورت شخصی و نه به شکل بارآور مصرف گردد. آنجا که مسئله مصرف شخصی مورد توجه قرار می‌گیرد باید گفت که اضافه‌ارزش پیش‌خور می‌شود و لذا ضرور است که بابت آن مایه‌گذاری انجام گیرد.

جزئی از سرمایه بار آور نیز، که طبقه بندی آن دشوار است، از جمله سرمایه الحاقی ضرور برای تعمیرات و نیک داشت سرمایه استوار، اکنون زیر پر تو تازه ای نمودار می شود.

نزد A این جزء سرمایه - کاملاً یا در قسمت اعظم - در آغاز تولید پیش ریز نمی شود. این جزء از سرمایه نه نیازی به نقد بودن و نه موجود بودن دارد. جزء مزبور از خود کسب و کار به وسیله تبدیل بی فاصله اضافه ارزش به سرمایه، یعنی استفاده مستقیم آن به مثابه سرمایه، بیرون می آید. بهری از اضافه ارزشی که در عرض سال نه تنها آدواراً تولید می شود بلکه به سامان نیز می رسد، می تواند به زخم مخارج ضروری تعمیر و غیره زده شود. بدین سان قسمتی از سرمایه لازم به منظور آنکه کسب و کار به مقیاس ابتدائی خود پیش رود، در آثای کار و به وسیله خود کسب از راه مایه افزائی بهری از اضافه ارزش ایجاد می شود. چنین چیزی در مورد سرمایه دار A غیر ممکن است. این بهر از سرمایه باید جزئی از سرمایه نخست پیش ریخته وی را تشکیل داده باشد. در هر دو مورد این جزء سرمایه در دفاتر سرمایه دار به مثابه سرمایه پیش ریخته ثبت می شود. در واقع نیز چنین است، زیرا بنا به فرض ما جزء مزبور قسمتی از سرمایه بار آوری را تشکیل می دهد که برای پیشبرد کسب و کار به مقیاس معلوم ضرور است. ولی اینکه از کدام بن پیش ریز می شود خود تفاوت عظیمی به وجود می آورد. در مورد B واقعاً جزئی از سرمایه ای را تشکیل می دهد که باید از ابتدا ریخته شود یا نقداً نگاه داشته شود. در مورد A به عکس جزء مزبور قسمتی از اضافه ارزش است که به صورت سرمایه مورد استفاده قرار گرفته است. مورد اخیر این چگونگی را به ما نشان می دهد که نه فقط سرمایه انباشته شده، بلکه قسمتی از سرمایه پیش ریخته بدوی نیز می تواند تنها مرکب از اضافه ارزش مایه افزوده باشد.

به محض اینکه گسترش اعتبار در این میان وارد می گردد در رابطه سرمایه پیش - ریخته بدوی و اضافه ارزش مایه افزوده باز هم پیچیده تر می شود. مثلاً A یک جزء از

سرمایه بارآوری را که با آن کار و کسب خود را آغاز می‌کند و یا آن را در عرض سال ادامه می‌دهد از بانکدار C قرض می‌کند. وی از پیش به هیچ وجه سرمایه شخصی‌ئی که برای پیشبرد کسب و کار کافی باشد در اختیار نداشته است. بانکدار C به وی مبلغی قرض می‌دهد که به طور ساده عبارت از اضافه‌ارزشی است که صاحبان صنایع D، E، F و غیره نزد او سپرده‌اند. از دیدگاه A هنوز سخن بر سر سرمایه انباشته نیست. ولی در واقع برای D، E، F و غیره جز عاملی که اضافه‌ارزش به چنگ آورده آنها را مایه‌افزا می‌کند چیز دیگری نیست.

ما در کتاب اول، فصل بیست و دوم^(۱) دیدیم که انباشت، استحاله اضافه‌ارزش به سرمایه، بنا بر محتوای واقعی خود عبارت از روند بازتولید به مقیاس گسترده‌تر است، اعم از اینکه این توسعه، به صورت الحاق کارخانه‌های جدید به مؤسسات قدیم، جنبه برون‌گستر پیدا کند، یا آنکه بیانگر بسط درون‌گستر مقیاس موجود کارگاه باشد. گسترش مقیاس تولید ممکن است خُرده‌خُرده پیش رود، در حالی که جزئی از اضافه‌ارزش برای بهسازی‌هایی به کار می‌رود که یا فقط بارآوری کار مورد استفاده را بالا می‌برند و یا هم‌زمان با آن بهره‌کشی شدیدتر از کار را امکان‌پذیر می‌سازند. و یا همچنین، در آنجا که روزانه کار قانوناً محدود نیست، ممکن است به این اکتفا شود که بابت سرمایه‌گردان (مواد تولیدی و دستمزد) یک خرج اضافی انجام گیرد تا مقیاس تولید بسط یابد. در این صورت سرمایه استوار گسترش پیدا نمی‌کند ولی زمان استفاده روزانه از آن تمدید می‌شود و به این نسبت واگرد-دوره سرمایه استوار کوتاه‌تر می‌گردد. در موارد دیگر، آنگاه که مقارنات بازار مساعد هستند، ممکن است با اضافه‌ارزش مایه افزوده دست به سودبازی مواد خام زد، عملیاتی که برای آن سرمایه پیش‌ریخته بدوی کفایت نمی‌کرد و غیره.

(۱) ترجمه فارسی سرمایه، جلد اول، صفحه ۵۲۵ [صفحه ۸۸۹ همین بازنویسی].

معدّلک روشن است آنجا که تعداد بیشتر واگرد - دوره‌ها تعدّد زیادتر سامان‌یابی اضافه‌ارزش را در عرض سال به همراه می‌آورد، دوره‌هایی هستند که ضمن آن نه نیازی به تطویل روزانه کار هست و نه احتیاجی به آنکه بهسازی‌های جزئی انجام گیرد. از سوی دیگر، خواه به علت وضع مجموع بنگاه، مثلاً وضع ساختمانی، و خواه به سبب وسعت عرضه کار، مانند کشاورزی، گسترش تمام بنگاه بر پایه متناسب فقط در درون مرزهای کمابیش تنگی امکان‌پذیر است، مضافاً بر آنکه اقدام به چنین امور مستلزم مقدار زیادی سرمایه‌گذاری است که تنها می‌تواند به وسیله انباشت چندین ساله اضافه‌ارزش عملی گردد.

پس در کنار انباشت واقعی یا تبدیل اضافه‌ارزش به سرمایه بار آور (و بازتولید به مقیاس گسترده‌تر که متناسب با آن است)، انباشت پول، یعنی توده‌ساختن جزئی از اضافه‌ارزش به صورت پول - سرمایه نهان، روی می‌دهد، تا بعداً آنگاه که به مقدار معلومی رسید به مثابه سرمایه فعال اضافی وارد عمل گردد.

از دیدگاه سرمایه‌دار منفرد کارها بدین قرار می‌گذرد. ولی با تکامل تولید سرمایه - داری در عین حال سیستم اعتباری نیز گسترش می‌یابد. پول - سرمایه‌ای که سرمایه‌دار هنوز نمی‌تواند در بنگاه خود به کار برد به وسیله دیگران با بهره‌ای که وی از این بابت دریافت می‌کند، مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای وی سرمایه مزبور مانند پول - سرمایه در معنای خاص خویش، یعنی به مثابه نوعی از سرمایه که با سرمایه بار آور متفاوت است، عمل می‌کند. ولی این پول در دست دیگری به نحو دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد. بدیهی است که سامان‌یابی پیاپی مکرر اضافه‌ارزش و بالا رفتن مقیاسی که در آن تولید می‌شود، نسبت پول - سرمایه تازه با پولی که به مثابه سرمایه در بازار پول ریخته می‌شود و از آنجا لاقط قسمت اعظم آن دوباره به منظور گسترده جذب می‌گردد، افزایش پیدا می‌کند.

ساده‌ترین شکلی که پول - سرمایه اضافی نهان می‌تواند به وسیله آن تجلی کند

گنج است. ممکن است که این گنج عبارت از سیم‌وزر اضافی باشد که مستقیماً یا به‌طور غیرمستقیم در مبادله با کشورهای تولیدکننده فلزات پُر بها به دست آمده است. و فقط بدین سان است که گنجینه پولی به‌طور مطلق در درون یک کشور نمو می‌کند. از سوی دیگر امکان دارد - و این اکثریت موارد را تشکیل می‌دهد - که این گنج جز پولی که از دَوَران داخلی بیرون کشیده شده و در دست تک‌سرمایه‌داران شکل گنج به خود گرفته است، چیز دیگری نباشد. باز هم ممکن است که این پول - سرمایه نهان فقط مرگب از علائم ارزشی باشد - باز هم در اینجا از پول اعتباری چشم می‌پوشیم - و یا فقط مرگب از فته‌طلب [سفته]های سرمایه‌داران نسبت به اشخاص ثالث باشد، که به وسیله اسناد قانونی مورد تصدیق قرار گرفته‌اند (اسناد حقوقی). در تمام این موارد، و اعم از هر شکل وجودی‌ئی که این پول - سرمایه اضافی یافته باشد، چون سرمایه پس‌آیند است هیچگاه معرف چیز دیگری جز اسناد حقوقی اضافی و پس‌افکنده سرمایه‌داران بر تولید آینده، بر تولید سالانه اضافی جامعه، چیز دیگری نیست.

"چنانچه حجم ثروتی که واقعاً انباشته شده است بر حسب مقدارش مورد توجه قرار گیرد... در نسبت با نیروهای مولد جامعه‌ای که به آن تعلق دارد و صرف نظر از هر درجه تمدنی که جامعه مزبور داشته باشد، به کلی ناچیز است، اگر آن را فقط با مصرف حقیقی همین جامعه طی سال‌های کمی هم بسنجیم باز چنان بی‌اهمیت است که باید توجه عمده قانون‌گذاری و اقتصاددانان به نیروهای مولد و تکامل آنها معطوف گردد نه آنچنان که تاکنون متداول بوده است متوجه انباشت چشمگیر ثروت باشد. قسمت اعظم و به مراتب بزرگتر از آنچه ثروت انباشته خوانده می‌شود زیانی بیش نیست و از اشیاء حقیقی مانند کشتی‌ها، خانه‌ها، پنبه‌کالاها، بهسازی‌های زمین ترکیب نمی‌شود، بلکه به‌طور ساده عبارت از اسناد حقوقی یا ادعاهائی است بر نیروهای مولد سالانه جامعه، اسناد حقوقی‌ئی که از راه گریزافزارها یا نهادهائی به وجود آمده و جاویدگشته است که خاص حالت بی‌تأمینی است... استفاده از این اقلام (انباشت اشیاء واقعی یا

ثروت حقیقی)، به مثابه وسیله ساده‌ای در دست دارندگانشان، به منظور تصاحب ثروتی که نیروهای بارآور آینده اجتماع باید بیافرینند، تدریجاً وبدون اعمال زور به وسیله قانون طبیعی توزیع از آنها سلب خواهد شد، با پشتیبانی کار تعاونی (Co-operative labour)، چند سالی بیش نخواهد گذشت که این استفاده از دست آنها بیرون کشیده خواهد شد." (William Thompson, "Inquiry into the principles of the Distribution of wealth", London, 1850, P. 453 - انتشار یافت - ۱۸۲۴ اولین بار در)

"کمتر کسی است که در این باره اندیشیده باشد و چه بسا کسانی که حتّاً یک بار هم به این فکر نیافتاده‌اند، که چه نسبت فوق‌العاده کوچکی، خواه از لحاظ حجم و خواه از جهت نیروی تأثیر، میان انباشت‌های واقعی جامعه و نیروهای بارآور انسانی، و یا حتّاً تنها با مصرف عادی چند ساله یک نسل انسان، وجود دارد. علت آن چشمگیر ولی تأثیر آن بسیار زیان‌آور است. ثروتی که سالانه مصرف می‌شود با استعمالش از بین می‌رود. ثروت مزبور فقط برای یک لحظه در برابر چشم است و تنها آنگاه تأثیر می‌کند که لذّت می‌بخشد و یا مورد استفاده قرار می‌گیرد. ولی آن جزئی از ثروت که فقط آهسته مصرف پذیر است، اثاث خانه، ماشین‌ها، ساختمان‌ها، از اوان کودکی تا پیری، همچون یادمان‌های دیرپای کوشش آدمی، در برابر چشمان ما ایستاده‌اند. مالکین این اشیاء به زور تصاحب این جزء استوار، دیرپا و آهسته - مصرف ثروت عمومی، زمین و مواد خامی که روی آن کار می‌شود، افزارهایی که به وسیله آنها کار انجام می‌گیرد، امکان‌های که در آثای کار پناهگاه هستند - بر نیروی بارآور سالانه تمام کارگران واقعاً مولّد جامعه به سود شخصی خود حکومت می‌کنند، هر چند اشیاء مزبور نسبت به محصولات پیوسته باز آینده این کار ناچیز باشند. جمعیت بریتانیا و ایرلند ۲۰ میلیون نفر است، که مصرف متوسط سرانه هر مرد، زن و کودک ظاهراً بایستی تقریباً به ۲۰ میلیون لیبره استرلینگ بالغ گردد. بنابراین سالانه ثروتی در حدود ۴۰۰ میلیون لیبره استرلینگ از محصول کار به مصرف می‌رسد. بنا بر گمانه‌ای که زده شده است جمع

مبلغ سرمایه انباشته شده این کشور از ۱۲۰۰ میلیون، یا سه برابر محصول کار سالانه، تجاوز نمی کند. چنانکه این مبلغ متساویاً تقسیم گردد، سرانه به هر نفر ۶۰ لیره استرلینگ سرمایه می افتد. در اینجا ما بیشتر با نسبت سروکار داریم تا با مقدار مطلق کم و زیاد دقیق مبالغی که ارزیابی شده است. سود این سرمایه کل، برای آنکه تمام جمعیت کشور را با سطح زندگی کنونی، طی دو ماه از سال، تأمین نمود کفایت می کرد و همه سرمایه انباشته شده (در صورتی که خریدار پیدا می شد) به تنهایی می توانست جمعیت کشور را بدون کار کردن تا سه سال نگاهداری نماید! آنگاه در پایان این مدت مردم می بایستی بی خانه، بی لباس و بی غذا از گرسنگی می مردند یا آنکه به زیر بار بندگی کسانی می رفتند که آنها را به مدت سه سال نگهداری نموده بودند. میان سه سال و عمر یک نسل تندرست، که فرضاً ۴۰ سال است، همان نسبتی برقرار است که از یک سو میان مقدار و اهمیت ثروت واقعی، حتّاً میان سرمایه انباشته شده غنی ترین کشورها و نیروی مولّد آن، یعنی نیروهای بار آور فقط یک نسل انسانی، از سوی دیگر وجود دارد. تازه سخن بر سر این نیست که نسل مزبور تحت شرایط آگاهانه ایمنی مساوی و به ویژه با شرایط کار تعاونی از عهده تولید چه چیزهایی برمی آید، بلکه سخن بر سر آن چیزی است که واقعاً و به طور مطلق تولید می کند و آن هم با فقدان ایمنی و گریز جوئی های نارسا و ناامیدکننده آن... و برای آنکه این حجم ظاهراً عظیم سرمایه موجود، یا بهتر بگوئیم برای آنکه این توزیع زورکی را، از راه استیلا و انحصاری که بر محصولات سالانه کار دارند، در حال کنونی خود نگاهداشته و جاویدان سازند، می خواهند مجموع این سیستم چندش آور را، این فسادها، جنایات و درهائی را که ناشی از فقدان ایمنی است، ابدی کنند. هیچ انباشتی نمی تواند انجام گیرد مگر آنکه بدو نیازمندی های ضرور رفع شده باشد و شطّاً [رود] عظیم تمایلات انسانی در پی لذایذ زندگی جریان دارد. از این رو است که در هر لحظه مفروض، ثروت حقیقی جامعه مبلغ نسبتاً ناچیزی است. دورپیمائی تولید و مصرف، دائمی است. در این توده عظیم تولید و مصرف سالانه،

ناپدید شدن مشتی انباشت واقعی به زحمت می تواند دریغ آور باشد. ولی با این وجود توجه عمده نه به آن انبوه نیروی بارآور، بلکه به سوی این یک مشت اندوخته معطوف است. اما همین یک مشت چیز به تصرف افراد معدودی درآمده است که آن را به صورت افزاری برای تملک نتیجه کار سالانه و پیوسته تجدیدشونده توده های وسیع درآورده اند. اهمیت قاطع چنین افزاری برای این اقلیت از همین جا برمی خیزد... تقریباً یک سوّم تولید ملی سالانه اکنون زیر عنوان عوارض عمومی از تولیدکنندگان ستانده می شود و به مصرف غیرمولد کسانی می رسد که هیچگونه معادلی در برابر آن نمی دهند، یعنی هیچ چیزی که تولیدکننده برای آن چنین عنوانی قائل شود تسلیم نمی کنند... چشم جماعت با شگفتی به این توده های انباشته می نگرَد، به ویژه آنگاه که در دست افراد معدودی تمرکز یافته باشد. ولی کوه های تولید سالانه، مانند امواج جاودان و بی شمار شطی عظیم روی هم می غلتند و می گذرند و در اقیانوس فراموش شده مصرف ناپدید می گردند. و به این مصرف دائمی نه تنها کلیه لذایذ بلکه تمام نوع بشر، وابسته است. کمیّت و توزیع این تولید سالانه است که باید بیش از هر چیز دیگر اندیشه را به سوی خود متوجه سازد. اهمیت انباشت واقعی مطلقاً فرعی است و این اهمیت را نیز به تقریب منحصرأ از راه نفوذی که بر توزیع محصول سالانه اعمال می کند به دست آورده است... انباشت واقعی و توزیع همواره در این نوشته (مقصود نوشته تامپسون است) در رابطه با نیروی بارآور و وابستگی به آن مورد توجه قرار گرفته است. تقریباً در همه سیستم های دیگر، نیروی بارآور است که در رابطه و زیردستی نسبت به انباشت و در ارتباط با جاودان ساختن شیوه توزیع موجود ملحوظ گردیده است. بینوائی پیوسته تجدیدشونده و یا آسایش تمام نوع بشر را در برابر نگاهداری این شیوه توزیع حتّاً شایسته نگاهی هم نمی شمارند. جاودان ساختن نتایج زورگوئی، فریب و تصادف را امیّت نام نهاده اند و برای حفظ این امیّت دروغین است که همه نیروهای بارآور نوع بشر بی رحمانه قربانی شده است." (همانجا، صفحات ۴۴۰ - ۴۴۳).



صرف نظر از اختلالاتی که حتاً از بازتولید به مقیاس موجود هم جلوگیری می کند، برای تجدید تولید فقط دو حالت عادی امکان پذیر است. یا تجدید تولید بر پایه مقیاس ساده انجام می گیرد. یا مایه افزائی اضافه ارزش یعنی انباشت روی می دهد.

I. بازتولید ساده

در بازتولید ساده، اضافه ارزشی که ضمن واگرد سالیانه یا چندین واگرد در عرض یک سال آدواراً تولید می شود و به سامان می رسد، به وسیله مالک آن که سرمایه دار است شخصاً صرف می شود، یعنی به صورت غیرمولد مصرف می گردد.

این امر که جزئی از ارزش - محصول، مرکب از اضافه ارزش است و یک بهر دیگرش عبارت از آن جزء ارزشی است که به وسیله سرمایه متغیر بازتولید شده، به اضافه سرمایه ثابت مصرف شده در آن تشکیل یافته است، مطلقاً هیچگونه تغییری نه در مقدار و نه در ارزش مجموع محصولی به وجود نمی آورد که به مثابه کالا - سرمایه پیوسته وارد دوران می گردد و پیوسته از آن بیرون کشیده می شود تا در عرصه مصرف بار آور یا انفرادی بیافشد، یعنی به صورت وسایل تولید یا به مثابه وسایل مصرف به کار رود.

پس حتاً در فرض بازتولید ساده نیز جزئی از اضافه ارزش باید بتواند نه به صورت محصول بلکه به شکل پول وجود داشته باشد، زیرا در غیر این صورت نمی تواند به منظور مصرف از حالت پول به محصول تبدیل گردد. این استحاله اضافه ارزش از شکل کالائی بدوی خود به پول را در اینجا بیشتر مورد بررسی قرار می دهیم. برای آسان ساختن مطلب، ساده ترین شکل مسئله را که عبارت است از گردش منحصر پول فلزی، یعنی پولی که

معادل حقیقی است، مفروض می‌داریم.

بنا بر قوانینی که دربارهٔ گردش سادهٔ کالاها بیان شده است (کتاب اول، فصل سوّم^(۱)) حجم پول فلزی موجود در یک کشور نه تنها باید برای دَوَران کالاها کافی باشد، بلکه باید برای مقابله با نوسانات گردش پول کفایت کند، که جزئاً از نوسان در سرعت دَوَران، قسماً از تغییر بهای کالاها و جزئاً از نسبت‌های مختلف و متغیّری ناشی می‌شود که در آن پول به‌مثابه وسیلهٔ پرداخت یا وسیلهٔ دَوَران به‌معنای خاص کلمه عمل می‌کند. نسبتی که طبق آن تودهٔ پول موجود، به گنج و پول وارد در جریان تقسیم می‌شود پیوسته تغییر می‌کند، لیکن حجم پول، همواره برابر با حاصل جمع پولی است که به‌مثابه گنج و پول در گردش، موجود است. این تودهٔ پول (حجم فلز گرانبها) عبارت از گنجینهٔ جامعه است که خرد خرد انباشته شده است. به هر اندازه که جزئی از این گنجینه در نتیجهٔ فرسایش مصرف می‌شود، باید مانند هر محصول دیگر، همه‌ساله از نو تجدید گردد. این نوسازی در واقع به وسیلهٔ مبادلهٔ مستقیم یا غیرمستقیم یک جزء از محصول سالیانهٔ کشور با محصول کشورهای تولیدکنندهٔ سیم و زر انجام می‌گیرد. ولی این جنبهٔ بین‌المللی معامله، جریان سادهٔ آن را پنهان می‌سازد. پس برای آنکه مسئله به ساده‌ترین و روشن‌ترین بیان خود تحویل شده باشد، باید فرض شود که تولید طلا و نقره در خود همان کشور روی می‌دهد، ولذا تولید سیم و زر جزئی از کل تولید اجتماعی درون هر کشور را تشکیل می‌دهد.

صرف نظر از سیم و زری که برای ساختن اشیاء تجملی لازم است، باید حداقل تولید سالانهٔ فلزات مزبور بامیزان فرسایشی که در نتیجهٔ دَوَران عارض پول فلزی می‌گردد برابر باشد. علاوه بر این هر گاه مبلغ ارزشی مقدار کالائی که سالانه تولید شده و به گردش درآمده است افزایش یابد، آنگاه ضرور است که بر تولید سیم و زر سالیانه نیز افزوده

(۱) ترجمهٔ فارسی سرمایه، جلد اول، صفحهٔ ۱۲۲ [صفحهٔ ۱۷۴ همین بازنویسی].

شود: این افزایش تا آن حد است که مبلغ ارزشی ترقی یافته کالاهای در گردش و حجم پولی که برای دوران آنها (و نیز برای گنج اندوزی مطابق آن) لازم است، به وسیله سرعت بیشتر گردش پول و از راه بسط وظیفه پول به مثابه وسیله پرداخت، یا به دیگر سخن از راه واریزهای بیشتر خریدها و فروشها بدون دخالت پول واقعی، جبران نشده باشد. بنابراین باید هر سال قسمتی از نیروی کار اجتماعی و جزئی از وسایل تولید اجتماعی صرف تولید طلا و نقره گردد.

سرمایه دارانی که به تولید طلا و نقره می پردازند - و اینجا نیز بنا به فرض ما تجدید تولید ساده مطرح است - عمل خود را فقط بر پایه مرزهای فرسایش متوسط سالانه و مصرف متوسط سالانه طلا و نقره که از این فرسایش ناشی می گردد، قرار می دهند. آنها اضافه ارزش خود را، که بنا به فرض ما در عرض سال مصرف می کنند بدون آنکه چیزی از آن را به مایه بیافزایند، مستقیماً به صورت پول در دوران می ریزند، و این برای آنها شکل طبیعی است و برخلاف دیگر رشته های تولید شکل استحاله یافته محصول نیست.

علاوه بر این: در مورد دستمزد - یعنی شکل پولی ثی که تحت آن سرمایه متغیر پیش ریز می شود - نیز در اینجا وضع چنین است که جانشینی آن نه از راه فروش محصول و تبدیل آن به پول، بلکه از طریق محصولی انجام می گیرد که شکل پول از همان ابتدا شکل طبیعی آن است.

سرانجام باید گفت که همین وضع نیز در مورد آن جزئی از محصول فلز پربها روی می دهد که برابر با ارزش سرمایه ثابت آدواراً مصرف شده است و این حکم هم درباره سرمایه ثابت گردان وهم در مورد سرمایه ثابت استواری که در عرض سال استعمال می شود صادق است.

دورپیمائی سرمایه ای را که در تولید فلزات پربها نهاده شده و نیز واگرد مرتب با آن را بدواً تحت شکل $G - W \dots P \dots G$ مورد بررسی قرار دهیم. از آنجا که در

$G - W$ ، (W) تنها مرگب از نیروی کار و وسایل تولید نیست، بلکه از سرمایه استوار نیز ترکیب یافته که فقط جزئی از ارزش آن در P به کار رفته است، بدیهی است که \dot{G} - یعنی محصول - عبارت از مبلغ پولی است برابر با سرمایه متغیری که در دستمزد نهاده شده به علاوه سرمایه ثابت گردانی که در وسایل تولید گذاشته شده به علاوه آن جزء ارزشی مربوط به فرسودگی سرمایه استوار به علاوه اضافه ارزش. چنانچه با ثابت ماندن ارزش عمومی طلا، مبلغ کمتر از این می بود، آنگاه بنگاه استخراج معدن طلا غیر موثر می گردید و یا - در صورتی که مورد مزبور عمومیت پیدا می نمود - ارزش طلا در مقایسه با کالاهائی که ارزششان ثابت مانده بود در آینده ترقی می کرد، یا به دیگر سخن قیمت کالاها تنزل می نمود و لذا مبلغ پولی که برای آینده در $G - W$ گذاشته می شد کمتر می گردید.

اکنون اگر فقط جزء گردان سرمایه ای را که در G پیش ریز شده و نقطه عزیمت $\dot{G} \dots P \dots G - W$ است مورد مطالعه قرار دهیم، دیده می شود که مبلغ معینی پول پیش ریز گردیده و در دوران ریخته شده است تا نیروی کار پرداخت شود و مواد تولید خریداری گردد. ولی با دورپیمائی همین سرمایه نیست که مبلغ مزبور از دوران دوباره بیرون کشیده می شود تا از نو در آن فروریزخته شود. محصول در شکل طبیعی خود پول است و لذا نیازی به آن ندارد که به وسیله مبادله، از راه روند دوران، به پول مبدل گردد. فرآورده مزبور از روند تولید به صورت کالا - سرمایه ای که باید از نو به پول - سرمایه بدل شود، به محیط دوران وارد نمی گردد، بلکه پول - سرمایه ای است که باید به سرمایه بار آور مبدل شود، یعنی باید از نو نیروی کار و مواد تولیدی خریداری نماید. شکل پولی سرمایه گردانی که بابت نیروی کار و وسایل تولید مصرف شده است نه از راه فروش محصول، بلکه به وسیله پول اضافی و نو تولید گشته حاصل می شود.

فرض کنیم که سرمایه گردان برابر با ۵۰۰ لیره استرلینگ باشد، و اگر - دوره را = ۵ هفته، کار - دوره را = ۴ هفته و دوران - دوره را فقط = ۱ هفته بگیریم. از ابتدای امر لازم است که برای ۵ هفته پولی در اختیار باشد که قسمتی از آن بابت ذخیره تولید

پیش‌ریخته شود و قسمت دیگر به صورت اندوخته‌ای باشد که از آن خرد خرد دستمزد پرداخت گردد. در آغاز ششمین هفته ۴۰۰ لیره استرلینگ برگشته و ۱۰۰ لیره استرلینگ آزاد شده‌است. این وضع پیوسته تکرار می‌شود. در اینجا نیز مانند گذشته، در آثناى زمان معینی از واگرد همواره ۱۰۰ لیره استرلینگ در شکل آزاد شده قرار می‌گیرد. ولی این یکصد لیره، عیناً مانند ۴۰۰ لیره دیگر، عبارت از پول اضافی نو تولید شده‌است. ما در اینجا سالیانه ۱۰ واگرد داشته‌ایم و محصول تولید سالانه = ۵۰۰۰ لیره استرلینگ طلاست. (در این مورد دوره دَوَران ناشی از زمانی نیست که برای تبدیل کالا به پول لازم است بلکه از زمانی نتیجه می‌شود که برای تبدیل پول به عناصر تولیدی ضرورت دارد.)

در هر سرمایه دیگر ۵۰۰ لیره‌ای که با همین شرایط واگرد می‌کند، شکل پولی‌ئی که پیوسته تجدید می‌شود، عبارت از شکل دگرسان شده کالا - سرمایه تولید گشته‌ای است که هر چهار هفته در دَوَران فروریخته می‌شود و از راه فروش آن - ولدا از راه بیرون کشیدن آدواری مقدار پولی که بدو در رَوَند وارد شده بود - پیوسته از نو شکل پولی را بازمی‌یابد. در اینجا به عکس، در هر واگرد - دوره مقداری پول جدید اضافی معادل ۵۰۰ لیره استرلینگ از درون خود رَوَند تولید به دَوَران فرومی‌ریزد تا از داخل آن پیوسته مواد تولیدی و نیروی کار بیرون کشیده شود. این پولی که در دَوَران ریخته می‌شود به وسیله دورپیمائی سرمایه مزبور دوباره بیرون کشیده نمی‌شود، بلکه دائماً به وسیله حجم طلای تازه تولید شده افزایش پیدا می‌کند.

چنانچه جزء متغیر این سرمایه‌گردان را مورد بررسی قرار دهیم و آن را مانند بالا برابر ۱۰۰ لیره استرلینگ فرض نماییم، آنگاه در تولید کالائی عادّی این مبلغ ۱۰۰ لیره‌ای، در صورتی که ۱۰ بار واگرد می‌داشت برای پرداخت مستمرّ نیروی کار کافی می‌بود. اینجا، در مورد تولید پول نیز همین مبلغ کفایت می‌کند، ولی یکصد لیره استرلینگ برگشته‌ای که با آن نیروی کار در هر هفته پرداخته می‌شود، عبارت از شکل دگرسان شده تولید این نیرو نیست، بلکه جزئی از خود محصول پیوسته‌نوگشته این نیروی کار است.

تولیدکننده طلاکارگران خود را مستقیماً با جزئی از طلائی که خود آنها تولید نموده اند می پردازد. بنابراین ۱۰۰۰ لیره استرلینگی که سالانه در نیروی کار گذاشته شده و به وسیله کارگران به دوران ریخته شده است، از راه دوران به نقطه مبدأ خود بر نمی گردد.

اما درباره سرمایه استوار چنین است که در آغاز تأسیس بنگاه مقدار بزرگی پول - سرمایه باید درازاء آن خرج گردد و لذا این پول به دوران ریخته می شود. مانند هر سرمایه استوار دیگر، سرمایه مزبور تنها در جریان سالها اندک اندک برگشت می کند. ولی این برگشت به صورت جزء مستقیم محصول، یعنی طلا انجام می گیرد، نه به وسیله فروش محصول و انجام طلاگشتش از این راه. پس سرمایه استوار مزبور شکل پولی خود را از طریق بیرون کشیدن تدریجی پول از دوران به دست نمی آورد، بلکه به وسیله توده شدن اجزاء هم ترازوی از محصول، دارای این شکل می شود. پول - سرمایه ای که بدین سان دوباره سر جای خود آمده است عبارت از مبلغی پول نیست که تدریجاً از دوران بیرون کشیده شده باشد تا جای مبلغی را که بدو بابت سرمایه استوار به بازار فروریخته شده بود پُر کند. این عبارت از مقداری پول اضافی است.

سرانجام، اضافه ارزش نیز برابر با جزئی از محصول تازه طلاست که در هر واگرد - دوره به درون دوران ریخته می شود تا بنابه فرضی که کرده ایم به صورت غیر مؤلد صرف شود، یعنی در ازاء وسایل زیست و اشیاء تجملی پرداخت گردد.

ولی بنابه فرض ما تولید سالیانه طلا - که به وسیله آن پیوسته نه پول بلکه نیروی کار و مواد تولیدی از بازار بیرون کشیده می شود و مستمراً پول اضافی به بازار وارد می گردد - فقط جانشین پولی است که در جریان سال فرسوده شده است و بنابراین تنها مکمل حجم پول اجتماعی است، که به نسبت های مختلف در دو شکل گنج و پول وارد در جریان، وجود دارد.

طبق قانون دوران کالاها، حجم پول باید برابر با آن مقدار پولی باشد که برای دوران لازم است به علاوه مقدار پولی که به صورت گنج در آمده است و بر حسب انقباض و

انبساط دَوَران کم و زیاد می شود، ولی به ویژه نیز به منظور تشکیل ذخیره - مایه ضرور برای وسایل پرداخت به کار می رود. آنچه که باید با پول پرداخت شود - به شرط آنکه هیچگونه پایای پرداختی انجام نگرفته باشد - عبارت از ارزش کالاهاست. اینکه جزئی از این ارزش مرکب از اضافه ارزش است یعنی برای فروشنده کالا هیچ خرجی بر نداشته است، مطلقاً در اصل مطلب تغییری نمی دهد. فرض کنیم که تولید کنندگان همه صاحبان مستقل وسایل تولید خود باشند و بنابراین دَوَران میان خود تولید کنندگان بلا واسطه انجام گیرد. در آن صورت، صرف نظر از جزء ثابت سرمایه آنها، می توان محصول سالانه آنها را، بر حسب تشابه با حالت سرمایه داری، به دو بخش تقسیم نمود: که یکی از آنها، a، جانشین وسایل زیستی است که برای آنان لازم است و بخش دیگر، b، قسماً برای محصولات تجملی مورد مصرف و قسمت دیگری از آن برای توسعه تولید به کار می رود. در این صورت a نماینده سرمایه متغیر و b بیانگر اضافه ارزش خواهد بود. ولی چنین تقسیم بندی هیچگونه تأثیری در مقدار حجم پولی که برای گردش محصول کل آنها لازم است نخواهد داشت. در صورت یکسان بودن شرایط دیگر، ارزش مقدار کالائی که در دَوَران وارد شده است همان می ماند و لذا حجم پولی که در برابر این ارزش لازم است همان خواهد بود. و همچنین آنها مجبورند که همان ذخیره پولی را، در صورت تقسیم یکسان و اگر - دوره ها، نگاه دارند، یعنی همان جزء از سرمایه خود را پیوسته به شکل پول حفظ نمایند، زیرا بنا به فرض، تولید آنها تولید کالائی است. بنابراین حالتی که طبق آن یک جزء از ارزش - کالا مرکب از اضافه ارزش است مطلقاً تغییری در حجم پولی که برای راه اندازی بنگاه ضرور است به وجود نمی آورد.

یکی از مخالفان توک (1) که به شکل $G - W - \dot{G}$ چسبیده است از او می پرسد

(۱) درباره توماس توک (Thomas Took)، اقتصاددان انگلیسی به زیرنویس صفحات ۷۳ و ۷۴ همین

پس سرمایه‌دار چگونه عمل می‌کند که می‌تواند پیوسته بیش از آن پولی که به دَوَران ریخته است از آن بیرون‌کشد. باید مطلب خوب درک شود. در اینجا سخن بر سر **تشکیل** اضافه‌ارزش نیست. تشکیل اضافه‌ارزش که یگانه راز را به وجود می‌آورد از دیدگاه سرمایه‌داری خودبه‌خود قابل درک است. در واقع چنانچه مبلغ ارزشی که به کار می‌رود نتواند بایک اضافه‌ارزش بیشتر گردد، در آن صورت دیگر سرمایه نیست. ولی نظر به اینکه بنابه فرض مبلغ ارزشی مزبور سرمایه است، اضافه‌ارزش نیز خودبه‌خود مفهوم است.

بنابراین مسئله این نیست که: اضافه‌ارزش از کجا می‌آید؟ بلکه سخن بر سر این است: پولی که باید این اضافه‌ارزش را سیمگون کند از کجا بیرون می‌آید؟ اما در اقتصاد بورژوائی وجود اضافه‌ارزش خودبه‌خود مفهوم است. بنابراین نه تنها وجود اضافه‌ارزش پذیرفته شده، بلکه با آن نیز مفروض است که جزئی از توده کالائی که در دَوَران ریخته می‌شود مرگب از اضافه‌محصول است و لذا نماینده ارزشی است که سرمایه‌دار با سرمایه خویش به دَوَران نیانداخته بود و بنابراین فرض می‌شود که سرمایه‌دار همراه با محصول خود چیزی زائد بر سرمایه‌اش به دَوَران می‌ریزد و نیز این اضافه را دوباره از دَوَران بیرون می‌کشد.

ارزش کالا - سرمایه‌ای که سرمایه‌دار به دَوَران می‌ریزد بزرگتر از ارزش سرمایه بارآوری است که وی به صورت نیروی کار و وسایل تولید از دَوَران بیرون کشیده بود (اینکه زیادتی مزبور از کجا می‌آید بی توضیح و نامفهوم می‌ماند ولی از دیدگاه اقتصاد بورژوائی این خود واقعی است.)^(۱) پس بنابراین فرض روشن است که چرا نه تنها سرمایه‌دار A، بلکه سرمایه‌داران B، C، D و غیره نیز همواره می‌توانند به وسیله مبادله کالای خود ارزشی بیشتر از ارزش سرمایه پیش‌ریخته بدوی و پیش‌ریزهای مستمر

(۱) جمله "این خود واقعی است" در متن آلمانی به زبان فرانسه آمده است: C'est un fait

تازه خویش از دوران بیرون آورند. چون این عمل به همان اندازه بسیار سویه است که سرمایه‌های خودمختار وارد درکار زیاد هستند، A, B, C, D ، و غیره پیوسته ارزش - کالائی به شکل کالا - سرمایه به دوران فرومی‌ریزند که از آنچه به صورت سرمایه بارآور از دوران بیرون می‌کشند بزرگتر است. بنابراین سرمایه‌داران مزبور پیوسته باید یک مبلغ ارزشی را میان خود تقسیم کنند (یعنی هر یک باید از سوی خود سرمایه بارآوری را از دوران بیرون کشد) که برابر با حاصل جمع ارزش سرمایه‌های موکد پیش‌ریخته هر کدام است. و همچنین پیوسته باید به تقسیم مبلغ ارزشی بی‌پیردازند که هر کدام به شکل کالا، از هر سو به مثابه ارزش - کالای زائد بر ارزش عناصر تولیدی، به درون دوران فرومی‌ریزند.

ولی کالا - سرمایه، پیش از استحالته دوباره‌اش به سرمایه بارآور و قبل از آنکه اضافه‌ارزش گنجیده در آن خرج شود، باید ضرورتاً به پول تبدیل شده باشد. پول لازم برای این تبدیل از کجا می‌آید؟ این پرسشی است که در نگاه اول دشوار به نظر می‌رسد و تاکنون نه توک و نه دیگری جوابی برای آن نیافته‌اند.

گیریم سرمایه گردان ۵۰۰ لیره‌ای که به شکل پول - سرمایه پیش‌ریز شده است، اعم از هرواگرد - دوره‌ای که داشته باشد، کل سرمایه گردان جامعه، یعنی طبقه سرمایه‌دار را تشکیل دهد. فرض کنیم که اضافه‌ارزش نیز ۱۰۰ لیره استرلینگ باشد. اکنون چگونه ممکن است که مجموع طبقه سرمایه‌دار پیوسته ۶۰۰ لیره استرلینگ از دوران بیرون کشد درحالی که دائماً بیش از ۵۰۰ لیره استرلینگ به درون آن نمی‌ریزد؟

پس از آنکه پول - سرمایه ۵۰۰ لیره‌ای مبدل به سرمایه بارآور گردید، سرمایه مزبور در درون روند تولید تبدیل به ارزش - کالائی معادل ۶۰۰ لیره استرلینگ می‌گردد و لذا فقط ارزش - کالای ۵۰۰ لیره‌ای که برابر با پول - سرمایه بدو پیش‌ریز شده است، به دوران نمی‌ریزد، بلکه یک اضافه‌ارزش نو تولید شده‌ای معادل ۱۰۰ لیره استرلینگ نیز در گردش قرار می‌گیرد.

این اضافه‌ارزش الحاقی ۱۰۰ لیره‌ای به‌شکل کالا در دَوَران ریخته می‌شود. در این باره تردیدی نیست. ولی پول اضافی‌ئی که برای دَوَران این ارزش - کالای الحاقی لازم است خود به‌وسیله همین عمل به‌وجود نمی‌آید.

نباید کوشید تا به‌وسیله گریزراه‌های آراسته این اِشکال را دور زد. به‌عنوان مثال^(۱) می‌گوئیم: درمورد سرمایه گردان ثابت روشن است که همه سرمایه‌ها هم‌زمان گذاشته نمی‌شوند. درآثنائی که سرمایه‌دار A کالای خود را می‌فروشد و لذا برای وی سرمایه پیش‌ریخته شکل پول پیدا می‌کند، به‌عکس سرمایه خریدار B که به‌صورت پول نقد در دست اوست درست شکل همان وسایل تولیدی را می‌گیرد که A تولیدکننده آن است. با همان عملی که A به کالا- سرمایه تولیدشده خود مجدداً شکل پول می‌بخشد، B سرمایه خویش را از نو به‌شکل مولد درمی‌آورد، یعنی آن را از شکل پولی به وسایل تولید و نیروی کار مبدل می‌کند. همان مبلغ پول واحد، مانند هر خرید ساده $W - G$ ، در رَوَند دوسویه‌ای عمل می‌کند. از طرف دیگر، هر گاه A بخواهد پول را از نو به وسایل تولید بدل نماید از C خریداری می‌کند و وی با آن پول B را می‌پردازد و همچنین. بدین سان گویا توضیحی برای جریان امر داده شده است. ولی:

در هیچکدام از قوانینی، که راجع به کمیّت پول در گردش به‌هنگام دَوَران کالاها، مسجّل شده‌است (کتاب اول، فصل سوم)^(۲) هیچگونه تغییری به‌وسیله خصلت سرمایه - داری رَوَند تولید حاصل نمی‌شود.

بنابراین وقتی گفته می‌شود سرمایه گردان جامعه که باید به‌شکل پول پیش‌ریز گردد به ۵۰۰ لیره استرلینگ بالغ می‌شود، در آن از یک سو این امر منظور شده که مبلغ مزبور

(۱) مقصود مصنّف ذکر مثال‌هایی برای این قبیل گریزراه‌های آراسته است.

(۲) جلد اول سرمایه، ترجمه فارسی، صفحه ۱۲۲ [صفحه ۱۷۴ همین بازوبسی].

هم‌زمان پیش‌ریز گردیده است و نیز از سوی دیگر چنین حساب شده که این مبلغ بیش از ۵۰۰ لیره استرلینگ سرمایه بارآور به حرکت درمی‌آورد، زیرا مبلغ مزبور متناوباً به‌مثابه پول - مایه سرمایه‌های بارآور مختلفی به کار می‌رود. پس این شیوه بیان، وجود پول را از پیش مفروض می‌دارد در صورتی که هدف، توضیح چگونگی وجود آن بوده است.

باز ممکن است چنین گفته شود: سرمایه‌دار A اجناسی تولید می‌کند که سرمایه‌دار B آنها را شخصاً یعنی به صورت غیرمولد مصرف می‌نماید. پس پول B، کالا - سرمایه A را نقد می‌کند و بدین سان همین مبلغ پول برای نقد کردن اضافه‌ارزش B و سرمایه‌گردان ثابت A به کار می‌رود. ولی در اینجا حل مسئله‌ای که در انتظار جواب است باز صریح‌تر در برابر ما قرار دارد و آن این است: این پولی را که B به صورت درآمد خود خرج می‌کند از کجا آورده است؟ چگونه خود او این جزء اضافه‌ارزش محصول خویش را نقد نموده است؟

باز هم ممکن است گفته شود: آن جزء از سرمایه متغیرگردانی که A برای کارگزارانش پیوسته پیش‌ریز می‌کند، مستمراً از دوران به‌سوی او برمی‌گردد و فقط یک جزء تغییرپذیری از آن دائماً در دست خود او برای پرداخت دستمزد باقی می‌ماند. ولی میان خرج و وصول، زمان معینی می‌گذرد که طی آن پول پرداخت شده بابت دستمزد می‌تواند علاوه بر کارهای دیگر به منظور سامان‌رسانی اضافه‌ارزش به کار رود. لیکن اولاً بر ما دانسته است که هر قدر این فاصله زیادتر باشد به همان اندازه نیز باید حجم ذخیره پولی که لازم است سرمایه‌دار A پیوسته دم دست داشته باشد بزرگتر گردد. ثانیاً آنگاه که کارگر پول را خرج می‌کند، با آن کالاهائی می‌خرد و لذا اضافه‌ارزش خوابیده در این کالاها را به همان نسبت به سامان می‌رساند. بنابراین همان پول، که در شکل سرمایه متغیر پیش‌ریز می‌شود، به همان نسبت نیز برای سامان‌رسانی اضافه‌ارزش به کار می‌رود. بدون آنکه اکنون خواسته‌باشیم عمیق‌تر وارد این مسئله شویم، همین قدر

در اینجا می‌گوئیم که مصرف همهٔ طبقهٔ سرمایه‌دار و افراد غیر مولدی که وابسته به آن هستند هم‌زمان با مصرف طبقهٔ کارگر انجام می‌گیرد و لذا در همان زمانی که از سوی کارگران پول به دَوَران ریخته می‌شود سرمایه‌داران نیز برای آنکه اضافه‌ارزش خویش را به صورت درآمد خرج نمایند باید پول به دَوَران بریزند. بنابراین لازم است که برای همین اضافه‌ارزش پول از دَوَران بیرون کشیده شود. با چنین توضیحی فقط ممکن است کمیّت پولی که مورد لزوم است تخفیف پیدا کند، ولی همهٔ آن از میان برداشته نمی‌شود.

سرانجام ممکن است چنین گفته شود: به هنگام نخستین سرمایه‌گذاری بابت سرمایهٔ استوار، همواره مقدار بزرگی پول به دَوَران ریخته می‌شود که فقط تدریجاً و جزء جزء طیّ سالیان دراز به وسیلهٔ کسی که آن را ریخته است از دَوَران بیرون کشیده می‌شود. آیا این مبلغ نمی‌تواند برای سامان‌رسانی اضافه‌ارزش کافی باشد؟ در این مورد باید پاسخ داد که در مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ (که شامل گنج‌سازی برای ذخیره - مایه نیز می‌شود) امکان استفاده از آن به مثابهٔ سرمایهٔ استوار، (اگر نه به وسیلهٔ آنکه مبلغ مزبور را ریخته است ولی لاقلاً به وسیلهٔ شخص دیگر)، خود از پیش مفروض گردیده است. ولی از این گذشته دربارهٔ مبلغی که برای به دست آوردن محصولات لازم بابت سرمایهٔ استوار خرج می‌شود، چنین فرض شده است که اضافه‌ارزش موجود در این کالاها نیز یکجا پرداخت گردیده است، و مسئله درست در همین است که این پول از کجا می‌آید. پاسخ کلی قبلاً داده شده است: هر گاه قرار باشد توده‌ای از کالا به مقدار $1000 \times X$ لیرهٔ استرلینگ به گردش درآمد، آنگاه مسئلهٔ اینکه آیا ارزش این توده کالا محتوی اضافه‌ارزش هست یا نیست، یا اینکه کالای مزبور به شیوهٔ سرمایه‌داری تولید شده یا نشده است، مطلقاً در کمیّت مبلغ پولی که برای این دَوَران لازم است تغییری نمی‌دهد. پس این مسئله به خودی خود متنی است. هر گاه شرایطی از قبیل سرعت گردش پول و غیره معلوم باشد، آنگاه مبلغ مشخصی پول لازم است تا به کلی مستقل از این مسئله

که چه مقداری از ارزش مزبور کمابیش به تولیدکنندهٔ بلاواسطهٔ این کالاها می‌رسد، ارزش - کالائی به مقدار $X \times 1000$ لیرهٔ استرلینگ را به گردش درآورد. اگر در این مورد مسئله‌ای هم وجود داشته باشد، با مسئلهٔ کلی ذیل پیوستگی پیدا می‌کند: مبلغ پولی که در یک کشور برای دَوَران کالاها لازم است از کجا می‌آید؟

معذلک از دیدگاه تولید سرمایه‌داری **نمای** یک مسئلهٔ ویژه وجود دارد. در واقع خود سرمایه‌دار در اینجا به‌مثابه نقطهٔ حرکتی جلوه می‌کند که به‌وسیلهٔ وی پول به‌درون دَوَران ریخته می‌شود. پولی که کارگر درازاءِ وسایل زیست خود می‌پردازد قبلاً به‌مثابه شکل پولی سرمایهٔ متغیر وجود دارد ولذا بدو به‌وسیلهٔ سرمایه‌دار مانند وسیلهٔ خرید یا پرداخت نیروی کار در دَوَران ریخته شده است. از این گذشته، سرمایه‌دار پولی را که به دَوَران می‌ریزد که برای وی شکل پولی بدوی سرمایهٔ ثابت، استوار و گردانش را تشکیل می‌دهد. وی این پول را به‌مثابه وسیلهٔ خرید یا پرداخت درازاءِ وسایل کار و مواد تولید خرج می‌کند. ولی دیگر بیش از آنچه ذکر شد، سرمایه‌دار به‌مثابه نقطهٔ حرکت حجم پولی که در دَوَران وجود دارد جلوه‌گر نمی‌شود. پس از این قرار فقط دو نقطهٔ حرکت وجود دارد: سرمایه‌دار و کارگر. همهٔ کسانی که عنوان شخص ثالث دارند، یا باید در برابر خدمتی که انجام می‌دهند از این دو طبقه پول دریافت کنند و یا چنانچه بدون انجام خدمت پول به‌دست می‌آورند، به‌شکل بهره و غیره، صاحبان مشترک اضافه ارزش، هستند. این مسئله که تمام اضافه ارزش در جیب سرمایه‌دار صنعتی باقی نمی‌ماند، بلکه باید آن‌را با اشخاص دیگر تقسیم کند، بامسئله‌ای که اکنون به آن می‌پردازیم، ارتباطی ندارد. مطلب مورد پرسش این است که چگونه سرمایه‌دار اضافه ارزشش را نقد می‌کند نه اینکه نقدینهٔ مزبور بعداً چگونه تقسیم می‌شود. بنابراین در بحث کنونی، ما سرمایه‌دار را هنوز به‌مثابه یگانه دارندهٔ اضافه ارزش تلقی می‌کنیم. ولی دربارهٔ کارگر سابقاً گفته شد که وی فقط نقطهٔ حرکت ثانوی را تشکیل می‌دهد، درحالی که سرمایه‌دار مبدأ اولیهٔ پولی است که کارگر در دَوَران می‌ریزد. پولی که بدو

به مثابه سرمایه متغیر پیش ریز شده است، دوّمین گردش خود را هنگامی انجام می دهد که کارگر آن را برای پرداخت وسایل زیست خویش خرج می کند.

بنابراین طبقه سرمایه دار یگانه مبدأ گردش پول باقی می ماند. اگر این طبقه برای پرداخت وسایل تولیدی به مبلغ ۴۰۰ لیره استرلینگ و برای پرداخت نیروی کار ۱۰۰ لیره استرلینگ لازم دارد ناچار ۵۰۰ لیره استرلینگ به دَوَران می ریزد. ولی اضافه‌ارزشی که در شکم محصول است، با نرخ اضافه‌ارزش ۱۰۰٪، برابر با ارزش ۱۰۰ لیره استرلینگ است. پس چگونه طبقه سرمایه دار می تواند از دَوَران ۶۰۰ لیره استرلینگ بیرون کشد، درحالی که خود بیش از ۵۰۰ لیره استرلینگ در آن فرو نمی ریزد؟ هیچ چیز از عَدَم به وجود نمی آید. تمام طبقه سرمایه دار نمی تواند چیزی از دَوَران بیرون آورد درحالی که خود قبلاً چیزی در آن ریخته است.

اکنون از این مطلب چشم می پوشیم که ممکن است ۴۰۰ لیره استرلینگ، در صورت ۱۰ بار واگرد، برای به گردش درآوردن وسایل تولیدی به ارزش ۴۰۰۰ لیره استرلینگ و کاری به ارزش ۱۰۰۰ لیره استرلینگ کافی باشد و نیز بقیه ۱۰۰ لیره استرلینگ برای دَوَران اضافه‌ارزش کفایت نماید. این رابطه مبلغ پول با ارزش - کالائی که به وسیله آن به گردش می افتد تأثیری در اصل مطلب نمی کند. مسئله همچنان به قوّت خود باقی می ماند. چنانچه همان سگه‌های پول چندین بار گردش نمی کردند آنگاه لازم می آمد که ۵۰۰۰ لیره استرلینگ به صورت سرمایه در دَوَران ریخته شود و ۱۰۰۰ لیره استرلینگ لازم می شد تا اضافه‌ارزش نقد گردد. در آن صورت این سؤال پیش می آید که این آخرین پول از کجا پیدا می شود خواه ۱۰۰۰ لیره باشد یا ۱۰۰ لیره استرلینگ. به هر حال این پولی است که اضافه بر پول - سرمایه در دَوَران ریخته شده است.

هر قدر این امر در بادی امر متضادّ جلوه کند، در واقع این خود طبقه سرمایه دار است که پول لازم را برای به سامان رساندن اضافه‌ارزشی که در کالا جا گرفته است به دَوَران می ریزد. اما باید متذکّر بود که طبقه مزبور این پول را نه به مثابه پول پیش ریخته

ولذا نه به عنوان سرمایه، در درون دَوَران فرومی ریزد. طبقه سرمایه دار این پول را به مثابه وسیله خرید برای مصرف خصوصی خود خرج می کند. بنابراین پول مزبور، با اینکه طبقه سرمایه دار مبدأ دَوَران آن است، به وسیله این طبقه پیش ریز نشده است.

تک سرمایه داری مثلاً یک نفر فارمدار را فرض کنیم که تازه کارو کاسبی خود را شروع می کند. طی نخستین سال، وی پول - سرمایه ای فرضاً به مبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ پیش ریز می کند تا وسایل تولید (۴۰۰۰ لیره استرلینگ) و نیروی کار (۱۰۰۰ لیره استرلینگ) را بپردازد. چنانچه نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ باشد اضافه ارزشی که وی به تملک خود درمی آورد = ۱۰۰۰ لیره استرلینگ است. ۵۰۰۰ لیره فوقاً ذکر شده تنها نقدینه ای است که وی به مثابه پول - سرمایه پیش ریز می کند. ولی آخر این مردک باید زندگی هم بکند و پیش از پایان سال هیچ پولی به دست نمی آورد. فرض کنیم مصارف او به ۱۰۰۰ لیره استرلینگ بالغ گردد. این پول را باید او داشته باشد. البته او خود می گوید که این ۱۰۰۰ لیره طی سال اول پیش ریز کرده است. ولی این پیش ریز - که در اینجا فقط به معنای ذهنی است - چیز دیگری غیر از این نیست که وی مجبور است مصرف شخصی سال اول خود را به جای آنکه از تولید مجانی کارگانش بیرون آورد از جیب بخورد.

وی این پول را به مثابه سرمایه پیش ریز نمی کند. وی این پول را خرج می کند، آن را به صورت معادلی در قبال آنچه مصرف می نماید می پردازد. این ارزش را وی به پول خرج کرده، به دَوَران افکنده و از آن ارزش - کالا بیرون کشیده است. این ارزش - کالا را هم وی مصرف نموده است و لذا دیگر هیچگونه ارتباطی با ارزش خود ندارد. پولی که به وسیله آن قیمت ارزش - کالای مزبور را پرداخته است به صورت جزئی از پول در گردش وجود دارد. ولی ارزش این پول را وی به صورت محصولات از دَوَران بیرون آورده است و با از بین رفتن محصولات مزبور ارزشی نیز که همراه آن وجود داشت نابود شده است. دیگر چیزی از آن به جای نمانده است. در پایان سال وی ارزش -

محصولی به مبلغ ۶۰۰۰ لیره استرلینگ به دَوَران می‌ریزد و آن را می‌فروشد. از این راه اولاً سرمایه پیش‌ریخته ۵۰۰۰ لیره‌ای او به‌وی بازمی‌گردد و ثانیاً ۱۰۰۰ لیره استرلینگ اضافه‌ارزش نقدشده خود را دریافت می‌کند. وی ۵۰۰۰ لیره استرلینگ به‌مثابه سرمایه پیش‌ریز کرده، به دَوَران ریخته است و از آن ۶۰۰۰ لیره استرلینگ بازمی‌ستاند. ۵۰۰۰ لیره برای سرمایه و ۱۰۰۰ لیره برای اضافه‌ارزش. این ۱۰۰۰ لیره اخیر با پولی نقد شده است که خود او، نه به‌مثابه سرمایه‌دار، بلکه به‌عنوان مصرف‌کننده در دَوَران وارد کرده، پیش‌ریز نموده، بلکه خرج کرده است. این مبلغ اکنون دوباره به‌صورت پول بابت اضافه‌ارزشی که تولید کرده است برمی‌گردد. و از این تاریخ به‌بعد همین عمل سالانه تکرار می‌شود. ولی از سال دوم به‌بعد اضافه‌ارزشی است که تولید نموده است. وی آن را سالانه خرج می‌کند و هر سال نیز به‌وی برمی‌گردد.

چنانچه سرمایه‌ای در عرض سال واگرد بیشتری داشته باشد، این امر هیچ تغییری در اصل مسئله نمی‌دهد، ولی در طول مدّت و لذا در بزرگی مبلغی که وی باید علاوه بر پول - سرمایه پیش‌ریخته‌اش بابت مصرف شخصی خود به دَوَران بریزد، تأثیر می‌کند. این پول به‌مثابه سرمایه از جانب سرمایه‌دار به دَوَران ریخته نمی‌شود. ولی این خود خصلت سرمایه‌دار است که تا برگشت اضافه‌ارزش از هر وسیله‌ای که در اختیار دارد برای زندگی استفاده کند.

در نمونه‌ای که آورده‌ایم چنین فرض شده است که مبلغ پولی که سرمایه‌دار تا نخستین برگشت سرمایه‌اش بابت مخارج مصرف شخصی خود به دَوَران می‌ریزد، دقیقاً مساوی با اضافه‌ارزش تولید شده اوست و لذا برابر با اضافه‌ارزشی است که باید نقد شود. بدیهی است که در مورد سرمایه‌دار منفرد این فرض خودسرانه‌ای است. ولی فرض مزبور باید برای مجموع طبقه سرمایه‌دار، در مورد بازتولید ساده، درست باشد. بازتولید ساده نیز فقط بیانگر همان چیزی است که در فرض آمده است، یعنی همه اضافه‌ارزش، ولی تنها همان، و لذا بدون کمترین جزئی از سرمایه‌بدوی، به‌نحو غیر بار آور

مصرف می‌شود.

فوقاً چنین فرض شده بود که تولید کل فلزات گرانبها (= ۵۰۰ لیره استرلینگ قرار داده شده بود) تنها برای آن کافی است که جبران فرسایش پول را بکند.

سرمایه‌داران تولیدکننده طلا تمام محصولشان از طلاست، خواه آن جزئی از این محصول که سرمایه ثابت را جبران می‌کند، خواه آن جزئی که جانشین سرمایه متغیر است و خواه نیز آن بهری که شامل اضافه‌ارزش می‌شود. پس جزئی از اضافه‌ارزش اجتماعی از طلا تشکیل می‌شود، نه از محصولی که در درون دوران طلا می‌گردد. این جزء خود از ابتدا طلاست، و برای این به درون دوران افکنده می‌شود که از آنجا محصولات بیرون آورد. همین جبهتی که ذکر شد هم در مورد دستمزد صادق است، هم درباره سرمایه متغیر و هم در مورد آنچه جانشین سرمایه ثابت پیش‌ریخته می‌گردد. پس اگر بخشی از طبقه سرمایه‌دار ارزش - کالائی در دوران بریزد که (به اندازه اضافه‌ارزش) بزرگتر از پول - سرمایه پیش‌ریخته او باشد، بخش دیگری از طبقه سرمایه‌دار پول - ارزشی بزرگتر (به اندازه اضافه‌ارزش) از ارزش - کالائی، که مستمراً برای تولید طلا از دوران بیرون می‌کشد، در آن فرومی‌ریزد. اگر بخشی از سرمایه‌داران پیوسته بیش از آنچه در دوران می‌ریزند پول از آن بیرون می‌کشند، تولیدکننده طلا نیز پیوسته پولی بیش از آنچه به شکل وسایل تولید از دوران بیرون می‌کشد در آن فرومی‌ریزد.

با اینکه جزئی از این محصول - طلای ۵۰۰ لیره‌ای، اضافه‌ارزش تولیدکنندگان طلا را تشکیل می‌دهد، معدک تمام مبلغ فقط به منظور جانشین ساختن پولی که برای دوران کالاها لازم است تخصیص یافته است. حالا چقدر از این مبلغ اضافه‌ارزش کالاها را نقد می‌کند و چقدر اجزاء دیگر ارزشی آن را به سامان می‌رساند، بی‌تفاوت است.

هرگاه تولید طلا از کشوری به کشور دیگری منتقل شود، مطلقاً تغییری در موضوع نمی‌دهد. بخشی از نیروی کار اجتماعی و وسایل تولید اجتماعی در کشور A به فرآورده‌ای، مثلاً پارچه، به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ تبدیل شده است که به کشور B

صادر می‌شود تا در آنجا طلا خریداری گردد. سرمایه بار آوری که بدین سان در کشور A به کار رفته، عیناً مانند آنکه گوئی خود مستقیماً در تولید طلا مورد استفاده واقع شده است، کالائی (در معنای متمایز آن با پول) ^(۱)، به بازار کشور A نمی‌ریزد. این محصول A معرف ۵۰۰ لیره استرلینگ طلاست و فقط به مثابه پول در دوران کشور A وارد می‌شود. جزء اضافه ارزش اجتماعی‌ئی که در این محصول نهفته است مستقیماً به صورت پول وجود دارد و برای کشور A هرگز شکل دیگری جز پول به خود نمی‌گیرد. با اینکه برای سرمایه‌داران تولیدکننده طلا فقط یک جزء از محصول نماینده اضافه ارزش و جزء دیگر جانشین سرمایه است، معذک مسئله اینکه چه مقدار از این طلا، صرف نظر از سرمایه‌گردان ثابت، سرمایه متغیر را جبران می‌کند و چه مقدار از آن نماینده اضافه ارزش است، به عکس منحصرأ به این امر بستگی دارد که هر کدام از دستمزد و اضافه ارزش دارای چه نسبت‌هایی میان خود و ارزش کالاهای دوران‌کننده هستند. آن جزئی که اضافه ارزش را تشکیل می‌دهد میان اعضاء مختلفه طبقه سرمایه‌دار تقسیم می‌شود. اگر چه این جزء پیوسته از جانب ایشان برای مصرف انفرادی خرج می‌شود و از راه فروش محصول جدید بازپس گرفته می‌شود، - درست همین خرید و فروش است که به طور کلی تنها پولی را که برای نقد ساختن اضافه ارزش لازم است بین خود آنها به گردش درمی‌آورد - باز قسمتی از اضافه ارزش اجتماعی به شکل پول، ولو به مقادیر متغیر، در جیب سرمایه‌داران وجود دارد، عیناً مانند آن قسمتی از دستمزد که لااقل طی چند روز هفته به صورت پول در جیب کارگران باقی می‌ماند. این جزء (از اضافه ارزش اجتماعی) ^(۲) محدود به آن بخشی از زر - محصول ^(۳) نیست که ابتدائاً اضافه ارزش

(۱) دو هلال از مترجم است.

(۲) عبارت میان دو هلال از ترجمه روسی اقتباس شده است و درک مطلب را روشن تر می‌کند.

(۳) در چاپ‌های اول و دوم متن آلمانی "پول - محصول" آمده بود، ولی بعداً بنا به تصحیح انگلس به صورت فوق تغییر کرده است.

سرمایه داران تولید کننده طلا را تشکیل داده است، بلکه چنانکه گفته شد، منوط به نسبتی است که طبق آن محصول ۵۰۰ لیره ای فوق الذکر به طور کلی میان سرمایه داران و کارگران تقسیم می گردد، و برحسب آن ارزش - کالائی^(۱) که باید به دوران بیافتد از اضافه ارزش و دیگر اجزاء تشکیل دهنده ارزش ترکیب می شود.

با وجود این، جزئی از اضافه ارزش که در درون کالاهای دیگر نیست بلکه در کنار کالاهای مزبور به صورت پول وجود دارد، فقط آنگاه جزئی از طلای مورد تولید سالیانه به شمار می رود که به مثابه حصه ای از تولید سالیانه به منظور سامان رسانی اضافه ارزش به گردش درآید. آن بخش دیگر پول که دائماً با مقادیر متغیر به مثابه شکل پولی اضافه ارزش سرمایه داران در دست آنها باقی مانده است، عنصری از طلای مورد تولید سالیانه نیست بلکه یک جزء از آن مقدار پولی است که سابقاً در کشور انباشته شده است. بنابه فرض ما، تولید سالانه طلا که بالغ بر ۵۰۰ لیره استرلینگ است دقیقاً به اندازه ای است که بتواند فرسودگی سالیانه پول را جبران نماید. بنابراین تنها این ۵۰۰ لیره را تحت نظر قرار دهیم و از بخش کالائی که سالیانه تولید می شود و برای دوران پول انباشته گذشته به کار می رود، چشم پوشیم. بدین سان دیده می شود: اضافه ارزشی که به شکل کالا تولید گشته، حتاً به همین جهت که اضافه ارزش سالیانه از سوی دیگر به شکل طلا تولید شده است، پولی را که برای نقد شدنش لازم است در دوران به دست می آورد. همین حکم درباره اجزاء دیگر زر - محصول ۵۰۰ لیره ای، که پول - سرمایه پیش ریخته را جبران می کنند، صادق است.

اینک لازم است در اینجا دو نکته را متذکر شویم.

اولاً چنین نتیجه می گیریم: اضافه ارزشی که از سوی سرمایه داران به صورت پول

(۱) در چاپ های اول و دوم "ذخیره کالائی" ذکر شده بود، که بعداً به نحو فوق به وسیله انگلس تصحیح

خرج می‌شود و همچنین آنچه آنان بابت سرمایه متغیر و دیگر سرمایه بار آور به پول پیش‌ریز می‌کنند، در واقع محصول کارگران است، یعنی کارگرانی که به تولید طلا اشتغال دارند. اینان هم جزئی از زر - محصول را که به‌عنوان دستمزد به آنها "پیش‌ریز" می‌شود، و هم جزء دیگری از زر - محصول را که در آن اضافه‌ارزش سرمایه‌دار تولید - کننده طلا مستقیماً نموده می‌شود، به‌صورت نو تولید می‌کنند. و سرانجام، در مورد آن جزئی از زر - محصول که فقط ارزش - سرمایه پیش‌ریخته ثابتی را که برای تولیدش لازم است جبران می‌کند، باید گفت که این جزء فقط در سایه کار سالانه کارگران است که دوباره به شکل طلا^(۱) (به‌طور کلی به‌صورت محصول) نمایان می‌گردد. در ابتدای تشکیل مؤسسه، این جزء سرمایه به‌وسیله سرمایه‌دار به‌صورت پول ریخته‌شده، که تازه تولید نگردیده، بلکه بهری از حجم پول در گردش اجتماعی بوده است. ولی به‌عکس آنگاه که جزء مزبور به‌وسیله محصول نو، به‌وسیله طلای اضافی، جبران می‌شود، دیگر محصول سالانه کارگراست. در اینجا نیز پیش‌ریز سرمایه‌دار فقط صورت ظاهری است ناشی از این امر که کارگر نه صاحب وسایل خاص تولید است و نه در اثنای تولید وسایل زیستی را در اختیار دارد که به‌وسیله کارگران دیگر تولید گردیده است.

ثانیاً اما درباره حجم پولی که مستقل از این جانشین ۵۰۰ لیره‌ای وجود دارد و بخشی از آن به شکل گنج و بخش دیگرش به شکل پول در گردش دیده می‌شود، گوئیم که این پول نیز ضرورتاً باید عیناً در همین شرایط قرار گرفته باشد، یعنی محققاً باید از ابتدا بر آن پول همان رفته باشد که اکنون سالیانه بر این ۵۰۰ لیره استرلینگ می‌گذرد. در پایان این بند، باز به این نکته برمی‌گردیم. هنوز پیش از آن ذکر برخی ملاحظات دیگر لازم است.

(۱) در چاپ‌های اول و دوم آلمانی "شکل پول" ذکر شده ولی با تصحیح انگلس "شکل طلا" جانشین آن شده است.

آنگاه که مسئلهٔ واگرد مورد بررسی بود، دیدیم که در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، تغییر در طول واگرد - دوره‌ها مستلزم مقادیری پول - سرمایه متحرک است تا بتواند تولید را در همان مقیاس پیشین ادامه دهد. بنابراین گردش پول باید به قدر کافی انعطاف پذیر باشد تا خود را با این تناوب در گسترش و فشردگی تطبیق دهد.

از این گذشته، اگر فرض کنیم که همهٔ شرایط دیگر در وضع یکسانی باقی هستند - و در طول و شدت و بارآوری کار نیز تغییری حاصل نشده است - ولی در تقسیم ارزش - محصول میان دستمزد و اضافه ارزش تغییری به اینگونه بروز نموده است که یا اولی افزایش می‌یابد و دومی تنزل می‌کند و بالعکس، آنگاه از این بابت حجم پولی که در گردش است متأثر نخواهد شد. تغییر مزبور ممکن است بدون هیچگونه انبساط یا انقباضی در حجم پول وارد در گردش پیش آید. به طور مشخص موردی را بررسی کنیم که دستمزد به طور عموم بالا رفته ولذا - تحت شرایط مفروضه - نرخ اضافه ارزش نیز عموماً تنزل یافته باشد، و علاوه بر این باز بنا به مفروضات، هیچگونه تغییری در ارزش توده - کالای وارد دوران روی نداده باشد. بی تردید در این مورد پول - سرمایه‌ای که باید درازای سرمایه متغیر پیش ریز شود نمو می‌کند ولذا حجم پولی که این وظیفه را انجام می‌دهد افزایش می‌یابد. ولی درست به همان اندازه که بر حجم پول ضرور برای انجام وظیفهٔ سرمایه متغیر افزوده می‌شود، اضافه ارزش تنزل می‌کند و بنابراین از مبلغ پولی نیز که برای سامان دادن به آن لازم است کم می‌شود. لذا حاصل جمع مقدار پولی که برای سامان‌یابی ارزش - کالا لازم است در نتیجهٔ این پیش آمد تغییری نمی‌کند، چنانکه خود ارزش - کالا نیز از آن متأثر نمی‌گردد. قیمت تمام شدهٔ کالا برای تک - سرمایه‌دار افزایش می‌یابد ولی قیمت تولید اجتماعی کالای مزبور بی تغییر باقی می‌ماند. آنچه تغییر می‌کند نسبتی است که طبق آن - صرف نظر از جزء ارزشی ثابت - قیمت تولید کالاها میان دستمزد و سود تقسیم می‌گردد.

ولی گفته می‌شود که خرج بیشتری بابت پول - سرمایه متغیر (البته فرض می‌شود که ارزش پول یکسان مانده است) به معنای آن است که به همان اندازه حجم بیشتری از وسایل پولی در اختیار کارگران قرار گیرد. در پی آن تقاضای کالا از جانب کارگران بیشتر می‌شود. پی‌آمد دیگر آن عبارت از بالا رفتن قیمت کالاهاست. - یا باز چنین گفته می‌شود: چنانچه دستمزد ترقی‌نماید آنگاه سرمایه‌داران قیمت کالای خود را بالا می‌برند. - در هر دو مورد ترقی عمومی دستمزد موجب بالا رفتن قیمت کالا می‌شود. بنابراین چه به این شیوه و چه به شیوه دیگر توضیح داده شود، نتیجه آن است که ضرورتاً حجم بزرگتری از پول لازم می‌گردد تا کالاها را به گردش درآورد.

درباره نظریه اول پاسخ چنین است: در پی ترقی دستمزد، تقاضای کارگران به ویژه برای دست‌یابی به وسایل ضروری زیست زیادتر می‌شود. تقاضای اشیاء تجملی از جانب ایشان به میزان کمتری نمو می‌کند و نیز کمتر اتفاق می‌افتد که اقلامی را تقاضا نمایند که سابقاً در محیط مصرف آنان وارد نبوده است. ترقی ناگهانی و پایه بزرگتر تقاضا برای دست‌یابی به وسایل زیست، محققاً قیمت این اقلام را به طور موقت بالا می‌برد. در نتیجه: جزء بزرگتری از سرمایه اجتماعی در تولید وسایل زیست به کار می‌رود و جزئی کمتر به تولید اقلام تجملی می‌پردازد، زیرا قیمت اقلام اخیر نظر به کاهش اضافه ارزش و بنابراین به علت کاسته شدن از تقاضای سرمایه‌داران در مورد این اقلام، تنزل می‌کند. به عکس تا آن حد که کارگران وسایل تجملی می‌خرند، - در درون این میزان خرید - تأثیری در بالا رفتن قیمت وسایل ضروری زیست ندارد و فقط خریداران کالاهای تجملی را جابه‌جا می‌کند. از این پس کالاهای تجملی بیشتری در مصرف کارگران وارد می‌شود و نسبت به گذشته کمتر مورد مصرف سرمایه‌داران قرار می‌گیرد. همه مطلب همین است.^(۱) پس از نوساناتی چند، مقدار کالائی با همان ارزش گذشته به گردش

(۱) در متن به زبان فرانسه: Voilà tout!

درمی آید. - اما نوسانات موقتی نتیجه دیگری جز این ندارد که پول - سرمایه‌های بیکار که تا این تاریخ می‌کوشیدند در عملیات سودجویانه بورسی و یا در خارجه محلی بیابند، در دوران داخلی فروریخته شوند.

پاسخ به نظریه دوم: اگر چنین اختیاری در دست سرمایه‌داران تولیدکننده بود که به میل خود قیمت کالاهاشان را ترقی دهند، می‌توانستند بدون ترقی دستمزد کارگران به این کار دست زنند و مسلماً هم این کار را انجام می‌دادند. دستمزد هرگز به هنگام تنزل قیمت کالاها بالا نمی‌رود. اگر چنین می‌بود طبقه سرمایه‌دار هرگز به مقابله با اتحادیه‌های کارگری^(۱) بر نمی‌خاست، زیرا در آن صورت همواره و در هر شرایطی می‌توانست آنچه را که اکنون به صورت استثنائی، تحت اوضاع و احوال مشخص ویژه و بگوئیم محلی انجام می‌دهد، خودسرانه به موقع عمل درآورد - از جمله هر ترقی دستمزد را مورد استفاده قرار دهد تا قیمت کالاها را به درجات زیادی بالا برده و لذا سود بزرگتری به جیب بزند.

این ادعا که گویا سرمایه‌داران می‌توانند بهای وسایل تجملی را به این جهت بالا برند که تقاضای این اقلام کاهش یافته است (در نتیجه کاهش تقاضای اقلام مزبور از سوی سرمایه‌داران که وسایل خریدشان برای این کالاها کمتر شده است)، خود یکی از موارد استفاده کاملاً بدیعی از قانون عرضه و تقاضاست. چنانچه فقط جابه‌جاشدن ساده خریداران اقلام تجملی، یعنی کارگر به جای سرمایه‌دار، انجام گرفته باشد، در آن - صورت تقاضای کارگران تأثیری در ترقی قیمت وسایل ضرور زیست ندارد، زیرا آن جزء اضافی دستمزد را که کارگران برای اشیاء تجملی خرج می‌کنند دیگر نمی‌توانند برای وسایل زیست ضروری مصرف نمایند، و اگر چنین جابه‌جاشدنی واقع نشده باشد، آنگاه بهای تجمل‌افزار در نتیجه کاهش تقاضا تنزل می‌کند و در پی آن سرمایه

(۱) در متن Trade Union که نام اتحادیه‌های کارگران انگلستان است ذکر شده است.

از تولید این اشیاء پس کشیده می‌شود، تا آنجا که عرضه آنها به اندازه‌ای برسد که با نقش تغییر یافته اشیاء مزبور در روند تولید اجتماعی تطبیق نماید. با محدود گشتن تولید و یکسان ماندن ارزش، قیمت وسایل تجملی دوباره به سطح عادی خود برمی‌گردد. تا زمانی که این درهم‌فشرده‌گی یا روند هم‌ترازی جریان دارد، در اثر ترقی قیمت وسایل زیست نیز سرمایه‌ها به‌میزانی که از رشته‌های دیگر تولید بیرون کشیده می‌شوند مستمراً به سوی تولید رشته اخیر جلب می‌گردند تا آنجا که تقاضا سیراب شود. از آن پس باز تعادل برمی‌گردد و سرانجام تمام روند این خواهد بود که سرمایه اجتماعی، ولذا پول - سرمایه نیز، میان تولید وسایل ضروری و معیشت و تجمل‌افزار با نسبت‌های تغییر یافته‌ای تقسیم گردیده‌اند.

تمام این اشکال تراشی‌ها تیری‌هاست هوایی که سرمایه‌داران و اقتصاددانان معجزگویی ایشان برای ایجاد ترس خالی می‌کنند.

فاکت‌هایی که بهانه این تیر هوایی را آماده می‌کنند بر سه گونه‌اند:

۱- این خود قانون عام گردش پول است که اگر مجموع قیمت کالاها وارد در جریان افزایش یابد - خواه این افزایش همگانی قیمت‌ها مربوط به یک توده کالا باشد یا در مورد توده بزرگتری روی دهد - در صورتی که شرایط دیگر یکسان باقی بمانند، حجم پول در گردش نمو می‌کند. ولی در اینجا معلول را با علت مُشْتَبَه می‌سازند. با بالا رفتن قیمت وسایل ضروری زندگی است که دستمزد ترقی می‌کند، (اگر چه فقط به‌ندرت و نسبتاً به‌طور استثنائی روی می‌دهد). ترقی دستمزد پی‌آمد بالا رفتن قیمت کالاهاست نه علت آن.

۲- در صورتی که دستمزد جزئاً یا به‌صورت محلی ترقی نماید - یعنی دستمزد فقط در برخی از رشته‌ها بالا رود - آنگاه ممکن است در نتیجه آن یک ترقی محلی در قیمت محصول این رشته‌ها بروز کند. ولی خود این امر نیز وابسته به اوضاع و احوال چندی است. مثلاً وابسته به این امر است که در این رشته‌ها دستمزد به‌طور غیر عادی فشرده

نشده باشد و لذا نرخ سود به نحو غیر عادی بالا نباشد، یا آنکه بازار این کالاها به مناسبت ترقی قیمت‌ها تنگ نگشته باشد (و بنابراین برای بالا بردن قیمت کالاها کاهش قبلی عرضه آنها ضرور نباشد) و غیره.

۳- هرگاه ترقی عمومی دستمزدها روی دهد قیمت کالاهای تولید شده در رشته‌هایی از صنعت که در آنجا سرمایه متغیر برتری دارد ترقی می‌کند، ولی در عوض در آن رشته - هائی که برتری با هر کدام از سرمایه‌های ثابت یا استوار است تنزل بها روی می‌دهد.

بررسی دوران ساده کالاها (کتاب اول، فصل سوم، بند ۲)^(۱) نشان داد که گرچه در درون گردش هر مقدار مشخصی از کالا، شکل پولی آن فرار است، معدلک پولی که طی استحاله یک کالا از دستی ناپدید می‌شود ضرورتاً در دست دیگر جایگیر می‌گردد، بنابراین نه تنها کالاها در مرحله نخست همه‌سویه مبادله می‌شوند یا جای همدیگر را می‌گیرند، بلکه این جابه‌جاشدن به کمک پول و همراه با طرد آن از هر سو انجام می‌گیرد. "جانشین شدن کالائی به وسیله کالای دیگر در عین حال موجب آن می‌شود که پول - کالا به دست ثالثی بیافتد. دوران پیوسته پول عرق می‌کند."

(کتاب اول، صفحه ۹۲)^(۲)

عین همین واقعیت در تولید کالائی مبتنی بر سرمایه‌داری بدین سان نمایان می‌گردد که همواره جزئی از سرمایه در شکل پول - سرمایه وجود دارد و پیوسته یک جزء از اضافه‌ارزش نیز به شکل پول در دست صاحبانش می‌ماند.

گذشته از این واقعیت، دورپیمائی پول - یعنی بازریز پول به سوی مبدأ حرکت

(۱) ترجمه فارسی سرمایه، جلد اول، صفحات ۱۲۲ تا ۱۴۳ [صفحات ۱۷۴ تا ۲۱۷ همین بازنویسی].

(۲) ترجمه فارسی سرمایه، جلد اول، صفحه ۱۳۵ [صفحه ۲۰۱ همین بازنویسی].

خود - تا آنجا که لحظه‌ای از واگرد سرمایه را تشکیل می‌دهد، به کلی متفاوت و حتّاً پدیده‌ای متضادّ با پویه پول^۱ است که بیانگر دورگشتن پیوسته پول از نقطه حرکت به وسیله رده‌ای از دست‌هاست، (کتاب اوّل، صفحه ۹۴). با این وجود شتاب‌یابی و اگر د، به خودی خود مستلزم پویه شتابان پول است.

بدو سرمایه متغیّر را بررسی کنیم: اگر مثلاً پول - سرمایه‌ای به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ در شکل سرمایه متغیّر، ۱۰ بار در سال واگرد نماید، آنگاه بدیهی است که این جزء درست از حجم پولی که در گردش است برابر با ده مرتبه ارزش خود، یعنی = ۵۰۰۰ لیره استرلینگ می‌گردد. سرمایه مزبور سالانه ده بار میان سرمایه‌دار و کارگر می‌چرخد. با همین جزء درست از حجم پول در گردش، به کارگر ۱۰ بار پرداخت می‌شود و وی ده بار می‌پردازد. هرگاه با برابری مقیاس تولید این سرمایه متغیّر یک بار

۱- اگرچه فیزیوکرات‌ها این دو پدیده را درهم می‌ریزند، معذک آنان نخستین کسانی هستند که بازریز پول را به مبدأ حرکت خود به مثابه شکل اساسی دوران سرمایه، به مثابه شکلی که بازتولید را از راه دوران عملی می‌سازد، برجسته ساخته‌اند. "اگر نظری به 'تابلوی اقتصادی' بیاندازید، می‌بینید که طبقه مولد خود پولی را که طبقات دیگر با آن نزد او محصولات خریده‌اند می‌دهد و اینان با خریدهایی که سال آینده نزد او می‌کنند این پول را باز به طبقه مولد پس می‌دهند... پس در اینجا جز دوری مرگب از مخارج در پی بازتولید و بازتولیدی که در پی مخارج است چیز دیگری نمی‌بینید، دوری که از راه گردش پول پیموده می‌شود و مخارج و بازتولید را میزان می‌کند."

(Quesnay, "Dialogues sur le Commerce et sur les Travaux des Artisans", in Daire, "Physiocr", I, P. 208, 209).

"این پیش‌ریز و بازریز دائمی سرمایه همان چیزی را به وجود می‌آورد که باید گردش پول نامیده شود، این دوران مفید و باروری است که همه کارهای جامعه را جان می‌دهد، جنبش و زندگی را در پیکر سیاسی نگاه می‌دارد و حقّ است که آن را به گردش خون در پیکر حیوانی تشبیه نمود."

(Turgot, Reflexions etc., "Oeuvres, éd. Daire", I, P. 45.)

(۲) ترجمه فارسی سرمایه، جلد اوّل، صفحه ۱۳۶ [محل ارجاع (عدد تُک) این زیرنویس در متن کتاب مشخص نیست، ولی در صفحه ۱۳۶ جلد اوّل کاپیتال (کتاب قدیم) عنوان "پویه پول" مشاهده می‌شود، که این عنوان در صفحه ۲۰۳ همین بازنویسی قرار گرفته است. (توضیح بازنویس)]

درسال واگرد کند، آنگاه فقط یک گردش ۵۰۰۰ لیره‌ای انجام می‌گیرد.

فرا تر: فرض کنیم بخش ثابت سرمایه‌گردان برابر با ۱۰۰۰ لیره استرلینگ باشد. چنانچه سرمایه ۱۰ بار درسال واگرد داشته باشد، آنگاه سرمایه‌دار کالای خود را ده بار درسال می‌فروشد و لذا بخش ثابت گردان ارزش آن کالا را نیز ده بار به فروش می‌رساند. همان جزء درست از حجم پول در گردش (= ۱۰۰۰ لیره استرلینگ) سالیانه ده بار از دست صاحبانش بیرون آمده در کف سرمایه‌دار قرار می‌گیرد. این عبارت از ۱۰ بار جابه‌جاشدن این پول از دستی به دست دیگر است. ثانیاً: سرمایه‌دار ده بار در سال وسایل تولید می‌خرد و این باز عبارت از ده بار گردش پول از دست او به دست دیگر است. با پولی به مبلغ ۱۰۰۰ لیره استرلینگ کالا خریداری نموده است. با ۲۰ بار گردش ۱۰۰۰ لیره استرلینگ پول، یک انبار جنس ۲۰۰۰۰ لیره‌ای به‌دوران افتاده است. سرانجام بگوئیم که هرگاه شتاب واگرد زیاد شود، آن قسمت پولی که اضافه ارزش را به‌سامان می‌رساند نیز سریع‌تر می‌گردد.

بالعکس، گردش سریع‌تر پول حتماً مستلزم آن نیست که سرمایه سریع‌تر واگرد کند، و لذا ملازمه‌ای هم با واگرد سریع‌تر پول ندارد، به‌دیگر سخن ضرورتاً موجب کوتاه‌شدن رَوَند بازتولید و تجدید سریع‌تر آن نمی‌گردد.

هر بار که معاملاتی به‌مقدار بزرگتر با همان حجم پول انجام گیرد، پول سریع‌تر گردش می‌کند. همین امر ممکن است نیز با وجود برابر بودن دوره‌های بازتولید، در نتیجه تغییر سازمان فنی جریان پول، روی دهد. و باز: ممکن است حجم معاملاتی که در آن پول گردش می‌کند زیاده‌تر شود بدون آنکه بیانگر مبادله حقیقی کالاها باشد (معاملات مُهلت‌دار در بورس و غیره). از سوی دیگر ممکن است که برخی از گردش‌های پول به‌کلی ساقط گردند، مثلاً آنجائی که بهره‌دار زمین، خود مالک زمین است، میان او و اعتباردهنده هیچ گردش پولی انجام نمی‌گیرد.

در مورد چگونگی تشکیل گنجینه‌ای از پول در کشور و نیز درباره تملک این گنجینه به وسیله عده‌ای معدود، لازم به نظر نمی‌رسد در اینجا سخنی گفته شود.

شیوه تولید سرمایه‌داری - نظر به اینکه پایه‌اش عبارت از کار مزدور است، و لذا نیز بر اساس پرداخت کارگر با پول و تبدیل پرداخت‌های جنسی به نقدی قرار دارد - فقط در کشوری می‌تواند با وسعت زیاد و ریشه‌ای عمیق تکامل یابد که در آنجا مقدار کافی پول برای دوران و گنج‌سازی (ذخیره - مایه و غیره) که تابع آن است وجود داشته باشد. این شرط مقدم تاریخی است ولی نباید از آن چنین فهمید که بدو ذخیره پول کافی پیدا می‌شود و سپس تولید سرمایه‌داری آغاز می‌گردد. لیکن چنین است که تولید سرمایه‌داری با گسترش شرایط لازم خود به وجود می‌آید، و یکی از این شرایط عبارت از پیدایش توشه‌ای کافی از فلزات گرانبهاست. به همین سبب ورود فلزات گرانبها از آغاز قرن شانزدهم، یکی از مراحل اساسی در تاریخ گسترش تولید سرمایه‌داری به شمار می‌رود. ولی آنگاه که مسئله ورود پیوسته وسایل پولی لازم بر پایه شیوه تولید سرمایه‌داری مطرح می‌گردد، چنین دیده می‌شود که از یک سو اضافه‌ارزش به صورت محصول در دوران ریخته می‌شود بدون آنکه برای نقد کردن آن پول وجود داشته باشد و از سوی دیگر اضافه‌ارزش به صورت طلا در دوران فرومی‌ریزد بی آنکه قبلاً هیچگونه مبادله محصول به پول انجام گرفته باشد.

کالاهای اضافی‌ئی که باید به پول تبدیل شوند، بدان جهت پول لازم را در برابر خود می‌یابند که از سوی دیگر طلائی اضافی وجود دارد، که نه از طریق مبادله بلکه از راه تولید خود طلا (یا نقره) به داخل دوران فرو ریخته می‌شود و باید به کالا مبدل گردد.

II. انباشت و بازتولید گسترده

بدیهی است هنگامی که انباشت به شکل بازتولید به مقیاس وسیع تر انجام می گیرد، هیچگونه اشکالی در مورد گردش پول به وجود نمی آید. بدواً باید گفت پول - سرمایه اضافی‌ئی که برای به کارآفتادن سرمایه بارآور رشد- یابنده لازم است، به وسیله جزئی از اضافه ارزش نقدشده‌ای تأمین می شود، که از سوی سرمایه‌دار، نه مانند شکل پولی درآمد، بلکه به صورت پول - سرمایه، به داخل دَوَران فروریخته می شود. پول از پیش در دست سرمایه‌دار وجود دارد. فقط شیوه استفاده از آن تفاوت می کند.

ولی در پی سرمایه بارآور الحاق شده، اینک توده‌ای از کالای اضافی، به مثابه محصول آن به دَوَران ریخته شده است. هم‌زمان با این توده کالای اضافی، جزئی پول اضافی که برای سامان‌یابی آن لازم است، یعنی تا اندازه‌ای که ارزش این توده کالا برابر با ارزش سرمایه بارآوری است که برای تولید آن مصرف شده، وارد دَوَران گردیده است. این مقدار پول اضافی درست به مثابه پول - سرمایه الحاقی پیش‌ریخته شده و لذا به سرمایه‌دار از راه واگرد سرمایه‌اش برمی گردد. در اینجا از نو سؤال پیشین مطرح می شود. پول اضافی برای سامان‌رسانی اضافه ارزش افزون گشته‌ای که اکنون به شکل کالا موجود است از کجا می آید؟

جواب کلی دوباره همان است. جمع قیمت توده کالاهای دَوَران‌کننده نه از آن جهت افزایش یافته که بهای یک کالای مشخص ترقی کرده است، بلکه بدان سبب که حجم کالاهای دَوَران‌کننده اکنون زیادتر از مقدار گذشته شده است، بدون آنکه این افزایش در اثر تنزل قیمت‌ها تعدیل یافته باشد. پول اضافی‌ئی که لازم است تا این

حجم بزرگتر کالا را که دارای ارزش بیشتر است به گردش در آورد، یا باید از راه بالا بردن صرفه جوئی در حجم پول مورد گردش - خواه از راه واریز پرداخت‌ها و غیره و خواه از طریق وسایلی که جریان همان مسکوکات موجود را تسریع نماید - و یا به وسیلهٔ تبدیل پول از صورت گنج به شکل پول گردان، عملی گردد. مورد اخیر نه تنها مستلزم آن است که پول - سرمایهٔ بیکار به مثابه وسیلهٔ خرید و پرداخت وارد عمل شود، و یا نیز پول سرمایه‌ای که تاکنون مانند ذخیره - مایه عمل می‌کرد در عین اینکه وظیفهٔ ذخیره - مایه را برای دارنده‌اش انجام می‌دهد، برای جامعه به طور فعال جریان یابد و بنابراین نقش دوگانه‌ای را ایفا نماید (مانند سپرده‌های بانکی که مستمراً قرض داده می‌شوند) - بلکه مستلزم آن نیز هست که در ذخیره - مایه‌های راکد مسکوکات صرفه جوئی شود.

"برای آنکه پول به مثابه مسکوک پیوسته جریان داشته باشد، مسکوک باید مستمراً به صورت پول راکد بماند. گردش پیوستهٔ مسکوک مشروط به خزینه گشتن آن به مقادیر کمابیش زیادی در ذخیره - مایه‌های مسکوکاتی است که از هر سو هم به داخل دَوَران می‌دوند و هم خود شرط آن دَوَران به شمار می‌روند. تشکیل این ذخیره - مایه‌ها، توزیع، انحلال و تشکیل مجدد آنها در تناوب دائمی است، هستی آنها پیوسته نیست می‌شود و نیستی آنها پیوسته هست. آ. اسمیث این استحالهٔ قطع نشدنی مسکوک به پول و پول به مسکوک را بدین سان بیان کرده است که هر دارندهٔ کالا در کنار کالائی که می‌فروشد باید همواره مبلغی معین از کالای عامی که به وسیلهٔ آن خرید می‌کند به صورت ذخیره داشته باشد. چنانکه دیده‌ایم، در گردش $W - G - W$ جزء دَوَم یعنی $G - W$ همواره به رده‌ای از خریدها تجزیه می‌شود، که نه یکباره بلکه پیاپی در طول زمان انجام می‌گیرند، به گونه‌ای که یک بهر از G به مثابه مسکوک، جریان پیماست در حالی که حصهٔ دیگر به مثابه پول خفته است. در واقع پول در این مورد جز مسکوک معلق چیز دیگری نیست، و هر کدام از اجزاء ترکیب دهندهٔ مسکوک گردان همواره

متناوباً گاه این شکل و گاه شکل دیگر را به دست می آورند. پس این نخستین استحالته و سیلهٔ دَوَران به پول تنها بیانگر یک مرحلهٔ فنی از گردش پول است و بس."

(Karl Marx, "Zur Kritik der politischen Ökonomie", 1859, S. 105, 106.

"در اینجا اصطلاح مسکوک برای آن در مقابل پول قرار داده شده است که پول را در وظیفه اش به مثابه افزار سادهٔ دَوَران، در برابر وظایف دیگرش، مشخص سازد."

هر گاه تمام این تدابیر کافی نباشد، آنگاه تولید اضافی طلا ضرور می گردد، و یا چیزی که به همان معناست واقع می شود، یعنی جزئی از محصول اضافی مستقیماً یا به طور غیر مستقیم با طلا - محصول کشورهای مولد فلزات پُر بها - مبادله می گردد. مجموع نیروی کار و وسایل اجتماعی تولیدی که در تولید سالیانهٔ طلا و نقره به مثابه افزار دَوَران خرج می شود، قلم سنگینی از بُرُج های شیوهٔ تولید سرمایه داری و به طور کلی بُرُج های هر شیوهٔ تولیدی را تشکیل می دهد که بر پایهٔ تولید کالائی قرار گرفته است. تولید مزبور مقداری از وسایل ممکن و اضافی تولید و مصرف را که با خوردن آن تطبیق می کند، یعنی مقداری ثروت واقعی را، از حیطهٔ استفادهٔ جامعه بیرون می کشد. تا اندازه ای که با وجود یکسان ماندن مقیاس تولید، یا به دیگر سخن با وجود درجهٔ معینی از گسترش آن، از هزینه های این ماشین دَوَرانی کاسته شود به همان اندازه می توان از آن راه نیروی بارآور کار اجتماعی را بالا برد. بنابراین هر قدر تدابیری که با سیستم اعتباری گسترش می یابند دارای چنین تأثیری باشند، مستقیماً ثروت سرمایه داری را زیادتر می کنند، خواه تدابیر مزبور موجب شوند که بخش بزرگی از رَوَند تولید و کار اجتماعی بدون دخالت پول واقعی انجام گیرد، و خواه امکانات وظیفه ای حجم پولی را که به طور حقیقی در جریان است بالا برند.

پس با توضیحات فوق این سؤال بیهوده نیز که آیا تولید سرمایه داری با ابعاد کنونی خود بدون سیستم اعتباری، یعنی تنها با گردش پول فلزی، امکان پذیر می بود؟ (حتّاً اگر سیستم اعتباری رافقط از این دیدگاه بنگریم)، حل شده است. بدیهی است

که چنین چیزی امکان پذیر نبود، زیرا در غیر این صورت در درون مرزهایی که برای گسترش تولید فلزات پُر بها وجود دارد محدود می گردید. از سوی دیگر، باید از هر گونه تصورات عارفانه درباره نیروی مولد سیستم اعتباری، از این حیث که سیستم مزبور پول - سرمایه در اختیار قرار می دهد یا آن را به جنبش درمی آورد، بر حذر بود. مقام سخن گوئی بیشتر در این باره اینجا نیست.

اکنون موردی را بررسی می کنیم که انباشت حقیقی نیست، یعنی گسترش مستقیم مقیاس تولید روی نمی دهد، بلکه جزئی از اضافه ارزش سامان یافته برای زمان کمابیش درازی به مثابه ذخیره پول جمع می شود تا بعدها به سرمایه بار آور مبدل گردد. چنانچه پولی که این چنین انباشته شده، پول اضافی باشد مسئله به خودی خود قابل درک است. چنین پولی فقط می تواند یک جزء اضافی از طلائی باشد که از کشورهای زرتولید کننده وارد شده است. ضمناً متذکر شویم که محصول ملئی نیز که در اِزاء آن طلای مزبور وارد گردیده مدت خیلی درازی در کشور باقی نمانده است. محصول مزبور در برابر زر به خارج تسلیم شده است.

اگر به عکس فرض شود که حجم پول موجود در کشور همان است که در گذشته بود، آنگاه پول جمع شده و آن پولی که در حال گرد آمدن است، از دوران سرچشمه می گیرد و فقط وظیفه آن تغییر نموده است. تدریجاً از حالت پول وارد در گردش، به پول - سرمایه در حال تکوین، به پول - سرمایه نهان، مبدل شده است.

پولی که بدین سان جمع شده عبارت از شکل پولی کالائی است که فروخته شده، یا دقیق تر عبارت از جزئی از ارزش آن کالا است که برای صاحبش نمودار اضافه ارزش است. (در اینجا سیستم اعتباری به سان نبوده فرض شده است.) سرمایه داری که این

پول را گردآورده به میزان آن پول فروش کرده است بدون آنکه چیزی خریده باشد. چنانچه این رویداد به طور قسمی تصویر شود، آنگاه توضیحی در آن باره لازم نیست. یک بخش از سرمایه‌داران، جزئی از پول نقد حاصل از فروش خود را، نگاه-داشته است بدون آنکه محصولی از بازار بیرون آورده باشد. بخش دیگر به عکس تمام پول خود را، به استثنای آن پول - سرمایه‌ی لازمی که پیوسته برای راه‌اندازی تولید برداشت می‌شود، به محصول تبدیل کرده‌است. یک جزء از محصول حامل اضافه‌ارزش که به بازار فروخته، مرگب از وسایل تولید و یا از عناصر واقعی سرمایه‌ی متغیر، یعنی وسایل ضروری زیست است. بنابراین می‌تواند بلافاصله به منظور گسترش تولید به کار رود. ولی این فرض به هیچ وجه به معنای آن نیست که گویا یک بخش از سرمایه‌داران به گردآوری پول مشغول است در حالی که بخش دیگر تمام اضافه‌ارزش خود را مصرف می‌کند، بلکه مقصود این است که یک دسته از سرمایه‌داران انباشت خود را به صورت پول انجام می‌دهند و پول - سرمایه‌ی نهان به وجود می‌آورند، در حالی که دسته‌ی دیگر دست به انباشت واقعی می‌زنند یعنی مقیاس تولید را گسترده‌تر می‌کنند، سرمایه‌ی بارآور خود را واقعاً توسعه می‌دهند. حتّاً اگر متناوباً بخشی از سرمایه‌داران پول بیابان‌رند در حالی که بخش دیگر به توسیع [وسعت‌دادن] مقیاس تولید بپردازند، و بالعکس، حجم پول موجود همچنان برای نیازمندی‌های دَوَران رسا می‌ماند. علاوه بر این نیز ممکن است که این گردآوری پول در یک جهت، بدون پول نقد و صرفاً از راه جمع‌آوری اسناد مطالباتی انجام گردد.

ولی سپس دشواری از آنجا برمی‌خیزد که ما مسئله را نه به صورت قسمی، بلکه به شکل انباشت عمومی پول - سرمایه در درون طبقه‌ی سرمایه‌دار فرض نماییم. بنابه فرض ما، - یعنی تسلط عام و مطلق تولید سرمایه‌داری - خارج از طبقه‌ی سرمایه‌دار هیچ طبقه‌ی دیگری به غیر از طبقه‌ی کارگر وجود ندارد. هر آنچه طبقه‌ی کارگر می‌خرد، برابر با حاصل جمع دستمزد آن است، که خود مساوی با مجموع سرمایه‌ی متغیری است که

طبقه سرمایه‌دار پیش‌ریز کرده است. از راه فروش محصولات به طبقه کارگر، این پول به طبقه سرمایه‌دار برمی‌گردد. از این راه سرمایه متغیر طبقه اخیر از نو شکل پول را به دست می‌آورد. فرض کنیم مجموع سرمایه متغیر $X \times 100$ لیره استرلینگ باشد، یعنی عبارت باشد از مجموع سرمایه متغیری که در عرض سال به کار رفته، نه مجموع آنچه از این بابت پیش‌ریز شده است. کمیت پول کمایش زیادی، که بر حسب سرعت واگرد، بابت این ارزش - سرمایه متغیر طی سال پیش‌ریز می‌شود، تغییری در مسئله مورد بررسی کنونی ما نمی‌دهد. با این $X \times 100$ لیره استرلینگ سرمایه، طبقه سرمایه‌دار حجم معینی از نیروی کار را خریداری می‌کند، یا به دیگر - سخن به تعداد مشخصی کارگر مزد می‌پردازد - این نخستین معامله است. کارگران با همین مبلغ مقداری کالا از سرمایه‌داران می‌خرند و بدین سان مبلغ $X \times 100$ لیره استرلینگ دوباره به دست سرمایه‌داران برمی‌گردد. - دومین معامله. و این عمل پیوسته تکرار می‌شود. پس مبلغ $X \times 100$ لیره استرلینگ هرگز نمی‌تواند به طبقه کارگر امکان دهد جزئی از محصول را که نماینده سرمایه ثابت است، و به طریق اولی آن جزئی را که معرف اضافه‌ارزش است، خریداری نماید. با $X \times 100$ لیره استرلینگ کارگران هیچگاه نمی‌توانند به جز آن جزء ارزشی از محصول اجتماعی را، که برابر با جزء ارزشی منعکس‌کننده ارزش سرمایه متغیر پیش‌ریخته است، چیز دیگری خریداری نمایند.

در صورتی که این انباشت همه‌سویه پول، بیانگر تقسیم اضافه‌واردات فلزات پربها میان سرمایه‌داران نباشد، آنگاه این سؤال مطرح می‌شود: پس چگونه طبقه سرمایه‌دار در مجموع خود می‌تواند پول انباشت کند؟

اینان همه می‌بایستی جزئی از محصول خود را فروخته باشند بدون آنکه دوباره چیزی خریده باشند. در اینکه همه آنها دارای یک ذخیره پولی هستند که آن را به مثابه وسیله دوران برای مصرف خویش به دوران می‌ریزند و در اینکه به هر کدام از آنها

جزءِ معینی از این پول از دَوَران برمی گردد، هیچ چیز اسرار آمیزی وجود ندارد. ولی این پول - مایه بدین سان دَوَران - مایه ای است که در نتیجه نقدگشتن اضافه ارزش به وجود آمده است اما به هیچ وجه پول - سرمایه نهان نیست.

چنانچه مسئله را آنچنان که در واقعیت روی می دهد مورد توجه قرار دهیم، آنگاه دیده می شود که پول - سرمایه نهان، که برای استفاده آینده انباشته می گردد عبارت است از:

۱- سپرده های بانکی. و به طور واقعی این خود مبلغ نسبتاً کمی است که در اختیار بانک ها قرار دارد. در اینجا فقط به شکل صوری پول - سرمایه جمع می گردد. آنچه واقعاً انباشته می شود عبارت از اسناد مطالباتی است، که فقط بدان جهت نقدشدنی هستند، (اگر واقعاً نقدگردند) که میان پول های برداشتی و سپرده تعادل ایجاد می شود. آنچه به مثابه پول نقد در دست بانک وجود دارد فقط مبلغ نسبتاً کمی است.

۲- اسناد دولتی. این اسناد مطلقاً سرمایه نیستند، بلکه فقط فته طلب هائی نسبت به محصول ملّی سالانه هستند.

۳- سهام. تا حدّی که حقّه بازی^(۱) در کار نباشد، اینها عبارت از اسناد مالکیتی هستند که نسبت به سرمایه واقعی متعلق به یک شرکت و نیز حواله بر سر اضافه ارزشی به شمار می روند که سالیانه از این سرمایه ناشی می گردد.

در همه این موارد گردآوری پول انجام نمی گیرد، بلکه آنچه از یک سو به مثابه گردآوری پول - سرمایه نمود می کند، از سوی دیگر عبارت از خرج واقعی و مستمرّ

(۱) در متن آلمانی کلمه Schwindel به کار رفته که به معنای حقّه بازی و شیادی است، ولی هم در ترجمه روسی و هم در ترجمه فرانسه اسپکولاسیون (سودبازی) محض ذکر شده است. ما ترجیح دادیم عین متن آلمانی را به فارسی برگردانیم، زیرا حقّه بازی و شیادی کلمه عامی است که سودبازی را نیز در بر می گیرد، در حالی که سودبازی (اسپکولاسیون) اصطلاح ویژه ای است که به موارد مشخصی اطلاق می شود.

پول است. اینکه پول از جانب خود صاحب پول خرج شود یا به وسیلهٔ بدهکاران وی، تفاوتی در اصل مسئله به وجود نمی‌آورد.

در تولیدی که بر پایهٔ سرمایه‌داری قرار دارد هیچگاه گنج‌سازی به خودی خود هدف نیست، بلکه یا از تنگنای دوران نتیجه می‌شود - آنگاه مقادیر بسیاری پول به طور فوق‌العاده شکل گنج به خود می‌گیرند - یا از گردآئی ناشی از ضرورات و اگر در به وجود می‌آید، و یا سرانجام گنج فقط عبارت از تشکیل پول - سرمایه‌ای است که موقتاً به شکل نهان جمع می‌شود بدین منظور که به صورت سرمایهٔ بار آور وارد عمل گردد.

بنابراین اگر از یک سو جزئی از اضافه‌ارزش نقد گشته از دوران بیرون کشیده می‌شود و به صورت گنج انباشته می‌گردد، در همان حال جزء دیگری از اضافه‌ارزش، پیوسته به سرمایهٔ بار آور مبدل می‌شود. جز آنگاه که فلزات گرانبهای اضافی میان طبقهٔ سرمایه‌دار تقسیم می‌شود، هرگز انباشت به شکل پول در همهٔ نقاط با هم در یک زمان انجام نمی‌گیرد.

جزئی از محصول سالانه که در شکل ارزش - کالا نمایندهٔ اضافه‌ارزش است، عیناً تابع همان قواعدی است که نسبت به جزء دیگر محصول سالانه جاری است. برای دوران یافتن آن مبلغ پول معینی لازم است. این مبلغ پول، مانند تمام کالای تولیدشده‌ای که نمایندهٔ اضافه‌ارزش است به طبقهٔ سرمایه‌دار تعلق دارد. مبلغ مزبور از ابتدا به وسیلهٔ خود طبقهٔ سرمایه‌دار به دوران فروریخته شده است، و پیوسته باز به وسیلهٔ خود دوران میان آنها تقسیم می‌گردد. هم آنچنانکه به طور کلی در مورد مسکوکات روی می‌دهد، جزئی از این حجم پول پیوسته در نقاط تغییرپذیری گیر می‌کند، در حالی که جزء دیگر پیوسته جریان دارد. حالا اگر یک قسمت از این گردآئی قصداً به منظور تشکیل پول - سرمایه باشد تغییری در اصل مطلب روی نمی‌دهد.

ما در این بررسی از ماجراهائی که در دَوَران رُخ می دهد و به وسیله آن یک سرمایه دار تگّه ای از اضافه ارزش یا حتّاً از سرمایه دیگری را بلند می کند و از آن راه انباشت و تمرکز یک جانبه ای را، هم از لحاظ پول - سرمایه و هم از جهت سرمایه بار آور، به وجود می آورد، چشم پوشیده ایم. بدین سان ممکن است مثلاً جزئی از اضافه ارزش غارت شده ای که A به مثابه پول - سرمایه گرد می آورد، بخشی از اضافه ارزش B باشد که دیگر برای او بازگشت ندارد.

پایان بخش دوم

بخش سوم :

بازتولید و گردش همه سرمایه اجتماعی

فصل هجدهم^(۱)

مدخل

I. مورد بررسی

[اضافه‌ارزش = ارزش‌اضافی، اضافه‌کار = کارِ اضافی]

رَوَند تولید بی‌واسطه سرمایه، عبارت از رَوَند کار و ارزش‌آفرینی آن است، یعنی رَوَندی که نتیجه آن محصول - کالا و انگیزه تعیین‌کننده‌اش تولید اضافه‌ارزش است. رَوَند بازتولید سرمایه، هم این رَوَند تولید بی‌واسطه را در بر می‌گیرد و هم هر دو مرحله ویژه رَوَند دَوَرن را شامل می‌گردد، یعنی مجموع دورپیمائی‌ئی را فرامی‌گیرد که به‌مثابه رَوَند آدواری - یعنی رَوَندی که در لحظه‌های مشخص همواره از نو تکرار می‌شود - واگرد سرمایه را تشکیل می‌دهد.

اکنون خواه ما دورپیمائی را در شکل $G \dots G$ و خواه در شکل $P \dots P$ بنگریم، رَوَند تولید بی‌واسطه P ، خود همواره فقط حلقه‌ای از این دورپیمائی را تشکیل می‌دهد. در یک شکل، رَوَند مزبور مانند واسط رَوَند دَوَرن جلوه‌گر می‌شود و در شکل دیگر،

(۱) از دست‌نوشته II

رَوَند دَوَران به‌مثابه میانجی آن بروز می‌کند. نوگشتن دائمی سرمایه، یعنی بازپدیدآئی پیوسته‌اش به‌مثابه سرمایه بارآور، در هر دو حال مشروط به دگرسانی آن طی رَوَند دَوَران است. از سوی دیگر، رَوَند پیوسته نوگشته تولید، شرط استحالاتی است که سرمایه در درون محیط دَوَران، پیوسته از نو انجام می‌دهد و متناوباً به‌صورت پول - سرمایه و کالا - سرمایه نمودار می‌شود.

با این حال هر تک سرمایه جز پاره استقلال یافته، یا به‌دیگرسخن جز قسمتی از مجموع سرمایه اجتماعی که توانائی زندگی انفرادی به‌دست آورده است چیز دیگری نیست، همچنانکه هر تک سرمایه‌دار فقط یکی از اجزاء طبقه سرمایه‌دار است. حرکت سرمایه اجتماعی عبارت از مجموع حرکات اجزاء استقلال یافته آن، واگردهای تک - سرمایه‌ها است. همانگونه که دگرسانی یک کالای منفرد حلقه‌ای از رشته استحالات جهان کالا - گردش کالا - است، هم آنچنان دگرسانی سرمایه منفرد، واگرد آن، نیز حلقه‌ای از دورپیمائی سرمایه اجتماعی است.

این رَوَند همگانی، در عین حال هم مصرف بارآور (رَوَند تولید بی‌واسطه) را با تحولات شکلی‌ئی که واسط آن هستند (مبادلات، در صورتی که از لحاظ پیکر مادی ملحوظ گردد) در بر می‌گیرد و هم شامل مصرف انفرادی با تغییر شکل‌های واسط آن یا مبادلات می‌گردد. از سوئی مصرف مزبور^(۱) تبدیل سرمایه متغیر را به نیروی کار

(۱) در متن آلمانی ضمیر مؤنث به کار برده شده که از لحاظ دستوری به کلمه die Konsumtion (مصرف) برمی‌گردد و نه به کلمه Prozeß که در زبان آلمانی مذکر است. ولی هم در ترجمه فرانسوی کوهن - سولال (M^{me} Cohen-Solal) و ژیلبر بادیا (Gilbert Badia) که از سوی بنگاه Editions Sociales پاریس انتشار یافته (۱۹۶۰) و هم در ترجمه روسی، ضمیر مذکر به کار رفته است که در هر دو زبان به رَوَند (پروسه) برمی‌گردد. با توجه به مدلول جمله که مربوط به مصرف بارآور سرمایه‌دار و مصرف انفرادی کارگر است درست تر به نظر رسید که به تبعیت از متن آلمانی و ترجمه فرانسوی مونتیور، ضمیر را متوجه مصرف بدانیم نه به رَوَند ولذا "مصرف مزبور" ترجمه شد.

ولذا فروبردن نیروی کار را در رَوَند تولید سرمایه‌داری در بر می‌گیرد. در اینجا کارگر به‌مثابه فروشندهٔ کالای خود که نیروی کار است نمایان می‌شود و سرمایه‌دار مانند خریدار آن نیرو وارد می‌گردد. ولی از سوی دیگر فروش کالاها متضمّن خریداری آنها از جانب طبقهٔ کارگر است و لذا مصرف انفرادی آن طبقه را در بر می‌گیرد. در اینجا طبقهٔ کارگر مانند خریدار وارد میدان می‌شود و سرمایه‌داران به‌مثابه فروشندگان کالا به کارگران، نمایان می‌گردند.

گردش کالا- سرمایه با دَوَران اضافه‌ارزش ملازمه دارد و لذا مستلزم خرید و فروش - هائی نیز هست که از آن راه سرمایه‌داران مصرف انفرادی خود، مصرف اضافه‌ارزش را تأمین می‌کنند.

بنابراین چنانچه دورپیمائی سرمایه‌های منفرد در هم پیوندیش با سرمایهٔ اجتماعی و لذا در مجموعهٔ آن ملحوظ گردد، نه تنها گردش سرمایه را در بر می‌گیرد، بلکه شامل گردش همگانی کالاها نیز می‌شود. گردش کالاها در آغاز فقط می‌تواند مرکب از دو جزء باشد: ۱- دورپیمائی ویژهٔ سرمایه ۲- دورپیمائی کالاهائی که در مصرف انفرادی وارد می‌شوند و بنابراین از آن کالاهائی که کارگر مُزِد خود و سرمایه‌دار اضافه‌ارزش خویش (یا جزئی از اضافه‌ارزش خویش) را به‌إزاء آن خرج می‌کند. به هر جهت دور- پیمائی سرمایه، هم گردش اضافه‌ارزش را، از آن حیث که جزئی از کالا- سرمایه را تشکیل می‌دهد، در بر می‌گیرد و هم تبدیل سرمایهٔ متغیّر را به نیروی کار که متضمّن پرداخت دستمُزد است. لیکن خرج این اضافه‌ارزش و دستمُزد در إزاء خرید کالاها، حلقه‌ای از گردش سرمایه را تشکیل نمی‌دهد، با آنکه لاقلاً خرج دستمُزد، خود شرط این دَوَران به‌شمار می‌رود.

در کتاب اوّل، رَوَند تولید سرمایه‌داری هم به‌مثابه عمل منفرد و هم مانند رَوَند بازتولید مورد تحلیل قرار گرفت: تولید اضافه‌ارزش و تولید خود سرمایه. تغییرات صوری و ماهوی‌ئی که در درون محیط دَوَران عارض سرمایه می‌شود مفروض گرفته

شد بدون آنکه در آن باره ایستادگی شود. بنابراین چنین فرض شد که از سوئی سرمایه‌دار محصول را طبق ارزش آن می‌فروشد و از سوی دیگر در درون محیط دَوَران وسایل مادی تولید را برای از سر گرفتن رَوَند و ادامه پیوسته آن به دست می‌آورد. در درون محیط دَوَران تنها عملی که لازم بود در آن کتاب روی آن ایستادگی کنیم عبارت از فروش و خرید نیروی کار به مثابه شرط اساسی تولید سرمایه‌داری بود.

در بخش نخست کتاب حاضر اشکال گوناگونی که سرمایه طی دورپیمائی خود می‌پذیرد و حالات مختلفه خود این دورپیمائی مورد بررسی قرار گرفت. اکنون بر زمان کار که در کتاب اول بررسی گردید زمان دَوَران نیز افزوده شده است.

در بخش دوم، دورپیمائی به مثابه امری آدواری، یعنی به مثابه واگرد، مورد مطالعه واقع شد. از سوئی نموده شد چگونه قسمت‌های مختلفه سرمایه (استوار و گردان) دورپیمائی اشکال را در فواصل زمانی مختلف و به شیوه‌های گوناگون انجام می‌دهند، و از سوی دیگر اوضاع و احوالی مورد بررسی قرار گرفت که طول‌های مختلف کار - دوره‌ها و دَوَران - دوره‌ها وابسته به آنهاست. تأثیر مدت دورپیمائی و نسبت‌های متفاوت اجزاء ترکیب‌کننده آن در مورد فراخای خود رَوَند تولید و همچنین درباره نرخ سالانه اضافه‌ارزش نموده شد. در واقع، اگر در بخش اول به طور عمده شکل‌های بیابائی مورد مطالعه قرار گرفت که سرمایه ضمن دورپیمائی خود پیوسته می‌پذیرد و دور می‌افکند، در بخش دوم به بررسی این نکته پرداخته شد که چگونه در درون این سیلان [جاری شدن] و این توالی اشکال، سرمایه‌ای با بزرگی معین در زمان واحد به صورت‌های مختلفه سرمایه‌بار آور، پول - سرمایه و کالا - سرمایه، ولو به میزان متغیر، تقسیم می‌گردد، آن هم به نحوی که حالات مزبور نه تنها جانشین یکدیگر می‌شوند، بلکه اجزاء مختلفه مجموع ارزش - سرمایه پیوسته در این حالات مختلف در کنار یکدیگر قرار دارند و در کارند. به ویژه پول - سرمایه با خصوصیتی که در کتاب اول نشان نمی‌داد نمودار گردید. قوانین مشخصی به دست آمد که طبق آن برخی از عناصر مختلف المقدار یک سرمایه داده،

باید بر حسب شرایط و اگرد پیوسته در شکل پول - سرمایه پیش ریز شده و تجدید گردند تا بتوانند سرمایه بارآور با وسعت مشخصی را پیوسته درعمل نگاهدارند.

ولی هم در بخش نخست و هم در بخش دوّم همواره سخن تنها بر سر یک تک - سرمایه، سخن بر سر حرکت یک جزء خودمختار از سرمایه اجتماعی بود و بس.

لیکن دورپیمائی‌های سرمایه‌های منفرد درهم می‌آمیزند، یکدیگر را مفروض و مشروط می‌سازند و درست همین درهم آئی است که حرکت مجموع سرمایه اجتماعی را تشکیل می‌دهد. همچنانکه در مورد گردش ساده کالاها مجموع دگرسانی‌های یک کالا به صورت حلقه‌ای از سلسله استحالات جهان کالائی جلوه می‌نمود، هم آنچنان اکنون دگرسانی‌های تک سرمایه به مثابه حلقه‌ای از رشته استحالات سرمایه اجتماعی نمودار می‌گردد. ولی اگر گردش کالائی ساده به هیچ وجه با گردش سرمایه ملازمه‌ای نداشت - زیرا گردش ساده کالاها می‌تواند بر پایه تولید غیر سرمایه‌داری جریان یابد - در عوض دورپیمائی مجموع سرمایه اجتماعی، چنانکه در پیش متذکر شدیم، حتّاً آن گردش کالائی‌ئی را که در دورپیمائی تک سرمایه وارد نمی‌شود، یعنی آن دوران کالائی را که سرمایه‌ساز نیست نیز در بر می‌گیرد.

اکنون ما باید روند گردش سرمایه‌های منفرد را به مثابه اجزاء مجموع سرمایه اجتماعی (که در تمامیت خود شکل روند باز تولید است) ولذا روند دورانی همه این سرمایه اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم.

II. نقش پول - سرمایه

(اگرچه طرح مطالب زیرین به آخرین قسمت این بخش تعلق دارد، با این همه می‌خواهیم هم‌اکنون به بررسی آن پردازیم، یعنی پول - سرمایه را از آن حیث که عنصری از ترکیب مجموع سرمایه اجتماعی است مورد مطالعه قرار دهیم.)

ضمن بررسی واگرد تک سرمایه، پول - سرمایه از دو جهت نمودار گردید:

اولاً: پول - سرمایه شکلی است که با آن هر تک سرمایه وارد صحنه می شود و رَوَند خود را به مثابه سرمایه می گشاید. پس مانند نخستین محرک (primus motor)، که سراسر رَوَند را به جنبش درمی آورد نمایان می گردد.

ثانیاً: بنا بر درازای گونه گونه واگرد - دوره و نسبت های مختلف دو عنصر ترکیب - کننده آن - کار - دوره و دَوَرن - دوره - جزئی از ارزش سرمایه پیش ریخته که پیوسته باید به شکل پول پیش ریز و تجدید گردد، در نسبت با سرمایه بار آوری که به حرکت درمی آورد، یعنی در رابطه با مقیاس تولید مداوم، تغییر می کند. ولی این نسبت هر چه باشد و در هر حال، آن جزئی از ارزش - سرمایه رَوَندپو که پیوسته می تواند به مثابه سرمایه بار آور عمل کند، به وسیله جزء دیگری از ارزش - سرمایه، که پیوسته باید در کنار سرمایه بار آور به صورت پول وجود داشته باشد، محدود می گردد. در اینجا سخن فقط بر سر واگرد عادی یعنی یک میانگین تجریدی است. به علاوه از پول - سرمایه ای که برای جبران توقّف های ناشی از دَوَرن الحاق می شود چشم پوشی شده است.

درباره نکته اول: تولید کالائی با گردش کالائی ملازمه دارد و گردش کالائی مستلزم آن است که کالا به مثابه پول نموده شود، یعنی گردش پول لازمه آن است. دو رویگی کالا به صورت کالا و پول، قانونی از نمایش محصول به مثابه کالا است. همچنین نیز تولید کالائی سرمایه داری - خواه اجتماعی و خواه به صورت فردی مورد توجه قرار گیرد - مستلزم سرمایه در شکل پول یا پول - سرمایه به مثابه نخستین محرک آغاز هر کسب و کار است و همچون موتور استمرار به شمار می رود. به ویژه سرمایه گردان با ورود پیوسته مکرر و در فواصل کوتاه پول - سرمایه به مثابه موتور، ملازمه دارد. تمام ارزش - سرمایه پیش ریخته، یعنی همه آن عناصر ترکیب کننده سرمایه که کالا هستند: نیروی کار، وسایل کار و مواد تولید، باید پیوسته با پول خریداری شده و از نو خریداری شوند. آنچه اینجا برای تک سرمایه گفته شد در مورد سرمایه اجتماعی نیز، که فقط به شکل

سرمایه‌های انفرادی عمل می‌کند، صادق است. ولی چنانچه سابقاً در کتاب اوّل نموده شد از این امر چنین نتیجه نمی‌شود که حدود مطلق میدان عمل سرمایه و مقیاس تولید، حتّاً بر پایه سرمایه‌داری، وابسته به حجم پول - سرمایه وارد عمل باشد.

سرمایه عناصری از تولید را در بر می‌گیرد که گسترش آنها تا حدود معینی مستقلّ از میزان پول - سرمایه پیش‌ریخته است. با پرداخت نیروی کار واحد می‌توان آن را به صورت برون‌گستر یا درون‌گستر شدیدتر مورد بهره‌کشی قرار داد. چنانچه پول - سرمایه با این بهره‌کشی شدیدتر افزایش یابد (یعنی دستمزد بالا رود)، باز هیچگاه متناسباً ترقّی نمی‌کند و لذا از این لحاظ به حساب نمی‌آید. ممکن است با تشدید کار برون‌گستر یا درون‌گستر از همان تعداد نیروی کار، بهره‌کشی بارآور از موادّ طبیعت - که هیچ عنصر ارزشی سرمایه را در بر ندارد - زمین، دریا، کان، جنگل‌ها و غیره، بیشتر گردد، بدون آنکه پیش‌ریز بیشتری از پول - سرمایه را در پی داشته باشد. بدین سان عناصر واقعی سرمایه بارآور افزایش می‌یابد بدون آنکه پول - سرمایه افزوده‌ای را ایجاد نماید. آنجا که چنین پیش‌ریزی در اِزاء موادّ کمکی الحاقی ضرورت پیدا می‌کند، پول - سرمایه‌ای که ارزش - سرمایه در قالب آن پیش‌ریز می‌شود، متناسب با بسط دامنه کارسازی سرمایه بارآور افزایش نمی‌یابد و لذا از این جهت به حساب نمی‌آید.

همان وسایل کار و لذا همان سرمایه استوار، ممکن است هم با دراز ساختن زمان استعمال روزانه‌اش و هم به وسیله تشدید به کاربردن آن، مؤثرتر مورد استفاده قرار گیرد بدون آنکه بابت سرمایه استوار سرمایه‌گذاری اضافی‌ئی را ایجاد نماید. در آن صورت تنها واگرد سرمایه استوار سریع‌تر انجام می‌گیرد، ولی آنگاه تحویل عناصر بازتولید آن نیز سریع‌تر واقع می‌شود.

صرف نظر از موادّ طبیعی، ممکن است نیروهای طبیعت که قیمت ندارند، با تأثیر شدیدتر یا ضعیف‌تری به صورت عوامل، با روند تولید هم‌پا [برابر، همراه] گردند. درجه

کارسازی آنها منوط به شیوه‌ها و پیشرفت‌های علمی است که برای سرمایه‌دار هیچ خرجی بر نمی‌دارد.

همین حکم در مورد درهم‌بستن نیروی کار در روند تولید و همچنین درباره زبردستی گرد آمده و انباشته تک کارگر صادق است. کری^(۱) حساب کرده است که هیچگاه مالک زمین به اندازه کافی نمی‌ستاند، زیرا تمام سرمایه‌ی کاری را که از زمان‌های کهن در زمین نهاده شده و موجب استعداد تولید کنونی زمین است به‌وی پرداخته نمی‌شود. (البته درباره آن استعداد تولیدی‌ئی که از زمین سلب شده است سخنی در میان نیست.) بر پایه این استدلال می‌بایستی مُزد هر کارگر بنا بر هر کاری که همه نوع بشر صرف کرده است تا از یک انسان وحشی یک مکانیسن جدید به وجود آورد، قرار می‌گرفت. به عکس باید گفت: اگر همه کارهای بی‌اُجرتی را که در زمین نهفته ولی سرمایه‌دار و زمین‌دار آن را به پول بدل کرده‌اند حساب کنیم، آنگاه مجموع سرمایه نهاده در زمین نه یک‌بار، بلکه بارها بابه‌ر رِائی پس داده شده است و بنابراین مدّتهاست که مالکیت زمین، نه یک‌بار، بلکه صدها بار، از سوی جامعه بازخرید شده است.

درواقع بالارفتن نیروهای بارآور کار تا آن حدّ که مستلزم صرف ارزش - سرمایه اضافی نیست، در مرحله نخست تنها حجم محصول را بالا می‌برد نه ارزش آن را، مگر در موردی که بالارفتن نیروهای بارآور موجب شود با همان کار مقدار بیشتری سرمایه ثابت بازتولید گردد و لذا ارزش آن حفظ شود. ولی در عین حال ماده - سرمایه‌ای تازه و لذا پایه‌ای برای انباشت فزاینده سرمایه به وجود می‌آورد.

آنگاه که خود سازمان کار اجتماعی و لذا بالارفتن نیروی بارآور کار ایجاب می‌کند که دامنه تولید بر مقیاس بزرگتری قرار گیرد و بنابراین موجب می‌شود که مقادیر

(۱) Henry, Charles Carey (۱۷۹۳-۱۸۷۹) - اقتصاددان آمریکائی، هوادار حمایت‌گم‌رکی و سازش

بزرگتری پول - سرمایه از سوی تک‌سرمایه‌داران پیش‌ریز گردد، این امر چنانکه سابقاً ضمن کتاب اول^(۱) بیان شده است، قسماً به وسیلهٔ تمرکز سرمایه‌ها در دست افراد کمتر روی می‌دهد، بدون آنکه حجم ارزش - سرمایه‌های وارد در عمل ولذا حجم پول - سرمایه‌ای که در قالب آن ارزش - سرمایه‌ها پیش‌ریز می‌گردند نیازی به افزایش مطلق داشته باشد. در نتیجهٔ تمرکز در دست افراد کمتر ممکن است مقدار تک‌سرمایه‌ها نمو کند بدون آنکه مجموع اجتماعی آنها ترقی نماید. در این صورت فقط در توزیع سرمایه‌های افرادی تغییر حاصل شده است.

سرانجام، در بخش گذشته نموده شد که کوتاه‌گشتن واگرد - دوره یا این امکان را به وجود می‌آورد که بتوان با پول - سرمایه‌ای کمتر همان سرمایهٔ بارآور را به حرکت درآورد و یا با همان پول - سرمایه، سرمایهٔ بارآور بیشتری را به کار انداخت.

با این وصف بدیهی است که همهٔ این مطالب با مسئلهٔ اصلی پول - سرمایه هیچ سروکاری ندارد. تنها چیزی که نشان می‌دهد این است که سرمایهٔ پیش‌ریخته - مبلغ معینی ارزش که در شکل آزاد خود، در شکل ارزشی خویش، از مبلغ مشخصی پول ترکیب شده است - پس از آنکه به سرمایهٔ بارآور مبدل گردید متضمن توانی تولیدی است که به وسیلهٔ مرزهای ارزشی خود محدود نمی‌شود، بلکه در درون حدود معینی می‌تواند با بسط یا شدت متفاوتی عمل کند. هرگاه بهای عناصر تولید - وسایل تولید و نیروی کار - در دست باشد، مقدار پول - سرمایهٔ لازم برای خرید کمیت مشخصی از این عناصر تولید که به صورت کالا وجود دارند معین است، یا به دیگر سخن مقدار ارزشی سرمایه‌ای که باید پیش‌ریز گردد معلوم است. ولی دامنهٔ عمل این سرمایه از لحاظ ارزش‌زائی و محصول‌آفرینی انعطاف‌پذیر و متغیر است.

(۱) نگاه کنید به جلد اول سرمایه، ترجمهٔ فارسی، صفحات ۵۶۶، ۵۶۸ و ۶۹۰ [صفحات ۹۵۹، ۹۶۲ و

دربارهٔ نکتهٔ دوم:

این امر به خودیِ خود قابلِ درک است که آن بخش از کار اجتماعی و وسایل تولید، که باید سالیانه برای تولید و خرید طلا^(۱) مصرف گردد تا مسکوکات فرسوده را جبران نماید، به اندازهٔ خود گسترش دامنهٔ تولید اجتماعی را می‌گسلاند. ولی پول - ارزش، که جزئی از آن به‌مثابهٔ وسیلهٔ دَوَران و جزءِ دیگرش به‌صورت گنج عمل می‌کند، یک‌بار برای همیشه هستی یافته به‌چنگ آمده است و در کنار نیروی کار، وسایل ایجادشدهٔ تولید و منابع طبیعی ثروت موجود است. پول - ارزش مزبور نمی‌تواند به‌مثابهٔ حدّ و مرزی برای آنها تلقی شود. ممکن است از راه تبدیل آن به عناصر تولید، به‌وسیلهٔ مبادله با خلق‌های دیگر، مقیاس تولید گسترش پذیرد. با اینحال وقوع چنین امری مستلزم آن است که پول مانند گذشته نقش خود را به‌مثابهٔ پول جهانی ایفا نماید.

بسته به طول مدّت واگرد - دوره، حجم بزرگتر یا کوچکتری پول - سرمایه لازم می‌گردد تا سرمایهٔ بارآور را به‌جنبش درآورد. همچنین دیدیم که انقسام واگرد - دوره به زمان کار و زمان دَوَران، موجب افزایش سرمایه‌ای می‌شود که به‌شکل پول درحال نهانی یا تعلیق قرار گرفته است.

تا اندازه‌ای که واگرد - دوره وابسته به طول کار - دوره است، این وابستگی، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، منوط به طبع مادّی رَوَند تولید است و لذا از ویژگی خصلت اجتماعی این رَوَند تولید ناشی نمی‌شود. با وجود این، بر پایهٔ تولید سرمایه‌داری اقدامات گسترده‌تر و درازمدّت، مستلزم پیش‌ریز پول - سرمایه‌های بیشتر برای مدّت طولانی‌تر است. بنابراین در عرصه‌هایی از این قبیل، تولید وابسته به مرزهایی

(۱) در چاپ‌های قدیم و جدید آلمانی و ترجمه‌های فرانسه و روسی که از آن به‌عمل آمده، "تولید و خرید پول" ذکر شده است، ولی در نمونهٔ چاپخانه به‌تصحیح انگلس، "طلا" به‌جای "پول" قید گردیده است. به‌همین جهت ما نیز "طلا" را که از لحاظ مطلب مورد بحث درست‌تر است به‌جای "پول" قرار داده‌ایم.

است که در درون آن پول - سرمایه در اختیار تک سرمایه‌دار قرار دارد. مرزهای مزبور به وسیله سیستم اعتباری و سیستم شراکتی، از جمله به وسیله شرکت‌های سهامی، درهم می‌شکند. از اینجاست که آشفتگی‌های بازار پول این قبیل رشته‌ها را دچار وقفه می‌کند، چنانکه خود این بنگاه‌ها به نوبه خویش آشفتگی بازار پول را برمی‌انگیزند.

در تولیدی که بر پایه اجتماعی قرار دارد^(۱) باید میزانی تعیین گردد تا طبق آن بتوان این قبیل اقدامات را، که برای مدت طولانی نیروی کار و وسایل تولید جذب می‌کنند بی‌آنکه طی همین مدت محصولی سودمند تحویل نمایند، به نحوی به پیش راند که به آن رشته‌های تولید که مستمراً و یا چند بار در سال، نه تنها نیروی کار و وسایل تولید جذب می‌کنند، بلکه لوازم معیشت و وسایل تولید نیز تحویل می‌دهند، لطمه‌ای وارد نگردد. در تولید اجتماعی نیز مانند تولید سرمایه‌داری، کارگران شاغل در رشته‌هایی که کار - دوره‌ای کوتاه دارند مانند گذشته فقط برای مدتی کوتاه محصولاتی برداشت می‌کنند بی‌آنکه خود هنوز محصولی داده باشند، در حالی که در رشته‌هایی با کار - دوره درازمدت، مستمراً پیش از آنکه محصولی بدهند برای زمان طولانی تری برداشت می‌نمایند. پس این وضع از شرایط عینی روند کار مورد نظر ناشی می‌گردد نه از شکل اجتماعی آن. در تولیدی که بر پایه اجتماعی قرار دارد پول - سرمایه از بین می‌رود. جامعه نیروی کار و وسایل تولید را میان رشته‌های مختلفه صنعت تقسیم می‌کند. فرضاً ممکن است تولید کنندگان، پته‌های کاغذی دریافت کنند که به وسیله آن مقداری متناسب با زمان کار خویش از ذخایر مصرف اجتماعی برداشت نمایند. این پته‌ها پول نیستند. در گردش هم قرار نمی‌گیرند.

بدین سان دیده می‌شود که نیاز به پول - سرمایه تا آنجا که از طول مدت کار - دوره سرچشمه می‌گیرد، تابعی از دو امر است: اولاً به طور کلی پول عبارت از شکلی است

(۱) مقصود تولید بر پایه سوسیالیسم است.

که هر تک سرمایه مجبور است در قالب آن نمایش یابد (قطع نظر از اعتبارات)، تا خود را به سرمایه بارآور مبدل سازد. این واقعیت از سرشت تولید سرمایه داری و به طور کلی از تولید کالائی ناشی می شود. - ثانیاً بزرگی مقدار پولی که لازم است پیش ریز شود ناشی از این امر است که طیّ زمانی نسبتاً دراز، پیوسته نیروی کار و وسایل تولید از جامعه برداشت می شود بدون آنکه در اثنای این مدّت محصول قابل تبدیل به پولی پس داده شده باشد. واقعیت اوّل که طبق آن سرمایه پیش ریز شونده باید حتماً به شکل پول باشد، با شکل خود پول، اعمّ از اینکه پول فلزی، پول اعتباری، اسناد بهادار و غیره باشد، از بین نمی رود. واقعیت دوم به هیچ وجه متأثر از این نیست که با چه وسیله پولی و از طریق کدام شکل تولیدی، کار، لوازم معیشت و وسایل تولید برداشت می گردند بدون آنکه در عوض معادلی در دوران فروریخته شود.

فصل نوزدهم^(۱)

پیشینه‌های سخن دربارهٔ مطلب مورد بررسی

I. فیزیوکرات‌ها

کینه^(۲) در تابلوی اقتصادی خود با چند خطّ برجسته نشان می‌دهد چگونه محصول سالانه‌ای از تولید ملی با ارزش مشخص، به نحوی از راه دوران توزیع می‌شود که با یکسان ماندن شرایط دیگر، باز تولید ساده‌آن، یعنی باز تولید آن بر پایهٔ گذشته، امکان پذیر می‌گردد. طبیعتاً محصول برداری سال گذشته نقطهٔ آغاز دورهٔ تولید را تشکیل می‌دهد. اعمال دورانی بی‌شمار انفرادی، بلافاصله در حرکت همگانی‌ئی که از لحاظ اجتماعی خصلت‌نمای آنهاست – یعنی به صورت دوران میان طبقات بزرگ اجتماعی با نقش‌های اقتصادی مشخص – جمع‌بست می‌گردند. آنچه اکنون مورد توجه ماست این است: جزئی از محصول کل – که به مثابه شیء مصرف‌دار، مانند هر یک از اجزاء این محصول، نتیجهٔ کار سال گذشته است – در عین حال فقط حامل ارزش – سرمایهٔ پیشین است که

(۱) از اینجا دست‌نوشته شماره VIII آغاز می‌شود.

(۲) Quesnay

از نو در همان شکل طبیعی خود ظاهر گشته است. این جزء گردش نمی کند و در دست تولید کنندگان، یعنی طبقهٔ فرامدار، باقی می ماند تا از آن مبدأ خدمت سرمایه ای خود را از نو آغاز نماید. در این جزء از سرمایه ثابت محصول سالانه، کینه عناصر ناهمگونی را نیز وارد می کند، ولی محدودیت افق دیدش، که طبق آن یگانه عرصه ای از کار انسانی که سرمایه گذاری در آن اضافه ارزش زاست، کشاورزی است و لذا از لحاظ سرمایه داری تنها محیط واقعاً بار آور است، موجب می شود که وی کینه مطلب را در یابد. روند باز تولید اقتصادی اعم از هر خصلت اجتماعی ویژه ای که دارا باشد، در این عرصه (کشاورزی) همواره با روند باز تولید طبیعی در آمیخته است. شرایط محسوس روند اخیر شرایط روند اولی را روشن می سازند و مانع از پریشانی های فکری نمی می شوند که فقط از عمل خیره کننده دوران ناشی می گردد.

برچسبی که روی یک سیستم زده شده است با برچسب اقلام دیگر از جمله بدن سبب تفاوت دارد که نه تنها خریدار را می فرید، بلکه فروشنده را نیز دچار گمراهی می کند. خود کینه و نخستین شاگردانش به درفش فئودالی خویش باور داشتند. چنانکه تا این ساعت استادان دانشمند ما نیز باور دارند. ولی در واقع سیستم فیزیوکراتی نخستین نگرش منسجمی است که از تولید سرمایه داری عرضه شده است. نماینده سرمایه صنعتی، یعنی طبقهٔ فرامدار است که سراسر حرکت اقتصادی را رهبری می کند. زراعت به صورت سرمایه داری اداره می شود یعنی به مثابه بنگاهی که به مقیاس بزرگ تحت تصدی فرامدار سرمایه دار می چرخد و آنکه مستقیماً به کشت و کار زمین می پردازد کارگر کشاورزی است. تولید نه تنها اقلام مصرفی به وجود می آورد، بلکه ارزش آنها را نیز می آفریند. ولی عامل محرک آن تحصیل اضافه ارزش است که زادگاهش محیط تولید است نه عرصه دوران. از میان سه طبقه ای که نزد کینه به مثابه عاملین روند باز تولید اجتماعی از راه دوران، شناخته می شوند، آنکه بهره کش مستقیم از کار "مولد" است یعنی تولید کننده اضافه ارزش و فرامدار سرمایه دار، از آنها که فقط تصاحب کننده اضافه ارزش هستند،

متمایز می‌گردد.

خصلت سرمایه‌داری سیستم فیزیوکراتی حتّا طیّ دوران‌های شکوفندگی خود مخالفت‌هائی را، از یک‌سو از جانب لنگه^(۱) و مابلی^(۲) و از سوی دیگر از طرف حامیان خُرده‌زمین‌داری آزاد برانگیخت.

✱

آ. اسمیث^۳ در تحلیل رَوَند بازتولیدگامی به عقب می‌گذارد، و این بیشتر از آن جهت چشمگیر است که وی معمولاً نه تنها تحلیل‌های درست کینه را، مثلاً در مورد "پیش‌ریخت‌های بدوی" و "پیش‌ریخت‌های سالانه"، که آنها را به صورت سرمایه "استوار" و "گردان"^۴ تعمیم می‌دهد، بلکه گاه به طور تمام و کمال در خطاهای فیزیوکراتی فرومی‌رود. مثلاً برای اثبات این امر که فارمدار، بیش از هر نوع سرمایه‌دار مفروض

(۱) Simom – Nicolas – Henri Linguet (۱۷۳۶-۱۷۹۴) - وکیل مدافع، نویسنده، تاریخ‌دان و اقتصاددان فرانسوی، از مخالفین جدی نظریات فیزیوکراتی که مناسبات مالکیت سرمایه‌داری و آزادی‌های بورژوائی را تحت تحلیل انتقادی قرار داد.

(۲) Gabriel – Bonnot de Mably (۱۷۰۹-۱۷۸۵) - فیلسوف اجتماعی و تاریخ‌دان فرانسوی که علیه مالکیت خصوصی برخاست و هوادار نوعی کمونیسم مساوات‌طلبانه بود.

۳- سرمایه، کتاب اول، فصل بیست و دوم، بند دوم (ترجمه فارسی سرمایه، ص ۵۳۴، زیرنویس ۳۲ [صفحه ۹۰۶، زیرنویس ۲ همین بازنویسی].

۴- در این مورد نیز برخی از فیزیوکرات‌ها، و پیش از همه تورگور، راه را برای وی گشوده‌اند. شخص اخیر حتّا بیشتر از کینه و دیگر فیزیوکرات‌ها کلمه سرمایه را به جای پیش‌پرداخت به کار می‌برد و باز هم بیشتر از آنان پیش‌پرداخت‌ها یا سرمایه‌های صاحبان مانوفاکتور را با از آن فارمداران یکی می‌گیرد. مثلاً می‌گوید: "مانند آنان (متصدیان مانوفاکتور)، اینان (فارمداران یعنی فارمداران سرمایه‌دار) باید علاوه بر برگشت سرمایه‌های خود برداشت نمایند و غیره."

(Turgot, "Oeuvres", ed. Daire, Paris, 1844, Tome I, P. 40.)

دیگری ارزش تولید می‌کند، می‌گوید:

”هیچ سرمایه‌برابرمقداری نیست که بتواند از سرمایه‌فارمدار حجم بزرگتری از کار مولد را به حرکت درآورد. نه تنها خدمتکاران، بلکه دام‌های کاروی نیز کارگران مولد به‌شمار می‌روند.“ (خوش آمد مطبوعی برای خدمتگزاران!). ”در کشاورزی، طبیعت نیز در کنار آدمیان کار می‌کند. و باینکه کار طبیعت هیچ خرجی بر نمی‌دارد، معذک از ارزش آن کمتر از کار پُرخرج کارگران نیست. چنین به نظر می‌رسد که مهمترین اقدامات زراعی بیش از آنکه معطوف به افزایش حاصلخیزی طبیعت باشد - اگرچه این کار را هم انجام می‌دهد - طبیعت را به سوی تولید گیاه‌هایی که برای انسان سودمند است متوجه می‌سازد. چه بسا مزرعه‌ای که پوشیده از خار و خس است به اندازهٔ تاکستان یا گندم‌زار نیک‌پرداخته‌ای گیاه برویاند. گیاه‌کاری و کشت غالباً بیش از آنکه حاصلخیزی فعال طبیعت را گسترش دهند در انتظام آن تأثیر می‌کنند، و پس از آنکه هر کدام از اینها کار خویش را به پایان رسانند، آنگاه باز برای طبیعت همواره بخش بزرگی از کار باقی می‌ماند. پس تأثیر کارگران و دام‌ها(!)ئی که به زراعت گماشته می‌شوند تنها عبارت از این نیست که مانند کارگران مانوفاکتورها ارزشی برابر با مصرف ویژهٔ خویش یا مساوی با سرمایه‌ای که آنها را به کار گمارده است به اضافهٔ سود سرمایه‌دار دوباره تولید کنند، بلکه عبارت از تولید ارزشی به مراتب بزرگتر است، اینان علاوه بر سرمایه‌فارمدار و تمامی سودش موجب آن می‌شوند که بهرهٔ مالکانه نیز منظم‌تجدید تولید شود. بهرهٔ زمین را می‌توان مانند حاصل نیروهای طبیعت دانست که استفادهٔ از آنها را مالک زمین به فارمدار واگذار نموده است. بهرهٔ مزبور برحسب اهمیت مفروض این نیروها بیشتر یا کمتر است یا به‌دیگرسخن بسته به حاصلخیزی طبیعی یا مصنوعی‌ئی است که برای زمین فرض می‌شود. این همانا حاصل کار طبیعت است، که پس از کسر یا جبران تمام آنچه می‌توان به‌مثابه کار انسان تلقی نمود، اضافه باقی می‌ماند. این چیزی که ندرتاً کمتر از یک‌چهارم و اغلب بیش از یک‌سوم همهٔ محصول است. هیچ‌کار

موگد هم‌مقداری در مانوفاکتور وجود ندارد که بتواند چنین بازتولید کلانی به‌بار آورد. در مانوفاکتور طبیعت کاری نمی‌کند، انسان است که همه‌چیز را انجام می‌دهد و بازتولید ضرورتاً باید همواره متناسب با نیروی عواملی باشد که آن را به‌انجام می‌رساند. بنابراین سرمایه‌ای که در کشاورزی گذارده می‌شود نه تنها نسبت به هر سرمایه هم‌مقداری که در مانوفاکتور نهاده شده باشد مقدار کار موگد بیشتری را به حرکت درمی‌آورد، بلکه به نسبت مقدار کار بار آوری که مورد استفاده آن قرار می‌گیرد نیز ارزش بزرگتری به محصول سالانه زمین و کار کشور می‌افزاید یا به عبارت دیگر ثروت واقعی و درآمد ساکنین آن کشور را به مراتب بیش از هر سرمایه برابرمقداری که در مانوفاکتور گذاشته شده باشد افزایش می‌دهد." (B – II. ch 5, P. 242, 243)

آ. اسمیث در کتاب دوّم، فصل اوّل می‌گوید:

"همچنین تمام ارزش بذر در معنای خاص، سرمایه استوار است."

بنابراین در اینجا سرمایه = ارزش - سرمایه است و در شکل "استوار" وجود دارد. "با اینکه بذر میان زمین و انبار رفت و آمد دارد، هرگز تغییر صاحب نمی‌دهد و لذا حقیقتاً گردش نمی‌کند. سود فارمدار نه از راه فروش بذر، بلکه به وسیله افزایش آن به دست می‌آید."

کوته‌بینی در این مورد از آنجا ناشی می‌شود که اسمیث، برخلاف کینه، پدید آئی ارزش - سرمایه ثابت را در شکل جدید، مانند مرحله مهمی از روند بازتولید تلقی نمی‌کند، بلکه فقط آن را نمونه دیگری، که نادرست هم هست، برای اثبات تفاوتی می‌بیند که خود میان سرمایه‌گردان و استوار قائل شده است. در تعبیری که اسمیث از "پیش‌پرداخت‌های اولیه" و "پیش‌پرداخت‌های سالانه" به صورت fixed capital (سرمایه استوار) و circulating capital (سرمایه‌گردان) کرده است پیشرفتی از لحاظ به کار بردن کلمه سرمایه وجود دارد، که مفهوم آن مستقل از توجه ویژه فیزیوکرات‌ها به کاربرد آن در محیط کشاورزی، تعمیم یافته است. آنجا گامی به عقب است که "استوار" و

"گردان" بودن به مثابه تفاوت‌های اساسی گرفته می‌شود و حفظ می‌گردد.

II. آدام اسمیت

۱- نظریات عمومی/اسمیت

در کتاب اول، فصل ششم، صفحه ۴۲، آ. اسمیت می‌نویسد:

"در هر جامعه‌ای بهای هر کالا سرانجام در یکی از این سه بخش حل می‌شود" (دستمزد، سود، بهره زمین) "یا در هر سه آنها باهم. و در هر جامعه پیشرفته اینها هر سه به مثابه اجزاء تشکیل دهنده قیمت، کمابیش در بهای قسمت اعظم کالاها وارد می‌شوند."^۱ یا چنانکه بعداً در صفحه ۴۳ بیان می‌کند: "مزد، سود و بهره زمین سه منبع همه درآمدها و همه ارزش‌های مبادله هستند."

ما پائین‌تر این نظریه آ. اسمیت را درباره "اجزاء تشکیل دهنده کالاها" و "همه ارزش‌های مبادله" نزدیک‌تر مورد بررسی قرار خواهیم داد. باز وی می‌گوید:

"چون این حکم درباره هر کالای ویژه جداگانه‌ای صادق است بایستی در مورد

۱- برای آنکه خواننده در مورد معنای جمله: "بهای قسمت اعظم کالاها" دچار اشتباهی نشود، شرح زیرین، هم آنچنانکه آ. اسمیت خود درباره این اصطلاح بیان می‌کند، روشن کننده است: مثلاً در قیمت ماهی دریا هیچ بهره مالکانه‌ای وارد نمی‌شود، بلکه تنها مزد و سود در آن جای گرفته است؛ در بهای ریگ اسکاتلندی (Scotch pebbles) فقط دستمزد وارد است. در این مورد از جمله می‌نویسد: "در برخی از نواحی اسکاتلند مردم فقیر از جمع‌آوری ریزه سنگ‌های ملون کنار دریا که به نام ریگ‌های اسکاتلندی معروف شده است، برای خود کسب و کاری ساخته‌اند. بهائی که سنگ چینیان برای این ریگ‌ها قائل می‌شوند فقط مرکب از دستمزد آنهاست و بس، زیرا نه بهره زمین و نه سود هیچ جزئی از اجزاء آنها را تشکیل نمی‌دهد."

مجموعه کالاها نیز، که با هم تمامی محصول سالانه زمین و کار هر کشور را تشکیل می دهند، صدق کند. جمع قیمت یا ارزش مبادله این محصول سالانه باید به همین سه بخش تحویل و میان ساکنین گوناگون کشور، یا به صورت دستمزد کارشان، یا به مثابه سود سرمایه آنها و یا مانند بهره زمین داری ایشان، تقسیم گردد. (کتاب دوّم، فصل دوّم، صفحه ۱۹۰)

آ. اسمیث پس از آنکه بدین سان بهای همه کالاها را، چه تک تک و چه "تمام- قیمت یا ارزش مبادله... محصول سالانه زمین و کار هر یک از کشورها" را به سه منبع درآمد برای کارگر مزدور، سرمایه دار و مالک زمین، به صورت دستمزد، سود و بهره مالکانه تحویل می کند، مجبور می شود عنصر چهارمی را که عبارت از عنصر سرمایه است زیرجلی و از بیراهه در آن جا بزند. این عمل از راه تمایز میان درآمد ناخالص و خالص انجام می گیرد.

"درآمد ناخالص مجموع ساکنین یک کشور بزرگ تمام محصول سالانه زمین آنها و کارشان را شامل می شود؛ درآمد خالص، آن قسمتی را در بر می گیرد که پس از وضع هزینه های نگهداری، نخست مربوط به سرمایه استوارشان و سپس سرمایه گردانشان، در اختیار آنان باقی می ماند؛ یا عبارت از آن بخشی است که آنان بی آنکه به سرمایه خود خللی وارد کنند می توانند جزء ذخیره مصرفی خویش قرار دهند، و یا آن را برای معاش، آسایش و تفریحات خویش خرج نمایند. ثروت واقعی آنان نیز در نسبت با درآمدهای خالص آنها قرار دارد نه در رابطه با درآمدهای ناخالص شان." (همانجا، صفحه ۱۹۰)

در این باره متذکر می شویم:

۱- آ. اسمیث در اینجا فقط صریحاً بازتولید ساده را مطرح می سازد نه بازتولید به مقیاس گسترده یا انباشت را. وی تنها از مخارجی سخن می گوید که برای نگاهداشت (Maintaining) سرمایه وارد در عمل لازم است. درآمد "خالص" برابر با آن بخشی از

محصول سالانه جامعه یا از آن تک سرمایه‌دار است که می‌تواند در "مصرف - مایه" وارد شود، ولی حجم این مصرف - مایه نباید سرمایه وارد در عمل را بخراند (encroach upon capital). بنابراین یک جزء ارزشی محصول انفرادی مانند محصول اجتماعی، نه در دستمزد حل می‌شود و نه در سود یا بهره مالکانه، بلکه مبدل به سرمایه می‌گردد.

۲- آ. اسمیث به وسیله یک کلمه بازی، یعنی تفاوت گذاری میان درآمد بزرگ و سره، در آمد خام و درآمد خالص، از دست تئوری خاص خویش فرار می‌کند. سرمایه‌دار منفرد مانند تمام طبقه سرمایه‌دار یا آنچه را که ملت خوانده می‌شود، به جای سرمایه‌ای که در تولید مصرف شده است محصول - کالائی به دست می‌آورد که ارزش آن - ارزشی که در اجزاء متناسب خود همین محصول نمایش پذیر است - از سوئی ارزش - سرمایه به کاررفته را جبران می‌کند و لذا در آمدی را تشکیل می‌دهد که از لحاظ لفظی نیز باز آمدی است (زیرا Revenu اسم مفعول از فعل Revenir یعنی باز آمدن است)^(۱)، ولی باید نیک توجه داشت که این درآمد - سرمایه یا باز یافت سرمایه است. از سوی دیگر عناصر ارزش داری را تشکیل می‌دهد که "میان ساکنین مختلف کشور، خواه به مثابه دستمزد و خواه مانند سود سرمایه آنها یا بهره مالکانه‌شان، تقسیم می‌گردد." - این همان چیزی است که در زندگی جاری از درآمد فهمیده می‌شود. پس ارزش تمام محصول، خواه برای تک سرمایه‌دار باشد و خواه برای همه کشور، به هر جهت موجب درآمد برای کسی است، ولی از سوئی درآمد - سرمایه قرار دارد و از سوی دیگر "در آمد" هائی که از آن متفاوتند. بنابراین آنچه که ضمن تحلیل ارزش کالا به عناصر

(۱) اشاره به کلمه فرانسوی Revenu است که در زبان انگلیسی نیز به معنای درآمد گرفته شده و همان - طور که در متن آمده از مصدر Revenir یعنی باز آمدن، مشتق است. مصنف می‌خواهد نشان دهد که جزء جبران کننده ارزش - سرمایه به کاررفته هنگامی هم که عنوان درآمد به آن داده می‌شود هم معنای هم لفظاً به معنای بازگشت سرمایه به کار رفته است.

تشکیل دهنده اش کنار گذاشته شده بود اینک به وسیلهٔ یک در عقب یعنی با استفاده از دوگانگی معنای کلمهٔ "Revenue" دوباره وارد شده است. ولی فقط آن قبیل عواملی از ارزش محصول می‌توانند "بزیافت" شوند که قبلاً در آن وجود داشته باشند. چنانچه قرار باشد سرمایه به مثابه درآمد دریافت شود در آن صورت لزوماً باید سرمایه‌ای قبلاً خرج شده باشد.

آ. اسمیث بعداً می‌گوید:

"پائین‌ترین نرخ عادی سود باید همواره اندکی بیش از آن باشد که برای جبران خسارت در برابر زیان‌های اجتماعی، خطری که هر سرمایه به کاررفته در معرض آن قرار دارد، لازم است. تنها همین فزونی است که نمایانگر سود سره یا نفع خالص است." [کدام سرمایه است که عنوان سود را به سرمایه‌گذاری‌های لازم اطلاق نماید؟] آنچه را که سود ناخالص می‌خوانند غالباً تنها این فزونی را در بر نمی‌گیرد، بلکه آن جزئی را نیز که برای این قبیل زیان‌های فوق‌العاده کنار گذاشته شده شامل می‌گردد." (کتاب اول، فصل نهم، صفحه ۷۲)

ولی این سخن معنای دیگری جز این ندارد که قسمتی از اضافه‌ارزش که به مثابه جزئی از سود ناخالص تلقی شده است لزوماً به صورت بیمه - مایه‌ای برای تولید درآید. این بیمه - مایه را جزئی از اضافه‌کار به وجود می‌آورد و در این معنا مستقیماً سرمایه تولید می‌کند، یعنی آن مایه‌ای را که برای بازتولید تخصیص یافته ایجاد می‌نماید. اما آنچه مربوط به هزینه‌هایی که برای "نگاهداری" سرمایه استوار و غیره انجام می‌گیرد (به نقل قول مذکور در فوق رجوع کنید) گوئیم که جانشین ساختن سرمایه استوار مصرف شده به وسیلهٔ سرمایه استوار تازه به هیچ وجه سرمایه‌گذاری جدیدی نیست، بلکه فقط تجدید ارزش - سرمایه کهنه به شکل نوین است و بس. ولی در مورد تعمیرات سرمایه استوار، چیزی که آ. اسمیث آن را هم در عداد هزینه‌های نگاهداری به حساب می‌آورد، باید گفت که هزینهٔ این تعمیرات جزء بهای سرمایه پیش‌ریخته

است. حالا اگر سرمایه‌داری به‌جای آنکه مجبور شود این مخارج را یکجا بریزد، آن را به تدریج برحسب احتیاجاتی که در آثنای عملکرد سرمایه پیدا می‌شود پردازد و بتواند از سودی که قبلاً به‌جیب زده است سرمایه‌گذاری نماید، به‌هیچ‌وجه تغییری در منبع این سود به‌وجود نمی‌آید. عنصر ارزشی‌ئی که از اینجا سرچشمه می‌گیرد فقط نشان‌دهنده آن است که کارگر، برای تعمیر-مایه نیز مانند بیمه - مایه، اضافه‌کار تحویل داده است.

اینک آ. / اسمیث برای ما این قصه را می‌سراید که از درآمد خالص، یعنی از درآمد به‌معنای خاص آن، باید تمام سرمایه استوار را خارج ساخت و همچنین تمام آن جزئی از سرمایه‌گردان را نیز برای نگاهداری و تعمیر سرمایه استوار و نوساختن آن لازم است باید کنار گذاشت، یعنی در واقع تمام سرمایه‌ای که در شکل طبیعی‌ئی قرار ندارد که برای مصرف - مایه تخصیص یافته است محذوف می‌گردد.

”بدیهی است که مجموع هزینه نگاهداری سرمایه استوار لزوماً باید از درآمد خالص جامعه بیرون گردد. نه مواد خامی که باید به‌وسیله آن ماشین‌ها و صنعت‌افزارهای مفید در حال عمل نگاهداشته شوند و محصول کاری که برای مبدل‌ساختن این مواد خام به‌صورت مطلوب لازم است، هیچ‌یک نمی‌توانند جزئی از این درآمد را تشکیل دهند. البته بهای این کار می‌تواند جزئی از این درآمد باشد، زیرا کارگرانی که بدین‌سان استخدام شده‌اند می‌توانند تمام ارزش دستمزد خود را مستقیماً صرف ذخیره مصرفی خویش نمایند. ولی در انواع دیگر کار، هم قیمت [یعنی دستمزدی که در اجزاء این کار پرداخته شده]، و هم محصول [که در آن کار مزبور تجسم یافته است] در این ذخیره مصرفی وارد می‌گردند؛ قیمت در ذخیره مصرفی کارگران و محصول در ذخیره افراد دیگری وارد می‌گردد که سطح معاش، آسایش و تفریحاتشان به‌وسیله کار این کارگران ترقی می‌کند.“ (کتاب دوّم، فصل دوّم، صفحات ۱۹۰ و ۱۹۱)

در اینجا آ. / اسمیث با یک تشخیص بسیار مهمّ میان کارگرانی که در تولید وسایل

تولید کار می‌کنند و آنها که به تولید مستقیم وسایل مصرفی اشتغال دارند، بر خورد پیدا می‌کند. ارزش محصول - کالای دسته اول شامل جزئی برابر با حاصل جمع دستمزد‌ها یعنی برابر با ارزش جزئی از سرمایه است که برای خرید نیروی کار گذاشته شده است. این جزء ارزشی به صورت قسمت معلومی از وسایل تولیدی که این کارگران تولید کرده‌اند جسماً وجود دارد. پولی که آنها به عنوان دستمزد خود دریافت کرده‌اند برای آنها درآمد است، ولی محصولاتی که کار آنان به بار آورده است نه برای خودشان و نه برای دیگران مصرف پذیر نیست. بنابراین محصولات مزبور به خودی خود عنصری از آن بخش محصول سالانه را تشکیل نمی‌دهند که برای تحویل مصرف - مایه اجتماعی تخصیص یافته است و "درآمد خالص" تنها در آن تحقق پیدا می‌کند. آ. اسمیت در اینجا فراموش می‌کند بیافزاید که آنچه در مورد دستمزد‌ها صادق است عیناً برای آن عنصر ارزشی وسایل تولید که به مثابه اضافه ارزش، درآمد (دست اول) سرمایه داران صنعتی را تحت مقولات سود و بهره مالکانه تشکیل می‌دهد، نیز صادق می‌کند. این عناصر ارزشی نیز در وسایل تولید وجود دارند که مصرف پذیر نیستند. تنها پس از آنکه نقد شدند می‌توانند به تناسب قیمت خود مقداری از وسایل مصرف را که کارگران نوع دوم تولید کرده‌اند برداشت کنند و به مصرف - مایه انفرادی صاحبانشان منتقل نمایند. ولی به مناسبت همین غفلت آ. اسمیت می‌بایستی بهتر می‌دید که جزء ارزشی وسایل تولیدی که سالانه تولید می‌شود و برابر با ارزش وسایل تولیدی است که در درون این محیط تولیدی به کار رفته است - وسایل تولیدی که به وسیله آنها وسایل تولید ساخته می‌شود - و بنابراین یک جزء ارزشی برابر با ارزش سرمایه ثابتی که اینجا به کار رفته است، مطلقاً نمی‌تواند در عداد عناصر ارزشی بی‌شمار آید که موجب درآمد هستند و این برکنار ماندن نه تنها از حیث شکل طبیعی بی‌شمار است که در آن هستی دارد، بلکه مربوط به اجرای وظیفه سرمایه‌ای آن است.

در مورد دسته دوم کارگران - یعنی آنها که مستقیماً وسایل مصرفی تولید می‌کنند -

تعاریف آ. / اسمیث کاملاً دقیق هستند. وی از جمله می گوید که در این نوع کار، هم قیمت کار و هم محصول در مصرف - مایه بلاواسطه وارد می شوند (go to) ؛
 "قیمت (یعنی آن پولی که به مثابه دستمزد گرفته شده است) در ذخیره مصرفی کارگر و محصول در ذخیره مردم دیگری (that of other peopel) ، که سطح معاش، آسایش و تفریحشان به وسیله کار این کارگران بالا می رود."

ولی کارگر نمی تواند از "قیمت" کارش، از پولی که بابت دستمزدش به او پرداخت شده، زیست کند. با خرید وسایل مصرفی است که وی این پول را به سامان می رساند. ممکن است این وسایل قسماً مرگب از آن نوع کالاهائی باشند که خود او تولید کرده است. از سوی دیگر ممکن است محصول ویژه او از آن قسم کالائی باشد که فقط در مصرف بهره کشان از کار وارد می شود.

پس از آنکه آ. / اسمیث چنین دربست سرمایه استوار را از "درآمد خالص" یک کشور حذف می کند، دنباله مطلب را بدین سان می گیرد:

"با اینکه بدین سان تمام هزینه های نگاهداری سرمایه استوار ضرورتاً از درآمد خالص جامعه بیرون است، مخارج حفظ سرمایه گردان چنین وضعی را ندارد. از اجزاء چهارگانه ای که سرمایه اخیر از آن ترکیب می شود: پول، وسایل زندگی، مواد خام و محصولات آماده، چنانکه گفته شد، سه تای آخری مرتباً از درون آن بیرون کشیده می شوند تا خواه به سرمایه استوار جامعه و خواه به ذخیره ای که برای مصرف مستقیم تخصیص یافته است منتقل گردند. آن حصه ای از اقلام مصرف پذیر که برای حفظ اولی (سرمایه استوار) به کار نمی رود همواره در دومی جای می گیرد (در ذخیره ای که برای مصرف مستقیم اختصاص یافته است) و بخشی از درآمد خالص جامعه را تشکیل می دهد. بنابراین نگاهداری این سه جزء سرمایه گردان درآمد خالص جامعه را در هیچ بخش دیگری از محصول سالانه نمی کاهد مگر آن قسمتی که برای حفظ سرمایه استوار ضرور است." (کتاب دوم، فصل دوم، صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲)

این به غیر از همانگویی نیست که گفته شود آن جزئی از سرمایه‌گردان که برای تولید وسایل تولید به کار نمی‌رود در تولید وسایل مصرف وارد می‌شود و لذا در بخشی از محصول سالانه جای می‌گیرد که برای تشکیل مصرف - مایه جامعه تخصیص یافته‌اند. ولی آنچه پس از آن می‌آید مهم است:

”در این رابطه سرمایه‌گردان یک جامعه از سرمایه‌گردان یک فرد متفاوت است. سرمایه‌گردان یک فرد تمام و کمال خارج از درآمد خالص اوست و هرگز نمی‌تواند جزئی از این درآمد را تشکیل دهد. درآمد مزبور ممکن است منحصرأً فقط مرگب از سود وی باشد. ولی گرچه سرمایه‌گردان هر فرد جزئی از سرمایه‌گردان جامعه‌ای است که به آن تعلق دارد، از آن به هیچ‌وجه لزوماً چنین نتیجه نمی‌شود که سرمایه‌مزبور از درآمد خالص جامعه بیرون رانده شده است و نمی‌تواند جزئی از آن را تشکیل دهد. باینکه مسلم است همه کالائی که در دکان عطاری وجود دارند مطلقاً نمی‌توانند بابت ذخیره‌ای که برای مصرف مستقیم شخصی وی اختصاص یافته است به حساب آیند معذک کالاهای مزبور می‌توانند به مصرف - مایه افراد دیگری تعلق داشته باشند که به وسیله درآمد حاصل از منابع دیگر منظمأً ارزش کالاهایش را به انضمام سود جبران می‌کند، بی آنکه از این عمل خواه در سرمایه‌عطار و خواه در سرمایه‌آنان کاهش به وجود آید.“ (همانجا)

پس ما در اینجا از مطالب زیرین آگاه می‌شویم:

۱- همانند همه سرمایه‌استوار و نیز سرمایه‌گردانی که برای بازتولید سرمایه‌استوار (/سمیث کاربرد آن را فراموش می‌کند) و حفظ آن لازم است، سرمایه‌گردان هر تک سرمایه‌دار نیز تماماً خارج از درآمد خالص اوست - درآمدی که فقط می‌تواند از سودهای وی تشکیل گردد. بنابراین جزئی از محصول - کالای وی که جبران سرمایه‌اش را می‌کند نمی‌تواند در عناصر ارزشی‌ئی که درآمد او را تشکیل می‌دهند حل شود.

۲- سرمایه‌گردان هر تک سرمایه‌دار، جزئی از سرمایه‌گردان جامعه را تشکیل

می‌دهد، کاملاً مانند آنچه که مربوط به سرمایه استوار است.

۳- سرمایه‌گردان جامعه با اینکه فقط از حاصل جمع سرمایه‌های گردان فردی تشکیل می‌شود معذک نسبت به سرمایه‌گردان هر تک سرمایه‌دار خصلت متفاوتی دارد. این سرمایه‌گردان اخیر هیچگاه نمی‌تواند در ترکیب درآمد تک سرمایه‌دار وارد شود. به‌عکس حصّه‌ای از سرمایه‌اولی (آنکه عبارت از وسایل مصرفی است) می‌تواند بلافاصله جزئی از درآمد جامعه را تشکیل دهد، یا بدان‌سان که قبلاً گفته است، حتماً لازم نیست که این حصّه جزئی از محصول سالانه درآمد خالص جامعه را کاهش دهد. درحقیقت آنچه آ. اسمیث در اینجا سرمایه‌گردان می‌نامد عبارت از محصول - کالائی است که سالیانه تولید و سرمایه‌داران تولیدکننده وسایل مصرفی همه‌ساله به‌دوران می‌ریزند. تمام این محصول - کالای سالانه آنها عبارت از اقلام مصرف‌پذیر است ولذا مایه‌ای را تشکیل می‌دهد که در آن درآمدهای خالص جامعه (به‌انضمام دستمزدها) به‌سامان می‌رسند یا خرج می‌شوند. به‌جای آنکه دکان عطاری را به‌عنوان نمونه بیاورد، آ. اسمیث می‌بایست توده‌های کالائی را که در انبارهای سرمایه‌داران صنعتی خوابیده است انتخاب نموده باشد.

اگر آ. اسمیث از مجموع اندیشه‌هایی که بر او تسلط یافته‌اند، چه آنها که بدو در جریان مطالعه بازتولید، سرمایه‌استوار خوانده‌است و چه آنهایی را که در بررسی کنونی، سرمایه‌گردان می‌نامد، جمع‌بستی می‌ساخت آنگاه نتایج زیرین را به‌دست می‌آورد:

- I. محصول سالانه اجتماعی مرکب از دو بخش است که اولی وسایل تولید و دومی وسایل معیشت را دربر می‌گیرد. هریک از این دو را باید جداگانه مطرح ساخت.
- II. ارزش تام جزئی از محصول سالانه که مرکب از وسایل تولید است خود به‌نحو ذیل منقسم می‌شود: یک جزء ارزشی فقط عبارت از ارزش وسایل تولیدی است که در ساختن این وسایل تولید به‌کار رفته است ولذا ارزش - سرمایه‌ای است که فقط در شکل تازه‌ای دوباره پدیدار شده است. حصّه دوم برابر با ارزش سرمایه‌ای است که

در اِزاءِ نیروی کار گذاشته شده است یا مساوی با حاصل جمع دستمزد هائی است که سرمایه داران این محیط تولیدی پرداخته‌اند. سرانجام یک جزءِ ارزشیِ سوّم منبع سودهای صاحبان صنایع این رشته را تشکیل می‌دهد که بهره‌های زمین نیز در آن مستتر است.

نخستین جزء - بنا به قول آ. اسمیث جزء تجدید یافته سرمایه استوار در مجموع تک سرمایه هائی که در این بخش اوّل به کار رفته‌اند - "مسلماً خارج از درآمد خالص است و هیچگاه نمی‌تواند حصّه‌ای از درآمد خالص را تشکیل دهد"، خواه درآمد مربوط به تک سرمایه دار باشد و خواه مربوط به جامعه. جزء مزبور همواره به مثابه سرمایه عمل می‌کند و هرگز همچون درآمد به کار نمی‌رود. از این بابت "سرمایه استوار" هر تک سرمایه دار هیچگونه تفاوتی با سرمایه استوار جامعه ندارد. ولی دیگر اجزاء ارزشی محصول سالانه جامعه که به صورت وسایل تولید هستند - ولذا آن اجزاء ارزشی‌ئی که به صورت حصّه‌های تقسیم پذیر این توده کلّ وسایل تولید می‌باشند - مسلماً و در عین حال برای همه عواملی که در این تولید شرکت دارند درآمدهائی تشکیل می‌دهند، مُزدها برای کارگران، سودها و بهره‌ها برای سرمایه داران. ولی با وجود آنکه محصول سالانه جامعه به غیر از حاصل جمع محصولات تک سرمایه داران شرکت کننده در آن چیز دیگری نیست، معذکک اجزاء فوق الذکر برای جامعه درآمدی تشکیل نمی‌دهند، بلکه سرمایه جامعه به شمار می‌روند. اینها اغلب بر حسب ماهیت خود فقط می‌توانند به مثابه وسایل تولید عمل نمایند، و حتّاً آنگاه که امکان می‌یابند بنا به اقتضای ضرورات به مثابه وسیله مصرف به کار افتند، تازه به عنوان ماده خام و وسایل کمکی در خدمت تولید جدیدی گمارده شده‌اند. وسایل مزبور تحت این عنوان - ولذا به مثابه سرمایه - عمل می‌کنند ولی نه در دست تولید کنندگان، بلکه در دست به کار-برندگانشان، یعنی:

III. در دست سرمایه داران بخش دوّم که تولید کنندگان بلاواسطه وسایل مصرف

هستند. برای اینان وسایل مزبور جانشین سرمایه‌ای هستند که در تولید وسایل مصرف به کار رفته است (در آن قسمتی از سرمایه که مبدل به نیروی کار نشده است و مرکب از مجموع دستمزد کارگران شاغل در بخش دوم نیست). این سرمایه به کار رفته، که اکنون به شکل وسایل مصرف در دست سرمایه‌داران تولیدکننده این وسایل قرار دارد، نفساً - ولذا از نقطه نظر اجتماعی - مصرف - مایه‌ای را تشکیل می‌دهد که در درون آن سرمایه‌داران و کارگران بخش اول، درآمدهای خود را به سامان می‌رسانند.

اگر آ. اسمیث تحلیل خود را تا این حد تعقیب کرده بود برای حل تمام مسئله نقصان اندکی باقی مانده بود. وی به این جهش نزدیک شده بود، زیرا توجهش به این نکته جلب شده بود که جزء ارزشی مشخصی از یکی از انواع کالا - سرمایه‌ها که از آنها محصول تام جامعه ترکیب می‌شود (وسایل تولید)، در عین اینکه برای کارگران و تک سرمایه‌داران که به تولید آن اشتغال دارند درآمد آور است، خود هیچ جزئی از درآمد جامعه را تشکیل نمی‌دهد. در صورتی که یک جزء ارزشی نوع دیگر (وسایل مصرف) برای هر کدام از صاحبانش یعنی سرمایه‌دارانی که در این محیط دست به کارند، ارزش - سرمایه تشکیل می‌دهد، ولی با این وجود خود فقط قسمتی از درآمد اجتماعی را در بر می‌گیرد.

ولی از مطالب پیش گفته هم اکنون نتایج زیرین به دست می‌آید:

اولاً - با اینکه سرمایه اجتماعی فقط برابر با حاصل جمع سرمایه‌های انفرادی است ولذا محصول - کالای سالیانه (یا کالا - سرمایه)ی جامعه مساوی با حاصل جمع محصول - کالاهای این تک سرمایه‌هاست؛ و بنابراین اگرچه تجزیه ارزش - کالا به عناصر ترکیبی خود، که در مورد هر کالا - سرمایه انفرادی صادق است، ضرورتاً بایستی در مورد تمام جامعه نیز صادق باشد و سرانجام واقعاً هم صدق می‌کند، معذک شکل بروز و تجلی آنها در مجموع روند باز تولید اجتماعی متفاوت است.

ثانیاً - حتا در عرصه باز تولید ساده، تنها تولید دستمزد (سرمایه متغیر) و اضافه ارزش

رُخ نمی‌دهد، بلکه تولید مستقیم ارزش - سرمایه ثابت نوین انجام می‌گیرد. اگرچه روزانه کار فقط از دو بخش تشکیل می‌شود که در آثناى یکی از آنها کارگر سرمایه متغیر را جبران می‌کند و در واقع معادلی در اِزاء خرید نیروی کارش تولید می‌نماید و در بخش دوّم اضافه‌ارزش را تولید می‌کند (سود، بهره، وغیره). - به‌طور مشخص کار روزانه‌ای که برای بازتولید وسایل تولید صرف می‌شود - و ارزش آن به‌دست‌مزد و اضافه‌ارزش تجزیه می‌گردد - در وسایل تولید جدیدی به‌سامان می‌رسد که جانشین سرمایه ثابت به‌کاررفته درتولید وسایل مصرف می‌گردند.^(۱)

دشواری‌های اساسی - که تاکنون با توضیحات پیش‌گفته قسمت اعظم آن حلّ شده است - نه در بررسی انباشت، بلکه در مطالعه بازتولید ساده بروز می‌کنند. به‌همین جهت که هم *آ. اسمیت* (کتاب دوّم) و هم پیش‌از او *کینه* (تابلوی اقتصادی)، هرگاه که بحث بر سر حرکت محصول سالانه جامعه و بازتولید آن به‌وسیله دَوَران بوده است، بازتولید ساده را مبدأ بحث خویش قرار داده‌اند.

۲- تجزیه ارزش مبادله به $m + v$ به‌وسیله *اسمیت*

بنا بر جزمیت (ذگم) *آ. اسمیت*، بها یا ارزش مبادله (Exchangeable value) هر کالائی جداگانه - ولذا بهای تمام کالاهائی که مجتمعاً تولید سالانه جامعه را تشکیل

(۱) برای جلب توجه خواننده متذکر می‌شویم: نقشی که هر یک از دو بخش تولید اجتماعی در رَوَند کلی بازتولید و درآمد ایفا می‌کنند در فصل آینده همین بخش به‌تفصیل مطرح شده است. این یکی از مهمترین و درعین حال پیچیده‌ترین مسائل اقتصادی است که حلّ آن به‌وسیله کارل مارکس داده شده و فرمول‌های دقیق آن که شیمای (نمودار) معروف او را تشکیل می‌دهند یکی از اصول رهنمون اقتصاد سوسیالیستی به‌شمار می‌روند. بر پایه همین تئوری مارکس است که می‌توان به‌اشتباهات اساسی اقتصاد کنونی سرمایه‌داری درباره محاسبه درآمد ملی کشور و تئوری‌سازی‌های جدید اقتصاددانان بورژوائی در این مورد پی بُرد.

می دهند (وی به درستی همه جا تولید سرمایه داری را مفروض می گیرد) - مرگب از سه عنصر (Component parts) است یا به آن سه تحویل می گردد (resolves itself into): دستمزد، سود و بهره، ولذا از آنجا می توان به این نتیجه رسید که ارزش - کالا $m + v =$ ، یعنی برابر با ارزش سرمایه متغیر ریخته به علاوه اضافه ارزش است. در حقیقت این عمل تحویل سود و بهره به یک واحد مشترک را که ما m می خوانیم با اجازه صریح خود آ. اسمیث انجام داده ایم، چنانکه نقل قول پائین آن را نشان می دهد. در این عمل ما بدو از کلیه نقاط فرعی به ویژه از همه انحرافات ظاهری یا واقعی از این دگم، که ارزش - کالا را منحصرأ مرگب از عواملی می داند که ما به صورت $m + v$ مجسم ساخته ایم، چشم پوشیده ایم. وی می گوید در مانوفاکتور:

"ارزشی که کارگران به مواد می افزایند تجزیه می شود... به دو قسمت، که از آن یکی دستمزد را می پردازد و دیگری سود کارگماران آنها را از بابت تمام سرمایه ای که در اِزاء مواد و مُزد پیش ریز کرده اند" (کتاب اول، فصل ۶، صفحات ۴۰ و ۴۱) - "با اینکه مانوفاکتوریست (کارگر مانوفاکتور) مُزد خویش را از صاحب کار پیشکی می ستاند معذک در حقیقت این پرداخت خرجی برای وی بر نمی دارد، زیرا قاعدتاً ارزش این مُزد همراه با یک سود، در ارزش افزوده چیزی که کارش روی آن انجام یافته تثبیت شده است (reserved)". (کتاب دوم، فصل سوم، ص ۲۲۱)

قسمتی از سرمایه (stock) که صرف شده است "برای تصدّی کار مولد... پس از آنکه برای وی (کارگمار) وظیفه سرمایه ای را انجام داد... برای آنان (کارگران) درآمدی تشکیل می دهد." (کتاب سوم، فصل سوم، صفحه ۲۲۳)

آ. اسمیث در همین فصلی که نقل شده صریحاً می گوید:

"تمام محصول سالانه زمین و کار یک کشور... طبعاً (naturally) به دو بخش تقسیم می شود. یکی از آنها که غالباً بزرگتر است در مرحله اول به آن تخصیص داده شده

است که جانشین سرمایه شود و وسایل معیشت، موادّ خام و محصولات ساخته‌ای را که از سرمایه‌ای برداشت شده است تجدید نماید؛ بخش دیگر ویژه آن است که درآمدی به وجود آورد، خواه برای صاحب این سرمایه، به مثابه سود سرمایه‌اش، خواه برای کسی دیگر، به مثابه بهره مالکیت زمینش." (ص ۲۲۲)

چنانچه سابقاً نیز از آ. اسمیث شنیده‌ایم فقط یک حصّه از سرمایه است که برای کسی درآمد می‌آورد و آن عبارت از حصّه‌ای است که برای خرید کار بار آور ریخته شده است. این قسمت از سرمایه - سرمایه متغیّر - بدو در دست کارگمار و برای وی "وظیفه یک سرمایه" را انجام می‌دهد و سپس برای خود کارگر مولّد "درآمدی تشکیل می‌دهد". سرمایه‌دار قسمتی از ارزش - سرمایه خود را مبدل به نیروی کار می‌کند و با این عمل آن را به صورت سرمایه متغیّر درمی‌آورد. فقط به وسیله این تبدل است که نه تنها این قسمت از سرمایه، بلکه مجموع سرمایه‌اش به مثابه سرمایه صنعتی عمل می‌کند. کارگر - فروشنده نیروی کار - به شکل دستمزد ارزش آن را به دست می‌آورد. نیروی کار در دست کارگر فقط عبارت از کالای فروشی است، کالائی که از فروش آن وی زندگی می‌کند و لذا تنها منبع درآمد او را تشکیل می‌دهد. اما نیروی کار فقط در دست خریدارش، سرمایه‌دار، به صورت سرمایه متغیّر عمل می‌کند و حتّاً به طور ظاهری است که بهای خرید را نیز سرمایه‌دار پیش‌ریز می‌نماید، زیرا ارزش آن قبلاً به وسیله کارگر به‌وی تحویل شده است.

پس از آنکه آ. اسمیث بدین سان به ما نشان می‌دهد که ارزش محصول در مانوفاکتور $m + v =$ است (که در آن m = سود سرمایه است)، به ما می‌گوید که در کشاورزی کارگران علاوه بر "بازتولید ارزشی که برابر با مصرف خود آنها و سرمایه‌ای است که آنها را استخدام کرده است یعنی (سرمایه متغیّر) به اضافه سود سرمایه‌دار، از سرمایه فارمدار و تمام سودش نیز فراتر می‌روند و منظمّاً به بازتولید بهره مالک زمین نیز می‌پردازند." (کتاب دوّم، فصل پنجم، صفحه ۲۴۳)

اینکه بهره به دست مالک زمین برسد برای مسئله مورد بررسی ما کاملاً بی تفاوت است. پیش از آنکه بهره مزبور به دست مالک برود ضرورتاً می‌بایستی در دست فارمدار، یعنی در دست سرمایه‌دار صنعتی، قرار داشته باشد. بهره مزبور پیش از آنکه برای کسی درآمد شود ناگزیر باید یکی از اجزاء ترکیبی ارزش محصول را تشکیل داده باشد. بنابراین بهره مانند سود نزد آ. اسمیت نیز به غیر از اجزاء اضافه‌ارزشی که کارگر مولد پیوسته همراه با دستمزد خویش، یعنی با ارزش سرمایه متغیر، باز تولید می‌کند چیز دیگری نیست. پس بهره و سود عبارت از اجزاء اضافه‌ارزش m هستند و بدین سان است که نزد آ. اسمیت بهای همه کالاها به $m + v$ تحویل می‌گردد.

این دگم که بهای همه کالاها (ولذا بهای محصول - کالای سالانه نیز) به دستمزد به اضافه سود به اضافه بهره مالکانه تجزیه می‌شود، حتّاً در قسمتی از آثار اسمیت که جنبه باطن‌گرائی دارد و گاه به گاه سردر می‌آورد، شکلی به خود می‌گیرد که ارزش هر کالا ولذا ارزش محصول - کالای سالانه جامعه نیز $m + v =$ ارزش - سرمایه‌ای می‌گردد که در اِزاء نیروی کار گذاشته شده و همواره به وسیله کارگر باز تولید می‌شود به انضمام اضافه‌ارزشی که کارگران به وسیله کار خویش بر آن می‌افزایند.

این نتیجه‌گیری فرجامی نزد آ. اسمیت - چنانکه پائین‌تر خواهیم دید - در عین حال منبع تحلیل یک سویه وی در مورد عناصر ترکیب‌کننده ارزش - کالا است. ولی این امر که عناصر مزبور در عین حال برای طبقات مختلفه اشخاص وارد در عمل تولید، منابع گوناگون از درآمد هستند، به هیچ وجه با تشخیص اهمیت هر یک از این عناصر و حدّ مبلغ ارزشی آنها ارتباطی ندارد.

هنگامی که آ. اسمیت می‌گوید:

"دستمزد، سود و بهره زمین سه منبع اصلی همه درآمدها و همچنین کلیه ارزش - های مبادله هستند. هر درآمد دیگری در آخرین تحلیل از یکی از آنها منشعب می‌شود." (کتاب اول، فصل ششم، صفحه ۴۳)، آنگاه در اینجا انواع اشتباهات در هم

انباشته می‌شود.

۱- همهٔ کسانی از اعضاء جامعه که مستقیماً در امر بازتولید شرکت ندارند، چه کار داشته باشند و چه بیکار، نمی‌توانند نخست سهم خود - ولذا و وسایل مصرفی خویش را - از محصول - کالای سالانه برداشت نمایند مگر آنکه آن را از دست طبقاتی بستانند که محصول دست اول به آنها می‌رسد - یعنی کارگران مولد، سرمایه‌داران صنعتی و مالکان زمین. از این دیدگاه درآمدهای آنان از لحاظ مادی (materialiter) متفرع از دستمزد (کارگر مولد)، سود و بهرهٔ زمین است و لذا در برابر این درآمدهای اصلی مانند درآمدهای فرعی جلوه می‌کنند. ولی از سوی دیگر بهره‌مندان از درآمدهائی، که از این دیدگاه، فرعی تلقی می‌شوند، عواید مزبور را به مناسبت وظایف اجتماعی خویش، به‌مثابه شاه، آخوند، استاد، فاحشه، سرباز، مُردور و غیره، دریافت می‌دارند و بنابراین می‌توانند وظایف خویش را همچون سرچشمهٔ اصلی درآمدهای خود بنگرند.

۲- و در اینجا درهم‌گویی دیوانه‌وار آ. اسمیت به سرحد کمال می‌رسد. پس از آنکه وی از آنجا آغاز نمود که عناصر ارزشی کالا و مجموع ارزشی را که عناصر مزبور در درون محصول مجسم می‌سازند به درستی تعیین نماید و سپس نشان‌دهد چگونه این عناصر ترکیب‌کننده منابع مختلفهٔ درآمد را تشکیل می‌دهند.^(۱) پس از آنکه وی بدین سان درآمدها را از ارزش متفرع ساخت جهت معکوس اختیار نمود - این برای وی نظریهٔ مسلط باقی ماند - و درآمدها را از صورت "عناصر ترکیب‌کننده" (component parts) به‌مقام "سرچشمهٔ هر ارزش مبادله" رساند، عملی که در و دروازه را در برابر اقتصاد عامیانه گشاده باز گذاشت. (مراجعه کنید به روشیر Roscher خودمان).

(۱) من این جمله را کلمه به کلمه آنچنانکه در دست‌نوشته ثبت است می‌آورم، اگرچه به نظر می‌رسد که جملهٔ مزبور در ترکیب کنونی خود با آنچه سابقاً گفته شده و آنچه فوراً به دنبال می‌آید متضاد است. این تضاد ظاهری پائین تر ضمن شمارهٔ ۴: سرمایه و درآمد نزد آ. اسمیت، حل می‌شود. ف. ا.

۳- جزء ثابت سرمایه

اکنون ببینیم با چه افسونی آ. اسمیث می‌کوشد جزء ارزشی ثابت سرمایه را از ارزش - کالا بیرون راند.

"مثلاً یک جزء از بهای گندم، بهره مالکانه را می‌پردازد."

منشأ این جزء ارزشی هیچگونه ارتباطی با این امر ندارد که پرداختی به مالک زمین می‌شود و یا برای وی تحت شکل بهره، درآمدی تشکیل می‌گردد، همچنانکه منشأ عناصر دیگر ارزشی ربطی به این ندارند که سود و دستمزد منابع درآمدی را به وجود می‌آورند.

"جزء دیگری مزد و تیمار کارگرانی را می‌پردازد (و وی تیمار دام کار! را به آن می‌افزاید) که در تولیدش گمارده شده بودند، و جزء سوّم سود فارمدار را پرداخت می‌کند. چنین می‌نماید، seem (واقعاً هم جز نمودی بیش نیست) که این سه جزء یا مستقیماً و یا در آخرین تحلیل، تمام قیمت گندم را می‌سازند."^۱

این تمامی قیمت، یعنی تعیین مبلغ آن، مطلقاً مستقل از تقسیم آن میان سه دسته اشخاص است.

"شاید جزء چهارمی ضرور به نظر رسد تا سرمایه فارمدار را جبران نماید یا فرسودگی دام‌های کار و دیگر کشت‌افزارش را جانشین سازد. ولی باید توجه داشت که قیمت هر کشت‌افزاری، مثلاً از آن یک اسب کار، نیز به نوبه خود از همان سه جزء پیش گفته

۱- از این امر که *آدام* در انتخاب مثالش به ویژه ناموفق بوده است در اینجا چشم می‌پوشیم. ارزش گندم فقط در صورتی می‌تواند به دستمزد، سود و بهره مالکانه تجزیه شود که علوفه و خوراکی را که دام‌های کار صرف کرده‌اند به مثابه مزد آنها و خود دام‌های کار را همچون کارگران مزدگیر تلقی کنیم و لذا از سوی دیگر کارگران مزدور را هم به مثابه دام کار بیانگاریم. (ملحقه از دست‌نویس II).

ترکیب می‌شود: بهره‌زمینی که روی آن پرورش داده شده، کار پرورش و سود فارمدار که هم بهره‌این زمین و هم مُزد این کار را پیش‌ریز نموده است. بنابراین بهای گندم به خوبی می‌تواند هم قیمت و هم مخارج نگاهداری اسب را جبران کند. پس بدین سان تمامی قیمت باز همواره، چه مستقیماً و چه در آخرین تحلیل به همین سه جزء تحویل می‌گردد. بهره‌زمین، کار (مقصودش دستمزد است) و سود." (کتاب اول، فصل ششم، صفحه ۴۲)

این بی‌کم‌وزیاد تمام آن چیزی است که آ. اسمیت برای توجیه دکترین شگفت‌آور خود آورده است. بُرهان وی فقط عبارت از تکرار همان حکم است. مثلاً وی می‌پذیرد که قیمت گندم تنها عبارت از $m + v$ نیست، بلکه مشتمل بر قیمت وسایل تولیدی نیز هست که در تولید گندم مصرف شده‌اند و بنابراین مرگب از یک ارزش - سرمایه‌ای است که فارمدار در نیروی کار نگذاشته است. ولی وی می‌گوید که بهای همه این وسایل تولید به نوبه خود نیز مانند قیمت گندم به $m + v$ تجزیه می‌شوند. آ. اسمیت فقط فراموش می‌کند این جمله را بیافزاید: به اضافه قیمت وسایل تولیدی که برای تولید خود آنها صرف شده است. وی از یک رشته تولید به رشته دیگر می‌فرستد و باز از این دیگری به رشته سوم حواله می‌کند. اعلام اینکه تمام قیمت کالاها "مستقیماً" یا "در آخرین تحلیل" (ultimately) به $m + v$ تجزیه می‌شوند، فقط آنگاه می‌توانست فراری در جمله پردازی توخالی نباشد که ثابت می‌شد محصول - کالاها که بهاشان بلاواسطه در C (قیمت وسایل تولید مصرف شده) $m + v +$ تجزیه می‌شود، سرانجام به وسیله محصول - کالاهائی جبران می‌گردند که تماماً جانشین این "وسایل تولید مصرف شده" می‌شوند، ولی به نوبه خود بالعکس فقط از راه صرف سرمایه متغیر، یعنی تنها به وسیله سرمایه‌ای که در نیروی کار نهاده شده است ساخته می‌شوند. در آن صورت قیمت محصول - کالاهای دومی فقط برابر با $m + v$ می‌شد و از آنجا نیز قیمت محصول - کالاهای اولی، که C در آنجا به مثابه سرمایه ثابت وجود دارد، سرانجام می‌توانست به

$m + v$ تجزیه گردد. خود A . اسمیث خیال نمی کرد که با مثالش درباره ریگ چینان اسکاتلندی (Scotch-pebbles) چنین بُرهانی را عرضه کرده است، ولی اینان بنا به نظر وی اولاً هیچگونه اضافه ارزشی از هیچ نوع تسلیم نمی کنند، بلکه فقط دستمزد خودشان را تولید می کنند و ثانیاً از هیچگونه وسیله کاری استفاده نمی نمایند (گوا اینکه بایستی چنین وسایلی را به شکل سبد، کیسه و دیگر ظروف به منظور حمل ریزه سنگ ها در اختیار داشته باشند).

پیش از این نیک دیده ایم چگونه A . اسمیث خود بعداً تئوری ویژه خویش را نفی نمود بی آنکه خودش به تضاد گویی های خویش پی برده باشد. ولی سرچشمه آن را باید در مبادی علمی او جستجو نمود. سرمایه ای که در اِزاء کار گذاشته شده است ارزشی بیش از ارزش خود تولید می کند. چگونه A / d / m / اسمیث می گوید که کارگران در اثنای روند تولید به اشیائی که می سازند ارزشی می دهند که علاوه بر معادل قیمت خرید آنها اضافه ارزشی که از آن آنان نیست، بلکه تعلق به برگمارندگان آنان دارد تشکیل می دهد (سود و بهره). ولی این همه آن چیزی است که آنها انجام می دهند و امکان انجام دادن آن را دارند. آنچه که به کار صنعتی روزانه اطلاق می شود برای کاری که مجموع طبقه سرمایه دار طی یک سال به حرکت درمی آورد نیز صادق است. بنابر این مجموع توده ارزش - محصول سالانه اجتماعی فقط می تواند به $m + v$ یعنی به معادلی تحویل شود که کارگران برای جبران ارزش - سرمایه ای که در اِزاء خرید آنها خرج شده است ایجاد می کنند به انضمام ارزش افزوده ای که آنها باید علاوه بر آن به برگمارندگان خویش تحویل دهند. ولی این هر دو عنصر ارزشی کالا در عین حال منابع درآمدی برای طبقات مختلفی که در باز تولید شرکت دارند فراهم می سازد. نخست دستمزد که درآمد کارگران است و دوم اضافه ارزش است که از آن سرمایه دار صنعتی سهمی را به صورت سود برای خویش برمی دارد و جزء دیگر را بهره تشکیل می دهد که درآمد مالکان ارضی است. پس در صورتی که ارزش - محصول سالانه

هیچ عنصر دیگری غیر از $m + v$ را در بر ندارد از کجا باید جزء ارزشی دیگری بیرون آید؟ در اینجا ما بر پایه‌ی بازتولید ساده قرار داریم. نظر به اینکه مجموع مقدار کار سالانه به کاری که برای بازتولید ارزش - سرمایه‌نهاد در اِزاء نیروی کار، و در کاری که برای ایجاد اضافه‌ارزش لازم است، تجزیه می‌شود، آنگاه کاری که برای تولید ارزش - سرمایه‌نهاد در غیر نیروی کار وجود دارد از کجا باید بیاید؟

مسئله به‌قرار ذیل مطرح می‌شود:

۱- آ. آ. / اسمیت ارزش یک کالا را بنا بر حجم کاری که کارگر مُزدگیر به محمول کار می‌افزاید (adds) معین می‌کند. وی لفظاً از "مصلح کار" سخن می‌گوید، زیرا وی از مانوفاکتور بحث می‌کند، که خود برای محصولات قبلاً کار شده عمل می‌نماید. ولی این امر تغییری در مطلب نمی‌دهد. ارزشی که کارگر به چیزی می‌افزاید (و این adds اصطلاح خود آ. آ. / اسمیت است) کاملاً مستقل از آن است که آیا شیء مزبور که ارزش‌افزا می‌گردد، خود پیش از این افزایش، ارزش داشته یا نداشته باشد. بنابراین کارگر به‌صورت کالا، ارزش - محصولی می‌آفریند، که بنا به آ. آ. / اسمیت جزئی از آن معادل دستمزد اوست، و لذا این جزء منوط به حجم ارزشی دستمزد کارگر است. برحسب مقدار این دستمزد، وی باید کار زیاده‌تر یا کمتری را بیافریند تا برابر ارزش دستمزد خویش را تولید یا بازتولید نماید. ولی در قسمت دیگری که فراتر از این مرز ترسیم‌شده قرار دارد، کارگر همچنان کار می‌افزاید، کاری که اضافه‌ارزش سرمایه‌دار کارگمار وی را تشکیل می‌دهد. خواه این اضافه‌ارزش تماماً در دست سرمایه‌دار باقی بماند و خواه قسماً به اشخاص ثالثی منتقل گردد، نه از لحاظ تخصیص کیفی (یعنی از حیث اینکه اصلاً اضافه‌ارزش است یا نه) و نه از جهت کمی، (یعنی تعیین بزرگی مقدار) اضافه‌ارزشی که کارگر افزوده است، مطلقاً تغییری به وجود نمی‌آورد. این خود ارزشی است مانند هر جزء ارزشی محصول، ولی تفاوتش از آنجاست که کارگر از بابت آن هیچگونه معادلی نه قبلاً دریافت کرده است و نه بعداً دریافت خواهد نمود،

این ارزشی است که به وسیله سرمایه‌دار بی‌عوض تصاحب می‌شود. ارزش کل کالا به وسیله مقدار کاری که کارگر برای تولید آن صرف کرده است تعیین می‌گردد. جزئی از این ارزش کل از طریق اینکه برابر با ارزش دستمزد ولذا معادل آن است تعیین می‌گردد. بنابراین جزء دوم، یعنی اضافه‌ارزش، نیز لزوماً از همین راه معلوم می‌گردد، یعنی برابر است با ارزش کل محصول منهای آن جزء ارزشی همین محصول که معادل دستمزد را تشکیل می‌دهد، ولذا برابر با مازاد ارزش - محصولی است که با تولید کالا، فزون بر جزء ارزشی معادل دستمزد کارگر به وجود آمده است.

۲- آنچه در مورد کالای تولید شده در یک بنگاه صنعتی جداگانه به وسیله هر یک از کارگران جدا جدا صدق می‌کند، درباره محصول سالانه تمام رشته‌های تولید نیز صادق است. آنچه درباره کار روزانه یک کارگر مولد منفرداً درست است، در مورد کار سالانه‌ای که به وسیله همه طبقه کارگر مولد انجام یافته است صدق می‌کند. طبقه کارگر مولد در محصول سالانه ارزش کلی "تثبیت می‌کند" (اصطلاح از اسمیت است) که معلول کمیت کار صرف شده در سال است و این ارزش کل به دو جزء تحلیل می‌شود که معین یکی از آنها آن قسمت از کار سالانه است که ضمن آن طبقه کارگر معادلی در برابر دستمزد سالانه خویش به وجود می‌آورد و در واقع خود این دستمزد را می‌آفریند، و جزء دیگر معلول کار اضافی سالانه است که طی آن کارگر اضافه‌ارزشی برای طبقه سرمایه‌دار ایجاد می‌کند. بنابراین ارزش - محصولی که در درون محصول سالانه قرار دارد فقط عبارت از دو عنصر است که یکی معادل دستمزد سالانه دریافت شده طبقه کارگر و دیگری اضافه‌ارزشی است که طی آن به طبقه سرمایه‌دار تحویل شده است. ولی دستمزد سالانه در آمد طبقه کارگر و مبلغ سالانه اضافه‌ارزش در آمد طبقه سرمایه‌دار را تشکیل می‌دهد. پس هر دوی اینها معرف نسبت سهم‌بری هر یک از طبقات در مصرف - مایه سالانه هستند و در آن به سامان می‌رسند، (و این نظریه در مورد طرح باز تولید ساده درست است). بدین سان هیچ جایی برای ارزش - سرمایه ثابت، برای باز تولید سرمایه‌ای

که به صورت وسایل تولید عمل می‌کند، باقی نمی‌ماند. ولی /اسمیث در مقدمه اثرش صریحاً می‌گوید همه اجزاء ارزش - کالائی که به مثابه درآمد عمل می‌کنند با محصول سالانه کار که برای مصرف - مایه اجتماعی تخصیص یافته‌اند انطباق دارند. وی می‌گوید:

"هدف این چهار کتاب اول روشن ساختن این مطلب است که درآمد مردم به طور کلی عبارت از چیست، و یا مایه‌ای که ... مصرف سالانه آن درآمد را فراهم می‌سازد (supplied) چه ماهیتی دارد." (صفحه ۱۲)

و در همان نخستین جمله مقدمه چنین گفته شده است:

"کار سالانه هر ملت عبارت از مایه‌ای است که آن را از بنیاد با همه گونه وسایل معیشتی که در آثای سال مصرف می‌نماید تأمین می‌کند، و سائلی که همواره یا محصول مستقیم این کار و یا اشیائی هستند که با این محصول از ملّت‌های دیگر خریداری شده‌اند." (صفحه ۱۱)

نخستین اشتباه آ. /اسمیث در این است که وی ارزش محصولات سالانه را با محصول - ارزش سالانه یکی می‌گیرد. این آخری فقط محصول کار سال گذشته است، و اولی علاوه بر آن شامل تمام عناصر ارزشی می‌شود که برای آماده ساختن محصول سالانه مصرف شده است، ولی خود آنها در سال گذشته یا حتاً قسماً طی سال‌های پیشین تولید گردیده‌اند. اینها وسایل تولیدی هستند که فقط ارزششان دوباره ظاهر می‌شود و از لحاظ ارزشی، نه تولید شده و نه باز تولید گشته کاری هستند که طی سال اخیر صرف شده است. در اثر همین درهم‌سازی است که آ. /اسمیث جزء ارزشی ثابت محصول سالانه را کیش می‌رود. این درهمی خود بر پایه خطای دیگری قرار گرفته است که به اساس نگرش وی مربوط می‌گردد و آن این است که وی خصلت دوگانه کار را، که از جهت صرف نیروی کار ارزش می‌آفریند و به مثابه کار مشخص سودمند، اشیاء مصرفی (ارزش مصرف) ایجاد می‌کند، تشخیص نمی‌دهد. جمع کل کالاهائی که

سالانه تولید می‌شوند، ولذا مجموع محصول سالانه، نتیجه کار فعال مفید سال اخیر است. تنها از آن جهت تمام این کالاها فراهم هستند که کار اجتماعاً به کاررفته در مورد یک سیستم هزاران شاخه‌ای از کارهای گوناگون سودمند صرف شده است؛ تنها در سایه همین امر است که ارزش وسایل تولید مصرف شده در تولید آنها، در ارزش کل حفظ شده و از نو در شکل جنسی تازه‌ای ظاهر شده‌اند. بنابراین محصول سالانه کل نتیجه صرف کار سودمندی است که طی سال انجام گردیده است. ولی فقط یک جزء از ارزش محصولات سالانه در جریان سال آفریده شده است. این جزء عبارت از محصول - ارزش سالانه است که در آن مجموع کار انجام شده در آثنای همان سال نمایش یافته است.

پس اگر آ. / اسمیث در همان قسمت نقل شده می‌گوید:

"کار سالانه هر ملت عبارت از مایه‌ای است که آن را از بنیاد با همه گونه وسایل معیشتی که در آثنای سال مصرف می‌نماید، تأمین می‌کند و غیره"، در آن صورت وی خود را تنها در موضع کار سودمندی قرار می‌دهد که بی‌تردید همه این وسایل معیشت را به شکل مصرف‌پذیر در آورده است. ولی وی در این مورد فراموش می‌کند که انجام امر مزبور بدون یاری وسایل کار و محمولات کاری که در سال‌های پیشین تحویل شده‌اند، غیرممکن می‌بود، ولذا "کار سالانه" اگرچه ارزش تولید کرده، ولی به هیچ وجه مجموع ارزش محصولی را که به وسیله کار مزبور آماده شده ایجاد ننموده است، آ. / اسمیث فراموش می‌کند که محصول - ارزش کوچکتر از ارزش محصولات است.

اگرچه نمی‌توان به آ. / اسمیث از این جهت ایراد گرفت که وی در این تحلیل فراتر از همه جانشینان خود نرفته است (با اینکه قبلاً نزد فیزیوکرات‌ها برخی مبادی تحلیل درست وجود داشته است)، ولی به عکس می‌توان گفت که وی بیش از پیش در میان یک آشفته‌فکری سرگردان می‌شود، امری که در واقع به طور عمده از آنجا ناشی می‌گردد که نگرش باطنی او درباره ارزش کالا پیوسته با نظریات ظاهری اش، که در

اکثر موارد نزد وی تفوق دارند، درهم می آمیزد، درحالی که غریزه علمی او نگاه نقطه نظر باطنی را از نو نزد وی زنده می کند.

۴- سرمایه و درآمد نزد آ. اسمیث

آن جزء ارزشی هر کالا (ولذا همچنین از آن محصول سالانه) که تنها معادل دستمزد را تشکیل می دهد، برابر با سرمایه ای است که سرمایه دار بابت دستمزد پیش ریز نموده است، یا به دیگر سخن مساوی با بخش متغیر جمع سرمایه پیش ریخته اوست. سرمایه دار این بخش از ارزش - سرمایه پیش ریخته را به وسیله یک جزء ارزشی نو تولید شده کالائی که کارگران مزدبگیر تسلیم کرده اند، دوباره به چنگ می آورد. به هر نحو که سرمایه متغیر پیش ریز شود - خواه به این صورت که سرمایه دار سهم کارگر را از محصولی که هنوز آماده فروش نیست و یا آماده است ولی هنوز به وسیله سرمایه دار به فروش نرفته، با پول پردازد، خواه سهم کارگر را با پولی پرداخت نماید که قبلاً از راه فروش کالای تحویل شده کارگر حاصل شده است و یا از راه اعتبار این پول را تأمین نموده باشد - در همه این حالات، سرمایه متغیر است که سرمایه دار مصرف می کند و به صورت پول به سوی کارگران جاری می شود. درحالی که از سوی دیگر سرمایه دار در جزء ارزشی کالاهای خویش معادل این ارزش - سرمایه را در دست دارد، کارگر به وسیله همان کالاها حتا سهمی را که از کل ارزش آنها به وی می رسد از نو تولید کرده، یا به دیگر سخن از آن راه ارزش دستمزد ویژه خویش را خود تولید نموده است. به جای آنکه سرمایه دار این جزء ارزشی را به صورت طبیعی محصول خود او به وی بدهد آن را با پول می پردازد. بنابراین اکنون برای سرمایه دار جزء متغیر ارزش - سرمایه پیش - ریخته به شکل کالا است در صورتی که کارگر، معادل نیروی کار فروخته خویش را به پول دریافت داشته است.

پس اگر جزئی از سرمایه پیش ریخته سرمایه دار، که از راه خرید نیروی کار مبدل به سرمایه متغیر گشته است، در درون روند تولید به مثابه نیروی کار فعال عمل می کند و نیروی مزبور به وسیله صرف شدنش ارزش تازه ای به شکل کالا از نو تولید می نماید، این بدان معناست که جزء ارزشی مزبور تجدید تولید شده - ولذا باز تولید یعنی تولید مجدد ارزش - سرمایه پیش ریخته به وقوع پیوسته است! و اما کارگر به نوبه خویش، ارزش یا بهای نیروی کار فروخته شده خود را صرف وسایل معیشت، یعنی صرف وسایلی می کند تا نیروی کارش باز تولید شود. مبلغ پول برابر با سرمایه متغیر دریافتی وی و لذا در آمدش را تشکیل می دهد، این درآمد فقط تا زمانی که وی می تواند نیروی کارش را به سرمایه دار بفروشد پایدار است.

کالای کارگر مزدور - یعنی خود نیروی کار - تنها هنگامی به مثابه کالا عمل می کند که در پیکر سرمایه سرمایه دار تجسم یافته و مانند سرمایه به کار افتاده باشد. از سوی دیگر، سرمایه سرمایه دار که به صورت پول - سرمایه برای خرید نیروی کار خرج می شود، در دست فروشنده نیروی کار، یعنی کارگر مزدور، همچون درآمد عمل می نماید. در اینجا روندهای گوناگونی از دوران و تولید در هم فرو می روند که آ. اسمیت آنها را از یکدیگر جدا نمی سازد.

اولاً - اعمالی که به روند دوران وابسته هستند: کارگر کالای خود را - نیروی کار را - به سرمایه دار می فروشد. پولی که به وسیله آن سرمایه دار نیروی مزبور را خریداری می کند برای وی عبارت از پولی است که به منظور ارزش افزائی نهاده شده ولذا پول - سرمایه است، این پول خرج نشده، بلکه پیش ریز گردیده است. (این است معنای حقیقی "پیش ریز" - آوانس Avance فیزیوکرات ها - که کاملاً مستقل از آن است که سرمایه دار خود پول را از کجا بیرون آورده است. برای سرمایه دار هر ارزشی که وی به منظور روند تولید می پردازد، خواه پرداخت مزبور قبلاً یا بعداً (post festum) انجام گیرد، پیش پرداخت است، این ارزشی است که به خود روند تولید پیش ریز شده است). در اینجا فقط همان

عملی انجام می‌گیرد که در مورد هر خرید کالا واقع می‌شود: فروشنده ارزش مصرفی را از دست می‌دهد (در اینجا نیروی کار) و ارزش آن را به پول دریافت می‌کند (بهای آن را به سامان می‌رساند)، خریدار پولش را از دست می‌دهد و به جای آن کالا را دریافت می‌نماید (در اینجا نیروی کار).

ثانیاً - اکنون نیروی کار خریداری شده، جزئی از سرمایه‌ی فعال را در روند تولید تشکیل می‌دهد، و خود کارگر نیز در اینجا به مثابه شکل طبیعی ویژه این سرمایه عمل می‌کند، که با شکل طبیعی وسایل تولید، عناصر همین سرمایه، متفاوت است. ضمن روند، کارگر با صرف نیروی کارش، به وسایل تولیدی که محصول تبدیل می‌کند ارزشی می‌افزاید که برابر با ارزش نیروی کار اوست (صرف نظر از اضافه‌ارزش). بنابر این وی برای سرمایه‌دار جزئی از سرمایه‌اش را که بابت دستمزد پیش‌ریز کرده و یا پیش‌ریز خواهد نمود، در شکل کالا باز تولید می‌کند یا معادل آن را برای وی تولید می‌نماید. پس کارگر برای سرمایه‌دار سرمایه‌ای تولید می‌کند که وی می‌تواند آن را از نو بابت خرید نیروی کار "پیش‌ریز" نماید.

ثالثاً - پس با فروش کالا، قسمتی از قیمت فروش آن جانشین سرمایه‌ی متغییری می‌شود که به وسیله سرمایه‌دار پیش‌ریز شده است و لذا هم برای او این امکان را فراهم می‌سازد که از نو نیروی کار خریداری کند و هم برای کارگر فروش مجدد نیروی کارش را امکان‌پذیر می‌کند.

در هر خرید و فروش کالا - هرگاه فقط این معامله به خودی خود مورد بررسی قرار گیرد - این مسئله کاملاً بی تفاوت است که دانسته شود پولی که فروشنده بابت کالای خود دریافت می‌کند به چه کار خواهد آمد و شیء مصرف‌داری را که خریدار به دست آورده است چه سرنوشتی خواهد یافت. بنابراین تا آنجا که فقط روند دوران مورد بررسی است، باز کاملاً بی تفاوت است که نیروی کار خریداری شده سرمایه‌دار، ارزش - سرمایه‌اش را تجدید تولید کند و یا از سوی دیگر پولی که به مثابه بهای خرید نیروی کار پرداخته

شده برای کارگر درآمد ایجاد نماید. مقدار ارزشی کالای مورد معامله کارگر، یعنی نیروی کارش، نه از آن جهت متأثر می‌شود که نیروی مزبور برای وی "درآمد" به بار می‌آورد و نه به سبب آنکه استفاده از کالای مورد معامله به وسیله خریدار، ارزش - سرمایه خریدار مزبور را بازتولید می‌نماید.

از آنجا که ارزش نیروی کار - یعنی بهای فروش شایسته این کالا - به کمیت کار لازمی که برای بازتولید آن ضرور است بستگی دارد، و این کمیت نیز در اینجا به نوبه خود وابسته به مقدار کاری است که برای تولید وسایل ضروری معیشت کارگر، ولذا برای حفظ زندگی او، لازم است، دستمزد به صورت درآمدی درمی‌آید که کارگر باید از آن گذران کند.

آنچه آ. اسمیت می‌گوید به کلی نادرست است (صفحه ۲۲۳):

"آن حصه‌ای از سرمایه که برای تیمارداشت کار مولد گذاشته شده است... پس از آنکه او را (سرمایه‌دار) در وظیفه سرمایه‌ای خدمت نمود... درآمدی برای آنها (کارگران) تشکیل می‌دهد."

پولی که با آن سرمایه‌دار نیروی کار خریداری کرده خود را می‌پردازد، در صورتی "به او در وظیفه سرمایه‌ای خدمت می‌کند" که وی از آن راه نیروی کار را در پیکر عناصر مادی سرمایه‌اش درآمیزد و بدان‌سان سرمایه‌اش را به‌طور کلی در وضعی قرار دهد که به‌مثابه سرمایه بار آور به کار افتد. مشخص سازیم: نیروی کار در دست کارگر کالا است و سرمایه نیست و تاهنگامی که می‌تواند فروش آن را پیوسته تکرار کند برای وی درآمدی است. پس از فروش است که نیروی کار در دست سرمایه‌دار ضمن روند تولید به‌مثابه سرمایه عمل می‌کند. آنچه اینجا دوبار خدمت می‌کند نیروی کار است. یک بار به‌مثابه کالا در دست کارگر، که بنا به ارزشش فروخته می‌شود، و بار دیگر به‌مثابه ارزش و نیروی تولیدکننده ارزش مصرف در دست سرمایه‌داری که آن را خریداری کرده است. ولی پولی که کارگر از سرمایه‌دار دریافت می‌کند، فقط آنگاه به‌وی پرداخت می‌شود

که استفاده از نیروی کارش را داده باشد، پس از آنکه نیروی مزبور در ارزش محصول کار به سامان رسیده باشد. سرمایه‌دار پیش از آنکه پرداخت کند این ارزش را در دست دارد. بنابراین پول دو بار عمل نمی‌کند: یک بار به مثابه شکل پولی سرمایه متغیر و سپس به مثابه دستمزد. بلکه این نیروی کار است که دو بار عمل کرده است، یک بار به مثابه کالا، به هنگام فروش نیروی کار (در مورد تعیین میزان دستمزد، پول فقط به مثابه ارزش سنج مجازاً عمل می‌کند و لذا هنوز به هیچ وجه نیازی به اینکه در دست سرمایه‌دار باشد ندارد)، یک بار دیگر در روند تولید، جایی که به مثابه سرمایه، یعنی مانند ارزش مصرف و عنصر آفریننده، در دست سرمایه‌دار به کار افتاده است. مدتی پیش از آنکه سرمایه‌دار معادل نیروی کار را به صورت پول به کارگر بپردازد، نیروی کار در شکل کالا معادلی را که باید به کارگر پرداخته شود تحویل داده است. بنابراین کارگر خود، پرداخت - مایه‌ای را که از آن سرمایه‌دار مُرد می‌پردازد، ایجاد می‌کند. ولی باز این همه مطلب نیست.

پولی را که کارگر دریافت می‌کند، به وسیله او خرج می‌شود تا نیروی کارش را نگاهدارد و لذا - در صورتی که طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر را در مجموعشان مورد توجه قرار دهیم - کار - افزاری را برای سرمایه‌دار حفظ می‌کند که تنها به وسیله آن می‌تواند سرمایه‌دار باقی بماند.

بنابراین خرید و فروش دائمی نیروی کار، از سوئی نیروی کار را به مثابه عنصر سرمایه جاوید می‌سازد و از این رو سرمایه همچون آفریننده کالاها و اقلام مصرفی ارزش دار جلوه می‌کند، و نیز بدین وسیله آن جزء از سرمایه که نیروی کار را خریداری می‌کند پیوسته توسط محصول خود نیروی کار تجدید می‌شود و بنابراین کارگر خود پیوسته سرمایه - بُنی را ایجاد می‌کند که از آن اُجرت وی پرداخته می‌شود. از سوی دیگر فروش دائمی نیروی کار به منبع پیوسته نو شونده گذران کارگر مبدل می‌گردد، و لذا نیروی کارش همچون ثروتی جلوه می‌کند که وی در آمد خویش را از آن درمی‌آورد

و از قبیل آن زندگی می‌نماید. در اینجا درآمد معنای دیگری ندارد جز تملک ارزش - هائی که از فروش پیوسته مکرر یک کالا (نیروی کار) حاصل می‌شود و ارزش‌های مزبور خود در راه بازتولید دائمی کالای مورد فروش به کار می‌روند و بس. از این جهت آ. اسمیث حق دارد که می‌گوید جزء ارزشی محصولی که به وسیله خود کارگر ایجاد گشته است و سرمایه‌دار در ازاء آن معادلی به شکل دستمزد پولی می‌پردازد، منبع درآمد برای کارگر می‌گردد. ولی این امر اندک تغییری در ماهیت یا مقدار این جزء ارزشی کالا نمی‌دهد، همچنانکه کاررفت وسایل تولید به مثابه ارزش - سرمایه، تغییری در ارزش آنها پدید نمی‌آورد، همان‌طور که در ماهیت و اندازه یک خط مستقیم، با به کار رفتن آن در قاعده یک مثلث و یا در قطر یک بیضی، تغییری حاصل نمی‌گردد. ارزش نیروی کار عیناً مانند ارزش این وسایل تولید با تعیین مستقل باقی می‌ماند. این جزء ارزشی کالا، نه از درآمد به مثابه رکن تشکیل دهنده مستقل آن ترکیب می‌شود، و نه در درآمد تحلیل پذیر است. این امر که این ارزش جدید و پیوسته بازتولید شده کارگر، برای وی منبع درآمد است دلیل آن نمی‌شود که درآمد وی نیز به عکس یکی از عناصر ترکیب کننده ارزش جدیدی است که به وسیله او تولید شده است. آن مقدار سهمی که از ارزش نو آورده وی به او پرداخت می‌شود، معین درآمد اوست نه بالعکس. اینکه سهم یاد شده از ارزش نو برای وی درآمد تشکیل می‌دهد، فقط نشان می‌دهد که چه بر سر این سهم خواهد آمد، نمایشگر چگونگی استفاده از آن است و بس، ولی این امر، مانند هر ارزش آفرینی دیگر، به هیچ وجه ارتباطی با ایجاد سهم مزبور ندارد. اگر من هر هفته ده تالر دریافت کنم، این وضع دریافت هفتگی به هیچ وجه نه در ماهیت ارزشی ده تالر تغییری به وجود می‌آورد و نه در مقدار ارزشی آن. ارزش نیروی کار، مانند هر کالای دیگر، به وسیله مقدار کاری که برای بازتولید آن لازم است تعیین می‌گردد؛ مقدار کار مزبور وابسته است به ارزش وسایل ضروری معیشت کارگر و لذا با کار لازم برای تجدید تولید شرایط زندگی خود او برابر است. این همان چیزی است

که موجب خصلت ویژه این کالا (نیروی کار) می‌گردد. ولی این ویژگی بیش از آن نیست که گفته شود ارزش دام کار به وسیله ارزش وسایل زندگی‌ئی که برای نگاهداری او ضرور است تعیین می‌شود و لذا منوط به حجم کار انسانی لازم برای تولید وسایل مزبور است.

ولی اینجا مقوله "درآمد" است که باعث تمام کج‌روی‌های آ. / اسمیث می‌شود. انواع مختلفه درآمدها نزد وی عناصر متشکله (component parts) ارزش - کالای نو آفریده‌ای هستند که سالیانه تولید می‌گردد، در حالی که معکوساً آن دو جزئی که ارزش - کالای مزبور برای سرمایه‌دار به آن تحویل می‌شود - یعنی معادل سرمایه متغیری که وی به هنگام خرید کار به صورت پول پیش‌ریز کرده است، و جزء دیگر ارزش که همچنین به او تعلق دارد ولی خرجی برای وی بر نداشته است یعنی اضافه‌ارزش - خود منابع درآمد را تشکیل می‌دهند. معادل سرمایه متغیر از نوبت نیروی کار پیش‌ریز می‌شود و از این نقطه نظر برای کارگر درآمدی را به صورت دستمزد تشکیل می‌دهد. اما چون جزء دیگر - اضافه‌ارزش - نباید برای سرمایه‌دار جانشین هیچ پیش‌ریز سرمایه‌ای گردد، می‌تواند از جانب او در وسایل مصرف (چه ضروری و چه تجملی) خرج شود، و به جای آنکه گونه‌ای ارزش - سرمایه به وجود آورد به مثابه درآمد به مصرف برسد. ارزش - کالا خود شرط مقدم این درآمد است و عناصر ترکیب‌کننده آن برای سرمایه‌دار فقط از آن رو متفاوت می‌شوند که یا معادلی برای ارزش - سرمایه متغیر پیش - ریخته و یا زیاده‌ای بر آن به وجود می‌آورند. هردوی آنها جز نیروی کاری که در آثای تولید کالا خرج شده و به صورت کار تحقق یافته است چیز دیگری نیستند. آنها خرج هستند، نه دریافتی و درآمد - آنها عبارت از خرج رفتن کارند. پس از این درهم‌بافی^(۱) که ضمن آن به جای آنکه ارزش - کالا منشأ درآمد باشد

(۱) در متن: Quidproquo

درآمد منبع ارزش - کالا می‌گردد، اینک ارزش - کالا مانند "کنارهم آئی" انواع گوناگون درآمد جلوه‌گر می‌شود. هر یک از اینها مستقل از دیگری معین می‌شوند و آنگاه به وسیله جمع زدن حجم ارزشی این درآمدها ارزش تام کالا تعیین می‌گردد. ولی اکنون این پرسش مطرح می‌شود: ارزش هر یک از این درآمدها که ارزش - کالا باید از آنها سرچشمه گیرد، چگونه معین می‌شود؟ پاسخ در مورد دستمزد میسر است، زیرا دستمزد عبارت از ارزش کالای خود، یعنی نیروی کار است و ارزش مزبور (مانند ارزش هر کالای دیگر) به وسیله کار لازم برای تجدید تولید این کالا تعیین پذیر است. ولی آخر اضافه ارزش، یا سود و بهره مالکانه، دو شکلی که نزد آ. اسمیت مطرح است، چگونه تعیین پذیر هستند؟ اینجا توضیح در حدود پُرگوئی‌های تُهی باقی می‌ماند. گاه آ. اسمیت دستمزد و اضافه ارزش (یا دستمزد و سود) را مانند عناصری معرفی می‌کند که از آنها ارزش کالا، یا قیمت، ترکیب می‌شود، گاه، و اغلب تقریباً در یک نفس آنها را به مثابه اجزائی که قیمت کالا در آن "تجزیه می‌شود" (*resolves itself*) نمایش می‌دهد، چیزی که به کلی عکس آن است، یعنی ارزش - کالا مقام مقدم دارد و حصه‌های مختلفه این ارزش مقدم به شکل درآمدهای متمایز از یکدیگر میان اشخاص مختلفی که در روند تولید شرکت دارند تقسیم می‌گردد. این مطلبی است که به هیچ وجه با ترکیب سازی ارزش از این سه "جزء تشکیل دهنده" یکی نیست. چنانچه من طول سه خط مستقیم را به دلخواه خود تعیین کنم و سپس از این سه خط، به عنوان "اجزاء مشکله"، خط مستقیم چهارمی بسازم که برابر با حاصل جمع طول آنها باشد، این شیوه عمل به هیچ وجه همانند آن نیست که اگر من از سوی دیگر خط مستقیم معینی را در برابر داشته باشم و آن را به هر دلیلی که باشد به سه جزء مستقیم تقسیم کنم یا به دیگر سخن به سه جزء "تجزیه نمایم". در مورد اول، طول خطی که حاصل جمع سه خط است بر حسب اندازه سه خط مزبور مطلقاً تغییر پذیر است، در صورتی که در مورد دوم، اندازه سه خط جزء، از پیش به این جهت محدود شده است که آنها اجزاء خطی را تشکیل می‌دهند که طول آن

مشخص است.

ولی در واقع چنانچه ما خود را در قسمت‌های درست بیان آ. اسمیث قرار دهیم، چنین درمی‌آید: ارزش نوآفریده کار سالانه که در کالا- محصول سالانه جامعه جا گرفته است (مانند از آن هر کالای جداگانه، یا از آن محصول روزانه یا هفتگی و غیره)، برابر است با ارزش سرمایه متغیر (ولذا با جزء ارزشی‌ئی که برای خرید مجدد نیروی کار تخصیص یافته است) به علاوه اضافه ارزشی که سرمایه دار می‌تواند - در مورد بازتولید ساده و به‌جاماندن شرایط دیگر - به صورت وسایل مصرف شخصی خویش به سامان رساند. اگر فراتر از این توجه کنیم که آ. اسمیث کاری را که ارزش می‌آفریند و عبارت از صرف کردن نیروی کار است، با کاری که ارزش مصرف ایجاد می‌کند، یعنی در شکل سودمند و مقتضی خرج می‌شود، مخلوط می‌کند، آنگاه تمام نگرش وی به اینجا می‌کشد که: ارزش هر کالا محصول کار است و بنابراین ارزش محصول کار سالانه، یا ارزش کالا- محصول سالانه اجتماعی، نیز محصول کار است. ولی نظر به اینکه هر کار تجزیه می‌شود به ۱- زمان کار لازم، که ضمن آن کارگر فقط معادلی را در برابر سرمایه‌ای که بابت خرید کارش پیش‌ریز شده است، باز تولید می‌کند، و ۲- اضافه کار، که به وسیله آن ارزشی به سرمایه دار تحویل می‌شود که در اِزاء آن هیچ معادلی نمی‌پردازد ولذا اضافه ارزش است. بدین سان تمام ارزش - کالا می‌تواند فقط به این دو جزء مختلف تجزیه شود و بنابراین سرانجام به عنوان دستمزد، درآمد طبقه کارگر، و به صورت اضافه ارزش در آمد طبقه سرمایه‌دار را تشکیل دهد. اما آنچه مربوط به ارزش - سرمایه ثابت می‌گردد، یعنی ارزش وسایل تولیدی که در تولید محصول سالانه به مصرف رسیده است، در واقع نمی‌توان گفت که درباره چگونگی ورود این ارزش در ارزش محصول، چیزی بیان شده باشد (مگر این جمله که سرمایه دار به هنگام فروش کالایش آن را با خریدار حساب می‌کند)، ولی سرانجام - ultimately - این جزء ارزشی، از لحاظ اینکه وسایل تولید نیز محصول کار هستند، به نوبه خود نمی‌تواند جز

اینکه مرگب از معادل سرمایه متغیر و اضافه ارزش باشد، یا به دیگری سخن جز محصول کار لازم و اضافه کار، چیز دیگری باشد.

این امر که ارزش های وسایل تولید مزبور در دست بهره مندان کنونی شان به مثابه ارزش - سرمایه عمل می کنند، مانع از آن نیست که آنها "مبدئاً"، و چنانچه خواسته باشیم عمیقاً بررسی کنیم، در دست دیگری - ولو در گذشته - به همین دو جزء ارزشی تجزیه پذیر بوده اند و لذا به دو منبع مختلف درآمد تقسیم می گشته اند.

در این بیان نکته درستی وجود دارد و آن این است که در حرکت اجتماعی سرمایه - یعنی در حرکت همه تک سرمایه ها جمعاً - نمود مسئله غیر از آن است که در مورد بررسی خاص هر یک از تک سرمایه ها، و لذا از دیدگاه هر تک سرمایه دار، نمایش می یابد. برای تک سرمایه دار، ارزش - کالا به عوامل زیرین تجزیه می شود: ۱- به یک عنصر ثابت (یا چنانکه اسمیث می گوید عنصر چهارم)، و ۲- به حاصل جمع دستمزد و اضافه ارزش، یا به دستمزد، سود و بهره مالکانه. به عکس از دیدگاه اجتماعی، چهارمین عنصر اسمیث، یعنی ارزش - سرمایه ثابت، محو می شود.

۵ - جمع بست

فرمول تو خالی‌ئی که بنابر آن سه درآمد، دستمزد، سود و بهره مالکانه، سه "جزء تشکیل دهنده"ی ارزش - کالا هستند، نزد آ. اسمیث از نظریه آراسته تری سرچشمه می گیرد که طبق آن ارزش - کالا به این سه جزء تجزیه می شود (resolves itself). ولی همین نظریه هم غلط است، حتا اگر فرض شود که ارزش - کالا تنها به معادل نیروی کار مصرف شده و اضافه ارزشی که به وسیله آن به وجود آمده تقسیم پذیر است. ولی در اینجا نیز اشتباه بر بنیادی اساساً درست قرار گرفته است. تولید سرمایه داری بر این استوار است که کارگرموگد، نیروی کار خود را به مثابه کالای خویش به سرمایه دار بفروشد و از آن پس

نیروی مزبور در دست سرمایه‌دار فقط مانند عنصری از سرمایه بارآور وی عمل نماید. این معامله - فروش و خرید نیروی کار - که در قلمرو دَوْران است نه تنها رَوَند تولید را می‌گشاید، بلکه تلویحاً خصلت ویژه آن را معین می‌کند. تولید یک ارزش مصرف و حتّاً یک کالا (زیرا ممکن است که تولید مزبور به وسیله کارگر مولّد مستقلّ، انجام شده باشد) در اینجا فقط وسیله‌ای است به منظور تولید اضافه‌ارزش مطلق و نسبی برای سرمایه‌دار. به هنگام تحلیل رَوَند تولید دیده‌ایم چگونه تولید اضافه ارزش مطلق و نسبی اولاً مدّت رَوَند کار روزانه و ثانیاً تمام سیمای اجتماعی و فنی رَوَند تولید را ملزوم خود می‌سازد. در درون همین رَوَند تولید است که تفاوت‌یابی میان حفظ ساده ارزش (ارزش - سرمایه ثابت)، بازتولید واقعی ارزش پیش‌ریخته (معادل نیروی کار) و تولید اضافه‌ارزش، یعنی ارزشی که بابت آن سرمایه‌دار هیچ معادلی، نه قبلاً و نه بعداً، پیش‌ریز نمی‌کند، تحقّق می‌پذیرد.

اگر چه تملّک اضافه‌ارزش - یعنی ارزشی که زائد بر معادل ارزش پیش‌ریخته سرمایه‌دار است - از راه خرید و فروش نیروی کار وارد می‌گردد، معذک عملي است که در درون خود رَوَند تولید به سرانجام می‌رسد و در رَوَند تولید مزبور مرحله اساسی را تشکیل می‌دهد.

معامله راه‌گشا، یعنی خرید و فروش نیروی کار، که یک عمل مربوط به دَوْران است، به نوبه خود مبتنی بر توزیعی از عناصر تولید می‌شود که بر توزیع محصول اجتماعی تقدّم دارد و لازمه آن است و آن عبارت از جداگشتن نیروی کار به مثابه کالای کارگر از وسایل تولید به مثابه ملّک غیر کارگر است.

ولی در عین حال این تملّک اضافه‌ارزش با این انقسام ارزش آفرینی به بازتولید ارزش پیش‌ریخته و تولید ارزش نو که فاقد معادل جبران‌ساز است (اضافه‌ارزش)، به هیچ وجه در جوهر خود ارزش و ماهیت ارزش آفرینی تغییری وارد نمی‌کند. جوهر ارزش عبارت از نیروی کار مصرف شده است - یعنی کار، مستقلّ از خصلت سودمند

ویژه آن - و با همین مشخصه هم باقی می ماند، و ارزش آفرینی هم به غیر از رَوَند صرف شدن این کار چیز دیگری نیست. بدین سان چنانکه رعیت سرفی^(۱) در مدت شش روز نیروی کار صرف کند، یعنی شش روز کار کند، آنگاه برای واقعیت این خرج نیرو و بنفسه هیچ تفاوتی نمی کند که مثلاً رعیت مزبور سه روز از این روزانه های کار را برای خود و در مزرعه خویش مشغول باشد و سه روز دیگر را برای ارباب خود و در زمین او مصرف نماید. کارِ داوطلبانه او برای خودش و کار اجباری برای اربابش، برابر هم، کار به شمار می روند. چنانچه کار از جهت ارزشی که ایجاد کرده یا محصولات سودمندی که فرآورده است ملحوظ شود، هیچ تفاوتی میان کارِ شش روزه وی وجود ندارد. تفاوت فقط در شرایط مختلفی است که در درون آن نیروی کارش ضمن هر یک از دو نیمه شش روز مصرف می گردد. رابطه میان کار لازم و اضافه کارِ کارگر مُزدور نیز به همین نهج است.

رَوَند تولید در کالا خاموش می گردد. نیروی کاری که برای ایجاد کالا خرج شده است، اکنون به مثابه خاصیت مادی خود کالا جلوه می کند و چنین می نماید که ارزشمند بودن کالا ناشی از این خاصیت است. مقدار این ارزش بنا بر مقدار کار مصرف شده سنجیده می شود. ارزش کالا به هیچ چیز دیگری جز این تجزیه نمی شود و غیر از این محتوی دیگری ندارد. اگر من خط مستقیمی به اندازه معین رسم کرده ام، ناچار به وسیله نوعی از رسم که قواعد (قوانین) آن مستقل از اراده من هستند، خط مستقیم "تولید کرده ام" (البته من خود از پیش می دانم که این جز سمبولی بیش نیست). حالا اگر من این خط را به سه جزء تقسیم کنم (که به نوبه خود می توانند مربوط به مسئله معینی باشند)، باز هر یک از این سه جزء مانند گذشته خط مستقیم باقی می ماند و تمام خط، که آنها اجزایش هستند، نیز در نتیجه این تقسیم به چیز دیگری غیر از خط مستقیم،

(۱) Serf - رعیت وابسته به زمین دوران قرون وسطا در اروپا.

مثلاً به نوعی از انواع منحنی، تجزیه نمی‌شود. همچنین برای من امکان ندارد که خطی با اندازه معین را چنان تقسیم کنم که حاصل جمع اجزاء آن بزرگتر از خود خط پیش از تقسیم آن باشد. بنابراین طول خط تقسیم نشده نیز نمی‌تواند وابسته به بزرگی طول خطوط متفرع از آن باشد. به عکس اندازه نسبی خطوط اخیر از پیش به وسیله اندازه خطی که آنها جزء آن به‌شمار می‌آیند محدود شده است.

از این جهت کالائی که سرمایه‌دار می‌سازد با کالائی که به وسیله کارگر مستقل یا یک همبود کارگری یا بردگان ساخته می‌شود، هیچ فرقی ندارد. معذک در وضعی که اکنون مورد توجه ماست سراسر محصول کار و نیز تمام ارزش آن به سرمایه‌دار تعلق دارد. مانند هر تولیدکننده کالا، سرمایه‌دار باید بدو از راه فروش، کالا را به پول تبدیل کند تا بتواند باز هم به وسیله آن به زدوبند خود ادامه دهد؛ وی مجبور است که کالا را به شکل معادل کل درآورد.

محصول - کالا را پیش از آنکه به پول بدل شود مورد توجه قرار دهیم. تمام آن به سرمایه‌دار تعلق دارد. از سوی دیگر محصول - کالای مزبور به‌مثابه فراورده کار سودمند - به‌مثابه ارزش مصرف - تماماً محصول رَوَندِ کار گذشته است. ولی ارزش آن چنین نیست. جزئی از این ارزش عبارت از ارزش وسایل تولیدی است که در تولید کالا به کار رفته و فقط از نو به شکل جدید ظاهر شده است. این ارزشی نیست که ضمن رَوَند تولید این کالا تولید شده باشد، زیرا وسایل تولید پیش از آنکه در رَوَند تولید شرکت کرده باشند این ارزش را مستقل از رَوَند مزبور دارا بوده‌اند، و به‌مثابه حاملین این ارزش وارد این رَوَند شده‌اند. آنچه تجدید شده و تغییر یافته است فقط شکل تجلی آنهاست. این جزء از ارزش - کالا برای سرمایه‌دار در برابر حصه‌ای از ارزش - سرمایه ثابت پیش‌ریخته‌وی که حین تولید کالا به مصرف رسیده است، معادلی تشکیل می‌دهد. ارزش مزبور پیش از آن در شکل وسایل تولید وجود داشته است، اکنون به‌مثابه جزء ترکیب‌کننده ارزش کالای نو تولید گشته هستی دارد. به‌محض اینکه کالا به پول تبدیل

گردید این ارزش، که اکنون به صورت پول هستی دارد، باید از نو به وسایل تولید در شکل پیشین آن، که با رَوَند تولید و وظیفه‌ای که در درون آن انجام می‌دهد بستگی دارد، مبدل گردد. خصلت ارزشی یک کالا به هیچ وجه به سبب وظیفه سرمایه‌ای این ارزش تغییر نمی‌کند.

دومین جزء ارزشی کالا عبارت از ارزش نیروی کاری است که کارگر مُزدور به سرمایه‌دار می‌فروشد. این ارزش نیز مانند ارزش وسایل تولید، خارج از رَوَند تولیدی که نیروی کار باید در آن وارد گردد تعیین می‌شود، و پیش از آنکه نیروی کار، وارد در رَوَند تولید شده باشد، ارزش مزبور ضمن یکی از اعمال مربوط به دَوَرن، یعنی خرید و فروش نیروی کار، تثبیت شده است. کارگر مُزدور با انجام وظیفه خود - خرج کردن نیروی کارش - ارزش - کالائی تولید می‌کند برابر با ارزشی که سرمایه‌دار باید بابت استفاده از نیروی کارش پردازد. این ارزش را کارگر به صورت کالا به سرمایه‌دار می‌دهد که وی همان ارزش را به پول به او می‌پردازد. این امر که این جزء از ارزش - کالا برای سرمایه‌دار فقط عبارت از معادلی است در اِزاء سرمایه متغیر وی که بابت دستمزد پیش‌ریز شده است، این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که جزء مزبور ارزش - کالائی است که به هنگام رَوَند تولید از نو به وجود آمده، و مانند اضافه‌ارزش، جز نیروی کار مصرف شده از چیز دیگری ترکیب نگردیده است. همچنین این امر که ارزش نیروی کاری را که سرمایه‌دار به شکل دستمزد به کارگر می‌پردازد، برای کارگر شکل درآمد پیدا می‌کند و به وسیله آن نه تنها نیروی کار، بلکه طبقه کارگر مُزدور، به مثابه طبقه، ولذا بنیان تولید سرمایه‌داری نیز از آن راه پیوسته بازتولید می‌شود، اندک تأثیری در این واقعیت ندارد.

ولی حاصل جمع این دو جزء ارزشی، تمام ارزش کالا را در بر نمی‌گیرد. اضافه‌ای زائد بر آن دو جزء باقی می‌ماند که اضافه‌ارزش است. این زائده نیز عیناً مانند جزء ارزشی‌ئی که بابت دستمزد جانشین سرمایه متغیر پیش‌ریخته می‌شود، عبارت از ارزش

نوآفریده‌ای است که به وسیله کارگر در اثنای روند تولید به وجود آمده، - کار تبلور یافته است. فقط این جزء ارزشی هیچ خرجی برای صاحب تمام محصول، یعنی سرمایه‌دار، بر نمی‌دارد. در واقع این وضع اخیر به سرمایه‌دار امکان می‌دهد که تمام اضافه‌ارزش را به‌مثابه درآمد مصرف نماید، مگر آنکه لازم باشد حصه‌هائی از آن را با سهم‌بران دیگر تقسیم نماید - مانند بهره مالکانه به مالک زمین، در چنین مورد حصه‌های مزبور برای این قبیل اشخاص ثالث درآمد تشکیل می‌دهند. همین امر خود علت محرکه‌ای بوده است که اصلاً سرمایه‌دار ما را به عرصه تولید کالائی کشانده است. ولی نه نیت پاک بدوی وی برای دستیابی به اضافه‌ارزش و نه خرج شدن بعدی آن مانند درآمد به وسیله او و دیگران، تأثیری در نفس اضافه‌ارزش نمی‌کند. این اوضاع و احوال ابداً تغییری در این امر نمی‌دهند که اضافه‌ارزش عبارت از کار منعقدشده است و نیز تأثیری در مقدار آن که معلول شرایط دیگر است ندارند.

ولی اگر آ. اسمیث خواسته بود، آنچه را که اکنون به آن پرداخته است از آغاز بررسی درباره ارزش - کالا انجام دهد و به نقشی که اجزاء مختلفه ارزش - کالا در مجموع روند تولید ایفا می‌کنند توجه می‌نمود، آنگاه روشن می‌گشت که اگر اجزاء ویژه‌ای از آن مانند درآمد عمل می‌کنند، اجزاء دیگر همان‌سان پیوسته به‌مثابه سرمایه در کارند - و به همین سبب بنا بر منطق خود آ. اسمیث نیز می‌بایستی به‌مثابه عناصر ترکیب‌کننده ارزش - کالا، یا حصه‌هائی که ارزش - کالا به آنها تجزیه می‌شود، به‌شمار آمده باشند.

آ. اسمیث اصلاً تولید کالائی به‌طور کلی را با تولید کالائی سرمایه‌داری یکی می‌گیرد. وسایل تولید از همان ابتدا برای وی "سرمایه" و کار، کار مزدور است و از این روست که می‌گوید:

"تعداد کارگران مفید و موئد در همه جا - متناسب با بزرگی مقدار سرمایه‌ای است که به‌منظور به کارگماری آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد."

(to the quantity of capital stock which is employed in setting them to work. *Introduction*, p. 12.)

در یک کلمه، عوامل مختلفه رَوَند کار - اعمّ از شیئی و شخصی - در نظر وی از ابتدا در نقاب‌های خصلتی عصر تولید سرمایه‌داری جلوه می‌کنند. به همین سبب تحلیل ارزش - کالا بلافاصله با توجه به این مسئله هم عنان می‌شود که تاچه اندازه این ارزش از سوئی معادل برای سرمایه به کارآفتاده تشکیل می‌دهد و از سوی دیگر چه اندازه ارزش "آزاد" یا اضافه‌ارزش به دست می‌دهد که جانشین هیچ ارزش - سرمایه پیش - ریخته نمی‌شود. هنگامی که از این نقطه نظر اجزاء ارزش - کالا با یکدیگر سنجیده می‌شوند آنگاه زیرجلی به "عناصر تشکیل دهنده"ی آن مبدل می‌گردند و سرانجام "منبع هر ارزشی" می‌شوند. پی‌آمد دیگر عبارت از آن است که ارزش - کالا متناوباً یا از انواع درآمدها ترکیب می‌شود و یا به آنها "تجزیه" می‌گردد، به گونه‌ای که درآمدها دیگر از ارزش - کالا متفرّع نمی‌شوند، بلکه ارزش - کالا است که از "درآمد"ها ناشی می‌گردد. ولی ماهیت این ارزش - کالا، به مثابه ارزش - کالا، و پول، به مثابه پول، از جهت اینکه به عنوان ارزش - سرمایه عمل می‌کنند تغییر نمی‌کند، چنانکه ارزش - کالا به سبب آنکه بعداً به مثابه درآمد برای این یا آن به کار می‌رود منقلب نمی‌شود. کالائی که آ.اسمیث با آن سروکار دارد، از آغاز کالا - سرمایه است (که علاوه بر ارزش - سرمایه‌ای که در تولید کالا مصرف شده اضافه‌ارزش را نیز در بر می‌گیرد) و لذا کالائی است که به شیوه سرمایه‌داری تولید گشته و حاصل رَوَند تولید سرمایه‌داری است. بنابراین لازم بود که این رَوَند بدو مورد تحلیل قرار می‌گرفت و لذا رَوَند ارزش افزائی و ارزش آفرینی‌ئی که ملازم آن است نیز بررسی می‌شد. نظر به اینکه شرط مقدمین رَوَند به نوبه خود گردش کالاهاست، بنابراین بیان آن نیز با تحلیل مقدم و مستقلاً از کالا ملازمه پیدا می‌کند. حتّاً هنگامی که آ.اسمیث "درون‌نگرانه" گاه برخورد درستی به مطلب دارد باز همواره تولید ارزش را فقط بنا بر اقتضای تحلیل

کالا، یعنی تحلیل کالا- سرمایه، مورد بررسی قرار می‌دهد.

III. متأخرین^(۱)

ریکاردو تقریباً کلمه به کلمه تئوری آ. اسمیث را بازگو می‌کند. "باید این مطلب درک شود که همه محصولات یک کشور به مصرف می‌رسند ولی باید تفاوت بزرگی گذاشت برحسب اینکه آیا محصولات مزبور به وسیله کسانی مصرف می‌شوند که باز ارزش دیگری تولید می‌کنند یا از جانب آنهایی که چنین نمی‌کنند. هنگامی که می‌گوئیم درآمد پس‌انداز می‌شود و به سرمایه پیوست می‌گردد، غرض ما آن جزئی از درآمد است که به سرمایه افزوده شده و به جای آنکه از سوی کارگران غیرمولد مصرف شود به وسیله کارگران مولد به مصرف می‌رسد." (Principles, p. 169) درحقیقت ریکاردو تئوری آ. اسمیث را درباره تجزیه قیمت کالاها به دستمزد و اضافه‌ارزش (یا سرمایه متغیر و اضافه‌ارزش) کاملاً پذیرفته است. نکاتی که درباره آن با آ. اسمیث اختلاف دارد عبارتند از: ۱- در مورد اجزاء ترکیب‌کننده اضافه‌ارزش؛ وی بهره مالکانه را، به‌مثابه عنصر لازم اضافه‌ارزش حذف می‌کند؛ ۲- ریکاردو بهای کالاها را به این دو عنصر تجزیه می‌کند. بنابراین اصل مقدم مقدار ارزش است. حاصل جمع اجزاء ترکیب‌کننده به‌مثابه مقدار داده‌شده‌ای مفروض گرفته شده است، و از این مبدأ است که رهسپار می‌شود، نه مانند آ. اسمیث که غالباً به‌عکس و برخلاف نظر عمیق و ویژه خویش عمل می‌کند و مقدار ارزشی کالا را بعداً از راه جمع اجزاء ترکیب‌کننده به‌دست می‌آورد.

رامزی^(۲) علیه ریکاردو چنین متذکر می‌شود:

(۱) از این پس تا آخر فصل، از ملحقه دست‌نوشته II گرفته شده است.

Ramsay (۲)

"ریکار دو فراموش می کند که تمام محصول نه فقط میان دستمزد و سود تقسیم می شود، بلکه جزئی از آن نیز برای جانشین ساختن سرمایه استوار لازم است."
 ("An Essay on the Distribution of Wealth", Edinburgh, 1836, p. 174.)

رامزی تحت عنوان سرمایه استوار همان چیزی را در نظر دارد که من تحت عنوان سرمایه ثابت می فهمم:

"سرمایه استوار در شکلی وجود دارد که گرچه در ساختن کالای مورد کار شرکت می کند، ولی در آنچه مربوط به تیمار کارگران است وارد نیست." (صفحه ۵۹) آ. اسمیث، از زیربار نتیجه ضروری نظریه خود، مبنی بر تجزیه ارزش-کالا، ولذا نیز ارزش محصول اجتماعی سالانه، به دستمزد و اضافه ارزش و بنابراین تحویل آن به درآمد، که بالنتیجه می بایست منجر به امکان مصرف شدن تمام محصول سالانه گردد، شانه خالی کرد. اندیشمندان اصلی هرگز کسانی نیستند که خود دست به نتیجه گیری های باطل می زنند. آنها این وظیفه را برای امثال سه^(۱) ها و مک کولوخ^(۲) ها باز می گذارند. سه در واقع مسئله را برای خود راحت و آسان می کند. آنچه برای برخی پیش ریز سرمایه است، برای دیگران درآمد و محصول خالص است یا خواهد بود. تفاوت بین محصول غیرخالص و خالص به کلی ذهنی است، و

"بدین سان ارزش کل همه محصولات به صورت درآمد در جامعه تقسیم گشته است." (Say, "Traité d'Econ. Pol.", 1817, II. p. 64.)

"ارزش کل هر محصول از سودهای مالکان زمین، سرمایه داران و صنعتگرانی تشکیل می شود." (دستمزد در اینجا به مثابه سود صنعتگران قلمداد شده است)^(۳) که در ایجاد آن شرکت داشته اند. از همین جاست که درآمد جامعه برابر با ارزش ناخالصی

Say (۱)

Mac Culloch (۲)

"Profit des industriels" (۳)

است که تولید گردیده است، و نه آنچنانکه سیلک اقتصاد یون (فیزیوکرات‌ها) گمان می‌کرده‌اند که گویا فقط برابر با محصول خالص زمین است." (صفحه ۶۳)

از جمله کسانی که این کشف سه را از آن خود کرده‌اند، پرودون^(۱) است.

استورش^(۲) با آنکه خود نیز نگرش آ. اسمیث را در اصل می‌پذیرد، معذک

معتقد است که شیوه اعمال آن به وسیله سه غیر قابل دفاع است.

"چنانچه پذیرفته شود که درآمد ملت برابر با محصول ناخالص آن است، این بدان معناست که هیچ سرمایه‌ای (یعنی هیچ سرمایه ثابتی) را نباید از آن کسر کرد، در آن صورت باز باید پذیرفت که چنین ملتی می‌تواند تمام ارزش محصول سالانه خود را به طور غیرموگد مصرف کند بی آنکه کمترین خللی به درآمد آینده خویش وارد آورد... محصولاتی که سرمایه ثابت (ثابت) یک ملت را تشکیل می‌دهند هیچگاه مصرف پذیر نیستند."

(Storch: "Consideration sur la nature du revenu national", Paris, 1824, p. 147, 150.)

ولی استورش فراموش می‌کند بگوید چگونه وجود این جزء ثابت سرمایه با تحلیل

اسمیثی مورد قبول او درباره قیمت تطبیق می‌کند که بنابراین ارزش کالا فقط عبارت از دستمزد و اضافه ارزش است و شامل هیچ سرمایه ثابتی نیست. فقط با پادرمیانی سه برای وی روشن می‌گردد که این تحلیل قیمت به نتایج باطلی منجر می‌گردد، و آخرین

بیان وی در این باره چنین است که:

"غیرممکن است قیمت لازم را به ساده‌ترین عناصرش تجزیه نمود."

(۱) Proudhon, Pierre-Joseph (۱۸۰۹-۱۸۶۵) - اقتصاددان و جامعه‌شناس معروف فرانسوی که

ایدئولوگ خرده‌بورژوازی فرانسه و یکی از بنیادگذاران و تئوری‌سازان آنارشیزم به‌شمار می‌آید. کارل مارکس کتاب معروف خود (فقر فلسفه) را در برابر کتاب وی تحت عنوان "فلسفه فقر" منتشر نموده که ردّ کوبنده‌ای از نظریات اوست.

(۲) Heinrich Friedrich von Storch (Andrei Karlowitch) اقتصاددان، آمارگر و مورخ آلمانی،

عضو فرهنگستان علوم پترزبورگ و یکی از ناشرین و مبلغین علم اقتصاد کلاسیک.

("Cour d'Econ. Pol.", Petersburg, 1815, II. p. 141.)

سیسموندی^(۱) که به‌ویژه به مسئله رابطه میان سرمایه و درآمد پرداخته و در واقع نگرش خاص خود را در این زمینه به‌صورت تمایز مشخص (defferencia specifica) "اصول جدید" خویش "Nouveaux Principes" در آورده است، حتّاً یک کلمه علمی در این باره نگفته و یک ذره هم به روشن ساختن مسئله یاری نرسانده است. بارتون^(۲)، رامزی و شربولیه^(۳) کوشش‌هایی می‌کنند تا بلکه از نگرش اسمی فراتر روند. ناکامی آنها از این جهت است که از پیش مسئله را یک‌سویه مطرح می‌سازند و تفاوت میان ارزش - سرمایه ثابت و متغیر را با فرق میان سرمایه استوار و گردان پوست‌کنده مشخص نمی‌سازند.

جون استوارت میل^(۴) نیز با خودرضائی معمولی خویش، نگرشی را که آ. اسمیث به جانشینان خود به‌ارث واگذارده است، عیناً بازگو می‌کند. نتیجه آنکه پریشان‌اندیشی اسمی تاکنون به زندگی خود ادامه داده است و دگم وی یکی از اصول ایمان متعبدان [عبادت‌کنندگان] اقتصاد سیاسی را تشکیل می‌دهد.

(۱) Sismondi به زیرنویس صفحه ۳۵ [صفحه ۵۶ جلد اول کاپیتال همین بازنویسی] مراجعه کنید.

Barton (۲)

Cherbuliez (۳)

John Stuart Mill (۴)

فصل بیستم

بازتولید ساده

I. طرح مسئله^(۱)

هرگاه عمل سالانه سرمایه اجتماعی را مورد توجه قرار دهیم - ولذا عمل سرمایه کل را بنگریم، که سرمایه‌های منفرد فقط اجزاء آن را تشکیل می‌دهند و حرکت آنها در عین حال هم حرکت انفرادی آنها و هم حلقه‌ای از حرکت سرمایه کل است - و آن را از لحاظ نتیجه‌اش، یعنی محصول - کالائی که جامعه در جریان یک سال تحویل می‌دهد، تحت بررسی قرار دهیم، آنگاه ضرورتاً دیده می‌شود چگونه روند بازتولید سرمایه اجتماعی انجام می‌گیرد، چه ویژگی‌هایی این روند بازتولید را از روند بازتولید تک سرمایه متمایز می‌سازد و چه خصصتهائی میان آن دو مشترک است. محصول سالانه هم آن حصّه‌هایی از محصول اجتماعی را که جانشین سرمایه می‌شوند، یعنی بازتولید اجتماعی را، در بر می‌گیرد و هم شامل حصّه‌هایی می‌شود که در مصرف - مایه می‌افتند و به وسیله کارگران و سرمایه‌داران خرج می‌شوند و بنابراین هم مصرف بارآور و هم مصرف انفرادی را در بر می‌گیرد.

$$\dot{W} - \left\{ \begin{array}{l} G - W \dots P \dots \dot{W} \\ g - w \end{array} \right. \quad \text{پس بدیهی است که باید به تحلیل فرمول دَوْران}$$

(۱) از دست‌نوشته شماره II

بپردازیم که مصرف ضرورتاً نقشی در آن ایفا می‌کند، زیرا نقطهٔ عزیمت که عبارت از $\dot{W} = W + w$ ، یعنی کالا- سرمایه است هم شامل ارزش- سرمایه ثابت و متغیر می‌شود و هم اضافه‌ارزش را در بر می‌گیرد. بنابراین حرکت آن هم مصرف انفرادی و هم مصرف بارآور را مشتمل است. در دوریمائی‌های $\dot{W} - \dot{G} \dots P \dots G - W$ و $P \dots \dot{W} - \dot{G} - W \dots P$ ، حرکت سرمایه است که هم نقطهٔ عزیمت و هم نقطهٔ انتهاست، و این حرکت در واقع مصرف را نیز در بر می‌گیرد، زیرا کالا، یعنی محصول باید به فروش رَوَد. ولی هرگاه وقوع این فروش را مفروض بگیریم، آنگاه برای حرکت تک سرمایه اهمیتی ندارد که پس از آن چه بر سر کالا خواهد آمد. بالعکس در حرکت $\dot{W} \dots \dot{W}$ ، شرایط بازتولید اجتماعی درست از آنجا باز شناخته می‌شوند که در مورد آنها الزاماً باید از عاقبت هر یک از اجزاء ارزشی این محصول کل \dot{W} آگاهی یافت. رَوَند کل بازتولید، همچنانکه در اینجا شامل رَوَند مصرفی می‌گردد که با پادرمیانی دَوَران انجام می‌شود، رَوَند بازتولید خود سرمایه را نیز در بر می‌گیرد.

در حقیقت از لحاظ هدفی که در برابر ما قرار دارد باید رَوَند بازتولید را چه از نقطهٔ نظر جبران ارزش و چه از جهت جانشین‌سازیِ مادّی هر یک از اجزاء ترکیب-کنندهٔ \dot{W} مورد توجه قرار دهیم. اکنون دیگر نمی‌توانیم، مانند تحلیل ارزش- محصول تک سرمایه، به این فرض بسنده کنیم که سرمایه‌دار منفرد می‌تواند عناصر سرمایه خود را از راه فروش محصول- کالای خویش بدواً به پول بدل کند و سپس به وسیلهٔ خرید مجدد عوامل تولید از بازار کالا، آنها را از نو به عناصر تولید مبدل سازد. عوامل تولید مزبور، از آنجا که ماهیت مادّی دارند، عیناً مانند محصول آمادهٔ انفرادی که با آنها مبادله می‌شود و به وسیلهٔ آنها جبران می‌گردد، جزئی از سرمایهٔ اجتماعی را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر حرکت حصّه‌ای از محصول- کالای اجتماعی، یعنی آن سهمی که با خرج دستمزد از جانب کارگر و خرج اضافه‌ارزش از طرف سرمایه‌دار مصرف می‌شود، نه تنها حلقهٔ پیوند یافته‌ای از حرکت محصول کل را تشکیل می‌دهد، بلکه با حرکت

سرمایه‌های منفرد درهم می‌آمیزد، ولذا جریان آن نمی‌تواند به‌صورتی که به‌طور ساده مفروض گرفته شده است روشن گردد.

مسئله، آنچنانکه بلافاصله مطرح می‌شود، از این قرار است: چگونه سرمایه‌ای که در تولید به‌مصرف می‌رسد، برحسب ارزش خود جانشینی از محصول سالانه به‌دست می‌آورد، و چگونه حرکت این جانشین سرمایه، با مصرف اضافه‌ارزش به‌وسیله سرمایه‌دار و دستمزد به‌وسیله کارگر، درهم می‌آمیزد؟ بنابراین بدو مسئله بازتولید به‌مقیاس ساده مطرح است. علاوه بر این نه تنها فرض می‌شود که محصولات بنا به ارزش خود مبادله می‌گردند، بلکه عدم وقوع هرگونه انقلاب ارزشی در اجزاء سرمایه‌بار آور نیز مفروض تلقی می‌شود. مضافاً بر اینکه انحراف قیمت‌ها از ارزش‌ها نمی‌تواند هیچگونه تأثیری در حرکت سرمایه اجتماعی اعمال نماید. هرگاه چنین وضعی روی دهد، باز مانند پیش جمعاً همان مقادیر از محصولات بایکدیگر مبادله می‌شوند، ولو اینکه تک-سرمایه‌داران در حرکت سرمایه اجتماعی با نسبت‌های ارزشی‌ئی شرکت نمایند، که دیگر متناسب با پیش‌ریزهای هر کدام از آنها و حجم اضافه‌ارزشی که به‌وسیله هر یک از آنان تولید گشته باشد. ولی انقلاب‌های ارزشی در صورتی که همه‌گیر و یکنواخت توزیع شده باشند، هیچگونه تغییری در روابط میان اجزاء ارزشی محصول کل سالیانه نمی‌دهند. اما به‌عکس اگر قسماً انجام یافته و یکنواخت توزیع نشده باشند، آنگاه نمایشگر اختلالاتی می‌شوند که درک آنها در صورتی مقدور تواند شد که اولاً آنها به‌مثابه انحرافات از روابط ارزشی ثابت مورد توجه قرار گیرند و ثانیاً وجود قانونی به‌ثبوت رسد که طبق آن یک بخش ارزشی از محصول سالانه جبران‌کننده سرمایه ثابت و بخش دیگر جانشین سرمایه متغیر می‌گردد، و هرگاه انقلابی چه در ارزش سرمایه ثابت و چه در ارزش سرمایه متغیر وقوع یابد، تغییری در قانون مزبور روی نمی‌دهد. در آن صورت انقلاب مزبور فقط مقدار نسبی اجزاء ارزشی‌ئی را تغییر می‌دهد که در یکی از این دو بخش عمل می‌کنند، چه آنگاه به‌جای ارزش‌های بدوی ارزش‌های

دیگری وارد شده‌اند.

تا هنگامی که ما تولید ارزش و ارزش - محصول سرمایه را از لحاظ انفرادی بررسی می‌کردیم، شکل طبیعی محصول - کالا برای تحلیل به کلی خالی از اهمیت بود و از آن حیث تفاوتی نمی‌کرد که شکل طبیعی مزبور مثلاً عبارت از ماشین، گندم و یا آینه باشد. در آن بررسی همهٔ اینها عنوان مثال داشت و هر رشتهٔ تولید می‌توانست بنا به دلخواه برای تمثیل به کار رود. آنچه ما با آن سروکار داشتیم عبارت از روند بی‌واسطهٔ خود تولید بود، که از هر جهت به مثابه روند یک سرمایه منفرد دیده می‌شد. تاجائی که باز تولید سرمایه مورد توجه قرار گرفته بود، این فرض کافی بود که آن جزئی از محصول - کالا که نمودار ارزش - سرمایه است در درون محیط دوران این فرصت را به دست می‌آورد که از نو به عناصر تولیدی خود، ولذا به سیمای خود به مثابه سرمایه بار آور، مبدل گردد؛ همچنانکه کاملاً کافی بود فرض شود که کارگر و سرمایه‌دار کالاهائی را که در ازاء آن دستمزد و اضافه‌ارزش خویش را خرج می‌کنند، در بازار آماده می‌یابند. این شیوهٔ بیان کاملاً صوری، در مورد بررسی کل سرمایهٔ اجتماعی و ارزش - محصول آن دیگر کفایت نمی‌کند. تبدیل مجدد جزئی از ارزش - محصول به سرمایه و ورود جزء دیگر در مصرف انفرادی سرمایه‌داران و کارگران موجب می‌شود در درون خود ارزش - محصولی که نتیجهٔ سرمایه کل است، حرکتی به وجود آید. و این حرکت نه تنها جانشین شدن ارزش است، بلکه جانشینی مواد نیز هست و بنابراین همان قدر وابسته به رابطهٔ متقابل اجزاء ارزشی محصول اجتماعی است که مشروط به ارزش مصرف و سیمای مادی آن است.

باز تولید ساده^(۱) در همان مقیاس پیشین، به منزلهٔ یک تجرید و انتزاع جلوه می‌کند، به این معنی که از سوئی بر پایهٔ سرمایه‌داری، فقدان هر گونه انباشت و باز تولید بر مقیاس

(۱) از دست‌نوشته شماره VIII.

گسترده‌تر، فرض شیگفت‌آوری است، و ازسوی دیگر شرایطی که در درون آن تولید انجام می‌گیرد هیچگاه در سال‌های مختلف مطلقاً یکسان نمی‌مانند (و این آن چیزی است که فرض می‌شود). فرضیه این است که یک سرمایه اجتماعی با ارزش معین در سال جاری همان حجمی از ارزش - کالاهای سال گذشته را تحویل دهد و همان اندازه نیازمندی‌ها را ارضاء نماید، حتّاً با وجود این امکان که در رَوَند بازتولید شکل کالاها تغییر یافته‌باشد. معذلک هنگامی که انباشت واقع می‌شود، بازتولید ساده همواره جزئی از آن را تشکیل می‌دهد و لذا می‌تواند فی‌نفسه مورد بررسی قرار گیرد و آن خود عامل واقعی انباشت است. ارزش محصولات سالیانه ممکن است کاهش یابد درحالی که حجم ارزش‌های مصرف یکسان باقی مانده باشد؛ ممکن است ارزش یکسان بماند درحالی که حجم ارزش‌های مصرف کاهش پذیرفته باشد؛ حجم ارزش و حجم ارزش‌های مصرف بازتولیدشده ممکن است هم‌زمان با یکدیگر کاهش یابند. از همه اینها چنین برمی‌آید که یا بازتولید در شرایط مساعدتر از گذشته یا در شرایط دشوارتری انجام شده است، که درمورد اخیر ممکن است به بازتولیدی ناتمام و ناقص منجر گردد. همه این اوضاع و احوال فقط می‌توانند در جهت کمی عناصر مختلفه بازتولید تأثیر نمایند، ولی نه در نقشی که آنها به‌مثابه سرمایه بازتولیدکننده، یا درآمد بازتولیدشده، در رَوَند کلّ ایفا می‌نمایند.

II. دو بخش تولید اجتماعی^(۱)

محصول کلّ و لذا تولید کلّ جامعه به دو بخش بزرگ تقسیم می‌شود:

I- وسایل تولید. یعنی کالاهائی که دارای شکلی هستند که باید ضرورتاً با آن

(۱) قسمت اساسی این بند از دست‌نوشته II و شما (نمودار) از دست‌نوشته VIII اتخاذ شده است.

شکل وارد مصرف بار آور کردند یا لاقلاً بتوانند در آن وارد شوند.

II- وسایل مصرف. یعنی کالاهائی که بنا به شکل خود در مصرف انفرادی طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر وارد می‌شوند.

در هر کدام از این بخش‌ها، مجموع رشته‌های مربوط به آن بخش، یک رشته بزرگ تولیدی را تشکیل می‌دهند که یکی از آنها رشته تولید وسایل تولید و دیگری رشته تولید وسایل مصرف است. مجموع سرمایه‌ای که در هر یک از این دو رشته تولید به کار رفته است، بخش بزرگ ویژه‌ای از سرمایه اجتماعی را تشکیل می‌دهد.

در هر بخش سرمایه به دو جزء تقسیم می‌شود:

۱- سرمایه متغیر. از لحاظ ارزشی سرمایه مزبور دارای ارزشی برابر با ارزش نیروی کار اجتماعی‌ئی بوده است که در این رشته تولیدی به کار رفته و لذا برابر با مجموع دستمزدی است که در اِزاء این نیروی کار پرداخت شده است. چنانچه از لحاظ مادی مورد توجه قرار گیرد، سرمایه متغیر این بخش عبارت است از خود نیروی کار فعال، یعنی کار زنده‌ای که به وسیله این ارزش - سرمایه به حرکت درآمده است.

۲- سرمایه ثابت، یعنی ارزش همه وسایل تولیدی که در این رشته برای تولید مورد استفاده قرار گرفته است. این سرمایه ثابت باز به نوبه خود تقسیم می‌شود به سرمایه استوار: ماشین‌آلات، کارآفرانها، ابنیه، دام کار و غیره و سرمایه ثابت گردان: مصالح تولید مانند مواد خام، مواد کمکی، نیمه‌ساخته‌ها و غیره.

ارزش محصول کل سالانه، که به یاری این سرمایه در هر یک از دو بخش تولید شده است، به دو جزء ارزشی تجزیه می‌شود که یکی معرف سرمایه ثابت C ئی است که در اثنای تولید به مصرف رسیده و فقط ارزش خود را به محصول منتقل کرده است، و دیگری عبارت از جزء ارزشی ئی است که در سراسر کار سالانه افزوده شده است. این جزء اخیر نیز به نوبه خود به دو سهم تقسیم می‌گردد: سهمی که جانشین سرمایه متغیر پیش‌ریخته V است و سهمی که زائد بر آن است و اضافه‌ارزش m را تشکیل

می‌دهد. بنابراین ارزش کل محصول سالانه هر یک از بخش‌ها، مانند ارزش هر کالای جداگانه، به $C + V + m$ تحویل می‌گردد.

جزء ارزشی C که نماینده سرمایه ثابت مصرف شده در تولید است، با ارزش سرمایه ثابتی که در تولید به کار رفته است انطباق ندارد. در واقع مواد تولیدی تماماً به مصرف می‌رسند و لذا ارزش آنها تماماً به محصول منتقل می‌گردد. ولی از سرمایه استوار به کار رفته تنها یک جزء تماماً مصرف شده و لذا ارزش آن به محصول انتقال یافته است. جزء دیگری از سرمایه استوار، ماشین آلات، ابنیه و غیره، مانند گذشته بجای هستند و اگرچه ارزش آنها در نتیجه فرسایش سالیانه کاهش یافته است معذک در کارند. هنگامی که ما ارزش محصول را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، وجود این قسمت از سرمایه استوار که به کار خود ادامه می‌دهد برای ما مطرح نیست. قسمت مزبور جزئی از ارزش - سرمایه را تشکیل می‌دهد که مستقل از ارزش - کالای نوتولید شده، در کنار آن موجود است. این مطلب قبلاً به هنگام بررسی ارزش - محصول یک تک سرمایه دیده شد. (کتاب اول، فصل ششم، صفحه ۱۹۲)^(۱). ولی در اینجا باید از شیوه بررسی‌ئی که در آنجا به کار برده ایم موقتاً صرف نظر کنیم. سابقاً ضمن مطالعه ارزش - محصول تک - سرمایه دیدیم، ارزشی که در نتیجه فرسایش از سرمایه استوار کسر می‌شود به محصول - کالائی منتقل می‌شود که در زمان فرسایش، تولید گشته است، خواه جزئی از این سرمایه استوار در آثای مدت مزبور به حساب ارزش منتقل شده، به صورت جنسی جانشین یافته باشد و خواه برداشتی انجام نشده باشد. بالعکس در اینجا که بررسی محصول کل اجتماعی و ارزش آن مطرح است، مجبوریم موقتاً از آن جزء ارزشی‌ئی که طی سال از جهت فرسایش سرمایه استوار به محصول سالانه منتقل گشته است چشم پوشیم، مگر آنکه این سرمایه استوار در عرض همان سال به صورت جنسی تعویض شده باشد.

(۱) نگاه کنید به جلد اول سرمایه، ترجمه فارسی، صفحه ۲۰۴ [صفحه ۳۲۸ همین بازویسی].

بعداً ضمن یکی از بندهای آینده همین فصل، این نکته را جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

*

برای بررسی خود در مورد بازتولید ساده، نمودار (شمای)^(۱) زیرین را به مثابه پایه می‌پذیریم، چنانکه $C =$ سرمایه ثابت، $V =$ سرمایه متغیر، $m =$ اضافه‌ارزش باشد و نسبت ارزش افزائی $\frac{m}{V}$ ، ۱۰۰% فرض شود. اعداد می‌توانند نماینده فلان میلیون مارک، فرانک، لیره استرلینگ باشند.

I. تولید وسایل تولید:

$$۵۰۰۰ = ۱۰۰۰ V + ۴۰۰۰ C \dots\dots\dots \text{سرمایه}$$

$$\text{محصول - کالا} \dots\dots\dots ۶۰۰۰ = ۱۰۰۰ m + ۱۰۰۰ V + ۴۰۰۰ C$$

که به صورت وسایل تولید موجود است.

II. تولید وسایل مصرف:

$$۲۵۰۰ = ۵۰۰ V + ۲۰۰۰ C \dots\dots\dots \text{سرمایه}$$

$$\text{محصول - کالا} \dots\dots\dots ۳۰۰۰ = ۵۰۰ m + ۵۰۰ V + ۲۰۰۰ C$$

که به صورت وسایل مصرف وجود دارد.

جمع‌بست کل محصول - کالای سالانه بدین قرا است:

$$I. \text{ وسایل تولید } ۶۰۰۰ = ۱۰۰۰ m + ۱۰۰۰ V + ۴۰۰۰ C$$

$$II. \text{ وسایل مصرف } ۳۰۰۰ = ۵۰۰ m + ۵۰۰ V + ۲۰۰۰ C$$

ارزش کل برابر با ۹۰۰۰ است و سرمایه استواری که در شکل طبیعی خود به کار ادامه می‌دهد، بنابه قراری که قبلاً گذاشته‌ایم در آن به حساب نیامده است.

اکنون اگر ما بر اساس بازتولید ساده که لذا در آن تمام اضافه‌ارزش به صورت غیرمولد مصرف می‌شود، معاملات ضروری را مورد بررسی قرار دهیم و فعلاً گردش پول را که واسطه آن است ندیده بگیریم، فوراً سه نقطه اتکا به دست می‌آوریم.

۱- $۵۰۰ V$ ، دستمزد کارگران، و $۵۰۰ m$ اضافه‌ارزش سرمایه‌داران بخش II، ضرورتاً باید در اِزاء وسایل مصرف خرج شود. ولی ارزش آنها در وسایل مصرف به ارزش ۱۰۰۰ وجود دارد که در دست سرمایه‌داران بخش II از سوئی V ۵۰۰ پیش‌ریخته را جبران می‌کند و از سوی دیگر معرف $۵۰۰ m$ است. بنابراین دستمزد و اضافه‌ارزش بخش II در درون خود بخش II در اِزاء محصول همین بخش مبادله می‌گردند. بدین سان $(۵۰۰ m + ۵۰۰ V) = II$ ۱۰۰۰ ، با فرورفتن در وسایل مصرف، از محصول کل حذف می‌شود.

۲- آن $۱۰۰۰ V + ۱۰۰۰ m$ بخش I نیز باید همچین در اِزاء وسایل مصرف ولذا در برابر محصولات بخش II، خرج شود. بنابراین ضرورتاً بایست این مبادله با محصولات باقی‌مانده بخش II، که از لحاظ مبلغ برابر با جزء ثابت سرمایه این بخش یعنی C ۲۰۰۰ است، انجام گیرد. در مقابل، بخش II مبلغ برابری از وسایل تولید که محصول بخش I است و در آن ارزش V $۱۰۰۰ + m$ ۱۰۰۰ تجسم یافته است به دست می‌آورد. بدین سان II C ۲۰۰۰ و $(۱۰۰۰ m + ۱۰۰۰ V)$ I، از حساب خارج می‌گردد.

۳- هنوز I C ۴۰۰۰ باقی مانده است. این مبلغ عبارت از وسایل تولید است که فقط در بخش I می‌تواند به منظور جانشین ساختن سرمایه ثابت مصرف شده در آن مورد استفاده قرار گیرد، ولذا به وسیله مبادله متقابل میان تک سرمایه‌داران بخش I انجام می‌شود، عیناً همچنانکه $(۵۰۰ m + ۵۰۰ V)$ بخش II از راه مبادله میان کارگران و سرمایه‌داران و یا میان تک سرمایه‌داران بخش II تصفیه می‌گردد.

فعلاً به همین که گفته شد قناعت می‌کنیم، و این خود برای بهتر درک کردن مطالب آینده کافی است.

III. مبادله میان دو بخش:

(^۱) CII در برابر (m + v) e

سخن را با مبادلهٔ بزرگ میان دو طبقه آغاز می‌کنیم - I (۱۰۰۰ v + ۱۰۰۰ m) - این ارزش‌هایی که در شکل طبیعی وسایل تولید در دست تولید کنندگان نشان وجود دارند، در برابر II C ۲۰۰۰ مبادله می‌شوند، یعنی در مقابل ارزش‌هایی که در شکل طبیعی وسایل مصرف قرار دارند. بدین سان طبقهٔ سرمایه‌دار بخش II سرمایه ثابت خود را که = ۲۰۰۰ است از شکل وسایل مصرف خارج ساخته دوباره آن را به وسایل تولید وسایل مصرف بدل کرده است، یعنی به صورتی که سرمایه مزبور بتواند از نو مانند عامل رَوَند کار و به منظور ارزش‌افزائی، به مثابه ارزش-سرمایه ثابت عمل نماید. از سوی دیگر از این راه معادل نیروی کار در بخش I که عبارت از (IV ۱۰۰۰) است و اضافه‌ارزش سرمایه‌داران بخش مزبور یعنی (Im ۱۰۰۰)، در وسایل مصرف سامان یافته است. هر دوی اینها از شکل طبیعی وسایل تولید به شکل طبیعی‌ئی درآمده‌اند که مصرف آنها را به مثابه درآمد ممکن می‌سازد.

ولی این مبادلهٔ دوسویه به یاری یک گردش پول انجام می‌گیرد، که در عین تسهیل این مبادله فهم آن را نیز دشوار می‌سازد. اما این گردش پول دارای اهمیت قاطعی است، زیرا جزء متغیّر سرمایه همواره باید به شکل پول، به مثابه پول - سرمایه‌ای که از صورت پول به نیروی کار بدل می‌شود، وارد عرصهٔ عمل گردد. سرمایه متغیّر در سرتاسر جامعه، در همهٔ رشته‌های صنعتی که هم‌زمان در کنار یکدیگر کار می‌کنند، اعم از اینکه متعلّق به بخش I یا II باشد، باید ضرورتاً در شکل پول پیش‌ریز شود.

(۱) از این پس باز از روی دست‌نوشته شماره VIII

سرمایه‌دار نیروی کار را پیش از آنکه وارد روند تولید شود خریداری می‌کند، ولی بهای آن را فقط در انقضای مدت مقرر، پس از آنکه نیروی کار در تولید ارزش مصرف خرج شده است، می‌پردازد. این جزء از ارزش محصول که فقط معادلی است در إزاء پول خرج شده‌ای که بابت نیروی کار پرداخت شده است، یعنی آن جزئی از ارزش محصول است که نماینده ارزش - سرمایه متغیر می‌باشد، نیز مانند جزء باقی مانده ارزش محصول، به سرمایه‌دار تعلق دارد. تازه در همین جزء ارزشی، کارگر معادل دستمزد خود را به‌وی تحویل داده است. ولی تبدیل مجدد کالا به پول یعنی فروش آن است که سرمایه متغیر سرمایه‌دار را دوباره به‌مثابه پول - سرمایه برقرار می‌کند تا بتواند آن را از نو برای خرید نیروی کار پیش‌ریز نماید.

بنابراین در بخش I، همگان - سرمایه‌دار ۱۰۰۰ لیره استرلینگ (می گوئیم لیره استرلینگ فقط برای نشان دادن اینکه سرمایه مزبور ارزشی است به‌صورت پول) = ۱۰۰۰ V، بابت آن جزء ارزشی که به‌مثابه جزء V ی محصول بخش I وجود دارد، یعنی به‌صورت وسایل تولیدی است که کارگران تولید کرده‌اند، به آنها پرداخته است. با این ۱۰۰۰ لیره استرلینگ، کارگران وسایل مصرفی به‌همان ارزش از سرمایه‌داران بخش II خریداری می‌کنند و بدین سان نیمی از سرمایه ثابت بخش II را به پول مبدل می‌سازند. سرمایه‌داران بخش II به‌نوبه خویش با این ۱۰۰۰ لیره استرلینگ وسایل تولیدی به‌ارزش ۱۰۰۰ از سرمایه‌داران بخش I خریداری می‌نمایند. با این عمل برای سرمایه‌داران اخیر الذکر ارزش - سرمایه متغیر = ۱۰۰۰ V، که همچون جزئی از محصول آنها در شکل طبیعی وسایل تولید وجود داشت، دوباره به پول مبدل شده است و اکنون می‌تواند در دست سرمایه‌داران بخش I از نو به‌مثابه پول - سرمایه به کار رود، به نیروی کار و لذا به اساسی‌ترین عنصر سرمایه بارآور مبدل گردد. از این راه است که سرمایه متغیر آنان، در نتیجه سامان‌یابی جزئی از کالا - سرمایه‌شان، از نو به‌صورت پول به‌سوی ایشان بازمی‌گردد.

اما پولی که برای مبادله جزء m از کالا - سرمایه بخش I در برابر نیمه دوم جزء ثابت سرمایه بخش II، لازم می آید، ممکن است به شیوه های مختلف پیش ریز گردد. در حقیقت، این گردش، مستلزم تعداد بی شماری از خرید و فروش های جدا جدا از جانب تک سرمایه داران هر دو بخش است، ولی در هر حال پول ضرورتاً باید از خود این سرمایه داران ناشی شود، زیرا قبلاً مقدار پولی که از سوی کارگران به دوران فروریخته می شود تماماً به حساب آمده است. گاه ممکن است یک سرمایه دار از بخش II از پول - سرمایه ای که در کنار سرمایه بار آور خود موجود دارد، وسایل تولیدی برای خویش نزد سرمایه دار بخش I خریداری نماید، و گاه به عکس امکان دارد سرمایه داری از بخش I از پول - مایه مشخصی که برای مخارج شخصی خویش - ولی نه برای مصارف سرمایه ای - در دست دارد، نزد سرمایه دار بخش II خرید نماید. چنانکه در بخش های یکم و دوم کتاب حاضر نشان داده شد در هر وضع و احوالی باید ضرورتاً وجود ذخیره پولی معینی را در دست سرمایه داران در کنار سرمایه بار آور، خواه برای یک پیش ریز سرمایه و خواه برای مصارف درآمد، مفروض تلقی نمود. فرض کنیم که نیمی از پول را سرمایه داران بخش II برای تعویض سرمایه ثابت شان بابت خرید وسایل تولید پیش ریز کرده باشند (نسبت پول در این مورد برای هدف استدلال ما کاملاً بی تفاوت است)، و نیمه دیگر را سرمایه داران بخش I برای مصارف خویش خرج نموده باشند. بدین سان بخش II ۵۰۰ لیره استرلینگ پیش ریز می کند و با آن از بخش I وسایل تولید می خرد و بدین وسیله (با به حساب آوردن ۱۰۰۰ لیره استرلینگی که قبلاً ذکر آن رفت و از ناحیه کارگران بخش I به دست آمده است، $\frac{2}{3}$ سرمایه ثابت خود را با شکل طبیعی آن تعویض کرده است. بخش I با ۵۰۰ لیره استرلینگی که از این راه دریافت کرده است از بخش II وسایل مصرف خریداری می کند و بدین سان نیمی از آن جزء از کالا - سرمایه بخش مزبور که عبارت از m است گردش $w - g - m$ را انجام داده و این قسمت از محصول آن بخش در مصرف - مایه به سامان رسیده است. به وسیله این روند دومی،

۵۰۰ لیره استرلینگ دوباره به مثابه پول - سرمایه‌ای که بخش II در جنب سرمایه بار آور خود داراست، به بخش مزبور برمی‌گردد. از سوی دیگر بخش I به طور پیش‌خور بابت نیمی از جزء m کالا - سرمایه خود که هنوز به صورت محصول باقی مانده است - یعنی پیش از فروش آن - مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ برای خرید وسایل مصرف از بخش II، خرج می‌کند. با همان ۵۰۰ لیره استرلینگ، بخش II از بخش I وسایل تولید می‌خرد و از آن راه تمام سرمایه ثابتش ($۱۰۰۰ + ۵۰۰ + ۵۰۰ = ۲۰۰۰$) در شکل طبیعی تعویض می‌گردد، در حالی که بخش I تمام اضافه‌ارزش خود را در وسایل مصرف به سامان رسانده است. بدین‌سان، بنا به فرض، مجموعاً مبادله کالاهائی به مبلغ ۴۰۰۰ لیره استرلینگ به وسیله گردش ۲۰۰۰ لیره استرلینگ پول انجام گرفته است. نتیجه‌ای که در مورد مقدار پول اخیر الذکر به دست آورده‌ایم از آنجاست که مبادلات مربوط به مجموع محصول سالانه را یکجا و به صورت تعداد کمی از معاملات بزرگ در نظر گرفته‌ایم. آنچه که در اینجا اهمیّت دارد فقط تشخیص این واقعیت است که بخش II نه تنها سرمایه ثابت خود را که در شکل وسایل مصرف باز تولید گردیده است دوباره به شکل وسایل تولید در آورده، بلکه علاوه بر آن، ۵۰۰ لیره استرلینگی نیز که بابت خرید وسایل تولید در دوران پیش‌ریز کرده بود به آن بخش بازگشته است. و همچنین این نکته مهم است که نه تنها سرمایه متغیر بخش I، که در شکل وسایل تولید باز تولید شده بود، از نو شکل پول یافته و به مثابه پول - سرمایه دوباره به نیروی کار تبدیل پذیر گردیده است، بلکه ۵۰۰ لیره استرلینگی که به طور پیش‌خور قبل از فروش جزء اضافه‌ارزش سرمایه‌اش در اِزاء وسایل مصرف خرج شده بود، دوباره به بخش مزبور بازمی‌گردد. ولی ۵۰۰ لیره مزبور از جهت مخارجی که انجام شده به بخش I بر نمی‌گردد، بلکه این بازیافت نتیجه فروش بعدی قسمتی از محصول - کالای آن بخش که حامل نیمی از اضافه‌ارزش آن است وقوع می‌یابد.

در دو مورد مذکور نه فقط سرمایه ثابت بخش III از شکل محصولی خود، به شکل

طبیعی وسایل تولید، تنها شکلی که سرمایه ثابت می تواند به مثابه سرمایه عمل کند، مبدل می گردد، و نیز نه تنها جزء متغیر سرمایه بخش I به شکل پول درمی آید، و جزء اضافه ارزش I از صورت وسایل تولید به شکل مصرف پذیر مبدل می شود و به مثابه درآمد قابل خرج می گردد، بلکه گذشته از آن، ۵۰۰ لیره استرلینگ پول - سرمایه ای که بخش II بابت خرید وسایل تولید پیش ریز نموده بود به بخش مزبور بازمی گردد، پیش از آنکه جزء ارزشی متناسب با جبران سرمایه ثابت (موجود به صورت وسایل مصرف) به فروش رفته باشد. و نیز علاوه بر آن، ۵۰۰ لیره استرلینگ که بخش I بابت خرید وسایل مصرف پیشکی خرج کرده بود به بخش مزبور بازمی گردد. اگر پول پیش ریخته از جانب بخش II، به حساب جزء ثابت محصول - کالایش، و پول پیش ریخته از سوی بخش I به حساب جزئی از اضافه ارزش محصول - کالایش، بازمی گردد، فقط بدان سبب است که سرمایه داران بخش II از یک سو و سرمایه داران بخش I از سوی دیگر هر کدام، یکی بیش از سرمایه ثابت موجود به صورت کالا و دیگری فزون بر اضافه ارزش موجود به شکل کالا، پول به دوران فروریخته اند. سرانجام آنها به وسیله معادل های کالائی خود، متقابلاً و کاملاً یکدیگر را از لحاظ پرداخت تأمین کرده اند. پولی که آنها افزون بر مبلغ ارزشی کالای خود به مثابه واسطه این مبادله کالائی به دوران ریخته اند، به هر یک از آنها به نسبت مقدار فروریخته در دوران، از طریق دوران باز - می گردد. از این جهت هیچکدام از آنها به اندازه یک پول هم دارا تر نشده اند. بخش II سرمایه ثابتی = ۲۰۰۰، به صورت وسایل تولید، به اضافه ۵۰۰ واحد پول نقد داشت، اکنون نیز ۲۰۰۰ به شکل وسایل تولید و ۵۰۰ واحد پول نقد مانند گذشته دارد، همچنانکه بخش I نیز مانند پیش، اضافه ارزشی به مبلغ ۱۰۰۰ در اختیار دارد (که اکنون از صورت کالا، یعنی وسایل تولید بیرون آمده تبدیل به مصرف - مایه کرده است) + ۵۰۰ واحد پول نقد مانند گذشته. - از اینجا یک نتیجه کلی به دست می آید: پولی که سرمایه داران صنعتی به منظور راه اندازی گردش کالاهای خویش به دوران می ریزند، خواه به حساب جزء

ارزشی ثابت کالا باشد یا به حساب اضافه ارزش موجود در کالا، مادامی که به مثابه درآمد خرج می شود، به همان میزانی که برای گردش پولی از جانب آنها پیش ریز شده است دوباره به دست سرمایه داران مزبور برمی گردد.

اما در مورد تبدیل مجدد سرمایه متغیر بخش I به شکل پول، چنین است که سرمایه مزبور پس از آنکه بابت دستمزد خرج شد، برای سرمایه داران بخش I بدواً به صورت کالا، یعنی در شکلی که کارگران آن را تحویل داده اند، وجود دارد. سرمایه داران مزبور سرمایه متغیر را به کارگران به مثابه بهای نیروی کارشان در شکل پول پرداخته اند. بدین سان آنان جزء ارزشی محصول - کالای خود را، که برابر با پول خرج شده بابت سرمایه متغیر است، پرداخته اند. و نیز به همین جهت است که سرمایه داران مزبور مالک این جزء از محصول - کالا هستند. ولی آن قسمت از طبقه کارگر که به وسیله سرمایه داران این بخش به کارگمارده شده است، خریدار وسایل تولیدی که خود تولید کرده نیست، بلکه خریدار وسایل مصرفی است که به وسیله بخش II تولید گردیده است. بنابراین پولی که از جانب سرمایه داران بخش I بابت سرمایه متغیر به هنگام پرداخت نیروی کار پیش ریز می شود مستقیماً به سرمایه داران بخش I بر نمی گردد. پول مزبور، از راه خریدهایی که کارگران انجام می دهند، به دست آن سرمایه دارانی می رسد که کالاهای لازم و به طور کلی دسترس پذیر محیط کارگری را تولید می کنند، و لذا به دست سرمایه داران بخش II می رسد، و تازه آنگاه که اینان پول را برای خرید وسایل تولید به کار بردند، از این راه غیر مستقیم است که پول دوباره به دست سرمایه داران بخش I می رسد.

نتیجه آن است که در مورد باز تولید ساده، مبلغ ارزشی کالا - سرمایه بخش I، یعنی $v + m$ (و بنابراین جزء متناسبی از محصول - کالای بخش I که با آن انطباق پیدا می کند) باید برابر با سرمایه ثابت بخش دوم، $II C$ باشد، که آن نیز به مثابه جزء متناسباً جدا شده ای از کل محصول - کالای بخش II به شمار می رود. یا به دیگر سخن:

$$I(v + m) = IIC$$

IV. مبادله در درون بخش II.

وسایل لازم معیشت و تجمل افزار

در ارزش محصول - کالای بخش II هنوز باید اجزاء $v + m$ مورد بررسی قرار گیرند. مطالعه آنها به هیچ وجه با مهمترین مسئله‌ای که اکنون به بررسی آن مشغولیم ارتباطی ندارد. و آن مسئله از این قرار است که تا چه اندازه تجزیه ارزش محصول - کالای هر تک سرمایه‌دار به $C + V + m$ - حتا اگر اشکال مختلفه بروز واسط آن تجزیه قرار گرفته باشند - در مورد محصول کل سالیانه صدق می کند. این مسئله از سوئی به وسیله مبادله $I(v + m)$ در برابر $II C$ ، و از سوی دیگر از راه بررسی بازتولید IC در محصول - کالای سالیانه بخش I - بررسی می که برای بعد گذاشته ایم - حل می شود. از آنجا که $II(v + m)$ در شکل جنسی اقلام مصرفی وجود دارد، نظر به اینکه سرمایه متغیری که بابت پرداخت نیروی کار کارگران پیش ریز گردیده است به طور کلی باید تماماً در وسایل مصرف خرج شود، و چون بنا به فرض ما، در مورد بازتولید ساده، جزء ارزشی m کالاها، عملاً به مثابه درآمد در اِزاء وسایل مصرف خرج خواهد شد، بنابراین از نگاه نخست (*prima facie*) روشن است که کارگران بخش II قسمتی از محصول خویش را که از سرمایه‌داران بخش II به صورت دستمزد دریافت می نمایند - در حد و میزان پول - ارزشی که به مثابه دستمزد می ستانند - باز خرید می کنند. از این راه گروه سرمایه‌دار بخش II پول - سرمایه‌ای را که بابت پرداخت نیروی کار پیش ریز نموده است از نو به صورت پول به دست می آورد؛ عیناً آنچه‌آن است که گوئی سرمایه - داران مزبور دستمزد کارگران را به وسیله علائم ارزشی پرداخت نموده باشند. به محض اینکه کارگران، این علائم ارزشی را به وسیله خرید جزئی از محصول - کالائی که خود

تولید کرده‌اند و به سرمایه‌داران تعلق دارد، به سامان می‌رسانند، علائم ارزشی مزبور مجدداً به دست سرمایه‌داران برمی‌گردد، فقط با این تفاوت که در اینجا علائم نه تنها ارزش‌نما هستند، بلکه این ارزش را در پیکر زرین یا سیمین خود نیز دارند. این نوع برگشت سرمایه متغیر پیش‌ریز شده را به صورت پول، بعداً از راه روندی که در آن طبقه کارگر به مثابه خریدار و طبقه سرمایه‌دار به مثابه فروشنده جلوه می‌کنند، نزدیکتر مورد مطالعه قرار خواهیم داد. ولی اکنون در مورد بازگشت سرمایه متغیر به نقطه عزیمت خود، لازم است به نکته دیگری پردازیم.

اگرچه بخش II ی تولید کالائی سالیانه مرکب از رشته‌های گوناگون صنعت است، ولی می‌توان آنها را از لحاظ محصولاتشان به دو شعبه بزرگ تقسیم نمود:

الف) وسایل مصرفی که وارد در مصرف طبقه کارگر هستند و تا آنجا که وسایل ضرور زندگی را تشکیل می‌دهند، جزئی از مصرف طبقه سرمایه‌دار را نیز در بر می‌گیرند، هر چند غالباً از حیث کیفیت و ارزش با کالاهای مورد مصرف طبقه کارگر فرق دارند. مجموع این زیربخش را می‌توانیم از لحاظ بحثی که در پیش داریم تحت عنوان وسایل مصرف لازم، یک‌جا جمع کنیم. در این مورد مسئله اینک فلان محصول، مثلاً توتون، از نقطه نظر فیزیولوژیک وسیله مصرف لازم هست یا نیست کاملاً یکسان است. همین قدر کافی است که کالای مورد بحث بر حسب عادت چنین عنوانی یافته باشد.

ب) وسایل مصرف تجملی، که فقط در مصرف طبقه سرمایه‌دار وارد می‌شود، ولذا تنها در ازاء خرج اضافه ارزش، که هرگز نصیب کارگران نیست، مبادله پذیر است. در مورد شعبه اول روشن است که سرمایه متغیری که برای تولید انواع کالاهای مربوط به این شعبه به پول پیش‌ریز شده است باید مستقیماً به آن قسمت از طبقه سرمایه‌دار II (بگوئیم سرمایه‌داران IIa) که این قبیل وسایل لازم زندگی را تولید می‌کنند بازگردد. اینان به کارگران خود به میزان سرمایه متغیری که به صورت دستمزد به آنها پرداخته‌اند می‌فروشند. این بازگشت به گروه سرمایه‌دار مجموع شعبه a ی بخش II مستقیم است،

هر قدر هم میان سرمایه‌داران ذی‌دخل در رشته‌های مختلفه صنعت مزبور معاملات متعددی جریان یابد تا سرمایه متغیر بازگشته را بین خود به نسبت سهم هر یک تقسیم نمایند. این قبیل معاملات عبارت از رَوَند هائی از دَوَران هستند که وسایل گردش آنها مستقیماً به وسیله پول خرج شده از سوی کارگران فراهم گشته است. ولی در مورد شعبه IIb وضع به گونه‌ای دیگر است. تمام جزء ارزش - محصولی که در اینجا با آن سروکار است، $(v + m)$ IIb، مرکب از اقلام تجملی به صورت عین جنس است، یعنی کالاهائی است که خریداری آنها برای طبقه کارگر همان قدر غیرمقدور است که محتوی کالا - محصول I v در شکل وسایل تولید، با اینکه هم این تجمل‌آزار و هم آن تولیدآزار محصولات خود این کارگران هستند. بنابراین بازگشتی که به وسیله آن سرمایه متغیر پیش ریخته این شعبه از نو در شکل پولی خود، به دست سرمایه‌داران تولیدکننده می‌رسد، نمی‌تواند مستقیم باشد، بلکه باید عیناً مانند I v با واسطه انجام گیرد.

به طور مثال، همچنانکه در بالا برای مجموع بخش II فرض کرده‌ایم، چنین قرار دهیم که $v = 500$ ، $m = 500$ باشد، ولی سرمایه متغیر و اضافه‌ارزش منطبق با آن به گونه زیرین تقسیم شده باشد:

شعبه a: وسایل لازم زندگی: $v = 400$ ، $m = 400$ ، ولذا توده‌ای از کالا مرکب از وسایل لازم مصرفی به ارزش:

$$Ia \quad 400v + 400m = 800$$

شعبه b: تجمل‌آزار به ارزش $v = 100$ ، $m = 200$ یا $(100v + 100m)$ IIb کارگران IIb بابت نیروی کار خود ۱۰۰ واحد پول، بگوئیم ۱۰۰ لیره استرلینگ، دریافت داشته‌اند. اینان با آن پول از سرمایه‌داران IIa وسایل مصرفی به مبلغ ۱۰۰ خریداری می‌کنند. این گروه از سرمایه‌داران با آن پول، ۱۰۰ واحد کالا از IIb می‌خرد و بدین سان سرمایه متغیر سرمایه‌داران IIb به شکل پول به سوی آنان برمی‌گردد.

در شعبه IIa باز ۴۰۰ واحد به صورت پول نقد در دست سرمایه‌داران وجود دارد،

که نتیجه مبادله با کارگران همین شعبه است. علاوه بر این یک چهارم از آن جزء محصول ایشان که نمایشگر اضافه ارزش است به کارگران IIb داده شده و با آن پول از (v 100) IIb کالاهای تجملی خریداری گردیده است.

اکنون فرض کنیم که سرمایه داران IIa و IIb خرج های درآمدی خود را به نسبت برابر میان وسایل زندگی و اسباب تجمل توزیع کنند، به نحوی که هر یک از آن دو $\frac{3}{5}$ درآمد خود را صرف وسایل لازم زندگی و $\frac{2}{5}$ آن را خرج تجمل آفرار می نمایند، آنگاه سرمایه داران گروه فرعی IIa $\frac{3}{5}$ از درآمد ناشی از اضافه ارزش خود، ۴۰۰ m را، صرف محصولات ویژه خویش نموده اند که عبارت از وسایل لازم زندگی است و به ۲۴۰ بالغ می شود، و به نسبت $\frac{2}{5}$ از آن را که برابر با ۱۶۰ است در اِزاء وسایل تجملی مصرف کرده اند. همچنین سرمایه داران گروه فرعی IIb نیز اضافه ارزش خود، ۱۰۰ m را به این ترتیب تقسیم می کنند: $\frac{3}{5} = ۶۰$ بابت وسایل لازم و $\frac{2}{5} = ۴۰$ برای تجمل آفرار.

۱۶۰ تجمل آفراری که m (IIa) در دست دارد به طریق ذیل به سرمایه داران IIa می رسد: چنانکه دیدیم ۱۰۰ واحد از ۴۰۰ m (IIa) به شکل وسایل لازم زندگی در مقابل مبلغ برابری از v (IIb)، که در شکل وسایل تجمل وجود دارد، مبادله شده است، و ۶۰ واحد دیگر به صورت وسایل لازم زندگی در اِزاء تجمل آفرار ۶۰ m (IIb) مبادله گردیده است. بنابراین مجموع حساب به قرار زیرین است:

$$100 m + 100 v : IIb ; 400 m + 400 v : IIa$$

۱- (a) ۴۰۰ v، که جزئی از محصول کارگران IIa را تشکیل می دهد (وسایل لازم زندگی)، به وسیله آنها مصرف شده است. وسایل مزبور را کارگران از سرمایه داران تولید کننده بخش خودشان خریداری می کنند. از این راه مبلغ ۴۰۰ لیره استرلینگ پول به این سرمایه داران برمی گردد، یعنی ارزش - سرمایه متغیری به میزان ۴۰۰ که به کارگران خود به صورت دستمزد پرداخته بودند، دوباره به دست آنها می رسد، به نحوی

که با آن می‌توانند از نو نیروی کار خریداری نمایند.

۲- یک جزء از (a) m ۴۰۰ برابر با (b) v ۱۰۰، ولذا $\frac{1}{4}$ اضافه‌ارزش (a)، به‌قرار زیر درازاءِ وسایلِ تجمّل به‌سامان می‌رسد: کارگران (b) از سرمایه‌داران بخش خودشان (b) ۱۰۰ لیره استرلینگ به‌عنوان دستمزد دریافت می‌کنند. با این پول آنها $\frac{1}{4}$ از (a) m را، که عبارت از کالاهائی مشتمل بر وسایل لازم زندگی است، می‌خرند. سرمایه‌داران a با این پول به‌همان مبلغ ارزشی، اقلام تجمّلی $= (b) v$ ۱۰۰ یعنی نیمی از تمام تولید اشیاء تجمّلی را خریداری می‌نمایند. بدین‌سان سرمایه متغیّر سرمایه‌داران b به‌شکل پول به‌آنها برمی‌گردد و آنان می‌توانند با تجدید خرید نیروی کار باز تولید خود را از نو شروع نمایند، زیرا همه سرمایه ثابت تمام بخش II از راه مبادله $I (v + m)$ در برابر Ic جبران گردیده‌است. بنابراین نیروی کار کارگران تجمّل‌آفران از آن رو مجدداً فروش - پذیر گردیده است که جزئی از محصول خود آنها که به‌مثابه معادل دستمزدشان ایجاد شده و به‌وسیله سرمایه‌داران Ia به مصرف - مایه اینان پیوسته، به‌پول مبدل گشته است. (همین امر در مورد فروش نیروی کار بخش I نیز صادق است، زیرا Ic ئی که در مقابل آن $I (v + m)$ مبادله می‌شود، هم عبارت از تجمّل‌آفران و هم شامل وسایل ضروری زیست است و آنچه به‌وسیله $I (v + m)$ تجدید می‌شود هم وسایل تولید تجمّل‌آفران و هم وسایل تولید وسایل ضرور زندگی را در بر می‌گیرد.)

۳- اینک به‌مبادله a و b ، فقط از آن‌جا که مبادله میان سرمایه‌داران دو زیربخش است، می‌پردازیم. با آنچه قبلاً ذکر شد در سرمایه متغیّر (v ۴۰۰) و جزئی از اضافه‌ارزش (m ۱۰۰) در مورد a و نیز از سرمایه متغیّر (v ۱۰۰) در مورد b ، فارغ گشته‌ایم. علاوه بر این فرض کرده‌ایم که درآمد سرمایه‌داران هر دو دسته به‌طور متوسط به‌نسبت $\frac{2}{5}$ برای تجمّل‌آفران و $\frac{3}{5}$ برای نیازهای لازم زیست خرج می‌شود. بنابراین علاوه بر ۱۰۰ واحدی که قبلاً در اِزاء اشیاء تجمّلی مصرف گردیده است، باز بابت تجمّل‌آفران، ۶۰ واحد

دیگر به زیربخش a و به همین نسبت یعنی ۴۰ واحد به زیربخش b می‌افتد.

پس m (IIa) بدین سان توزیع می‌گردد: ۲۴۰ بابت وسایل معیشت و ۱۶۰ بابت تجمل‌آزار، یعنی $m = ۱۶۰ + ۲۴۰ = ۴۰۰$ (IIa).

(IIb) منقسم می‌شود به ۶۰ بابت وسایل زیست و ۴۰ برای تجمل‌آزار، $۴۰ + ۶۰ = ۱۰۰$ m (IIb). ۴۰ واحد اخیر را این گروه سرمایه‌دار از محصول خود مصرف می‌کند ($\frac{2}{5}$ اضافه‌ارزش گروه مزبور)، ۶۰ واحد بابت وسایل زیست را گروه مزبور از آنجا به دست می‌آورد که ۶۰ واحد اضافه محصول خود را در اِزاء m ۶۰ (a) مبادله می‌نماید.

بنابراین برای مجموع گروه سرمایه‌دار بخش II، (که $v + m$ در مورد زیربخش a به صورت وسایل معیشت و در مورد b به صورت تجمل‌آزار وجود دارد)، چنین خواهیم داشت:

$IIa + (۴۰۰ m + ۴۰۰ v) = IIb + (۱۰۰ m + ۱۰۰ v) = ۱۰۰۰$ ، که به وسیله حرکت به گونه زیرین سامان یافته است: $(a + b) ۵۰۰ v$ [که در $۴۰۰ v$ (a) و $۱۰۰ m$ (a) + $m (a + b) ۵۰۰$] و در $[۳۰۰ m + (a) ۱۰۰ v + (b) ۱۰۰ m] = ۱۰۰۰$ ، به سامان رسیده است.]

برای هر یک از a و b که جداگانه مورد توجه قرار گیرد سامان‌یابی ذیل به دست می‌آید:

$$a) \frac{v}{(۴۰۰ va)} + \frac{m}{۲۴۰ m(a) + ۱۰۰ v(b) + ۶۰ m(b)} = ۸۰۰$$

$$b) \frac{v}{۱۰۰ m(a)} + \frac{m}{۶۰ m(a) + ۴۰ m(b)} = ۲۰۰$$

چنانچه از نظر ساده‌ساختن مطلب همان نسبت میان سرمایه متغیر و ثابت را حفظ کنیم (چیزی که ضمناً بگوئیم به هیچ وجه لزومی هم ندارد)، در آن صورت در برابر $400v$ (a) سرمایه ثابتی $= 1600$ و در مقابل $100v$ (b) سرمایه ثابتی $= 400$ قرار می‌گیرد، و آنگاه برای بخش II دو زیربخش‌های ذیل را خواهیم داشت:

$$\text{IIa) } 1600c + 400v + 400m = 2400$$

$$\text{IIb) } 400c + 100v + 100m = 600$$

و جمعاً:

$$2000c + 500v + 500m = 3000$$

طبق این حساب، از 2000 IIc وسایل مصرفی که در $I(v+m)$ 2000 مبادله شده است، 1600 واحد آن در I وسایل تولید لوازم ضرور زندگی و 400 واحد آن در برابر وسایل تولید تجمل‌آزار مبادله گردیده‌اند.

بنابراین $I(v+m)$ 2000 خود نیز بدین قرار تجزیه می‌شود که $I(800v + 800m)$ برای $a = 1600$ وسایل تولیدی لوازم ضرور زندگی و $I(200v + 200m)$ برای $b = 400$ وسایل تولیدی تجمل‌آزار.

نه تنها قسمت مهمی از کارآزار، بلکه جزء مهمی نیز از مواد خام و کمکی و غیره برای هر دو بخش از یک نوع است. ولی در مورد مبادله اجزاء مختلفه ارزشی محصول کل $I(v+m)$ ، چنین تقسیمی کاملاً بی تفاوت می‌گردد. هم Iv 800 و هم Iv 200 فوق‌الذکر از آن راه به سامان می‌رسند که دستمزد در وسایل مصرفی IIc 1000 خرج می‌شود، و لذا پول - سرمایه‌ای که بابت این دستمزد پیش‌ریز شده است به هنگام برگشت به همان نحو میان سرمایه‌داران تولیدکننده بخش I توزیع می‌گردد و به نسبت سرمایه متغیر پیش‌ریخته آنها دوباره به پول مبدل می‌شود. از سوی دیگر در مورد سامان‌یابی Im 1000 نیز چنین است که در اینجا نیز سرمایه‌داران به همان نحو از مجموع نیمه دوم $IIc = 1000$ ، یعنی IIa 600 و IIb 400 ، (متناسب با بزرگی m هر کدام) وسایل مصرف

بیرون می‌کشند. بنابراین آنهاکه باید سرمایه ثابت IIa را جبران نمایند بدین قرارند:

$$۴۸۰ \left(\frac{۳}{۵}\right) \text{ از } ۶۰۰ \text{ c (IIa) و } ۳۲۰ \left(\frac{۲}{۵}\right) \text{ از } ۴۰۰ \text{ c (IIb) = } ۸۰۰$$

و آنهاکه سرمایه ثابت IIb را جبران می‌نمایند:

$$۱۲۰ \left(\frac{۳}{۵}\right) \text{ از } ۶۰۰ \text{ c (IIa) و } ۸۰ \left(\frac{۲}{۵}\right) \text{ از } ۴۰۰ \text{ c (IIb) = } ۲۰۰$$

$$\text{حاصل جمع} = ۱۰۰۰$$

آنچه در اینجا، هم در مورد بخش I و هم دربارهٔ بخش II، خودسرانه انتخاب شده عبارت از نسبت سرمایه متغیر به ثابت و همچنین یکسان گرفتن این نسبت‌ها برای I و II و زیربخش‌های آنهاست. این یکسانی در اینجا فقط از لحاظ آسان ساختن مطلب پذیرفته شده است و فرض نسبت‌های گوناگون مطلقاً تغییری در شرایط مسئله و حل آن نمی‌دهد. ولی آنچه که از این بیان در فرض بازتولید ساده الزاماً نتیجه می‌شود این است که:

۱. ارزش - محصول نوآفریدهٔ کار سالانه (تجزیه‌پذیر به $m + v$)، که در شکل طبیعی وسایل تولید به وجود آمده است، باید برابر با ارزش - سرمایه ثابت، یعنی c ارزش - محصولی باشد، که به وسیلهٔ قسمت دیگری از کار سالانه ایجاد گردیده و در شکل وسایل مصرف تجدید تولید یافته است. چنانچه ارزش - محصول مزبور کوچکتر از IIb باشد، آنگاه بخش II نخواهد توانست سرمایه ثابت خود را کاملاً جبران نماید و اگر بزرگتر از آن باشد ناچار جزء زائدی بی‌فایده می‌ماند. در هر دو حالت به فرض ما دربارهٔ بازتولید ساده لطمه می‌خورد.

۲. در محصول سالیانه‌ای که به صورت وسایل مصرف بازتولید گردیده است، سرمایه متغیر (v) پیش‌ریز شده به صورت پول، تا آنجا که دریافت کنندگان کارگران تجمل‌آفرار هستند، فقط در حدود آن جزء از وسایل زیست‌لازمی سامان‌پذیر است که نمایشگر اضافه ارزش سرمایه‌داران تولیدکنندهٔ این وسایل تجملی در شکل

ابتدائی^(۱) آن به شمار می‌رود.^(۲) پس v ثمی که در تولید تجمل آفرار گذاشته شده، بر حسب میزان ارزشی خود یک جزء از m را تشکیل می‌دهد که در شکل و سایل ضرور معیشت تولید گردیده است و لذا باید کوچکتر از تمام این m ، یعنی کوچکتر از m (IIa) باشد - و بنابراین تنها از راه سامان یابی آن v در این جزء از m است که سرمایه متغیر پیش ریخته سرمایه داران تولید کننده تجمل آفرار، به شکل پول از نو به سوی آنان باز- می‌گردد. این پدیده‌ای کاملاً همانند سامان یابی $I(v+m)$ در IIc است، فقط با این تفاوت که در حالت دوم v (IIb)، در جزئی از m (IIa) که برابر با مقدار ارزشی آن است سامان می‌یابد. این نسبت‌ها در مورد هر توزیع محصول کل سالانه از لحاظ کیفی تعیین کننده‌اند، به شرط اینکه محصول مزبور واقعاً به وسیله دوران در روند باز تولید سالیانه وارد شده باشد. $I(v+m)$ فقط می‌تواند در IIc سامان یابد، همچنانکه IIc، از لحاظ وظیفه‌اش به مثابه جزء تشکیل دهنده سرمایه بار آور، تنها از راه همین سامان- یابی تجدید پذیر است. هم‌اینچنین v (IIb) نیز فقط در یک جزء m (IIa) سامان پذیر است و تنها بدین سان است که دوباره به شکل پولی خود به مثابه پول - سرمایه قابل تبدیل می‌گردد. البته احکام مزبور فقط آنگاه صدق می‌کند که همه این جریانات واقعاً نتیجه خود روند باز تولید باشند و لذا در صورتی که مثلاً سرمایه داران IIb پول - سرمایه لازم برای v را به وسیله اعتبار از راه دیگری تحصیل نکرده باشند. به عکس مبادلات میان اجزاء مختلفه محصول سالانه از لحاظ کمی فقط هنگامی می‌توانند با چنان تناسبی که فوقاً ذکر شد انجام گردند که مقیاس و نسبت‌های ارزشی تولید ثابت مانده باشند و این روابط اکید به وسیله بازرگانی خارجی خدشه‌دار نگردیده باشد.

اکنون اگر بنا به اسلوب آ. اسمیتی گفته شود که $I(v+m)$ در IIc و IIc در $I(v+m)$

(۱) در متن به لاتینی *prima facie* قید شده است. در شکل کالائی که نخستین شکل اضافه ارزش است.

(۲) یعنی تا آن حد که اضافه ارزش برای رفع نیازهای اولیه زیست سرمایه داران تجمل ساز صرف می‌شود نه برای غیر آن.

حل می‌شود، و یا چنانکه وی خود غالباً عادت دارد به نحوی ربط‌تری بیان کند، گفته شود که $I(v+m)$ اجزاء متشکله قیمت Ic را تشکیل می‌دهند (تا ارزش آن را که وی Value in exchange^(۱) می‌خواند) و Ic عنصر کامل تشکیل دهنده ارزش $I(v+m)$ است، در آن صورت می‌توان و بایستی نیز گفته شود که v (Ib) در m (Ia)، یا m (Ia) در v (Ib) حل می‌گردد و یا v (Ib) جزئی از اضافه‌ارزش Ia را تشکیل می‌دهد و بالعکس: بدین سان اضافه‌ارزش در دستمزد یا در سرمایه متغیر حل می‌شود و سرمایه متغیر "جزء تشکیل دهنده" اضافه‌ارزش می‌گردد. در واقع این بی‌منطقی نزد آ. اسمیت تا به این حد هم می‌رسد، زیرا نزد وی دستمزد به وسیله ارزش وسایل لازم زیست تعیین می‌گردد و این ارزش - کالاها نیز به عکس به ارزش دستمزد (سرمایه متغیر) و اضافه‌ارزشی وابسته می‌شوند که در درون آنها وجود دارد. این مسئله که بر پایه سیستم سرمایه‌داری، ارزش - محصول یک روزانه کار تجزیه‌پذیر به اجزائی است - یعنی به $v+m$ قابل تقسیم است - چنان خاطر وی را به خود مشغول داشته که به کلی فراموش می‌شود که در مورد مبادله ساده کالاها مطلقاً بی‌تفاوت است که آیا معادل‌های گوناگونی که به شکل طبیعی وجود دارند از کار اجرت پرداخته تشکیل گشته‌اند یا پرداخته، زیرا در هر دو حالت کار یکسانی در آنها مصرف شده است، و نیز این مطلب را فراموش می‌کند که چه کالای A یک وسیله تولید باشد و چه از آن B یک وسیله مصرف، خواه کالائی پس از فروش به مثابه سرمایه عمل کند و خواه دیگری به عکس در مصرف - مایه وارد گردد، و یا بنا بر d/m به مثابه درآمد مصرف شود، باز همچنان بی‌تفاوت است. استفاده‌ای که خریدار منفرد از کالای خود می‌کند در مبادله کالائی و محیط دوران وارد نمی‌شود و به هیچ وجه تأثیری در ارزش کالا ندارد. اینکه در مورد تحلیل گردش محصول کل سالیانه جامعه لازم است جهت مشخص استفاده و زمان مصرف

(۱) ارزش مبادله.

اجزاء متشکله این محصول کل، به حساب آید به هیچ وجه تغییری در این حکم نمی دهد. در مورد آنچه فوقاً درباره مبادله v (IIb) در برابر جزء هم‌ارزشی از m (IIa) مورد تشخیص قرار گرفت و همچنین درباره مبادلات بعدی میان m (IIa) و m (IIb)، به هیچ وجه چنین فرض نشده است که خواه تک‌سرمایه‌داران IIa و IIb و خواه مجموعه هر یک از آن دو گروه، اضافه‌ارزش خویش را به یک نسبت میان اشیاء مصرفی لازم و وسایل تجملی توزیع می کنند. یکی بیشتر در مورد این مصرف و آن یک بیشتر بابت آن مصرف دیگر خرج می کند. در زمینه بازتولید ساده فقط چنین فرض شده است که مبلغ ارزشی برابر با تمام اضافه‌ارزش در مصرف - مایه به سامان می رسد. بنابراین فقط مرزها معلوم گردیده‌اند. در درون هر بخش ممکن است یکی بیشتر با a و دیگری بیشتر با b معامله کند، ولی اینها متقابلاً پایه‌پا می شوند به نحوی که طبقات سرمایه‌دار a و b ، در صورتی که جمعاً گرفته شوند، هر یک به همان نسبت در دو زیربخش شرکت دارند. ولی نسبت‌های ارزشی - یعنی سهم متناسب هر دو نوع تولیدکننده a و b در ارزش کل محصول II - و بنابراین یک نسبت مشخص کمی میان رشته‌های تولیدی که این بخش از محصولات را تحویل می دهند - بالضرورة در هر حالت مشخص معلوم است. فقط نسبتی که به صورت مثال آورده شده فرضی است. چنانچه مثال دیگری اختیار شود به هیچ وجه در اوضاع کیفی تغییری به وجود نمی آورد، منتها آنچه که دز لحاظ کمی تعیین گردیده در چنین صورتی تغییر می پذیرد. ولی اگر بنا به هر اوضاع و احوال یک تغییر حقیقی در مقادیر نسبی a و b وارد گردد، آنگاه شرایط بازتولید ساده نیز متناسب با آن تغییر می کند.

*

از این امر که v (IIb) در جزء هم‌ارزی از m (IIa) سامان می پذیرد، چنین نتیجه می شود که در رابطه با نمو قیمت تجملی محصول سالانه و لذا با ترقی سهمیه نیروی

کاری که تولید تجمل‌افزار جذب می‌کند - و به همان نسبت که تبدیل مجدد سرمایه متغیر پیش‌ریخته در v (Iib) به پول - سرمایه عملی می‌شود و از نو به مثابه شکل پولی سرمایه متغیر به کار می‌افتد، زندگی و تجدید تولید بخشی از طبقه کارگر که در Iib اشتغال دارد - تأمین بخش مزبور از لحاظ وسایل لازم زیست - به ریخت و پاش اسراف - آمیز طبقه سرمایه‌دار، به مبادله قسمت مهمی از اضافه‌ارزش آن با تجمل‌افزار وابستگی پیدا می‌کند.

هر بحرانی موقتاً از مصارف تجملی می‌کاهد؛ تبدیل مجدد v (Iib) را به پول - سرمایه‌گند می‌کند و به تأخیر می‌اندازد، فقط به تحقق قسمی این تبدیل امکان می‌دهد و لذا بخشی از کارگران تجمل‌ساز را به کوچه می‌ریزد، در حالی که از سوی دیگر درست به همین سبب موجب انسداد فروش وسایل ضروری معیشت و کاهش آن می‌شود. این به کلی صرف نظر از کارگران مولدی است که در عین حال بیرون رانده شده‌اند، یعنی آنها که درازاء خدمات خود جزئی از مخارج تجملی سرمایه‌داران را دریافت می‌دارند (خود این کارگران در این مقطع اقلام تجملی به شمار می‌روند)^(۱) و به ویژه در مصرف وسایل ضروری زندگی و غیره سهم بسیار مهمی دارند. به عکس در دوران رونق و به ویژه در آنتای زمانی از آن که سودبازی شکوفاست - به هنگامی که نظر به دلایل دیگر ارزش نسبی پول بیان شده در کالاها تنزل می‌کند (بدون آنکه از طریق دیگری انقلاب ارزشی واقعی رخ داده باشد)، و لذا به هنگامی که قیمت کالاها مستقل از ارزش خاص آنها ترقی می‌کند - وضع به نحو دیگر است. نه تنها مصرف وسایل ضروری زیست ترقی می‌کند، بلکه طبقه کارگر نیز (که اکنون تمام سپاه ذخیره‌اش فعلاً نه وارد در کار است) موقتاً در مصرف اشیاء تجملی که معمولاً به آن دسترسی ندارد شرکت می‌جوید و نیز علاوه بر آن در مصرف بخشی از اشیاء لازم معیشت که عادتاً در قسمت اعظم خود

(۱) مقصود قشر نوکران و خدمه سرمایه‌داران است.

وسایل مصرف "ضرور" طبقه سرمایه دار را تشکیل می دهند، وارد می شود، امری که به نوبه خود ترقی قیمت ها را برمی انگیزد.

این خود یک همانگویی محض است که گفته شود بحران ها از نقصان مصرف کسانی که توان پرداخت دارند یا از کمبود مصرف کننده پرداخت مند ناشی می گردند. سیستم سرمایه داری، به استثناء مصرف از طریق گدائی^(۱) یا از راه "شیادی"، هیچ نوع مصرف دیگری که پرداختنی نباشد نمی شناسد. اینکه کالاها فروش نمی روند هیچ معنای دیگری غیر از این ندارد که برای آنها خریدار پرداخت توان ولذا مصرف کننده ای پیدا نمی شود، (اعم از اینکه کالاها سرانجام به منظور مصرف بارآور یا مصرف انفرادی خریده شوند). ولی برای آنکه این همانگویی را با ظاهری از استدلال عمیق تر بیاریند می گویند که طبقه کارگر سهم کمتری از فراورده خویش به دست می آورد و به محض اینکه حصه بزرگتری از آن دریافت دارد و بالتیجه دستمزدش ترقی نماید این تنگنا برطرف می شود. در این مورد کافی است متذکر گردید که هر بار بحران ها درست در دوره ای آماده می شوند که دستمزدها عموماً در حال ترقی است و طبقه کارگر، از آن جزء محصول سالانه که برای مصرف تخصیص یافته است، به طور واقعی حصه بزرگتری به دست می آورد. از دیدگاه این شوالیه های مدعی عقل سلیم و "ساده"! انسانی، این دوره بایستی به عکس دورکننده بحران باشد. پس نمایان است که تولید سرمایه داری متضمن شرایطی است که مستقل از حسن نیت یا سوء نیت این و آن، رونق نسبی وضع طبقه کارگر را فقط به طور گذرا پذیراست و در واقع همواره این رونق، فقط چون مرغ توفان پیک بحران است.^(۲)

فوقاً دیدیم چگونه رابطه متناسب میان تولید وسایل ضرور مصرف و تولید تجمل افزار،

(۱) در متن به لاتینی: sub forma pauperia

(۲) برای توجه خاطر هواداران احتمالی تئوری رودبرتوسی (Rodbertus) بحران ها. ف.ا.

تقسیم II (v + m) را میان IIa و IIb ولذا نیز تقسیم IIc را میان c (IIa) و c (IIb) - مشروط می‌ساخت. بنابراین توزیع مزبور خصلت و مناسبات کمی تولید را تا ریشه فرا می‌گیرد و عامل اساسی تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری عمومی تولید به‌شمار می‌رود. بازتولید ساده بنا بر ماهیت خود بر پایه مصرف هدف‌گیری شده است، هر چند اضافه‌ارزش در آری جهت محرکه تک سرمایه‌دار می‌نماید، معذک اضافه‌ارزش - هر اندازه هم مقدار نسبی آن بزرگ باشد - سرانجام باید در مورد این تولید فقط برای مصرف شخصی سرمایه‌دار به کار رود.

تا آنجا که بازتولید ساده جزء و مهم‌ترین جزء هر بازتولید سالانه برمقیاس گسترده است، این انگیزه در عین اینکه با انگیزه توانگر گشتن همراه است نفساً با آن در تضاد قرار می‌گیرد. در واقعیت مسئله پیچیده‌تر به نظر می‌رسد، زیرا آنها که سهم‌بران (partners) این غنیمت - یعنی اضافه‌ارزش سرمایه‌دار - هستند، همچون مصرف‌کنندگان مستقل از وی وارد صحنه می‌شوند.

V. انجام مبادلات با پادرمیانی گردش پول

بنابر آنچه تاکنون بیان شده، دوران میان بخش‌های مختلف تولیدکنندگان طبق نمودار زیرین جریان داشته است:

۱- میان بخش I و بخش II:

$$I - 4000c + 1000V + 1000m$$

$$II - 2000c + \dots + 500m + 500V$$

بنابراین مسئله گردش ۲۰۰۰ IIc = که در برابر (1000V + 1000m) I مبادله

شده پایان یافته است.

نظر به اینکه ما فعلاً Ic ۴۰۰۰ را کنار می‌گذاریم، آنچه هنوز باقی می‌ماند عبارت است از گردش $V + m$ در درون بخش II. ولی $II(V + m)$ میان زیربخش‌های IIa و IIb به‌نحو زیر تقسیم می‌گردد:

$$II. ۵۰۰ v + ۵۰۰ m = a(۴۰۰ v + ۴۰۰ m) + b(۱۰۰ v + ۱۰۰ m) \quad ۲-$$

$۴۰۰ v$ (a) در درون همان زیربخش خود گردش می‌کند. کارگرانی که مزدشان با این مبلغ پرداخت شده است، وسایل ضروری زندگی را که خودشان تولید کرده‌اند به وسیله آن پول از کارفرمایان خویش یعنی سرمایه‌داران IIa خریداری می‌کنند.

چون سرمایه‌داران هر دو زیربخش اضافه‌ارزش خود را به نسبت $\frac{۳}{۵}$ در محصولات IIa (وسایل لوازم زیست) و $\frac{۲}{۵}$ در محصولات IIb (تجمّل‌افزار) خرج می‌کنند، آنگاه $\frac{۳}{۵}$ اضافه‌ارزش a ، یعنی ۲۴۰، در درون خود زیربخش IIa مصرف می‌شود، چنانکه $\frac{۲}{۵}$ اضافه‌ارزش b (که به صورت تجمّل‌افزار تولید شده و به همان صورت موجود است) در داخل زیربخش IIb به مصرف می‌رسد.

بنابراین میان IIa و IIb هنوز چیزی برای مبادله باقی مانده است:

$$\text{ازسوی IIa: } ۱۶۰ m,$$

ازسوی IIb: $۱۰۰ v + ۶۰ m$. اینها به پای هم درمی‌روند. کارگران IIb بادستمزدی که به صورت پول به میزان ۱۰۰ دریافت داشته‌اند، از IIa وسایل لازم زیستی به مبلغ ۱۰۰ خریداری می‌کنند. سرمایه‌داران IIb نیز به میزان $\frac{۳}{۵}$ از اضافه‌ارزش خود = ۶۰، وسایل لازم زندگی خویش را از IIa می‌خرند. بدین سان سرمایه‌داران IIa پول لازمی را که بنا به فرض فوق $\frac{۲}{۵}$ اضافه‌ارزش آنها = $۱۶۰ m$ است دریافت می‌کنند تا آن را برای خرید تجمّل‌افزاری که به وسیله IIb تولید شده است به کار برند، (V ۱۰۰ که در دست سرمایه‌داران IIb به صورت محصول جانشین دستمزد پرداخت شده وجود دارد و $۶۰ m$). پس نمودار این معامله چنین است:

$$\text{IIa}_3. (400 V) + (240 m) + 160 m$$

$$b \dots\dots\dots 100 V + 60 m + (40 m).$$

در این نمودار مقادیری که در درون دو هلال قرار گرفته‌اند عبارت از آنهایی هستند که فقط در درون خود زیربخش‌ها گردش می‌کنند و به مصرف می‌رسند.

برگشت مستقیم پول - سرمایه پیش‌ریخته بابت سرمایه متغیر، که فقط در مورد گروه سرمایه‌داران IIa، یعنی تولیدکنندگان وسایل لازم زیست، تحقق می‌یابد، جز مصداقی از قانون عام سابق‌الذکر که در نتیجه شرایط ویژه‌ای تغییر یافته است چیز دیگری نیست. طبق آن قانون عام، پولی که تولیدکنندگان کالا به دوران پیش‌ریز می‌کنند در صورت جریان عادی گردش کالاها، به خود آنها بازمی‌گردد. از آنها فرعاً چنین نتیجه می‌شود که اگر پشت سر تولیدکننده کالا به طور کلی پول - سرمایه‌داری ایستاده باشد که به نوبه خود به سرمایه‌دار صنعتی پول - سرمایه پیش‌ریز کند (پول - سرمایه در اکیدترین معنای کلمه و لذا ارزش - سرمایه به صورت پول)، آنگاه نقطه رجعت واقعی این پول جیب پول - سرمایه‌دار مزبور است. بدین سان با آنکه پول کمابیش از همه دست‌ها می‌گذرد، معذک توده پولی که در گردش است به بخش پول - سرمایه‌ای تعلق دارد که به شکل بانک‌ها و غیره سازمان یافته و متمرکز گردیده است. شیوه‌ای که به وسیله آن بخش مزبور سرمایه خویش را پیش‌ریز می‌کند بازرز دائمی و نهائی آن را به صورت پول به سوی خود مشروط می‌سازد، اگرچه این عمل به نوبه خود از راه تبدیل مجدد سرمایه صنعتی به پول - سرمایه میسر گردیده است.

برای گردش کالاها همواره دو چیز ضرورت دارد: کالاهائی که در دوران فروریخته می‌شوند، و پولی که در دوران فروریخته خواهد شد. "دوران کالاها مانند معاوضه مستقیم محصولات نیست که با جابه‌جاشدن یا دست‌به‌دست شدن ارزش‌های مصرف خاموش گردد. پول در پایان زنجیره دگرسانی‌های یک کالا از آن جریان بیرون می‌افتد

ولی ناپدید نمی‌شود. همواره خود را به روی نقطه‌ای از دَوَران می‌افکند که در اثر خروج کالاها خالی مانده است" و غیره (کتاب اول، فصل سوم، صفحه ۹۲).^(۱)

مثلاً در دَوَران میان IIc و I (V + m) چنین فرض کرده بودیم که از جانب II ۵۰۰ لیره استرلینگ برای انجام این گردش پیش‌ریز می‌شود. در تعداد پایان‌ناپذیر رَوَندهای گردشی که دَوَران میان گروه‌های بزرگ اجتماعی تولید کنندگان به آنها تجزیه می‌گردد، گاه یکی از این گروه و گاه یکی از گروه‌دیگر تولید کننده پیدا می‌شود که نخست به مثابه خریدار قدم به میدان می‌گذارد - ولذا پول به دَوَران می‌ریزد. با صرف نظر از اوضاع و احوال انفرادی، این امر بدو معلول تفاوت در تولید - دوره‌ها ولذا در واگردهای کالا - سرمایه‌های مختلفه است. بنابراین II با ۵۰۰ لیره استرلینگ و وسایل تولیدی به مبلغ همین ارزش از I خریداری می‌کند، ولی این یک نیز از II وسایل مصرفی به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ می‌خرد. پس پول به سوی II بازمی‌گردد. با این بازریز، II به هیچ وجه ممتول‌تر نمی‌شود. II بدو مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ پول به دَوَران ریخته و معادل همین ارزش، کالا از دَوَران بیرون کشیده بود، سپس کالائی به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ می‌فروشد و همین مبلغ پول را از دَوَران بازمی‌ستاند. چنین است که ۵۰۰ لیره استرلینگ بازریز می‌گردد. در واقع II بدین سان ۵۰۰ لیره استرلینگ پول و کالائی معادل ۵۰۰ لیره استرلینگ = ۱۰۰۰ لیره استرلینگ، به دَوَران ریخته و از آن ۵۰۰ لیره استرلینگ کالا و ۵۰۰ لیره استرلینگ پول بیرون کشیده است. برای مبادله ۵۰۰ لیره استرلینگ کالاهای (I) و ۵۰۰ لیره استرلینگ کالاهای (II)، دَوَران فقط به ۵۰۰ لیره استرلینگ پول احتیاج دارد و بس. بنابراین آنکه برای خرید کالاهای غیر پول پیش‌ریز نموده است دوباره همان پول را با فروش کالاهای خود بازمی‌ستاند. پس اگر نخست I کالائی به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ از II خریداری کرده بود و سپس به II کالائی معادل ۵۰۰ لیره استرلینگ

(۱) ترجمه فارسی کاپیتال، جلد اول، صفحه ۱۳۵ [صفحه ۲۰۱ همین بازنویسی].

می فروخت، در آن صورت ۵۰۰ لیره استرلینگ به جای آنکه به II باز گردد، به سوی I برمی گشت.

در مورد بخش I، پولی که بابت دستمزد نهاده شده، یعنی سرمایه متغیری که به صورت پول پیش ریز شده است، مستقیماً در این شکل برمی گردد، بلکه بازگشت آن غیرمستقیم و از بیراهه است. به عکس در مورد بخش II دستمزد ۵۰۰ لیره استرلینگی مستقیماً از جانب کارگران به سوی سرمایه داران بازمی گردد. آنجا که خرید و فروش میان همان اشخاص چنان تکرار می شود که آنها همواره متناوباً به مثابه خریدار و فروشنده کالا در برابر یکدیگر قرار می گیرند، این بازگشت همیشه مستقیم است. سرمایه دار II نیروی کار را با پول پرداخت می کند، وی بدین سان نیروی کار را به سرمایه خود جفت می نماید. و تنها با این عمل دَوْرانی، که برای وی فقط عبارت از تبدیل پول - سرمایه به سرمایه بار آور است، همچون سرمایه دار صنعتی در برابر کارگر به مثابه مُزدور خویش قرار می گیرد. ولی از آن پس، کارگر که در مرحله نخست فروشنده، معامل نیروی کار خویش بود، در مرحله دوّم مانند خریدار، به مثابه صاحب پول، در برابر سرمایه دار فروشنده کالا قرار می گیرد. از اینجا است که پول نهاده در دستمزد به سوی سرمایه دار مزبور بازمی گردد. تاجائی که فروش این کالاها متضمّن تقلّب یا چیز دیگری از این قبیل نباشد، بلکه معادل هائی از کالا و پول بایکدیگر مبادله می شوند، این عمل به خودی خود رَوْتدی نیست که بدان وسیله سرمایه دار دولتمند می گردد. وی دو بار به کارگر مُزد نمی دهد، یک بار به پول و بار دیگر به کالا. به محض اینکه کارگر نزد او پول را به کالا بدل می کند پولش دوباره به سوی او بازمی گردد.

ولی پول - سرمایه ای که مبدل به سرمایه متغیر می شود - ولذا پولی که بابت دستمزد پیش ریز می گردد نقش اساسی در خودگردش پول ایفا می کند، زیرا - بدان سبب که طبقه کارگر مجبور است دست به دهان زندگی کند ولذا امکان ندارد به سرمایه دار صنعتی اعتبارات درازمدت بدهد - از نقاط مکاناً متفاوت و بی شمار جامعه باید سرمایه

متغیر، برای مدت‌های کوتاه معینی مانند هفته و غیره، در آن واحد به پول پیش‌ریز گردد. این عمل باید در فواصل زمانی نسبتاً کوتاه تکرار شود، قطع نظر از هر مدتی که واگرد - دوره سرمایه‌ها در رشته‌های مختلفه صنعت داشته باشند - (هراندازه این فاصله‌های زمانی کوتاه‌ترند ممکن است جمع مبلغ پولی که از این راه یکباره به دوران ریخته می‌شود بالنسبه کوچکتر باشد). در هر کشور که تولید سرمایه‌داری حکمفرماست، پول - سرمایه‌ای که بدین سان پیش‌ریز شده است حصه نسبتاً تعیین‌کننده‌ای را در مجموع دوران تشکیل می‌دهد، و به‌ویژه بدان سبب که پول مزبور - پیش از بازگشتن به مبدأ عزیمت - در مجاری گوناگونی نفوذ می‌نماید و در قبال بسیاری از شعب کسب و کار به مثابه وسیله دوران عمل می‌کند.



اکنون دوران میان $I(v + m)$ و Ic را از نقطه نظر دیگری مورد بررسی قرار دهیم. سرمایه‌داران بخش I بابت پرداخت دستمزد مبلغ ۱۰۰۰ لیره استرلینگ پیش‌ریز می‌کنند که کارگران با آن معادل ۱۰۰۰ لیره استرلینگ وسایل زندگی از سرمایه‌داران بخش II می‌خرند و سرمایه‌داران این بخش نیز معادل همان مبلغ پول از سرمایه‌داران I وسایل تولید خریداری می‌نمایند. اینک سرمایه متغیر سرمایه‌داران بخش I به صورت پول به آنها برگشته است، در حالی که سرمایه‌داران بخش II نیمی از سرمایه ثابت خود را از شکل کالا - سرمایه‌ای بیرون آورده و از نو به سرمایه بار آور مبدل ساخته‌اند. سرمایه - داران بخش II پیش‌ریز نقدی دیگری به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ برای به دست آوردن وسایل تولید از بخش I انجام می‌دهند؛ سرمایه‌داران I پول مزبور را در وسایل مصرف بخش II خرج می‌کنند. این ۵۰۰ لیره استرلینگ بدین سان از نو به سوی سرمایه‌داران بخش II بازگشت می‌کند و آنها نیز مبلغ مزبور را از نو پیش‌ریز می‌نمایند تا آخرین

ربع سرمایه ثابتشان را که به کالا مبدل گشته است دوباره به شکل طبیعی بارآورش درآوردند. این پول باز به سوی I برمی گردد که از نو از بخش II وسایل معیشتی معادل همان مبلغ می گیرد. بدین سان ۵۰۰ لیره استرلینگ دوباره به سوی بخش II جاری می شود، و سرمایه داران این بخش اکنون مانند گذشته ۵۰۰ لیره استرلینگ پول نقد و ۲۰۰۰ لیره استرلینگ سرمایه ثابت در اختیار دارند، اما سرمایه ثابتی که دیگر از شکل کالا - سرمایه ای خارج شده و از نو به سرمایه بارآور مبدل گردیده است. با ۱۵۰۰ لیره استرلینگ توده کالائی به میزان ۵۰۰۰ لیره استرلینگ به شرح زیر به گردش افتاده است:

۱- بخش I ۱۰۰۰ لیره استرلینگ بابت نیروی کار با ارزشی معادل همین مبلغ به کارگران می پردازد؛ ۲- کارگران با همین ۱۰۰۰ لیره استرلینگ از II وسایل زندگی خریداری می کنند؛ ۳- بخش II با همین پول از بخش I وسایل تولید می خرد، و بخش اخیر بدین - سان ۱۰۰۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیرش را به شکل پول به دست می آورد؛ ۴- بخش II با ۵۰۰ لیره استرلینگ، وسایل تولید از بخش I می خرد؛ ۵- بخش I با همین ۵۰۰ لیره استرلینگ از بخش II وسایل مصرف خریداری می کند؛ ۶- بخش II با همین ۵۰۰ لیره استرلینگ وسایل تولید از بخش II می خرد؛ ۷- بخش I با همین ۵۰۰ لیره استرلینگ از بخش II وسایل مصرف خریداری می کند. بخش II ۵۰۰ لیره استرلنگی را که اضافه بر ۲۰۰۰ لیره استرلینگ کالا به دوران ریخته بود و بابت آن هیچ کالای معادلی از دوران بیرون نیاورده بود، از نو به دست می آورد.^(۱)

بنابراین مبادله به قرار زیرین انجام می یابد:

I - ۱ مبلغ ۱۰۰۰ لیره استرلینگ پول بابت نیروی کار می پردازد، پس بابت کالائی =

(۱) بیان مطلب در اینجا کمی از آنچه فوقاً (ص ۳۷۴^(۱-۱)) آمده تفاوت یافته است. در بیان پیشین، بخش I نیز مبلغ مستقلی به میزان ۵۰۰ به دوران ریخته بود. در اینجا بخش II به تنهایی پول - مایه اضافی برای دوران را می آورد. ولی این امر هیچگونه تغییری در نتیجه گیری نهائی وارد نمی کند. ف.ا. (۱-۱) نگاه کنید به فصل بیستم (بخش سوم) بند III همین ترجمه، ص ۳۳۳ [صفحه ۵۷۸ همین بازنویسی].

۱۰۰۰ لیره استرلینگ

۲- کارگران با دستمزد خود به مبلغ ۱۰۰۰ لیره استرلینگ از II وسایل مصرف

می خرند، پس کالائی = ۱۰۰۰ لیره استرلینگ

۳- II با ۱۰۰۰ لیره ای که از جانب کارگران خرج شده وسایل تولیدی به همان

ارزش از I خریداری می کند، پس کالائی = ۱۰۰۰ لیره استرلینگ.

با این معامله، ۱۰۰۰ لیره استرلینگ پول، به مثابه شکل نقدی سرمایه متغیر به I

برگشته است.

۴- II از I وسایل تولیدی به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ خریداری می کند، پس کالائی =

۵۰۰ لیره استرلینگ

۵- I به قدر همین ۵۰۰ لیره استرلینگ از II وسایل مصرف می خرد، پس کالائی =

۵۰۰ لیره استرلینگ

۶- II به قدر همان ۵۰۰ لیره استرلینگ از I وسایل تولید اکتیاع می کند، پس کالائی =

۵۰۰ لیره استرلینگ

۷- I به اندازه همین ۵۰۰ لیره استرلینگ از II وسایل مصرف خریداری می کند،

پس کالائی = ۵۰۰ لیره استرلینگ

حاصل جمع ارزش - کالای مورد مبادله = ۵۰۰۰ لیره استرلینگ است.

۵۰۰ لیره ای را که II برای خرید پیش ریز کرده بود به او بازگشته است.

نتیجه بدین قرار است:

۱- I سرمایه متغیری به صورت پول به مبلغ ۱۰۰۰ لیره استرلینگ دارد، که آن را

بدو در دوران پیش ریز کرده است، علاوه بر این I بابت مصرف شخصی خود ۱۰۰۰

لیره استرلینگ از محصول - کالای خود خرج نموده است، یعنی پولی را که بابت

فروش وسایل تولید به مبلغ ارزشی ۱۰۰۰ لیره استرلینگ دریافت داشته به مصرف

رسانده است.

از سوی دیگر شکل طبیعی‌ئی که سرمایه متغیر موجود به صورت پول، باید به آن مبدل گردد - یعنی نیروی کار - در نتیجه مصرف، حفظ شده و باز تولید گردیده و از نو، به مثابه یگانه قلم معامله پذیر صاحبانش، وجود دارد، که اگر بخواهند زنده بمانند ناگزیر باید آن را بفروشند. بنابراین رابطه کارگر مزدور و سرمایه دار نیز باز تولید گردیده است.

۲- سرمایه ثابت II به صورت جنسی جبران شده است و ۵۰۰ لیره استرلینگ که به وسیله همین II به دوران پیش ریز شده بود به آن باز گشته است.

برای کارگران I دوران عبارت از گردش ساده $W-G-W$ است. W (نیروی کار) G - (۱۰۰۰ لیره استرلینگ شکل پولی سرمایه متغیر) - W (وسایل لازم زندگی به مبلغ ۱۰۰۰ لیره استرلینگ). این ۱۰۰۰ لیره استرلینگ، سرمایه ثابت II را که در شکل وسایل زیست - کالا وجود دارد تا همان میزان ارزشی نقد می کند.

برای سرمایه داران بخش II روند از این قرار است: $W-G$ ، یعنی مبدل گشتن جزئی از کالا - محصول آنها به شکل پول و تبدیل مجدد آن به عناصر سرمایه بار آور، یعنی به جزئی از وسایل تولید که برای آنان ضرورت دارد.

با پیش ریز G (۵۰۰ لیره استرلینگ) که سرمایه داران بخش II به منظور خرید اجزاء دیگر وسایل تولید انجام می دهند، قبل از وقوع و به صورت پیشکی به جزئی از IIc که هنوز در شکل کالائی (وسایل مصرف) وجود دارد شکل کالائی داده می شود. در معامله $W-G$ که II با G خرید می کند و W ی I به فروش می رسد، پول (II) به جزئی از سرمایه بار آور بدل می شود، در حالی که (I) W با انجام معامله $W-G$ خود را به پولی مبدل می سازد که نماینده هیچ جزئی از ارزش - سرمایه I نیست، بلکه اضافه ارزش نقد گشته‌ای است که فقط در وسایل مصرف خرج می شود.

در دوران $G-W \dots P \dots \dot{W}-G$ نخستین معامله $W-G$ ی یک سرمایه دار

آخرین معامله $\dot{W} - \dot{G}$ سرمایه‌دار دیگر است (یا جزئی از آن است). حالا این W نئی که به وسیله آن G به سرمایه‌بار آور بدل می‌شود، چه برای فروشنده W (که لذا این W را به پول بدل می‌کند) نماینده جزئی از سرمایه ثابت باشد، چه نمودار جزئی از سرمایه متغیر یا اضافه‌ارزش، برای خود‌گردش کالاها مطلقاً بی تفاوت است.

اما در مورد بخش I ، آنجا که سخن از $V + m$ به مثابه عنصر ترکیب‌دهنده محصول - کالای آن می‌رود، باید گفت که بخش مزبور بیش از آنچه که در دوران پول ریخته‌است از آن پول بیرون می‌کشد. نخست ۱۰۰۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیر به بخش مزبور بازمی‌گردد، و در ثانی معادل ۵۰۰ لیره استرلینگ وسایل تولید می‌فروشد (به معامله شماره ۴ فوق‌الذکر مراجعه کنید) و با این فروش نیمی از اضافه‌ارزش بخش I نقد می‌گردد، سپس بار دیگر معادل ۵۰۰ لیره استرلینگ وسایل تولید می‌فروشد (معامله شماره ۶) و بدین وسیله نیمه دیگر اضافه‌ارزش ولذا تمامی اضافه‌ارزش آن به شکل پول از دوران بیرون کشیده می‌شود. بنابراین پی‌درپی چنین است: ۱- سرمایه متغیر = ۱۰۰۰ لیره استرلینگ به پول مبدل شده، ۲- نیمی از اضافه‌ارزش نقد گشته = ۵۰۰ لیره استرلینگ، ۳- نیمه دیگر اضافه‌ارزش = ۵۰۰ لیره استرلینگ به پول بدل شده است. پس جمعاً: $V + m + 1000 = 2000$ لیره استرلینگ نقد گردیده است. اگر چه بخش I فقط ۱۰۰۰ لیره استرلینگ به دوران فروریخته (با صرف نظر از مبادلاتی که موجبات بازتولید Ic را فراهم می‌نمایند و بعداً مورد بررسی ما قرار خواهند گرفت)، دو برابر آن را از دوران بیرون آورده‌است. البته اضافه‌ارزش نقد گشته (یعنی آنچه به G تبدیل شده) فوراً با انتقال یافتن به دست دیگری (II) ناپدید می‌گردد، زیرا پول مزبور بابت وسایل مصرف خرج می‌شود. سرمایه‌داران بخش I همان اندازه پول از دوران بیرون کشیده‌اند که معادل ارزش آن کالا به درون دوران فروریخته‌اند. مسئله اینکه ارزش مزبور اضافه‌ارزش است، یعنی برای سرمایه‌داران هیچ خرجی بر نداشته‌است، مطلقاً تغییری در ارزش خود کالاها نمی‌دهد، بنابراین مادام که مبادله ارزش در گردش کالائی مطرح است این مسئله کاملاً

بی تفاوت است. طبعاً نقد گشتن اضافه ارزش، مانند همه شکل های دیگری که سرمایه پیش ریخته طی مبادلات خود از سرمی گذراند، ناپدیدشونده و گذراست. بقاء در شکل نقدی درست برابر با فاصله زمانی میان تبدیل کالای I به پول و استحاله بعدی آن از پول به کالای II است و بس.

اگر واگردها کوتاه تر فرض شوند - یا اگر از دیدگاه دوران ساده کالاها نگاه کنیم، هرگاه چرخش پول در گردش سریع تر انجام گیرد - آنگاه باز پول کمتری کافی خواهد بود تا ارزش - کالاهای مبادله شده به گردش درآیند. هرگاه تعداد مبادلاتی که پی در پی انجام می گیرد معلوم باشد - مجموع مبلغ پول همواره وابسته به حاصل جمع قیمت ها یا مبلغ ارزشی کالاهای در گردش است. مسئله اینکه چقدر از این مجموع ارزشی را از سویی اضافه ارزش و از سوی دیگر ارزش - سرمایه تشکیل می دهد مطلقاً در این مورد بی تفاوت است.

چنانچه در مثال ما، در بخش I دستمزد چهار بار در سال، یعنی $1000 = 250 \times 4$ پرداخته می شد آنگاه ۲۵۰ لیره استرلینگ نقد برای دوران IV - $\frac{1}{4}$ IIc و همچنین برای دوران میان IV و نیروی کار I، کافی می بود. و نیز اگر دوران میان Im و IIc در چهار واگرد انجام می گردید برای آن بیش از ۲۵۰ لیره استرلینگ لازم نمی آمد، و بنابراین مجموعاً نقدینه یا پول - سرمایه ای به میزان ۵۰۰ لیره استرلینگ برای انجام دوران کالاهائی به مبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ کفایت می نمود. در چنین صورتی اضافه ارزش به جای آنکه دو بار پشت سرهم نیمه به نیمه نقد شود در چهار بار پیاپی به میزان هر بار $\frac{1}{4}$ نقد می گردد. چنانچه به جای II، در مبادله شماره ۴، I به مثابه خریدار وارد شود ولذا ۵۰۰ لیره استرلینگ پول نقد بابت وسایل مصرفی به همان حجم ارزشی خرج نماید، آنگاه پس از آن II در مبادله شماره ۵، با همین ۵۰۰ لیره استرلینگ وسایل تولید خریداری می کند، در شماره ۶، I با همان ۵۰۰ لیره وسایل مصرف می خرد، در شماره ۷، II با همان ۵۰۰ لیره وسایل تولید خواهد خرید ولذا ۵۰۰ لیره استرلینگ سرانجام به سوی I برمی گردد

در صورتی که پیش از آن به II باز می‌گشت. در اینجا اضافه‌ارزش به وسیله پولی که خود سرمایه‌دار تولیدکننده اضافه‌ارزش بابت مصرف خصوصی خود خرج می‌کند نقد می‌شود. این پول عبارت از درآمد پیش‌خور شده، پیش‌برداشت از اضافه‌ارزش نهفته در کالائی است که هنوز باید به فروش برود. نقدگشتن اضافه‌ارزش از راه برگشت ۵۰۰ لیره استرلینگ وقوع نمی‌یابد، زیرا I در جنب ۱۰۰۰ لیره استرلینگی که به صورت کالا از بابت IV وارد دَوْران کرده است، در پایان مبادله شماره ۴ مبلغ پول نقدی به میزان ۵۰۰ لیره استرلینگ هم به دَوْران فرو ریخته است و این پول - تا آن حدّ که بر ما معلوم است - تنخواهی اضافی است و حاصل فروش کالا نیست. در صورتی که این پول به سوی I برگردد، آنگاه I فقط پول اضافی خود را از نو به دست آورده است، نه آنکه اضافه‌ارزش خود را نقد کرده باشد. نقدگشتن اضافه‌ارزش I فقط از راه فروش کالاهای Im که اضافه‌ارزش در آنها نهفته است انجام می‌گیرد و هر بار تا آن زمان باقی است که پول حاصل از فروش کالا هنوز در اِزاء وسایل مصرف خرج نشده است.

I با پول اضافی (۵۰۰ لیره استرلینگ) از II وسایل تولید خریداری می‌کند. این پول به وسیله I خرج شده که معادل آن را از راه کالای II به دست آورده است. پول برای نخستین بار بدان سبب برمی‌گردد که II از I به میزان ۵۰۰ لیره استرلینگ کالا می‌خرد. بنابراین پول مزبور به مثابه معادل کالائی که I فروخته است رجعت می‌کند، ولی این کالا برای I هیچ خرجی بر نداشته و لذا برای I اضافه‌ارزش به وجود آورده است و بدین سان پولی که از جانب خود او به دَوْران فرو ریخته شده اضافه‌ارزش خود او را نقد می‌کند. همچنین I در خرید دوم خود (شماره ۶) معادل آن را به صورت کالای II دریافت نموده است. اکنون اگر فرض شود که II از I وسایل تولید خریداری نمی‌کند (شماره ۷)، آنگاه در واقع چنین خواهد بود که I ۱۰۰۰ لیره استرلینگ بابت وسایل مصرف پرداخته - یعنی تمام اضافه‌ارزش خود را به صورت درآمد خرج کرده است - بدین قرار که ۵۰۰ را با کالاهای خودش (I وسایل تولید) و ۵۰۰ دیگر را به صورت نقدی،

و بالعکس هنوز معادل ۵۰۰ لیره استرلینگ کالای خودی (I وسایل تولید) در انبار دارد و در مقابل ۵۰۰ لیره استرلینگ هم نقداً مایه رفته است.

در عوض با چنین فرض، II سه چهارم سرمایه ثابت خود را از شکل کالا - سرمایه بیرون آورده و به سرمایه بار آور بدل کرده است، و یک چهارم آن را به عکس به شکل پول - سرمایه (۵۰۰ لیره استرلینگ) یا در واقع به صورت پول عاطل یا پولی در آورده که مقطوع‌الوظیفه است و در حال انتظار. چنانچه این وضع مدت زیادی دوام یابد، آنگاه II مجبور خواهد بود از مقیاس باز تولید به اندازه یک چهارم بکاهد. ولی ۵۰۰ تائی که به صورت وسایل تولید روی دست I مانده است عبارت از اضافه ارزش در شکل کالا نیست. وسایل مزبور جانشین ۵۰۰ لیره استرلینگ پول پیش ریخته‌ای هستند که I در کنار اضافه ارزش ۱۰۰۰ لیره‌ای خود به صورت کالا، در دست داشت. ۵۰۰ مزبور، به مثابه پول در شکلی قرار دارد که همواره سامان پذیر است، به مثابه کالا فعلاً فروش رفتنی نیست. بدیهی است که باز تولید ساده - باز تولیدی که در آن هر یک از عناصر سرمایه بار آور، خواه در II و خواه در I، ضرورتاً باید یکدیگر را پوشانند - در این مورد فقط هنگامی امکان پذیر است که ۵۰۰ پرندۀ زرینی که I بدواً پر داده است از نو به آشیانه I باز گردند.

چنانچه یک نفر سرمایه‌دار (در اینجا هنوز سروکار ما فقط با سرمایه‌داران صنعتی است که در عین حال نمایندگان همه سرمایه‌داران دیگر به شمار رفته‌اند) پولی در اِزاء وسایل مصرف خرج کند، این پول برای او از بین رفته و این دار فانی را وداع کرده است. بازگشت پول به سوی او فقط آنگاه امکان تحقق دارد که وی آن را در عوض کالا - ولذا به وسیله کالا - سرمایه‌اش - از دوران صید کرده بیرون کشد. ارزش هر یک از عناصر محصول - کالای وی، یعنی ارزش هر یک از کالاها به طور جداگانه، مانند ارزش همه محصول - کالای سالیانه‌اش (که برای او = کالا - سرمایه است)، از لحاظ سرمایه‌دار مزبور به اجزاء ذیل تجزیه پذیر است: ارزش - سرمایه ثابت، ارزش - سرمایه

متغیر و اضافه‌ارزش. بنابراین نقدگشتن هر یک از اجزاءِ مرکبۀ کالا (که به مثابه عناصر، محصول - کالا را تشکیل می‌دهند) در عین حال نقدسازی مقدار معلومی است از اضافه ارزش که در مجموع محصول - کالا نهفته است. پس در مورد مشخص بحث دقیقاً درست است که سرمایه‌دار خود پولی به دوران ریخته است - در حقیقت با خرج کردن آن بابت وسایل مصرف - تا به وسیله آن اضافه‌ارزشش نقد شود یا به دیگر سخن به سامان رسد. روشن است که در اینجا سخن بر سر عین همان مسکوکات نیست، بلکه صحبت بر سر پول جرنگی‌ئی برابر با مبلغ (یا برابر با یک جزء از آن مبلغی است) که وی برای ارضاء نیازمندی‌های شخصی خویش به دوران ریخته است.

در عمل این امر به دو صورت وقوع می‌یابد: چنانچه بنگاه طی سال جاری باز شده باشد، آنگاه مدت نسبتاً زیادی (در بهترین حالات چندین ماه) طول می‌کشد تا سرمایه‌دار بتواند از دریافتی‌های خود بنگاه، پول برای مصارف شخصی خود خرج نماید. ولی او به این سبب یک لحظه هم مصرف خود را معلق نمی‌سازد. وی به حساب خود پولی به صورت مساعده بابت اضافه‌ارزش آینده پیش‌ریز می‌کند، (چه این پول از جیب خودش باشد چه به شکل اعتباری از جیب غیر، در اینجا کاملاً مسئله بی‌تفاوتی است). ولی وی با این عمل در عین حال وسیله دوران‌کننده‌ای برای سازمان یافتن اضافه ارزش سامان‌جوی آینده به راه می‌اندازد. اگر به عکس بنگاه از مدتی پیش مرتباً در کار است، آنگاه پرداخت‌ها و دریافتی‌ها بنابر مهلت‌های مختلف سال تقسیم می‌گردند. اما چیزی که بی‌وقفه جریان دارد مصارف سرمایه‌دار است که پیشکی برداشت می‌گردد و میزان آن بر حسب وصولی‌های عادی یا آتی به نسبت معینی حساب می‌شود. با هر بهری از کالای فروش رفته یک جزء از اضافه‌ارزشی که طی سال باید به دست آید به سامان می‌رسد. ولی هرگاه در جریان تمام سال از کالاهای تولیدشده آنقدر به فروش رود که فقط برای جبران ارزش - سرمایه‌های ثابت و متغیری که در آنها نهفته است کافی باشد، و یا اگر قیمت‌ها چنان تنزل نمایند که با فروش تمام محصول - کالای سال

فقط ارزش - سرمایه پیش ریخته‌ای که در بطن آن نهفته است به سامان رسیده باشد، آنگاه خصلت پیش خورده پولی که به حساب اضافه ارزش آینده خرج شده است به روشنی نمایان می‌گردد. در صورتی که سرمایه‌دار ما ورشکست شده باشد، آنگاه طلبکاران وی و دادگاه به بررسی این می‌پردازند که آیا مخارج خصوصی پیشگی او با حجم کسب و کار وی نسبت شایسته‌ای داشته و یا مخارج مزبور با میزان وصول اضافه ارزش عادی یا متداول بنگاه متناسب بوده است یا نه.

ولی از لحاظ طبقه سرمایه‌دار در مجموع خود، این حکم که طبقه مزبور مجبور است پولی که برای سامان‌رسانی اضافه ارزش خویش (و نیز برای گردش‌اندازی سرمایه‌اش، اعم از ثابت یا متغیر) لازم است خود به دوران بریزد، نه تنها متضاد جلوه نمی‌کند، بلکه به مثابه شرط لازم سراسر مکانیسم تلقی می‌شود. زیرا در اینجا دو طبقه بیشتر نیست: طبقه کارگر که فقط نیروی کار خویش را در اختیار دارد، و طبقه سرمایه‌دار که دارنده انحصاری وسایل تولید اجتماعی و پول است. تضاد آنگاه پدید می‌شد که فرضاً طبقه کارگر نخست خود پول لازم برای سامان‌رسانی اضافه ارزش نهفته در کالاها را از جیب خویش پیش‌ریز کرده بود. ولی تک سرمایه‌دار همواره این پیش‌ریز را فقط در شکلی انجام می‌دهد که وی مانند خریدار وارد عرصه عمل باشد، پول برای خرید وسایل تولید خرج می‌کند یا پول را برای خرید عناصر سرمایه‌بار آورش پیش‌ریز می‌کند، خواه برای نیروی کار باشد و خواه در ازاء وسایل تولید. وی هیچگاه پول را تا در برابر معادلی نباشد رها نمی‌کند. پیش‌ریز پول از طرف او در دوران هم آنچنان است که وی کالا به دوران پیش‌ریز می‌کند. در هر دو مورد وی به مثابه نقطه عزیمت گردش آنها عمل می‌نماید.

رویداد واقعی توسط اوضاع و احوال دو گانه‌ای تاریک می‌گردد:

۱- پیدایش دو پدیده در روند دوران سرمایه صنعتی، یعنی از یک سو سرمایه تجاری (که نخستین شکل آن همواره پول است، زیرا بازرگانان فی نفسه هیچ "محصول"

یا "کالائی" خود نمی‌سازد)، و از سوی دیگر سرمایه مالی، که موضوع زدوبند سرمایه-دارانی از نوع ویژه است.

۲- تقسیم اضافه‌ارزش - که همواره باید به‌مثابه دست‌اول ضرورتاً در کف سرمایه‌دار صنعتی قرار داشته باشد - میان گروه‌های مختلف، که نمایندگان آنها مانند مالک زمین (برای بهره مالکانه)، رباخوار (برای بهره پول) و غیره، در کنار سرمایه‌دار صنعتی نمایان می‌گردند و همچنین^(۱) دولت و کارمندان آن، سودخواران و غیره. این دارودسته در برابر سرمایه‌دار صنعتی مانند خریدار نمود می‌کنند و بدین سان مانند نقدکننده کالاهای وی جلوه‌گر می‌شوند. اینان نیز به‌سهم خود^(۲) "پول" به دَوَران می‌ریزند و سرمایه‌دار صنعتی نیز از آنان پول می‌ستاند. ولی همواره این نکته فراموش می‌شود که دارودسته مزبور بدو پول را از کدام منبع به‌دست آورده و باز همواره از کجا به‌دست می‌آورد.

VI. سرمایه ثابت بخش I^(۳)

بررسی درباره سرمایه ثابت بخش $I_c = I$ ۴۰۰۰ هنوز برای ما باقی مانده است. این ارزش برابر با ارزش وسایل تولیدی است که در تولید محصول - کالای I صرف شده و از نو در آن توده - کالا نمایش یافته است. این ارزش باز نمودار گشته که در رَوَند تولید I به وجود نیامده، بلکه سال پیش به‌مثابه ارزش ثابت، مانند ارزش معین وسایل تولید، در آن رَوَند وارد شده است، اکنون در تمام آن جزئی از توده - کالای I که به‌وسیله بخش II جذب نمی‌شود وجود دارد. و در واقع ارزش این توده - کالا که

(۱) در متن به لاتینی: ditto

(۲) در متن به لاتینی: pro parte

(۳) از اینجا به بعد دست‌نوشته II

در دست سرمایه‌داران بخش I باقی می‌ماند برابر با $\frac{2}{3}$ ارزش تمام محصول - کالای سالیانه آنهاست. آنگاه که سخن بر سر سرمایه‌دار منفردی بود که وسیله تولید ویژه‌ای می‌ساخت، می‌توانستیم بگوئیم: وی محصول - کالای خود را می‌فروشد و آن را به پول بدل می‌کند. هنگامی که وی محصول - کالایش را به پول مبدل می‌سازد جزء ارزشی ثابت محصول خود را نیز به پول بدل کرده‌است. وی سپس با این جزء ارزشی که به پول بدل شده است از فروشندگان دیگر وسایل تولید خود را از نو می‌خرد، یا به دیگر سخن جزء ارزشی ثابت محصول خویش را به شکل طبیعی برمی‌گرداند تا بدان وسیله بتواند از نو به مثابه سرمایه ثابت بارآور به عمل پردازد. ولی اکنون دیگر به عکس چنین فرضی غیرممکن است. گروه سرمایه‌دار I شامل همه سرمایه‌دارانی است که وسایل تولید می‌سازند. علاوه بر این محصول - کالای چهارهزاری که در دست آنها باقی مانده جزئی از محصول اجتماعی است که در برابر هیچ محصول دیگری نمی‌تواند مبادله شود، زیرا یک چنین جزء دیگری از محصول سالیانه دیگر وجود ندارد. به استثناء این ۴۰۰۰، بقیه تماماً مورد معامله قبلی قرار گرفته‌است. جزئی از آن به وسیله مصرف - مایه اجتماعی جذب شده است و جزء دیگر باید سرمایه ثابت بخش II را جبران نماید، و بخش مزبور نیز تمام آنچه را که می‌توانست برای مبادله با بخش I در اختیار داشته باشد مبادله نموده است.

آنگاه که در نظر آوریم تمام محصول - کالای I بنا بر شکل طبیعی خود از وسایل تولید، یعنی از عناصر مادی خود سرمایه ثابت، تشکیل می‌گردد، این شکل خیلی آسان حل می‌شود. در اینجا همان پدیده‌ای که پیش از این در مورد II ملاحظه شد، منتها در مقطع دیگری، بروز می‌کند. در II همه محصول - کالا عبارت از وسایل مصرف بود. لذا جزئی از آن که مقدارش به وسیله دستمزد و اضافه‌ارزش محتوی در محصول - کالا سنجیده می‌شد، می‌توانست توسط خود تولیدکنندگان مصرف گردد. در بخش I تمام محصول - کالا مرکب از وسایل تولید است، ابنیه، ماشین آلات، ظروف، مواد

خام و کمکی و غیره. لذا قسمتی از این وسایل، یعنی آن جزء که در همین محیط جانشین سرمایه ثابت مستعمل می‌شود، می‌تواند فوراً در شکل طبیعی خود دوباره به‌مثابه جزئی از ترکیب سرمایه بارآور به کار افتد. تا آن اندازه که جزء مزبور وارد دوران می‌شود، در درون همان بخش I گردش دارد. در بخش II، قسمتی از محصول - کالا به‌صورت جنسی به‌وسیله خود تولیدکنندگان بخش مزبور انفراداً مصرف می‌شود، به‌عکس در بخش I جزئی از محصول به‌صورت جنس از جانب سرمایه‌داران تولیدکننده اش به‌نحو بارآور مورد مصرف قرار می‌گیرد.

ارزش - سرمایه ثابتی که در بخش I مصرف شده است دوباره در سهم محصول - کالای بخش مزبور $c = 4000$ ظاهر می‌گردد، و آن‌هم در شکل جنسی‌ئی که می‌تواند فوراً به‌مثابه سرمایه بارآور ثابت از نو به کار افتد. در بخش II، آن جزء از محصول - کالای سه‌هزاری (3000) که ارزشش برابر با دستمزد به‌علاوه اضافه‌ارزش است (= 1000)، مستقیماً در مصرف انفرادی سرمایه‌داران و کارگران بخش II وارد می‌شود، در صورتی که به‌عکس ارزش - سرمایه ثابت این محصول - کالا (= 2000) نمی‌تواند خود دوباره در مصرف بارآور سرمایه‌داران بخش II وارد گردد، بلکه باید از راه مبادله با بخش I جبران شود.

در بخش I به‌عکس، آن جزء از محصول - کالای شش‌هزاری (6000)، که ارزش آن برابر با دستمزد به‌علاوه اضافه‌ارزش است (= 2000)، در مصرف انفرادی تولیدکنندگان وارد نمی‌شود و نظربه‌شکل طبیعی خود هم نمی‌تواند وارد گردد. جزء مزبور بدو باید با بخش II مبادله شود. جزء ارزشی ثابت این محصول = 4000، در عوض دارای شکل طبیعی‌ئی است که می‌تواند به‌همان صورت جنسی - چنانچه گروه سرمایه‌دار I را مجموعاً در نظر بگیریم - مستقیماً به‌مثابه سرمایه ثابت گروه مزبور از نو وارد عمل گردد. به‌دیگرسخن: تمام محصول بخش I مرکب از ارزش‌های مصرفی است که بنا بر شکل طبیعی خود فقط می‌توانند (در شیوه تولید سرمایه‌داری) به‌مثابه عناصر سرمایه ثابت

به کار رَوَد. بنابراین از کل محصول مزبور که به ارزش ۶۰۰۰ است، یک سوّم (۲۰۰۰) سرمایه ثابت بخش II را جبران می کند و دو سوّم دیگر جانشین سرمایه ثابت بخش I می گردد.

سرمایه ثابت I مرگب از توده ای از گروه های سرمایه ای گوناگون است که در رشته های مختلف تولید وسایل تولید به کار افتاده است، از قبیل کارخانه های فلزکاری، معادن ذغال و غیره. هر کدام از این گروه های سرمایه ای، یا هر یک از این گروه های سرمایه ای اجتماعی، به نوبه خود مرگب از توده های بزرگ یا کوچکی از تک سرمایه - هائی است که مستقلاً دست اندر کارند. نخست سرمایه جامعه، که مثلاً ۷۵۰۰ است (رقمی که می تواند معرف میلیون ها و غیره باشد) به گروه های سرمایه ای گوناگون تجزیه می شود. سرمایه های اجتماعی ۷۵۰۰ به بخش های ویژه ای تجزیه می شود که در آن هر یک از آنها مقداری از این سرمایه در رشته خاصی از تولید به کار افتاده است. اجزاء ارزش - سرمایه اجتماعی که در هر کدام از رشته های ویژه تولید نهاده شده است، از لحاظ شکل طبیعی خود قسماً مرگب از وسایل تولیدی هر کدام از محیط های تولید خاص و در قسمت دیگر مرگب از نیروی کار تخصص یافته ای هستند که با ضرورت کار هر یک از این محیط های تولید انطباق دارد و بر حسب نوع کار^(۱) ویژه ای که در هر یک از محیط های تولید باید انجام گیرد از طریق تقسیم کار، گونه گونه تفاوت پیدا می کند. بخشی از سرمایه اجتماعی که در هر کدام از رشته های ویژه تولید به کار افتاده است، به نوبه خود مرگب از حاصل جمع تک سرمایه هائی است که در آن رشته گذاشته شده و مستقلاً عمل می کند. بدیهی است که این حکم در مورد هر دو بخش I و II صادق است.

ارزش سرمایه ثابت بخش I که به صورت محصول - کالا دوباره پدیدار می شود،

(۱) در چاپ دوّم "نوع نیروی کار" ذکر شده، ولی "نوع کار" که مضموناً درست تر است از روی چاپ اول اصلاح گردیده است.

جزئاً در محیط تولیدی ویژه‌ای که محصول مزبور از آن بیرون آمده است (یا حتّاً در بنگاه مشخص انفرادی) مجدداً به مثابه وسیله تولید وارد می‌گردد. به‌طور مثال می‌توان از گندمی سخن گفت که از نو در تولید گندم به کار می‌رود، از ذغال در تولید ذغال‌سنگ، از آهن به صورت ماشین‌آلات در فلزکاری و غیره.

معذلک آنگاه هم که آن اجزاء ارزش - سرمایه ثابت بخش I مستقیماً در محیط تولیدی ویژه یا انفرادی خود دوباره وارد نمی‌گردند، فقط جای خود را عوض می‌کنند. آنها با شکل طبیعی خود وارد محیط تولیدی دیگری از بخش I می‌شوند، در حالی که محصول دیگری از بخش I به صورت جنسی جای آنها را می‌گیرد. این فقط یک جابه‌جاشدن محصول مزبور است و بس. تمام محصولات مزبور از نو به مثابه عناصر جانشین سرمایه ثابت در بخش I وارد می‌شوند، منتها به جای آنکه در این گروه باشد، به گروه دیگری از بخش I منتقل می‌گردند. تا آنجا که مسئله مبادله میان تک - سرمایه‌داران بخش I مطرح می‌شود، باید گفت که این عبارت از مبادله‌ای است میان شکل طبیعی سرمایه ثابت در برابر شکل طبیعی دیگری از سرمایه ثابت، مبادله‌ای میان نوعی از وسایل تولید با نوع دیگری از وسایل تولید. این عبارت از مبادله سرمایه‌های ثابت انفرادی گوناگون بخش میان خود آنهاست. آن محصولاتی که به مثابه وسایل تولید در رشته‌های تولیدی خاص خود مستقیماً به کار نمی‌روند، از تولیدگاه‌های خود به جای دیگری منتقل می‌گردند و بدین سان متقابلاً جانشین یکدیگر می‌شوند. به‌دیگر سخن (به همان گونه که در بخش II در مورد اضافه‌ارزش وقوع یافت): هر سرمایه‌دار بخش I، به نسبت سهمی که به مثابه شریک در این سرمایه ثابت ۴۰۰۰ تائی دارد، از این توده کالائی وسایل تولیدی لازم و منطبق با کمیت کار خویش را بیرون می‌کشد. اگر فرضاً تولید به جای آنکه خصلت سرمایه‌داری داشته باشد اجتماعی می‌بود، آنگاه روشن است که باز محصولات بخش I به مثابه وسایل تولید پیوسته میان رشته‌های مختلفه این بخش به منظور باز تولید توزیع می‌شدند، حصّه‌ای از آنها مستقیماً در محیط‌های

تولیدی که از آنها بیرون آمده بود می ماند و به عکس حصّه دیگر به تولید گاه‌های دیگری منتقل می گردید، و بدین سان یک آمدورفت دائمی میان نقاط مختلفه تولیدی این بخش انجام می گرفت.

VII. سرمایه متغیر و اضافه ارزش در هر دو بخش

پس بنابراین آنچه گفته شد، ارزش همه وسایل مصرف که سالیانه تولید می شود برابر است با سرمایه متغیری که در بخش II طیّ سال باز تولید شده، به علاوه اضافه ارزش نو تولید گشته بخش II (یعنی مساوی است با ارزشی که طیّ سال در بخش II تولید شده است)، به اضافه ارزش - سرمایه متغیری که در بخش I طیّ سال باز تولید شده و اضافه ارزش نو تولید گشته بخش I (ولذا به علاوه ارزش تولید شده سالانه بخش I).

بنابراین در فرض باز تولید ساده، مجموع ارزش وسایل مصرف تولید شده سال برابر با ارزش - محصول سالانه است، یعنی مساوی است با تمام ارزشی که به وسیله کار اجتماعی طیّ سال تولید گشته است، و این چنین نیز باید باشد، زیرا در باز تولید ساده تمام این ارزش به مصرف می رسد.

تمام روزانه کار اجتماعی به دو جزء تقسیم می شود: ۱- کار لازم که در عرض سال ارزشی به مبلغ v ۱۵۰۰ می آفریند؛ ۲- اضافه کار، که یک ارزش الحاقی یا اضافه ارزشی به مبلغ m ۱۵۰۰ ایجاد می کند. حاصل جمع این ارزش ها $= 3000$ ، برابر است با ارزش وسایل مصرفی که سالیانه به میزان ۳۰۰۰ تولید گشته است. پس ارزش کلّ وسایل مصرف تولید گشته سال برابر با تمام ارزشی است که مجموع روزانه کار اجتماعی طیّ سال تولید می کند، مساوی با ارزش سرمایه متغیر اجتماعی به علاوه اضافه ارزش اجتماعی است، برابر با کلّ محصول نو تولید گشته سالیانه است.

ولی ما می دانیم که گرچه این دو مقدار ارزشی با یکدیگر انطباق دارند معذلک

ارزش کل کالاهای بخش II، که وسایل مصرف هستند، به هیچ وجه تماماً در این بخش از تولید اجتماعی به وجود نیامده‌اند. انطباق این دو مقدار با یکدیگر از آن جهت است که ارزش - سرمایه ثابت دوباره پدیدار گشته بخش II برابر با ارزش نو تولید شده بخش I است (ارزش - سرمایه متغیر + اضافه ارزش)؛ و لذا $I(v+m)$ می‌تواند آن جزء از محصول بخش II را، که از لحاظ تولید کنندگانش (در بخش II) نمودار ارزش - سرمایه ثابت است، خریداری نماید. بنابراین دیده می‌شود که به چه علت از لحاظ اجتماعی ارزش - محصول II به $v+m$ تجزیه پذیر است، در حالی که برای سرمایه داران بخش II ارزش محصولشان به $c+v+m$ تجزیه می‌گردد. این وضع فقط از آن جهت پیش می‌آید که در اینجا Ic برابر با $I(v+m)$ است و این هر دو جزء ترکیب کننده محصول اجتماعی، از راه مبادله، اشکال طبیعی خود را بایکدیگر معاوضه می‌کنند، و لذا پس از این معامله است که Ic از نو در وسایل تولید وجود پیدا می‌کند و در مقابل $I(v+m)$ در وسایل مصرف هستی می‌یابد.

و هم این امر است که آ. اسمیت را به اظهار این نظر کشانده است که گوید ارزش محصول سالانه به $v+m$ تجزیه می‌شود. این امر فقط در مورد آن جزئی از محصول سالانه که مرکب از وسایل مصرف است صدق می‌کند و ثانیاً حکم مزبور در این معنی درست نیست که گفته شود کل این ارزش در II تولید می‌گردد و لذا ارزش - محصول آن برابر با ارزش - سرمایه متغیری است که بخش II پیش ریز نموده، به علاوه اضافه ارزشی که در این بخش تولید گشته است. این حکم فقط در معنای زیرین درست است: $I(v+m) = Ic$ یا $II(c+v+m) = II(v+m) + I(v+m)$ است.

از آنجا باز چنین نتیجه می‌شود که:

اگر چه روزانه اجتماعی کار (یعنی کاری که طی تمام سال به وسیله مجموع طبقه کارگر صرف شده است)، مانند هر روزانه کار انفرادی فقط به دو جزء کار لازم و

اضافه کار تقسیم می گردد، و لذا اگر چه ارزشی که به وسیله این روزانه کار تولید شده است نیز فقط به دو جزء تجزیه می شود که عبارت است از ارزش - سرمایه متغیر، یعنی آن جزء ارزشی‌ئی که به وسیله آن کارگر وسیله بازتولید خویش را خریداری می کند، و اضافه ارزش، که سرمایه دار می تواند آن را برای مصرف انفرادی خویش خرج نماید - معذک چنانچه از لحاظ اجتماعی توجه شود، یک جزء از روزانه کار اجتماعی منحصراً در تولید سرمایه ثابت تازه صرف می شود، یعنی صرف تولید محصولاتی می گردد که منحصراً به این تخصیص یافته اند که در روند کار به مثابه وسایل تولید و لذا در روند ارزش افزائی همراه آن، به مثابه سرمایه ثابت به کار افتند. بنا بر فرض ما تمام روزانه کار اجتماعی در پول - ارزشی به مبلغ ۴۰۰۰ نموده می شود که از آن مبلغ فقط $\frac{1}{3}$ آن = ۱۰۰۰ در بخش II تولید می گردد، که وسایل مصرف یعنی کالاهائی تولید می کند که در آن تمام ارزش - سرمایه متغیر و مجموع اضافه ارزش جامعه سرانجام به سامان می رسد. پس بنابراین فرض $\frac{2}{3}$ روزانه کار اجتماعی صرف تولید سرمایه ثابت تازه می گردد. با اینکه از نقطه نظر تک سرمایه داران و کارگران بخش I، این $\frac{2}{3}$ روزانه کار اجتماعی، عیناً مانند $\frac{1}{3}$ دیگر روزانه اجتماعی کار در بخش II، فقط برای تولید ارزش - سرمایه متغیر و اضافه ارزش به کار می روند، معذک چنانچه از لحاظ اجتماعی توجه شود - و نیز از جهت ارزش مصرف محصول بنگریم - این $\frac{2}{3}$ روزانه کار اجتماعی فقط برای جانشین ساختن سرمایه ثابتی صرف می شود که هم اکنون در روند مصرف بار آور وارد است و یا به کلی مصرف شده است. در واقع اگر از نظر فردی توجه کنیم این $\frac{2}{3}$ روزانه کار نیز ارزش کلی تولید می کند که برای تولید کنندگان آن به غیر از آنکه برابر با ارزش - سرمایه متغیر به علاوه اضافه ارزش باشد چیز دیگری نیست، ولی اینان آن نوع ارزش مصرفی تولید نمی کنند که دستمزد و اضافه ارزش بتوانند در إزاء آن خرج شوند؛ محصول آنها یک وسیله تولید است.

بدو باید متذکر شد که هیچ جزئی از روزانه کار اجتماعی، اعم از بخش I یا بخش II، برای تولید کردن ارزش سرمایه ثابتی که در این دو عرصه بزرگ تولید مورد استفاده قرار گرفته و وارد درعمل است، به کار نمی رود. این دو عرصه بزرگ تولید فقط ارزش افزوده $I(v+m) + II(v+m) = 1000$ را، که به ارزش - سرمایه ثابت $Ic = 4000$ $+ IIc = 2000$ ملحق می شود، تولید می کنند. ارزش نو که در شکل وسایل تولید ایجاد می شود، هنوز سرمایه ثابت نیست. ارزش تازه مزبور فقط این تخصیص را یافته است که در آینده به عنوان سرمایه ثابت وارد عمل گردد.

کل محصول بخش II - وسایل مصرف - از لحاظ ارزش مصرف و مشخصاً با شکل طبیعی خود، محصول یک سوّم روزانه کار اجتماعی‌ئی است که در بخش II انجام یافته، محصول کارهائی است که در این بخش با شکل های مشخص خود مانند کار بافنده، کار نانوا و غیره مورد استفاده قرار گرفته اند، محصول کاری است که به مثابه عنصر ذهنی رَوَند کار عمل می کند. ولی به عکس جزء ارزشی ثابت این محصول، فقط دوباره در ارزش مصرف نوئی پدیدار می شود، در شکل طبیعی تازه‌ای، در شکل وسایل مصرف تجلی می کند، در صورتی که سابقاً در شکل وسایل تولید قرار داشت. ارزش آن، به وسیله رَوَند کار، از شکل طبیعی گذشته خود به شکل طبیعی نوی آن انتقال یافته است. ولی ارزش این $\frac{2}{3}$ ارزش - محصول که $= 2000$ است در رَوَند ارزش افزائی سال جاری بخش II تولید نشده است.

کاملاً همانگونه که از نقطه نظر رَوَند کار، محصول بخش II نتیجه کار زنده نو عمل کرده و وسایل تولید مفروضی است که به آن داده شده است و با آن وسایل به مثابه شرایط مادی خود تحقق می یابد، هم آنچنان نیز از لحاظ رَوَند ارزش افزائی، ارزش - محصول بخش II که $= 3000$ است، از ارزش جدیدی ترکیب یافته که به وسیله $\frac{1}{3}$ روزانه کار اجتماعی تولید شده است $(v + m = 500 + 1000)$ به انضمام ارزش ثابتی که

در آن $\frac{2}{3}$ روزانه کار اجتماعی گذشته، یعنی روزانه کاری که پیش از روند تولید بخش II ی مورد بررسی ما سپری شده، مجسم گشته است. این جزء ارزشی محصول II، در بهری از خود محصول نمایش می یابد. جزء مزبور در کمیته از وسایل مصرف به ارزش $2000 = \frac{2}{3}$ یک روزانه کار اجتماعی وجود دارد. در این شکل نوی مصرفی است که جزء مزبور دوباره ظهور می کند. بنابراین مبادله جزئی از وسایل مصرف $2000 \text{ IIc} =$ با وسایل تولید $I = I (1000 v + 1000 m)$ ، در واقع عبارت از مبادله $\frac{2}{3}$ روزانه کل کاری است که هیچ جزئی از کار سال جاری را تشکیل نمی دهد، بلکه قبل از این سال انجام پذیرفته است، با $\frac{2}{3}$ روزانه کار اجتماعی امسال، یعنی روزانه کاری که در عرض همین سال جاری پیوست شده است. $\frac{2}{3}$ روزانه کار اجتماعی سال جاری نمی توانست در تولید سرمایه ثابت مورد استفاده قرار گیرد و در عین حال ارزش - سرمایه متغیر به علاوه اضافه ارزش برای تولیدکنندگان خود به وجود آورد، هرگاه با آن جزء ارزشی وسایل مصرفی مبادله نمی شد که سالیانه صرف می شود و در درون آن $\frac{2}{3}$ از روزانه کاری پنهان است که نه در عرض سال جاری، بلکه بیش از امسال انجام شده و تحقق یافته است. این مبادله ای است میان $\frac{2}{3}$ روزانه کار امسال در برابر $\frac{2}{3}$ روزانه کاری که پیش از امسال صرف شده است. مبادله ای است میان زمان کار امساله و زمان کار پیشینه. این است آنچه که معماراً می گشاید و روشن می سازد که چرا ارزش - محصول کل روزانه کار اجتماعی می تواند به ارزش - سرمایه متغیر به علاوه اضافه ارزش تجزیه گردد، در حالی که $\frac{2}{3}$ این روزانه کار در تولید اشیائی مصرف نشده است که سرمایه متغیر با اضافه ارزش بتوانند به وسیله آنها سامان یابند، بلکه صرف تولید وسایل تولید گردیده است تا سرمایه ای را که طی سال مستعمل شده جبران نماید. از اینجا به آسانی می توان دریافت که $\frac{2}{3}$ ارزش - محصول بخش II، که سرمایه داران و کارگران بخش I در آن ارزش - سرمایه متغیر و اضافه ارزش تولید شده خود را به سامان می رسانند (و خود

برابر با $\frac{2}{9}$ مجموع ارزش - محصول سالانه است^(۱)، از لحاظ ارزشی نتیجه $\frac{2}{3}$ روزانه کار اجتماعی‌ئی است که پیش از سال جاری انجام یافته است.

البته اگر مجموع محصول اجتماعی I و II، یعنی وسایل تولید و وسایل مصرف را، بر حسب ارزش مصرف، به صورت مشخص و در شکل طبیعی‌شان مورد توجه قرار دهیم، مسلم است که آنها نتیجه کار امساله هستند، ولی فقط تا همین حد که کار مزبور خود به مثابه کار سودمند و مشخص، نه به مثابه صرف نیروی کار، و همچون کار ارزش - آفرین، ملحوظ شده باشد. و همین حکم اول هم فقط در این معنی درست است که وسایل تولید تنها به وسیله کاری که به آنها افزوده شده، به برکت کار زنده‌ای که در پیکر آنها دمیده شده است، می‌توانند به محصول، به محصول امساله مبدل گردند. ولی در مقابل نیز باید گفت که کار امسال بدون وسایل تولید منتقل از آن، بدون کارآفرار و مواد تولیدی، نمی‌توانست به محصول مبدل گردد.

VIII. سرمایه ثابت در هردو بخش

در مورد تحلیل ارزش - محصول کل ۹۰۰۰ تائی و گروه‌هائی که آن را ترکیب می‌کنند، با دشواری‌های بزرگی، بیش از آنچه درباره ارزش - محصول یک تک سرمایه پیش می‌آید، برخورد نمی‌کنیم. به عکس تحلیل در هردو مورد یکی است.

مجموع محصول سالانه اجتماعی، در آنچه مورد بررسی ماست، مشتمل بر سه روزانه کار اجتماعی یکساله است. بیان ارزشی هر کدام از این روزانه‌های کار = ۳۰۰۰ است، بنابراین بیان ارزشی تمام محصول عبارت است از $۳ \times ۳۰۰۰ = ۹۰۰۰$.

(۱) چون مجموع ارزش - محصول سالانه برابر با $۹۰۰۰ (I + ۶۰۰۰ II + ۳۰۰۰)$ فرض شده است و $\frac{2}{3}$

ارزش - محصول بخش II برابر با ۲۰۰۰ است. (مترجم)

به علاوه پیش از روند تولید یکساله‌ای که محصول آن مورد تحلیل ماست، قسمت - هائی از این زمان کار در گذشته وقوع یافته‌اند، بدین قرار: در بخش I، $\frac{4}{3}$ روزانه کار (ارزش - محصول ۴۰۰۰)، و $\frac{2}{3}$ روزانه کار بخش II (ارزش - محصول ۲۰۰۰). ارزش - محصول دو روزانه اجتماعی کار با هم = ۶۰۰۰ است. به همین جهت است که $Ic + 4000 + IIc = 2000$ به مثابه ارزش وسایل تولید یا ارزش - سرمایه ثابتی که از نو در ارزش - محصول کل جامعه ظاهر شده‌اند، جلوه می‌کند.

گذشته از این، روزانه کار اجتماعی سالانه‌ای که در بخش I تازه افزوده شده به نسبت $\bar{3}$ مشتمل بر کار لازم، یا کاری است که ارزش سرمایه متغیر IV ۱۰۰۰ را جبران می‌کند و بهای کاری را که در بخش I مورد استفاده قرار گرفته می‌پردازد. در بخش II نیز چنین است که $\frac{1}{6}$ روزانه اجتماعی کار مشتمل بر کار لازم به مبلغ ارزشی ۵۰۰ است. بنابراین $IV + 1000 = IIv + 500$ ، که بیانگر ارزش نیمی از روزانه کار اجتماعی است، عبارت از بیان ارزشی نخستین نیمه کل روزانه کار است، که طی سال جاری به صورت کار لازم افزوده شده است.

سرانجام در بخش I، $\frac{1}{3}$ از کل روزانه کار با ارزش - محصولی = ۱۰۰۰، اضافه کار است. در بخش II، $\frac{1}{3}$ روزانه کار با ارزش - محصولی = ۵۰۰، اضافه کار است. این دو با هم نیمه دیگر کل روزانه کار افزوده را تشکیل می‌دهند. پس کل اضافه ارزش تولید گشته = $Im + 1000 = IIIm + 500 = m = 1500$ است.

بنابراین:

جزء سرمایه ثابت ارزش - محصول اجتماعی (c) عبارت است از:

۲ روزانه کاری که پیش از روند تولید صرف شده است، با بیان ارزشی = ۶۰۰۰.

کار لازمی که در آثنای سال صرف شده (v):

نیمی از روزانه کار خرج شده در تولید سالیانه است، با بیان ارزشی = ۱۵۰۰.

ارزش - محصول کار سالیانه $(v + m) = ۳۰۰۰$ است.

ارزش - محصول کل $(c + v + m) = ۹۰۰۰$ است.

بنابراین دشواری در تجزیه خود ارزش - محصول اجتماعی نیست. دشواری از

مقایسه عناصر ارزشی محصول اجتماعی با عناصر مادی آن برمی خیزد.

جزء ارزشی ثابت، که فقط دو بار نمودار می شود، برابر با ارزش قسمتی از این

محصول است که از وسایل تولید تشکیل گردیده و در این قسمت تجسم یافته است.

ارزش - محصول جدید سال $v + m$ برابر با ارزش جزئی از این محصول است

که از وسایل مصرف تشکیل شده و در آن جزء تجسم یافته است.

ولی در اینجا، صرف نظر از برخی استثنائات بی اهمیت، وسایل تولید و وسایل

مصرف کالاهائی از جنس به کلی مختلف، محصولاتی با اشکال طبیعی یا مصرفی کاملاً

متفاوتند و بنابراین محصولات انواع گوناگون کارهای مشخصی هستند که از بیخ مختلفند.

کاری که ماشین ها را برای تولید وسایل مصرف به کار می برد با کاری که ماشین می سازد

به کلی متفاوت است. چنین به نظر می رسد که کل روزانه کار سالیانه که بیان ارزشی آن =

۳۰۰۰ است، جمعاً در تولید وسایل مصرف $= ۳۰۰۰$ صرف شده است و در آن هیچ

جزء ارزشی ثابتی از نو نمودار نمی گردد، زیرا این $۳۰۰۰ = ۱۵۰۰ v + ۱۵۰۰ m$ است

که فقط در ارزش - سرمایه متغیر + اضافه ارزش حل می شود. از سوی دیگر ارزش -

سرمایه ثابت $= ۶۰۰۰$ ، دوباره در نوعی از محصولات (وسایل تولید)، نمایان می گردد

که کاملاً با وسایل مصرف متفاوت هستند، در حالی که به نظر نمی رسد هیچ جزئی از

روزانه کار اجتماعی در تولید این محصولات نو صرف شده باشد. چنین جلوه می کند

که گویا تمام این روزانه کار اجتماعی فقط از انواع کارهائی تشکیل شده است که نتیجه

آنها وسایل تولید نیست، بلکه تنها وسایل مصرف است. این معماً قبلاً حل شده است.

ارزش - محصول کار سال برابر با ارزش محصولات بخش II است، یعنی مساوی با

مجموع ارزش وسایل مصرف نو تولید شده است. ولی این ارزش - محصول به میزان

۲/۳ بزرگتر از آن قسمت از کار سالانه‌ای است که در درون عرصه تولید وسایل مصرف (بخش II) خرج شده است. فقط ۱/۳ از کار سالانه در تولید وسایل مزبور صرف شده است. ۱/۳ از این کار سالیانه در تولید وسایل تولید ولذا در بخش I صرف گردیده است. ارزش محصولی که در این مدت به وسیله بخش I تولید شده، برابر با ارزش - سرمایه متغیر به علاوه اضافه‌ارزشی است که در بخش I تولید گردیده، مساوی با ارزش - سرمایه ثابت بخش II است که در بخش II به صورت وسایل مصرف از نو نمودار گشته است. بنابراین مقادیر ارزشی مزبور می‌توانند متقابلاً مبادله شده و به صورت جنسی جبران گردند. پس کل ارزش وسایل مصرف II برابر با حاصل جمع ارزش - محصول جدید بخش I + II یا مساوی با $(c + v + m) II = (v + m) I + (v + m) II$ است، ولذا برابر با مجموع ارزش نوئی است که کار سالیانه در شکل $v + m$ تولید نموده است.

از سوی دیگر کل ارزش وسایل تولید (I) برابر با ارزش - سرمایه ثابتی است که در شکل وسایل تولید (I) و در شکل سایل مصرف (II) از نو پدیدار شده است، ولذا برابر با حاصل جمع ارزش - سرمایه ثابتی است که در محصول کار جامعه دوباره نمایان گردیده است. این ارزش کل برابر با بیان ارزشی روزانه‌های کار گذشته‌ای است که ۴/۳ آن پیش از روند تولید بخش I و ۲/۳ آن پیش از روند تولید بخش II انجام گرفته است، ولذا با هم بیان ارزشی دو روزانه تام کار را تشکیل می‌دهند.

پس در محصول اجتماعی سالانه مشکل از آنجا پیدا می‌شود که جزء ارزشی ثابت در نوعی از محصول - وسایل تولید - نمایش می‌یابد که به کلی غیر از ارزش جدید $v + m$ ثنی است که به این جزء ارزشی ثابت افزوده شده است و در وسایل مصرف نمایش پیدا می‌کند. این امر از لحاظ ارزشی چنین پنداری به وجود می‌آورد که گویی ۲/۳ از توده - محصولات مورد مصرف بدون آنکه کمترین کاری از سوی جامعه برای تولید آنها صرف شده باشد، خود به مثابه ارزش نو شکل جدیدی به دست آورده‌اند. چنین

پنداری در مورد تک سرمایه به وجود نمی آید. هر فرد سرمایه دار نوع مشخص و معینی از کار را مورد استفاده قرار می دهد که وسایل تولید ویژه او را به محصول مبدل می سازد. مثلاً اگر سرمایه دار ماشین سازی فرض شود که سرمایه ثابت مصرف شده وی طی سال $c = ۶۰۰۰$ ، سرمایه متغیرش $v = ۱۵۰۰$ و اضافه ارزشش $m = ۱۵۰۰$ باشد، آنگاه محصول $= ۹۰۰۰$ خواهد بود، یا می توانیم بگوئیم محصول وی مرکب از ۱۸ ماشین می شود که هر یک از آنها $= ۵۰۰$ است. تمام محصول در اینجا به یک شکل است، یعنی دارای شکل ماشین است. (چنانچه وی چندین نوع ماشین تولید کند، آنگاه هر کدام از آنها جداگانه حساب می شود). تمام محصول - کالا فرآورده کاری است که طی سال در ماشین سازی صرف شده و هم بست همان نوع کار مشخص با همان وسایل تولید است. بنابراین اجزاء مختلفه ارزش محصول در شکل طبیعی یکسانی نمایش می یابند: در ۱۲ ماشین $c = ۶۰۰۰$ ، در ۳ ماشین $v = ۱۵۰۰$ ، در ۳ ماشین $m = ۱۵۰۰$ نهفته است. اینجا روشن است که ارزش ۱۲ ماشین نه از آن جهت $c = ۶۰۰۰$ است که گویا در این ماشین های ۱۲ گانه فقط کار گذشته پیش از ماشین سازی جا گرفته است و از کار صرف شده برای ساختن آنها چیزی در پیکرشان فرو نرفته است. ارزش وسایل تولید لازم برای ساختن ۱۸ ماشین، خود به خود مبدل به ۱۲ ماشین نشده است، ولی ارزش این ۱۲ ماشین (که خود مرکب از $c = ۴۰۰۰ + v = ۱۰۰۰ + m = ۱۰۰۰$ است) برابر با ارزش کل ارزش - سرمایه ثابتی است که در ۱۸ ماشین جا گرفته است. بنابراین ماشین ساز باید ۱۲ از ۱۸ ماشین را بفروشد تا سرمایه ثابت مصرف شده خود را که برای باز تولید ۱۸ ماشین جدید لازم دارد جبران نماید. مطلب غیر قابل توضیح می گردید هر گاه نتیجه کار انجام یافته، باینکه منحصراً عبارت از ماشین سازی است، چنین می بود که: از سوئی ۶ ماشین $= ۱۵۰۰ v + ۱۵۰۰ m$ وجود می داشت و از سوی دیگر مقداری آهن، مس، پیچ، تسمه و غیره به ارزش $c = ۶۰۰۰$ ، یعنی وسایل تولید ماشین به صورت طبیعی آنها موجود می بود، اشیائی که تک سرمایه دار ماشین ساز چنانکه دانسته است خود تولید

نمی‌کند، بلکه باید از راه رَوَند دَوَرن تهیه نماید. با این وجود در نظر اوّل چنین نمود می‌کند که گوئی باز تولید محصول اجتماعی سالیانه با چنین شیوه بی‌منطقی انجام می‌گیرد. محصول سرمایه فردی، یعنی هر حصّه‌ای از سرمایه اجتماعی که مستقلاً عمل می‌کند و از زندگی ویژه خود برخوردار است، دارای شکلی است از اشکال طبیعی به هر صورتی که متصور باشد. تنها شرط این است که محصول مزبور واقعاً شکل مصرف‌داری داشته باشد، ارزش مصرفی باشد که آن را به صورت عنصر قابل دورانی از جهان کالاها درآورده باشد. این مسئله‌ای کاملاً بی‌تفاوت و تصادفی است که آیا محصول مزبور می‌تواند دوباره به مثابه وسایل تولید در همان رَوَند تولیدی که از آن به صورت محصول بیرون آمده است وارد گردد، و لذا آیا جزئی از ارزش - محصول که در آن جزء ثابت سرمایه منعکس است، دارای آن شکل طبیعی‌ئی هست که عملاً بتواند دوباره به مثابه سرمایه ثابت به کار افتد یا نه. هرگاه چنین وضعی نداشته باشد، آنگاه این جزء از ارزش - محصول به وسیله فروش و خرید از نو به شکل عناصر تولیدی مادی خود مبدل می‌شود و از آن راه سرمایه ثابت در شکل طبیعی کارآی خود باز تولید می‌گردد.

اما در مورد محصول کلّ سرمایه اجتماعی مطلب طور دیگر است. همه عناصر باز تولید مجبورند با شکل طبیعی‌شان اجزاء خود این محصول را تشکیل دهند. آن جزء از سرمایه ثابت مصرف شده فقط آنگاه می‌تواند از طریق تولید کلّ جبران شود که حصّه سرمایه کلّ ثابت، آن حصّه‌ای که دوباره در محصول ظاهر شده است، از نو در شکل طبیعی وسایل تولید تازه‌ای درآمده باشد که واقعاً بتوانند به مثابه سرمایه ثابت وارد عمل گردند.^(۱) نظر به اینکه باز تولید ساده مفروض است، لذا ارزش جزئی از محصول

(۱) توضیحاً متذکر می‌شود که تفاوت محصول سرمایه فردی با محصول کلّ سرمایه اجتماعی که در اینجا مورد نظر مصنف است در این است که در مورد محصول سرمایه فردی مسئله اینکه جزئی از ارزش - محصول بتواند در همان شکل طبیعی‌ئی که دارد مجدداً به مثابه وسیله تولید در رَوَند باز تولید ←

که از وسایل تولید تشکیل یافته باید برابر با جزء ارزشی ثابت سرمایه اجتماعی باشد. علاوه بر این اگر از نقطه نظر انفرادی توجه شود، سرمایه دار در ارزش - محصول خود فقط سرمایه متغیر خویش به علاوه اضافه ارزش را به وسیله کار نوآفروده تولید می کند، در حالی که جزء ارزشی ثابت در نتیجه خصلت مشخص کارآفروده نو، به محصول منتقل گردیده است.

چنانچه از لحاظ اجتماعی بنگریم، آن جزئی از روزانه کار اجتماعی که وسایل تولید تولید می کند، و لذا هم ارزش جدید به آنها می افزاید و هم ارزش وسایل تولید مصرف شده برای ساختن آنها را به وسایل تولید تازه منتقل می نماید، هیچ چیز دیگری جز سرمایه ثابت تازه تولید نمی کند و بدین منظور تخصیص یافته که سرمایه ثابت مصرف شده هر دو بخش I و II را که در شکل وسایل تولید قدیم به کار رفته است، جبران نماید. این جزء از روزانه کار اجتماعی، تنها محصولی ایجاد می کند که برای مصرف بارآور تخصیص یافته است. بنابراین تمام ارزش این محصول فقط عبارت از ارزشی است که از نو می تواند به مثابه سرمایه ثابت به کار افتد، عبارت از ارزشی است که تنها می تواند سرمایه ثابت را در شکل طبیعی آن دوباره خریداری کند، و لذا از دیدگاه اجتماعی نه به سرمایه متغیر تجزیه می شود نه به اضافه ارزش. از سوی دیگر آن جزئی از روزانه کار اجتماعی که وسایل مصرف تولید می کند هیچ جزئی از جانشین - سرمایه اجتماعی را تولید نمی نماید. جزء مزبور فقط محصولاتی ایجاد می کند که در

→ به کار افتد، اجباری نیست و حتا وقوع چنین حالتی در مورد محصول سرمایه انفرادی تصادفی است، در حالی که در مورد محصول کل سرمایه اجتماعی نظر به اینکه همه عوامل و عناصر باز تولید اجزاء این محصول کل را تشکیل می دهند، ناگزیر حصه ای که کل سرمایه ثابت را منعکس می سازد باید شکل طبیعی وسایل تولید تازه ای را داشته باشد که بتواند سرمایه ثابت کل را به طور واقعی جبران نماید، زیرا چنانچه خلاف این تصور شود به این معنی است که گوئی در وراء کل محصول اجتماعی محصولات دیگری مفروض است، فرضیه ای که بطلان منطقی آن روشن است. (مترجم)

شکل طبیعی خود برای این تخصیص یافته‌اند که ارزش سرمایه متغیر و اضافه‌ارزش هر دو بخش I و II را به سامان برسانند.

هرگاه از دیدگاه اجتماعی سخن می‌رود ولذا مورد بررسی، کل محصول اجتماعی است، که هم بازتولید سرمایه اجتماعی و هم مصرف انفرادی را در بر می‌گیرد، آنگاه نباید، مانند شیوه‌ای که پرودون^(۱) به تقلید از اقتصادبورژوائی اتخاذ کرده است، به اشتباه افتاد و مسئله را آنچنان نگریست که گویا اگر جامعه‌ای دارای شیوه تولید سرمایه‌داری یک کاسه و به صورت کل مورد بررسی قرار گیرد، خصلت ویژه تاریخی - اقتصادی خود را از دست می‌دهد. در صورتی که به عکس در آن صورت سروکار با سرمایه‌دار جمعی است. سرمایه کل، مانند سرمایه سهامی همه تک سرمایه‌داران با هم نموده می‌شود. این شرکت سهامی با بسیاری از شرکت‌های سهامی دیگر در این امر مشترک است که هر کس می‌داند چه در آن می‌گذارد، ولی نمی‌داند چه از آن بیرون می‌کشد.

IX. پی‌نگری در مورد آ. اسمیت،

استورش^(۲) و رمزی^(۳)

کل ارزش محصول اجتماعی بالغ بر ۹۰۰۰ می‌شود که $c + 6000 + v + 1500$ است، یا به دیگر سخن: ۶۰۰۰ از آن ارزش وسایل تولید را بازتولید می‌کند و ۳۰۰۰ ارزش وسایل مصرف را. بنابراین ارزش درآمد اجتماعی $(v + m)$ فقط به $\frac{1}{3}$ کل ارزش - محصول بالغ می‌گردد و تنها به میزان همین یک سوم مبلغ ارزشی است که مجموع مصرف کنندگان، اعم از کارگران و سرمایه‌داران، می‌توانند از محصول کل

Proudhon (۱)

Storch (۲)

Ramsay (۳)

اجتماعی، کالاها و فراورده‌ها برداشت کنند و آنها را در مصرف - مایه خود وارد نمایند. در عوض $۶۰۰۰ = \frac{۲}{۳}$ ارزش - محصول نمایانگر ارزش سرمایه ثابت هستند که باید به صورت طبیعی جبران گردد. بنابراین وسایل تولیدی به این مبلغ باید دوباره با تولید - مایه پیوند یابند. این همان چیزی است که /ستورش ضرورت آن را می‌بیند، بدون آنکه بتواند آن را اثبات نماید.

"روشن است که بخشی از ارزش محصول سالیانه به سرمایه‌ها و بخشی به سودها تقسیم می‌گردد، و هر یک از این قسمت‌های ارزش محصول سالانه مرتباً فراورده‌های مورد نیاز ملت را، چه به منظور تجمیع سرمایه آن و چه برای جانشین ساختن مایه قابل مصرفش، خریداری می‌نماید... محصولاتی که سرمایه‌ی ملتی را تشکیل می‌دهند، به هیچ وجه مصرف‌پذیر نیستند."

(Storch, "Consideration sur la nature du revenu national", Paris, 1824, P. 134, 135, 150.)

معدلک آ. /سمیث این تعبُّد [پرستش] شِگفت آور را مستقر ساخته است که تا امروز هم نه تنها به همان شکل سابق الذِکر مورد باور است، یعنی شکلی که در آن تمام ارزش - محصول اجتماعی به درآمد، به دستمزد به علاوه اضافه‌ارزش، یا چنانکه وی خود بیان می‌کند، به دستمزد به اضافه سود (بهره پول) به اضافه بهره‌های مالکانه، تجزیه می‌گردد، بلکه نیز در شکل عامیانه‌تر آن، مبنی بر اینکه مصرف‌کنندگان سرانجام (ultimately) مجبورند تمام ارزش محصول را به تولیدکنندگان بپردازند، پذیرفته است. این نظریه تا امروز یکی از معتبرترین ابتدالات یا حقایق جاویدان به اصطلاح علم اقتصاد سیاسی را تشکیل می‌دهد. برای اثبات این نظر به شیوه ذیل استدلال می‌شود. هر قلم دلخواهی، مثلاً پیراهن‌های کتانی را، در نظر بگیریم. بدواً ریسنده نخ کتان باید تمام ارزش کتان را به کشاورز کتان کار بپردازد، بنابراین وی باید ارزش بذر کتان، کود، علوفه دام کار و غیره را به علاوه جزء ارزشی‌ئی که سرمایه استوار کتان کار، از قبیل ابنیه، کشت‌افزار و غیره، به

محصول منتقل می‌سازد پرداخت کند، و نیز دستمزد هائی که در تولید کتان پرداخت شده، اضافه‌ارزش (سود و بهره مالکانه) که در کتان نهفته است، و سرانجام مخارج حمل و نقل کتان را از محل پیدایش تا کارخانه ریسندگی بپردازد. سپس بافنده نه تنها باید تمام این قیمت کتان را به ریسنده برگرداند، بلکه باید بابت جزء ارزشی ماشین آلات، ساختمان‌ها و غیره و خلاصه بابت جزء ارزشی سرمایه استواری که به کتان منتقل می‌شود به اضافه تمام مواد کمکی مصرف شده طی روند ریسندگی، دستمزد کارگران بافنده، اضافه‌ارزش و غیره نیز به‌وی بپردازد. این جریان همین‌طور در مورد پارچه‌شویی و مخارج حمل و نقل پارچه آماده کتان ادامه پیدا می‌کند تا عاقبت به پیراهن دوز برسد که تمام قیمت تولیدکنندگان پیشین را، یعنی آنها که فقط ماده خام او را تحویل داده‌اند، می‌پردازد. اکنون نزد او باز ارزش فزائی دیگری پیش می‌آید، که قسمتی از آن بابت سرمایه ثابتی است که در شکل کارآفرار، مواد کمکی و غیره در پیراهن دوزی مصرف می‌شود و قسمت دیگر بابت کار انجام شده در پیراهن دوزی است، که ارزش دستمزد کارگران پیراهن دوز و اضافه‌ارزش کارخانه‌دار را می‌افزاید. حالا فرض کنیم که قیمت مجموع این پیراهن - محصول، سرانجام به ۱۰۰ لیره استرلینگ بالغ گردد و این مبلغ نیز عبارت از سهمی باشد که جامعه در مجموع ارزش - محصول سالیانه بابت پیراهن خرج می‌کند. مصرف کنندگان پیراهن، ۱۰۰ لیره استرلینگ می‌پردازند که بدین سان ارزش تمام وسایل تولید و دستمزد به‌علاوه اضافه‌ارزش کتان کار، ریسنده، بافنده، پارچه‌شو، کارخانه‌دار پیراهن دوز و جمیع متصدیان ترابری است. همه اینها کاملاً درست است و در واقع چیزهائی است که هر کودک نیز می‌تواند ببیند. ولی پشت سر آن باز گفته می‌شود: هم‌اینچنین است در مورد ارزش همه کالاهای دیگر. بایستی گفته می‌شد: هم‌اینچنین است در مورد ارزش همه وسایل مصرف، در مورد ارزش آن جزء از محصول اجتماعی که در مصرف - مایه وارد می‌گردد. ولذا درباره آن جزئی از ارزش - محصول اجتماعی که می‌تواند به‌مثابه درآمد خرج شود. البته مبلغ ارزشی همه این کالاها برابر

با ارزش وسایل تولیدی است که در آنها به کار رفته (جزء ثابت سرمایه)، به اضافه ارزش افزوده‌ای که آخرین کار آفریده است (دستمزد و اضافه ارزش). بنابراین مصرف کنندگان در مجموع خود می‌توانند این مبلغ ارزشی را پردازند، زیرا در واقع ارزش هر کالا به طور جداگانه از $c + v + m$ تشکیل یافته است، ولی مجموع مبلغ ارزشی همه کالاهایی که در مصرف - مایه وارد می‌شوند در حداکثر خود فقط می‌توانند برابر با آن جزئی از ارزش - محصول اجتماعی باشد که به $v + m$ تجزیه می‌شود، یعنی برابر با ارزشی است که کار مصرف شده در عرض سال به وسایل تولید موجود، به ارزش سرمایه ثابت - افزوده است. ولی آنچه مربوط به ارزش - سرمایه ثابت است، دیدیم که جزء مزبور به دو طریق به وسیله توده محصول اجتماعی جبران می‌شود. اولاً به وسیله مبادله سرمایه‌داران بخش II که تولید کنندگان وسایل مصرف هستند، با سرمایه‌داران بخش I که وسایل تولید می‌سازند. و همین امر منشأ این عبارت است که آنچه برای برخی سرمایه است برای برخی دیگر درآمد است. ولی واقعیت بدین منوال نمی‌گذرد. II ۲۰۰۰ ئی که به صورت وسایل تولید به ارزش ۲۰۰۰ وجود دارند، برای گروه سرمایه‌دار II ارزش - سرمایه ثابت را تشکیل می‌دهند. بنابراین گروه مزبور نمی‌تواند آن را خود مصرف نماید، با اینکه محصول بنا بر شکل طبیعی خود باید به مصرف برسد. از سوی دیگر $(v + m) I ۲۰۰۰$ ، یعنی دستمزد به علاوه اضافه ارزشی که به وسیله گروه سرمایه‌دار و کارگران بخش I تولید شده، موجود است. اینها به شکل طبیعی وسایل تولید هستی دارند، به صورت اشیائی هستند که با آن شکل ارزشی خود نمی‌توانند مصرف شوند. پس در اینجا یک مبلغ ارزشی به میزان ۴۰۰۰ در دست داریم که از آن، چه قبل از مبادله و چه بعد از آن، فقط نیمی سرمایه ثابت را جبران می‌کند و تنها نیم دیگر درآمد تشکیل می‌دهد. - ثانیاً سرمایه ثابت بخش I به صورت عین جنس جبران می‌شود، قسمتی از آن از راه مبادله میان سرمایه‌داران بخش I و قسمتی دیگر به وسیله جانشین سازی عینی در هر کدام از مؤسسات جداگانه.

این فرمول، که تمام ارزش - محصول سالیانه سرانجام باید به وسیله مصرف کنندگان پرداخته شود، فقط آنگاه می‌توانست درست باشد که تحت عنوان مصرف کننده هر دو نوع به کلی مختلف آن، یعنی مصرف کنندگان فردی و مصرف کنندگان بارآور، در این مفهوم گنجانده می‌شدند. ولی همین امر که جزئی از محصول باید به صورت بارآور مصرف گردد معنای دیگری جز این ندارد که باید به مثابه سرمایه عمل کند و نمی‌تواند مانند درآمد به مصرف برسد.

چنانچه ما ارزش کل محصول را که $9000 = c + v + m$ است به $1500m + 1500v + 6000c$ تقسیم کنیم $(v + m)$ را 3000 را فقط از لحاظ این ویژگی که درآمد است مورد توجه قرار دهیم، آنگاه به عکس این طور نمود می‌کند که سرمایه متغیر وجود ندارد و از لحاظ اجتماعی، سرمایه فقط عبارت از سرمایه ثابت است، زیرا آنچه بدواً به مثابه $1500v$ ظاهر شده بود در قسمتی از درآمد جامعه، یعنی در دستمزد که درآمد طبقه کارگر است تحلیل رفت و از این جهت خصلت سرمایه‌ای آن نیز ناپدید گردید. در واقع رمزی چنین نتیجه‌ای هم انتزاع کرده است. بنابه نظر او، از لحاظ اجتماعی سرمایه فقط عبارت از سرمایه استوار است، ولی وی تحت عنوان سرمایه استوار سرمایه ثابت، یعنی توده‌ای از ارزش را در مد نظر دارد که عبارت از وسایل تولید هستند، خواه وسایل تولید مزبور کارآفران باشند یا مواد کار مانند ماده خام، نیم ساخته، مواد کمکی و غیره. وی سرمایه متغیر را سرمایه گردان می‌خواند:

"سرمایه گردان منحصراً عبارت از وسایل زیست و دیگر اقلام لازمی است که به کارگران پیش از انجام کامل محصول کارشان به طور مساعده داده می‌شود... فقط سرمایه استوار است که در معنای درست کلام منبع ثروت ملی است، نه سرمایه گردان... سرمایه گردان عامل بدون واسطه‌ای در تولید نیست، حتاً اصلاً برای تولید عمده نیست، بلکه فقط رسمی است که در نتیجه فقر تأثر انگیز توده خلق واجب گردیده است... از لحاظ ملی فقط سرمایه استوار است که عنصری از مخارج تولید را تشکیل

می‌دهد. ^(۱) (Ramsay, I.C.P. 23-26 passim)

رمزی نظر خود را دربارهٔ سرمایهٔ استوار، که مقصودش از آن سرمایهٔ ثابت است، باز هم دقیق‌تر به شرح ذیل بیان می‌کند:

”مدّت زمانی که طیّ آن قسمتی از محصول کار (یعنی کاری که برای ساختن هر کالای مفروض مورد استفاده قرار می‌گیرد) به‌مثابه سرمایهٔ استوار هستی داشته است، یعنی با آنچنان شکلی که در عین شرکت در تولید کالای آینده، نگاهداری هیچ کارگری را به‌عهده ندارد.“ (صفحهٔ ۵۹)^(۲)

در اینجا باز زبانی که آ. اسمیث، با غرق کردن تفاوت میان سرمایهٔ ثابت و متغیّر در تفاوت بین سرمایهٔ استوار و گردان، به‌بار آورده است دیده می‌شود. سرمایهٔ ثابت رمزی از وسایل تولید ترکیب می‌شود و سرمایهٔ گردانش از وسایل معیشت. هر دو اینها کالاهائی با ارزش‌های معین هستند که هر یک کمتر از دیگری امکان تولید اضافه ارزش دارند.

X. سرمایه و درآمد: سرمایهٔ متغیّر و دستمزد^(۳)

مجموع بازتولید سالانه، تمام محصول امسال، عبارت از محصول کار سودمند همین سال است. ولی ارزش این محصول کلّ بزرگتر از جزء ارزشی آن است که در درون آن، کار سالیانه، یعنی نیروی کار صرف‌شده طیّ این سال، جا گرفته است.

(۱) نقل قول که در متن عیناً به‌زبان انگلیسی آمده به‌قرار زیر است:

“Circulating capital consists only of subsistence and other necessities advanced to the workmen, previous to the completion of the produce of their labour... Fixed capital alone, not circulating, is properly speaking a source of national wealth... Circulating capital is not an immediate agent in production, nor essential to it at all, but merely a convenience rendered necessary by the deplorable poverty of the mass of the people... Fixed capital alone constitutes an element of cost of production in a national point of view”.

“The length of time during which any portion of the product of that labour” (nämlich (۲) labour bestowed on any commodity) “has existed as fixed capital, i. e. in a form in which, though assisting to raise the future commodity, it does not maintain labourers”.

(۳) از این پس دست‌نوشتهٔ VIII

ارزش - محصول این سال، یعنی ارزش نوآفریده همین سال به شکل کالا، کوچکتر از ارزش فراورده‌ها، کوچکتر از مجموع ارزش توده کالائی است که در سرتاسر سال ساخته شده است. چنانچه ما از مجموع ارزش محصول سالانه، ارزشی را که به وسیله کار سال جاری به آن افزوده شده است کم کنیم، تفاضلی که به دست می‌آید عبارت از ارزشی نیست که واقعاً باز تولید گردیده باشد، بلکه فقط ارزشی است که در شکل وجودی تازه‌ای از نو ظاهر گردیده است. ارزش مزبور که به محصول سالانه انتقال یافته عبارت از ارزشی است که پیش از آن وجود داشته است و ممکن است، بر حسب طول عمر اجزاء ثابت سرمایه‌ای که در روند کار اجتماعی سال جاری شرکت داشته‌اند، مربوط به تاریخ کمابیش دوری باشد، و نیز ممکن است از ارزش وسایل تولیدی ناشی شده باشد که در سال گذشته یا در جریان سال‌های پیشین به وجود آمده باشند. در هر اوضاع و احوال مفروض، این ارزشی است که از وسایل تولید سال‌های پیشین به محصول سال جاری منتقل گردیده است.

هر گاه به نمودار خودمان برگردیم، آنگاه پس از انجام مبادله عناصری که تاکنون مورد مطالعه قرار داده‌ایم میان بخش‌های I و II و در درون بخش II، چنین خواهیم داشت:

$$I. 4000c + 1000v + 1000m \text{ (این ۲۰۰۰ اخیر در وسایل مصرف بابت IIc)}$$

$$= 6000 \text{ سامان یافته است}$$

$$II. 2000c \text{ (که به وسیله مبادله با } I(v+m) \text{ باز تولید شده است)} + 500v + 500m$$

$$= 3000$$

$$\text{جمع مبلغ ارزشی} = 9000$$

ارزشی که طی سال، تازه تولید شده فقط در v و m نهفته است. بنابراین مجموع

$$\text{ارزش - محصول این سال برابر است با حاصل جمع } II(v+m) + 2000I(v+m) = v + m$$

$$= 1000. \text{ بقیه اجزاء ارزشی محصول این سال فقط عبارت از ارزش انتقال یافته،}$$

عبارت از ارزش وسایل تولید پیشین است که در تولید سالانه مصرف شده است. کار سال جاری هیچ ارزش دیگری غیر از ارزش ۳۰۰۰ تائی تولید نکرده است. این تمام ارزش - محصول سالانه آن است.

ولی چنانکه دیدیم، $I(v+m)$ ۲۰۰۰، به صورت طبیعی وسایل تولید، جانشین IIc ۲۰۰۰ می شوند. پس دو سوّم کار سالانه که در بخش I صرف شده است، هم تمام ارزش سرمایه ثابت بخش II و هم شکل طبیعی آن را از نو تولید نموده است. بنابراین اگر از لحاظ اجتماعی بنگریم دو سوّم کاری که طی سال صرف شده ارزش - سرمایه ثابت نوئی آفریده است که به صورت طبیعی متناسب با نیاز بخش II سامان یافته است. پس بزرگترین جزء کار اجتماعی سالانه صرف تولید سرمایه ثابت تازه شده است (ارزش - سرمایه ای که به صورت وسایل تولید هستی یافته است) تا جانشین ارزش - سرمایه ثابتی شود که در تولید وسایل مصرف خرج گردیده است. آنچه در این مورد جامعه سرمایه داری را از انسان وحشی متمایز می سازد، برخلاف آنچه سنیور^۱ می گوید، عبارت از امتیاز و ویژگی وحشی در این نیست که کارش را در مدّت زمان معینی صرف می کند بدون آنکه برای وی درآمدی به بار آورد، یعنی بی آنکه ثمراتی از آن حاصل گردد که قابل تبدیل (جانشینی پذیر) به وسایل مصرف باشد. اما تفاوت در این است که:

الف) جامعه سرمایه داری بیشترین سهم کار سالیانه ای را که در اختیار دارد صرف تولید وسایل تولید (یعنی سرمایه ثابت) می نماید که نه در شکل دستمزد و نه به صورت اضافه ارزش قابل تبدیل به درآمد نیستند، بلکه فقط می توانند به مثابه سرمایه بیکار بیفتند.

۱- "آنگاه که وحشی کمان می سازد، دست به کار صنعتی می شود، اما عمل به پرهیز نمی کند."

(Senior, "Principes Fondamentaux de l'Econ.Pol.", trad. Arrivabene, Paris, 1836, P. 342, 343)-

"هر قدر جامعه جلوتر می رود بیشتر پرهیز طلب می کند." (همانجا، ص ۳۴۲) - مقایسه کنید با کاپیتال،

کتاب اوّل، فصل XXII، ۳. صفحه ۶۱۹ (ترجمه فارسی کاپیتال، جلد اوّل، صفحه ۵۳۵ [صفحه ۹۰۷

همین باز نویسی].)

ب) هنگامی که انسان وحشی کمان، تیر، چکش سنگی، تیر، سبد و غیره می‌سازد، دقیقاً می‌داند زمانی را که وی بدین‌سان صرف‌نموده برای تولید وسایل مصرف به‌کار نبرده است و لذا نیازمندی خود را از بابت وسایل تولید رفع‌نموده است و نه برای چیز دیگر. علاوه بر این وحشی مزبور گناه اقتصادی بزرگی نیز مرتکب می‌شود که به‌اتلاف وقت اهمیت نمی‌دهد و مثلاً گاه اتفاق می‌افتد که وی، چنانکه تایلر^(۱) حکایت می‌کند، یک ماه آزرگار را صرف ساختن تیر می‌نماید.^۲

نگرش جاری که به‌وسیله آن بخشی از اقتصاددانان سیاسی می‌گویند تا از دشواری تئوریک، یعنی درک پیوند واقعی احتراز جویند - اینکه می‌گویند آنچه برای برخی سرمایه است برای دیگران درآمد است و بالعکس - قسماً درست است، ولی به‌محض اینکه آن را به‌صورت یک اصل کلی درمی‌آورند کاملاً نادرست می‌شود. (نگرش مزبور در این صورت متضمن درک کاملاً غلطی از مجموع روند مبادله‌ای است که در مورد بازتولید سالیانه انجام می‌گیرد، و لذا متضمن عدم درک پایه واقعی آن حقیقت ناقصی نیز هست که در نظریه مزبور وجود دارد.)

اکنون ما شرایط واقعی‌ئی را که درستی قسمی این نظریه بر بنیاد آن قرار گرفته است جمع‌آوری می‌کنیم و درعین حال بدین وسیله درک نادرستی که در مورد این شرایط وجود دارد نموده خواهد شد.

۱- سرمایه متغیر در دست سرمایه‌دار به‌مثابه سرمایه و در دست کارگر مزدور به‌مثابه درآمد عمل می‌کند.

(۱) Edward Burnett, Tylor (۱۸۳۲-۱۹۱۷) - مردم‌شناس و نژادپژوه انگلیسی، از هواداران مکتب نشو و ارتقاء.

۲. E. B. Tylor, "Forschungen über die Urgeschichte der Menschheit", übersetzt von H. Müller, Leipzig, ohne Datum, S. 240.

(ت تحقیقات درباره تاریخ بدوی انسانیت، ترجمه مولر، لایپزیگ، بدون تاریخ، ص ۲۴۰)

سرمایه متغیر بدو در دست سرمایه‌دار به‌مثابه پول - سرمایه وجود دارد؛ درحالی که نیروی کار می‌خرد مانند پول - سرمایه عمل می‌کند. تا هنگامی که سرمایه مزبور در دست وی به‌صورت پول محجّر است، به‌غیر از ارزش معینی که در شکل پول وجود دارد چیز دیگری نیست و لذا مقدار متغیری نیست، بلکه ثابت است. این پول فقط بالقوه سرمایه متغیر است - درست به‌دلیل قابلیت تبدیلیش به نیروی کار. فقط آنگاه سرمایه متغیر حقیقی می‌شود که شکل پولی خود را ترک کند، پس از آنکه به نیروی کار مبدل گردد و نیروی مزبور به‌مثابه عنصر سرمایه بار آور در درون روند سرمایه‌داری به کار افتد. پول که بدو به‌مثابه شکل نقدی سرمایه متغیر برای سرمایه‌دار به کار افتاده بود، اینک در دست کارگر مانند صورت پولی دستمزدش عمل می‌کند که وی آن را به وسایل زیست مبدل می‌سازد، و لذا شکل پولی درآمدی به‌خود می‌گیرد که وی از فروش پیوسته مکرر نیروی کارش درمی‌آورد.

اکنون ما در برابر این واقعیت ساده هستیم که پول خریدار (در این مورد سرمایه‌دار)، از دست او به دست فروشنده (در این مورد فروشنده نیروی کار) یعنی کارگر می‌رود. سرمایه متغیر نیست که به‌صورت دوگانه عمل می‌کند، به‌مثابه سرمایه برای سرمایه‌دار و مانند درآمد برای کارگر، بلکه این همان پول است که بدو در دست سرمایه‌دار مانند شکل نقدی سرمایه متغیرش و لذا به‌مثابه سرمایه متغیر بالقوه وجود دارد و به‌محض اینکه سرمایه‌دار همین پول را به نیروی کار مبدل نمود، در دست کارگر به‌مثابه معادل نیروی کار فروخته شده‌اش خدمت می‌کند. ولی این امر که همان پول در دست فروشنده به‌دردی می‌خورد غیر از آنچه مورد استفاده خریدار است، پدیده‌ای است که در هر معامله خرید و فروش کالا به‌چشم می‌خورد.

اقتصاددانان ثناخوان مسئله را غلط مطرح می‌سازند، و این خود به‌بهترین وجهی آنگاه نشان داده می‌شود که ما فقط عمل دورانی $G - A (= G - W)$ ، یعنی تبدیل پول به نیروی کار از جانب سرمایه‌دار خریدار و $A - G (= W - G)$ ، یعنی تبدیل

کالای نیروی کار از سوی کارگر فروشنده را منحصرأ در نظر داشته باشیم بدون آنکه فعلاً به پی آمدهای دیگر بپردازیم. اقتصاددانان مزبور می گویند: همان پول در اینجا دو سرمایه را به سامان می رساند؛ خریدار (سرمایه دار) - پول - سرمایه خود را به نیروی کار زنده بدل می کند و آن را با سرمایه بارآور خویش، همبر می سازد؛ از سوی دیگر فروشنده (کارگر) کالای خود را که نیروی کار است به پول مبدل می کند و آن را به مثابه درآمد خرج می نماید و درست بدین وسیله است که امکان می یابد نیروی کار خویش را پیوسته از نو بفروشد و آن را نگاهداری نماید. بنابراین نیروی کار وی خود سرمایه اوست در شکل کالا که دائماً در آمدش از آن سرچشمه می گیرد. در واقع نیروی کار دارائی اوست (دارائی پیوسته تجدیدشونده و باز تولید گردنده) ولی نه سرمایه وی. این نیرو یگانه کالائی است که وی می تواند و مجبور است دائماً بفروشد تا زنده بماند و فقط در دست خریدار یعنی سرمایه دار است که تازه به مثابه سرمایه متغیر عمل می کند. این امر که شخصی دائماً مجبور باشد پیوسته باز از نو نیروی کار خود، یعنی خودش را، به شخص ثالثی بفروشد به نظر این اقتصاددانان دلیل آن است که وی سرمایه دار است، زیرا پیوسته "کالائی" (که خودش است) برای فروش دارد. در این معنی برده نیز سرمایه دار می شود، باینکه وی از جانب شخص ثالثی یک بار برای همیشه به مثابه کالا به فروش می رود، زیرا ماهیت این کالا - کارگر - بنده - مستلزم آن است که خریدار آن نه تنها وی را هر روز از نو به کار وادارد، بلکه وسایل زیست نیز به او بدهد تا به برکت آن وی بتواند از نو کار کند. - (در این مورد به نامه های سیمونندی و سه به مالتوس مراجعه کنید).

۲- بنابراین در مبادله $1000 \text{ Iv} + 1000 \text{ Im}$ در برابر 2000 IIc ، آنچه برای برخی ها سرمایه ثابت است (2000 IIc)، برای دیگران سرمایه متغیر و اضافه ارزش و لذا به طور کلی درآمد است. و آنچه برای بعضی ها سرمایه متغیر و اضافه ارزش (2000 I (v + m)) و لذا به طور کلی درآمد است، برای دیگران سرمایه ثابت می شود.

بدواً بیائیم و مبادله Iv را در برابر Iic بررسی کنیم و این بررسی را از دیدگاه کارگر آغاز نماییم.

کارگر جمعی I نیروی کار خود را به سرمایه‌دار جمعی I در مقابل ۱۰۰۰ فروخته است. وی این ارزش را با پولی که در شکل دستمزد پرداخته می‌شود دریافت می‌کند. با این پول وی از II وسایل زیستی به همان مبلغ ارزشی خریداری می‌کند. سرمایه‌دار II در برابر او فقط و فقط به‌مثابه فروشنده کالا قرار می‌گیرد و بس، حتّاً اگر کارگر از کارفرمای خودش خرید کرده باشد، چنانکه مثلاً در مورد مبادله Iiv ۵۰۰ مذکور در فوق دیده شد (ص ۳۸۰ همین بخش)^(۱). شکل دورانی‌ئی که کالای وی، یعنی نیروی کار، از آن می‌گذرد عبارت از گردش کالائی ساده مبتنی بر ارضاء نیازمندی‌های عادی است، عبارت از دوران کالائی متوجه به مصرف است، یعنی W (نیروی کار) - G - W (وسایل مصرف، کالای II). نتیجه این عمل دورانی آن است که کارگر خویشتن را به‌مثابه نیروی کار برای سرمایه‌دار I نگاهداشته است و برای آنکه بتواند خود را همچنان نگاهدارد، مجبور است پیوسته از نو روند $A(W) - G - W$ را تکرار نماید. دستمزد وی در وسایل مصرف به‌سامان می‌رسد و به‌مثابه درآمد خرج می‌شود، و برای طبقه کارگر در مجموع خود نیز همواره به‌همین نهج مانند درآمد خرج می‌گردد.

اکنون همین مبادله Iv در برابر Iic را از دیدگاه سرمایه‌دار بررسی کنیم. تمام محصول - کالای II مرکب از وسایل مصرف است، لذا از اشیائی ترکیب شده است که برای ورود در مصرف سالیانه تخصیص یافته‌اند و بنابراین به‌درد سامان‌دهی به درآمد هر کس می‌خورند از جمله به‌درد کارگر جمعی I که اکنون تحت بررسی ماست. ولی برای سرمایه‌دار جمعی II اکنون یک جزء از محصول - کالایش $= ۲۰۰۰$ عبارت از شکل استحاله‌یافته‌ای است که از ارزش - سرمایه ثابت سرمایه بارآور وی به‌صورت

(۱) صفحه ۳۲۰ [۵۵۳ همین بازنویسی] ترجمه فارسی جلد دوم.

کالا، که باید دوباره از این شکل کالائی بیرون آمده صورت طبیعی خود را از سر باریابد تا بتواند از نو به مثابه جزء ثابت سرمایه بارآور عمل نماید. آنچه سرمایه دار II تاکنون به دست آورده این است که نیمی از ارزش - سرمایه ثابت خود را که به شکل کالائی (وسایل مصرف) باز تولید شده (= ۱۰۰۰)، از راه فروش به کارگران I دوباره به پول بدل کرده است. بنابراین هنوز سرمایه متغیر Iv به این نیمه ارزش - سرمایه ثابت IIc تبدیل نشده است، بلکه آن پولی که برای I در مبادله با نیروی کار به مثابه پول - سرمایه عمل کرده بود به تملک فروشنده نیروی کار درآمده است، پولی که برای فروشنده نیروی کار سرمایه نیست، بلکه عبارت از درآمد به شکل پول است، یعنی به مثابه وسیله خرید در مقابل وسایل مصرف به کار خواهد رفت. از سوی دیگر، پولی که از جانب کارگران I به سوی سرمایه دار II جریان یافته است (= ۱۰۰۰)، نمی تواند به مثابه عنصر ثابت سرمایه بارآور II عمل نماید. این فقط عبارت از شکل پولی کالا - سرمایه اوست که هنوز باید به اجزاء استوار و گردان سرمایه ثابت وی تبدیل گردد. بنابراین II با پولی که کارگران I، خریداران کالای وی، خرج کرده اند وسایل تولیدی به میزان ۱۰۰۰ از I خریداری می کند. بدین سان ارزش - سرمایه ثابت II به میزان نصف جمع مبلغ به صورت طبیعی تجدید شده است، به نحوی که دوباره می تواند به مثابه عنصر سرمایه بارآور II وارد عمل گردد. در این مورد دوران شکل $W - G - W$ به خود گرفته است بدین سان:

وسایل مصرف به ارزش ۱۰۰۰ - پول = ۱۰۰۰ - وسایل تولید به ارزش ۱۰۰۰
 ولی $W - G - W$ در اینجا حرکت سرمایه است. Wئی که به کارگر فروخته می شود تبدیل به G می گردد و این G به وسایل تولید بدل می شود. این عمل عبارت از استحاله مجدد از حالت کالائی به عناصر مادی تشکیل دهنده همین کالا است. از سوی دیگر، همان طور که سرمایه دار II در برابر I فقط خریدار کالا است، سرمایه دار I نیز در مقابل II فقط به مثابه فروشنده کالا عمل می کند. در ابتدا I با ۱۰۰۰ واحد پول که برای ایفای نقش سرمایه متغیر تخصیص داده شده بود، نیروی کاری به ارزش ۱۰۰۰ خریداری

نموده؛ بنابراین وی معادل $v \cdot 1000$ ی پرداختی خود را به پول دریافت داشته است. پول اکنون به کارگر تعلق دارد که آن را در اِزاء خریدهای از II خرج می کند. فقط به وسیله فروش کالاهائی به همان مبلغ ارزشی است که I می تواند پولی را که بدین سان به صندوق II ریخته شده است بازستاند.

I در ابتدا مبلغ معینی پول = 1000 در دست داشت که برای ایفای نقش سرمایه متغیر تخصیص یافته بود. پول مزبور این نقش را با مبدل گشتن خود به نیروی کاری به میزان همان مبلغ ارزشی ایفا نمود. ولی کارگر در نتیجه رَوَند تولید توده کالائی (وسایل تولیدی) به ارزش 6000 به وی تحویل داد که $\frac{1}{6}$ آن، یا برحسب ارزشش 1000 از آن، معادل پولی است که بابت جزء متغیر سرمایه پیش ریز شده است. همان طور که ارزش - سرمایه متغیر در شکل پولی خود هنوز نمی توانست به مثابه سرمایه متغیر عمل کند، به همان نحو اکنون نیز در صورت کالائی نمی تواند چنین نقشی را ایفا نماید. ایفای چنین نقشی برای آن فقط پس از مبدل گشتن به نیروی زنده کار و تنها تا زمانی که این نیرو در رَوَند تولید عمل می کند امکان پذیر است. به مثابه پول، ارزش - سرمایه متغیر جزء سرمایه متغیر بالقوه چیز دیگری نبود. ولی در شکلی قرار داشت که مستقیماً قابل تبدیل به نیروی کار بود. ولی به مثابه کالا، همین ارزش - سرمایه متغیر جز پول - ارزش بالقوه چیز دیگری نیست. سرمایه مزبور فقط آنگاه شکل پولی بدوی خود را به دست می آورد که کالا به فروش رَوَد، و لذا در مورد بحث ما آنگاه که II کالائی به میزان 1000 از I خریداری نماید. حرکت دَوَرانی در اینجا چنین است: $v \cdot 1000$ (پول) - نیروی کار به ارزش $1000 - 1000$ به کالا (معادل سرمایه متغیر) - $v \cdot 1000$ (پول) ، بنابراین $(G - W \dots W - G) (= G - A \dots W - G)$ رَوَند تولیدی که میان $W \dots W$ قرار گرفته است خود مربوط به محیط دَوَران نیست. رَوَند مزبور در مبادله متقابل عناصر مختلفه باز تولید سالیانه پدیدار نمی گردد، باینکه مبادله مزبور متضمن باز تولید تمام عناصر سرمایه بارآور اعم از عناصر ثابت و متغیر و نیروی کار است. همه عاملین این مبادله

فقط به مثابه خریدار و فروشنده، یا هردوی آنها، دیده می‌شوند. در اینجا کارگران فقط مانند فروشندگان کالا نمودار می‌شوند و سرمایه‌داران متناوباً به مثابه خریدار و فروشنده جلوه می‌کنند، و در درون مرزهای مشخصی فقط مانند خریدار یک‌سویه کالا یا فروشنده یک‌سویه کالا دیده می‌شوند.

نتیجه آنکه: I جزء ارزشی سرمایه متغیرش را دوباره به شکل پول در دست دارد، تنها شکلی که در آن مستقیماً قابل تبدیل به نیروی کار است، یا به دیگر سخن، آن را در یگانه شکلی دوباره به تصرف درآورده است که به‌وی واقعاً امکان می‌دهد آن را به مثابه عنصر متغیر سرمایه بارآورش پیش‌ریز نماید. از سوی دیگر، برای اینکه کارگر بتواند از نو به مثابه خریدار کالا وارد عرصه شود، اکنون مجبور است قبلاً باز به مثابه فروشنده کالا، یعنی فروشنده نیروی کار خویش عمل نماید.

در مورد سرمایه متغیر بخش II (IIv، ۵۰۰)، رَوَند دَوَرن میان سرمایه‌داران و کارگران این بخش تولیدی به شکل بلاواسطه انجام می‌گیرد، هر گاه ما رَوَند مزبور را به مثابه مبادلاتی که میان سرمایه‌دار جمعی II و کارگر جمعی II جریان دارد ملحوظ داریم.

سرمایه‌دار جمعی II، ۵۰۰ v برای خرید نیروی کاری به همان مبلغ ارزشی پیش‌ریز می‌کند. سرمایه‌دار جمعی در اینجا خریدار است و کارگر جمعی فروشنده. سپس کارگر با پولی که در مقابل نیروی کارش به‌وی پرداخت شده مانند خریدار یک جزء از کالاهائی که خود تولید کرده است وارد می‌شود. پس در این مورد سرمایه‌دار فروشنده است. کارگر پولی را که بابت خرید نیروی کارش به وی پرداخت شده به وسیله یک جزء از کالا - سرمایه II، یعنی ۵۰۰ v، به شکل کالا برای سرمایه‌دار جبران نموده است. سرمایه‌دار همان ۷ ئی را که پیش از تبدیل آن به نیروی کار به شکل پول داشت اکنون به صورت کالا در تصرف دارد. از سوی دیگر، کارگر ارزش نیروی کار خود را در شکل پول به سامان رسانده است و اکنون در حالی که این پول را برای پرداخت مصارف خویش به مثابه درآمد خرج کرده، صرف خرید یک جزء از وسایل مصرفی می‌نماید

که خود تولید کرده است، پول را باز به سامان می‌رساند. این عبارت از مبادله درآمد کارگر به پول در اِزاءِ جزئی از کالای v سرمایه‌دار است که خود کارگر به شکل کالا باز تولید نموده است. بدین سان پول مزبور به سرمایه‌دار II، به مثابه شکل نقدی سرمایه متغیّرش، برمی‌گردد. در اینجا یک ارزش - درآمد همسنگی به صورت پول، جانشین ارزش - سرمایه متغیّری می‌شود که شکل کالا دارد.

سرمایه‌دار از آن جهت غنی تر نمی‌شود که پول پرداخته به هنگام خرید نیروی کار را دوباره از کارگر با فروش مقدار معادلی کالا باز می‌ستاند. البته اگر سرمایه‌دار، نخست به کارگر 500 بابت خرید نیروی کارش می‌پردازد و علاوه بر آن به او باز مقداری کالا، از آنچه وی کارگر را به تولید آن واداشته است، به ارزش 500 مجاناً می‌داد، آنگاه می‌شد گفت که واقعاً وی دوبار به کارگر پرداخته است. به عکس چنانچه کارگر برای سرمایه‌دار، بیشتر از یک معادل کالائی 500 در اِزاءِ بهای نیروی کار 500 یش تولید نمی‌کرد، آنگاه پس از این معامله سرمایه‌دار در همان نقطه‌ای می‌بود که پیش از آن بود. ولی کارگر محصولی به مبلغ 3000 باز تولید کرده است. وی جزء ارزشی ثابت محصول، یعنی ارزش وسایل تولید مصرف شده در آن $= 2000$ را به وسیله مبدل ساختن آن به محصول نو حفظ کرده است. علاوه بر این او به این ارزش معین یک ارزش $(v + m)$ 1000 نیز افزوده است. (نظریه مبنی بر اینکه سرمایه‌دار در اثر برگشت 500 به صورت پول در این معنی غنی تر می‌شود که گویا اضافه ارزش به دست می‌آورد، توسط دستوت دوتراسی^(۱) بیان شده است. در این باره در بند XIII همین فصل مفصّل تر سخن خواهیم گفت.)

با خرید وسایل مصرف به ارزش 500 از جانب کارگر II، ارزش v 500 که

(۱) Destutt de Tracy, Antoine Louis – Claude (comte de) (۱۷۵۴ - ۱۸۳۶) - اقتصاددان و

فیلسوف (از مکتب احساسی Sensualisme) - یکی از مبلغین اقتصاد عامیانه و از زمره اشراف هوادار سلطنت مشروطه.

هنوز به صورت کالا در تصرف سرمایه‌دار II بود دوباره به سوی او به صورت پول، یعنی به همان شکلی که وی ارزش مزبور را در ابتدای امر پیش‌ریز نموده بود، بازمی‌گردد. نتیجهٔ بلاواسطهٔ معامله، مانند هر فروش دیگر کالا، عبارت است از تبدیل ارزش معینی از صورت کالائی به شکل پول. حتّاً بازگشت پول از این راه به نقطهٔ عزیمت خود نیز دارای هیچ جنبهٔ ویژه‌ای نیست. اگر سرمایه‌دار II به میزان ۵۰۰ از سرمایه‌دار I کالا خریده بود، و سپس به نوبهٔ خود کالائی به مبلغ ۵۰۰ به سرمایه‌دار I می‌فروخت، آنگاه باز پولی به مبلغ ۵۰۰ به سوی او بازمی‌گشت. فقط در این صورت مبلغ ۵۰۰ واسطهٔ مبادلهٔ توده - کالائی به میزان ۱۰۰۰ شده بود و بنا بر قانون عامّ سابق الذّکر به آن کسی بازمی‌گشت که پول لازم برای مبادلهٔ این توده - کالا را به‌دوَران ریخته بود.

ولی ۵۰۰ واحد پولی که به سرمایه‌دار II بازگشته در عین حال سرمایهٔ متغیّر بالقوه در شکل پول است. چرا چنین است؟ پول، ولذا پول - سرمایه نیز فقط از آن جهت و تا آن حدّ سرمایهٔ متغیّر بالقوه است که تبدیل‌پذیر به نیروی کار است. برگشت ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ پول به سرمایه‌دار II با برگشت نیروی کار II به بازار همراه است. برگشت این هر دو که در قطب‌های مقابل هم قرار گرفته‌اند - و بنابراین بازپدیدآئی ۵۰۰ واحد پول نیز، نه تنها به مثابه نقدینه، بلکه همچنین به مثابه سرمایهٔ متغیّر به صورت پول - با راه و روش یگانه‌ای ملازمه دارد. پول = ۵۰۰ از آن جهت به سرمایه‌دار II بازگشت می‌کند که وی وسایل مصرفی به مبلغ ۵۰۰ به کارگر II فروخته است، ولذا بدان سبب که کارگر دستمزد خود را به مصرف رسانده و بدان وسیله خود و خانواده‌اش را حفظ نموده از این راه نیروی کار خویش را نیز برپا نگاهداشته است. برای اینکه همچنان به زندگانی خود ادامه دهد و باز همچنان بتواند مانند خریدار کالا وارد میدان شود، مجبور است از نو نیروی کار خود را بفروشد. بنابراین بازگشت ۵۰۰ واحد پول به سرمایه‌دار II در عین حال عبارت از بازگشت یا نگاهداشت نیروی کار به مثابه کالای قابل فروش درازاء ۵۰۰ واحد پول است، و از این رو به معنای برگشت ۵۰۰ واحد پول به مثابه سرمایهٔ متغیّر

بِالْقُوَّةِ است.

در مورد گروه IIB که وسایل تجمّلی تولید می کند وضع از این قرار است که v ی
 آن - v (IIB) - مانند Iv عمل می کند. پولی که سرمایه متغیر سرمایه داران IIB را (در شکل
 نقدی) نو می کند از راه غیر مستقیم، توسط سرمایه داران IIA به سوی آنها برمی گردد.
 ولی معذکک این خود تفاوتی است که کارگران، وسایل زیست خود را مستقیماً از
 سرمایه دار تولید کننده ای خریداری نمایند که نیروی کار خویش را به وی می فروشند،
 یا آن را از گروه دیگری از سرمایه داران بخرند که با پادرمیانی آن، پول فقط به طور
 غیر مستقیم به سوی گروه اولی بازگشت نماید. نظر به اینکه طبقه کارگر دست به دهان
 گذران می کند تا هنگامی که می تواند می خرد. نزد سرمایه داران وضع دیگری
 حکم فرماست، مثلاً در مورد مبادله IIC ۱۰۰۰ در اِزاء IV ۱۰۰۰ سرمایه دار زندگی
 روز شمار ندارد. جهت محرکه او این است که سرمایه اش را به ممکن ترین وجهی
 بارور سازد. بنابراین هرگاه اوضاع و احوالی از هر نوع نظر سرمایه دار II را بر آن معطوف
 دارد که به جای نو کردن فوری سرمایه ثابتش صرفه دارتر این است که لااقل قسمتی از
 آن سرمایه را به صورت نقدی برای مدت طولانی تری نگاهدارد، آنگاه بازگشت IIC
 ۱۰۰۰ (در شکل پول) به سوی I و نیز استقرار مجدد v ۱۰۰۰ به صورت نقدی به تأخیر
 می افتد، و سرمایه دار فقط در صورتی خواهد توانست کار را به مقیاس گذشته ادامه دهد
 که ذخیره نقدی در اختیار داشته باشد، همچنانکه ذخیره - سرمایه نقدی در هر حال
 لازم است تا بتوان بی وقفه و بدون توجه به بازگشت سریع تر یا بطی تر ارزش - سرمایه
 متغیر به پول کار را ادامه داد.

هنگامی که مسئله مبادله عناصر مختلفه باز تولید سال جاری مورد بررسی قرار
 می گیرد، باید نتیجه کار سالانه گذشته، یعنی کار سالی که قبلاً به انجام رسیده است
 نیز در نظر گرفته شود. روند تولیدی که از آن محصول سالانه مزبور نتیجه شده بود
 اکنون پشت سر ما قرار دارد، گذشته است و به پیکر محصول خود پیوسته است. بنابراین

و به طریق اولی رَوَند دَوَرانی‌ئی که پیش از این رَوَند تولید قرار داشت و یا موازی با آن جریان می‌یافت، رَوَند مبادلهٔ سرمایهٔ متغیِّر بالقوّه با سرمایهٔ متغیِّر بالفعل، یعنی خرید و فروش نیروی کار نیز به گذشته تعلق دارد. بازار کار دیگر هیچ جزئی از بازار کالائی را که در برابر ماست تشکیل نمی‌دهد. کارگر قبلاً در اینجا نه تنها نیروی کار خویش را فروخته است، بلکه علاوه بر اضافه‌ارزش، معادل بهای نیروی کار خود را به صورت کالا تحویل داده است. از این گذشته وی دستمزد خود را در جیب دارد و به هنگام مبادله فقط به مثابه خریدار کالا (وسایل مصرف) نمودار می‌شود. ولی از سوی دیگر محصول سالانه باید همهٔ عناصر بازتولید را در خود داشته باشد، تمام عوامل سرمایهٔ بارآور، و لذا قبل از همه مهمترین عنصر آن را که سرمایهٔ متغیِّر است، از نو به وجود آورد. در واقع ما دیدیم که نتیجهٔ مبادله در مورد سرمایهٔ متغیِّر به قرار زیر بود: کارگر به مثابه خریدار کالا، با خرج کردن دستمزدش و مصرف نمودن کالاهای خریداری شده، نیروی کار خویش، یعنی یگانه کالائی را که برای فروش دارد، حفظ کرده و بازتولید می‌نماید. همانگونه که پول پیش پرداختهٔ سرمایه‌دار برای خرید نیروی کار دوباره به سوی او بازگشت می‌کند، هم آنچنان نیز نیروی کار، به مثابه کالای تبدیل پذیر به پول، به بازار کار برمی‌گردد. نتیجه‌ای که در مورد مشخص v ۱۰۰۰ به دست می‌آوریم چنین است: v ۱۰۰۰ به پول نقد در طرف سرمایه‌داران بخش I - در مقابل نیروی کار به ارزش ۱۰۰۰ از سوی کارگران - به نحوی که تمام رَوَند بازتولید I بتواند از نو آغاز گردد. این نخستین نتیجهٔ رَوَند مبادله است.

از سوی دیگر، خرج شدن دستمزد کارگران I موجب برداشت وسایل مصرفی مطابق با c ۱۰۰۰ بخش II شده، عملی که c ۱۰۰۰ را از شکل کالائی به شکل پولی بدل نموده است. II دوباره آن را، از راه خرید کالاهائی v ۱۰۰۰ از بخش I، به شکل طبیعی سرمایهٔ ثابت خود برگردانده است. در نتیجهٔ این خرید، ارزش - سرمایهٔ متغیِّر بخش I نیز از نو به صورت پول به آن بخش برگشته است.

سرمایه متغیر I از استحقاقات سه گانه‌ای می‌گذرد که در مبادله محصول سالانه یا اصلاً نمایش پیدا نمی‌کنند یا فقط علائمی از آنها نمایان می‌گردد.

۱- نخستین حالت عبارت از وجود $v + 1000$ به صورت پول نقد است که به نیروی کاری با همین مبلغ ارزشی تبدیل می‌شود. خود این تبدیل در مبادله کالا میان I و II نمودار نمی‌گردد، ولی نتیجه آن به این صورت نمودار می‌شود که طبقه کارگر بخش I با 1000 واحد پول در برابر کالافروش II قرار می‌گیرد، عیناً همچنانکه طبقه کارگر II با 500 واحد پول در مقابل کالافروش $IIv + 500$ ، که معادل آن را به کالا در دست دارد، قرار می‌گیرد.

۲- شکل دوم یگانه حالتی است که در آن واقعاً سرمایه متغیر تغییر می‌پذیرد و به مثابه سرمایه متغیر عمل می‌کند، تنها شکلی است که در درون آن نیروی ارزش آفرین جانشین ارزش معینی می‌شود که بدین منظور با آن نیرو مبادله شده است؛ این حالت دوم منحصرأ به روند تولید تعلق دارد که ما آن را پشت سر گذارده ایم.

۳- شکل سوم، که در آن سرمایه متغیر در نتیجه روند تولید خود را در این عنوان تأیید کرده، عبارت است از ارزش - محصول سالیانه، که در مورد $v + 1000 = m + 1000$ $(v + m) = 2000$ است. به جای ارزش بدویش که $= 1000$ به صورت پول بود اکنون ارزشی دو برابر بزرگتر $= 2000$ به صورت کالا جانشین آن گشته است. بنابراین ارزش - سرمایه متغیر $= 1000$ به صورت کالا فقط نیمی از ارزش - محصولی را تشکیل می‌دهد، که به وسیله سرمایه متغیر به مثابه عنصر سرمایه بار آور، ایجاد شده است. $IV + 1000$ به صورت کالا معادل دقیق $v + 1000$ پولی است که بدو از جانب I پیش ریز گردیده و بنابر تخصیص خود جزء متغیر سرمایه کل را تشکیل می‌داده است. ولی در شکل کالائی این $v + 1000$ فقط پولی است بالقوه (که تنها پس از به فروش رفتن، پول واقعی می‌شود) و لذا باز غیر مستقیم تر پول - سرمایه متغیر به شمار می‌رود. سرانجام در پی فروش کالای $v + 1000$ و در نتیجه باز پدید آئی نیروی کار به مثابه کالای فروشی، به مثابه ماده‌ای

که $v + 1000$ پول می‌تواند با آن مبادله گردد، پول مزبور سرمایه متغیر می‌شود. درآثای تمام این دگرسانی‌ها، سرمایه‌دار I دائماً سرمایه متغیر را در دست خود دارد: ۱- به صورت پول - سرمایه در آغاز ۲- سپس به مثابه عنصر سرمایه بارآورش ۳- باز پس از آن به مثابه جزء ارزشی کالا - سرمایه خود و لذا به مثابه ارزش - کالا ۴- بالاخره دوباره به صورت پول در برابر نیروی کاری که به آن تبدیل پذیر است قرار می‌گیرد. طی روند کار سرمایه‌دار، سرمایه متغیر را به مثابه نیروی کار فعال و ارزش آفرین در دست دارد، ولی نه مانند ارزشی که دارای مقدار مشخصی است. ولی با وجود این، نظر به اینکه سرمایه‌دار مُزد کارگر را همواره پس از آنکه نیروی وی زمان کمایش درازی عمل نموده است می‌پردازد، لذا هم آن ارزشی را که کارگر به جانشینی مُزد خویش ایجاد نموده و هم اضافه‌ارزش را پیش از پرداخت دستمزد در دست دارد.

نظر به اینکه سرمایه متغیر همواره و به هر شکلی در دست سرمایه‌دار باقی می‌ماند، به هیچ وجه نمی‌توان گفت که سرمایه مزبور برای کسی مبدل به درآمد می‌گردد. به عکس $IV + 1000$ به صورت کالا، پس از فروش به II ، که بدان وسیله نیمی از سرمایه ثابت خود را به شکل جنسی جبران می‌کند، به پول مبدل می‌گردد.

آنچه که به درآمد تحلیل می‌گردد سرمایه متغیر I ، یعنی $v + 1000$ به شکل پول، نیست. این پول به محض اینکه تبدیل به نیروی کار گردید دیگر نقش خود را به مثابه شکل نقدی سرمایه متغیر I از دست می‌دهد، چنانکه پول هر کالافروش دیگر پس از آنکه مبدل به کالای فروشنده دیگر گردید هر گونه رابطه تعلق را با وی از دست می‌دهد. مبادلاتی که به وسیله طبقه کارگر با پول دریافتی به مثابه دستمزد انجام می‌گیرد، به هیچ وجه مبادلات سرمایه متغیر نیست، بلکه مبادله ارزش نیروی کار آن طبقه است که به پول مبدل گشته، همچنانکه مبادله ارزش - محصول $(v + m)$ (۲۰۰۰I)، که آفریده دست کارگران است، فقط مبادله کالائی است متعلق به سرمایه‌داران، و کارگر را با آن سروکاری نیست. ولی سرمایه‌دار - و بیشتر از آن دیلماج تئوریک وی که اقتصاددان

سیاسی است - به دشواری می تواند خود را از این تصوّر که گویا پول پرداخت شده به کارگران باز همواره پول او، پول متعلّق به سرمایه دار است، جدا سازد. هرگاه سرمایه دار، تولیدکننده طلا باشد، آنگاه جزء ارزشی متغیّر - یعنی کالای معادلی که جانشین بهای کار خریداری شده وی می گردد - مستقیماً به شکل پول نمایان می شود و لذا نیز می تواند بدون گذار از کجراه برگشت، از نو به مثابه پول - سرمایه متغیّر وارد عمل گردد. اما آنچه مربوط به کارگران بخش II است - به استثناء کارگرانی که در تجمل افزار کار می کنند - وضع چنین است که $v = 500$ ، خود به صورت کالاهائی وجود دارد که برای مصرف کارگر تخصیص یافته است و وی، به مثابه کارگر جمعی، آن کالاها را دوباره مستقیماً از همان سرمایه دار جمعی ئی می خرد که به وی نیروی کارش را فروخته بود. جزء ارزشی متغیّر سرمایه II از لحاظ شکل جنس عبارت از وسایل مصرف است که قسمت اعظم آن برای مصرف طبقه کارگر تخصیص یافته است. ولی آنچه کارگران در این شکل خرج می کنند سرمایه متغیّر نیست. درست به عکس دستمزد یعنی پول کارگران است که به وسیله سامان یابی خود در این وسایل مصرف، سرمایه متغیّر II 500 را برای سرمایه داران دوباره در شکل پولی آن احیا می سازد. سرمایه متغیّر IIv مانند سرمایه ثابت II c 2000 ، به صورت وسایل مصرف باز تولید می گردند. هیچکدام از این دو به درآمد تجزیه نمی شوند. آنچه در هر دو مورد به درآمد تحویل می گردد دستمزد است. ولی این امر که به وسیله خرج دستمزد به مثابه درآمد، در یک مورد II c 1000 و نیز از همین کجراهه IV 1000 و همچنین II c 500 ، و لذا هم سرمایه ثابت و هم متغیّر (در این قسمت گاه به وسیله برگشت مستقیم و گاه از راه برگشت غیر مستقیم)، مجدداً به صورت پول - سرمایه احیاء می شوند، خود واقعیت مهمی را در مبادله محصول سالانه تشکیل می دهد.

XI. جانشینی سرمایه استوار

به هنگام بررسی مبادلات بازتولید سالانه با مشکل بزرگی برخورد می‌شود که به فرار زیر است. چنانچه ساده‌ترین شکلی را که مطلب در آن نمایش پیدا می‌کند بگیریم، آنگاه چنین خواهیم داشت:

$$(I) 4000c + 1000v + 1000m + (II) 2000c + 500v + 500m = 9000$$

که سرانجام به صورت زیرین تجزیه می‌شود:

$$+ 500IIv + 1000IIIm + 500IIIm = 6000c + 1500v + 1500m = 9000$$

یک جزء ارزشی سرمایه ثابت، تا آنجا که از وسایل کار به معنای خاص ترکیب شده است (به مثابه بخش جداگانه‌ای از وسایل تولید)، از وسایل کار به محصول کار (کالا) انتقال یافته است. این وسایل کار در حقیقت با شکل طبیعی پیشین همچنان به مثابه عنصر سرمایه بارآور به عمل خود ادامه می‌دهند. فرسایش و ارزش گاهی تدریجی‌ئی که این وسایل طی دوره معین انجام وظیفه دیرپای خود دچار آن می‌شوند، همان چیزی است که به مثابه عنصر ارزشی کالاهائی که به وسیله خود آنها تولید شده دوباره هویدا می‌شود، از کارآفران به محصول کار منتقل می‌گردد. بنابراین از لحاظ بازتولید سالانه فقط آن اجزائی از سرمایه استوار مورد توجه قرار می‌گیرند که طول عمرشان بیشتر از یک سال است. چنانچه در جریان سال به کلی از کار افتاده باشند، در آن صورت باید به وسیله بازتولید سالانه تماماً جانشین یافته و نو گردند، و لذا مسئله‌ای که در اینجا مطرح است اصلاً به آنها مربوط نمی‌شود. در مورد ماشین‌آلات و دیگر اشکال دیرپای سرمایه استوار ممکن است پیش‌آید - و خیلی زیاد هم اتفاق می‌افتد - که لزوماً برخی از اجزاء مشخص آنها در جریان سال از بیخ و بن تعویض شوند، اگرچه مجموع بناها یا پیکر ماشین‌ها عمر درازتری داشته باشند.

این اجزاء در زمره همان عناصری از سرمایه استوار وارد می‌شوند که باید در جریان سال تجدیدگردند.

این عنصر ارزشی کالاها را نباید به هیچ وجه با مخارج تعمیری اشتباه نمود. اگر کالا به فروش رَوَد، آنگاه این عنصر ارزشی نقد می‌شود و مانند عناصر دیگر به پول مبدل می‌گردد. ولی پس از تبدیل آن به پول است که تفاوت آن با دیگر عناصر ارزشی آشکار می‌شود. موادّ خام و موادّ کمکی که در تولید کالا مصرف می‌شوند باید به صورت جنسی تجدید شوند تا بتوان بازتولید را آغاز نمود (و به طور کلی برای اینکه رَوَد تولید مداوم باشد) نیروی کاری نیز که در تولید آنها مصرف شده باید با نیروی کار تازه تجدید گردد. بنابراین پولی که از کالا درمی‌آید باید پیوسته از نو به این عناصر سرمایه بارآور مبدل گردد، یعنی از شکل پولی به صورت کالائی درآید. اینکه مثلاً موادّ خام و کمکی در مهلت‌های معینی به مقدار زیاد خریداری شده باشند - به نحوی که ذخیره تولیدی تشکیل داده باشند - ولذا به این امر که به خریداری مجدّد این وسایل تولید طی مهلت معینی نیاز نباشد، هیچ تغییری در اصل مطلب نمی‌دهد. تا هنگامی که این ذخایر وجود دارد هیچ تفاوتی نمی‌کند که پول ناشی از فروش کالاها (تا حدّی که برای خریدها تخصیص یافته است) انباشته شود ولذا این جزء از سرمایه ثابت تا مدّتی به مثابه پول - سرمایه‌ای که وظیفه فَعَال خود را معلق نموده است جلوه کند. این پول، درآمد - سرمایه نیست، بلکه سرمایه بارآوری است که در شکل پول معوق مانده است. تجدید وسایل تولید باید پیوسته وقوع یابد، اگر چه شکل این تجدید می‌تواند در رابطه با دَوَران مختلف باشد. خرید جدید، عمل دَوَرانی‌ئی که به وسیله آن وسایل مزبور نو گشته و عوض می‌شوند، می‌تواند در مهلت‌های درازتری انجام پذیرد، در این صورت پول ریزی یکباره زیاد به وسیله ذخیره تولیدی منطبق با آن جبران می‌گردد. یا آنکه ممکن است در مدّت‌های کوتاه متعاقب یکدیگر روی دهد، در آن صورت خرج سریع پول با مقادیر پی‌درپی کوچکتر، انجام می‌گیرد و ذخایر تولیدی نیز کوچکتر

می‌شوند. ولی این اوضاع و احوال تغییری در نفس امر نمی‌دهد. همچنین است در مورد نیروی کار. آنجا که تولید به‌طور مداوم در سراسر سال بر همان مقیاس انجام می‌گیرد، پیوسته نیروی کار مصرف شده به وسیلهٔ نیروی تازه جبران می‌شود. هنگامی که کار به نحو فصلی انجام می‌شود یا قسمت‌های مختلف کار در دوره‌های مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرند، مانند کشاورزی، آنگاه، بسته به احتیاج، گاه حجم کوچکتر و گاه بزرگتری از نیروی کار خریداری می‌شود. به‌عکس آن قسمت از پول ناشی از فروش کالا، که جزء ارزشی کالا برابر با فرسایش سرمایهٔ استوار را نقد ساخته است، دوباره به جزء ترکیبی سرمایهٔ بارآوری که ارزش کاهی آن را جبران می‌کند تبدیل نمی‌گردد. این پول در کنار سرمایهٔ بارآور می‌خوابد و در شکل پولی خود باقی می‌ماند. تا هنگامی که دورهٔ بازتولید سرمایهٔ استوار، که از تعداد بزرگتر یا کوچکتری از سال‌ها تشکیل می‌گردد، سر نرسیده است، یعنی در تمام طول مدتی که عنصر استوار سرمایهٔ ثابت با شکل طبیعی قدیم به‌عمل خود در روند تولید ادامه می‌دهد، این ته‌نشینی پول نیز تکرار می‌گردد. آنگاه که عمر عنصر استوار (بناها، ماشین‌آلات و غیره) سررسد و دیگر نتواند در روند تولید عمل کند، ارزش آن در کنارش وجود دارد، ارزشی که تماماً به پول مبدل گردیده و حاصل جمع پول‌های ته‌نشین شده، ارزش‌هایی است که تدریجاً از سرمایهٔ استوار به کالاهائی منتقل شده‌اند که سرمایهٔ استوار مزبور در تولید آنها شرکت داشته است و در نتیجهٔ فروش کالاها به‌شکل پولی درآمده‌اند. آنگاه این پول به‌درد این می‌خورد که سرمایهٔ استوار را (یا عناصری از این سرمایه را، نظر به اینکه عناصر مختلف آن طول عمرهای متفاوتی دارند) به‌صورت جنسی تعویض کند و بدین سان این جزء ترکیب-کنندهٔ سرمایهٔ بارآور را واقعاً نو سازد. پس این پول عبارت از یک جزء ارزش - سرمایهٔ ثابت، جزء استوار آن است. بنابراین چنین گنج‌سازی خود عنصری از روند بازتولید سرمایه‌داری است، یعنی بازتولید و پس‌افکنند ارزش سرمایهٔ استوار یا عوامل جداگانهٔ آن است - در شکل پول - تا زمانی که عمر سرمایهٔ استوار پایان یابد و بالتیجه تمام

ارزش خود را به کالاهای تولید شده داده و موقع آن رسیده باشد که جانشین ساختن آن به صورت طبیعی الزامی گشته باشد. ولی به محض اینکه پول مزبور دوباره به عناصر تازه‌ای از سرمایه استوار مبدل می‌گردد و جای در گذشته‌ها را می‌گیرد، شکل گنج‌اند و خستگی خود را از دست می‌دهد و لذا دوباره در روند بازتولید سرمایه، که دوران واسطه آن است، فعالانه وارد می‌گردد.

همان‌طور که گردش ساده کالاهای باصرف مبادله محصولات یکی نیست، هم آنچنان مبادله محصول - کالای سالانه نمی‌تواند فقط به یک معاوضه ساده مستقیم و متقابل اجزاء تشکیل دهنده خود تجزیه گردد. پول در این مورد نقش ویژه‌ای ایفا می‌کند، که از جمله در شیوه بازتولید ارزش - سرمایه استوار نیز نمایش می‌یابد. (بعدها باید این مطلب را بررسی کرد که اگر فرضاً تولید اشتراکی می‌بود و شکل تولید کالائی نمی‌داشت تا چه حد این مسئله به نحو دیگری نمایش پیدا می‌نمود).

اکنون باز به نمودار اصلی خود برگردیم. برای بخش II چنین داشتیم:

$$2000c + 500v + 500m$$

مجموع وسایل مصرف تولید شده در عرض سال در این مثال برابر با ارزشی به میزان ۱۰۰۰ است، و هر یک از عناصر مختلفه کالاهای کل کالا از آن تشکیل شده است

بر حسب ارزش به $\frac{1}{6}m + \frac{1}{6}v + \frac{2}{3}c$ یا از لحاظ درصد به $\frac{2}{3}c + \frac{2}{3}v + \frac{1}{3}m$ ، تقسیم می‌گردد.

انواع گوناگون کالاهای بخش II می‌توانند متضمن نسبت‌های مختلفی از سرمایه ثابت باشند، و همچنین ممکن است جزء استوار سرمایه ثابت در نزد آنها متفاوت باشد و نیز مدت عمر جزء استوار سرمایه و لذا فرسایش سالیانه یا جزء ارزشی‌ئی که آنها به نسبت این فرسایش به کالائی که در تولید آن شرکت داشته‌اند منتقل می‌کند، نیز مختلف باشد. این مسئله در اینجا بی تفاوتی است. در ارتباط با روند بازتولید اجتماعی،

سخن تنها بر سر مبادله میان بخش‌های II و I است. بخش II و I در اینجا فقط از لحاظ مناسبات اجتماعی و مقداریشان در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. بنابراین چنانچه همه رشته‌های تولید را که در بخش II طبقه‌بندی شده‌اند یکجا و سرهم بریزیم، آنگاه مقدار نسبی جزء ارزشی c محصول - کالای II، (که در مسئله مورد بحث دارای نقش تعیین‌کننده منحصری است) به صورت نسبت متوسطی درمی‌آید.

بدین سان هر یک از انواع کالاها (که به طور عمده از نوع یگانه‌ای هستند) و ارزش کل آنها به نحو ذیل دسته‌بندی شده است: $c + 2000v + 500m + 500$ ، به طور یکسان از لحاظ ارزشی $= \frac{2}{3}c + 16\% + \frac{2}{3}v + 16\% + \frac{2}{3}m$ است. این حساب در مورد هر صدی از کالاها عم از آنکه تحت c یا v یا m نمایش یافته باشند صادق است.

کالائی که در آنها c ۲۰۰۰ تجسم یافته است به نوبه خود از لحاظ ارزشی به قرار زیر قابل تقسیم هستند:

$$1- \quad c = 2000 = \frac{1}{3}m + 331\frac{1}{3} + 1333\frac{1}{3} + \frac{1}{3}v + 333\frac{1}{3}$$

و همچنین $v = 500$ به :

$$2- \quad v = 500 = \frac{1}{3}m + 83\frac{1}{3} + 83\frac{1}{3} + \frac{1}{3}v + 333\frac{1}{3}$$

و بالأخره $m = 500$ نیز به :

$$3- \quad m = 500 = \frac{1}{3}m + 83\frac{1}{3} + 83\frac{1}{3} + \frac{1}{3}c + 331\frac{1}{3}$$

اکنون اگر c‌های مندرج در شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ را باهم جمع کنیم چنین خواهیم

داشت:

$$c + \frac{1}{3} + 1333 + 333\frac{1}{3} = 2000 = \frac{1}{3}c + 331\frac{1}{3} + \frac{1}{3}v + 333\frac{1}{3} + \frac{1}{3}m$$

و نیز همین طور در مورد m. حاصل جمع همه با هم

ارزش کل ۳۰۰۰ مذکور در فوق را به دست می‌دهد.

بنابراین توده - کالای II به ارزش ۳۰۰۰، متضمّن ارزش - سرمایه ثابتی است که در c ۲۰۰۰ آن جا گرفته است، و نه در v ۵۰۰ و نه در m ۵۰۰ یک ذره هم از این سرمایه ثابت وجود ندارد. همین حکم به نوبه خود درباره v و m نیز صادق است. به دیگرسخن: تمام آن قسمت از توده - کالای II که نماینده ارزش - سرمایه ثابت است ولذا از نو خواه به شکل طبیعی و خواه به صورت پولی آن، تبدیل پذیر است در همین c ۲۰۰۰ وجود دارد. بنابراین هر چه که بامبادله ارزش ثابت کالاهای II ارتباط دارد محدود به حرکت ۲۰۰۰ است. و این مبادله نیز فقط می تواند با $(1000 m + 1000 v)$ I انجام شود.

همچنین در مورد بخش I نیز آنچه مربوط به مبادله ارزش - سرمایه ثابت متعلق به آن بخش است باید محدود به بررسی $Ic 4000$ گردد.

۱- جانشینی جزء ارزشی فرسایش در شکل پول

بدواً از مطالعه ذیل شروع کنیم:

$$I. 1000 m + 1000 v + 4000 c$$

$$II. \dots\dots\dots 500 m + 500 v + 2000 c$$

بدین سان مبادله کالاهای $Ic 2000$ در مقابل کالاهائی به همان ارزش از $I(1000 m + 1000 v)$ ، می رساند که $Ic 2000$ تماماً دوباره به صورت جنسی مبدل به عناصر طبیعی سرمایه ثابت II گشته اند که به وسیله I تولید شده است. ولی ارزش - کالای ۲۰۰۰ که سرمایه ثابت II در شکل آن وجود دارد، متضمّن جزئی است که معرف ارزش کاهی سرمایه استوار است. این جزئی است که نباید فوراً به شکل طبیعی تعویض گردد، بلکه باید به پول بدل شود، تدریجاً جمع و انباشته شود تا موعد تجدید سرمایه استوار در شکل طبیعی آن در رسد. هر سالی سال مرگ سرمایه استوار است، که در این یا آن بنگاه جداگانه یا حتّاً در این یا آن رشته صنعت روی می دهد و باید جانشین پیدا کند.

در یک سرمایه منفرد نیز باید این یا آن جزء از سرمایه استوار تعویض گردد (زیرا اجزاء آن دارای طول عمر مختلفی هستند). آنگاه که باز تولید سالیانه را بررسی می‌کنیم - حتّاً اگر به مقیاس ساده یعنی صرف نظر از هر گونه انباشت باشد - باز ما آن بررسی را از اوّل بلا اوّل^(۱) آغاز نمی‌کنیم. سال مورد تحقیق ما سالی است در میان انبوه سال‌ها و نخستین سال تولّد تولید سرمایه‌داری نیست. بنابراین سرمایه‌های مختلفی که در رشته‌های گوناگون تولید بخش II گذاشته شده دارای سنّ و سال مختلفی هستند و همچنانکه همه‌ساله از میان اشخاصی که در این رشته‌های تولید فعالیت دارند عده‌ای می‌میرند، هم‌آنچنان نیز در هر سال بسیاری از سرمایه‌های استوار به پایان عمر خود می‌رسند و باید به یاری پول - مایه انباشته به صورت طبیعی تجدید گردند. در این معنی مبادله IIc ۲۰۰۰ با I (v + m) ۲۰۰۰، متضمّن مبدل گشتن IIc ۲۰۰۰ از صورت کالائی خود (به مثابه وسایل مصرف) به عناصر طبیعی است، عناصری که نه تنها عبارت از موادّ خام و کمکی هستند، بلکه شامل عناصر طبیعی سرمایه استوار از قبیل ماشین آلات، کارآفران، ابنیه و غیره نیز می‌گردند. بنابراین فرسایشی که باید در ارزش IIc ۲۰۰۰ به پول جبران شود به هیچ وجه متناسب با حجم سرمایه استواری نیست که وارد عمل است، زیرا هر سال جزئی از آن باید به صورت جنسی تعویض گردد. ولی این امر خود این واقعیت را مفروض می‌دارد که در سال‌های گذشته پولی که برای این جانشین‌سازی لازم است در دست سرمایه‌داران بخش II گرد آمده است. درست همین فرضیه برای سال جاری نیز مانند آنچه برای سال‌های گذشته پذیرفته شده صادق است.

در مبادله میان I (۱۰۰۰ v + ۱۰۰۰ m) و IIc ۲۰۰۰ بدو باید متذکّر بود که مبلغ ارزشی I (v + m) متضمّن هیچ عنصر ارزشی ثابت نیست و لذا شامل هیچ عنصر ارزشی جبران‌کننده فرسایش، یعنی ارزشی که از جزء ثابت سرمایه به کالاها منتقل گردیده و

(۱) در متن به لاتینی: ab ovo

در شکل طبیعی $v + m$ وجود داشته باشد نیست. به عکس این عنصر در IIc وجود دارد، و درست جزئی از همین عنصر ارزشی مربوط به سرمایه استوار است که نباید بلافاصله از شکل پولی به شکل طبیعی مبدل شود، بلکه بدو باید به صورت پول در انتظار بماند. به همین جهت است که در مورد مبادله $I(1000v + 1000m)$ در برابر IIc ۲۰۰۰ فوراً این اشکال بروز می کند که وسایل تولید I ، که $(v + m)$ ۲۰۰۰ در شکل طبیعی آن وسایل وجود دارند، باید با تمام مبلغ ارزشی ۲۰۰۰ خود در برابر وسایل مصرف IIc ۲۰۰۰ مبادله شوند، در صورتی که به عکس وسایل مصرف IIc ۲۰۰۰ به نوبه خود نمی توانند با تمام مبلغ ارزشی خویش با وسایل تولید $I(1000v + 1000m)$ مبادله گردند، زیرا یک جزء ترکیبی ارزش آنها - برابر با فرسایش یا ارزش کاهی سرمایه استوار - باید بدو به صورت پولی ته نشین شود. این پولی است که طی زمان باز تولید سال جاری، (تنها سال مورد تحقیق کنونی ما)، دیگر به صورت وسیله دوران عمل نخواهد کرد. ولی پولی که به وسیله آن، عنصر فرسایشی نهفته در ارزش - کالای IIc ۲۰۰۰ نقد می شود، نمی تواند از جای دیگر به غیر از I بیاید، زیرا خود II به خودش پول نمی پردازد، بلکه باید از راه فروش کالایش پرداخت شود، و بنا بر فرض ما $I(v + m)$ تمام توده کالای IIc ۲۰۰۰ را خریداری می کند. بنابراین بخش I باید از راه این خرید فرسایش مزبور را نیز برای II نقد نماید. ولی طبق قانونی که قبلاً بیان شد پولی که برای دوران پیش ریز می شود، به سوی سرمایه دار تولید کننده، که بعداً حجم برابری کالا به جریان می ریزد، برمی گردد. بدیهی است که I نمی تواند به هنگام خرید IIc علاوه بر ۲۰۰۰ بابت کالا، مبلغ پول زیادتری هم به طور دستخوش (یعنی بدون امید اینکه پول مزبور در نتیجه عمل مبادله به وی برگردد) به II بدهد. و الا چنین نتیجه می شد که گویا توده کالای IIc را بالاتر از ارزشش خریداری کرده است. در واقع آنگاه که بخش II ، c ۲۰۰۰ اش را در مقابل $I(1000v + 1000m)$ مبادله می کند دیگر مطالبه ای از I برای او باقی نمی ماند، و پولی که در آثای این مبادله جریان پیدا می کند، بسته به اینکه کدام

از I یا II آن را به جریان ریخته، یعنی بسته به اینکه کدام از آنها نخست به مثابه خریدار به میدان آمده است، به I یا II برمی‌گردد. در این مورد چنین نتیجه می‌شود که II کالا - سرمایه‌اش را در تمام حجم ارزشی آن، به وسایل تولید در شکل طبیعی مبدل کرده است، در صورتی که فرض چنین است که یک جزء ترکیب‌کننده این ارزش - سرمایه پس از فروش، طی دوره بازتولید سال جاری، دوباره از شکل پولی به شکل طبیعی قسمت استوار سرمایه ثابت وی تبدیل نمی‌گردد. بنابراین تنها در صورتی ممکن است که یک باقیمانده پولی به سوی II برگردد که II واقعاً ۲۰۰۰ به I فروخته باشد، ولی کمتر از ۲۰۰۰ از I خرید کرده باشد، مثلاً بگوئیم فقط ۱۸۰۰ خریداری نموده است. در چنین حالتی I می‌باید تفاضل معامله را که ۲۰۰ است به پول تأدیه نماید، در صورتی که پول مزبور دیگر برای او برگشت ندارد، زیرا این پولی را که به دوران پیش‌ریز نموده است نمی‌تواند با ریختن کالاهائی برابر با ۲۰۰ دوباره از دوران برون آورد. در این صورت پول - مایه‌ای به حساب فرسایش سرمایه استوار برای II خواهیم داشت، ولی از سوی دیگر، یعنی در جهت I، اضافه تولیدی از وسایل تولید به میزان ۲۰۰ نیز خواهیم داشت و بدین سان تمام پایه نمودار ما، یعنی بازتولید بر اساس مقیاس ثابت که در آن تناسب کامل میان سیستم‌های مختلفه تولید مفروض گرفته شده است، ویران می‌گردد. بدین - سان مشکل فقط با ایجاد مشکلی به مراتب ناخوشایندتر از سرراه برداشته شده است.

چون این مسئله دشواری‌های ویژه خود دارد و تاکنون اصلاً به وسیله اقتصاددانان مورد بررسی قرار نگرفته است، ما می‌کوشیم به ترتیب تمام راه‌حل‌های ممکن (لااقل راه‌حلهائی را که ممکن به نظر می‌رسند) یا بهتر بگوئیم طُرُق طرح مسئله را تحت بررسی قرار دهیم.

هم‌اکنون چنین فرض کرده بودیم که II، ۲۰۰۰ به I می‌فروشد، ولی فقط کالاهائی برابر با ۱۸۰۰ از I می‌خرد. فرض شده بود که در ارزش - کالای IIc ۲۰۰۰ - ۲۰۰ واحد بابت جبران فرسودگی پنهان شده است که باید به صورت پول اندوخته شود. بدین سان

ارزش Ic ۲۰۰۰ تجزیه می گردد به ۱۸۰۰ که باید در برابر وسایل تولید I مبادله شود و ۲۰۰ جانشین فرسودگی که باید (پس از فروش c ۲۰۰۰ به I) به صورت پول نگاهداری گردد. یا در رابطه با ارزشش، $Ic = ۲۰۰۰ = ۱۸۰۰c + (d) ۲۰۰$ می شد، که $d =$ آشغال (فرسایش) گرفته شده است.^(۱)

در آن صورت بررسی مبادله ذیل در برابر ما قرار می گیرد:

$$I. ۱۰۰۰v + ۱۰۰۰m$$

$$II. ۲۰۰c(d) + ۱۸۰۰c$$

I، با ۱۰۰۰ لیره استرلینگ که بابت پرداخت نیروی کار به صورت دستمزد در دست کارگران قرار گرفته است، به میزان Ic ۱۰۰۰ وسایل مصرف خریداری می کند. II با همین ۱۰۰۰ لیره استرلینگ به میزان Iv ۱۰۰۰ وسایل تولید می خرد. از این راه سرمایه متغیر سرمایه داران I به شکل پول به آنها برمی گردد و می توانند بدان وسیله سال آینده نیروی کاری به همان مبلغ ارزشی خریداری نمایند، یعنی جانشین جزء متغیر سرمایه بارآور خود را به صورت طبیعی تأمین کنند. – سپس II ۴۰۰ لیره استرلینگ پیش ریز می کند و وسایل تولید Im را می خرد و Im با همین ۴۰۰ لیره استرلینگ وسایل مصرف Ic خریداری می نماید. بدین سان ۴۰۰ لیره استرلینگ که از سوی II در دوران پیش ریز شده بود به سرمایه داران II بازگشته است، ولی فقط به مثابه معادل کالای فروخته شده. I بابت ۴۰۰ لیره استرلینگ که پیش ریز نموده وسایل مصرف می خرد؛ II از I به میزان ۴۰۰ لیره استرلینگ وسایل تولید خریداری می کند و با این عمل ۴۰۰ لیره استرلینگ مزبور به سوی I برمی گردد. تا اینجا حساب به قرار ذیل است:

$$I \text{ معادل } ۱۰۰۰v + ۸۰۰m \text{ کالا به دوران می ریزد و سپس به صورت پول نقد}$$

(۱) مصنف d را از نخستین حرف کلمه فرانسوی Dechet که به معنای آشغال یا فضولات است گرفته است و فرسایش که میان دو هلال قرار گرفته از فریدریش انگلس است.

۱۰۰۰ لیره استرلینگ بابت دستمزد و ۴۰۰ لیره استرلینگ برای مبادله با II به دَوَران وارد می‌کند. پس از انجام معامله آنچه I دارد عبارت است از: $v = 1000$ به پول، $m = 800$ که مبدل به $IIc = 800$ (وسایل مصرف) شده است و ۴۰۰ لیره استرلینگ به پول.

II معادل $c = 1800$ به صورت کالا (وسایل مصرف) و ۴۰۰ لیره استرلینگ به پول نقد به دَوَران وارد می‌کند. پس از انجام مبادله چنین دارد: 1800 به صورت کالای I (وسایل تولید) و ۴۰۰ لیره استرلینگ پول نقد.

اکنون ما هنوز در جهت I، $m = 200$ (به صورت وسایل تولید)، و در طرف II، $c(d) = 200$ (به صورت وسایل مصرف) داریم.

بنابراین فرض ما I با ۲۰۰ لیره استرلینگ، وسایل مصرف $c(d)$ را به مبلغ ارزشی ۲۰۰ خریداری می‌کند. ولی II این ۲۰۰ لیره استرلینگ را سفت چسبیده است، زیرا $c(d) = 200$ مصرف فرسایش است و نمی‌تواند مستقیماً به وسایل تولید مبدل گردد. بنابراین $Im = 200$ امکان فروش ندارد. $\frac{1}{5}$ اضافه ارزش I، که باید جانشین پیدا کند سامان پذیر نیست، یعنی نمی‌تواند از شکل طبیعی وسایل تولیدی خود به شکل وسایل مصرف مبدل گردد. چنین چیزی نه تنها منافی فرض ما در مورد باز تولید ساده است، بلکه به خودی خود هیچ فرضی هم نیست که بتواند نقد گشتن $c(d) = 200$ را توضیح دهد. معنای آن بیشتر این است که این نقد سازی غیر قابل توضیح است. چون نمی‌تواند روشن کنند که چگونه $c(d) = 200$ نقد می‌شود، این طور فرض می‌نمایند که I از روی نزاکت آن را نقد می‌کند، آن هم درست به دلیل اینکه I خود در وضعی نیست که بتواند $m = 200$ باقیمانده خویش را به پول مبدل سازد. اگر چنین فرضی را در مورد مکانیسم مبادلات به مثابه عمل عادی تلقی نمائیم، آنگاه عیناً مانند آن خواهد بود که فرض شود سالیانه ۲۰۰ لیره استرلینگ از آسمان می‌بارد تا منظمأً $c(d) = 200$ را نقد کند.

معذلک اگر Im به جای آنکه مانند مورد کنونی در شکل وجودی بدوی خود نمایش یابد، - یعنی به جای آنکه به مثابه جزء ارزش وسایل تولید ولذا مانند جزء ارزش

کالاهائی باشد که تولید کنندگان سرمایه‌دارش مجبورند از راه فروش آن را به پول سامان دهند - در دست شرکای سرمایه‌داران، مثلاً به‌مثابه بهره مالکانه در دست مالکان زمین یا مانند سود در دست اجاره‌دهندگان پول، نمودار گردد، آنگاه بطلان چنین فرضی بلافاصله چشمگیر نخواهد بود. ولی اگر جزء اضافه‌ارزش کالاهائی که سرمایه‌دار صنعتی باید به‌عنوان بهره مالکانه یا سود به دیگر سهم‌بران اضافه‌ارزش بدهد، در طول زمان از راه فروش خود کالاهای سامان‌پذیر نگردد، آنگاه پرداخت بهره مالکانه یا سود قطع می‌شود، و بنابراین مالک زمین یا سودبر دیگر نمی‌تواند نقش حلال مشکلات^(۱) را ایفا نموده بدین سان بهره و سود را به‌دلخواه برای نقد کردن اجزائی از باز تولید سالیانه به کار اندازند. هم‌اینچنین است در مورد مخارج مجموع کسانی که کارگران غیرمولد خوانده شده‌اند از قبیل کارمندان، پزشکان، و کلای دادگستری و غیره و نیز تمام آنهائی که زیر نام "توده بزرگ مردم"^(۲) این "خدمت" را به اقتصادسیاسی دانان می‌کنند که آنچه از طرف آنان بی‌توضیح مانده است تحت این عنوان توضیح دهند.

همچنین اگر به‌جای مبادله مستقیم میان I و II - میان دو بخش بزرگ سرمایه‌داران تولید کنند - از بازرگان مانند واسطه خواسته شود که با "پولش" بر تمام این اشکالات چیره شود، باز آنگاه هم کمکی به حل مسئله نمی‌شود. مثلاً در موردی که مطرح است سرانجام و بی‌چون و چرا باید I m ۲۰۰ به سرمایه‌داران صنعتی II فروخته شود. ممکن است از دست یک سلسله بازرگان بگذرد، ولی نفر آخری - بنابه فرض - عیناً در

(۱) در متن اصطلاح لاتینی *dei ex machina* به کار رفته است. این اصطلاح مأخوذ از یکی از شیگردهای تئاتر باستانی یونان و رُم است که درست در پیچیده‌ترین لحظات درام به‌وسیله دستگاهی خدایان را به صحنه می‌آوردند و همه معضلات را به‌وسیله آنها حل می‌کردند. از لحاظ لفظی اصطلاح لاتینی فوق به معنای "خدایان ماشین آورده" است و از نظر اصطلاحی در ادبیات اروپائی به معنای حل ناگهانی و غیرمنتظره دشواری‌هاست. می‌توان آن را دست غیبی نیز ترجمه نمود.

همان وضعی قرار می‌گیرد که از ابتدا تولیدکننده سرمایه‌دار I قرار داشت، یعنی آنها نخواهند توانست Im ۲۰۰ را به II بفروشند، و با حبس شدن پول خرید، رَوَند مزبور نمی‌تواند با I تجدید گردد.

در اینجا، صرف نظر از هدف ویژه ما، دیده می‌شود که چگونه بررسی رَوَند بازتولید در شکل بنیادی آن - شکلی که با آن تمام نقاط میان آیند تاریک کننده برکنار می‌شوند - مطلقاً لازم است تا بتوان هنگامی که رَوَند بازتولید اجتماعی بلافاصله در شکل مشخص پیچیده‌اش مورد تحلیل قرار می‌گیرد گریبان را از کلیه گریزراه‌هایی که ظاهر آراسته توضیح "علمی" دارند رها کرد.

بنابراین قانونی که طبق آن، در شرایط عادی بازتولید (خواه ساده باشد یا به مقیاس گسترده) پولی که به وسیله سرمایه‌دار تولیدکننده در دوران پیش‌ریز شده است ضرورتاً باید به نقطه مبدأ خود بازگردد (خواه پول مال خود او و خواه استقراضی باشد در این مورد بی تفاوت است) یکبار برای همیشه فرضیه را مبنی بر اینکه گویا II(d) ۲۰۰ به وسیله پول پیش‌ریخته I نقد می‌شود نفی می‌کند.

۲- جانشین‌سازی سرمایه استوار بالعین

پس از کنار گذاردن فرضیه‌ای که هم‌اکنون مورد توجه قرار دادیم، آنچه باقی می‌ماند فقط عبارت از آن قبیل امکاناتی است که علاوه بر جانشین‌سازی جزء فرسوده به پول متضمن جانشین‌سازی جنسی سرمایه استواری است که به طور قطع عمرش به پایان رسیده است.

سابقاً چنین فرض کرده‌ایم که:

الف - ۱۰۰۰ لیره استرلینگی که I بابت دستمزد پرداخته است توسط کارگران در IIc به همان میزان خرج می‌شود، یعنی با آن وسایل مصرف خریداری می‌کنند.

اینکه در این مورد ۱۰۰۰ لیره استرلینگ از جانب I به پول پیش‌ریز شده فقط یک تشخیص ساده واقعیت است. دستمزد باید از طرف همه سرمایه‌داران تولیدکننده به پول پرداخت شود، سپس این پول توسط کارگران برای خرید وسایل زیست خرج می‌شود و به نوبه خود به فروشنده وسایل زیست به هنگام تبدیل سرمایه ثابتش از صورت کالا- سرمایه به سرمایه بارآور، به مثابه وسیله دوران خدمت می‌کند. البته این پول از راه‌های متعددی می‌گذرد (دکاندار، موجر، تحصیلدار مالیات، کارگران غیرمولد از قبیل پزشکان و غیره که کارگر خود به آن نیازمند است) و لذا فقط به طور قسمی از دست کارگران I مستقیماً به دست سرمایه‌داران بخش II می‌رسد. چون ممکن است جریان این پول کم و بیش دچار وقفه گردد، یک ذخیره نقدی جدیدی از طرف سرمایه‌داران ضرور به نظر می‌رسد. ولی هیچکدام از اینها در مطالعه این شکل بنیادی مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

ب - این طور فرض شده بود که یک بار I مبلغ ۴۰۰ لیره استرلینگ دیگر به پول پیش‌ریز می‌کند تا از II چیز بخرد و این پول به او برمی‌گردد، همچنانکه دفعه دیگر II ۴۰۰ لیره استرلینگ برای خریدار از I پیش‌ریز می‌کند و دوباره به سوی او بازمی‌گردد. این فرض الزامی بود، زیرا پذیرش عکس آن، یعنی این فرض که گروه سرمایه‌دار بخش I یا گروه سرمایه‌دار بخش II، یکجانبه پول لازم برای مبادله کالائی دوران را پیش‌ریز نمایند، جنبه خودسرانه پیدا می‌کرد. چون در بند پیشین ۱، نشان داده شد که فرضیه مربوط به امکان پیش‌ریز پول اضافی به دوران از جانب I، به منظور نقدساختن IIc (d) را، باید به مثابه فرض باطلی رد کرد، بنابراین بدیهی است که آنچه می‌ماند فقط فرضیه ظاهراً باطل تری است مبنی بر اینکه خود II است که پول لازم برای نقدساختن جزء ارزشی کالا مربوط به جبران فرسایش را به دوران می‌ریزد. مثلاً آن جزء ارزشی‌ئی که ماشین ریسندگی آقای X ضمن تولید از دست می‌دهد، دوباره مانند جزء ارزشی نخ

دوخت ظاهر می‌شود. آنچه ماشین ریسندگی‌اش از یک سو ارزش ازدست داده یا دچار فرسایش شده است باید از سوی دیگر به صورت پول نزد وی جمع شود. اکنون ممکن است مثلاً X ، ۲۰۰ لیره استرلینگ پنبه از Y خریداری کند و بدین سان ۲۰۰ لیره استرلینگ پول نقد به دوران پیش‌ریز نماید. Y با همین ۲۰۰ لیره استرلینگ از او نخ می‌خرد و این ۲۰۰ لیره استرلینگ به مثابه مایه جبران فرسایش ماشین ریسندگی مورد استفاده X قرار می‌گیرد. نتیجه این فرض چنین می‌شود که X صرف نظر از تولید خود و محصول آن و فروشش ۲۰۰ لیره استرلینگ هم آماده نگاهداشته است تا خود به خویشتن بابت ارزش کاهی ماشین ریسندگی بپردازد، یا به دیگر سخن وی علاوه بر ارزش کاهی ۲۰۰ لیره استرلینگ ماشین ریسندگی‌اش باز باید ۲۰۰ لیره دیگر پول نقد همه‌ساله از جیب خود مایه برود تا سرانجام در وضعی قرار گیرد که یک ماشین ریسندگی تازه خریداری نماید.

ولی باطل بودن این فرض فقط صوری است. بخش II مرکب از سرمایه‌دارانی است که سرمایه استوارشان در مراحل کاملاً متفاوتی از لحاظ بازتولید قرار دارند. برای برخی از آنها موعد آن رسیده است که کاملاً به صورت جنسی جانشینی یابند. برخی دیگر در وضعی قرار دارند که کمابیش از این مرحله دور هستند. آنچه میان همه اعضا این بخش مشترک است این است که سرمایه استوارشان واقعاً بازتولید نشده است، یعنی به صورت جنسی تجدید نگردیده و یا نمونه تازه‌ای از همان نوع جای آن را نگرفته، بلکه ارزش آن بی‌درپی به صورت پول جمع شده است. برخی از سرمایه‌داران که مشمول مورد اول می‌شوند، کاملاً (یا قسمی که در اینجا بی‌تفاوت است) در همان وضعی قرار دارند که در ابتدای تشکیل بنگاه خود بوده‌اند، یعنی با پول - سرمایه‌ای به بازار آمده‌اند تا از سوئی نقدینه مزبور را به سرمایه ثابت (اعم از استوار و گردان) و از سوئی دیگر به نیروی کار، به سرمایه متغیر مبدل سازند. اکنون نیز مانند آن هنگام این پول - سرمایه را دوباره به دوران می‌ریزند و لذا هم ارزش سرمایه ثابت استوار و هم گردان و نیز سرمایه

متغیر را به دوران پیش‌ریز می‌کنند.

بنابراین چنانچه فرض شود که از ۴۰۰ لیره استرلینگی که طبقه سرمایه‌دار بخش II برای مبادله با I به دوران می‌ریزد، نیمی از ناحیه آن سرمایه‌دارانی از بخش II ناشی می‌گردد که نه تنها باید با کالاهای خود وسایل تولیدی که مربوط به سرمایه‌گردان می‌شود تجدید نمایند، بلکه باید به وسیله پولشان سرمایه استوار خود را نیز به صورت طبیعی نوسازند، در حالی که نیمه دیگر از سرمایه‌داران II با پول خود فقط جزء گردان سرمایه ثابت خویش را به صورت طبیعی جبران می‌کنند ولی سرمایه استوار خود را به شکل طبیعی تجدید نمی‌نمایند، آنگاه هیچگونه تناقضی در این امر پیدا نمی‌شود که ۴۰۰ لیره استرلینگ بازگشتی (بازگشت به محض اینکه I با آن پول وسایل مصرف خریداری نمود) اکنون به طور مختلف میان این دو گروه بخش II تقسیم گردد. پول مزبور به بخش II برگشت می‌کند، ولی به همان دست‌ها بر نمی‌گردد، بلکه در درون این بخش به طور متفاوت تقسیم می‌گردد و از قسمتی از همین بخش به قسمت دیگر آن می‌گذرد.

یک قسمت از II علاوه بر جزئی از وسایل تولید که سرانجام به وسیله کالاهایش پایه‌پا شده است، ۲۰۰ لیره استرلینگ پول نقد بابت عوامل جدید سرمایه استوار به جنس مبدل کرده است. پول وی که بدین سان - عیناً مثل آغاز کسب و کارش - خرج شده است طی سلسله‌ای از سال‌ها، به صورت جزء فرسایش ارزش کالاهائی که به وسیله این سرمایه استوار تولید می‌شوند، پی‌درپی به سوی او برمی‌گردد.

به عکس، قسمت دیگر II بابت ۲۰۰ لیره استرلینگ هیچ کالائی از I برداشت نکرده است، ولی بخش I او را با پولی می‌پردازد که گروه اول بخش II با آن عناصر سرمایه استوار خریداری نموده است. یک قسمت از بخش II ارزش - سرمایه استوار خود را دوباره در شکل طبیعی نوگشته در تصرف دارد، ولی قسمت دیگر این بخش هنوز مشغول آن است که آن را به صورت پول گرد آورد تا بعدها سرمایه استوار خویش را جنساً تجدید نماید.

پس از مبادلات گذشته، آن منزلی که باید از آن حرکت کنیم عبارت از بقیه کالاهائی است که هر دو طرف باید مبادله نمایند: نزد I - ۴۰۰ m، و نزد II - ۴۰۰ c.^(۱) فرض می‌کنیم که II پولی به مبلغ ۴۰۰ پیش‌ریز می‌کند تا مبادله این کالاها که به ۸۰۰ بالغ می‌شود انجام گردد. نیمی از ۴۰۰ (= ۲۰۰) در هر حالت ضرورتاً باید به وسیله گروهی از IIc گذاشته شود که پول نقدی به مبلغ ۲۰۰ بابت فرسایش - ارزش گیرد آورده است و باید اکنون آن را از نو به صورت جنسی سرمایه استوارش مبدل سازد.

عیناً همچنانکه ارزش - سرمایه ثابت، ارزش - سرمایه متغیر و اضافه‌ارزش - که در آنها ارزش کالا - سرمایه II مانند از آن I قابل تجزیه‌اند و در مقادیر متناسبی از کالاهای II یا I نمایش‌پذیر هستند، هم آنچنان در درون خود ارزش - سرمایه ثابت نیز می‌توان جزء ارزشی‌ئی را که هنوز به شکل جنسی سرمایه استوار در نیامده ولی فعلاً مجبور است تدریجاً به شکل پول گردد آید، نمایان ساخت. مقدار معینی کالای II (بنابراین در مورد بحث ما نیمی از باقیمانده معاملات = ۲۰۰) هنوز در اینجا حامل این فرسایش - ارزش است که باید در نتیجه مبادله به صورت پول ته‌نشین گردد. (گروه اول سرمایه‌داران II، یعنی آنها که سرمایه استوار را به صورت جنسی احیا می‌کنند، ممکن است بدین سان با جزء مربوط به فرسایش توده کالا، که در اینجا هنوز فقط باقیمانده آن نمایش می‌یابد، قسمتی از فرسایش - ارزش خود را نیز به سامان رسانده باشند. به هر حال هنوز برای آن گروه سامان دهی ۲۰۰ واحد به پول باقی می‌ماند.)

اما نیمه دوم ۴۰۰ لیره استرلینگ (= ۲۰۰)، که از جانب II به منظور معاملات باقیمانده به دوران ریخته شده است، اجزاء گردان سرمایه ثابت را از I خریداری می‌کند. قسمتی از این ۲۰۰ لیره استرلینگ ممکن است به وسیله هر دو گروه بخش II و یا فقط به وسیله

(۱) ارقام با فرضیات گذشته تطبیق نمی‌کنند. ولی معذک این چیز بی‌اهمیتی است، زیرا سخن فقط

آن گروهی به بازار ریخته شده باشد که هنوز جزء ارزشی استوار را به صورت جنسی تجدید نمی‌کند.

بنابراین با ۴۰۰ لیره استرلینگ از I به شرح ذیل برداشت شده است: ۱- کالاهائی به مبلغ ۲۰۰ لیره استرلینگ که فقط عبارت از عناصر سرمایه استوار هستند ۲- کالاهائی به مبلغ ۲۰۰ لیره استرلینگ که تنها عناصر طبیعی جزء گردان سرمایه ثابت II را جبران می‌کنند. اینک I تمام محصول - کالای سالیانه خود را، تا آن حدی که به II قابل فروش بود، فروخته است. ولی ارزش یک پنجم آن که ۴۰۰ لیره استرلینگ است اکنون در دست او به صورت پول وجود دارد. اما این پول عبارت از اضافه ارزش نقدگشته‌ای است که باید به مثابه درآمد برای خرید وسایل مصرف خرج شود. بنابراین I با این ۴۰۰ مجموع ارزش - کالای II را که = ۴۰۰ است خریداری می‌کند. لذا درحالی که با این عمل کالاهای II برداشته می‌شود، پول دوباره به سوی II بازمی‌گردد.

اکنون می‌خواهیم سه حالت را مورد بررسی قرار دهیم. در این بررسی، آن بخش از سرمایه‌داران II را که سرمایه استوار را به جنس تجدید می‌کنند "گروه ۱" می‌نامیم و آنهایی را که ارزش - فرسایش سرمایه استوار را به صورت پول گردآوری می‌کنند "گروه ۲" می‌خوانیم. حالات سه گانه عبارتند از: الف) برای گروه‌های ۱ و ۲، مقدار معینی از ۴۰۰ ی که هنوز در II به صورت کالا باقی است (بگوئیم مثلاً $\frac{1}{4}$ برای هر کدام)، به کار جانشین ساختن سهمی از اجزاء گردان سرمایه ثابت می‌خورد. ب) گروه ۱ از فروش تمام کالای خود فارغ شده است و لذا گروه ۲ هنوز ۴۰۰ تا باید بفروشد. ج) گروه ۲ همه چیز را به استثناء ۲۰۰ که حامل فرسایش - ارزش است، فروخته است.

آنگاه تقسیمات زیرین را به دست می‌آوریم:

الف) از ارزش - کالای $c = ۴۰۰$ که بخش II هنوز در دست دارد، ۱۰۰ تا از آن

گروه ۱ و ۳۰۰ تا از آن گروه ۲ است. از این ۳۰۰ اخیر ۲۰۰ تای آن معرّف فرسایش است. در این حالت از ۴۰۰ لیره استرلینگ پولی که اکنون به وسیله بخش I پس فرستاده می شود تا کالاهای II را بستانند، گروه ۱ بدو ۳۰۰ تا کارسازی کرده که ۲۰۰ تای آن به پول نقد بوده است و به وسیله آن عناصر سرمایه استوار به صورت جنسی از I دریافت داشته است و ۱۰۰ تای دیگر را به پول به منظور تسهیل مبادله کالائی خود با بخش I به گردش انداخته است. به عکس گروه ۲ از ۴۰۰ فقط $\frac{1}{4}$ آن و لذا ۱۰۰ تای آن را به همان منظور وسیله سازی برای مبادله کالا با بخش I، پیش ریز نموده است.

ولی این ۴۰۰ به قرار زیر برگشت می کند:

به گروه ۱: ۱۰۰ و لذا فقط $\frac{1}{3}$ پولی که از سوی آن پیش ریز شده است. ولی گروه مزبور بابت $\frac{2}{3}$ دیگر، سرمایه استوار نوگشته ای به ارزش ۲۰۰ در تصرف دارد. بابت این عنصر استوار سرمایه با ارزش ۲۰۰، گروه مزبور به I پول نقد پرداخته ولی کالائی متعاقب آن نداده است. در این مورد گروه ۱ در برابر بخش I فقط مانند خریدار وارد می شود نه مانند فروشنده بعدی. بنابراین پول مزبور نمی تواند به گروه ۱ برگشت داشته باشد، در غیر این صورت مثل این خواهد بود که گویا گروه ۱ عناصر سرمایه استوار را از بخش I به صورت هدیه دریافت داشته است. در مورد یک سوّم اخیر پولی که از جانب آن پیش ریز شده است، گروه ۱ بدو مانند خریدار عناصر گردان سرمایه ثابت خود وارد میدان گردیده بود. با همان پول، بخش I از آن گروه بقیه کالایش را که ارزشی برابر با ۱۰۰ دارد می خرد. بنابراین پول از نو به سوی گروه مزبور (گروه ۱ از بخش II) روان می گردد، زیرا درست پس از آنکه به مثابه خریدار قدّم به عرصه گذاشته است اینک به مثابه فروشنده کالا وارد میدان می گردد. در صورتی که پول مزبور برگشت نمی داشت، آنگاه به معنای آن می بود که بخش II (گروه ۱) بابت کالاهائی به مبلغ ۱۰۰، بدو پولی به میزان ۱۰۰ پرداخته و سپس باز هم علاوه بر آن کالاهائی به ارزش ۱۰۰ داده است

ولذا کالای خود را بدین سان به بخش مزبور هدیه کرده است.

به عکس به سوی گروه ۲، که ۱۰۰ واحد به پول نقد گذاشته است، ۳۰۰ به پول برمی گردد بدین قرار: ۱۰۰ از این جهت که گروه مزبور به مثابه خریدار، ۱۰۰ واحد به دَوَران فروریخته و این یکصد واحد را به مثابه فروشنده بازستانده است، ۲۰۰ بدان سبب که گروه ذکر شده فقط به مثابه فروشنده کالا به مبلغ ۲۰۰ وارد صحنه می شود ولی نه به مثابه خریدار. بنابراین پول نمی تواند دوباره به سوی I بازگردد. بدین سان فرسایش سرمایه استوار به وسیله پولی که از جانب بخش II (گروه ۱) برای خرید عناصر سرمایه استوار به دَوَران ریخته شده، تصفیه گردیده است. ولی پول مزبور نه به عنوان پول گروه ۱ بلکه مانند پولی که متعلق به بخش I است به دست گروه ۲ می رسد.

(ب) بنا به این فرض، باقیمانده IIc به نحوی تقسیم می گردد که گروه ۱ دو است (۲۰۰) به صورت پول نقد دارد و گروه ۲ چهارصد (۴۰۰) به کالا.

گروه ۱ تمام کالاهای خود را فروخته است، ولی ۲۰۰ پول نقد عبارت از شکل دگرسان شده جزء استوار سرمایه ثابت آن است که باید آن را به جنس احیا نماید. بنابراین گروه مزبور در اینجا فقط به مثابه خریدار وارد صحنه می شود و در ازاء پولش کالاهائی از بخش I به همان مبلغ ارزشی به صورت عناصر طبیعی سرمایه استوار دریافت می نماید. گروه ۲ (در صورتی که برای مبادله کالا میان بخش I و II از جانب بخش I هیچگونه پولی پیش ریز نشده باشد) در حداکثر باید فقط ۲۰۰ لیره استرلینگ به دَوَران بریزد، زیرا گروه ۲ فقط نیمی از ارزش - کالای خود را به I می فروشد و از بخش I هم چیزی نمی خرد.

۴۰۰ لیره استرلینگ از دَوَران به گروه ۲ برمی گردد، ۲۰۰ لیره از آن جهت که وی آن پول را به مثابه خریدار پیش ریز کرده و مانند فروشنده معادل ۲۰۰ لیره کالا، باز می ستاند؛ ۲۰۰ دیگر بدان سبب که کالائی به ارزش ۲۰۰ به I می فروشد بدون اینکه معادل آن را به صورت کالا از I بازگیرد.

ج) گروه ۱ ۲۰۰ به پول نقد و c ۲۰۰ به کالا در اختیار دارد و گروه ۲، (d) c ۲۰۰ به صورت کالا.

با این فرض گروه ۲ نباید هیچ پیش پرداختی به پول نقد بکند، زیرا در برابر I دیگر اصلاً به مثابه خریدار قرار نمی گیرد، بلکه هنوز فقط در سمت فروشنده عمل می کند. بنابراین باید در انتظار بماند تا خریداری پیدا شود.

گروه ۱ ۴۰۰ لیره استرلینگ نقد پیش ریز می کند، ۲۰۰ برای مبادلات دوسویه با I و ۲۰۰ فقط برای خرید از I. با این ۲۰۰ لیره نقد اخیر گروه ۱ عناصر سرمایه استوار خریداری می نماید.

با ۲۰۰ لیره استرلینگ پول، بخش I از گروه ۱ به میزان ۲۰۰ لیره کالا می خرد. بدین سان ۲۰۰ لیره استرلینگ را که گروه ۱ برای این مبادله کالا پیش ریز کرده بود دوباره به سوی آن برمی گردد و بخش I با ۲۰۰ لیره دیگر - که آن را نیز گروه ۱ به دست آورده است - به میزان ۲۰۰ لیره کالا از گروه ۲ خریداری می کند. گروه مزبور نیز بدین وسیله پولی را که باید بابت فرسایش سرمایه استوارش ذخیره نماید به دست می آورد. اگر در حالت (ج) فرض می شد که ۲۰۰ لیره پول نقد را به جای بخش II (گروه ۱)، بخش I برای مبادله کالاهای موجود پیش ریز نموده است، به هیچ وجه باز تغییری در اصل مطلب حاصل نمی گردید. در صورتی که I بدو به میزان ۲۰۰ واحد کالا از II (گروه ۲) خریداری کند - چون بنا به فرض فقط این گروه است که هنوز کالاهائی برای فروش باقی دارد - آنگاه ۲۰۰ لیره استرلینگ دیگر به بخش I بر نمی گردد، زیرا بخش II (گروه ۲) دیگر دوباره به مثابه خریدار وارد میدان نمی شود. ولی در این صورت گروه ۱ بخش II به میزان ۲۰۰ لیره استرلینگ پول نقد برای خرید در اختیار دارد و نیز کالاهائی به میزان ۲۰۰ هنوز نزد او برای مبادله موجود است و لذا مجموعاً برای مبادله با I - ۴۰۰ واحد در اختیار آن است. بدین سان ۲۰۰ لیره استرلینگ از بخش II (گروه ۱) به بخش I بازمی گردد. هر گاه بخش I پول مزبور را از نو برای خرید کالاهائی به میزان

۲۰۰ از بخش II (گروه ۱) به جریان اندازد، آنگاه به محض اینکه بخش II (گروه ۱) نیمه دوم ۴۰۰ را از کالای بخش I خریداری کند، باز این پول به سوی بخش I بازگشت می نماید. گروه ۱ بخش II - ۲۰۰ لیره استرلینگ پول نقد به مثابه خریدار عادی بابت عناصر سرمایه استوار به جریان انداخته است. لذا این پول دیگر به آن گروه بر نمی گردد، ولی به این درد می خورد که c ۲۰۰ از کالاهای باقیمانده بخش II (گروه ۲) را نقد می سازد در حالی که ۲۰۰ لیره استرلینگ پولی که بخش I برای مبادله کالا به گردش انداخته است نه از طریق گروه ۲ بخش II، بلکه به وسیله گروه ۱ بخش II دوباره به سوی بخش I برمی گردد. در ازاء کالاهای آن بخش به میزان ۴۰۰، کالاهای معادلی به مبلغ ۴۰۰ برگشته است. ۲۰۰ لیره استرلینگ پول نقدی که بخش مزبور برای مبادله کالاهائی به میزان ۸۰۰ پیش ریز نموده بود نیز به بخش I برگشته است - و بدین سان همه چیز ترتیب یافته است.

*

مشکلی که در مورد معامله:

$$I. 1000 m + 1000 v$$

II. 100 c ، وجود داشت تحویل به مشکل در مورد مبادله باقیمانده ها

گردید بدین قرار:

$$I. 400 m$$

II. (گروه ۱) ۲۰۰ پول نقد + ۲۰۰ کالا + (گروه ۲) ۲۰۰ کالا، یا برای اینکه

مسئله را باز روشن تر سازیم چنین:

$$I. 200 m + 200 m$$

II. (۱) ۲۰۰ پول نقد + ۲۰۰ کالا + (۲) ۲۰۰ کالا

نظر به اینکه در بخش II (گروه ۱)، c ۲۰۰ کالا با Im ۲۰۰ کالا مبادله می شود و

چون تمام پول نقدی که بابت این مبادله کالاها به میزان ۴۰۰ میان بخش I و II در گردش است، به آنجائی برگشت می‌کند که این پول را پیش‌ریز نموده است، خواه بخش I باشد خواه بخش II، در این صورت این پول به‌مثابه عنصر مبادله میان I و II، در واقع برای مسئله‌ای که در اینجا توجّه ما را به خود معطوف داشته است هیچ نقشی ایفا نمی‌کند. یا به‌دیگرسخن اگر فرض کنیم که در مبادله میان Im ۲۰۰ (کالا) و Iic ۲۰۰ (کالای گروه ۱ بخش II)، پول به‌مثابه وسیلهٔ پرداخت عمل می‌کند نه مانند وسیلهٔ خرید و لذا به‌مثابه "وسیلهٔ دَوْران" هم در محدودترین معنای آن عمل نمی‌نماید، آنگاه این نکته روشن می‌گردد که چون کالاهای I m ۲۰۰ و Iic ۲۰۰ (گروه ۱) دارای مبلغ ارزشی برابر هستند و نظر به اینکه وسایل تولیدی به ارزش ۲۰۰ با وسایل مصرفی به ارزش ۲۰۰ مبادله می‌شوند، پول در اینجا فقط به‌صورت ذهنی عمل می‌کند و هیچ نقدینه‌ای برای تصفیّه محاسبه از این یا آن سو نباید به‌طور واقعی در دَوْران فروریخته شود. بنابر این مسئله آنگاه صاف و پاکیزه نموده می‌شود که ما کالای Im ۲۰۰ و معادل آن کالای Iic ۲۰۰ (گروه ۱) را از هر دو طرف I و II حذف نماییم.

بنابراین پس از کنار گذاردن این مقدار کالای برابر ارزش (I و II) متقابلاً پایه‌پاشونده

است که مسئله در بقیهٔ مبادله صاف و روشن انعکاس می‌یابد، یعنی در:

I. ۲۰۰ m کالا

II. (۱) ۲۰۰ c پول + (۲) ۲۰۰ c کالا

اکنون روشن است که گروه ۱ بخش II، با ۲۰۰ پول اجزاء ترکیب‌کنندهٔ سرمایهٔ استوارش Im ۲۰۰ را خریداری می‌کند. از این راه سرمایهٔ استوار II (گروه ۱) به‌صورت جنس تجدید‌گردیده و اضافه‌ارزش I با ارزشی ۲۰۰، از شکل کالائی (وسایل تولید و در واقع عناصر سرمایهٔ استوار) بیرون آمده و به‌صورت پول درآمد شده است. با این پول، I از II (گروه ۲) وسایل مصرف می‌خرد و نتیجه برای بخش II این است که گروه ۱ یک قسمت استوار از سرمایهٔ ثابت خود را جنساً تجدید نموده است و قسمت دیگر

آن (قسمتی که جانشین فرسایش سرمایه استوار می شود) در گروه ۲ به صورت پول راکد می گردد و این عمل همه ساله ادامه می یابد تا هنگامی که تجدید جنسی این قسمت نیز لازم آید.

بدیهی است که در این مورد شرط مقدّم این است که آن جزء استوار سرمایه ثابت بخش II که مطابق تمام ارزش خود به پول مبدّل گردیده است و لذا باید همه ساله به صورت جنسی تجدید شود (گروه ۱)، برابر باشد با فرسایش سالانه جزء استوار دیگر سرمایه ثابت II، که هنوز با شکل طبیعی کهنه خود به عمل ادامه می دهد، و فرسایش یا ارزش کاهی منتقل گشته از آن به کالاهائی که در تولیدشان شرکت دارد، بدو باید به پول جبران گردد.

آنگاه چنین تعادلی به صورت یک قانون برای باز تولید به مقیاس ثابت نموده می شود، یا به دیگر سخن معنای آن چنین خواهد بود که در بخش I، بخش تولید کننده وسایل تولید، تا آنجا که از سوئی جزء گردان سرمایه ثابت بخش II و از سوی دیگر سرمایه استوار آن بخش تهیه می شود، اجباراً باید تناسب تقسیم کار بی تغییر باقی بماند. پیش از آنکه ما این مطلب را نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم، باید بدو ببینیم اگر مانده II c (۱) برابر با مانده II c (۲) نباشد وضع از چه قرار خواهد بود. مانده مزبور ممکن است بزرگتر یا کوچکتر باشد. این هر دو حالت را پی در پی بررسی کنیم.

حالت یکم:

$$I. 200 m$$

$$II. (1) 220 c (\text{به پول}) + (2) 200 c (\text{به کالا})$$

در اینجا IIc (۱) با ۲۰۰ لیره استرلینگ نقد کالاهای Im ۲۰۰ را می خرد و I با همین پول کالاهای IIc ۲۰۰ (۲)، یعنی جزئی از سرمایه استوار را که باید به پول جمع شود، خریداری می کند. بدین سان جزء مزبور نقد شده است. ولی IIc ۲۰ (۱) به پول، تبدیل پذیر به سرمایه استوار به صورت جنس نیست.

چنین به نظر می‌رسد که بتوان این عیب را بدین سان رفع نمود که مانده Im را به جای 200 تا 220 بالا برد، به نحوی که از I 2000 به جای 1800 فقط 1780 به وسیله مبادلات پیشین جذب شده باشد. پس در این حالت چنین خواهیم داشت:

$$I. 220 m$$

$$II. (1) 220 c \text{ (به پول)} + (2) 200 c \text{ (به کالا)}$$

Ic (گروه ۱) با 220 لیره استرلینگ نقد Im 220 را می‌خرد و I پس از آن با 200 لیره استرلینگ Ic 200 (۲) را به کالا خریداری می‌نماید. ولی این بار 20 لیره استرلینگ پول نقد از سوی I به جای می‌ماند، یعنی بهری از اضافه‌ارزش که امکان خرج شدن آن در وسایل مصرف وجود ندارد و باید به صورت پول نقد باقی بماند. بنابراین مشکل فقط تغییر محل یافته یعنی از Ic (گروه ۱) به Im منتقل گردیده است.

اکنون فرض کنیم که Ic (گروه ۱) کوچکتر از Ic (گروه ۲) است. لذا چنین خواهیم داشت:

حالت دوم:

$$I. 200 m \text{ (به کالا).}$$

$$II. (1) 180 c \text{ (به پول)} + (2) 200 c \text{ (به کالا)}$$

II (گروه ۱) در ازاء 180 لیره استرلینگ پول کالاهائی به میزان Im 180 خریداری می‌کند. I با این پول کالاهائی به همان ارزش از II (گروه ۲)، و لذا برابر با Ic 180 (گروه ۲) می‌خرد. از یک سو Im 20 و از سوی دیگر Ic 20 (گروه ۲) غیرقابل فروش باقی می‌ماند. کالاهائی به ارزش 40 به پول تبدیل ناپذیر می‌گردند.

ممکن بود باقیمانده I را 180 بگیریم، ولی طرح مسئله بدین صورت هیچ حاصلی نمی‌داشت. در واقع هیچ چیز زائدی برای I باقی نمی‌ماند، ولی همچنان مانند گذشته 20 تا زیادی در II (گروه ۲) می‌ماند که غیرقابل فروش و لذا غیرقابل تبدیل به پول می‌بود.

در حالت اوّل که II (۱) بزرگتر از II (۲) فرض شده است در طرف II c (۱) پول زائدی پیدا می‌شود که قابل تبدیل به سرمایه استوار نیست و یا اگر باقیمانده $II c = Im$ (۱) فرض شود، آنگاه همین زائده پولی در طرف Im هویدا می‌گردد که قابل تبدیل به وسایل مصرف نیست.

در حالت دوّم که II c (۱) کوچکتر از II c (۲) گرفته شده است، یک کسری پول در طرف Im ۲۰۰ و II c (۲) و رودست مانی کالاهائی به میزان برابر از هر دو طرف پیدا می‌شود، یا اگر باقیمانده $Im = Ia$ (۱) فرض نمائیم، یک کسری پول و یک زائده کالائی در طرف II c (۲) پدید می‌آید.

ممکن است باقیمانده Im را همواره برابر با II c (۱) فرض نمائیم - زیرا سفارش‌ها بر تولید حاکمند و خواه امسال بیشتر اجزاء سرمایه استوار و خواه در سال آینده بیشتر عوامل گردان سرمایه ثابت II به وسیله I تولید شده باشد^(۲) در امر باز تولید تغییری نمی‌دهد - بدین سان در حالت اوّل Im در صورتی قابل تبدیل به وسایل مصرف خواهد بود که I قسمتی از اضافه ارزش II را به وسیله Im خریداری نماید و لذا این سهم اضافه ارزش به جای آنکه خرج شود به وسیله II^(۳) به صورت پول گردد آید. در حالت دوّم تنها راه حلّ این می‌بود که خود I پول خرج می‌نمود، و این همان فرضیه‌ای است که ما سابقاً مردود دانسته‌ایم.

چنانچه II c (۱) بزرگتر از II c (۲) باشد، آنگاه ورود کالاهای خارجی برای سامان دهی به پول اضافی Im ضرور می‌گردد. هرگاه II c (۱) کوچکتر از II c (۲) باشد، در آن صورت به عکس صدور کالاهای بخش II (وسایل مصرف) لازم می‌گردد تا جزء

(۱) در چاپ‌های اوّل و دوّم آلمانی II c (۲) قید شده بود که از سوی انگلس اصلاح شده است.
 (۲) در چاپ‌های اوّل و دوّم آلمانی قید شده بود: "عوامل گردان سرمایه ثابت I و II". این اشتباه چاپی به وسیله انگلس اصلاح شده است.
 (۳) در چاپ‌های اوّل و دوّم: "به وسیله I" آمده بود و به ترتیب فوق اصلاح شده است.

فرسایشی IIc با وسایل تولید سامان یابد. بنابراین در هر دو صورت دادوستد با خارجه ضرور است.

حتّاً اگر برای بررسی بازتولید بر مقیاس ثابت لازم آید که بارآوری همه رشته‌های صنعت و لذا نیز نسبت‌های ارزشی محصول-کالای آنها ثابت فرض شود، باز دو حالت فوق‌الذکر، که در یکی از آنها IIc (۱) بزرگتر و در دیگری کوچکتر از IIc (۲) است، برای تولید بر مقیاس گسترده، که در آنجا دو حالت مزبور مسلماً می‌توانند وارد باشند، همواره جالب خواهد بود.

۳- نتایج

در مورد جانشین‌سازی سرمایه استوار می‌توان مطالب کلی ذیل را متذکر شد: با فرض یکسان ماندن کلیه شرایط، و لذا نه تنها مقیاس تولید، بلکه به‌ویژه با فرض اینکه بارآوری کار نیز یکسان مانده باشد - هرگاه قسمت بزرگتری از عناصر سرمایه استوار IIc، بیش از سال گذشته با مرگ و روبرو شود و لذا ضرورت تجدید بخش بزرگتری را نیز به صورت جنسی پیش آورد، آنگاه لازم است که جزئی از سرمایه استوار میرنده، که می‌بایستی تا سررسید اجل خود موقتاً به صورت پول جبران می‌گردید، به همان نسبت کاهش یابد، زیرا بنا بر فرض، مجموع جزء استوار سرمایه‌ای که در II وارد عمل است (و نیز مبلغ ارزشی آن) یکسان باقی می‌ماند. این امر به خودی خود نتایج زیرین را به همراه دارد. اولاً: هرگاه قسمت بزرگتری از کالا - سرمایه I مرکب از عناصر سرمایه استوار IIc باشد، آنگاه قسمتی به همان نسبت کوچکتر از آن، عناصر گردان IIc را در بر خواهد داشت، زیرا تولید کل بخش I در برابر IIc بی‌تغییر باقی می‌ماند. در صورتی که قسمتی از این کل نمو نماید قسمت دیگر کاهش می‌یابد و بالعکس. ولی از سوی دیگر تولید کل بخش II نیز از لحاظ مقدار یکسان می‌ماند. اما با وجود کاهش مواد خام، نیمه‌ساخته‌ها، مواد کمکی (یعنی عناصر گردان سرمایه ثابت II) چگونه چنین چیزی

امکان پذیر است؟ ثانیاً: حصّه بزرگتری از سرمایه ثابت IIc که تحت شکل پولی استقرار یافته است، به سوی I جریان می یابد تا از شکل پولی به صورت جنسی دگرسان گردد. بنابراین مقدار پولی بیش از آنچه میان I و II به منظور مبادله ساده کالائی در گردش بود به سوی I جریان می یابد. این پول اضافی واسطه مبادله دوسویه کالا نیست، بلکه فقط به مثابه وسیله خرید به نحو یک سوویه وارد می شود. ولی در عین حال آن حجم از کالای IIc که حامل ارزش جانشین فرسایش است نیز به همان نسبت کاهش پیدا می کند و لذا از مقدار کالای II که باید نه در برابر کالای I، بلکه در ازاء پول I، مبادله گردد نیز کاسته می شود. در چنین صورتی پول بیشتری از بخش II به سوی بخش I، به مثابه وسیله خرید ساده، روان می گردد و در عوض کالاهائی از II که می بایست در برابر بخش I به مثابه خریدار ساده عمل نمایند کمتر وجود خواهند داشت. بنابراین - نظر به اینکه Iv قبلاً با کالاهای II مبادله شده است - حصّه بزرگتری از Im نمی تواند به کالاهای II مبدل گردد، بلکه به صورت پول راکد می شود.

حالت عکس، یعنی موردی که طی یک سال، باز تولید سرمایه استوار اسقاط شده بخش II کمتر و در عوض جزء فرسایشی آن بزرگتر است، بنا بر آنچه گفته شد نیازی به تعمیق بیشتر ندارد.

نتیجه آنگاه بروز بحران - بحران تولید - خواهد بود، با آنکه باز تولید در مقیاس ثابتی انجام می گیرد.

خلاصه در یک کلمه: چنانچه در مورد باز تولید ساده و یکسان ماندن شرایط، و لذا از جمله با یکسان ماندن نیروی بار آور، یعنی مقدار کل و شدت کار - نسبت ثابتی میان سرمایه استوار در گذرنده (که باید تجدید شود) و سرمایه استواری که در قالب مادی قدیم خود به عمل ادامه می دهد (یعنی برای جبران فرسایش خود به محصول ارزش می افزاید) فرض نشود - آنگاه دو حالت ممکن است روی دهد: یکی آنکه حجم عناصر گردانی که باید تجدید شود یکسان می ماند ولی حجم عناصر استواری که

باید نوگردد افزایش می‌یابد. پس در این مورد تولید کل I بایستی نمو کند یا در غیر این صورت، صرف نظر از مناسبات پولی، کسری بازتولید بروز خواهد نمود.

حالت دیگر این است که مقدار نسبی سرمایه استوار II که بایستی به صورت جنسی تجدید گردد کاهش پیدا می‌کند و لذا به همین نسبت نیز قسمتی از سرمایه استوار II که هنوز باید فقط به صورت پول جبران گردد افزایش یابد، و بدین سان حجم قسمت گردان سرمایه ثابت II که باید به وسیله I بازتولید شود بی تغییر بماند در حالی که به عکس قسمت استوار بازتولیدشونده آن کاهش یابد. در چنین حالتی یا کل تولید I کاهش می‌پذیرد و یا (همان طور که در حالت پیش، کسری پیدا می‌شد) اضافه‌ای به وجود می‌آید که امکان نقدشدن را فاقد است.

البته در حالت اول، همان کار می‌تواند با ایجاد افزایش در بارآوری، درگسترش یا شدت آهنگ کار محصول بیشتری تسلیم نماید و بدین سان کسری حالت اول را بپوشاند. ولی چنین تغییری نمی‌تواند بدون جابه‌جاگشتن کار و سرمایه از یک رشته تولید به رشته‌های دیگر بخش I انجام‌پذیر گردد، و هر کدام از این جابه‌جاشدن‌ها موقتاً اختلالاتی برمی‌انگیزد. ثانیاً (به‌میزانی که بسط و شدت آهنگ کار فزونی پیدا می‌کند)، بخش I ناچار است ارزش بیشتری را در برابر ارزش کمتری با بخش II مبادله نماید و لذا یک ارزش گاهی در محصولات I روی می‌دهد.

به عکس در حالت دوم، I ناچار است یا تولید خود را کاهش دهد، که برای کارگران و سرمایه‌داران وارد در آن بخش به معنای بحران است، و یا اضافه تولید خواهد داشت که باز بحران آور است. این قبیل فزونی‌ها نه تنها به خودی خود ضرری ندارند، بلکه به عکس بازیافتی به‌شمار می‌روند، اما در تولید سرمایه‌داری زیان‌آورند.

در هر دو حالت بازرگانی خارجی می‌تواند راه علاجی باشد: در حالت اول برای تبدیل کالای I که به صورت پول را کد گردیده است با وسایل مصرف، و در حالت دوم به منظور جایابی برای کالاهای اضافی – ولی بازرگانی خارجی، در صورتی که صرفاً

عبارت از جانشین‌سازی ساده‌ برخی از عناصر (و نیز بنا بر ارزش آنها) نباشد، فقط تضادها را به محیط گسترده‌تری منتقل می‌سازد و برای آنها میدان عمل وسیع‌تری به وجود می‌آورد.

آنگاه که شکل سرمایه‌داری بازتولید از میان برداشته شود، مطلب به این خلاصه می‌گردد که جزءِ میرنده و بنابراین جزئی از سرمایه‌ استوار که باید به صورت جنسی جانشین یابد (در اینجا مقصود سرمایه‌ استواری است که در تولید وسایل مصرف به کار می‌رود)، مقداری است که طی سال‌های مختلف متوالی متغیر است. هرگاه در یک سال جزء مزبور بسیار بزرگ باشد (یعنی، همان‌طور که در مورد انسان اتفاق می‌افتد، بالاتر از میانگین مرگ و میر قرار گیرد)، در آن صورت مسلماً سال آینده به همان نسبت کوچکتر است. حجم مواد خام، نیمه‌ساخته‌ها و مواد کمکی که برای تولید سالیانه وسایل مصرف لازم است - با یکسان فرض نمودن شرایط دیگر - بدین سبب کاهش پیدا نمی‌کند. بنابراین واجب است که تولید کل وسایل تولید در یک مورد افزایش و در مورد دیگر کاهش یابد. علاج این پدیده تنها از راه اضافه تولید نسبی مستمر میسر است. از یک سو مقدار معینی سرمایه‌ استوار لازم است تا بیش از آنچه مستقیماً مورد نیاز است تولید گردد، از سوی دیگر، به ویژه ذخیره‌ای از مواد خام و غیره، اضافه بر احتیاجات مبرم سالیانه لازم خواهد بود (این حکم بالأخص در مورد وسایل زیست صادق است). یک چنین اضافه تولید به معنای آن است که جامعه بر وسایل مادی بازتولید خود مسلط است. ولی در درون جامعه سرمایه‌داری اضافه تولید یک عامل آناارشی (درهمی) است.

این مثال سرمایه‌ استوار - در مورد یکسان ماندن مقیاس بازتولید - خود چشمگیر است. عدم تعادل در تولید سرمایه‌ استوار و سرمایه‌گردان یکی از دلایل عزیز کرده اقتصادیون برای توضیح بحران‌هاست. ولی اینکه چنین عدم تعادلی می‌تواند و باید با وجود نگاهداشتن ساده مقدار سرمایه‌ استوار رُخ دهد، اینکه چنین عدم تعادلی در

فرضیه یک تولید عادی ایده آل، در بازتولید ساده سرمایه اجتماعی وارد در عمل، می تواند و باید به وقوع بپیوندد، برای اقتصاديون چیز تازه ای است.

XII. بازتولید مصالح پولی

مطلبی که تاکنون کاملاً برون از توجه ما قرار داشته عبارت از بازتولید سالانه طلا و نقره است. این دو فلز تا آنجا که فقط به مثابه مواد خام برای تجمل آفران، تذهیب و غیره به کار می روند، جنبه ویژه ای که آنها را از محصولات دیگر ممتاز ساخته شایسته بحث در این مقال نماید، ندارند. به عکس آنها نقش بااهمیتی به مثابه مصالح پولی و لذا مانند پول بالقوه ایفا می کنند. در اینجا به مناسبت ساده ساختن مطلب فقط طلا را به مثابه مصالح پول می پذیریم.

به موجب پیکره هائی که اکنون دیگر کهنه شده اند، مجموع تولید سالانه طلا به ۸۰۰۰۰۰ تا ۹۰۰۰۰۰ لیره = ۱۱۰۰ یا ۱۲۵۰ میلیون مارک بالغ شده است. به عکس بنابه تخمین زوت بر^۱ متوسط تولید سالهای ۱۸۷۱-۱۸۷۵ فقط عبارت از ۱۷۰۶۷۵ کیلوگرم به ارزش تقریبی ۴۷۶ میلیون مارک بوده است. از این مقدار استرالیا تقریباً ۱۶۷، ایالات متحده ۱۶۶، روسیه ۹۳ میلیون مارک تحویل داده اند. بقیه میان کشورهای مختلف، که به هر کدام مبلغی کمتر از ۱۰ میلیون مارک می افتد، تقسیم می شود. طی همین مدت تولید سالانه نقره مختصری کمتر از ۲ میلیون کیلوگرم به ارزش ۳۵۴ میلیون ونیم مارک بوده است که به رقم سراسر است، ۱۰۸ میلیون آن را مکزیک، ۱۰۲ میلیون را ایالات متحده، ۶۷ میلیون را آمریکای جنوبی، ۲۶ میلیون را آلمان و غیره تحویل داده اند.

۱- Ad. Soetbeer, "Edelmetall-Produktion", Gotha 1879. (S.112) (۱-۱)

(۱-۱) Georg, Adolf Soetbeer (۱۸۱۴-۱۸۹۲) - اقتصاددان و آمارگر آلمانی.

از میان کشورهایی که در آنجا تولید سرمایه‌داری تفوق دارد تنها تولیدکننده طلا و نقره ایالات متحده است؛ کشورهای سرمایه‌داری اروپائی تقریباً تمام طلا و قسمت به مراتب بزرگتری از نقره خود را از استرالیا، ایالات متحده، مکزیک، آمریکای جنوبی و روسیه دریافت می‌نمایند.

ولی ما معادن طلا را در درون کشوری فرض می‌کنیم که تولید سرمایه‌داری بر آن حاکم است و باز تولید سالیانه‌اش در اینجا مورد تحلیل ماست. دلیل چنین فرضی به قرار ذیل است:

به‌طور کلی تولید سرمایه‌داری بدون بازرگانی خارجی نمی‌تواند وجود داشته باشد. ولی اگر بازتولید عادی سالیانه را بنا بر مقیاس داده‌ای فرض کنیم، در آن صورت این فرض نیز در آن مستتر است که بازرگانی خارجی فقط اقلامی را جانشین اقلام محلی می‌کند که دارای شکل مصرفی یا صورت طبیعی دیگری هستند، بدون آنکه در روابط ارزشی تأثیری اعمال نمایند، و لذا نه در روابط ارزشی‌ئی که طبق آن دو بخش وسایل تولید و وسایل مصرف متقابلاً محصولات خود را مبادله می‌کنند تأثیری دارد و نه روابط میان سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و اضافه‌ارزش را که ارزش محصول هر کدام از این بخش‌ها به آنها تجزیه می‌شود، متأثر می‌سازد. بنابراین داخل ساختن بازرگانی خارجی در تحلیل ارزش محصولات بازتولید شده سالیانه، فقط می‌تواند موجب ابهام گردد بدون آنکه هیچ چیز جدیدی را، چه از لحاظ خود مسئله و چه از جهت حل آن، به دست دهد. پس لازم است که کاملاً از آن چشم پوشیده شود و لذا در اینجا طلا نیز به‌مثابه عنصر مستقیم بازتولید سالیانه ملحوظ گردد، نه مانند عنصری کالائی که در اثر مبادله وارد شده است.

تولید طلا، مانند تولید فلزات به‌طور کلی، به بخش I یعنی بخشی که تولید وسایل تولید را در بر می‌گیرد، تعلق دارد. فرض می‌کنیم که زر - محصول سالیانه = ۳۰ باشد (فرض این رقم از جهت سهولت است و الاً در واقع این رقم در برابر ارقامی که در

نمودار خود پذیرفته ایم خیلی بالاتر گرفته شده است). این ارزش بدین سان قابل تجزیه است: $c + 20v + 5m + 5c$. ۲۰ باید با عناصر دیگر Ic مبادله شود، و این مطلبی است که بعداً بررسی خواهیم نمود. ولی $5m + 5v$ (I) باید با عناصری از Iic ، یعنی وسایل مصرف مبادله شوند.

درباره $5v$ باید متذکر بود که هر بنگاه تولیدکننده طلا بدو با خرید نیروی کار آغاز کار می کند، اما نه با طلائی که خود تولید کرده است، بلکه با سهمی از پول ذخیره شده کشور. کارگران به میزان این $5v$ وسایل مصرف از II خریداری می کنند و II نیز با همین پول از I وسایل تولید می خرد. مثلاً اگر II از I به مثابه مصالح کالائی و غیره طلائی به میزان ۲ خریداری نماید (که جزء ترکیب کننده سرمایه ثابت آن است)، آنگاه $2v$ به سوی تولیدکننده طلائی I، به صورت پول بازمی گردد، پولی که سابقاً به دوران تعلق داشته است. چنانچه II دیگر کالائی از I خریداری نکند، آنگاه I که طلائی خود را به صورت پول به دوران می ریزد، از II خرید می کند، زیرا طلا می تواند هر کالائی را بخرد. تفاوت فقط در این است که در اینجا I نه به مثابه فروشنده، بلکه به عنوان خریدار وارد می شود. استخراج کنندگان طلائی بخش I همواره می توانند کالای خود را به فروش رسانند زیرا کالای آنها همواره در شکلی است که بلاواسطه مبادله پذیر است.

فرض کنیم که یک ریسنده $5v$ به کارگران خود پرداخته باشد. اینان - صرف نظر از اضافه ارزش - محصولات رشته شده ای $= 5$ به وی تحویل می دهند. کارگران به میزان 5 از Iic خرید می کنند و Iic نیز از I نخعی به میزان 5 می خرد و بدین سان $5v$ به صورت پول به ریسنده نخ بازمی گردد. در حالت مفروض ما به عکس Ig (آنچنانکه ما تولیدکننده طلا را با این علامت یاد می کنیم)^(۱) $5v$ به کارگران خود به صورت پولی پیش ریز می کند که قبلاً خود به دوران تعلق داشته است. کارگران مزبور این پول را در اِزاء وسایل

(۱) g مأخوذ از نخستین کلمه آلمانی Gold به معنای طلاست.

زیست خرج می‌کنند. ولی فقط ۲ تا از ۵ تا از سوی II به Ig برمی‌گردد. اما Ig کاملاً مانند نخریس می‌تواند رَوَند بازتولید را از نو آغاز نماید. زیرا کارگزارانش ۵ واحد به طلا به وی تحویل داده‌اند که از آن میان ۲ تا به فروش رفته است و ۳ تای آن به طلا در اختیار اوست و لذا فقط لازم است که آن را به سگّه مضروب^۱ یا اسکناس مبدل سازد و از آن راه مستقیماً بدون پادرمیانی II تمام سرمایه متغیرش را از نو به شکل پول به دست آورد.

ولی طی این نخستین رَوَند بازتولید سالانه، در توده پولی که بالفعل یا بالقوه به دَوَران تعلق دارد، تغییری روی داده است. ما فرض کرده‌ایم که IIc به مثابه جنس طلا، ۲ v (Ig) خریداری کرده است و باز ۳ تای دیگر به وسیله Ig در داخل II، به شکل پولی سرمایه متغیر، خرج شده است. پس این مقدار پول ۳ که از راه تولید جدید طلا تأمین شده است در درون II باقی می‌ماند و از نو به سوی I بازگشت نمی‌کند. بنا به فرض، II نیازمندی‌های خویش را از لحاظ خود طلا رفع نموده است. این ۳ تا در دست بخش مزبور مانند اندوخته زر باقی می‌ماند. نظر به اینکه این سه نمی‌تواند هیچ عنصری از سرمایه ثابت بخش را تشکیل دهد، و از آنجا که II پیش از این معامله، پول - سرمایه کافی برای خرید نیروی کار در دست داشته است و نیز بدان جهت که این ۳ g اضافی، به استثنای عنصر فرسایش، انجام هیچ وظیفه دیگری را در درون IIc، که با جزئی از آن مبادله شده است، به عهده ندارد (فقط در صورتی که IIc (۱) از IIc (۲) کوچکتر می‌بود، امری که تصادفی است، آنگاه ممکن می‌شد که این ۳ g در حد خود برای تأمین محلّ عنصر فرسایشی به کار رَوَد)، و از سوی دیگر نظر به اینکه، باز به استثنای عنصر فرسایش، مجموع محصول - کالای IIc باید در مقابل وسایل تولید $I(v+m)$

۱- "مقدار قابل ملاحظه‌ای شمش طلا (Gold Bullion)... به وسیله استخراج کنندگان مستقیماً به ضرابخانه سانسفرانسیسکو آورده می‌شود."

"Reports of H. M. Secretaries of Embassy and Legation", 1879, Part III, P. 337.

مبادله گردد - مسلّم است که تمام این پول باید از Ic به IIm منتقل گردد (اعمّ از اینکه IIm مزبور به صورت وسایل لازم زندگی یا به شکل تجمل افزار باشد)، و در مقابل، ارزش - کالای منطبق با آن از IIm به Ic انتقال یابد. نتیجه آن است که قسمتی از اضافه ارزش به صورت گنج اندوخته می شود.

چنانچه در دوّمین سال باز تولید، طلای تولید شده در سال باز به همین نسبت به مثابه مادهّ خام مورد استفاده قرار گیرد، آنگاه از نو دو تای آن به سوی Ig برمی گردد و سه تای آن جانشین عینی پیدا می کند یعنی دوباره در داخل II به مثابه گنج استقرار می یابند و غیره.

در مورد سرمایه متغیّر به طور کلی وضع از این قرار است: سرمایه دار Ig مانند هر سرمایه دار دیگر باید این پول را برای خرید کار پیش ریز نماید. بابت این v نه او، بلکه کارگزارش باید از II خرید نمایند. بنابراین هرگز چنین موردی پیش نمی آید که سرمایه دار مزبور به مثابه خریدار وارد صحنه شود و لذا طلارا خود به خود و بدون اینکه ابتکار از سوی بخش II باشد، منتقل نماید. ولی تا آنجا که II از او مصالح خریداری می کند و مجبور است مادهّ طلارا جانشین سرمایه ثابت Ic II نماید،^(۱) قسمتی از v (Ig)، به همان نحوی که در مورد دیگر سرمایه داران بخش I دیدیم، از II به سوی وی باز- می گردد. و در صورتی که چنین موردی پیدانشود، آنگاه Ig جانشین سرمایه متغیّر خود را مستقیماً از محصول طلای خویش تأمین می کند. ولی به میزانی که پول پیش ریز شده وی بابت v از سوی II به او باز نمی گردد، قسمتی از دوران موجود (یعنی پولی که از جانب I به سوی II آمده ولی دوباره به I برنگشته است) به گنج مبدل می شود و به همین جهت جزئی از اضافه ارزش II در اِزاء وسایل مصرف خرج نشده است. نظر به اینکه مستمراً

(۱) خواننده توجه دارد که مادهّ طلا فقط در قسمتی از بخش II که تجمل افزار تولید می کند می تواند به مثابه سرمایه ثابت به کار رود.

معادن جدید طلا مورد استفاده قرار می‌گیرد و یا کان‌های قدیم از نو گشوده می‌شوند، مقدار مشخصی از پولی که Ig باید بابت سرمایه متغیر خرج نماید همواره جزئی از حجم پولی را تشکیل می‌دهد که پیش از تولید تازه طلا موجود است و Ig به وسیله کارگران خود به بخش II فرومی‌ریزد. تا آن حدّ که این پول از II به Ig برنگشته است عنصری از گنج‌اندوزیِ بخش II را تشکیل می‌دهد.

اما دربارهٔ $m(Ig)$ مطلب از این قرار است که در این مورد Ig همواره می‌تواند به مثابه خریدار وارد میدان شود. وی m خود را به صورت طلا در دوران می‌ریزد و از آنجا وسایل مصرف IIc بیرون می‌کشد. در اینجا طلا قسمّاً به صورت عین مورد استفاده قرار می‌گیرد و بنابراین همچون عنصر حقیقی قسمت ثابت (c) سرمایه بارآور II به کار می‌افتد، و چنانچه وضع بدین منوال نباشد، آنگاه باز به مثابه جزئی از IIm که در شکل پول باقی مانده است، عنصری از گنج‌نهی می‌گردد. صرف نظر از Ic که باید بعداً مورد بررسی قرار گیرد^(۱)، دیده می‌شود که حتّاً در مورد بازتولید ساده، هر چند هم انباشت به معنای خاصّ کلمه، یعنی بازتولید به مقیاس گسترده، از آن خارج باشد، معذکک پس افکنند پول با گنج‌سازی ضرورتاً در آن وارد است. و چون این امر همه‌ساله از نو تکرار می‌شود، با آن می‌توان فرضیه‌ای را که در مطالعه تولید سرمایه‌داری مبدأ حرکت به شمار می‌آید توضیح داد. آن فرضیه از این قرار است که در آغاز بازتولید، مقادیری وسایل نقدی متناسب با مبادله کالاها در دست طبقه سرمایه‌دار بخش I و II وجود دارد. این چنین انباشت حتّاً پس از کسر طلائی به وقوع می‌پیوندد که در نتیجه سایش پول در گردش از بین می‌رود.

خودبه‌خود مفهوم است که هر قدر عمر تولید سرمایه‌داری بیشتر باشد حجم پولی

(۱) تحقیق دربارهٔ مبادلهٔ طلایِ نوتولید در درون سرمایه ثابت بخش I، در دست نوشته دیده نمی‌شود.

که از هر سوگرد آمده بزرگتر ولذا نسبتی که طلای تازه تولید شده هر سال به این توده انباشته می‌افزاید کمتر است، هر چند این افزوده بنا به کمیت مطلق خود مقدار معتبری تواند بود. به‌طور کلی بد نیست یک بار دیگر به ایرادی که به توک^(۱) گرفته شده است برگردیم، و آن این است: چگونه ممکن است که هر سرمایه‌دار از محصول سالانه اضافه ارزشی به پول بیرون کشد، یعنی بیش از آنچه به دَوَران فرومی‌ریزد از آن پول برداشت نماید، در حالی که سرانجام باید خود طبقه سرمایه‌دار را به‌مثابه سرچشمه پولی شمرد که در دَوَران ریخته می‌شود؟

در این باره ما به تذکرات زیرین که فشرده‌ای از مطالب پیش‌گفته است (فصل هفدهم) اکتفا می‌کنیم:

۱- یگانه شرط لازم در این مورد، مبنی بر اینکه باید برای مبادله عناصر مختلفه مجموع بازتولید سالانه به اندازه کافی پول موجود باشد - به‌هیچ‌وجه به این جهت که اضافه‌ارزش، جزئی از ارزش - کالا را تشکیل می‌دهد مخدوش نمی‌گردد. اگر فرض شود که تمام تولید از آن خودکارگران است ولذا اضافه‌کار آنها تنها عبارت از اضافه‌کاری است که برای خودشان انجام می‌دهند نه برای سرمایه‌داران، باز حجم ارزش - کالای گردش‌کننده همان خواهد بود، و در صورت یکسان باقی‌ماندن شرایط دیگر، دَوَران آن مستقیماً مستلزم همان مقدار پول است. بنابراین در هر دو مورد فقط این سؤال پیش می‌آید: پول لازم برای تبدیل تمام این ارزش - کالا از کجا می‌آید؟ و این پرسش که: پول لازم جهت نقد کردن اضافه‌ارزش از کجا می‌آید؟ به‌هیچ‌وجه مطرح نمی‌شود.

یک بار دیگر به این مطلب برگشته تأکید می‌کنیم که هر تک کالا البته مرگب از $c + v + m$ است ولذا برای دَوَران مجموع کالاها، از سوئی مبلغ معینی برای گردش سرمایه

$c + v$ لازم است، و از سوی دیگر مبلغ پول دیگری برای گردش در آمد سرمایه‌داران، یعنی اضافه‌ارزش، ضرورت دارد. همانگونه که برای هر تک سرمایه‌دار پولی که بابت سرمایه پیش‌ریز می‌شود غیر از پولی است که به‌مثابه در آمد خرج می‌شود، عیناً همان‌طور هم برای مجموع طبقه سرمایه‌دار است. این پول اخیر از کجا می‌آید؟ خیلی ساده، از آنجا که قسمتی از حجم پولی که در دست طبقه سرمایه‌دار است، و لذا به‌طور کلی بخشی از مجموع حجم پولی که در درون جامعه وجود دارد، صرف دَوَران در آمد سرمایه‌داران می‌شود. فوقاً دیدیم چگونه هر سرمایه‌داری که بنگاه تازه‌ای بر پا می‌کند پولی را که برای گذران خود بابت وسایل مصرف خرج می‌نماید، به‌صورت پولی که برای نقدساختن اضافه‌ارزشش به کار می‌رود به‌محض اینکه کسب و کارش به‌راه می‌افتد دوباره به‌دست می‌آورد. ولی به‌طور کلی باید گفت که تمام این دشواری از دو منشأ سرچشمه می‌گیرد:

اولاً: از اینجا که ما فقط دَوَران و واگرد سرمایه را مورد بررسی قرار می‌دهیم و لذا سرمایه‌دار را نیز فقط به‌مثابه سرمایه شخصیت یافته در نظر می‌آوریم نه مانند سرمایه‌دار مصرف‌کننده و خوش‌گذران. بدین سان در برابر دید ما چنین می‌گذرد که وی همواره در ترکیب کالا - سرمایه خود اضافه‌ارزش به دَوَران فرو می‌ریزد، ولی هرگز پولی را به‌شکل در آمد در دست او مشاهده نمی‌کنیم، هرگز نمی‌بینیم که او برای خرج کردن اضافه‌ارزشش پول به دَوَران بریزد.

ثانیاً: آنگاه که طبقه سرمایه‌دار مبلغ معینی پول به‌صورت در آمد در دَوَران می‌ریزد، چنین نمود می‌کند که گویا طبقه مزبور معادلی در برابر این قسمت از محصول کل سالانه می‌پردازد و لذا مبلغ مزبور دیگر جنبه اضافه‌ارزشی را از دست می‌دهد. ولی اضافه‌محصول، که اضافه‌ارزش در آن نمایان می‌گردد، برای طبقه سرمایه‌دار خرجی بر نمی‌دارد. طبقه مزبور این اضافه‌محصول را از لحاظ طبقه‌ای مالک است و از آن مجاناً بهره‌مند می‌شود و گردش پول نمی‌تواند در آن تغییری ایجاد نماید. تغییری که به‌وسیله گردش

پول حاصل می‌شود تنها در این است که هر سرمایه‌دار، به جای آنکه اضافه‌محصول خود را به صورت جنسی مصرف نماید، چیزی که به طور کلی غیرممکن است، کالاهای گوناگونی را، تا میزان اضافه‌ارزش که به تملک خود درآورده است، از ذخیرهٔ کل اضافه‌محصول سالانهٔ جامعه برداشت نموده به تصرف خویش درمی‌آورد. ولی مکانیسم دوران نشان داده است که اگر طبقهٔ سرمایه‌دار برای خرج درآمد، پولی در درون دوران بریزد پول خود را دوباره از دوران بازمی‌ستاند و لذا همواره می‌تواند همان روتد را از نو آغاز نماید. بنابراین اگر سرمایه‌دار را به مثابه طبقه نگاه کنیم، آنگاه می‌بینیم که طبقهٔ مزبور، بعداً نیز مانند پیش، مالک آن مبلغ پولی که اضافه‌ارزش را نقد می‌کند، باقی می‌ماند. پس اگر سرمایه‌دار اضافه‌ارزش را نه تنها به شکل کالا از بازار برای مصرف - مایهٔ خود برداشت می‌کند، بلکه در عین حال پولی هم که به وسیلهٔ آن کالاهای مزبور خرید شده دوباره به سوی او بازمی‌گردد، آنگاه بدیهی است که وی کالاها را بدون آنکه معادلی در عوض داده باشد از دوران بیرون می‌کشد. هر چند وی این کالاها را با پول می‌پردازد، معذک یک پول هم برای او خرج بر نمی‌دارد. اگر من با یک لیره استرلینگ کالاهائی بخرم و آنگاه فروشندهٔ کالا، لیره را درازاء اضافه‌محصولی که برای من خرجی بر نداشته است به من پس بدهد، آشکار است که من کالاهای مزبور را مجاناً به دست آورده‌ام. تکرار مستمر این عمل تغییری در این امر نمی‌دهد که من پیوسته کالا برداشت کنم و همواره هم مالک لیره باقی بمانم، اگر چه برای به دست آوردن کالا موقتاً آن را از خود دور ساخته باشم. سرمایه‌دار پیوسته این پول را به عنوان نقدکنندهٔ اضافه‌ارزشی که برایش هیچ خرجی بر نداشته است بازمی‌ستاند.

سابقاً دیدیم که نزد آ. اسمیت مجموع ارزش - محصول اجتماعی به درآمد یعنی $v + m$ به تحویل می‌گردد و لذا سرمایهٔ ثابت برابر با صفر قرار داده می‌شود. بنابراین ضرورتاً از آنجا چنین نتیجه می‌شود که پول لازم برای گردش درآمد سالانه، برای دوران تمام محصول سالانه نیز کفایت می‌کند، و لذا در مورد مثال ما، پولی که جهت

گردش و وسایل مصرف به ارزش ۳۰۰۰ لازم است، برای دوران تمام محصول سالانه با ارزشی برابر با ۹۰۰۰ کافی است. در واقع نظر آ. اسمیث چنین است و ث. توک (۱) نیز آن را تکرار می‌کند. این تصوّر غلط دربارهٔ رابطهٔ مقدار پول لازم برای نقد نمودن درآمد و حجم پولی که تمام محصول اجتماعی را به گردش درمی‌آورد، نتیجهٔ ضرور عدم درک و اندیشهٔ نابخردانه در مورد چگونگی و نحوه‌ای است که عناصر مختلفهٔ مادی و ارزشی محصول کلّ سالانه باز تولید می‌شوند و هر سال تعویض می‌گردند. به همین جهت نظریهٔ مزبور را پیش از این ردّ کرده‌ایم.

اکنون به خود/اسمیث و توک گوش فرادهیم.

اسمیث می‌گوید (کتاب دوم، فصل ۲):

”دوران هرکشور را می‌توان به دو شاخه تقسیم نمود: دوران میان خود بازرگانان و دوران میان بازرگانان و مصرف‌کنندگان. اگرچه عین همان مسکوکات، (کاغذ یا فلز)، ممکن است گاه در این شاخه و گاه در شاخهٔ دیگر دوران به کار رود، باین وجود هر دو شاخهٔ مزبور پیوسته همزمان و موازی یکدیگر حرکت می‌کنند و لذا هر کدام از آنها به مقدار معینی پول، اعمّ از این یا آن نوع، نیازمند است تا در جریان باقی بماند. ارزش کالاهائی که میان بازرگانان مختلف گردش می‌کند هرگز نمی‌تواند بالاتر از ارزش کالاهائی باشد که میان بازرگانان و مصرف‌کنندگان دوران دارد. زیرا بازرگانان هرچه بخرند سرانجام باید به مصرف‌کنندگان فروخته شود. نظر به اینکه دوران میان بازرگانان به صورت عمدهٔ فروشی انجام می‌گیرد، به‌طور کلی وجود مقدار نسبتاً بزرگی از پول را برای هر کدام از معاملات ایجاب می‌کند. دوران میان بازرگانان و مصرف‌کنندگان اغلب به عکس به صورت جزئی واقع می‌شود و غالباً با مبالغ کوچکی پول ملازمه دارد، و گاه یک شیلینگ یا حتّاً نیم پنی هم برای آن کافی است. ولی مبالغ کوچک

سریع تر از مبالغ بزرگ گردش می کنند... با اینکه خریدهای سالیانه همه مصرف کنندگان لااقل از لحاظ ارزشی (این "لااقل" خوب است) برابر با خریدهای همه بازرگانان است، معذک معمولاً ممکن است با حجم بسیار کوچکتري از پول انجام شوند" وغيره.

ث. توک در باره این قسمت از گفته های اسمیث در اثر خود،

("An Inquiry into the currency Principle", London, 1844, P. 34-36 passim.)

متذکر می شود:

"هیچ تردیدی نمی تواند باشد که در این مورد تفکیک و تمایز انجام شده اصولاً درست است... مبادله میان بازرگانان و مصرف کنندگان، پرداخت دستمزدهارا نیز که عمده ممر (the principal means) مصرف کننده را تشکیل می دهد، در بر می گیرد... کلیه مبادلات میان بازرگانان، یعنی تمام فروشها، (از تولیدکننده یا واردکننده گرفته تا جزئی فروش یا صادرکننده که متضمن تمام مراحل روندهای واسط مانوفاکتور و غیره نیز می شود)، به حرکات نقل و انتقال سرمایهها تحویل پذیراست. ولی نقل و انتقال سرمایهها با این امر ملازمه ندارد که حتماً به هنگام انجام آن به طور واقعی اسکناس یا مسکوک رد و بدل گردد - منظور من رد و بدل مادی است نه مجازی - و در عمل نیز اکثر معاملات واقعاً چنین وضعی را ندارند... مبلغ کل مبادلات بازرگانان میان یکدیگر باید در آخرین تحلیل به وسیله مبلغ مبادلات میان بازرگانان و مصرف کنندگان مشخص و محدود گردد."

چنانچه آخرین جمله تنها و جداگانه مورد توجه قرار گیرد، آنگاه چنین گمانی به وجود می آید که گویا توک فقط تشخیص می دهد که میان مبادلات بازرگانان با یکدیگر و مبادلات بازرگانان و مصرف کننده رابطه ای برقرار می گردد، یا به دیگر سخن میان ارزش درآمد کل سالانه و ارزش سرمایه ای که آن درآمد را تولید می کند رابطه ای به وجود می آید. ولی در واقع چنین نیست. وی صریحاً به نظریه آ. اسمیث می پیوندد. بنابراین نقد ویژه ای از تئوری دوران وی زائد است.

۲- هر سرمایه صنعتی در آغاز کار برای تمام جزء استوار خود پولی یکجا به دوران فرومی ریزد، که آن را فقط به تدریج و طی یک سلسله از سال‌ها به وسیله فروش محصول سالیانه خود دوباره از دوران بیرون می کشد. پس سرمایه مزبور بدواً به درون دوران پولی، بیش از آنچه از آن بیرون می کشد، فرومی ریزد. این عمل هر بار به هنگام تجدید عینی کل سرمایه تکرار می شود. عمل مزبور هر سال در مورد تعدادی از بنگاه‌ها که سرمایه استوارشان باید به صورت عینی تجدید گردد، تکرار می شود. در هر تعمیر، در هر تجدید قسمی سرمایه استوار، این تکرار جزئاً روی می دهد. بنابراین از یک سو بیش از آنچه در دوران پول ریخته می شود از آن پول برداشت می گردد و از سوی دیگر بالعکس.

در همه رشته‌های صنعت که تولید - دوره آنها (همچون مدتی متمایز از کار - دوره) زمان درازتری را شامل می گردد، از جانب تولید کنندگان سرمایه دار پیوسته در طول این مدت پول به درون دوران ریخته می شود، جزئاً برای پرداخت نیروی کار مورد استفاده و قسماً بابت خرید وسایل تولیدی که باید به مصرف برسند. بدین سان از بازار کالاها وسایل تولید مستقیماً بیرون کشیده می شوند و وسایل مصرف جزئاً به طور غیرمستقیم، از راه خرج دستمزد کارگران به وسیله آنها و قسمتی مستقیماً به وسیله خود سرمایه دارانی که به هیچ وجه در مصرف خویش وقفه روا نمی دارند، از بازار برداشت می شود بدون آنکه سرمایه داران مزبور فعلاً همزمان با برداشت معادلی به صورت کالا به بازار ریخته باشند. در آثنای این دوره، پولی که به وسیله آنها به دوران ریخته شده است، صرف نقده سازی ارزش - کالاها و نیز اضافه ارزشی می شود که در کالاها نهفته است. در تولید سرمایه داری پیشرفته و در مورد کارهای درازمدت که به وسیله شرکت - های سهامی و غیره انجام می گردد، از قبیل ساختمان راه آهن‌ها، کانال‌ها، باراندازها، ساختمان‌های بزرگ شهرداری‌ها، کشتی سازی فلزی، زه کشی زمین با ابعاد بزرگ و غیره، این عامل اهمیت بزرگی کسب می کند.

۳- در حالی که سرمایه‌داران دیگر، صرف‌نظر از مخارجی که بابت سرمایه‌استوار می‌کنند، از دَوَران پولی بیش از آن بیرون می‌کشند که خود به‌هنگام خرید نیروی کار و عناصرگردان به درون آن فروریخته‌اند، سرمایه‌داران تولیدکننده طلا و نقره، صرف‌نظر از فلزگران‌بها که به‌صورت ماده‌خام به کار می‌رود، فقط پول به‌دَوَران وارد می‌کنند در حالی که تنها کالا از آن بیرون می‌کشند. سرمایه ثابت به‌استثناء جزء فرسوده آن، قسمت عمده سرمایه متغیر و همه اضافه‌ارزش (به‌استثناء گنجی که احتمالاً ممکن است در دست خود سرمایه‌داران گردآمده باشد) به‌صورت پول در دَوَران فروریخته می‌شوند.

۴- از یک سو در واقع همه نوع چیزهایی که در آثای سال تولید نشده‌اند از قبیل زمین، عمارات و غیره دَوَران دارند و از سوی دیگر محصولاتی که تولید - دوره آنها به بیش از یک سال کشیده می‌شود مانند دام، چوب، شراب و غیره در گردش هستند. برای این پدیده و برخی پدیده‌های دیگر تذکر این مطلب اهمیت دارد که علاوه بر مبلغ پولی که برای دَوَران فوری لازم است همواره مقدار پول معینی به‌صورت خفته و در حالت غیرفعال وجود دارد که می‌تواند در نتیجه هر محرکی وارد عمل گردد. ارزش برخی از محصولات نیز غالباً به‌صورت جزء جزء و تدریجی دَوَران می‌کند، مانند ارزش خانه‌ها که به‌شکل اجاره‌بها طی سال‌های متعددی در گردش است.

از سوی دیگر گردش پول واسطه همه حرکات رَوَند باز تولید نیست. تمام رَوَند تولید، به‌محض آنکه عناصر آن به‌دست آید، از حیطه گردش پول خارج است هم‌آنچنان است هر محصولی که به‌وسیله تولیدکننده‌اش مستقیماً خواه به‌صورت انفرادی و خواه به‌شکل بارآور، دوباره مصرف شود (تأمین‌گذران کارگر کشاورزی به‌جنس نیز در زمره آن است).

بنابراین حجم پولی که محصول سالانه را به گردش درمی‌آورد در جامعه موجود است و تدریجاً انباشته شده است. این پول به ارزش - محصول سال جاری تعلق ندارد، مگر طلائی که احتمالاً برای تعویض مسکوکات فرسوده به‌جریان افتاده باشد.

در این بیان چنین فرض شده است که تنها فلزات گران بها در گردشند و ساده ترین شکل دَوَران که عبارت از خرید و فروش نقد است، جاری است، با آنکه بر پایه گردش ساده فلزی نیز پول می تواند مانند وسیله پرداخت عمل کند و از لحاظ تاریخی واقعاً هم این نقش را داشته و بر همین پایه است که سیستم اعتباری و جوانب معینی از مکانیسم آن گسترش یافته است.

ما این فرض را فقط بنا به دلایل اُسلوبی مورد استفاده قرار نداده ایم، گوا اینکه اهمیت دلایل مزبور از آنجا آشکا می گردد که هم توک و مکتب وی و هم مخالفین در مشاجرات خود، هنگامی که سخن بر سر گردش اسناد بانکی بوده است، همواره مجبور شده اند از نو به فرضیه دوران فلزی خالص برگردند. اینان ناگزیر بوده اند که Post festum (بعد از وقوع) به این فرض متوسل گردند، ولی آن را بسیار سطحی انجام داده اند و درست این سطحی بودن نیز از آن جهت اجتناب ناپذیر است که مبدأ حرکت فقط یک نقش فرعی و عرضی [بی بقاء، قائم به غیر] ایفا می کند.

ولی ساده ترین بررسی گردش پول در شکل خودروی ابتدائی آن - و گردش مزبور در اینجا عامل جدائی ناپذیر رَوَند باز تولید سالیانه است - نشان می دهد که:

الف) با فرض وجود تولید پیشرفته سرمایه داری و لذا با سیادت سیستم مُزدوری مسلماً پول - سرمایه، از این لحاظ که شکل پیش ریز سرمایه متغیر است، نقش عمده ای ایفا می نماید. به میزانی که سیستم مُزدوری ترقی می کند هر محصول به کالا مبدل می گردد و لذا ناگزیر است که - به استثناء چند مورد مهم - استحاله به پول را همچون یکی از مراحل حرکت خود ببیماید. حجم پول در گردش باید برای نقد ساختن کالاها به حد کافی وجود داشته باشد و قسمت اعظم این پول به صورت دستمزد یعنی پولی تدارک می شود که به مثابه شکل پولی سرمایه متغیر از سوی سرمایه دار صنعتی برای خرید نیروی کار پیش ریز گردیده و با تمام بزرگی خود در دست کارگران فقط به مثابه وسیله دَوَران (وسیله خرید) به کار می افتد. این وضع کاملاً نقطه مقابل اقتصاد طبیعی،

یعنی اقتصادی است که در هر سیستم مبتنی بر وابستگی (از جمله سرواژ) و بیشتر در همبودهای کمابیش بدوی حکومت می‌کند، اعم از اینکه همبودهای مزبور به مناسبات وابستگی یا بردگی مقید شده یا نشده باشند.

در سیستم برده‌داری پول - سرمایه‌ای که برای خرید نیروی کار گذاشته می‌شود نقش سرمایه استوار را در شکل پول ایفا می‌کند یعنی سرمایه‌ای که فقط به تدریج و پس از به سر رسیدن دوره فعال زندگی بنده جبران می‌شود. به همین جهت است که نزد آتنی‌ها نفعی که برده‌دار، خواه با استفاده صنعتی مستقیم از بنده و خواه غیرمستقیم با اجاره دادن آن به صنعتگر دیگر (مثلاً برای کار در معادن)، به دست می‌آورد فقط به مثابه سود پول - سرمایه پیش‌ریخته (همراه استهلاک) تلقی می‌گردید، درست همان‌طور که در تولید سرمایه‌داری، سرمایه‌دار صنعتی قسمتی از اضافه‌ارزش خود را همراه فرسایش سرمایه استوارش به حساب سود و تعویض سرمایه استوار خویش می‌گذارد. این قاعده در مورد سرمایه‌دارانی نیز که سرمایه استوار اجاره می‌دهند (خانه، ماشین آلات و غیره) جاری است. برده‌های خانگی صرف، اعم از آنها که برای خدمات لازم گماشته شده‌اند یا آنها که برای تجمل و جلال به کار می‌روند، در اینجا مورد نظر نیستند، اینان با طبقه خدمتکاران ما تطبیق پیدا می‌کنند. ولی سیستم بردگی، حتا آنجا که مانند دولت‌های پیشرفته یونان و روم در کشاورزی، مانوفاکتور، کشتی‌رانی و غیره شکل متفوق کار بارآور است، باز جزئی از اقتصاد طبیعی را در خود حفظ می‌کند. بازار برده‌ها خودپیوسته از راه جنگ، دستبرد دریائی و غیره نیروی کار - کالایش را تأمین می‌نماید، و این دستبرد به نوبه خود از طریق روند دوران تأمین نمی‌شود، بلکه به وسیله تصرف طبیعی نیروی کار دیگری از راه اعمال زور جسمانی مستقیم میسر می‌گردد. حتا در ایالات متحده. پس از آن هم که منطقه فاصل میان دولت‌های مزدورگمار شمالی و دولت‌های برده‌دار جنوب مبدل به منطقه پرورش بنده برای جنوب گردید و بنابراین بنده‌ای که به بازار بردگان ریخته می‌شد خود به صورت عاملی از بازتولید سالانه درآمد،

باز این أسلوب تا مدّت درازی کافی نبود و ناگزیر مدّت‌ها دادوستد بردگان آفریقائی بود که خلأ بازار را پُر می‌کرد.

ب) جزر و مدهای پول که در تولید مبتنی بر سرمایه‌داری خودبه‌خود به‌هنگام مبادله محصولات سالانه وقوع می‌یابد؛ پیش‌ریزهای یکباره سرمایه‌های استوار بر حسب تمام حجم ارزشی آنها و بیرون کشیدن پی‌درپی ارزش سرمایه‌های مزبور از دَوْران طیّ سالیان مدید، و لذا دوباره برپاداشتن تدریجی ارزش مزبور در شکل پول، از طریق گنج‌سازی، گنج‌سازی‌ئی که از لحاظ ماهیت خود به کلی از آن گنج‌سازی‌ئی که به موازات حرکت می‌کند و بر پایه تولید جدید سالانه طلا قرار گرفته متمایز است، مدّت‌های مختلفی که طیّ آن بنا بر طول تولید - دوره‌های کالا، پول پیش‌ریز می‌گردد، و بنابراین نیز باید همواره از پیش، و قبل از آنکه بتواند از راه فروش کالا از دَوْران بازستانده شود، انباشته گردد؛ اختلاف زمان پیش‌ریز، که دوری محلّ تولید از بازار فروش خود به تنهایی برای ایجاد آن کافی است؛ همچنین نیز تفاوت در مقدار و دوره برگشت، بر حسب وضع و حجم نسبی ذخایر تولید در امور مختلف و در نزد تک سرمایه‌داران مربوط به رشته صنعتی واحد، و بنابراین بر حسب مهلت‌های خرید عوامل سرمایه ثابت - تمام آن چیزهایی که طیّ سال باز تولید روی می‌دهند: فقط لازم بود که همه این مراحل مختلف حرکت خودرو، به وسیله تجربه مورد توجه قرار گرفته و بدهات [آشکاربودن] پیدا نمایند تا به‌طور منظم هم‌گسترش کمک‌افزار مکانیکی سیستم اعتباری میدان دهند و هم راه را برای صید واقعی سرمایه‌های استقراض‌پذیر موجود هموار سازند.

باید به آنچه گفته شد تفاوتی را نیز افزود که میان بنگاه‌هایی وجود دارد که تولیدشان در شرایط عادی پیوسته بر مقیاس ثابتی می‌چرخد و مؤسّساتی مانند کشاورزی که در دوره‌های مختلفه سال حجم‌های متفاوتی از نیروی کار را مورد استفاده قرار می‌دهند.

XIII. تئوری بازتولید دستوت دوتراسی^(۱)*

برای آنکه بی‌مایگی فکری، درهم‌اندیشی و درعین حال پُرمدعائی اقتصادیون را در مورد بررسی بازتولید اجتماعی نموده باشیم، منطق‌شناس دستوت دوتراسی را به عنوان مثال می‌آوریم (نگاه کنید به کتاب اول، صفحه ۱۴۷، زیرنویس ۳۰)^(۲) که حتّا ریکاردو وی را جدّی گرفته بود و او را a very distinguished writer (یک نویسنده واقعاً ممتاز) می‌خواند ("Principles", P. 333).

این نویسنده ممتاز دربارهٔ مجموع رَوَند اجتماعی بازتولید و دَوَرن توضیحاتی به شرح زیرین می‌دهد:

"از من خواهند پرسید چگونه این کارآمایان صنعت می‌توانند چنین سودهای کلانی کنند و آنها را از کجای درمی‌آورند؟ من در پاسخ می‌گویم این از آنجاست که آنان هر چه تولید می‌نمایند گران‌تر از آنچه برای تولیدش خرج کرده‌اند می‌فروشند، و نیز از آنجا که بدین سان می‌فروشند:

۱- به خودشان، در مورد تمام آن قسمت مصرفی‌ئی که برای ارضاء نیازمندی‌های آنان تخصیص یافته است و آن را با حصّه‌ای از سود خویش می‌پردازند.

۲- به مُزدبگیران، اعمّ از آنها که خود مُزدشان را می‌پردازند و آنها که از سرمایه‌داران مفت‌خوار مُزد می‌ستانند؛ بدین سان از مُزدبگیران مزبور تمامی أُجرتشان را، جز آن پس‌اندازهای کوچکی که به وسیلهٔ آنها انجام می‌شود، پس می‌گیرند.

(۱) از دست‌نوشته شمارهٔ II * Destutt de Tracy

(۲) مراجعه کنید به جلد اول سرمایه، ترجمهٔ فارسی، صفحه ۱۷۶، زیرنویس ۳۰ [زیرنویس صفحه ۲۷۶

همین بازنویسی].

۳- به سرمایه‌داران مُفت‌خوار، که فروشنده را با آن جزئی از درآمد خود می‌پردازند که به گماشتگان مُزدبگیر مستقیم خویش نداده‌اند، به نحوی که همه بهره‌ای که طبقه سرمایه‌دار سالانه به سرمایه‌دار مُفت‌خوار پرداخت می‌نماید از این راه و یا از راه دیگر دوباره به خودش برمی‌گردد.

(Destutt de Tracy, "Traité de la volonté et de ses effets", Paris, 1826, P. 239.)

پس بدین سان سرمایه‌داران نخست از آنجا متمول می‌شوند که به هنگام مبادله جزئی از اضافه‌ارزشی که برای مصرف خصوصی خویش تخصیص می‌دهند، و یا به دیگر سخن آن را به‌مثابه درآمد مصرف می‌نمایند، یکدیگر را متقابلاً مغبون می‌کنند. بنابراین اگر این حصّه از اضافه‌ارزش آنها یا سودشان = ۴۰۰ لیره استرلینگ باشد، آنها از این ۴۰۰ لیره استرلینگ مثلاً ۵۰۰ لیره استرلینگ می‌سازند بدین طریق که هر یک از سهم‌بران ۴۰۰ لیره سهم خود را ۲۵٪ گران‌تر به‌دیگری می‌فروشد. چون همه همین کار را می‌کنند نتیجه آن می‌شود که گوئی آنها متقابلاً به یکدیگر برحسب ارزش حقیقی فروش کرده‌اند. فقط با این تفاوت که آنها برای به‌گردش‌درآوردن ارزش - کالای ۴۰۰ لیره‌ای به پولی به‌مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ نیاز یافته‌اند. به نظر می‌رسد که این چنین اُسلوبی بیشتر برای فقیرگشتن به کار رَوَد تا متمول‌شدن، زیرا با این اُسلوب آنها وادار می‌شوند بخش بزرگی از دارائی کلّ خود را در شکل بی‌ثمر وسایل دَوَران به‌طور غیرمولّد نگاهدارند. همه این توضیح به آنجا می‌کشد که طبقه سرمایه‌دار با وجود آنکه قیمت اسمی کالاها را متقابلاً بالا برده است معذلک بابت مصرف خصوصی خود بیش از یک ذخیره کالائی به‌ارزش ۴۰۰ لیره استرلینگ برای توزیع در اختیار ندارد. ولی این‌طور درمی‌آید که سرمایه‌داران مزبور این خوشایند متقابل را برای خود به‌وجود آورده‌اند که به‌خاطر به‌گردش‌انداختن ارزش - کالای ۴۰۰ لیره استرلینگی مبلغ پولی را به کار ببرند که برای گردش ارزش - کالای ۵۰۰ لیره‌ای لازم است.

حالا ما از این نکته چشم می‌پوشیم که در اینجا از پیش "حصّه‌ای از سودهای

آنان "ولدا به طور کلی یک ذخیره کالائی مفروض گرفته شده که در درون آن سود تجسم یافته است. ولی درست آنچه دستوت می خواهد برای ما روشن کند این است که این سود خود از کجا سرچشمه می گیرد. اینکه چه مبلغ پول لازم است تا آن را به گردش در آورد مسئله ای کاملاً فرعی است. وی چنین می نماید که گویا توده کالای نمایشگر سود از آنجا بیرون می آید که سرمایه داران نه تنها این توده کالا را به یکدیگر می فروشند - اندیشه ای که به خودی خود بس زیبا و ژرف است - بلکه همه به یکدیگر گران تر هم می فروشند. پس اکنون ما یکی از منابع توانگری سرمایه داران را شناخته ایم. سرچشمه این داراشدن همچون راز "بازرس برزیگ"^(۱) است که فقر بزرگ را ناشی از بی چیزی زیاد می دانست.

۲- علاوه بر این باز همین سرمایه داران فروش می کنند:

"به مُزدبگیران، اعم از آنها که خود مُزدشان را می پردازند و آنها که از سرمایه داران مُفت خوار مُزد می ستانند؛ بدین سان از مُزدبگیران مزبور تمامی اُجرتشان را، جز آن پس اندازهای کوچکی که به وسیله آنها انجام می شود، پس می گیرند."

به عقیده آقای دستوت بازگشت پول - سرمایه به سرمایه داران در همان شکلی که آنان دستمُرد کارگران را پیش ریز کرده اند دوّمین منبع توانگری این سرمایه داران است.

(۱) Entspector Bräsig - یکی از چهره های آفریده داستانسرای فکاهی و رمان نویس آلمانی فریتس رویتر (Fritz Reuter) است که این همانگوئی را با قراردادن کلمه آلمانی Armut در برابر کلمه Pauvreté (که هردو به معنای فقر است) نموده است. رویتر (۱۸۱۰-۱۸۷۴) یکی از نویسندگان ترقیخواه آلمان قرن نوزدهم است. وی ضمن رمانها و داستانهای خود کوشیده است زندگی توده های مردم آلمان را توصیف نموده، کوته نظری، خویش بینی و محدودیت فکری درباریان و اشراف آلمان را به ویژه با استفاده از اسلوب طنزآمیز فاش سازد. در سال ۱۸۳۳ رویتر به اتهام شرکت در جنبش دانشجویی از جانب حکومت پروس محکوم به اعدام گردید، ولی محکومیتش به زندان مبدل شد و تا ۱۸۴۰ در زندان به سر برد.

بنابراین اگر طبقه سرمایه‌دار فی‌المثل ۱۰۰ لیره استرلینگ بابت مُزد به کارگران پرداخته است و آنگاه همین کارگران از همان طبقه سرمایه‌دار کالاهائی با همان ارزش ۱۰۰ لیره استرلینگ خریداری نمایند و لذا مبلغ ۱۰۰ لیره استرلینگی را که سرمایه‌داران به‌مثابه خریدار نیروی کار پیش‌ریز کرده‌اند از راه فروش کالا به کارگران به مبلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ به آنها بازگردد، این چنین عملی موجب ممتول شدن سرمایه‌داران می‌شود. از دیدگاه عقل سلیم انسانی چنین است که سرمایه‌داران با این عمل ۱۰۰ لیره استرلینگی را که پیش از این جریان داشته است دوباره به دست می‌آورند. در آغاز جریان ۱۰۰ لیره استرلینگ پول داشته‌اند که با آن به اندازه ۱۰۰ لیره نیروی کار خریداری می‌کنند. بابت این ۱۰۰ لیره استرلینگ، کار خریداری شده کالاهائی تولید می‌کند که تا حد اطلاع کنونی ما دارای ارزشی برابر با ۱۰۰ لیره استرلینگ هستند. با فروش کالاهائی به مبلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ به کارگران، سرمایه‌داران ۱۰۰ لیره استرلینگ را بازمی‌ستانند. بنابر این سرمایه‌داران از نو همان ۱۰۰ لیره استرلینگ پول را به دست آورده‌اند، ولی کارگران کالاهائی به مبلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ گرفته‌اند که خود تولید نموده‌اند. بدین سان معلوم نیست چگونه سرمایه‌داران از این راه دارا تر شده‌اند. چنانچه ۱۰۰ لیره استرلینگ پول به سوی آنها باز نمی‌گشت، آنگاه چنین می‌بود که گویا آنها اولاً ۱۰۰ لیره پول به کارگران بابت کارشان پرداخته‌اند و ثانیاً مجبور بوده‌اند محصول این کار را به آنها به صورت ۱۰۰ لیره استرلینگ و سایل مصرف مجاناً بدهند. بنابراین بازگشت پول حداکثر می‌تواند نشان دهد چرا سرمایه‌داران با این عمل فقیرتر نشده‌اند، ولی به هیچ وجه نمی‌توان از آن راه دارا تر شدن آنها را اثبات نمود.

البته اینکه چگونه سرمایه‌داران صاحب این ۱۰۰ لیره استرلینگ شده‌اند و چرا کارگران به جای آنکه خود و به حساب خویش کالا تولید نمایند مجبورند نیروی کار خویش را در برابر این ۱۰۰ لیره استرلینگ مبادله کنند، خود مسئله جداگانه‌ای است. ولی اینها مطالبی است که برای اندیشمندی در سطح دستوت خودبه‌خود روشن است.

دستوت خود از این راه حل کاملاً راضی نیست. او به ما نگفته است که از راه خرج کردن مبلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ و سپس دریافت مجدد مبلغ پولی به میزان ۱۰۰ لیره استرلینگ انسان غنی تر می شود. بنابراین از راه بازگشت ۱۰۰ لیره استرلینگ پول نیست که انسان متمول تر می گردد، بلکه این بازگشت فقط نشان می دهد که ۱۰۰ لیره استرلینگ پول گم نشده است و بس. آنچه دستوت به ما گفته است این است که تمول سرمایه داران از آنجاست که "آنان هر چه تولید می کنند گران تر از آنچه برای تولیدش خرج کرده اند می فروشند".

پس سرمایه داران باید منطقاً در معامله ای هم که با کارگران انجام می دهند از این راه متمول تر شوند که محصولات مزبور را به آنها گران تر می فروشند.

آفرین!

"آنان دستمزد می پردازند... و تمام اینها به وسیله مخارج افراد مزبور به آنان باز- می گردد. این افراد بهای آنها را (محصولات را) گران تر از آنچه از بابت این دستمزدها برایشان (سرمایه داران) خرج برداشته است می پردازند." (صفحه ۲۴۰)

پس از این قرار سرمایه داران ۱۰۰ لیره استرلینگ به کارگران مُزد می پردازند و سپس محصولات خود کارگران را به مبلغ ۱۲۰ لیره استرلینگ به آنها می فروشند، به نحوی که نه تنها ۱۰۰ لیره استرلینگ به سوی سرمایه داران باز می گردد، بلکه ۲۰ لیره استرلینگ هم سود می کنند؟ چنین چیزی امکان پذیر نیست. توان پرداخت کارگران فقط با پولی است که به صورت دستمزد به دست آورده اند. اگر کارگران از سرمایه داران ۱۰۰ لیره استرلینگ مُزد دریافت داشته اند تنها به میزان ۱۰۰ لیره استرلینگ است که می توانند خرید کنند نه به میزان ۱۲۰ لیره استرلینگ. پس از این راه، استدلال به جایی نمی انجامد. ولی راه دیگری هم هست. کارگران به میزان ۱۰۰ لیره استرلینگ از سرمایه داران کالا خریداری می کنند ولی در واقع کالاهائی به دست می آورند که بیش از ۸۰ لیره استرلینگ ارزش ندارند. بنابراین تردیدی نیست که آنها به میزان ۲۰ لیره استرلینگ مغبون شده اند.

شکی نیست که سرمایه‌دار نیز به میزان ۲۰ لیره استرلینگ متمول تر شده است، زیرا در واقع دستمزد را به میزان ۲۰٪ پائین تر از ارزش آن پرداخته است و یا آنکه از راهی غیر مستقیم ارزش اسمی دستمزد را به میزان ۲۰٪ پائین آورده است.

طبقه سرمایه‌دار می‌تواند به همین نتیجه برسد در صورتی هم که از ابتدا فقط مزدی معادل ۸۰ لیره استرلینگ پردازد و سپس در اِزاء این ۸۰ لیره استرلینگ پول نقد واقعاً ۸۰ لیره استرلینگ ارزش - کالا به کارگران تحویل دهد. اگر مجموع طبقه را مورد توجه قرار دهیم، این طریقه عادی به نظر می‌رسد، زیرا حتّاً بنا بر نظریه‌ای که از سوی آقای دستوت ابراز شده است، طبقه کارگر ضرورتاً باید "مزد مُکفی" دریافت دارد (ص ۲۱۹)، زیرا این مزد باید لاقلاً کفاف آن را بکند که طبقه کارگر برای حفظ زندگی و فعالیت خویش "مُبرّم‌ترین وسایل زیست را برای خود تأمین نماید" (ص ۱۸۰). چنانچه کارگران چنین مُزدهای مُکفی به دست نیاورند، آنگاه بنا به گفته همین دستوت چنین وضعی "مرگ صنعت" خواهد بود (ص ۲۰۸)، ولذا ظاهراً هیچ وسیله‌ای برای متمول گشتن سرمایه‌داران نیست. ولی مبلغ مُزدهائی که طبقه سرمایه‌دار به طبقه کارگر می‌پردازد هر چه باشد این مُزدها دارای ارزش مشخصی هستند مثلاً گوئیم ۸۰ لیره استرلینگ. بنابراین چنانچه طبقه سرمایه‌دار ۸۰ لیره استرلینگ به کارگران پردازد، آنگاه باید بابت این ۸۰ لیره استرلینگ به آنها ارزش - کالاهائی به میزان ۸۰ لیره استرلینگ تحویل دهد، و برگشت ۸۰ لیره استرلینگ آن را متمول تر نمی‌سازد. هر گاه طبقه سرمایه‌دار به کارگران ۱۰۰ لیره استرلینگ پول نقد پردازد و در اِزاء این ۱۰۰ لیره، ارزش - کالائی به قیمت ۸۰ لیره به آنها بفرشد، آنگاه از لحاظ پولی ۲۵٪ بیشتر از دستمزد عادی به آنها پرداخته و از جهت کالا ۲۵٪ کمتر به آنها تحویل داده است.

به دیگر سخن: بُن - مایه‌ای که به طور کلی طبقه سرمایه‌دار سود خود را از آن بیرون می‌کشد گوئی از پائین آوردن دستمزد عادی، از راه پرداخت نیروی کار به پائین تر از ارزش خود، یعنی از ارزش وسایل زیستی که برای باز تولید این طبقه به مثابه کارگر

مُزبور ضرورت دارد، تشکیل گردیده است. پس هرگاه دستمزد عادی پرداخت گردد، چیزی که بنا به نظریه دستوت باید وقوع یابد، آنگاه دیگر هیچ بُن - مایه سود، نه برای سرمایه‌داران صنعت کار و نه برای سرمایه‌داران مُفتخوار، وجود نخواهد داشت.

بنابراین آقای دستوت می‌توانست تمام راز چگونگی داراگشتن طبقه سرمایه‌دار را در کسر کردن دستمزد خلاصه نماید. در آن صورت منابع دیگر اضافه‌ارزش که وی در بندهای ۱ و ۳ درباره آنها سخن می‌گوید پیدا نمی‌شدند.

پس بدین‌سان در همه کشورهای نقدی کارگران به‌ارزش وسایل مصرف لازم برای زیست آنها به‌مثابه طبقه تحویل می‌شود، برای سرمایه‌داران هیچ مصرف - مایه و هیچ انباشت - مایه‌ای وجود نخواهد داشت و لذا زیست - مایه‌ای نیز برای طبقه سرمایه‌دار نخواهد بود و بنابراین طبقه سرمایه‌داری هم وجود نخواهد داشت. و در حقیقت بنا به نظر دستوت گویا چنین وضعی در همه کشورهای غنی و پیشرفته کهن تمدن حُکمفرماست، زیرا وی می‌گوید:

"در جامعه‌های کهن‌ریشه ما، بُن - مایه‌ای که از آن دستمُردها پرداخت می‌شوند... مقدار تقریباً ثابتی است." (ص ۲۰۲)

حتّاً با کسر دستمُرد، دارا تر شدن سرمایه‌داران از آنجا ناشی نمی‌شود که آنان بدو ۱۰۰ لیره استرلینگ پول نقد به کارگران می‌دهند و سپس در اِزاء این ۱۰۰ لیره نقد بیش از ۸۰ لیره کالا به آنها تسلیم نمی‌کنند، و در واقع کالای ۸۰ لیره استرلینگ را به وسیله پولی به مبلغ ۱۰۰ لیره که ۲۵٪ بزرگتر از آن است به گردش درمی‌آورند، بلکه از آنجا ناشی می‌شود که سرمایه‌دار از محصول کارگر علاوه بر اضافه‌ارزش - یعنی جزئی از محصولی که در آن اضافه‌ارزش بیان می‌شود - باز از آن بخش محصولی هم که بایستی به شکل دستمُرد به کارگر برسد ۲۵٪ تصاحب می‌کند. با نحوه ساده‌لوحانه‌ای که دستوت به این مسئله برخورد می‌کند مطلقاً سودی نصیب طبقه سرمایه‌دار نمی‌شود، زیرا طبقه مزبور ۱۰۰ لیره استرلینگ بابت دستمُرد می‌دهد و در اِزاء این ۱۰۰ لیره استرلینگ از

محصولی که خودکارگر تولید کرده است، ۸۰ لیره استرلینگ به صورت کالا به وی مسترد می‌دارد. ولی برای معاملات بعدی، سرمایه‌دار مجبور است به منظور تعقیب همین راه دوباره ۱۰۰ لیره استرلینگ پیش‌ریز نماید. پس بدین سان وی فقط برای خود دلخوشی بیهوده‌ای ایجاد می‌کند، زیرا به جای آنکه ۸۰ لیره استرلینگ پول پیش‌ریز نماید و ۸۰ لیره کالا از آن بابت تحویل نماید، ۱۰۰ لیره استرلینگ پول نقد پیش‌ریز می‌کند و ۸۰ لیره کالا بابت آن تحویل می‌دهد. یا به دیگر سخن طبقه سرمایه‌دار همواره بی‌جهت پول - سرمایه‌ای که در حدود ۲۵٪ بزرگتر است برای دوران سرمایه متغیر خویش پیش‌ریز می‌کند، امری که خود اسلوب بدیعی برای توانگر شدن به دست می‌دهد.

۳- سرانجام طبقه سرمایه‌دار به افراد ذیل می‌فروشد:

"به سرمایه‌داران مُفت خوار، که فروشنده را با آن جزئی از درآمد خود می‌پردازند که به گماشتگان مُزدبگیر مستقیم خویش نداده‌اند، به نحوی که همه بهره‌ای که طبقه سرمایه‌دار سالانه به آنان (مُفت خواران) پرداخت می‌نماید از این راه یا از راه دیگر دوباره به خودش برمی‌گردد."

سابقاً دیدیم که سرمایه‌داران صنعتی "تمام آن قسمت مصرفی‌ئی را که برای ارضاء نیازمندی‌های آنان تخصیص یافته‌است، با حصه‌ای از سود خویش می‌پردازند." پس فرض کنیم که سودهای آنان = ۲۰۰ لیره استرلینگ باشد و مثلاً ۱۰۰ لیره استرلینگ را برای مصرف انفرادی خود مصرف می‌نمایند. ولی نیم دیگر که = ۱۰۰ لیره استرلینگ است متعلق به آنها نیست، بلکه از آن سرمایه‌داران مُفت خوار، یعنی مالک زمین و سرمایه‌دارانی است که از ربح خواری زیست می‌کنند. بنابراین سرمایه‌داران صنعتی مجبورند ۱۰۰ لیره استرلینگ پول نقد به این جماعت بپردازند. باز فرض کنیم که جماعت اخیر الذکر ۸۰ لیره استرلینگ را برای مصرف خصوصی خویش و ۲۰ لیره استرلینگ را برای خرید خدمه و غیره لازم داشته باشند. پس آنان با ۸۰ لیره استرلینگ

از سرمایه‌داران صنعتی وسایل مصرف خریداری می‌نمایند. بدین‌سان درحالی‌که محصولات بی‌میزان ۸۰ لیره استرلینگ از دست سرمایه‌داران صنعتی بیرون می‌رود، ۸۰ لیره پول نقد به‌سوی آنها بازمی‌گردد یا به‌عبارت دیگر $\frac{4}{5}$ یکصد لیره‌ای را که اینان به سرمایه‌داران مُفت‌خوار تحت نام‌های بهره مالکانه، بهره پول و غیره پرداخته بودند مسترد می‌دارند. علاوه بر این طبقه خدمتکاران، یعنی مُزدبگیران مستقیم سرمایه‌داران مُفت‌خوار ۲۰ لیره استرلینگ از اربابان خویش ستانده‌اند. اینان نیز به‌میزان ۲۰ لیره استرلینگ از سرمایه‌داران صنعتی وسایل مصرف خریداری می‌نمایند. از این راه نیز درحالی‌که محصولات بی‌میزان ۲۰ لیره استرلینگ انتقال پیدا می‌کند، ۲۰ لیره استرلینگ پول نقد یا آخرین خُمس ۱۰۰ لیره استرلینگی که به سرمایه‌داران مُفت‌خوار به‌عنوان بهره مالکانه، بهره پول و غیره پرداخته بودند به سرمایه‌داران صنعتی برمی‌گردد.

در پایان معامله ۱۰۰ لیره استرلینگی که سرمایه‌داران صنعتی بابت بهره مالکانه، بهره پول و غیره به سرمایه‌داران مُفت‌خوار پرداخت کرده بودند، دوباره به‌سوی آنان بازگشته است، درحالی‌که نیمی از اضافه‌محصول آنان = ۱۰۰ لیره استرلینگ از تصرفشان خارج شده و به مصرف - مایه سرمایه‌داران مُفت‌خوار منتقل گردیده است.

بنابراین بدیهی است در مطلبی که در اینجا مورد بحث است پیش‌کشیدن مسئله چگونگی توزیع ۱۰۰ لیره استرلینگ میان سرمایه‌داران مُفت‌خوار و مُزدبگیران مستقیم آنان به کلی زائد است. مطلب ساده است: بهره مالکانه و بهره پول آنها و خلاصه سهمی که از اضافه‌ارزش (= ۲۰۰ لیره استرلینگ) به آنان می‌رسد به‌وسیله سرمایه‌داران صنعتی به‌صورت ۱۰۰ لیره استرلینگ پول نقد پرداخت می‌شود. با این یکصد لیره استرلینگ سرمایه‌داران مُفت‌خوار به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از سرمایه‌داران صنعتی وسایل مصرف خریداری می‌نمایند. لذا یکصد لیره استرلینگ پول نقد را به‌اینان پس می‌دهند و وسایل مصرفی به‌میزان ۱۰۰ لیره استرلینگ از ایشان دریافت می‌دارند.

پس از این راه بازگشت ۱۰۰ لیره استرلینگ پول نقدی که سرمایه‌داران صنعتی

به سرمایه‌داران مُفت خوار پرداخته بودند وقوع یافته است. آیا آنچنانکه دستوت در خواب و خیال می‌بیند، این برگشت پول و سیله‌ای برای توانگر شدن سرمایه‌داران صنعتی است؟ پیش از این معامله سرمایه‌داران صنعتی مبلغ ارزشی‌ئی به میزان ۲۰۰ لیره استرلینگ داشتند که یکصد لیره آن پول نقد بود و یکصد لیره دیگر وسایل مصرف. پس از انجام معامله فقط نیمی از مبلغ ارزشی پیشین در دست آنهاست. آنان از نو ۱۰۰ لیره استرلینگ پول نقد را به دست آورده‌اند، ولی ۱۰۰ لیره استرلینگ به صورت وسایل مصرف را که به سرمایه‌داران مُفت خوار منتقل شده است از دست داده‌اند. بنابراین آنان به جای آنکه به میزان ۱۰۰ لیره دارا تر شده باشند در حدود ۱۰۰ لیره استرلینگ فقیرتر گردیده‌اند. حالا اگر به جای این کجراهه یعنی پرداخت بدوی یکصد لیره پول نقد و بازستاندن بعدی همین ۱۰۰ لیره استرلینگ بابت قیمت وسایل مصرف، قرار می‌شد بهره مالکانه، بهره پول و غیره را در شکل جنسی محصولشان می‌پرداختند، آنگاه هیچ ۱۰۰ لیره پول نقدی از طریق دَوران به آنان بر نمی‌گشت، زیرا هیچ ۱۰۰ لیره استرلینگی به درون دَوران ریخته نشده بود.

اگر طریق پرداخت جنسی پیش گرفته می‌شد امر به طور ساده چنین می‌نمود که سرمایه‌داران صنعتی از اضافه محصولی به ارزش ۲۰۰ لیره استرلینگ، نیمی را برای خود نگاهداشته و نیمه دیگر را بدون معادل به سرمایه‌داران مُفت خوار منتقل نموده‌اند. در این صورت حتّاً دستوت هم نمی‌توانست به فکر این بی‌افتد که چنین وضعی را به عنوان وسیله داراگشتن اعلام دارد.

بدیهی است زمین و سرمایه‌ای که سرمایه‌داران صنعتی از سرمایه‌داران مُفت خوار قرض گرفته‌اند و از آن بابت باید بخشی از اضافه ارزش را در شکل بهره مالکانه، بهره پول و غیره به آنان بپردازند، برای آنان سودآور بوده است، زیرا این امر خود یکی از شرایط تولید محصول به طور کلی و همچنین آن جزء از محصولی که تشکیل دهنده اضافه محصول است و یا به دیگر سخن اضافه ارزش در آن بیان می‌شود، بوده است. این

سود از استفاده زمین یا سرمایه‌ای که به‌وام گرفته شده برمی‌آید ولی ربطی به قیمتی که بابت آن استفاده پرداخت می‌شود ندارد. به‌عکس قیمت مورد پرداخت از سود کسر می‌شود. در غیر این صورت می‌بایستی مدعی شد که گویا سرمایه‌داران صنعتی اگر به‌جای آنکه نیمه دیگر اضافه‌ارزش را از دست بدهند آن را برای خویش نگاهدارند، نه تنها غنی‌تر نمی‌شوند، بلکه فقیرتر نیز می‌گردند. ولی در واقع آنگاه که پدیده‌های دَوْرانی مانند برگشت پول را با توزیع محصول، که این پدیده‌های دَوْرانی فقط وسیله‌ای برای آن به‌شمار می‌روند، مخلوط سازند در آن صورت کار به‌چنین درهم‌اندیشی هم می‌کشد. معذک همین دستوت زرنگی به‌خرج می‌دهد و متذکر می‌شود:

”درآمدهای این مردم بیکاره از کجا پیدا می‌شود؟ آیا از بهره‌هائی ناشی نمی‌گردد که به اینان از سود کسانی پرداخت می‌شود که سرمایه‌هاشان را به کار می‌اندازند یعنی آنهائی که با تنخواه اینان کاری به مُزدوری می‌گیرند که بیش از آنچه خرج برمی‌دارد تولید می‌کند، یا در یک کلمه مردم صنعت کار؟ پس همواره برای یافتن سرچشمه هر ثروت باید به این اشخاص بازگشت. در واقع اینها هستند که حتّاً مُزدوران آنان را نیز نان می‌دهند.“ (ص ۲۴۶)

پس بدین سان اکنون پرداخت این بهره و غیره از سود صنعت کاران کسر می‌شود، درحالی که قبلاً وسیله‌ای برای دارا تر شدن اینان تلقی شده بود.

ولی با این وجود برای دستوت ما یک دلخوشی باقی مانده است. این صنعت کاران جوانمرد همان‌طور با سرمایه‌داران مُفت خوار عمل می‌کنند که نسبت به همقطاران خود و کارگران رفتار نموده‌اند. به آنان همه کالاها را، مثلاً به میزان ۲۰٪ گران‌تر می‌فروشد. در چنین صورتی دو امکان به‌وجود می‌آید: یا مُفت خواران غیر از ۱۰۰ لیره استرلینگی که سالانه از صنعت کاران دریافت می‌کنند باز وسایل پولی دیگری در اختیار دارند و یا ندارند. در حالت نخست صنعت کاران، کالاها و ارزش‌های ۱۰۰ لیره استرلینگی را، گوئیم به‌بهای ۱۲۰ لیره استرلینگ به آنان می‌فروشد. بنابراین درحین

فروش کالاهاشان نه تنها آن ۱۰۰ لیره‌ای که به مُفت‌خواران پرداخته‌اند مسترد می‌دارند، بلکه علاوه بر آن باز ۲۰ لیره استرلینگ به‌دست می‌آورند که واقعاً ارزش تازه‌ای را برای آنها تشکیل می‌دهد. اکنون ببینیم حساب از چه قرار می‌شود؟ سرمایه‌داران صنعت کار به‌میزان یک‌صد لیره کالای مجانی از دست داده‌اند، زیرا ۱۰۰ لیره استرلینگ پولی که قسمتی از کالا به‌وسیله آن پرداخت شده عبارت از پول خود آنها بوده است. بنابراین کالای متعلق به آنها با پول خودشان پرداخته شده است. لذا ۱۰۰ لیره استرلینگ زیان کرده‌اند. ولی آنها علاوه بر آن بابت فزونی قیمت بر ارزش، ۲۰ لیره استرلینگ به‌دست آورده‌اند. پس ۲۰ لیره استرلینگ سود حاصل شده است و به‌همین جهت زیان ۱۰۰ لیره‌ای به ۸۰ لیره تنزل می‌کند، ولی زیان هرگز مثبت نمی‌شود و همواره منفی باقی می‌ماند. آن کلاهی که بر سر مُفت‌خواران گذاشته شد از زیان صنعت کاران کاست، ولی به‌این سبب نمی‌توان گفت که ثروت از دست‌دهی، در دست آنان به‌وسیله متمدول-گشتن بدل شده‌است. ولی به‌هرحال این شیوه را نمی‌توان به‌مدت طولانی دنبال نمود، زیرا برای مُفت‌خواران امکان ندارد در صورتی که فقط ۱۰۰ لیره استرلینگ پول درسال دریافتی دارند همه‌ساله ۱۲۰ لیره استرلینگ پرداخت نمایند.

بنابراین شیوه دیگر را بررسی کنیم: صنعت کاران کالائی را که ۸۰ لیره استرلینگ ارزش دارد در برابر ۱۰۰ لیره استرلینگی که به سرمایه‌داران مُفت‌خوار پرداخته‌اند می‌فروشند. در این مورد مانند گذشته آنان به‌شکل بهره مالکانه، بهره پول و غیره، ۸۰ لیره استرلینگ مُفت از دست داده‌اند. آنها به‌وسیله این کلاه‌برداری از باجی که باید به مُفت‌خواران بپردازند کاسته‌اند، ولی این باج از آن پس نیز مانند گذشته وجود دارد و بنا بر همین تئوری که تعیین قیمت را وابسته به دلخواه فروشنده می‌کند، سرمایه‌داران مُفت‌خوار نیز می‌توانند در آینده بهره مالکانه و ربحی را که بابت زمین و سرمایه‌شان مطالبه می‌کنند به‌جای ۱۰۰ لیره کنونی به ۱۲۵ لیره استرلینگ برسانند.

این بیانات درخشان شایسته همان متفکر ژرف‌اندیشی است که از سوئی با استنساخ

از آ. اسمیث می نویسد که:

"کار سرچشمه هر ثروت است" (ص ۲۴۲)، که سرمایه داران صنعتی "پول خود را برای آن صرف می کنند که کارگران را مُزد دهند تا کارگران آن پول را با سود باز تولید نمایند" (ص ۲۴۶). و از سوی دیگر به این نتیجه می رسد که همین سرمایه داران صنعتی "همه مردمان دیگر را نان می دهند، به تنهایی مکت عمومی را افزایش می دهند و همه وسایل بر خورداری ما را می آفرینند" (ص ۲۴۲). سرمایه داران نیستند که از قبل کارگران تغذیه می کنند، بلکه کارگرانند که به وسیله سرمایه داران نان می خورند و آن هم بنابراین استدلال درخشان که پول پرداخت شده به کارگران دردست آنان باقی نمی ماند و پیوسته درازاء پرداخت کالاهاست که کارگران تولید نموده اند به سوی سرمایه داران برمی گردد. "آنان فقط از دستی می گیرند و از دست دیگر پس می دهند. بنابراین مصرفشان را باید مانند حاصل عمل کسانی بنگریم که آنها را اجیر می کنند." (ص ۲۳۵)

پس از این بیان عالی از بازتولید اجتماعی و مصرف، آنچنانکه توسط گردش پول انجام می گیرد، دستوت چنین ادامه می دهد:

"این همان چیزی است که این حرکت دائمی ثروت را تکمیل می کند، حرکتی که گرچه بد شناخته شده (واقعاً هم!) به درستی دَوَران نامیده شده است، زیرا در واقع حرکت مزبور عبارت از دورپیمائی است و همواره به نقطه عزیمت خود برمی گردد. این همان نقطه ای است که در آنجا تولید انجام می گیرد." (ص ۲۳۹-۲۴۰)

Destutt, that very distinguished writer,
membre de l'Institut de France et de la Société Philosophique de Philadelphia.*

دستوت آن نویسنده بسیار ممتاز، عضو انستیتو فرانسه^(۱) و انجمن فلسفی فیلادلفیا

* در متن عیناً به انگلیسی و فرانسه قید شده است که ما ترجمه آن را به فارسی پائین تر داده ایم.

(۱) انستیتو دو فرانس، عالی ترین بنگاه علمی فرانسه مشتمل بر آکادمی ها یا شعب مختلفه علم. دستوت دوتراسی عضو آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی (Academie des sciences morales et politiques) انستیتو فرانسه بوده است.

که در واقع تاحدی میان اقتصاددانان عامی ستاره‌ای به‌شمار می‌رود، در پایان از خوانندگان خویش تقاضا دارد روشنی‌شگفت آور بیان‌ها را در مورد جریان روند اجتماعی و پرتوئی را که وی فراروی این امر افکنده است مورد تحسین قرار دهند. وی لطف و مروت را تا آنجا می‌رساند که خواننده را از منشأ تمام این نورافشانی آگاه می‌سازد. واجب است که این گفتار آورده شود:

„On remarquera, j'espère, combien cette manière de considerer la consommation de nos richesses est concordante avec tout ce que nous avons dit à propos de leur production et de leur distribution, et en même temps quelle clarté elle répand sur toute la marche de la société. D'où viennent cet accord et cette lucidité? De ce que nous avons rencontré la vérité. Cela rappelle l'effet de ces miroirs où les objets se peignent nettement et dans leur justes proportions, quand on est placé dans leur vrai point de vue, et où tout paraît confus et désuni, quand on est trop près ou trop loin.” (P. 242. 243)*

(چنین است سبک مغزی بورژوائی در بهروزی آزکی تمام عیار خود!)

* ترجمه عبارت فرانسۀ منقول در متن به شرح زیر است:

”امیدوارم توجه به این نکته جلب شده است که تاچه اندازه این شیوه نگرش در مورد مصرف ثروت‌های ما با آنچه که ما درباره تولید و توزیع آنها گفته‌ایم وفق می‌دهد و در عین حال چه روشنی‌ئی فراراه تمام حرکت جامعه می‌افشاند. این سازمندی و این روشن‌بینی از کجا می‌آید؟ از آنجا که ما حقیقت را دریافته‌ایم. این تأثیر آینه‌هایی را به یاد می‌آورد که در آنها، هنگامی که درست در دیدگاه‌شان قرار گرفته باشیم، اشیاء دقیقاً و طبق اندازه‌های حقیقی خود منعکس می‌شوند و هرگاه بسیار نزدیک یا بسیار دور قرار گرفته باشیم آنها تار و ازهم گسیخته به نظر می‌آیند.” (ص ۲۴۲-۲۴۳)

فصل بیست و یکم^(۱)

انباشت و بازتولید گسترده

در کتاب اوّل نشان داده شده است که در مورد تک سرمایه داران انباشت چگونه انجام می شود. از راه نقد شدن کالا - سرمایه، اضافه محصول نیز که نماینده اضافه ارزش است نقد می گردد. سرمایه دار، اضافه ارزشی را که بدین سان مبدل به پول گردیده است به عوامل عینی اضافی برای سرمایه بار آور خویش تبدیل می کند. سرمایه افزون گشته در دورپیمائی بعدی تولید، محصول بزرگتری تحویل می دهد. آنچه در مورد تک - سرمایه دار اتفاق می افتد باید مسلماً در مجموع تولید سالانه نیز روی دهد، یعنی عین همان پدیده ای که ما در بررسی بازتولید ساده مشاهده نموده در مورد تک سرمایه دیدیم که اجزاء استوار از کار افتاده آن پی در پی به صورت پول ته نشین گشته به گنج مبدل می شوند، در بازتولید سالانه اجتماعی نیز نمایان می گردد.

هرگاه تک سرمایه ای برابر با $400c + 100v$ و اضافه ارزش سالانه آن $= 100$ باشد، آنگاه محصول - کالا $= 400c + 100v + 100m$ می گردد. این 600 تا به پول مبدل می شوند. از این پول دوباره $400c$ به شکل جنسی سرمایه ثابت، $100v$ به نیروی کار مبدل می گردد و چنانچه قرار باشد تمام اضافه ارزش انباشته شود، در آن صورت $100m$

(۱) از اینجا تا پایان این کتاب از روی دست نوشته VIII.

هم از راه تبدیل به عناصر عینی سرمایه بار آور به صورت سرمایه ثابت اضافی درمی آید. در این مورد اولاً مفروض است که: این مبلغ تحت شرایط فنی معلوم، هم برای توسعه سرمایه ثابت وارد عمل کافی باشد و هم بتوان با آن بنگاه صنعتی تازه‌ای تأسیس نمود. ولی این مورد نیز ممکن است پیش آید که تبدیل اضافه‌ارزش به پول و اندوخت این پول برای مدت بیشتری قبل از وقوع این روند و لذا پیش از آنکه انباشت حقیقی یعنی توسعه تولید بتواند انجام گیرد، لازم آید. ثانیاً: این امر مفروض است که تولید بر مقیاس گسترده مدتی پیش از آن در واقعیت زندگی وارد شده است، زیرا برای آنکه پول (یعنی اضافه‌ارزشی که به صورت پول اندوخته شده است) بتواند مبدل به عناصر سرمایه بار آور گردد ضرورتاً باید عناصر مزبور در بازار به صورت کالا قابل خرید باشند. در این مورد هیچ فرقی هم نمی‌کند که کالاها به صورت حاضر و آماده خریداری نشده باشند، بلکه بایستی بنا بر سفارش آماده گردند.

بابت کالاهای مزبور پس از آنکه موجود بودند پرداخت می‌شود و به هر حال پرداخت آنگاه انجام می‌گیرد که در مورد آنها باز تولید حقیقی بر مقیاس گسترده‌تر وقوع یافته باشد، یعنی در تولیدی که تا آن تاریخ عادی تلقی می‌شده است توسعه رخ داده باشد.^(۱) کالاهای مزبور می‌بایستی بالقوه، یعنی در شکل عنصری‌شان، موجود بوده باشند، زیرا تنها تلنگر سفارش، یعنی خریدی مقدم بر وجود کالاها و پیش‌فروش آنها، کافی می‌بود تا تولید کالاهای مزبور واقعاً تحقق‌پذیر گردد. وجود پول در یک سو از آن جهت به باز تولید گسترده در سوی دیگر جان می‌دهد که امکان این باز تولید بدون پول وجود دارد، زیرا پول به خودی خود عنصری از باز تولید واقعی نیست.

(۱) خواننده توجه دارد که منظور مصنف این است که نشان دهد آنگاه امکان باز تولید گسترده، یعنی مبدل‌ساختن اضافه‌ارزش‌های نقد شده به عناصر اضافی تولید پیدا می‌شود که قبلاً باز تولید گسترده در مورد عناصر تولید مزبور تحقق یافته باشد، زیرا در غیر این صورت کالای اضافی در بازار وجود ندارد که برای گسترش تولید مورد خرید قرار گیرد.

اگر مثلاً سرمایه دار A طی یک سال یا تعدادی از سال‌ها مقادیری از محصول - کالائی را که پی‌درپی تولید کرده است بفروشد، آنگاه با این عمل جزئی از محصول - کالا را که حامل اضافه‌ارزش است - اضافه - محصول - یعنی آن اضافه‌ارزشی را نیز که خود به شکل کالا تولید نموده است، پی‌درپی به پول بدل می‌کند، این پول را تدریجاً می‌اندوزد و بدین سان پول - سرمایه بالقوه جدیدی را تشکیل می‌دهد. اگر می‌گوئیم بالقوه از جهت قابلیت و تخصیصی است که برای مبدل‌گشتن به عناصر سرمایه بار آور یافته است. ولی در واقع وی فقط یک عمل ساده گنج‌سازی را انجام می‌دهد که خود عنصری از بازتولید حقیقی نیست. فعالیت او بدو به این محدود است که پول در گردش را تدریجاً از دوران بیرون کشد. البته این عمل منافی آن نیست که پول وارد در گردش که وی بدین سان پشت قفل و کلون حبس می‌کند خود نیز در عین حال، پیش از ورودش در دوران، جزئی از گنجینه دیگری بوده باشد. این گنجینه A که بالقوه پول - سرمایه نوئی است، همچنانکه اگر در وسایل مصرف خرج شده بود بر دارائی اجتماعی چیزی نمی‌افزود، در این مورد نیز به هیچ وجه ثروت اجتماعی اضافی به شمار نمی‌رود. اما ممکن است پولی که از گردش بیرون کشیده شده، ولذا پیش از این عمل در دوران وجود داشته است، قبلاً هم زمانی به مثابه جزئی از یک گنج در جایی خفته بوده و یا شکل پولی دستمزد را داشته است. امکان دارد که این پول به کار نقدساختن وسایل تولید یا کالاهای دیگری خورده باشد، وسیله گردش عناصر ثابت سرمایه یا درآمد سرمایه‌داری بوده است. همانگونه که اگر پول را از نقطه نظر دوران ساده کالاها می‌نگریستیم نمی‌توانستیم برای آن به سبب آنکه ده بار در روز چرخیده و ده ارزش - کالای مختلف را به سامان رسانده است، ده برابر ارزش قائل شویم، هم آنچنان نیز نمی‌توان این پول را ثروت نو به حساب آورد. کالاها بدون پول وجود دارند و خود پول هم چه در یک واگرد باشد و چه در ده واگرد همچنان که بود باقی می‌ماند (یا حتاً در نتیجه سایش کمتر از آنچه بود می‌شود). فقط در تولید طلاست که ثروت نوئی

(پول بالقوه) به وجود می‌آید - تا آنجا که زر - محصول اضافه‌محصول در بر دارد و حامل اضافه‌ارزش است - و فقط به میزان ورود تمام زر - محصول نو^(۱) در دوران است که بر پول - مایه موجود پول - سرمایه‌های بالقوه تازه‌ای افزوده می‌شود.

اگرچه این اضافه‌ارزشی که به صورت پول اندوخته شده است ثروت اجتماعی جدید اضافه‌شده‌ای نیست، ولی به مناسبت هدفی که برای انجام آن انباشته شده نماینده پول - سرمایه نو بالقوه‌ای است. (بعداً خواهیم دید که پول - سرمایه نو ممکن است از طریق دیگری نیز غیر از نقدساختن تدریجی اضافه‌ارزش به وجود آید).

پول از دوران بیرون کشیده می‌شود و از راه فروش کالا بدون آنکه خریدی در پی آن باشد به صورت گنج انبار می‌گردد. پس اگر برای این عمل عمومیت قائل شویم، آنگاه به نظر نمی‌رسد بتوان منشأ خریداران را دریافت، زیرا در این روند - که باید عمومی متصور گردد، زیرا هر تک‌سرمایه‌ای می‌تواند در مرحله انباشت قرار گرفته باشد - هر کس می‌خواهد بفروشد تا بیاندوزد و هیچکس نمی‌خواهد بخرد.

هرگاه روند دوران میان اجزاء مختلفه باز تولید سالانه را به مثابه روندی تصور کنیم که به خط مستقیم پیش می‌رود - چیزی که نادرست است، زیرا به استثناء موارد نادر همواره عبارت از حرکات متقابلی است که در جهات متضاد سیر می‌کند - آنگاه ناگزیریم که از تولید کننده طلا (یا نقره)، که می‌خرد بدون آنکه بفروشد، آغاز کنیم و فرض نمائیم که گویا همه کسان دیگر به او می‌فروشند. در چنین صورتی همه اضافه - محصول اجتماعی سالانه (که حامل مجموع اضافه‌ارزش است) در دست او جمع می‌شود و همه سرمایه‌داران دیگر اضافه - محصول او را که به طور طبیعی به صورت پول وجود دارد و اضافه‌ارزشی است که طبیعتاً به سامان رسیده است متناسباً میان خود تقسیم می‌کنند، زیرا آن جزئی از محصول تولید کننده طلا که بایستی جانشین سرمایه

(۱) در چاپ‌های اول و دوم، پول - محصول قید شده بود که بنابه تصحیح انگلس اصلاح گردیده است.

به کارآفتاده‌ی وی گردد قبلاً برداشت شده و تحت اختیار او قرار گرفته است. در چنین فرضی اضافه‌ارزش تولیدکننده‌ی طلا که خود به صورت زر تولید شده است، تنها مایه‌ای می‌شد که همه‌ی سرمایه‌داران دیگر ماده‌ی نقدسازی اضافه - محصول خویش را از آن بیرون می‌کشیدند. بنابراین باید از جهت مقدار ارزشی برابر می‌بود با تمام اضافه‌ارزش اجتماعی سالانه، که بدو می‌بایستی به شکل گنج منعقد شده باشد. تنها فایده‌ای که ممکن بود از این فرضیات پوچ عاید گردد بیان امکان یک گنج‌سازی عمومی و هم‌زمان می‌بود و بس. در آن صورت خود بازتولید، به غیر از آنچه در جهت تولیدکننده‌ی طلاست، یک گام هم به پیش نرفته بود.

پیش از آنکه ما این دشواریِ ظاهری را حل کنیم باید انباشت بخش I (تولید وسایل تولید) را از انباشت بخش II (تولید وسایل مصرف) تمیز دهیم. از بخش I آغاز می‌کنیم:

I. انباشت در بخش I

۱- گنج‌سازی

این نکته مسلم است که سرمایه‌گذاری‌ها، هم در رشته‌های متعدد صنایع ترکیب‌کننده بخش I، و هم در سرمایه‌گذاری‌های مختلف فردی در درون این رشته‌های صنعت، بنا بر مدت عمر، یعنی زمان گذشته فعالیت‌شان صرف نظر از بزرگی آنها و شرایط فنی و وضع بازار و غیره، در مراحل مختلفی از روند تدریجی تبدیل اضافه‌ارزش به پول - سرمایه بالقوه قرار دارند، خواه این پول - سرمایه برای توسعه سرمایه در جریان عمل باشد و خواه به منظور بنیادگذاری بنگاه‌های صنعتی نو - که دو شکل گسترش تولید هستند - در نظر گرفته شده باشد. بنابراین یک قسمت از سرمایه‌داران پیوسته پول - سرمایه بالقوه خود را پس از رسیدن به حد نصاب مبدل به سرمایه بارآور می‌کنند،

یعنی با پولی که در نتیجه نقد گشتن اضافه‌ارزش اندوخته شده‌است و سایل تولید، عناصر سرمایه ثابت خریداری می‌کنند، درحالی که قسمت دیگر هنوز پیوسته مشغول گردآوری پول سرمایه بالقوه است. بنابراین مواجهه سرمایه‌داران متعلق به این دو گروه چنین است که برخی از آنان به مثابه خریدار و برخی دیگر مانند فروشنده در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، و هر کدام از این دو منحصرأ یکی از این دو نقش را ایفا می‌نمایند.

مثلاً فرض کنیم که A ، 600 ($600 = 400c + 100v + 100m$) به B (که ممکن است نماینده بیش از یک خریدار باشد) فروخته باشد. A کالاهایی به اندازه 600 در برابر پولی به ارزش 600 فروخته است، متضمن 100 اضافه‌ارزش که وی آنها را از دوران خارج می‌کند و به صورت پول می‌اندوزد. ولی این 100 واحد پول فقط شکل پولی اضافه - محصولی است که حامل ارزشی به میزان 100 بوده است. گنج‌سازی مطلقاً تولید نیست ولذا از ابتدا نیز به هیچ وجه تولید افزا نمی‌باشد. عمل سرمایه‌دار فقط عبارت از این است که 100 واحد پول حاصل از فروش اضافه - محصول را از دوران بیرون آورد، آن را نگاهدارد و ضبط نماید. این عمل نه تنها از جانب A واقع می‌شود، بلکه در نقاط بی‌شماری از محیط دوران توسط سرمایه‌داران دیگری نظیر \hat{A} ، \hat{A} ، \hat{A} ، که آنها نیز فعالانه به این نوع گنج‌سازی اشتغال دارند، انجام می‌گردد. این نقاط بی‌شماری که در آنجا پول از دوران خارج می‌شود و به صورت گنج‌های متعدد انفرادی یا پول - سرمایه - های بالقوه انباشته می‌گردد، در عین حال مانند موانع بسیاری برای دوران جلوه می‌کنند، زیرا موجب رکود پول می‌شوند و گردش پذیری آن را برای مدت کمابیش درازی سلب می‌کنند. ولی باید متذکر بود که در گردش کالائی ساده، مدت‌ها پیش از آنکه گردش مزبور بر پایه تولید کالائی سرمایه‌داری استقرار یابد، گنج‌اندوزی رخ می‌داد، و نیز این نکته را در نظر داشت که مقدار پول موجود در جامعه همواره بیشتر از آن قسمتی است که در دوران فعال شرکت دارد، با اینکه مقدار اخیر بنا بر اوضاع و احوال متورم می‌شود یا فروکش می‌کند. با همان گنج‌ها و همان گنج‌سازی دوباره در اینجا

برخورد می‌کنیم، ولی اکنون به‌مثابه یک عامل پایدار از روند تولید سرمایه‌داری. خوشوقتی قابل درکی است آنگاه که در درون سیستم اعتباری همه این سرمایه‌های بالقوه از راه تمرکز یافتن در دست بانک‌ها و غیره، به‌صورت سرمایه آماده به‌خدمت ^(۱) "loanable capital" به‌مثابه پول - سرمایه درمی‌آیند و درحقیقت دیگر جنبه منفعل ندارند و ترانه آینده ^(۲) نیستند، بلکه سرمایه فعال و رباخیزند (ربا در اینجا به معنای افزایش به‌کار رفته است).

ولی این گنج‌سازی را A فقط آنگاه به‌انجام می‌رساند که تنها به‌مثابه فروشنده - درمورد اضافه‌محصولش - وارد میدان شده باشد و نقش خریدار را پس از فروش ایفا نکرده باشد. بنابراین تولید پی‌درپی اضافه‌محصول - حامل اضافه‌ارزش وی که باید به طلا مبدل شود - شرط لازم برای گنج‌سازی او به‌شمار می‌رود. در این مورد که دوران فقط در درون بخش I تحت بررسی است، شکل طبیعی اضافه‌محصول، مانند شکل محصول کل که اضافه‌محصول جزئی از آن را تشکیل می‌دهد، عبارت از شکل طبیعی یکی از اجزاء سرمایه ثابت بخش I است، یعنی متعلق به جزئی از وسایل تولید است که برای ساختن وسایل تولید به‌کار می‌رود. اینک خواهیم دید که اضافه‌محصول مزبور در دست خریداران B' ، B' ، B' ، و غیره به‌درد چه کاری می‌خورد.

ولی آنچه باید بدو در اینجا خاطر نشان شود این است: باینکه A بابت اضافه‌ارزش خود پول از دوران بیرون می‌کشد و آن را به‌صورت گنج درمی‌آورد، باین حال از سوی دیگر کالاهائی به درون دوران فرومی‌ریزد بدون آنکه کالاهای دیگری از آن بیرون آورد. بدین وسیله است که B ، B' ، B' به‌نوبه خود امکان می‌یابند که پول به دوران

(۱) سرمایه استقرای.

(۲) در متن Zukunftsmusik ذکر شده که کنایه به اثر ریشارد واگنر (Richard Wagner) آهنگساز معروف آلمانی تحت عنوان "Das Kunstwerk der Zukunft" است که مخالفین وی بعدها آن را به‌طور شوخی و طعنه موزیک آینده می‌خواندند.

بریزند و از آن به غیر از کالا چیز دیگری بیرون نیاورند. در موردی که زیر بررسی ماست کالاهای مزبور بنا به شکل طبیعی‌ئی که دارند و یا بر حسب تخصیصی که می‌یابند در سرمایه B و \dot{B} و غیره به مثابه جزء استوار یا گردان سرمایه ثابت وارد می‌شوند. آنگاه که ما به خریدار اضافه محصول، یعنی B ، \dot{B} و غیره خواهیم پرداخت در این باره سخن خواهیم گفت.

*

ضمناً نکته ذیل را در اینجا متذکر گردیم: همچنانکه سابقاً به هنگام بررسی باز تولید ساده دیدیم، اینجا نیز دوباره به این امر برمی‌خوریم که مبادله اجزاء گوناگون ترکیب - کننده محصول سالانه، یعنی دوران آنها (که در عین حال باید باز تولید سرمایه و در واقع استقرار مجدد آن را در تخصیصات مختلفه اش، اعم از ثابت، متغیر، استوار، گردان، پول - سرمایه، کالا - سرمایه و غیره در بر می‌گیرد)، به هیچ وجه مستلزم یک خرید و فروش ساده کالا نیست که بایستی از راه فروش یا به وسیله خرید بعدی به نحوی تکمیل گردد که واقعاً آنچنانکه اقتصاد سیاسی، به ویژه مکتب آزادی تجارت بعد از فیزیوکرات‌ها و آدام اسمیت پذیرفته است فقط یک مبادله ساده کالا به کالا رخ داده باشد. ما می‌دانیم که سرمایه استوار، پس از آنکه یک بار سرمایه‌گذاری لازم برای آن انجام گرفت، در تمام دوران عملکردش تجدید نمی‌شود، ولی در همان شکل قدیمی خود به کار ادامه می‌دهد، در حالی که ارزش آن تدریجاً به صورت پول رسوب می‌کند. پیش از این دیدیم که نوسازی آدواری سرمایه استوار IIC (یعنی مجموع ارزش - سرمایه IIC که به عناصری برابر با ارزش $I(v+m)$ مبدل می‌گردد)، از سوئی مستلزم خرید ساده بخش استوار IIC است که از صورت پولی به شکل جنسی مبدل می‌شود و با فروش Im مطابقت دارد، و از سوی دیگر فروش ساده‌ای را از جانب IIC

مفروض می‌دارد که عبارت است از فروش جزء ارزشی‌ئی از سرمایه استوار (فرسایش) که به صورت پول ته‌نشین شده و با خرید ساده Im منطبق است. برای اینکه در اینجا مبادله به طور عادی انجام گیرد باید چنین فرض شود که خرید ساده از طرف IIc از لحاظ میزان ارزشی برابر با فروش ساده II c باشد و همچنین فروش ساده Im به IIc (گروه ۱) مساوی با خرید ساده IIc (گروه ۲) باشد (به صفحه ۴۴۰ مراجعه شود).^(۱) در غیر این صورت باز تولید ساده به هم می‌خورد. خرید ساده اینجا باید به وسیله فروش ساده آنجا جبران گردد. و نیز بر همین نهج باید در اینجا مفروض داشت که فروش ساده جزء گنج‌شونده Im، یعنی A، \bar{A} و \bar{A} ، با خرید جزء B، \bar{B} ، \bar{B} از Im، که گنجینه خود را به عناصر سرمایه بار آور اضافی تبدیل می‌کند، تعادل داشته باشد.

تا آنجا که استقرار تعادل از این راه واقع می‌شود که خریدار بعداً به میزان همان مبلغ ارزشی به سان فروشنده وارد میدان می‌گردد و بالعکس، بازگشت پول در جانبی وقوع می‌یابد که پول را به هنگام خرید پیش‌ریز کرده، پیش از آنکه چیزی از نوخریده باشد فروخته است. ولی تعادل حقیقی در مورد نفس مبادله کالاها، یعنی مبادله اجزاء مختلفه محصول سالانه، وابسته به برابری مبلغ ارزشی کالاهائی است که با هم مبادله می‌گردند.

اما در صورتی که مبادلات ساده یکجانبه‌ای انجام گیرند، یعنی عده‌ای خریدار ساده در یک سو و عده‌ای فروشنده ساده در سوی دیگر باشند - و ما سابقاً دیدیم که مبادله عادی محصول سالانه بر اساس سرمایه‌داری چنین استحاللات یکجانبه‌ای را ایجاد می‌کند - آنگاه تعادل فقط در صورت این فرض می‌تواند وجود داشته باشد که مبلغ ارزشی خریدهای یکجانبه و مبلغ ارزشی فروش‌های یکجانبه به هم در روند. همین امر که تولید کالائی شکل عمومی تولید سرمایه‌داری است، به خودی خود متضمن

(۱) در این ترجمه صفحه ۳۶۸ و ۳۶۹ [صفحه ۶۴۲ همین بازنویسی].

نقشی است که پول، نه فقط به‌مثابه وسیلهٔ دَوَران، بلکه به‌عنوان پول - سرمایه، در این شیوهٔ تولید ایفا می‌کند، و شرایط مشخصی را که ویژهٔ این شیوهٔ تولید است برای مبادلهٔ عادی و بنابراین برای جریان عادیِ بازتولید، خواه ساده باشد و خواه گسترده، به‌وجود می‌آورد. شرایط مزبور به‌همان اندازه نیز به‌موجبات جریان غیر عادی و امکانات وقوع بحران‌ها مبدل می‌گردند، زیرا در ساختمان خودروی این تولید، تعادل خود امری تصادفی است.

و نیز سابقاً دیدیم که در مورد مبادلهٔ Iv درازاءِ مبلغ ارزشی برابری از Ic، سرانجام برای Ic چنین پیش می‌آید که کالاهائی به‌همان مبلغ ارزشی از بخش I جانشین کالاهای بخش II می‌گردند و در این مورد از جانب جمع سرمایه‌داران بخش II فروش کالاهای ویژهٔ آن بخش بعداً با خرید کالاهائی با همان مبلغ ارزشی از بخش I تکمیل می‌شود. این جانشینی واقع می‌شود، ولی در این نقل و انتقال متقابل کالاها، میان سرمایه‌داران بخش I و II مبادله انجام نمی‌گیرد. Ic کالای خود را به طبقهٔ کارگر بخش I می‌فروشد و طبقهٔ مزبور در برابر آن منحصرأً به‌مثابه خریدار کالا قرار می‌گیرد، در حالی که خود در برابر طبقهٔ کارگر فقط به‌مثابه فروشندهٔ کالا نمودار می‌شود. با پول نقدی که از این راه به‌دست می‌آید Ic به‌مثابه خریدار یکسویهٔ کالا در برابر جمع سرمایه‌داران بخش I قرار می‌گیرد و جمع سرمایه‌داران این بخش نیز تا میزان Iv در مقابل آن منحصرأً به‌مثابه فروشندهٔ کالا نمایان می‌شوند. تنها از راه فروش کالا تا این میزان است که سرانجام بخش I سرمایهٔ متغیر خود را از نو به‌شکل پول - سرمایه به‌دست می‌آورد. اگر سرمایهٔ بخش I در برابر سرمایهٔ بخش II منحصرأً به‌مثابه فروشندهٔ کالا تا میزان Iv قرار می‌گیرد، در عوض در مقابل طبقهٔ کارگر خود در مورد خرید نیروی کار به‌مثابه خریدار کالا نمایان می‌گردد و اگر چه طبقهٔ کارگر I در برابر سرمایه‌دار II منحصرأً همچون خریدار کالا ظاهر می‌شود (به‌مثابه خریدار وسایل معیشت)، در مقابل سرمایه‌دار بخش I منحصرأً فروشندهٔ کالا یعنی فروشندهٔ نیروی کار خود است.

عرضه دائمی نیروی کار از جانب طبقه کارگر در بخش I، تبدیل مجدد قسمتی از کالا- سرمایه I به شکل نقدی سرمایه متغیر، تعویض جزئی از کالا- سرمایه II به وسیله عناصر طبیعی سرمایه ثابت IIc عبارت از آن شرایط ضروری هستند که متقابلاً یکدیگر را مشروط می‌سازند، ولی واسط آنها روند بسیار بغرنجی است که خود سه روند دورانی مستقل و از هم جدا را که در عین حال هم پیوندی دارند در بر می‌گیرد. همین پیچیدگی روند است که این همه زمینه برای جریان غیرعادی فراهم می‌سازد.

۲- سرمایه ثابت الحاقی

اضافه - محصول که حامل اضافه‌ارزش است برای تصاحب‌کنندگان، سرمایه‌داران بخش I، خرجی بر نمی‌دارد. اینان در قبال برداشت اضافه - محصول، به هیچ وجه و به هیچ گونه پول یا کالائی پیش‌ریز نکرده‌اند. سابقاً نیز برای فیزوکرات‌ها - پیش‌ریز عبارت از شکل عام ارزش بوده که در عناصر سرمایه بار آور تحقق یافته است. پس آنچه که سرمایه‌داران مزبور پیش‌ریز می‌کنند جز سرمایه ثابت و متغیر آنها چیز دیگری نیست. کارگر نه تنها به وسیله کار خود برای آنها سرمایه ثابت را حفظ می‌کند، نه تنها ارزش - سرمایه متغیر آنها را به وسیله ایجاد جزء ارزشی نوئی در شکل کالا جبران می‌نماید، بلکه علاوه بر آن به وسیله کار اضافی خود به آنها اضافه‌ارزشی تحویل می‌دهد که در شکل اضافه - محصول هستی دارد. از طریق فروش مکرر این اضافه - محصول سرمایه‌داران گنجی تشکیل می‌دهند که خود پول - سرمایه الحاقی بالقوه است. درحالی که اینک مورد توجه ماست، این اضافه - محصول خود از ابتدا عبارت از وسایل تولیدی است که برای ساختن وسایل تولید به کار می‌رود. این اضافه - محصول آنگاه به مثابه سرمایه ثابت الحاقی یا افزوده عمل می‌کند که در دست B، B'، B' (I) و غیره باشد. ولی پیش از آنکه به فروش رفته باشد آنگاه که هنوز در دست گنج‌سازان A، A' و A' (I) قرار دارد این خصلت را بالقوه داراست. چنانچه ما فقط حجم ارزشی باز تولید را از جانب

بخش I مورد توجه قرار دهیم، آنگاه ما هنوز در درون مرزهای باز تولید ساده هستیم، زیرا هیچ سرمایه‌ی الحاقی‌ئی به حرکت درنیامده است تا این سرمایه ثابت الحاقی بالقوه (اضافه - محصول) را به وجود آورد و نیز هیچ کار اضافی‌ئی پیش از آنچه بر پایه باز تولید ساده مصرف می‌گردد انجام نشده است. تفاوت فقط در شکل اضافه کار مورد استفاده یعنی در صفت مشخص سودمندی ویژه آن است. این کار در وسایل تولیدی مصرف شده که به جای IIc به درد Ic می‌خورد، در وسایل تولیدی وسایل تولید به کار رفته نه در وسایل تولیدی وسایل مصرف.

در باز تولید ساده چنین مفروض داشته بودیم که تمام اضافه ارزش I به صورت درآمد ولذا در اِزاء کالاهای II خرج می‌شود. بنابراین اضافه ارزش مزبور فقط عبارت از آن وسایل تولیدی بود که می‌بایست سرمایه ثابت IIc را از نو در شکل عینی آن تجدید نماید. پس برای آنکه از باز تولید ساده به باز تولید گسترده گذار انجام گیرد، باید تولید در بخش I در چنان وضعی باشد که کمتر عناصر سرمایه ثابت برای بخش II ولی به همان نسبت بیشتر برای بخش I بسازد. این گذار که همیشه بی‌دشواری انجام نمی‌شود، به وسیله این امر، که تعدادی از محصولات I می‌توانند مانند وسایل تولید در هر دو بخش به کار روند، تسهیل می‌گردد.

بنابراین - هرگاه مسئله تنها از لحاظ حجم ارزشی مورد توجه قرار گیرد - چنین نتیجه می‌شود که گنه مادی باز تولید گسترده در درون باز تولید ساده به وجود می‌آید. گنه مادی مزبور عبارت از اضافه کار طبقه کارگر I است که مستقیماً صرف تولید وسایل تولید و ایجاد سرمایه الحاقی بالقوه برای I می‌گردد. بنابراین تشکیل پول - سرمایه الحاقی بالقوه نزد A ، \dot{A} و $(I) \dot{A}$ - از راه فروش پی‌درپی اضافه محصول آنها که بدون هرگونه مخارج پولی سرمایه دارانه به دست می‌آید - در اینجا عبارت از شکل ساده پولی وسایل تولید اضافی‌ئی است که در بخش I تولید گردیده است.

پس تولید سرمایه الحاقی بالقوه، در حالت مورد مطالعه ما (زیرا چنانکه خواهیم دید

ممکن است به نحو دیگری نیز کاملاً غیر از این به وجود آید)، نمایشگر چیز دیگری جز پدیده‌ای از خود روند تولید نیست، یعنی تولید عنصری است از سرمایه بارآور در شکل مشخص.

بنابراین تولید پول - سرمایه بالقوه الحاقی به مقیاس گسترده - در بسیاری از نقاط دور و بر دوران - چیز دیگری نیست جز نتیجه و مظهر یک تولید وسیع از سرمایه بارآوری که بالقوه الحاقی است و ظهور آن مستلزم خرج هیچ پول اضافی از جانب سرمایه‌داران صنعتی نیست.

تبدیل متوالی این سرمایه بارآور بالقوه الحاقی به پول - سرمایه بالقوه (گنج) از سوی A، A' و A'' و غیره (I)، که وابسته به فروش پی‌درپی اضافه - محصول آنهاست - ولذا مشروط به فروش مکرر و یکجانبه کالا بدون مکمل خرید است - با بیرون - کشیدن مکرر پول از دوران و گنج‌سازی متناسب با آن انجام می‌گردد. این گنج‌سازی - به استثنای موردی که تولیدکننده طلا خریدار است - به هیچ وجه مستلزم وجود ثروت اضافی به صورت فلزات گران بها نیست، بلکه فقط عبارت از یک تغییر وظیفه در مورد پولی است که تاکنون در جریان بوده است. تاکنون پول مزبور به مثابه وسیله دوران عمل می‌کرد، اکنون مانند گنج، همچون پول - سرمایه نوی بالقوه‌ای که در حال تکوین است عمل می‌کند. بنابراین تشکیل پول - سرمایه الحاقی و حجم فلزات گران‌بهای موجود در یک کشور، در هیچگونه رابطه علی با یکدیگر قرار ندارند.

لذا فراتر از آن چنین نتیجه می‌شود که: هر اندازه سرمایه بارآور به کار افتاده در یک کشور (به انضمام نیروی کاری که با آن همبرگشته و تولیدکننده اضافه - محصول است) بزرگتر باشد، به همان اندازه نیروی بارآور کار رشد یافته تر و بالتیجه وسایل فنی بسط سریع تولید وسایل تولید بیشتر است - لذا هر قدر نیز حجم اضافه - محصول، خواه بر حسب ارزشش و خواه بر حسب حجم ارزش مصرفی که در آن نمایش یافته است، بزرگتر باشد - به همان اندازه آنچه ذیلاً می‌آید بزرگتر است:

۱- سرمایه بارآور بالقوه الحاقی، به شکل اضافه - محصول در دست A ، \dot{A} و \ddot{A} و غیره و

۲- حجم این اضافه - محصول به پول تبدیل شده ولذا حجم پول - سرمایه بالقوه الحاقی در دست A ، \dot{A} و \ddot{A} . بنابراین اگر مثلاً فولرتون^(۱) که نمی خواهد درباره اضافه - تولید به معنای عادی آن اصلاً چیزی بشنود، اضافه تولید سرمایه و همانا اضافه تولید پول را می پذیرد، این امر یک بار دیگر نشان می دهد تاچه اندازه بهترین اقتصاددانان بورژوا مکانیسم سیستم خود را کم می شناسند.

اگر اضافه - محصولی که مستقیماً به وسیله سرمایه داران A ، \dot{A} و \ddot{A} (I) تولید گشته و تصاحب شده، پایه واقعی انباشت سرمایه یعنی بازتولید گسترده است (هر چند فعلاً چنین نقشی را در دست سرمایه داران B ، \dot{B} و \ddot{B} و غیره (I) ایفا می کند)^(۲) - هنگامی که در جلد پول می رود و به مثابه گنج و پول - سرمایه بالقوه ای که تدریجاً تشکیل می شود در می آید وضع معکوسی پیدا می کند - به این معنی که با این شکل به نحو مطلقاً غیر موگد به موازات روند تولید حرکت می کند، ولی در خارج از آن قرار می گیرد. این یک سرباری (dead weight) برای تولید سرمایه داری است. کوشش برای قابل استفاده ساختن این اضافه ارزشی که به مثابه پول - سرمایه بالقوه انباشته می شود، خواه به صورت سود یا همچون درآمد، در سیستم اعتباری و در "کاغذبازی"^(۳) به مراد دل خود می رسد. از این راه پول - سرمایه در شکل و صورتی دیگر^(۴) کلان ترین نفوذ را بر جریان و رشد

(۱) Fularton, John (۱۷۸۰-۱۸۴۹). اقتصاددان انگلیسی مؤلف آثاری درباره جریان پول و اعتبارات، از مخالفین نظریه کمی پول.

(۲) دو هلال از مترجم است که برای سهولت دریافت مطلب اضافه شده است.

(۳) در متن: "Papierchen" - مقصود خرید و فروش سهام و اسناد قرضه و غیر آن یا به دیگر سخن بورس بازی است.

(۴) مقصود سرمایه مالی است.

شگرف سیستم تولید سرمایه‌داری اِعمال می‌کند.

هرقدر مبلغ کل سرمایه وارد عملی که اضافه - محصول از به کارآفتادن آن ناشی گردیده است بزرگتر باشد به همان نسبت حجم اضافه - محصولی که به پول سرمایه بالقوه تبدیل شده زیادتر است. ولی بزرگ شدن مطلق حجم پول - سرمایه بالقوه‌ای که سالانه باز تولید می‌شود موجب تسهیل در تگه‌پاره شدن آن می‌گردد، به نحوی که می‌تواند سریع‌تر در کسب و کار ویژه‌ای به کار انداخته شود، خواه در دست همان سرمایه‌دار باشد یا در دست دیگری (مثلاً در مورد تقسیم ترکه میان اعضاء خانواده). در اینجا غرض از تگه‌پاره شدن پول - سرمایه عبارت از جداشدن کامل آن از سرمایه مادر است تا بتواند به مثابه پول - سرمایه نو مستقلاً در کسب و کار تازه‌ای گذاشته شود.

اگر A ، A' و A'' و غیره (I)، فروشندگان اضافه - محصول، آن را به مثابه نتیجه مستقیم روند تولیدی به دست آورده‌اند که به غیر از پیش‌ریز سرمایه ثابت و متغیر، (که حتا در بازتولید ساده نیز مورد لزوم است)، مستلزم هیچ عمل دورانی دیگری نیست، و باز اگر آنها بدین وسیله پایه واقعی بازتولید بر مقیاس گسترده‌تر را فراهم می‌سازند و در واقع سرمایه الحاقی بالقوه را به وجود می‌آورند، به عکس وضع در مورد B ، B' ، B'' و غیره (I) طور دیگر است. (۱) تازه در دست آنهاست که اضافه - محصول A ، A' و A'' و غیره بالفعل به مثابه سرمایه ثابت الحاقی به کار می‌افتد (عجالتاً ما عنصر دیگر سرمایه بار آور، یعنی نیروی کار الحاقی و لذا سرمایه متغیر الحاقی را، کنار می‌گذاریم). (۲) برای آنکه اضافه - محصول به دست آنها برسد یک عمل دورانی لازم است، یا به دیگر سخن آنها باید اضافه - محصول را خریداری نمایند.

در مورد نکته ۱ باید متذکر بود که قسمت بزرگی از اضافه - محصول (سرمایه ثابت بالقوه الحاقی) که به وسیله A ، A' و A'' و غیره (I) تولید گردیده است، با اینکه طی همین سال تولید شده ولی تازه در سال آینده یا باز هم دیرتر است که می‌تواند در دست B ، B' ، B'' و غیره (I) به مثابه سرمایه صنعتی، فعلاً نه به کار آفتد. درباره نکته دوم

این سؤال پیش می‌آید که پول لازم برای رَوَند دَوَران از کجا به اینجا می‌آید؟ تا آنجا که محصولات تولید شده به وسیله B ، B ، B و غیره (I) از نو با صورت طبیعی خود وارد همان رَوَند تولید می‌گردند، مسلّم است که جزئی از اضافه - محصول خودشان به همان نسبت مستقیماً (بدون واسطه دَوَران) به سرمایه بار آور آنها منتقل می‌گردد، و در اینجا به مثابه جزئی از سرمایه ثابت الحاقی وارد می‌شود. ولی به همین نسبت نیز اضافه - محصول A ، A و غیره (I) نیز نقد نمی‌گردد. صرف نظر از این، پول از کجا می‌آید؟ برای ما دانسته است که B ها، مانند A ، A و غیره، گنج اندوخته خود را از راه فروش اضافه - محصولات خویش به وجود می‌آورند و اکنون به هدف خود رسیده‌اند، یعنی پول - سرمایه آنها که به صورت گنج انباشته شده است و تاکنون فقط پول - سرمایه بالقوه‌ای را تشکیل می‌داد اکنون باید به مثابه پول - سرمایه الحاقی عملاً به کار افتد. ولی بدین سان ما فقط دور می‌زنیم و سؤالی که در برابر ما قرار دارد، همواره این است: پولی که B ها (I) سابقاً از دَوَران بیرون کشیده و اندوخته‌اند از کجا می‌آید؟

با این همه ما طبق آنچه از مطالعه باز تولید ساده می‌دانیم این است که سرمایه‌داران بخش I و II برای آنکه بتوانند اضافه - محصول خود را مبادله کنند ضرورتاً باید مقدار معینی پول در دست داشته باشند. در باز تولید ساده، پول که به مثابه درآمد فقط برای خرج کردن در اِزاءِ وسایل مصرف به کار می‌رفت، به همان نسبتی که سرمایه‌داران پول را برای مبادله کالاهای خویش پیش‌ریز کرده بودند به سوی آنها بازمی‌گشت. در اینجا نیز همان پول دوباره پیدا می‌شود، ولی با وظیفه‌ای دیگر. A ها و B ها (I) هر یک به نوبه خود پولی را که برای تبدیل اضافه - محصول به پول - سرمایه الحاقی بالقوه لازم است فراهم می‌کنند و متناوباً پول - سرمایه تازه به وجود آمده را به مثابه وسیله خرید در دَوَران بازمی‌ریزند.

تنها چیزی که در اینجا مفروض است این است که حجم پول موجود در یک کشور

(در صورتی که سرعت جریان پول و غیره یکسان فرض شود) هم برای دَوْرانِ فَعَال و هم برای گنج‌اندوزی کافی باشد - بنابراین همان شرط مقدماتی که در مورد دَوْرانِ ساده کالاهای باید وجود داشته باشد، و ما سابقاً دیده‌ایم، در این مورد نیز فرض است. فقط در اینجا وظیفه‌ای که گنجینه‌ها انجام می‌دهند متفاوت است. به همین جهت است که حجم پول موجود نیز ضرورتاً باید بزرگتر باشد، زیرا اولاً در تولید سرمایه‌داری هر محصول (به استثناء فلزات گران‌بهرائی که تازه تولید شده است و آن محصولات اندکی که به وسیله خود تولید کننده به مصرف می‌رسد) به مثابه کالا تولید می‌شود و لذا واجب است که استحاله پولی را از سر بگذرانند؛ ثانیاً برای آنکه بر پایه سیستم سرمایه‌داری حجم کالا - سرمایه و میزان ارزشی آن نه تنها به طور مطلق بزرگتر است، بلکه با سرعت به مراتب بیشتری نمو می‌کند. ثالثاً سرمایه متغیر بیش از پیش فزاینده‌ای باید دائماً به پول - سرمایه بدل شود. رابعاً زیرا تشکیل پول - سرمایه‌های تازه با گسترش دامنه تولید هم‌عنان است و لذا آن مصالحی نیز که برای شکل‌گنج‌سازی آنها لازم است باید ضرورتاً فراهم باشد. - این امر که در نخستین مرحله تولید سرمایه‌داری، یعنی دوره‌ای که در آن سیستم اعتباری همراه با دَوْرانِ فلزی متفوق وجود دارد، صادق است، در مورد رشد یافته - ترین مرحله سیستم اعتباری نیز تا آن حد که بر پایه دَوْرانِ فلزی قرار گرفته است صدق می‌کند. از سوئی تولید الحاقی فلزات گران‌بها در اثر تناوب فراوانی و کمبودی خود ممکن است نه تنها در دوره‌های طولانی، بلکه در درون دوره‌های بسیار کوتاه، بر روی قیمت کالاهای تأثیر مختل‌کننده‌ای اعمال کند. از سوی دیگر تمام دستگاه اعتباری پیوسته بر آن سراسر است که گردش واقعی فلزات را از راه همه‌جور معاملات، اسلوب‌ها و تدابیر فنی به حدّ اقلی، که از لحاظ نسبی بیش از پیش کوچکتر می‌شود، محدود سازد - امری که به همان نسبت بر تصنعی بودن تمام این مکانیسم و احتمال وقوع اختلالات در جریان عادی آن می‌افزاید.

ممکن است لازم آید B, \hat{B}, \hat{B} های مختلفه (I)، که پول - سرمایه بالقوه جدیدشان

به صورت فعال وارد عمل می شود، متقابلاً محصولات یکدیگر را (قسمت هائی از اضافه - محصولشان را) از هم بخرند یا به هم بفروشند. در این مورد، هرگاه جریان عادی باشد، پولی که برای دوران اضافه - محصول پیش ریز شده است با همان مقدار و به نسبتی که برای دوران کالاهای خود پیش ریز نموده اند به B های مختلف برمی گردد. در صورتی که پول به مثابه وسیله پرداخت به گردش در آید، آنگاه چنانچه خریدها و فروش های متقابل یکدیگر را جبران نکرده باشند، فقط به منظور استقرار موازنه در محاسبات به کار می رود. ولی مهم این است که همه جا، آنچنانکه در اینجا عمل کرده ایم، بدو گردش فلزی را در ساده ترین و ابتدائی ترین شکلش مفروض داریم، زیرا بدین سان جزو مد موازنه محاسبات و خلاصه همه لحظاتی که در سیستم اعتباری به مثابه اقدامات آگاهانه و منظم جلوه می کنند، به صورت عملیاتی که مستقل از سیستم اعتباری وجود دارند نمایش می یابند و به جای آنکه در شکل بازتاب یافته بعدی نموده شود، در شکل طبیعی ابتدائی خود آشکار می گردد.

۳- سرمایه متغیر الحاقی

از آنجا که تاکنون ما فقط سرمایه ثابت الحاقی را مورد بحث قرار داده ایم، اینک لازم است به بررسی سرمایه متغیر الحاقی بپردازیم. در کتاب اول مشروحاً توضیح داده شده است که چگونه در سیستم تولید سرمایه - داری همواره مقداری نیروی کار به صورت ذخیره وجود دارد و نیز آنگاه که لازم آید چگونه می توان بدون افزایش تعداد کارگران شاغل یا مقدار نیروی کار، کار بیشتری به حرکت در آورد. بنابراین عجتاً لزومی ندارد که در این باره بیشتر وارد بحث شویم و بهتر است فرض کنیم جزئی از پول - سرمایه نورسیده که قابل تبدیل به سرمایه متغیر است همواره به نیروی کاری که باید به آن مبدل گردد دسترسی دارد. همچنین در کتاب اول بیان شده است که چگونه سرمایه مفروضی می تواند بدون

انباشت، دامنه تولید را در درون مرزها معینی وسعت بخشد. ولی در اینجا سخن بر سر انباشت سرمایه به معنای ویژه آن است یعنی بدان سان که گسترش تولید با تبدیل اضافه ارزش به سرمایه الحاقی بستگی پیدا می کند و لذا مشروط به بسط پایه سرمایه ای تولید نیز هست.

تولیدکننده طلا می تواند جزئی از اضافه ارزشش را که صورت زر دارد به مثابه پول - سرمایه بیاندوزد و آنگاه که به مقدار لازم رسید آن را مستقیماً به سرمایه متغیر جدید مبدل سازد، بدون آنکه مجبور باشد بدین منظور بدو اضافه - محصول خود را بفروشد. همچنین وی می تواند آن را به عناصر سرمایه ثابت مبدل نماید. در مورد اخیر لازم است که وی عناصر مادی سرمایه ثابت خود را بیابد، خواه بدان سان که تاکنون فرض شده است، هر تولیدکننده بر پایه انبارسازی محصولات خویش کار کند و سپس کالاهای آماده را به بازار عرضه دارد، و خواه بر مبنای سفارش کار نماید.

بسط واقعی تولید، یعنی اضافه - محصول، در هر دو مورد از پیش مفروض است منتها در مورد اول موجود بودن اضافه - محصول حقیقی است و در مورد دوم بالقوه و ممکن التسلیم است.

II. انباشت در بخش II

تا اینجا چنین فرض کرده ایم که A, \hat{A}, \acute{A} (I) اضافه - محصول خود را به B, \hat{B}, \acute{B} و غیره که متعلق به همان بخش I هستند می فروشد. ولی فرض کنیم که A (I) اضافه ارزش خود را، با فروش آن به B ثی از بخش II، نقد سازد. چنین حالتی فقط آنگاه پیدا می شود که A (I) پس از فروش وسایل تولید به B (II) وسایل مصرف خریداری نکند و لذا تنها می تواند از فروش یک سوئیۀ وی نتیجه شود. فوقاً دیدیم که Ic فقط آنگاه از شکل کالا - سرمایه به شکل طبیعی سرمایه ثابت بار آور تبدیل پذیر می شود که نه تنها Iv بلکه

لااقل جزئی نیز از Im با جزئی از Iic ، که به صورت وسایل مصرف وجود دارد، مبادله گردد. ولی اکنون A از راه انجام نشدن این مبادله است که Im خود را نقد می نماید و علاوه بر آن با فروش Im خود پول نقدی را که بخش II پرداخته است از بازار بیرون می کشد به جای آنکه پول مزبور را به خرید وسایل مصرف از II خرج نماید. البته بدین سان در سوی A (I) پول - سرمایه إلحاقی بالقوه به وجود می آید، ولی در سوی دیگر، جزء برابر ارزشی از سرمایه ثابت B (II) همچنان در شکل کالا - سرمایه محجّر می ماند بدون آنکه بتواند به صورت عینی سرمایه بارآور ثابت در آید. به دیگر سخن: جزئی از کالاهای B (II)، فروش ناپذیر گردیده است و در واقع آن جزئی است که در نخستین نظر^(۱) بدون فروش آن سرمایه ثابتش نمی تواند دوباره به طور کامل به شکل بارآور برگردد. بنابراین در مورد او اضافه تولید روی می دهد، - اضافه تولیدی که باز نسبت به خود وی مانع بازتولید حتّاً به مقیاس ثابت می گردد.

پس در این حالت پول - سرمایه إلحاقی بالقوه در طرف A (I) حقیقتاً شکل نقدشده اضافه - محصول (اضافه ارزش) است، ولی اگر اضافه - محصول (اضافه ارزش) به خودی خود مورد توجه قرار گیرد در اینجا عبارت از پدیده ای از بازتولید ساده است و هنوز بازتولید به مقیاس گسترده نیست. برای اینکه بازتولید Iic بتواند به مقیاس گذشته جریان یابد ناچار $I(v+m)$ سرانجام باید در قبال Iic مبادله شود، و این به هر جهت در مورد جزئی از m صادق است.

A (I) در نتیجه فروش اضافه - محصول خود به B (II)، جزء متناسبی از ارزش سرمایه ثابت وی را به صورت عین به او تسلیم نموده است، ولی در عین حال به وسیله بیرون کشیدن پول از دوران - از راه اجتناب از تکمیل فروش خود به وسیله پی خرید - قسمتی از کالاهای B (II) را، که از لحاظ ارزشی با آن پول برابر است، فروش ناپذیر

(۱) در متن به لاتینی: *Prima facie*

ساخته است. پس اگر ما مجموع بازتولید اجتماعی را در نظر بگیریم - که در عین حال هم سرمایه‌داران بخش I و هم سرمایه‌داران بخش II را در بر می‌گیرد - مبدل گشتن اضافه - محصول A (I) به پول - سرمایه بالقوه بیانگر عدم امکان تبدیل قسمت برابر ارزشی از کالا - سرمایه B (II) به سرمایه بارآور (ثابت) است و بنابراین نه تنها متضمن بسط بالقوه تولید به مقیاس گسترده نیست، بلکه موجب جلوگیری از بازتولید ساده و لذا بروز کسری در بازتولید ساده می‌گردد. نظر به اینکه به وجود آمدن و فروش اضافه - محصول A (I) خود پدیده‌های عادی بازتولید ساده هستند حتا در اینجا بر مبنای بازتولید ساده پدیده‌های زیرین نتیجه می‌شوند که متقابلاً یکدیگر را مشروط می‌سازند: تشکیل پول - سرمایه الحاقی بالقوه در بخش I (ولذا کم‌مصرفی از دیدگاه II)، را کد ماندن ذخایر کالائی در بخش II، که قابل تبدیل مجدد به سرمایه بارآور نیست (ولذا اضافه تولید نسبی در بخش II)، پول - سرمایه زائد در بخش I و کسری بازتولید در بخش II. بدون آنکه خواسته باشیم درباره این نکته بیشتر بایستیم فقط متذکر می‌شویم که در تحلیل بازتولید ساده این مسئله مفروض گرفته شده بود که تمامی اضافه‌ارزش I و II به صورت درآمد خرج می‌شود. ولی در واقع جزئی از اضافه‌ارزش به مثابه درآمد خرج می‌شود و جزء دیگر آن مبدل به سرمایه می‌گردد. انباشت حقیقی تنها با چنین شرط مقدمی واقع می‌شود. گفتن اینکه انباشت به زیان مصرف انجام پذیر است - در چنین کلی‌نگری - خود پنداری است که با ماهیت تولید سرمایه‌داری مابینت دارد، زیرا پندار مزبور مستلزم این فرض است که گویا هدف و علت محرکه تولید سرمایه‌داری مصرف است نه به‌چنگ آوردن اضافه‌ارزش و مایه‌سازی آن، یعنی انباشت.

✱

اکنون انباشت بخش II را نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم:

نخستین دشواری در مورد II c، یعنی استحاله مجدد آن از جزء جمع کالا - سرمایه II به شکل عینی سرمایه ثابت II، مربوط به بازتولید ساده است. نموداری را که سابقاً

مورد استفاده قرار داده‌ایم در نظر آوریم:

$$I(1000v + 1000m) \text{ مبادله می شود با:}$$

$$2000 \text{ II } c$$

حالا اگر مثلاً نیمی از اضافه محصول I، یعنی $\frac{1000}{2}$ یا 500 Im ، خود از نو به مثابه سرمایه ثابت بخش I جذب گردد، آنگاه این جزئی از اضافه - محصول که در بخش I بازداشته شده نمی تواند هیچ جزئی از $\text{II}c$ را جبران نماید. اضافه - محصول مزبور به جای آنکه با وسایل مصرف مبادله شود، (و در این قسمت از دوران که میان بخش های I و II واقع می شود - برخلاف آن مبادله ای که توسط کارگران بخش I انجام می گردد و $\text{IV } 1000$ جای $\text{II}c \ 1000$ را می گیرد - یک مبادله واقعی متقابل، ولذا تغییر جای دو جانبه کالاها انجام می گردد)، باید به مثابه وسایل تولید الحاقی در بخش I به کار افتد. جزء اضافه - محصول مزبور نمی تواند این وظیفه را در عین حال هم در بخش I و هم در بخش II انجام دهد. سرمایه دار نمی تواند ارزش اضافه - محصول خود را به اِزاء وسایل مصرف خرج کند و در همان حال عین اضافه - محصول را به صورت بار آور مصرف نماید، یعنی با سرمایه بار آور خویش همبر سازد. بنابراین به جای $I(v + m)$ 2000 فقط 1500 به قرار $I(1000v + 500m)$ در اِزاء $\text{II}c \ 2000$ تبدیل پذیر است. پس بدین قرار $\text{II}c \ 500$ نمی تواند مجدداً از صورت کالائی خود به شکل سرمایه بار آور (ثابت) بخش II در آید. از این رو اضافه تولیدی در بخش II اتفاق می افتد که دامنه وسعت آن درست با دامنه گسترش تولید در بخش I تطبیق می کند. چه بسا ممکن است که اضافه تولید بخش II چنان بازتابی در بخش I داشته باشد که حتاً برگشت 1000 ای که کارگران بخش I در اِزاء وسایل مصرف خرج می کردند فقط قسماً وقوع یابد ولذا این 1000 تا به شکل پول - سرمایه متغیر به سوی سرمایه داران بخش I برنگردد. در این صورت سرمایه داران اخیرالذکر حتاً برای باز تولید به مقیاس ثابت نیز دچار محذور می شوند، آن هم تنها در اثر کوششی که برای گسترش تولید به کار برده اند و در اینجا

ناگفته نماند که از لحاظ واقعی در بخش I فقط باز تولید ساده وقوع یافته است و تنها به قصد توسعه آینده، گوئیم سال آینده، عواملی که در نمودار وجود دارد به نحو دیگری تنظیم یافته است.

ممکن است کوشش شود این دشواری را بدین نحو بر طرف نمایند که بگویند: IIc ۵۰۰ ٹی که در انبار سرمایه داران خوابیده است و نمی تواند بلافاصله مبدل به سرمایه بار آور شود نه تنها اضافه تولید نیست، بلکه به عکس عامل لازمی برای باز تولید است و عاملی است که تاکنون ما از نظر دور داشته ایم. سابقاً دیدیم که ذخیره پولی در نقاط بسیاری جمع می شود و لذا ناچار باید از دوران بیرون کشیده شود تا قسماً تشکیل پول - سرمایه نو را حتاً در درون بخش I امکان پذیر سازد و قسماً ارزش سرمایه استوار را که تدریجاً مستعمل می گردد به طور موقت در شکل پولی حفظ نماید. ولی نظر به اینکه طبق توضیحی که از نمودار داده ایم همه پول و همه کالاها منحصراً در دست سرمایه داران بخش های I و II جمع است و چون در این فرض نه بازرگان وجود دارد، نه پول معامله کن، نه بانکدار و نه مصرف کنندگان صرف و آن طبقاتی که مستقیماً در تولید کالا شرکت ندارند، ناچار برای آنکه چرخ باز تولید از حرکت نایستد باید تشکیل پیوسته ذخایر کالائی به وسیله خود تولید کنندگان کالا انجام گردد. بنابراین IIc ۵۰۰ ٹی که در انبار سرمایه داران بخش II خوابیده است عبارت از آن ذخیره کالاهای وسایل مصرفی است که ادامه روند مصرف را که لازمه باز تولید است تأمین می کند، و لذا در مثال ما عبارت از گذار یک سال به سال دیگر است. مصرف - مایه ای که در فرض ما هنوز در دست فروشنده و در عین حال تولید کننده آن مانده است، نمی تواند امسال به صفر تنزل کند تا سال دیگر از صفر شروع نماید، همچنانکه وقوع چنین حالتی از امروز به فردا نیز امکان پذیر نیست. از آنجا که تشکیل مستمر چنین ذخایر کالائی، حتاً در صورت تغییر مقداری آن، ضرورت دارد، سرمایه داران تولید کننده ما از بخش II ناچار باید یک ذخیره پول - سرمایه در اختیار داشته باشند تا بتوانند، با اینکه قسمتی از سرمایه بار آور

آنها فعلاً به شکل کالا خفته است، رَوَند تولید خود را ادامه دهند. بنا به فرض ما، آنها مجموع کار بازرگانی را با کار تولیدی پیوسته اند و لذا قهراً باید همان پول - سرمایه اضافی‌ئی را که بازرگانان، به هنگام استقلال یافتن و وظایف مختلفه رَوَند بازتولید میان انواع گوناگون سرمایه‌داران، در دست دارند، در اختیار داشته باشند.

در برابر این اظهارات پاسخ از این قرار است: ۱- چنین ذخیره‌سازی و ضرورت آن در مورد همه سرمایه‌داران صادق است، خواه از بخش I باشند یا از بخش II. اگر آنها را از جهت فروشندگی کالا مورد بررسی قرار دهیم تفاوت آنها فقط در این است که کالاهای مختلف النوع می‌فروشند. ذخیره کالائی II مستلزم تشکیل ذخیره کالائیِ مقدماتی در بخش I است. هر گاه ما این ذخیره را در یک سو ندیده می‌گیریم باید آن را از سوی دیگر نیز ندیده انگاریم. ولی چنانچه آن را از هر دو طرف در نظر بگیریم، آنگاه در اصل مسئله هیچ تغییری حاصل نمی‌شود. ۲- همچنانکه در مورد بخش II سال جاری با یک ذخیره کالائی برای سال بعد پایان می‌یابد، هم آنچنان بخش مزبور سال جاری را نیز با یک ذخیره کالائی مانده از سال پیش آغاز نموده است. بنابراین به هنگام تحلیل بازتولید سالانه - اگر آن را به مجردترین بیان خود تحویل کنیم - باید این ذخیره را از هر دو طرف محذوف تلقی نمائیم. بدین سان در حالی که ما سال جاری را با مجموع تولیدش در نظر می‌گیریم و آن چیزی را نیز که به مثابه ذخیره کالائی برای سال آینده باقی می‌گذارد به حساب می‌آوریم، در عین حال آن ذخیره کالائی را نیز که سال جاری از سال گذشته دریافت می‌دارد حذف می‌نمائیم و بدین سان در واقع محصول کلّ یک سال متوسط را برای تحلیل در مقابل خود داریم. ۳- صرف همین واقعیت که به هنگام بررسی بازتولید ساده با چنین دشواری از سر راه برداشتنی مواجه نگشته‌ایم، ثابت می‌کند با پدید آمدن کاملاً ویژه‌ای سروکار است که فقط از ترکیب متفاوت عناصر بخش I (در رابطه با بازتولید) ناشی شده است، یعنی از آنچنان تغییری در ترکیب که بدون آن مطلقاً هیچ بازتولیدی به مقیاس گسترده نمی‌تواند به وقوع پیوندد.

III. بیان نموداری انباشت

اکنون ما باز تولید را بنا بر نمودار زیرین مورد بررسی قرار می‌دهیم:

نمودار a

$$8252 = \text{جمع} \begin{cases} \text{I. } 6000 = 1000 m + 1000 v + 4000 c \\ \text{II. } 2252 = 376 m + 376 v + 1500 c \end{cases}$$

بدواً باید متذکر بود که مبلغ کل محصول اجتماعی سالانه = ۸۲۵۲، کوچکتر از نمودار اولی است که در آنجا = ۹۰۰۰ بود. به همین سان ممکن بود مبلغ بسیار بزرگتری را می‌گرفتیم و اگر می‌خواستیم آن را ده برابر می‌کردیم. اگر مبلغ کوچکتری از نمودار اولی انتخاب کرده‌ایم برای آن است که این نکته را درست برجسته سازیم که باز تولید به مقیاس گسترده (که در اینجا فقط به مثابه تولیدی با سرمایه‌گذاری بزرگتر ملحوظ است) با مقدار مطلق محصول ابتداً سروکاری ندارد و نشان دهیم که باز تولید گسترده برای حجم مشخصی از کالا، فقط مستلزم ترتیب مختلف یا تخصیص دادن وظایف مختلف به عناصر مختلف محصول معین است، و لذا بدواً بر حسب مقدار ارزشی خود جز باز تولید ساده چیز دیگری نیست. عناصر داده‌شده باز تولید ساده، نه از لحاظ کمی بلکه از جهت تخصیص کیفی تغییر می‌کند، و این تغییر، شرط مادی مقدم باز تولیدی است که متعاقب آن به مقیاس گسترده تر انجام می‌گیرد.^۱

(۱) این توضیح یک بار برای همیشه به مشاجره‌ای درباره انباشت سرمایه میان جیمس میل و س. بیلی خاتمه می‌دهد که ما در کتاب اول (فصل ۲۲، ۵، ص ۶۳۴، زیرنویس ۶۵^(۱-۱)) از دیدگاه دیگری مورد بحث قرار داده‌ایم. این مشاجره مربوط است به گسترش پذیری دامنه تأثیر سرمایه صنعتی، در صورت یکسان ماندن مقدار آن. در این باره باید بعداً باز سخن گفت.

(۱-۱) نگاه کنید به ترجمه فارسی جلد اول سرمایه، صفحه ۵۵۲ [صفحات ۹۳۶ و ۹۳۷ همین باز نویسی].

ممکن بود نمودار را بر حسب نسبت‌های بسیار گونه میان سرمایه متغیر و ثابت، مختلف ترتیب می‌دادیم، مثلاً چنین:

نمودار b

$$\text{جمعاً } ۸۲۵۲ = \begin{cases} ۵۷۵۰ = ۸۷۵ m + ۸۷۵ v + ۴۰۰۰ c & . I \\ ۲۵۰۲ = ۳۷۵ m + ۳۷۵ v + ۱۷۵۰ c & . II \end{cases}$$

بدین سان گمان می‌رود که نمودار ما برای باز تولید به مقیاس ساده تنظیم یافته‌است، به نحوی که گویا اضافه ارزش تماماً مانند درآمد خرج می‌شود و انباشته نمی‌گردد. در هر دو حالتی که در a و b نموده شده‌است، محصول سالانه‌ای داریم که از لحاظ ارزشی یکسان است ولی در b ترکیب عناصر محصول بر حسب وظایف چنان‌است که باز تولید بر مقیاس گذشته از نو آغاز می‌گردد، در حالی که ترتیب مزبور در نمودار a پایه مادی باز تولید بر مقیاس گسترده را تشکیل می‌دهد. به طور مشخص در b، $I (۸۷۵ v + ۸۷۵ m)$ = ۱۷۵۰ ، $I (v + m)$ بی‌کم و زیاد در ازاء $II c ۱۷۵۰$ مبادله می‌شود، در صورتی که در a، $a (۱۰۰۰ v + ۱۰۰۰ m) = I ۲۰۰۰$ در مبادله با $II c ۱۵۰۰$ ، اضافه‌ای به میزان $Im ۵۰۰$ برای انباشت بخش I باقی می‌گذارد.

اینک نزدیکتر نمودار a را مورد تحلیل قرار دهیم. فرض کنیم که چه در بخش I و چه در بخش II نیمی از اضافه ارزش به جای آنکه به مثابه درآمد خرج شود انباشت می‌گردد، یعنی مبدل به عنصر سرمایه الحاقی می‌شود. نظر به اینکه نصف $m ۱۰۰۰ = ۵۰۰$ ، باید در این یا آن شکل انباشته شود تا به مثابه پول - سرمایه الحاقی به کار افتد، یعنی باید به سرمایه بار آور الحاقی مبدل گردد، در آن صورت فقط $I (۵۰۰ m + ۱۰۰۰ v)$ به مثابه درآمد خرج می‌شود. بنابراین در اینجا نیز آنچه به مثابه مقدار عادی $II c$ نمایش می‌یابد فقط همان ۱۵۰۰ است. مبادله میان $I ۱۵۰۰ (v + m)$ و $II c ۱۵۰۰$ نیازی به بررسی بیشتر ندارد، زیرا پیش از این به مثابه روند باز تولید ساده مورد مطالعه قرار گرفته

است. همچنین Ic ۴۰۰۰ نیز مورد توجه قرار نمی‌گیرد، زیرا دوباره سازمان‌یابی آن به‌منظور بازتولیدی که از نو آغاز می‌شود (و این بار بر مقیاس گسترده انجام می‌گیرد) نیز قبلاً ضمن مطالعه رَوَد بازتولید ساده بررسی شده است.

پس تنها آنچه در اینجا برای تحقیق باقی می‌ماند عبارت است از: Im ۵۰۰ و Im (۳۷۶v+۳۷۶m) تا آن حدّ که از سوئی شرایط داخلی بخش I و بخش II مطرح می‌شود و از سوی دیگر حرکت میان آن دو مورد توجه قرار می‌گیرد. از آنجا که برای بخش II نیز فرض شده است که نیمی از اضافه‌ارزش باید انباشت گردد، پس در اینجا ۱۸۸ باید به سرمایه مبدل شود که $\frac{1}{4}$ آن = ۴۷ سرمایه متغیر است (برای تسهیل حساب بگوئیم ۴۸). در آن صورت ۱۴۰ برای تبدیل به سرمایه ثابت باقی می‌ماند.

در اینجا ما با مسئله نوئی برخورد می‌کنیم که وجود آن به تنهایی باید ضرورتاً برای تصوّرات جاری، که طبق آن کالاهای از یک نوع با کالاهای نوع دیگر تعویض می‌گردند یا همان‌طور کالاهای در برابر پول و همان پول باز با کالاهایی از نوع دیگر مبادله می‌شوند، شیگفت‌آور تلقی گردد. Im ۱۴۰ فقط از آن جهت ممکن است به سرمایه بار آور مبدل شود که جزئی از کالاهای Im با همان مبلغ ارزشی بتواند جانشین آن گردد. این مطلب به خودی خود روشن است که جزئی از Im که با Im مبادله می‌شود باید ضرورتاً مرگب از وسایل تولیدی باشد که بتواند خواه در تولید بخش I و خواه در تولید بخش II و یا منحصراً فقط در تولید بخش II وارد گردد. این جاگیری تنها می‌تواند به وسیله خرید یک‌سویه بخش II تحقّق پذیرد، زیرا تمام اضافه‌محصول Im ۵۰۰ (که هنوز باید مورد بررسی ما قرار گیرد)^(۱) بایستی برای انباشت در درون بخش I به کار رَوَد و لذا نمی‌تواند در برابر کالاهای II مبادله گردد. به‌دیگرسخن I نمی‌تواند هم آن را بیاندوزد و هم در عین حال آن را به‌مصرف رساند. پس بخش II ناچار باید Im ۱۴۰ را با

(۱) دو هلال از مترجم است.

پول نقد خریداری کند بدون آنکه این پول از راه فروش بعدی کالايش به بخش I به سوي او بازگشت نمايد. و در واقع اين رَوَندى است که در هر توليد تازه سالانه، تا آنجا که نمايانگر باز توليد به مقياس گسترده است، پيوسته تکرار می شود. در اين صورت چشمه‌اي که پول بخش II از آن می جوشد در کجاست؟

به عکس اين طور به نظر می رسد که بخش II، از لحاظ تشکيل يک پول - سرمايه جديد که هم عنان انباشت حقيقي و شرط اين انباشت در توليد سرمايه‌داري است و در ابتدا عملاً به مثابه گنج اندوزي نمايش پيدا می کند، به کلی زمينه نامناسبي است.

بدواً IIv ۳۷۶ در برابر ما قرار دارد. پول - سرمايه به مبلغ ۳۷۶ که بابت نيروي کار پيش ريز شده است، از راه فروش رفتن کالاهای بخش II به مثابه سرمايه متعير پيوسته به صورت پول به سوي سرمايه‌دار بخش II بازمی گردد. اين دورگشتن دائمي و مکرر از مبدأ و بازگشت به نقطه عزيمت - يعنی جيب سرمايه‌دار - به هيچ وجه بر پولی که در اين دورپيمائي پويان است نمی افزايد. پس اين دورپيمائي نمی تواند منبع انباشت پول باشد و نيز نمی شود اين پول را از دوران بيرون کشيد تا بتوان آن را برای گنج اندوزي و تشکيل پول - سرمايه بالقوه نو به کار برد.

ولی دقت کنيم ببينيم آیا در اينجا راهی برای کسب سود وجود ندارد؟

نباید فراموش کنيم که بخش II نسبت به بخش I دارای اين امتياز است که کارگران مورد استخدامش بايد از خود آن بخش کالاهای خريداري کنند که خودشان ساخته‌اند. بخش II خريدار نيروي کار است و در عين حال فروشنده کالا به کسانی است که صاحب نيروي کار مورد استخدام آن بخش هستند. پس بخش II می تواند:

۱- و در اين مورد با بخش I مشترک است که می تواند در کمال سادگی دستمزد را به پائين تر از سطح متوسط عادی آن تنزل دهد. از اين راه يک جزء از پولی که به مثابه شکل نقدی سرمايه متعير مشغول است، آزاد می شود و چنانچه اين کار تکرار شود، آنگاه می تواند به صورت يک منبع عادی برای گنج اندوزي و بالنتيجه برای تشکيل پول -

سرمایه اضافی بالقوه‌ای برای بخش II درآید. از آنجا که در اینجا سخن از تشکیل عادی سرمایه است بدیهی است که ما درباره سودهای تقلب آمیز احتمالی چیزی نمی‌گوئیم. ولی نباید از نظر دور داشت که دستمزد عادی واقعاً پرداخت شده (که در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، معین بزرگی سرمایه متغیر است)، نه از آن جهت پرداخت می‌شود که گویا لطف و مرحمت سرمایه‌داران شامل کارگران شده است، بلکه برای آن است که در شرایط مشخص و معلومی الزاماً باید چنین مژدی پرداخت گردد. پس توضیح مطلب از این راه منتفی است. چنانچه سرمایه متغیری را که تحت اختیار بخش II است ۳۷۶ خوانده‌ایم، نمی‌توانیم به منظور توضیح مسئله تازه‌ای که پیش می‌آید به جای آن مثلاً ۳۵۰ v بشانیم.

۲- از سوی دیگر، چنانکه فوقاً گفته شد، بخش II در مجموع خود نسبت به بخش I دارای این امتیاز است که در عین حال هم خریدار نیروی کار است و هم کالای مورد تولید کارگران خود را دوباره به خود آنها می‌فروشد. همه کشورهای صنعتی، از جمله انگلستان و ایالات متحده ملموس‌ترین نمونه‌ها را درباره نحوه استفاده از این وضع به دست می‌دهند، بدین سان که اسماً دستمزدهای عادی می‌پردازند، ولی قسمتی از آن را از راه یک دزدی حقیقی بازمی‌ستانند بدون آنکه در عوض کالائی متناسب با آن بدهند. این نیرنگ ممکن است خواه از راه Trucksystem (پرداخت جنسی دستمزد) و خواه به وسیله تقلب در وسیله گردش، که حتماً ممکن است خلاف مقررات قانون هم نباشد، عملی گردد. (این مطلب را باید با مثال‌های چشمگیر چندی عمیق‌تر نمود.) این حالت از قبیل همان اقدامی است که در بند ۱ بیان شده نهایت پنهانی است و از راه‌های کج و پرپیچ انجام شده است. بنابراین باید آن را نیز مانند اولی مردود دانست. برای ما سخن بر سر دستمزد اسمی نیست، بلکه دستمزد واقعاً پرداخته منظور ماست. چنانکه دیده می‌شود، در تحلیل عینی مکانیسم سرمایه‌داری نیازی به استفاده از برخی بخش‌های معلوم ننگ‌آوری که به طور فوق‌العاده به آن چسبیده‌اند به مثابه گریز راهی

برای دررفتن از زیر بار اشکالات تئوریک نیست. ولی شیگفت‌آور این است که اکثر منتقدین بورژوائی من چنان فریاد برمی‌آورند که گوئی من، با آنچه (مثلاً در کتاب اول سرمایه) گفته‌ام و پذیرفته‌ام که آنها نیروی کار را طبق ارزش آن می‌پردازند، کاری که قسمت اعظم آنان نمی‌کنند، به منافع سرمایه‌داران خللی وارد آورده‌ام. (اینجا می‌توانم شفه^(۱) را با تمام "بزرگ‌منشی" که به من نسبت می‌دهند، مثال بیاورم.)

کوتاه‌سخن آنکه از ۳۷۶ IIc نمی‌توانیم هیچ چیزی برای حل مسئله بیرون آوریم. ولی به نظر می‌رسد که مسئله با ۳۷۶ IIIm باز پیچیده‌تر باشد. اینجا تنها سرمایه‌داران یک بخش در برابر هم قرار دارند که متقابلاً از یکدیگر وسایل مصرفی را که تولید کرده‌اند می‌خرند و به یکدیگر می‌فروشند. پولی که برای انجام این مبادلات لازم است فقط وظیفه وسیله گردش را انجام می‌دهد و طی یک جریان عادی بایستی به همان اندازه در دوران پیش‌ریز شده است به صاحبانش برگردد، تا بتواند دائماً همان دور را از سر گیرند.

چنین می‌نماید که در این مورد برای بیرون آوردن پول از جریان، به منظور تشکیل پول - سرمایه بالقوه الحاقی، دو راه بیشتر وجود نداشته باشد. یا گروهی از سرمایه‌داران بخش II کلاه سرگروه دیگر می‌گذارند و بدین سان مبادرت به دزدی پول می‌کنند. چنانکه می‌دانیم برای تشکیل پول - سرمایه نو، هیچ نیازی به ازدیاد قبلی کمیّت پول در گردش نیست. فقط لازم است که در برخی نقاط، پول از گردش بیرون کشیده شده به صورت گنج اندوخته گردد. در این صورت اینکه پول مزبور ناشی از دزدی باشد ولذا تشکیل پول - سرمایه الحاقی نزد گروهی از سرمایه‌داران بخش II با زیان نقدی حقیقی نزد گروه دیگری از آنها قرین گردد، هیچ تغییری در نفس امر به وجود نمی‌آورد. آن گروه از سرمایه‌داران بخش II که بدین سان مغبون گشته‌اند ناچار باید اندکی محدودتر

(۱) Schäffle Albert (۱۸۳۱-۱۹۰۳) - سیاستمدار اتریشی، از زمره مبلغین اقتصاد عامیانه.

از گذشته زندگی کنند، همین و دیگر هیچ.

یا اینکه یک قسمت از Im در شکل وسایل ضرور زندگی مستقیماً در درون بخش II مبدل به سرمایه متغیر جدید گردد. در پایان این فصل (IV) چگونگی امکان وقوع چنین امری را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱- مثال اوّل

(A) نمودار بازتولید ساده:

$$9000 = \text{جمع} \begin{cases} 6000 = 1000 m + 1000 v + 4000 c & . I \\ 3000 = 500 m + 500 v + 2000 c & . II \end{cases}$$

(B) نمودار آغاز برای بازتولید به مقیاس گسترده:

$$9000 = \text{جمع} \begin{cases} 6000 = 1000 m + 1000 v + 4000 c & . I \\ 3000 = 750 m + 750 v + 1500 c & . II \end{cases}$$

فرض می‌کنیم که در نمودار B نیمی از اضافه‌ارزش بخش I، یعنی ۵۰۰، انباشته شده است. در این صورت بدو چین خواهیم داشت: $(500 m + 1000 v)$ یا I ۱۵۰۰ $(m + v)$ که باید با IIc ۱۵۰۰ مبادله شود. آنگاه در I، $4000 c + 500 m$ باقی می‌ماند که مبلغ اخیر الذکر باید انباشته شود. اینکه IIc ۱۵۰۰ جانشین $(500 m + 1000 v)$ می‌شود، خود روندی از بازتولید ساده است که به‌هنگام طرح مورد اخیر بحث شده است. فرض کنیم که ۴۰۰ واحد از Im باید مبدل به سرمایه ثابت گردد و ۱۰۰ به سرمایه متغیر. مبادله در درون I بابت $m 400$ ، که برای مایه‌افزائی تخصیص یافته پیش از این بررسی شده است. بنابراین مبلغ مزبور به آسانی می‌تواند به Ic ملحق گردد و آنگاه برای بخش I چنین خواهیم داشت: $c 4400 + v 1000 + m 100$ (که باید به $v 100$ تبدیل گردد).

بخش II از سوی خود و به قصد انباشت، Im ۱۰۰ را (که به صورت وسایل تولید وجود دارد) از I خریداری می کند و آنگاه سرمایه ثابت الحاقی II را تشکیل می دهد، در حالی که ۱۰۰ واحد پولی که با آن بخش II پرداخت می کند به سرمایه متغیر الحاقی بخش I در شکل نقدی آن مبدل می گردد. در آن صورت برای بخش I سرمایه ای بدین قرار داریم: $c + ۴۴۰۰ + ۱۱۰۰v$ (این جزء اخیر به صورت نقدی) = ۵۵۰۰.

اکنون بخش II دارای سرمایه ثابتی به مبلغ c ۱۶۰۰ است. برای آنکه سرمایه ثابت مزبور را به کار اندازد باید علاوه بر آن v ۵۰ نیز نقداً برای خریداری نیروی کار پیش ریز کند، به نحوی که سرمایه متغیرش از ۷۵۰ به ۸۰۰ بالغ می گردد. این توسعه سرمایه های ثابت و متغیر بخش II تا میزان ۱۵۰، از اضافه ارزش این بخش برداشت شده است. بنا بر این از Im ۷۵۰ فقط m ۶۰۰ به عنوان مصرف - مایه سرمایه داران بخش II باقی می ماند و محصول سالیانه بخش مزبور به نحو زیر تقسیم می گردد:

II. $c + ۱۶۰۰ + ۸۰۰v + ۶۰۰m$ (مصرف - مایه) = ۳۰۰۰. آن m ۱۵۰ که به صورت وسایل مصرف تولید شده و در اینجا به $(c + ۱۰۰ + ۵۰v)$ II مبدل گردیده، سراسر به صورت عین جنس در مصرف کارگران جذب شده است بدین سان: که ۱۰۰ تا از آن به وسیله کارگران بخش I (Ic ۱۰۰) و ۵۰ تای دیگر به وسیله کارگران بخش II (Iv ۵۰) به مصرف رسیده است، آنچنانکه فوقاً بیان گردید. در واقع در بخش II، که کل محصولش در شکلی آماده شده که لازمه انباشت است، ناگزیر باید جزء بزرگتری از اضافه ارزش، به میزان ۱۰۰، به صورت وسایل مصرف واجب باز تولید گردد. هرگاه باز تولید به مقیاس گسترده واقعاً آغاز شده باشد، آنگاه ۱۰۰ تا از پول - سرمایه متغیر بخش I به وسیله طبقه کارگر I به سوی II فرومی ریزد و در مقابل، بخش II، m ۱۰۰ از ذخیره کالائی خود را به بخش I منتقل می سازد و در عین حال ۵۰ تا از ذخیره کالائی را به طبقه کارگر بخش خود تحویل می دهد.

اینک وضعی که به منظور انباشت اصلاح یافته، به قرار زیرین است:

$$I. \quad 6000 = 500m + 1100v + 4400c \quad (\text{مصرف - مایه})$$

$$II. \quad 2252 = 600m + 800v + 1600c \quad (\text{مصرف - مایه})$$

جمع مانند سابق = 9000

از مبلغ مزبور حساب سرمایه چنین است:

$$\text{جمع } 7900 = \begin{cases} I. \quad 5500 = 1100v + 4400c \quad (\text{نقد}) \\ II. \quad 2400 = 800v + 1600c \quad (\text{نقد}) \end{cases}$$

درحالی که تولید بدین سان آغاز شده بود:

$$\text{جمع } 7250 = \begin{cases} I. \quad 5000 = 1000v + 4000c \\ II. \quad 2250 = 750v + 1500c \end{cases}$$

اگر انباشت واقعی بر این پایه انجام گیرد یعنی اگر واقعاً تولید با این سرمایه

افزایش یافته سر بگیرد، در پایان سال آینده چنین خواهیم داشت:

$$\text{جمع } 9800 = \begin{cases} I. \quad 6600 = 1100m + 1100v + 4400c \\ II. \quad 3200 = 800m + 800v + 1600c \end{cases}$$

فرض کنیم که در بخش I انباشت با همان آهنگ ادامه می یابد یعنی $550m$ به صورت

درآمد خرج می شود و $550m$ انباشته می گردد. بدو جای $1100v$ را $1100c$ II

می گیرد و سپس باز باید $550m$ به وسیله کالاهائی از بخش II به همان ارزش سامان

پذیرد، یعنی جمعاً می کند $(v+m) 1650$. ولی سرمایه ثابت بخش II که باید تجدید

شود بیش از 1600 نیست و لذا 50 تای باقیمانده باید از $800m$ II تکمیل گردد. هرگاه

حالا در اینجا پول را کنار بگذاریم، آنگاه نتیجه ای که در مورد این معامله به دست

می آوریم به قرار زیر خواهد بود:

$$I. \quad 550m + 4400c \quad (\text{که برای مایه افزائی تخصیص یافته است}) \quad \text{و علاوه بر آن}$$

$$(v+m) 1650 \quad \text{به مثابه مصرف - مایه سرمایه داران و کارگران، که به وسیله کالاهای IIc}$$

به سامان می رسد.

II. c ۱۶۵۰ (که ۵۰ تای زائد آن بنابر آنچه فوقاً گفته شد، از IIm برداشته شده است) $v + ۸۰۰ + m ۷۵۰$ (مصرف - مایه سرمایه‌داران).

ولی چنانچه نسبت گذشته v به c باقی بماند، در آن صورت باید در c ۵۰ باز v ۲۵ گذاشته شود. این مبلغ را باید از m ۷۵۰ پرداخت نمود. بنابراین چنین خواهیم داشت:

$$II. c ۱۶۵۰ + v ۸۲۵ + m ۷۲۵.$$

در بخش I باید mI ۵۵۰ برای مایه‌افزائی به کار رود. در صورتی که نسبت قبلی حفظ شده باشد آنگاه از این مبلغ ۴۴۰ سرمایه ثابت و ۱۱۰ سرمایه متغیر تشکیل خواهد داد. این ۱۱۰ را احتمالاً باید از درون IIm ۷۲۵ بیرون آورد، و این بدان معنی خواهد بود که وسایل مصرفی به ارزش ۱۱۰ به جای آنکه به وسیله سرمایه‌داران بخش II مصرف شود توسط کارگران بخش I به مصرف می‌رسد. بنابراین سرمایه‌داران مزبور بخش II مجبورند این m ۱۱۰ را که نمی‌توانند مصرف نمایند برای مایه‌افزائی تخصیص دهند. پس، از IIm ۷۲۵ فقط IIm ۶۱۵ باقی می‌ماند. ولی اگر بخش II این ۱۱۰ را به سرمایه ثابت الحاقی مبدل سازد، آنگاه به یک سرمایه متغیر الحاقی به میزان ۵۵ احتیاج پیدا می‌کند و این را هم باز باید از اضافه‌ارزش خود بیرون آورد. چنانچه این مبلغ را از IIm ۶۱۵ کسر کنیم برای مصرف سرمایه‌داران ۵۵۰ باقی می‌ماند و پس از انجام همه نقل و انتقالات بالفعل و بالقوه، ارزش - سرمایه‌های ذیل به دست می‌آید:

$$I. (c ۴۴۰ + v ۱۲۱۰) + (v ۱۱۰ + c ۴۸۴۰) = ۶۰۵۰$$

$$II. (c ۱۶۰۰ + v ۵۰ + c ۱۱۰) + (v ۸۰۰ + v ۲۵ + c ۵۵) = ۲۶۴۰$$

$$جمع = ۸۶۹۰$$

اگر وضع به نحو عادی جریان یابد، انباشت در بخش II باید سریع‌تر از بخش I انجام شود، زیرا در غیر این صورت جزء $(v + m)$ I که باید در c کالاهای IIc مبادله گردد، سریع‌تر از IIc که فقط در برابر آن امکان مبادله دارد نمود می‌کرد.

هرگاه بازتولید بر همین پایه دنبال شود، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، در پایان سال بعد چنین خواهیم داشت:

$$10780 = \text{جمع} \begin{cases} \text{I. } 7260 = 1210 m + 1210 v + 4480 c \\ \text{II. } 3520 = 880 m + 880 v + 1760 c \end{cases}$$

چنانچه نرخ تقسیم اضافه‌ارزش بی‌تغییر باقی‌بماند، آنگاه بخش I باید اولاً $1210 v$ و سپس نیمی از اضافه‌ارزش $= 605$ را، که با هم به 1815 بالغ می‌شود به صورت درآمد خرج نماید. این مصرف - مایه باز به میزان 55 نسبت به IIc فزونی دارد؛ این 55 باید از $880 m$ کسر شود و باقی می‌ماند 825 . علاوه بر این تبدیل $II m$ به IIc متضمن آن است که $\frac{1}{4} 27$ از $II m$ بابت معادل سرمایه متغیر کسر شود، لذا $II m$ $\frac{1}{4} 797$ برای مصرف باقی می‌ماند.

اکنون بخش I باید به میزان m 605 مایه‌افزائی کند که 484 آن بابت سرمایه ثابت و 121 آن بابت سرمایه متغیر است. جزء اخیر باید از $II m$ ، که هنوز به $\frac{1}{4} 797$ بالغ است کسر گردد. در این صورت $\frac{1}{4} 676 II m$ باقی می‌ماند. بنابراین بخش II اضافه‌ای به میزان 121 مبدل به سرمایه ثابت می‌کند و این خود مستلزم سرمایه متغیر اضافی‌ئی به میزان $\frac{1}{4} 60$ است که از $\frac{1}{4} 676$ برداشته خواهد شد. برای مصرف 616 باقی می‌ماند.

در این صورت سرمایه‌هائی به شرح زیر در دست داریم:

$$\text{I. ثابت: } 5324 = 484 + 4840$$

$$\text{متغیر: } 1331 = 121 + 1210$$

$$\text{II. ثابت: } 1936 = 121 + 55 + 1760$$

$$\text{متغیر: } 968 = 60/5 + 27/5 + 880$$

$$9559 = \text{جمع کل} \begin{cases} \text{I. } 6655 = 1331 v + 5324 c \\ \text{II. } 2904 = 968 v + 1936 c \end{cases}$$

و در پایان سال به صورت محصول از این قرار:

$$11858 = \text{جمع} \begin{cases} 7986 = 1331 m + 1331 v + 5324 c & \text{I.} \\ 3872 = 968 m + 968 v + 1936 c & \text{II.} \end{cases}$$

چنانچه همین حساب را تکرار کرده از کسور صرف نظر کنیم در پایان سال بعد

محصولی خواهیم داشت بدین قرار:

$$13043 = \text{جمع} \begin{cases} 8784 = 1464 m + 1464 v + 5856 c & \text{I.} \\ 4259 = 1065 m + 1065 v + 2129 c & \text{II.} \end{cases}$$

و در پایان سال بعد از آن:

$$14348 = \text{جمع} \begin{cases} 9662 = 1610 m + 1610 v + 6442 c & \text{I.} \\ 4686 = 1172 m + 1172 v + 2342 c & \text{II.} \end{cases}$$

طی پنج سال باز تولید به مقیاس گسترده، مجموع سرمایه‌های بخش‌های I و II از $1750 v + 5500 c = 7250$ به $2782 v + 8784 c = 11566$ رسیده و بنابراین در نسبت ۱۶۰ : ۱۰۰ نموّ نموده است. مجموع اضافه‌ارزش که در ابتدا به میزان ۱۷۵۰ بود اکنون به ۲۷۸۲ بالغ گردیده است. اضافه‌ارزش مصرف‌شده در ابتدا برای بخش I، ۵۰۰ و برای بخش II، ۶۰۰ بود یعنی جمعاً به ۱۱۰۰ بالغ می‌گردید. در سال آخر اضافه‌ارزش مصرف‌شده برای بخش I به ۷۳۲ و برای بخش II به ۷۴۶^(۱) یعنی مجموعاً به ۱۴۷۸ بالغ گردیده است. بنابراین در نسبت ۱۰۰ به ۱۳۴ ترقی نموده است.

(۱) در چاپ‌های اوّل و دوّم، این بند به صورت زیرین تنظیم یافته بود:

طی باز تولید گسترده چهار ساله مجموع سرمایه I و II از $1750 v + 5400 c = 7150$ به $2782 v + 8784 c = 11566$ ، ولذا به نسبت ۱۶۰ : ۱۰۰، ترقی نموده است. مجموع اضافه‌ارزش بدو بالغ بر ۱۷۵۰ بود و اکنون ۲۷۸۲ است. اضافه‌ارزش مصرف‌شده در ابتدا برای I ۵۰۰ و برای II ۵۳۳ بود، مجموعاً $= 1035$. اضافه‌ارزش مصرف‌شده در آخرین سال برای I بالغ بر ۷۳۲ و برای II بالغ بر ۹۵۸ بود و جمعاً $= 1690$. بنابراین در نسبت ۱۶۳ : ۱۰۰ نموّ نموده است.

۲- مثال دوّم

اکنون محصول سالانه ۹۰۰۰ را بگیریم، که تماماً به مثابه کالا - سرمایه در دست طبقه سرمایه‌داران صنعتی قرار دارد، به صورتی که نسبت عمومی متوسط میان سرمایه متغیر و ثابت مانند ۱ به ۵ است. این وضع نخست رشد بالنسبه مهمی از تولید سرمایه‌داری ولذا از نیروی بارآور کار اجتماعی را مفروض می‌دارد و ثانیاً مستلزم آن است که مقیاس تولید قبلاً گسترش یافته باشد و سرانجام با تکامل کلیه شرایطی که برآنگیزنده یک اضافه جمعیت نسبی طبقه کارگر است ملازمه دارد. در این صورت محصول سالیانه، پس از چشم‌پوشی از کسور، به‌قرار زیر خواهد بود:

$$9000 = \text{جمع} \begin{cases} 7000 = 1000 m + 1000 v + 5000 c & \text{I.} \\ 2000 = 285 m + 285 v + 1430 c & \text{II.} \end{cases}$$

فرض کنیم که طبقه سرمایه‌دار بخش I نیمی از اضافه‌ارزش (= ۵۰۰) را مصرف می‌کند و نیم دیگر را می‌انبارد. در چنین صورتی لازم می‌آید که $I = 1500 + 500 m$ با $1000 v$ با 1500 IIC مبادله گردد. ولی چون در مورد مثال ما، IIC به بیش از 1430 بالغ نمی‌گردد، لازم است که 70 واحد دیگر از اضافه‌ارزش برداشت کرد و به آن افزود. هنگامی که این 70 را از اضافه‌ارزش کم کنیم باقی می‌ماند 115 IIC.

پس چنین خواهیم داشت:

I. $500 v + 5000 c$ (برای مایه‌افزائی) $+ (v + m) 1500$ (به مثابه مصرف - مایه سرمایه‌داران و کارگران).

$$\text{II. } 70 m + 1430 c \text{ (برای مایه‌افزائی) } + 285 v + 215 m.$$

نظر به اینکه در اینجا 70 IIm مستقیماً به c II افزوده شده است، ناگزیر سرمایه

متغیری به میزان $\frac{70}{5} = 14$ لازم است تا این سرمایه ثابت الحاقی را به حرکت درآورد.

پس باز باید این ۱۴ تا را نیز از II m ۲۱۵ کسر نمود. باقی می ماند II m ۲۰۱ و چنین خواهیم داشت:

$$II. (c + ۱۴۳۰) + (c + ۷۰) + (v + ۲۸۵) + (v + ۱۴) + m + ۲۱۰.$$

مبادله $(v + m)$ I ۱۵۰۰ با IIc رَوَدی از بازتولید ساده است^(۱) و لذا سابقاً مورد بررسی قرار گرفته است. با این همه هنوز باید در اینجا، برخی ویژگی ها را متذکر گردید که ناشی از این امر هستند که در مورد بازتولید همراه با انباشت، $(v + m)$ I تنها با IIc جبران نمی شود، بلکه IIc به اضافه حصه ای از II m است که جانشین آن می گردد.

اینکه، با مفروض بودن انباشت، $(v + m)$ I بزرگتر از IIc است و مانند بازتولید ساده برابر با IIc نیست، خود به خود مفهوم است، زیرا اولاً بخش I جزئی از اضافه محصولش را با سرمایه بار آور خویش همبر می کند و ۶ آن جزء را مبدل به سرمایه ثابت می نماید و بنابراین نمی تواند در عین حال این ۶ را با وسایل مصرف بخش II جبران سازد. ثانیاً بخش I باید از اضافه محصول خود عناصر مادی سرمایه ثابتی را تأمین نماید که برای انباشت در درون بخش II ضرور است، همچنانکه بخش II نیز باید عناصر مادی سرمایه متغیری را فراهم سازد که لازمه متحرک ساختن آن جزئی از اضافه محصول I است که همین بخش I به مثابه سرمایه ثابت الحاقی خود به کار برده است. می دانیم که سرمایه متغیر حقیقی عبارت از نیروی کار است و لذا سرمایه متغیر الحاقی نیز چنین است. این سرمایه دار I نیست که وسایل زیست لازم را از بخش II به منظور ذخیره خریداری می کند یا، مانند عملی که برده دار انجام می داد، وسایل مزبور را به قصد مصرف نیروی کار الحاقی می که باید استخدام کند انبار نمی نماید. این خود کارگران

(۱) در چاپ های اول و دوم آلمانی به جای "بازتولید"، انباشت قید شده بود که مسلماً اشتباه نگارشی است و لذا در چاپ های بعدی اصلاح شده است.

هستند که بابخش II معامله می کنند. ولی این امر مانع از آن نیست که ازدیدگاه سرمایه دار، وسایل مصرف نیروی اضافی کار فقط عبارت از وسایل تولید و نگاهداری نیروی کار الحاقی بی باشد که وی محتملاً به کار خواهد گماشت و لذا به مثابه شکل جنسی سرمایه متغیر او تلقی گردد. نخستین عمل بخش I عبارت از آن است که پول - سرمایه جدیدی را که برای خرید نیروی کار الحاقی لازم است ذخیره کند. به محض اینکه بخش I این نیروی کار را با سرمایه بارآور خویش همبر ساخت، پول مبدل به وسیله خرید کالاهای بخش II برای این نیروی کار می گردد و لذا نیروی کار مزبور باید وسایل مصرف خویش را در دسترس داشته باشد.

به طور گذرا متذکر شویم که آقای سرمایه دار و مطبوعاتش غالباً از نحوه ای که نیروی کار پولش را خرج می کند، و نیز از کالاهای بخش II که پول مزبور در آنها به سامان می رسد، ابراز ناخرسندی می کنند. آنها در این باره به فلسفه بافی پرداخته، مانند آقای درام موند^(۱)، دبیر سفارت بریتانیای کبیر در واشنگتن از فرهنگ و انسان دوستی سخن می رانند. روزنامه نی شن^(۲) در اکتبر ۱۸۷۹ مقاله جالبی انتشار داده که در آن از جمله گفته شده است:

”کارگران نتوانستند سطح فرهنگی خویش را هم تراز اختراعات کنونی نمایند. بسیاری از اشیاء مورد دسترسی آنها قرار گرفته است بدون آنکه کارگران استفاده از آنها را بدانند. بنابراین آنها بازار را گسترش نمی دهند (بدیهی است هر سرمایه داری خواستار آن است که کارگران کالای او را خریداری نمایند). هیچ دلیلی وجود ندارد که کارگر نخواهد از همان وسایل راحتی که مورد استفاده روحانی، و کیل دعاوی و پزشکی است و درآمدی مشابه او دارند، برخوردار گردد. (درواقع این قبیل و کلاهی دعاوی، روحانیان

Drum Mond (۱)

The Nation (۲)

و پزشکان باید فقط به خواستن این وسایل راحتی دل خوش دارند!) ولی کارگر در این جهت قدمی بر نمی‌دارد. مسئله این‌که چگونه باید او را با اُسلوبی بخردانه و سالم به‌مثابه مصرف‌کننده تربیت نمود به‌جای خود باقی است. حل این مسئله آسان نیست، زیرا تمام جاه‌طلبی او از خواست کوتاه‌ساختن ساعات کار تجاوز نمی‌کند، خواستی که عوام‌فریبان وی را بیشتر در این جهت ترغیب می‌کنند به‌جای آن‌که او را به‌سوی ارتقاء وضع خویش و بهبود امکانات معنوی و فکریش تشویق نمایند."

(Reports of H. M's Secretaries of Embassy and Legation on the Manufactures, Commerce, etc... of the countries in which they reside, London, 1879, P. 404.)

بنابراین چنین برمی‌آید که ساعات طولانی‌کار، راز آن اُسلوبِ بخردانه و سالمی است که باید وضع کارگر را به‌وسیلهٔ بهبود امکانات اخلاقی و فکریش ارتقا بخشد و او را به‌صورت یک مصرف‌کنندهٔ بخرد در آورد. برای آن‌که یک مصرف‌کنندهٔ بخرد کالای سرمایه‌داران از آب درآید، باید به‌ویژه از آنجا شروع کند که بگذارد کارفرمایش نیروی مشخص‌کار او را به‌نحو نابخردانه و ناسالم به‌مصرف برساند - ولی عوام‌فریبان مانع وی می‌گردند. آنچه را که سرمایه‌دار از مصرف بخردانه درک می‌کند عبارت از آن چیزی است که همواره هنگامی که وی مرحمت فرموده و مستقیماً در امر دادوستد وسایل مصرف‌کارگانش مداخله می‌نماید، با "تراک سیستم" ^(۱) ظاهر می‌گردد، که در زمرهٔ دیگر چیزها تهیهٔ خانهٔ مسکونی برای کارگر را نیز در بر می‌گیرد به‌نحوی که کارفرمایش در عین حال موجر وی نیز می‌گردد.

همین درام موند، که روان‌زیبایش در خواب خوش اقدامات سرمایه‌داران برای ارتقاء طبقهٔ کارگر است، در همان گزارش در زمرهٔ چیزهای دیگر از کارخانه‌های

(۱) Truck system - عبارت از سیستمی است که طبق آن دستمزد کارگران باید اجباراً طبق حواله‌های مصرف به‌روی مغازه‌ها و مؤسسات کارفرما پرداخت گردد.

پنبه‌ریسی نمونه‌*لاول و لاورنس میلز*^(۱) سخن می‌گوید. اغذیه‌فروشی‌ها و خانه‌های مسکونی دختران کارگر متعلق به شرکت سهامی مالک کارخانه است. مدیره‌های این خانه‌ها در خدمت همین شرکت هستند که نظامات خانه‌های مزبور را مقرر می‌دارد. هیچ دختری حق ندارد بعد از ساعت ۱۰ به خانه بیاید. ولی دُرّ‌گزیده آن از این قرار است: پلیس ویژه شرکت در تمام اطراف و جوانب در حرکت است تا تخلف از نظامات را جلوگیری نماید. پس از ساعت ۱۰ ورود و خروج همه کس ممنوع است. هیچ دختری نمی‌تواند به‌غیر از زمین متعلق به شرکت در جای دیگر منزل نماید، زمینی که هر خانه‌اش در هفته تقریباً اجاره‌بهائی به مبلغ ۱۰ دلار برای شرکت می‌آورد و آنگاه است که مصرف‌کننده خردمند در تمام شکوفائیش ظاهر می‌گردد:

”اما چون وجود پیانو از واجبات بسیاری از بهترین خانه‌های زنان کارگر است، موسیقی، آواز و رقص نقش مهمی ایفا می‌کند، لاقلاً برای آن زنانی که پس از یک کار ده ساعتی بی‌وقفه در پشت دستگاه نساجی و پس از یکنواختی کارشان، بیشتر به تفریح نیاز دارند تا به یک استراحت واقعی.“ (صفحه ۴۱۲)

اکنون راز عمده برای تبدیل یک کارگر به مصرف‌کننده خردمند از پرده بیرون می‌افتد. آقای *درام موند* از کارخانه کاردسازی *تیورنرس فولس*^(۲) (روی رودخانه کانک-تیکوت)^(۳) دیدن می‌کند و *مستر اوکمان*^(۴) صندوقدار شرکت سهامی، پس از آنکه به او می‌گوید که جنس کاردهای غذاخوری آمریکائی عالی‌تر از آن انگلیسی است، چنین ادامه می‌دهد:

”ولی ما انگلستان را در عرصه قیمت نیز شکست خواهیم داد. ما هم اکنون از لحاظ

Lowell and Lawrence Mills (۱)

Turner's Falls (۲)

Connecticut River (۳)

Mister Oakman (۴)

مرغوبیت جنسی بر انگلستان سبقت گرفته‌ایم، این خود امر مسلمی است. ولی ما باید قیمت‌های خود را باز هم تنزل دهیم و ما به محض اینکه فولاد و دستمزدمان را ارزان‌تر تمام کنیم این تنزل قیمت را انجام خواهیم داد!" (ص ۴۲۷)

تنزل دستمزد و ساعات کار طولانی، این است آن *nec plus ultra* (بالادست) اُسلوب بخردانه و سالم، که هدف آن عبارت است از ارتقاء کارگر به درجه رفیع یک مصرف‌کننده خردمند، تا بازاری برای توده‌ای از اشیاء پدید آورد که تمدن و ترقی اختراعات در دسترس وی قرار داده‌اند.

*

همچنانکه I باید از اضافه - محصول خود سرمایه ثابت الحاقی بخش II را تأمین نماید، هم آنچنان II نیز به همان معنی سرمایه متغیر الحاقی بخش I را تأمین می‌کند. تا آنجا که مربوط به سرمایه متغیر است، بخش II برای بخش I و برای خود بدین سان انباشت می‌کند که جزء بزرگتری از تولید کل، و لذا از اضافه - محصول خود را نیز، به شکل وسایل ضروری مصرف بازتولید می‌نماید.

در مورد تولیدی که مبتنی بر سرمایه بالان است، $I(v + m)$ باید برابر باشد با $II c$ ، به علاوه این جزء اضافه - محصولی که تازه به صورت سرمایه به آن ملحق گشته، به علاوه جزء سرمایه ثابت الحاقی‌ئی که برای توسعه تولید در بخش II ضرورت دارد. حداقل گسترش عبارت از آن توسعه‌ای است که بدون آن یک انباشت واقعی، یعنی توسعه واقعی تولید در بخش I، امکان‌پذیر نیست.

هر گاه اکنون به موردی که اخیراً بررسی شد برگردیم، ملاحظه می‌کنیم که حالت مزبور دارای این ویژگی است که $II c$ کوچکتر از $I(v + m)$ است، و لذا کوچکتر از جزئی از محصول I است که به مثابه درآمد درازاء وسایل مصرف خرج می‌شود، به نحوی

که قسمتی از اضافه - محصول II، برابر با ۷۰، با مبادله $I(v + m)$ ۱۵۰۰ بلافاصله به سامان می‌رسد. اما در مورد IIc (= ۱۴۳۰) تعویض برابر ارزش آن باید، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، از $I(v + m)$ گرفته شود تا باز تولید ساده بتواند در بخش II انجام گردد. نیازی به بررسی حالت باز تولید ساده در اینجا نیست، ولی درباره $70 II_m$ مکمل آن باید سخن گفت. آنچه که برای I تعویض ساده درآمد با وسایل مصرف و مبادله کالائی ساده به منظور مصرف است، در اینجا برای II دیگر تنها عبارت از یک استحاله مجدد سرمایه ثابت از شکل کالا - سرمایه به شکل عینی آن - آنچنانکه در درون باز تولید ساده بود - نیست، بلکه یک روند انباشت مستقیم و دگرسانی یک جزء از اضافه - محصول آن از شکل وسایل مصرف به شکل سرمایه ثابت است. اگر $I, 70 II_m$ را با ۷۰ لیره استرلینگ پول خریداری کند (ذخیره پولی برای تبدیل اضافه - ارزش) و چنانچه II از سوی خود با این پول، $70 I_m$ خریداری نکند، ولی آن را به صورت پول - سرمایه انباشت نماید، آنگاه پول مزبور، اگر چه محصولی نیست که باید به تولید ملحق گردد، خود نمایشگر محصولی اضافی است (یعنی اضافه - محصول بخش II که پول مزبور جزء درستی از آن است). ولی در این مورد این انباشت پول از سوی II در عین حال به معنای آن خواهد بود که $70 I_m$ که به صورت وسایل تولید وجود دارد قابل فروش نیست. بنابراین در بخش I اضافه تولیدی نسبی، به میزان عدم توسعه هم زمان باز تولید از سوی II، روی خواهد داد.

ولی گذشته از این: طی مدتی که ۷۰ واحد پول ناشی از بخش I، از راه خرید $70 I_m$ از سوی بخش II به بخش I برنگشته یا فقط قسماً برنگشته است، آنگاه پول مزبور تماماً (یا قسماً) به مثابه پول - سرمایه بالقوه الحاقی در دست بخش II قرار دارد. این وضع برای همه مبادلات بین بخش I و II تا هنگامی صادق است که تعویض متقابل کالاهای دو طرف بازگشت پول را در جهت مبدأ حرکت تأمین نموده است. وقتی اوضاع به صورت عادی جریان داشته باشد، پول فقط موقتاً این نقش را ایفا می‌کند. به عکس

در سیستم اعتباری، که تمامی پول الحاقی موقتاً آزاد شده فوراً می تواند به صورت سرمایه الحاقی فعال به کار افتد، ممکن است این پول - سرمایه، که فقط به صورت موقت آزاد گردیده است، مثلاً در مؤسسات جدیدی از بخش I گذاشته شده و به کار افتد، در حالی که می توانست موجبات نقدسازی محصول الحاقی ثی که در مؤسسات دیگر را کد مانده است فراهم نماید. علاوه بر این باید متذکر بود که الحاق I m به سرمایه ثابت بخش II، در عین حال مستلزم گسترش سرمایه متغیر II به میزان ۱۴ است. این امر همانند آنچه در بخش I در حالت ورود مستقیم اضافه - محصول I m در سرمایه I c می گذرد - متضمن آن است که باز تولید در بخش II از هم اکنون با گرایش به سوی مایه افزائی بعدی جریان یافته است و بنابراین باز تولید مستلزم گسترش قسمتی از اضافه - محصول این بخش است که وسایل لازم زیست تولید می کند.

*

چنانکه در مثال دوم دیدیم، هر گاه قرار باشد که I m ۵۰۰ برای مایه افزائی تخصیص داده شود، آنگاه محصول ۹۰۰ تائی باید به منظور باز تولید ضرورتاً به نحو زیرین توزیع گردد. در اینجا ما فقط کالاها را ملحوظ می داریم و از گردش پول چشم می پوشیم.

$$I. 500m + 500c \text{ (برای مایه افزائی)} + 1500(v+m) \text{ مصرف - مایه} = 7000 \text{ به صورت کالا}$$

$$II. 1500c + 299v + 201m = 2000 \text{ به صورت کالا}$$

جمع = ۹۰۰۰ به صورت محصول - کالا

در این صورت مایه افزائی به شرح ذیل انجام می گیرد: در بخش I، m ۵۰۰ ی که

باید مایه افزا گردد، خود تقسیم می شود به $\frac{5}{6} = 417c + \frac{1}{6} = 83v$ ؛ $83v$ مبلغی برابر

خود از II m، که عناصر سرمایه ثابت خریداری می کند، بیرون می آورد و لذا به II c

می پیوندد. افزایش ۸۳ به II c موجب افزایش یک پنجم ۸۳ (= ۱۷) به II v می گردد.

پس از این تبدلات چنین خواهیم داشت:

$$I. 6500 = 1083v + 5417c = v(83m + 1000v) + c(417m + 5000c)$$

$$II. 1899 = 316v + 1583c = v(17m + 299v) + c(83m + 1500c)$$

$$\text{جمع} = 8399$$

در بخش I، سرمایه از ۶۰۰۰ به ۶۵۰۰ ترقی نموده و لذا به میزان $\frac{1}{13}$ افزایش یافته است. در بخش II سرمایه از ۱۷۱۵ به ۱۸۹۹ بالغ گشته و لذا افزایشی تقریباً در حدود $\frac{1}{9}$ به دست آورده است.

باز تولید بر این پایه، در پایان سال دوم سرمایه‌ای به صورت ذیل به دست می‌دهد:

$$I. 7042 = 1173v + 5869c = v(90m + 1083v) + c(452m + 5417c)$$

$$II. 2057 = 342v + 1715c = v(18m + 8m + 316v) + c(42m + 1583c)$$

و در پایان سال سوم محصولی چنین:

$$I. 1173m + 1173v + 5869c$$

$$II. 342m + 342v + 1715c$$

هرگاه بخش I همچنان نیمی از اضافه‌ارزش را انباشت نماید، آنگاه $(v + m \frac{1}{3})$ I عبارت خواهد بود از $1173 + 587(m \frac{1}{3}) = 1760$ ، یعنی به اندازه ۴۵ تا بزرگتر از مجموع IIc ۱۷۱۵. این ۴۵ واحد باید از طریق انتقال وسایل تولیدی به همین مبلغ به II c جبران گردد. بنابراین IIc به میزان ۴۵ افزایش می‌یابد و این امر نمو IIv را به میزان $\frac{1}{5}$ (=۹) ایجاب می‌نماید. علاوه بر این $587 Im$ واحدی که بر مایه افزوده‌اند خود به $\frac{5}{6}$ و $\frac{1}{6}$ ، یعنی به $c 489$ و $v 98$ تقسیم می‌گردند. این ۹۸ یک پیوند تازه ۹۸ تائی را به سرمایه ثابت بخش II ایجاب می‌کند. این نیز به نوبه خود موجب افزایش سرمایه متغیر بخش II به میزان $\frac{1}{5}$ یعنی ۲۰ می‌شود. آنگاه چنین خواهیم داشت:

$$I. \quad 7629 = 1271 v + 6358 c = v(98 m + 1173 v) + c(489 m + 5869 c)$$

$$II. \quad 2229 = 371 v + 1858 c = v(20 m + 9 m + 342 v) + c(98 m + 45 m + 1715 c)$$

جمع سرمایه = ۹۸۵۸

بنابراین طی سه سال باز تولید فزاینده، سرمایه بخش I در مجموع از ۶۰۰۰ به ۷۶۲۹ افزایش یافته است. سرمایه بخش II از ۱۷۱۵ به ۲۲۲۹ بالغ گشته و مجموع سرمایه اجتماعی از ۷۷۱۵ به ۹۸۵۸ ترقی نموده است.

۳- مبادله IIc در صورت انباشت

بنابراین در جریان مبادله $I(v + m)$ با IIc حالات مختلفی روی می دهد. آنگاه که باز تولید ساده مطرح است، هر دو باید برابر بوده متقابلاً یکدیگر را جبران نمایند و الا، چنانکه فوقاً دیده شد، باز تولید ساده بدون بروز اختلال انجام پذیر نخواهد بود.

در مورد انباشت بیش از هر چیز باید نرخ انباشت در مد نظر باشد. در مثال های پیشین نرخ انباشت را در بخش I برابر $\frac{1}{3} m$ فرض کرده ایم و نیز این نرخ را سال به سال ثابت قرار داده ایم. ما فقط نسبتی را که بنا بر آن این سرمایه انباشته به سرمایه متغیر و ثابت تقسیم می گردد تغییر داده ایم. از آنجا امکانات سه گانه زیرین نتیجه شده است:

۱- $I(v + m \frac{1}{3})$ برابر با IIc است که در این صورت کوچکتر از $I(v + m)$ خواهد بود. باید هم همواره چنین باشد، زیرا در غیر این صورت در بخش I انباشت وقوع پذیر نیست.

۲- $I(v + m \frac{1}{3})$ بزرگتر از IIc است. در این مورد جبران آن به وسیله افزودن جزئی از II m به IIc انجام می پذیرد به نحوی که حاصل جمع $= I(v + m \frac{1}{3})$ گردد. برای بخش

II این معامله عبارت از بازتولید ساده سرمایه ثابت نیست، بلکه از هم اکنون انباشت و إلحاق این جزء از اضافه - محصول به سرمایه‌ای است که بخش II درمقابل وسایل تولید I مبادله می‌نماید. این افزایش درعین حال مستلزم آن است که علاوه بر آن، II متناسباً بر سرمایه متغیرش نیز به حساب اضافه - محصول خود بیافزاید.

۳- $I(v+m)\frac{1}{p}$ کوچکتر از IIc است. در این حالت بخش II سرمایه ثابت خود را از راه مبادله کاملاً بازتولید نموده است. بنابراین برای جبران کسری خود باید از بخش I خریداری نماید. این عمل با هیچگونه انباشت سرمایه متغیر II ملازمه ندارد، زیرا سرمایه ثابت آن با همین یک عمل در مجموع ارزش خود بازتولید گردیده است. از سوی دیگر آن قسمتی از سرمایه‌داران بخش I که تنها پول - سرمایه إلحاقی انباشت می‌کنند از دولت سر این معامله، جزئی از این نوع انباشت را عملی می‌سازند.

فرضیه بازتولید ساده، یعنی $I(v+m) = IIc$ ، نه تنها با تولید سرمایه‌داری سازگار نیست، (امری که نافی آن نیست که در یک دور صنعتی ۱۰ تا ۱۱ ساله، فلان یا بهمان سال مجموعاً تولیدی کمتر از سال پیش داشته باشد و لذا حتّاً بازتولید ساده نیز نسبت به سال پیش انجام نگرفته باشد)، بلکه علاوه بر آن، در برابر یک افزایش عادی سالیانه جمعیت، بازتولید ساده فقط در صورتی می‌تواند روی دهد که عده متناسباً فزاینده‌ای از خدمه غیربارآور نیز در مصرف ۱۵۰۰، رقمی که نمایشگر مجموع اضافه - ارزش است، شرکت نمایند. بالعکس انباشت سرمایه و لذا تولید واقعی سرمایه‌داری در چنین حالتی غیرممکن می‌شود. بنابراین واقعیت انباشت سرمایه‌داری برابری IIc را با $(v+m)$ نفی می‌کند. معذک‌ک حتّاً در انباشت سرمایه‌داری ممکن است اتفاق افتد که در نتیجه رَوندهای انباشتی که طی یک سلسله از دوره‌های پیشین تولید وقوع یافته است، نه تنها IIc با $(v+m)$ برابر باشد، بلکه حتّاً بزرگتر از آن گردد. پس در این صورت چنان اضافه - تولیدی در بخش II به وجود می‌آید که جز با یک ورشکست بزرگ و متعاقب آن، با انتقال سرمایه II به بخش I، جبران‌پذیر نیست. در صورتی هم که جزئی از سرمایه ثابت

II در درون خود بخش باز تولید گردد، مانند بذرهائی که از خود محصول برداشت شده و در کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرد، باز در رابطه میان $I(v + m)$ و IIc تغییری حاصل نمی‌شود. در مبادلات میان بخش‌های I و II جزء مزبور IIc، به حساب نمی‌آید، همچنانکه در مورد Ic نیز ملحوظ نمی‌گردد.^(۱) همچنین در صورتی که جزئی از محصولات بخش II شایسته آن باشد که بتواند در بخش I به مثابه وسایل تولید وارد شود، در نفس امر تغییری بروز نمی‌کند. جزء مزبور به وسیله قسمتی از وسایل تولید که از جانب I تحویل می‌شود جبران می‌گردد. هر گاه بخواهیم معاملات میان دو بخش بزرگ تولید اجتماعی، یعنی بخش تولید کنندگان وسایل تولید و بخش تولید کنندگان وسایل مصرف، را در حالت خالص و بی‌غش مورد مطالعه قرار دهیم باید قبلاً این جزء را از هر دو سو حذف نماییم.

پس، در تولید سرمایه‌داری $I(v + m)$ نمی‌تواند برابر با IIc باشد، یا به دیگر سخن این دو نمی‌توانند در جریان مبادله پایه‌پاش شوند. به عکس، چنانچه $I \frac{m}{x}$ عبارت از آن جزئی از $I m$ باشد که مانند درآمد از سوی سرمایه‌داران بخش I خرج شده است، آنگاه $I(v + \frac{m}{x})$ می‌تواند برابر، بزرگتر یا کوچکتر از IIc باشد. ولی $I(v + \frac{m}{x})$ همواره باید کوچکتر از $II(c + m)$ باشد، و در واقع باید به اندازه جزئی از $II m$ ، که در حال سرمایه‌داران بخش II ناگزیر به مصرف خود می‌رسانند، کوچکتر باشد. باید متذکر بود که در این شیوه بیان از انباشت، ارزش سرمایه ثابت، به مثابه جزئی از ارزش کالا - سرمایه‌ای که سرمایه ثابت مزبور در تولید آن شرکت جسته، به درستی

(۱) برای رفع هرگونه ابهام احتمالی توضیح ذیل داده می‌شود:

همچنانکه هر گاه در بخش I جزئی از مصنوعات همان بخش به مثابه سرمایه ثابت به کار رود، در مبادلات میان دو بخش ملحوظ نیست، به همان قسم نیز در صورتی که بخش II جزئی از محصول خود را مبدل به سرمایه ثابت نماید، آن جزء در مبادلات فیما بین به حساب نمی‌آید. (مترجم)

نموده نشده است. جزء استوار سرمایه ثابتی که به تازگی انباشته شده است بر حسب ماهیت مختلف این عناصر استوار، فقط به نحو تدریجی و آدواری به کالا - سرمایه منتقل می گردد. بنابراین کالا - سرمایه مزبور، هرگاه که مواد خام و محصولات نیمه ساخته و غیره به مقدار زیاد در تولید آن به کار رود، در قسمت اعظم خود عبارت از محصولاتی است که جانشین عناصر ثابت گردان و سرمایه متغیر شده اند. (معدلک به سبب واگرد عناصر گردان، می توان بدین سان عمل کرد که فرض نمود: جزء گردان همراه با جزء ارزشی که بابت سرمایه استوار به آن انتقال یافته است، طی سال آنچنان واگردهای متعددی انجام می دهد که مبلغ کل کالاهای تحویل گشته برابر با ارزش تمام سرمایه ای می گردد که در تولید سالیانه وارد می شود.) ولی آنجا که در عمل ماشین ها فقط مصالح کمکی وارد می شوند نه مواد خام، آنگاه از نو عنصر کار v در کالا - سرمایه، به مثابه جزء ترکیب کننده عمده جلوه گر می شود. در حالی که در محاسبه نرخ سود، اضافه ارزش نسبت به مجموع سرمایه حساب می شود و این امر در نظر گرفته نمی شود که عناصر استوار، آدواراً چه میزان کمایش بزرگی ارزش به محصول منتقل می کنند، در محاسبه ارزش هر کالا - سرمایه که آدواراً تولید می شود، جزء استوار سرمایه ثابت فقط به اندازه ارزش متوسطی به حساب می آید که جزء مزبور در نتیجه استعمال به خود محصول منتقل می سازد.

IV. تکمله

منشأ بدوی پول بخش II عبارت از $v+m$ تولید طلا در بخش I است که در برابر جزئی از c II مبادله شده است. فقط به میزانی که تولید کننده طلا، اضافه ارزش انباشت می کند و یا آن را مبدل به وسایل تولید I می نماید، یعنی تولید خود را توسعه می دهد، $(v+m)$ اش در بخش II وارد نمی شود. از سوی دیگر، آنگاه که انباشت پول از سوی

خود تولید کنندگان طلا به باز تولید گسترده می‌انجامد، جزئی از اضافه‌ارزش تولید طلا که به صورت درآمد خرج نشده است، به مثابه سرمایه متغیر الحاقی تولید کننده طلا در درون بخش II جای می‌گیرد. این انباشت یک گنج‌سازی جدیدی را در بخش II راه می‌اندازد، یا به دیگر سخن وسایل تازه‌ای را در اختیار قرار می‌دهد که بتوان از بخش I خرید کرد بدون آنکه به فروش مستقیم به آن بخش نیازی باشد. از این پول که $(v+m)$ تولید طلا بیرون آمده است، باید جزئی از طلائی را که برخی از رشته‌های تولیدی بخش II، به صورت ماده خام و غیره و خلاصه به مثابه عنصر جان‌نشین سرمایه ثابت خود به کار می‌برند، کسر نمود. در مبادله میان بخش I و II زمینه یک گنج‌سازی موقت (که به منظور گسترش بعدی باز تولید انجام می‌گیرد) وجود دارد بدین قرار: برای بخش I فقط در صورتی که جزئی از Im به طور یک‌جانبه به II فروخته شده باشد، یعنی بدون آنکه خرید تکمیلی انجام شده باشد برای II به صورت سرمایه ثابت الحاقی به کار رود. برای بخش II، هنگامی که عین همین امر از جانب I نسبت به سرمایه متغیر الحاقی روی داده باشد، علاوه بر این آنگاه که IIc تمام اضافه‌ارزشی را که I به صورت درآمد خرج کرده است بیوشاند، ولذا به وسیله آن قسمت از اضافه‌ارزش I جزئی از $IIIm$ خریداری شود و از آن راه به پول مبدل گردد.

هرگاه $(v + \frac{m}{x})$ I بزرگتر از IIc باشد، IIc نیازی به آن ندارد که به منظور باز تولید ساده خود به جای آنچه که I از $IIIm$ مصرف کرده است کالای I بنشاند. باید دید در جریان مبادله میان سرمایه‌داران بخش II (که به غیر از مبادله متقابل $IIIm$ نمی‌تواند چیز دیگری باشد) تا چه اندازه ممکن است انباشتی روی دهد. می‌دانیم که در درون II انباشت مستقیم از آن جهت به وقوع می‌پیوندد که جزئی از $II m$ مستقیماً به سرمایه متغیر مبدل می‌گردد، (همچنانکه در بخش I جزئی از $I m$ مستقیماً به سرمایه ثابت مبدل می‌شود)، در مورد درجات مختلف عمر انباشت در درون رشته‌های مختلف صنعت بخش II،

و برای تک سرمایه‌داران این رشته‌های مختلف، توضیح مطلب *mutatis mutandis* (با انجام تغییرات متناسب)، عیناً نظیر بخش I است. برخی‌ها هنوز در مرحله گنج‌اندوزی هستند: می‌فروشند بدون آنکه چیزی بخرند، دیگران در مرحله توسعه واقعی باز تولید قرار دارند: می‌خرند بدون آنکه بفروشند. درست است که پول - سرمایه متغیر الحاقی بدواً برای خرید نیروی کار اضافی به کار می‌رود، ولی نیروی کار مزبور نیز به‌نوبه خود از آن گنجهورانی که وسایل مصرفی و ویژه کارگران را در اختیار دارند وسایل زیست خریداری می‌کند. در موارد اخیر به همان نسبت که گنج‌اندوزی انجام می‌گیرد پول به نقطه عزیمت خود بازمی‌گردد، انباشته می‌شود.

پایان جلد دوم سرمایه

فهرست برخی اصطلاحات

<u>انگلیسی</u>	<u>آلمانی</u>	<u>فرانسه</u>	<u>فارسی</u>
Capital-value	Kapitalwert	Valeur-capital	ارزش - سرمایه
Commodity-value	Warenwert	Valeur-marchandise	ارزش - کالا
Depreciation	Depreziation	Depréciation	ارزش کاهی - ارزش کاستی
Determination of value	Wertbestimmung	Fixation de valeur	ارزش گذاری
Product in values	Wertprodukt	Produit-valeur	ارزش - محصول
Value of the product	Produktenwert	Valeur de produit	ارزش محصول
Metamorphosis	Metamorphose	Metamorphose	استحاله (دگرسانی)
Amortissement	Amortisation	Amortissement	استهلاک
Sinking fund	Amortisationsfonds	Fonds d'amortissement	استهلاک - مایه
Surplus-labour	Mehrarbeit	Surtravail	اضافه کار (کار اضافی)
Surplus-product	Mehrprodukt	Surproduit	اضافه محصول (محصول اضافی)
Credit	Kredit	Credit	اعتبار
Credit-system, credit economy	Kreditwirtschaft	Economie de credit	اقتصاد اعتباری
Money system, money Economy	Geldwirtschaft	Economie monnetaire	اقتصاد پولی
Natural economy	Naturalwirtschaft	Economie naturelle	اقتصاد طبیعی
Vulgar economy	Vulgärökonomie	Economie vulgaire	اقتصاد عامیانه
Accumulation fund	Akkumulationsfonds	Fonds d'accumulation	انباشت - مایه
Reserve fund	Reservefonds	Fonds de réserve	اندوخت - مایه
Productivity	Produktivität	Productivité	بار آوری
Labour productivity	Arbeitsproduktivität	Productivité du travail	بار آوری کار
Market	Markt	Marché	بازار
Reproduction	Reproduktion	Reproduction	باز تولید، تجدید تولید
Extensive reproduction	Extensive Reproduktion	Reproduction extensive	باز تولید برون گستر
Intensive reproduction	Intensive Reproduktion	Reproduction intensive	باز تولید درون گستر
Recovery	Rückfluss	Retour	بازریز، بازگشت (پول سرمایه)
Crisis	Krise	Crise	بحران
Unproductive expenses	Unkosten	Faux frais	بَرَجْ
Interst	Zins	Interêt	بهره پول
Management	Wirtschaft	Exploitation	بهره داری

<u>انگلیسی</u>	<u>آلمانی</u>	<u>فرانسه</u>	<u>فارسی</u>
Rent of Land	Grundrente	Rente foncière	بهره مالکانه
Insurance	Versicherung	Assurance	بیمه
Insurance fund	Asseruranzfonds	Fonds d'assurance	بیمه - مایه
Supply	Vorrat	Provision	پس‌افکند (ذخیره، ستنج)
Credit-money	Kreditgeld	Monnaie de credit	پول اعتباری
Accumulation of money	Geldakkumulation	Accumulation d'argent	پول - انباشت
Returning money	Zurückfließendes Geld	Rentrée de l'argent	پول برگشتی
Money-capital	Geldkapital	Capital-argent	پول - سرمایه
Latent money-capital	Latentes Geldkapital	Capital-argent latent	پول - سرمایه نهان
Commodity-money	Geldware	Marchandise-argent	پول - کالا پیش‌پرداخت
Reproduction	Reproduktion	Reproduction	تجدید تولید (باز تولید)
Simple reproduction	Einfache Reproduktion	Reproduction simple	تجدید تولید ساده
Extended, enlarged Reproduction	Reproduktion auf erwei- terter Stufenleiter	Reproduction élargie	تجدید تولید گسترده
Articles of luxury	Luxusmittel	Objet de luxe	تجمل‌افزار
Balance	Bilanz	Bilan	تراز نامه
Demand	Nachfrage	Demande	تقاضا
Individual capital	Individuelles Kapital	Capital individuel	تک سرمایه (سرمایه منفرد)
Distribution	Verteilung	Repartition	توزیع
Production funds	Produktionsfonds	Fonds de production	تولید - مایه
Latent production funds	Latenter Produktionsfonds	Fonds de production latent, virtuel	تولید - مایه نهفته
Investment	Anlage	Placement	جایابی (محل یابی)
Average activity	Lebendigkeit	Animation	جذب و جوش
Puddling	Puddling	Puddlage	چدن پالانی
Home-consumption	Selbstbedarf	Auto-satisfaction	خودکفائی، خودبسندی (خودبسندگی)
Income	Revenue, Einkommen	Revenue	درآمد
Disconnts beforhand the revenue	Antizipierte Revenue	Anticipation de Revenu	درآمد پیش‌خورشده (پیش‌خورده)
Net income	Nettoeinkommen	Revenu net	درآمد خالص (سره)
Gross income	Bruttoeinkommen	Revenu brut	درآمد ناخالص
Bookkeeping	Buchführung	Comptabilité	دفترداری
Metamorphosis	Metamorphose	Metamorphose	دگرسانی (استحاله)
Demand of cash payers	Zahlungsfähige Nachfrage	Demande solvable	دست‌دست
Labor fund	Arbeitsfonds, Lohnfonds	Fonds des salaire	دستمزد مایه، کار مایه
Circulation	Zirkulation	Fonds de travail Circulation	دوران

<u>انگلیسی</u>	<u>آلمانی</u>	<u>فرانسہ</u>	<u>فارسی</u>
Period of circulation	Zirkulationsperiode	Periode de circulation	دوران - دوره (دوره دوران)
Active circulation	Aktive Zirkulation	Circulation active	دوران فعال
Cycle (of capital)	Kreislauf (des Kapitals)	Cycle (du capital)	دور پیمائی (سرمایه)
Rotation as a whole	Gesamtkreislauf	Cycle total	دور پیمائی تام
Cycle of turnover	Umschlagszyklus	Cycle de rotation	دور واگرد
Supply, provision	Vorrat	Provision	ذخیره (پس افکند، ستنج)
Reserve of money	Geldreserve	Reserve monetaire	ذخیره پولی
Formation of supply	Vorratsbildung	Formation de provision	ذخیره سازی، ذخیره آفرینی
Commodity-supply	Warenvorrat	Provision de marchandises	ذخیره کالائی
Lassitude	Abspannung	Stagnation	رکود
Process	Prozess	Procès	رَوَند
Process of production	Produktionsprozess	Procès de production	رَوَند تولید
Process of circulation	Zirkulationsprozess	Procès de circulation	رَوَند دوران
Time of production	Produktionszeit	Periode de production	زمان تولید
Time of circulation	Zirkulationszeit	Periode de circulation	زمان دوران
Time of function	Funktionszeit	Periode de fonctionnement	زمان عملکرد
Time of purchase and sale	Kauf- und Verkaufszeit	Durée de la vente et de l'achat	زمان خرید و فروش
Time of turn-over	Umschlagzeit	Periode de rotation	زمان واگرد
Realisation	Realisation	Réalisation	سامان یابی، سامان دهی، به سامان رسانی
Deposit (in banks)	Deposit (in Banken)	Dépôt (bancaire)	سپرده (بانکی)
Provision	Vorrat	Provision	ستنج (ذخیره، پس افکند)
Over-production	Überproduktion	Surproduction	سرریز تولید (اضافه تولید)
Fixed capital	Fixes Kapital	Capital fixe	سرمایه استوار
Additional capital	Zusätzliches Kapital	Capital additionnel	سرمایه الحاقی (افزوده)
Productive capital	Produktives Kapital	Capital productif	سرمایه بارآور (موَلَد)
Merchants' capital	Handelskapital	Capital commercial	سرمایه تجاری (بازرگانی)
Constant capital	Konstantes Kapital	Capital constant	سرمایه ثابت
Capital of circulation	Zirkulationskapital	Capital de circulation	سرمایه دورانی
Interest-bearing capital	Zinstragendes Kapital	Capital à intérêts	سرمایه ربح آور
Industrial capital	Industrielles Kapital	Capital industriel	سرمایه صنعتی
Circulating capital	Zirkulierendes Kapital	Capital circulant	سرمایه گردان
Variable capital	Variabes Kapital	Capital variable	سرمایه متغیر
Profit	Profit	Profit	سود
Average profit	Durchschnittsprofit	Profit moyen	سود متوسط

<u>انگلیسی</u>	<u>آلمانی</u>	<u>فرانسه</u>	<u>فارسی</u>
Overspeeding	Überstürzung	Précipitation	شتاب
Latent form	Latente Form	Forme latente	شکل نهان
Money of account	Rechengeld	Monnaie de compte	شمار - پول
Supply	Angebot, Zufuhr	Offre	عرضه
Factors, elements of Production	Produktionselemente Faktoren der Produktion	Elements, facteurs de production	عناصر تولید، عوامل تولید
Title of claim	Schuldforderung	Titre de créance	قَتَبَه طلب [سفته]
Product	Produkt	Produit	فراورده (محصول)
Wear and tear	Verschleiß	Usure	فرسایش
Wirtual wear and tear	Moralischer Verschleiß	Usure morale	فرسایش معنوی
Cost price	Kostenpreis	Prix de Revient	قیمت تمام شده
Price of production	Produktionspreis	Prix de production	قیمت تولید
Working period	Arbeitsperiode	Periode de travail	کار - دوره
Labor fund	Arbeitsfonds, Lohnfonds	Fonds de travail Fonds de salaire	کار - ماهه (دستمزد - ماهه)
Commodity capital	Warenkapital	Capital-marchandise	کالا - سرمایه
Crop rotation (system)	(System der) Fruchtfolge	Assolement (système de)	کشت متناسب (سیستم)
Hoard	Schatz	Tresor	گنج
Hoarding	Schatzbildung	Thésaurisation	گنج سازی
Raw material	Rohstoff, Rohmaterial	Matière première	ماده خام
Capitalisation	Kapitalisation	Capitalisation	ماهه افزائی
Product	Produkt	Produit	محصول (فراورده)
Social product	Sozialprodukt	Produit social	محصول اجتماعی
Discontinues production	Diskretes Produkt	Produit discontinu	محصول منفصل (گسیخته)
Sphere of production	Produktionssphäre	Sphère de la production	محیط تولید
Sphere of circulation	Zirkulationssphäre	Sphère de la circulation	محیط دَوَران
Expenses of transportation	Transportkosten	Frais de transport	مخارج حمل و نقل (هزینه های باربری)
Stage of circulation	Stadium des Kreislaufs	Stade du cycle	مرحله دور پیمائی
Small jobs	Flickarbeiten	Remise en état	مرمت کاری
Consumption	Konsumtion	Consommation	مصرف
Individual consumption	Individuelle Konsumtion	Consom. individuelle	مصرف انفرادی، مصرف شخصی
Productive consumption	Produktive Konsumtion	Consom. productive	مصرف بار آور (موثد)
Marginal business	Differenzgeschäft	Marché à terme	معامله مهلت دار (مدت دار)
Conjonctures	Konjunkturen	Conjonctures	مقارنات (به هم گرائی)

<u>انگلیسی</u>	<u>آلمانی</u>	<u>فرانسسه</u>	<u>فارسی</u>
Production scale	Produktionsstufe	Echelle de la production	مقیاس تولید
Labor material (raw material)	Arbeitsmaterial	Materiaux de travail	مواد کار
Auxiliary materials	Hilfsstoffe	Matière auxilliaires	مواد کمکی
Rate of Accumulation	Akkumulationsrate	Taux d'accumulation	نرخ انباشت
Rate of profit	Profitrat	Taux du profit	نرخ سود
Latent capital	Latentes Kapital	Capital latent	نهان - سرمایه نهان
Turn-over (of capital)	Umschlag	Rotation	واگرد
Period of turn-over	Umschlagsperiode	Periode de rotation	واگرد - دوره (دوره واگرد)
Turn-over of capital	Umschlag (des Kapitals)	Rotation (du capital)	واگرد (سرمایه)
Means of production	Produktionsmittel	Moyens de production	وسایل تولید
Means of labour	Arbeitsmittel	Moyens de travail	وسایل کار
Means of subsistence	Lebensmittel	Moyens de subsistance	وسایل معیشت (زندگی)
Means of consumption	Konsumtionsmittel	Moyens de consommation	وسایل مصرف
Function	Funktion	Fonction	وظیفه
Expenses of storage	Aufbewahrungskosten	Frais de garde	هزینه نگهداری
Conservations-expenditures	Erhaltungskosten	Frais de conservation	هزینه نگهداری
Running expenses	Laufende Kosten	Frais courants	هزینه‌های جاری
Expenses of circulation	Zirkulationskosten	Frais de circulation	هزینه‌های دوران
Genuine expenses of circulation	Reine Zirkulationskosten	Frais de circulation proprement dits	هزینه‌های سره دوران
General expenses	Allgemeine Unkosten	Frais generaux	هزینه‌های عمومی
Commune	Gemeinde	Commune	همبود
Community	Gemeinwesen	Communauté	همبودی (همبودگی)
Village community	Dorfgemeinde	Communauté de village	همبودی دهکده‌ای